

مذكورة

روح القوانين

تأليف د. محمد عبد الله بن عبد الوهاب

تأليف
مشكيو

روح القوانين

ترجمہ و نگارش
علی اکبر مہتمدی

چاپ ششم

آثار چاپ شده مترجم

- ۱- روح القوانین
- ۲- رساله دفاع از روح القوانین
- ۳- ملاحظات در باب عظمت و انحطاط روم
- ۴- عقل و سر نوشت
- ۵- قلم حساس

آثار چاپ نشده مترجم

- ۶- تأثیر جنگ در زندگی بشر
- ۷- حقوق اساسی ایران
- ۸- روش تغذیه
- ۹- آزادی
- ۱۰- مظهر زیبایی
- ۱۱- صد سخن کوتاه
- ۱۲- تاریخ پنجاه ساله ایران



مؤسسه انتشارات ایران



مؤلف



مترجم

یادداشت مترجم در چاپ اول

.. دانشمند محترم آقای دکتر شفق در

مقدمه مبسوطی که برای این کتاب بر حسب خواهش من نوشته‌اند اثرات و نتایج حاصله از انتشار روح‌القوانین را بطور روشن برای خوانندگان تشریح و مؤلف نابغه و دانشمند آنرا همانطوریکه بوده معرفی فرموده‌اند .

باید اعتراف کرد آقای دکتر شفق حق زحمات بیست ساله منتسکیورا که در تألیف این کتاب متحمل شده است در جامعه فارسی زبان ادا کرده‌اند و بانور افکار و اطلاعات خود پیش چشم هر خواننده را روشن و رساله مقدمه ایشان بمنزله چراغ هدایتی است که خوانندگان را بسوی روح‌القوانین هدایت میکند .

مؤلف نیز در دیباچه مختصری که نوشته بطور شایسته بیان کرده است چه قصدی از تألیف این کتاب داشته و در فصل سوم کتاب اول روح‌القوانین اصول و مبانی تألیف بزرگ خود را تعریف نموده پس با وجود مقدمه مبسوط آقای دکتر شفق و دیباچه مؤلف دیگر برای من مجال این نیست در اطراف مؤلف و یا تألیف و یا آثار و نتایج آن چیزی بنویسم .

ولی من فقط يك نکته را لازم است یاد آور شوم :

در طی مدت پنج سال که مشغول ترجمه و چاپ روح‌القوانین بودم بعضی از فضلا و دانشمندان مرا ترغیب و تشویق بانجام آن مینمودند و نیروی تازه‌ای میدادند که بمساعی و جدیتكم كمك میکرد برخی نیز میگفتند روح‌القوانین کهنه شده است و بدرد این عصر نمیخورد .

در اینجا ناچارم ضمن سپاس و امتنان از دسته اول خطاب بدسته اخیر بگویم . درست است از اواخر قرن نوزدهم ببعد دنیای علم و صنعت ترقیات بسیار کرد

و همچنین در حکمت و سیاست تغییرات جدیدی بوجود آمده و بعضی از دانشمندان و فلاسفه و آزادی‌خواهان عقاید و افکاری اظهار داشتند که عده‌ای تصور می‌کنند اصول تازه و فکر نوینی است ولی باید دانست اینان طرح نو و تازه‌ای در اداره اجتماعات و سیاست مدن بمنصه بروز و ظهور نیاورده‌اند که تعلیمات روح‌القوانین و امثال آنرا منسوخ نماید بلکه پیدایش این افکار مرهون اصولی است که بر اساس آزادی فکر قبلاً تهیه شده بود و شالوده محکم و متین آنرا امثال منتسکیو و روسو با انتشار روح‌القوانین و کنتراسوسیال ریختند و گریبان مردم را از چنگال امتیازات بیموردی که یادگار ادوار گذشته بود نجات دادند...

اکنون هر اصولیکه روی این شالوده بنا شود بمنزله نقاشی است که در و دیوار کاخ با عظمت اصول و عقاید آنرا تزیین مینماید و میتوان گفت علماء اجتماعی و سیاسی او آخر قرن نوزدهم و بیستم که بابرقراری آزادی سرشار و تساوی کامل حقوق افراد و اجتماعات اصول تازه‌ای را آموخته‌اند در مکتب افکار اینان پرورش یافته‌اند پس روح‌القوانین و تعلیمات آن همیشه تازه و قابل استفاده است بخصوص در کشور ما که اصول مشروطیت و حکومت ملی در مراحل اولیه و سیر تکاملی خود را هنوز نپیموده و سیاستمداران و زمامداران و مقننین ما برای تحکیم مبانی مشروطیت محتاج براهن‌مایان صالح و هادیان طریق می‌باشند و چون توفیق من در انجام این کار نتیجه پیروی از فکر مقدسی بود که مؤلف را وادار بتألیف اصل کتاب نموده بود امیدوارم انتشار ترجمه روح‌القوانین در ایران نیز همان تأثیرات و نتایجی را بدهد که اصل آن در فرانسه بلکه در تمام اروپا بخشید.

ایامی که این کتاب تقیس را مطالعه می‌کردم و بعضی از قطعات آنرا بفارسی ترجمه می‌نمودم کسی قادر نبود حتی این کتاب را در گوشه میز یا کتابخانه خود داشته باشد.

اما دیری نگذشت روزگار ایران عوض شد پادشاه جوان و آزادیخواه در مجلس ملی ندای آزادی و حکومت قانونی را داد و دوره استبداد سپری گردید من هم با ذوقی فراوان بتکمیل و تصریح کتاب خود پرداختم و آنرا برای چاپ حاضر

نمودم و اوراقی که از اوایل سال ۱۳۱۷ بنویشتن شروع کرده بودم در اواخر سال ۱۳۲۱ تمام کردم.

گرچه در این کار رنج فراوان بردم و نهایت دقت را کردم افکار مؤلف بدون تحریف و حذف و اضافه بقالب زبان فارسی در آید ولی چون انسان هیچوقت از خطا مصون نیست کمال دقت او هم ممکن است دچار اشتباه گردد بخصوص که روح‌القوانین از کتب بسیار مشکل و پیچیده است و فهم مطالب آن بسیار دقیق و محتاج بدقت و تأمل می‌باشد و اغلب در بیان مقصود مبتدا و خبر از هم فاصله بسیار دارد و عبارات روان نیست در بعضی جاها سخن بسیار دراز و در اغلب موارد کوتاه و مختصر بیان شده اما آنچه در حدود توانائی فهم و تشخیص من بود دقت کردم که خواننده فارسی زبان با آسانی دریابد و قسمتی از این دشواریها در ترجمه فارسی منعکس نشود تا علاوه بر اهل مطالعه و تحقیق نوآموزان هم بتوانند استفاده کنند.

با اینکه در ترجمه باید مقید بمتابعت از عبارات مصنف بود.

در ترجمه این کتاب نتوانستم این رویه را دقیقاً بکار بندم و در بعضی جاها از لحاظ اجبار در عبارات دخل و تصرفی کرده و بسایق دیگر در آوردم و یا مجبور بترکیب کلمات و لغات شدم ولی در عین حال در هیچ موردی از فکر و مقصود مؤلف منحرف نگردیدم.

در بعضی موارد توضیح و یا تشریح مطالبی را بشکل جملات کوتاهی در زیر نویس صفحات جا دادم دانشمندان و ارباب فضل و حکمت نباید آنرا اظهار وجود تلقی کنند بلکه اگر دقت شود در پاره‌ئی موارد بمنظور اظهار حقایق و در بعضی جاها از لحاظ رفع ابهام ضرورت و لزوم آنرا تصدیق خواهند فرمود.

از دانشمندان و استادان فن انتظار دارم اگر قصوری ببینند و یا لغزش و سهو و خطا و نسیانی مشاهده کنند از نظر عظمت کتاب بدیده اغماض نگرین و استهزاء راه دانش دوستی متوجهم فرمایند که در چاپ‌های بعد مورد استفاده قرار گیرد.

تهران - شهریور ۱۳۲۲

علی اکبر مهتدی

کمال مرحمت خود قرار دادند و از سبک ترجمه و انشاء تقدیر فرمودند ضمن سیاست‌گزاری و امتنان باید اعتراف کنم این تفقادات و بذل اینهمه الطاف که نتیجه توجه و دقت صاحب‌نظرانی بوده که بعظمت موضوع کتاب پی برده اند تنها حق من نیست زیرا من تا این اندازه شایسته تقدیر و تحسین نبودم و این توفیق را در پرتو نام با عظمت منتسکیو یافته و مرهون اومیشام و اگر توانسته‌ام این مهم را طوری انجام دهم که مورد قبول ارباب فضل قرار گیرد این موهبت نیز در لوای تربیت فکری و پیروی کامل از سبک نگارش مؤلف عالیمقام برای من حاصل شده است پس باید این احساسات عالی را نثار روح آن بزرگوار نمایم.

گرچه در آذر ماه ۱۳۲۲ در روزنامه نو بهار شماره ۹۶ شکرانه آن مرحوم و الطاف را بجای آوردم.

اکنون نیز سپاس و تشکر خود را بحضور دانشمندان و محققین و استادان گرامی که در این موضوع اظهار نظر فرمودند تقدیم میدارم و برای تکمیل و امتنان و قدردانی از مرحوم آن بزرگان و هم برای توجه عموم خوانندگان کاری را که در موقع انتشار چاپ اول روح‌القوانین نتوانستم انجام دهم اکنون تکمیل میکنم. ترجمه رساله دفاعیه منتسکیو در آن موقع نیمه تمام بود و بعلاوه کثرت مطالب کتاب خسته‌ام کرده بود بدینجهت موفق نشدم این رساله را ضمیمه چاپ اول بکنم ولی اکنون که با فراغت بیشتری چاپ دوم منتشر میشود این رساله هم ضمیمه شده است. تا هم موجب مزیتی بر چاپ اول و هم ترجمه کامل تقدیم اهل فضل شده باشد.

مختصری درباره رساله دفاع روح‌القوانین.

با اینکه روح‌القوانین در زمان منتسکیو بسرعت منتشر شد و تأثیر عظیمی در افکار مردم عصر خود نمود و نویسندگان معروف و بزرگ بستایش منتسکیو پرداختند و در مدت خیلی کوتاهی احکام و نظرات حقوقی و سیاسی او همه‌جائی و مورد استقبال علماء و دانشمندان قرار گرفت معیناً عده‌ای هم افکار منتسکیو را انتقاد کردند ولی ایرادات منقدین و لغزش‌هایی که برای او قائل شدند اندکی جنبه مغلطه داشت و بیشتر تحت تأثیر افکار مذهبی بود.

یادداشت مترجم در چاپ دوم

روح‌القوانین در سال ۱۷۴۸ میلادی در پاریس منتشر گردید و در ظرف چهارده ماه بیست و دو بار بیچاپ رسید. اما ترجمه آن در ایران پس از دو سال که از انتشار چاپ اول می‌گذشت برای دفعه دوم چاپ و منتشر می‌شود.

مقایسه بین محیط قرن هیجدهم فرانسه و محیط امروز کشور ما را نباید تنها از نقطه نظر میزان رشد فکری این دولت و علاقه مردم بکتاب مطالعه نمود بلکه عوامل دیگری هم باید در نظر گرفت که از آن جمله تغییر زمان است، من این حلاجی و مقایسه و جستجوی علل آنرا بخوانندگان واگذار میکنم.

اما نگارنده شخصاً انتظار نداشتم طالبان و خوانندگان این کتاب تا این اندازه هم باشند و اینهمه در بین طبقات روشنفکر مخصوصاً دانشجویان حسن استقبال از روح‌القوانین بشود که در ظرف دو سال نسخ اولیه آن نایاب و گرانها گردد.

این موضوع میرساند تربیت فکری سیاسی و اجتماعی و بحث در این قبیل مطالب که نشانه بارز رشد فکری است در جامعه ما رو بفزونی گذاشته و امید است اثرات نیکوئی بار آورد و مردم در اثر مطالعه این قبیل کتب کم کم بتوانند در اعمال و زمامداران خود قضاوت کنند و بفهمند اصول اداره کشور آنها بحالشان مفید است یا مضر و از قضاوت‌های قبلی و بدون تعقل و ماجراجوئی و متنی بافی خودداری نموده و همچنین از قبول موهومات و خرافات گریبان خود را رهایی دهند.

و اما درباره تقریظاتی که علماء و دانشمندان و ارباب جرأید پس از چاپ اول برای تشویق نگارنده در جرأید و مجالات منتشر فرمودند و کتباً و شفاهاً مرا مورد

در واقع حربهٔ تکفیر بکار بردند نه انتقاد ادبی و فلسفی زیرا منتقدین از طایفه روحانیان با نقود بودند و تأثیر افکار منتسکیو در روشنی افکار و اذهان مردم از نقوذ آنان میکاست.

ولی او نه تنها از آن انتقادات مغرضانه رنجشی حاصل نکرد بلکه بتألیف یک دفاعنامه مفصل پرداخت و انتقادات را جواب گفت و یک سال پس از انتشار روح‌القوانین یعنی در سال ۱۷۴۹ این رساله را نیز منتشر کرد^۱.

پس از آن زبان بدگویان و حسودان و کشیشان مغرض عوام فریب نسبت باو بسته شد.

این رساله آخرین اثر منتسکیو است و بعد از آن چیزی ننوشت تا شش سال بعد یعنی در سال ۱۷۵۵ در سن ۶۶ سالگی جهان را بدرود گفت و نام جاویدان و با عظمت خود را در عالم بیادگار گذاشت.

خوانندگان پس از مطالعه این رساله و دقت در پاسخهای دفاعیه آن خود تشخیص می‌دهند که ایرادات منتقدین بجا بوده یا نه. زیرا مدافعات منتسکیو از عقاید و نظرهای خود مبنی بر روش تحقیق و استنتاج فلسفی حوادث و قضایا از وضع و اجرای قوانین سیاسی و اخلاقی و مذهبی بوده است و چون در تاریخ بنظر فلسفی نگریسته علل عظمت و انحطاط اقوام و ملل را در سیر تاریخ مبنی بر وضع و اجرای قوانین استخراج کرده است.

او هیچگاه اصولی را که در کشورها برقرار بوده انتقاد نکرده است. بنظر من مطالعه این رساله اذهان خوانندگان را نسبت به منتسکیو و تألیف بزرگش بیشتر روشن میکند.

علی اکبر مهدی

شهریور ماه ۱۳۲۴

یادداشت مترجم بمناسبت چاپ سوم

ده سال از تاریخ انتشار روح‌القوانین میگذرد در این مدت نه تنها جلوه خاص خود را در جامعه فارسی زبان از دست نداده بلکه روز بروز در محافل علما و دانشمندان حقوق سیاسی مورد استناد و تعظیم و تکریم است و همانطوری که انتشار اصل کتاب اثرات شگرف و مهمی در کشور فرانسه و بلکه در جهان بشریت بجای گذاشت انتشار روح‌القوانین فارسی هم اثرات و نتایج بسیار سودمند و نیکوئی در محیط ایران عزیز و سایر کشورهای فارسی زبان بوجود آورده است.

آری کتاب آنهم کتاب باین عظمت که در حقوق و سیاست و فلسفه اجتماع و اخلاق بحث کرده و سرعظمت و انحطاط اقوام و ملل را از وضع و اجرای قوانین استخراج نموده همیشه و همه جا و بین تمام اقوام و ملل اثرات مطلوبی خواهد داشت. کاملاً محسوس است که انتشار روح‌القوانین و بسط و توسعه افکار و عقاید عالی مؤلف دانشمندان سطح افکار و اذهان مردم را در ایران نسبت به حکومت و قوانین و روش زمامداران روشن نموده و بميزان قابل ملاحظه‌ئی بالا برده است. تاجائیکه بخوبی دیده میشود نویسندگان و ارباب جرائد و قلم در ذکر حوادث و وقایع سیاسی و عقاید خویش از روح‌القوانین اقتباس و استفاده نموده خطبا و ناطقان در محافل و مجالس حقوقی و فلسفی از آن بحث و اجتهاد و بدان استناد میکنند سیاستمداران و نمایندگان مجالس مقننه از مطالب آن یاد مینمایند و جای بسی خوشوقتی است که تعلیمات این کتاب بزرگ در طرز اداره امور اجتماع و کشور و اصول و قانونگزاری ما اثر خود را بخشیده است.

اینرا هم باید بگویم که بعضی از تندروان و نویسندگان افراطی در کشور ما همانکاری را انجام دادند که شاتوبریان در فرانسه میخواست انجام دهد یعنی

۱- کتاب دفاع روح‌القوانین ترجمه شده و در پایان کتاب ضمیمه گردیده است.

خواستند با اظهار عقاید افراطی خود روح‌القوانین جدیدی بوجود آورند .
در اینمورد نمیتوانم از اظهار تأسف خودداری کنم که این دسته از روشن
فکران توجه کامل بمندرجات و مطالب کتاب دوازدهم، چهاردهم، نوزدهم و بیست
ونهم روح‌القوانین ننمودند یعنی :

اثرات آب و هوا و موقعیت کشور و روحیات و اخلاق و آداب و رسوم و سنن و
عقاید و مذهب و سایر خصوصیات ملت و هموطنان خود را در نظر نگرفته و مطالبی
اظهار داشتند یا رویه‌ئی پیش گرفتند و قوانینی پیشنهاد و تدوین کردند که برخلاف
مصالح و مقتضیات ملت و کشور ما بود :

اما خوشوقتیم در اینموقع که برای دفعه سوم روح‌القوانین منتشر میشود مردمان
تندرو و افراطی از محیط ایران عزیز رخت بر بسته‌اند و معایب و مفاسدی که از اظهار
عقاید آنان بوجود آمده بود تبدیل باصلاحات و آرامش و اعتدال گردید و اصول
تقسیم اراضی بین دهقانان که بارویه معتدل و معقول در سایه توجه مخصوص
شاهنشاه عدالت پیشه ما اجرا میشود اثرات بسیار نیکوئی در بین ملت ایران بجای
خواهد گذاشت و نه تنها فاصله طبقاتی را بزودی از بین خواهد برد بلکه علاقه شدید
باستقلال کشور و تقوای سیاسی را در بین مردم ببار خواهد آورد.

نگارنده اجر خود را از نگارش این ترجمه بزرگ گرفته و بخوبی می‌بینم آن
اثراتی که در بدو امر مطمح نظر بود در بین جامعه ما آشکار و هوید است.

باش تا صبح دولتت بدمد کاین هنوز از نتایج سحراست

علی اکبر مهتدی

شهریور ماه ۱۳۳۴

یادداشت مترجم بمناسبت چاپ چهارم

چونکه گل رفت و سملستان در گذشت
نشوی دیگر ز بلبل سرگذشت
هر چه او از همزبانی شد جدا
بینوا شد هر چه دارد صد نوا
مولوی

در طی پنج سالی که از انتشار چاپ سوم روح‌القوانین می‌گذرد ماجراهای
بسیاری بر نگارنده گذشته و خاطرات تلخ و شیرینی در وجودم باقی گذاشته است
قسمتی مربوط به خاطرات سفر امریکا و مشاهداتی است که طی یکسال مسافرت و
اقامت در آن کشور بزرگ مترقی نموده‌ام که شرح آن رساله بزرگی است و اگر
روزگار مجال دهد آنرا منتشر خواهم نمود .

اما خاطره بسیار تلخ بلکه جانگدازی که ناتوان و بی‌نوایم ساخته مرگ
جانسوز فرزندم خشایار می‌باشد که این مصیبت جانکاه مرا از پای در آورده است .
چنانکه رسم بد عهدی ایام است مرض خانمانسوز سرطان خون که علمای بشر را
عاجز کرده جوانی بیست‌ساله را که آراسته بملکات و فضایل عالی کم نظیر و دارای
نبوغ حیرت‌انگیزی بود و در کشور امریکا تحصیل می‌کرد از کنار من ربود و به بستر
خاک جای داد و مرا بحرمان و تأثر ابدی دچار ساخت آری تطاول روزگار همیشه
در کمین بشر است .

حافظ شیرین سخن هم مثل من گرفتار چنین غمی شده بود که گفته است:

بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد

باد غیرت بصدش خار پریشان دل کرد

طوطئی را بخیال شکری دل خوش بود

ناگهش سیل فنا نقش امل باطل کرد

آه و فریاد که از دست حسود مه چرخ

در لحد ماه کمان ابروی من منزل کرد

خوانندگان عزیز بمن خرده نگیرید که چنین ماتی را در اینجا ذکر کرده‌ام من اکنون دیده بر هر منظری بگشایم، چیزی بنویسم، کتابی بخوانم، نوائی بشنوم، از باغ و گلستانی دیدن کنم، بر ره‌گندری بجوانان و نو با و گان و دانشجویان بر خورد کنم که نشانی از گمشده خود بیابم سیل اشکم سرازیر میشود و خون بدلم میریزد و نمیتوانم از ذکر و یاد و خاطره این ماتم خودداری کنم چون ایامی که شروع به نگارش روح‌القوانین کردم مصادف با پیدایش آن گمشده من بود انتشار چاپ چهارم این کتاب مرا بیاد او انداخت و نتوانستم از او یاد نکنم از این گناه‌پوزش می‌طلبم که خوانندگان روح‌القوانین را در غم خود شرکت دادم چکنم دل سوخته و داغ‌دیده راه و رسم را از دست می‌دهم امیدوارم خداوند روزهای خوشی را که از من دریغ داشته بخوانندگان عزیز عطا فرماید.

اما چنانکه عقیده منتسکیو است هیچ غمی نیست که از يك مطالعه زائل نگردد مطالعه اجمالی در باره روح‌القوانین روح افسرده‌ام را توانائی داد تا باز بحث مختصری بنمایم.

در طی هفده سال که از چاپ اول روح‌القوانین می‌گذرد تقریظات و انتقادات بسیاری بر آن شده و نویسندگان و موشکافان دقیق اینجانب را متوجه نکات بسیاری نه‌وده‌اند که بعضی از آنها مربوط بخود اینجانب و ترجمه فارسی آن بوده و برخی مربوط باصل کتاب و مؤلف آنچه که مربوط به ترجمه فارسی بود موجب کمال سپاسگزاری و حق‌شناسی است و شکرانه آن تذکرات این بود که در هر تجدید چاپی برفع آن نقص یا عیب کوشیده‌ام ولی آنچه مربوط باصل کتاب و مؤلف است باید عرض کنم:

عده‌ای از علمای حقوق سیاسی معتقدند مطالعات منتسکیو دارای نقائص است و در اخذ نتیجه از مطالعات خود عجله کرده است.

ممکن است این عقاید صحیح باشد و خود منتسکیو هم معتقد است در بعضی

موارد مطالعاتش کامل نیست و در کتاب خود بآن اشاره نموده مثلاً در جائیکه منشاء قوانین فرانسه را جستجو میکند در پایان کتاب بیست و هشتم می‌گوید: «مطالعات من در این باب کافی نیست و شبیه بآن عتیقه‌فروشی است که برای دیدن آثار تاریخی بمصر رفت و همینکه نظری باهرام انداخت مراجعت کرد.» جای دیگر می‌گوید نوشتجات من مثلاً يك نقاشی است که جای بحث و گفتگورا برای خوانندگان گذاشته‌ام.

در چند سطر مقدمه مؤلف عبارتی بس عالی نگاشته و گفته است: «کیست که همه چیز را بگوید و شنونده را کسل نکند» او می‌گوید با مطالعه روح‌القوانین هر کسی ممکن است گریبان خود را از خرافات و موهومات بدون تعقل نجات دهد و عشق بدانائی و فهم حقایق و پیدا کردن دلائلی برای دوست داشتن قوانین میهن خود بدست بیاورد و در هر مقام و در لوای هر دولتی هست خوشبختی خود را احساس کند.

در این صورت کمال تحقیق را برای خوانندگان گذاشته پس دیده می‌شود همانطوری که در تمام کارهای این عالم نقص هست و داءم عالم وجود در حال تکامل است. روح‌القوانین هم کامل نیست و خود مؤلف هم این مطلب را قبول داشته است.

اما چیزی که در تمام مباحث و فصول روح‌القوانین جلوه می‌کند اینست که مؤلف يك برنامه وسیعی برای نوشتجات خود داشته که بمراتب محیطش بزرگتر از دائره مطالعات او بوده ولی در هر مورد با جمال پرداخته تا مبادا کتابش خیلی بزرگ و طولانی و خسته کننده شود.

با اینهمه عموم مؤلفان و نویسندگان تاریخ فلسفه سیاسی و استادان امور اجتماعی و حقوق اساسی شرق و غرب معتقدند در بین فلاسفه قرن هیجدهم تنها منتسکیو بوده که دنبال خیال پروری نرفته است و فرضیات را ملاک بحث قرار نداده بلکه حوادث تاریخی و مطالعه در وضعیت و احوال ملل را برای کشف حقیقت تکیه گاه افکار و نوشتجات خود قرار داده است.

منتسکیو هدف بحث خود را دو موضوع قراردادده :

اول آنکه معتقد است نظامات و قوانین باید طوری وضع و تدوین شود که با احتیاجات و خصوصیات ملل و حکومت‌های مختلف وفق داشته باشد لذا اصول مقایسه و تطبیق را پیش کشیده است .

دوم استنتاج از سیر تحولات قوانین و نظاماتی که در اعصار مختلف در کشورهای مختلف و بین ملل متنوع وضع و اجرا شده و بدان عمل کرده اند مورد نظر قراردادده و اثر اجرای قوانین گذشته را برای وضع و تدوین قوانین سیاسی ملاک عمل و گفتار خود گرفته و با مطالعه و مقایسه آنرا به قانون‌نگاران و زمامداران توصیه کرده است .

بطوری که بعد از مطالعه یک دوره روح القوانین خواننده بخوبی احساس میکند که روح فلسفه سیاسی بر این کتاب حکمفرماست و مباحث دیگری که در آن دیده میشود با اقتضای این فلسفه و تحت الشعاع این طرز تفکر است و بالنتیجه نویسنده يك جامعه با فضیلت و تقوی و يك حکومت معتدل متقی را بعد از تشکیل آن با تمام اوضاع و احوال و خصایص آن ملت و رویه آن دولت مورد بحث قراردادده و همچنین يك حکومت مستبد را در بین يك ملت برده یا يك حکومت مشروطه را در رأس يك ملت با شرافت و آشنا بحقوق خود بررسی کرده و از آن نتیجه گرفته است.

در صورتیکه نویسندگان دیگر قبل از منتسکیو از قبیل روسو ، لاک، هوبس، ماکیاول هر يك بنحوی با فلسفه خویش مباحثی پیش کشیده اند که قبل از تشکیل يك جامعه و حکومت و با فرض و خیال‌بافی بوده یا با نظر خاص در مورد بخصوص بوده است.

مثلاً روسو نویسنده‌ی آرزومند و خیال‌باف بوده که اداره امور اجتماع را تفویض اراده افراد ملت مینماید و لاک مرد متعصبی بوده که میخواست با مباحث فلسفی انقلاب ۱۶۸۸ انگلستان را مشروع و لازم جلوه دهد یا هوبس برخلاف اولی هدفش در محیط کوچکت‌ر دور میزده و در مباحث خود دفاع از خانواده استوارت و لزوم بقای آن خانواده را توصیه کرده است .

ماکیاول که تا حدی وسیع‌تر فکر میکرده برای رسیدن بمقصد اتخاذ تمام طرق غیر مشروع را مجاز میدانسته بدون اینکه خود مقصود لزوم یا مشروع بودنش مسلم شده باشد. پس باید بدیده تحقیق نگریست و گفت :

آیا میتوان کسی را پیدا کرد که قبل از منتسکیو قدرت اینرا داشته است که برای برانداختن اصول بردگی ابناء زمان را بپاد تخطئه و استهزاء بگیرد و پیشنهاد عقد پیمان بین المللی بنماید؟ ... هر گز.

و یا در دوران حکومت مستبد لوئی چهاردهم و محیط آن روزی که از یکطرف قدرت روحانیان و از طرف دیگر قدرت مطلقه لوئی کشور و مردم را در کام خود فرو برده بودند کسی غیر از منتسکیو توانسته است زمامداران را انتقاد کند و آزادی را بآن فصاحت و نبوغ فکری تعریف نماید و یا اخلاق پادشاه را بشیوه جذاب و مؤدبانه تعریف و او را بر عایت قوانین و مروت و انصاف و عدالت و مردم داری هدایت نماید و یا زمامداران و قضات را متوجه کند که وضع فلان قانون بد و بر خلاف اقتضای محیط در فلان کشور چنان معایبی را بوجود آورد یا اعمال روحانیان و کشیشان سفسطه باف و خرافاتی و خود کام را بپاد ناسزا و دشنام بگیرد و امثال این نوشتجات که توان گفت منحصر بخود اوست .

بهر حال آنچه درباره عظمت و اهمیت روح القوانین و اثرات آن در جامعه ما باید نوشته شود شده است و سرعت تجدید چاپ خود نمونه آشکاری از توجه ارباب فضیلت و دانش باین مکتب بزرگ سیاسی و قضائی است .

اکنون دیگر لزومی ندارد درباره روح القوانین بیش از این چیزی نوشته شود زیرا اثرات آن در کشور عزیز ما ایران بخوبی آشکار شده و دانش پژوهان و دانشجویان، ارباب مطبوعات، جامعه قضات و و کلاء داد گستری و نمایندگان پارلمان پی با اهمیت و لزوم مطالعه آن برده اند و خواندن این کتاب را از واجبات کار و زندگی خود و توسعه صدر و پرورش افکار و تکمیل معلومات خویش میدانند و در خانه و کتابخانه این افراد و طبقات حتماً يك جلد کتاب روح القوانین یافت میشود و هر دانشمند روشن ضمیری یا هر نویسنده اجتماعی بادیده خرسندی و امتنان از آن یاد میکند .

اکنون بخوبی احساس میشود ثمره انتشار فارسی روح‌القوانین خیلی زودتر از مدتی که اصل این کتاب در کشور فرانسه در قرن هیجدهم ببار آورد در ایران عزیز نهالهای امیدبخشی رویانده و چه نیکو میوه‌های لذیذ و عالی داده است نظر همگان درباره آن با چه لطف خاص آمیخته به محبت و احترام ابراز میشود و کام‌جان مرا شیرین مینماید.

اکنون احساس میشود روح بزرگ و آزاد مؤلف در فضای کشور عزیز ما به پرواز آمده و با گوش جان آوازه شهرت و عظمت نام خود را میشنود و لذت میبرد و در پرتو این نام و عظمت این تألیف، هم‌میهنان نگارنده را در انتخاب و ترجمه آن مرهون الطاف بی‌پایان خود قرار میدهند.

دریافت چنین اجری عالی و لذت بخش مرا در خدمت بفرهنگ یاری کرد و توانستم يك اثر مهم دیگر از این دانشمند را که توان گفت وسیله برای انگیزستن منتسکیو بتألیف بزرگ خود بوده یعنی کتاب «ملاحظات در باب علل عظمت و انحطاط روم» که از چندی پیش ترجمه نموده تکمیل و تصحیح کرده‌ام بدست چاپ بسپارم و بزودی این تاریخ مهم‌بزرگ‌ترین قوم جنگجو و قانون‌نگزار باستان را نیز در دسترس خوانندگان عزیز قرار دهد.

علی‌اکبر مهتدی

تهران شهریورماه ۱۳۳۹

تقریظات درباره کتاب

خلاصه از تقریظاتی که در روزنامه‌ها و هفته نامه‌ها و مجلات درباره کتاب بزرگ روح‌القوانین بقلم علما و نویسندگان بزرگ ایران در موقع چاپ اول منتشر گردیده است.

خوانندگان این کتاب نخبه دانشمندان و سیاسیون و علمای اروپا بوده‌اند، پادشاهان و سلاطین آنرا مورد توجه خاص قرار داده‌اند، نویسندگان بزرگ آنرا ستایش کرده و با احترام نگریسته‌اند، جای بسی خوشوقتی است که مورد توجه خاص اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نیز واقع شده و پادشاه آزادیخواه دانش‌پرور ماقدر و منزلت آنرا دریافته و مترجم دانشمند آنرا مورد تقدیر خاص شاهانه قرار داده‌اند.

کتاب فارسی روح‌القوانین در روحیه شاهنشاه تأثیر بسزائی کرده و از اینکه در کشور ایران و در روحیه مردم و قانون‌نگاران اثرات نیکوئی خواهد نمود خاطر شاهانه بسیار خوشنود بوده است.



انتشار فارسی روح‌القوانین ثابت میکند که ایران عزیز زنده و جاویدان است و فرزندان آن میتوانند مجد و عظمت علمی و تاریخی ایران باستان را تجدید نمایند.



روح‌القوانین منشأ غالب قوانین امروزی دنیاست، شاهکار روح‌القوانین تمکیک قوای سه‌گانه است که امروز در تمام جهان آنرا پذیرفته و اصول حکومت خود را بر آن استوار نموده‌اند.



باید اعتراف نمود که در بین انتشارات فارسی روح‌القوانین اثری بی‌نظیر است و در کشوری چون ایران که بوجود قانون‌گزار و قانون‌خوب بی‌اندازه احتیاج هست و برای ملت ایران که باید بحقوق اجتماعی خود آشنا گردد ترجمه و انتشار امثال این کتاب خدمت بسیار بزرگ و قابل تحسینی است.



ترجمه فارسی روح‌القوانین را یکی از مهمترین کتب اجتماعی میتوان شمرد که در این عصر بطبع رسیده است.



انتشار فارسی روح‌القوانین سندی است که ایرانیان میتوانند در هر حال با مساعی خود از نیروی نهفته ملی و شایستگی ذاتی، دوران سستی و فتور را کوتاه کنند، این کتاب شایستگی و هوش جوانان ایرانی را ثابت کرده است.



روح‌القوانین مملو از لطف معانی و پراز افکار بزرگ و مشحون از احساسات عالی و شریف و دستورات اخلاقی و سیاسی و درس قانون‌گزاری است.



شما هر کس که باشید هر حرفه‌ای که داشته باشید باید این کتاب را بخوانید زیرا کسیکه روح‌القوانین را نخوانده در زندگی معنوی مغبون است تمام عقاید سیاسی و اجتماعی قدیم و جدید جهان ریشه‌اش در روح‌القوانین و تمام قوانین دیروز و امروز و فردا ریشه‌اش در این کتاب است.



من معتقدم همانطوری که تولد و مرگ در سر نوشت انسان تأثیر دارد خواندن این کتاب نیز در سر نوشت يك آدم بافهم مؤثر است.



کتاب فارسی روح‌القوانین هم وسیله تشویق دانش‌پژوهان و هم موجب تهذیب

عقل و منطق دانشجویان است.



این اثر بزرگ برخلاف گفته و نوشته پاره‌ئی از ظاهر بینان هیچگاه کهنه نمیشود و در هر حال و قرنی بزرگترین تحقیقات درباره قوانین و رسوم بشری است.



روح‌القوانین مرئی جامعه بشریت و در تحکیم مبانی مشروطیت موفقیتی در عالم داشته که هیچک از کتب و مطبوعات دیگر تا کنون نتوانسته است جای آن را بگیرد.



روح‌القوانین یکدوره درس قانون‌گزاری و هادی مردان سیاسی است.



اثرات نیکوئی که انتشار کتب روح‌القوانین در ترقی و توسعه افکار آزاد بخواهی در بین سیاستمداران و بزرگان عالم داشته در دماغ علمای مانیز منعکس شده است.



کتاب روح‌القوانین یکی از کتاب‌هاییست که مطالعه آن تغییرات فکری در آدمی میدهد و اغلب از علما و بزرگان عالم مطالعه آنرا یکی از عوامل نهضت فکری خود محسوب داشته‌اند.



يك ضرب المثل ایتالیائی میگوید (هر مترجم خائن است) یعنی کمتر اتفاق میافتد که مترجم يك کتاب خارجی دست تپاول بمندرجات آن کتاب دراز نکند و منظور مؤلف را چنانکه شاید و باید بیوراند اگر يك مترجم پیدا شود که ضرب المثل ایتالیائی درباره وی صدق نکند باید باو تبريك گفت علی‌الخصوص اگر ترجمه يك کتاب مشکل علمی و فلسفی را بخوبی از عهده برآمده باشد. ترجمه روح‌القوانین میرساند که قلم در دست استاد فن بوده و داد درستکاری و مهادت راداده است.

۱- **عصر منتسکیو** - عصر منتسکیو از لحاظ وقایع تاریخی و شهرت و توانائی فرانسه و انتشار ادبیات و قدرت سیاسی و منتهی شدن آن قدرت با فلول و تهیه مقدمات انقلاب از اعصار بزرگ تاریخ آن کشور محسوب میشود.

عامل عمده اوضاع این عصر بی شبهه سلطنت لوئی چهاردهم بود که از ۱۶۴۳ تا ۱۷۱۵ طول کشید یعنی وی هفتاد و دو سال پادشاهی کرد از موقعیکه زمام امور را خود مستقیماً بدست گرفت یعنی از تاریخ ۱۶۶۱ تا سال ۱۶۸۵ دوره اوج پیشرفت و اقتدار و از آن تاریخ تا ۱۷۱۵ دوره انحطاط این پادشاه بود.

هدفهای عمده این پادشاه خود کام نخست استوار داشتن موقع خویشان بود تا در کشور احدی را در برابر او یارای سر جنباندن نباشد چنان که خود در تألیفات خویش گفته «اساس تمام اصلاحات اول کسب اراده مطلق برای خودم بود» و الحق بدین مقصود نائل شد بعدی که در تمام فرانسه جزاراده او نبود و در سیاست و دین و آئین مردم فرمانروائی مطلق داشت.

دوم آنکه میخواست فرانسه توانا و نیرومند شود و پیشوای اروپا گردد این مقصود را نیز بواسطه يك سلسله جنگها که با همسایگان کرد و فتوحاتی که در اوائل نائل شد تأمین کرد و موقع سیاسی خاصی برای کشورش ایجاد نمود قسمتی از کامیابیهای او از وجود رجال نامی شایسته‌ای بود که در عهد او بنوبت بمسند وزارت فرانسه نشستند مانند **مازارن، کلبر، لووا، و بان** ۱.

مازارن در آغازشاهی او که هنوز صغیر بود بزرگترین مشاور دولت بشمار میرفت و امور کشور را بغایت فهم و فراست اداره کرد.

کلبر يك سلسله اصلاحات اساسی کرد و کشاورزی و بازرگانی و صنعت را توسعه داد و پیش راه دزدی و تقلب را گرفت و ارتشاء و تجمل و تبعیض را تا توانست برطرف کرد.

لووا امور لشکری را نظام داد و سپاهی قابل ساخت.

وبان در تعبیه سنگرها و بناهای قلعه‌های جدید و استوار ساختن مرز کشور کوشش

مختصری از تاریخ زمان و آثار و شرح حال منتسکیو

بقلم: آقای دکتر رضازاده شفق
استاد دانشگاه تهران

منتسکیو

مردان بزرگ تنها از آن مردم و کشور خود نیستند بلکه از آن جهانند زیرا افکار و آثار آنان نسبت بحال تمام بشر سودمند است یکی از آنان **منتسکیو** نویسنده نامی نیمه اول قرن هیجدهم فرانسه است که واقعاً تألیفاتش در عالم افکار سیاسی و اجتماعی آن زمان تأثیری بسزا کرد و چنانکه خواهیم دید موجب نهضت عظیم فکری گردید.

پس جادارد ما ایرانیان باروش و سلیقه فکری این شخص بزرگ آشنا شویم اینک با این مقصود است که درخواست دوستانه آقای **علی اکبر مهدی** مترجم محترم و دانشمند روح‌القوانین را که می‌توان گفت شاهکار منتسکیو است می‌پذیرم و مقدمه‌ای گرچه نارسا و ناقابل می‌نویسم باشد که قسمتی از فایده مطلوب را ادا نماید.

در اینکار بنظرم رسید این دیباچه را بچهار بخش تقسیم نمایم:

نخست مختصری از عصر **منتسکیو** را تعریف کنم.

دوم شمه‌ای از زندگی و احوال او را بگویم.

سوم از آثار و افکار وی بحث کنم.

چهارم از ارزش و اهمیت افکار و آثار او سخنی چند ذکر نمایم و در خاتمه مختصری در باب منتسکیو نسبت بایران یادآور شوم.

در انجام این مقصود از خداوند بزرگ یاری میجویم.

کرد و ضمناً نظری خاص بحال مستمندان داشت .

اما اساس این اصلاحات از قدرت پادشاه سرچشمه میگرفت و بهمین جهت او هر گز مایل نبود اینگونه کارها جز بنام او گفته شود زیرا پشتیبان او بود و چشم و چراغ کشور بایستی تنها او باشد، البته استعداد این مقام را هم داشت دارای اراده و همت بود و جلب قدرت نمود زیرا آنرا شرط کامیابی میدانست و مداخله عامه را در امور زاید می‌شمرد حتی در این باب صاحب‌نظر هم بود و تألیفاتی در این مسائل بوجود آورد که از کلیه کتب عقیده‌اولزوم‌فرما تر و ای مطلق بودنش در کشور ظاهر می‌گردد و جمائاً معروفی که نسبت داده‌اند که گویا گفته (کشور منم)^۱ اگر از حیت عین کلمات از او نباشد از جهت مفهوم نماینده عقیده اوست.

لوئی به علوم و ادبیات نیز تمایل خاصی داشت و عصر او عهد ترقیات عظیم فکری و نهضت ادبی بود مقارن با سلطنت او تألیفات سودمند مؤثری مانند سید^۲ تألیف کرنی و **روش دکارت** و **پندارهای پاسکال**^۳ و نظایر آن بوجود آمد و افکار را نهضتی بخشید در زمان او جمعی از ستارگان آسمان ادب فرانسه پیدا شدند از قبیل: **مولیر**، **راسین**، **لافونتن**، **بوالو**، **لاروشفو کوئند**، **فنلن**^۴ که برای شرح آثار و افکار آنان باید بکتابهای تاریخ ادبیات و علوم فرانسه رجوع نمود تا اهمیت و تأثیر معنوی آنان را چنانکه باید بتوان سنجید .

خلاصه آنکه در قسمت پیشین پادشاهی طولانی لوئی چهاردهم فرانسه هم از حیث توانائی خارجی و هم از لحاظ ترقیات داخلی پیشرفت عظیم نمود بخصوص ادبیات و علوم در آن کشور بسط پیدا کرد و نام فرانسه در جهان بزرگ شد .

افسوس این عهد درخشان معایب بزرگ نیز داشت بعدی که نه تنها برخی از صاحب‌نظران را نسبت بآینده کشور بدبین کرد بلکه مقدمات انقلاب خونین

1- L'état c, est moi .

2 - Cid Corneille ; Discours sur la Méthode Descartes, Les Pensées pascal .

3-Moliere; Racine; La Fontain, Boileau La Rochefaucauld; Fénelon .

فرانسه را هم فراهم ساخت اینک بدان معایب اشارتی می‌رود تا با محسنات سنجیده آید .

نخست آنکه شاه هوسی بی‌پایان بتجمل و تفریح و آرایش و نمایش داشت بعدی که هزینه فراوان آن تکان سختی ببودجه کشور میداد .

بتخمین یکی از مورخان تنها برای ساختمان و تزین کاخ ورسای و اطراف آن معادل چند صد میلیون تومان خرج شده بود و غیر از کاخ ورسای که مهمترین بناهای سلطنتی بوده دوازده کاخ زیبای پربهای دیگر برپا شده بود و از زمان نرون امپراطور خودخواه روم چشم اروپا کاخی بعظمت و تجمل ورسای ندیده بود در این دربار فلک مدار پانزده هزار تن گماشته مفتخور از لشکری و کشوری شبان و روزان با تعیش ولذت و وفور نعمت بخرج کشور زندگی میکردند و بیشتر بیکار بودند و با تفریح بسر میبردند .

کاخ ورسای مرکز عیش و نوش و هر گونه تفریحات تفنی و شهوی و ادبی و اجتماعی اروپا بود و بقول تن^۱ دانشمند معروف، لشکری که حدود يك قرن در مرخصی بود دور سرفرمانده مهمان نواز و مجلس آرائی را گرفته بود (منظور لوئی ۱۴ پادشاه است) ظاهر کاخ و آداب و رسوم قشری ساکنان آن بعدی رنگین و ساختگی و تعارفات و تمدن مآبی و اطوار و لطایف ظاهری باندازه‌ای جلوه گر بود که پرده روی مفاسد شرم آور اخلاقی کشیده شده بود ولی همه میدانستند زیر آن پرده چیست .

دوم اینکه در نتیجه قدرت پی‌پایان شاه نظامات و ترتیبات پایدار میشد و کارها سرعت جریان مییافت از طرف دیگر مردم از هر گونه آزادی محروم و در واقع بردگان و بندگان شخصی شاه شده بودند و این حال برای يك ملت که هزاران شاه برای او می‌آیند و می‌روند و آن ملت باقیست و برای زندگی آن ملت افراد با شخصیت لازم است بسیار خطرناک بود. مردم هیچگونه اختیار سیاسی یا مالی یا دینی

نداشتند و اغلب دارائی آنان بعنوانین مختلف ازدستانان ربوده میشد و بخصوص فقرو فاقه در شهرستانها شیوع داشت .

در اختیار عقیده دینی نیز کسی آزادی نداشت و جز مذهب کاتولیک تمام مذاهب دیگر را سخت تعقیب و سیاست میکردند و در نابودی پیروان آن میکوشیدند و این عمل موجب پراکندگی و ستیزگی يك قسمت از عناصر شایسته ملت گردید و عجب آنکه در عالم دیانت کاتولیک هم که شاه حامی آن شناخته میشد بنا به ریا و تظاهر بود و حقیقتی وجود نداشت پس روحانیت کشور رو بزوال میرفت و بیدینی وسعت پیدا میکرد .

سوم آنکه چون آزادی برای افکار و عقاید عالی وجدی نبود لاجرم مردم بخصم طبقه جوان با آزادی بمعنای خودسری و زندگانی عیاشی و هزل و تفریح پرداختند و افسار گسیختگی معمول گشت وزیر قالب خود آرائیها و تعارفات لفظ قلم و حرکات و سکنت براق مصنوعی که در مجالس متکلف مهمانی بر قرار بود يك بیشرمی پنهان گردید و در حقیقت جای آزادی Liberté را افسار گسیختگی Libertinage گرفت و این دو معنی باهم سخت اشتباه شد . آزادی کجا و لجام گسیختگی کجا !

جوانان کشور از این اوضاع درس خطرناک بی قیدی و عیاشی را فرامیگرفتند و رو بانحطاط میرفتند بدینگونه اوضاع عمومی بخصوص معیشت مردم بد و آشفته گردید جنگهای، متوالی و مالیاتهای گزاف غیر عادلانه و لخرجیهای دربار مردم متوسط را یکسره پریشان روزگار ساخت بحدی که چون در سال ۱۷۱۵ لوبی چهاردهم سر به بستر خاک نهاد و از تخت شاهی بگور رفت تأسفی در سرتاسر کشور نمودار نشد حتی شادی و انشراح پدید آمد زیرا مردم از يك فشار ممتد مادی و معنوی خلاصی یافتند ولی عیب کار در این بود که جانشین اولوئی پانزدهم نیز دوائی بدردها نیاورد بلکه بدتر هم شد این مرد خود کامی و هوسرانی يك پادشاه مستبد را داشت بدون اینکه محسنات او را داشته باشد .

در ایام صغر او دستور کارها بدست مرد فاسد بیشرمی مانند فیلیپ درلئان^۱

1- Philippe D'orleans .

افتاد و پس از آنکه شاه بالغ گشت و زمام امور را بدست گرفت خود نیز فساد موروث را ادامه داد عقلش بدست زنها بخصوص مادام پمپادور^۱ که سوار کار گردید حتی در امور لشکری هم افسار بدهن شاه بی اراده زد .

زندگی این شاه باخوش گذرانی و غفلت گذشت و امید مردم که در آغاز نسبت بدو داشتند تبدیل بیأس شد .

جنگ هفت ساله و جنگهای دیگر نیز آخرین رمقهای ملت فرانسه را صرف نمود و کار بجائی رسید که تمام کشور منتظر يك حوادث فوق العاده گشت. شیرازه زندگی از هم پاشید و ناچار بایستی تغییراتی حاصل شود زیرا امور نظامات و قوانین و مسئولیت بکلی گسیخته و آشفته بنظر می آمد .

این بود عواملی که فرانسه را بسوی انقلاب می کشانید و ظهور دانشمندان و نویسندگان و خردمندانی مانند منتسکیو^۲ که پیشوایان نهضت فکری بودند نیز نتوانست آن شورش بزرگ خانمان ویران کن را بتأخیر اندازد بلکه خدمتی بتسریع آن کرد .

۲- زندگانی و احوال منتسکیو

خانواده منتسکیو از نجبا محسوب می شدند نسبش به ژرمنی ها میرسید و خود بر آن نسب می بالید نیاکانش مناصب لشکری و قضائی داشتند پدرش ژاک دو سکوندا^۳ پسر بارون دو منتسکیو^۴ از رؤسای داد گستری شهر گین^۵ بود در سال ۱۶۸۶ فرانسواز دوپنل^۶ نامی را بهم سری خود اختیار کرد و ی ملک آباد و کاخ بزرگ موسوم به لا برد^۷ که در نزدیکی بردو^۸ واقع است بشوهر ارزانی داشت در نتیجه این زناشویی بسال ۱۶۸۹ در همین کاخ مصفا شارل لوئی^۹ یعنی نویسنده

1- Mmc Pompadour .

2- Jacques de Secondat .

3- Baron De Montesquieu .

4- Guyenne .

5- Francoise de pencl .

6- La Brède .

7- Bordeaux .

8- Charles - Louis .

نامی ما پای بدنیا نهاد و بمناسبت زادگاهش کلمه لا برد مدتی بنامش اضافه میشد بتدریج آثار رشد از او ظاهر شد و بعدها مردی نامی گشت و **منتسکیو** نامیده شد و تألیفاتی سودمند بوجود آورد که از آنجمله **روح القوانين** است و اکنون هدف این مقال شرح مختصری از زندگی اوست .

مدت سه سال اول عمر وی را بپرستاری دهاتیان وا گذاشتند سپس به لا برد باز آوردند در آنجا بود تا هفت سالگی مادرش در گذشت این دفعه او را بیک بنگاه دینی فرستادند و در آنجا از ۱۷۰۰ تا ۱۷۱۱ یعنی ۲۲ سالگی بماند سپس در دانشگاه **بردو** تحصیلات حقوقی کرد این مقدمات تحصیلی بانضمام علاقه بدیانت که در مادرش بود بایستی او را شخص مقدس و متدین بار آورد ولی او چنین تمایلی نداشت و شوق ادبیات یونان و روم بیشتر در قلبش جا کرده بود حتی در بیست سالگی رساله‌ای در دفاع از فلاسفه‌ای که غیر عیسوی بودند تألیف نمود و در نتیجه مطالعات بتدریج فلسفه و واقعی گروید و میلی نیز بتعلیمات شکاکین نشان داد و این سبک فکر فلسفی را علی رغم تکفیر و تعقیب نگه داشت و نمودار ساخت .

در سال ۱۷۱۴ در داد گستری **بردو** مستشار شد و سال بعد با دوشیزه‌ای موسوم به **ژان دلار تیک**^۱ که از یک خانواده لشکری پروتستانی بود ازدواج نمود و از او یک پسر و دو دختر پیدا کرد .

در سال ۱۷۱۶ عموی او که بزرگتر خانواده بود مقام خود را که ریاست داد گستری بردو بود با و انتقال داد ولی شرط کرد از نام خود نسبت لا برد را بردارد و «منتسکیو» یعنی نسبت خانوادگی را بگذارد او هم پذیرفت ولی باید گفت او را نسبت به تشخیص خانواده و مقامات داد گستری چندان علاقه‌ای نبود و در جامعه **بردو** که وی از اعیان و اصیل زادگان محسوب میشد بیشتر عشق و رغبت خود را صرف بررسیهای علمی و ادبی میکرد و در راه پژوهش دانش میکوشید

سر انجام در فرهنگستان **بردو** که هدف آن تشویق و تربیت ارباب کمال بود کارمندی یافت و با وجود اینکه بیشتر رسالات ادبی و سیاسی تألیف می نمود

بفرا گرفتن علوم طبیعی هم مانند کالبدشناسی و گیاهشناسی و فیزیک پرداخت ولی ضعف چشمی که داشت او را به تحقیق دقیق و آزمایش اجازه نمیداد و نه حوصله و شکنجائی او بنابراین از تحقیقات علمی خود بیشتر به نتایج کلی اکتفا نمود .

در این بین بعزم تألیفی در باب تاریخ طبیعی زمین افتاد و آغاز بکار هم کرد ولی تا به تحقیق احوال انسان رسید در آنجا بماند و همین قسمت هوس و شور او را فرا گرفت و در همه عمر موضوع مطالعه خاص او واقع گشت و باید گفت همانا رسم تحقیق و روش بیطرفانه بود که در افکار و آثار خود بکار برد با اینکه کنجکاو و کتاب دوست بود و اطلاعاتی از هر رقم داشت و بمطالب ادبی و اجتماعی و قصه و افسانه میپرداخت و از هر خرمنی خوشه‌ای میچید باز نظام فکری او غالب بود و این نظام مانع میشد مثل **منتنی**^۱ (که منتسکیو دوستدار و ستایشکار او بود) پراکنده و از هر در چیز بنویسد بلکه همواره ترتیب و وحدت و اصول را منظور میداشت .

با این همه البته مقصود این نیست که پیوند و ترتیب مطالب در تألیفات او بی نقصان باشد بلکه از حیث ارتباط گسیختگی داشت و کاملاً علمی نبود . در هر صورت اطلاع زیادی از مبادی علمی در روح او مؤثر گشت فکری آزاد و نظری وسیع و عقیده‌ای بردبار پیدا نمود .

در نتیجه مطالعه و آثار و اخبار بشر نسبت بعقاید و عادات و ادیان احترام نشان میداد با اینکه همش پرداختن بامور این جهان بود و امور کلی و فوق طبیعی و فلسفه الهی را از منطقه کار خود که تحقیق حال اجتماع بشر است خارج میدانست معیناً فلسفه روحانیت و عقاید دینی را رد نمیکرد بلکه از لحاظ زندگی و فایده عملی و عواطف روحی انسانی دین را مهم و سودمند میدانست و میگفت شایسته نیست انسان از عالم آسمانی دست بردارد و خویش را فانی و ناچیز شمارد .

عقیده اش این بود دین ما را جاویدان و روحانی می نماید و این تعلیم برای ما گرانها و ارجمنداست .

نهایت اینکه این موضوع را که بنظر او بیشتر مربوط بامید و عاطفه و احساسات و ایمان افراد است نمی‌بایست در مسائل علمی مربوط بسازمان اجتماع بشر که روی تجربه و آزمایش است داخل کرد.

بحکم این مقدمه تا می‌توانست در مسائل احساسات را دخالت نמידاد و در کار تألیف خود تا آنجا که مقدور بود بی‌طرف و دقیق بود. حتی در روابط شخصی با افراد هم تاحدی این شیوه را داشت و با اینکه بقول خودش در هر مورد بحال زار فرزندان انسان رقت میکرد میکوشید در قضاوت خودداری و خونسردی را ترجیح دهد حتی بحکم این صفت چندان اجتماع پرستی و دوست‌پروری و انس نشان نمیداد و اگر علاقه او بشعر و ادب نبود میشد او را آدمی خشک محسوب داشت.

منتسکیو جریان روزگار و زندگی را بغفلت نمی‌گذراند و پیوسته رسالات و تألیفات بوجود می‌آورد تا در سال ۱۷۲۱ یعنی ۳۲ سالگی یکی از تألیفات معروف خود یعنی «نامه‌های ایرانی» را خاتمه داد و آن کتاب در مدت کمی اشتهار یافت و برای اینکه شهرت آنرا بچشم بینندگان مسافرتی بیاریس نمود و در آنجا صحبت کارمندی او بفرهنگستان فرانسه پیش آمد ولی در ابتدا بعد از آنکه از شهر بیاریس نبود پذیرفتند پشت کار و شوق و همت منتسکیو در تمام این مراحل ادامه داشت و گرم تألیفات بود و در این بین چند باری از بیاریس به بردو رفت و بازگشت و این بار بکارمندی فرهنگستان فرانسه نایل آمد.

پس از مدتی شوق دیدار مراکز معروف اروپا کرد و در سال ۱۷۲۸ مسافرتی آغاز نمود اتریش، مجارستان، ایتالیا، سویس، آلمان، هلند را گشت سپس بانگلستان رفت و از ۱۷۲۹ تا ۱۷۳۱ در آن کشور اقامت کرد. آنوقت در باب ارزش کشورهای مختلف وقتی چنین گفت:

«آلمان برای گردش و سیاحت، ایتالیا برای اقامت، انگلستان برای تفکر، فرانسه برای زندگی، بوجود آمده‌اند» همین اصل را هم خود عمل کرد یعنی در مدت دو سال اقامت در انگلستان بآزمایش و تفکر در علوم سیاسی و مطالعه در شکل حکومت پرداخت و اوضاع این کشور در روحیات او تأثیر عمیقی بخشید و افکار

سیاسی و تألیفات بعضی از بزرگان انگلیس از آنجمله لاک^۱ را مطالعه کرد و اصل يك حکومت آزادی‌پرور و پرورش آنرا در آنجا آموخت.

عجب آنکه فرانسویان آنزمان ارتباطی با انگلستان نداشتند و از زندگی سیاسی آنان بی‌خبر بودند و پیش از منتسکیو تنها شخصی بنام راپن^۲ کتابی در وصف و معرفی آن کشور نوشته بود که مورد استفاده مؤلف ما واقع گردید.

مسافرت روم او را بفکر عظمت و سازمان عظیم دولت قدیم امپراطوری روم انداخت و دیدن انگلستان سازمان یکدولت بر دبار قانونی ملی را باو نشان داد و در بازگشت از این مسافرت بود که بعزم پرداختن کتابهایی در تشکیلات دولت روم و باز نمودن سرسیادت آندولت و بعد از آن شرح سازمان يك دولت شایسته دست بکار زد و آخرین رشته تألیفات مهم و معروف خود را آغاز نمود و پایان آورد.

بطور کلی منتسکیو در نتیجه اینهمه مطالعه و مسافرتها معایب حکومت استبدادی و فشار ستم را دریافت و از جان و دل طرفداری يك دولت حق پرور و عدالت گستر را مسلک خود قرار داده و برای حصول این مقصود توجه بعزم و همت کرد.

این قسمت از عمر منتسکیو که سودمند و سودبخش بود در زادگاه او لا برد گذشت زیرا در آن محل بکار ملاکی و کشاورزی میپرداخت و در ضمن فرصت مطالعه داشت و گاهی مسافرتها بیاریس میکرد.

بطور کلی میتوان گفت عمر این مرد صرف کار و کوشش و استفاده روحی و معنوی گشت دمی از مطالعه و تحقیق فراغت نداشت و پی بردن بحقایق بهترین تسلیت او بود.

خود میگوید غمی باوروی نیاورد که بایک مطالعه زائل نشده باشد. بدین روش يك عمر پر از کوشش و مساعی پایان خود نزدیک شد و مؤلف شهر در روزگار پیری و ناتوانی شهرت و احترام بسزائی در تمام اروپا بهمرسانید

1- Locke

2- Rapin

و میوه رنجهای سالیان‌دراز را چشید و بیک عمر زحمت خود بدیده‌امتنان و خرسندی نگریست و در آخرین روزها طالع چشمه‌های خسته و رنج کشیده او را نابینا کرد و خود گفت تنهاروشی که برای من مانده طلوع فجر آخرین دقیقه عمر من است که دیدگان را ببندم و بخواب ابد روم.

چنانکه رسم روزگارا است آرزوی او عملی شد و در سال ۱۷۵۵ یعنی در ۶۶ سالگی در پاریس جهان را بدرود گفت و نامی جاویدان از خود بیاد نگار نهاد.

۳- آثار و افکار منتسکیو^۱ - تألیفات منتسکیو از رسالات علمی و ادبی و اجتماعی و مراسلات و تاریخ و نظایر آن زیاد است و شاید بیشتر از ۱۶ تألیف جداگانه باشد ولی در اینجا بحکم اختصار از مهمترین و بزرگترین آنها یعنی نامه‌های ایرانی و ملاحظات در باب عظمت و انحطاط روم و روح القوانین بحثی می‌شود.

نامه‌های ایرانی^۱ توان گفت این کتاب نخستین تألیف مهم استاد بود که آنرا در عین نیروی جوانی یعنی حدود ۳۳ سالگی نوشت.

۱- اینک نام نخبه رسالات و کتابهای مؤلف با تاریخ تألیف آنها؛

- 1- Essai sur la difference des Genics 1717
- 2- Histoire physique de la terre 1719
- 3- Lettres persanes 1721
- 4- De la politique 1723
- 5- Dialogue de sy Lla et d'Eucrate 1724
- 6- Reflexions sur la Monarchie univesselle 1724
- 7- Le Tempel de Gnide 1725
- 8- Considerations sur lescauses de la Grandeur des Romains et de leur de cadece. 1734
- 9- Réflexions sur l' Histnoire de France 1740
- 10- Esprit des Lois 1748
- 11- Mémoir sur la Constittution 1752
- 12- Lettre sur la Parlement 1753
- 13- Correspondance de Montesguieu 1714

منظور اصلی مؤلف از این کتاب گذشته از رمان نویسی باز نمودن اخلاق و عادات عمومی زمان و نشان دادن انحطاط عقاید و رسوم اجتماعی تحت حکومت استبدادی بخصوص شرح مفاسد عهد لوئی چهاردهم بود، فکر کرد عقایدی را که لازم بود گفته شود از زبان سیاحانی از خاور زمین بگوید زیرا خاور زمین و نقل مشاهدات یک خاور زمینی خیالی در آن اوان کمی مد شده بود مثلاً دو فرنی^۱ نامی در کتاب خود پاریس را بدیده یک سیاح سیامی وصف کرد نویسنده گان دیگر هم تألیفاتی در همان اوان راجع بشرق و ایران انتشار دادند و منتسکیو آنها را کم و بیش در کتابخانه لا برد مطالعه کرد بخصوص سیاحت نامه‌های تاورنیه^۲، شاردن^۳ جهانگردان معروف عصر صفوی را نیز مطالعه کرد و ترجمه الف لیل را هم دید و در حقیقت بعضی اصطلاحات و نامه‌ها و صورت ظاهر این کتاب را از شاردن گرفت ولی در وراء آنها افکار منتسکیو و احوال فرانسه پنهان بود و از سیاحت نامه شاردن یا دیگران جز چند چیز در نامه‌های وی نیست حتی وصف حرم یا تعدد زوجات و عادات مشابه که بایستی بکلی شرقی باشد جنبه اروپائی دارد و جز اینهم ممکن نبود زیرا اطلاع مؤلف از زندگانی ایرانی کتابی بود و بس آنهم سطحی و شتابزده پس کتاب نامه‌های ایرانی رمانی بیش نبود.

از این ملاحظه که بگذریم نامه‌های ایرانی مزیت‌های اساسی دارد و بیجهت نیست که آنهمه اشتها پیدای نمود.

انشای کتاب روشن و روان و از زینتهای زاید الفاظ عاری و در عین حال مؤثر و گاهی نمودار تهییج است.

خواص و سجاایات اشخاص بسیار ماهرانه نموده شده و قابلیت مؤلف که میگویند آدم‌شناس بود در آن نیک پیدا است.

گفته انداز دو قهرمان معروف این رمان که **ریکا** و **ازبک** باشند **ازبک** نماینده اخلاق و عقاید منتسکیو است ولی حقیقت اینکه **ریکا** نیز از خود مؤلف حکایت میکند

1- Dufresney

2- Tavernier 1696

3- Chardin 1686

یعنی مؤلف هر وقت میخواهد درس اخلاق بدهد قلم را بدست ازبك میدهد و هرگاه ریشخند و مطایبه بکار میبرد رشته سخن را بدست ریکا میدهد بطوری که توان گفت ازبك و ریکاد و خصلت يك شخص را نمودار می سازند.

ریکا و ازبك از ایران بیاریس سیاحت کرده اند و نامه هائی از ایران یعنی از زن و خواجهگان و دوستان آنها میرسد و اوضاع شرق را برای آنان وصف میکند آندو هم در پاسخ اوضاع پارسی را به یاران خود مینویسند و سخن از هر دری بمیان می آید. گرد آمدن پارسی ها را برای تماشای این دو ایرانی، وضع مردم در کافه ها و مهمانی ها، اشخاص فهمیده که با هم رقابتی دارند، پیر مردانی که از عهد گلبر یاد میکنند، پیر زنانی که خود را جوان جلوه میدهند، خاورشناسان که ایران را از آندو بهتر میشناسند. حتی ادیبان و نویسندگان که نظرات ادبی دارند... و مضامین شبیه به اینها در طی نامه های این دو سیاح ایرانی ظهور میکند.

در ضمن بمسائل اجتماعی فرانسه نیز تماس پیدا میشود از قضات بی لیاقت و اعیان بیکار و مأموران بی انصاف مالیه سخن بمیان می آید مثلاً در عباراتی راجع باعیان میگوید: «اعیان کسی را گوئیم که بدیدار شاه نائل می آید و وزیران صحبت میکند و نیاکان و مستمری و قروض دارد...» پیدا است که در این جمله اشاره لطیفی است باینکه برای اعیانی لیاقتی درخور نیست.

مسائل دینی و سیاسی نیز مورد بحث و نظر است انتقادهائی از دیانت عیسوی و مبلغین متعصب و ناتراش کوتاه نظر بعمل می آید.

لوئی ۱۴ و رجال عهد او مورد سرزنش و نکوهش سخت قرار میگیرند در ضمن راجع بمسائل فلسفی مانند آنچه ازبك به رضی نوشته و در باب جنگ و صلح و استعمار و هنرهای زیبا و تجمل و تقوای اجتماعی مطالبی گفته میشود. تا سخن بسازمان اشکال حکومت میرسد و از این راه خواننده برای مطالعه تألیفات تالی مؤلف آماده میگردد.

در این قسمت زیانهای حکومت خودسر و لالایی را نیک گوشزد میکند و از محسنات يك سازمان آزادمش سیاسی سخن میگوید و از آزادی و برابری که

روی خرد و میانه روی و سنجش باشد و منحصرأ روی احساسات افراطی نباشد دفاع میکند.

روی هم رفته در نامه های ایرانی که یکصد و شصت و يك نامه است میتوان سه قسمت کلی تشخیص داد، نخست قسمت رمان که اساس کتاب را بوجود آورده، دوم قسمت انتقاد جامعه فرانسه، سوم امعان نظر در سازمان و قوانین اجتماعی که در واقع این قسمت مقدمه برای کتاب روح القوانين اوست.

« ملاحظات در باب علل عظمت و انحطاط رومیان »

در گذشته اشاره کردیم که منتسکیو مطالعات انسانی ویژه بررسیهای تاریخی را دوست داشت درین میان رغبتی زیاد نسبت به پژوهش تاریخ روم ابراز میکرد و توان گفت این رشته تحقیق بتدریج هدف اصلی مطالعات او واقع شد و روم و ملت روم و قوانین و احوال و وقایع و حوادث تاریخی آن کشور تمام افکار او را فرا گرفت و در نتیجه رساله ها و کتابهای مهم در موضوع آن امپراطوری بزرگ عالم قدیم که وارث تمدن یونان و منشاء تمدن مغرب زمین بود بوجود آورد و همین کتاب ملاحظات از مهمترین آنهاست.

در این کتاب مقایسه ای استادانه و مطالعه ای ماهرانه در اصول جریان تاریخ ملت روم بکار برده و بنکاتی دقیق بر خورده و حقایقی را دیده و اسباب پیشرفت و تنزل آن ملت راجسته است.

عمده مطلب را از فصل پنجم آغاز میکند و دامنه سخن باستانی تمام بتجلیل وقایع تاریخی میرسد، مؤلف دانشمند اساس ترقی و عظمت روم را در این عوامل می بیند:

علاقه مردم هر شهرستان بزادگاه خود، علاقه تمام ملت روم نسبت بمیهن جنگهای دائمی و حسن اداره آن، سازمان دولت روم که در موقع جنگ مرکزیت نیرومند بوجود می آورد و در موقع صلح از افراط و سوء استعمال آن نیرو پیش گیری

میکرد ، عمل از روی نقشه ، استعداد رومیها در تفاق انداختن میان دشمنان خود حسن سلیقه آنان در اقتباس و استفاده از صنایع و اختراعات اقوام ، هنرنمایی خاص آنان در استفاده کامل از ملتها و کشورهاییکه تابع خود میکردند ، نیروی خرد و ثنات سنای روم ، سنجش هر موقع و عبرت گرفتن از هر دفعه حتی حسن انتباه از اشتباهات خود ، پیروی دائم از دواصل ثابت :

تأمین امنیت مردم در داخل و فتوحات در خارج (درون مردمی چون ملك نيك محضر ، برون لشکری چون هژبران جنگی).

دولت روم پس از جنگی پیروزمند صلح را از راه خلوص منعقد نمیساخت بلکه صلح بهانه تأخیر و هجوم مجدد بود و معمولاً شرایطی میکرد که منتهی بویرانی دشمن میگرددید و اگر زیر شرایط مناسب میرفت بعداً بتدریج چندان قیود اضافی میافزود که حریف مجبور بجنگ میشد .

بدین ترتیب روم اغلب جنگ میکرد و هر چه بیشتر جنگ میکرد نیرومندتر میگرددید .

اما چنانکه رسم جهانست این ترقیات تنزل هم در پی داشت و این مقدمه جزری بود و در عین اینکه روم بدینگونه پیشرفت مینمود عواملی بتدریج بوجود میآمد که اسباب انحطاط روم را فراهم می ساخت تا بجائی که آن امپراطوری عظیم را سرانجام از پا در آورد اینك بزعم منتسکیو برخی از آن عوامل اینهاست .

نظام و اطاعت در میان ملت روم بتدریج بعبودیت منجر شد و ملت آلت حکومت اشخاص گردید ، تحت لوای آزادی صورت استبداد جای گرفت حتی معنی آزادی در اذهان مشوش و مشوب شد .

اساس نیرومندی روم بواسطه سوء استعمال خود آن نیرو متزلزل گشت - خستگی و فرسودگی در نتیجه جنگهای دائمی مانند سلاحی که همیشه کار کند مردم را بستم آورد .

نهیضت های ملی که روح تعاون را تحريك میکرد مبدل بدسته بازی شد زیادی تیول اخلاق مردم را فاسد نموده و بدین طریق استبداد بیشتر در میان يك جامعه

فاسد جا کرد - فساد مرکز کشور با فلج شدن ولایات بواسطه دوردستی و بعد مسافت آنها توأم گشت از طرف دیگر ملت های زیر دست بهر بهانه شورش می کردند و سپاهیان پراکنده مجبور میشدند از اطراف بگریزند و رو بمرکز هجوم آورند دوام و امتداد جنگ خود اساس خود را سست کرد - روم عناصر و ملل مختلف را در خود مستهلك کرد ولی همین هم بتدریج برایش عقده شد سنگینی و فشاری که روم بر ملل عالم وارد ساخت روزی بروی خودش افتاد در نتیجه از بزرگی بکوچکی رو نهاد و قلمرو دولت امپراطوری کم کم رو بکاهش و تنگی رفت تا بجائی که مرز روم از فرات و دجله بحدود ایتالیا رسید!

اینست قضاوتی که نویسنده صاحب نظر ما در جریان تاریخ و مد و جزر عمر يك ملت بزرگ بکار میبرد و بزرگان و دانشمندان گفته اند با اینکه مطالعات استاد جامع و کافی نبود و برخی عوامل روحی و تأثیرات مادی مانند آب و هوا و نژاد و سرزمین روم را برخلاف اصول تعلیمات خودش مسکوت گذاشته و از اینرو در مواردی از پژوهندگان نامی تاریخ روم مانند **میشله** **د دوروی** **د ممسن** **د فوستل دکولانژ** عقب مانده ، معذادآوری استادانه در ارتقاء و افول آن ملت بکار برده است .

روح القوانين

نخستین اقدام بتصنیف رسمی کتاب روح القوانين در حدود سال ۱۷۲۸ بود که مؤلف چهل سال داشت ولی سالها پیش تألیف آنرا آغاز کرده بود و سالها پس از این تاریخ در اتهام و تکمیل آن صرف عمر نمود ، خودش گوید:

از وقتیکه از **کلتر** بدرآمدم با کتابهای قوانین سر و کار داشتم و مقصود من پژوهش روح آن قوانین بود .

اصطلاح روح القوانين (*Esprit des Lois*) از او نبود بلکه پیش از او مؤلف دیگری بنام **دما**^۱ این عنوان را در یکی از فصول کتابش بکار برد و منظور **دما**

1- Michelet

2- Duruy

3- Mommsen

4- Fustel de coulanges

5- Domat

از این کلمه هدف واقعی قوانین یعنی عدالت و از طرفی نیز نیت مقننین بود در صورتیکه منتسکیو منظور دیگری داشت و میخواست علت بوجود آمدن قوانین و ارزش اثر آنها را دریابد، از اینرو دما بیشتر مفهوم قضائی را در نظر داشت و منتسکیو بیشتر مفهوم تاریخی را در واقع بعقیده منتسکیو باید سرّ ایجاد قوانین و اهمیت و تأثیر آنها از تاریخ تمدن بشری رسید.

در این راه عمری کوشید و سالها در حال تحیر و بالاتکلیفی گذراند زیرا پی قواعدی میگشت که حکم آن ثابت باشد و تغییرپذیر و بی اساس نباشد و پیداست که قانون از تاریخ پیدا نمودن کار نیست دشوار.

یک نویسنده خوش قریحه و آزادی مانند منتنی^۱ وقایع و مطالب و لطائف پشت سرهم مینوشت و احکام گوناگون صادر میکرد و از نشان دادن تناقض فکری و ضعف عقل بشر باکی نداشت و مسائل را بدون نظم و بی برهان میگذاشت. نویسندگان دیگر مانند پاسکال^۲ در تقریر حوادث عالم قدرت برهان آدمی را وافی و رسا نمیدیدند و التّجّا بایمان را لازم میدانستند یعنی در حل قضایای بشری احساسات را مؤثرتر از عقل میدیدند.

ولی مؤلف ما پی دلیل عقلی میگشت و مایل بود قواعد منطقی را در وراء جریانهای تاریخ بشر پیدا نماید و سلسله علت و معلولی در حوادث تاریخ نشان دهد یگانه مقصود مؤلف دانشمند از دریافتن و تنظیم اصول سیاسی و سازمانی تاریخ روم هم تعلیم و راهنمایی بشر بود، هم هدایت افکار فرانسه. او میگفت هر ملتی باید از مطالعه این اصول درسی بگیرد و بهترین شکل حکومت را که برای وی درخور است تشخیص دهد.

فرانسویها نیز باید از آن درسهای آزادی و آبادی یاد گیرند و طرز مشی یک دولت سالم را بیاموزند و نگذارند کار یک حکومت از آزادی بلجام گسیختگی و از آن باستبداد و از آن بهرج و مرج بکشد، در این نظر نه مانند دما بود که میخواست

1- Montaigne.

2- Pascal.

علت و جنباننده اصلی جزء جزء وقایع تاریخ را مشیت الهی بداند و نه مانند هوبس انگلیسی تقدیر و تأثیر عالم روحانی را بکنار نهد یعنی با مادیون هم عقیده شود بلکه با اینکه معتقد است باید سازمان و اصول دولت از روی آزمایش و عقل و منطق جستجو گردد در ضمن بیک عدالت ازلی نیز عقیده دارد که در وراء حوادث عالم پنهانست پس باید گفت نه مادی است نه دینی افراطی.

در شرح مطالب بیشتر از علل بتأثیرات و نتایج متوجه است بعقیده او کدروی تخیل و فرض است انسان قدیمی ساده و خوشبخت زندگی میکرد بعد که اجتماع بوجود آمد بالطبع مبارزه زندگی ظهور نمود پس ناچار قوانینی برای اداره اجتماع بمیان آمد عوامل مدیره جامعه بشری متنوع است مانند آب و هوا، دین، قوانین، رسوم ثابت حکومت، سرمشق گذشتگان، اخلاق و عادات، این عوامل در حقیقت جسم جامعه را تشکیل میدهند و قوانین بمثابه اعصاب آنست.

این قوانین باید با طبیعت هر کشور و آب و هوا و خصوصیات سرزمین و سبک زندگی مردم و دین و تمایلات و عده نفوس و ثروت و تجارت و عادات و اخلاق تناسب داشته باشد.

خود قوانین مختلف هم نسبت بهم مناسباتی دارند و باید نسبت آنها و مقصود مقنن معین گردد.

پس در حقیقت روح القوانین همین روابط و مناسبات قوانین نسبت بهم و نسبت بسایر عوامل اجتماعی را مورد بحث و تدقیق قرار میدهد و تطبیق و تأثیر آنها را در سازمانهای گوناگون بشر میجوید.

از همین لحاظ است که منتسکیو وارد مسئله اشکال حکومتها میگردد و آنها را بطور کلی سه قسمت میکند:

جمهوری، سلطنت مشروطه (حکومت یکنفری)، استبداد.

جمهوری بعقیده او شکل حکومتی است که یا همه یا قسمتی از مردم در آن شرکت کنند، سلطنت مشروطه آنست که شخص واحد از روی قوانین معین حکومت کند، استبدادی آنست که یک شخص از روی دلخواه و هوا و هوس خود فرمانفرمائی کند.

بطور کلی **منتسکیو** هر دولت را ازدو جهت نگاه میکند، یکی از جهت ماهیت حکومت مانند حکومت جمهوری یا حکومت مطلقه .

دوم از جهت اینکه آن دولت در موقع حکومت از روی چه اصلی عمل میکند در قسمت دوم البته شخصیت و تقوی و تمایلات و اخلاق مردم و رجال و مصادر امور دخالت کلی دارند.

حکومت های جمهوری روی اصل تقوی و سلطنت مشروطه روی اصل شرافت و استبداد روی اصل ترس برقرار است پس از روی این میزان ماهیت حکومت روی اساس جمهوری یا مطلقه بودن آنست، دیگر اصول حکومت که محرک روش و عمل آنرا نشان میدهد .

بعقیده منتسکیو قوانین هم از روی این دو نظر منقسم بدو قسمت میشود :

یکی آنکه مربوط ب ماهیت حکومت است که عبارت است از قوانین سیاسی .

دوم آنکه راجع باصل عمل حکومتهاست که قوانین مدنی واجتماعی را بوجود میآورد .

ترقی یا تنزل هر ملت منوط است بدوام یا فساد همین قوانین و بنظر مؤلف انحطاط هر حکومتی اول با انحطاط فساد اصل یعنی سبک و قواعد عمل آن شروع میشود و توان گفت در بحث این موضوعست که کتاب **روح القوانین** با وج ارزش خود میرسد و بخصوص هشت کتاب اول صرف شرح و بسط آن میشود.

بدیهی است در تمام این تفصیل سرمشق حکومت خوب در ضمیر او همانا حکومت انگلیس آن عهد بود نهایت اینکه این عقیده را بیشتر در پرده گفته است و از انگلستان کمتر نام برده.

در بحث از ماهیت حکومتها منتسکیو نخست از جمهوری شروع میکند البته نمونه جمهوری در نظر او در آن زمان همانا جمهوری روم قدیم بود که خود آنهم از روی جمهوری آتن تشکیل شده بود .

در آن موقع در حقیقت یک ملت بزرگ واحد وجود نداشت و در یونانستان هر شهری جمهوری تشکیل میداد در آنهم مردم بطبقات تقسیم میشدند و مساوات و

آزادی بین آنها همانا عبارت بود از اینکه بجای اشخاص قانون حکومت کند و در واقع حق آزادی مردم فقط حق انتخاب حکومت و وضع قانون بود در بقیه جهات یکسان اسیر و تابع قانون بودند و گر نه از آزادی فردی و آزادی عقیده و شخصیت بنحویکه در عصر ما منظور است در آن عصر خبری نبود و مقصود از آزادی فقط این بود که هر فرد آزاد (چون در عین حال بردگانی هم وجود داشتند!) حق شرکت در حکومت داشته باشد پس این نوع حکومت مانع وجود طبقات ممتاز و وجود بردگان و استبداد در حکومت قانونی نبود .

اساس بقای اینگونه حکومت عادلانه و قانونی و جمهوری را منتسکیو چنانکه در فوق هم اشاره شد در عفت اخلاقی و تقوی و درستی و شرافت افراد میدانند اگر مسلك حکومتها روی اصول اخلاقی نباشد از هر قانونی ممکن است سوء استفاده بشود و فساد در جامعه سرزند و جمهوری مبدل بحکومت ظالمانه بشود.

گرچه امروز در حکومت های دموکراسی سازمان های مفصل دقیق بوجود آمده و مسائل بيشمار اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی که در جمهوری ساده و نظایر آن وجود نداشت پیداشده بطوریکه روح منتسکیو از پیچ و خم کیفیات آن خبری نداشت زیرا آن جمهوری که او میدانست یا در اعماق تاریخ بود و یا در يك گوشه دور دست عالم مثلاً حکومت **پاراگوای** یا گوشه های دیر راهبان ولی در هر صورت موضوع عفت اخلاقی افراد با تمام این احوال اکنون نیز میتواند از ارکان و شرایط يك حکومت صحیح شمرده شود زیرا پیداست روح قانون اخلاق افرادیست که آنرا وضع یا بدان عمل میکنند بهترین قوانین بدون ملتی که بدان کار بندد و آنرا محترم شمارد و از آن سوء استفاده و سوء تعبیر نکند هیچ و پوچ است ملت هایی که کتاب های انبوه قانون نوشته و بدوش خود بار کرده و بدان کار نبسته اند سرانجام بهلاک و دمار رسیده اند و در باره آنان باید از آیه شریفه تمثل نمود:

مثل الذین حملوا التوریه ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا!

منتسکیو در اشکال دیگر جمهوری یعنی آنهایی که با حکومت عده قلیلی

اداره میشوند و یکنوع حکومت خاص تشکیل میدهند نیز بحث کرده و برای

مثال از جمهوریهایی ونیز و لهستان و معاصر خودش مثال آورده چون غیر از آنها نمونه‌ای در پیش چشم او نبوده در باب جمهوری لهستان بواسطه اینکه عده زیادی را تحت فشار گرفته بودند نظر خوشی اظهار نکرده و زوال آنرا پیشگوئی نمود و اتفاقاً در طی عصر مؤلف این دو جمهوری از پادشاه درآمد!

سلطنت یا حکومت يك نظری بنظر مؤلف موقعی بوجود می‌آید که ملت از حیث اکثریت لیاقت اداره امور را نداشته باشد در این صورت اگر پیشوای آن قوم اتفاقاً صالح در آمد و مردم را بکار انداخت يك حکومت مطلقه سودمندی پیدا می‌شود و مردم را تربیت می‌کند و اگر ناصالح در آمد بامردمان فرومایه کار می‌کند و ستم و بردگی معمول می‌گردد و حکومت منجر بآستبداد و انقراض می‌شود.

بهترین راه حفظ آزادی مردم يك کشور اینست که قوانین و سازمان آن حکومت طوری باشد که قوای گوناگون حکومت همدیگر را اداره و تعدیل کنند اینجاست که منتسکیو از تقسیم قوای يك دولت بمقتنه و مجریه و قضائیه بحث کرده و این تعلیم معروف را نخست او در قرن هیجدهم انتشار داده است.

بحث آزادی در روح القوانین موقع خاص مهمی دارد :

اولاً آزادی اقسام دارد مانند آزادی يك ملت در برابر بیگانگان که مراد استقلال باشد و آزادی مدنی میان افراد يك ملت که هر کس بتساوی از قوانین حقوقی و مدنی برخوردار باشد .

دیگر آزادی شخصی و آزادی مالکیت است اما آزادی سیاسی بخصوص مهم است و آن بنا بتعریف منتسکیو عبارت است از آزادی در تمام اعمال و اقداماتی که قانون بفراد اجازه می‌دهد پس آزادی آن نیست که هر چه دلش خواست بکند زیرا آزادی مطلق در محیط بشر که موجب قوانین بهم پیوسته اند ممکن نیست چه بسا که این نوع آزادی در باره يك فرد مختل آزادی فردی دیگر خواهد شد پس آزادی حدی دارد و آن قانون است نهایت قوانین باید از روی سنجش و مطابق مزاج و تمدن هر کشور تدوین گردد .

مؤلف پس از این مطالب بموضوعهای گوناگون دیگری مانند قوانین کیفری

و مسئله بردباری نسبت بعقاید و مذاهب می‌پردازد سپس از آب و هوا و اخلاق و عادات و دین و قوانین مدنی و قوانین بین الملل و قوانین اقتصادی و نظایر آن بحث می‌کند و از تاریخ سازمانهای گوناگون جامعه بشری مانند **فئودالیزم** و سر تشکیل فلسفه وجود آنها و قوانینی که آنها را اداره می‌کند سخن می‌گوید تا اینکه تألیف مهم خود را که نتیجه يك عمر مطالعه و پژوهش بود و بقول خودش موی سرش در آن راه سفید شده بود پایان می‌رساند .

اینک مطالعه ترجمه این کتاب سودمند سیاسی که بهمت خاص و رنج فراوان فاضل مکرم آقای **علی اکبر مهتدی** بحصول پیوسته ما را از شرح و تطویل بی‌نیاز می‌نماید و از خداوند رحمت بمؤلف و اجر به مترجم و توفیق برای خواننده مسئلت می‌کنم .

۴. ارزش و اهمیت افکار و آثار منتسکیو

منتسکیو را میتوان سر سلسله نویسندگان فرانسه در قرن هیجدهم دانست .

بی‌شك نوشته‌های او خالی از نقص نبود و احکامی که او استخراج کرد مطلقیت نداشت و از اینرو افکار و قوانین او را انتقاد کردند و لغزشهای او را نمودار ساختند و خود دفاعنامه‌ای نوشت افسوس که در این موقع فرصت بحث از آنها نیست ولی آنچه مسلم است آثار این شخص با تمام نقائصی که هر مؤلفی را دامنگیر است تأثیری عظیم در افکار اهل زمان خود و متأخرین داشت و بی‌جهت نیست که صاحب نظر و نویسنده معروف فرانسه **دلامبر**^۱ در ستایش او گفته که وی اذهان را در باب اصول حکومت روشن کرد .

بحقیقت اغلب از پیشوایان نهضت‌های اصلاح اجتماعی و سیاسی در اروپا در آن

قرن کمابیش از این استاد استفاده کردند و شهرت اوفزونی یافت حتی تألیفات او در زمان کوتاهی زبانزد شد و بفروشرسد وقتی نامه‌های ایرانی انتشار یافت باینکه مؤلف بی‌نام بود اشتباه پیدا کرد و سبب قیل و قال و شرح و بسط در مردم گردید و خریداران زیادی پیدا نمود همچنین رسالات و تألیفات متعاقب او هر يك بجای خود در جامعه فرانسه و اروپا مؤثر واقع گردید از آنجمله کتاب ملاحظات راجع بترقی و تنزل رومیها شهرتی بسزا یافت .

در اینمورد مقتضی میدانند تأثیر خاص **روح‌القوانین** را که این چند کلمه بمناسبت مقدمه به آن نوشته شده بیاد آورد در آن باب سخنی چند گفته آید . انتشار روح‌القوانین مردم را که بواسطه تألیفات سابق به سنخ فکر منتسکیو پی برده و با آن آشنا شده بودند بیشتر از آثار دیگر مؤلف جلب کرد و در اندک مدتی اشتها یافت و بقولی در ظرف چهارده ماه بیست و دو بار چاپ خورد و در تمام اروپا پخش شد خوانندگان آن نخبه دانشمندان و دانشجویان اروپا بودند منتسکیو در این عهد پیری که از فرط مطالعه و کثرت تألیفات خسته و فرسوده شده بود مزد خود را کاملاً دریافت زیرا مورد تقدیر واقع گشت و در تمام اروپا مشهور و نامی شد و لذت آوازه خود را چشید و از این قدر شناسی و استقبال مردم بخود بالید اهل علم آثار او را استقبال کردند و شاهان و امیران هم آنها را مورد توجه قرار دادند پادشاه **ساردنی**^۱ فرمان داد **روح‌القوانین** را بشاهزادگان بیاموزند **فردریک** بزرگ آلمان که حواشی و انتقادات بکتاب «ملاحظات» نوشته بود روح‌القوانین را بی‌ایرادی پذیرفت .

کاترین ملکه روسیه آنرا مأخذ قوانین روسیه قرار داد ، در انگلستان این کتاب را باحسن تقدیر استقبال کردند دانشمندان نامی مطالب آن و صفات مؤلف آنرا مورد توجه قرار دادند دالامبر شرحی در خصوص آن و ستایش مؤلف نوشت و دیگران مانند **بکاریا**^۱ و **فیلانجیری**^۲ و **بیلفیلد**^۳ مطالب او را اقتباس یا شرح و

- 1- Sardaigne .
- 2- Beccaria .
- 3- Filangieri .
- 4- Bielfield .

یا تقلید کردند .

در فرانسه مباحثات زیاد بر له و علیه مؤلف آغاز گردید از آنجمله **کرویه**^۱ کتابی انتقادی در باب روح‌القوانین انتشار داد و در آن مؤلف را از بابت انگلیس - مآبی مفرط سرزنش کرد .

الحق انگلیس‌ها از روح‌القوانین بسی خورسند بودند و نویسندگان از آنان ماند **بلکستن**^۲ به تأیید مؤلف ما برخاستند **بیورک**^۳ سخنران نامی انگلیسی از آن کتاب اقتباس‌ها کرد .

ولی باید گفت پیش از آنکه اروپائیا به استفاده عملی از این کتاب نامی اقدام نمایند یعنی به تطبیق و برخی از تعلیمات آن بکوشند آمریکائیان قدم فرا نهادند و از اصول روح‌القوانین چندین اقتباس کردند و بخصوص تعلیم قوای سه گانه نظر آنانرا جلب کرد خود **واشنگتن**^۴ پیشوای نهضت ملی امریکا روح‌القوانین را دیده بود و بدان انس داشت .

سپس در خود فرانسه نیز بهمین منوال این کتاب در میان رجال سیاست موضوع بحث و مورد نظر بود و برخی از آن استفاده عملی کردند و از آن جمله **ورژن**^۵ وزیر خارجه لوئی شانزدهم بود که در خطابه معروف خود به پادشاه روح مقال خود را از روح‌القوانین گرفت .

ولی تأثیر عملی این تألیف منحصر به دوائر سیاسی امریکا و فرانسه نبود بلکه همگان از آن بهره میبردند بقول **سرل**^۶ در کتابخانه هر فرانسوی روشنفکر یکدوره **منتسکیو**، **ولتر**، **روسو**، **بوفن** وجود داشت از این میان آثار منتسکیو و روسو بیشتر مورد مراجعه بود بخصوص که مقدمات انقلاب فرانسه برپا میشد و جوانان بگنجینه‌های افکار نوپی میبردند و منتسکیو و روسو غذاهای فکری بآنان

- 1- Crevier .
- 2- Blackstone .
- 3- Burk .
- 4- Washington .
- 5- Vergennes .
- 6- Sorel .

میدادند منتهی افکار روسویکجهت و از آن خودش و دارای سامان واحد و معین بود و بیروانی بخصوص آنها را اقتباس میکردند ولی روح القوانین سبکها و عقیدهها شرح داده بود و هر فرقه قسمتی از آنرا موافق ذوق و آمال خود بگواهی میکشیدند. افکاری که در حق مداخله مردم در حکومت و در موضوع آزادی و جمهوریت و در رد استبداد و ستمگری و امثال آن در روح القوانین آمده بود در بین پیشروان انقلاب تأثیر وافر داشت و میتوان گفت بتدریج این کتاب سند و مرجعی برای آزادیخواهان واقع گردید و بدون تردید یکی از شراره‌های آتش انقلاب که در فرانسه روشن شد بواسطه کتاب روح القوانین پدیدار گشت و در زمان انقلاب و بعد از انقلاب افکاری که مورد بحث و تفسیر واقع میشد از روح القوانین استشهاد میکردند، نویسنده معروف **شاتوبریان**^۱ میخواست در تألیف خود در باب انقلاب و در سایر تألیفات روح القوانینی از نوبوجود آورد **بنجامن کنستان**^۲ در کتاب خود راجع بمشروطیت از فنول کتاب منتسکیوراجع به آزادی استفاده کرد و **لوئی** ۱۸ و برخی از اطرافیان و وزیران او آن کتاب را خواندند و کوشیدند بکار بندند .

روح القوانین در افکار امثال **تالران**^۳ و در عقاید مربوط به صلح ۱۸۷۴ نیز مؤثر بود .

تأثیر افکار منتسکیو در عقاید مورخان حقوق و فلاسفه تاریخ نیز مشهود است **گیزو**^۴ در عقاید خود در شرح اصول جریان تاریخ و در تعریف و توجیه اینکه ترقی چیست با توجه داشت .

مادام **داسال**^۵ هم در همین موضوع و موضوع قابلیت ارتقاء عالم انسانی از بیروان منتسکیو بوده و این عقیده را در تمام تصنیفات خود ابراز نموده است بواسطه تنوع مطلب در روح القوانین طرفداران عقاید گوناگون از او اقتباس و استشهاد

1- Chateaubriand .

2- Benjamin Constant .

3- Talleyrand .

4- Guizot .

5- Mme de Staël .

کرده‌اند از این لحاظ برخی از هواخواهان اصول حکومت مطلقه و پادشاهی نیز از کتاب او استفاده کرده‌اند .

این تأثیر و نفوذ سیاسی مؤلف ما بهمین نحو در افکار سیاسیون و نویسندگان فرانسه در قرون ۱۸ و ۱۹ دوام داشت حتی در نوشته‌های برخی متأخران مانند **توکویل**^۱ جلوه خاصی نمود و رفته رفته در تمام اروپا فزونتر گشت مثلاً در آلمان اشخاصی مانند **فن اشتاین**^۲ در بسط تعلیمات سیاسی خود عقاید او را بخصوص در نظر داشتند .

جنبه حقوقی و سیاسی منتسکیو نباید جنبه ادبی او را بکلی در سایه گذاردیک نگاه بتاریخ ادبیات فرانسه نشان میدهد که در آن عالم هم او را در ردیف نویسندگان می‌شمارند و از جنبه او بحث میکنند .

اگر بخواهیم در این موقع از کتابهایی که در باره منتسکیو بزبان فرانسه و زبانهای دیگر تألیف یافته ذکر کنیم سخن بدرازا خواهد کشید و این مقصود و تفصیلات دیگر راجع بآنچه گفته شد و یا مسکوت ماند از همین مأخذهای محدود که در خاتمه این مقال ذکر میشود ممکنست بدست بیاید تا دانشمندان مطالب مشروح تری در باب او که یکی از پیشوایان تعلیمات سیاسی بود مطالعه نمایند .

منتسکیو و ایران

چنانکه در اوراق گذشته مذکور افتاد منتسکیو مستقیماً به تحقیق احوال کشور ما نپرداخت و چنین هدفی نداشت بخصوص ادبیات و فلسفه ایران که مورد نظر خاورشناسان بود نظر او را جلب نکرد چون در هر صورت مطالعات او مربوط به تاریخ سیاسی کشور بود با این همه کتاب نامه‌های ایرانی و عباراتی در تألیفات دیگر او مینمایند که وی از یاد ایران بکلی غافل نبوده و آشنائی او با ایران از کتابهای مششرقین و رمان نویسان و از ترجمه آثار شرقی مانند الف لیل بود در روزگار او

1- Tocqueville.

2- Von Stein .

نه تنها مسافرت بخاور زمین معمول شده و سیاحتنامه‌هایی انتشار یافته بود بلکه رمان نویسها هم رمانهایی از زبان خاور زمینی‌ها تألیف میکردند مانند **دفرنی**^۱ که ذکرش گذشت.

اغلب اینگونه تألیفات در کتابخانه **لابرد** موجود بود و منتسکیو استفاده کرد کتاب هزار افسانه (الف لیل و لیل^۲) تازه بفرانسه ترجمه شده بود و تألیفات سیاحان معروف شرق یا ایران نیز در اختیار او بود که نامیان آنان **هربر**^۳ **تونو**^۴، **تاورنیه**^۵، **شاردن**^۶، **تورنفر**^۷ میباشند این اشخاص شرح سیاحت‌های خود را منتشر ساختند مخصوصاً تاورنیه و شاردن که در عهد صفویان سیاحت بایران نمودند هر دو یادداشت‌های مفصل خود را انتشار دادند و ناچار منتسکیو با کنجکاو و کتاب دوستی که او را بود و بحکم سبک شرق‌مآبی که معمول شده بود اینگونه کتابها را بررسی کرد و از اینرو نسبت بایران توجهی پیدا نمود و این توجه را در آثار خود نشان داد.

اولاً نامه‌های ایرانی را بوجود آورد که گرچه عمده نظر مؤلف در آن رمان نویسی بوده و ذکر وقایع تخیل بیشتر از حقیقت کار کرده حتی در نامهای اشخاص مانند **ریکا** (رضا؟) و **ودی** (رضی؟) و **وزشی** (ذکی؟) که بکار برده خیال را بحقیقت ترجیح داده است.

ولی با اینهمه ارتباط این کتاب با ایران تنها منحصر به نام آن نیست و مطالبی از سیاحت‌نامه‌ها در باب کشور ما فرا گرفته و در آن آورده است. منتسکیو در تألیفات دیگر هم از ایران یاد کرده و پیداست در ضمن مطالعات راجع بتاریخ، یونان و روم بالطبع تاریخ ایران بر خورده و از اینرا هم نسبت بگذشته کشور ما

- 1- Dufresney .
- 2- Mille et une nuits 1708 .
- 3- Herbert 1673 .
- 4- Thevenot 1663
- 5- Tavernier 1696.
- 6- Chardin 1686 .
- 7- Tournefort 1717.

آگاهی حاصل نموده از آنجمله در فصل بیست و یکم کتاب «ملاحظات» از مبین ما نام برده و سرکامیابی ایرانی‌ها را در جنگ دیسپلین و اطاعت شمرده و در کتاب روح‌القوانین چندین جا نام ایران را آورده مثلاً در کتاب دهم صحبت از اسکندر و نظر او نسبت بایران بمیان کشیده و در کتاب هیجدهم از علاقه خاص ایرانیان نسبت به آبیاری و آبادی سخن رانده و در جای دیگر از توجه خاص ایرانیان بکشاورزی بحث کرده است.

در کتاب‌های ۳ و ۱۴ و ۱۹ و ۲۱ و ۲۴ و ۲۶ و موارد دیگر نیز از ایران یاد کرده است.

تألیفات **منتسکیو** در ایران از پنجاه سال بعد مورد توجه و مطالعه واقع شد اولین شخصی که با اطلاع نویسنده این سطور مطالبی از کتاب روح‌القوانین بفارسی نقل کرد مرحوم محمد حسین ذکاءالملک فروغی بود که در اوان ظهور مشروطیت در ایران در روزنامه تربیت منتشر ساخت بعد کسانی بترجمه آن پرداختند که افسوس هیچکدام بمعرض انتشار نرسیده از آنجمله است ترجمه **یک** یا دو فصل توسط استاد محترم آقای علی اکبر دهخدا، نامه‌های ایرانی هم در اینمدت جلب نظر نویسندگان را کرد آقای ابوالقاسم اعتصام زاده نخستین بار ترجمه چند نامه را در مجله آینده انتشار دادند و بعد در روزنامه ستاره جهان که تحت نظر خودشان بود بسیاری از نامه‌ها را بتدریج منتشر ساختند و نظرشان این بود سرانجام کتابی بشود.

آقای حسن ارسنجانی نیز شصت و شش نامه از نامه‌های ایرانی را که (جمعاً ۱۶۱ نام است) با مقدمه سودمندی در شرح حال منتسکیو انتشار دادند.

کسانی دیگر از دانشمندان و شاید برخی از دانشجویان دانشکده حقوق هم در باب روح‌القوانین تحقیقات و اقتباسات کرده و ترجمه‌های مختصری نموده‌اند اما توان گفت ترجمه کامل و جامع فارسی روح‌القوانین که توسط دانشمند عالیقدر آقای **علی اکبر مهتدی** با پشت کار و روشن بینی و احاطه کامل بتدوین مطالب قضائی و سیاسی و فلسفی کتاب انجام شده دقت و توسعه فکر و تحمل رنج فراوان مترجم

را نشان می‌دهد و در بین کتب فارسی مقام عالی و ارجمندی را دارا می‌باشد .
در هر صورت بنظر من آثار منتسکیو بخصوص کتاب روح‌القوانین برای تربیت
فکر سیاسی و اجتماعی ما مردم بسیار سودمند است و در خور است دانشمندان و دانش
پژوهان و جوانان ما آنرا يك دوره کامل مطالعه فرمایند و لب مطالب آنرا برای
انتباه ملت و روشن شدن ذهن اکثریت در میان عامه نشر نمایند .

دکتر رضا زاده شفق
تیران مردادماه ۱۳۲۲

مأخذهای این مقاله

- 1- Montesquieu par A . Sorel Paris 8 iem Ed .
- 2- Montesquieu per G : Lanson . Paris 1932 .
- 3- Hist . de La littérature Faneaise E . Abry . . C. Audic
Paris 1918 .
- 4- L'Iran Dans la Littérature Francaise Par Nayereh
Samsami Paris 1936 .

دیباجه مؤلف

..... اگر در میان مسائل بیشماری که در این کتاب موجود است
نکاتی باشد که برخلاف انتظار من شخصی بر بخورد .

باید دانست سوء نیتی نداشته‌ام و نخواسته‌ام یکسی توهین کنم زیرا من اصولا
روح متقی‌بافی ندارم .

افلاطون خدا را شکر میکرد که در زمان سقراط بد دنیا آمده است ولی من
شکر خدا را میکنم که مرا در زمانی بوجود آورده و در کشوری زندگی میکنم که
آزادی فکر و قلم حکمفرماست و میتوانم از این آزادی استفاده کنم .

از خوانندگان يك خواهشی دارم که می‌ترسم خواهش مرا نپذیرند و آن
اینست که با قرائت يك یا چند فصل از کتاب زحمات بیست ساله مرا مورد قضاوت
قرار ندهند و تمام کتاب را بخوانند و بعد رویهمرفته تصدیق و یا تکذیب کنند نه
اینکه با خواندن چند جمله در يك لحظه درباره آن اظهار عقیده نمایند اگر میخواهند
نیت و منظور مرا از تألیف این کتاب جستجو نموده و بفهمند باید از مطالعه تمام
کتاب دریابند .

من بدو افراد بشر را مورد بررسی قرار داده و چنان پنداشتم که در این تشتت
بینهایت قوانین و رسوم تنها پیروی از هوی و هوس خود نمینمایند سپس اصول را
وضع کردم آنگاه مشاهده نمودم قضایای خصوصی خود بخود با آنها وفق میدهند
و تاریخ تمام ملل دنباله آنهاست و هر قانون خصوصی با قانون دیگری وابسته و یا
تابع يك قانون عمومی‌تری میباشد .

هنگامی که روزگار باستان را در نظر می‌گرفتم سعی می‌کردم روح آنرا
جستجو نمایم تا قضایائی را که در حقیقت مختلف می‌باشند یکسان پندارم و اختلاف
آنهايي که ظاهراً یکسان بنظر میرسند از نظر دور ندارم .

من اصول را از طبیعت اشیاء و مسائل استخراج کرده‌ام نه از روی وهم و پندار خود. خیلی از حقایق وقتی محسوس خواهد شد که انسان رشته ارتباط آنها را پیدا کند آنوقت هر قدر در جزئیات بیشتر فکر کند ثابت بودن اصول را بهتر احساس خواهد کرد.

من تمام این جزئیات را شرح نداده‌ام زیرا کیست که بتواند همه چیز را بنویسد و خواننده را بینهایت کسل نکند، در این کتاب نکات برجسته‌ای که جنبه ظاهر سازی و عوام فریبی دارد نخواهید یافت زیرا همینکه قضایا را بایک نظروسیعی مورد مطالعه قرار دهیم پیرایه‌هایی که بآنان بسته شده از بین میرود، این پیرایه‌ها و ظاهر سازیها ناشی از کوتاه نظری و محدود بودن فکر مؤلفین است و باینجهت این پیرایه‌ها را می‌بندد که ذهن و دقت خودشان را فقط بیکطرف قضایا متوجه کرده سایر جهات را از نظر دور میدارند.

من آنچه را مینویسم بهیچوجه باین منظور نیست اصولی را که در هر کشوری برقرار شده است مورد انتقاد قرار بدهم.

زیرا هر ملتی بعد از خواندن این کتاب تشخیص خواهد داد که آیا اصول حکومت او خوب است یا بد و چه عللی باعث پیدایش آن اصول شده است.

بعقیده من هیچکس نمیتواند بیک یا چند ملت پیشنهاد هائی برای اصلاح حکومت آنها بکند مگر اینکه بداند افراد آن ملت دارای رشد ملی و سیاسی میباشند و میتوانند خوب و بد اصول حکومت خود را تشخیص بدهند و در عین حال برای روشن شدن افکار مردم مسائل سیاسی و حقوقی را باید حلایی کرد تا ملت بتواند با بصیرت در اعمال زمامداران خود قضاوت کند.

در روزگار جهل و نادانی چون حس تمیز و تشخیص کم است فرضاً شخص مرکب اعمال بدی بشود بیمی ندارد ولی در زمان دانائی اعمال نیک را هم با احتیاط انجام میدهد زیرا میبیند که بسیاری از اصلاحات گذشته بصورت عیب جلوه کرد برای اینکه مصلحان در طریق اصلاح راه افراط پیموده بودند اینست که شخص بصیر در دوره دانائی در راه اصلاح افراط نمیکند و فرضاً عیبی بنظرش برسد آنرا

ندیده مینگرد که مبادا از بد بدتر شود.

اگر چنانچه از بدتر بترسند بد را سر جای خود میگذارند و اگر از بهتر در تردید باشند خوب را باقی میگذارند بجزئیات نگاه نمیکند مگر برای قضاوت در کلیات تمام علل و جهات را بررسی میکنند تا نتایج را ببینند.

اگر من بتوانم کاری کنم که هر کس بعد از خواندن این کتاب دلائل جدیدی برای دوست داشتن و وظائف خود میهن خود پادشاه خود قوانین خود بدست بیاورد و در هر کشوری یاد رلوای هر دولتی و در هر مقامی که هست خوشبختی خود را بهتر احساس کند خود را خوشبخت‌ترین افراد میدانم.

اگر انسان جاهل باشد در مورد تحقیق در طبیعت اشیاء و احوال دچار اشتباه شده و بخرافات و موهومات قائل میگردد.

پس با سعی بتعلیم مردم میتوان عشق بدانائی و فهم و حقایق را در آنان ایجاد کرد تا تقوائی را که متضمن محبت نسبت بنوع باشد بکار برند.

انسان چون تحت تأثیر قرار میگیرد و در میدان عمومی زندگی از افکار و احساسات دیگران تبعیت مینماید؟ آن لیاقت را هم دارد که طبیعت خود را هم بشناسد بشرط آنکه او را تعلیم بدهند، ولی اگر تحت تربیت و ارشاد قرار نگیرد ممکن است حتی احساس وجود خود را هم از دست بدهد.

من چندین بار این کتاب را شروع و چندین دفعه آنرا ترك کردم هزار دفعه اوراقی که نوشته بودم بباد دادم مقصود خود را بدون تشکیل يك منظور بخصوصی تعقیب نمی‌کردم نه قواعد کلی را میشناختم و نه استثنا آنرا. حقیقت را پیدا می‌کردم و در اثر عدم تشخیص آنرا از دست میدادم اما چون اصول را یافته یعنی اصول خود را کشف کردم دیدم آنچه می‌جستم خود بخود بسراغ من آمد و در طی بیست سال کتاب من شروع شد و پیشرفت نمود و تمام شد.

اگر این کتاب را در عالم موفقیتهایی باشد آنرا مدیون عظمت موضوع آن خواهم بود در عین حال گمان نمی‌کنم از قریحه ذاتی هم کاملاً محروم بوده باشم.

وقتی دیدم آن همه مردان بزرگ در فرانسه، انگلستان، آلمان پیش از من چیز هائی نوشته اند آنرا تقدیر و تکریم کردم ولی از خود هم مأیوس نشدم و مثل گرژ گفتم:

« من هم نقاش هستم »

صفتی نیست که چرخ حکومت را بحر کت می‌آورد نباید تصور کرد آن صفت در آن حکومت بکلی وجود ندارد.

خیلی بعید است اگر اینطور استدلال کنند، چطور میتوان گفت از فضائل اخلاقی و مذهبی و حتی از تقوای سیاسی در حکومت مشروطه اثری نیست یا از شرافت و افتخارات در حکومت‌های جمهوری آثاری وجود ندارد، باید دانست در مشروطه شرافت و در جمهوری تقوای زمامداران عامل مهم و محرك حکومت است مثلاً اگر گفته شده فلان چرخ یا فلان دندان چرخ آن فتری نیست که ساعت را بحر کت درمی‌آورد نباید چنین فهمید آن فتر اساساً در ساعت وجود ندارد بلکه باید دانست با وجود آن فتر یا آن چرخ، چرخ اصلی که عامل حرکت ساعت است فلان چرخ دیگر است.

تذکر در باب بعضی اصطلاحات روح‌القوانین

فهمیدن مندرجات چهار کتاب اول این تألیف لازم است خوانندگان بعضی نکات را که در پائین متذکر می‌شویم توجه نمایند.

نکته اول - آنچه که در رژیم جمهوری **تقوی** نامیده شده مقصود تقوای مذهبی و اخلاقی نیست بلکه تقوای سیاسی است که عبارت از میهن پرستی و حب مساوات می‌باشد.

نکته دوم - منظور از استعمال کلمه **شرافت** در رژیم حکومت مشروطه آبرومندی شخصی و انفرادی نمیشد که فردی دارای اعتبارات مادی یا معنوی و حیثیتی نزد دیگران دارا و باصطلاح آبرومند باشد بلکه منظور از شرافت، شرافت عمومی و ملی است که وجود آن در بین زمامداران حکومت مشروطه بمنزله همان تقوی در جمهوریت میباشد.

نکته سوم - مقصود از **نیکوکار** که در فصل پنجم کتاب سوم یاد آور شده است نیکوکاری اخلاقی یا مذهبی و از لحاظ مسیحیت نمیشد بلکه منظور آن نیکوکاری سیاسی است که افراد دارای تقوای سیاسی باشند و اینچنین نیکوکار کسی است که قوانین کشور خود را دوست داشته باشد.

نکته چهارم - مؤلف گفته است. (من افکار تازه‌ئی داشتم و باینجهت مجبور بودم لغات جدیدی پیدا کنم که بوسیله لغات جدید معانی جدیدی افاده بدهد تا منظور مرا برساند، اشخاصیکه اینموضوع را نفهمیده و افکار مرا بدون درک معانی آن تعبیر و توجیه کرده‌اند بمن میگویند ممکن است عقاید من مورد انکار مردم واقع بشود) باید در این نکته دقت کرد اگر در ضمن بیان اصول و سازمان دولتها گفته شده يك صفتی مثلاً تقوی در رژیم مشروطیت و یا شرافت در رژیم جمهوری آن

صفحه	مطالب
۱۱۷	فصل ۶- در حکومت مشروطه بچه وسیله جای تقوی را پرمیکنند
۱۱۷	» ۷ - اصول حکومت مشروطه
۱۱۸	» ۸ - شرافت مبنای حکومت استبدادی نیست
۱۱۹	» ۹ - اصول حکومت استبدادی
۱۲۰	» ۱۰ - تفاوت اطاعت در حکومت‌های معتدل و استبدادی
۱۲۴	» ۱۱ - تفکر و نتیجه راجع بآنچه گفته شد

کتاب چهارم

قوانین تربیت باید با اصول حکومت متناسب باشد

۱۲۵	فصل ۱- قوانین تربیت
۱۲۵	» ۲ - تربیت در حکومت مشروطه
۱۳۰	» ۳ - تربیت در حکومت استبدادی
۱۳۲	» ۴ - تفاوت نتایج تربیت نزد ملل باستانی و درمیان ما
۱۳۲	» ۵ - تربیت در حکومت جمهوری
۱۳۳	» ۶ - بعضی از سازمان‌های یونانیان
۱۳۷	» ۷ - در چه موقعی تأسیسات غیر عادی مفید خواهند بود
۱۳۸	» ۸ - توضیح يك عقیده متناقض قدیمها راجع باخلاق

کتاب پنجم

قوانینی که قانونگذار می‌دهد باید با اصول حکومت مربوط و متناسب باشد

۱۴۳	فصل ۱- موضوع این کتاب
۱۴۳	» ۲ - تقوای سیاسی در دولت جمهوری عبارت از چیست
۱۴۴	» ۳ - حب جمهوری در دموکراسی چیست
۱۴۶	» ۴ - حب مساوات و حب قناعت را چگونه میتوان تلقین نمود

فهرست مطالب کتاب

کتاب اول

صفحه	مطالب
۸۳	فصل ۱- روابط قوانین با موجودات مختلف
۸۷	» ۲ - قوانین طبیعی
۸۹	» ۳ - قوانین مسلم و مثبت

کتاب دوم

قوانینی که مستقیماً از طبیعت حکومت ناشی میشوند

۹۳	فصل ۱- چگونگی حکومت‌های مختلف
۹۴	» ۲ - حکومت جمهوری و قوانین دموکراسی
۹۹	» ۳ - قوانین مربوط بطبیعت حکومت اشرافی
۱۰۳	» ۴ - روابط قوانین با طبیعت حکومت مشروطه
۱۰۶	» ۵ - قوانین مربوط بطبیعت حکومت استبدادی

کتاب سوم

اصول حکومت‌های سه‌گانه

۱۰۸	فصل ۱- تفاوت میان طبیعت حکومت و اصول آن
۱۰۹	» ۲ - اصول حکومت‌های مختلف
۱۰۹	» ۳ - اصول دموکراسی
۱۱۴	» ۴ - اصول حکومت اشرافی
۱۱۵	» ۵ - تقوی اصول حکومت مشروطه نیست

مطالب	صفحه
فصل ۵ - چگونه قوانین برابری را در جمهوریها برقرار میسازند	۱۴۷
» ۶ - چگونه قوانین اعتدال را دردمو کراسی حفظ میکنند	۱۵۰
» ۷ - وسائل دیگری برای تحکیم مبانی اصول دمو کراسی	۱۵۲
» ۸ - در حکومتهای اشرافی قوانین چگونه با اصول حکومت تطبیق میشود	۱۵۵
» ۹ - در حکومت مشروطه قوانین چگونه با اصول خود متناسب میباشد	۱۶۱
» ۱۰ - سرعت اجرا در حکومت مشروطه سلطنتی	۱۶۳
» ۱۱ و ۱۲ - در مزایای حکومت مشروطه	۱۶۳
» ۱۳ - ماهیت استبداد	۱۶۶
» ۱۴ و ۱۵ - قوانین با اصول حکومت استبدادی چگونه مربوط میباشد	۱۶۶
» ۱۶ - انتقال اختیارات	۱۷۵
» ۱۷ - پیشکشیها	۱۷۶
» ۱۸ - پادشاهی که پادشاه میدهد	۱۷۷
» ۱۹ - نتایج جدید اصول حکومتهای سه گانه	۱۷۸

کتاب هشتم

نتایج اصول حکومتهای مختلف نسبت بسادگی قوانین مدنی و جنائی و طرز دادرسیها و برقراری کیفرها

فصل ۱ - سادگی قوانین مدنی در حکومتهای مختلف	۱۸۳
» ۲ - سادگی قوانین جزائی در حکومتهای مختلف	۱۸۶
» ۳ - در چه حکومتی و در چه موقعی باید طبق نص صریح قانون قضاوت نمود	۱۸۸
» ۴ - طرز تنظیم احکام قضائی	۱۹۰
» ۵ - در چه نوع حکومت پادشاه میتواند قاضی باشد	۱۹۱
» ۶ - در حکومت مشروطه وزیران نباید قضاوت کنند	۱۹۵
» ۷ - قاضی منحصر بفرد	۱۹۵

مطالب	صفحه
فصل ۸ - اتهامات در دولتهای مختلف	۱۹۶
» ۹ - سختی کیفرها در حکومتها	۱۹۷
» ۱۰ - قوانین قدیم فرانسه در این مورد	۱۹۹
» ۱۱ - شدت مجازات - وقتی که ملت با تقوی است کمتر کیفر لازم است	۲۰۰
» ۱۲ - شدت مجازات	۲۰۰
» ۱۳ - ناتوانی قوانین ژاپن	۲۰۳
» ۱۴ - روح سنای روم	۲۰۶
» ۱۵ - قوانین روم در مورد کیفرها	۲۰۶
» ۱۶ - تناسب عادلانه میان بزه و کیفر	۲۰۹
» ۱۷ - شکنجه یا بازجوئی از جنایتکاران	۲۱۱
» ۱۸ - مجازاتهای مالی و بدنی	۲۱۱
» ۱۹ - قانون قصاص	۲۱۲
» ۲۰ - تنبیه پدران بجای پسران	۲۱۳
» ۲۱ - عفو پادشاه	۲۱۳

کتاب نهم

نتایج اصول حکومتهای مختلف نسبت بقوانین تجملی و چگونگی اوضاع بانوان

فصل ۱ - تجمل	۲۱۶
» ۲ - قوانین تجملی دردمو کراسی	۲۱۸
» ۳ - قوانین تجملی در حکومت اشرافی	۲۱۹
» ۴ - قوانین تجملی در حکومت مشروطه	۲۲۰
» ۵ - در چه مواردی قوانین تجمل در حکومت مشروطه مفید است	۲۲۲
» ۶ - تجمل در کشور چین	۲۲۳
» ۷ - نتایج شوم تجمل در کشور چین	۲۲۵

۵۶	روح القوانين
مطالب	صفحه
فصل ۸ - عفت عمومی	۲۲۶
» ۹ - رفتار زنان در حکومت‌های مختلف	۲۲۶
» ۱۰ - دادگاه خانوادگی نزد رومی‌ها	۲۲۸
» ۱۱ - چگونه تأسیسات روم با حکومت عوض شد	۲۲۹
» ۱۲ - قیومت بر زنان نزد رومی‌ها	۲۳۰
» ۱۳ - کیف‌رهایی که امپراطوران برای فحشاء زنان برقرار کردند	۲۳۰
» ۱۴ - قوانین مربوط به تجمل نزد رومی‌ها	۲۳۱
» ۱۵ - جهیزیه و منافع زناشویی در حکومت‌های مختلف	۲۳۲
» ۱۶ - عادت زیبای سامنیت‌ها	۲۳۳
» ۱۷ - اداره امور بوسیله زنان	۲۳۴
کتاب هشتم	
فساد - اصول سه نوع حکومت	
فصل ۱ - منظور عمومی این کتاب	۲۳۵
» ۲ - فساد اصول حکومت دموکراسی	۲۳۵
» ۳ - روح مساوات مفرط	۲۳۸
» ۴ - علت مخصوص فساد	۲۳۸
» ۵ - فساد اصول حکومت اشرافی	۲۳۹
» ۶ و ۷ - فساد اصول حکومت مشروطه	۲۴۰
» ۸ - خطراتی که فساد اصول حکومت مشروطه در بردارد	۲۴۲
» ۹ - چقدر اشراف متمایل بدفاع از تخت وتاج می‌باشند	۲۴۳
» ۱۰ - فساد اصول حکومت استبدادی	۲۴۴
» ۱۱ و ۱۲ - آثار طبیعی بهبودی و فساد اصول حکومت بطور کلی	۲۴۴
» ۱۳ - اثر سوگند میان ملت باتقوی	۲۴۷
» ۱۴ - چگونه کوچکترین تغییری در قانون اساسی موجب خرابی اصول حکومت میشود	۲۴۸

۵۷	فهرست مطالب کتاب
مطالب	صفحه
فصل ۱۵ - وسائل خیلی مؤثر برای حفظ اصول حکومت‌های سه گانه	۲۴۹
» ۱۶ - صفحات مشخصه جمهوریت	۲۵۰
» ۱۷ - خواص ممتازه حکومت مشروطه	۲۵۱
» ۱۸ - مشروطیت اسپانی وضعیت بخصوصی بود	۲۵۲
» ۱۹ - صفات ممتازه حکومت استبدادی	۲۵۳
» ۲۰ - نتیجه فصول گذشته	۲۵۳
» ۲۱ - امپراطوری چین	۲۵۳
کتاب نهم	
قوانین ارتباط آنها با قوه دفاعیه	
فصل ۱ - کشورهای جمهوری چگونه امنیت خود را تأمین میکنند	۲۵۸
» ۲ - حکومت متحده باید ازدولت‌هایی تشکیل شود که دارای همان طبیعت بخصوص جمهوری باشد	۲۶۰
» ۳ - عوامل دیگری در جمهوری‌های متحده لازم است	۲۶۱
» ۴ - دولتهای مستبد چگونه امنیت خود را حفظ میکنند	۲۶۲
» ۵ - حکومت مشروطه چگونه امنیت خود را حفظ میکند	۲۶۳
» ۶ - نیروی دفاعی دول بطور کلی	۲۶۳
» ۷ - افکار (درمورد نقشه لوئی چهاردهم)	۲۶۵
» ۸ - وقتی که قوه دفاع از قوه تعرض در کشوری کمتر باشد	۲۶۶
» ۹ - نیروی نسبی يك دولت	۲۶۷
» ۱۰ - ضعف دول مجاور	۲۶۸
کتاب دهم	
قوانین و ارتباطی که با قوه تعرض دارند	
فصل ۱ - نیروی تعرضی	۲۶۹

مطالب	صفحه
فصل ۱۰ - طرز فکر سیاسیون دیگر	۳۱۳
» ۱۱ - پادشاهان ازمنه قهرمانی نزد یونانیان	۳۱۳
» ۱۲ - در حکومت پادشاهان روم قوای سه گانه چگونه تقسیم شدند	۳۱۵
» ۱۳ - نظریات کلی راجع بدولت روم بعد از اخراج پادشاهان	۳۱۷
» ۱۴ - چگونه تقسیم قوای سه گانه پس از اخراج پادشاهان در روم تغییر کرد	۳۱۸
» ۱۵ - چگونه حکومت جمهوری روم که در حال پیشرفت بود ناگهان آزادی خود را از دست داد	۳۲۰
» ۱۶ - قوه مقننه در جمهوری روم	۳۲۲
» ۱۷ - قوه مجریه در جمهوری روم	۳۲۳
» ۱۸ - قوه قضائیه در جمهوری روم	۳۲۵
» ۱۹ - استانداران روم	۳۴۲
» ۲۰ - پایان کتاب	۳۳۴

کتاب دوازدهم

قوانینی که آزادی سیاسی را تشکیل میدهد و روابط آنها با مردم

فصل ۱ - موضوع این کتاب	۳۳۵
» ۲ و ۳ - آزادی مردم	۳۳۶
» ۴ - آزادی در اثر تناسب کیفرها با طبیعت جرائم پدیدار میشود	۳۳۸
» ۵ - در بعضی اتهامات که مخصوصاً باعتدال و احتیاط احتیاج دارند	۳۴۱
» ۶ - جنایت برخلاف طبیعت	۳۴۳
» ۷ - جنایت بر علیه پادشاه	۳۴۴
» ۸ و ۹ و ۱۰ - عنوان جرم توهین نسبت بمذهب و پادشاه بد استعمال شده	۳۴۵
» ۱۱ - تفکرات	۳۴۸
» ۱۲ - سخنان بی محابا	۳۴۹

مطالب	صفحه
فصل ۲ - جنگ	۲۶۹
» ۳ - حق تسخیر	۲۷۰
» ۴ - مزایائی که تسخیر برای ملت مغلوب ایجاد میکند	۲۷۴
» ۵ - ژلن پادشاه سیرا کوز	۲۷۶
» ۸ و ۷ و ۶ - کشور جمهوری که فتح میکند	۲۷۷
» ۹ - فتوحاتی که دولت مشروطه در اطراف خود میکند	۲۸۰
» ۱۰ - يك دولت مشروطه که دولت مشروطه دیگر را تسخیر میکند	۲۸۱
» ۱۱ - رسوم ملت مغلوب	۲۸۲
» ۱۲ - قانون سیروس	۲۸۲
» ۱۳ - شارل دوازدهم	۲۸۳
» ۱۴ - اسکندر	۲۸۵
» ۱۵ - برانگیختن وسائل جدید برای حفظ فتوحات	۲۸۹
» ۱۶ و ۱۷ - دولت استبدادی که تسخیر میکند	۲۹۰

کتاب یازدهم

قوانینی که آزادی سیاسی را تشکیل میدهد و ارتباط آنها با اساس دولت

فصل ۱ - نظریه کلی	۲۹۲
» ۲ - معانی مختلفی که به کلمه آزادی داده میشود	۲۹۲
» ۳ و ۴ - آزادی چیست	۲۹۳
» ۵ - منظور دولتها	۲۹۵
» ۶ - اساس حکومت انگلستان	۲۹۶
» ۷ - مشروطیت هائی که ما میشناسیم	۳۱۰
» ۸ - چرا قدیمیها راجع بمشروطیت فکر روشنی نداشتند	۳۱۱
» ۹ - طرز فکر ارسطو	۳۱۲

مطالب	صفحه
فصل ۱۳ - نوشته‌ها	۳۵۰
» ۱۴ - نقض عفت در کیفر جنایات	۳۵۲
» ۱۵ - آزاد کردن غلام برای متهم کردن صاحبش	۳۵۲
» ۱۶ - در جنایت توهین بسلطنت	۳۵۳
» ۱۷ - در کشف توطئه‌ها	۳۵۳
» ۱۸ - در جمهوریت بسیار خطرناک است که مرتکب جرم توهین بدولت را زیاد تنبیه کنند	۳۵۴
» ۱۹ - چگونه استعمال آزادی را در جمهوریت معلق میدارند	۳۵۶
» ۲۰ - قوانینی که در جمهوریت برای آزادی افراد مفید است	۳۵۷
» ۲۱ - بیرحمی قوانین نسبت بیدهکاران در جمهوریت	۳۵۷
» ۲۲ - چیزهایی که در حکومت مشروطه بآزادی حمله میکنند	۳۶۰
» ۲۳ - جاسوسان در حکومت مشروطه	۳۶۲
» ۲۴ - نامه‌های بی‌امضا	۳۶۳
» ۲۵ - طرز حکومت در دولت مشروطه	۳۶۴
» ۲۶ - در حکومت مشروطه باید پادشاه دسترس باشد	۳۶۴
» ۲۷ - در اخلاق پادشاه	۳۶۵
» ۲۸ - احتراماتی که باید پادشاهان در باره ملت مراعات کنند	۳۶۶
» ۲۹ و ۳۰ - قوانین مدنی میتوانند آزادی در حکومت استبدادی بگذارند	۳۶۷

کتاب سیزدهم

روابط اخذ مالیات با کثرت در آمد عمومی و آزادی ملت

فصل ۱ - عوائد دولت	۳۷۰
» ۲ - استدلال بدی است که بگویند زیادی خرجها بخودی خود خوب است	۳۷۱
» ۳ - طرز وصول مالیاتها در کشورهایی که يك قسمت ملت بنده زراعت است	۳۷۲
» ۴ - دنبال فصل قبل (در صورتیکه جمهوری چنین باشد)	۳۷۲

مطالب	صفحه
فصل ۵ - همین وضعیت در حکومت مشروطه	۳۷۳
» ۶ - همین وضعیت در حکومت استبدادی	۳۷۳
» ۷ - مالیات در کشورهایی که رعایای برده وجود ندارد	۳۷۴
» ۸ - چگونه این اشتباه را حفظ میکنند (اشتباه بین عوارض و قیمت کالا)	۳۷۶
» ۹ - یکنوع مالیات بد	۳۷۷
» ۱۰ - بزرگی مالیاتها بسته بطبیعت حکومت است	۳۷۷
» ۱۱ - کیفرهای مالیاتی	۳۷۹
» ۱۲ - تناسب بزرگی باجها با آزادی	۳۷۹
» ۱۳ - در چه حکومتهایی مالیاتها قابل افزایش میباشد	۳۸۱
» ۱۴ - نوع مالیاتها مربوط بحکومت	۳۸۱
» ۱۵ - سوء استفاده از آزادی	۳۸۲
» ۱۶ - فتوحات مسلمین	۳۸۲
» ۱۷ - در افزایش ارتش	۳۸۴
» ۱۸ - در معافیت مالیات	۳۸۵
» ۱۹ - اجاره یا اداره مالیات کدام يك برای ملت و دولت مناسب تر است	۳۸۶
» ۲۰ - مباشرین	۳۸۸

کتاب چهاردهم

در ارتباط قوانین با طبیعت آب و هوا

فصل ۱ - نظریه کلی	۳۹۰
» ۲ - چقدر مردم در آب و هواهای مختلف متفاوتند	۳۹۰
» ۳ - صفات متناقض در اخلاق بعضی از ملل جنوبی	۳۹۵
» ۴ - علت تغییر ناپذیری مذهب و آداب و اطوار و قوانین در کشورهای خاور زمین	۳۹۶

مطالب	صفحه
فصل ۵- قانون گزاران بد آنهایی هستند که معایب آب وهوا را تقویت کرده اند	
و قانون گزاران خوب آنهایی بوده اند که با آن معایب مخالفت نموده اند	۳۹۶
» ۶ - زراعت اراضی در ممالك گرمسیر	۳۹۷
» ۷ - رهبانیت یا تصوف	۳۹۸
» ۸ - يك عادت خوب در چین	۳۹۸
» ۹ - وسائل تشویق صنایع	۳۹۹
» ۱۰ - قوانینی که مربوط بقناعت ملل میباشد	۳۹۹
» ۱۱ - قوانینی که مربوط بناخوشیهای آب وهوا میباشد	۴۰۱
» ۱۲ - قوانین بر علیه اشخاصی که خود کشی میکنند	۴۰۳
» ۱۳ - نتایج آب وهوای انگلستان	۴۰۴
» ۱۴ - اثرات دیگر آب وهوا	۴۰۵
» ۱۵ - تفاوت اطمینانی که قوانین به ملت دارد بر حسب اختلاف آب وهوا	۴۰۶

کتاب پانزدهم

چگونه قوانین بردگی مدنی با طبیعت آب وهوا ارتباط دارد

فصل ۱- بردگی مدنی	۴۰۸
» ۲ - مبدأ حق بردگی نزد علمای حقوق روم	۴۰۹
» ۳ و ۴ - منشاء دیگر حق بندگی	۴۱۱
» ۵ - بردگی سیاهپوستان	۴۱۲
» ۶ و ۷ - منشاء حقیقی حق بندگی	۴۱۴
» ۸ - بیفائده بودن بردگی در میان ما	۴۱۵
» ۹ - مللی که نزد آنها آزادی مدنی برقرار است	۴۱۶
» ۱۰ - اقسام مختلف بندگی	۴۱۷
» ۱۱ - قوانین نسبت ببردگی چه باید بکنند	۴۱۸

مطالب	صفحه
فصل ۱۲- اجحاف در برده فروشی	۴۱۸
» ۱۳ - خطر زیادی عده بندگان (غلامان)	۴۱۹
» ۱۴ و ۱۵ - غلامان مسلح	۴۲۰
» ۱۶ - احتیاطهایی که باید در حکومت معتدل منظور داشت	۴۲۲
» ۱۷ - مقررات بین غلامان و آقایان آنها	۴۲۴
» ۱۸ - آزادی غلامان	۴۲۷
» ۱۹ - خواجگان و آزاد شدگان	۴۲۹

کتاب شانزدهم

چرا قوانین بردگی خانگی با چگونگی آب وهوا ارتباط دارد

فصل ۱- بردگی خانگی	۴۳۲
» ۲ - در سرزمینهای جنوب حرارت تناسلی زن و مرد زیادتر است	۴۳۲
» ۳ - تعدد زوجات مربوط باین است که شوهر توانائی اعاشه آنها را داشته باشد	۴۳۴
» ۴ - تعدد زوجات و کیفیات مختلف آن	۴۳۴
» ۵ - علت وضع یکی از قوانین مالابار	۴۳۵
» ۶ - گفتگو در خصوص تعدد زوجات	۴۳۶
» ۷ - تعدد زوجات و موضوع رفتار متساوی درباره زنهارا	۴۳۷
» ۸ - جدائی مرد و زن از هم	۴۳۸
» ۹ - ارتباط اداره کردن خانه با وضع حکومت کشور	۴۳۹
» ۱۰ - اصول اخلاقی در مشرق زمین	۴۴۰
» ۱۱ - در موردیکه زن را باید مقید کرد ولوا اینکه تعدد زوجات در بین نباشد	۴۴۱
» ۱۲ - حجب و حیای طبیعی	۴۴۲
» ۱۳ - حسادت	۴۴۳

۶۵	فهرست مطالب کتاب
صفحه	مطالب
۴۶۳	فصل ۱۰ - شماره افراد و ارتباط آن با نوع معاش آنها
۴۶۴	» ۱۱ - فرق ملل وحشی و ملل صحرا نشین
۴۶۵	» ۱۲ - حقوق بین المللی نزد مللی که زراعت نمیکنند
۴۶۵	» ۱۳ - قوانین مدنی ملل غیر زارع
۴۶۶	» ۱۴ - وضع سیاسی مللی که زراعت نمیکنند
۴۶۶	» ۱۵ - مللی که بپول آشنا هستند
۴۶۷	» ۱۶ - قوانین مدنی نزد مللی که از پول بی اطلاع هستند
۴۶۷	» ۱۷ - قوانین سیاسی نزد مللی که از پول بی اطلاع هستند
۴۶۸	» ۱۸ - نیروی خرافات
۴۶۹	» ۱۹ - آزادی اعراب و رقیت تاتارها
۴۷۰	» ۲۰ - حقوق بین المللی تاتارها
۴۷۱	» ۲۱ - قوانین مدنی تاتارها
۴۷۱	» ۲۲ - یکی از قوانین مدنی ملل ژرمن
۴۷۸	» ۲۳ - گیسوان بلند پادشاهان فرانک
۴۷۸	» ۲۴ - ازدواج سلاطین فرانک
۴۷۹	» ۲۵ - شیلدریک
۴۷۹	» ۲۶ و ۲۷ - بلوغ سلاطین فرانک
۴۸۱	» ۲۸ - خلافت نزد ژرمنها
۴۸۲	» ۲۹ - خونریزی پادشاهان فرانکها
۴۸۳	» ۳۰ - مجامع ملی نزد فرانکها
۴۸۴	» ۳۱ - قدرت کشیشان در طی سلطنت سلسله اول پادشاهان فرانک
	کتاب نوزدهم
	قوانین و ارتباط آنها با روحیات و اخلاق و رسوم و آداب ملت
۴۸۵	فصل ۱ - موضوع این کتاب

۶۴	روح القوانین
صفحه	مطالب
۴۴۳	فصل ۱۴ - اداره امور منزل در مشرق زمین
۴۴۳	» ۱۵ - طلاق و رها کردن او
۴۴۵	» ۱۶ - متار که و طلاق در روم قدیم
	کتاب هفدهم
	چگونه قوانین و مقررات بردگی و رقیت سیاسی با کیفیت آب و هوا ارتباط دارد
۴۴۸	فصل ۱ - رقیت سیاسی
۴۴۸	» ۲ - تفاوت ملل از لحاظ فعالیت و تهور و جرئت
۴۴۹	» ۳ و ۴ - آب و هوای آسیا
	» ۵ - نتایج فتوحات ملل شمالی آسیا با نتایج و آثار فتوحات ملل شمالی اروپا یکسان نبوده است .
۴۵۴	» ۶ - سایر جهات طبیعی برقراری بردگی در قاره آسیا و آزادی در اروپا
۴۵۵	» ۷ - افریقا و امریکا
۴۵۵	» ۸ - موضوع انتخاب پایتخت یک امپراطوری
	کتاب هیجدهم
	قوانین و ارتباط با چگونگی زمین و خاک
۴۵۷	فصل ۲۱ - چگونه طبیعت خاک در قوانین مؤثر است
۴۵۹	» ۳ - چه کشورهایی زراعتی است
۴۶۰	» ۴ - اثرات دیگر آبادی و لم یزرع بودن اراضی
۴۶۱	» ۵ - سکنه جزایر
۴۶۱	» ۶ - کشورهای صنعتی
۴۶۲	» ۷ - کارهای انسان
۴۶۲	» ۸ - قوانین و وسیله معاش
۴۶۳	» ۹ - اراضی امریکا

روح‌القوانین	۶۶
مطالب	صفحه
فصل ۲ - برای اینکه قانون بخوبی وضع و بموقع اجرا گذاشته شود بهتر آنست روحیات مردم برای قبول آن آماده باشد	۴۸۵
» ۳ - استبداد و ظلم	۴۸۷
» ۴ - روحیه عمومی	۴۸۸
» ۵ - باید دقت کرد که روحیه خوب ملت را تغییر نداد	۴۸۸
» ۶ - نباید همه چیز را اصلاح کرد	۴۸۹
» ۷ - آتنی و اسپارته‌ها	۴۹۰
» ۸ - تأثیر اخلاق اجتماعی	۴۹۰
» ۹ - مباحات و نخوت ملل	۴۹۱
» ۱۰ - خصایل اسپانیولیا و چینیا	۴۹۲
» ۱۱ - نتیجه	۴۹۳
» ۱۲ - رسوم و اخلاق در کشورهای استبدادی	۴۹۳
» ۱۳ - آداب و رسوم در چین	۴۹۴
» ۱۴ - طرز تغییر دادن آداب و رسوم در بین يك ملت	۴۹۴
» ۱۵ - نفوذ اصول خانوادگی در سیاست دولت	۴۹۷
» ۱۶ - بعضی از قانون‌نگاران رسوم و آداب و اخلاق و قوانین را باهم اشتباه میکنند	۴۹۷
» ۱۷ - وضع مخصوص چین	۴۹۹
» ۱۸ - نتیجه فصل قبل	۵۰۰
» ۱۹ - چگونه قوانین و رسوم و آداب و اخلاق و مذهب در چین متحد میشود	۵۰۱
» ۲۰ - علت تقلب چینیا	۵۰۲
» ۲۱ و ۲۲ - قوانین باید با اخلاق و رسوم و آداب متناسب باشد	۵۰۳
» ۲۳ تا ۲۶ - چگونه قوانین از اخلاق تبعیت میکند	۵۰۴

فهرست مطالب کتاب	۶۷
مطالب	صفحه
فصل ۲۷ - چگونه قوانین در تکوین اخلاق و رسوم و آداب و خصائل ملتی مؤثر است	۵۰۶
کتاب بیستم	
قوانین و ارتباط آنها با تجارت	
فصل ۱ - تجارت	۵۱۸
» ۲ - روح تجارت	۵۱۹
» ۳ - فقر ملتها	۵۲۰
» ۴ - تجارت در دول مختلف	۵۲۰
» ۵ - مللی که بتجارت اقتصادی دست زده‌اند	۵۲۲
» ۶ - بعضی از نتایج بحریمائی	۵۲۳
» ۷ - طرز تجارت انگلیسها	۵۲۴
» ۸ - مزاحمت تجارت اقتصادی	۵۲۴
» ۹ - تحریم در تجارت	۵۲۵
» ۱۰ و ۱۱ - لازمه تجارت اقتصادی	۵۲۶
» ۱۲ - آزادی تجارت	۵۲۷
» ۱۳ - چیست که آزادی تجارت را از بین میبرد	۵۲۸
» ۱۴ - قوانین تجارتی مربوط به ضبط کالا	۵۲۸
» ۱۵ - مجازات بدنی	۵۲۹
» ۱۶ - يك قانون خوب ژنو	۵۲۹
» ۱۷ - قانون رودس	۵۳۰
» ۱۸ - قضاوت محاکم بازرگانی	۵۳۰
» ۱۹ و ۲۰ - زمامداران نباید تجارت کنند	۵۳۱
» ۲۱ - تجارت نجبا در کشورهای سلطنتی	۵۳۲
» ۲۲ - موارد مخصوص	۵۳۲

فهرست مطالب کتاب	۶۹
مطالب	صفحه
فصل ۲۱- اکتشاف دردنیای جدید و وضع اروپا نسبت بآن	۵۸۳
» ۲۲- ثروتی که اسپانیولیا از امریکائیها بدست آوردند	۵۸۸
» ۲۳- يك نکته	۵۹۲
کتاب بیست و دوم	
قوانین و ارتباط آنها بامصرف پول	
فصل ۱- علت مصرف پول	۵۹۵
» ۲- ماهیت پول	۵۹۶
» ۳- پول فرضی یا پول قراردادی	۵۹۸
» ۴ و ۵- مقدار طلا و نقره	۵۹۹
» ۶- چرا پس از اکتشاف هندوستان بوسیله دریا نوردان اروپائی	۵۹۹
نرخ تنزیل پائین آمد	
» ۷ و ۸- چگونه قیمت کالا در قبال پول تعیین میشود	۶۰۰
» ۹- قلت نسبی طلا و نقره	۶۰۲
» ۱۰- مبادله ارز	۶۰۳
» ۱۱- عملیات رومیها راجع بپول	۶۱۱
» ۱۲- کیفیت عملیات پولی در روم قدیم	۶۱۳
» ۱۳- تغییرات پولی در دوره امپراطوری	۶۱۴
» ۱۴- نرخ مبادلات مزاحم دول مستبد است	۶۱۴
» ۱۵- رسوم بعضی از کشورهای ایتالیا	۶۱۵
» ۱۶- کمک صرافان بدولت	۶۱۶
» ۱۷- دیون عمومی	۶۱۶
» ۱۸- پرداخت دیون عمومی	۶۱۷
» ۱۹- قروض با تفع	۶۱۹

روح القوانين	۶۸
مطالب	صفحه
فصل ۲۳- برای چه ملتی تجارت زیان دارد	۵۳۴
کتاب بیست و یکم	
قوانین و ارتباط آنها با تجارت از لحاظ تغییراتی که در جهان داشته است	
فصل ۱- چند نظریه کلی	۵۳۷
» ۲- ملل افریقا	۵۳۸
» ۳- احتیاجات ملل شمالی با احتیاجات ملل جنوبی فرق دارد	۵۳۹
» ۴- تفاوت تجارت قدما و تجارت ما	۵۳۹
» ۵- تفاوتهای دیگر	۵۴۰
» ۶- تجارت قدما	۵۴۱
» ۷- تجارت یونانیها	۵۴۸
» ۸- اسکندر و فتوحات او	۵۵۲
» ۹- تجارت یونانیها بعد از اسکندر	۵۵۶
» ۱۰- دور زدن دور افریقا	۵۶۱
» ۱۱- ماریسی و کارتاژ	۵۶۴
» ۱۲- جزیره دلوس - میتريدات	۵۶۹
» ۱۳- استعداد رومیها برای دریانوردی	۵۷۱
» ۱۴- استعداد رومیها برای تجارت	۵۷۱
» ۱۵- تجارت رومیها با ژرمنها	۵۷۳
» ۱۶- تجارت رومیها با عربستان و هندوستان	۵۷۴
» ۱۷- تجارت اروپا بعد از انهدام روم	۵۷۸
» ۱۸- مقررات مخصوص	۵۷۹
» ۱۹- تجارت بعد از ضعیف شدن رومیها در خاور رمین	۵۸۰
» ۲۰- چگونه بعد از تهاجم و برقراری ژرمنها تجارت در اروپا احداث شد	۵۸۰

۷۰	روح القوانین
مطالب	صفحه
فصل ۲۰- ربا در معاملات دریائی	۶۲۰
» ۲۱-۲۲- قروض قراردادی - ربا در رم قدیم	۶۲۰
کتاب بیست و سوم	
قوانین و ارتباط آنها با شماره سکنه و افراد	
فصل ۱- انسان و حیوان و موضوع ازدیاد نسل آنها	۶۲۸
» ۲- ازدواج	۶۲۹
» ۳- وابستگی کودک	۶۳۰
» ۴- خانواده	۶۳۰
» ۵- انواع زنهای شرعی	۶۳۱
» ۶- اطفال حرامزاده در کشورهای مختلف	۶۳۲
» ۷-۸- لزوم رضایت پدر برای ازدواج	۶۳۳
» ۹- دختران	۶۳۴
» ۱۰- علت ازدواج	۶۳۵
» ۱۱- سختی زندگی و ازدواج	۶۳۵
» ۱۲- شماره پسران و دختران در کشورهای مختلف	۶۳۶
» ۱۳- در بنادر دریا	۶۳۷
» ۱۴- محصولات زمین و رابطه آن با شماره افراد بشر	۶۳۷
» ۱۵- شماره افراد و رابطه آن با حرف و صنایع	۶۳۸
» ۱۶- نظریه قانون نگاران نسبت بازدیاد نسل	۶۴۰
» ۱۷- یونان و شماره سکنه آن	۶۴۱
» ۱۸- وضع ملل دنیا قبل از روم قدیم	۶۴۴
» ۱۹- قلت سکنه جهان	۶۴۴
» ۲۰- رومیها مجبور شدند برای ازدیاد نفوس قوانین مخصوص	
وضع کنند	۶۴۵

۷۱	فهرست مطالب کتاب
صفحه	مطالب
۶۴۵	فصل ۱- قوانین رومی در خصوص ازدیاد نسل
۶۵۷	» ۲۲- قتل کودکان
۶۵۹	» ۲۳- دنیا بعد از انهدام روم
۶۵۹	» ۲۴-۲۵- تغییراتی که از لحاظ جمعیت در اروپا حاصل شده
۶۶۱	» ۲۶- نتیجه
۶۶۱	» ۲۷- قانونی که در فرانسه برای ازدیاد نفوس وضع شد
۶۶۲	» ۲۸- چگونه میتوان قلت نفوس را جبران کرد
۶۶۳	» ۲۹- دار العجزه
کتاب بیست و چهارم	
قوانین و ارتباط آنها با مذهب هر یک از کشورهای جهان	
و ارتباط قوانین با تعلیمات مذاهب	
۶۶۶	فصل ۱- مذهب از نظر عمومی
۶۶۷	» ۲- خلاف گوئی بایل
	» ۳- مناسبت حکومت معتدل با مذهب مسیح و حکومت استبدادی با
۶۶۹	دیانت اسلام
۶۷۰	» ۴- نتایج اخلاق دیانت مسیح و اسلام
	» ۵- مناسبت مذهبی کاتولیکی با رژیم سلطنتی و مذهب پروتستان با
۶۷۳	رژیم جمهوری
۶۷۴	» ۶- خلاف گوئی دیگر بایل
۶۷۵	» ۷- قوانین دینی و کمال بشریت
۶۷۶	» ۸- لزوم موافقت قوانین اخلاقی با قوانین مذهبی
۶۷۶	» ۹- اصول اخلاق ملت اسه
۶۷۶	» ۱۰- فلسفه رواقیان
۶۷۸	» ۱۱- تفکر و تعمق در اسرار جهان

۷۲	روح القوانین
مطالب	صفحه
فصل ۱۲- روزه	۶۷۹
» ۱۳- گناهان غیر قابل جبران	۶۸۰
» ۱۴- لزوم تطبیق نیروی قوانین مذهبی با قوانین کشوری	۶۸۱
» ۱۵- چگونه گاهی اوقات قوانین کشوری از قوانین بد مذاهب باطل جلو گیری میکنند	۶۸۴
» ۱۶ و ۱۷- چگونه قوانین مذهبی عیوب قوانین و تشکیلات سیاسی را رفع میکنند	۶۸۴
» ۱۸- چگونه قوانین مذهبی دارای تأثیر قوانین کشوری هستند	۶۸۶
» ۱۹ و ۲۰- خوبی مذهب از لحاظ زندگی بشری در صحت و سقم عقاید آن نیست بلکه در خوبی و بدی نتایجی است که از آن عقاید گرفته میشود	۶۸۷
» ۲۱- تناسخ	۶۸۹
» ۲۲- قوانین مذهبی نباید برای چیزهای بی اهمیت تولید ثروت نماید	۶۹۱
» ۲۳- اعیاد	۶۹۴
» ۲۴- قوانین مذاهب محلی	۶۹۷
» ۲۵ و ۲۶- عیب انتقال مذهب از کشوری بکشور دیگر	۶۹۹
کتاب بیست و پنجم	
قوانین و ارتباط آنها با برقراری مذهب در کشورها و اجرای مقررات مذهبی	
فصل ۱- احساسات شخصی نسبت بمذهب	۷۰۱
۲- علل علاقه مندی انسان بمذاهب مختلف	۷۰۱
» ۳- پرستشگاهها	۷۰۶
» ۴- اعمال مذهب	۷۰۸
» ۵- قانون باید برای دارائی کشیشها حدود قائل شود	۷۱۰

۷۲	روح القوانین
مطالب	صفحه
فصل ۶- صومعهها	۷۱۲
» ۷- امحاء خرافات	۷۱۳
» ۸- ریاست روحانیان	۷۱۴
» ۹ و ۱۰- سهل انگاری درباره مذاهب یا تعدیل آنها	۷۱۵
» ۱۱- تغییر مذهب	۷۱۶
» ۱۲- قوانین جزائی در مذهب	۷۱۷
» ۱۳- ایراد خاضعانه به مفتشین مذهب در اسپانیا و پرتغال	۷۱۸
» ۱۴- چرا مذهب مسیح در ژاپن طرف نفرت واقع شد.	۷۲۲
» ۱۵- توسعه مذهب	۷۲۲

کتاب بیست و ششم

قوانین و ارتباط آنها با انتظام طبیعی اموری که برای آن امور قوانین مزبور وضع میشوند

فصل ۱- موضوع این کتاب	۷۲۴
» ۲- قوانین ملکوتی و قوانین بشری	۷۲۵
» ۳ و ۴- قوانین کشوری که مخالف قوانین طبیعی است	۷۲۶
» ۵- درجائی که قوانین مدنی میتواند قوانین طبیعی را تعدیل کند	۷۲۹
» ۶- موضوع ارث مربوط بقوانین سیاسی و مدنی است و مربوط بقوانین و حقوق طبیعی نیست	۷۳۱
» ۷- وقتی قوانین طبیعی وجود دارد نباید با قوانین مذهبی تصمیماتی درباره امور طبیعی گرفت	۷۳۳
» ۸- مسائلی که با قوانین کشوری تنظیم شده نباید با قوانین مذهبی تنظیم گردد	۷۳۴
» ۹- موضوعاتی که بوسیله اصول حقوق مدنی حل و تصفیه میگردد	۷۳۵
کمتر اتفاق میافتد که با قوانین مذهبی حل و تصفیه شود	۷۳۵

۷۴	روح القوانین
مطالب	صفحه
فصل ۱۰ - در کجا باید از قانون مدنی اطاعت کرد و از قانون مذهبی تبعیت نمود	۷۳۸
» ۱۱-۱۲ اصول محاکمات بشری نباید مطابق اصول محاکمات عقبی باشد	۷۳۸
» ۱۳- در مورد ازدواج چه موقع باید از قوانین مذهبی و چه موقع باید از قوانین مدنی تبعیت نمود	۷۳۹
» ۱۴- موضوع ازدواج بین خویشاوندان و ارتباط آن با قوانین طبیعی و قوانین مدنی	۷۴۱
» ۱۵- مسائلی که باید مطابق حقوق سیاسی حل و تصفیه گردد نباید بر طبق حقوق مدنی تصفیه شود	۷۴۵
» ۱۶-۱۷-۱۸- مسائلی را که باید با قوانین سیاسی حل کرد نباید بوسیله قوانین مدنی حل و تصفیه نمود	۷۴۷
» ۱۸- آیا قوانین متناقض و آنتائی که ظاهراً مخالف یکدیگر میباشند از یک نوع هستند .	۷۵۰
» ۱۹- مسائلی که باید بوسیله قانون خانواده گی حل و تصفیه شود نباید با قانون مدنی حل و تصفیه گردد	۷۵۱
» ۲۰- مسائلی که باید بموجب مقررات حقوق بشر (حقوق بین الملل) حل و تصفیه شود نبایستی با قوانین مدنی حل و تصفیه گردد	۷۵۲
» ۲۱- مسائلی که باید بوسیله حقوق بین المللی حل و تصفیه گردد نبایستی بوسیله حقوق سیاسی حل و تصفیه شود	۷۵۳
» ۲۲- سرگذشت شوم اینکا آتوآلیا	۷۵۴
» ۲۳- وقتی که قوانین سیاسی بر اثر بعضی کیفیات موجب انهدام دولت شده باید بقوانین سیاسی دیگر متوسل گردید که دولت را حفظ کند	۷۵۴
» ۲۴- نوع مقررات پلیس با نوع مقررات مدنی فرق دارد	۷۵۶

۷۵	فهرست مطالب کتاب
صفحه	مطالب
۷۵۷	فصل ۲۵- موارد خاصی را که محتاج حل و تصفیه مخصوصی است و طرز تصفیه آنها وابسته به ماهیت خودشان میباشد نباید مطیع مقررات قانون مدنی کرد
	کتاب بیست و هشتم
	مبدأ قوانین رومی در باب میراث و تغییرات آن
۷۵۹	فصل ۱ - قوانین رومی در باب ارث
	کتاب بیست و هشتم
	مبدأ پیدایش و تغییرات قوانین مدنی در بین فرانسویها
۷۷۳	فصل ۱ - جنبه های مختلف قوانین ملل ژرمن
۷۷۶	» ۲ - تمام قوانین قبایل وحشی خصوصی بوده است
۷۷۸	» ۳ - تفاوت اساسی بین قوانین سالیك و قوانین ویزیگوت و بورگونی
	» ۴-۵- چرا حقوق رومی در قلمرو حکومت فرانکها از بین رفت لیکن در حوزه حکومت گوتها و بورگونیا باقی ماند
۷۸۰	» ۶ - چگونه حقوق رومی در سرزمین لومباردها از بین نرفت و محفوظ ماند
۷۸۴	» ۷ - چگونه حقوق رومی در اسپانیا از بین رفت
۷۸۵	» ۸ - يك اشتباه در مورد بنچاق (کاپیتولر)
۷۸۶	» ۹-۱۰- چگونه قوانین قبایل وحشی و بنچاقها از بین رفت
۷۸۸	» ۱۱- سایر ملل از بین رفتن قوانین ملل وحشی و قوانین رومی
۷۸۹	» ۱۲- رسوم محلی و تحولات قوانین ملل وحشی و حقوق رومی
۷۹۲	» ۱۳- تفاوت قوانین سالیك با قوانین ریپوئر و سایر ملل وحشی
۷۹۳	» ۱۴- تفاوت های دیگر
۷۹۴	» ۱۵- تفکر

مطالب	صفحه
فصل ۱۶- اثبات بیگناهی بوسیله گذاشتن دست در آ بجوش طبق قوانین سالیك	۷۹۴
» ۱۷- طرز تفکر پدران ما	۷۹۵
» ۱۸- چگونه برای اثبات حقانیت پیکار ادامه یافت	۷۹۸
» ۱۹- علل جدیدی که سبب فراموش شدن قوانین سالیك و رومی و مقررات شوراهای مذهبی گردید	۸۰۳
» ۲۰- مبدأ علاقه به شرافت و آبرو	۸۰۵
» ۲۱- نظریات جدید راجع باصل شرافت و حیثیت نزد ملل ژرمن	۸۰۷
» ۲۲- خصائل و صفات مربوط به جنگ	۸۰۸
» ۲۳- اصول قضائی پیکارهایی که برای اثبات حقانیت درمی گرفت	۸۱۰
» ۲۴- مقررات پیکار برای اثبات حقانیت	۸۱۰
» ۲۵- محدودیتهائی که برای استفاده از پیکار قائل شده بودند	۸۱۳
» ۲۶- جنگ برای اثبات حقانیت بین یکی از متداعین و یکی از شهود	۸۱۵
» ۲۷- پیکار برای اثبات حقانیت یکی از طرفین دعوی و یکی از قضات انتخابی از طرف متبوع و شکایت از قضاوت ناصواب	۸۱۶
» ۲۸- اعتراض بر علیه عدم رسیدگی باحقاق حق	۸۲۳
» ۲۹- دوره سلطنت سن لوئی	۸۲۹
» ۳۰ تا ۳۳- ملاحظات در خصوص استیناف	۸۳۲
» ۳۴- چگونه محاکمات علنی پنهانی شد	۸۳۵
» ۳۵- مخارج محاکمه	۸۳۶
» ۳۶- مدعی العموم (دادستان)	۸۳۸
» ۳۷ تا ۳۹- چگونه قانون اساسی سن لوئی در محاق فراموشی افتاد	۸۴۱
» ۴۰- اتحاد اسلوب قضائی روحانیان بچه سبب بوده است	۸۴۷

مطالب	صفحه
فصل ۴۱- جزرومد قضاوت شرع و عرف	۸۴۸
» ۴۲ و ۴۳- احیای حقوق رومی و نتایج و تغییر آن در دادگاهها	۸۵۰
» ۴۴ و ۴۵- دلیل خواستن بوسیله شاهد	۸۵۳
کتاب بیست و نهم	
چگونه باید قوانین را تدوین کرد	
فصل ۱ و ۲- لزوم رعایت اعتدال	۸۵۸
» ۳- قوانینی که ظاهراً برخلاف منظور قانون نگزاراست غالباً عکس آن نتیجه میدهد یعنی بامصلحت جامعه تطبیق میگردد	۸۵۹
» ۴ و ۵- قوانینی که مخالف نظر قانون گزار نتیجه میدهد	۸۶۰
» ۶- قوانین متشابه ممکن است آثار متشابه نداشته باشد	۸۶۲
» ۷- باید قوانین را بخوبی تدوین کرد	۸۶۳
» ۸- قوانینی که ظاهراً یکسان است ممکن است از حیث علل وجهات فرق داشته باشد	۸۶۳
» ۹- قوانین روم و یونان انتحار را در خور مجازات دانستند لیکن منظور آنها یکی بوده	۸۶۴
» ۱۰- قوانینی که ظاهراً اختلاف دارند گاهی از اوقات دارای منشأ واحدی میباشند	۸۶۶
» ۱۱- چگونه میتوان قوانین مختلف را با هم مقایسه نمود	۸۶۶
» ۱۲- قوانینی که ظاهراً یکی هستند گاهی از اوقات حقیقتاً متفاوت میباشند	۸۶۷
» ۱۳- قانون را نباید از موردی که برای آن وضع شده جدا کرد	۸۶۸
» ۱۴- باید فهمید قانون در چه کیفیتی وضع شده و هرگز نباید قوانین را از کیفیاتی که در آنها وضع شده جدا نمود	۸۷۰

صفحه	مطالب
۹۱۶	فصل ۱۹ - جریمه در بین قبایل ژرمن
۹۲۱	» ۲۰ - رسیدگی بدعاوی و قضاوت در امور مردم از طرف ارباب و اشراف
۹۲۵	» ۲۱ - کلیساهای دارای حق قضاوت شدند
	» ۲۲ - قضاوت اشراف قبل از پایان سلطنت دومین سلسله سلاطین
۹۲۷	فرانسه برقرار شد
	» ۲۳ و ۲۴ - یک نکته راجع به کلیات این کتاب یعنی چگونگی ایجاد
۹۳۰	سلطنت در سرزمین گل بر طبق نظریه آبه دو بس
۹۳۷	» ۲۵ - اصالت نژادی در فرانسه

کتاب سی و یکم

قوانین دوره ملوک الطوائفی فرانکها و ارتباط آن با تغییرات رژیم آنها

۹۴۶	فصل ۱ - تغییرات در مناصب و تیول
۹۵۰	» ۲ - اصلاحات مدنی در زمان کلوتر
۹۵۲	» ۳ - قدرت حکام دربار
۹۵۴	» ۴ - فهم و سیاست فرانکها در انتخابات وزراء دربار باید تحسین کرد
۹۵۵	» ۵ - چگونه وزراء فرمانده سپاه شدند
۹۵۷	» ۶ - دوره دوم انحطاط و تنزل سلسله اول سلاطین فرانک
۹۵۸	» ۷ - مشاغل و مناصب بزرگ و تیول در زمان زمامداری وزرای دربار
۹۵۹	» ۸ - اراضی ملکی و خصوصی چگونه مبدل به تیول شد
۹۶۱	» ۹ - چگونه اموال کلیسا تبدیل به تیول شد
۹۶۲	» ۱۰ - ثروت روحانیان
۹۶۳	» ۱۱ - وضع اروپا در زمان شارل مارتل
۹۶۵	» ۱۲ - وضع باج مخصوص برای کمک بکلیسا
۹۶۸	» ۱۳ - انتخاب اعضاء روحانی در حوزه های کشیشان و صومعه ها
۹۶۸	» ۱۴ و ۱۵ - تیول در عهد شارل مارتل

صفحه	مطالب
	فصل ۱۵ - گاهی از اوقات قانون باید ذاتاً نواقص خود را جبران و معایب خویش را اصلاح کند
۸۷۱	
۸۷۲	» ۱۶ - نکاتی که هنگام تدوین قانون باید مورد توجه قانون نگزاران باشد
۸۷۸	» ۱۷ - اسلوبهای بد در وضع قوانین
۸۷۹	» ۱۸ - قوانین متحدالشکل
۸۸۰	» ۱۹ - قانون نگزاران

کتاب سی و دوم

قوانین ملوک الطوائفی در فرانسه و ارتباط آن با برقراری اصول سلطنتی

۸۸۲	فصل ۱ - قوانین ملوک الطوائفی
۸۸۳	» ۲ - ریشه های قوانین ملوک الطوائفی
۸۸۴	» ۳ و ۴ - مبدأ تابعیت
۸۸۷	» ۵ - مظفریت فرانکها
۸۸۷	» ۶ - گت ها، فرانکها، بورگوینها
۸۸۸	» ۷ و ۸ - طرزهای مختلف تقسیم زمین
۸۹۰	» ۹ - قوانین بورگونی و ویزیگوت در باب تقسیم اراضی خوب اجرا شد
۸۹۱	» ۱۰ و ۱۱ - رعایا
۸۹۶	» ۱۱ - اراضی متعلق با افراد قبایل ژرمن مالیات نمیدادند
	» ۱۲ - عوارضی که گلوها هنگام زمامداری سلاطین فرانک در
۸۹۹	فرانسه میپرداختند
۹۰۲	» ۱۴ - معنی مالیات صنفی و طبقاتی یعنی چه
۹۰۴	» ۱۵ - مالیات صنفی از رعایای تیولی اخذ میشد نه از افراد آزاد
۹۰۷	» ۱۶ - یاوران
۹۰۹	» ۱۷ - خدمت سربازی مردان آزاد
۹۱۳	» ۱۸ - قضاوت نظامی و کشوری

مطالب	صفحه
فصل ۱۶ - اختلاف وزارت دربار با سلطنت	۹۶۹
» ۱۷ - رسم مخصوص انتخاب سلاطین کارلوو نژین	۹۷۰
» ۱۹ و ۱۸ - شارلمانی	۹۷۱
» ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ - لوئی شکم بزرگ	۹۷۳
» ۲۴ - مردان آزاد شایستگی داشتن تیول را احراز کردند	۹۷۶
» ۲۵ - علل اصلی انحطاط سلسله دوم سلاطین فرانسه و تغییرات در	
املاک خصوصی	۹۷۷
» ۲۶ - تغییرات در تیول	۹۷۹
» ۲۷ - تغییرات دیگری در تیول شارلمانی	۹۸۰
» ۲۸ - تغییرات در مناصب بزرگ و تیول	۹۸۰
» ۲۹ و ۳۰ - چگونگی تیول از دوره شارل طاس بعد	۹۸۱
» ۳۱ - چگونه امپراطوری سلسله دوم سلاطین از دست شارلمانی	
خارج شد	۹۸۳
» ۳۲ - انتقال سلطنت فرانسه بسلسله سوم سلاطین یعنی خانواده	
هوک کاپه	۹۸۳
» ۳۳ و ۳۴ - بعضی از نتایج دائمی شدن تیول	۹۸۵
رسالة دفاع منتسکیو از کتاب روح القوانین	۹۸۹

روح القوانین

کتاب اول

قوانین بطور کلی

فصل اول

روابط قوانین با موجودات مختلف

..... قوانین بمعنای اعم عبارت از روابط لازم و تأثیرات و نتایج مستقیمی هستند که از طبیعت موجودات حاصل میگردند و باین معنی تمام موجودات برای خود قوانینی دارند .
الوهیت ، عقول عالیة بشری ، دنیای مادی ، انسان ، جانوران هر يك قوانینی مربوط بخود دارند که از طبیعت آنها حاصل شده و با آن قوانین زیست میکنند .

آنهایی که گفته اند قضا و قدر علت پیدایش تمام آثاری است که ما در جهان می بینیم ، و علتی که بمعنای سر نوشت تعبیر میشود موجودات را بوجود آورده است حرفی بی معنی زده اند ، زیرا چه حرفی بیمعنی تر از این که قضا و قدر یا سر نوشت بدون شعور موجودات باهوش بوجود بیاورند !

پس يك علت اصلی با شعور برای وجود این آثار و معلولات وجود دارد و قوانین روابطی را گویند که میان این علت اصلی و موجودات مختلف و همچنین میان خود این موجودات وجود دارد و آنها را بهم ارتباط میدهد .

خداوند بسمت آفریدگار و نگهبان عالم با عالم مربوط است، قوانینی که برطبق آنها این عالم را آفریده است هم آنهایی هستند که موجبات حفظ این عالم را نیز فراهم میکنند، پروردگار مطابق همان قوانین باعالم رفتار کرده و آنها را بخوبی میشناسد زیرا خود موجد و آفریننده آنها بوده است و آنها را تدوین نموده پس آنچه موجود شده با عقل و قدرت خدایتعالی ارتباط کامل دارد.

از ازل دیده شده است که دنیای مادی مرکب از حرکت ماده و عاری ازشعور همیشه برقرار بوده، بنابراین بایستی این دوام تابع حرکات و قوانین تغییر ناپذیری باشد و اگر تصور دنیائی غیر از این عالم ممکن بشود آن دنیا هم مثل همین دنیا یا قواعد ثابت و پایزجائی دارد و همیشه برقرار میباشد یا نابود میشود بدین ترتیب خلقت که يك عمل ارادی است مثل همان قضا و قدر خداشناسان دارای قواعد تغییر ناپذیر میباشد^۱.

در اینصورت اگر بگوئیم پروردگار عالم بدون این قواعد میتواند بر جهان فرمانروائی کند معنی ندارد، چه آنکه خلقت و جهان بدون قاعده پایدار نخواهد ماند و فرمانروائی مطلق و بدون قاعده شایسته و درخور مقام الوهیت که میخواهد موجودات تحت نظم بوجود آیند نمیشود.

در این صورت دیده میشود این قواعد عبارت از يك رابطه ایست که بشکل استمرار و همیشگی برقرار شده و در اصطلاح اجسام متحرك با تمام اطوار و ادوار حرکات آنها مطابق و همراه بوده و بنسبت حجم و سرعت آنها کم و زیاد میشود و با از بین رفتن آنها از بین میرود، پس هر موجودی متغیر و هر تغییری مستمر و همیشگی است و این بودنی های گوناگون یکسان و بطور تساوی با قواعد خود بوجود می آیند.

۱- کسانی که در مقابل قضا و قدر سر تسلیم فرود می آورند و بقوانین و نظامات ثابت و استوار آن ایمان دارند منظورشان همان قوانین و نظامات خلقت است که بعنوان مشیت و اراده ازلی از طرف پروردگار در بدو خلقت عالم تعبیه شده و خداشناسی را در سرنوشت یا قضا و قدر منظور نظر خود قرار داده اند پس اختلافی بین آنان و خداشناسان در حقیقت موجود نیست و اختلاف لفظی است لذا بر محقق لازم است که از خلال افکار و عقاید بشری منشأ خداشناسی را جستجو کند. مترجم

موجودات خاص باشعور مثل انسان میتوانند قوانینی بدلخواه خود وضع نموده و داشته باشند ولی در عین داشتن آن قوانین که خود ساخته اند قوانین دیگری هم دارند که خودشان وضع نکرده اند.

قبل از اینکه موجودات با شعوری وجود پیدا کنند در هر حال موجوداتی بوده اند و وقتی وجودی برای آنها قائل شدیم لازمه وجود اینست که باهم روابطی داشته باشند و بالنتیجه در اثر دارا بودن روابط مستلزم وجود قوانینی بین آنهاست پس میشود گفت پیش از آنکه انسان قوانینی وضع کند روابط عادلانه ای بر اساس قوانین بین موجودات امکان پذیر بوده و خود این روابط موجب وضع قوانین شده است.

حال اگر بگوئیم جز آنچه قوانین واقعی و اولیه که امر یا نهی میکنند هیچ امر عادلانه یا ظالمانه دیگر وجود ندارد مثل اینست که بگوئیم، قبل از ترسیم يك دایره تمام شعاعهای آن دایره مساوی نیستند این يك حرف بدیهی و در عین حال حقیقی و روشن میباشد که بیان شده است.

پس باید اقرار و اعتراف کرد که روابط مبنی بر عدالت پیش از وضع قوانین واقعی که آنها را برقرار نموده وجود داشته است.

مثلاً اگر فرض کنیم اجتماعات بشری وجود داشته اند عدالت اقتضا میکرده که مردم تابع قوانین آن اجتماعات باشند یا اگر بموجودات با شعور از يك موجود دیگری نفی عاید شده باشد باید نسبت باو حق شناس و وفادار باشند و همچنین در صورتی يك موجود باشعور موجود باشعور دیگری را بوجود آورده باشد مخلوق باید تابع اصل خود باشد و یا اگر همین موجود باشعور نسبت بموجود با شعور دیگری بدی روا دارد سزاوار است که همان بد را خود نیز ببیند و قس علیهذا...

اما جهان موجودات با شعور بخوبی دنیای مادی اداره نمیشود، زیرا اگرچه آنهم دارای قوانینی میباشد که بالطبع تغییر ناپذیر است مع هذا آنطوری که جهان مادی تابع قوانین خویش است دنیای باشعور تابع قوانین خود نمیشود.

علت قضیه اینست که موجودات خاص باشعور بحکم طبیعت خود محدود

و در نتیجه جائز الخطا می‌باشند و از طرف دیگر بالطبع بخودی خود اقدام مینمایند پس دائماً تابع قوانین اولیه نیستند، و حتی قوانینی هم که خودشان بخودشان میدهند آنها را نیز همیشه مراعات نمیکند.

معلوم نیست که حیوانات را قوانین عمومی حرکت اداره می‌کند یا يك روش مخصوص بخود آنها.

در هر حال روابط آنها با خدا نزدیکتر از روابط بقیه جهان مادی نیست و احساسات آنها در روابط با همدیگر یا با سایر موجودات خاص یا بانفس خودشان مورد استفاده آنها می‌باشد و بواسطه جاذبه لذت وجود خود و ممنوع خود را حفظ میکنند و تحت تأثیر همین جاذبه جنس خود را نگهداری مینمایند.

حیوانات قوانین مثبتی ندارند چه آنکه بوسیله دانش نسبت بهم ارتباط ندارند بلکه ارتباط آنها بطوریکه گفتیم تحت تأثیر احساسات و قوانین طبیعی مربوط بخودشان اداره میشود. معیناً بازهم دیده میشود از آن قوانین نیز تبعیت نمیکند و همواره تابع آن نمی‌باشند.

اما نباتات و گیاهان که در آنها دانش و احساسات دیده نمیشود بهتر از موجودات دیگر از قوانین طبیعی تبعیت مینمایند.

حیوانات مزایای عالی بشر را ندارند اما در عوض چیزهایی دارند که ما نداریم حیوانات امیدواریهای بشر را ندارند ولی اندیشه‌های بیم آور ما را هم ندارند^۱. آنها نیز مانند ما می‌میرند اما مرگ را نمی‌شناسند حتی اغلب از آنها بهتر از ما محفوظ می‌مانند زیرا آنها مانند ما از هوسهای نفسانی خود سوء استفاده نمیکند.

انسان دو موجودیت دارد موجودیت مادی، موجودیت باشعور.

بعنوان موجود مادی مانند سایر اجسام تابع قوانین تغییرناپذیر است ولی

۱- امید دنیای عیش و سرور خیالی برای آدمی ایجاد میکند و آرزوی بشر را واقع شده در نظرش جلوه میدهد و از لذات خیالی بهره‌مند می‌گردد، ولی اندیشه‌های انسان آن افکار را بهم‌زده او را تهدید میکند مؤلف میگوید اگر حیوانات امید ندارند اندیشه‌های بشری و بیم آور هم ندارند. مترجم

از جهت اینکه موجودی صاحب شعور است لایتنقطع از قوانین الهی تجاوز میکند نه تنها از آنها تجاوز می‌کند بلکه قوانینی را هم که خودش وضع کرده است تغییر میدهد.

انسان باید خود را راهنمایی کند، با اینحال موجود محدودی است که مانند تمام موجودات باشعور دیگر تحت تأثیر جهل و خطاست معلومات ناقصی هم که دارد گاهی از دست میدهد.

انسان چون موجود حساسی است دچار هزار هوس می‌گردد و چنین مخلوقی که گرفتار هوس خود می‌باشد هر لحظه ممکن است خالق خود را فراموش کند آری چنین مخلوقی هر لحظه خودش را هم فراموش می‌کند و هر آن ممکن است دیگران را هم فراموش کند، بهمین جهت است که خداوند عالم بوسیله قوانین مذهبی او را بطرف خود میخواند تا از یاد خدا و خالق خود غافل نگردد، فیلسوفان و معلمین اخلاق او را بوسیله قوانین اخلاقی نسبت بخودش متوجه میکنند تا خود را فراموش نکند و از خطاها مصون بماند، قانون‌گذاران نیز بشر را بوسیله قوانین سیاسی و مدنی بوظائف خود در رابطه با دیگران آشنا می‌سازند زیرا انسان برای زندگی در جامعه خلق شده است و به تنهایی ادامه حیات برای او امکان پذیر نمی‌باشد.

فصل دوم

قوانین طبیعی

پیش از تمام قوانین این عالم قوانین طبیعی وجود داشته و چون اشتقاق آنها از ترکیب ساختمان وجود ما می‌باشد آنها را قوانین طبیعت مینامیم برای اینکه این قوانین را خوب بشناسیم باید انسان را پیش از تشکیل اجتماعات در نظر بگیریم آنوقت قوانین طبیعت را بخوبی میشناسیم و می‌بینیم آن قوانینی هستند که در چنین حالتی نصیب ما گردیده‌اند.

قانونی که در ذهن ما فکریك خالق را نقش میکند و ما را بسوی او میکشاند

از لحاظ اهمیتی که دارد اولین قانون طبیعی است ولی باید دانست از لحاظ ترتیب در درجه اول نیست .

انسان قبل از اینکه ازدانش بهره‌مند شود چون ضمیرش صاف است استعداد فراگرفتن همه گونه دانش واطلاعات را دارا میباشد درچنین صورتی واضح است که نخستین افکار بشر افکار حکیمانه‌ای نخواهد بود وبیشتر در فکر حفظ وجود خود میباشد تا درخیال دانستن منشأ وجود خود آنوقت چنین بشری در ابتدا فقط ضعف خودرا احساس میکند وبس و بی اندازه ترسو میباشد .

اگر احتیاج بآزمایش ومثل باشد در جنگلها مردان وحشی پیدا شده اند که ازدیدن هرچیزی بر خود لرزیده و از مشاهده هرچیز فرار میکردند در این حال هر بشری بحقارت خود پی میبرد ولی خود را بادیگری مساوی نمیداند و از همین جهت است که درصدد حمله بدیگران بر نمی آید و کسی درصدد حمله باو بر نخواهد آمد بنا براین دیده میشود **صلح** نخستین قانون طبیعت است .

عقیده **هوبس** مبنی بر اینکه افراد بشر می خواهند همدیگر را بفرمان خویش در آورند معقول نیست زیرا فکر فرمانروائی و تسلط ساده نیست بلکه مرکب ومربوط بسایر افکار می باشد و برای شخص قبل از سایر افکار فکر تسلط تولید نخواهد شد .

هوبس میپرسد اگر افراد بشر طبیعتاً در حال جنگ نیستند پس چرا همواره مسلح میباشند و چرا خانه های خود را با کلید می بندند . هوبس دقت نکرده است اونسبتی با افراد بشر قبل ازتشکیل اجتماعات بشری می دهد که آن امر فقط بعد از استقرار اجتماعات وجود یافته و میسر شده است و مربوط بوقتی است که جوامع بشری تشکیل شده باشد و برای آنان در اجتماعات دست آویزی جهت حمله و یا دفاع فراهم گردیده باشد .

انسان پس از احساس ضعف خود احساس احتیاج خود را بحس ضعف ضمیمه

۱- در زمان سلطنت زرز اول در جنگلهای هانور مرد وحشی پیدا شد و در انگلستان

دیده میشد . . .

میکند، پس يك قانون طبیعی دیگر آنست که ویرا به جستجوی خوراك وامیدارد .
گفتیم که ترس آدمیان را وادار بفرار مینماید ولی در عین ترس مشاهده علائم يك ترس متقابل آنان را بیشتر بیکدیگر نزدیک می کند . گذشته از این لذتی که يك حیوان از نزدیک شدن بیک حیوان هم جنس خودش حس میکند انسان را باین نزدیکی وامیدارد .

بعلاوه حنلی که دو جنس نرو ماده بمناسبت اختلاف جنس خود احساس مینمایند بلذت اولی لذت تازه ئی میافزاید بنابراین تقاضای طبیعی که آنها نسبت بیکدیگر دارند يك قانون طبیعی سومی بشمار میرود .

افراد بشر علاوه بر احساسات خود بمناسبت شعوری که دارند موفق میشوند معلوماتی کسب نمایند و بدینوسیله رابطه مخصوصی با هم دارند که حیوان از آن رابطه محروم است .

پس افراد بشر را يك علت دیگری هم بمتحد شدن باهم وادار مینماید آنوقت دیده میشود میل بزندگی در اجتماع چهارمین قانون طبیعت است .

فصل سوم

قوانین مسلم ومثبت

..... افراد بشر بمحض اینکه جامعه ئی را تشکیل دادند دیگر ضعف خودرا احساس نمی کنند، میان آنها تساوی برقرار میگردد و حال جنگ آغاز میشود. زیرا در حال تساوی افراد در هر جامعه ئی نیروی خودرا احساس مینمایند و میکوشند که مزایای عمده جامعه را بنفع خود برگردانند این رویه يك حال جنگ تولید میکند .

هر جامعه بخصوصی هم نیروی خود را احساس میکند و این احساس نیرو و توانائی در کشمکش خود موجب جنگ بین ملت ها میشود. از این دو قسم جنگ قوانینی میان افراد بشر بوجود می آید .

چون کره زمین يك ستاره وسیع و بزرگ است و سکنه آن زیادند ملل مختلف از دستجات افراد بوجود آمده و برای تنظیم روابط میان این ملتها قوانینی پیدا شده که اصول آن قوانین عبارتند از حقوق بین المللی و از طرفی برای اینکه روابط میان فرماندهان و فرمانبرداران محفوظ بماند و در جامعه ای که زندگی میکنند آن جامعه محفوظ باشد تازندگی آنان نیز در پرتو آن محفوظ بماند قوانینی دارند که ضامن حفظ و بقای آنهاست اصول آن قوانین عبارت از حقوق سیاسی است، و نیز برای روابط افراد باهم قوانینی دارند که عبارت از حقوق مدنی است.

حقوق بین المللی طبعاً بر این اصل است که ملل مختلف دنیا باید در حال صلح بیکدیگر منتهای نیکی و در حال جنگ حداقل آزار را روا دارند بدون اینکه بمنافع حقیقی خود لطمه ای وارد سازند.

چون مقصود از جنگ پیروزی، و مقصود از پیروزی تسخیر، و منظور از تسخیر نگهداری است، پس تمام قوانینی که حقوق بین المللی را تشکیل میدهند بایستی از این اصل واصل سابق الذکر سرچشمه گرفته و استخراج بشوند.

هر ملتی بحقوق بین الملل آشناست حتی **ایر و گوها** که اسیران جنگی را میخورند برای خود حقوقی دارند آنها نیز سفیر میفرستند و میپذیرند و بحقوق صلح و جنگ آشنا میباشند ولی عیب کار اینجاست که این حقوق بین المللی مبنی بر اصول واقعی نمیشد زیرا علاوه بر حقوق بین المللی که مربوط بتمام اجتماعات بشری است برای هر ملت حقوق سیاسی بخصوصی نیز وجود دارد.

همینکه جامعه بوجود آمد نمیتواند بدون حکومت زندگی کند **گراوینا** خیلی خوب گفته است: «از گرد آمدن تمام قوای خصوصی آن چیز را که دولت سیاسی مینامند بوجود میآید.»

ممکن است حکومت یعنی نماینده نیروی عمومی در دست يك یا چند نفر قرار گیرد بعضیها چنین خیال کرده اند که چون طبیعت اقتدار پدر را نسبت بفرزندان بر قرار کرده است پس حکومت یکتا بیشتر به طبیعت نزدیکتر است - ولی

این اشتباه است مثال اقتدار پدر نسبت بفرزندان در باره این موضوع بیمورد است، زیرا اگر فرمانروائی پدر بخوانده اش ارتباط با حکومت يك شخص تنها يك جامعه داشته باشد؛ بعد از مرگ پدر اقتدار برادران و بعد از مرگ برادران اقتدار بنی اعمام با حکومت چندین نفر در يك جامعه ارتباط خواهد داشت و اقتدار سیاسی مستلزم اتحاد چندین خانواده است پس بهتر است بگوئیم:

نزدیکترین حکومت بطبیعت آنست که اوضاع آن با اوضاع ملتی که برای او تشکیل شده است مناسبتر باشد.

قوای خاص نمیتوانند در یکجا گرد آیند مگر اینکه تمام اراده ها و نیت و افکار در یکجا جمع شوند باز هم **گراوینا** خوب گفته است:

«**اجتماع** این افکار و اراده ها چیزی است که آنرا حقوق مدنی مینامند» قانون بطور اعم از این لحاظ که بر تمام ملل جهان حکم فرماست حاکی از عقل انسانیت ولی قوانین سیاسی و مدنی هر ملتی هم باید موارد خاصی داشته باشند و طوری تدوین گردند که عقل انسانی آنها را بپذیرد این قوانین تاحدی مخصوص ملتی باشد که بر حسب يك تصادف خیلی نادر بتوانند برای ملت دیگر هم تناسب داشته باشند.

قوانین باید با طبیعت و شالوده حکومتی که برقرار شده یا میشود متناسب باشد خواه بعنوان قوانین سیاسی که دولت را تشکیل میدهند خواه بعنوان قوانین مدنی که آنها حفظ مینمایند.

قوانین باید با اوضاع طبیعی کشور، با آب و هوای سوزان یا منجمد یا معتدل هر کشور، با چگونگی خاک و بزرگی و کوچکی کشور، با نوع زندگی ملتی که در لوای آن زندگی میکند، با حرفه اکثریت آنها که برزگرند یا شکارچی یا دام پرور تناسب داشته باشد.

قوانین باید با آن اندازه آزادی که اساس دولت اجازه میدهد موافق باشد. قوانین باید با مذهب اهالی با تمایلات آنها با ثروت آنها با تعداد آنها با اخلاق و

عادات بانوع تجارت بارفتار و اطوار آنها موافقت داشته باشد و تطبیق گردد. بالاخره قوانین باید باتمام جزئیات محیط و مردمانی که بر آنها مسلط میشود و اساس روابط آنها را تشکیل میدهد متناسب باشد.

قوانین با یکدیگر ارتباط دارند و همچنین بامبدأ خود که منظور قانونگذار است و نیز با اوضاع و احوالی که روی آنها تدوین شده اند، مربوط میباشند. پس باید از تمام این جهات قوانین را در نظر گرفت.

این همان کاری است که من میخواهم در این کتاب انجام بدهم. من تمام این روابط را بررسی خواهم کرد و تمام آنها مجموعاً آن چیزی را تشکیل میدهند که :

روح القوانین نامیده میشود.

من قوانین سیاسی و مدنی را از یکدیگر تفکیک نموده ام زیرا منظور من روح قوانین است نه خود قوانین و این روح عبارت از روابط مختلفی است که ممکن است میان چیزهای متفاوت وجود داشته باشد بنابراین :

ارتباط بین اشیاء و احوال آنها را بیش از ارتباط بین خود قوانین رعایت کرده ام. اول روابط قوانین را با طبیعت و با اصول هر حکومت بررسی خواهم نمود و چون این اصول در هر قانونی تأثیر شگرف دارد سعی خواهم کرد که اصول را خوب بشناسم و بشناسانم و اگر موفق شوم رعایت این اصول را با قوانین منطبق کنم آنوقت خواهید دید قوانین از آن اصول مانند آب از سرچشمه روان خواهد شد پس بسایر روابط که جزء موارد خاص بنظر میرسند خواهم پرداخت

کتاب دوم

قوانینی که مستقیماً از طبیعت حکومت ناشی میشوند

باب اول

چگونگی حکومت‌های مختلف

در اجتماعات سه قسم حکومت وجود دارد : جمهوری ، مشروطه ، استبدادی. برای فهم و تشخیص طبیعت این حکومت‌ها فکر جاهلترین اشخاص هم کفایت میکند هر کس ولو اینکه فاقد معلوماتی هم باشد میتواند این سه قسم حکومت را از یکدیگر تفکیک کند.

در باره این سه قسم حکومت سه تعریف ساده میکنم :

اول - حکومت جمهوری : حکومتی است که تمام ملت یا قسمتی از ملت زمام امور را بدست دارد.

دوم - حکومت مشروطه : حکومتی است که یک نفر حکومت کند ولی بوسیله و تحت سلطه قوانین ثابت و معین.

سوم - حکومت استبدادی : حکومتی است که یک نفر بتنهائی حکومت کند بدون قانون و بدون قاعده هر چیزی را مطابق اراده و هوی و هوس خود انجام دهد.

این است آنچه که من طبیعت هر حکومت مینامم حال باید دید چه قوانینی مستقیماً از این طبیعت ناشی میگردد زیرا بالنتیجه این قوانین همان قوانین اساسی میباشند.

فصل دوم

حکومت جمهوری و قوانین دموکراسی

..... هنگامیکه در جمهوریت مجموع ملت زمام امور را بدست میگیرد این طرز حکومت دموکراسی است و اگر زمامداری متعلق بیک قسمتی از ملت باشد آنرا حکومت اشراف مینامند .

در دموکراسی ملت از يك لحاظ فرمانروا و از لحاظ دیگری فرمانبردار است ملت نمیتواند فرمانروا باشد مگر بوسیله آراء خودش که عبارت از اراده او میباشد پس اراده ملت خود ملت است بدین جهت قوانینی که حق رأی دادن را برقرار میکند در این نوع حکومت اساس کار و در واقع قوانین اساسی میباشد .

همانقدر که در حکومت مشروطه در درجه اول لازم و مهم است بشناسند پادشاه چه کسی است و چگونه باید سلطنت نماید ، همانقدر هم لازم و مهم است بدانیم در جمهوری آراء چگونه باید تنظیم و بجهت ترتیب و بوسیله چه اشخاص و بچه کسانی و در چه موضوعی باید داده شود .

لیبانیوس میگوید در آتن هر شخص بیگانه ای که در موقع رأی دادن در مجمع ملت داخل میشد محکوم بمرگ میگردد زیرا چنین شخصی حق حاکمیت ملت را غصب مینمود .

پس لازم است عده اشخاصی که باید مجامع را تشکیل بدهند ثابت باشند چه در غیر اینصورت معلوم نیست تمام ملت اظهار عقیده کرده است یا فقط قسمتی از مردم .

در لاسدمون وجود ده هزار نفر لازم بود تا اظهار عقیده نمایند و مجامع را تشکیل دهند اما در روم که بدو کوچک بود و بتدریج بزرگ شد و گرفتار کشاکش دهر گردید و گاهی از اوقات بقدری کوچک میشد که جز شهر روم جای دیگری برای او باقی نمی ماند و گاهی تمام خاک ایتالیا جزء روم میگردد چون در چنین

۱- لاسدمون همان اسپارت است و بعدها هم که اسپارت بزرگ شد مرکز اسپارت گردید. مترجم

شهری عده ثابتی را معین نکرده بودند و معلوم نبود عده ثابتی رأی داده اند یا قسمتی از مردم بهمین مناسبت، این امر یکی از علل خرابی و اضمحلال روم گردید .

ملت وقتی حاکم است باید بخودی خود هر چه را که میتواند بکند و هر چه را نمیتواند بوسیله اعمال خود انجام بدهد ، پس اعمال از آن ملت نیستند مگر آنکه ملت آنها را منصوب کرده باشد این خود یکی از اصول اساسی این حکومت است که ملت خودش اعمال یعنی زمامداران خود را معین نماید .

ملت مانند پادشاهان و بلکه بیشتر از آنان احتیاج دارد که يك مجلس شوری یا يك مجلس سنا او را راهنمایی کند اما برای اینکه اطمینان وجود داشته باشد باید ملت خودش نمایندگان آن شوری را انتخاب کند . خواه این انتخاب بطور مستقیم بعمل آید چنانکه در آتن معمول بود ، خواه بوسیله يك حاکمی که برای انتخاب آنان معین نموده باشد چنانکه در روم در بعضی مواقع بعمل میآمد^۱ .

ملت برای انتخاب اشخاصی که يك قسمت از قدرت خود را به آنان بایندوا گذار کند بسیار شایسته است .

ملت قضایای محسوس و مسائل ساده را خیلی زود استنباط و ادراک میکند . ملت بخوبی میداند که فلان مردی که غالباً بجنگ رفته و نائل بموفقیتها و پیروزیها گردیده شایسته فرماندهی است . پس برای انتخاب يك سردار جنگی ملت لایقتر از هر کسی است .

ملت میداند که فلان دادرس خیلی جدی است و بسیاری از اشخاص از دادگاه او با رضایت خاطر بیرون آمده اند و رشوه نگرفته است پس ملت بهتر میتواند قاضی خوب انتخاب کند .

ملت متوجه شکوه و جلال و ثروت همشهریان خود میباشد و این توجه کافی است که بتواند بهترین شهردار را انتخاب کند - ملت از این امور بهتر اطلاع پیدا میکند تا پادشاه .

۱- در روم سناورها را همیشه يك حاکم که از طرف ملت برای اینکار اختیار داشت تعیین

مینمود . مترجم

ملت در میدان عمومی زندگی دقیق تر متوجه این چیزهاست تا پادشاه در کاخ خودش .

اما آیا ملت میتواند يك کار را رأساً اداره کرده و مواضع و مواقع و موارد را بشناسد و از آنها استفاده نماید؟ نه هرگز این کارها را نخواهد توانست اما اگر در شایستگی طبیعی ملت برای تشخیص لیاقت اشخاص تردیدی برای ما باشد همین کافی است که بسلسله متوالی انتخابات شایسته و قابل تقدیری که مردم آتن و رومی ها کردند و کارهای بزرگ انجام دادند نگاهی بکنیم آن انتخابات شایسته را بدون شك نمیتوان بتصادف و اتفاق نسبت داد.

در روم با اینکه ملت حق داشت عوام و توده را بمقامات دولتی ارتقا دهد با این حال نمیتوانست بخود هموار کند که آنان را بنمایندگی انتخاب نماید.

در آتن بموجب قانون **آریستید** زمامداران را از هر طبقه ای ممکن بود برگزینند ولی بطوری که **گزنفن** میگوید: هیچوقت اتفاق نیفتاده بود توده طبقاتی را که علاقه مند بنجات و شرافتمندی او نبودند انتخاب کند و خواهان باشد .

اغلب سکنه کشور استعداد انتخاب کردن را دارند ، ولی لیاقت انتخاب شدن را ندارند همچنین توده که لیاقت حاب کشیدن را از اداره کنندگان دارد شایسته اداره کردن نمیشد . چه آنکه باید کارها پیش برود اما بطوریکه نه خیلی کند باشد و نه خیلی تند . فعالیت ملت همیشه زیاد است ، خیلی هم زیاد است گاهی هم کم است ، خیلی هم کم است ملت گاهی با داشتن صد هزار بازو بجای آبادی همه چیز را زیر و رو و ویران میکند گاهی با صد هزار پا بجای اینکه سرعت سیر داشته باشد مانند حشرات به تأنی راه میرود ، در کار ملت افراط و تفریط است و اعتدال وجود ندارد .

در حکومت توده ملت را بچند طبقه تقسیم میکنند - قانون گزاران بزرگ در طرز این تقسیم شایستگی خود را ابراز داشته اند و دوام و تعالی دموکراسی همیشه منوط باین تقسیم بوده است .

سرویوس تولیوس که یکی از بزرگان روم بود در تر کیب طبقات ملت از روح اشرافی تبعیت نمود.

در تألیفات **تیت لیو** و **دنیس هالیکارناسی**^۱ دیده میشود که او چگونه حق انتخاب را بدست مهمترین افراد ملت سپرد او ملت روم را به یکصد و سه **سانتوری**^۲ که شش طبقه را تشکیل میدادند تقسیم نموده بود متمولین را به عدۀ قلیلی در سانتوریهای اولی جاداد و آنانکه کمتر متمول بودند در سانتوریهای بعد و توده بینوایان را در سانتوریهای آخری جاداده بود و چون هر سانتوری بیش از يك رأی نداشت نتیجه این شد که آراء بیشتر از طرف اغنیا داده میشد نه از طرف بینوایان **سلن** ملت آتن را بچهار طبقه تقسیم نمود ولی چون روح دموکراسی او را رهنمون بود تقسیماتی که کرد برای این نبود که انتخاب کنندگان را تعیین کند بلکه منظورش این بود که انتخاب شوندگان را تعیین نماید از این نظر **بهريک** از افراد حق انتخاب داد و میخواست که در هر يك از این چهار طبقه انتخاب ممکن باشد ولی فقط از سد طبقۀ اولی که شامل مردمان متمول بودند زمامداران برگزیده شوند.

چون تقسیم آنانی که حق انتخاب دارند در حکومت جمهوری يك قانون اساسی است طرز استفاده از این حق نیز خودش يك قانون اساسی دیگری میباشد . رأی با قرعه ناشی از طبیعت دموکراسی است ولی رأی انتخابی ناشی از طبیعت اشرافی است قرعه يك طرز انتخابی است که هیچکس را متأثر نمیکند و **بهريک** از افراد ملت امیدواری معقولی میدهد که بتواند بوطن خود خدمت نماید ، اما چون این طرز انتخاب بخودی خود معیوب است قانون گزاران بزرگ در تنظیم و اصلاح آن بریکدیگر سبقت جستند .

سلن در آتن چنین مقرر داشت که برای تمام مشاغل نظامی انتصابات انتخابی

۱- اسم این مورخ **دنیس** و **هالیکارناس** اسم شهری از آسیای صغیر که موطن او بوده .

۲- مقصود از **سانتوری** دستجات مختلف مردم است که قانون گزاران در روم قدیم مردم شهر را به طبقات معین تقسیم و اسم آنها را **سانتوری** میگذاشتند . مترجم

باشند اما سناورها و قضات بحکم قرعه معین شوند. همچنین دستور داد مدیریت کارهایی که مستلزم هزینه‌های زیاد می‌باشد بطرز انتخاب و سایر متصدیان را بحکم قرعه معین کنند.

برای اصلاح قرعه مقرر داشت فقط از میان داوطلبان انتخاب بعمل آید و سپس کسی که برگزیده می‌شود باید از جانب قضات مورد آزمایش قرار گیرد، و هر کسی حق دارد کد او را بعدم لیاقت متهم نماید یعنی اعمال او را انتقاد کند، بنابراین دیده می‌شود که سنا هم قرعه و هم انتخاب را در مقررات خود منظور نمود پس از اینکه دوره اداره برگزیدگان بسر میرسد قضاوت دیگری لازم می‌آید تا معلوم گردد رفتار آن اشخاص چگونه بوده است آنوقت با این ترتیب برای اشخاص نالایق بسیار مشگل بود که اسم خود را برای قرعه کشی نامزد کنند.

قانونی هم که طرز دادن اوراق قرعه را معین می‌کند خود يك قانون اساسی دموکراسی است و این يك مسئله مهمی است که آیا دادن رأی باید علنی باشد یا سری.

سیسرون میگوید قوانینی که در اواخر دوره سلطنتی روم رأی مخفی را معمول کرد یکی از بزرگترین علل سقوط آن دولت گردید.

چون این رویه در جمهوریت‌های مختلف باشکال گوناگون معمول می‌گردد گمان می‌کنم باید در این باب بترتیب پائین معتقد بود.

بدون شك وقتی ملت رأی میدهد باید آراء علنی باشد، این عمل باید مانند يك قانون اساسی دموکراسی تلقی شود همچنین لازم است اشخاص معتبر و پخته‌ئی توده را راهنمایی کنند و وقار برخی از رجال از تندروی توده جلوگیری نماید در جمهوری روم همینکه انتخابات مخفی شد همه چیز را بزوال رفت و دیگر ممکن نشد ملتی را که بطرف اضمحلال میرفت هدایت نمایند.

ولی در حکومت اشرافی بعکس هر چه انتخابات مخفی‌تر باشد بهتر است زیرا انتخابات در دست نجباست، همچنین در دموکراسی هم اگر حق انتخاب بامجلس سنا باشد بهتر است زیرا انتخابات مخفی بعمل می‌آید و چون در هر دو حال فقط منظور

جلوگیری از تشبث است ولی در میان توده که بالطبع از روی هوس اقدام می‌کنند تشبث عیبی ندارد و چندان خطرناک نیست.

اما باید دانست که در مجلس سنا یا در جامعه اشراف تشبث خطرناک است زیرا توده در جاهائی که سهمی در حکومت ندارد گاهی برای خاطریک هنرپیشه همانقدر حرارت بخرج میدهد که ممکن است برای امور کشور این حرارت را بخرج بدهد پس در چنین حالی تشبث خطرناک نخواهد بود.

بدبختی يك جمهوری آنوقت است که کسی در صدد تشبث نباشد این وضعیت وقتی پیش می‌آید که ملت را بزور پول فاسد کرده باشند آنوقت توده خونسرد می‌شود و به پول محبت پیدا می‌کند ولی بامور کشور علاقه ندارد و بدون اینکه بحکومت و کارهای او توجهی داشته باشد با آرامی منتظر دستمزد خود می‌باشد تا انتفاعی ببرد.

یکی دیگر از قوانین دموکراسی آنست که ملت بتنهائی قوانین را ایجاد کند ولی هزار موقع پیش می‌آید که لازم است مجلس سنا اظهار عقیده بنماید و حتی غالباً متناسب است يك قانون پیش از وضع و تصویب قطعی موقتاً مورد آزمایش گذاشته شود قانون اساسی روم و آتن خیلی عاقلانه بود، تصمیمات سنا مدت یکسال حکم قانون را داشت و پس از آن فقط بوسیله اراده ملت یعنی مراجع بآراء عمومی میتوانست قوت داشته و قطعی گردد.

فصل سوم

قوانین مربوط بطبیعت حکومت اشرافی

اشرافی قدرت حاکمه در دست عدده معدودی از اشخاص می‌باشد این اشخاص هستند که قوانین را وضع و ایجاد می‌نمایند و هم اجرا می‌کنند بقیه ملت در نظر آنان مانند رعایا در نظر پادشاه در دولتهای پادشاهی می‌باشد و این نظر منتهای قدر و مرتبه‌ایست

که برای بقیه ملت قائل هستند، در این قبیل حکومتها رأی دادن باقرعه شایسته نیست زیرا جزریان نتیجه‌ای ندارد، در واقع حکومتی که بواسطه شخصیت و جاه و جلال خود روی کار آمده و لو انتخاب آن بوسیله قرعه باشد متغور عامه است و قرعه مانع از تنفر عمومی نسبت بآن نخواهد گردید.

چون مردم عادتاً به اعیان رشک میبرند موقعی که عده اشراف زیاد است يك مجلس سنا لازم است تا در کارهائی که طبقه اشراف نمیتوانند تصمیم بگیرند ترتیبی بدهد و کارهائی را که اعیان باید تصمیم بگیرند مجلس سنا تصمیم بگیرد.

در این صورت میتوان گفت اشرافیت در خود سنا و دموکراسی در چنین حکومت در میان طبقه اعیان است و توده بمنزله هیچ است. اگر در حکومت اشرافی بتوانند بوسیله غیر مستقیمی توده را از نیستی بیرون آورند کار بسیار خوبی خواهد بود مثلاً در ژن بانك سن ژرژ که قسمت مهمی از آن را معتمدین توده اداره میکند نفوذی در حکومت به توده تفویض مینماید که موجب تعالی حکومت میگردد.

ساتورها نباید حق داشته باشند بجای نمایندگان سنا که کرسی آنها خالی است اشخاصی را خودشان معین بکنند زیرا این ترتیب شدیدترین وسیله مستمر کردن اجحاف و سوء استفاده خواهد بود.

در روم که در اوائل حکومت اشرافی وجود داشت مجلس سنا خودش جای خالی را پر نمیکرد ساتورهای جدید از طرف سانسورها معین میشدند^۱.

در حکومت جمهوری اگر قدرت نامحدودی بیک نفر داده شود مثل این است که يك حکومت پادشاهی یا شدیدتر از آن مثلاً استبدادی در واقع تشکیل شود.

در حکومت مشروطه قوانین اساسی اینموضوع را تأمین کرده اند باین جهت اصول حکومت جلو تعديت پادشاه را میگیرد، برعکس در جمهوری اگر یک نفر

۱- در ابتدا ساتورهای جدید بوسیله کنولیا تعیین میشدند بعد سانسورها بقیه را تعیین میکردند سانسورها عده قضات عالیه مقامی بودند که وظایف پارسی و ثبت احوال و آمار را داشتند و سانسوری یعنی تقسیم مردم بدستجات مختلف را نیز آنان تعیین میکردند و کارهای عموم قضات راهم بازرسی میکردند. مترجم

قدرت نامحدودی بخود بدهد از این قدرت بیشتر سوء استفاده خواهد کرد، زیرا قوانین چنین موضوعی را پیش بینی نکرده اند تا برای جلوگیری از سوء استفاده او کاری کنند، استثناء از این قاعده وقتی پیش میآید که قوانین اساسی دولت بوجود زمامدارانی که قدرت نامحدود لازم دارند محتاج باشد، چنانکه دیکتاتورهای روم چنین بودند، درونیز هم بازجویان دولتی همین رویه را داشتند، آنان زمامداران خطرناکی بودند که دولت را با کمال شدت بسوی آزادی و خود سری رجعت میدادند اما بچه علت این دو نوع از زمامداران در این دو جمهوری تا این اندازه از هم متفاوت بودند؟

باین دلیل که در روم عده‌ئی از اشراف که باقی مانده بودند در مقابل توده از خود دفاع میکردند در صورتی که درونیز بوسیله بازجویان خود میخواستند حکومت اشرافی را برغم اعیان حفظ نمایند بدینجهت دیکتاتوری در روم دوام نکرد و مدت مدیدی باقی نماند زیرا توده از روی حرارت و با کمال افراط در کارهای خود اقدام میکرد بدون اینکه بوسیله اصول و برنامه صحیحی مقاصد خویش را پیش ببرد در این صورت لازم بود این طرز زمامداری با ابهت و عظمت بعمل آید تا ملت مرعوب گردد بدون آنکه ملت را اذیت کنند همچنین لازم بود که شخص دیکتاتور فقط برای يك کار تعیین شود و قدرت نامحدود او منحصر بهمان يك کار باشد زیرا همیشه او را برای مواقع غیر مترقبه ایجاد مینمودند.

در و نیز برعکس یک نفر زمامدار دایمی بود که حکومت اشرافی را برغم اعیان حفظ کند، زیرا تعقیب این رویه است که مقاصد شروع و تعقیب یا متوقف و دوباره از سر گرفته میشود آنوقت جاه طلبی یک نفر جاه طلبی يك خانواده شده و بعد بچندین خانواده سرایت مینماید، در چنین موقع ملت بيك سازمان مخفی احتیاج دارد زیرا تبه کاریهائی که واقع میشود مخفیانه است.

این زمامداری مخفی باید يك اداره تفتیش و بازجوئی عمومی داشته باشد زیرا نه فقط سوانح معلوم را متوقف کند بلکه باید سوانح نامعلوم را نیز پیش بینی و جلوگیری نماید، زیرا این زمامداری مخفی برای آن تأسیس میشود که

تبه‌کاریهای مظنون بوقوع راهم کیفر دهد چه آنکه اولی درقبال جنایات و گناهان تهدید را بیشتر از تنبیه بکار میبرد ولو اینکه مرتکب گناه خود را اعتراف کرده باشد در صورتیکه دولت هر سوء ظنی را تعقیب و تنبیه میکند.

در هر زمامداری باید بزرگی قدرت را با کوتاهی مدت آن تلافی نمود، یکسال برای حکمرمائی زمامداران مدتی است که اغلب قانون‌گزاران تعیین نموده‌اند اگر مدت درازتری تعیین میکردند وضعیت آنها خطرناک میشد ولی کوتاه بودن مدت هم تاحدی برخلاف طبیعت امر است و از اذیت آن میکاهد.

در **راکوز** رئیس‌جمهور ماه بهاء عوض میشود صاحب‌نصاب هفته بهفته و فرماندار کاخ روز بروز تغییر مییابد.

این ترتیب فقط در یک جمهوری کوچک میسر است که باقوای مہیبی احاطه شده و میتواند بسهولت رؤساء کوچک را بارشوه فاسد بکند. کیست که بخواهد امور خانواده خود را باین ترتیب اداره کند؟

بهترین حکومت اشرافی آنستکه قسمتی از ملت که در اداره امور کشور شرکت ندارد بقدری حقیر و کوچک باشد که برای طبقات حاکمه نفعی در اجاف نسبت به آنان احساس نگردد مثلاً وقتی **آنتی پاتر** در آتن مقرر داشت که هر کس دوهزار درهم نداشته باشد حق انتخاب ندارد بهترین حکومت اشرافی را که ممکن است تشکیل داد او بدین وسیله بوجود آورد زیرا این میزان بقدری کوچک بود که عدّه بسیار قلیلی را از حق انتخاب و شرکت در حکومت محروم میکرد و هیچکس را از آنهایی که کوچکترین احترامی در شهر داشتند محروم نمیکرد.

پس خانواده های اشرافی باید هر چه ممکن باشد از میان توده بیرون آیند زیرا بهر اندازه که حکومت اشرافی به دموکراسی نزدیک شود بهمان اندازه کاملتر خواهد بود ولی برعکس هر قدر بحکومت پادشاهی نزدیکتر شود از کامل بودنش بهمان نسبت کاسته خواهد شد.

ناقص ترین حکومت اشرافی آنست که قسمت عمده فرمانبرداران ملت

برده و زرخیرد فرمانروایان باشند مانند حکومت اشرافی لهستان که در آنجا دهاتیان برده اعیان میباشند^۱.

فصل چهارم

روابط قوانین با طبیعت حکومت مشروطه

قوای فیما بین و تابع و مربوط طبیعت حکومت مشروطه یعنی حکومتی را که در آن یکتقر تنها بوسیله قوانین اساسی فرمانروائی میکند تشکیل میدهند.

گفتیم قوای فیما بین و تابع مربوط برای چه؟

برای اینکه در حکومت مشروطه شخص پادشاه سرچشمه هر قوه سیاسی و مدنی است و وجود قوانین اساسی وجود مجریان رابط را که بوسیله آنها قدرت جریان خواهد یافت ایجاب می کند، زیرا برای اجرای قوانین اساسی باید مجریانی باشند که در اینجا قوای رابط نامیده شده است.

چه اگر در یک دولت فقط اراده آنی و مبنی بر هوس یک شخص تنها حکمفرما باشد هیچ چیز در آن ثابت نخواهد بود و بالنتیجه هیچ قانون اساسی نمیتواند وجود پیدا کند.

طبیعی ترین قوه فیما بین و تابع قوه اشراف است که در حقیقت در ماهیت حکومت مشروطه داخل میشود و شعار اساسی حکومت مشروطه بر آنست.

اگر شاه نباشد اشراف نخواهند بود و اگر اشراف نباشند شاه نخواهد بود اما اگر دقت شود با این شکل یک فرمانروای مستبد خواهیم داشت.

۱- با اینکه حکومت ایران مشروطه و اصول دموکراسی برقرار است مع هذا دهاتیان نسبت بصاحبان املاک دهات کم بیش همین حال را دارند ولی دیده میشود کم زمامداران اصول تساوی کار و سرمایه را تبدیل و از این رفتار جلوگیری میکنند؛ بدیهی است تا وقتی رشد اخلاقی در بین ملت پیدا نشود نمیتوان حصول چنین مقصودی را بطور کلی انتظار داشت تقسیم وواگذاری اراضی از طرف صاحبان املاک بزرگ برعایا بر طبق یک قانون که اخیراً وضع شده بعمل میآید پادشاه دموکرات و آزادخواه ایران پیشقدم آن بوده و بسیاری تعلیم داده اند کم کم بزرگ و قابل توجهی در تنبیه این وضعیت نموده و خواهند نمود و امید میرود خیلی زود این قانون اجرا شود. مترجم

اشخاصی هستند که تصور کرده‌اند باید در اروپا تمام حقوق نجارا از بین برد آنها نمی‌فهمند که می‌خواهند همان عمل پارلمان انگلیس را تکرار کنند. اگر در يك حکومت مشروطه تمام اختیارات اعیان و روحانیان و اشراف و شهریه‌ها را از بین ببرند بزودی دارای يك دولت توده خودسر یا يك دولت استبدادی خواهند شد.

داد گاه‌های يك دولت بزرگ اروپا «فرانسه» قرن‌هاست که لایتنقطع به حق قضاوت موروثی اشراف و روحانیون لطماتی وارد می‌سازند ما نمی‌خواهیم زمامداران را که خیلی عاقل هستند مورد انتقاد قرار دهیم ولی می‌خواهیم بخودشان واگذار بکنیم که تعیین کنند تاچه اندازه مشروطیت باین ترتیب تغییر می‌کند.

من جدیت و اصراری راجع بحقوق روحانیان ندارم ولی دلم می‌خواهد که بطور قطع یک دفعه میزان حق قضاوت آنها را تعیین نمایند.

موضوع صحبت من در این نیست که آیا آنها تیکه این حق را برقرار نموده‌اند محق بوده‌اند یا نه بلکه مقصود اینست آیا این حق برای روحانیان واقعاً وجود دارد که جزء قوانین کشور جا بگیرند؟ و آیا میان دوقوه که استقلال یکدیگر را می‌شناسند باید شرایط متقابل وجود داشته باشد یا نه؟ و همانطور که روحانیان حقوق حکومت را برسمیت می‌شناسند حکومت هم حقوق آنان را برسمیت می‌شناسد یا نه؟ و این حق نسبی است یا در همه جا حکمفرماست؟ و در اینصورت یکتفر رعیت میتواند مطابق میل خود به قضاوت شاه متوسل شود یا بتضاوت روحانیان؟

باید دانست بهمان اندازه که قدرت روحانیان در يك جمهوری خطرناک است بهمان اندازه هم در يك حکومت مشروطه بخصوص در حکومت‌هایی که متمایل به استبداد می‌باشند مناسب است.

خوبست نظری باسپانیا و پرتغال بیاندازیم و بدبینیم، از وقتی که قوانین خود را از دست داده‌اند در چه حالی می‌باشند و اگر قدرت روحانیان نبود در چه حال بودند حقوق روحانیان و قوانین آنها يك سدی است که چون سد دیگری

نباشد همیشه خوبست زیرا استبداد بطبیعت بشری صدمات مدعش وارد می‌سازد بنابراین حتی يك کاربدی که استبداد را محدود کند خودش يك چیز خوبی است.^۱

از پادشاهانی که قدرتش نامحدود بنظر می‌رسد کوچکترین عایقه جلوه‌گیری میکند و آنان غالباً غرور طبیعی خود را تابع دعا و نماز می‌گردانند مانند دریاها که گوئی می‌خواهند تمام زمین را فرا گیرند ولی کوچکترین گیاهها و سنگریزه‌های کرانه از آنان جلوه‌گیری میکند.

انگلیسها برای تشویق و تقویت آزادی تمام قوای فیما بین را در حکومت مشروطه از بین برده‌اند آنها حق دارند که این آزادی را حفظ کرده‌اند چه اگر این آزادی را از دست بدهند یکی از ملل بنده دنیا خواهند شد و در حال بردگی و رقیت خواهند زیست.

آقای لاو^۲ که نه از قانون اساسی جمهوری اطلاعی داشت نه از قوانین اساسی مشروطیت یکی از بزرگترین مروج استبداد در اروپا گردید، او علاوه بر تغییرات بسیار ناگهانی و غیرعادی و شگفت که بوجود آورد میخواست طبقات فیما بین را هم از میان بردارد و هیئت‌های سیاسی را نابود کند، او حکومت مشروطه را با دادن پول‌های بیربط بحال انحلال انداخت و حتی میخواست، قانون اساسی را هم خریداری نماید.

وجود طبقات متوسط در حکومت مشروطه کافی نیست بلکه محافظت قوانین هم لازم است، این محافظت بامراقبت هیئت‌های سیاسی بعمل می‌آید که وقتی قوانین وضع شدند آنها را اعلام و اجرا مینمایند و چون فراموش شدند آنها را بخاطر می‌آورند.

جهالت طبیعی اشراف و عدم توجه و بی‌اعتنائی آنها نسبت بحکومت مدنی ایجاب میکند که يك هیئت سیاسی وجود داشته باشد تا لایتنقطع قوانین را از زیر

۱- مؤلف میگوید قدرت روحانیان برای جلوه‌گیری از مظالم استبداد سدی است ولی در عین حال خود چیزی است که این بد بهتر از بدتر است.

در ادوار گذشته این مطلب عملاً در ایران مانده‌های باز داشته و هنوز هم گاهی قدرت روحانیت جلوه‌اجحاف و تعدیات صاحبان قدرت را می‌گیرد. مترجم

گرد و خاک کی که در آن مدفون شده اند بیرون بیاورد ، شورای سلطنتی يك حافظ مناسبی برای قوانین نیست ، زیرا شورا بالطبع حافظ و پشتیبان اراده آنی پادشاه است که آنرا اجرا میکند نه حافظ قوانین اساسی . گذشت از این شورای سلطنتی دائماً تغییر میکند و همیشگی نیست و نمیتواند اعضای متعدد داشته باشد و باندازه کافی طرف اعتماد عامه نمیشد بنابراین شورای نامبرده نمیتواند پادشاه را در مواقع مشکل راهنمایی کند و به اطاعت قوانین وادار نماید .

در حکومت های استبدادی که قوانین اساسی وجود ندارد محافظین قوانین هم پیدا نمیشوند بهمین جهت است که در این کشورها معمولاً مذهب بی اندازه قوت دارد ، زیرا آئین مذهبی خود يك نوع حافظ دائمی قوانین است و اگرهم مذهب نباشد عادات و آداب و رسوم که مورد احترام میباشند جایگزین قوانین مذهبی خواهند بود .

فصل پنجم

قوانین مربوط به طبیعت حکومت استبدادی

طبیعت و ماهیت حکومت و قدرت استبدادی اینست که چون تنها يك نفر در رأس آن واقع شده بعد از او مجری این قوه هم همواره يك نفر میباشد زیرا مردی که حواس خمسۀ او دائماً باو میگویند او همه چیز است و دیگران هیچ چیز طبعاً تنبل و شهوت پرست و جاهل خواهد بود بدین جهت بامور رسیدگی نمیکند از طرفی هم کارهایی را که میخواهد انجام دهد اگر بچند نفر واگذار کند میان این چند نفر جدال در خواهد گرفت و هر يك تشبثاتی خواهند کرد تا خود نخستین بنده پادشاه بشوند آنوقت پادشاه مجبور میشود در اداره امور دخالت نماید پس طبیعی تر و نزدیک تر بطبیعت حکومت استبدادی آنست که امور را بيك نفر واگذار و تنها بيك وزیر محول کند تا عین اختیارات خود او را داشته باشد در اینصورت برقراری يك وزیر در چنین دولتی خود يك نوع قانون اساسی است .

گویند پاپ وقتی انتخاب شد چون بعدم لیاقت خود پی برد در آغاز کار

خیلی اشکال تراشی میکرد اما سرانجام قبول نمود که تمام کارها را به برادر زاده خود محول کند آنوقت در امور دخالت میکرد و میگفت «هر گز گمان نمیکردم اداره امور باین آسانی باشد» .

پادشاهان خاور زمین هم همین حال را دارند^۱ چون آنانرا از زندانی که در آنجا خواجه سرایان قلب و هوش آنانرا ضعیف کرده و حتی وضع کشور را غالباً از آنها پنهان داشته اند گاهی بیرون آورده بر فراز تختشان می نشاندند در اول متحیر و مبہوت میشوند اما چون يك وزیر بآنان داده شده و خودشان در حرماً سررا بشهوت رانی های شدید مشغول گردیدند و در میان درباریان فرومایه ابلهانه ترین هوسهای خود را اجرا نمودند آنوقت آنان نیز مثل پاپ میگویند حکومت هر گز باین آسانی نبوده است !!!

هر قدر کشور بزرگتر باشد حرماً سررا بزرگتر و بالنتیجه پادشاه بیشتر پای بند شهوت میشود ، بدین طریق در این حکومت ها هر قدر رعایای پادشاه متعدد باشد پادشاه کمتر بخیال رعیت پروری خواهد افتاد و هر قدر امور کشور مهمتر باشد کمتر درباره امور کشور مشورت خواهد نمود .



۱- در اینجا باید متوجه بود تاریخ شروع به تألیف روح القوانین مقارن بانیمۀ اول قرن هجدهم یعنی از سال ۱۷۲۷ میلادی بعد میباشد که در آن عصر در اغلب از کشورهای خاور زمین حکومت استبدادی برقرار بوده است .

در ایران این اوان مصادف با اواخر سلطنت صفویه و پادشاهی سلطان حسین بوده که بعدم لیاقت معروف است اعمال و رفتار این سلاطین در امر مملکت داری باهمین رویه بوده است آخرین پادشاه عیاش و بی خبر از کشور مظفرالدین شاه قاجار در ایران بوده که رفتار عین الدوله با او بهمین ترتیب بوده است و از آن پس حکومت ایران مشروطه شد و ملت درس نوشت خود و حکومت خود مداخله کرده است . مترجم

فصل دوم

اصول حکومت‌های مختلف

..... من گفتم طبیعت حکومت جمهوری اینست که تمام ملت یا بعضی خانواده‌ها زمام امور را بدست داشته و طبیعت حکومت مشروطه اینست که پادشاه امور کشور را اداره کند اما مطابق قوانین معین .

طبیعت حکومت استبدادی این است که يك نفر مطابق اراده و هوس خود فرمانروا باشد، پس برای پیدا کردن اصول این سه حکومت بیش از این توضیحی لازم نیست زیرا این سه حکومت بالطبع از این اصول بوجود می‌آیند .

ما تعریف خود را از جمهوری شروع میکنیم و بدو از دموکراسی صحبت خواهیم کرد .

فصل سوم

اصول دموکراسی

برای اینکه يك حکومت مشروطه یا يك حکومت استبدادی خود را حفظ کند و ادامه یابد بدستکاری زیادی احتیاج نیست در رژیم اولی نیروی قانون و در رژیم دیگری حکم و اراده پادشاه که همواره برای حکم دادن آماده هستند هر چیزی را منظم نموده یا جلوگیری مینمایند .

ولی در يك حکومت جمهوری چیز دیگری هم لازمست و آن عبارت از تقوی است .

آنچه میگویم در ظرف تمام ادوار تاریخ تصدیق شده و کاملاً مناسب با طبیعت حکومتها میباشد زیرا واضح است در يك حکومت پادشاهی مشروطه که اجرا ۱- برآرد به مونتسکیو ایراد گرفته اند که او گفته تقوی فقط در حکومت جمهوری وجود دارد و در حکومتی دیگر نیست و نیز اظهار کرده که شرافت مختص حکومت سلطنتی مشروطه است و در حکومت‌های دیگر اثری از این خصلت یافت نمیشود و حال آنکه بهیچوجه منظور مونتسکیو این موضوع بقیه در صفحه بعد

کتاب سوم

اصول حکومت‌های سه‌گانه

فصل اول

تفاوت میان طبیعت حکومت و اصول آن

پس از بررسی این موضوع که کدام دست از قوانین مربوط بطبیعت هر حکومتی میباشد ، باید دید که کدام يك از آنها با اصول آن مربوط هستند .

میان طبیعت حکومت و اصول آن این تفاوت وجود دارد^۱ که طبیعتش آنرا چنانچه هست کرده و اما اصولش آنرا بعمل و امیدارد ، باین معنی که طبیعت بمنزله استخوان بندی و اساس آنست، در صورتی که اصول محرکی است که آنرا بعمل و امیدارد ، یکی عبارت از ساختمان خاص اوست و دیگری عبارت از تمایلات مردمی است که آن را بحرکت می‌آورند پس قوانین نباید با اصول حکومت کمتر از طبیعت آن رابطه داشته باشد .

بنابر این باید دانست اصول حکومت کمتر از طبیعت آن نیست یعنی اهمیت آن کمتر نمی‌باشد برای شناسائی آن اصول که کدامست من در این کتاب تفحص بسیار خواهم کرد و نتایج بسیاری بدست خواهم آورد آری این کار را انجام خواهم داد .

۱- این تشخیص خیلی مهم است و نتایج متعددی از آن بدست خواهد آمد و کلید فهم بسیاری از قوانین میباشد .

کننده قانون خود را مافوق قوانین میدانند کمتر بتقوی احتیاج دارد تا در حکومت توده که در آن اجرا کننده قانون احساس میکند که خودش هم تابع قانون است و باید بار قانون را بدوش بکشد.

اینهم واضح است که اگر پادشاه در نتیجه رایز نهایی نامناسب یا اهمال شخصی اجرای قوانین را متروک کند با آسانی میتواند تلافی مافات را بنماید، زیرا کافی است که رایزنها را عوض کرده یا از اهمال کاری دست بکشد، اما در يك حکومت

بقیه از صفحه قبل

نبوده و حتی میتوان گفت اگر چنین مطلبی را ابراز میکردمردی بی فکر بود باید دانست آنهاییکه نظر تنقید داشته و میخواسته اند از ارزش کتاب روح القوانین بکاهند باین نکته توجه کرده و آنها را وسیله حمله و انتقاد قرار داده اند.

فهم مطلب خیلی آسان و موضوع روشن میباشد و همانطور که در اول کتاب بعنوان تذکر یادآور شدم مجدداً توضیح میدهم. بطور کلی و بر حسب آزمایشهای تاریخی هر عاملی که موجب پیدایش يك حکومت شده بعداً هم حامی و نگهبان همان حکومت بوده است.

روی این اصل مشاهده میشود که پیدایش حکومتهای جمهوری همواره تقوی عامل اصلی بوده و برای ثبوت این گفته در ادوار گذشته و کنونی شواهد بسیار هست اگر نظر بجمهوری روم و سوس در زمان گذشته بیندازید و نیز جمهوری هلند و آمریکا را در ادوار جدید (قرن هفدهم و هیجدهم) بنظر بیاورید خواهید دید، آنچه سبب گردید که مؤسسين این جمهورها در راه آزادی و مساوات همه چیز خود را فدا کنند تقوی بوده است.

اگر تقوی نمیداشتند و با از خود گذشتگی و شپامت در مقابل استبداد و سوء استفاده از قدرت ایستادگی نمیکردند و تمام نظرات خصوصی و جاه طلبی و تنیه ثروت و نفع پرستی را دور نمیانداختند موفق نمیکردند.

تقوی است که مؤسسين این جمهورها و طرفداران آنها را ادا کرده و میکند که هرگز رویه اعتدال را از دست ندهند و منافع عمومی را فدای نظرات خصوصی ننمایند، از این موضوع که بگذریم توجه باین نکته لازم است که هر حکومتی يك سازمان منظمی میباشد و هیچ انتظامی در دنیا برقرار نمیمانند مگر آنکه متکی بر اصول اخلاقی باشد پس در حکومت جمهوری بقای انتظام جامعه وابسته باخلاق نیکوی عده ای از احرار و آزادیخواهان است و حال آنکه در حکومت پادشاهی مشروطه انتظام جامعه صرفاً وابسته به اخلاق شاه و وزراء و عده معدودی از رجال و درباریان میباشد در حکومت جمهوری وقتی اخلاق جامعه فاسد بود انتظام جامعه بهم میخورد همانطور در حکومت سلطنتی فساد اخلاق شاه و درباریان باعث اختلال نظم میکرد منتها فرقی که دارد اینست در حکومت مشروطه سلطنتی فساد اخلاق شاه با خود او از بین میرود و ممکن است جانشین او با اخلاق نیکوی خویش جبران آن زبانها را بنماید در صورتیکه هیچ چیزی جبران فساد اخلاق جامعه را در حکومت جمهوری نمی نماید و چنین جامعه مآلاً محکوم به فنا و زوال خواهد گردید. پس برای جلوگیری از فساد در حکومت جمهوری تقوی لازم است. مترجم

توده اگر اجرای قوانین متروک شود ناشی از فساد جامعه خواهد بود و در این صورت دولت مضطرب میشود.

در سده گذشته «قرن هفدهم» در انگلستان تلاش بیهوده برای استقرار دموکراسی نمودند زیرا این عمل ظاهراً يك منظره خوبی را نشان میداد ولی چون آنهایی که در امور کشور دخیل بودند تقوی نداشتند و جاه طلبی آنها بواسطه موفقیت یکنفر که تهور بخرج داده بود تحریک شده و افکاریك دسته از افکار دسته دیگری جلو گیری میکرد یعنی مرام و مقاصد يك دسته از آزادیخواهان از انجام مقصود و مرام دسته دیگر ممانعت مینمود.

حکومت لاینقطع عوض میشود و ملت متحیر مانده بود چه بکند دموکراسی را در همه جا میجست و در هیچ کجا نمی یافت

بالاخره پس از صدمات و لطمات زیاد فهمیدند باید بهمان حکومتی که طردش کرده بودند متوسل بشوند.

وقتی در روم سیلا خواست آزادی ببخشد مردم روم نمی توانستند از این آزادی استفاده کنند زیرا فقط جزئی تقوائی برای آنها باقی مانده بود و آنهم رفته رفته کم و کمتر میشد در نتیجه بجای اینکه پس از حکومت سزار، تی بر، کایوس، کلود، نرن، دمیسین این تقوی تقویت و بیدار شود برعکس بیش از پیش ضعیف شد و تمام ضربات ناشی از نهضت های آزادیخواهی باشخاص و ستمکاران وارد میشد نه بنفس ستمکاری.

سیاسیون یونان که در حکومت ملی زندگی میکردند قوه دیگری برای حفظ خود بجز تقوی نمیشناختند. اما سیاسیون امروزی ماصحبت از کارخانه و تجارت و مالیه و ثروت و تجمل میکنند و پس.

چون تقوی از بین برود جاه طلبی که جزو خصائل فطری بشر است بر

انسان مستولی می‌گردد. و خست و پستی برای جمع آوری مال در دلها جا می‌گیرد موضوع تمایلات عوض گردیده آنوقت انسان بوالهوس میشود و هر لحظه مایل است چیزهای جدیدی بدست آورد مردم آنچه را که دوست میداشتند دیگر دوست نمیدارند.

سابقاً باتبعیت از قانون آزاد بودند ولی در چنین وضعیتی میخواهند برخلاف قانون رفتار نموده و آزاد باشند هر فرد از مردم شبیه به غلامیست که از خانه اربابش فرار کرده باشد، آنچه که جزو اصول مقدس و واجب الاحترام شمرده میشود، بسختگیری تعبیر میشود هر چه که قاعده و انتظام بود اسباب زحمت نامیده میشود، دقت و مراقبت بترس و تهدید تعبیر و میانروی و قناعت بمنزل خست و لثامت تلقی میگردد باوجود تقوی اموال خصوصی خزانه عمومی را تشکیل میدهد، و خزانه از محل عوائد عمومی پرمیشود اما در چنین صورت خزانه عمومی مال اشخاص است و هر کس سعی دارد از این خوان نصیبی بیغما ببرد آنوقت است که جمهوریت به شکل يك لاشه میافتد و قوت او عبارت از نیروی چند نفر زمامدار و انجام گسیختگی عمومی است.

کشور آتن وقتی بزرگترین کشور دنیای قدیم بود قدرت و افتخار خود را در سایه داشتن تقوی بدست آورد و هنگامی هم که رو با انحطاط رفت و برده ملل دیگر گردید در اثر از دست دادن تقوی بود.

کشور آتن وقتی در مقابل حمله ایرانیان مقاومت مینمود و یونانیان را حفظ میکرد و همچنین ایامی که از امپراطوری یونان در مقابل اسپارتنی ها دفاع مینمود و بجزیره سیسیل حمله میکرد فقط بیست هزار نفوس داشت، و وقتی هم که دمتریوس دو فالر یونانیان را مثل غلامانی که در بازار میشمارند سرشماری کرد و آتن دچار بدبختی گردیده بود باز هم بیست هزار نفوس داشت پس کمیت نفوس تأثیری در ترقی و انحطاط آتن نداشت فقط اخلاق بود که این وضعیت را ایجاد میکرد و وجود تقوی و فقدان آن موجب عظمت و انحطاط یونان بود.

روزگاری که فیلیپ جرأت کرد در یونان فرمانروایی کند و به دروازه

آتن رسید هیچکس در مقابل او مقاومت نکرد و او حتی يك سرباز هم از دست نداد.

از تألیفات دموستن میتوان فهمید که فیلیپ برای بیدار کردن مردم آتن چه زحمات بدون نتیجه‌ای کشیده است، مردم آتن از فیلیپ میترسیدند نه از جهت اینکه دشمن آزادی آنها بود و میخواست آزادی آنها را سلب کند بلکه برای اینکه دشمن شهوترانی آنها بنظرشان میرسید و از عیاشی یونانیان جلوگیری می‌کرد.

شهر آتن که در مقابل آنهمه شکستها مقاومت کرد و پس از خرابی‌های متوالی باز آباد شده بود در شر نه برای همیشه مغلوب شد فیلیپ اسیران را آزاد میکرد اما چه فایده زیرا آنهایی که آزاد میشدند آدم نبودند و نمیتوانستند قیامی بر علیه فیلیپ بنمایند در چنین حالی غلبه بر قوای این شهر برای فیلیپ در اثر از دست رفتن تقوای ملی یونانیان بهمان اندازه آسان بود که در گذشته غلبه بر تقوای آنان اشکال داشت.

کارتاژ وقتی تقوای ملی خود را از دست داد دیگر چگوندمی توانست خود را حفظ کند.

مردم کارتاژ بقدری فاسد شده بودند که آنیبال سردار و زمامدار خود را نزد رومیها یعنی دشمنان شان متهم و بی آبرو کردند زیرا آنیبال میخواست از سوءاستفاده زمامداران کارتازی جلوگیری نماید.

بدبخت کسانی که میخواهند اهل کشوری باشند که آن کشور اصلاً بمعنای واقعی وجود ندارد.

بیچاره اشخاصی که میخواهند ثروت خود را در مقابل حرص و طمع بی حد و حصر افرادی که نابود کنندگان ثروت عمومی هستند حفظ نمایند.

بهین جهت بود که در مدت کمی روم سیمد نفر از مهمترین افراد کارتاژ را بعنوان گروگان گرفت و اسلحه و کشتی‌های آنها را تصرف کرد و سپس با آنها اعلان جنگ داد.

با ملاحظه تاریخ کارتاژ میتوان با اهمیت تقوی در بین جامعه پی برد، کارتازیها بر اثر ازدست دادن تقوی، رجال و وسائل خود را برومی ها دادند و خلع سلاح گردیدند و قتی کارتاژ نیرومند بود باتقوای ملی خود چه کارهای بزرگ میتوانست بکند. با بررسی تاریخ این ملت میتوان قضاوت کرد که نتیجه ازدست رفتن تقوی در بین يك ملت چیست و چگونه نیرو و حیثیت ملت از بین میرود .

فصل چهارم اصول حکومت اشرافی

همانطور که در حکومت جمهوری تقوی لازم است در حکومت اشرافی هم تقوی لازم میباشد، ولی تا آن اندازه لازم نیست، زیرا ملت در مقابل اشراف همان حال رعیت را در مقابل شاه دارد و بوسیله قوانین اشرافی از ملت جلوگیری میشود بنا بر این در چنین حکومتی کمتر از حکومت دموکراسی احتیاج بتقوی هست. اما باید فهمید از خود اشراف چگونه میتوان جلوگیری کرد.

در این حکومت اشخاصی که باید قوانین را بر علیه همکاران خود یعنی اشراف اجرا کنند احساس میکنند که مآلاً بر علیه خودشان هم اقدام نموده اند پس بحکم اصول و طبیعت حکومت اشرافی وجود تقوی در بین زمامداران لازم است .

حکومت اشرافی بخودی خود دارای قوتی است که حکومت دموکراسی از آن محروم است : اشراف در این حکومت تشکیل يك هیئتی را میدهند که با امتیازات و منافع خاص خود از توده جلوگیری می کنند ، در حکومت اشرافی همیتقدر کفایت می کند که قوانینی وجود داشته باشد زیرا منفعت اشراف اقتضا میکند که قوانین در مقابل ملت اجرا بشوند، ولی بهمان اندازه که برای زمامدار اشرافی جلوگیری از هیئت های توده آسان است بهمان اندازه جلوگیری از خود اشراف مشکل میباشد اینست طبیعت این حکومت که ظاهراً بنظر میرسد تمام مردم تابع قدرت يك قانون هستند و حال آنکه يك عده ای از مقررات قوانین عمومی

تبعیت نموده و دارای قانون خاص میباشند.

پس در چنین هیئتی که از اشراف تشکیل شده خودشان نمیتوانند از خود جلو گیری کنند مگر بدو منوال : یا بوسیله يك تقوای سرشاری که در اثر آن اشراف با توده مساوی شوند که چنین رویه يك جمهوری بزرگی را تشکیل میدهد و یا بوسیله تقوای نسبتاً کمتری که آن هم مفید است و نتیجه اش اینست که لااقل اشراف را باهم مساوی کرده و موجب حفظ خود آنها میشود.

بنابر این اعتدال روح این حکومتها است ، اما آن اعتدالی که مبنی بر تقوی باشد نه اعتدالی که از لاقیدی و تنبلی تولید میشود.

فصل پنجم تقوی اصول حکومت مشروطه نیست

همانطوری که در زیباترین ماشینها صنعت هر چه بتواند حرکت و قوت چرخها را کمتر استعمال میکند همانطور هم در حکومت های مشروطه سلطنتی سیاست باید کارهای بزرگ را با حداقل تقوی انجام بدهد در اینصورت سیاستمداران باید باتقوای کمی فوائد بزرگ نصیب ملت و جامعه بنمایند .

دولت بامیهن پرستی و تمایل بافتخارات حقیقی و از خود گذشتگی وفدا کردن گرامی ترین منافع شخصی و این قبیل فضائل شجاعانه دوام میکند و بس . آری این قبیل صفات در میان ملل باستانی یافت میشد ولی افسوس که ما فقط اسمی از آنها شنیده ایم .

در حکومت مشروطه قوانین جای این فضائل را میگیرند و اگر نباشد چندان احتیاجی به آنها نیست . زیرا وجود این فضائل موجب میشود کارها بدون سرو صدا انجام بگیرد در حالی که در حکومت مشروطه هر کاری باید با سرو صدا و تبلیغات انجام شود .

در حکومت های مشروطه جنایاتی را که حقیقتاً عمومی هستند از جنایات

خصوصی که بیک نفر بیشتر از جامعه صدمه میزنند باید تفکیک کرد. معهذا باید دانست جنایات طبعاً جنبه عمومی دارند.

در حکومت‌های جمهوری جنایات خصوصی عمومی‌ترند باین معنی که با اساس دولت بیش از اشخاص صدمه میزنند ولی در حکومت‌های مشروطه جنایات عمومی بیشتر جنبه خصوصی دارند زیرا با اشخاص بیشتر صدمه میزنند تا با اساس دولت.

خواهشمندم از آنچه میگویم از من نرنجید زیرا در تمام ازمئه تاریخی جهان پیش از من این مطالب را گفتند من بخوبی میدانم که وجود پادشاهان با تقوی نادر نیست ولی میگویم در يك حکومت مشروطه خیلی مشکل است که ملت با تقوی باشد.

آنچه را که مورخین تمام ازمئه راجع بدربار پادشاهان نوشته‌اند بخوانید و گفتگوهای تمام مردان کشورها را درباره سوء اخلاق در باریان بخاطر بیاورید اینها يك چیزهای نظری نیست بلکه نتیجه تجربیات تلخ است.

بعقیده من جاه‌طلبی، بیکاری، پستی، غرور، میل بجمع ثروت بدون کار، نفرت از حقیقت، تملق، خیانت، دورویی، عهدشکنی، بی‌اعتنائی بوظائف ملی، ترس از تقوای پادشاه و امید بضعف او، بیشتر از همه مسخره کردن دائمی تقوی، نشانیهای اغلب در باریان در تمام زمانها و در تمام کشورهاست.

ولی خیلی دشوار و غیر قابل تحمل است که اغلب رجال معتبر يك کشور اشخاص پست و نادرست و تمام اشخاص زیر دست و طبقه پائین مردمان نیکوکار باشند آنها مردم را فریب دهند و اینها دائماً گول بخورند در چنین وضعیتی وقتی که در میان ملت يك آدم درستکاری پیدا بشود بدبخت است.

کاردینال ریشلیو در وصیت‌نامه سیاسی خود تلویحاً گفته است که پادشاه نباید چنین شخصی را بخدمت بگمارد.

از اینجا بحقیقت معلوم میشود که تقوی محرك این نوع حکومت نیست ولی البته وجود آنها در چنین حکومتی محال نمیشود.

فصل ششم

در حکومت مشروطه بچه وسیله جای تقوی را پر میکنند

من در بیان مقصود عجله میکنم و با قدمهای تند پیش میروم تا گمان نکنند که به هجو حکومت مشروطه میپردازم نه حکومت مشروطه اگر از يك محرك محروم است محرك دیگری دارد، شرافت یعنی معتقدات هر شخص و هر مقام جای تقوای سیاسی را که گفتم میگیرد و در همه جا نایب مناب آن میشود، شرافت میتواند موجب پیدایش بهترین اعمال و کارها بشود و اگر با قوه قانون توأم گردد میتواند مانند تقوی منظور از بهبودی حکومت را تأمین کند بدین طریق در کشورهایی که دارای مشروطیت منظم باشند هر کسی تقریباً يك فرد از افراد خوب ملت خواهد بود ولی ندرتاً يك آدم نیکوکاری پیدا میشود زیرا برای نیکوکار^۱ بودن باید انسان نیت نیکوکاری داشته باشد و حکومت را بیشتر از وجود خودش دوست بدارد.

فصل هفتم

اصول حکومت مشروطه

چنانکه گفتیم در حکومت مشروطه حق تقدم و طبقه‌بندی و حتی نجابت و اصالت آباء و اجدادی را میتوان فرض نمود یعنی این امتیازات در حکومت مشروطه وجود دارد. زیرا طبیعت شرافت این است که مزایا و مشخصاتی را تقاضا کند بهمین دلیل این مزایا جزء طبیعت این حکومت قرار میگیرد.

در حکومت جمهوری جاه‌طلبی موجب فساد است اما برای مشروطه ممکن است نتایج خوبی داشته باشد چه آنکه این صفت بحکومت مشروطه رونقی میدهد و این حسن را هم دارد که خطر ناک نیست زیرا میتوان همیشه از آن جلوگیری کرد.

چقدر این ترتیب بمدار دنیا شبیه است که در آن يك قوه تمام اجسام را دائماً از مرکز دور میکند و يك قوه جاذبه همیشه آنها را بطرف مرکز جلب مینماید.

۱- در اینجا کلمه نیکوکار فقط از لحاظ معنی سیاسی بکار رفته است. مترجم

شرافت تمام قسمتهای هیئت سیاسی را محرك است و با تأثیر خود آنها را بهمدیگر مربوط میسازد و چنین نتیجه میدهد که هر کسی بگمان اینکه بتفع خودش کار میکند بمنافع عموم خدمت مینماید.

راست است که این شرافت از لحاظ فلسفه يك شرافت ظاهری و تصنعی است که تمام قسمتهای دولت را راهنمائی میکند اما همین شرافت ظاهری برای عامدهما نقدر مفید است که شرافت حقیقی برای اشخاصی که بتوانند آنها را داشته باشند سودمند می باشد .

آیا این خودمهم نیست که افراد بشر را بانجام تمام کارهای دشواری که مستلزم بذل نیروهای زیاد می باشد خود بخود مجبور کنند بدون اینکه پاداشی غیر از شهرت انجام آن کارها را داشته باشند ؟

فصل هشتم

شرافت مبنای حکومت استبدادی نیست

شرافت مبنای حکومت استبدادی نیست ! چه آنکه در لوای استبداد مردم همه بایکدیگر مساوی میباشند ، باین جهت نمیتوانند خود را بدیگران ترجیح دهند ، در دولت های استبدادی مردم همگی بندگانه و کسی را بر دیگران امتیازی نیست .

شرافت دارای قوانین و قواعدی مخصوص بخودش می باشد و نمیتواند مطیع مقررات دیگر بشود بنابراین فقط در کشورهایی یافت میشود که دارای اساس ثابتی هستند و قوانین متقن دارند و هر لحظه تغییر نمیکند.

مستبد چگونه میتواند شرافت دیگران را تحمل کند و بآن تن در دهد ؟ یکمرد شرافتمند باین میباید که زندگی را بهیچ می شمارد و بیمی از مرگ ندارد ولی يكمرد مستبد را قوت از اینجاست که میتواند زندگی دیگران را سلب نماید ، شرافت چگونه میتواند زیر بار استبداد برود زیرا او قوانین مدون و مقاصد معین

و مرتب دارد ، و حال آنکه مستبد بهیچگونه قاعده ئی پایند نیست و هوسهای او مافوق تمام مقررات می باشد و میخواهد دیگران را نابود و محو کند .

شرافت که در کشورهای استبدادی حتی غالباً اسمی هم برای آن پیدا نمیشود در کشورهای مشروطه فرمانرواست و بتمام هیئت های سیاسی و قوانین و حتی فضائل نیرو میدهد .

فصل نهم

اصول حکومت استبدادی

همانطور که تقوی در جمهوریت و شرافت در کشور مشروطه لازم است همانطور هم در حکومت استبدادی وجود ترس شرط اساسی است زیرا تقوی در آنجا لازم نیست و شرافت هم بی خطر نخواهد بود.

در دولت استبدادی نیروی نا محدود پادشاه بهر کسی که سپرده شود عدول مینماید و چون اشخاصی که برای خود ارزش زیادی قائل هستند میتوانند در آنجا تولید انقلاب نمایند پس باید ترس همه جسارت هارا بزانو در آورده و کوچکترین حس جاه طلبی را خاموش کند .

يك حکومت معتدل میتواند بدون خطر تا اندازه از سختگیری بکاهد و جلوی مردم را رها کند زیرا قوانین و حتی قوه خود این حکومت نگهدارش خواهند بود ، اما در حکومت استبدادی اگر پادشاه يك لحظه دست تنبیه را بالا نبرد و اگر آنهایی که مقامات اولیه را گرفته اند از او نترسند همه چیز نابود میشود زیرا اگر ترس که محرك حکومت است از بین برود ملت دیگر پشتیبانی نخواهد داشت .

در عثمانی قضات فتوی داده اند که سلطان مجبور نیست بعهد یاسو گند خود وفا کند .

ظاهراً باین جهت بوده که این عهد سو گند اقتدار او را محدود مینماید^۱ زیرا

۱- از کتاب امپراطوری عثمانی تألیف ریکولت اقتباس شده است .

همانطور که بر توده باید قانون حکم فرما باشد بر بزرگان کشور هم هوی و هوس پادشاه باید فرما نقرمائی کند تا کوچکترین رعیت در امان باشد اما نمی توان بدون وحشت از این حکومت های مدهش صحبت نمود زیرا آنها همیشه خیلی وحشت آور و سهمگین هستند .

صوفی ایران^۱ که در همین ازمند بوسیله میرویس از تخت برانداخته شد و حکومتش بر باد رفت و قبل از اینکه کشورش تسخیر شود خودش نابود شد علتش این بود که باندازه کافی خونریزی نکرده بود و بزرگان و گردنکشان را از بین نبرده بود .

تاریخ میگوید که شقاوتهای موخش دمیسن فرمانداران را بقدری بو حشت انداخت که ملت در زمان حکومت او بآسودگی زندگی می کرد و مورد ظلم و تعدی فرمانداران واقع نمیشد .

پس با این ترتیب باید گفت سیلابی که از يك طرف همه چیز را ویران میکند از طرف دیگر مزارعی باقی می گذارد که از دور چمن زارهایی در آن دیده میشود .

آری استبداد سلاطین مستبد گرچه وحشت آور و ویران کننده است ولی برای ملت گاهی نتایج نیکوئی را دارد .

فصل دهم

تفاوت اطاعت در حکومت های معتدل

و حکومت های استبدادی

در حکومت های استبدادی طبیعت حکومت يك اطاعت نا محدودی را ایجاب میکند ، اراده پادشاه بمحض اینکه معلوم شد باید اثرش هم فوراً معلوم شود در این قبیل حکومت ها اراده پادشاه مطلق و غیر قابل تغییر است .

۱- مقصود مؤلف شاه سلطان حسین صفوی است . مترجم

در این حکومتها درباره اوامر صادره شاه تغییر ، مهلت ، سازش ، موعد ، نعم البدل مذاکرات ، ایرادات و هیچ نوع میانجیگری وجود ندارد امر شاه لازم الاجراست و هیچ امر دیگری را نمیتوان پیشنهاد کرد .

در این حکومتها انسان يك مخلوقی است که تابع اراده مخلوق دیگری میباشد و بس .

در این نوع حکومت نمیتوان از احتمال وقوع پیش آمدی اظهار نگرانی کرد و نیز نمیتوان عدم موفقیت را بعنوان مشیت قضا و قدر توجیه و تفسیر نمود .

در لوای حکومت استبدادی انسان مانند حیوانات نصیبی جز غریزه طبیعی و اطاعت و تنبیه ندارد ، احساسات طبیعی از قبیل احترام والدین ، محبت بزن و فرزند ، قوانین شرافت حالات مزاجی این چیزها را پیش کشیدن فایده ندارد ، هر امری که شاه مستبد صادر میکند کافی است باید پذیرفت و چون و چرا ندارد . در ایران وقتی پادشاه کسی را محکوم کرد دیگر نمیتوان باو در این باب حرف زد یا استدعای عفو نمود ، ولو اینکه فرمانش در حال مستی و بدون تعقل صادر شده باشد باید فوراً اجرا شود ، چه در غیر اینصورت نقض قول خواهد نمود و قانون را که امر شاه است نمیتوان نقض نمود این طرز فکر در ایران همیشگی بوده است .

امری که **آسوئروس** راجع بقتل عام یهودیان صادر کرده بود ممکن نبود نقض شود بدین جهت یهودیان هم تصمیم گرفتند حق دفاع یعنی قتل عام دشمنان را از شاه بگیرند^۲ .

۱- باید دانست که مثال مؤلف درباره ایران مربوط بادوار قدیم و ازمند است که پادشاهان مستبد سلطنت میکردند اکنون این مثال درباره ایران صدق نمیکند زیرا کشور ایران فعلاً دارای رژیم مشروطیت و اصول دموکراسی و قانونگزاری و حکومت ملت در آن حکم فرمات و شاهنشاه ایران دموکرات آزادیخواه خوش قلب و بتمام معنی يك نیکوکار سیاسی است .

۲- گرچه مؤلف این موضوع را از لحاظ مثل و شاهد در مورد اجرای اوامر سلاطین در حکومت های استبدادی ذکر کرده و منظورش این بوده که امر سلطان در حکومت های استبدادی بقیه در صفحه بعد

با این احوال يك موضوع هست که میتوان آن را در مقابل اراده پادشاه قرار داد و آن عبارتست از مذهب . اگر پادشاه مستبد امر کند انسان پدر خودش را ترك کند میکند و حتی اگر امر کند او را بکشد میکشد اما اگر شاه دستور دهد مردم شراب بنوشند نخواهند نوشید چه آنکه مذهب چنین امری را نهی

بقیه از صفحه قبل

خوب یا بد فوراً باید اجرا شود اگر هم متوجه مفاسد و معایب آن شدند آن امر را نقض نمیکنند بلکه امر مجددی میدهند که نتیجتاً اثر امر اولی را خنثی بنمایند اما در این مثل يك قصه مفصلی هست که جزء داستانهای تاریخی و مذهبی قوم یهود در کتب عهد عتیق (تورات) ذکر شده و برای اطلاع خوانندگان مختصری از آنرا بطور خلاصه ذکر میکنیم :

بطوریکه روایت شده است به یهودیان اجازه دفاع ندادند زیرا این عمل ناقض امر صادره میشد بلکه با آنها هم اجازه داده شد دشمنان خود را قتل عام نمایند همانطوریکه بدشمنان آنها قبلاً اجازه داده شده بود آنها را قتل عام کنند تفصیل و علت این قضیه از این قرار است:

در عهد آسئوروس یا اخشورش که همان **خشیایارشا** پادشاه مد باشد در شهر شوش که پایتخت آن پادشاه بوده است جشنی برپا ساختند که هفت شبانه روز این جشن ادامه داشت و پادشاه از فرط خوشی و مسرت امر داد ملکه زن او که **وشتی** نام داشت و بینهایت زیبا و قشنگ بود بمجلس جشن بیاید تا او را به درباریان و رجال و حاضرین معرفی کند و از خوشگلی او بر خود بیالد ولی ملکه «وشتی» از فرمان پادشاه سرپیچی نموده بمجلس جشن حاضر نشد پادشاه از سرپیچی او غضبناک شده با مشاورین خود درباره تنبیه ملکه و جاره این سرپیچی و انحرافاتی که در کشور بزرگ او مینمود مشورت کرد هفت نفر از اربابان درجه اول کشور بپادشاه اظهار داشتند این رفتار ملکه باعث میشود که همه زنان بشوهران خود سرپیچ و گردنکش شوند و باید امر پادشاه صادر گردد که «وشتی» دیگر بحضور شاه نیاید و ملکه نباشد و دیگری بجای او انتخاب گردد در تمام کشور مقرر گردد که زنان باید نسبت بشوهران خود مطیع و آنها را محترم دانسته از او امر آنان سرپیچی نکنند پادشاه هم همین کار را کرد و ضمناً برای انتخاب جانشین «وشتی» مقرر داشت که از بهترین دختران کشور عده ای را جمع نموده در حرمرسا بتربیت بگمارند تا هر کدام مورد پسند شاه شدند برای خویش انتخاب نمایند در بین درباریان خشیایارشا يك نفر مرد یهودی بود که **مردخا** نام داشت و از اسرای بابل بود و يك دختر قشنگی داشت که اسماً دختر او ولی حقیقتاً دختر برادرش بود این دختر اسمش «استر» (استر اسم فارسی بمعنای ستاره است اسم عبری او هدسه بود) و در نهایت قشنگی بود در ضمن دخترانی که در حرمرسا بتربیت آنها پرداختند استر را هم بدست یاری **مردخا** آوردند و اتفاقاً دختری که بیش از همه جلب محبت شاه را کرد و بهتر از همه تربیت شد استر بود و خشیایارشا او را بجانشینی **وشتی** ملکه کرد چون او ملکه شد **مردخا** به پشتیبانی استر در دربار نفوذ بیشتری پیدا کرد ولی نسبت خود را با **استر** و اینکه **استر** یهودی است مکتوم میداشت غرور **مردخا** باعث شد که نسبت به **ماهان** صدراعظم و شخص اول دربار بی اعتنائی کند (بعضی نسبت تصنیف کتاب استر را بمردخای یهودی دادند و بعضی گفته اند عزیز نوشته است) رفتار **مردخا** موجب خشم و غضب **ماهان** شد و در صدور دفعی او برآمد ، در یکی از جشنهای پادشاه را نسبت به «مردخا» بدبین کرده و بشاه وانمود کرد «مردخا» و قوم یهود که بستگان او هستند احکام و اوامر شاه را اجرا نمیکنند و مرام مخصوصی دارند شاه غضبناک شده امری صادر کرد که در تمام کشور ایران

بقیه در صفحه بعد

کرده و قوانین مذهبی اجازه نوشیدن شراب را نمیدهد و لو اینکه پادشاه بخواهد و فرمان دهد.

آری قوانین مذهبی اصول عالیهتری هستند زیرا هم بر پادشاه و هم بر اتباع فرمانروائی میکنند اما از لحاظ حقوق طبیعی چنین نیست زیرا فرض میشود که پادشاه

بقیه از صفحه قبل

آن زمان که از عهد تاجیه بود یهودیان را قلع و قمع و قتل عام نمایند ، در ضمن قتل عام **مردخا** مغضوب و درمانده شد و تمام کسان او را غارت کرده و میکشند در صدد چاره برآمدند و **استر** را از جریان قضایا مطلع نمودند «استر» که تا آن زمان یهودی بودن خویش را مکتوم داشته بود آشکار نمود و با اندوه و ملال نزد شاه رفت و خدمتی را که يك وقتی **مردخا** بشاه کرده بود دست او بزرگوار داد و بشاه عرضه داشت «خدمت **مردخا** این بود ، وقتی دونه فراز خواجه سربان در مقام سوء قصدی بر علیه شاه برآمده بودند **مردخا** بشاه خبر داده و مانع انجام قصد سوء آنان شده بود پاداشی هم در مقابل آن از شاه دریافت نکرده بود» این کسی که بشاهنشاه خدمت کرده و پاداشی ندیده در اثر بدگویی و تفتین «هامان» مغضوب و کسان او را با مرشاه قتل عام میکنند و حال آنکه او عموی من است سزاوار نیست من ملکه باشم و قوم در اثر دسیسه هامان چنین مصیبتی ببیند (**استر** باعث شد که مالیات یهود تخفیف یافت) شاه در آن مجلس **هامان** را احضار و نسبت باو خشمگین میشود **هامان** میفهمد که «استر» کار او را ساخته است سپس در مقام تضرع و زاری روز بعد پایی **استر** میافتد و در چنین حالی خشیایارشا وارد میشود و **هامان** را در حال پایبوسی **استر** میبیند تصور میکند او نسبت بمملکه **استر** سوء قصدی و عصمتی داشته است نسبت باو بشت خشمگین می شود آنوقت بخواهی استر امر مجددی صادر میکند که قوم یهود هم حق دارند دشمنان خود را قتل عام کنند و این عمل در روز سیزدهم آدار که شاید آذربايش واقع میشود و یهودیان هم بقتل عام دشمنان خود اقدام میکنند **هامان** را در چوبه داری که خودش در خانه خود برای **مردخا** تهیه کرده بود بدار میزنند و ده پسر او را هم میکشند در نتیجه با مر **استر** این روز برای قوم یهود یکی از روزهای شادمانی و عید مقرر میگردد که تا کنون هم قوم یهود به یاد بود این واقعه این روز را بنام جشن **پوریم** عید میگیرند .

چون پایتخت ییلاقی خشیایارشا پادشاه مدبر شهر هکمتانه (همدان) بوده است **استر** در آن شهر بدرود زندگی گفته و هنوز مقبره **استر** دختر یهودی که ملکه ایران بوده و موجب نجات قوم یهود از دست **هامان** صدراعظم ایران و چیره شدن بردشمنان گردیده زیارتگاه یهودیان در شهر همدان است ، بهترین تراژدی **راسین** شاعر بزرگ فرانسه قصه **استر** است .

این بود مختصری از قضیه ولی از خلال جریان آن هر خواننده میفهمد که منظور تشریح مفاسد حکومت استبدادی و صدور اوامر بی چون و چرا و اجرای فوری آن اوامر است در این قضیه خودخواهی و غدر و حيله و تکبر و خود پسندی بدی اوضاع دربار استبدادی با علل درجه بر و زو ظهور جاوه گیری میکنند و دیده میشود يك فرمان قتل عام بر اساس عجب و خود پسندی صادر شده و فرمان دیگری بر روی اصول مکر و حيله صادر میشود در اولی عده ای بیگناه بمقتل غرور يك نفر و در دومی بسیاری بی تقصیر بمناسبت حيله يك نفر دیگر بدار نیستی رهسپار میشوند و پادشاه هم که مستبد است بدون مطالعه اوامری صادر میکند و اجرا میشود و چون امر اولی نباید نقض شود امر دومی هم علی رغم آن امر صادر میگردد و هر دو اوامر برای کشور و جامعه زیان بخش و تولید مفاسدی مینماید که آثار آن هنوز هم باقی است . مترجم

بیش از يك فرد از افراد بشر نیست.

در کشورهای مشروطه و معتدل شرافت قدرت را محدود مینماید، پس کسی با پادشاه صحبت از قوانین مذهبی نخواهد کرد زیرا یکنفر درباری اگر چنین کاری بکند قابل تمسخر خواهد بود ولی لایتنقطع صحبت از شرافت مینماید.

از اینجاست که تغییرات در اطاعت پیدا میشود شرافت طبعاً مطیع چیزهای غیر عادی است و مردم هم بایستی از آنها اطاعت و تبعیت کنند.

اگر چه طرز اطاعت در این دو حکومت مختلف است با این حال قدرت آن یکسان است پادشاه بهر طرف متمایل بشود کفه ترازو بآن طرف متمایل میگردد و پادشاه اطاعت میکنند تفاوت اینجاست که در حکومت مشروطه وزیران قابل تر و کار آزموده تر از وزیران حکومت استبدادی میباشند.

فصل یازدهم

تفکر و نتیجه راجع بانچه گفته شد

این بود اصول این سه

حکومت: ولی معنی آنچه گفته شد این نیست که در تمام حکومتهای جمهوری فضیلت حکمفرماست بلکه منظور اینست **میبایستی چنین باشد** همچنین از بیانات گذشته ثابت نمیشود که در يك حکومت مشروطه شرافت حتماً موجود است یا در يك حکومت استبدادی ترس و مرعوبیت قطعاً وجود دارد لیکن **میبایستی چنین باشد**، زیرا اگر غیر از این باشد حکومت ناقص خواهد بود.

کتاب چهارم

قوانین تربیت باید با اصول حکومت متناسب باشد

فصل اول

قوانین تربیت

قوانین تربیت اولین قوانینی هستند که بر ما حکمفرمائی می کنند و از آنجائی که این قوانین ما را برای افراد ملت بودن حاضر میکنند در خانواده بخصوصی باید مطابق نقشه خانواده بزرگی که شامل همه خانواده ها است و نامش جامعه است اداره شود.

اگر ملت بطور کلی دارای اصولی باشد قسمتهائی که آنرا تشکیل میدهند یعنی خانواده ها هم دارای همان اصول خواهند بود بنابراین قوانین تربیت در حکومتها مختلف می باشد. پس قوانین تربیت بتناسب نوع حکومت از این قرار خواهد بود:

در حکومت های مشروطه مبنی بر شرافت و در جمهوریت بر اساس تقوی و در حکومت استبدادی بر اصول ترس و اطاعت استوار خواهند بود.

فصل دوم

تربیت در حکومت مشروطه

در کشورهای مشروطه پایه تربیت در آموزشگاهها گذاشته نمیشود بلکه هنگامی که افراد داخل اجتماع میشوند تربیت

آنها آغاز می‌گردد اجتماع همان است که آنرا مکتب شرافت میتوان نامید و استاد بزرگواری است که باید مردم را هدایت کند در اجتماع همیشه این سه چیز دیده و شنیده میشود :

در فضائل کمی نجابت، در اخلاق کمی صداقت، در اطوار و رفتار کمی ادب اما فضائلی که در مشروطیت بما می‌آموزند نتیجدهاش آنست که شخص نسبت بخودش بیش از دیگران توجه پیدا میکند و این موضوع سبب دور شدن ما بهم میهنان می‌گردد و بلکه موجب تفکیک و تشخصاتی شده برای ما نسبت بهمنوعان مزایائی ایجاد میکند .

در کشورهای مشروطه طرز قضاوت درباره اعمال مردم باین طریق است که: اعمال مردم را از نظر زیبایی مینگرند نه از نظر نیکی ، از نظر بزرگی می‌نگرند نه از نظر درستی ، از نظر خارق‌العاده بودن مینگرند نه از نظر معقول بودن ، بنابراین کسی دنبال کارهای خوب نمیرود بلکه مردم دنبال کارهای قشنگ می‌روند پس در کشورهای مشروطه بمجرد اینکه يك چیزی با شرافت موافق شد مشروع می‌گردد آنوقت است که شرافت یا قاضی میشود و آنرا مشروع می‌سازد و یا سفسطه‌باف میشود و آنرا منطقی جلوه میدهد .

دراثر وجود شرافت مغالزه در کشورهای مشروطه جائز است اعم از اینکه ناشی از احساسات قلبی باشد یا از روی جلب و تسخیر قلوب ، همین امر دلیل این قضیه است که در کشورهای مشروطه اخلاق مردم بپاکی کشورهای جمهوری نیست .

شرافت، حيله و خدعه را اگر مربوط بعظمت فکر و توسعه هوش و یا بسط معاملات باشد اجازه میدهد، چنانکه در سیاست و نازك کاری‌های آن حيله مجاز است و شرافت را جریحه‌دار نمیسازد، شرافت چاپلوسی را تجویز میکند و تنها در موقعی منع مینماید که برای تحصیل يك ثروت بزرگ بعمل آید که در اینصورت چون پستی طبع را میرساند و با شرافت مغایرت دارد ممنوع است.

اما در باره اخلاق: گفتیم که در حکومت مشروطه روی اصول تربیت باید

اخلاق با اندك صداقتی مخلوط باشد پس در اینصورت باید حقیقت را درسخن رانیا رعایت کرد اما باید فهمید آیا این حقیقت گوئی فقط از لحاظ عشق بحقیقت است، بهیچوجه بلکه حقیقت را برای این میخواهند که مرد حقیقت گو در انظار جسور و متهور جلوه می‌کند و در واقع يك چنین مردی تابع درستی و حقیقت موضوعی است که بیان می‌کند و اهمیتی نمیدهد که دیگران حرف او را چگونه تلقی می‌کنند.

بهمین جهت است که در کشورهای مشروطه زمامداران بهمان اندازه که این نوع صداقت را توصیه می‌کنند بهمان اندازه بصداقت توده که خیلی راست و ساده است اعتنائی نمی‌کنند و آن را حقیر می‌شمارند زیرا شرط فوق در آن وجود ندارد .

بالاخره در حکومتهای مشروطه تربیت‌اندکی ادب را در اطوار و رفتار ایجاب می‌کند زیرا مردمانی که برای زندگی باهمدیگر بوجود آمده‌اند، برای اینکه از یکدیگر خوششان بیاید نیز خلق شده‌اند و هر کس رسوم ادب را مراعات نکند چون مورد تنقروا نزار همنشینان خود خواهد شد بقدری مورد بی‌اعتنائی می‌شود که از انجام هر کاری عجز می‌گردد .

اما باید دانست که در حکومت مشروطه ادب از چنین سرچشمه پاکی آب نمی‌خورد بلکه از میل بشخص تولید می‌شود در حکومت مشروطه مؤدب بودن زمامداران یا نتیجه غرور است یا خوششان می‌آید اطواری داشته باشند که ثابت کنند در پستی بوجود نیامده‌اند و محترم بوده و هستند و با اشخاصی که در اغلب اوقات مطرود جامعه بوده‌اند معاشرت نکرده‌اند .

در حکومت مشروطه ادب از دربار ریشه می‌گیرد و انتشار می‌یابد يك مرد درباری که بخود اهمیت میدهد سایرین را كوچك می‌بیند و در نتیجه همان غرور و عجب مصنوعی که بخود می‌گیرد مؤدب میشود .

از اینجاست که باید نسبت بهمه کس احترام کرد تا اینکه هم صاحب ادب و هم کسانی که ادب متوجه آنهاست خوشوقت گردند زیرا این طرز ادب می‌فهماند

صاحب آن که مرد مؤدبی است یا از درباریان است یا لیاقت درباری شدن را دارد. در مشروطیت اوضاع دربار ایجاب می‌کند که انسان بزرگی طبیعی خود را ترك کرده و يك بزرگی مصنوعی بخود بگیرد این حال بزرگی ساختگی بیشتر از بزرگی واقعی درباریان را خوش آیند است زیرا يك حال شکسته نفسی شریف بآنها می‌دهد که بسایرین هم سرایت می‌کند و این سرایت بتناسب مسافتی که از سرچشمه آن دور می‌شود بطور نامحسوسی از تکبر و غرورش می‌کاهد و اما ادب آن بحال خود باقی میماند اینست که در حکومت‌های مشروطه دیده می‌شود افراد عادی بدون اینکه غرور در درباریان را داشته باشند ادب آنان را دارا می‌باشند.

در دربار سلیقه‌های لطیف در هر چیزی یافت می‌شود و آن از استعمال متوالی چیزهای زیاد، از تنوع و فراوانی و اختلاط هوس‌های مطبوع و دلپذیر و بالاخره از خستگی لذات که در سایه ثروت زیاد تولید می‌گردد ناشی می‌شود.

در این صورت تربیت شامل تمام این چیزهاست و کسی که دارای تمام این وضعیت‌ها باشد مردی با تربیت و دارای تمام فضائل می‌باشد که در حکومت مشروطه لازم است، در این حکومت شرافت بهمدچیز داخل شده و در تمام اقسام فکر و در تمام انواع احساسات داخل می‌شود و حتی اصول حکومت را اداره می‌کند.

این سبک شرافت عجیب باعث می‌گردد که فضائل همان‌هایی باشند که روش آن ایجاب می‌کند و بطوری که مقتضای آنست فضائل را تغییر حالت می‌دهد و برای تمام چیزهایی که مربوط به مردم است مقرراتی وضع می‌کند و وظایف را توسعه می‌دهد یا محدود می‌نماید اعم از اینکه هر گونه وظیفه‌ئی باشد چه مذهبی چه سیاسی چه اخلاقی.

در حکومت مشروطه چیزی بالاتر از اطاعت شاه نیست نه قوانین نه مذهب و نه شرافت با این وصف همین شرافت که تحت الشعاع اراده شاه است مقرر می‌دارد که پادشاه هرگز کاری نکند و امری ندهد که سلب شرافت از مردم بنماید زیرا در صورتی که سلب شرافت از کسی بشود دیگر شایستگی خدمت شاه را نخواهد داشت.

کریون^۱ از کشتن دو کدو گیز امتناع کرد ولی به هانری سوم پیشنهاد کرد که بر علیه او جنگ تن‌به‌تن بنماید.

پس از واقعه سن بارتلمی^۲ شارل نهم تمام فرمانداران امر کرده بود که **پروستانها** را قتل عام نمایند ولی **ویکتور** فرماندار **بایون** پادشاه نوشت:

«اعلیحضرتا در میان سکنه شهر و لشکریان مردمان نیک و نیک فطرت و سربازان خوب یافتیم اما يك میر غضب پیدا نکردم بنابراین آنها و غلام از پیشگاه ملوکانه استدعا می‌کنیم که بازوها و زندگی ما را برای کارهای انجام شدنی بکار ببرند».

بنظر این شخص بزرگ و شجاع و جوانمرد بی‌غیرتی يك کار محال بود. شرافت خدمت کردن بشاه را بیش از هر چیزی توصیه می‌کند، در واقع سربازی شغل تشخص آمیزی است باین دلیل که تصادفات و موفقیت‌ها و حتی بدبختی‌های ناشی از خدمت سربازی انسان را بسوی بزرگی سوق می‌دهد.

اما شرافتی که این وضعیت را ایجاب می‌کند می‌خواهد خودش در هر حال حاکم باشد و بهمین جهت اگر جریحه دار شود گاهی از اوقات ایجاب می‌نماید که از کارها صرف نظر نموده منزوی گردد.

شرافت اینطور اقتضای کند که انسان داشتن مقام یا صرف نظر کردن از آنرا یکسان پنداشته و این آزادی فکر را مافوق ثروت بداند بنابراین شرافت دارای قوانین عالیه است و تربیت باید با آن وفق بدهد مهمترین قواعد شرافت آنست که انسان برای زندگی خود قدر و قیمتی قائل نشود ولی مجاز است که نسبت بمایملک و اقبال و موفقیت خود هر نوع عملی را بکند.

دومین قانون شرافت این است که وقتی کسی بمقامی رسید کاری نکند که معلوم شود برای اشغال آن مقام شایسته نبوده و عدم لیاقت خود را ظاهر سازد.

۱ - کریون سردار معروف هانری سوم و چهارم در قرن پانزدهم بوده است.

۲ - واقعه سن بارتلمی قتل عام معروفی است که **کاتولیک‌ها** ۲۵ هزار نفر پروستانی را در پاریس کشتند و چون ناقوس کلیسای سن بارتلمی برای اینکار زده شد باین اسم نامیده شده است. مترجم

قانون سومش این است اعمالی را که شرافت ممنوع کرده است مرتکب نشوند و لو اینکه تحمل ممنوعیت آن اعمال سخت باشد و قوانین جاریه هم در آن منع شریک نباشند چه آنکه در چنین موردی ممنوعیت خیلی سخت تر خواهد بود و شرافتمند باید چنین منعی را برخود هموار نماید و همچنین است آنچه را که شرافت توصیه بنماید و قوانین در آن موضوع ساکت بوده و امری نداده باشند آن نیز از اموری است که انجام آن از عهده اشخاص شرافتمند برمیآید و بسیاری از آن امور در نهایت علو همت باید انجام بگیرد.^۱

فصل دوم

تربیت در حکومت استبدادی

همانطوری که در کشورهای مشروطه تربیت برای تهذیب اخلاق و علو همت و توسعه صدر می کوشد و جوانمردی را می آموزد، در کشورهای استبدادی بهمان اندازه برای پستی و دنائت مردم جدیت بخرج می دهد و اشخاص را ناجوانمرد بار می آورد.

در این کشورها مردم باید بردگی و بنده منشی را پیشه کنند. زیرا در این کشورها هر فرماندهی فرمانبردار هم هست و هر ظالمی در عین حال مظلوم است و هر ستمگری ستمکش نیز می باشد: آری چه خوبست که قلب انسان هم نسبت بنوع خود اینطور باشد.

اطاعت بی اندازه مستلزم این است که شخص مطیع و جاهل باشد تا بتواند خوب اطاعت بکند و حتی باید فرمانده هم جاهل باشد زیرا مشورت کردن و

۱ - برای روشن شدن این موضوع میتوان تکدی را در زمان فقر و تنگدستی مثال زد زیرا این عمل از طرف مقتنین منع نشده ولی شرافت آنرا اجازه نمیدهد در این صورت تحمل چنین امری یعنی در عین فقر سؤال نکردن خیلی سخت میباشد.

۲ - در این مورد نیز میتوان دستگیری از بینوایان را مثال زد زیرا این عمل امر قانونی نبوده ولی یک وظیفه شرافتمندانه ای است که صاحبان اخلاق و مردمان شرافتمند بدان اقدام مینمایند. مترجم

استدلال و تعقل و اظهار تردید در کارها موضوع ندارد فقط خواستن است و بس و همیتقدر که اراده شروع شد باید انجام شود، کافی است که بخواهند و دیگر هیچ. در حکومت های استبدادی هر خانه يك حکومت جداگانه است، تربیت که مهمترین منظور از آن زندگی کردن با دیگران است در این کشورها خیلی محدود است.

تربیت در حکومت استبدادی عبارت از اینست که ترس را در قلوب جایگیر نمایند و چند اصول مذهبی ساده بنهن بسپارند زیرا دانش در آنجا خطرناک است و نتایج شوم در بردارد.

و اما در خصوص فضائل و تقوی، بطوریکه ارسطو در کتاب سیاست خود می گوید: «تقوی و فضائل خاصی نیست که اختصاص بغلامان داشته باشد!! تا بگوئیم در حکومت استبدادی تقوی و فضائل موجود است چه آنکه همه کس در این حکومت بنده است.»

پس تربیت در این حکومتها در واقع بمنزله هیچ است و وجود ندارد زیرا تا تربیت افراد بکلی از بین نرود حکومت استبدادی بوجود نمیآید بهتر بگوئیم اول باید يك فرد بد بوجود آورد تا او يك غلام خوب بشود.

چرا تربیت سعی کند يك فرد خوب بوجود آورد تا او را در مصائب عمومی شریک کند و بالنتیجه بدبخت نماید؟

چه آنکه اگر فردی خوب تربیت شده و دولت را دوست داشته باشد باین فکر می افتد که پیچ و مهره حکومت را قدری سست کند و در کارها دست ببرد و چنین طرزفکری مخالف روح حکومت استبدادی است چنین فردی اگر موفق نشود از فشار احساسات و تأسف تلف خواهد شد و اگر موفقیت حاصل کند با خطری مواجه می شود که هم خودش و هم کشور و هم پادشاه معدوم می گردند.

فصل چهارم

تفاوت نتایج تربیت نزد ملل باستانی و در میان ما

اغلب ملتهای باستانی در حکومتی زندگی می کردند که اساس آنها مبنی بر تقوی بود هنگامی که تقوای آنها بمنتهی درجه قوت می رسید چیزهایی بوجود می آوردند که ما امروز نمی بینیم و روح های کوچک ما را دچار حیرت می کند تربیت آنها نسبت به ما مزیت دیگری هم داشت باین معنی که هیچوقت مورد تکذیب واقع نمی شد در میان افراد آنها منقذی نبود که با آن تربیت مخالفت کند و تربیت همه از اول تا آخر يك نواخت بود .

اپامی نونداس در سال آخر زندگی خود همان چیزها را می گفت و می شنید و می دید و می کرد که در سنین پرورش او شروع شده بود .
امروز ما تحت تأثیر سه پرورش مختلف و متضاد هستیم :

تربیت پدران، تربیت استادان ، تربیت جامعه، چیزیکه در پرورش سومی به ما میگویند تمام افکار ناشی از تربیت اولیه را بهم می زند قسمتی از این پیش آمد ناشی از این است که در بین ماها بین تعهدات مذهبی و تعهدات اجتماعی تناقض وجود دارد و حال آنکه قدیمی ها با این وضع آشنا نبودند .

فصل پنجم

تربیت در حکومت جمهوری

در این حکومت است که جامعه بتمام نیرو و تأثیرات تربیت نیازمندی باشد زیرا ترس در حکومت استبدادی در بین تهدیدها و تنبیه ها خود بخود پیدا می شود و هرگاه که شرافت در مشروطه بوسیله آمال و آرزوها و هوسها بوجود می آید و آنها را تشویق میکند .
اما تقوای سیاسی عبارت از جهاد با نفس و از خود گذشتگی است که آنها

همیشه کار خیلی مشکل و پر زحمتی است .

این تقوی را میتوان قانون دوستی و میهن پرستی نام داد، محبت نسبت بقانون و نسبت بوطن است که ایجاب می نماید انسان همواره منافع عمومی را بر نفع شخصی ترجیح بدهد چنین محبتی کلیه فضائل خصوصی را بانسان می آموزد و این فضائل همان ترجیح دیگران نسبت بخویش می باشد .

این محبت تعلق خاصی بدمو کراسیها دارد و جزء خصوصیات این حکومت است زیرا فقط دردمو کراسیهاست که حکومت بدست هر يك از افراد سپرده شده . حکومت هم مانند چیزهای دنیا است که برای حفظ آن باید آن را و اشخاص دوست داشت هر گز شنیده نشده است که بگویند پادشاهان سلطنت را دوست ندارند مستبد از استبداد متنفرند .

پس در جمهوریت هم همه چیز بسته با ایجاد این محبت است و تربیت باید در تولید این محبت بکوشد تا تقوای سیاسی بوجود آید .
يك وسیله مطمئن برای اینکه اطفال دارای این محبت باشند همین است که پدرانشان نیز آن محبت را داشته باشند .

معمولاً انسان اختیار دارد که در اطلاعات خود اطفال خود را سهیم گرداند و همچنین اختیار دارد که آمال و آرزوهای خود را بطفل خود تلقین نماید . اگر این طور نشود و این تربیت بعمل نیاید معلوم می شود که آنچه در خانه پدر بفرزندان تلقین کرده و آموخته در نتیجه تأثیرات خارجی در جامعه از بین رفته است .

ملت جوان و مللی که در حال رشد هستند هر گز فاسد نمی شوند بلکه ملتی فاسد می گردد که رجال و معمرین آن فاسد شده باشند .

فصل ششم

بعضی از سازمانهای یونانیان

..... ملتهائی که در تحت فرمان يك حکومت

ملی زندگی می کنند باید دارای تقوی باشند، ملل یونان قدیم متوجه این نکته شده بودند و برای تلقین این تقوی به تأسیسات مخصوصی پرداختند .

وقتی که شما در زندگی **لیکورک** مطالعه کنید و قوانینی را که او برای اهالی **لاسدمون** تدوین کرد بخوانید گمان می کنید که تاریخ **سوارامبها** را می خوانید همینطور قوانین **گرت** نسخه اصلی قوانین **لاسدمون** بود و قوانین **افلاطون** همان قوانین است که جرح و تعدیل شده .

با کمی توجه انسان تعجب می کند چه قریحه شراری برای این قانونگذاران لازم بوده که توانسته اند قوانین را طوری وضع کنند که در عین حالی که مخالف آداب و رسوم عمومی بوده است نتایج نیکویی در برداشته و منظور آنان را حاصل می کرده و خردمندی خود را بعالمیان نشان داده اند .

لیکورک دله دزدی را با روح عدالت و سخت ترین بندگی را با منتهای

۱- در اینجا لازم است بحثی را که ولتر راجع به مجاز بودن دزدی در بین ملت اسپارت کرده است بطور خلاصه بیان کنم :

ولتر چنین می گوید : « خیلی غریب است دزدی بمعنای فعلی در بین اسپارته ها مجاز بوده باشد و حال آنکه در بین ملل قدیمه سرقت گناه بزرگی بود و بخصوص در میان سیت ها بزرگترین جنایت بوده است آیا ممکن است باور کرد که قانونگذاران متین اسپارت دزدی را مجاز و موجبات هرج و مرج را فراهم نموده باشند ؟ ! عجیبتر اینکه **پلوتارک** مورخ زندگی **لیکورک** قانون گزار معروف اسپارت که آداب و رسوم اسپارته را شرح می دهد از سرقت اظهار تنفر نمی نماید و گوئی امر عادی بنظرش میرسد سایر کسانی هم که راجع به اسپارت چیزهایی نوشته اند همینطور سرقت را یک امر عادی تلقی کرده اند و حال آنکه قانونگذاران امروز از این امر بشدت اظهار تنفر می نمایند . »

باید دانست آن دزدی که در اسپارت امر عادی بوده بدین نحو بوده است : جوانان در مواقع بخصوص و بر حسب امر رؤسا و فرماندهان خود دزدی می کردند و این عمل مطابق آداب و رسوم زمان بود و منظور از آن این بود که جوانان متهور و زیر دست تربیت شوند تا در موقع جنگ بتوانند سختی ها را تحمل کنند و با آذوقه کم مدت بسیاری سر کنند زیرا غریز از خوراکیهای مختصر و سبزیجات و حبوبات چیز دیگری نمیدزدیدند، آنهم برای جبران نقص تغذیه آنها بود و موظف بودند معاش خود را شخصاً تأمین کنند گرسنگی برای آنها امر عادی بود به همین جهت در جنگها دشمنان **اسپارت** زود مغلوب میشدند و از پا در می آمدند و در اراضی خشک و بی حاصل بواسطه عدم دسترسی به آذوقه از بین میرفتند ولی جوانان **اسپارته** در همین نقاط باندازه رفع گرسنگی آذوقه بدست می آوردند منظور دیگر از دزدی این بود که مردم در این ایام بخصوص یعنی اوقات جنگ در حفظ اموال خود دقت بیشتری بکنند و برای نگهداری دارائی خویش ورزیده شوند تا بچنگ دشمنان آنها نیفتد .

بقیه در صفحه بعد

آزادی و بدترین احساسات را با بزرگترین اعتدال مخلوط کرد ، وقتی بقوانین **لیکورک** دقت شود ظاهراً اینطور بنظر می آید که قانگذار خواسته است تجارت و صنعت و داد و ستد و رواج پول و هنرهای زیبا را منع نماید و در عین حال غرور و جاه طلبی و حقد و حسد و دشمنی را تحریک و تشویق کند و مثل اینست که **لیکورک** توجهی با احساسات طبیعی بشر نداشته و نمی دانسته که باید زن و مرد باهم زندگی کنند و هر مرد و زنی فرزند می خواهد و بنظر اینطور می آید که او مخالف عفت و عصمت بوده است .

اما نبوغ قانونگذار را مشاهده کنید که با وجود تمام این قوانین عجیب اسپارت با سرعت غریبی بطرف ترقی و سعادت رفت و هیچ ملتی نتوانست او را شکست بدهد زیرا ملل غالب نمی توانستند قوانین و تمدن اسپارت را از دستش بگیرند .

در **گرت و لاکونی** هم این قوانین حکمفرما بود و به همین جهت **لاسدمون** آخرین جائی بود که در مقابل مقدونی ها تسلیم شد و **گرت** آخرین محلی بود که طعمه فتوحات رومی ها گردید یعنی کمال مقاومت را در باره هجوم کنندگان نمودند

بقیه از صفحه قبل

ضمناً باید دانست در **اسپارت** اصل مالکیت وجود نداشته و حتی کسی مالک زن خود نبوده است تا دزدی که فرع آنست معنی داشته باشد و یا آنرا جرمی فرض کنند فقط یک عمل بمنزله گناه محسوب و قابل مجازات بود و آن عبارت از این بود که اگر جوانان در حین سرقت بواسطه عدم مهارت گرفتار شوند در این صورت تنبیه میشدند غالباً برای ابراز شجاعت و شهادت عده ای از جوانان نزد رئیس قبیله اسم می نوشتند و خود را معرفی میکردند که دزدی های عجیب و غریب و خارق العاده خواهند کرد مثلاً خواهند توانست عزیزترین و بهترین چیزی که فلان رئیس قبیله دارد از او بر بایند و در صورت انجام این امر بدریافت جایزه نائل میشدند .

بعلاوه از رسوم و قوانین **اسپارت** اطلاعات کاملی در دست نیست تا درباره آن بتوانیم درست قضاوت کنیم و فقط بعضی اطلاعات مختصر از کتاب **پلوتارک** و سایر مأخذهای تاریخی در دست میباشد فقط یک قسمت مسلم است که پیدایش عمل دزدی و کیفر دادن باین عمل بعد از پیدایش حق مالکیت اختصاصی و استفاده انحصاری از شیئی معین بخصوص بوده است و قطعاً این حق بطور مسلم و عموم وجود نداشته است تا دزدی که فرع آنست بعنوان جرم قابل مجازات باشد اما اظهار تنفر قدیمیها هم یا از جنبه ناجوانمردی و خفیه بودن عمل بوده و یا از لحاظ اینکه این عمل برخلاف رسوم و آداب بدون سابقه انجام میشده در بعضی جاها مورد تنفر و انزجار قرار میگرفته . مترجم

سامنیت ها هم همین تأسیسات را داشتند و در اثر مقاومت و قدرت ملی و تمدن بود که رومیها ۲۴ مرتبه با آنجا حمله نمودند تا توانستند آنجا را فتح کنند .

این عجایبی که در تأسیسات یونان و قوانین لیکورک دیده می شود در ادوار بعد از آنهم نتایج آن را دیده و فهمیده ایم .

وقتی يك قانونگذار درستكار ملتی را تشكيل بدهد در میان آن ملت باكدامنی امر طبیعی خواهد بود.

بهین جهت در میان ملت اسپارت شجاعت و پا کدانی امر عادی بود .

آقای پن يك ليكورك حقیقی است گرچه مقصود پن فقط صلح و صفاست و مقصود ليكورك جنگ بود ولی این دو نفر در راه بخصوصی که ملت خود را هدایت کرده اند و از حیث نفوذی که نسبت بمردان آزاد داشته و از جهتی که برخلافات و موهومات غلبه نموده و فائق آمده اند و هوسهای بیجا را منکوب نموده اند بهمدیگر شبیه می باشند .

وضعیت کشور پاراگوای میتواند برای ما مثال دیگری باشد : گرچه بنظر توده فرمانروائی يك گناه بزرگی است اما در حقیقت شخصی که بتواند با فرمانروائی خود ملتی را خوشبخت نماید کار نیکوئی انجام داده است .

مصلحین پاراگوای از جمله زمامداران نیکوکار هستند زیرا آنها توانستند در بین يك ملت وحشی فکر داشتن مذهب را با احساسات طبیعی انسان وفق بدهند و باین وسیله خرابیهای را که اسپانیولیها در این کشور بوجود آورده بودند مرمت نمایند و بیکی از بزرگترین زخمهایی که بر عالم بشریت وارد آمده بود مرهم گذاشتند و در نتیجه اقدامات همین زمامداران مصلح است که ملت پاراگوای با اینکه بدوی و وحشی بودند و از تواضع و فروتنی بوئی هم بمشامشان نرسیده بود امروز بشرافت علاقمند شده و پیرو مذهب مسیح میباشند که اساسش بر تواضع و فروتنی است و بسا اتفاق میافتد که اهالی پاراگوای بیش از کشیشانی که مبلغ و ناشر این مذهب هستند بتواضع علاقمند میباشند . در سایه علاقمندی بشرافت و مذهب این ملت توانست کارهای بزرگ انجام داده و موفق شود، توانست اقوام پراکنده و وحشی

را از جنگها جمع آوری کرده بآنها خوراك و پوشاك یاد بدهد و اگر تصور شود با این کار بتوسعه صنایع میان مردم كمك کرده اند باز هم خیلی کار بزرگی انجام داده اند .

زمامداران پاراگوای گوئی از جمهوری افلاطون سرمشق گرفته اند زیرا نظیر همان رویه اشتراك اموال را مطابق جمهوری افلاطون قائل شده و احترامی را که او نسبت بخدایان دستور میداد بمردم توصیه نموده و ترویج کرده اند و همچنین مثل دستورات افلاطون جدائی از بیگانگان را برای حفظ اخلاق حسنه برقرار کرده و دقت نموده اند که تجارت در انحصار افراد نباشد بلکه عموم مردم یعنی ملت و کشور تجارت بکنند صنایع را ترویج کرده بدون اینکه تجمل را زیاد کنند و احتیاجات مردم را تأمین نمودند بدون اینکه هوی و هوس آنها را تشویق نمایند .

زمامداران پاراگوای پول را از بین بردند زیرا پول است که ثروت مردم را بیش از حدود طبیعی زیاد میکند و بیهوده نگهداشتن چیزهایی را که بیهوده جمع آوری شده میآموزد و هوی و هوسها را بطور لایتناهی بالامیرد و از این جهت مزید بر قوای طبیعی میگردد که برای تسکین هوی و هوسها و عواطف حد معین قائل شده است پول بدست بشر وسیلهائی میدهد که همدیگر را فاسد کنند .

مردم ایی دامنی چون احساس کردند اخلاقشان در اثر ارتباط با خارجیان فاسد میشود یکنفر قاضی انتخاب کردند که بنام شهر و برای شهر تمام معاملات را انجام بدهد در اینصورت تجارت آنها بقانون اساسی صدمه نمیزد و قانون اساسی مردم را از مزایای تجارت محروم نمینمود .

فصل هفتم

در چه موقعی تأسیسات غیر عادی و بخصوص

مفید خواهند بود

..... تأسیسات غیر عادی و بخصوص برای جمهوری مناسب و مفید

هستند و بدرد این طرز حکومت میخورند زیرا که تقوای سیاسی اصل اساس آنست. ولی برای ترویج شرافت در حکومت‌های مشروطه و یا ایجاد ترس در حکومت‌های استبدادی تأسیسات بخصوص و اینهمه توجه و مراقبت چندان لزومی ندارد.

گذشته از این اینگونه تأسیسات فقط در يك دولت كوچك که در آن دولت میتوان بترتیب عمومی پرداخت و تمام افراد ملترا مانند يك خانواده پرورش داد امکان پذیر خواهد بود. اما در جاهای بزرگ عملی نیست:

قوانین مینوس و لیکورک و افلاطون توجه خارق العاده تمام افراد را بیک دیگر جلب مینمایند و این قانون گزاران دقتی داشته اند که مردم در روابط با یکدیگر نسبت بهم مواظب و مراقب باشند ولی باید دانست با آشفته گی و اهمال کاریها و دامن داری معاملات در بین يك ملت بزرگ این ترتیب را نمیتوان اجازه داد و معمول داشت.

چنانکه گفته شد باید از این تأسیسات و از این دولت‌های کوچک پول را طرد نمود و ملغی کرد اما در اجتماعات بزرگ کیفیت و کمیت و اهمیت معاملات و آسانی خرید و کندی مبادلات وجود يك میزان و اندازه مشترکی را ایجاد میکند که همان پول است زیرا برای اینکه قدرت بهمه جات توسعه داده شود یا در همه جا از او دفاع شود باید چیزی را در دست داشت که مردم در همه جا برای آن قدرت قائل شده اند و آن پول است.

فصل هشتم

توضیح يك عقیده متناقض قدیم به ارجاع باخلاق

پولیب.

عدالت پیشه میگوید: موسیقی برای ملایم کردن اخلاق آرکادها^۱ که هوای

۱- مصنف روح القوانین در این فصل بقسمتی از گفته پولیب اشاره نموده اما بطور کامل این بقیه در صفحه بعد

کشورشان سرد و غم انگیز بود ضرورت داشت و اهالی سیت که بموسیقی واقعی نگذاشته در قساوت و شقاوت از یونانیها هم گذشتند و در هیچ شهری باندازه آنجا قساوت دیده نشده است.

افلاطون بدون هیچ ملاحظه میگوید اگر در موزیک تغییر بدهند اساس دولت تغییر خواهد کرد در موسیقی نمیتوان تغییری داد مگر اینکه در اساس دولت تغییری داده شود.

ارسطو که ظاهراً کتاب سیاست را برای ابراز عقاید مخالف با عقاید افلاطون

بقیه از صفحه قبل

موضوع را نکته است و لیر در این باب مفصل تر گفته لذا با اقتباس از افکار و لیر توضیح داده میشود:

یونانیهای قدیم اعم از آرکادها و غیره به موزیک خیلی علاقمند بودند ولی موزیک تنها آهنگهای ادوات مختلف موسیقی نبوده است بلکه این کلمه شامل تمام صنایع مستطرفه و هنرهای زیبا بود و دلیلی که در دست است اینست بسیاری از رب النوع های صنایع مستطرفه بنام (موز) خوانده میشوند موزها که دارای صفت موزیک بودند جملگی از ارباب انواع یونان قدیم به تصویر یونانیهای آن زمان دختران حافظه بودند و حافظه یکی از رب النوع های بزرگ محسوب میشده است. یونانیان عقیده داشتند چون حافظه احساس تمام دانستنیها و هنرهای زیباست و بدون حافظه انسان از حیوانات پست تر میشود لذا حافظه و رب النوع آنرا خدای خدایان هنرهای زیبا یعنی خدای موزها که تمام موزیک است میدانستند.

تصور میرود یونانیان این کلمه را از مصریها فرا گرفته باشند زیرا در کتاب تریس مریست یعنی یگانه کتابی که از کتابخانه عظیم مصر باستانی باقی مانده و به یونانی ترجمه شده خیلی صحبت از موزیک شده است.

تریس مریست نام یکی از خدایان مصری است و مربوط به هرمس است که هرمس مثلث الحکمه نامیده میشد این افسانه در قرن سوم میلادی اختراع شده است باین عنوان که این خدای مصری کتب بسیاری نوشته و از میان رفته است باید آنها را پیدا کرد و بحقایق و معارف واصل شد بعدها شکل دیگری بخود گرفت که هرمس مخترع و مبدع جمیع علوم بود و از ۲۰ هزار تا ۳۶۵۲۵ جلد کتاب با و نسبت میدهند که میگویند همة از میان رفته از جمله کتب رمزی و معمائی بسیاری در سحر و اسطرلاب و کیمیا بوده يك کتاب بنام جدول زمر دین منسوب به هرمس تریس مریست در دست است که در سحر و اسطرلاب بحث نموده است در این کتاب مسطور است خداوند بوسیله موزیک افلاك را بوجود آورد این بود که در کشور یونان هرگونه نظم و ترتیب را موزیک مینامیدند و در نتیجه کلمه موزیک بصدای انسانی و آهنگهای منظم ادوات موسیقی اطلاق شد. قوانین و احکام بوسیله موزیک بملت ابلاغ میشد و در کتب تاریخ باستان مذکور است اعلان جنگ فیلیپ پدر اسکندر بر علیه یونان بوسیله موزیک در آن بعمل آمد و با آواز در میدانهای عمومی خوانده شد و فیلیپ بعد از غلبه بر یونان برای تحقیر آنان امر کرد مقرراتی را که بر علیه فیلیپ وضع کرده بودند با آواز خواندند و موزیسینها با آهنگ آنرا نواختند بالاخره موزیک در ابتدا معنای وسیعی داشته و بتمام هنرهای زیبا اطلاق میشده و وقتی قدما میگویند موزیک اخلاق و آداب یونانیها را تصفیه کرد مقصودشان عموم هنرهای زیباست نه فقط آهنگهای نار و عود و غیره. مترجم

تألیف کرده است با اینحال راجع بتأثیر موسیقی در اخلاق با افلاطون موافق است .

ثئوفراست، پلوتارک، استرابون و تمام قدیمیها همینطور فکر میکردند این يك عقیده ای نیست که از روی بی فکری اظهار شده باشد بلکه این یکی از اصول سیاست آنهاست. آنان اینطور قانونگزاری میکردند و میخواستند شهرها باین طرز اداره شود من گمان میکنم بتوانم این موضوع را تشریح نمایم .

باید این نکته را بذهن سپرد که در شهرهای یونان مخصوصاً در آن شهرهایی که منظور عمده آنها جنگ بود همه کارها و تمام مشاغل که بوسیله آنها تحصیل پول ممکن بود شایسته يك مرد آزاد بنظر نمیرسید .

گزنقون میگوید : اغلب صنایع بدن صنعتگرانی را که بآنها مشغول میباشند فاسد میکند و اثر خستگی کار آنها را مجبور مینماید که مدت مدیدی در هوای سرد، یا گرم، تجدید قوا کنند، در اینصورت دیگر وقتی برای معاشرت دوستان و برای خدمتگزاران جامعه و جمهوری باقی نمیماند .

تنها فساد دموکراسی در بعضی کشورها سبب گردید که پیشه‌وران توانستند داخل در اجتماعات و جزء افراد آزاد بشوند.

ارسطو نیز این موضوع را چنین میگوید: در يك جمهوری خوب هیچوقت حق تابعیت به پیشدوران و صنعتگران داده نمیشود.

کشاورزی هم يك کار غلامانه و بمنزلۀ بردگی بوده و معمولاً يك قوم مغلوب بآن اشتغال میورزند .

مثلاً : در نزد اهالی **لاسدمون ایلوت** ها و در نزد اهالی کرت **پرسین** ها ، و اهالی **تالی پنسیت** ها، و در سایر جمهوریه ملت‌های اسیر دیگر باینکار میپرداختند بالاخره کلیه پیشه‌های پست در نزد یونانیها ننگ آور بود چه آنکه لازم میآمد که یک نفر از افراد ملت برای يك غلام یا يك مزدور یا يك بیگانه خدمت کند و این فکر با روح آزادیونانی مخالف بود بدین جهت **افلاطون** در کتاب قوانین خود دستور میدهد هر فردی را که بتجارت پردازد تنبیه کند . بنابراین در جمهوری‌های

یونان مردم خیلی در زحمت بودند چه آنکه نمیخواستند اهالی بتجارت و فلاحت و صنعت پردازند و هم نمیخواستند پیکار بمانند پس مشغولیات از قبیل ورزش یا جنگ پیدا میکردند .

سازمان کشور کار دیگری جز اینکارها با اختیار آنان نمیگذاشت لذا باید جامعه یونان را جامعه ورزشکاران و جنگجویان تلقی نمود این ورزشها مردم را سنگدل و وحشی بار میآورد باین جهت بوسائل دیگری که اخلاق را معتدل و ملایم تر کند نیازمند بودند پس موسیقی را که بهترین وسیله ارتباط بدن با روح است و برای اینکار خیلی مناسب بود تشویق میکردند ، آری موسیقی يك میزان اعتدال و حد وسطی است میان ورزشهای بدنی که انسان را سخت و خشن میکند و ورزشهای فکری که آدمی را آزاد بار میآورد یا عبارت بهتر میزان بین فکر و عمل است اما نمیتوان گفت موسیقی به بشر تقوی میبخشد زیرا این موضوع تصور کردنی نیست ولی تا حدی از نتایج بدویت و قساوت جلو گیری میکند و موجب میگردد که روح از تربیت سهمی را که نمیتوانست دارا باشد بدانوسیله بچنگ آورد .

فرض میکنیم در میان ماعده‌ای از اشخاص یافت شوند بقدری شیفته شکار باشند که وقت خود را بکلی صرف اینکار بکنند شك نیست که در نتیجه دارای يك زمختی و خشونت خواهند شد اما اگر همین اشخاص در عین حال میل بموسیقی هم پیدا کنند بزودی در اخلاق و اطوار آنها تفاوتی هویدا خواهد گردید ، ورزشهای یونانیان هم يك سنخ تربیتی را که عبارت از سختی و خشونت و بیرحمی و خشم بود تشویق میکرد .

موسیقی تمام صفات را میتواند تلقین کند و بروح ملایمت و رحم و محبت و لذت عطا نماید مؤلفین اصول اخلاق که اینهمه تأثر را نمیکنند باندازه کافی بما میفهمانند که موسیقی در روح ما چه تأثیری دارد .

اگر جامعه‌ئی که من از آن صحبت میکنم فقط آهنگهای طبل و شیور را دائماً بنوازد کمتر بمنظور خود خواهد رسید ولی اگر گاهی هم يك موسیقی

ملایم بنوازد تصور می‌رود بهتر بمقصود خویش میرسد پس قدیمی‌ها حق داشتند که در بعضی مواقع از لحاظ تصفیة اخلاق يك نوای موسیقی را بنوای دیگر ترجیح میدادند .

ممکن است بگویند : چرا بالاخص موسیقی را انتخاب کنیم ؟ باین دلیل که در میان تمام لذات حسی موسیقی کمتر از همه روح را فاسد میکند و بلکه میتوان گفت موسیقی روح را پرورش میدهد .

انسان از خجالت سرخ میشود وقتی در کتاب **بلوتارك** میخواند که اهالی تب برای ملایم کردن اخلاق جوانان خود یکنوع عشقی بوسیله قانون برقرار کردند که بایستی از طرف تمام ملل دنیا ممنوع باشد^۱ . پس اگر برای ملایم کردن اخلاق بجای این قبیل وسائل مضر و پست موسیقی را بکار ببرند آیا بهتر نخواهد بود ؟

کتاب پنجم

قوانینی که قانونگذار میدهد باید با اصول حکومت مربوط و متناسب باشد

فصل اول موضوع این کتاب

..... گفتیم که قوانین تربیت باید با اصول هر حکومتی متناسب باشد، قوانینی هم که قانونگذار بجامعه میدهد نیز همین حال را دارد تناسب قوانین با اصول حکومت تمام اساس حکومت را محکم میکند و این اصول بنوبت خود از آن نیروی چیدیدی دریافت مینماید، بدین ترتیب دیده میشود که در حرکات فیزیکی دنبال هر عمل همیشه عکس العملی وجود دارد در این مورد هم این جریان حکمفرماست .

ما این ارتباط را در حکومت مورد بررسی قرار خواهیم داد و از حکومت جمهوری که اساس آن بر تقوی استوار است آغاز خواهیم کرد.

فصل دوم

تقوای سیاسی در دولت جمهوری عبارت از چیست؟

.. تقوی ..

در جمهوریّت يك چیز خیلی ساده ایست و عبارت از حب جمهوری میباشد این يك حسی است ندیک سلسله از اطلاعات، کوچکترین اشخاص مانند بزرگترین رجال در کشور میتوانند این حس را داشته باشند .

۱- مؤلف این عشق را از شرح زندگی **پلوپیداس** استخراج کرده ولی ماهیت آن را بیان ننموده و تصور می‌رود عشقی بوده است که عفت و عصمت را جریحه دار نینموده و از لحاظ عفت قلم نخواست است آنرا شرح دهد. غالباً این قبیل معاشقه ها را با پسران جوان میکردند.

وقتی که بملت دستورهای اخلاقی خوب داده شود توده بیش از اشخاصی که آنان را رجال درستکار مینامند باین دستورها پای بند میشود.

خیلی نادر است که فساد اخلاق از توده شروع شود زیرا غالباً توده در اثر ناچیزی و کمی اطلاعات علاقه بیشتری نسبت بمقررات موجوده احساس میکند.

حب وطن موجب حسن اخلاق میشود و حسن اخلاق باعث مین پرستی میگردد هر قدر ما کمتر بتوانیم تمایلات خصوصی خود را انجام بدهیم بهمان اندازه بیشتر به تمایلات عمومی میپردازیم.

هیچ میدانید چرا کشیهای تارک دنیا به سازمان و شغل و انتظامات خود اینقدر علاقمندند و حال آنکه علاقمندی باین اصول دشوارترین و غیر قابل تحملترین چیزهاست.

علتش اینست که مقررات کلیسا آنها را از کلیه چیزهاییکه هوسها و علاقمندیهای معمولی بر آنها تکیه دارد محروم میسازد پس باقی میماند يك علاقه و آن علاقه ایست که بمقررات در سازمان خود دارند پس بهر اندازه که این قواعد از تمایلات خصوصی آنها بگاهد بهمان اندازه هم بتمایلاتی که مربوط به حفظ سازمان و مقررات آنهاست برای آنها باقی میگذارد و قوت میدهد.

فصل دوم

حب جمهوریت در دموکراسی چیست ؟

حب جمهوریت در دموکراسی همان حب دموکراسی است و حب دموکراسی همان حب برابری و مساوات است.

حب دموکراسی نیز عبارت از حب قناعت و میانروی است چون هر کس باید در دموکراسی خوشبختی و مزایای عمومی را داشته باشد و از لذات متنعم گردد و بطور تساوی امیدواری داشته باشد این چیز است که فقط از قناعت عمومی و میانروی میتوان آنرا انتظار داشت.

علاقه بمساوات در يك کشور دموکراسی جاه طلبی را بیک تمایل بخصوص و يك خوشبختی منحصر بفردمحدود میکند که انسان بیش از دیگران نسبت بهموطنان خود خدمات بزرگی انجام دهد و در واقع در کشور دموکراسی جاه طلبی عبارت از اینست که انسان بیشتر بمین خدمت کند.

همه کس نمیتواند خدمات مساوی انجام بدهد. اما همه باید بسهم خود خدمت نمایند.

انسان در حین تولد نسبت بمین این وام بزرگ را که عبارت از خدمتگزاری بمین است عهده دار میشود که هر گز نخواهد توانست آن را کاملاً پردازد.

بدین طریق تشخیص و مزیت از اصول مساوات تولید میگردد و لو اینکه چنین بنظر بیاید دسته ای با خدمات برجسته تر و شایستگی زیاد تر خدمات دسته دیگر را تحت الشعاع قرار دهند.

حب قناعت و میانه روی انسان را وادار میکند که تمایلات خود را بتأمین احتیاجات خانوادگی محدود کند و مازاد آنرا برای مین و جامعه بخواهد بالنسبه از تراکم ثروت جلوگیری میشود تا مبادا یکنفر بر اثر داشتن ثروت زیاد نیرومند شده و مساوات از بین برود، زیرا لذاتی که ثروت زیاد تولید میکند مساوات را از بین خواهد برد و با دموکراسی منافات دارد بدین ترتیب دموکراسی های خوب با برقرار نمودن قناعت خانوادگی در را بروی هزینه های عمومی باز کرده اند، چنانکه در آتن و رم اینکار را کرده اند. در آنجاها جلال فراوانی از همان قناعت بوجود آمد و چون قوانین مذهب دستور میداد برای تقدیم هدایا بخدایان باید دست و دل انسان پاک باشد قوانین اینطور تدوین میشدند که اخلاق را مبنی بر قناعت و میانه روی و اعتدال استوار نمایند تا بتوان در راه وطن فداکاری نمود.

عقل و تمیز و سعادت افراد غالباً وابسته به هنرها و تمولهای متوسط و معتدل است.

يك جمهوری که از عده اشخاص متوسط و مردم عاقل تشکیل شده باشد قوانین آن از روی خردمندی تدوین خواهد شد و اگر از اشخاص خوشبخت ترکیب یافته

باشد ملت خوشبخت خواهد گردید .

فصل چهارم

حب مساوات و حب قناعت را چگونه میتوان

تلقین نمود

حب مساوات و حب قناعت بوسیله برقراری همان مساوات و همان قناعت و میانه روی بی نهایت تشویق میشود در صورتیکه قوانین جامعه‌ئی که انسان در آن زندگی میکند مساوات و میانه‌روی را برقرار نموده باشد .

در کشورهای استبدادی و مشروطه هیچکس آرزوی مساوات را ندارد حتی چنین فکری هم بخاطر کسی خطور نمیکند و هر کس میل برتری دارد ، پست ترین اشخاص میلی جز این ندارند که از پستی در آمده و سرور و مافوق دیگران گردند .

در موضوع قناعت نیز حال بدین منوال است برای دوست داشتن آن باید از آن بهره مند شد . آنانی که با لذات فاسد شده‌اند زندگی معتدل را دوست نخواهند داشت .

اگر چنین چیزی طبیعی و عادی بود ، آلسیاد مورد تقدیر همه عالمیان واقع نمیگردید .

بدیهی است آنانکه بنظر تحسین یا غبطه بتجمل دیگران نگاه میکنند قناعت را دوست ندارند .

اشخاصی که جلو چشم خود مردان دولتمند را مینگرند یا مردان تیره بختی را می‌بینند که از فقر خود و امثال خودشان متفردند و در عین حال چیزی را که به فقر خاتمه میدهد دوست ندارند مساوات را شناخته‌اند . در این قبیل کشورها قوانین مساوات وجود نداشته تا بر آن واقف گردند .

پس این اصل اخلاقی بسیار صحیحی است که برای دوست داشتن برابری و

قناعت در جمهوری بایستی قوانین قناعت و مساوات برقرار شده باشد تا این حب در مردم ایجاد گردد .

فصل پنجم

چگونه قوانین برابری را

در جمهوریت‌ها برقرار میسازند

بعضی از قانون‌نگاران باستانی مانند لیکورک و رومولوس اراضی را بالسویه تقسیم نمودند ، این ترتیب قابل اجرا نیست ، مگر در دو نوع جمهوری ، اول در يك جمهوری نو بنیاد دوم در يك جمهوری قدیمی که بکلی فاسد شده باشد زیرا در جمهوری اخیر افکار برای تقسیم اراضی بالسویه مساعد است و فقرا با کمال میل خواهان این تقسیم هستند اغنیا هم خواه ناخواه از دست رفتن اراضی را تحمل میکنند ولی در جمهوری نو بنیاد بطوریکه یونانیان کردند هیچگونه اشکالی ندارد قانون‌نگاران هنگامیکه چنین تقسیماتی را بعمل می‌آورند اگر قوانینی برای استحکام و استقرار آن وضع نکنند يك اساس موقتی چیده‌اند ، آنوقت عدم مساوات از راهی که قوانین نمی‌نکرده داخل خواهد شد و جمهوریت و برابری از بین خواهد رفت .

پس بایستی در اینموارد یعنی درباره تقسیم‌داری ، اراضی ، جهیزیه ، زنان ، هبه‌ها ارثیه‌ها ، وصیت‌نامه‌ها و اجمالا هر گونه تعهداتی که جنبه بخشش داشته باشد که در نتیجه آن عدم تساوی ایجاد میشود نظاماتی برقرار سازند زیرا اگر اجازه داده شود هر کس مال خود را هر طور که دلش می‌خواهد بخشش نماید آنوقت اراده‌های خصوصی افراد قانون و اساس آن را بهم میزنند .

سپس در آتن اجازه داد هر کس بموجب وصیت‌نامه میتواند مال خود را بدیگری واگذار کند مشروط باینکه اولاد نداشته باشد .

ولی اینکار با قوانین قدیمتر از آن که بموجب آنها میبایستی اموال در خانواده

وصیت کننده باقی بماند منافات داشت و همچنین بایکی از قوانین دیگر خودش هم مخالف بود، چه آنکه **سلن** در دستور دیگری با حذف قروض برابری را برقرار ساخته بود و قانون بخشش با این دستور مخالف بود، قانونی هم که داشتن دو وراثت را قدغن میکرد قانون خوبی بود (مقصود اینست که یکنفر ازدو جهت ارث نبرد مثلاً یکی از پدر یکی هم از مادر یا از سایر اقوام خود) چون منشاء آن عبارت از تقسیم مساوی زمین ها و سهامی بود که بهر يك از اهالی داده میشد قانون نخواست به بود که يك نفر تنها بتواند چندین سهم داشته باشد قانونی هم که بموجب آن میبایستی نزدیکترین خویشاوندان دختر صاحب ارث را بعقد ازدواج خود در آورد آنهم از يك چنین منبعی تولید شده بود.

در نزد یهودیان این قانون در نتیجه چنین تقسیمی برقرار میشود.

افلاطون هم که قوانین خود را بر اصول تساوی و تقسیم بالسویه استوار نموده است همین دستور را میدهد بنابراین، این قانون مربوط به **آتن** بود. قانون یهودیها هم تأسی از قانون آتن بود.

در آتن قانونی وجود داشت که گمان نمیکند کسی بروح آن پی برده باشد این قانون اجازه میداد که انسان با خواهر صلبی (پدری) خود ازدواج کند اما ازدواج با خواهر بطنی (امی) را اجازه نمیداد این رسم از جمهوریتهای باقی مانده بود و روح آن این بود که نباید بیک نفر دو سهم زمین و بالنتیجه دواثریه داده شود و چون وقتی یکمرد خواهری را که از طرف پدر داشت بعقد نکاح در میآورد دارای يك سهم ارثیه میشد که همان سهم پدر خودش بود اما اگر خواهری را که از طرف مادر داشت بعقد ازدواج در میآورد ممکن بود اتفاق افتد پدر این خواهر فرزند پسر نداشته و اموال خود را برای دخترش بگذارد و بالنتیجه برادری که با او همسر شده دارای دو سهم ارثیه بشود.

در این موضوع بمن ایراد نگیرید زیرا **افیلون** گفته است گرچه در آتن ازدواج با خواهر صلبی (پدری) ممکن بود و با خواهر بطنی (مادری) غیر ممکن ولی در **لاسدمون** قضیه بعکس بود، خواهر بطنی (مادری) را نمیتوانستند بزنی بگیرند ولی

خواهر صلبی را نمیتوانستند زیرا من در تألیفات **استرابون** چنین یافته ام که چون در **لاسدمون** خواهر همسر برادر خود میشد جبهیزیه او نصف سهم برادرش بود و واضح است که این قانون دوم برای جلوگیری از نتایج بد قانون اول وضع شده بود برای اینکه دارائی خانواده خواهر بخانواده برادر داخل نشود زیرا بخواهر نصف دارائی برادر را میدادند.

سنگ در ضمن صحبت از **سیلانوس** که خواهر خود را بزنی گرفته بود میگوید در آتن این اجازه محدود بود اما در اسکندریه عمومیت داشت.

در جائیکه يك شخص بنهایی حکومت میکند چندان صحبتی از تقسیم اموال در میان نیست دردمو کراسی برای حفظ اصول تقسیم اراضی يك قانون خوبی بود زیرا مقرر میداشت پدری که چندین اولاد دارد یکی از آنان را بعنوان وارث خود انتخاب کند و فرزندان دیگر را بکسانی بدهد که اولاد نداشته باشند تا اینکه عده اهالی کشور همواره با عده اسهام مساوی بمانند.

ارسطو میگوید: **فائاس** دو **کالسدوان** ترتیبی مقرر کرده بود تا در جمهوری هائی که اموال مساوی نبود مساوات برقرار شود.

او چنین دستور میداد که پولداران بقفرا جبهیزیه بدهند ولی خودشان نگیرند فقرا برای دختران خود پول بگیرند اما ندهند.

گمان نمیکند در هیچ جمهوری این چنین ترتیبی بطرز رضایت بخش قابل اجرا باشد زیرا افراد را تحت شرایطی قرار میدهد که تفاوت فاحش آنها مردم را از همان مساواتی که میخواهد اصول تساوی را برقرار کند متفر میسازد.

بهر است قوانین گاهگاهی باین صراحت رو بمقصدی که دارند پیش نروند، اگر چه دردمو کراسی مساوات حقیقی روح دولت است با این حال استقرار مساوات کامل بقدری مشکل است که دقت بینهایت در این مورد همیشه پسندیده نیست. کافی است که فقط يك طبقه بندی از مردم بنمایند تا تفاوتها را بیک میزان معتدلی تقلیل داده یا تثبیت نمایند و پس از آن قوانین خصوصی این عدم تساویها را رفته رفته هموار کند،

باین ترتیب که براغیا چیزهائی را تحمیل کنند و برای فقرا تسهیلاتی قائل شوند تا اعتدال برقرار گردد.

باید دانست که فقط صاحبان تمولهای متوسط میتوانند اینگونه چیزها را بدهند یا ضرر آنرا تحمل نمایند، و گرنه برای اشخاصی که دارای تمولهای سرشار هستند هر چیزی که از مزایای قدرت و شأن آنها بکاهد آنرا مانند یک ناسزا و توهین فاحش تلقی میکنند.

هر عدم تساوی در دمو کراسی باید از طبیعت دمو کراسی و همان اصل تساوی استخراج شود.

مثلاً ممکن است اشخاصی که محتاج بکارهای دائمی برای امر از معاش هستند در اثر یک محکومیت فقیر شوند و یا پیشه‌وران مغرور گردیده و در اجرای شغل خود اهمال کنند و یا بندگان آزاد شده‌ئی که عده‌شان زیاد است از آزاد مردان سابق نیرومندتر گردند در چنین مواقعی تساوی میان افراد را میتوان در دمو کراسی بتفع خود دمو کراسی حذف نمود ولی این تساوی که حذف میشود یک تساوی ظاهری است و برابری حقیقی نیست زیرا مردی که در نتیجه یک محکومیت فقیر شده است در وضعیتی که بدتر از وضع سایر افراد است میباشد و همین مرد اگر مجبور شود در اجرای شغل خود مسامحه کند افراد دیگر را بوضع خود اوست دچار خواهد کرد و قس علیهذا. در اینصورت استقرار عدم تساوی برای رفع این قبیل موارد از طبیعت دمو کراسی گرفته شده است.

فصل ششم

چگونه قوانین اعتدال را در دمو کراسی

حفظ میکنند

در دمو کراسی کافی نیست که فقط اسهام زمین برابر باشد بلکه باید بطوریکه در روم معمول بود اسهام کوچک هم باشند کوریوس سربازان خود میگفت

« خدا نکند که یک نفر زمینی را که برای تغذیه یک مرد کافیت کم بداند » همانطور که تساوی تمول موجب حفظ قناعت میشود قناعت هم تساوی تمول را حفظ مینماید این چیزها که ظاهراً مختلفند نمیتوانند بدون وجود همدیگر وجود داشته باشند هر یک از اینها هم علت است هم معلول.

اگر یکی از آنها از دمو کراسی خارج شود دیگری هم در دنبال آن خواهد رفت. راست است که چون دمو کراسی بر اساس تجارتی برپا شده ممکن است اتفاق بیافتد که برخی از افراد دارای تمول فراوان بشوند ولی در عین حال اخلاق در دمو کراسی فاسد نمیشود، باین جهت که تجارت روح قناعت و صرفه‌جوئی و میانه‌روی و کار و عقل و آرامش و تربیت و قاعده را همراه خود دارد ثروتی که از آن بعمل میآید نتیجه بدی نمیشود زیرا نتیجه بد وقتی حاصل میشود که فرط تمول روح تجارت را از بین ببرد در اینصورت ناگهان بی‌ترتیبی‌های عدم تساوی که محسوس نبوده‌اند بروز میکنند، برای حفظ روح تجارت باید مهمترین افراد خودشان باین کار پردازند باید این روح تنها حکمفرمائی کند و باروح و افکار دیگری ممزوج نشود و تمام قوانین آنرا تشویق کنند و با ترتیبات و اصول خود تمولها را بهمان اندازه‌ای که تجارت زیاد مینماید کوچکتر نموده و هر فرد فقیری را با اندازه‌ئی دارائی بدهند که بتواند مانند دیگران کار کند و هر فرد پولداری را با اندازه‌ای بحال متوسط برگردانند که برای حفظ یا کسب تمول احتیاج بکار داشته باشد.

در جمهوریهای تاجر منش قانون بسیار خوبی هست و آن اینست که بهر یک از اطفال یک سهم مساوی از ارثیه پدرشان میدهند بدین ترتیب هر قدر هم پدر ثروت گرد آورده باشد فرزندان او که کمتر از او ثروتمند خواهند شد ناچارند کار کنند و از تجمل و تن‌پروری بپرهیزند، من فقط از جمهوریهای تاجر منش صحبت میکنم زیرا در جمهوریهای که تاجر مآب نیستند قانونگذار باید قواعد دیگری تنظیم نماید.

در یونان دو قسم جمهوری وجود داشت، برخی مانند لاسدمون که بیشتر

جنبه نظامی داشتند و بعضی مانند آتن که تاجر بودند در جمهوریهای مثل **لاسدمون** میخواستند افراد بیکار باشند ولی در جمهوریهای مثل آتن سعی میکردند عشق بکار را بمردم تلقین بکنند، **سلن** بیکاری را يك جنایت قلمداد کرد و گفت هر فرد باید ثابت نماید از چه ممری کسب معاش میکند زیرا در يك دموکراسی خوب که فقط برای مایحتاج باید پولی خرج کرده کسی باید از راه کار پول داشته باشد و گرنه دیگران بیهوده با پول نخواهند داد؟ البته بدون کار هیچکس.

فصل هفتم

وسائل دیگر برای تحکیم مبانی

اصول دموکراسی

در تمام دموکراسیها نمیتوان تقسیم اراضی را بطور تساوی برقرار کرد، زیرا واقعی هست که ممکن است چنین ترتیبی شاید غیر عملی و حتی خطرناک هم باشد و بسا ممکن است با اساس حکومت منافات داشته باشد، اجباری نیست که همیشه راه افراط پیموده شود و اگر مشاهده شد در دموکراسی این طرز تقسیم که میبایستی اخلاق را حفظ نماید مناسب نیست زمامداران باید بوسائل دیگری متشبث شوند تا بتوانند اخلاق را حفظ کنند. اگر يك هیئت ثابتی که بذاته دارای اخلاق حسنه و مظهر افکار و اعمال نیکو باشد تشکیل گردد یعنی اگر يك مجلس سنائی تشکیل دهند که داخل شدن در آن منوط بسن و وقار و سوابق خدمت باشد در آن صورت سناتورها که در نظر مردم مانند خدایان جلوه خواهند کرد احساساتی را بمردم میآموزند که در تمام خانوادهها رسوخ خواهد نمود.

باید مخصوصاً این سناتورها بر رسوم قدیمی پای بند باشند و کاری کنند که مملکت وزعمای ملت از آن قدم فراتر نگذارند. زیرا از لحاظ اخلاق حفظ رسوم قدیمی خیلی سودمند است.

از آنجائی که ملل فاسد شده ندرتاً کارهای بزرگی انجام میدهند و نمیتوانند مجامعی را تشکیل داده یا شهرهائی تأسیس نموده و یا قوانینی وضع کنند و برعکس آنهائیکه اخلاق ساده و سنگین داشته اند اغلب تأسیسات بزرگی را برپا نموده اند لذا بخاطر آوردن اصول اخلاقی ساده قدیم در تهذیب اخلاق يك ملت فاسد تأثیر بسزائی دارد و میتواند آنها را بسوی تقوی باز گرداند گذشته از این اگر دیدید در بین يك ملت انقلابی روی داد و حکومت جدیدی بوجود آمد شك نیست که این انقلاب و اساس جدید در پرتو زحمات و رنجهای بسیار بوجود آمده است. و کمتر اتفاق افتاده که اخلاق فاسد و بیکاری انقلاب بوجود آورد.

آنهائی که انقلاب را بوجود آورده اند و خواسته اند مره آنرا بمردم بچشانند در این امر موفق نشده اند مگر بوسیله قوانین خوب بنا برین یادآوری رسوم قدیم معمولاً موجب اصلاح - و برقراری رسوم جدید وسیله افراط میباشد و قتی که مدتی از عمر يك حکومت گذشت بدون اینکه محسوس شود بطرف فساد میرود و اصلاح آن ممکن نیست مگر بازحمت زیاد و مساعی فوق العاده.

در این مسئله تردیدی بوده است که آیا اعضای مجلس سنائی که ما از آن بحث نمودیم باید مادام العمر سرکار باشند یا برای مدت محدودی انتخاب شوند. البته باید مادام العمر باشند چنانکه در **رم و لاسدمون** و حتی آتن مرسوم بود زیرا نباید آن چیزی را که در آتن سنا مینامیدند و هر سه ماه بدسه ماه اعضای آن عوض میشد با **آرئوپاز** (مجلس سنای بزرگرم) که اعضای آن برای «مادام العمر» برقرار میشدند و مظهر دوام و تعالی حکومت بودند اشتباه کرد. دستور کلی این است:

در يك مجلس سنا که بمنزله اساس حکومت و در واقع حافظ اخلاق عموم میباشد سناتورها باید برای مدت حیات انتخاب شوند ولی در يك سنائی که فقط برای جریان انداختن کارهای عادی کشور تشکیل شده است ممکن است سناتورها تغییر کنند.

ارسطو میگوید: هوش هم مانند بدن پیر میشود این اندیشه در مورد يك

زمامدار واحد صدق میکند اما نمیتوان در مورد يك مجمع سناتورها آنرا استعمال نمود و بنابراین از قوه معنوی يك هيئتی که مجلس سنا را تشکیل میدهد هیچوقت در اثر مرور زمان کاسته نخواهد شد. در آتن علاوه بر **آرئوپاز** محافظین اخلاق و قوانین هم وجود داشتند، در **لاسدمون** تمام پیر مردان جنبه متقدی داشتند در رم دو مأمور مخصوص بانتقاد میپرداختند همانطوری که سنا مواظب ملت بود **سانورها** هم مراقب ملت و سنا بودند و چیزهایی را که در جمهوری فاسد شده بود دوباره برقرار میساختند سستی ها را یادداشت میکردند مسامحه کاریها را مورد رسیدگی قرار میدادند خطبها را اصلاح میکردند همانطوریکه قوانین جزائی جنایات را کیفر میدهد.

- قانون رم که بموجب آن رسیدگی باتهام **زنا** بایستی علنی باشد برای حفظ پاکی اخلاق قابل تحسین بود، چه آنکه زنها را مرعوب میکرد و آنهایی را هم که بایستی مراقب زنان باشند مرعوب تر مینمود.

هیچ چیز بیش از اطاعت فوق العاده جوانان نسبت به پیر مردان باعث حفظ اخلاق نمیشود زیرا هر دودسته خویشتن داری خواهند نمود.

جوانان بواسطه احترامی که نسبت به پیر مردان دارند و پیران بمناسبت احترام بشخص خودشان.

هیچ چیز بیش از اطاعت فوق العاده مردم برؤسا موجب قوت قوانین نمیشود.^۱

گزنقون میگوید: تفاوت بزرگی که **لیکورک** میان **لاسدمون** و سایر شهرها گذاشته عبارت از این است: او مخصوصاً در لاسدمون کاری کرده بود که مردم مطیع قوانین باشند و بمحض اینکه قاضی آنها را احضار میکرد باعجله نزد قاضی حاضر

۱- مشروط بآنکه رؤسا مردمان صالحی باشند و انتخاب آنان بمتاغل و مناصب از روی لیاقت و تخصص بعمل آید والا در غیر اینصورت از احترام مردم سوء استفاده نموده دارای عجب و نخوت خواهند شد و همین وضعیتی بوجود می آید که در جامعه امروزی ما کم و بیش حکمفرماست. مترجم

میشدند اما در آتن یکمرد متمول عار میدانست که مردم گمان کنند او از قاضی تبعیت کرده است.

اقتدار پدر نسبت بفرزند نیز برای حفظ اخلاق خیلی مفید است. سابقاً گفتیم که در جمهوری نیروئی وجود ندارد که باندازه سایر حکومتها ترس آور باشد پس باید قوانین سعی کنند جبران این نقص را بنمایند و این کار را بوسیله اقتدار پدری انجام بدهند.

در رم پدران حق حیات و ممات نسبت باولاد خود داشتند در **لاسدمون** هر پدری حق داشت فرزند دیگری را تنبیه کند، در رم قدرت پدری با جمهوری از بین رفت. در حکومتهای پادشاهی پاکی اخلاق چندان مورد لزوم نیست زیرا زمامداران میخواهند هر يك از افراد تابع قدرت آنان باشد، قوانین رم که جوانان را به قیومت عادت داده بود علتش این بود که مدت مفرسن را خیلی طولانی کرده بود شاید ما در اخذ این رسم بخطا رفته باشیم زیرا در يك حکومت پادشاهی باینهمه فشار احتیاجی نیست همین قیومت در جمهوری ممکن است ایجاب کند پدر مادام العمر بر اموال فرزندان خود فرمانروا باشد چنانچه در رم این کار را کرده بودند ولی روح مشروطیت غیر از این است.

فصل هشتم

در حکومتهای اشرافی قوانین چگونه با اصول حکومت تطبیق میشود

در حکومت اشرافی اگر ملت باتقوی باشد میتواند تقریباً همان خوشبختی حکومتهای جمهوری را داشته باشد و دولت هم مقتدر خواهد گردید. اما چون بندرت اتفاق میافتد در جاهائی که تمول مردم متفاوت است تقوی فراوان پیدا شود قوانین باید تاحدی که میتوانند بکوشند روح اعتدال را بمردم تزریق کنند و مساواتی را که اساس حکومت بالضروره از بین میبرد دوباره برقرار سازند.

روح اعتدال همان چیز است که در حکومت اشرافی تقوی نامیده میشود و جای روح مساوات را که در حکومت توده هست میگیرد .
اگر شکوه و جلالي که پادشاهان را احاطه کرده قسمتی از قدرت آنها باشد فروتنی و سادگی اطوار و رفتار هم موجب قدرت نجبا میگردد هنگامی که اینان هیچ گونه ابراز تشخص نمیکند و با توده مخلوط میشوند و مانند توده لباس میپوشند در لذات خود توده را شريك میکنند توده ضعف خود را فراموش میکند .

چون هر حکومتی دارای طبیعت و اصول مخصوصی است پس نایستی حکومت اشرافی طبیعت و اصول حکومت مشروطه را بخود بگیرد، این قضیه هنگامی واقع میشود که نجبا بخواهند امتیازات شخصی و مخصوص داشته باشند تا بآنوسیله هیئت جامعه آنها را از دیگران تمیز بدهد . در حالی که امتیازات باید مخصوص هیئت سنا باشد نه برای افراد سنا تورها زیرا احترام ساده سنا تورها برای آنها کافیست .

در حکومت های اشرافی دو نوع بی نظمی وجود دارد : عدم تساوی فاحش بین فرماندهان و فرمانبرداران ، عدم تساوی میان اعضای مختلف هیئت فرماندهی از این دو عدم تساوی خصومتها و حسادتها تولید میشود که قوانین باید از وقوع آنها جلوگیری کرده یا آنها را متوقف سازند .

نخستین عدم مساوات مخصوصاً هنگامی پیدا میشود که امتیازات بزرگان فقط از لحاظ اینکه در نظر ملت مذموم است مستقر گردد باین معنی که بزرگان با مزایائی که جهت خود برقرار میکنند خصومت ملت را نسبت بخود جلب مینمایند مثلاً قانونیکه در رم اشراف را از ازدواج با توده منع میکرد از همین نوع قوانین بود .

این کار نتیجهائی جز این نداشت که اشراف را از يك طرف مغرور و از طرف دیگر متفور مینمود و این موضوع وسیله مؤثری بدست ناطقین داده بود که در

نطق های خود توده را بر علیه اشراف تحريك کنند و اشراف را مورد انتقادات شدید قرار دهند .

این عدم مساوات در صورتی هم که اوضاع افراد را از لحاظ پرداخت عوارض متفاوت نماید با اشکال مختلف باز بوجود خواهد آمد .
این وضعیت بچهار قسم مختلف ممکن است ایجاد شود :

۱- اگر نجبا برای خود این امتیاز را قائل شوند که اصلاً چیزی نپردازند .

۲- اگر متوسل بخدعهئی شوند که خود را از پرداخت عوارض معاف نمایند .

۳- اگر نجبا بعنوان دستمزد یا موجب کارهائی که انجام میدهند عوارض پرداخت شده را بخود باز گردانند .

۴- اگر توده را باج بده نموده و مالیات هائی را که او میدهد نجبا بین خود تقسیم نمایند (این شق اخیر نادر است) در این صورت حکومت اشرافی سخت ترین حکومتها خواهد شد .

رم هنگامی متمایل بحکومت اشرافی گردید که از این معایب بکلی احتراز مینمود، زیرا مامداران بابت انجام مشاغل و کارهای خود حقوقی دریافت نمیداشتند و بزرگان جمهوری مانند دیگران مالیات میدادند و حتی بیش از دیگران بآنها تحمیل میشد و گاهی نیز آنها بتنهائی مالیات میپرداختند ، نه فقط در آمد دولت را تقسیم نمیکردند و از خزانه دولت چیزی بچنگشان نمیافتاد بلکه هر دارائی دیگری که از تمول شخصی برای آنها فراهم میشد میان ملت تقسیم مینمودند تا افتخاراتیکه دارا هستند بجای خود باقی مانده و احساسات توده را نسبت بخود ملایم و جلب کنند و محسود مردم واقع نشوند .

این يك اصل مسلمی است که هر اندازه تقسیم ثروت میان مردم در حکومت دموکراسی نتایج بد داشته باشد در حکومت های اشرافی خوب است زیرا در دموکراسی تقسیم ثروت در روح ملت را فاسد میکند ولی در حکومت اشرافی باعث

تقویت روح ملی میشود و اگر درآمدها را بین مردم تقسیم نکنند لااقل باید بآنها نشان داده و بفهمانند و بلکه در مغز آنها جا دهند که ملت بخوبی اداره میشود، و در واقع با این ترتیب و باین نحو ملت را از درآمد عمومی بهره‌مند سازند.

زنجیر طلائی معروفی که در ونیز کشیده شده بود و اموالی که در مواقع فتح و ظفر برم می‌آوردند و خزائنی که در معبد ساتورن^۱ حفظ میکردند در واقع عبارت از ثروت ملی بود و ثابت میکرد که اموال عمومی حفظ شده است.

مخصوصاً در حکومت اشرافی این موضوع یک اصل اساسی است که اشراف نباید در وصول خراجها مداخله نمایند درم طبقه اول کشور بهیچوجه در این امر دخالت نمینمودند بلکه طبقه دوم را مأمور این کار میکردند ولی آنها بعدها مضار و معایب بزرگی را موجب گردید.

در حکومت اشرافی اگر نجبا مالیات بگیرند تمام افراد دستخوش معامله گران و رباخواران خواهند شد چدر اینصورت يك دادگاه عالی وجود نخواهد داشت که اشراف را متنبه کند، و از تجاوزات آنها جلوگیری نماید، زیرا خود آنها تشکیل دهندگان دادگاه هستند و آنانکه برای جلوگیری از تعدیات مأمورند بجای ممانعت از معامله گران شخصاً از آن تعدیات استفاده مینمایند در اینصورت نجبا مانند شاهزادگان حکمرانان مستبدی خواهند بود که هر کس را دلشان بخواهد لخت میکنند و بزودی سوءاستفاده اشراف در این حکومت یکی از وسائل مطمئن تحصیل ثروت و امرار معاش میگردد و رباخواری هم بآن کمک نموده و به نسبت زیاد توسعه داده میشود آنوقت در این وضعیت مزارع نابود شده و برزگران قادر بکشت و زرع نخواهند شد و در آمد عمومی به صفر خواهد رسید.

از این راه است که برخی دولتها بدون اینکه با مغلوبیت آشکاری مواجه شده باشند يك حال ضعفی افتاده اند که همسایگان از آن ضعف دچار حیرت شده و خود افراد ملت نیز تعجب نموده اند.

و همچنین بایستی قوانین کشور اشراف را مانع از بازرگانی بشود، زیرا بازرگانانی که دارای این همه اعتبار باشند بهمه گونه انحصارهایی مبادرت خواهند نمود!

تجارت شغلی است که باید اشخاص باالسویه از آن بهره‌مند گردند، در میان کشورهای استبدادی بینواتر از همه آن کشوری است که پادشاهش بازرگان باشد.

قوانین ونیز نجبا را از تجارت که ممکن بود از طریق مشروع ثروت‌های هنگفتی بآنها بدهد باز میداشت و منع میکرد.

قوانین باید مؤثرترین وسائل را بکار ببرند تا اشراف نسبت بتوده با عدالت رفتار کنند.

اگر يك دادگاهی برای اینکار برقرار نشده باشد باید خود قوانین جانشین دادگاهها شده و بین مردم قضاوت کنند، در غیر اینصورت هر گونه مخالفت بر علیه اجرای قوانینی که بایستی حق توده را رعایت نماید سبب خواهد شد که حکومت اشرافی از بین برود آنگاه بیدادگری نزدیک شده حکومت استبدادی جانشین آن می شود.

قوانین باید همیشه فکر غرور و تسلط و غلبه بر توده مردم را در وجود مامداران از بین برده و از سر آنها بدر کند.

و همچنین بایستی برای مدت محدودی یا برای همیشه يك نفر قاضی باشد که (مانند افورها در لاسدمون و مفتشین دولت در ونیز که تابع هیچ مقرراتی نبودند) نجبارا بر خود بلرزاند.

چنین حکومتی محتاج بقوه محرکه شدیدی است، در ونیز که حکومت اشرافی بود هر کس میتواند شکایات خود را از اعمال زمامداران در صندوق سنگی مخصوصی بریزد و بلافاصله بشکایت اورسیدگی میشد ولو اینکه شکایت جنبه اتهام را داشت، گرچه این عمل در انظار ظالمانه جلوه میکند ولی در حفظ حکومت اشرافی مؤثر است زیرا یکی از قوای محرکه این حکومت است.

این رویه جابرانه در حکومت اشرافی عیناً شبیه بتفتیش اعمال زمامداران و مأمورین در حکومت دموکراسی است که آنهم بنوبه خود دارای استقلال است و گرنه مأمورین بازرسی قادر بانجام وظائف خود نخواهند بود.

در اینصورت نباید بازرسان را نسبت باعمالیکه در این مأموریت خود انجام داده اند بازخواست کرد بلکه باید بآنها اطمینان داد و هرگز مایوسشان نکرد بهمین جهت رومیها قابل تقدیر بودند که اینکار را میکردند.

در حکومت اشرافی دو چیز زیان آور است: یکی فقر نامحدود نجبا و دیگر ثروت نامحدود آنها.

برای جلوگیری از فقر باید نجبارا خیلی زود عادت داد که وامهای خود را پردازند و برای معتدل کردن ثروت آنها باید مقررات عاقلانه و غیر محسوس وضع نمود ولی نباید ناگهان اموال آنها را ضبط کرد و با وضع قوانین زراعتی و فلاحتی املاک آنها را بین رعایا تقسیم کرد و دیون رعایا را نسبت باشراف الغا نمود زیرا اینکار موجب مصائب بسیاری خواهد شد.

قوانین باید حقوق ارشدیت را میان اشراف ملغی نماید تا در اثر تقسیم ارثیهها ثروتها همواره بحال مساوات برگردند و باقی بمانند بهیچوجه نبایستی قرابت و یا کبر سن و یا قبول کردن بفرزند (پسر خوانده) متوسل شد زیرا تمام وسائلی که برای ادامه بزرگی در حکومتهای سلطنتی مشروطه تدوین شده است در حکومت اشرافی بدرود نمیخورد.

پس از آنکه قوانین خانوادهها را با همدیگر یکسان نمودند يك کار دیگر باقی میماند که باید نجبا را هم با یکدیگر متحد سازند.

اختلاف میان نجبا باید بزودی حل شود چدر غیر اینصورت مشاجرات انفرادی میان اشخاص به مشاجرات میان خانوادهها تبدیل میگردد بنا بر این باید به حکمیت مراجعه نمود تا مراغههای خانوادگی از بین برود و همه باهم متحد شوند.

بالاخره قوانین نباید تشخیصاتی را که موجب تکبر در خانوادهها میشود

بیهانه ئیکه آنها اصیل تر یا قدیم تر هستند تحریک و تشویق نمایند و تمام خانوادهها میبایست از حیث مقام و شأن با پست ترین آنها مساوی باشند. نگاهی بتاریخ لاسدمون بکنید خواهید دید که چگونه افورها توانستند غرور سلاطین و بزرگان را از بین ببرند.

فصل نهم

در حکومتهای مشروطه قوانین چگونه

با اصول خود متناسب میباشند

از آنجائیکه اساس این حکومت مبنی بر شرافت است قوانین نیز باید بر پایه شرافت استوار شوند. قوانین باید بکوشند تا اشرافی را که نسبت بشرافت علاقه مندند نگاهدارند.

باید قوانین اشرافیت را موروثی نمایند اما نه برای اینکه میان قدرت شاه و ضعف توده حدی باشد بلکه بین این دو رابطه بوده باشد، اصول وراثت که اموال را در خانوادهها حفظ میکند در این حکومت خیلی مفید خواهد بود و لوائیکه در حکومتهای دیگر مناسب نباشد.

اصل استرداد صلبی^۱ زمینهای را که تبذیر اولیای خانواده از بین برده باشد بخانوادههای اعیان پس میدهد.

اراضی اشراف هم مانند خود آنها دارای امتیازاتی میباشد زیرا همانطور که نمیتوان شئون پادشاه را از شئون کشور جدا کرد نمیتوان شئون یکی از اشراف را هم از شئون تیول وی تفکیک نمود.

اگر بخوانند باصل حکومت مشروطه سلطنتی صدمه ئی نزنند و نیروی

۱- استرداد صلبی همانا استرداد اراضی و تیولهای است که اسلاف اعیان و اشخاصی که دارای آن نیولها بوده اند آنان را تبذیر کرده و از دست داده اند. در قوانین فرانسه اخلاف آنها نمیتوانستند باستناد این اصل قانونی آنها را پس بگیرند زیرا تیول قابل انتقال بغیر نبود و میبایستی در خانواده صاحب تیول باقی بماند. مترجم

اشراف و توده را کم نکنند باید تمام این امتیازات مخصوص اشراف بوده و بتوده عدول ننماید.

وراثت و مبادلات اموال مزاحم تجارت میشوند و بسیاری دعاوی و مراغه‌ها تولیدمینمایند، استردادصلبی موجب پیدایش عده‌ئی از مرافعات و مناقشات میگردد و تمام املاک کشور را که فروخته میشوند دست کم مدت یکسال بیصاحب میکند^۱ امتیازات مربوط به تیولها بکسانیکه از این امتیازات بهره‌مند میشوند قدرتی میدهد که برای خود آنها هم اسباب زحمت است و سودی که از تیول عاید می‌شود باین زحمات نمی‌ارزد ولی وقتی تیول را بتوده منتقل کنند بدون هیچ فایده‌ئی بتمام اصول نجات پشت پا میزنند.

در حکومت مشروطه میتوان بزرگترین قسمت دارائی را برای یکی از اولاد خود بتنهائی باز گذاشت، این اجازه خوب نیست مگر در حکومت مشروطه.

قوانین باید کلیه داد و ستدهائی را که موافق با اساس این حکومت است تشویق نمایند تا رعایا بتوانند بدون از بین رفتن احتیاجات پادشاه و درباریان را که هر روز تجدید میشود تأمین نمایند و مخارج کمر شکن و گزاف آنان را تحمل کنند

باید قوانین در طرز وصول مالیاتها انتظامی برقرار سازند تا طرز وصول مالیات از خود مالیات سنگین تر نباشد.

سنگینی بار مالیات در ابتدا موجب کار کردن میشود اما کار زیاد موجب خستگی مفرط و خستگی مفرط باعث تولید روح تنبلی میگردد.

۱- بکمال مدت حق اعتراض برای اولاد و اخلاف صاحبان تیول بوده است که اگر ملکی سابقاً تیول بوده و در نتیجه تبذیر پدران و اسلاف فروخته شده و از دست آنها خارج شده باشد مالکیت خریدار تا یکسال متزلزل و صاحبان تیول و اولاد و اخلاف آنها می‌توانستند بدادگاه مراجعه و بعنوان اصل قانونی استردادصلبی استیفاء حق نموده و در صورت اثبات تیول بودن ملک فروخته شده را پس بگیرند و برای اینکه حق تضییع نشود کلیه املاکی که فروخته میشده تا یکسال مالکیت خریدار متزلزل و در واقع بیصاحب بوده است این قانون معایبی دارد ولی چون منظور ما انتقاد نیست، توضیح آن اکتفا میکنیم، مترجم

فصل دهم

سرعت اجرا در حکومت مشروطه سلطنتی

حکومت پادشاهی مشروطه مزیت بزرگی نسبت بحکومت جمهوری دارد و آن اینست: چون امور بدست یکتفر تنها اداره میشود سرعت اجرا در این حکومت بیشتر است ولی چون ممکن است این سرعت مبدل بتند روی شود قوانین باید آنرا کمی آهسته‌تر کنند. قوانین نباید فقط اساس حکومت را تقویت کنند بلکه باید از افراط و تفریطی که ممکن است تولید شود جلوگیری نمایند.

کاردینال ریشلیو توصیه میکرد که در حکومتهای مشروطه از خار همراهان که درهمه چیز تولید اشکال میکنند باید احتراز شود^۱.

در کشورهای مشروطه هیئت‌هائی که نگهبان قوانین هستند فقط در مواقعی قوانین را بخوبی اجرا میکنند که با قدمهای آهسته و بامتانیت پیش بروند، برخلاف رجال درباری که اطلاعاتی از قوانین کشور ندارند و افراط کار میباشند این هیئت‌ها باید در امور مربوط با اجرای قوانین تعمق و اعتدال را پیشه خود سازند فرضاً يك دولتی بهترین دولتهای مشروطه باشد اگر زمامداران آن با متانت از افراطهای شاه و درباریان جلوگیری نکنند کشور قرین هرج و مرج میگردد ولو آنکه آن افراطها ناشی از خصائل مرضیه شاه باشد چه بسا اتفاق می‌افتد که پادشاهان از روی کرم و بزرگواری بخدمات بعضی خدمتگزاران بیش از ارزش واقعی آنها پاداش میدهند، در چنین موقعی مداخله هیئت مقننین تأثیرات نیکو خواهد داشت.

فصل یازدهم

در مزایای حکومت مشروطه

حکومت مشروطه مزیت بزرگی نسبت

۱- از این گفته معلوم میشود که ریشلیو گرچه تظاهر بمشروطیت میکرد ولی افکار استبدادی داشت و منظور او از خار همراهان افکاری است که مخالف خود را بی‌بند و مترجم

بحکومت استبدادی دارد زیر اقتضای طبیعتش اینست که در تحت او امر پادشاه چندین طبقه از زمامداران و علاقمندان بمشروطیت وجود دارند و در اینصورت دولت ثابت تر و مشروطیت تزلزل ناپذیر تر و اشخاصی که حکومت میکنند بیشتر در امان میباشند !

سیسرون گمان میکرد که انتخاب و کلای ملت در رم موجب نجات جمهوری گردید و میگوید : « نیروی ملتی که رئیس ندارد در اثر لجام گسیختگی مهیب تر است زیرا يك نفر رئیس احساس میکند که امور مربوط بشخص اوست و در فکر همه میباشد اما ملت باتندی و افراط خود خطری که خود را با آن مواجه میکند نمی شناسد . »

ممکن است این وضعیت را از يك لحاظ با يك حکومت استبدادی تطبیق کرد زیرا در حکومت استبدادی ملت دارای رؤسائی است که بین شاه و توده باشند و نیز میتوان آنرا با مشروطیت تطبیق نمود که در آن ملت دارای رؤسائی است که بین شاه و توده واقع شده اند .

در حقیقت همه جا دیده شده هنگامی که ملل دولتهای استبدادی مبادرت به نهضت و قیام کرده اند چون ملت بحال خود گذاشته شده نهضتها جنبه افراطی پیدا کرده و کارها را تا هر جا که توانسته اند کشانده اند و تمام بی نظمی هائیکه ملت مرتکب شده بی انتها بوده است، در صورتیکه در حکومتهای مشروطه ندرتاً اتفاق میافتد کار به افراط بکشد چه آنکه رؤسا میترسند و بیم آن دارند که از کار بر کنار شوند و رجالی که بین شاه و ملت قرار گرفته اند هر يك نماینده قدرتی هستند و نمیخواهد ملت تفوق زیادی پیدا بکند باین جهت ندرتاً اتفاق میافتد که انتظام کشور کاملاً مختل بشود زیرا پادشاه باین انتظام علاقمند است و مخالفین که نه اراده و نه توانائی بر انداختن دولت را دارند نمی توانند و نمی خواهند پادشاه را بر اندازند در اینصورت اشخاصی که عقل و اقتدار دارند و در کارها مداخله میکنند اعتدالهایی قائل می شوند سازش میکنند اصلاحاتی مینمایند آنوقت قوانین قوت می گیرند و مورد اطاعت مردم واقع میشوند بدین ترتیب تمام تاریخ ما مملو از جنگهای داخلی بدون انقلاب است اما تاریخ حکومتهای استبدادی مملو از

انقلابات بدون جنگهای داخلی میباشند .

آنهایی که تاریخ جنگهای داخلی برخی از دولتها را نوشته و حتی آنانکه خود محرك این جنگها بوده اند ثابت میکنند که تاچه اندازه اقتداری که پادشاهان برای خدمتگزاری بخودشان به بعضی از طبقات میدادند مورد اطمینان ایشان بوده زیرا فرضاً که این طبقات فاسد میشدند هرگز دیده نشده که با آشوب طلبان بر علیه شاه همدست بشوند بلکه پیوسته پشیمان بودند که چرا برخلاف قانون و وظائف خود رفتار کرده اند .

کاردینال ریشلیو چون خیال کرده بود طبقات نجبا را خیلی خوار و خفیف کرده است برای تقویت آنها توصیه مینمود که پادشاه و درباریانش باید دارای فضائل باشند، چنان خصائلی برای آنها قائل بود که در واقع فقط برای يك فرشته میتوان اینهمه دقت و علم و اینهمه استقامت فکر و اطلاعات را قائل گردید . مشکل بتوان باور کرد که از حالا تا وقتی که حکومتهای مشروطه از بین بروند چنان پادشاهی و چنان درباریانی که اوقائل است پیدا بشوند .

مللی که تحت انتظامات زندگی میکنند خوشبخت تر از آن ملت هایی هستند که بی قانون و بدون رئیس در جنگها سرگردانند. همانطور هم پادشاهانی که تحت قوانین اساسی کشور خود زندگی میکنند خوشبخت تر از پادشاهانی هستند که عاملی برای منظم کردن احساسات ملت خود در دست ندارند .

فصل دوازدهم

دنباله موضوع فصل قبل

عظمت و علو همت را در دولتهای استبدادی نجوئید

برای اینکه سلاطین مستبد چون خود دارای عظمت نیستند نمیتوانند بزرگی را بدیگران اعطا کنند در این کشورها افتخار وجود ندارد .

در حکومتهای مشروطه است که در اطراف پادشاه اتباع وی از انوار عظمتش مستفیض میشوند، در این کشورها چون هر کس باندازه ئی دارای مقامی است و

رتبه و شأنی دارد میتواند فضائی را که موجد عظمت میشود در وجود خود پیرو راند ممکن است این فضائل بروح استقلال ندهد، اما مسلماً عظمت و علو همت را اعطا میکند.

فصل سیزدهم

ماهیت استبداد

وحشیان «لویزیان»^۱ چون میخواهند میوه‌ئی بچنگ آورند درخت را از بیخ قطع میکنند. این است ماهیت حکومت استبدادی.

فصل چهاردهم

قوانین با اصول حکومت استبدادی

چگونه مربوط میباشند

حکومت استبدادی مبنی بر اصل ترس است و برای ملل ترسو و نادان و ازپا افتاده قوانین زیادی لازم نیست، همه چیز در آنجا باید بردویا سه فکر استوار باشد بنابراین افکار جدیدی لزومی ندارد زیرا هنگامی که شما يك حيوان را تربیت میکنید فقط مواظب هستید که کسی حیوان را از شما نگیرد و صاحب خود را بشناسد و رفتار او عوض نشود و در مغز او بادوسه حرکت نفوذ نمینماید والسلام.

هنگامی که پادشاه مستبد در خلوت است نمیتوان ویرا از محل شهوترانی او بیرون آورد مگر اینکه تمام اشخاصی که او را در آنجا نگاه داشته‌اند متأثر کرد زیرا آنها نمیتوانند تحمل کنند که پادشاه و قدرت او بدستهای دیگر بیفتد. پادشاه مستبد هرگز جرأت جنگیدن را ندارد و حتی بیمناک است که دیگران هم برای او بجنگند، چنین پادشاهی که عادت کرده است در کاخ خود هیچگونه مقاومتی

۱- لویزیان یکی از ایالات اتازونی است و منظور از وحشیان سرخ پوستان اولیه امریکاست.

نبیند. از مقاومتی که بوسیله اسلحه اعمال شود مکدر میگردد و معمولاً حس غضب یا انتقام او را تحریک میکند و مرتکب اعمال فجیع و زشت خواهد شد، گذشته از این او بمعنای افتخار حقیقی پی نمیرد و بقوانین جوانمردانه جنگی اعتنا نمیکند بنابراین جنگها با نهایت خشم طبیعی انجام میشود و حقوق بین الملل این کشورها کمتر از سایر جاها توسعه دارد.

چنین پادشاهی آنقدر معایب دارد که از آفتابی شدن حماقت طبیعی او باید اندیشناک بود مادامی که او پنهان است و کسی نمیداند در چه حال است مردم راحت هستند خوشبختانه در این کشورها مردم طوری بار آمده‌اند که فقط اسم شاه برای حکومت کردن بآنها کفایت میکند.

شارل دوازدهم هنگامیکه در بندر بود چون دید مجلس سنای سوئد اندک مخالفتی با او ابراز میدارد بآن مجلس نوشت که یکی از چکمه‌های خود را خواهد فرستاد تا بر آنها فرمانروائی کند این چکمه میتواند مانند يك پادشاه مستبد حکومت کند در حکومتهای استبدادی اگر پادشاه اسیر شود او را مرده تلقی میکنند و پادشاه دیگری بر تخت می‌نشیند، معاهداتی که پادشاه اسیر بسته است از درجه اعتبار ساقط میگردد و پادشاه جانشین وی آنها را تصویب نخواهد کرد. زیرا پادشاه هم قانون است و هم دولت، بمحض اینکه پادشاه نباشد هیچ چیز نیست و اگر او را مرده تلقی کنند دولت هم نابود میشود. یکی از چیزهایی که ترکها را وادار کرد با **بطر کبیر** صلح جداگانه بکنند این بود که روسها بسفیر ترکیه گفتند در سوئد پادشاه دیگری بر تخت جلوس نموده است، حفظ دولت چیز دیگری نیست مگر حفظ پادشاه یا اگر بهتر بگوئیم حفظ قصری که او در آنجا محبوس است هر چیزیکه قصر یا پایتخت را مستقیماً تهدید نکند در افکار جاهلانه و مغرورانه و خودبین شاه مستبد تأثیری ندارد.

اما راجع بارتباط قضایا با همدیگر، شاه مستبد نمیتواند این مطالب را تعقیب کرده یا پیش بینی کند و بلکه نمیتواند راجع بآنها فکر بکند، در این حکومت سیاست

وقوای محر که وقوانین آن باید خیلی محدود بوده و حکومت سیاسی مثل حکومت مدنی ساده باشد، زیرا تمام قضایا باین محدود میشود که حکومت سیاسی و حکومت مدنی با حکومت خانوادگی یعنی صاحب منصبان حرم سرا سازگار باشند.

برای چنین حکومتی بهترین اوضاع زندگی وقتی فراهم میشود که بتواند خود را در دنیا تنها ببیند و هیچ دولتی مافوق او یا مساوی با او نباشد و حدود کشور با صحراهای لم یزرع احاطه شده از ملتهائی که آنها را وحشی مینامند با فاصله زیادی جدا شده باشد تا مورد تهاجم قرار نگیرد یعنی ارتباطی با سایرین نداشته باشد و چون نمیتواند بنیروی ارتش چریک اطمینان داشته باشد ناگزیر بایستی يك قسمت آنرا از بین برد که در حقیقت از بین بردن نیروی کشور است، اساس حکومت استبدادی ترس و منظور از ترس آرامش است ولی باید دانست این آرامش صلح نیست بلکه بمنزل سکوت شهرهائی است که نزدیک است آنها را دشمن اشغال کند یعنی اضطراب باطنی وجود دارد زیرا قدرت متعلق بدولت نیست بلکه مربوط بارتشی است که آن دولت را تأسیس نموده است.

پس بایستی برای حفظ دولت این ارتش را حفظ کرد اما از طرفی همین ارتش برای پادشاه خطرناک میباشد، با این تفصیل چگونه میتوان امنیت دولترا با امنیت شخص شاه وفق داد بدیهی است این دو با هم متناقض هستند.

ملاحظه کنید با چه زبردستی دولت روسیه میخواهد از استبدادی که برای خود او سنگینیش بیش از سنگینی باردوش ملت است خود را نجات بدهد.

برای این منظور دولت روسیه لشکرهای بزرگ را منحل کرده کیفر جنایات را تخفیف داد دادگاههایی برقرار و شروع بشناساندن قوانین ب مردم کرده است، ملت را تعلیم میدهد اما علل مخصوصی هست که شاید دولت را بابدبختی که میخواهد از آن فرار کند دوباره مواجه نماید.

دردولتهای استبدادی مذهب بیش از کشورهای دیگر نفوذ دارد و يك ترسی است که سربار ترس ناشیه از استبداد شده است، در کشورهای مسلمان قسمت اعظم احترام شگفت انگیز مردم نسبت بپادشاه از مذهب ناشی میشود. مذهب است که

قوانین اساسی عثمانی را اندکی اصلاح کرده و آنهائی را که بواسطه شرافت شخصی خود بافتخار و عظمت دولت دلبستگی ندارند بوسیله زور و یا بوسیله اصول مذهبی به آن علاقمند مینماید.

از تمام حکومتهای استبدادی هیچیک باندازه حکومتی که در آن پادشاه خود را مالك تمام اراضی و وارث تمام اتباع خود میدانند بدتر نیست زیرا در این حکومتها نتیجه این میشود که زراعت اراضی متروك گردد و اگر پادشاه تجارت هم بکند هر گونه صنعتی هم نابود میشود.

در این حکومتها هیچ چیز را ترمیم و اصلاح نمی کنند خانه ها را فقط برای مدت زندگی یک نفر میسازند خندق نمی کنند، درخت نمی کارند، هر چه بتوانند از زمین درمی آورند و چیزی بآن پس نمیدهند همه جا بایر همه جا لم یزرع است، آیا گمان میکنید قوانینی که مالکیت ارضی و وراثت اموال را لغومی کند از لثامت و حرص بزرگان خواهد کاست؟ نه بلکه حرص و لثامت آنها را زیادتر خواهد نمود، چه آنکه اینان متمایلند هزار گونه اجحاف بکنند و بجز زر و سیمی که پنهان کرده یا امیدزدند نمی خواهند ظاهراً مالی داشته باشند تا اموال آنها از نظر مردم پنهان باشد.

برای اینکه همه چیز از دست نرود خوب است حرص پادشاه را بوسیله يك رسم و عاداتی معتدل نمود، مثلاً در ترکیه سلطان معمولاً بدریافت سه درصد از ارثیه افراد مردم قناعت میکند اما از آنجائی که اغلب اواضی را بسربازان چریک خود میبخشد و بهر ترتیبی که هوس بکند در این اراضی دخل و تصرف مینماید تمام ماترك افسران ارتش را غصب میکند و اگر شخصی بدون وارث ذکور بمیرد سلطان ملك او را تصرف مینماید و بدختران متوفی فقط مقدار کمی را را میدهد. بنابراین اغلب اموال ملت بشکل ناپایداری و بدون اینکه مشمول قوانین ثابتی شده باشد بتصرف دولت درمی آیند.

بموجب قوانین بانام پادشاه تمام ارثیه را تصاحب میکند حتی زن و اولاد و خانه متوفی را تصاحب مینماید، برای جلوگیری از این قانون بیرحمانه مجبور

میشوند اطفال را در هشت، نه، ده سالگی و گاهی زودتر از این سن متأهل کنند تا اتفاق نیفتد که آنها قسمتی از ارثیه پدرشان واقع شده و غلام پادشاه شوند. در کشورهایی که قوانین اساسی وجود ندارد موروثیت حکومت نیز نمیتواند ثابت بماند، زیرا شاه می تواند جانشین خود را از بین خانواده سلطنتی و یا از خارج انتخاب نماید در این صورت تعیین فرزند ارشد برای جانشینی شاه بی ثمر است. غالباً جانشین پادشاه را خود پادشاه یا وزیرانش بایک جنگ داخلی تعیین میکنند بدین ترتیب در این دولت يك علت انحلال دیگری هست که مزید بر علت انحلال سلطنت مشروطه است.

چون هر شاهزاده خانواده سلطنتی با السویه شایستگی دارد که با سلطنت انتخاب شود هر کدام بر تخت مینشینند قبل از هر کاری اول برادران خود را خفه میکند که رقیبی نداشته باشد چنانچه در ترکیه متداول است یا آنها را کور می کنند چنانچه رسم ایران است^۱ یا آنها را دیوانه خواهد کرد، بطوریکه نزد مغولها معمول است و اگر این اقدامات احتیاطی بعمل نیاید هر دفعه که تخت سلطنت خالی میشود يك جنگ داخلی مدهشی بوقوع می پیوندد.

مطابق قوانین اساسی روسیه تزار میتواند هر کس را که دلش میخواهد خواه در خانواده خود خواه از خارج خانواده بوراثت تاج و تخت انتخاب کند چنین ترتیب وراثتی هم باعث هزاران انقلاب میشود و چون اصول وراثت تاج و تخت با این ترتیب خود سرانه و بدون دقت برقرار شده لذا همواره تخت سلطنت متزلزل میباشد.

ترتیب وراثت سلطنت یکی از چیزهایی است که برای ملت دانستن آن بی نهایت اهمیت دارد. بهترین ترتیب وراثت سلطنت همانست که فرزند و در صورت نبودن او نزدیکترین اقرباء پادشاه بر تخت سلطنت بنشینند، این ترتیب از داعیه ها جلوگیری کرده و جاه طلبی ها را خنثی مینماید، دیگر نمیتوان ذهن يك

۱- از اخلاق نادرشاه افشار این عمل روایت شده که او پسر محبوب و ارشد خود را در حضور مادرش کور کرد زیرا احساس رقابت از او نموده بود. مترجم

پادشاه ضعیف را مشوش کرد و با توسل با حضار ارواح و استعداد از آنان وارث تاج و تخت را معین نمود.

وقتی که وارث سلطنت بوسیله قانون اساسی برقرار شده باشد فقط يك شاهزاده وارث تخت و تاج است و برادران او هیچ حق ظاهری یا حقیقی ندارند که دعوی تصرف تاج و تخت را داشته باشند و نمیتوانند بگویند یا ادعا کنند که پدر آنها نسبت بیکی از فرزندان محبت خاصی داشته است، در این صورت زندانی کردن یا کشتن یا کور کردن، برادر پادشاه یا هر يك از اقوام دیگر پادشاه بهیچوجه مورد پیدا نمیکند.

اما در دولتهای استبدادی برادران پادشاه در عین حال که بندگان او هستند رقیبان او هم میباشد و احتیاط اینطور اقتضا میکند که آنها در محل مطمئنی بازداشت شده و خطر آنها دفع شود خاصه در کشورهای مسلمان که اصول مذهب فتح و موفقیت را یکنوع مشیت الهی میپندارد بنا بر این در بین آنها هیچکس بموجب حقوق مخصوصی سلطنت نمیکند، بلکه فقط واقعیت قضیه شرط است، یعنی همیقتدر که کسی پادشاه شد، شده است.

در دولتهائی که شاهزادگان بلا فصل می بینند اگر بر تخت سلطنت نشینند محبوس یا مقتول خواهند شد، جاه طلبی بیش از آنچه در میان سایر مردم وجود دارد بین آنها تحریک میشود، زیرا در اروپا شاهزادگان بلا فصل دارای وضعیتی هستند که اگر حس جاه طلبی آنها را کاملاً تسکین ندهند باید تا اندازه ای ساکت نموده و فرو نشاند چه آنکه برادران شاه در کشورهای مادارای احترامات بسیار و بعد از شاه شخص اول هستند.

پادشاهان دولتهای استبدادی همیشه در زناشویی افراط کرده اند، آنان معمولاً چندین زن میگیرند بخصوص در قسمتی از دنیا که در آنجا استبداد حال طبیعی پیدا کرده یعنی در آسیا.

این پادشاهان بقدری اولاد دارند که نه آنها میتوانند نسبت باین فرزندان خود محبتی داشته باشند و نه اطفال میتوانند برادران و خواهران خود را دوست بدارند،

خانواده سلطنتی شبیه بخود دولت است باین معنی که خانواده بسیار ضعیف و رئیس آن زیاده از حد قوی است، این خانواده مثل يك دولت مستبد بنظر میآید که خیلی وسیع است ولی در حقیقت وسعت و عظمتی ندارد.

اردشیر تمام فرزندان خود را که بر علیه او توطئه کرده بودند بقتل رسانید^۱ این موضوع باور کردنی نیست که پنجاه فرزند بر علیه پدر خود توطئه بچینند و مخصوصاً باور نکردنی است که این توطئه بدینجهت واقع شده باشد که پادشاه نخواست زن صیغه خود را به پسر ارشدش ببخشد.

ساده تر این است که گمان کنیم این واقعه یکی از دسائس عادی حرمسراهای خاور زمین است که در این حرمسراها غدر و شیطنت و حيله بی سروصدا کار خود را میکند و همه چیز مستور میماند پادشاه پیری هم که فرمانده حرمسراست روز بروز احمق تر میشود و خودش بزرگترین زندانی در کاخ سلطنتی میباشد.

پس از تمام این چیزها که گفتیم چنین نتیجه گرفته میشود که بایستی طبیعت انسانی دائماً بر علیه حکومت استبدادی شورش کند اما با وجود عشق انسان به آزادی و با وجود نفرتش از قساوت، اغلب ملل تابع استبدادند و علت آنرا باسانی میتوان فهمید.

زیرا برای تشکیل يك حکومت معتدل باید اقتدارات را با هم ترکیب کرد و آنها را مرتب و معتدل ساخت و بکار انداخت بهتر بگویم باید بیک قوه کمکی داد تا در مقابل قوه دیگر مقاومت کند، این يك شاهکار قانونگذاری است که تصادف آنرا ندرتاً بوجود میآورد و ندرتاً هم اتفاق میافتد که با اراده قبلی و قصد مخصوصی این کار را بکنند.

برعکس يك حکومت استبدادی که همیشه اعمالش جلو چشم است یعنی تقلید از آن خیلی آسان و همه جا یکسان است چون برای اداره و استقرار آن چیزی غیر از هوا و هوس لازم نیست و نیازمند به تدبیر و تفکر نمی باشد هر کس برای این کار شایسته است.

۱- این موضوع در نوشته‌های ژوستین مورخ رومی مندرج است که در قرن دوم میلادی می زیسته. مترجم

فصل پانزدهم دنباله همان مطلب

در اقالیم گرمسیر که معمولاً استبداد حکمفرماست آرزوها و عواطف زودتر بروز میکنند و زودتر هم از بین میروند در آنجاها هوش زیاد ترقی میکند و همچنین خطر از دست دادن ثروت کمتر است، وسائل خودنمایی کردن نیز کمتر است، جوانها که در خانه ها محبوسند کمتر با همدیگر ارتباط دارند در آنجاها زودتر ازدواج میکنند و ممکن است زودتر از کشورهای سردسیر بسن بلوغ برسند در ترکیه سن بلوغ در پانزده سالگی شروع میشود.

رهن و وثیقه اموال در مقابل دیون در این کشورها معمول نیست زیرا در حکومتی که هیچکس بمال خود اطمینان ندارد بشخص بیشتر قرض میدهند تا بمال.

در حکومت های معتدل و مخصوصاً در جمهوریا بعلمت اعتماد بیشتری که بدرستکاری افراد هست و بمناسبت تأثیرات خوبی که اساس حکومت دارد وثیقه اموال در مقابل دیون بالطبع معمول میگردد.

اگر در جمهوری رم قانونگذاران اینکار را برقرار کرده بودند دچار آنهمه طغیانها و جنگهای داخلی نمیگردیدند و دچار مشکلاتی نمی شدند که ناچار باشند برای آنها بوسائل خطرناك دست بزنند.

فقر و عدم اطمینان بمال در کشورهای استبدادی رباخواری را بشکل طبیعی درمیآورد و هر کس میزان ربح پول را نسبت بخطری که در قرض دادن آن موجود است بالا میبرد پس بیچارگی از همه طرف باین کشورهای بدبخت رومیاورد و همه چیز در آنجاها از مردم سلب میشود حتی وسیله قرض کردن.

بدین لحاظ یکنفر تاجر نمیتواند در آنجاها تجارت بزرگی بکند و باید زندگی روز مره داشته باشد چه اگر مقدار زیادی کالا تهیه کند با دادن ربح زیاد برای تأدیه قیمت اجناس بیش از آنچه از کالاها میخواسته است فایده بکند ضرر

مینماید بنا بر این قوانین تجارتی در آنجاها لزوم پیدا نمیکند و منحصر به انتظامات عادی میشود، ممکن نیست حکومت ظالم باشد مگر دستهای داشته باشد که این ظلمها را مرتکب بشوند و محال است که این دستها برای خودشان کار نکنند، پس در کشورهای استبدادی اختلاس و ارتشاء يك امر طبیعی است.

چون این جرم در آنجاها يك عمل عادی است ضبط اموال در این کشورها مفید است زیرا بدین طریق ملت را تسلی میدهد و پولی که از این ممر بدست میآید بهتر از يك مالیات کمرشکنی است که پادشاه با اشکال از اتباع و رعایای خانه خراب خود بگیرد گرچه ضبط اموال یکتفر که خانواده‌ئی را اداره میکند سایرین را دچار بدبختی مینماید ولی در این کشورها هیچ خانواده‌ئی نیست که شاه و دولت بخواهند آنرا حفظ کنند.

در کشورهای معتدل قضیه طور دیگری است و ضبط اموال مالکیت را دچار تزلزل خواهد نمود. بعلاوه سایر افراد خانواده را دچار فقر و بدبختی می‌نماید زیرا خیلی ظلم است که بچه‌های معصوم را بجرم پدران خود از وسائل زندگی محروم کنند و يك خانواده را بباد فنا دهند در صورتیکه مجرم بیش از یکتفر نیست و خانواده گناهی ندارد.

در جمهوریه‌ها ضبط اموال برابری را که روح جمهوریت است از بین میبرد و افراد را از مایحتاج خود محروم مینماید، يك قانونی در روم این طور مقرر میداشت که ضبط اموال فقط در مورد اهان‌ت پادشاه باید بعمل آید این کار عاقلانه است بشرط آنکه صرفاً روح این قانون را تعقیب کرده و هر جنایتی را مشمول این مجازات قرار ندهند و ضبط اموال را فقط برای کیفر بعضی جنایات محدود نمایند، در کشورهای که عادات محلی مقرراتی برای اموال خصوصی معلوم کرده (همانطوریکه بدن گفته است) باید فقط اموال اکتسابی را ضبط نمود.

فصل شانزدهم انتقال اختیارات

در حکومت استبدادی تمام اقتدارات بدست کسی است که با وسپرده شده باشد هر روزی خودش بمنزل پادشاه مستبد و هر صاحب منصبی بمنزل وزیر است.

در حکومت مشروطه اختیارات بلا فصل اعطا نمیشود پادشاه در حین اعطای اختیارات آنها را معتدل تر میکند و اقتدار خود را بطوری تقسیم میکند که اگر يك قسمت را بدهد قسمت بزرگتر را برای خود حفظ نماید.

بدین ترتیب در دولتهای مشروطه فرمانداران شهرها همان اندازه که تحت اوامر استانداران هستند همان اندازه هم تحت اوامر پادشاه میباشند و صاحب منصبان خصوصی هیئت‌های نظامی آنقدرها وابسته به سران لشکر نیستند و بیشتر بخود پادشاه مربوط میباشند در اغلب کشورهای مشروطه عاقلانه مقرر داشته‌اند اشخاصی که فرماندهی نسبتاً وسیعی دارند با هیچ هیئت چریک مربوط نباشند از این جهت که چون فرماندهی آنان وابسته به اراده خاص پادشاه است ممکن است اگر جزء چریک بشوند استقلال پیدا کرده شاه از خدمات آنها استفاده ننماید، در حقیقت آنان هم در خدمتند و هم خارج از خدمت.

این ترتیب با حکومت استبدادی وفق نمیدهد زیرا اگر آنهایی که شغلی ندارند امتیازات و القابی داشته باشند در کشور رجالی وجود خواهند داشت که بخودی خود بدون کار بزرگند و این وضع با طبیعت این دولت اصطکاک پیدا میکند.

اگر حاکم يك شهر تحت اطاعت استاندار نباشد چون هر دو خود سرند میبایستی هر روز اقداماتی برای آشتی دادن آنها بعمل آید، چنین عملی در حکومت استبدادی معنی ندارد. گذشته از این اگر حاکم شهر از استاندار تبعیت نکند استاندار هرگز زیر بار مسئولیت شغل خود نخواهد رفت زیرا عدم اطاعت حاکم که مادون اوست ممکن است بهای خون او تمام بشود و مغضوب شاه گردد.

در این حکومت نمیتوان اقتدارات را تعدیل نمود، اقتدار کوچکترین مأمور.

کمتر از اقتدار شخص پادشاه مستبد نیست در کشورهای معتدل قانون همه جا عاقلانه است و همه جا متبع است و کوچکترین مستخدم دولت از آن پیروی مینماید اما در حکومت استبدادی که قانون عبارت از اراده پادشاه است و لواینکه پادشاه عاقل هم باشد يك مأمور نمیتواند از يك اراده که بر او مجهول است تبعیت نماید پس باید تابع اراده شخص خودش باشد. چیز دیگری هم هست و آن اینست که چون قانون همان اراده پادشاه است و پادشاه نمیتواند غیر از حدود اطلاعات خود اراده‌ئی داشته باشد پس لازم می‌آید بهمین نحو تمام مأمورین دولت هم مثل شاه اطلاعاتشان محدود و اراده آنها فقط در حدود آن و خود سرانه باشد. بالاخره در این کشورها جز اراده آنی و بدون سابقه شاه چیز دیگری نیست.

فصل هفدهم پیشکشی‌ها

در کشورهای استبدادی این يك رسمی است که با اشخاص بالاتر حتی شخص پادشاه نمیتوان روبرو شد مگر اینکه باو يك تحفه‌ئی تقدیم نمود، امپراطور مغول عرایض رعایای خود را نمی‌پذیرفت مگر اینکه قبلاً چیزی بعنوان پیشکشی از آنها دریافت کرده باشد این قبیل پادشاهان در اینکار بقدری افراط میکنند که حتی مراحم خود را هم فاسد و بدون جلوه مینمایند.

در کشوری که هیچکس حق ملیت ندارد، در حکومتی که این فکر حکمفرما است که مافوقها نسبت بمادون‌ها هیچگونه وظیفه‌ئی برای خود قائل نباشند، در کشوری که مردم خود را بهمیدگر مربوط نمیدانند و اساس ارتباط و رعایت حقوق طرفین فقط ترس از مجازات است، در کشوری که هیچگونه دادوستد و تجارت نیست و ندرتاً اتفاق میافتد کسی محتاج شود بحضور یکی از بزرگان رفته از او تمنائی کند یا تقاضا یا شکایتی نماید و بواسطه رکود معاملات نیازی به دادگاه‌ها نیست طبعاً در این کشورها هر کس میخواهد بزرگی مراجعه کند باید باو پیشکشی بدهد.

اما در حکومت جمهوری پیشکشی يك رسم نفرت‌آوری میباشد زیرا تقوی در این کشورها حکمفرماست.

در حکومت مشروطه شرافت بقدری مؤثر است که از هر پیشکشی بهتر است و احتیاجی بدان نیست اما در حکومت استبدادی که نه شرافت وجود دارد و نه تقوی نمیتوان بانجام کاری تصمیم گرفت مگر بامید استفاده.

افلاطون دستور میداد هر کس برای انجام وظیفه تحفه‌ئی بگیرد باید محکوم باعدام شود او مطابق افکار جمهوریت اظهار عقیده میکرد او میگفت نه برای اعمال خوب و نه برای اعمال بد تحفه نباید گرفته شود نه برای انجام امری و نه برای خودداری از امری تحفه گرفتن ممنوع است، قانونی که بقضات روم اجازه میداد هدایا و تحفه‌های کوچک بگیرند مشروط باینکه ارزش آنها در عرض سال از یکصد **اسکو** تجاوز نکند قانون بدی بود زیرا اشخاصی که بآنها چیزی داده نمیشود چیزی هم نمیخواهند ولی اشخاصی که بآنها چیز کمی داده میشود بزودی کمی بیشتر و بعد رفته رفته خیلی زیاد توقع میکنند.

گذشته از این قانع کردن کسی باینکه نباید چیزی بگیرد کار آسان‌تری است تا آنکه بگوئیم کم بگیرد زیرا چنین شخصی را بگرفتن کم نمی‌توان قانع نمود و برای زیاد گرفتن همواره بهانه‌ها و عذرهای و علت‌ها و دلیلهای قابل قبول پیدا میکند تا زیادتر بگیرد.

فصل هیجدهم

پادشاهانی که پادشاه میدهند

در حکومت استبدادی هر کس فقط بانتظار تهیه وسائل رفاهیت در زندگی واستقامت است. پادشاهی که پادشاه میدهد فقط باید پول بدهد و بس ولی در حکومت مشروطه که شرافت بتنهائی حکمفرماست پادشاه میتواند با اعطای افتخارات پادشاه دهد و اگر افتخاراتی که از طرف شاه اعطا میشود برای اشخاص مستلزم تجملی باشد باز هم شاه پولی نمیدهد زیرا خود این

افتخار شخص را متمول میکند. اما در جمهوریت که فقط تقوی حکمفرماست همین تقوی بخودی خود کفایت میکند و سایر علل را از بین میبرد دولت بکسی پاداش نمیدهد و تنها پاداش او این است که شخص متقی را معرفی نماید.

این يك اصل کلی است که در حکومت مشروطه و حکومت جمهوری پادشاهی بزرگ نشانه فتور اساس جمهوریت است زیرا اثبات میکند که اصول حکومت فاسد شده است و نشان میدهد که شرافتمندی در مشروطه چندان قوتی ندارد و نیز میسراند که صفت ملیت یعنی تقوی در جمهوری ضعیف گردیده است.

بدترین امپراطوران روم آنهایی بودند که بیش از همه بخشش میکردند مانند :

کالیگولا، نرون، اوتون، ویتلیوس، کمد، کاراکالا، هلیو گابال.

و بهترین امپراطوران آنهایی بودند که خیلی صرفه جوئی می کردند مانند :

اگوست، و سپازین، آنتونن پی، مارك اورل، پرتیناکس.

در زمان فرمانروائی امپراطوران خوب دولت اصول از دست رفته خود را احراز میکرد و گنجینه شرافت جای گنجینه های پول را میگرفت.

فصل نوزدهم

نتایج جدید اصول حکومت های سه گانه

من نمیتوانم این

کتاب را پایان برسانم مگر اینکه راجع بچند اصل پائین توضیحاتی بدهم.

اول- آيا قوانین باید يك نفر از افراد ملت را مجبور بکند که شغل دولتی را قبول نماید.

بعقیده من در حکومت مشروطه نه امارد حکومت جمهوری باید او را مجبور سازند، زیرا در جمهوری دارا بودن مقام دولتی گواهی تقوی و امانتی است که میهن یکی از افراد میسپارد و چون هر کس نباید زندگی و فکر و عمل نماید مگر برای میهن پس از قبول شغل دولتی کسی نباید استنکاف کند ولی در مشروطه این مقامات گواهی شرافت میباشند و از مختصات شرافت این است که انسان خوشش می آید شغلی را قبول نکند مگر وقتی که دلش بخواهد و بطرزی که مایل باشد در این صورت میتواند از قبول شغل دولتی استنکاف کند.

پادشاه ساردنی و **یکتور آمده** اشخاصی را که از قبول افتخارات و مشاغل دولت خودداری مینمودند تنبیه میکرد و بدون اینکه خودش ملتفت باشد افکار جمهوری را تعقیب مینمود ولی طرز حکومتش ثابت میکند که منظورش رعایت اصول جمهوری نبوده است.

دوم - آيا این يك اصل خوبی است که در ارتش یک فرد مجبور شود رتبه ئی را که پائین تر از رتبه سابق او بوده قبول کند؟

بین رومیان غالباً دیده میشد که سروانهای سابق زیر فرمان ستوانها خدمت میکردند در جمهوریت که تقوی اقتضا میکند هر کس خود را فدای دولت بکند و بر تمایلات شخصی خود وقعی نگذارد قبول این تحقیر قابل تحمل است. امارد حکومت مشروطه شرافت حقیقی یا مصنوعی چیزی را که تنزل درجه و تحقیر است نمیتواند تحمل بنماید.

در حکومت های استبدادی که شرافت و مقامات و درجات مورد سوء استفاده است بالسویه میتوان يك پادشاه را مبدل بیک شخص پست و يك شخص رذل را مبدل پادشاه نمود امارد حکومت مشروطه که از شرافت و مقامات باید حسن استفاده بوقع کشور نمود نمیتوان این کار را کرد.

سوم - آیا میتوان بیکتفر در عین حال مشاغل کشوری و لشکری را توأماً داد ؟

در جمهوری میتوان این کار را کرد ولی در مشروطیت مشاغل لشکری و کشوری باید از هم تفکیک شوند، در جمهوریت اگر شغل نظامی را يك وضعیت بخصوص تلقی کنند که از مشاغل کشوری مجزا باشد امری خطرناك خواهد بود ولی در حکومتهای مشروطه قضیه بعکس است و تفویض این دو شغل بیک نفر همان اندازه خطر خواهد داشت که در جمهوریت از هم تفکیک کنند.

زیرا در جمهوری کسی اسلحه بدست نمیگیرد مگر بعنوان مدافع قوانین و میهن و چون هر فردی اعم از سرباز و غیر سرباز اهل کشور و یکی از افراد ملت نیز هست در موقع لزوم موقتاً سرباز میشود اگر این دو شغل با هم تفاوت داشته باشد بشخصی که اسلحه در دست دارد و برای میهن دفاع میکند این شبهه دست می دهد که او سربازی بیش نیست و از سایر مزایای ملی محروم است و حال اینکه اینطور نیست .

اما در حکومتهای مشروطه مردان جنگی در درجه اول منظوری جز افتخار ندارند و پس از آن در مراحل بعدی خواهان شرافت و ثروت هستند لذا باید از دادن مشاغل کشوری بچنین اشخاص احتراز کرد و حتی طریقی اتخاذ شود که زمامداران کشوری از آنها جلو گیری نمایند زیرا مردان لشکری که با حصول افتخارات مورد اعتماد ملت شده اند اگر مشاغل کشوری هم داشته باشند ممکن است از این اعتماد سوء استفاده نمایند .

در يك کشوری که معناً جمهوری و صورتاً مشروطه است ملت نمیخواهد افراد بخصوصی دارای حرقه نظامی باشند بلکه بالعکس مایل است مردان جنگی مشاغل کشوری را نیز دارا باشند، تاسفات ملی فراموش نشود و برای روز مبادا ذخیره ملت باشند .

این تقسیم مقامات بکشوری و لشکری که رومیها پس از اضمحلال جمهوریت مقرر داشتند يك کار خودسرانه ئی نبود بلکه نتیجه تغییر قانون اساسی روم بود

و با طبیعت حکومت مشروطه مطابقت میکرد و از زمان اگوست شروع شده بود امپراطوریهای بعدی هم مجبور شدند آنرا تکمیل کنند تا حکومت نظامی قدری معتدل تر بشود .

مثلاً پروکوب رقیب والانس در امپراطوری روم وقتی که بشاهزاده ایرانی **هرمزداد** رتبه **پروکنسولی** داد برای این بود مقام فرماندهی ارتش را از او بگیرد زیرا مردیکه آرزوی فرماندهی برای خویش مینماید چیزی را که برای دولت مفید است کمتر از آنچه برای پیشرفت کار خودش سودمند است دنبال میکند.

چهارم - آیا مناسب است که مقامات را بوسیله پول بدست بیاورند ؟
در کشورهای استبدادی که رعایا دستخوش هوا و هوس شاه هستند نایستی اینطور باشد ولی در حکومتهای مشروطه کسب مقامات بوسیله پول خوب است زیرا انسان را وادار میکند کاریرا که برای خاطر تقوی نمیخواست بکند برای پول انجام دهد و هر کسی را برای انجام وظیفه ای وادار مینماید و ترتیب انتظامات کشور را مستقر میگرداند **سویداس** خوب میگوید که **آناستاز** امپراطوری را مبدل بیک قسم حکومت اشرافی کرده بود زیرا تمام مقامات را میفروخت .

افلاطون این رویه را نمی پذیرد و میگوید مثل اینست که دريك کشتی کسی را برای خاطر پولی که دارد ملوان یا ناخدا بکنند . اما باید متوجه بود **افلاطون** از جمهوریتی صحبت میکند که مبنی بر تقوی باشد ولی ما از مشروطیتی بحث میکنیم که اگر مقامات و مشاغل معمولاً بوسیله يك آئین نامه رسمی فروخته نشوند ، فقر و حرص در باریان محرمانه مشاغل را خواهد فروخت و بدون اینکه شاه خود مبادرت باینکار کند جریان امور دربار این ترتیب را بوجود خواهد آورد پس چه بهتر که این ترتیب امری رسمی باشد و فوائد آن نصیب دولت گرددند اشخاص و بالاخره پیشرفت و ترقی بوسیله پول کارها را تشویق نماید زیرا این نوع حکومت بصنایع و کار نهایت احتیاج دارد .

پنجم - در چه نوع حکومتی باید بازرسان اجتماعی (سانسورها) وجود داشته باشند ؟

در جمهوری که اساس حکومت مبنی بر تقوی است وجود آنها لازم است زیرا تنها جنایات نیستند که تقوی را از بین میبرند بلکه افعال کاریها، خبطها، سستی در حب وطن، سرمشقه‌های خطرناک دادن، تخمهای فساد کاشتن، نیز همین کار را میکنند این اعمال با قوانین اصطکاک ندارد اما قوانین را ضعیف میکند، همه اینها را باید نکته سنجان (سانسورها) اصلاح کنند.

در رم قدیم یکی از اعضای آرئوپاژ گنجشکی را دید که يك قرقی را تعقیب میکند و گنجشك بسینه او پناه برد و او گنجشك را کشت آرئوپاژ آن شخص را تنبیه کرد همچنین آرئوپاژ يك کودک را که چشمهای پرندۀ خود را در آورده بود اعدام کرد، در این موارد نباید تعجب کرد بلکه باید دقت کرد منظور از این محکومیتها و تنبیهات تنها برای مجازات آن عمل نیست بلکه يك قضاوت اخلاقی در جمهوری است که بر اساس اخلاق برپا شده بود.

در حکومتهای مشروطه سانسور لازم نیست زیرا این حکومتها بر اساس شرافت برپا شده و طبیعت شرافت اینست که تمام دنیا منقاد آنست و هر کسی که برخلاف شرافت رفتار کند تمام مردم حتی آنها تیکه خودشان شرافت ندارند او را ملامت مینمایند.

در این قبیل کشورها وظیفۀ سانسورهای اجتماعی بر اثر رفتار عموم خنثی میشود زیرا بازرسان نمیتوانند از فساد حکومت در رژیم مشروطه جلوگیری کنند ولی فساد حکومت میتواند بازرسا را از بین ببرد.

سانسور در حکومت استبدادی هم لازم نیست زیرا این موضوع بخوبی احساس شده و وضع کشور چین این موضوع را بثبت میرساند و روشن و واضح میکند و در این موضوع بعدها در طی فصول دیگر روح القوانین به تفصیل علل مخصوص وضع این حکومتها و عدم لزوم وجود سانسور را بیان خواهم کرد.

کتاب ششم

نتایج اصول حکومتهای مختلف
نسبت بسادگی قوانین مدنی و جنائی
و طرز داد و رسیدن آنها و برقراری کیفرها

فصل اول

سادگی قوانین مدنی در حکومتهای مختلف

حکومتهای مشروطه قوانینی بسادگی قوانین حکومتهای استبدادی ندارند در کشورهای مشروطه وجود دادگاهها لازم است، تصمیماتی که دادگاهها میگیرند باید محفوظ بماند و بسایرین تعلیم داده شود تا اصول قضاوت ثابت مانده و تغییر نکند و جان و مال افراد در امان باشد، همانطوریکه اساس حکومت ثابت است.

در حکومت مشروطه دادگاهها نه تنها در مورد زندگی و دارائی مردم رسیدگی میکنند بلکه در مورد شرافت اشخاص نیز اظهار نظر مینمایند، در این صورت به بازجوئیهای دقیق احتیاج دارند زیرا هر قدر امانتی که بقاضی سپرده شده مهمتر و موضوعی که در آن باب باید اظهار نظر نماید بزرگتر باشد بهمان نسبت قاضی باید در کار خود دقیق تر باشد.

در این صورت از اینکه قوانین در کشورهای مشروطه قواعد و محدودیت‌هایی ایجاد میکنند و یا موارد خاص را توسعه داده متعدد میسازند نباید تعجب کرد و

نباید تصور کرد قوانین عقل آدمی را تبدیل به فنی نموده و تحت قیود و شرایط قرار میدهد.

اختلاف رتبه و مقام و نسب که در حکومت مشروطه برقرار است غالباً موجب امتیازات و تشخیصاتی در طبیعت اموال میگردد و قوانین مربوط باسناد مشروطیت عده این تنوع را زیاد میکند مثلاً در کشور ما (مقصود فرانسه است) اسباب تملك و اموال انواع مختلف دارند که بعضی از آنها از این قرار است:

اموال شخصی، اکتسابی، غنیمتی، جبهیزی، پدری و مادری (انتقال از اموال پدر و مادر در حال حیات آنها) اقسام مختلف اموال منقول، اموال آزاد، اموال تبدیل شده، اموال ارثی، غیر ارثی، اصل، غیر اصل، عواید ارضی، اموال مبادله شده با پول و غیره... که هر نوع از این اموال تابع قوانین مخصوص است و باید آن قواعد را مراعات کرد تا بتوان آن مال را تصاحب نمود بدیهی است این امتیازات و ترتیبات از سادگی قوانین میگذرد.

در حکومتهای ماتیول موروثی شده است و این طور اقتضا کرده که اشراف اموال ثابته داشته باشند تا اینکه صاحب تیول شایستگی خدمت به پادشاه را داشته باشد این قاعده هم اقسام مختلفی در تیول بوجود آورده مثلاً کشورهای و وجود دارند که در آنجاها توانسته اند تیول را میان برادران تقسیم کنند و در برخی دیگر از کشورها برادران کوچکتر بیشتر از تیول استفاده کرده و از این ممر ارتزاق نموده اند.

در کشور مشروطه چون پادشاه به کشور محیط است میتواند قوانین متنوع وضع کند یا عادات مختلف اتباع خود را غمض عین نماید و یا بدیها را تحمل و صرف نظر کند اما پادشاه مستبد هیچ چیز را نمیشناسد و نمیتواند از چیزی صرف نظر کند و در هیچ مورد نمیتواند دقیق باشد برای او يك روش کلی لازم است زیرا او فقط بوسیله يك اراده محکمی که در همه جای کشور یکسان است حکومت میکند و همه جا زیرپایش هموار و همه برایش مساوی است.

در کشورهای مشروطه همان اندازه که قضاوت دادگاهها متعدد و متنوع است.

روید قضائی مملو از تصمیماتی است که گاهی اتفاق میافتد ضد و نقیض یکدیگر میشوند باین جهت که هر قاضی يك سنخ فکر دارد و وقتی قاضی يك دادگاه تعویض میشود قاضی بعدی طور دیگر فکر میکند یا باین جهت که از دعوائی گاهی خوب و گاهی بد دفاع میشود یا اینکه در اثر عملیات شیطنت آمیز و خراب کاریهایی که همواره با اعمال بشر توأم است روید قضائی تغییر میکند.

بهر حال این نقصی است و لازم است قانونگذار گاهگاهی بعنوان اینکه مخالف روح حکومت معتدل است این نقص را اصلاح کند، زیرا وقتی مردم ناچار میشوند بدادگاهها مراجعه کنند باید این مراجع بر طبق روح و سازمان حکومت و بطور عادی صورت بگیرد نه اینکه در اثر تناقض قوانین و نتیجه اختلاف آراء قضات که مردم دچار دردسر شوند.

در حکومتی که بالزوره میان اشخاص تفاوت هائی هست باید امتیازاتی هم وجود داشته باشد آنوقت این موضوع هم از سادگی قضیه کاسته و هزار گونه استثنا تولید میکند.

یکی دیگر از خصوصیات که در این قبیل حکومتها وجود دارد و برای جامعه هم چندان زحمتی ایجاد نمیکند موضوع تشخیص صلاحیت دادگاهها است.

موضوع صلاحیت دادگاهها نه برای مردم و نه برای محکمه مشروطه چندان مشکلی تولید نمینماید اما بطور کلی سبب پیچیدگی های جدیدی در قوانین میشود چه آنکه مردم باید تشخیص دهند دعاوی خود را در کدام دادگاهها مطرح کنند.

وضع ملل کشورهای استبدادی با وضع ملل کشورهای مشروطه بکلی متفاوت است، نمیدانم در کشورهای استبدادی قانونگذار روی چه اصلی اظهار نظر میکند و قاضی چگونه قضاوت مینماید، زیرا در کشورهای استبدادی تمام اراضی متعلق به پادشاه است و این نتیجه حاصل میشود که راجع بمالکیت اراضی تقریباً هیچ نوع قوانین مدنی وجود ندارد و همچنین تجارت انحصاری پادشاه که با سایر کشورها میکند لزوم هر گونه قوانین تجارتی را از بین میبرد بعلاوه ازدواجهایی که در

ممالك استبدادی بادختران زرخريد ميکنند باعث ميشود که تقريباً هيچ قانون مدني راجع به جپيزيد و امتيازات زنها وجود نداشته باشد و نيز از فراواني شگفت آور زرخريدان استنباط ميشود تقريباً کسی وجود ندارد که اراده شخصی داشته باشد و بالنتيجه مجبور باشد راجع به رفتار خود در مقابل قاضی جوابی بدهد .

اغلب از خلافها که قوانين اخلاقی آن اعمال را منع کرده و در نظر پيرو مادر ياشوهر و يا استاد عمل ناشايستهائی است بوسيله خود اينان مورد مؤاخذة قرار ميگيرد و زمامداران در آن مداخلت ندارند .

آنچه نزد ما شرافت ناميده ميشود در کشور های استبدادی شناخته نميشود بنا بر اين تمام اعمال و تربيّات مربوط بشرافت که در نزد ما فصل بسيار بزرگی است در آنجاها اساساً لزومی ندارد .

استبداد بتنهائی با اراده خود سرانۀ خود همد چيز را اداره ميکند و طبعاً نيازمند هيچ قانونی نيست بهمين جهت مسافرينی که از کشورهای استبدادی میآيند و وضعيت آنکشور ها را توصيف می کنند ندرتاً از قوانين مدنی اين کشور ها صحبت مينمايند .

پس می بينيم که مرافعه و محاکمه در اين کشورها خیلی کم است و بيشتر باين جهت است که مجازات های شديدی برای محکومين وضع می نمايند و قوانين و مقررات و نظامنامه ها ئی در بين نيست که دعوی مردم در پيچ و خم آنها از انتظار عموم پنهان بماند اين است که گناه مجرمين در انتظار مردم بطور برجسته ئی جلوه ميکند و بالنتيجه مجازات های سختی درباره محکومين اجرا ميگردد .

فصل دوم

سادگی قوانین جزائی در حکومت های مختلف

شنيده ميشود

که می گویند بایستی عدالت درهمه جا مانند تر کيه اجرا شود .

پس معلوم ميشود که ملل روشن فکر در موضوعی که دانستن آن بيش از

هر چيز برای آنها لازم است (يعنی عدالت) بايد از نادان ترين ملل جهان تبعيت نمايند در اين صورت بايد گفت آنها بيشتر بصيرت دارند !!^۱

اگر تشریفات داد گستری را نسبت به زحمتی که يکنفر بايد تحمل کند تا بتواند مال خود را پس بگيرد يا تلافی يك توهين را بنمايد در نظر بگيريد خواهيد ديد که شماره اين تشریفات خیلی زياد است اما اگر همان تشریفات را نسبت به آزادی و امنيت مردم در نظر بگيريد غالباً خواهيد ديد که خیلی کم است و مشاهده ميشود که زحمات و مخارج و بطوء جريان حتی خطرانی که برای اجرای عدالت متوجه اشخاص ميشود قيمتی است که هر فردی در ازای آزادی خود ميپردازد .

در تر کيه به دارائی و زندگی و شرافت مردم خیلی کم توجه می کنند هر دعوائی را بهر نحوی از انحاء خاتمه ميدهند رسيدگی به دعوا چندان مهم نيست اساس مسئله اينست که دعوا زود تمام شود و بدین ترتيب قضاوت غالباً با حکميت انجام ميگيرد .

پاشا (حاکم) پس از کسب اطلاع از موضوع دعوا بنا بميل خودش چند ضربه چوب به کف پای شکایت کنندگان ميزند و آنانرا بمنازل خودشان ميفرستد .

اگر در استبداد مثل مشروطيت طرفين دعوی به تعقيب مرافعه علاقه مند بشوند وضعيت خطرناک ميشود زیرا برای اجرای عدالت و احقاق حق حرص و آزار و کينه متبادی بوجود می آيد و اين قبيل سجایا ناشی از تمایل شديد به تعقيب حق و تقاضای رسيدگی و محاکمه توليد ميشود . ولی در استبداد داشتن چنين صفاتی خطرناک است .

در حکومتی که هيچ حسی غير از ترس وجود ندارد و هر چيزی بطور ناگهانی وبدون اينکه قبلاً پيش بينی شده باشد توليد وحشت و انقلاب ميکند از اين رويه يعنی احقاق حق بايد احتراز کرد و بهتر است حتی قاضی اسم شخص را هم نشنود و اساساً کلامش بمرافعه نکشد ، بالاخره بايد دانست در استبداد آسایش افراد در گمنامی است و اما در کشورهای معتدل که زندگی و حيات مردم ارزش دارد نمیتوان

۱- منظور مؤلف تر کيه عثمانی و دربار باب عالی است نه تر کيه امروز . مترجم

مال و شرافت آنان را از دستشان گرفت مگر بعد از رسیدگی های طولانی و نیز نمیتوان کسی را از زندگی محروم کرد مگر وقتی که میهن باوی مدعی باشد و میهن هم با کسی مدعی نمی شود مگر آنکه تمام وسائل ممکنه دفاع را در دسترس او بگذارد.

اینست که هر وقت کسی می خواهد مطلق العنان باشد اول باین فکر می افتد که قوانین را ساده کند در این حکومت های مشروطه معایب کوچک بیشتر جلب توجه مینماید در صورتی که عیب بزرگ یعنی از دست رفتن آزادی بهیچ وجه جلب توجه نمیکند.

در جمهوریت ها هم اقلاً باندازه حکومت های مشروطه تشریفات لازم است زیرا در این دو نوع حکومت هر قدر شرافت و دارائی و زندگی و آزادی افراد اهمیت داده شود بهمان نسبت بر تشریفات افزوده میشود.

در حکومت جمهوری تمام مردم با هم مساوی هستند در حکومت استبدادی هم مردم با هم برابرند زیرا در اولی همه کس همدیگر هست و در دومی هیچکس هیچ چیز نیست.

فصل سوم

در چه حکومتی و در چه موقعی باید بر طبق نص

صریح قانون قضاوت کرد

هر قدر حکومت با اصول جمهوریت نزدیک شود بهمان نسبت طرز قضاوت ثابت ترمی گردد.

در **لاسدمون** يك عیب جمهوری این بود که **افورها** (قضات اسپارت) خود سرانه قضاوت مینمودند بدون اینکه قوانینی برای راهنمایی آنها وجود داشتند باشد.

۱- مثل سزار و کرمول و بسیاری اشخاص دیگر که برای خود سری خود قوانین را ساده و تقریباً هیچ نداشتند. در همه جا دیده شده دیکتاتور ها و اشخاصی که افکار استبدادی داشته اند اول قوانین را ساده نموده و رفته رفته پشت پا زده اند. مترجم

در **رمنسولهای اولیه** مانند **افورها** بودند و چون مضار اینکار محسوس شد برای جلوگیری از آنها قوانین دقیقی وضع نمودند. در حکومت های استبدادی که قانون وجود ندارد فکر و میل قاضی خودش قانون میباشد.

در حکومت های مشروطه که قانون وجود دارد قاضی بر طبق آن رفتار میکند و در جاهائیکه قانون دقیق باشد روی نصوص آن عمل مینماید و اگر صریح و روشن نباشد روح قانون را جستجو نموده و در نظر میگیرد.

در حکومت های جمهوری اصولاً طبیعت و اساس حکومت طوری است که قضات باید مطابق مفاد قوانین رفتار کنند و هیچ موردی یافت نمیشود که بتوان قانون را در مورد اموال و یا شرافت یا زندگی مردم و بر علیه آنان تفسیر و توجیه نمود.

در رم قضات فقط رأی میدادند که متهم مرتکب جرم گردیده و مقصر است کیفر در قانون پیش بینی شده بود و قاضی آنرا تعیین نمیکرد این رویه در قوانین مختلف رم دیده شده است.

در انگلستان قضات باین ترتیب رأی میدهند: عملی که با اطلاع آنان رسیده است ثابت شده یا نه؟ و اگر ثابت شده است قضات کیفری را که قانون برای آن عمل معین کرده اعلام میدارند در این صورت برای این سنخ قضاوت جز بچشمهای خود بچیز دیگری احتیاج ندارند باین معنی که محتاج بتعمق و دقت زیادی نیستند.

۱- در رم قدیم قضات حق نداشته اند علل مخففه و مشدده و اوضاع و احوال و حداقل را کثر مجازات و این قبیل تمیضات را در تعیین مجازات اعمال کنند وظیفه دادگاه مثل قاضی تحقیق امروز فقط رسیدگی و اظهار عقیده به وقوع یا عدم وقوع جرم بوده است. منظور مؤلف آنست که در حکومت های جمهوری میبایستی اینچنین باشد و به قضات در تعیین مجازات اختیاری داده نشود که مبارک است و استفاده نمایند. مترجم

فصل چهارم

طرز تنظیم احکام قضائی

از آنچه گفته شد در طرز تنظیم احکام سبک‌های

مختلفی بوجود می‌آید.

در حکومت‌های مشروطه قضات حکم‌ها را انتخاب میکنند آنوقت حکم‌ها با یکدیگر مشورت مینمایند و تعاطی افکار میکنند و با هم می‌سازند هر کدام در عقاید خود تغییر و تبدیل میدهند تا با یکدیگر وفق بدهد عقایدیکه در اقلیت است از دو عقیده که باهم موافق و در اکثریت هستند تبعیت مینمایند. اما این جریان در حکومت جمهوری موافق با طبیعت حکومت نیست. در رم و در شهرهای یونان قضات با هم مذاکره نمیکردند بلکه هر کدام از قضات عقیده خود را با یکی از این سه عبارت بیان میکرد:

تبرئه میکنم، محکوم میکنم، بنظر من مشکوک است، با این رویه اینطور محسوس میشد که ملت قضاوت میکند و چون ملت نمیتواند در قانون دقت کند تغییرات و تعدیلات حکم‌ها بدرد او نمیخورد باید مطلب را صراحتاً در دسترس افکار عمومی گذاشت تا مردم تکلیف خود را بدانند یا متهم را تبرئه کنند یا محکوم یا قضاوت خود را بوقت دیگری موکول نمایند.

رومیها هم بیونانها تأسی کرده دستورهای عملی تعیین مینمودند و لزوم رسیدگی بهر موضوعی را بر طبق جریان عملی که مخصوص آن عمل بود مقرر میداشتند این رویه در طرز قضاوت آنها لازم بود زیرا میبایست چگونگی موضوع تثبیت شود تا اینکه توده آنها همیشه جلو چشم دیده و بخوبی بفهمد و در غیر اینصورت در يك موضوع بزرگ و مهم نمیتوانستند از جریان آن اطلاع حاصل کنند زیرا ممکن بود کیفیت آن تغییر کند. نتیجه آن شد که نزد رومیها قضات فقط اجازه رسیدگی دقیق را بتقاضا کننده میدادند بدون اینکه چیزی کم و زیاد کنند یا تغییر بدهند.

اما پروتورها (قضات روم) طرز قضاوت و صدور حکم را بشکل دیگری

اتخاذ کردند. رویه آنها بعنوان صدور حکم از روی حسن نیت معروف شد و با آن ترتیب بیشتر قضاوت روی تشخیص قاضی قرار میگرفت و باروح حکومت مشروطه بیشتر تطبیق میکرد.

این است که حقوق‌شناسان فرانسه میگویند: «در فرانسه تمام اعمال از روی حسن نیت است».

فصل پنجم

در چه نوع حکومتی پادشاه میتواند قاضی باشد

ماکیاول^۱

معتقد است، از این جهت آزادی فلورانس نابود شد که بسبک قضات روم رفتار میکردند و ملت در موضوع جرائمی که بر علیه اجتماع واقع میشد رأیاً قضاوت نمیکرد، فقط هشت نفر قاضی مخصوص برای قضاوت تعیین شده بودند اما بعقیده ماکیاول عده کمی را ممکن است عوامل کوچک فاسد کند همانطوریکه قضات فلورانس فاسد شدند.

من میخواستم نظریه ماکیاول را قبول کنم ولی چون در چنین مواقع مصالح سیاسی مافوق مصالح مدنی است من با عقیده او در این موضوع موافق نیستم بدلیل اینکه اگر ملت جرائم و توهینهای وارده بر خود را رأیاً رسیدگی و محاکمه نماید معایب بزرگ از آن ناشی خواهد شد^۲ ناچار باید کسانی برگزیده شوند که قضاوت بی طرفانه نمایند.

قانون نگاران رم در این باب دو کار کردند:

بمتممین اجازه دادند که قبل از محاکمه جلای وطن کنند و همچنین مقرر

۱- ماکیاول فیلسوف ایتالیائی است که اصول مخصوصی داشت و رسیدن بمقصود را

در نظر میگرفت اعمالی که راه رسیدن بمقصود مشروع باشد با نام مشروع.

۲- منظور مؤلف از معایب بزرگ همانا تشنگی افکار و سوء استفاده‌هایی که ممکن است مردم از جنجال و هباهو بر علیه يك مجرم بنمایند بوده بملاوه در چنین موردی ملت که خود مدعی است نمیتواند قاضی هم باشد و قضاوت او عادلانه نخواهد بود و دقت و بررسی و رعایت موازین قانونی در آن بکار نمی‌رود. مترجم

داشتند اموال محکومین تقدیس شود^۱ تا مردم نتوانند آنها را ضبط نمایند و بدینوسیله توانستند نیروی قضاوت ملی را محدود نمایند (در کتاب یازدهم در این موضوع بیشتر بحث خواهد شد).

سلن هم از اینکار جلو گیری کرد یعنی از سوء استفاده که ملت در محاکمه جنایات ممکن بود بنماید جلو گیری نمود و تقاضا کرد **آرئوپاژ** در قضایا تجدیدنظر بکند و اگر متهمی برخلاف عدالت محکوم شده **آرئوپاژ** قضیه را مجدداً رسیدگی و محاکمه را اعاده نماید.

این دستور **سلن** یک قانون قابل تقدیری بود زیرا سبب میشد که متهم تحت دقت و رسیدگی یک قاضی بزرگ قرار بگیرد که بیش از همه مورد اعتماد ملت بود و در واقع بدین طریق اعمال ملت تحت بازرسی خود ملت واقع میشد.

خوب است در چنین امور قدری تأنی بکار رود بخصوص وقتی متهم زندانی است تا اینکه مردم با آرامش و از روی خونسردی قضاوت کنند.

در کشورهای استبدادی پادشاه میتواند شخصاً قضاوت کند ولی در دولتهای مشروطه نمیتواند قضاوت نماید زیرا در چنین صورتی اساس حکومت نابود میشود و روابط بین شاه و ملت یعنی دستگاه بزرگ قضائی از بین میرود و بتمام تشریفات دادرسی خاتمه داده میشود، ترس بر تمام قلوب مستولی میگردد رنگ تمام چهرهها میپرد و دیگر اطمینان و شرافت و محبت و امنیت و مشروطیتی باقی نمیماند.

در دولتهای مشروطه پادشاه خود طرف متهم است و میتواند او را تعقیب و یا صرف نظر کند پس اگر خودش هم او را محاکمه کند مدعی و قاضی یکی خواهد شد.

و همچنین در مشروطه پادشاه حق معادله دارد پس اگر خودش هم در مورد جرائم قاضی شده و محاکمه کند هم مدعی خواهد بود و هم قاضی، گذشته از این جهات

۱- اختصاص دادن اموال مجرمین بکلیسا برای جلوگیری از ضبط و چپاول عمومی یک نوع تدبیری بوده که بنام تقدیس اموال برقرار شده بود.
 ۲- تاریخ ایران در ادوار مختلف نمونه‌هایی از این وضعیت ضبط کرده و مردم عملاً این سبک حکومت را مشاهده کرده‌اند. مترجم

زیاترین مظهر حاکمیت خود را که عبارت از حق عفو است از دست خواهد داد و معقول نیست که خودش هم حکم بدهد و هم با عفو حکم را ملغی کند بدیهی است هیچگاه شاه حاضر نخواهد بود با شخص خودش مخالفت نماید علاوه بر این اگر شاه قضاوت کند تمام افکار مشوب میگردد زیرا معلوم نخواهد شد که متهم تبرئه شده یا مورد عفو قرار گرفته است.

هنگامیکه **لوئی سیزدهم** خواست در محاکمه **دوک دالوائت** قاضی باشد و برای اینکار چندتن از صاحبمنصبان پارلمان و چندتن از رایزنان دولت را در دفتر خود احضار کرد و خواست آنانرا مجبور کند که رأی با اعدام متهم بدهند **بلینور** رئیس پارلمان گفت: «در این قضیه یک موضوع عجیبی دیده میشود و آن اینست که پادشاهی بر علیه یکی از اتباع خود میخواهد قضاوت کند و حال آنکه همواره پادشاهان حق عفو را بخود اختصاص داده قضاوت را بصاحبمنصبان خود واگذار میکنند آیا خاطر اعلیحضرت تحمل خواهد فرمود در مقابل خود شخصی را در حال اتهام ببیند که یک ساعت بعد بد قضاوت ملوکاند باید اعدام شود.»

پادشاهی که باید عفو کند چنین وضعیتی را نمیتواند تحمل نماید زیرا تنها دیدار جمال شاه است که در اثر آن بست نشستگان کلیسا از بست خارج شده و بدزدگی عادی ادامه می‌دهند در اینصورت همه کس باید از حضور شاه باخشنودی خارج شود.

وقتی هم محاکمه شروع و در اصل موضوع رسیدگی شد باز هم مجدداً **بلینور** گفت: «چنین قضاوت سابقه ندارد در تمام ازمنه گذشته تا امروز در هیچ مورد دیده نشده که یکی از پادشاهان فرانسو بعنوان قاضی و بنا بحکم خودش یک شخص اصیل را محاکمه و محکوم بمرگ نموده باشد.»

حکمهائی که پادشاه در اثر قضاوت می‌دهد سرچشمهٔ اجحافات و هر نوع تعدی و ستمگری خواهد بود و سبب خواهد شد که ظلم و اجحاف در سراسر کشور توسعه یابد و درباریان دائماً با وسوسه شاه را بصدر احکام ظالمانه وادار کنند.

چند نفر از امپراطوران روم حرص زیادی بقضاوت و صدور احکام

داشتند و هیچ دوره سلطنتی مانند حکومت آنان دوره ظلم و جور را بخود ندیده است.

ناسیت میگوید: چون **کلود** قضاوت در امور و مشاغل قضات را بخود اختصاص داد فرصتی برای هر گونه غارتگری و ظلم و اجحاف بدست دیگران داد. **نرن** که بعد از **کلود** بامپراطوری رسید برای جلب قلوب مردم اظهار کرد که از قاضی بودن در امور خودداری خواهد کرد تا اینکه سرنوشت شاکی و متمم دستخوش هوا و هوس درباریان نشود.

روزیم میگوید که زمان **آرکادیوس** عده تهمت زنندگان زیاد شد و دربار را احاطه کرد و با انواع مظالم و فساد آنرا آلوده نمود. وقتی کسی فوت میکرد برای تصاحب اموال او اینطور وانمود میکردند که اولادی از او باقی نمانده، و اموالش را بوسیله يك فرمان سلطنتی میبخشیدند **آرکادیوس** مردی بود خیلی ابله ولی ملکه زن او خیلی فعال و کاری بود و بدون اینکه خسته شود دائماً درصدد تهیه وسائل تسکین حرص و آز محارم و نوکران خود بود بطوریکه برای مردم آبرو مند هیچ آرزویی غیر از مرگ باقی نمانده و از جان خود سیر شده بودند.

پروکوب میگوید سابقاً عده درباریان خیلی کم بود اما در زمان **ژوستینین** چون قضات آزاد نبودند دادگاههای آنان خالی بود و حال آنکه در کاخ سلطنتی هیاهو و غوغای اشخاصیکه برای دعاوی خود آمده بودند طنین انداز شده و همه کس می دانست که در دربار بچه ترتیب احکام و حتی قوانین را در معرض بیع و شری قرار می دهند.

قوانین بمنزله چشمان پادشاه میباشند و آنچه پادشاه با چشمان عادی خود نمیبیند و از تشخیص آن عاجز است بوسیله قوانین میبیند، پس اگر پادشاه بخواهد عمل دادگاهها را خود انجام دهد آن وقت برای خودش کار نخواهد کرد بلکه بتفع اطرافیان و فریب دهندگان خود و بر علیه منافع خویش کار میکند.

فصل ششم

در حکومت مشروطه وزیران هم نباید قضاوت کنند

در حکومت مشروطه این موضوع هم يك عیب بزرگی است که وزیران خودشان در امور مورد اختلاف مردم یا کار مربوط بوزارت خانه خود قضاوت نمایند.

هنوز هم دولتهائی دیده میشوند که در سازمان آنها قضات بسیاری برای اتخاذ تصمیم در امور مربوط بمالیات وجود دارند و وزراء میخواهند در این کارها قضاوت نمایند.

آیا باور میکنید در دوره زندگی ماهنوز وزیرانی باشند که این سبک را بکار بندند؟

در این موضوع افکار زیادی بمخیلهام خطور میکند ولی فقط یکی را ذکر میکنم:

بحکم طبیعت بین شورای پادشاهان و دادگاهها يك نوع تناقض وجود دارد زیرا شورای پادشاه از اشخاص معدودی تشکیل میشود ولی دادگاهها باید دارای اعضای متعدد باشند و علت آنهم اینست که در شورای سلطنتی امور با حرارت و ولع تعقیب میشود ولی در دادگاهها با خونسردی و بی طرفی تلقی میگردد باین جهت در شورای سلطنتی چهار پنج نفر بیشتر باین کار دخالت نمیکند ولی در دادگاه عده زیادتری لازم است تا در نتیجه تعاطی افکار قضاوت بامتانت و خونسردی بعمل آید.

فصل هفتم

قاضی منحصر بفرد

قاضی منقر فقط در دولت های استبدادی ممکن است

وجود داشته باشد، در تاریخ رم دیده میشود که قاضی منحصر بفرد تا چه اندازه میتواندست از اقتدار خود سوء استفاده نماید.

مثلاً در رم **آپیوس** که قاضی منحصر بفرد بود قوانین را تحقیر میکرد و حتی قوانینی را که خود او وضع کرده بود بایی اعتنائی تلقی میکرد و مخالف آن عمل مینمود.

تیت لیو میگوید **دسمویرها** اقباضات ظالمی بودند یکی از شواهد مظالم آنها اینست:

شخصی بداد گاه مراجعه و تقاضا کرد زنی موسوم به **ویرژینی** که کنیز اوست از او تمکین ننموده و باید ویرا باو تسلیم نمایند اقوام ویرژینی در دادگاه اظهار داشتند بر طبق قانون تا صدور حکم از دادگاه و تعیین تکلیف ویرژینی را در اختیار آنها بگذارند ولی دادگاه بعنوان اینکه قانون اجازه تسلیم زن را فقط پدرش میدهد و پدرش هم غائب است و قانون قابل اجرا نیست ویرژینی را با قوامش تسلیم نمود و قبل از تعیین تکلیف و رسیدگی بشکایت و احقاق حق بشاکی تسلیم نمودند.

فصل هشتم

اتهامات در دولتهای مختلف

در رم هر فردی اجازه داشت که فرد دیگری را متهم نماید این ترتیب بموجب روح جمهوری برقرار شده بود و بر طبق آن هر فردی باید بامور جامعه علاقه نامحدودی داشته و در عین حال از تمام حقوق ملی بهره مند گردد.

در زمان امپراطوران نیز همین اصول جمهوری تعقیب شد ولی چون اصول

۱- دسمویر مجموعه نفر قضائی بودند که در رم قدیم قوانین دوازده گانه معروف را وضع و اجرا مینمودند. در این مورد مثال مؤلف که از قول تیت لیو بیان شده حکایت از مظالم دسمویر میکند که قبل از قضاوت و صدور حکم مورد دعا یعنی ویرژینی کنیز را به شاکی تسلیم نموده اند و بدیهی است این عمل هم نقض غرض از قضاوت و هم ظلم فاحشی بوده است. مترجم

جمهوری با وضع امپراطوری منافات داشت باعث گردید عده ئی اشخاص فاسد و مردم آزار پیدا شدند هر کس که در صدد اشغال مقامی بود برای جاه طلبی پست فطرتی بخرج میداد و در صدد بر میآمد مردم را نزد شاه متهم کند و بدین وسیله نائل بترقی و ثروت شود، این وسیله ئی بود که افتخارات و مکتب را نصیب مردم آن زمان میکرد ولی خوشبختانه چنین رسمی در میان مانست امروز اصول قابل تحسینی هست و آن اینست: پادشاه که مجری قوانین و در رأس قوه مجریه است در هر دادگاهی يك نماینده از طرف خود گماشته تا بنام او جنایتکاران را تعقیب کند و شغل خبرچینی در میان ما رایج نیست، اگر هم حدس بزنند نماینده پادشاه (دادستان) از مقام خود سوء استفاده کرده است او را مجبور میکنند گزارش دهنده را معرفی نماید و منشاء اطلاعات خود را از وقوع جرم بگوید.

در قوانین افلاطون اشخاصی که در خبر دادن بقضات یاد رکم رساندن بآنها اهمال میورزیدند میبایستی تنبیه شوند، امروز این ترتیب دیگر مناسب نیست زیرا دادستان بجای افراد مراقب است و عمل میکند و افراد در رفاه میباشند.

فصل نهم

سختی کیفرها در حکومتها

در حکومتهای استبدادی که اساس آنها مبنی بر ترس و وحشت است سختی کیفرها مناسب میباشد ولی برای حکومتهای مشروطه و جمهوری که بر پایه شرافت و تقوی برقرار شده شدت مجازات مناسب نیست. در دولتهای معتدل حب وطن و خجالت و ترس از سرزنش عواملی هستند که مانع از وقوع جنایات میشوند و بزرگترین مجازات يك عمل بد همین خواهد بود که وقوع آن بثبوت برسد و مرتکب را شرمسار کند بنا بر این قوانین مدنی با سهولت مرتکبین را تنبیه میکند و احتیاج زیادی بقدرت نیست.

در این قبیل دولتها قانون گزاران خوب میکوشند جرائم را کمتر کیفر دهند بلکه بیشتر سعی میکنند از وقوع جرائم جلوگیری کنند و بمردم اخلاق

خوب تعلیم نمایند نه اینکه بآنها شکنجه بدهند و برسختی و شدت مجازات بیافزایند^۱.

این نکته را نویسندگان چینی دائماً خاطر نشان میکنند زیرا درامپراطوری چین هر قدر بر تعداد شکنجهها افزوده میشد بهمان اندازه کشور با انقلاب نزدیکتر میگردد و هر قدر اخلاق مردم فاسدتر میشد بر شکنجه میافزودند.

اثبات این موضوع اشکالی ندارد تقریباً در تمام کشورهای اروپا بهر اندازه که بآزادی نزدیکتر و یا از آن دورتر شده اند بهمان اندازه از شماره کیفرها کاسته شده یا بآنها افزوده شده است.

در کشورهای استبدادی مردم بقدری بدبخت هستند که تأسف بر زندگی بیشتر از ترس مرگ است و بدبختی بحدی است که مردم از مرگ باکی ندارند و بنابراین زندگی بیشتر موجب وحشت است تا ترس از مرگ. بنا بر این مجازاتهایی که موجب سلب حیات میشود کافی است و محتاج بسختی و شکنجه نیست.

مردمانیکه بینهایت خوشبخت و بی اندازه بدبخت هستند بالسویه متمایل بشقاوت و سخت دلی میباشند صحت این حرف را رفتار کشیشان تارک دنیا و جهانگردان

۱- این موضوع بسیار دقیق و قابل توجه زمامداران است همانطوری که بهداشت و مراقبت در حفظ سلامتی مقدم بر معالجه و مداوا است و اگر در بهداشت دقت شود مریض کمتر و بمعالجه کمتر احتیاج پیدا میشود همانطور هم اگر از عوامل وقوع جرم جلوگیری و آن عوامل بر طرف و اخلاق حسنه بمرم تعلیم داده شود مجرم کمتر و بمجازات کمتر احتیاج هست.

چه خوب است مثل قوانین جزائی که بمرم میگویند اگر فلان کارید را کردید فلان مجازات را خواهید دید قوانین اخلاقی و مدنی هم وجود داشته باشد که فلان کار خوب را معرفی و نتیجه آنرا نیز بمرم بفهماند و بلکه بهتر است اساساً عمل بد را نگویند تا مردم تصور ارتکاب آنرا ننمایند من نمیگویم مجازات جرائم منسوخ شود بلکه میگویم دستگاه عدالت باید مثل دستگاه بهداشت وسائل تشویق مردم را با اعمال نیک فراهم کند و عوامل وقوع جرم را بر طرف نماید تا کسی مرتکب جرم نشود ولی البته اگر کسی مرتکب شد باید مجازات که معالجه آنست در باره اش اجرا گردد ممکن است متقصدین بمن ابراد بگیرند و بگویند این عمل وظیفه دستگاه عدالت نیست منظور منم از دستگاه عدالت مفهوم خاص آن نیست بلکه منظورم اساس حکومت و دولت است که بر جامعه حکومت میکند منظورم مقننین و زمامداران میباشد که سعی کنند در جامعه گرسنه پیدا نشود نه اینکه دزدان را بسختی مجازات کنند، سعی کنند ملت ثقل و نادرستی را یاد نگیرند نه اینکه فقط متقلبین را بشدت مجازات نمایند، کوشش کنند در بین ملت روح اعتماد و اطمینان و امانت ایجاد شود وضع و اجرای این قبیل قوانین که چنین نتایج نیکویی را در بین جامعه ببخشند در تمام شئون اجتماعی ما لازم است. مترجم

ثابت میکند، فقط حد متوسط اختلاط نیک بختی و بدبختی است که بانسان رحم و عاطفه می آموزد، آنچه که در زندگی افراد صدق میکند در باره ملتها نیز صادق است.

میان ملل وحشی که زندگی بسیار سختی دارند و نزد ملل حکومتهای استبدادی که يك نفر فقط بحد افراط خوشبخت است (پادشاه) و دیگران همه بدبخت هستند بیرحمی بالسویه حکم فرماست. ولی در حکومت های معتدل اعتدال فرمانروا میباشد.

وقتی در کتابهای تاریخ امثلد عدالت های وحشیانه سلاطین ترك را میخوانیم بایک نوع تألم و تعجب آلام بزرگ بشر را احساس میکنیم.

در حکومت های معتدل برای يك قانونگرار خوب عوامل كوچك میتواند وسیله وضع کیفرهایی بشود و احتیاج بعوامل بزرگ نیست، مثلاً در اسپارت رسم بود مردها زنان خود را بیکدیگر بامانت میدادند قانگزاران از همین رسم استفاده کرده و مجازات خاصی برای پاره ای از جرائم برقرار کردند و آن مجازات این بود که هر کس مرتکب فلان عمل بدمیشد دیگر نمیتوانست زنش را بدیگری بامانت بدهد و یازن دیگری را بامانت بگیرد و همچنین يك مجازات دیگری که از همین عادت استخراج شده بود این بود که در صورت ارتکاب فلان جرم مرتکب باید در خانه خود با دختران و دوشیزگان با کره زندگی کند بدون آنکه بتواند بآنها نزدیک شود و بالنیجه نتواند اطفاء غریزه جنسی بنماید.

اجمالاً اینکه مجازات از همین عوامل كوچك باید استخراج شود نه از امور فوق الطاقه، اجبار بعمل خلاف عادت خود مجازات است و هر چیزی که بموجب قوانین کیفر نامیده میشود همان کیفر است و نتیجه خواهد داد.

فصل دهم

قوانین قدیم فرانسه در این مورد

در قوانین قدیم فرانسه روح

حکومت مشروطه رامیتوان یافت زیرا درمورد کیفرهای پولی اشخاص غیراصیل را کمتر از اشخاص اصیل تنبیه میکردند ولی در جنایات قضیه بکلی برعکس بود و مجازات مردان اصیل این بود که از حلیه شرافت عاری شده حق ورود بدرها را نداشته باشند اما این اشخاص غیر اصیل و رجاله که شرافت نداشتند مورد کیفرهای جسمانی واقع میگرددند .

فصل یازدهم

شدت مجازات

ملت روم درستکار بود این درستکاری بقدری قوت داشت که غالباً همینکه قانونگذار اصلاح ملت را باو نشان میداد کافی بود و همینکه راه نیکوکاری را بمردم میفهماندند مردم آنرا تعقیب میکردند و بجای انتشار امریهها دادن پند و اندرز برای این ملت کفایت میکرد .

درجمهوریت مقتنین کیفرهای سخت الواح دوازده گانه و قوانین پادشاهی را حذف نمودند ، در قوانین **والرین** همچنین در قانون **پورسی** هرچه مجازات سخت بود تقریباً از بین رفت و از اینکار هیچگونه صدمه انتظامی پیش نیامد و هیچ عیبی در نظم جمهوریت آشکار نگردید قانون والرین این بود: هر گاه یکی از افراد بجای توسل بمحاکم بخود ملت متوسل میشد در آن صورت قضات حق مداخله در کار او را نداشتند و اگر مداخله میکردند ببدنامی معروف میشدند همین مجازات کافی بود که قضات در اینمورد مداخله نکنند .

فصل دوازدهم

شدت مجازات

تجربه ثابت کرده است که کیفرهای ملایم در ذهن افراد بیشتر تأثیر میکند گاهی هم در بعضی جاها مجازات شدید مؤثر واقع میشود .
کراراً دیده شده که در موارد پیش آمدهای ناگوار دولت برای اصلاح متوسل

به وضع قوانین سخت شده و خواسته بیدرنگ آنرا اصلاح کند و بجای قوانین عادی يك کیفر سختی بر قرار نموده که از سانحه فوراً جلوگیری نماید اما با این ترتیب قوه محرکه حکومت فرسوده میشود و افکار مردم بمجازات سخت معتاد میگردد .

همانطوریکه تنبیهات خفیف مردم را متأثر میکرد آنوقت با تنبیه شدید باید متأثر شوند و رفته رفته ترس از مجازات شدید کمتر میشود و باز هم مجبور میشوند بر شدت آن بیافزایند و این سیر تصاعدی معلوم است بکجاها خواهد رسید نتیجه ای هم از آن برای اصلاح اخلاق گرفته نخواهد شد .

مثلاً راهزنی در بعضی از کشورها خیلی متداول بود برای جلوگیری از آن شکنجه چرخ را اختراع کردند این شکنجه يك مدتی از راهزنی جلوگیری کرد ولی از آن بعد باز هم راهزنی کردند .

در زمان مافرا از خدمت نظام در جنگ فراوان است برای اینکار کیفر فراریان را اعدام مقرر داشته اند با اینحال فرار از جنگ کمتر نشده است .

علت این قضیه خیلی طبیعی است زیرا سربازی که عادت دارد هر روز زندگی خود را در معرض خطر بگذراند این مجازات را حقیر میشمارد یا چنان وانمود میکند که حقیر است ، ولی اگر همین سرباز عادت کند که دائماً از تنگ بترسد ممکن است کیفری باو بدهند که آثارش در تمام مدت عمر باقی باشد و او را همواره ننگین بدارد ، در این صورت با وضع مجازات اعدام در چنین مواردی در واقع کیفر را تخفیف داده اند در حالیکه تصور میکردند کیفر شدیدی برقرار نموده اند .

مردم را از راههای افراطی نباید هدایت نمود بلکه باید در استعمال وسائلی که طبیعت برای راهنمایی آنان با اختیار ما گذاشته است میانه روی و اعتدال را پیش کشید .

علت تمام سستیها را مطالعه و دقت کنید خواهید دید که در نتیجه عدم مجازات است نه در نتیجه کمی مجازات پس باید طبیعت تأسی کنیم که خجلت را مانند يك بلیه برای مردم خلق کرده است و بزرگترین قسمت مجازات را

ننگ تحمل مجازات قرار بدهیم اگر کشورهایی یافت شوند که در آنجا ها مجازات شدید و شکنجه نباشد علتش اینست که کیفرها را درباره نابکاران و درستکاران بالسویه مقرر داشته اند ولی این يك نوع ظلم و تعدی است و اگر کشورهایی میبینید که در آنجاها فقط شکنجه های بیرحمانه از کارهای بد ممانعت میکند در نظر داشته باشید که نتیجه سختی حکومت است که کیفرهای شدید را برای خطاهای کوچک مقرر داشته .

غالباً يك قانگذار که میخواهد عیبی را اصلاح کند فقط در فکر اصلاح است و بس چشماي اوروی همان اصلاح باز شده و درباره مضار آن اصلاح بسته میشود همین که عیب اولی اصلاح شد آنوقت چیزیکه جلب توجه میکند سختی قانونگذار و عیب هائی است که از آن اصلاح در حکومت باقی میماند و آن عیب اینست که اذهان مردم در نتیجه قوانین سخت فاسد شده و باستبداد عادت میکنند .

گزنقون میگوید : وقتی که **لیز اندر** در جنگ با آتنیها پیروزمند گردید تمام اسیران آتنی را تحت محاکمه قرار داد و عذرش این بود که آتنیها در حین جنگ سربازان اسیر او را از کشتیها بدریا انداخته و در مجمع خود تصمیم گرفته بودند که دستهای سربازان اسیر **لیز اندر** را قطع کنند ، باین جهت لیز اندر هم تمام اسرای آتنی را سربرید و فقط یک نفر از آنها بنام **آدیمانت** جان بدربرد قبل از اعدام یکی از اسراء که **فیلو کلس** نام داشت لیز اندر با و اینطور ایراد میگرفت: که در نتیجه بریدن دستهای اسرای **اسپارتی** درس بیرحمی به یونانیان آموختند اذهان مردم را فاسد کرده است .

پلوتارک میگوید: وقتی مردم **آرژیکهزار** و پانصد نفر از همشهریان خود را کشتند مردم آتن قربانی هائی برای توبه و احتراز از اینکار کردند که خدایان چنین خیال بیرحمانه ئی را از قلب مردم آتن دور کنند .

فساد يك جامعه دو قسم است یکی موقعی که توده قوانین را مراعات نمیکند این درد چاره پذیر است .

و دیگر آنکه قوانین توده را فاسد میکند که این درد درمانی ندارد زیرا درد ناشی از خود درمان است .

فصل میزدهم

ناتوانی قوانین ژاپن

کیفرهای مفرط حتی استبداد را هم فاسد میکنند، نگاهی بقوانین جزائی ژاپن بیافکنیم در این کشور تمام جنایات را بامرگ کیفر میدهند و عدم اطاعت بعظمت امپراطور خود يك جنایت عظیمی است زیرا در آنجا مقصود اصلاح مجرم نیست بلکه منظور از مجازات انتقام پادشاه است .

این افکار ناشی از بردگی است و بعلاوه چون امپراطور مالك تمام اموال است تقریباً تمام جرائم مستقیماً بر علیه منافع او واقع میشود .

در این کشور امری که ظاهراً جرم نیست بسختی مورد مجازات واقع میشود مثلاً کسی که برای قمار پولی مصرف کند محکوم باعدام میگردد و نیز هر کس جلو قاضی دروغ بگوید محکوم باعدام میشود ولی باید دانست این عمل مخالف دفاع طبیعی است .

اخلاق ژاپنیها اینطور است مردمانی با استقامت ، جدی ، متعصب ، و در هوا و هوس خود پافشاری زیادی دارند و تمام بدبختیها را بهیچ می شمارند ، با توجه باین مراتب در بادی امر چنان بنظر میرسد که قانونگذاران ژاپنی در بیرحمی و سختگیری محق بوده اند چون طبیعتاً این ملت مرگ را حقیر می شمارد و برای کوچکترین نامالایم ممکن است شکم خود را پاره کند ، در چنین صورتی آیا بیمی از شکنجه های بزرگ خواهد داشت؟ و آیا مآلاً بآنها معتاد نمیشود .

سفر نامه ها در باب پرورش کودکان ژاپنی چنین میگوید : ژاپنیها اطفال را باملايتم تربیت میکنند زیرا اطفال در مقابل تنبیهات پدر و مادر عناد بخرج

میدهند و لجوج هستند و با غلامان هم بسختی رفتار نمیکنند زیرا آنها هم از خود دفاع میکنند.

با تأسی باین روح که در طرز تربیت خانوادگی معمول است بهتر است زمامداران هم در حکومت سیاسی و مدنی همین رویه اعتدال و ملایمت را پیش گیرند. قانونگذاران عاقل سعی میکنند که بوسیله تعدیل کیفرها و امید پاداش‌ها و همچنین در اثر پندهای فلسفه و اخلاق و اصول مذهب که با اخلاق موافق باشد و همچنین در سایه اجرای صحیح قوانین شرافت و بیم از شکنجه و ننگ و تمتع از خوشبختی آرام و ثبات احتراز از ارتکاب جرم را در اذهان مردم رسوخ دهند. قانونگذاران ژاپن بيمناك بودند که ملت بواسطه اعتیاد بمجازاتهای سخت و شدید دیگر از مجازاتهای خفیف ترسد باینجهت بر شدت مجازات میافزودند چاره این کار این بود که به تدریج مجازاتها را خفیف کنند باینطریق که ابتدا در موارد خاصی جرم را قابل عفو نموده و بعدتر در فته کیفر جنایات را ملایمتر نموده تا اینکه روزی بتوانند در تمام موارد کیفر را ملایم نمایند.

من چه میگویم استبداد این وسایل را نمیشناسد و از این راهها نمیرود و تنها کاریکه میتواند بکند اینست که در طریقه استبداد رویه افراطی پیش بگیرد و بس غیر از این کاری از او ساخته نیست باینجهت وقتی در ژاپن استبداد خواست در صدد تعدیلی بر آید سخت تر شد، آری با ارواحی که از هر حیث مرعوب و وحشت زده هستند نمیتوان جز با وحشت زیادتری رفتار نمود. اینست مبدأ و روح قوانین ژاپن.

در این قوانین غضب بیش از قدرت حکمفرماست.

ژاپنیا موفق شدند مسیحیت را از بین ببرند اما باید دانست کوشش‌های فراوان در اینمورد خود دلیل ضعف و ناتوانی آنهاست زیرا آنها خواستند نظم صحیحی را برقرار کنند ولی ضعف آنها بیشتر آشکار شد.

داستان ملاقات امپراطور و پرو در مئاگو خواندنی است در ژاپن شماره

اشخاصی که بدست او باش خفه یا کشته میشدند باور کردنی نیست دختران و پسران را میربایند و اغلب آنها را در ساعات نامناسب در محل‌های عمومی پیدا میکنند در حالیکه عریان و برهنه و در جوال‌های کرباسی دوخته شده‌اند برای اینکه تفهمنده از چه محل‌هایی عبور کرده‌اند او باش هر چه دلشان بخواهد میدزدند شکم اسبها را پاره میکنند تا اینکه سوار از پشت زین بیفتد، ارا به‌ها را واژگون می‌نمایند تا اینکه خانم‌ها را لخت کنند.^۱

هلندیها بژاپونیا میگفتند اگر شب را روی چوب بست‌ها بگذرانند کشته خواهند شد ژاپونیا از چوب بست‌ها پائین می‌آمدند ولی در عوض از این قبیل کارها میکردند.

يك موضوع دیگر را هم بطور اجمال ذکر میکنم:

امپراطور که بشهوات پلیدی دلبستگی داشت زن نمیگرفت و بیم آن میرفت که بدون وارث از دنیا برود و دیرو دودوشیزه بسیار زیبا برای او فرستاد امپراطور یکی از آنها را بپاس احترام دیرو بعقد نکاح در آورد اما با او هم‌خوابه نشد. دایه امپراطور خوشگل‌ترین دختران کشور را برای شاه جستجو میکرد اما هر کاری میکردند بی‌پوده بود تا بالاخره دختری کتفر اسلحه‌ساز جلب سلیقه و توجه امپراطور را نمود و تصمیم گرفت که از آن زن اولاد پیدا کند و پسری از او بوجود آمد خانم‌های درباری از اینکه امپراطور يك زن پستی را بآنها ترجیح داده مکدر شدند و بچهار خفه کردند و این جنایت را از امپراطور پنهان داشتند زیرا اگر میفهمید يك سیل خون جاری میکرد.

در هر حال شقاوت و سختی قوانین اغلب مانع اجرای آنها میشود و وقتی کیفر از اندازه میگردد غالباً مجبور میشوند که تنبیه نکردن را با اجرای قوانین سخت ترجیح بدهند.

۱- مطالبی که مؤلف در مورد ژاپن ذکر کرده اولاً مربوط بدویست سال پیش است ثانیاً غالباً اقتباس از سفرنامه‌ها است نه سیاحان راه میانه رایموده و موارد نادرا بعنوان وقایع همیشگی ذکر میکنند امروز وضع کشور ژاپن اینطور نیست مخصوصاً بعد از جنگ دوم جهانی که حکومت پارلمانی و دموکراسی برقرار شده اوضاع قرن ۱۸ و ۱۹ بکلی از بین رفته است و این قبیل عادات متروک شده. مترجم

فصل چهاردهم روح سنای رم

در زمانی که آسیلیوس گلابریو پیزن کنسول بودند قانون آسیلیا را برای جلوگیری از رشوه وضع نمودند.

دیون میگوید: مجلس سنا کنسولها را وادار نمود این قانون را پیشنهاد کنند و جلو افراط کاری را بگیرند کورنلیوس ناطق آن زمان تصمیم گرفته بود کیفرهای مدهشی برای ارتشا پیشنهاد کند و ملت هم با این پیشنهاد و ترتیب موافق بود زیرا بشدت از رشوه خواری متنفر شده بود.

اما مجلس میدانست که کیفرهای مفرط باعث وحشت مردم میشود در عوض این نتیجه را هم خواهد داشت که دیگر کسی پیدا نخواهد شد کسی را متهم یا محکوم کند در صورتیکه اگر مجازات خفیف باشد هم شاکی پیدا می شود و هم قاضی.

فصل پانزدهم قوانین روم در مورد کیفرها

من هر وقت اعمال رومیهارا با افکار خود موافق می بینم برای دادن اندرزه های خود احساس قوت مینمایم این ملت بزرگ همان اندازه که قوانین سیاسی را تغییر میداد قوانین مدنی را هم عوض میکرد در اینصورت معتقد میشوم که کیفرها بسته بطبیعت حکومت میباشند.

در روم قدیم قوانین امپراطوری که برای ملتی مرکب از فراریان، غلامان، راهزنان، تدوین میشد خیلی سخت بود اما بعداً روح جمهوری اقتضای مکرر دسمویرها آن قوانین را درالواح دوازده گانه خود جادهند ولی اشخاصیکه مایل بستمگیری بودند از تبعیت روح جمهوری احتراز میکردند.

تیت لیو میگوید وقتی که متیوس سوفتیوس دیکتاتور آلب از طرف توئوس هوستیالوس^۱ محکوم شد او را بوسیله دوارابه ازدو طرف مخالف کشیدند و اندامش را پاره پاره کردند بعقیده تیت لیو این مجازات اولین و آخرین شکنجه ای بود که در آن معنی انسانیت فراموش شده بود ولی او اشتباه میکند زیرا قوانین الواح دوازده گانه هم مملو از کیفرهای بیرحمانه تری میباشد موضوعیکه بخوبی این طرز سخت و روش شدید را واضح و روشن مینماید حکم اعدام برعلیه هجو گویان است. این رویه باروح و قریحه جمهوری موافق نیست زیرا در جمهوری توده دوست دارد بزرگان را سرافکنده ببیند و آنهایی که میخواهند کاخ آزادی را برای حفظ بزرگی خود واژگون سازند از نوشته هایی که آنها را هجومیکند و روح آزادی را بخاطر می آورد میترسند.

بعد از اخراج دسمویرها تمام کیفرها و قوانین مربوط بآن از بین رفت ولی عمداً آنها را الغاء نکردند بلکه در نتیجه جلوگیری از اعدام یک نفر از اهالی روم که قانون پرسیا ممانعت کرد قوانین دسمویر اثرات خود را از دست داد، این همان زمانی است که با گفته های تیت لیو تطبیق مینماید و حاکی است که هیچ ملتی با اندازه این قوم اعتدال در کیفر را دوست نمیداشت علاوه بر تعدیل کیفرها هر متهمی حق داشت قبل از محاکمه بردادگاه اعتراض کند در این صورت دیده میشود که تا چه اندازه رومیها روح طبیعی جمهوریت را مراعات مینمودند.

سیلا که ستمگری و هرج و مرج و آزادی را باهم مخلوط میکرد قوانین کورنلیوس را وضع کرد از ملاحظه آن قوانین بخوبی استنباط میشود که سیلا آنها را فقط برای تعمیم جنایات وضع کرده و بدانوسیله اغلب از اعمال را قتل نام نهاده و در همه جا متهمین را قاتل نامیده است و با عملیات بی رویه در سر راه مردم دامپهایی گسترده و خارهایی پاشیده یا بهتر بگویم پرتگاههایی ایجاد کرده است که دیگران هم از او تأسی کرده و رفتار او را تقلید کرده اند.

۱ - دوستولیوس سومین پادشاه روم است که در قرن هفتم قبل از میلاد میزیسته و جنگهای سختی بر علیه سکته ایالت آلب کرده است. مترجم

قوانین سیلاتمام مجازاتهای دوره دهم ویر را از قبیل نهادن دست در آب جوش واستعمال آتش منع کرد .

سزار ضبط اموال محکومین را هم اضافه کرد چه آنکه متمولین در تبعید گاههای خود اموال خویش را حفظ میکردند و این وضعیت وسیله بدست آنان میداد که در ارتکاب جنایات جری تر و تهور بیشتری بخرج بدهند .

امپراطوران وقتی حکومت نظامی را برقرار نمودند احساس کردند حکومت نظامی برای خود آنها خطرناک تر است تا برای مردم آنوقت سعی کردند آنرا معتدل کنند و تشخیص دادند که باید مورد احترام و محبت واقع شوند، در چنین صورتی کمی بحکومت مشروطه نزدیکتر شدند و مجازاتها را تقسیم بندی کرده بسه طبقه قسمت نمودند .

نخست کیفرهاییکه برای رجال درجه اول تعیین شد و نسبتاً ملایم بود ، دوم آنهاییکه برای اشخاص مادون تر تعیین نموده بودند و اندکی شدیدتر از دسته اول بود ، در درجه سوم کیفرهاییکه برای اشخاص رذل و پست برقرار نموده و سخت تر از همه بود .

ماکسیم خونخوار و دیوانه بجای ملایم کردن حکومت نظامی مقررات آنرا شدیدتر کرد .

کاپیتولن میگوید بهجلس سنا اطلاع دادند ماکسیم بعضی از مردم را بچهار میخ کشیده وعده ای را جلو جانوران درنده انداخته یا در پوست حیواناتیکه تازه کشته شده اند می گذارند بدون اینکه کوچکترین وقعی بشئون اشخاص بگذارند .

چنان بنظر می آمد که ماکسیم میخواست با دیسیپلین نظامی امور کشور را برطبق عقیده خود اداره کند .

در کتاب ملاحظات در باب عظمت و انحطاط روم^۱ می بینیم که چگونه

۱- کتاب ملاحظات در باب عظمت و انحطاط روم یکی از تألیفات بزرگ مونتسکیو میباشد که در مقدمه بآن اشاره شد این کتاب را نگارنده بزبان فارسی ترجمه نموده ام و بچاپ رسیده مترجم

کنستانتین استبداد نظامی را مبدل بیک استبداد لشکری و کشوری کرد و بمشروطیت نزدیک شد .

در این کتاب تحولات مختلف این کشور و اینکه چگونه کاررومیاها از بدبختی به لاقیدی و از لاقیدی به بی اعتنائی کشیده شده و در اثر تنبیه نکردن مرتکبین جرائم دچار انحطاط شدند ملاحظه میشود .

فصل شانزدهم

تناسب عادلانه میان بزه و کیفر

لازم است مجازاتها با یکدیگر هم آهنگ بوده و متناسب باشند چه آنکه از عملیکه صدمه بیشتری بجامعه وارد میآورد بیشتر باید احتراز و جلوگیری کرد تا عمل کوچکتری که کمتر لطمه میزند ، این موضوع امری ضروریست .

شخص متقلبی که اسم خود را **کنستانتین دوکا** میگفت شورش بزرگی در قسطنطنیه برپا کرد و او را دستگیر نموده بدو محکوم بشلاق نمودند ولی چون اشخاص مهمی را متهم کرده بود بعداً او را بعنوان مفتری محکوم بسوختن کردند چیز غریبی است که بین کیفر جنایت بر علیه دولت و کیفر تهمت باشخاص چنین تفاوتی قائل شوند و تا این اندازه عدم تناسب وجود داشته باشد این قضیه حرفهای شارل دوم را بیاد میآورد که در یک موردی گفته بود: « در عبور خود مردی را دیدم که به تیری بسته و در معرض انظار عموم گذارده اند پرسیدم چرا این شخص را اینجا گذاشته اند؟ جواب دادند برای اینکه بر علیه وزیران اعلیحضرت هجویاتی سروده است شارل گفت عجب مرد ابلهی بوده چرا این هجویات را بر علیه خود من ننوشت زیرا در این صورت باو هیچ کاری نمیکردند .»

در زمان سلطنت امپراطور بازیل هفتاد نفر بر علیه او توطئه کردند وقتی عمل آنها کشف شد بجرم توطئه آنها را شلاق زدند و زلفها و موهای آنها را سوزاندند و در عهد همین امپراطور اتفاقاً گوزنی شاخش بکمر بند شاه در شکار گاه بند شد و یکی

از ملتزمین رکاب کمر بند را با شمشیر برید و امپراطور را نجات داد، امپراطور امر کرد آن شخص را بجرم اینکه شمشیر بروی شاه کشیده است سربریسند، کی میتواند باور کند که این دو حکم عجیب صادر شده باشد و تا این اندازه بین جرم و مجازات عدم تناسب وجود داشته باشد!

در کشور ما یکی از کارهای بد اینست که برای راهزن عادی و راهزنی که در ضمن راهزنی مرتکب قتل میشود کیفر متشابهی تعیین کرده اند.

این موضوع بدیهی است که برای امنیت عمومی بایستی در کیفر به تناسب جرائم تفاوتی وجود داشته باشد، در چین دزدان بیرحم را قطعه قطعه میکنند ولی سایر دزدان را با این شکنجه مجازات نمی نمایند این امر باعث میشود که در آن کشور دزدی میکنند ولی بیرحمی نمیکند یعنی آدم نمیکشند، در روسیه که کیفر دزد و قاتل یکسان است دزدها همیشه مرتکب قتل میشوند و میگویند مرده حرف نمیزند یعنی سرقت آنها را بروز نخواهد داد.

وقتی در کیفر تفاوتی نیست باید در امید عفو تفاوتی قائل شد در انگلستان چون دزدها را نمیکشند دزدان امیدوارند، کیفر آنها اینست که بیک مستعمره تبعید خواهند شد و از مجازات معاف میگردند، اما قاتلین چنین امیدی ندارند بنابراین قتل کمتر اتفاق میافتد.

برای حکومت های معتدل عفو و بخشایش وسیله خوبی است، از این اختیاری که پادشاه دارد و میتواند مقصر را عفو کند نتایج نیکوئی میتوان گرفت و اساس حکومت استبدادی که مجرم را عفو نمیکند دولت را از این مزیت محروم میدارد^۱.

۱- در این موضوع ولتر میگوید: اصل عفو یکی از نکات برجسته و خوب روح القوانين است ولی اختصاص عفو به سلاطین مشروطه در خور ایراد است زیرا پادشاهان مستبد هم میتوانند عفو بکنند و دیده شده پادشاهان مشروطه از این اختیار استفاده نکرده اند چنانچه شارل اول پادشاه انگلیس استراتفورد را بخشید و هانری چهارم پادشاه فرانسه مارشال بیرون را عفو نکرد. مترجم

فصل هفدهم

شکنجه یا بازجوئی از جنایتکاران

از آنجائیکه افراد بشر شرورند قانون مجبور است آنانرا بهتر از آنچه هستند فرض کند بدین ترتیب گواهی دونفر برای اثبات جرم کفایت میکند قانون اظهارات دونفر گواه را باور میکند و بنظر قانون مبنی بر حقیقت تلقی میگردد مثلاً اینطور فرض میکند هر طفلی که در طی دوره زناشوئی بوجود آمده حلال زاده است قانون بمادر طفل باندازه ئی اطمینان دارد که هرگز غیر از عفت درباره او تصور دیگری ننماید.

اما بازجوئی از تبه کاران را با شکنجه نباید قبول کرد و نمیتوان آن را پذیرفت.

ما انگلستان را می بینیم که این عمل را بدون اینکه لطمه ئی به حیثیت ملی و اصول حکومت آنها وارد آید طرد میکنند.

بقدری اشخاص با قریحه و نویسندگان زبردست در باره شکنجه بمتهمین در ضمن بازجوئی چیز نوشته اند و مضار و معایب این عمل را ثابت کرده اند که لزومی ندارد بعد از آنها دیگر من حرفی بزنم.

میخواستم بگویم در حکومت های استبدادی که اساس همه چیز بر ترس است شاید این کار مناسب باشد و نیز فکر کردم بگویم غلامان در رم و یونان قدیم از ترس شکنجه مرتکب اعمال بدنمیشدند ولی صدای طبیعت را میشنوم که بر علیه افکار من فریاد میزند و مرا از ابراز چنین تصوراتی مانع میشود.

فصل هیجدهم

مجازات های مالی و بدنی

اجداد ما (ژرمن ها) فقط جزای های نقدی را مقرر میداشتند زیرا این مردمان آزادمنش و سلحشور اینطور فکر میکردند که خونشان غیر از موقع جنگ نباید ریخته شود مگر وقتی که سلاح در دست دارند.

ژاپنیا برعکس، این قبیل کیفرها را بکار نمی‌بندند بپناه اینکه متمولین از کیفر نقدی متأثر نخواهند شد، ولی نباید چنین تصور کرد که اشخاص متمول از تلف شدن اموال خود نمی‌ترسند آیا ممکن نیست جزای نقدی را بنسبت مکنت اشخاص برقرار نمود و برای متمولین آنرا زیاد کرد؟ و همچنین ممکن نیست مجازاتهای ننگ‌آور و ترذیلی را هم بکیفر پولی اضافه نمود.

قانونگذاران خوب حد وسط را میگیرند نه همیشه جزای نقدی و نه همیشه کیفر جسمانی بلکه مجرمین را به تناسب مجازات میدهند.

فصل نهم قانون قصاص

دولتهای استبدادی که قوانین ساده را دوست میدارند قانون قصاص را زیاد مورد استفاده قرار میدهند دولتهای معتدل هم گاهی این قانون را می‌پذیرند اما این تفاوت هست که دولتهای مستبد آنرا با نهایت سختی اجرا می‌کنند ولی در کشور های معتدل همیشه آنرا ملایم‌تر نموده و با اعتدال اجرا مینمایند.

قانون الواح دوازده گانه فقط در دومورد قصاص را قبول میکرد، اول در موقعیکه بهیچ وسیله دیگری نمیتوانستند شاکی را آرام نمایند، دوم بعد از محکومیت میایستی محکوم خسارات و غرامات وارده را بپردازد تا معامله متقابل شده باشد و با این ترتیب تنبیه پولی جای تنبیه بدنی را میگرفت.

۱- قانون قصاص را اسلام در قرآن در سوره بقره آیه ۱۷۸ و ۱۷۹ مقرر داشته است و مخصوصاً تأکید فرموده که قصاص در مقابل قتل یا امر حیاتی و واجب است و رعایت اعتدال را نیز در اجرای حکم قصاص دستور داده بدین نحو که اگر مدعی خصوصی در مقابل اخذ مالی بعنوان خون بها از تعقیب قاتل صرف نظر کرد عمل نیکویی کرده و دیگر حق تعقیب ندارد و نیز رعایت شئون حقوق فردی را بمقتضای عادات و رسوم عصر نموده است. مترجم

عین آیه ۱۷۸ و ۱۷۹ از سوره بقره: یا ایها الذین آمنوا كتب علیکم القصاص فی القتل العمد بالحر و العمد بالعبد و الا انی بالانسی فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان ذلک تخفیف من ربکم و رحمة فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم و لکم فی القصاص حیوة با اولی الالباب لعلکم تتقون.

فصل بیستم

تنبیه پدران بجای پسران

در چین پدران را برای خطای پسران مجازات میکنند و در پروهیم این ترتیب معمول بود اینهم یکی از افکار استبدادی است و لو اینکه فلسفه آن این باشد که بگویند چون پدران از قدرت پدری که طبیعت بآنها داده و قوانین هم این قدرت طبیعی را درباره آنان تقویت نموده استفاده نکرده و فرزندان خود را تربیت نموده اند چه آنکه اگر این اصل را بپذیریم باید فرض کرد که در چین شرافت موضوع ندارد و الا خجلت و شرمساری از تنبیه برای پدران اینک اولادش مجازات شده کافی میباشد.

در میان ماها پدرا نی که اولادشان محکوم شده اند و پسرانی که پدران شان دچار مجازات گردیده اند در اثر خجلت و شرمساری خود تنبیه میشوند و این عمل همان نتیجه را میدهد که در چین پدر را بجای پسر تنبیه می‌کنند تا باین نتیجه برسند.

فصل بیست و یکم عفو پادشاه

عفو یکی از صفات خاصه پادشاه است در جمهوری که اساس آن بر تقوی استوار است بعفو کمتر احتیاج هست در حکومت استبدادی هم چون ترس حکم فرماست عفو کمتر مورد استعمال پیدا میکند زیرا باید بادستورهای سخت از عملیات بزرگان کشور جلو گیری کرد.

امادر حکومت های مشروطه که شرافت فرمانرواست و آنچه را که قانون منع میکند غالباً شرافت تجویز مینماید عفو بیشتر لازم است.

مغضوب بودن در حکومت مشروطه بمنزله مجازات است حتی تشریفات

محاكمه خود يك نوع تنبيه است، در مشروطيت شرمساري براي مجرمين از هر طرف فراهم ميشود تا اقسام مختلف كيفر را تشكيل بدهد.

در اين حكومتها رجال از بيم مغضوب شدن و از دست دادن اعتبارات و دارائي و لذات هميشه بر خود ميلرزند و متنبه ميشوند در اينصورت سختگيري درباره آنها فايده ندارد و فقط باين نتيجه منتهي مي‌شود كه محبت شاه از قلب آنها خارج شده و احترامی را كه بايد نسبت بمشاغل و مقامات خود داشته باشند از بين ببرد .

همانطوريكه عدم استقرار و ثبات رجال و بزرگان كشور جزء طبيعت استبداد است و بايد همه وحشت زده و متزلزل باشند، اطمینان و آرامش خاطر آنها جزء طبيعت حكومت مشروطه ميباشد .

پادشاهان بقدری از عفو فايده و لذت ميبرند و بقدری محبت مردم دنبال آنان مي‌آيد و بقدری عفو موجب تسلي خاطر و سر بلندی پادشاهان ميشود كه هميشه براي آنها فرصت ابراز محبت خود يكنوع سعاد و خوشبختي ميباشد كه اتباع را نسبت بخود جلب مينمايد اين ترتيب را در كشورهای ما تقريباً هميشه ميتوان بكار برد .

ممکن است گاهی اتفاق بيافتد يك قسمت از اقتدارات شاه را از او بگيرند ولي هيچوقت تمام اقتدارات را از او نخواهند گرفت و اگر گاهی پادشاهان براي حفظ تاج و تخت مبارزه ميکنند هر گز براي زندگي خود مبارزه نميکنند .

ممکن است از من پرسيد در چه مواقعی شاه بايد عفو کند؟ اين يك موضوعی است كه نمیتوان دستور كلي برای آن داد و فقط بسته بموقعی است كه احساس شود عفو لازم است، وقتی كه عفو داراي خطراتی است و چنان وانمود ميشود بخشش ناشی از ترحم نبوده بلكه ناشی از ضعف و عدم قدرت پادشاه بوده كه نتوانسته مقصر را تنبيه كند در چنين صورتي عفو خطرناك خواهد بود .

امپراطور موريس تصميم گرفت كه هر گز خون اتباع خود را نريزد
آناستاز هيچوقت جنايت را كيفر نميداد اسحق فرشته قسم خورد كه در زمان سلطنت
خود هيچكس را نخواهد كشت .

اما امپراطوران يونان متوجه نبودند كه بيهوده شمشير بكمر بسته‌اند يعنی
نميدانستند شمشير بكمر بستن برای اجرای عدالت است .

در جمهوری زمان افلاطون تجمل را بنسبت صحیحی ممکن بود حساب کنند زیرا طبقات ملت بچهار طبقه تقسیم شده بودند و چهار قسم تجمل وجود داشت .

اولی حدی بود که در آن حد فقر پایان میرسید، دومی دو برابر، سومی سه برابر، چهارمی چهار برابر، در طبقه اول تجمل مساوی صفر بود، در طبقه دوم مساوی بایک، در طبقه سوم مساوی با دو و در طبقه چهارمی مساوی با سه بود.

اگر تجمل ملت‌های مختلف را نسبت بهم در نظر بگیریم در هر کشوری علل پیچیده‌ئی هست که عدم تساوی ثروت را بین افراد و میان دولتها بوجود می‌آورد مثلاً در لهستان ثروتها بی‌اندازه نامساوی است اما فقر عمومی مانع از این است که این کشور در شمار کشورهای ثروتمند قرار بگیرد.

همچنین تجمل با عظمت هر شهر بخصوص پایتختها متناسب است بعلاوه علل دیگری از قبیل تمول دولت، عدم تساوی ثروت افراد، کثرت افرادی که در يك محل زندگی میکنند موجبات عدم تساوی ثروت را فراهم میکند.

هر قدر عده مردمی که در يك نقطه جمع شده‌اند بیشتر باشد خود خواهی بیشتر است و اشخاص میل دارند بوسیله عوامل کوچکی خود را مورد توجه عامه قرار دهند و اگر عده مردمی که در يك نقطه جمع شده‌اند بقدری زیاد باشد که مردم یکدیگر را نشناسند میل بتشخص و خودخواهی خیلی بیشتر میشود زیرا در چنین جامعه‌ی پر جمعیتی امید موفقیت بیشتر است و تجمل امید موفقیت را زیاد میکند و افراد در صدد این هستند که زندگانی خود را طوری تنظیم کنند که شبیه طبقات مافوق خودشان باشند ولی نتیجه معکوس میگیرند چه آنکه از بس همه میخواهند از دیگران متمایز باشند میل بجلوگیری عمومی زیادتر می‌شود و همه مساوی میشوند و دیگر کسی بردیگری رجحان ندارد و چون هر کس میخواهد باو نگاه کند بهیچکس توجه نمیشود و از این وضعیت يك ناراحتی عمومی تولید میگردد .

کتاب هفتم

نتایج اصول حکومت‌های مختلف نسبت بقوانین تجملی و چگونگی اوضاع بانوان

فصل اول

تجمل

تجمل همیشه با عدم تساوی مکنت متناسب است، اگر در يك حکومت تمول بالسویه میان افراد تقسیم شده باشد هیچگونه تجملی وجود نخواهد داشت زیرا تجمل روی وسائل رفاهیتی که برای اشخاص در اثر کار دیگران فراهم میشود برقرار میگردد .

در صورتی مایحتاج لازم را بایک میزان معینی مساوی فرض کنیم تجمل کسانی که فقط مایحتاج لازم را دارند مساوی با صفر خواهد بود باین معنی که هیچ تجمل نخواهند داشت. حال اگر کسی دو برابر مایحتاج لازم را داشته باشد دارای تجمل مساوی به يك خواهد بود و اگر دیگری دو برابر امول آنرا داشته باشد دارای تجمل مساوی به ۳ خواهد بود و اگر باز هم دارائی شخص دیگری دو برابر شخص اخیر باشد دارای تجمل مساوی به ۷ خواهد شد همینطور اگر دارائی سایرین بهمین ترتیب بالا برود و شخص لاحق دو برابر شخص سابق داشته باشد این تضاعد بالا میرود و تجمل بنسبت دو برابر بعلاوه يك ترقی میکند و معلوم است بکجاها خواهد کشید و عدم تساوی و تجمل چه صورتی بخود خواهد گرفت .

اشخاصیکه در يك پيشه بخصوص مهارت دارند برای هنر خود قیمتی را تعیین میکنند که دلشان میخواهد و کوچکترین قریحدها باین سرمشق تأسی می نمایند آنوقت میان احتیاجات و وسائل تناسب وجود نخواهد داشت چه آنکه تناسب بین احتیاج و وسیله رفع احتیاج از ضروریات است زیرا اگر کسی مجبور بمرافعه شود و کارش بداد گاه بکشد ناچار يك وکیل دعاوی لازم دارد و همچنین اگر شخص بیمار شود طبعاً محتاج به طبیب است.

بعضی اشخاص گمان کرده اند کثرت جمعیت در پایتخت باعث رکود معاملات میشود بدلیل آنکه مردم با هم فاصله ندارند و در جوار هم زندگی میکنند. من باین عقیده موافق نیستم زیرا وقتی مردم دور هم جمعند احتیاجات و هوسها زیادتر میشود و بالتیجه معاملات بیشتر خواهد شد.

فصل دوم

قوانین تجملی در دموکراسی

در جمهوریها چون دارائی بالسویه میان مردم تقسیم شده است تجمل وجود ندارد بطوریکه سابقاً گفته شد تساوی در تقسیم موجب تعالی و عظمت جمهوری میگردد بنابراین هر قدر در جمهوری تجمل کمتر باشد آن جمهوری کامل تر است.

رومیان اولید هیچ تجمل نداشتند نزد مردم **لاسدمون** هم تجمل یافت نمیشد در جمهوریهایی که مساوات از بین رفته باشد روح تجارت و کار و تقوی باعث می شود که هر کسی بشناسد دارائی خود زندگی کند و بالتیجه تجمل کمتر میشود قوانین تقسیم اراضی که مردم در جمهوریها اصرار بوضع آن داشتند طبعاً عمل سودمندی بود و فقط وقتی ممکن بود مضر باشد که بطور ناگهان اجرا شود. چه آنکه اجرای ناگهانی چنین تقسیمی یکمرتبه دارائی را از بعضی گرفته و بعضی می دهد و در خانواده ها تولید انقلاب مینماید و ممکن است انقلاب خانواده ها تبدیل با انقلاب عمومی کشور بشود. بهمان نسبتی که تجمل در جمهوری برقرار میشود بهمان اندازه هم ذهن

مردم متوجه منافع خصوصی میگردد. برای افرادی که فقط بچیزهای ضروری احتیاج دارند آرزوئی جز افتخار میهن و سرافرازی خودشان باقی نمی ماند اما روحی که با تجمل فاسد شده است آرزوهای دیگری دارد و بزودی دشمن قوانینی میشود که مزاحم او هستند.

تجملی که پادگان شهر رژه داشت باعث گردید که اهالی شهر راسر بریدند وقتی رومیها فاسد شدند امیال و آرزوهای آنها بی نهایت توسعه یافت، از قیمتی که برای اشیاء قائل شدند باین قضیه میتوان پی برد.

يك كوزه شراب **فالرن** صدینار رومی فروخته میشد، يك چلیک گوشت نمك سوزپون چهار صدینار فروخته میشد يك نفر آشپز خوب **چهار تالان** موجب داشت قیمت پسران بقدری گران شده بود که تعیین آن مقدور نبود.

با چنین وضعیتی که همه باحرارت بطرف هوی و هوس خود میرفتند معلوم است تقوای ملی باچه سرعتی رو با انحطاط می رود.

فصل سوم

قوانین تجملی در حکومت اشرافی

حکومت اشرافی با این

بدبختی مواجه است که ثروت در دست اعیان و نجاست و آنرا خرج نمیکنند، تجمل که

۱- شهر رژه منتهی الیه جنوب ایتالیا نزدیک جزیره سیسیل میباشد مردم آنجا میرسیدند که مبادا کار تأثیرها بایونانیان آنها حمله کنند از جمهوری دم کمک خواستند دولت رم بآنها کمک کرد و از ایالت کامپانی که مردمان وحشی و بیرحمی داشت سپاهی تهیه کرده به فرمانده **دسیوس ژوبلیوس** بآنجا فرستاد این فرمانده به رژه رسید و دید آن شهر غرق تجمل و ثروت است خواست دارائی مردم را تصرف کند برای این مقصود تمام اهل شهر را میهمان کرد و ضیافتی داد در پایان جشن تمام آنها راسر بریدند.

۲- گرانی روز افزون امتعه و کالاها علاوه بر علل اقتصادی بیشتر ناشی از چهل و ترس و فساد اخلاق عمومی است که هر کس میخواهد متاع خود را بیشتر بفروشد تا بیشتر هوی و هوس خود را بوسیله پول زیادتری که بدست میآورد اجرا کند در جامعه این خطر اجتماعی ملت را بپرتگاه زوال سوق میدهد و زندگی برای متمولترین افراد مشکل میشود و حال آنکه بین ملت اکثر متمولین آنهایی میباشد که دارائی آنها فقط بفقیر خاتمه میدهد. مترجم

باز روح اعتدال مخالف است باید از این کشورها طرد شود زیرا از طرفی اشراف ثروتهای گزافی دارند که را کد مانده و خرج نمیشود و از طرفی دیگر مردمان فقیری وجود دارند که کسی بآنها چیزی نمیدهد.

در ونیز قوانین اشراف را مجبور با اعتدال و قناعت میکند و از این راه برای نگهداری و تشویق صنایع استفاده میشود و بقدری اشراف بد پس انداز و اقتصاد معتاد شده اند که فقط زنان بدکار میتوانند آنان را به پول خرج کردن وادار نمایند بدین ترتیب زنهایی که قابل تحقیر هستند پولهای گزافی خرج میکنند در صورتیکه باج دهندگان بآنها یعنی اشراف تاریکترین زندگی دنیا را دارند و در ذلت و امساك بسر میبرند.

در جمهوریهای خوب یونان قدیم برای این قبیل موارد مؤسسات مفیدی داشتند. ثروتمندان پولهای خود را برای جشنها، آوازه خوانیهای دسته جمعی، موسیقی اراپها، اسبهای مخصوص اسبدوانی و مقامات پرخرج مصرف مینمودند مکنّت در آنجا برای ثروتمندان مانند فقر برای فقرا اسباب رحمت بود.

فصل چهارم

قوانین تجملی در حکومت مشروطه

تاسیت میگوید سیون ها که

یکی از ملل ژرمن بودند ثروت را محترم میشمرند و بدین جهت تحت فرماندهی یکتقر زندگی میکردند، معنی این عبارت اینست که تجمل اختصاص بحکومتهای مشروطه دارد و در این کشورها قوانین تجملی لازم نیست زیرا خود با طبیعه وجود دارد. از آنجائیکه در مشروطیت اساس حکومت ثروتها را بطور نامساوی تقسیم نموده است پس وجود تجمل ضروری است اگر در حکومت مشروطه ثروتمندان هیچ خرج نکنند فقرا از گرسنگی خواهند مرد پس باید ثروتمندان بنسبت مکنّت های خود خرج کنند و بدین ترتیب تجمل بنسبت دارائی زیاد میشود.

ثروتهای خصوصی باینجهت افزایش یافته است که عده ای مایحتاج مادی قسمتی

از اهالی را از دستشان گرفته اند، صاحبان ثروت این مایحتاج را بایستی بوسیله خرج کردن مسترد دارند، پس برای اینکه دولت مشروطه محفوظ بماند باید تجمل از طبقات پائین بیالا بتدریج افزایش یابد بدین ترتیب که از برزگربیشه و از پیشه ور بیازرگان و از آنان باشراف و از اشراف بزماداران و رجال بزرگ و سرمایه داران و شاهزادگان بتدریج رو با افزایش برود چه اگر غیر از این باشد همه چیز از دست خواهد رفت.

مجلس سنای روم که از رجال موقر و مردان دارای افکار قدیمی و حقوق شناسان تشکیل شده بود در زمان سلطنت **اغوست** پیشنهاد کرد اخلاق و تجمل زنها اصلاح شود.

در کتاب **دیون** دیده میشود که **اغوست** باچه مهارتی از قبول این تقاضای بیمورد **سناتورها** طفره رفت زیرا که او یک حکومت مشروطه تأسیس میکرد و جمهوری را میخواست منحل کند. بنا بر این محتاج بتجمل بود و نمیتوانست با فکری که داشت از آن صرف نظر نموده پیشنهاد **سناتورها** را بپذیرد.

در زمان سلطنت **تی بر** نمایندگان **سنا** پیشنهاد کردند که قوانین سابق مربوط بتجمل دوباره برقرار شود این پادشاه که مردی با اطلاع بود با این تقاضا مخالفت کرد و گفت: « دولت با وضع فعلی نمیتواند دوام کند چگونه شهر رم میتواند با این ترتیب زندگی کند؟ ایالات چگونه میتوانند بحیات خود ادامه دهند؟ در این دوره ما ثروت دنیا را مصرف میکنیم و برای ما اربابان و غلامان کار میکنند و حال آنکه سابقاً که بیش از یک شهر نداشتیم در کمال قناعت بسر میبردیم.»

تی بر بخوبی تشخیص میداد که قوانین مربوط بتجمل دیگر لازم نیست.

در زمان سلطنت همین امپراطور به **سنا** پیشنهاد کردند بفرمانداران قدغن کند همسران خود را بواسطه بی انضباطی که در ایالات بین مردم ایجاد میکنند همراه خود نبرند این پیشنهاد رد شد و گفتند: در این عصر زندگی مطبوع تری لازم است و احساس میکردند اخلاق تازه تری برای مردم باید قائل گردید و بنا بر این بایستی حکام را از بردن زنهای بولایات ممانعت کرد پس در حکومت های مشروطه تجمل

لازم است ، اما در حکومت‌های استبدادی لازم تر میباشد ، در مشروطیت باینجهت لازم است که مردم از آزادی خود استفاده می کنند ولی در استبداد باید از مزایای بردگی استفاده کنند زیرا اصول استبداد مبنی بر این است که عموم افراد ملت غلام باشند و همواره یکی بردیگری حکومت کند با این حال غلامانی که برای اجحاف بغلامان دیگر انتخاب میشوند خود به سر نوشت هر روزی خویش اطمینانی ندارند و خوشبختی آنان منحصر به تسکین حرص و غرور و امیال و شهوت رانی های روزمره خود میباشد .

از تمام آنچه گفته شد باین نتیجه میرسیم که تجمل برای جمهوری مضر و برای مشروطیت لازم است جمهوری با تجمل از بین میرود و مشروطه بدون تجمل و با فقر نابود میگردد .

فصل پنجم

در چه مواردی قوانین تجمل در حکومت

مشروطه مفید است

در اواسط قرن سیزدهم در بعضی از کشورها منجمله کشور آراگون مطابق اصول جمهوری قوانین تجملی وضع شد **ژاک** اول فرمان داد نه شاه و نه هیچ يك از رعایا حق ندارند بیش از دو قسم گوشت در هر غذا صرف نمایند از هر گوشتی باید يك قسم خوراك تهیه شود مگر اینکه گوشت شکار و نتیجه دسترنج خود شخص باشد و در زمان ماهم در سوئد قوانینی مربوط بتجمل وضع کرده اند اما منظور اینان غیر از مقصودی است که در آراگون داشتند .

هر دولتی میتواند قوانین تجملی بمنظور قناعت کامل وضع کند روح قوانین تجملی در جمهوریتها حکمفرماست و از نوع قانون آراگون معلوم میشود که منظور از آن چه بوده و نیز ممکن است قوانین تجملی بمنظور قناعت نسبی وضع شود .

باین ترتیب وقتی دولتی احساس کند ورود کالاهای خارجی گرانبهاه موجب

صدور مقدار زیادی کالاهای داخلی خواهد شد ، ورود کالاهای خارجی را مطلقاً ممنوع نمیکند اینست روح قانونی که در این ایام در سوئد وضع شده است و این قبیل قوانین تجملی برای دولت های مشروطه مناسب تر است .

بطور کلی هر قدر کشور فقیر باشد بهمان اندازه بوسیله تجمل نسبی فقیر تر میشود و بالنتیجه قوانین تجملی نسبی لازم است ولی هر قدر کشوری متمول باشد بهمان اندازه تجمل نسبی آن را غنی تر میکند و باید از وضع قوانین تجملی جداً پرهیز کرد .

این موضوع را در کتاب تجارت بطور مبسوط و واضح تر تشریح خواهیم کرد فعلاً فقط موضوع تجمل مطلق مطرح میباشد .

فصل ششم

تجمل در کشور چین

در بعضی از کشورها علل خصوصی وضع قوانین تجمل را ایجاب میکند مثلاً بواسطه تأثیر آب و هوا ممکن است عده نفوس متعدد و وسائل تأمین معاش ملت محدود و از حیث نوع مختلف باشد در اینصورت بهتر است تمام ملت را بکشاورزی وادارند در این قبیل کشورها تجمل خطرناک است و قوانین مربوط بتجمل باید خیلی شدید و سخت باشد پس برای تشخیص این که باید تجمل را در کشور منع یا تشویق نمود قبلاً بایستی تناسب شماره نفوس و سهولت یا سختی معاش ساکنین آنرا در نظر گرفت .

در انگلستان مقدار محصولی که از زمین بدست می آید بیش از میزانی است که برای تغذیه کشاورزان لازم است پس ممکن است در این کشور صنایع زیبا و بالنتیجه تجمل وجود داشته باشد .

در فرانسه مقدار محصول گندم کفاف خوراك کشاورزان و کارگران را میدهد و بعلاوه تجارت خارجی در مقابل چیزهای بیمصرف کشور احتیاجات لازم مردم را فراهم مینماید در اینصورت نباید از تجمل باکی داشت در چین بعکس زنان

بقدری پر بارند و عده نفوس چنان با سرعت زیاد میشود که هر قدر زمین را زراعت کنند باز هم برای خوراك اهالی كفاف نمیدهد پس در چنین کشوری تجمل خطرناك است و روح کار و قناعت خیلی لازم است در این صورت صنایع لازم را باید تشویق و از صنایع تجملی جلو گیری کرد .

فرامین امپراطوران چین مبنی بر همین علل است یکی از امپراطور سلسله تانك میگوید :

«قدیمی‌ها این اصل را پیروی میکردند اگر مردی پیدا شود که بشخم نپردازد و اگر زنی پیدا شود که نخ نریسد در کشور امپراطوری مردم از گرسنگی یا سرما در زحمت خواهند بود .»

بر طبق این اصل همین امپراطور عده زیادی از دیر های **بونرها** را خراب کرد^۱.

سومین امپراطور چین از سلسله بیست و یکم امر کرد در معدنی را که چند جواهر گرانبها از آن استخراج کرده و برای او آورده بودند بد بندند زیرا امپراطور نمیخواست ملت خود را با کاری خسته کند که وسیله معاش و پوشاك مردم نیست .

کیا ونی میگوید : «تجمل ما بقدری زیاد است که مردم وقتی می‌خواهند فرزندان خود را بفروشد کفشهای قلابدوزی پای آنها می‌کنند و آنها را آرایش می‌دهند که مورد پسند مشتری واقع شود . « وقتی عده‌ئی برای تهیه پوشاك يك نفر از اشراف زحمت بکشند چگونه ممکن است عده زیادی از مردم برهنه و بدون لباس نمازند ؟

از میان ده نفر کشاورز عواید و نتیجه زحمات نه نفر آنها نصیب اشراف میشود و فقط یک نفر از آنها از زحمات خود برخوردار میگردد در این صورت چگونه ممکن است عده زیادی گرسنه و بدون خوراك نمازند ؟

۱- **بونز** اسم عمومی روحانیان آئین بودائی است و در هر معبد و پرستشگاه آنان است.
مترجم

فصلی هفتم

نتایج شوم تجمل در کشور چین

در تاریخ چین دیده میشود

بیست و دو سلسله از سلاطین در آنجا فرمانروائی کرده اند نتیجه چنین گرفته میشود که بیست و دو انقلاب عمومی (غیر از انقلابات خصوصی) در آنجا پیدا شده و کشور دچار آن گردیده ، سه سلسله اولی مدت مدیدی دوام کردند زیرا عاقلانه حکومت میکردند و کشور هم در عهد آنان چندان وسعتی نداشت سلسله های بعدی نیز در بدو امر نسبتاً باطرز خوبی شروع بکار میکردند ولی بعد از سه یا چهار پادشاه فساد اخلاق و تجمل و بیکاری و جلب لذات بجان نشینان آنها رو آور میشد در کاخ سلطنتی روح و فکر سلاطین ضعیف شده زندگانی آنها کوتاه و دچار انحطاط می‌شدند .

علت این وضعیت این بود که در ابتدا سلاطین تقوی و دقت و مراقبتی که لازمه سلطنت بود داشتند ولی در اواخر نایاب میشد و این جریان امر طبیعی بود زیرا امپراطورانی که در زد و خورد و خستگی های جنگ پرورش یافته و موفق میشدند خانواده‌ئی را که غرق لذات بود از تخت براندازند تقوی را که بفوائد و محسنات آن پی برده بودند حفظ میکردند و از شهوت رانیکه نتایج آنرا بچشم میدیدند پرهیز میکردند .

در ادوار انحطاط هر سلسله رجال و بزرگان کشور سر بلند میگشتند خواهه سرایان اهمیت می‌یافتند کاخ سلطنتی که مأمن درباریان بود دشمن کشور میشد زیرا يك گروه بیکار در آن زندگی مینمودند و گروه دیگری از مردم بیچاره در خارج از کاخ کار میکردند و درباریان آنها را می‌چاپیدند بچه های خردسال و بی تجربه را روی تخت می‌نشاندند که آلت دست رجال باشند در چنین وضعیتی بود که در نتیجه ضعف انحطاط شروع و يك نفر غاصب پیدا شده امپراطور را معدوم و تخت و تاج را تصرف نموده سلسله جدیدی تأسیس میکرد و سومین یا چهارمین پادشاه همان سلسله

نیز دچار همین وضعیت گشته و در کاخ خود حبس میشد و بنوبه خود بدست غاصبی از تخت سلطنت فرود میآمد.

فصل هشتم

عفت عمومی

از دست رفتن عفت زنان بقدری تأثیرات بد دارد و باندازه‌ئی نواقص و معایب تولید میکند و طوری روح مردم را فاسد مینماید که اگر کشوری دچار آن گردد و این اصل مهم از بین برود بدبختی‌های زیادی از آن ناشی میگردد بخصوص در حکومت دموکراسی از دست رفتن عفت بزرگترین بدبختیها و مفاسد را باعث میشود تا جائیکه اساس حکومت از بین خواهد برد باین جهت قانونگذاران خوب عفت را توصیه و از زنان توقع وقار در اخلاق را دارند.

در جمهوری نه تنها اخلاق فاسد بلکه تظاهر به فساد اخلاق و سبکی را نیز منع کرده اند چه آنکه عشوہ گری و طنازی که از بیکاری زن‌ها تولید میشود نتیجه‌اش آنست که قبل از آنکه خود زن‌ها را فاسد کند دیگران را فاسد می‌نماید زیرا مردم در اثر این رفتار به عوامل ناچیز و کوچک اهمیت بسیار میدهند و چیزهای مهم را تحقیر میکنند و بالتیجه روی اصول مسخرگی زندگی را ادامه میدهند زیرا زن‌ها در این رویه مهارت کامل دارند و مسخره کردن مردم شیوه آنهاست.

فصل نهم

رفتار زنان در حکومت‌های مختلف

در حکومت مشروطه زنان کمتر خویشتن داری میکنند برای اینکه امتیاز طبقاتی سبب میشود آنها را بدر بار راه دهند و در دربار آزادانه رفتار کنند بخصوص اینکه سلاطین باین آزادی بانظر اغماض مینگرند هر کسی از جلوه گری و رفتار آنها برای پیش بردن مقاصد خود

استفاده مینماید و چون ضعف دماغی زنان موجب تکبر و خودخواهی است نه‌مناعت و وقار، همواره تجمل را دوست دارند زیرا تکبر با تجمل توأم است و مناعت با سادگی و قناعت.

در حکومت‌های استبدادی زن‌ها موجب تجمل نمیشوند بلکه خودشان يك اسباب و آلت تجمل هستند و برای اینکه جزء وسایل و اسباب تجمل محسوب شوند باید بی‌نهایت مطیع و فرمانبردار باشند، در کشورهای استبدادی هر کسی از روی حکومت و اصول استبدادی پیروی نموده و رسم دربار را در خانه خود معمول میدارد و چون قوانین در این کشورها سخت و شدید است و بی‌درنگ اجرا میشود مردم می‌ترسند آزادی زنان در دسرهایی تولید کرده و مشکلاتی را فراهم نماید.

مهارتیکه این روح‌های کوچک در مجذوب نمودن و علاقه مند کردن مردان دارند بعلاوه قهر و ناز، حقد، حسد، دودبهم‌زنی، سخن‌چینی، نداشتن کف نفس، افشاء اسرار، خشم و غضب، تمایلات، هوی و هوس، تنفرات و تمایلات بیجای زنان بی‌تأثیر نیست و ممکن است موجب فتنه‌هایی بشود گذشته از این چون پادشاهان مستبد با طبیعت انسانی بازی میکنند و بحیات و موجودیت انسان اهمیت نمیدهند و دارای چندین همسر میباشند هزار قسم ملاحظات آنانرا وادار میکند که زنان خود را حبس کنند و آزاد نباشند.

در جمهوری که زنان بحکم قانون آزادند و اخلاقشان از آنها جلو گیری میکند تجمل را طرد نموده‌اند و با طرد تجمل فساد اخلاق و معایب بر کنار میشود. در یونان قدیم بهیچوجه خود داری و عفت زنان مرسوم نبود و بی‌عفتی مثل يك عیب پنهانی حکمفرمائی میکرد فسق و فجور تا سرحد جنون رواج داشت و حتی احساسات رقابت آمیز هم در زناشویی باقی نمانده بود معیذا سادگی طبیعی زنان بحدی بود که هیچ ملتی در این وضع دیده نشده است مثل یونان دارای انضباط و تربیت بهتری بوده باشد، تا جائیکه در آتن يك مأمور مخصوصی مراقب رفتار زن‌ها بود.

فصل دهم

دادگاه خانوادگی نزد رومیها

رومیها مثل یونانیها مأمورین مخصوصی نداشتند که مراقب رفتار زنها باشند اما بازرسان عمومی همان مراقبتی که نسبت بر رفتار عموم داشتند نسبت بزنانهم مبذول میداشتند يك دادگاه خانوادگی دررم وجود داشت که بجای مأمورین یونان ناظر رفتار زنها بود دادگاه خانوادگی بدین ترتیب تشکیل میگردد. شوهر اقوام زن را گردآورده در حضور آنان زنرا محاکمه مینمود این دادگاه موجب حفظ اخلاق حسنه بود و اخلاق حسنه هم عدالت دادگاه را حفظ میکرد این دادگاه علاوه بر تخلفاتی که در اثر نقض قوانین شده بود نسبت بر رفتاریهم که برخلاف اخلاق حسنه میشد رسیدگی میکرد ، بدیهی است کسانیکه در موارد تخلفات اخلاقی بخواهند قضاوت کنند باید شخصاً دارای اخلاق حسنه باشند کیفرهای صادره از این دادگاه اختیاری و بسته بموارد بود، درواقع هم باید اینطور باشد زیرا تخلفاتی که مربوط به نقض تکالیف اخلاقی است و اموری که مربوط بقواعد و اصول تواضع و فروتنی است در تحت اصول قانونی قرار نمیگیرد ، قانون وظائف انسان را نسبت بدیگران میتواند تعیین کند اما نسبت بخودش نمیتواند اصولی را برقرار نماید .

دادگاه خانوادگی رفتار زنان را بطور عموم در نظر میگرفت ولی در مورد يك جنایت بخصوص (زنای محصنه) علاوه بر رسیدگی دادگاه خانوادگی در دادگاه عمومی و علنی نیز مورد قضاوت قرار میگرفتند علت آن بود که اولاً حکومت جمهوری چنین عمل ردلی را شایسته افراد ملت نمیدانست و ثانیاً ممکن بود فساد زن شوهر را هم فاسد کند و از این میترسیدند که مردان درستکار برای حفظ آبروی خود پنهان کردن این جنایت را برافشاء و مجازات دادن آن ترجیح بدهند.

فصل یازدهم

چگونه تأسیسات روم با حکومت عوض شد

همانطور که تشکیل دادگاه خانوادگی وجود اخلاق نیک را ایجاب مینمود رسیدگیهای علنی باتهامات هم وجود اخلاق حسنه و پاکی تقوی را ایجاب میکرد اما این دو موضوع یعنی دادگاههای خانوادگی و دادگاههای علنی با از بین رفتن اخلاق نیک و با خاتمه جمهوریت از بین رفتند، برقراری دادگاههای دائمی و قضاوت پرتورها و اصولیکه آنان برقرار کردند و در تمام امور خودشان قضاوت مینمودند نقوذ دادگاههای خانوادگی را ضعیف کرده اصول آنها را از بین برد، ضعف دادگاههای خانوادگی از تعجب تاریخ نویسان معلوم میشود، زیرا وقتی تی بر بوسیله دادگاه خانوادگی حکمی صادر کرد بنظر مورخین عجیب آمد و این کار را يك کار برخلاف عادت و غریب و تجدید رسوم قدیمی تلقی کردند ، استقرار سلطنت مشروطه و تغییر آداب و رسوم هم باعث از بین رفتن رسیدگیهای علنی شد چه آنکه ترسیدند اتفاقات غیرمنتظره پیش آید و از این قانون سوء استفاده شود مثلاً ممکن است يك مرد نابکاری که از تحقیر يك زن مکدر شده و یا از امتناع و عدم تسلیم زنی متغیر و یا از عفاف او منزجر گشته بقصد اذیت و آزار و نابود کردن او بر آید او را متهم نماید باینجهت قانون ژولیا مقرر داشت متهم نمودن يك نفر زن بعمل زنای محصنه وقتی مسموع و قابل رسیدگی است که شوهر او را هم متهم نماید، این قانون این اتهام را محدود ساخت و بلکه میتوان گفت از بین برد .

سیکست کن میخواست دوباره این موضوع را تجدید کند و رسیدگی علنی باتهام زنار دوباره برقرار سازد اما اگر دقت شود واضح خواهد شد که این عمل او هم مثل طرز حکومتش عقلائی نبود زیرا در حکومت مشروطه این سنخ قوانین بیمورداست .

فصل دوازدهم

قیمومت بر زنان در نزد رومیها

سازمانهای رومی زنان را تحت قیمومت ابدی قرار میداد مگر اینکه تحت اوامریک نفر شوهر باشند، این قیمومت به نزدیکترین خویشاوند ذکور داده میشد زنهای از این وضعیت خیلی در زحمت بودند، این رویه در جمهوریت خوب بود اما در حکومت مشروطه لزومی نداشت .

از مجموع قوانین ملل صحرانشین مستفاد میشود که زنان ژرمنهای اولیه نیز تحت قیمومت دائمی بودند در سلطنت مشروطه‌ئی هم که تأسیس کردند این عادت رسوخ کرد اما دوامی ننمود .

فصل سیزدهم

کیفرهایی که امپراطوران برای

فحشاء زنان برقرار کردند

قانون **ژولیان** برای زنان کیفر معین کرد اما عوض اینکه این قانون و قوانین بعد از آن موجب تهذیب اخلاق بشود باعث فساد اخلاق گردید، در حکومت مشروطه و فروش سیاسی نسبت بزنان بکلی تغییر کرد دیگر صحبتی از پاکیزه بودن اخلاق آنان در میان نبود بلکه منظور کیفر دادن بجرائم آنان بود و بس و در واقع قوانین جدید برای کیفر دادن بنفس عمل جنایت وضع نمیشد بلکه باین جهت وضع میشد که نقض قوانین و نظامات را کرده بودند .

فسق و فجور مدعش، امپراطورانرا مجبور کرد قوانینی تدوین کنند که تا اندازه‌ئی از بی‌عفتی جلوگیری کند ولی منظور آنان بطور کلی صرف تهذیب اخلاق نبود و قضایای مثبتی که مورخین نقل کرده‌اند بهتر از قوانینی که وضع شده ثابت میکند که منظور آنان حفظ احترامات و یا انتقام خودشان بوده است .

از تألیفات دیون بخوبی رفتار اگوست را میتوان فهمید او اغلب تقاضاهای مجازات را بلا جواب میگذاشت احکام سختی که در زمان سلطنت اگوست و تی‌بر

بر علیه بی‌عفتی بعضی از بانوان رومی داده شده در تواریخ دیده میشود ولی بادر نظر گرفتن وضعیت این دو امپراطور جابر محقق است که این مجازاتها برای تصفیة اخلاق نبوده و روح این عملیات را بما می‌شناساند .

اگوست و تی‌بر مخصوصاً علاقمند بودند که فسق و فجور زنان خویشاوند خود را کیفر دهند از اینرو معلوم میشود مقصود آنها این نبود که فساد اخلاق را منع و مجازات کنند بلکه یکنوع جرمی را که خودشان اختراع کرده بودند و عبارت از بی‌احترامی و بی‌اعتنائی و توهین بسلطنت بود و در واقع برای انتقام خویش یا حفظ شئونات امپراطور لازم بود کیفر میدادند بهمین جهت مؤلفین رومی با شدت و تندى بر علیه این ستمکاریها قیام کردند .

کیفرهای قوانین **ژولیا** سبک بود ولی امپراطوران خواستند در قضاوتهای خود کیفر را زیادتر بکنند و این رفتار موجب ناسزا گوئی مورخین گردید امپراطوران نمیخواستند بفهمند زنان متهم مستوجب مجازات هستند یا نه بلکه میخواستند بفهمند قانون مربوط بمجازات نقض شده است یا نه ، یکی از مهمترین ستمکاریهای **تی‌بر** این بود که از قوانین سوء استفاده کرده و هر وقت میخواست زنی را بیشتر از مجازاتی که در قانون **ژولیا** تعیین شده بود بمجازات برساند برای مجازات او دادگاه خانوادگی قدیم را برقرار مینمود این رویه درباره زنان **سناتورها** بیشتر اجرا میشد تادر باره خانواده های توده زیرا برای متهم کردن بزرگان پی‌بانه میگشتند و فسق زنان میتوانست بهانه‌های زیادی بدست بدهد .

آنچه گفته شد در زمان این امپراطوران بشبوت رسیده و محقق شده است که اخلاق حسنه با اصول حکومت استبدادی منافات دارد، اگر کسی شك دارد بتألیفات **تاسیت، سوئتون، ژوونال، ماریال** مراجعه نماید .

فصل چهاردهم

قوانین مربوط بتجمل نزد رومیها

. از فساد عمومی صحبت کردیم

برای اینکه فساد همیشه با تجمل مقرون است و اغلب دنبال آن می‌آید و تجمل هم دنبال فساد می‌آید اگر حرکات قلب را آزاد بگذارید یعنی جلو هوی و هوس را رها کنید چگونه می‌توانید از ضعف روحی جلو گیری کنید .

در رم علاوه بر تشکیلات اجتماعی **سانسورها** بوسیله زمامداران قوانین چندی مخصوص وادار کردن زنان بقناعت وضع نمودند^۱ قوانین **فانی‌ین**، **لیسی‌نین**، **ایی‌ین** برای این منظور وضع شد در آثار **تیت لیو** باید دید: وقتی الغای قوانین اپی‌ین در سنا مطرح گردید ، چه هیجانی در سنا تولید شد و غوغائی برخاست **والر ماکسیم** تصور میکند تجمل روم بعد از الغای این قانون در رم شروع شد زیرا این قانون مبنی بر قناعت بود و وقتی الغا شد تجمل بروز کرد .

فصل پانزدهم

جهیزیه و منافع زناشوئی در حکومت‌های مختلف

حکومت‌های مشروطه جهیزیه زنان باید قابل توجه و مجلل باشد تا شوهران بتوانند با تجمل زندگی کنند و مقام و حیثیت خود را حفظ نمایند .

در جمهوریت چون تجمل نمی بایستی وجود داشته باشد ارزش جهیزیه باید کم باشد .

در دولتهای استبدادی جهیزیه تقریباً نباید وجود داشته باشد ، زیرا زنان در لوای چنین حکومتی حال کنیزکان را دارند ، اشتراك اموال میان زن و شوهر که در قوانین فرانسه پیش بینی شده است در حکومت‌های مشروطه خیلی مناسب است

۱- سانسورها دارای قدرت و نفوذ زیادی بودند و در اصلاح اخلاق عمومی و جلوگیری از فساد و معایب با کمال تقوی و وطن پرستی از روی ایمان اقدام مینمودند عظمت فکری این رجال در رم قدیم بحدی بود که دقیق ترین زوایای اجتماع را تحت مراقبت قرار میدادند و میتوان گفت عظمت رم قدیم مرهون صفات حسنه آنان بوده است وقتی پنج نفر از وکلای مجلس سنای رم لایحه در باب اضافه کردن يك دهم مخارج جشنها و پذیرائیها بمجلس پیشنهاد کردند یکی از سانسورها موسوم به **دورونوس** آنها را از مجلس اخراج نمود این موضوع در کتاب علل عظمت و انحطاط رم به تفصیل ذکر شده است. مترجم

زیرا زنها را در کارهای خانوادگی علاقمند میکند و خواهی نخواهی بتدبیر منزل و توجه بنظم خانه وادار میسازد .

در جمهوریت که زنان دارای تقوای زیادتری هستند و فطرتاً بامور خانه و شوهر و نظم آن علاقمند میباشند اشتراك اموال چندان ضرورتی ندارد .

در کشورهای استبدادی اساساً اشتراك اموال بین زن و شوهر کار بی معنی است زیرا زن تقریباً خودش قسمتی از اموال شوهر محسوب میشود .

از آنجائیکه زنان بالطبع مایل بزناشوئی هستند استفاده‌ئی که قانون برای آنها از اموال شوهر تعیین می کند فایده ندارد بخصوص در جمهوریت این اصول مضر خواهد بود چه آنکه ثروت شخصی زن باعث پیدایش تجمل میشود و با اصول جمهوریت مغایرت دارد در حکومتهای استبدادی هم تمتع زنان از زناشوئی میبایستی همان اندازه باشد که معاش آنان تأمین گردد و بس .

فصل شانزدهم

عادت زیبای سامنیت‌ها

سامنیت‌ها يك عادت داشتند که در يك جمهوري كوچك بخصوص با وضع جمهوري آنها میبایستی نتایج درخشانی ببخشند . در موقع زناشوئی تمام پسران جوان را گرد آورده در باره آنها قضاوت مینمودند آنکه بهتر از همه تشخیص و انتخاب میگردد هر دختری را که دلش میخواست بعد از نکاح در میآورد سپس آنکه در درجه دوم واقع شده بود دختر دیگر را برای خود انتخاب میکرد و بهمین ترتیب پسران برای خود زن انتخاب میکردند .

این رویه قابل تحسینی بود که در این مورد اعمال می کردند و تشخیص بهتر بودن پسران از نظر صفات حسنه و خدماتی که بمیهن کرده بودند مورد قضاوت قرار میگرفت و هر کس از لحاظ این صفات غنی تر از همه بود میتوانست از میان تمام ملت هر دختری را که دلش میخواست انتخاب کند .

محاسن دختران هم عشق و زیبائی و عفاف و تقوی و اصالت و حتی مکنت هم

بود بهتر از این ترتیب وسیله برای مجذوب کردن زن و مرد بیکدیگر و کمک بترقی کشور و تشویق صفات حسنه مشکل است بتوان وسیلهٔ بهتری پیدا کرد .
سامنیت‌ها از اخلاف و نوادهٔ **لاسدمونی‌ها** بودند، **افلاطون** که قوانینش مکمل قوانین **لیکورک** است این قانون را وضع نموده است .

فصل هفدهم

ادارهٔ امور بوسیلهٔ زنان

فرمانروا بودن زن در خانه برخلاف عقل و طبیعت است، این ترتیب در مصر معمول بود و نتایج خوبی نداشت، اما وقتی زنان در کشور فرمانروائی میکنند برخلاف عقل و طبیعت نیست، در موارد اول ضعف آنان در مقابل مرد اجازهٔ برتری نمیدهد ولی در مورد دوم همان ضعف باعث میشود ملایمت و اعتدال بیشتری بآنها بدهد و این اعتدال ناشی از ضعف، بیش از تقوای سخت و خشک موجب تشکیل يك حکومت خوب خواهد شد .

در هندوستان از حکومت زنان خیلی خوشوقت هستند و اینطور مقرر است اگر فرزندان ذکور شاه از مادر شاهزاده نباشند دخترانی که مادرشان از نسل پادشاه است باید فرمانروا باشند در اینصورت عده‌ئی از رجال را برای کمک بآنها میدهند که در امور مملکت داری بآنها مساعدت نمایند .

بر حسب استفاده از تألیفات **مستر اسمیت** معلوم میشود در آفریقا هم از حکومت زنان راضی میباشند اگر روسیه و انگلیس راهم در باب مثال باینها بیفزائیم می بینیم زنان هم در حکومت مشروطه موفق میشوند هم در حکومت استبدادی^۱ .

۱- منظور مؤلف سلطنت ملکهٔ الیزابت در انگلیس و سلطنت ملکه کاترین در روسیه

کتاب هشتم فساد اصول سه نوع حکومت

فصل اول

منظور عمومی این کتاب

فساد هر حکومتی تقریباً همیشه با فساد اصول آن شروع میشود .

فصل دوم

فساد اصول حکومت دموکراسی

اصول حکومت دموکراسی در دو موقع فاسد میشود، اول وقتی که روح مساوات را از بین ببرند، دوم وقتی که روح مساوات را بحد افراط برسانند و هر کس بخواهد با زمامداران و رجال و بزرگان که کشور را اداره میکنند مساوی بشود، در صورت اخیر ملت نمیخواهد اختیاراتی را که بر رجال داده محترم بشمارد و نمیخواهد اطاعت بکند، وقتی روح مساوات بحد افراط برسد ملت تصمیم میگیرد تمام کارها را خودش بکند میخواهد بجای قوهٔ مقننه مشاوره کند قضات را از حقوقشان محروم نماید، بجای قوهٔ مجریه و زمامداران قوانین را اجرا و امور را حل و فصل کند در چنین وضعیتی دیگر تقوای در جمهوریت باقی نخواهد ماند و فضیلتی وجود نخواهد داشت . اگر اینطور بشود ملت بد زمامداران واقعی نخواهد گذاشت، برای پدران اهمیت و احترامی قائل نخواهند شد، شوهران را شایستهٔ تکریم و اربابان را در خور اطاعت نخواهند دانست، همه لجام گسیختگی را دوست

خواهند داشت، زحمت فرماندهی و فرمانبرداری هر دو تولید خستگی خواهد نمود زنان و کودکان و مستخدمین دیگر بهیچکس اطاعت نخواهند کرد، اخلاق و علاقه با نظام و بالاخره پرهیزکاری و تقوی از بین خواهد رفت .

گزنقون در کتاب ضیافت يك تشریح ساده‌ئی از جمهوری که ملت در آن از مساوات سوء استفاده کرده است بیان میکند در آن کتاب هر يك از میهمانان **گزنقون** بنوبت خود میگوید بچه دلیل از وضعیت خویش راضی است ، **شارمیدس** یکی از میهمانان میگوید :

«من بعلت فقر خود راضی هستم زیرا وقتی ثروتمند بودم میبایستی مفتریان را از خود راضی نگه دارم و میدانستم بیش از آنچه من میتوانم به آنها بدی کنم آنها میتوانند مرا آزار دهند مردم همیشه توقعاتی از من داشتند که نمیتوانستم انجام بدهم، ولی از وقتی فقیر شده‌ام اقتداری پیدا کرده با کی از کسی ندارم هیچکس مرا تهدید نمیکند و برعکس من دیگران را تهدید میکنم هر جا دلم میخواهد میروم ، متمولین از جای خود برخاسته و حق تقدم بمن میدهند اکنون همچون پادشاهی هستم در صورتیکه سابق غلامی بودم سابقاً بمردم باج میدادم ولی امروز مردم بمن باج میدهند دیگر از اینکه چیز را از دست بدهم نمیترسم زیرا چیزی ندارم بلکه امیدوارم که چیزی بدست بیاورم.»

این است وضع بدبختی ملتی که زمامداران آن و اشخاصیکه ملت خود را بآنها سپرده است برای پنهان کردن فساد خود میخواهند ملت را هم فاسد کنند برای اینکه کسی بجای طلبی آنان پی نبرد همواره دم از عظمت ملت میزنند برای اینکه کسی متوجه حرص و طمع آنها نشود دائماً از ولع و حرص ملت تمجید میکنند فساد در بین فاسد کنندگان روز بروز بیشتر میشود و در میان فاسد شدگان بیش از پیش زیاد میگردد و تفریحات ناشی از تجمل هم بفقر خود علاوه خواهد نمود در چنین وضعیتی با تنبلی و تجمل پرستی میخواهند از خزانه دولت استفاده کنند و همه میخواهند بخدمت وارد شده و با حقوق دولتی روزگار را بگذرانند .

بنابراین نباید تعجب کرد که آراء انتخاب نمایندگان را در ازای پول بدهند زیرا وقتی ملت همه چیز را در اختیار گرفت نمیتوان چیزی را از دستش گرفت مگر باواژگون کردن اساس دولت .

هر قدر ملت بیشتر از آزادی استفاده کند بهمان نسبت موقع از دست دادن آزادی حقیقی نزدیکتر میشود آنوقت جباران کوچکی که دارای تمام معایب يك ستمگر بزرگ هستند پیدا میشوند و آنچه که از آزادی باقی میماند همان مفاسدی است که غیر قابل تحمل است در این قبیل مواقع يك جابر سر بلند میکند و ملت همه چیز خود را حتی منافع فساد سابق خود را از دست داده و در قید عبودیت زیست خواهد کرد .

پس دموکراسی باید همیشه از دو افراط احتراز کند: یکی روح عدم مساوات که او را بطرف حکومت اشرافی و حاکمیت استبدادی سوق میدهد و دیگر روح مساوات مفرط که او را باز بطرف استبداد سخت میکشاند و این استبداد از بین نخواهد رفت مگر با غلبه دشمن خارجی .

در این مورد فساد جمهوری یونان را باید مورد دقت قرار دهیم :

آنانی که جمهوریت یونان را فاسد کردند همه ستمگر نبودند زیرا بفصاحت و بلاغت بیشتر علاقه داشتند تا بفنون نظامی و جنگ ، در قلوب تمام اهالی یونان کینه شدیدی بر علیه آنان وجود داشت و در نتیجه این وضعیت بود که هرج و مرج بجای اینکه به ستمگری کشیده شود به نیستی منجر گردید ، ولی کشور **سیراکوز** که در میان يك عده حکومتیهای اشرافی کوچک وجود داشت تلاش به ستمگری کشید **سیراکوز** دارای مجلس سنائی بود که هیچوقت در تاریخ از آن صحبت نشده است و همین سنا باعث بدبختیهای برای این کشور شد که فساد معمولی باعث آن بدبختیها نمیشود مردم این شهر همواره یا در حال لجام گسیختگی و یا در تحت فشار بودند و این ادوار را مثل يك طوفان و غوغا تلقی میکردند با وجود قدرتی که این شهر در خارج از کشور داشت کوچکترین عوامل خارجی باعث انقلابات داخلی میشد و چون **سیراکوز** دارای ملتی بزرگ بود تمام ادوار زندگی را اینطور بسربرد

که گاهی تحت تسلط یکتقر زیسته و گاهی با خودسری و لجام گسیختگی زندگی میگردند .

فصل سوم

روح مساوات مفرط

همان اندازه‌ئی که زمین از آسمان دوراست. همان اندازه هم روح مساوات مفرط از روح مساوات حقیقی دور میباشد. روح مساوات حقیقی عبارت از اینست که شخص در عین حالی که بهمنوعان خود فرمان میدهد از آنها اطاعت بکند؛ نداینکه کاری بکنند که همه فرمان بدهند و هیچکس فرمان نبرد، در لوای روح مساوات حقیقی انسان سعی نمیکند که خود سر بوده و صاحب اختیاری نداشته باشد بلکه جهد و کوشش دارد که اشخاص مساوی با خودش صاحب اختیار شوند .

در حال طبیعی افراد بشر مساوی دنیا میآیند ولی نمیتوانند در این وضعیت باقی بمانند. محیط اجتماع این حال طبیعی را از آنان میگیرد و سپس مساوی نمیشوند مگر بحکم قوانین .

فرق میان دموکراسی منظم و غیر منظم این است که در اولی مردم همه بعنوان افراد ملت مساوی میباشند ولی در دومی بعنوان سناتور ، بعنوان قاضی ، بعنوان پدر ، بعنوان شوهر ، بعنوان ارباب مساوی میشوند .

فصل چهارم

علت مخصوص فساد

موفقیت‌های بزرگ بخصوص آنهایی که ملت در آنها مداخله داشته و زیادش کت کرده است چنان غروری بملت میدهد که دیگر ممکن نیست
۱- در اینجا منظور مؤلف این است که در دموکراسی غیر منظم رقابت‌ها، خود پسندی‌ها، حس نفوق و برتری ناان عنوان محاط شده روح مساوات حقیقی را از بین میبرد و در این کشمکش‌ها هر یک خود را بادیگری مساوی میداند و حس نوع دوستی از میان میرود. مترجم

او را هدایت کنند بزماداران حسد میبرد حتی بخود امور رشک خواهد برد ، با فرمانداران دشمن شده و بزودی مخالف اساس حکومت میگردد .

بهین جهت بود که فتح **سالامین** بر علیه ایرانیان یونانیان را مغرور کرد و جمهوری یونان را فاسد نمود و شکست آتنی‌ها جمهوری **سیراکوز** را نابود کرد .

اما در جمهوری **مارسی** با وجود موفقیت‌ها هیچوقت دچار این وضعیت نگردید و مغرور نشد، با خردمندی خود را اداره کرد و اصول خود را حفظ نمود.

فصل پنجم

فساد اصول حکومت اشرافی

حکومت اشرافی وقتی فاسد میشود که اقتدار اعیان خودسرانند شود در اینصورت ندفرماندهان پرهیز کار خواهند بود نه فرمانبرداران ، وقتی خانواده‌های سلطنتی قوانین را مراعات میکنند وضعیت حکومت اشرافی مثل يك حکومت مشروطه‌ئی میشود که چندین پادشاه داشته باشد و در عین حال آن پادشاهان از قوانین اطاعت بکنند اما وقتی قانون را اطاعت نکنند وضعیت مثل يك حکومت استبدادی است که چند پادشاه مستبد در رأس آن باشند در چنین صورتی فقط اشراف جامعه را تشکیل میدهند و جمهوریت میان آنان ادا ندارد و توده بمنزلده هیچ میشود. جمهوریت در میان هیئت حاکمه و اصول حکومت استبدادی در میان فرمانبرداران و توده مستقر میگردد و در نتیجه دو هیئتی در کشور بوجود میآید که یکی با یکدیگر متباین و مخالف هستند .

در حکومت اشرافی فساد وقتی بمنتهی درجه میرسد که اشرافیت موروثی شود و اشراف دیگر نتوانند هیچگونه اعتدال داشته باشند در چنین وضعیتی اگر عده اشراف کم باشد اقتدار آنها بیشتر ولی امنیت آنها کمتر است و هر گاه شماره آنها زیاد باشد قدرت آنها کمتر و امنیت آنها بیشتر میشود و روز بروز قدرت زیادتر

و امنیت تقلیل مییابد تا برسد باستبداد که حداکثر اقتدار و حداکثر خطر را در بر دارد پس زیادی عده اشراف در حکومت اشرافی و موروثنی باعث تخفیف شدت حکومت میشود ولی چون تقوی در این طرز حکومت کم است اشراف دچار روح بیحالی و تنبلی و لاقیدی خواهند شد و در نتیجه حکومت نه قدرت خواهد داشت نه حرکت.

حکومت اشرافی وقتی میتواند قوت و اصول حکومت خود را حفظ کند که زمامداران احساس کنند خستگی و خطر فرماندهی بیش از لذات آنست و دولت دارای وضعیتی باشد که از عوامل خارجی پرهیز نموده و متوحش باشد و بداند که امنیت او وابسته به عوامل داخلی است زیرا همانطور که مختصری اعتماد باعث افتخار و امنیت در حکومت مشروطه میشود در جمهوریت اشراف باید برعکس از یک چیزی بیمناک باشند تا محکم و محفوظ بمانند.

قوانین یونان برای این محفوظ ماند که از ایرانیان میترسیدند کار تا زورم چون از هم میترسیدند محکم و محفوظ ماندند چیز عجیبی است، عکس العمل امنیت در حکومت اشرافی زیر اهراندازه که این قبیل حکومتها دارای امنیت باشند بهمان اندازه مانند آبهای را که مستعد گندیدن و فاسد شدن میباشند.

فصل هشتم

فساد اصول حکومت مشروطه

همانطور که در فصل قبل در باب دموکراسی گفتیم وقتی ملت بطرف آزادی مفرط برود و بخواهد تمام اختیارات را در دست خود بگیرد و مجلس و زمامداران و قضات را از مشاغل خود محروم نماید حکومت دموکراسی از بین میرود در حکومت مشروطه هم وقتی اختیارات شهرداریها و قوه قضائیه و سایر هیئت های زمامداری را از بین برند حکومت مشروطه فاسد میگردد، فرقی که دارد اینست در دموکراسی کار باستبداد عمومی میکشد در

مشروطه منجر باستبداد و تسلط یکنفر میگردد.

یکنفر مؤلف چینی میگوید: «علت نابود شدن سلسله های تسین و سوئی این بود که پادشاهان بجای اینکه يك بازرسی کلی و نظارت عمومی در امور کشور بنمایند خواستند در امور شخصاً مداخله کنند» مؤلف چینی علت فساد تمام حکومت های مشروطه را تقریباً روی همین اصل بیان مینماید.

حکومت مشروطه وقتی فاسد میشود که پادشاه بجای تبعیت از قوانین و رسوم جاریه تصور کند قدرت در بر انداختن رسوم و قوانین است.

حکومت مشروطه وقتی از بین میرود که شاه از روی هوی و هوس مشاغل بعضی از اشخاص را از دستشان گرفته خود سرانه باشخاص دیگر بدهد و بطور کلی از هوی و هوس خود بیشتر از اراده خود تبعیت نماید.

حکومت مشروطه وقتی تلف میشود که پادشاه همه چیز را برای خود بخواهد و منحصر بخود کند دولت را بپایتخت و پلایتخت را بدربار و دربار را بشخص خودش منحصر کند و بس.

بالاخره حکومت مشروطه وقتی فاسد شده و از بین میرود که پادشاه قدر وضعیت و اقتدار خود و محبت ملت را نسبت بخویش ندانسته و احساس نکند که بین ملت خود در امان است زیرا پادشاه مشروطه همواره در بین ملت خویش احساس محبت و امنیت خاطر میکند و برعکس يك سلطان مستبد همواره در بین ملت خود در خطر است.

فصل نهم

دنباله همین موضوع

اساس حکومت مشروطه وقتی فاسد میشود که مقامات اولیه از لحاظ اطاعت نسبت بشاه وضعیت بندگی را پیدا کنند و احترامات بزرگان را در انظار ملت کم نموده و از بین برند و آنانرا وسیله اقتدارات پست خود سرانه نمایند و همچنین وقتی که مقامات را باشخاص بدنام و ننگین بسپارند زیرا در مشروطه اشغال

مقامات عالیہ باید با شرافت توأم باشد نه پستی و رذالت .

اساس حکومت مشروطه وقتی از بین میرود که پادشاه عدالت را مبدل به سختگیری کند، مثل امپراطوران رم و از جمله آنها **کمد** که يك کله **مدوز** (رب النوع قهر و بدی) را بسینه خود نصب میکرد و این قیافه مهیب و تهدید آمیز را بمجسمه های خود هم میداد .

اصول حکومت مشروطه وقتی فاسد میشود که اشخاص دنی الطبع و پست - فطرت بزرگی ناشی از بندگی خود مباهات کنند و بندگی پادشاه در نظرشان بقدری جلوه کند که هیچوجه در فکر میهن نباشند همانطوریکه گفته شد و در تمام ازمنه دیده شده هر قدر قدرت پادشاه زیادتر باشد امنیت او کمتر میشود پس اگر درباریان این قدرت را فاسد کرده و ماهیت آنها را تغییر دهند آیا بر علیه خود شاه قیام نکرده اند ؟

فصل هشتم

خطر اتیکه فساد اصول حکومت

مشروطه در بر دارد

اگر دولت از يك رژیم معتدل بر رژیم معتدل دیگر مبدل شود مثلاً اگر از جمهوریت بمشروطیت یا از مشروطیت بجمهوریت تبدیل یابد چندان خطری نخواهد داشت ولی خطر وقتی است که دولت از يك حکومت معتدل سقوط کرده بد رژیم استبداد بیفتد .

هنوز هم اغلب ملل اروپا تحت تأثیر حکومت اخلاق و رسوم زندگی میکنند اما اگر بواسطه سوء استفاده طولانی از اقتدار یا در اثر فتوحات ، استبداد برقرار

۱- از نوشتجات ناسبت استفاده میشود که در زمان امپراطوری تی. پردررم باشخاصی ده خیرجینی می کردند نشانها و مدالها میدادند و مجسمه آنها را مریختند و انکار بقدری افتخارات را پست کرده بود و شراف مقامات را با پستی و ذنات توأم نموده بود که اشخاص حساسی و لایق این مقامات را تحقیر میکردند . مترجم

گردد دیگر نه اخلاق و نه مقتضیات آب و هوا نمیتواند از این استبداد جلو گیری کند و در قاره زیبای جهان (اروپا) طبایع بشری از آلامی که بر اثر استقرار استبداد در سایر قاره ها هست دچار عذاب میشوند .

فصل نهم

چقدر اشراف متمایل به دفاع

از تخت و تاج می باشند

اشراف انگلستان با شارل اول روی تکه پاره های تخت و تاج انگلستان مدفون گردیدند و با از بین رفتن این پادشاه از بین رفتند و قبل از آنها هنگامیکه **فیلیپ دوم** پادشاه اسپانی برای اولین دفعه کلمه آزادی را بگوش فرانسویان خواند همین طبقه اشراف اطاعت پادشاه را موجب شرافت میدانستند و اختلاط باتوده مردم را بزرگترین ننگها می شمردند و نمیخواستند توده مردم در اقتدارات و اختیارات آنها شریک باشند .

دیده شده است خانواده سلطنتی اطیش اشراف مجارستان را لایق قطع آزار می دادند و نمیدانستند این اشراف يك روزی چه قیمتی برای آنها خواهند داشت .

خانواده سلطنتی از مردم مجارستان پول میخواستند ولی مردان بزرگی را که در بین ملت بودند نمیدیدند که منوجه آنها میباشند .

وقتی که شاهزادگان، کشورهای اطیش و مجارستان را میان خود تقسیم کردند چون اشراف از مدتی باین طرف موهون و فعالیت آنها را کد شده بود و دیگر نمیتوانستند از سلطنت دفاع کنند آنوقت سلطنتها یکی بعد از دیگری از بین رفتند و طبقه اشراف که حافظ تاج و تخت بودند بیحرکت ماندند و در جنگها شرکت نکردند .

فصل دهم

فساد اصول حکومت استبدادی

اساس حکومت استبدادی لا ینقطع

فاسد میشود زیرا ذاتاً فاسد است، حکومت‌های دیگر باین جهت از بین میروند که حوادث خاصی اصول آنها را نقض میکند اما حکومت استبدادی باقتضای عیب داخلی خود فاسد میشود مگر اینکه علل خارجی مانع از فساد او گردد پس استبداد ادامه پیدا نمیکند مگر وقتی که اوضاع ناشی از مقتضیات زمان یا آب و هوا و مذهب یا وضع و قریحه ملت آنرا مجبور کنند که ترتیبی را مراعات نماید و تابع یک قاعده‌ای بشود این عوامل در طبیعت آن زودتر مؤثر واقع میشود اما آنرا تغییر نمیدهد و ظلم و درندگی استبداد سر جای خود باقی میماند منتهی برای مدت محدودی ضعیف شده است.

فصل یازدهم

آثار طبیعی بهبودی و فساد

اصول حکومت بطور کلی

هدین که اصول حکومت فاسد شد بهترین قوانین هم بدمیشود و بر علیه دولت بر میگردد و وقتی اصول سالم باشد قوانین بد هم اثر قوانین خوب را دارد، اصول خوب یا بد حکومت همه چیز را تابع خود میکند.

اهالی **کرت** برای اینکه زمامداران اولیه خود را مطیع قوانین کنند وسیله عجیبی استعمال میکردند که عبارت بود از شورش. باین ترتیب که یک قسمت از اهالی طغیان میکردند و زمامداران را بفرار مجبور مینمودند و سپس آنها را وادار میکردند با شرایط مخصوصی سرکارها برگردند.

این کار ظاهراً مطابق قانون بود و چنان بنظر میآمد که طغیان برای جلوگیری از سوء استفاده اقتدارات زمامداران عادتاً هر جمهوری را از بین میبرد ولی جمهوری **کرت** را از بین نبرد. ملل باستانی هر وقت میخواستند از یک ملت وطن پرست

صحبت کنند مردم **کرت** را مثال میزدند مثلاً **افلاطون** میگوید: میهن نامی است که نزد اهالی کرت بی اندازه عزیز است و اهالی کرت بمیهن اسمی داده بودند که حاکی از محبت مادر بفرزند بود. چون حب وطن هر چیزی را اصلاح میکند و اهالی کرت هم فوق العاده وطن پرست بودند لذا شورش‌هایی که میکردند منتهی بزوال جمهوری نمیشد. در قوانین لهستان هم طغیان وجود دارد اما معایب ناشی از طغیانهای لهستان بخوبی نشان میدهد که تنها همان ملت کرت بود که میتواندست با موفقیت شورش را برای اصلاح بکار ببرد.

باز هم **افلاطون** میگوید: اهالی **لاسمون** و کرت آکادمی‌های ورزشی^۱ بوجود آوردند که از پرتو وجود آنها مقام شامخی را در دنیا احراز کردند، بر اثر احداث این مؤسسات ورزشی در ابتدا حس عفاف دچار تشویش شد بواسطه اینکه اغلب برهنه ورزش میکردند اما در مقابل منافع اجتماعی ورزش باین موضوع چندان توجیهی نمیشد در زمان **افلاطون** این قبیل مؤسسات مفید مربوط به فنون نظامی بود ولی وقتی تقوی از میان یونانیان رخت بر بست فنون نظامی را هم حتی از دست دادند اشخاصی که وارد میدان ورزش میشدند بمنظور شهوترانی و فساد اخلاق میرفتند نه از برای تکمیل قوای جسمانی. **پلوتارک** میگوید در زمان او رومیها معتقد بودند بازیهای ورزشی موجب بندگی و بردگی یونانیان شد ولی قضیه بعکس است بردگی یونانیان موجب فساد مشق‌های ورزشی شده بود.

در زمان **پلوتارک** پار کپائی بود که در آنجاها برهنه مبارزه میکردند و بازیهای کشتی گیری جوانان را بیغیرت کرده متوجه عشق پلیدی مینمود و آنان را مبدل به او باش و ولگرد میکرد معیناً در زمان **اپامی نونداس** مشق‌های ورزشی و کشتی گیری باعث شد که اهالی تب در جنگ **لوکتر** فاتح گردیدند.

مادامی که حکومت اصول خود را از دست نداده است کمتر اتفاق می افتد که قوانین بد بشود.

۱- لفظ آکادمی سابقاً بمؤسسات ورزشی اطلاق میشد و محافل علمی را لیس می گفتند. اما اکنون این لغت بمجلس علماء و دانشمندان گفته میشود. مترجم

اپیکور در این مورد ضرب‌المثلی دارد، میگوید: «شراب فاسد نشده بلکه خمره فاسد گردیده است.»

فصل دوازدهم

دنباله همین موضوع

موقعی که جمهوریت فاسد میشود هیچیک از دردهای اجتماعی را نمیتوان درمان کرد مگر با از بین بردن فساد و باز گردانیدن حکومت، از این قسمت که بگذریم هر نوع اصلاح دیگری یا بیهوده است یا عیب تازه‌ئی بوجود خواهد آورد.

در رم قضاات را از میان **سناتورها** انتخاب میکردند **گرامک** ها این امتیاز را بشوالیه‌ها دادند، در **وزوس** این حق را بشوالیه‌ها و سناتورها باهم دادند **کوتا** علاوه بر این دودسته بخزانهداران پس‌اندازهم قضاوت را تفویض کرد **سزار** ایندسته آخری را از این حق محروم نمود **آنتوان** مجامع ده نفری مرکب از **سناتورها**، **شوالیه‌ها**، **سانتوریون‌ها** تشکیل داد ولی همان موقعی که قضاوت در دست **سناتورها** بود حکومت رم اصول خود را حفظ میکرد زیرا هنوز اصول فاسد نشده بود و بدون افراط و تفریط قضاوت میشد اما وقتی اصول فاسد شد بهره‌یستی که قضاوت را واگذار کردند همیشه بد بود و عیب جدیدی بوجود می‌آورد زیرا شوالیه‌ها بیش از سناتورها تقوی نداشتند و سناتورها هم به تبعیت از اصول حکومت تقوای اولیه خود را از دست داده بودند.

وقتی که ملت روم موفق شد در زمامداری با اشراف‌شرکت کند تصور میرفت عده‌ای چاپلوس و متملق بنام ملتخواهی جلو خواهند افتاد و زمام امور را بدست خواهند گرفت ولی اینطور نشد با اینکه عوام در زمامداری شرکت کردند بازهم

۱- در این فصل بعضی اصطلاحات را توضیح میدهم **سناتورها** نمایندگان مجلس سنا بودند **سانتوریونها** رؤساء دستجات اصناف و طبقات مردم بودند، شوالیه‌ها، افسران نظامی بودند. خزانهداران پس‌انداز امناء مالیه و مامورین وصول مالیات بودند. مترجم

فقط نجبا برای زمامداری انتخاب شدند و مقامات اولیه بآنها تفویض گردید زیرا با اینکه توده هم تقوی داشت و هم آزاد بود و هم اقتدار را حقیر میشمرد و هم نظر بلند بود معینا چون اصول حکومت را از دست داده بود ازمدارا و اعتدال و خودداری در کارها میکاست و به تندروی و اقتدار آن رفته رفته افزوده میگردد، و همین رویه باعث شد که ملت افراط کار نسبت بخودش جابر گردیده و درباره خویش مستبد شده و در عین حال بنده و برده گردد از آن پس نیروی آزادی حقیقی را از دست داد و آثار طبیعی فساد حکمفرما شده دچار خود سری و ضعف گردید، تمام این وضعیت ناشی از تسلط روح آزادی مفرط بود.

فصل سیزدهم

اثر سوگند در میان ملت باتقوی

تیت‌لیو میگوید: فساد در بین ملت روم خیلی دیرظاهر شد زیرا میانه روی و فقر در بین این ملت مدت مدیدی مورد تکریم و افتخار بود. قسم میان این ملت بقدری قوت داشت که هیچ چیز بیش از آن آنها را به رعایت قوانین پای بند نکرده بود چه بسا اوقات برای رعایت و حفظ سوگند کارهایی میکردند که هرگز برای افتخارات یا مین پرستی نکرده بودند مثلاً وقتی **کن‌تیوس سن‌سیناتوس** کنسول رم خواست بر علیه قبایل **اک و ولسک** سپاهی از مردم شهر تشکیل دهد و و کلاهی مجلس سنا مخالفت کردند او تدبیری اندیشید و از پای بند بودن مردم بسوگند برای اجرای مقصود خویش خواست استفاده کند و گفت کلیه اشخاصی که نزد کنسول سال گذشته قسم یاد نموده اند زیر پرچم من گرد آیند بعد از این حرف دیگر هر چه و کلا فریاد زدند که این قسم تأثیری ندارد و در آن موقع **کن‌تیوس** کنسول نبوده مردم گوش ندادند و فایده‌ئی نبخشید زیرا با احترام قسم میبایستی بکنسول وفادار باشند و توده از اشخاصی که میخواستند آنانرا هدایت کنند متدین تر بود و به تعبیرات نمایندگان گوش نداد.

همین ملت وقتی میخواست بطرف کوه مقدس برود چون احساس کرد بر طبق سوگندی که یاد کرده است باید دنبال کنسولها بجنگ برود اینکار او را از حرکت بطرف کوه مقدس بازداشت آنوقت برای اینکه برخلاف سوگند رفتاری نشده باشد بخيال چاره‌ئی افتادند و تصمیم گرفتند کنسولها را بکشند تا هم برخلاف قسم رفتار ننموده و هم بکوه مقدس بروند مع هذا عده‌ئی بملت فهماندند که بعد از قتل کنسولها باز قسم بقوت خود باقی است و نباید آنرا شکست .

طرز فکر ملت را ببینید که تاچه اندازه با ایمان و بقول خود باقی و نسبت بمقدسات وفادار بوده است زیرا از جنایتی که میخواستند برای حفظ سوگند مرتکب شوند معلوم میگردد که تاچه اندازه پای بند بحفظ سوگند بوده اند.

بعد از جنگ **گان** ملت دروم و حشترده شده و میخواست به جزیره **سیسیل** پناهنده شود **سیپیون**^۲ ملت را سوگند داد که در شهر بماند و متواری نشوند چون ترس سوگند شکنی بر هر ترس دیگری غلبه کرد ملت در شهر رم ماند و فرار نکرد . بطور کلی روم مانند يك کشتی بود که در طوفان حوادث دو لنگر آنرا نگه میداشت: یکی مذهب و دیگری اخلاق .

فصل چهاردهم

چگونه کوچکترین تغییری در قانون

اساسی موجب خرابی اصول حکومت میشود

وقتی **ارسطو** از جمهوریت کارتاژ

صحبت میکند آنرا يك جمهورى بسیار منطقی جلوه میدهد، **پولیب** میگوید: در دومین

۱- کوه مقدس محلی است در کنار شهر **رم** و هنوز هم به همین اسم باقی است و اکنون تماشاگاه جهانگردان و مردم است سابقاً این کوه محل اجتماع توده بوده و وقتی میخواستند بر علیه طبقه اشراف قیام نموده و در زمامداری شرکت کنند و یا امور مهمی را انجام دهند و یا جابری را از بین ببرند مردم بکوه مقدس رفته و قسم یاد میکردند و اجتماع مینمودند تا در انجام مقصود خود بیمان شکنی نکنند. تپه واتی که کلیسای سن پیر در روی آن بنا شده بود نیز از همین محلهاى است که سابقاً رومیها روی آن در این قبیل مواقع میرفته اند .

۲- **سیپیون** سردار معروف رومی است که **آنیبال** را شکست داده . مترجم

جنگ پونیک (جنگ روم و کارتاژ) وضع **کارتاژ** برای این بد شده بود که مجلس سنای آن کلیه قدرت خود را از دست داده بود.

تیت لیو میگوید وقتی **آنیبال** به کارتاژ مراجعت کرد متوجه شد که زمامداران و مهمترین وجوه ملت عواید عمومی را بنفع خود ضبط کرده و از اقتدارات خود سوءاستفاده مینمایند .

بنابر این تقوای زمامداران و اقتدارات سنا باهم نابود گردید زیرا از يك اصل ناشی شده بود .

افراط و زیاده روی سانسورها نزد رومیان معروف است زمانی رسید که این وضع طاقت فرسا گردید با این وصف آنرا حفظ کردند زیرا اگر **سانسورها** نبودند خطر تجمل بیشتر از فساد میشد، **کلودیوس** سانسورها را ضعیف تر کرد و در اثر این ضعف قضیه بعکس شد و فساد از تجمل پیشی گرفت و سانسورها خود بخود از بین رفتند ، زیرا گاهی نبودند گاهی دوباره مستقر میشدند و زمانی پی کار خود میرفتند تا زمانی که وجودشان بکلی عاقل و باطل گردید و از بین رفتند . اضمحلال آنها مصادف با سلطنت **اگوست و کلود** بود .

فصل پانزدهم

وسایل خیلی مؤثر برای حفظ اصول

حکومت های سه گانه

تا چهار فصل آینده را نخوانید من نمی توانم در این موضوع

مقصود خود را بشما بفهمانم

۱- در چهار فصل آینده صفات ممتاز و مشخصه حکومت های سه گانه تشریح و از آن نتیجه

گرفته میشود که وسایل حفظ هر حکومت چیست . مترجم

فصل شانزدهم

صفات مشخصه جمهوریت

طبیعت جمهوری اقتضامیکند که در قلمرو نسبتاً کوچکی برقرار گردد چه در کشورهای بزرگ نمیتواند دوام کند، در يك کشور بزرگ ثروت های بزرگ پیدا میشود و بالنتیجه در اذهان مردم اعتدال و میانه روی کمتر حکمفرماست زیرا وقتی ثروت های بزرگ بدست افراد مردم میافتد در پرتو آن نیرومند میشوند و در سایه نیرومندی و ثروت خیال میکنند میتوانند در خارج از وطن خود زندگی نموده خوشبخت و سرافراز باشند ولی بزودی میفهمند که اشتباه کرده اند و عظمت هر ملتی بر روی خرابه های وطن خودش می باشد و بس .

در جمهوری بزرگ منافع عمومی فدای هزار گونه ملاحظات خصوصی میشود و استثنائات و حوادثی برای آن پیش می آید اما در جمهوری کوچک نفع عموم بهتر محسوس و خوبتر شناخته میشود و هر يك از افراد بدتنهایی در آن ذیتق هستند آنوقت سوء استفاده کمتر توسعه دارد .

چیزی که موجب بقای **لاسدمون** شد این بود که یگانه منظور اهالی آن آزادی بود و یگانه فایده آزادی افتخار و هردو برای آنها حاصل گردید، این بود که پس از تمام جنگها با همان خاك خود باقی ماند، روح جمهوری های یونان این بود که باراضی خود اکتفا نمایند همانطوریکه براه و رسم خود قانع بودند ولی وقتی آتن رویه جاه طلبی پیش گرفت به **لاسدمون** و جاهای دیگر هم سرایت کرد . منظور جمهوری آتن این بود که بملل آزاد حکومت کند نداینکه بغلامان مسلط گردد، آتن میخواست در رأس يك اتحادی باشد که دنیای آنروز را تشکیل میداد نداینکه دولتهای دیگر را برده کرده و اتحاد آنها را بهم بزنند اما بمحض اینکه

۱- این همان دوه و سبستی است که انگلستان دارد، ارقن هدهم بعد که متوجه سایر کشورها شد منلورش همین است و میخواهد در رأس ملت هایی باشد که آن ملت ها خود موجودیت و استقلال داشته و با هم متحد باشند و بعضی ها درباره این سیاست انگلیس اشتباه کرده اند، انگلیس هیچوجه نميخواهد خاك کشورها را اشغال نموده و مردم آنها برده کند بلکه میخواهد باملل آزاد متحد و در رأس آنها باشد . مترجم

سلطنت در یونان مشروطه شد روح حکومت متوجه توسعه اراضی گردید .

غیر از حکومت جمهوری هر حکومت دیگری بدون وجود اوضاع خاصی مشکل است در يك کشوری دوام کند در چنین وضعیتی پادشاه کشور کوچک سعی میکند ستمگری نماید زیرا قدرتش زیاد است اما دارای وسائل کافی برای بهره مند شدن از این قدرت یا محترم نگهداشتن آن نخواهد بود و باین جهت ملت خود را پایمال خواهد کرد، بعلاوه چنین پادشاهی تحت تأثیر فشار يك قوه خارجی و حتی تحت الشعاع يك قوه داخلی قرار خواهد گرفت و هر لحظه ممکن است مردم بر علیه او جلسه و اجتماع کنند و یاطغیان نمایند در اینصورت اگر پادشاه يك شهر را بیرون کند مرافعه تمام میشود ولی اگر قلمرو آن وسیع بوده و چند شهر داشته باشد پادشاه از پایتخت بشهر دیگر رفته و مرافعه از نو شروع میشود .

فصل هفدهم

خواص ممتازة حکومت مشروطه

وسعت حکومت مشروطه باید متوسط باشد زیرا اگر کوچک باشد حالت جمهوری را بخود میگیرد و اگر خیلی وسیع باشد حالت استبداد را پیدا میکند زیرا رجال عمده دولت که بخودی خود بزرگند و جلو چشم پادشاه نیستند در خارج از دربار شاه در بار خود را تشکیل میدهند و چون از مجازات های سریع قوانین و اجرای رسوم در امانند و نمیترسند ممکن است از فرمانبرداری خودداری کنند .

در اثر همین وضعیت بود که **شارلمان** بمحض اینکه امپراطوری خود را تشکیل داد ناچار شد آنرا تجزیه کند زیرا استناداران اطاعت نمیکردند و برای رام کردن آنها مقتضی دید امپراطوری را بین آنها تقسیم نماید و بهر کدام قلمروی دهد. پس از مرگ **اسکندر** امپراطوری او تقسیم شد چگونه ممکن بود تقسیم نشود

۱- وضع خاص عبارت از اینست که پادشاه يك کشور کوچک بین دو دولت بزرگ زندگی نماید و در پرتو رقابت آنان بحیات خود ادامه دهد ولی چنین وضعیتی قابل دوام نیست. مترجم

زیرا بزرگان و رجال که هر کدام داعیهای داشتند و ریاست قسمتی از فاتحین را در این فتح بزرگ دارا بودند دیگر زیر بار نمیرفتند، بعد از آن تیلای امپراطوری او منحل گردید زیرا پادشاهانی که مطیع اوامر او بودند هر کدام دارای عظمت و قدرت بوده کسی نمیتوانست بعد از آن تیلای جلوی آنها را بگیرد و آنانرا دوباره بزنجیر در آورد.

در چنین مواقعی استقرار سریع قدرت نامحدود یگانه درمان است و فقط قدرت مرکزی میتواند جلو انحلال را بگیرد ولی متأسفانه این خود يك بدبختی جدیدی است.

همانطور که روهها میروند و در دریاها بهم میخاوط میشوند و معدوم میگردند پادشاهان مستبد هم در استبداد منقود میشوند.

فصل بیست و نهم

مشروطیت اسپانی یک وضعیت بخصوصی بود

مشروطیت

اسپانی را نباید مورد نظر قرارداد و با مشروطیت واقعی قیاس کرد زیرا اسپانی برای حفظ امریکا کاری کرد که استبداد هم نمیکرد این موضوع گفتههای مرا ثابت میکند. اسپانی برای حفظ مستعمره امریکا آنرا در حال تعلق بوجود خودش نگهداشت باین معنی که تمام سکنه آنجا را نابود کرد.

اسپانی در هالاند استبداد را بمعرض آزمایش گذاشت و همینکه آنرا ترك کرد بر اشکالاتش افزوده شد زیرا از یکطرف والونها نمیخواستند تحت فرمان اسپانیولیا باشند و از طرفی اسپانیولیا نمیخواستند با فرمان والونها اطاعت بکنند.

تسلط اسپانی در ایتالیا باین جهت مدتی باقی ماند که ایتالیائیها در عین حالی که میخواستند از شر پادشاه اسپانی آسوده شوند نمیتوانستند از تمول و پول

او صرف نظر نمایند ولی مآلاً اسپانیولیا ایتالیا را متمول و خود را خانه خراب کردند.

فصل نوزدهم

صفات ممتازة حکومت استبدادی

در يك امپراطوری وسیع شخصی که حکومت میکند باید دارای قدرت و اختیارات نامحدود باشد.

سرعت اجرای تصمیمات باید جبران مسافات بعید و فواصل شهرها را با یکدیگر بنماید تا احکام بترسند و در نقاط دوردست از مسامحه کاری جلو گیری شود و قانون در تحت اراده یکتا بوده و بنسبت حوادثی که در امپراطوری بزرگ بوجود میآید تغییر نماید.

فصل بیستم

نتیجه فصول گذشته

از آنچه در چهار فصل گذشته بیان شد چنین نتیجه میگیریم که خاصیت طبیعی حکومتهای مختلف اینست که دولتهای کوچک دارای حکومت جمهوری و دولتهای متوسط بحال حکومت مشروطه و امپراطوریهای بزرگ دارای حکومت استبدادی باشند و از این خاصیت طبیعی باین نتیجه میرسیم که برای حفظ اصول حکومت باید دولت را بهمان عظمتی که دارد حفظ کرد و بدنسبتی که حدود کشور تنگ تر یا وسیع تر میشود روح حکومت نیز باید تغییر نموده بر طبق این خاصیت طبیعی تغییر رژیم بدهد.

فصل بیست و یکم

امپراطوری چین

در باب تمام مطالبی که در این کتاب بیان شد ممکن است از من سؤالاتی بشود.

پس قبل از اینکه این کتاب بپایان برسد من جواب میگویم.

مبلغین مذهبی ما از امپراطوری پهناور چین طوری صحبت میکنند که گویا يك حکومت شایسته‌ئی است و در اصول خود ترس و شرافت و تقوی را باهم مخلوط کرده در این صورت اگر اینطور باشد من در تعیین اصول سه گانه حکومتها تشخیصات بیهوده‌ئی داده‌ام .

من نمیدانم این چه شرافتی است که از آن صحبت میشود در کشوری و نزد ملتی که هیچ کاری بدون ضرب چماق انجام نمیشود چگونه شرافت وجود دارد !!

بازرگانان ما نمیتوانند معنای آن تقوائی که مبلغین از آن تعریف میکنند بما بفهمانند تا بفهمیم چگونه تقوائی در روابط آنها وجود دارد ، از مشاهدات و اطلاعاتی که تجار بما از وضعیت چین میدهند فقط راجع براهزنی **ماندارن‌ها** (اعیان چین) میتوان اطلاعاتی تحصیل کرد و تصور میرود تقوائی که گفته‌اند راهزنی باشد !!

در این موضوع باطلاعات مرد بزرگی چون **میلورد آنسون** باید استناد کرد و همچنین از مراسلات **پارنین** کشیش فرانسوی که بچین رفته است میتوان بخوبی استنباط کرد که چگونه تقوائی در آنجا وجود دارد .

پارنین در مراسلات خود مینویسد: امپراطور چین از شاهزادگانی که مذهب مسیح را قبول کرده بودند متفرشده و برای آنها بانهایت بیدادگری و باخونسردی هر چه تمامتر محاکمه ترتیب داد این وضعیت میرساند تقوی و شرافتی که میگویند در آنجا اینطور است که يك نقشه ستمگری و بیدادگری دائماً تعقیب گردد و بطبیعت بشری با اصول معینی توهین شود .

باز هم از **پارنین** و **دومران** مراسلاتی در دست است که وضع حکومت چین را نشان میدهد .

پس از ملاحظه این مراسلات معلوم میشود که وضع حکومت چین چطور است و تصور میکنم دیگر سؤال و جواب و ایراد و تعجب در این باب موردی پیدا نخواهد کرد .

ممکن است کشیشهای ما در اثر يك صورت ظاهر منظم و فریبنده‌ئی که از حکومت چین دیده‌اند فریب خورده باشند و تصور میکنم چون خود کشیشها در تمام مدت تحت اراده یکنفر (پاپ) و قوانین سخت مذهبی بوده‌اند در اثر تأثیر این تربیت حکومت استبدادی و انفرادی چین را تقدیر کرده‌اند .

يك تصور دیگر راهم ممکن است نمود ، چون کشیشها برای اشاعه مذهب مسیح و ارشاد توده در هندوستان گرفتار مشکلات و مصائبی شده و توده هندی زیر بار حرف آنها نرفته و بعضی از فرمانروایان چین با گرویدن بمذهب مسیح کمکهای بزرگی پیشرفت مقاصد آنها نموده‌اند اینهم عامل دیگری شده که کشیشها مجذوب حکومت استبدادی و انفرادی چین شده باشند و از آن تعریف میکنند: آری برای انجام این قبیل مقاصد قانع کردن سلاطین آسانتر است تا اینکه عموم ملت را راضی کنند زیرا همیقتدر که فرمانروا مرا می را می پذیرفت بوسیله او میتوان در سایرین اعمال نفوذ کرد .

بالاخره در اشتباهات هم غالباً يك موضوع صحیح وجود دارد ممکن است ، بر اثر اوضاع خاص و شدید منحصر بفرد حکومت چین تا آن اندازه‌ئی که باید فاسد شود فاسد نشده باشد ممکن است که این وضعیت بیشتر مربوط بآب و هوا باشد . زیرا در این کشور علل طبیعی و آب و هوا در عوامل اخلاقی مؤثر شده که اعمال شگفت انگیز و قابل تقدیر بوجود می‌آورد .

آب و هوای چین طوریست که ازدیاد نسل بشر را بطور عجیبی باعث میشود زنهای چین طوری پر بار هستند که نظیر آن در هیچ کجای دنیا دیده نمیشود .

بیرحم‌ترین مظالم مانع از ازدیاد شماره نفوس نمیشود ، در چین پادشاهان نمیتوانند مثل فراعنه مصر بگویند «معتولاندم ملت ظلم کنید» بلکه بر طبق مقتضیات آب و هوا باید مثل آرزوی **نرون** بگویند : «ایکاش تمام نوع بشر فقط يك سر داشتند تا من آنها با يك ضرب شمشیر قطع میکردم .» در کشور چین اثرات آب و هوا و عوامل طبیعی بقدری جمعیت را زیاد میکند که با وجود ستمگری فوق العاده

کثرت جمعیت همواره بر ظلم و جور غلبه مینماید .

کشور چین مانند همه کشورهای که در آنجاها برنج کاری میشود غالباً دچار قحطی میگردد و چون ملت از گرسنگی در مضیقه میماند برای تهیه آذوقه با طرف واکناف پراکنده میشوند تا قوت لایموتی تهیه کنند و دسته‌های سه، چهار، پنج، نفری از دزدان و راهزنان تشکیل میدهند ولی در اولین دستبرد کشته و نابود میشوند این دستجات گاهی زیاد شده و گاهی از بین میروند ولی بواسطه بعد مسافت شهرها گاهی ممکن است یکدسته پیشرفت کنند و وقتی پیشرفت کردند رفته رفته قوی‌تر میشوند و خود را حفظ میکنند و کم کم بشکل سپاهی در می‌آیند و بطرف پایتخت میروند و رئیس آنها بر تخت سلطنت جلوس مینماید طبیعت امرطوری است که حکومت بدر چین خود بخود بکیفر بدی و عدم لیاقت خود میرسد زیرا اغتشاش دفعتاً بروز میکند .

علت اینکه در سایر کشورها افراط کاری و سوء استفاده از قدرت با اشکال مرتفع میشود و زیاد دوام دارد اینست که تأثیر فوری و محسوس ندارد، در چین پادشاه از خرابی اوضاع بزودی خبردار نمیشود، پادشاهان چین مثل سلاطین مامعتقد نیستند که اگر بد حکومت بکنند در عقبی مورد بازخواست قرار گرفته و در این دنیا هم خوشبخت نخواهند شد و قدرت و ثروت کافی نخواهند داشت آنها متوجه این نکته شده‌اند که اگر طرز حکومتشان خوب نباشد سلطنت و زندگی را یکدفعه باهم از دست خواهند داد .

با وجودی که مردم اغلب اطفال خود را ترك کرده و بچه‌های خود را سرراه میگذارند مع هذا شماره ملت دائماً زیاد میشود، مردم باید دائماً کار کنند تا خوراک کافی از زمین بدست بیاورند و این وضعیت مراقبت زیادی را از طرف دولت ایجاب میکند دولت دائماً مترصد است که همه بتوانند کار کنند تا از دسترنج خود بهره‌مند گردند این طرز حکومت بیشتر شبیه بیک حکومت خانوادگی است نه یک حکومت مدنی .

اینست وضعیت حکومتی که اینهمه از آن صحبت میکنند ، اشخاصی که

اینحرفها رامیزنند میخواهند بگویند در چین قوانین را با استبداد اجرا مینمایند. اما باید دانست چیزیکه با استبداد پیوست دیگر قوتی ندارد، استبداد بیپوده میخواهد در سایه فشار عوامل بدبختی خود را محدود نموده و تحت قیود در آورد اما غافل از اینکه همین حدود و قیود اسلحه‌های دیگری می‌شوند که استبداد را مدش‌تر مینمایند .

پس کشور چین یکدولت استبدادی دارد که ترس اساس آنست، شاید در زمان سلسله‌های اولیه سلاطین که امپراطوری چین باین اندازه پهناور نبوده حکومت از روح استبدادی عدول میکرده ولی امروز اینطور نیست^۱.

۱- منظور مؤلف حکومت قرون گذشته چین است .

این حکومت شبیه بشر کتی است که از چند شرکت تشکیل شده باشد زیرا شرکت اصلی میتواند در اثر عضویت شرکت تازه وارد بزرگتر بشود تا اینکه نیروی آن برای حفظ امنیت آنانکه متحد شده اند کفایت نماید.

همین شرکتها بودند که مدت مدیدی هیئت اجتماع یونان را ترقی دادند بوسیله این شرکتها بود که رومیها بتمام دنیای عصر خود حمله کردند همچنین سایرین در سایه این قبیل شرکتها توانستند در مقابل قدرت و نیروی روم مقاومت نموده دفاع کنند و وقتی روم باوج عظمت رسید ملل صحرا نشین در عقب رود دانوب ورن از ترس روم همین شرکتها را تشکیل داده و توانستند در مقابل روم مقاومت نمایند.

در نتیجه تشکیل این شرکتها سیاسی است که هلندیها و آلمانیها و جمعیتهای سویس را در اروپا مثل يك جمهوری ابدی تلقی میکنند^۱.

در زمان قدیم شرکت شهرها باهم بیش از امروز لازم بود زیرا هر شهری به تنهایی قدرت کافی نداشت و در معرض خطرات بزرگ واقع میشد و اگر از طرف اجنبی اشغال میگردد نه تنها قوه مقننه و مجریه کلیه دارائی خود را از دست میداد بلکه نیروی خارجی آن نیز نابود و آزادی و همه چیز آن شهر بباد میرفت.

این شکل جمهوری که قابلیت مقاومت بر علیه نیروی خارجی را دارد میتواند باهمان بزرگی خود محفوظ بماند بدون اینکه داخله آن فاسد بشود نیروی این شرکت از مضار آن جلوگیری میکند.

۱- هلندیها در قرن هیجدهم دارای این شکل حکومت بودند که تقریباً پنجاه جمهوری کوچک یعنی پنجاه شهر مستقل با اتحاد خود حکومت را تشکیل میداد ولی از مدتی باینطرف هلند بشکل حکومت مشروطه درآمد است کشور سویس از بیست و دو جمهوری مختلف تشکیل یافته و حکومت سویس يك نمونه کاملی از جمهوری فدراتیو است دولت آلمان از ۱۸۷۱ بعد تا قبل از جنگ دوم جهانی امپراطوری بشکل کشورهای متحده درآمد دولت آمریکای شمالی بزرگترین و کاملترین حکومت های متحده جمهوری است که با اصول دموکراسی اداره میشود، رژیم و طرز حکومت دولت روسیه بعد از انقلاب ۱۹۱۷ حکومت فدراتیو است و اتحاد چند جمهوری حکومت مرکزی را تشکیل میدهد که با مرام سوسیالیست افراطی اداره میشود ولی افراطی بودن آن موجب مضار بسیاری شده است. مترجم

کتاب نهم

قوانین و ارتباط آنها با قوه دفاعیه

فصل اول

کشورهای جمهوری چگونه امنیت

خود را تأمین می کنند

برای حکومت های دموکراسی و اشرافی دو نقص وجود دارد که در هر دو حکومت بالسویه یافت میشود خواه خوب باشند خواه بد، عیب اینست که درد در خود حکومت است و هیچ چیز نیست که آنرا درمان بکند، خواهید گفت چه نقصی است، اینک میگویم:

در این دوررژیم اگر کشور کوچک باشد در اثر تسلط نیروی خارجی بزودی از بین میرود و اگر بزرگ باشد در اثر يك عیب داخلی از بین رفته نابود می شود.

اگر نوع بشر موفق نمیگردد يك قسم حکومتی ایجاد کند که دارای تمام مزایای داخلی حکومت مشروطه باشد بيم آن میرفت که تا ابد تحت اراده حکومت استبداد باقی بماند، مقصود من از این قسم حکومت جمهوریهای متحده می باشد که در دنیا بوجود آمده است^۱ این شکل حکومت عبارت از انعقاد يك پیمان است که بوسیله این پیمان چندهیئت سیاسی رضایت میدهند عضویت يك دولت بزرگتری را قبول کرده و آنرا تشکیل دهند.

۱- این حکومت را حکومت جمهوری فدراتیو مینامند و از این بعد حکومت جمهوری متحده ترجمه میشود. مترجم

مثلاً اگر کسی بخواهد قدرت را غصب کند در تمام قسمتهای کشور متحد دارای قدرت و اعتبار نخواهد بود و اگر يك قسمت از جمهوری خیلی قوی بشود و دیگران را دچار اضطراب کند و سایر قسمتها را بخواهد تحت تبعیت خود در آورد آن قسمتی که هنوز آزاد است میتواند از او جلو گیری نموده و بر علیه او مقاومت کند و چون قوای این یکی بد نسبت قوای دیگری بیشتر است قبل از آنکه بتواند کاری بکند از پا در میآید و بالتیجه امنیت جمهوری محفوظ میماند.

اگر در میان یکی از اعضای این اتحادیه شورش برپا شود دیگران میتوانند آن را مرتفع سازند اگر در يك قسمت افراط و تفریطی بشود قسمت‌های سالم میتوانند آن را اصلاح کنند چنین دولتی اگر از يك جهت منحل شود از جهات دیگر پایدار است مثلاً اگر اتحادیه دول منحل شد متحدین هر يك در حاکمیت خود باقی میمانند و از انحلال زیانی وارد نمیگردد بالاخره چون دولت جمهوری متحده از تشکیل جمهوریهای کوچک بوجود آمده است از مزایای داخلی هر يك از آنها بهره‌مند میشود و در عین حال از لحاظ قدرت خارجی بر اثر قدرت شرکت و اجتماع این حکومتها دارای مزایای مشروطیت‌های بزرگ میباشد.

فصل دوم

حکومت متحده باید از دولتهائی تشکیل شود

که دارای همان طبیعت بخصوص جمهوری باشند

کنعانی‌ها از بین رفتند باین جهت که سلطنت‌های کوچکی بودند و با هم متحد نشده بودند و متحداً از خود دفاع نکردند زیرا ماهیت سلطنت‌های کوچک با اتحادیه دول فرق دارد. جمهوریهای متحده آلمان مرکب از شهرهای آزاد و دولت‌های کوچکی است که تابع پادشاه میباشند. از آنجائیکه روح حکومت پادشاهی متمایل بتوسعه حوزه اقتدارات خود و بالتیجه

جنگ است و روح حکومت جمهوری بالعکس طرفدار اعتدال و صلح میباشد این دوشکل حکومت نمیتواند در ضمن يك جمهوری متحده بزرگ با هم دوام کنند مگر با جبار زیرا در تاریخ روم دیده میشود وقتی **وی‌ین‌ها** برای خود پادشاه انتخاب کردند. تمام جمهوریهای کوچک **تسکان** آنها را ترك نمودند و همچنین در یونان وقتی در بین **آمفیکتیون** ها پادشاهان مقدونیه جایگزین شدند همه چیز بر باد رفت. اگر دیده میشود جمهوری متحده آلمان که مرکب از شاهزادگان و شهرهای آزاد است دوام نمیکند باین دلیل است که يك نفر رئیس دارد و این رئیس در عین حالی که زمامدار اتحادیه‌هاست پادشاه اتحادیه هم هست.

فصل سوم

عوامل دیگری که در جمهوری‌های

متحده لازم است

در جمهوری هلند يك ایالت نمیتوانست بدون موافقت ایالت دیگر عقد اتحادی با اجنبی ببندد این رویه در جمهوری متحده بسیار خوب و حتی لازم است در قانون اساسی آلمان این ترتیب وجود ندارد اگر وجود میداشت از هر گونه سوء تصادفی که در اثر بی احتیاطی یا جاه طلبی یا لثامت یکی از اعضاء جمهوری ممکن بود پیش آمد کند جلو گیری مینمود زیرا يك جمهوری که در اثر اتحاد سیاسی با چند جمهوری دیگر یکی شده همه چیز خود را تقویض نموده و مینماید و دیگر اختیاری برای خود باقی نمیگذارد که از آن سوء استفاده و یا سوء اداره پیش آید.

دولتهائی که متحد میشوند از حیث بزرگی و نیرو مساوی و متشابه نیستند و در این صورت بایستی حقوق و اختیارات آنها در شرکت سیاسی متناسب با وضعیت آنها باشد جمهوری **لیسی** عبارت بود از بیست و سه شهر که بتفاوت بزرگ و متوسط و کوچک بودند در شورای عمومی شهرهای بزرگ دارای سه رأی و متوسطین دورأی

و كوچك‌ها يك رأی داشتند و مالیات را هم به تناسب عدّه آرا میپرداختند ، قضات و مأمورین دولتی شهرها بهمان تناسب از طرف شورای عمومی انتخاب میشدند اگر بنا میشد يك نمونه کامل و زیبائی از يك جمهوری متحدارائه شود من جمهوری لیبی را نشان میدادم.

اما جمهوری هلند کدمر کب از هفت ایالت است هر يك دارای يك رأی میباشند و نمی توانند این تناسب را در نظر بگیرند زیرا میبایستی تناسب نیروی خود را در نظر داشته باشند قضات و مأمورین دولتی هم شورای عمومی معین نمیکند بلکه خود شهرها مأمورین خود را منصوب میکنند.

فصل چهارم

دولت های مستبد چگونه

امنیت خود را حفظ میکنند

در کشورهای مستبد سیاست حفظ امنیت بعکس دولتهای جمهوری است یعنی اینان با پراکندگی و جدا ساختن قسمتهای کشور این کار را انجام میدهند مثلاً قسمتی از کشور را فدای حفظ قسمتی دیگر میکنند، مرزها را بهم میزنند و بشکل صحراهای لم یزرع در میآورند تا بمرکز کشور دسترس نباشد این طرز دولت آنچه را که يك دشمن خونخوار ممکن است بر علیه او اعمال کند خودش بر علیه خود انجام میدهد و برای خود دشمنی است که نمی توان جلو آن را گرفت.

در هندسه ثابت شده که هر قدر سطح اجسام وسیع تر باشد فواصل نقاط خطوط دور آن نسبت بهم کمتر است پس این سیاست تفکیک و تارو مار کردن سرحدات در کشورهای بزرگ استبدادی بیشتر از کشورهای متوسط و كوچك قابل استدلال است .

دولتهای استبدادی بوسیله يك قسم تفکیک دیگر امنیت خود را حفظ میکنند باین ترتیب که هر يك از ایالات دور دست را بیک شاهزاده میسپارند که تابع مرکز باشد .

مغول ها ، ایرانی ها ، چینی ها ، از این قبیل حکام دست نشانده مرکز دارند تر کها هم از این حیث سیاست خوبی اعمال کردند که بین خود و دشمنان خودشان یعنی قبایل تاتار ، مولداو ، والاك ، ترانسیلوانی از این حکام دست نشانده قرار دادند و بدین وسیله از خطر آنها محفوظ ماندند .

فصل پنجم

حکومت مشروطه چگونه امنیت خود را

حفظ میکند

حکومت مشروطه مانند حکومت استبدادی خودش را نابود نمیکند ولی برای دفاع از خود و حدود مرزهای کشور باید دارای قلاع مستحکم و دژهایی باشد همچنین برای دفاع و حفظ دژها باید دارای ارتش باشد که كوچك ترین قطعهئی از خاک کشور با نهایت تهور و جسارت و در کمال ثبات قدم و مهارت حفظ و دفاع شود زیرا کشورهای که بعد متوسط وسعت دارند ممکن است مورد استیلا واقع گردند دولتهای مستبد نسبت بهم رویه استیلا دارند اما صفت جنگیدن مخصوص دولتهای مشروطه است.

در کشورهایی که حکومت مشروطه برقرار است دژها و قلاع در سرحدات لازم است . ولی در کشورهای استبدادی از داشتن دژ و قلعه می ترسند و جرأت نمی کنند آنها را به کسی بسپارند زیرا هیچ کس دولت و پادشاه مستبد را دوست ندارد .

فصل ششم

نیروی دفاعی دول بطور کلی

برای اینکه يك دولتی نیرومند باشد باید وسعت آن با اندازهئی باشد که میان سرعت حمله بآن و سرعت جلو گیری از حمله تناسب وجود داشته باشد از آنجائیکه ممکن است حمله کننده در همد جای

کشور ظهور کند باید نیروی مدافع هم در همه جا بتواند خود نمائی نماید بنا بر این فضای کشور میبایستی متوسط باشد تا با سرعتی که طبیعت برای انتقال از يك نقطه بِنقطه دیگر بیشتر داده است تناسب داشته باشد **فرانسه و اسپانی** دارای وسعت مقتضی میباشند زیرا نیروهای کشور در نقاط مختلف با هم مرتبط و بهر جا که بخواهند فوراً بهم ملحق شده و میروند و از مرزها میگذرند و بهیچ وجه از عواملی که مستلزم صرف وقت است بیم ندارند .

در فرانسه پایتخت بمرزهای کشور نزدیک میباشد^۱ بخصوص مرزهایی که از آنجاها بیشتر احتمال خطر میروند . پادشاه هر ناحیه کشور را که ممکن است در معرض خطر باشد به تناسب احتمال وقوع خطر در مد نظر دارد اما وقتی يك کشور پهناوری مانند ایران مورد هجوم واقع شود برای جمع آوری نیروهای پراکنده در اطراف و اکناف مدت زیادی وقت لازم است و نمیتوان در ظرف مدت کوتاهی (پانزده روز) که ما میتوانیم سپاهیان خود را بحدود مرز برسانیم سپاهیان آنجا را وادار بتند رفتن و سرعت نمود و در اینصورت اگر ارتشی که در مرز است مغلوب شود چون محل عقب نشینی او نزدیک نیست و کمک دیر با و میرسد پراکنده خواهد شد^۲ در اینصورت ارتش فاتح که در جلو خود مقاومتی نمی بیند با سرعت پیش میآید و پایتخت میرسد و آنرا محاصره میکند در حالی که فرمانداران ایالات تازه خبر میشوند که کمک بفرستند .

در این قبیل مواقع آنهاییکه انقلاب را نزدیک تصور میکنند با عدم اطاعت وقوع آنرا تسریع مینمایند زیرا حکام ولایات که از ترس مطیع مرکز میباشند

۱- در عین حال نزدیکی پایتخت بمرز برای کشور فرانسه موجبات بدبختی را فراهم کرده و بطمع تصرف پاریس حملات پی در پی به فرانسه شد زیرا چون نزدیک بمرز بود برای حمله کنندگان زحمتی نداشت .

۲- بطور کلی این مثال امروز درست نیست در قرن هیجدهم که وسائل ارتباط و جاده های شوسه و راه آهن و تلگراف و تلفن و بیسیم نبوده یا بسیار کم بوده شاید مثال صحیحی بوده ولی امروز که کشورها دارای وسائل ارتباط و راه آهن و مرزهای آن بفاصله های نسبتاً کوتاهی با مرکز ارتباط دارد و برای رسیدن به مرز کمتری از پانزده روز وقت صرف میشود این مثال دیگر مورد ندارد . مترجم

در موقع هجوم خارجی که خطر تنبید برایشان در پیش نیست برای منافع شخصی خود کار میکنند و نسبت بمرکز وفادار نخواهند بود آن وقت است که پایتخت مسخر میشود و امپراطوری منحل میگردد و فاتح برای تسخیر ایالات یا فرمانداران بجنگ می پردازد .

قدرت حقیقی يك پادشاه در این نیست که بسهولت کشور خود را توسعه دهد بلکه در اینست که با اشکال و زحمت بتواند با و حمله نمود قدرت حقیقی در اینست که موضوع قدرت تغییر پذیر نباشد و الا بزرگ شدن يك دولت جهات و زوایا و سوراخ های جدیدی را بوجود می آورد که باعث برافتادن آن دولت شده و از آنجاها میتوان بتسخیر آن دولت پرداخت .

بنا بر این همانطور که سلاطین باید عقل داشته باشند تا قدرت خود را زیاد کنند باید دارای احتیاط هم باشند که قدرت را حفظ کنند و وقتی میخواهند عیوب کشور را رفع کنند یا آنرا وسعت دهند باید مواظب باشند و مضارب بزرگ شدن را هم در مد نظر قرار دهند .

فصل هفتم

افکار (در مورد نقشه لوئی چهاردهم)

بعضی از مورخین که در

زمان **لوئی چهاردهم** پادشاه فرانسه میزیسته و غالباً فرانسوی نبوده اند بحکم احساسات و بیمی که از قدرت این پادشاه داشته اند گفته اند **لوئی چهاردهم** قصد داشته تمام قاره اروپا را تصرف نماید و سلطنت واحدی در این قاره بوجود آورد بفرض اینکه این تصور درست باشد و این پادشاه چنین خیالی را در سر داشته باید خوشوقت بود که منظور

۱- همین فکر است که در ادوار مختلفه تاریخ در دماغ اغلب از سلاطین و زمامداران مقتدر اروپا رسوخ کرده و برای اجرای این منظور و رسیدن به این آرزو جنگهای خونینی نموده اند ولی موفق نشده اند. تاریخ نشان میدهد قبل از لوئی چهاردهم و بعد از آن از زمان شارلمانی تا دوره ناپلئون اغلب این فکر را داشته اند اساس جنگ جهانی دوم هم بر روی همین فکر و حکومت بر قاره اروپا استوار گردید و در دماغ هیتلر چنین فکری بود ولی تجربه ثابت کرده است که چنین فکری با عدم موفقیت مواجه گردیده . مترجم

این پادشاه حاصل نشد زیرا اجرای چنین نقشه نه تنها برای قاره اروپا بلکه برای فرانسه بخصوص و ملت آن زیانهای بزرگ داشت گوئی خدای فرانسه که بهتر از عقل و درایت پادشاه او از مصالح کشور اطلاع داشت در بعضی از جنگها موجبات شکست لوئی چهاردهم را فراهم کرد و از اجرای منظور او جلو گیری نمود و بجای اینکه او را پادشاه تمام اروپا کند در کشور فرانسه مقتدر و نیرومند کرد تا از این راه به فرانسه خیلی بیشتر خدمت کند، زیرا ملت فرانسه ماتی نبود که بتواند با منظور این پادشاه که تسخیر قاره اروپا است تا آخرین لحظه معاضدت نماید، فرانسویان ملتی هستند با اینکه بافتخارات علاقه مند میباشند اما همینکه از فرانسه خارج شدند آنچه بیش از هر چیز مورد توجه آنهاست بازگشت به فرانسه است که از لذات و خوشیهای میهن خود استفاده نموده و متمتع گردند، فرانسوی ممکن است خطرات و خستگیها را تحمل نماید اما از دست دادن عیش و لذت را تحمل نمیماند و هیچ چیز را با اندازه شادی خود دوست ندارد و از شکست خوردن در جنگ چندان متأثر نشده و با ساختن تصنیف برای سردار و فرمانده خود را تسلی میدهد، فرانسوی هرگز تا آخر کاری نمیروود و پشت کار ندارد موضوع تصرف اروپا مستلزم مجاهدت و پشت کاردائی بود و لازمه اش این بود که فرانسویها در تمام جنگها فاتح شوند زیرا اگر در یکی از کشورها شکست میخوردند خیال تصرف اروپا نقش بر آب میشد و اگر يك حلقه از زنجیر فتوحات پاره میشد همه چیز از دست آنها میرفت.

با توجه باین نکات بهتر آن شد که **لوئی چهاردهم** در منظور خویش موفق نگردد.

فصل هشتم

وقتی که قوه دفاع از قوه تعرض در کشوری کمتر باشد

سیردوکوسی به شارل پنجم چنین گفت: «انگلیسها هرگز

باین اندازه ضعیف و باین سهولت قابل شکست خوردن نیستند مگر اینکه در کشور خودشان به آنها حمله کنند.»

همین موضوع بود که اهالی کارتاژ را شکست داد و از پادر آورد، در باره رومیها هم همین موضوع را می گفتند، هر دولتی که بخواهد ارتش خود را بخارج بفرستد با همین وضعیت مواجه خواهد شد زیرا در این صورت باید آ نهائی را که بواسطه منافع سیاسی یا مدنی در کشور دچار تفرقه هستند به زور نظم و قدرت نظامی متحد گرداند آن وقت دولت در اثر همین وضعیت همواره ضعیف میشود و در اثر این علاج هم که اتحاد و فرستادن بخارج باشد ضعیف تر میگردد.

پند سیردوکوسی يك استثنائی است برای این قاعده عمومی که نباید در جاهای دور دست بجنگ پرداخت و این استثناء همان قاعده را تأیید میکند زیرا بر علیه مللی واقع شده است که خودشان برخلاف این قاعده رفتار کرده اند.

فصل نهم

نیروی نسبی يك دولت

هر بزرگی و عظمت، هر نیرو و توانائی، نسبی است، باید خوب متوجه بود که وقتی برای ازدیاد عظمت حقیقی کشور تشبث میشود از بزرگی نسبی آن کاسته نگردد.

در اواسط سلطنت **لوئی چهاردهم** که **فرانسه** به اوج عظمت نسبی خود رسیده بود **آلمان** هنوز پادشاهان بزرگی را که بعداً پیدا کرد نداشت **ایتالیا** هم همین حال را داشت **انگلستان** و **اوس** يك سلطنت واحدی را تشکیل نمیدادند و ضعیف بودند.

اراسن و کاستیل با هم متحد نشده بودند قسمت های تجزیه شده **اسپانی** ضعیف شده بودند و آنها را ضعیف تر میکردند **روسیه** را غیر از کشور **کریمه** جائی نمیدانستند اما امروز اینطور نیست و عظمت نسبی **فرانسه** در مقابل سایر کشورها کم شده است.

فصل دهم

ضعف دول مجاور

وقتی در مجاورت يك دولت بزرگی دولت دیگری در حال انحطاط است دولت بزرگ قوی باید از اضمحلال آن جداً احتراز کند و به تضعیف آن کمک نماید زیرا همین وضعیت وضع دولت همسایه برای دولت بزرگ موقعیت خوبی است و برای يك دولت و يك پادشاه بهتر از این چیزی نیست که در مجاورت خود دولتی داشته باشد که تحت الشعاع او بوده و ضربتها و تلخکامیها را بجای او تحمل نماید اگر بفکر تسخیر چنین کشوری بفتند و یا اصولاً این کشور خیلی ضعیف شده و از طرف دیگران تسخیر گردد برای کشور همسایه فایده ندارد و بقدرت حقیقی او افزوده نخواهد شد بلکه از قدرت نسبی آن خواهد کاست زیرا در چنین حالی يك کشور و دولت بزرگ و قوی که جانشین دولت ضعیف میشود در همسایگی خود خواهد داشت و برای آن همواره خطرناک است .

کتاب دهم

قوانین و ارتباطی که
با قوه تعرض دارند

فصل بیستم

نیروی تعرضی

نیروی تعرضی بر اثر برقراری حقوق بین الملل که قوانین سیاسی ملل از لحاظ دارا بودن روابط با یکدیگر تنظیم مینمایند در هر کشوری تشکیل میگردد .

فصل دوم

جنگ

زندگی ملت‌ها مانند زندگی افراد است انسان حق دارد در حال دفاع از نفس مرتکب قتل گردد و حمله کننده را بکشد زیرا زندگی که در اثر حمله در خطر میافتد از آن اوست همانطور که حیات کسی که حمله کرده و خطر را ایجاد نموده متعلق بوی میباشد ، ملل هم حق دارند برای حفظ خودشان جنگ نمایند زیرا حفظ هر ملت و دولتی مثل حفظ هر دولت و ملت دیگری است که باو حمله کرده است .

در بین افراد حق دفاع طبیعی ضرورت حمله متقابل را در بر ندارد و بجای آن باید بداد گاه‌ها مراجع شود پس در این صورت از این حق دفاع طبیعی افراد استفاده نمیکند مگر در مواقع فوری و فوری که دسترسی بقوای تأمینند نداشته‌اند اگر منتظر کمک قانون بشوند از بین خواهند رفت در این صورت حمله متقابل بحمله کننده لازم

میشود اما در مورد اجتماعات و ملل حق دفاع طبیعی گاهگاهی لزوم حمله را ایجاب میکند یعنی مواقعی پیش میآید که ممکن است يك صلح طولانی ملت دیگر را طوری نیرومند نموده و بحالی در آورد که بتواند ملت دیگر را نابود کند در اینصورت حمله یگانه وسیله جلو گیری از اضمحلال است باین ترتیب دیده میشود حق دفاع طبیعی در بین اقوام و ملل مبادرت بحمله را ایجاب میکند .

از آنچه گفته شد چنین نتیجه گرفته میشود که جمعیت‌های کوچک بیشتر از جمعیت‌های بزرگ میتوانند از این حق استفاده کنند یعنی بیشتر حق جنگ کردن را دارا هستند زیرا آنها بیشتر از نیستی می‌ترسند و زودتر ممکن است دستخوش حمله ملل بزرگ واقع گردند پس حق جنگ نتیجه ضرورت و صرف عدالت است. اگر اشخاصی که طرف مشورت و اعتماد سلاطین هستند و یا راهنمای شوراها و سلاطین و یا معلم و مربی افکار و عقاید آنانند در این عقیده استوار نباشند چنین کشوری با نیستی مواجه خواهد شد و همه چیز از بین میرود و اگر بجای مصالح کشور بر اصول خود سرانه تکیه شود و یا افتخارات و نزاکت و یا انتفاع مطمح نظر رجال قرار گیرد و مصالح کشور از جلو چشم آنان عبور ننموده و بسهل- انگاری همه کار بگذرد جنگ‌هایی بوجود میآید که در اثر آن سیل‌های خون زمین را فرا خواهد گرفت .

از افتخارات پادشاه نباید صحبت کرد زیرا افتخار او عبارت از تکبر و هیبش و این کوچکترین حق مشروع شاه نیست بلکه يك تفنن و هوس است ، راست است که شهرت و قدرت و توانائی پادشاه میتواند نیروی دولت او را زیاد کند اما باید دانست شهرت عدالت پادشاه نیز بهمان نسبت نیروی دولت را زیاده‌تر میکند .

فصل سوم حق تسخیر

از حق جنگ حق تسخیر بوجود میآید یعنی حق تسخیر ناشی از

دارا بودن حق جنگ است بنابراین حق تسخیر باید پیرو روح قوانین جنگ باشد. وقتی يك ملتی مسخرشد فاتح نسبت باو چهار قسم وظیفه دارد که باید ادا کند و هر يك از آنها اصول و مقرراتی دارد که باید رعایت شود :

اول - رعایت قوانین طبیعی که بموجب آن همه چیز متمایل بحفظ همچنان میباشد .

دوم - رعایت قانون معرفت طبیعی که بر طبق آن باید آنچه را که میخواهیم دیگران بما روا دارند بدیگران روا داریم .

سوم - قوانینی که اجتماعات سیاسی را تشکیل میدهد و طوری هستند که طبیعت مدت و دوام آنها را محدود نکرده و میبایستی محترم بوده و مرعی گردد .

چهارم - رعایت اصول و قواعدی که از خود تسخیر استخراج میشود زیرا تسخیر عبارت از تحصیل و بدست آوردن است و روح دارا بودن هر چیز روح محافظت و استعمال آنرا بنحو احسن در بردارد نه روح تخریب و انهدام پس فاتح باید جائی را که تسخیر نمود حفظ کند و بنحو احسن و نیکو آنرا مورد استفاده قرار دهد .

دولتی که يك کشور دیگر را مسخر میکند رفتار آن با کشور مسخر شده بیکی از چهار شکل پائین خواهد بود ، اول حکومت آنرا مطابق قوانین و اصول خود ادامه میدهد و فقط سیاست خارجی آنرا برای خود نگاه میدارد ، دوم اینکه حکومت سیاسی و مدنی جدیدی در آن تشکیل میدهد، طریق سوم اینست که جمعیت را ضمن جمعیت‌های دیگر پراکنده و متفرق میسازد چهارم بر طبق اصول ازمنه قدیم تمام افراد کشور تسخیر شده را از بین برده و نابود میکند .

شکل اول بر طبق حقوق بین‌المللی و رسومی است که امروز ما از آن پیروی و تبعیت میکنیم و شکل چهارمی مطابق حقوق بین‌المللی و اصول رومیهاست از اینرو میتوان تشخیص داد که بشر چقدر تغییر کرده و بهتر شده و میبایستی رقاء فکری خود- را مرهون عقل و فلسفه و مذهب و آداب و رسومی باشد که در اعصار جدید در اثر مساعی دانشمندان بوجود آمده و ما را هدایت کرده‌اند .

مؤلفین حقوق عمومی که بر اساس تاریخیهای قدیم افکار خود را استوار کرده‌اند چون از قاعده محکم و متین اصول امروزی قدم بیرون نهاده و برای فاتح حقوق خودسرانند قائل شده‌اند که هر چه دلش می‌خواهد بکند دچار خطبهای بزرگ شده و به نتایجی رسیده‌اند که بسیار مهیب و مثل اصول آن نتایج وحشت آور است. نمیدانم چرا چنین حقوقی برای فاتح قائل شده‌اند؟! و چرا در ارتکاب قتل او را مجاز دانسته‌اند؟! این دستورها حتی خود فاتحینی که اندک حس و شعور و قوه تشخیص و تمیز داشته‌اند بکار نبسته‌اند، زیرا واضح است وقتی تسخیر عملی شد تسخیر کننده دیگر حق کشتن ندارد چه آنکه دیگر در حال دفاع طبیعی و حفظ جان خود نمیشد.

چیزی که در فکر این مؤلفین چنین عقیده را تولید کرده اینست که چون فاتح حق دارد جامعه تسخیر شده را از بین ببرد باین نتیجه رسیده‌اند که حق دارد مردمانی هم که آن جامعه را تشکیل داده‌اند نابود کند اما اینطور نیست که آنها فکر کرده‌اند این نتیجه غلطی است که از اصل غلط استخراج شده است زیرا **جامعه عبارت از اتحاد اشخاص است نه از خود اشخاص** و از اضمحلال جامعه این نتیجه حاصل نمیشود که مردم تشکیل دهنده جامعه هم نیست شوند ممکن است ملت و اجتماع آنها از بین برود ولی افراد و مردم آن جامعه بجای خود باقی بمانند بنابراین فاتح پس از تسخیر حق از بین بردن افراد جامعه تسخیر شده را ندارد.

سیاسیون يك حق بی‌اساس و ناروای دیگری هم برای فاتح از حق قتل در حال تسخیر استخراج کرده‌اند که حق برده کردن ملت مغلوب میباشند این نتیجه هم مثل اصول آن موهوم و غلط است، فاتح حق بنده کردن مردم را ندارد مگر بطور موقت و آنها در مواقعی که برای حفظ کشور تسخیر شده اینکار لازم باشد زیرا در اینصورت وسیله حفظ خود آنها خواهد بود اما باید دانست که حفظ کشور تسخیر شده مستلزم بندگی مردم آن نمیشد و اگر بندگی ملت مغلوب ادامه یابد برخلاف طبیعت امر است و ملت بنده رعیت است در حالیکه بردگی و اسارت در فتح يك امر

موقتی میباشد زیرا وقتی بعد از مدتی قسمت‌های دولت مغلوب با دولت تسخیر کننده در اثر اختلاط عادات و ازدواج‌ها و قوانین و رسوم و شرکتها و توافق روحی متحد شد دیگر بندگی و اسارت قابل دوام نیست و میبایستی پایان یابد چه آنکه حق تسخیر از این ناشی شده که این چیزها در بن دولت وجود نداشته است و میان دو دولت غالب و مغلوب بقدری دوری بوده که نسبت بهم اعتمادی نداشته‌اند و فاتحی که ملتی را مغلوب و بقید اسارت در می‌آورد باید وسائل متعددی در ذخیره خود داشته باشد تا بتواند ملت مغلوب را از حال بندگی خارج کند.

من این سخنان را پیش خود نمیگویم پدران و اسلاف ما که امپراطوری روم را مسخر نمودند بهمین ترتیب رفتار کردند قوانینی که آنان در حین عمل و در ضمن اشتعال آتش جنگ و در حال تند روی و غرور و فتح و فیروزی وضع کرده بودند و خیلی سخت بود، بعد از جنگ ملایمتر کردند و بطرز بیطرفانه‌ای در آوردند.

نمباردها، گموت‌ها، بورگونی‌ها همیشه میخواستند ملت روم يك ملت مغلوب باشد ولی قوانین اوریک، گنده بو، رتاریس ملل صحرا نشین و رومیها را بشکل يك ملتی در آوردند **شارلمانی** برای اینکه **ساکسون‌ها** را مطیع کند آزادی و مالکیت اموال را از آنها سلب نمود **لوئی** شکم بزرگ آنان را آزاد کرد در تمام مدت سلطنتش يك کار باین خوبی نکرده بود زیرا مرور زمان و در بندگی بسر بردن اخلاق ساکسون‌ها را ملایم نموده بود و وقتی لوئی اینکار را کرد نسبت باو وفادار ماندند.

۱- در قرون قبل از زمان منتسکیو یعنی تا قبل از انقلاب کبیر فرانسه این اصول در جنگها کمتر رعایت میشده و بلکه هیچ نبوده است و حقوق فاتح مبنی بر قتل و انهدام و تخریب و محو و اضمحلال جامعه و افراد جامعه مغلوب بوده است حقوق بین‌المللی امروزه اصولی که در جنگها رعایت میشود و مقررات و رسمیه که بعد از فتح مرعی میگردد و نزاکتها و تشریفات و رعایت حقوق اسرای جنگی و مبادله آنها و حفظ رسوم و آداب ملت مغلوب همه بر پایه این تعلیمات و نتیجه دستورات و افکار معتدل و ملایمی است که در کتاب روح القوانين آموخته شده است. مترجم

فصل چهارم

مزایائی که تسخیر برای ملت

مغلوب ایجاد میکند

چه خوب میشد بجای اینکه سیاسيون از حقوق تسخیر بنتایج شوم و بدی برسند از مزایائی که ممکن است این حق برای ملت تسخیر شده ایجاد کند صحبت نمایند و اگر حقوق بین المللی در همه جا رعایت و برقرار میگردد و از آن پیروی میشد این مزایا بهتر محسوس میگردد .

کشورهائی که تسخیر میشوند معمولاً ضعیف هستند و سازمانشان قوی نیست و الا تسخیر نمی شدند فساد در آنجا رخ نه کرده و قوانین بخوبی اجرا نمیشود حکومت جابر گردیده و بدون شك اگر تسخیر مخرب نباشد کشور تسخیر شده از همان تسخیر و تغییر وضعیت مزایائی برای خود تحصیل خواهد نمود .

اگر يك حکومتی نتوانست خودش را اصلاح کند و كارش بجائی رسید که ضعف بر او چیره گردید در صورتی که از نو تشکیلاتی در آن بدهند و اصول و سازمان نوینی ایجاد کنند آیا چیزی از دست داده؟ نه بلکه مزایائی بدست آورده است .

وقتی يك فاتح در خاك ملتی داخل شد میتواند اصول فاسد را بهم بزند در اینصورت ستمگران بی سروصدا و مظالم نامحسوس آنها از سختگیری فاتح ناراضی و بزحمت خواهند افتاد ، زیرا ثروتمندان با هزار مکر و حيله برای غصب حقوق دیگران بسیاری وسایل برای خود فراهم نموده اند که ظاهراً محسوس نیست و آنچه اجحاف و ناروائی است نسبت به بیچارگان اعمال میکنند صورت قانونی پیدا کرده است تیره بختان مظالم را تحمل میکنند و تصور میکنند حق ندارند فشار و سختی را احساس کنند ، مثلاً دیده شده است کسورهای که در اثر اعمال ، برده - فروشان در زحمت بودند بدست فاتحین راحت شده اند زیرا فاتحین نه احتیاجات پادشاهان و نه اصول و مقررات قانونی آنها را داشته اند و اجحافات که ناشی از آن بوده خود بخود بر طرف و اصلاح شده است بدون اینکه فاتح در صدد اصلاح برآمده باشد

خلاصه آنکه وجود فاتح غالباً برای آنانی که دچار رنج و تعب بوده اند وسیله فرج بوده است گاهی قناعت ملت فاتح باعث شده است مایحتاج ملت مغلوب را که حکومت قانونی و جابر سابق از دست آنها گرفته بود برایشان باقی بگذارد .

يك فتح و تسخیر میتواند اوها مزیان آور ملت مغلوب را از بین ببرد و اگر بهتر ادا کنم میتوانم يك قریحه جدید و بهتری بملت مغلوب بدهد .

چه خوبها که اسپانیولیها می توانستند به مکزیکي ها بکنند و نکردند آنها می توانستند بمکزیکي ها يك مذهب معتدل بدهند اما متأسفانه يك مشت اوها و خرافات بآنها آموختند . آنها میتوانستند بمکزیکي ها بفهمانند قربانی های انسانی بد چیزی است اما برعکس خودشان آنها را قتل عام نمودند اگر بخواهم تمام خوبیهائی را که نکردند و تمام بدیهائی را که کردند يك يك بشمارم هرگز تمام نخواهد شد .

وظیفه فاتح آنست که يك قسمت از بدی هائی که در ضمن جنگ کرده جبران نماید .

بعقیده من حق تسخیر باید اینطور تفسیر شود :

يك حق لازم و مشروع و فلاکت بار که بر گردن فاتح برای همیشه يك دین بزرگی را باقی میگذارد و او باید برای ایفای دین نسبت بنوع بشر و ملت مغلوب اقداماتی بنماید.^۱

۱- متسکیو حق تسخیر را حق لازم، مشروع، فلاکت بار تعریف کرده است. در اینجا مقتضی میداند این تعریف را توضیح دهد، هر کشور گشا و جنگجویی که بهیچ وجه از جهات حیاتی، اقتصادی، نمایی، احساسی، یا علل دیگر اقدام بجنگ نمیکند اعم از اینکه حمله کننده بوده و یا دفاع از حمله نموده است همینقدر که پیروز شد و فتح کرد لازمه آن تسخیر کشور یا کسورهای است که مغلوب شده اند تا جهاتی که او را و ادار بجنگ کرده مرتفع شود پس جنبه لزوم از نظر تنازع بقا و یا رفع احتیاج است بنا بر این حق تسخیر را لازم شمرده است.

و اما مشروعیت: این کلمه اصطلاحی است برای مجاز بودن امری از امور از نظر آمر یعنی اقدام به آن امر بحکم شرعی که شارع آن امر دهنده است مشروع و مجاز است و شرع را آمر وضع بقیه در صفحه بعد

فصل پنجم

ژن - پادشاه سیراکوز

زیباترین معاهده صلحی که در تاریخ آن صحبت شده گمان میکنم آن پیمانی باشد که ژن با مردم کارتاژ منعقد نمود.

ژن از کار تأثیرها تقاضا کرد عادت قربانی کردن اولاد خود را ملغی نمایند چه عمل شایان تحسینی پس از اینکه سیصد هزار کارتاژی را مغلوب کرده بود از آنها خواهشی میکرد و شرطی را میخواست که برای خود آنها بلکه برای بنی نوع بشر مفید بود.

مردم باکتریان پدران پیر خود را بخورد سگهای بزرگ میدادند وقتی اسکندر آنجا را فتح کرد اینکار را منع نمود. بدیهی است این فتح بر علیه خرافات بود.

بقیه از صفحه قبل

نموده پس هر اقدامی که منطبق با افکار و عقاید و احتیاجات شارع آن شرع باشد و جنبه تفوق و برتری و بالاخره حیات مادی و معنوی آنرا حفظ کند برای او مشروع خواهد بود. چرا این حق را فلاکت بار نامیده بدیهی است تا عده ای دچار بدبختی و فلاکت نشوند تا مردمی بدیار نیستی نروند تا عده ای باز حمت و ذلت مواجه نگردند تا خونها جاری نگردد و مدافع مغلوب نشود فاتح پیروز و موفق نخواهد شد پس تسخیر برای ملت مغلوب فلاکت بار است.

بجهت فاتح دمیون دانسته است.

بدیهی است هر فاتحی پس از پیروزی و تفوق بر ضعیف تر از خود باید افتادگان را دستگیری کند و نسبت به آنان حس ترحم و شفقت و اتحریک میشود و این خود یکی از غرائز طبیعی است بنابراین هیابستی فاتح در صد اصلاح ملت مغلوب باشد معاین اجتماعی و اخلاقی خرافات و موهومات مظالم وستمگری زمامداران سابق را مرتفع نماید تا فشاری که تسخیر بآنان وارد آورده جبران و تلافی نماید تا بآن ملت بفهماند این تسخیر برای او و موجبات بیجودی را فراهم کرده است و در نتیجه آن مفاسد مرتفع شده است تا ملت مغلوب احساس کند اگر فدائیانی داده در عوض بمدارج عالیتری از زندگی و تمدن ارتقاء یافته است و چیزهای بهتر و تازه تری نصیب آن شده پس ایفای دین فاتح نسبت بملت مغلوب از این جهت است. مترجم

فصل ششم

کشور جمهوری که فتح میکند

در کشوری که از حکومت های جمهوری متحده تشکیل گردیده اگر یکی از آن دولتها بخواهد دیگری را تسخیر کند علاوه بر اینکه این عمل برخلاف طبیعت امر است آزادی خودش را در معرض خطر خواهد انداخت ولی در میان کشورهای متحده مختلط که از جمهوریهای کوچک و سلطنت های کوچک تشکیل شده شاید این عمل کمتر اسباب تعجب بشود «اینکاری که بین سوییسی ها در این ایام شده است بنا بر اصولی که گفتیم درست نبوده و برخلاف طبیعت حکومت آنجا بوده است» اگر یک حکومت جمهوری دموکراتیک شهرهائی را که نمیتوانند در حوزه حکومت دموکراسی اوداخل شوند تسخیر نماید باز هم برخلاف طبیعت چنین حکومتی است زیرا برای ملت تسخیر شده لازم است بتواند از امتیازات و حق حاکمیت برخوردار شود چنانکه رومیها در آغاز این اصول را برقرار نمودند. تسخیر باید به عده افراد ملتی که برای حکومت دموکراسی تثبیت خواهند شد محدود گردد.

اگر یک حکومت دموکراسی ملتی را تسخیر کند برای اینکه بر او حکومت نماید آزادی خودش را در معرض خطر خواهد انداخت زیرا بمأمورینی که برای اداره کشور تسخیر شده میفرستد باید اختیارات زیادتر از اندازه بدهد و این خود خطرناک است.

اگر آنیال سردار کارتاژ روم را فتح میکرد جمهوری کارتاژ دچار اضطراب بزرگتری میشد زیرا با اینکه شکست خورد باعث آنهمه انقلاب در کارتاژ گردید اگر فتح میکرد چه کارهائی که در شهر خود در نتیجه غرور نمیکرد !!

هانن کارتاژی با دلائل موجه و عقل و درایت مجلس سنا را متقاعد کرد که برای آنیال کمک نفرستند زیرا بقول ارسطو مجلس سنا بقدری باتدبیر و با تعقل

کار میکرد که هر گز بدون دلایل موجد تسمیمی نمیگرفت این رویه رونق و سعادت این جمهوری را ثابت مینماید .

اما اگر هانن حسادت خود را نسبت به آنیال ابراز میکرد هر گز نمیتوانست سنا را قانع کند که نباید برای آنیال کمک بفرستد پس مجلس سنا دانسته و با تعقل از فرستادن کمک برای آنیال خودداری کرد زیرا چگونه ممکن بود سنا نداند که در سیمد فرسنگی چه تلفاتی بآرتش آنیال وارد میشود .

طرفداران هانن میخواستند آنیال را بدرومیا تسلیم نمایند و از اینرو استنباط میشود که از آنیال سردار خود بیشتر از رومیها می ترسیدند .

بعقیده مورخین امروز کار تا زیرها گمان نمیکردند که آنیال موفق شود و از این جهت برای او کمک نفرستادند ولی این نظریه صحیح نیست زیرا کار تا زیرها در همه جا پراکنده بودند و از وضع جبهه جنگ ایتالیا و وضعیت ارتش آنیال بخوبی مستحضر بودند و چون میدانستند نمیخواستند به آنیال کمک بفرستند زیرا هانن بعد از فتوحات تره بی، تر از یمن، کان در عقیده خود ثابت تر شده بود احتیاط زیادی نداشت اما از آنیال میترسید .

فصل هفتم دنباله مطلب

فتوحات دمو کراسی های یک عیب دیگری هم دارد حکومت آنها همیشه مورد تنفر و انزجار ملل تسخیر شده میباشد زیرا دمو کراسی بر حسب تصور مشروطه است، چنانکه تجربیات تمام ازمه و تمام کشورها این قضیه را بثبوت رسانده است ملل تسخیر شده مغلوب که تحت تسلط دمو کراسی ها واقع شده اند حال غمگینی دارند زیرا نه از مزایای جمهوری برخوردارند نه از مزایای مشروطه .

آنچه درباره حکومت های جمهوری گفتیم نسبت به حکومت های اشرافی نیز اطلاق میشود .

فصل هشتم دنباله مطلب

باین ترتیب وقتی يك دولت جمهوری ملتی را تحت تبعیت خود قرار میدهد باید سعی کند معایبی را که از تسخیر ناشی شده با دادن حقوق سیاسی خوب و قوانین مدنی مفید بآن ملت جبران نماید .

یکی از جمهوریهای ایتالیا عده ای از جزیره نشینان را (اهالی سیسیل) تحت تبعیت خود داشت ولی حقوق سیاسی و مدنی او نسبت بآنها معیوب بود غالباً دیده شده است که این قبیل ملت های مغلوب امتیازاتی را خواسته اند و پادشاه فاتح آن امتیازات را بر حسب حقوق سایر ملل بآنها اعطا کرده .

آیا این فرمان عفو عمومی را بخاطر دارید که بموجب آن هیچکس را نباید بموجب علم شخصی حاکم بمجازات های جنائی محکوم کرد مگر اینکه دلائل کافی در دست باشد؟ این قبیل حقوق را باید بملت های مغلوب اعطا نمود .

۱- قضاوت روی علم قاضی یکی از موضوعات حقوقی است در ادوار مختلفه تاریخ حقوق مورد بحث بوده است در صدر اسلام که گاهی ائمه قضاوت بعلم مینمودند چون دارای انفاست قدسیه و ارواح پاک بودند و در امانت و صداقت آنها کسی تردید نداشت مورد قبول عامه واقع میشد و بر طبق حقیقت امر هم صورت میگرفت معهودات دستورات اسلام قضاوت بخصوص در امور مهم و جرائم بزرگ محتاج بشهادت عدلین میباشد ولی وقتی قضاوت بدست حکام عرب افتاد و اصول مذهب با سیاست توأم گردید و خلافت تبدیل بسطنت و امام جنبه حاکم را بخود گرفت قضاوت بر طبق علم قاضی مورد قبول واقع نمیشد و علمای حقوق و فقهای اسلام هم این رویه را منع مینمودند و قضاوت بعلم را مخصوص امام میدانستند بنابراین قضاوت باید بر طبق دلائل و شواهد و ظاهر امر بصورت بگیرد و هرگاه قاضی بتواند بر پایه علم و اطلاعات خود قضاوت کند چه بسا سوء استفاده ها ممکن است از این رویه بشود و چه بسا حقوقی که تضییع شده و چه اختلالاتی که در نظم جامعه پیش خواهد آمد اگر حقیقتاً هم قاضی از وقوع جرمی با اطلاع و حتی ناظر آن بوده باشد باز هم نمیبایستی قضاوت کند زیرا در چنین صورتی بمنزله شاهد و گواه است و جنبه بیطرفی او مخدوش میشود و جنبه مدعی را خواهد داشت و برای اجتماع مدافعان متهم و یا علل ارتکاب و بعضی جهات قانونی از قبیل ضرورت یا اجبار یا اضطرار یا علل دیگری که ممکن است در برائت متهم مؤثر باشد چشم و گوش قاضی بسته میشود و صلاحیت قضاوت را نخواهد داشت بعلاوه ممکن است که گاهی دلائل و شواهد ظاهری در راز حقیقت بوده و قضاوت بطور صحیح صورت نگیرد و حقیقت مکتوم بماند اما علاوه بر اینکه اینکار چاره پذیر است بندرت چنین اتفاقاتی ممکن است بیفتد با کتجکوی ودقتی که در رسیدگی میشود بقیه در صفحه بعد

فصل نهم

فتوحاتی که دولت مشروطه در

اطراف خود میکند

... دولت مشروطه اگر بتواند قبل از اینکه در اثر توسعه زیاد ضعیف شود طوری رفتار کند و فعالیت بخرج دهد که باقی بماند قدرت ار مادی که تحت تأثیر دولتهای مشروطه مجاور میباشد دوام خواهد نمود پس دولت مشروطه نبایستی بفکر توسعه در تسخیر باشد مگر تا حدی که حدود حکومت او ایجاب میکند و در آن حدود باقی می ماند. شرط احتیاط این است که تا از این حد گذشت متوقف بشود و از توسعه زیاد احتراز کند.

در این نوع تسخیر باید هیچ چیز ملت تغییر ندهند قوانین، رسوم، دادگاهها، امتیازات و هر چیزیکه سابق وجود داشته بحال خود بگذارند غیر از ارتش و نام پادشاه تمام آداب و شئون اجتماعی را حفظ نموده و دست نزنند تا این توسعه در اصول حکومت فاتح معایبی تولید نموده و سوء تأثیری ننماید و قدرت آنرا تقلیل ندهد.

و قتی که يك دولت مشروطه يك يا چند ايالت مجاور را تسخير و به قلمرو خود توسعه ميدهد بايد نسبت باين ايالات با نهايت ملايمت رفتار کند.

اصولاً تسخیر از طرف حکومت مشروطه معایبی دارد و کشور را بطرف انهدام سوق میدهد گرچه ظاهر آن فریبنده و تصور میرود که دولت قوی و فتوحاتی نموده و به قلمرو خود توسعه داده ولی فتح دولت مشروطه را میتوان بوضع کره زمین

بقیه از صفحه قبل

و بالاخره حقیقت آشکار میگردد ولی اگر بدلائل توجه نشود و قضاوت بعلم قاضی تفویض شود مضار و معایب آن بسیار است بخصوص در امور مهم که پس از اجرای مجازات چاره پذیر نبوده و قابل جبران نیست منظور مؤلف از ذکر فرمان عمومی که در این موضوع در ۱۸ اکتبر سال ۱۷۳۸ در فرانسه صادر شده توجه بجنبه سیاسی موضوع است نه جنبه مدنی آن.

مقصود اینست اشخاصی که از طرف فاتح برای حل و فصل دعاوی ملت مغلوب تعیین میشوند بایستی روی دلائل قضاوت کنند نه تحت تأثیر غرور فتح و ظفرو بنا بعلم و عقیده خود. مترجم

تشبیه کرده ما نظوریکه کره زمین در مرکز آتش و در سطح سبزه و چمنزار دارد و میان این دو قسمت را اراضی بایر و سرد و بی حاصل فرا گرفته، در کشور مشروطه‌ئی هم که مدتها مشغول تسخیر و توسعه باشد این وضعیت ایجاد میشود يك تجمل زیاد و مهیب در پایتخت و مرکز کشور، فقر و فاقه در استانها و نقاط دور دست و در دوانتهای آن فراوانی پیدا خواهد شد زیرا شهرها و استانهای سابق چنین کشوری معمولاً پایدار میشوند انداز اجحافات جدید و قدیم در عذاب میباشند و بار تسخیر بر دوش آنها بوده از پیا در می آیند، غالباً مردم در چنین حالی شهرها را ترك نموده و بطرف پایتخت میروند و شهرها خالی از سکنه میشود، دولت پس از اینکه جائیرا تسخیر کرد و به قلمرو خود توسعه داد اگر با ملل مغلوب مثل اتباع سابق خود رفتار کند و فشار و خشونت در کار باشد برای آن دولت خطرناک و سبب انهدام او خواهد شد و اگر با ملایمت رفتار کند از پرداخت مالیات سربیزی خواهند نمود و چیزی بدولت نخواهند داد در چنین وضعیتی مرزها خراب شده و کشور ضعیف میگردد و مردم از این ترتیب دچار احساسات بدی شده حتی آذوقه ارتشی که در استانهای جدید کشور تسخیر شده و باید نگاهداری شود تا آنجاها را حفظ کنند تأمین نخواهد شد.

اینست وضع حکومت مشروطه‌ئی که بفتح و تسخیر بپردازد.

فصل دهم

يك دولت مشروطه که دولت

مشروطه دیگر را تسخیر میکند

گاهی که يك دولت مشروطه دولت مشروطه دیگر را تسخیر میکند وسیله حفظ دولت تسخیر شده باید متناسب با وسعت آن باشد اگر دولت مغلوب خیلی کوچک باشد با قوای نظامی میتوان آنرا حفظ کرد ولی اگر وسعتش زیاد باشد باید عده‌ئی از افراد ملت فاتح بآنجا بروند و در واقع بوسیله اعزام کوچ نشینها آنرا حفظ کنند.

فصل یازدهم رسوم ملت مغلوب

درفتوحات کافی نیست که برای ملت مغلوب تنها قوانین او را حفظ کنند بلکه لازم تراست رسوم و آداب او را هم برای او باقی بگذارند زیرا هر ملتی بآداب و رسوم ملی خود بیشتر پای بند است و آنرا زیادتر دوست دارد تا نسبت بدقوانین. مثلاً فرانسویها ندمر تبه ایتالیا را تصرف کردند و از آنجا اخراج گردیدند علتش این بود که ایتالیاییها بعفت و عصمت خود پای بند بودند ولی فرانسویان نسبت به زنان و دختران ایتالیایی با بی عفتی و سبکی رفتار میکردند و اینکار برای ملت مغلوب فوق العاده طاقت فرسا است که هم اوامر ملت غالب را اطاعت کند و غرور او را بخرد و در عین حال عفت و عصمت خانوادگی و عمومی او را جریحه دار نمایند.

فصل دوازدهم قانون سیروس

سیروس وقتی لیدی را فتح کرد قانونی وضع نمود که اهالی لیدی غیر از مشاغل پست حق نداشتند شغل دیگری داشته باشند، بعقیده من این قانون خوبی نبود زیرا **سیروس** بعد از فتح لیدی عجله داشت که ملت مغلوب یعنی لیدیها را مطیع سازد و از طغیان آنها جلوگیری نماید غافل از اینکه ممکن بود ملل دیگری تهاجم کنند و لیدی و پارس هر دو را بگیرند و بر اثر اختلاط دو ملت ایرانیان هم مانند لیدیها دارای مشاغل پست و دنائت طبع شوند.

بعقیده من باید بوسیله قوانین مخصوصی خشونت ملت فاتح حفظ شود نه اینکه بوسیله این قبیل قوانین مثل قانون سیروس سستی و بیحالی ملت مغلوب بجای خود بماند و در ملت فاتح هم تأثیر نماید. **آریستودم** حاکم جابر **گوم** سعی میکرد که رشادت جوانان را کم کند و تبدیل بخت نماید او دستور میداد که نوجوانان

مانند دوشیزگان بایستی زلفهایشان را بگذارند دراز شود و موهایشان را با گلها آرایش کنند و پیراهنهای رنگارنگ که تاپای آنها بیاید بر تن نمایند وقتی نزد معلم رقص و موسیقی میروند زنها برایشان چتر و بادبزن و عطر ببرند و در گرمابه به آنها شانه و آئینه بدهند این طرز پرورش تا بیست سالگی ادامه داشته باشد آیا این اعمال به مردانگی آنها لطمه نمیزد؟!

این روید برای يك حاکم جابر و پادشاه کوچکی که حاکمیت خود را بخطر میاندازد تازندگی خود را دفاع و حفظ نماید ممکن است مناسب باشد ولی برای سلاطین و پادشاهانیکه قلمرو آنها وسیع است چگونه ممکن است تولید مفاسد و معايب بیشمارى نکند.

فصل سیزدهم شارل دوازدهم

این پادشاه مقاصدی داشت که انجام آن مستلزم يك جنگ بسیار طولانی بود ولی چون فقط نیروی شخصی خود را بکار میبرد موجب سقوط خود گردید زیرا کشور او طاقت تحمل جنگ طولانی را نداشت **شارل** نمیخواست روسیه را که در حال انحطاط بود براندازد بلکه منظورش این بود که از پیشرفت و نمو يك امپراطوری بزرگ جلو گیری نماید.

شارل در صحراهای لهستان میگشت و خود را فرمانفرمای جهان مینداخت و بخیال تسخیر روسیه کشور خودش سوئد را از دست میداد زیرا دشمن او روسیه خود را بر علیه او تقویت میکرد و او را فشار میداد در کراندهای **بالتیک** مستقر میگردد و کشور **لتونی** را که فاصله بین سوئد و روسیه بود مسخر میکرد اهالی روسیه از جنگهای **شارل** استفاده میکردند همانطوری که از يك آموزشگاه میتوان استفاده نمود هر شکستی آنان را به پیروزی نزدیکتر مینمود در عین حالیکه در خارج شکست میخوردند در داخل طرز دفاع کردن را میآموختند، اما سوئد شبیه **بیک شطی** بود که آبهای آن را در سرچشمه قطع کنند و در این بین جریان

آنرا تغییر مسیر دهند.

تنها جنگ **پوتائوا** باعث نیستی شارل نشد بلکه اگر در این جنگ هم شکست نمی‌خورد یا اگر اصلاً این جنگ واقع نمی‌شد شارل در جای دیگر شکست می‌خورد، زیرا تصادفات سر نوشت و شانس را می‌توان به سبب ترمیم نمود اما از قضایاییکه ناشی از طبیعت اشیاء و دائماً تولید می‌شود نمی‌توان جلوگیری کرد طبیعت و سر نوشت هیچیک بر علیه شارل آنقدر قوی نبودند که خود او بر علیه خودش بود.

شارل امور و افکار خود را روی وضع فعلی اشیاء و بمقتضای طبیعت آنها تنظیم نمی‌کرد بلکه از روی یک سلیقه خاص و سرعشق مخصوصی که برای خود اتخاذ کرده بود انجام میداد و در عین حال آن را هم خوب تنظیم نمی‌کرد و درست اجرا نمی‌نمود.

شارل می‌خواست مثل **اسکندر** باشد و شبیه او رفتار کند اما شارل اسکندر نبود ولی اگر اصول خود را بر طبق وضع طبیعی و اوضاع و احوال تنظیم می‌نمود و درست اجرا می‌کرد می‌توانست بهترین سرباز **اسکندر** باشد.

نقشه **اسکندر** باین جهت عملی شد که معقول بود زیرا موفقیت‌های ناشایسته **ایرانیان** در استیلای یونان و فتوحات **آزریلاس** و عقب نشینی ده هزار تن تقووت یونانیان را در طرز پیکار و نوع اسلحه چنانکه باید و شاید نشان داده بود و یونانیان میدانستند که ایرانیان از بس خود را بزرگ می‌شمارند و مغرورند باصلاح معایب خود نخواهند پرداخت.

از غرور پادشاهان ایران می‌توان باین نکته پی برد که با ادامه جنگها بدسقوط خود کماک کردند زیرا چاپلوسی درباریان به آنان اجازه نمیداد که هیچوقت در عظمت خود تردیدی داشته باشند و این موضوع را یونانیان بخوبی فهمیده بودند.

ایرانیان دیگر نمیتوانستند یونانیان را بوسیله تفاق و اختلاف ضعیف کنند زیرا یونانیان در تحت فرمان یک رئیس مثل اسکندر بودند که آنان را برای ازین

بردن دشمنان دائمی خودشان و امید تسخیر آسیا متحد کرده و تشجیع می‌نمود و در عین حالیکه یونانیان مطیع او بودند بوسیله نوید فتح آسیا رقیت آنان را نسبت بخود از نظر آنها پوشانده بود.

امپراطوری بزرگ ایران که یکی از فعالترین ملل آنروزی بود سرزمین حاصلخیزی داشت و از هر حیث در آن وفور و فراوانی بود و بحکم اصول عقاید مذهبی^۱ اهالی زراعت می‌کردند و این وفور نعمت موجب گردید دشمنان ایران اسکندرو یونانیان در آنجا به سبب راه یابند و همه قسم وسائل پیشرفت برای آنها فراهم شود.

نقشه اسکندر نه تنها معقول بود بلکه معقولانه هم بموقع اجرا گذاشته شد. اسکندر در حین سرعت عملیات و در عین ولع و التهایی که داشت با هدایت و راهنمایی عقل خویش کار می‌کرد آنانیکه تاریخ اسکندر را افسانه پنداشته اند فکرشان کوچک بوده ولی در عین حال نتوانسته اند عقل و درایت او را منکر شوند پس باید در این موضوع مبسوط تر و با فراغت بال صحبت بکنیم.

فصل چهاردهم اسکندر

اسکندر اول مقدونیه را امن کرد و ملل وحشی را که همسایگان مقدونیه بودند از بین برد و امنیت مقدونیه را تأمین نمود آنوقت یونانیان را از پای در آورد و ناتوانی یونانیان را مبدأ اقدامات آتیه خود قرارداد و از فرسودگی یونانیان برای اجرای نقشه خود استفاده کرد رقابت **اسپارتی** ها را از بین برد سپس به ایالات کرانه یونان حمله نمود و ارتش زمینی خود را از کنار دریای برد تا از نیروی دریائی و ناوگان خود دور نیند با وجود کثرت افراد قشون بطور شایسته نظم و انضباط در ارتش خویش برقرار نمود و از آن استفاده کرد و از لحاظ آذوقه بزرگ حمت نیفتاد.

اگر این حرف درست باشد که فتح و پیروزی همه چیز را باو داد اینهم راست است که او همه کاری کرد تا پیروزی را بدست آورد زیرا در آغاز کار یعنی اوقاتیکه بیم آن میرفت شکست بخورد کمتر چیزهایی را باختیار تصادفات میگذاشت ولی وقتیکه اقبال او را مافوق قضایای عادی جلوه داد آن وقت از تهور خود استفاده کرد.

اسکندر بر علیه تریالیس ها و ایلیری ها جنگی کرد که شبیه به جنگ سزار در کشور گل بود و چون یونان بر گشت تب را بی اختیار گرفت و منهدم نمود باین ترتیب که در نزدیکی شهر تب اردو زده و منتظر بود اهالی تب تقاضای صلح بکنند آنها هم در خانه خرابی خود تسریع کردند و فوراً تقاضای صلح نمودند و قتیکه موضوع پیکار با ایرانیان در میان بود تهور پارمنیون سردار اسکندر و عقل و تدبیر خودش توأم شده بود و شاهکاری بخرج دادند که ایرانیان را از سواحل دریا دور کنند و آنان را مجبور نمایند ناوگان خود را که وسیله تقوq آنها بود ترك نمایند.

تیر اصولاً وابسته بایرانیان بود و نمیتوانستند از تجارت و بحریه اوصرف نظر نمایند اسکندر تیر را خراب کرد آنوقت بسراغ مصر رفت در موقعیکه داریوش پادگان مصر را تخلیه کرد اسکندر بواسطه عبور از کرانیک^۱ مستعمرات یونان را تصرف کرد و جنگ ایسوس^۲ تیر و مصر را نصیب او کرد سپس جنگ آر بل تمام دنیای آن زمان را بحیطه اختیار او در آورد.

بعد از جنگ ایسوس اسکندر گذاشت داریوش فرار کند و خود بتحکیم بر تنظیم فتوحات خویش پرداخت پس از جنگ آر بل بطوری او را از نزدیک تعقیب میکرد که در تمام امپراطوری هیچ مأمنی برای او باقی نگذاشت داریوش در آن موقع در شهرها و استان های خود داخل نمیشد مگر اینکه بیدرنگ خارج شود پیشروی اسکندر بقدری تند بود که گوئی امپراطوری دنیا بهای مسابقه است

۱- کرانیک یکی از رودهای آسیای صغیر در ندره است.

۲- اولین جنگ اسکندر با داریوش جنگ ایسوس بود. مترجم

نه بهای پیروزی^۱.

اسکندر فتوحات خود را بدینسان انجام داد حال به بینیم چگونه آنها را حفظ کرد.

در مقابل اشخاصیکه میخواستند بین یونانیان و ایرانیان تفاوت قائل شوند و آنان را تکریم و اینان را تحقیر کنند جداً مقاومت میکرد و در این فکر بود که دو ملت را متحد و یکی کند و تفاوت های ملت غالب و مغلوب را از بین ببرد پس از پیروزی تمام افکار و عوامل اولیه را که برای موفقیت بکار برده بود ترك کرد آداب ایرانی را قبول نمود تا اینکه ایرانیان را وادار کند رسوم و آداب یونانیان را بپذیرند و از اتخاذ آن عادات مغموم نشوند بهمین جهت نسبت بزنی و مادر داریوش آنهمه احترام کرد و کف نفس بخرج داد، از این لحاظ بود که فقدان اسکندر آنهمه موجب تأسف گردید، این چه فاتحی بود که تمام ملل مغلوب بر مرگ او میگریستند این چه غاصبی بود که همان خاندانی که او را از تخت برانداخته بود در عزایش اشك میریختند این یکی از مختصات این فاتح است که مورخین میگویند، فاتح دیگری وجود نداشته که این صفات را دارا و برخوردار باشد.

هیچ چیز باندازه صفاتی که میان دو ملت تولید اتحاد میکند فتح را تقویت نمینماید بخصوص یکی از عوامل مهم این اتحاد زناشویی است، اسکندر از بین ملتی که مغلوب کرده بود زن گرفت و دستور داد در باریانش هم این کار را بکنند مابقی اهالی مقدونیه هم همین سرمشق را پیروی نمودند.

لمباردها هم این کار را اجازه داده و بلکه تشویق نمودند فرانها و بوگون ها هم این ازدواجها را اجازه میدادند و زیگوت ها این کار را در اسپانی ابتداء منع کردند ولی بعداً اجازه دادند.

وقتی که رومیها خواستند مقدونیه را ضعیف کنند اینطور مقرر داشتند که اتحاد میان قبایل ایالات بوسیله ازدواج صورت نگیرد.

اسکندر بمنظور یکی کردن دو ملت عده زیادی از اتباع یونان را در ایران

۱- این رسم در بازبهای یونان معمول بود که شرط بندی روی جریان مسابقه بعمل میآمد

نه روی نتیجه آن و موفقیت آخری. مترجم

جایجا کرد و شهرهای بیشمار ساخت بطوری که تمام قسمتهای امپراطوری جدید را بهمدیگر مربوط کرد و پس از مرگ او با اینکداغتشاش و هرج و مرج و مدعشترین جنگهای داخلی برپا شد و یونان خود بخود از بین رفت معینا در هیچیک از ایالات ایران شورش برپا نشد.

برای اینکه یونان و مقدونیه ضعیف نشود اسکندر عده زیادی از یهودیان را به **اسکندریه** کوچ داد و اهمیت نمیداد که این اقوام چه قسم آداب و رسوم دارند فقط میخواست نسبت باو وفادار باشند.

اسکندر برای ملل مغلوب ندرتها آداب و رسوم بلکه قوانین آنها را باقی میگذاشت و حتی پادشاهان و فرماندارانی که در کشورها و شهرهای مفتوحه او بودند در سر جای خودشان ابقا میکرد ولی مقدونیها را رأس ارتش و مردمان بومی را در رأس حکومت قرار میداد زیرا خطر سرکشی یکتفیرا چند نفر را بخطر شورش عمومی ترجیح میداد.

اسکندر سنن قدیمی و تمام یادگارهای افتخار و غرور ملی اقوام را محترم میشمرد، پادشاهان ایران تمام معابد یونانیها و مصریها را ویران کردند ولی اسکندر آنها را دوباره تعمیر و آباد کرد، هرملتی که در مقابل اسکندر سر تسلیم فرود آورد اسکندر در پرستشگاه آن ملت قربانی کرد اعمال او چنان نشان میداد که منظور او از تسخیر ملت اینست که در عین اینکه پادشاه مخصوص آن ملت باشد نخستین و وفادارترین تبعه آن ملت هم باشد، رومیها هر جایی را تسخیر میکردند همه چیز آنجا را خراب میکردند ولی اسکندر هر جارا تسخیر میکرد همه چیز آنجا را حفظ میکرد و در هر کشور که میرسید نخستین افکار و مقاصدش همواره این بود کاری بکند که بر آبادی و قدرت آن کشور افزوده شود.

این رویه را در اثر عظمت قریحه خود بدست آورد و در سایه قناعت و صرفه جوئی مخصوصی که مراعات مینمود آن را بکار میبرد و از همه بالاتر و بهتر وسیله پیشرفت او این بود که برای انجام مقاصد بزرگ و موفقیت بذل مال زیادی میکرد دستش برای هزینه های خصوصی بسته بود ولی برای مصارف عمومی باز می شد.

وقتی موضوع تنظیم امور خانوادگی بمیان می آمد او یکتفیر آدم مقدونی بود یعنی يك مرد صرفه جو و قانع و چون میخواست فتوحات خویش را باطلاع مردم آتن برساند و هر يك از افراد ارتش خود را ثروتمند کند و قروض سربازان خود را پردازد آنوقت اسکندر میشد.

اسکندر دو کار بد کرد: یکی اینکه **پرسپولیس** را آتش زد و دیگر آنکه **کلیتوس** سردار خود را کشت ولی کارهای بد خود را با اظهارندامت و پشیمانی که از خود ظاهر میساخت جبران میکرد و بهمد میفهماند که از کرده خود پشیمان است بطوریکه مردم کارهای بد او را فراموش میکردند و او را با احترام یاد مینمودند و صفات نیک و تقوای او را بخاطر می آوردند و کارهای او را عمدی نمپنداشتند و تصور میکردند از روی تصادف و بدون اراده او انجام گرفته و یکنوع بدبختی بوده تا حدی که دل مردم بحال او میسوخت و ممکن نبود نسبت باو کینه داشته باشند.

بعقیده من اسکندر خیلی به سزار شبیه بوده است زیرا وقتی سزار خواست تقلید پادشاهان آسیا را بکند با این قبیل تظاهرات رفتار میکرد ولی رومیها رامایوس مینمود اما اسکندر از روی نقشه و اصول معین این کار را کرد و با ترتیب و نظم و اراده از پادشاهان آسیا تقلید میکرد.

فصل پانزدهم

برانگیختن وسائل جدید برای حفظ فتوحات

وقتی پادشاه

کشور بزرگی را مسخر میکند يك نوع اعمال شایسته باید بکار برد که استبداد را نسبتاً معتدل ساخت و فتوحات خود را حفظ کند و آن اختلاط بین دولت است، فاتحین چین این عمل را اینطور بموقع اجرا گذاشته اند.

برای اینکه ملت مغلوب مایوس نشود و ملت غالب مغرور نگردد و برای اینکه حکومت وضعیت نظامی بخود نگیرد دولت را در حدود وظیفه خود باید حفظ و

نگهداری کنند. خانواده تاتار که اکنون در چین حکومت میکند مقرر داشته است هر لشکری در هر استان و شهرستان نصف چینی و نصف تاتار باشد تا اینکه رقابت در میان دو ملت آنها را وادار بانجام وظائف بکند اعضاء دادگاهها نیز باید نصف چینی و نصف تاتار باشند این ترتیب چندین نتیجه خوب دارد:

اولاً هر يك از افراط و تندروی دیگری جلوگیری میکنند ثانیاً هر دو دارای قوای نظامی و مدنی میباشد و یکی دیگری را نابود نمیکند، تعادل بین آنها برقرار است ثالثاً فاتح میتواند درهمه جای کشور پراکنده شود بدون اینکه ضعیف گردد و همچنین مستعد میشود که در مقابل اغتشاشات داخلی و یا حملات خارجی مقاومت نموده و لیاقت خود را بخرج دهد.

این ترتیب بقدری معقول است که نداشتن چنین تشخیص و بکار بردن آن باعث از بین رفتن اغلب از کشور گشایان گردیده است.

فصل شانزدهم

دولت استبدادی که تسخیر میکند

وقتی که کشور تسخیر شده خیلی بزرگ باشد طبعاً استبداد را ایجاب مینماید در این صورت ارتشی که به ایالات فرستاده میشود کافی نخواهد بود و ممکن است نتواند جلو طغیانهای محلی را بگیرد آنوقت لازم است همیشه يك سپاه بخصوصی که نسبت بشاه حمیمي و وفادار باشند در اطراف شاه در پایتخت وجود داشته باشد و هر آن حاضر باشند که اگر بر علیه شاه و پایتخت اقداماتی بشود و هر قسمتی از امپراطوری متزلزل گردد فوراً جلوگیری کنند این سپاه باید جلو سایرین را هم بگیرد و آلهائی را که مجبور بوده اند در امپراطوری قدرتی برایشان باقی بگذارند همیشه بلرزانند.

در پیرامون امپراطور چین يك سپاه تاتار هست که همیشه آماده و حاضر - السلاح است.

نزد پادشاه مغول تاتار و همچنین در ژاپن يك سپاه مخصوص هست که بنام

محافظ مخصوص سلطنتی و مستقیماً از صندوق شخصی پادشاه موجب میگیرند این سپاه غیر از ارتش عمومی کشور است که از عواید عمومی اداره میشود این قبیل نیروهای خصوصی از طغیان نیروهای عمومی جلوگیری میکنند.

فصل هفدهم

دنباله موضوع فصل قبل

گفتیم دولتهائی که پادشاه مستبد تسخیر میکند باید تابع او باشند، تاریخ نویسان دائماً جوانمردی کشور گشایانی که تاج و تخت پادشاهان مغلوب را بدآنها پس داده اند مورد تمجید قرار میدهند بنابراین رومیها که اینکار را میکردند درهمه جا پس از تسخیر پادشاهانی درست میکردند و آلت دست خود قرار میدادند خیلی جوانمرد بوده اند چنین عملی در موقع تسخیر واجب است و نتایج نیکوئی دارد زیرا اگر فاتح نتواند کشور تسخیر شده را حفظ کند فرماندارانی که به قسمتهای آن میفرستد نمیتوانند جلومردم را بگیرند و خود او هم نخواهد توانست جلوفرمانداران را بگیرد و مجبور خواهد شد کشور قدیمی خود را از قوای نظامی خالی کند و سپاهیان آنرا بشکست و بفرستد با اینحال تمام بدبختیهای دو کشور مشترک شده نتیجه جنگ داخلی یکی جنگ داخلی دیگری خواهد شد ولی اگر فاتح تخت و تاج را به پادشاه قانونی کشور مغلوب مسترد کند طبعاً دارای متحدی خواهد بود که با قوای خاص خودش قوای او را زیاده تر خواهد کرد.

در همین ایام نادر شاه پادشاه ایران این جوانمردی را کرد و بعد از این که گنجینه های پادشاه هند (محمد شاه مغول) را تسخیر کرد هندوستان را برای اوباقی گذاشت.

دسته دیگر آزادی را در این میدانند که حق داشته باشند مسلح شوند و زور بگویند .

جمعی هم دارا بودن بعضی امتیازات را آزادی می‌دانند مثل اینکه تحت فرمان يك نفر از افراد ملت خود و یا درلوی قوانین مخصوص خود اداره بشوند. يك ملتی هم مدتهای مدید گمان میکرد حفظ رسوم و شعائر آزادی است، مثلاً تصور میکرد آزادی در اینست که ریش بلند داشته باشد^۱.

بعضی از ملل آزادی را اینطور تفسیر کرده‌اند که اختصاص بیک طرز ورژیم مخصوص و حکومتی دارد که خودشان آن حکومت را دارا هستند مثلاً آنانکه از حکومت مشروطه برخوردار شده‌اند آزادی را مخصوص مشروطیت میدانند و جماعتی که مزه حکومت جمهوری را چشیده‌اند آزادی را درلوی این طرز حکومت می‌دانند .

بهر حال هر کسی و هر ملتی نام آزادی را به حکومتی داده است که روش آن با عادات و تمایلات او وفق میدهد و علت آن اینست: در حکومت‌های جمهوری ظاهراً معایبی مشهود نیست عوامل و موجباتی که مردم را ناراحت کند آشکار نمیشد و چنان بنظر میرسد که قوانین بیشتر تأثیر دارند تا مجریان قوانین لذا اهالی آزادی را در جمهوری دانسته و حکومت مشروطه را فاقد آزادی می‌دانند و نیز در حکومت‌های مشروطه و دموکراسی چون ظاهراً ملت مختار و هر چه دلش میخواهد میکند و مردم اقتدار ملی را با آزادی اشتباه میکنند آنوقت آزادی را مخصوص این نوع حکومت میدانند .

فصل سوم

آزادی چیست ؟

... راست است که در حکومت دموکراسی ظاهر آتوده هر کاری

۱ - منظور ملت روسیه و سبک زندگی این ملت قبل از بطرکبیر است. مترجم

کتاب یازدهم

قوانینی که آزادی سیاسی را تشکیل میدهد و ارتباط آنها با اساس دولت

فصل اول نظریه کلی

قوانینی که آزادی سیاسی را تشکیل میدهد و ارتباطی که آزادی با اساس دولت دارد باید از قوانینی که خود آزادی را تشکیل میدهد و ارتباطی که با مردم دارد تفکیک گردد. اولی موضوع این کتاب را تشکیل میدهد دومی در کتاب آینده مورد بحث قرار خواهد گرفت .

فصل دوم

معانی مختلفی که بکلمه

آزادی داده میشود

هیچ کلمه‌ئی به اندازه کلمه آزادی اذهان را متوجه نساخته است و بهیچ کلمه‌ئی معانی مختلف مانند کلمه آزادی داده نشده است .

برای بعضی از مردم آزادی عبارت از اینست که اختیار داشته باشند کسی را که خودشان با اختیار آتی داده‌اند بمحض اینکه خواست از آن اختیار سوء استفاده کند و جابر و ظالم شود بتوانند او را خلع کنند .

برای عده دیگر آزادی عبارت از اینست که بتوانند کسی را که باید مطیع او باشند خودشان انتخاب کنند .

دلش میخواهد میکند اما باید دانست آزادی سیاسی این نیست که هر کس هر چه دلش میخواهد بکند بلکه در جامعه و حکومتی که قوانین حکمفرماست آزادی معنای دیگری دارد .

آزادی آنست که افراد آنچه را باید بخواهند بخواهند و بکنند و آنچه را موظف بخواستن آن نیستند مجبور نباشند انجام دهند بعلاوه باید باین نکته توجه کرد که آزادی و استقلال باهم تفاوت دارند .

آزادی عبارت از اینست که انسان حق داشته باشد هر کاری را که قانون اجازه داده و میدهد بکند و آنچه که قانون منع کرده و صلاح او نیست مجبور بانجام آن نگردد در اینصورت اگر مرتکب اعمالی شود که قانون منع کرده دیگر آزادی وجود نخواهد داشت^۱.

این است معنی استقلال و آزادی که باید در افکار و اذهان مردم رسوخ یابد.

فصل چهارم

دنباله موضوع قبل

آزادی سیاسی در حکومتهای معتدل یافت میشود بشرط آنکه زمامداران از مقامات و مشاغل سوءاستفاده نکنند این موضوع بتجربه ثابت شده است هر کس که زمام امور را در دست دارد متمایل است که از زمامداری خود بوقع خویش استفاده بکند و این رویه وقتی بیک حد معینی رسید که تبدیل بسوء استفاده شد ملت جلو آنرا گرفته و متوقفش مینماید آری ندتها اعمال بد بلکه اعمال خوب و تقوی و فضیلت هم حدودی لازم دارد .

۱- در چنین حالی تجاوز از مقررات قانون رفته رفته بمردم تعلیم داده میشود و همینکه شیوع پیدا کرد عادت شده و عیب آن از نظرها مستور و از بین مردم کسانی یافت میشوند که خودسری و هوسرانی و پشت پا زدن و بی اعتنائی بقوانین را شمار خود ساختن آزادی آزادی دیگران را دستخوش هوا و هوس خود مینمایند و گاهی هم این خودسری توأم با قدرت و وسائل مادی شده تبدیل به زور گوئی میگردد آنوقت است که دیکتاتورها با قیافه های مخوف و وحشتناک پیدا شده جامعه را بآتش ظلم و جور میسوزانند باین جهت است که مؤلف میگوید بمحض اینکه فردی از افراد مرتکب خلاف قانون شد دیگر آزادی حقیقی وجود نخواهد داشت . مترجم

برای اینکه از اختیارات سوءاستفاده نشود باید سازمان و اساس دولت طوری باشد که زمامداران نتوانند کارهایی را که قانون دستور میدهد به بی اعتنائی تلقی کنند و پشت گوش بیندارند و همچنین اصول طوری باشد که هیچکس مجبور باعمالی نگردد که قانون آن اعمال را الزام نمینماید بالاخره اوضاع و احوال عمومی کشور طوری باشد که خود قدرت جلو قدرت را بگیرد .

فصل پنجم

منظور دولتها

گر چه منظور عمومی دولتها یکی است و عبارت از حفظ خودشان است ولی در عین حال هر دولتی هم يك منظور بخصوص دارد .

منظور دولت رم توسعه کشور بود، منظور لاسدمون جنگ بود ، مقصود از قوانین یهود مذهب بود، کشور ماریسی میخواست تجارت بکند، قوانین کشور چین آرامش عمومی را در نظر دارد، قوانین جزیره رودس کشتی رانی را تشویق میکرد، منظور از مقررات وحشیان آزادی طبیعی است، نقطه نظر دولتهای استبدادی بطور کلی لذائذ سلاطین است، در کشورهای مشروطه افتخارات و سربلندی پادشاه منظور نظر است، قوانین لهستان استقلال فردی مردم را در نظر گرفته که نتیجه آن ظلم و ستمکاری عمومی شده است .

اما در دنیا يك ملتی هم وجود دارد که منظور مستقیم او آزادی سیاسی است^۱ اکنون در خصوص اصولی که آزادی آن ملت برشالوده آن استوار شده است مطالعه و تحقیق خواهیم کرد، برای تحقیق و کشف آزادی سیاسی سازمان دولت چندان زحمتی لازم نیست اگر انسان بتواند آنرا ببیند آنرا یافته است و دیگر احتیاجی بجستجو ندارد و برای اینکه آنرا ببیند باید اصول را تحت نظر قرار دهد اگر اصول خوب باشد چون آئینه صاف و روشنی آزادی در آن منعکس و نمودار خواهد شد .

۱- مقصود ملت انگلیس است. مترجم

فصل ششم

اساس حکومت انگلستان

در انگلستان آزادی سیاسی نزد هر فردی از افراد عبارت از آرامش خاطر است که از اعتماد آن فرد باینکه در امان است تولید میشود و برای اینکه چنین امنیت خاطر و آزادی را هر فردی دارا باشد در انگلستان طرز حکومت‌طوری است که يك فرد از فرد دیگر نمیرسد در همه جا هم میبایستی طریقه حکومت همینطور باشد تا آزادی سیاسی در هر کشوری برقرار گردد.

من نمیخواهم در این باب بحث کنم که انگلیسها از این آزادی بهره‌مند هستند یا نه همینقدر کافی است بگویم این آزادی بوسیله قوانین آنها برقرار شده است و بیش از این لزومی ندارد چیزی بگویم زیرا من نمیخواهم بدینوسیله سایر حکومتها را تحقیر کنم و نمیخواهم بگویم وجود این آزادی سیاسی سرشار باید مللی را که دارای آزادی معتدل‌تری هستند سرافکنده کند چگونه میتوان چنین چیزی را بگویم زیرا همچون منی که تصور میکنم حتی افراط در عقل هم همیشه مطلوب نیست و انسان باید همیشه با اعتدال و حد وسط زندگی نماید و از افراط و تفریط احتراز کند نمیتواند چنین حرفی را بزند.

یکی از محققین روم شرقی **هارینگتن** در کتاب **اسانا** این مسئله را مورد بحث قرار داده و میگوید: حد اعلای آزادی که قانون اساسی يك کشور میتواند بدان نائل گردد در کجاست. باید باو گفت که این آزادی را نشناخته‌ای زیرا اگر آزادی را میشناخت در باره تشخیص حد اعلای آن اینقدر غلو نمی‌کرد. **حد اعلای آزادی آنجا است که آزادی بحد اعلای نرسد.**

در سازمان این کشور سه قوه وجود دارد که هر يك کار خود را میکنند و از هم تفکیک شده‌اند.

اول قوه مقننه که بوسیله آن پادشاه یا قانون‌گزاران برای يك مدت معین یا برای همیشه قوانینی وضع میکنند و قوانین موجوده را اصلاح و یا الغا مینمایند.

دوم قوه اجرا کننده اموری که مربوط بحقوق بین‌المللی است و بوسیله آن دولت امنیت خارجی کشور را برقرار میسازد، از تهاجم و حمله اجانب جلوگیری میکند، جنگ میکند. صلح میکند. سفیر میفرستد و سفراء سایر کشورها را میپذیرد.

سوم قوه مجریه اموری که مربوط بحقوق مدنی است و بوسیله آن در اختلافات بین افراد قضایات میکنند دعاوی را حل و فصل مینمایند و جرائم را کیفر میدهند که آنرا قوه قضائیه هم مینامند.

حال باید فهمید اگر یکی از این سه قوه در کارهای مربوط بهم مداخله کنند و یا هر سه قوه در دست یک نفر یا يك هیئت قرار بگیرد یا قوه مقننه و مجریه مخلوط شود یا قوه قضائیه در اختیار یکی از آن دو قوه باشد یا بالعکس سازمان دولت و وضعیت زندگی مردم چه صورتی خواهد داشت.

وقتی قوه مقننه و قوه مجریه بهمدیگر مخلوط شد و در اختیار يك شخص واحد یا هیئتی که زمامدار هستند قرار گرفت دیگر آزادی وجود نخواهد داشت زیرا باید از این ترسید که آن شخص یا آن هیئت قوانین جابرانه وضع کند و جابرانه بموقع اجرا بگذارد و همچنین اگر قوه قضائیه از قوه مقننه و مجریه مجزا نباشد باز هم آزادی وجود ندارد چه آنکه اختیار نسبت بزندگی و آزادی افراد خودسرانه خواهد بود و وقتی قاضی خود مقنن بود و خودش هم اجرا کرد اقتدارات او جابرانه خواهد بود.

اگر يك فرد یا يك هیئتی که مرکب از رجال یا توده و اعیان است این سه قوه را در عین حال باهم دارا باشد یعنی هم قوانین وضع کند و هم تصمیمات عمومی را بموقع اجرا بگذارد و هم اختلافات بین افراد را حل کند و هم جنایات را کیفر دهد آنوقت همه چیز از بین میرود.

در اغلب از کشورهای اروپا که حکومت‌های معتدل برقرار است پادشاه دو قوه اولی را در اختیار دارد و قوه سومی یعنی قوه قضائیه را برای رعایای خویش باقی می‌گذارد.

در ترکیه که این سقوه در دست پادشاه است و در یکجا جمع شده استبداد مدعشی حکم فرماست، در جمهوری ایتالیا که این سقوه در یکجا جمع شده آزادی کمتر از کشورهای مشروطه است و بهمین جهت است که دولت برای حفظ خود محتاج بوسائل شدیدی مانند ترکیه میباشد، دلیل این قضیه وجود مفتشین دولتی و صندوقی است که مفتشین هر موقع میتوانند گزارشات اعمال مردم را در آن صندوق بیاورند و اشخاص را متهم نموده تحت تعقیب قرار دهند. چه وسیله شدیدی! در چنین جامعه‌ای حال اهالی چگونه خواهد بود؟! هیئت زمامداران در عین حالی که مجریان قانونند قدرت وضع قوانین را نیز دارا میباشند پس خواهند توانست با اجرای اراده‌های عمومی کشور را قرین بی‌نظمی و خراب کنند و چون قدرت قضاوت هم دارا میباشند با اجرای اراده‌های خصوصی خود نیز میتوانند افراد را از بین ببرند، در چنین وضعیتی اگر چه علائم ظاهری استبداد که حاکی از وجود يك پادشاه ظالم است مشهود نیست معذک وجود استبداد در همه جا احساس میشود زیرا تمام قدرت در یکجا جمع شده است.

بعضی از پادشاهان اروپا با همین رویه تمام امور مهمه دولت را در دست دارند و هر پادشاهی که خواسته است مستبدانه حکومت کند اول تمام اراده‌ها را بدست خود گرفتار است.

حکومت اشرافی موروثی در ایتالیا با استبداد آسیا شباهت دارد ولی گمان نمیکند بشدت آن باشد زیرا زیادی عده زمامداران گاهی زمامداری را در ایتالیا ملایمتر میکند و تمام اشراف همیشه متوجه يك منظور بخصوص نیستند داد گاه‌های مختلف تشکیل میدهند که همدیگر را تعدیل میکنند مثلاً درونیز قوه تقنینیه با شورای عالی است، قوه مجریه با پارلمانی و قوه قضائیه با کارانتی هامیباشد معینا چون این داد گاه‌ها از يك هیئت تشکیل شده و در واقع يك قوه محسوب میشوند دارای همان معایب هستند.

قوه قضاوت نباید بدست يك هیئت دائمی داده شود بلکه باید بعده‌ئی که از میان توده در بعضی اوقات سال بر طبق مقررات قانون انتخاب میگرددند تفویض

گردد و آنان داد گاه‌هایی تشکیل دهند که دوام آن بسته بلزوم آن باشد، در اینصورت قوه قضاوت که در نظر مردم بسیار مهم است يك حرفه دائمی نخواهد بود و در واقع غیر مرئی است و چون قضاوت همیشه جلو چشم مردم نیستند مردم از قضاوت میترسند نه از شخص قاضی و در عین حال قضاوت در دست دولت هم نیست.

در جنایات مهم باید متهم بتواند بر طبق قانون قضاوت خود را خود انتخاب کند و یا دست کم بتواند از میان اشخاصی که تعیین شده‌اند آنقدر رد کند که باقیمانده بر گزیدگان خود متهم محسوب شوند.

حتی قاضی باید دارای همان وضع متهم و از هم مسلکان او باشد تا متهم تصور نکند بدست کسانی افتاده که میل دارند نسبت باو اجحاف بکنند.

دو قوه دیگر را میتوان به هیئت‌های دائمی داد زیرا بر هیچ فرد بخصوص حکم فرمائی نمیکند یکی از آن دو قوه اراده عمومی ملت است و دیگری اجرای این اراده.

اما نباید این موضوع را از نظر دور داشت که وقتی داد گاه‌ها ثابت نباشند باید احکام بقدری ثابت و محکم باشند که همواره بمنزله يك متن قانون تلقی گردند چه آنکه اگر احکام عقیده شخصی قاضی باشد انسان در جامعه‌ئی زندگی خواهد کرد که درست نمیداند چه تعهداتی را بعهده گرفته‌است و هر لحظه ممکن است تغییر کند.

اگر قوه مقننه بقوه مجریه حق بدهد اشخاصی را در هر مورد زندانی کند و

۱- این نظریه در امر قضاوت بخصوص در امور جنائی با عدالت کامل را در بر دارد و نتیجه آن اینست که بیگناهی ناروا بمجازات نخواهد رسید و با سببیکه در اثر اتفاق یا سوء تدبیر یا مشروع یا ضروریات یا بالاخره تحریک احساسات گمائی مرتکب شده شدت مجازات او را از بین نخواهد برد و غلظت مخففه با اوضاع و احوال اتهام در باره‌اش رعایت میگردد و همچنین اگر متهمی دارای ارزش اجتماعی و وجودش برای خدمت بجامعه مفیدتر از اجرای مجازات است مورد مفاویت یا تخفیف یا تعلیق مجازات قرار میگیرد، برقراری هیئت منصفه در موقع رسیدگی بجرائم جنائی که در قوانین معمول است مبنای آن همین تعلیمات روح القوانين است و همچنین اصول رسیدگی بجرائم مطبوعات که میبایستی با حضور هیئت منصفه بعمل آید و در قوانین ما نیز منعکس شده‌است بر اساس این تعلیم استوار شده. مترجم

اشخاصی را که رفتار آنها ظاهراً درست و معقول است بازداشت نماید آزادی دیگر وجود نخواهد داشت زیرا يك وسیله جابرانه برای اجزافات و تعدیات بشمار است مگر اینکه رفتار اشخاص بقدری زننده و مظنون باشد که قانون آنرا مهم بشمارد در این صورت اگر این قبیل مردم بازداشت شوند در حقیقت آزادند زیرا فقط تابع قدرت قانون میباشند نه دستخوش اراده های فردی و همچنین است اگر قوه مقننه احساس کند در اثر يك توطئه سری یا در اثر تبانی با دشمنان خارجی دولت در خطر است آنوقت میتواند و بلکه میبایستی افراد مظنون را توقیف کند و این قبیل افراد آزادی خود را موقتاً از دست میدهند تا برای همیشه آنها حفظ نمایند، این رویه یگانه وسیله عاقلانده است که میتواند جای استبداد جابرانه را بگیرد.

از آنجائیکه در يك دولت آزاد هر فردی روح آزادی دارد و باید تحت اراده خویش باشد هیئت اجتماع توده هم بایستی دارای قوهئی باشد که آن قوه با اظهار اراده خود بنام قانون بر جامعه حکومت کند چون این ترتیب یعنی ابراز اراده های عمومی توده در کشورهای بزرگ غیر مقدور است و در کشورهای کوچک هم معایب زیادی دارد پس کاری را که ملت جمعاً نمیتواند بکند باید بوسیله نمایندگان خود انجام دهد.

در هر محل عمده اهالی محل يك نماینده باید از بین خود انتخاب کنند زیرا اهالی محل احتیاجات شهر خودشان را بهتر از احتیاجات سایر شهرهای دیگر تشخیص میدهند و نیز درباره احتیاجات نزدیکان و همسایگان بهتر قضاوت میکنند تا در باب سایر هم میهنان دور خود در اینصورت اعضای هیئت مقننه نباید بطور عموم از میان ملت انتخاب گردند بلکه در هر محل انتخاب شوندگان باید از اهل محل باشند.

مهمترین مزیت نمایندگان اینست که قابلیت شور در امور را دارند در حالی که آراء عمومی ملت این قابلیت را ندارد، همین وضعیت است که برای دموکراسی عیب بزرگی بشمار می رود.

چون به نمایندگان دستورهای کلی داده میشود دیگر لازم نیست (بطوری که در شوراهای آلمان معمول بوده) راجع بهر کاری دستور بخصوصی بآنها داده شود.

راست است که در چنین صورتی ممکن است تصور شود که اظهارات نمایندگان کاملاً نماینده صدای ملت خواهد بود ولی این ترتیب موجب تطویل و تعویق کارها میشود بعلاوه هر نماینده را فرمانبر سایر نمایندگان میکند و در مواقع فوری وفوتی هوا و هوس یک نفر تمام قوه ملت را متوقف خواهد نمود.

وقتی نمایندگان نماینده يك هیئت توده باشند (مثل انتخابات هلند) و انتخاب نمایندگان در دو درجه و غیر مستقیم باشد باید به آنانکه نمایندگان را برگزیده اند حساب پس بدهند اما وقتی نمایندگان نماینده مستقیم شهرها و قصبات میباشند بطرزی که در انگلستان معمول است قضیه شکل دیگری پیدا میکند.

در تمام نواحی مختلفه هم افراد باید حق رأی دادن برای انتخاب نماینده خود داشته باشند مگر اشخاصیکه مشهور بفساد اخلاق و یا متجاسر بفسق بوده و یا سفیه و مهجور باشند.

در اغلب از جموریهای قدیم يك عیب بزرگ وجود داشت و آن این بود که ملت حق داشت تصمیمات عملی که محتاج باجراست خود بگیرد اما از انجام این کار یعنی اجرا کردن آن تصمیمات خود عاجز بود ملت نباید رأساً در حکومت دخالت بکند مگر برای انتخاب نمایندگان. اینکار هم کاملاً در دسترس او میباشد زیرا اگر اشخاص میزان دقیق استعداد رجال را نشانند هر کسی آنقدر میفهمد کسی را که انتخاب میکند از سایرین مطلع تر است یا نه و بقدر کافی اطلاعات لازم را دارا هست یا نه.

هیئت نمایندگان هم نبایستی برای اجرای تصمیمات عملی انتخاب شوند زیرا اینکار را نمیتواند بخوبی انجام دهند آنها باید فقط قوانین وضع بکنند و نظارت کنند قوانینی که وضع کرده اند خوب اجرا شود.

چون در هر کشوری همیشه اشخاصی وجود دارند که از لحاظ ثروت و نسب و افتخارات متشخص میباشند و اگر باملت مخلوط شده مانند دیگران فقط يك رأی داشته باشند آزادی مشترك برای آنها بمنزلۀ بندگی خواهد بود و هیچگونه علاقۀ بدفاع آن نخواهند داشت زیرا اغلب تصمیمات بر علیه خود آنها میباشد پس باید به تناسب مزایائی که در کشور دارند سهم آنها در قوه تقنینیه مشخص و معین گردد این موضوع وقتی عملی میشود که آنها هم هیئتی تشکیل بدهند که حق داشته باشد از عملیات توده جلوگیری کند همانطوریکه توده حق دارد از عملیات اشراف جلوگیری نماید^۱.

باین طریق قوه مقننه به دو هیئتی سپرده خواهد شد که يك هیئت از نمایندگان منتخبۀ مملت و يك هیئت از اشراف تشکیل شده است و هر يك از این دو هیئت مشاورۀ جدا گانه و نظریات و منافع علیحده خواهند داشت.

از سه قوه‌ئی که ذکر نمودیم قوه قضائی دخالتی در دو قوه دیگر ندارد، باقی میماند دو قوه دیگر این دو قوه هم احتیاج بیک قوه دارند که آنها را منظم نموده و تعدیل کند، برای انجام این کار همان قسمت از هیئت تقنینیه که از اشراف تشکیل یافته است (مجلس سنا) کاملاً صلاحیت دارد.

هیئت اشراف باید موروئی باشد (که بالطبع همینطور هم هست) زیرا در این صورت بیشتر علاقهمند میشود و امتیازات را بهتر حفظ مینماید، زیرا این امتیازات بخوبی خود متقور و در دولتهای آزاد همیشه خطر متوجه آنهاست این هیئت نباید قدرت امر کردن داشته باشد و قوانین وضع کند بخصوص در مورد قوانین مربوط باخذ پول و مالیاتها و از این قبیل قوانین زیرا يك قوه موروئی همیشه میخواهد منافع خصوصی خود را دنبال نماید و منافع عمومی توده را فراموش میکند.

در مواردی ممکن است علاقۀ خاصی قوانین را فاسد کند و تولید معایب و

۱- این است فلسفۀ تشکیل مجلس سنا که در کشورهای مشروطه و دموکراسی و قوه قانونگذاری بمجلس شورای ملی و مجلس سنا هر دو سپرده میشود. مترجم

مفاسدی نماید پس سهم اشراف در قوه تقنینیه همان قدرت جلو گیری آنست که تصمیمات دیگران را الغاء کند و بدیپی است کسی که حق منع دارد حق تصویب هم دارا میباشد یعنی تصویب او همانست که اعلام میدارد از حق منع خود استفاده نکرده و از آن حق عدول کرده است این حق را تریبونهای رم داشتند.

منظور از جمله وضع قوانین آنست که حق امر کردن را بخودی خود دارا باشد و بتواند امر دیگران را هم جرح و تعدیل کند پس قدرت وضع قوانین از وظایف و مختصات مجلس ملی توده و قدرت جلو گیری و منع و تصویب قوانین اختصاص بمجلس اشراف (مجلس سنا) خواهد داشت.

قوه مجریه باید همیشه در دست پادشاه باشد زیرا این قسمت از حکومت که همیشه محتاج به عملیات آنی و فوری است بوسیله یکنفر بهتر اداره میشود تا بمشارکت چند نفر در صورتیکه قوه مقننه عکس اینست و غالباً بوسیله چند نفر بهتر منظم و بیشتر بررسی میگردد تا بوسیله یکنفر.

اگر پادشاه وجود نداشته باشد قوه مجریه بدست يك عده اشخاصی که بین هیئت مقننه انتخاب شده اند تفویض گردد و چند نفر در هر دو قوه سهیم شوند آزادی وجود نخواهد داشت، زیرا هر دو قوه یکی میشود و معایبی که سابقاً گفتیم در بر خواهد داشت.

اگر هیئت مقننه مدت مدیدی تعطیل گردد و جلسات خود را تشکیل ندهد یکی از دو عیب بزرگ پیدا خواهد شد یا قوه مجریه تصمیمات قانونی را خود گرفته و مطلق العنان میشود و یا اساساً تصمیمات قانونی وجود نخواهد داشت و دولت دچار هرج و مرج میگردد.

هیئت تقنینیه نبایستی همیشه دور هم جمع شوند و دائماً تشکیل جلسه بدهند بلکه باید فواصل معینی بین جلسات تشکیل و اجتماع آنها باشد که نه زیاد طولانی و نه زیاد متوالی باشد چه آنکه اگر متوالیاً دور هم جمع شوند علاوه بر اینکه برای نمایندگان اسباب زحمت است مقدار زیادی وقت قوه مجریه صرف دفاع خواهد شد و همیشه متزلزل بوده و در فکر اجرا نمیباشد بلکه دائماً در مقام حفظ

حقوق و امتیازات خود می‌باشد و می‌خواهد امتیازاتی که از حیث اجرا دارد در مقابل مجلس حفظ و دفاع کند.

هیئت تقنینیه نبایستی برای همیشه انتخاب شود و دوره قانونگزاری غیر محدود باشد و تجدیدنگردد، زیرا در چنین وضعیتی اغلب کار نمایندگان این خواهد شد که بجای نمایندگان متوفی نماینده جدیدی بگذارند و وقتی متوالیاً هیئت‌های مقننه جای یکدیگر را گرفتند و ملت در تجدید انتخاب مداخله‌ای نداشته باشد وقتی به‌بند نمایندگان فاسد گردیده‌اند دچار یأس و نومیدی خواهد شد و یا نسبت به آنها خشمگین و غضبناک شده و دیگر امیدی بقوانین موضوعه آنها نخواهد داشت ولی اگر دوره انتخاب مدت محدودی داشته باشد در چنین موارد و همچنین وقتی که ملت نسبت به هیئت تقنینیه بدبین شده امیدواری او معطوف به هیئت آینده می‌شود اما اگر همیشه همان هیئت باقی باشد معایبی که گفتم بر بردارد.

هیئت مقننه نبایستی بدستجات جدا گانه دور هم جمع شده اظهار عقیده نمایند زیرا در چنین صورت فرض می‌شود هر قسمتی دارای اراده بخصوص می‌باشد.

هیئت مقننه باید همه با هم در یکجا جمع شوند در غیر این صورت نمیتوان گفت هیئت مقننه حقیقی کدام است قسمتی که دور هم جمع شده یا قسمتی که حضور نیافته.

برای اجتماع هیئت مقننه باید اوقات مناسبی تعیین شود تا نسبت بکیفیتی که از آن اطلاع حاصل میکند وقت اجتماع و مدت دوره اجلاس بطرز رضایت بخشی مقرر گردد و بتواند در اطراف موضوعاتی که طرح می‌شود با فراغت بحث کند.

هیئت مقننه حق انحلال خود را ندارد اگر این حق را داشته باشد (گو اینکه ممکن است هرگز چنین کاری نکند) در صورتیکه بخواهد بر علیه قوه مجریه قیام کند این حق خطرناک خواهد بود.

قوه مجریه باید حق داشته باشد جلو عملیات قوه مقننه را بگیرد اگر چنین

حقی مقرر نگردد قوه مقننه شکل استبداد را پیدا خواهد کرد و هر گونه قدرتی را ممکن است بخود داده و تمام قوای دیگر را نابود نماید.

اما عکس این قضیه، قوه مقننه نباید جلو قوه مجریه را بگیرد زیرا اجرا خود بالطبع محدود است و بمحدود ساختن آن فایده‌ئی مترتب نیست بعلاوه قوه مجریه همیشه نسبت بامور بطور موقت اجرا می‌شود^۱.

قوه مقننه باید نسبت باعمال قوه مجریه قضاوت کند و به‌بند قوانینی که وضع نموده بچه طرز اجرا می‌شود^۲.

اما باید متوجه بود این حق نظارت نبایستی بقوه مقننه اجازه بدهد نسبت به شخص یا رفتار کسی که اجرا کننده است اظهار نظر کند زیرا شخص او باید مقدس باشد و این تقدس برای دولت لازم است تا هیئت مقننه بدین و جابر نگردد و اگر او متهم شد یا مورد سوءظن قرار گرفت دیگر آزادی وجود نخواهد داشت بلکه یک جامعه غیر آزاد می‌باشد.

چون اجرا کننده نمیتواند هیچ چیز را بد اجرا کند مگر اینکه مشاوران و رایزنان او بد باشند آنوقت اگر عملیات اجرائی بد شد باید رایزنان را که در واقع وزیران هستند و مسئول می‌باشند مؤاخذه و تنبیه کرد، وزیران از لحاظ داشتن سمت وزارت از قانون و قاعده خوششان نمی‌آید ولی بهر حال از لحاظ انسانیت قانون را محترم می‌شمارند و تشویق می‌کنند^۳.

اگر چه بطور کلی قوه قضائیه نبایستی بهیچ قسمتی از قسمتهای قوه مقننه مربوط باشد ولی در سه مورد این حکم کلی استثنائی دارد این موارد مربوط بمنافع خصوصی

۱- قدرت وکلای مجلس سنای مرمعیوب بود زیرا نه تنها از قانونگزاری بلکه از اجرای قانون هم ممانعت می‌کردند و این قضیه باعث بدبختیهای بزرگ در مرم شد.

۲- این نظارت در ریاست دولت آزاد مثل دولت مرم بد قوه مقننه داده شده بود و این امر مزبیتی بود که دولت مرم نسبت بدولت کورت و لاسدمون داشت زیرا در آنجا افورهای و کسم‌ها را جمع بطرز اداره امور خود حساب پس نمیدادند.

۳- حکومت گنبد قانونی اجازه نمیداد آمیسیون‌ها یعنی زمامدارانی که همه ساله ملت انتخاب می‌کردند حتی پس از خاتمه باموریت مورد مؤاخذه و بازرسی قرار گیرند و ملت نمی‌توانست در باره مطالبی که باوشده از زمامداران مؤاخذه نموده و حساب پس بگیرد.

متممین است که مورد تعقیب و محاکمه قرار میگیرند :

اول - چون رجال و بزرگان همیشه مورد حسد میباشند اگر توده آنها را محاکمه کند ممکن است بخطر بیفتند و حتی از امتیازاتی که کوچکترین فرد در کشور آزاد دارا میباشد محروم گردند پس نباید آنها را در دادگاههای معمولی ملت محاکمه کرد بلکه باید در حضور قسمتی از هیئت تقنینیه که از اعیان باشند آنها را محاکمه نمود^۱.

دوم - ممکن است گاهی پیش آید که قانون در بعضی موارد زیاد سخت باشد زیرا قانون در عین حالی که واضح است مبهم نیز میباشد و قضات نمیتوانند شدت یا سختی قانون را تعدیل کنند آنان فقط زبان قانون هستند، در چنین صورتی برای تعدیل قانون مداخله هیئت تقنینیه لازم میباشد چه آنکه اختیار تفسیر قانون و یا تعدیل آن مختص قوه مقننه است و فقط او حق دارد قانون را بنفع قانون تعدیل کند و یا کمتر از آنچه قانون امر میکند مجازات دهد.

سوم - باز هم ممکن است یک فردی در امور عمومی بحقوق مردم تجاوز کرده مرتکب تبهکاریهایی بشود که قضات دادگاه نخواهند و یا نتوانند باو کیفر بدهند در اینصورت برای حفظ حیثیت ملت و امنیت افراد باید مجلس شورای ملی در مجلس سنا طرح ادعا نماید چه آنکه قوه مقننه بطور کلی نمیتواند در این قبیل موارد ساکت بماند زیرا از لحاظ نمایندگی ملت طرف مرتکب است و بایستی بر علیه او ادعا کند از طرفی هم در مقابل دادگاههای عادی که از مقنن پائین تر هستند و بوسیله قدرت خود مقنن بوجود آمده اند نمیتوانند متمم را تعقیب کنند پس باید در مجلس سنا که بمنزله دادگاه تلقی میگردد و در چنین موارد نه منافعی دارد و نه تقاضاهایی که در باره متمم اعمال نظر بخصوصی بکند ادعا نماید اینهم مزیت این نوع حکومت است نسبت باغلب جمهوریهایی قدیم که در آنها ملت هم قاضی بود هم مدعی.

۱- منظور مؤلف از رجال و بزرگان در اینجا همان وزراء مسئول میباشد و اکنون نیز اصول قانون محاکمات وزراء به با اطلاع مجلس و هیئت تقنینیه بعمل میآید و بازرسیهای مقدماتی را مجلس میکند ناشی از همین مبانی و تعلیمات است. مترجم

بطوریکه گفتم قوه مجریه باید بوسیله حق جلوگیری در قانونگذاری سپیم باشد در غیر اینصورت از امتیازات خود محروم خواهد شد. اما اگر قوه مقننه در قوه اجراییه شرکت کند قوه مجریه را از بین خواهد برد و همچنین است اگر پادشاه بخواهد بمناسبت اختیار اتخاذ تصمیمی که دارد در قانونگذاری شرکت کند در چنین صورتی آزادی وجود نخواهد داشت، ولی از طرفی هم برای دفاع از حقوق خودش باید در قانونگذاری شرکت داشته باشد آنوقت این شرکت بوسیله حق منع که اعلام تصویب و یا عدم استفاده از این حق است اعمال میشود^۱.

علت اینکه حکومت روم تغییر کرد این بود که مجلس سنا قسمتی از قوه مجریه را در دست داشت و شرکت آن محدود بحق منع نبود.

اینست سازمان حکومتی که ما از آن بحث میکنیم^۲، در هیئت مقننه ای که از دو قسمت ترکیب یافته است و با هم مربوط میباشند یک قسمت آن از افراط جلوگیری میکند و هر دو آنها وابسته بقوه مجریه و آنوقت قوه مجریه هم وابسته بقوه مقننه است این سد قوه که بیکدیگر وابسته اند میبایستی عملیات یکدیگر را تعدیل کنند و فعالیت و تندرستی هم دیگر را مبدل بر کود و ولایت نمایند اما چون بواسطه حرکت الزامی اشیاء مجبورند پیش بروند ناچار با اتفاق هم پیش خواهند رفت.

قوه مجریه چون فقط بوسیله حق جلوگیری در قانونگذاری سپیم است نمیتواند در شور مسائل شرکت کند، حتی چندان لزومی هم ندارد که قوه مجریه قضایا را پیشنهاد کند زیرا چون او همیشه میتواند تصمیمات را رد کند پس خواهد توانست اصلاً پیشنهادی نکند یا تصمیماتی را که خود تنها مایل است پیشنهاد کند.

در بعضی از اجتماعات قدیم که مجموع ملت در امور شور میکردند قوه مجریه امور را پیشنهاد و با ملت شور می نمود این رویه برای آن ترتیب

۱- مؤلف توضیح قوانین را به از طرف پادشاه بعمل میآید در اینجا حق منع و عدم استفاده از آنرا تصویب و تفسیر نموده که با اصطلاح ماده گفته میشود.

۲- مقصود سازمان دولت انگلستان است. مترجم

خوب بود چه آنکه اگر غیر از این بود هرج و مرج عجیبی در تصمیمات پیش می‌آمد .

اگر قوه مجریه راجع باخذ مالیاتهای عمومی رضایت ملت را جلب ننماید آزادی وجود نخواهد داشت زیرا در چنین موارد قوه مجریه مهمترین نقطه قانگزارى را بعوض قوه مقننه در دست خواهد گرفت و همچنین اگر قوه مقننه برای همیشه راجع باخذ مالیاتهای عمومی تصمیم بگیرد باز هم ملت در معرض ازدست دادن آزادی خواهد بود بلکه باید سال بسال اینکار انجام شود و نیز اگر چنین حقی برای همیشه در دست قوه مجریه باشد دیگر تابع قوه مقننه نخواهد بود .

قوه مقننه نظارتی را که در باره نیروی نظامی کشور دارد باید برای هر سال تجدید و تصمیمات خود را سال بسال اعلام کند نه آنکه برای همیشه یکدفعه نظارت کند، تا اینکه قوه مجریه که نیرو را در دست دارد نتواند ظلم و اجحاف نماید بعلاوه افراد ارتش که با اختیار قوه مجریه گذارده میشوند باید از بین توده تشکیل شده و دارای روح توده باشند .

در رم تازمان **مار یوس** دو وسیله بود که ارتش از بین توده تشکیل شود :

یکی اینکه افراد ارتش فقط برای یکسال استخدام میشدند و شرط استخدام آنها در ارتش این بود که باندازه کافی دارائی داشته باشند تا بتوانند در باره رفتار خود در مقابل سایرین جواب بدهند دیگر آنکه اگر استخدام افراد ارتش دائمی میشد و سر بازان سپاه از مردمان طبقات پائین تشکیل میگرفتند قوه مقننه هر لحظه که اراده میکرد میتواند آن سپاه را منحل نماید در این صورت سر بازان با مردم غیر نظامی

۱- مؤلف معتقد است مالیات باید نسبت بوضعیت حال مردم و عواید آنها و پیشرفتهای و احتیاجات ملت سال بسال تعیین گردد و در ضمن قانون بودجه نسبت بمیزان و طرز وصول عواید هر سال تجدید نظر بعمل آید نه اینکه یک میزان مالیات برای همیشه از ملت گرفته شود این دستور در عین حالیکه جنبه اجتماعی دارد جنبه اقتصادی هم دارد و بنیه و توانائی اقتصادی ملت هر سال از نظر مقننین میگردد ولی در کشور ما میزان درآمد را همیشه بایش بینی ارقام و مبلغ آن روی مأخذ سال قبل در نظر میگیرند و در بودجهها دیده نشده در باره نوع مالیات یا میزان اخذ آن از مردم سال بسال نظری داده شود . مترجم

مخلوط شده اردو گاه و سر باز خانه و دژهای جنگی در میان مردم بود .
ارتش همینکه تشکیل شد نباید مستقیماً تحت اوامر قوه مقننه باشد بلکه باید تابع قوه مجریه باشد چه آنکه این امر ناشی از طبیعت شیء است و کار ارتش بیشتر عمل است نه مباحثه .

چون اصولاً طرز فکر بشر اینطور است که بجسارت بیش از محبوبیت و فعالیت بیش از احتیاط و بزور بیش از پند اهمیت می‌دهد ارتش با نظر تحقیر بمجلس می‌نگرد ولی افسران خود را محترم میشمارد ارتش با اوامر صادره از طرف هیئت و اشخاصی که آنان را ترسو می‌پندارد و شایسته فرمان دادن برخورد نمیداند و قعی نمیگذارد باین جهت بمحض اینکه ارتش تابع هیئت مقننه بشود حکومت نظامی خواهد شد و اگر عکس این قضیه پیش بیاید نتیجه آن کیفیات و اوضاع خارق العاده‌ئی خواهد بود باین دلیل است که ارتش مرکب از چندین سپاه است که شهرهای بزرگ استحکاماتی هستند که فقط با وضعیت خاص خود از آنها دفاع میشود و احتیاجی بارتش ندارند .

هلند وضعیت ارتشش از **ونیز** بهتر و بیشتر در امان است زیرا نیروئی را

که طغیان کند از گرسنگی میکشند و یا غرق میکنند ارتش همیشه در شهر پادگان ندارد که افراد بتوانند بسهولت آذوقه و احتیاجات خود را از مردم بدست بیاورند بلکه در صحراها و بیابانها میباشد بنابراین آذوقه و وضع تهیه آن برای ارتش بی ثبات و ناچار مطیع میباشد اگر موقعی که هیئت مقننه بارتش حکم فرمائی میکند کیفیات مخصوصی حکومت را مانع از این شود که بوضعیت نظامی در آید کشور دچار فساد و معایب دیگری میگردد و یکی از این دو وضعیت پیش می‌آید: یا باید ارتش حکومت را از بین ببرد و یا حکومت ارتش را ضعیف کند این وضعیت هم علت واضحی دارد زیرا از همان ضعف دولت تولید گردیده است .

اگر بتألیفات **تاسیت** در باب رسوم و عادات ژرمنها مراجعه شود خواهیم دید این سبک حکومت سیاسی را آنان بنانهاده و این رویه‌های پسندیده ابتدا در جنگلها

پیدا شده است و سایرین از آنان اقتباس کرده‌اند.

دولت‌های معظم قدیم رم، کارتاژ، لاسدمون برای این نابود شدند که قوه مقننه از قوه مجریه بیشتر فاسد شده بود این دولت هم وقتی تلف می‌شود که قوه مقننه بیش از قوه مجریه فاسد شود، آن وقت است که آزادی خود را از دست خواهد داد.^۱

فصل هفتم

مشروطیت‌هایی که ما می‌شناسیم

در سایر مشروطیت‌های اروپا بر خلاف انگلستان آزادی سیاسی بمعنای حقیقی وجود ندارد بلکه منظور آنها فقط افتخارات دولت و پادشاه و مردم می‌باشد و از این روح افتخار یک نوع روح آزادی تولید می‌شود که در این کشورها کارها را بهمان نسبت و همان اهمیت و عظمت انجام می‌دهد و شاید بهمان اندازه هم در خوشبختی مردم کمک نماید که آزادی حقیقی کمک خواهد کرد.

قوای سه‌گانه از روی نمونه انگلستان که در فصل قبل تعریف کردیم تشکیل نگردیده بلکه هر یک از این سه قوه بطرز مخصوصی استقرار یافته و تقسیم شده است و کم و بیش با آزادی سیاسی نزدیک هستند ولی آن آزادی کامل را در بر ندارند باز هم خوب است زیرا اگر این اندازه هم آزادی نباشد حکومت مشروطه وجود نخواهد داشت و مبدل با استبداد می‌شود.

۱- از تاریخ تألیف کتاب تاکنون قریب دو قرن گذشته و دیده شده است روز بروز بر عظمت و اقتدار دولت انگلستان افزوده شده و اقتدارات ملی و قوه مقننه تقویت گردیده تا حدی که دولت در مقابل اراده ملت و اقتدارات ملی و قانون مطیع و تمام اعمالش زیر نظر قوه مقننه است پس ثابت می‌شود فرض مؤلف درست بوده است زیرا اگر قوه مقننه فاسد شده بود این عظمت و اقتدار و آزادی سیاسی را پیدا نمی‌کرد. مترجم

فصل هشتم

چرا قدیمی‌ها را راجع بمشروطیت

فکر روشنی نداشتند

قدیمی‌ها طرز حکومت اشرافی و همچنین حکومتی که بر اساس قوه مقننه نمایندگان ملت تشکیل شده باشد نمی‌شناختند و بآن کمتر آشنائی داشتند. جوامع یونان و رم شهرهائی بودند که هر یک حکومت مخصوصی داشته و در میان چهار دیوار شهر محدود بودند.

قبل از آنکه رومی‌ها تمام جوامع مختلف را در خود مستهلك نمایند تقریباً در هیچ‌جا اروپا (ایتالیا، گل، اسپانی، آلمان) پادشاه وجود نداشت اینها همه ملت‌های کوچک و جوامع کوچکی بودند.

افریقا هم تابع دولت بزرگ نبود، آسیای صغیر را یونانی‌ها اشغال کرده بودند، و بالاخره هیچ نمونئی از انجمن‌های دولتی و نمایندگان شهرها وجود نداشت تنها دولت مقتدر بزرگ در آسیا ایران بود که تمرکز حکومت و اقتدار و عظمت دولت را داشت.

با اینکه میتوان گفت جمهوری‌های متحده از ملل کوچک تشکیل میشد و چندین شهر نمایندگانی بانجمن می‌فرستادند ولی حکومت مشروطه با طرز فعلی و سازمان و تشکیلات امروزه وجود نداشته است.

اکنون چگونگی تشکیل اولین نقشه حکومت‌های مشروطه را که می‌شناسیم بیان میکنیم که چگونه دولت مشروطه بوجود آمده است.

ژرمن‌های اولیه که امپراطوری روم را تسخیر کردند چنانکه میدانیم خیلی آزاد بودند و نوشتجات، و آثار تاسیت این موضوع را ثابت میکند.

ژرمن‌های فاتح که در کشور روم پراکنده شده بودند اغلب در صحاری زندگی میکردند در شهرها و دهات کمتر بودند وقتی در ژرمنی بودند تمام ملت میتوانستند دور هم جمع شوند ولی وقتی برم رفتند دیگر نتوانستند اینکار را بکنند

و چون عادت داشتند در امور خود باهم شور کنند بهمان سبک سابق ژرمانی بوسیله نمایندگان خود این کار را انجام دادند از همین جامبداً حکومت **گوتیک** در نزدما شروع میگردد.

در بدوامر حکومت مخلوطی از حکومت اشراف و مشروطه بود ولی عیبی که داشت اکثریت توده در حکم غلامان بودند این حکومت بخودی خود استعداد بهتر شدن را داشت و کم کم عادت شد که غلامان را آزاد کنند و بعد بزودی آزادی مدنی ملت و امتیازات اشراف و روحانیون و قدرت سلاطین طوری باهم وفق داد که گمان نمیکند در روی زمین حکومتی باعبدال حکومت‌های اروپا مادامی که این طرز را دارا بوده‌اند وجود نداشته است.

در عین حال بسیار عجیب است که فساد حکومت یک ملت فاتح بتواند بهترین نوع حکومتها را که تصور آن را انسان نمی‌تواند بکند بوجود آورده باشد.

فصل نهم

طرز فکر ارسطو

ارسطو وقتی از حکومت پادشاهی مشروطه بحث میکند بطور واضح دچار اشکال میگردد و معلوم میشود درست ماهیت آنرا استنباط نکرده است زیرا او پنج قسم حکومت می‌شمارد **ارسطو** حکومت‌ها را از روی بعضی چیزهای جزئی مثل فضائل یا معایب پادشاه یا مسائل خارجی از قبیل غصب حکومت و یا ستمگری یا وراثت و امثال این موجبات تشخیص داده نه از روی شکل سازمان اساسی آنها. ارسطو حکومت امپراطوری ایران و دولت پادشاهی اسپارت را جزء حکومت‌های مشروطه شمرده است در صورتیکه ایران یک امپراطوری استبدادی و اسپارت یک حکومت جمهوری بود.

۱- حکومت **گوتیک** عبارت از حکومت مدنی و سیاسی به سلسله معروف فرانسه است که بر پایه اصول و مقررات و نظم مستقر گردیده‌اند و هر یک از آنها را بنام مخصوصی می‌خوانند و ولی **مروون** نژاد دوم **کارلو** نژاد سوم **کاپسین** و مجموع آنها را حکومت **گوتیک** می‌گویند. مترجم

علت این طرز فکر عدم شناسائی به تقسیم سه گانه در حکومت یکتقری بوده است و نمیتوانستند در باب حکومت مشروطه درست فکر کنند.

فصل دهم

طرز فکر سیاسیون دیگر

آریاس پادشاه **ایر** برای تعدیل حکومت یکتقری غیر از جمهوریت وضع دیگری تصور نمی‌نمود. **مولوس** ها که نمیدانستند چگونه این حکومت را تعدیل کنند دو پادشاه درست کردند و با این ترتیب دولت را بیشتر ضعیف نمودند.

آنها میخواستند دور قبیله درست کنند ولی دو دشمن تراشیدند زیرا وجود دو پادشاه در یک کشور قابل تحمل و دوام نیست مگر در لاسدمون، برای آنکه در لاسدمون پادشاه شخصاً دولت را بوجود نمیاورد بلکه خود مطیع قانون و جزو سازمان دولت بود.

فصل یازدهم

پادشاهان ازمنه قهرمانی نزد یونانیان

در ازمنه قهرمانی نزد یونانیان یکنوع مشروطیت ایجاد شد که دوامی نکرد زیرا آنانی که خدماتی بملت کرده بودند مثلاً اختراع هنری کرده یا برای ملت جنگیده و یا مردم را جمع‌آوری نموده و اراضی بآنها داده بودند و قتیکه پادشاه میشدند سلطنت را برای خویشان بچنگ می‌آوردند و برای اولاد خود بارث می‌گذاشتند آنوقت آنها هم روحانی بودند هم قاضی و هم پادشاه، این سبک یکی از پنج قسم حکومت مشروطه است که ارسطو نام میبرد این یگانگی حکومتی بود که بر طبق آن میتوانستند طرز تشکیل حکومت مشروطه را خود در فکر مجسم کنند ولی نقشه آن با سبک مشروطیت‌های امروزی تفاوت بسیاری داشته است.

قوای سه گانه در این حکومت طوری تقسیم شده بوده است که قوه مقننه

در دست ملت و قوه مجریه و قضائیه در دست پادشاه بوده در صورتی که در مشروطیت‌های امروز پادشاه قوه مجریه و قسمتی از مقننه را در دست دارد ولی قضاوت نمیکند.

در حکومت‌های ازمنه قهرمانی که قوای سه‌گانه خوب تقسیم نشده بود مشروطیت‌ها دوام نمی‌کرد زیرا بمحض اینکه قوه مقننه بدست مردم داده میشد روی کوچکترین هوسی سلطنت را بهم می‌زدند، آری این‌طور است، يك ملتى كه قوه مقننه را در دست دارد و در يك شهر كوچك زندگى مى‌كند معایب سازمان حكومتش بیشتر آشكار میگردد.

شاهكار قانون‌گذاری اینست كه قوه قضاوت را بهترین وجهی برقرار كنند مثل یونان كه این رویه را بخوبی عمل كرد اما اگر قضاوت در دست كسى قرار بگیرد كه قوه مجریه هم در دست دارد آنوقت به بدترین وجهی قرار گرفته و از این جهت پادشاه برای ملت خطرناك خواهد شد از طرفی هم اگر پادشاه در قانون‌گذاری مداخله نداشته باشد نمیتواند از خود دفاع كند باین جهت پادشاهان در حكومت‌های قدیم بیش از حد لزوم قدرت داشتند و در عین حال نمی‌توانستند از خود دفاع كنند.

در ازمنه قدیم هنوز نفهمیده بودند كه شغل حقیقی پادشاه چیست و نمیدانستند كه پادشاه باید قضاوت را تعیین نماید نه اینکه خودش شخصاً قضاوت كند باین جهت مفهوم مخالف این عمل یعنی قضاوت پادشاه سبب گردید كه حكومت يك‌تقری غیر قابل تحمل شود و بالاخره تمام پادشاهان جابر از یونان رانده شدند.

یونانیان تقسیم سه قوه را در حكومت يك‌تقری تصور نمی‌کردند و این طرز تقسیم را در حكومت چندتقری برقرار ساخته آنرا حكومت پلیس مینامیدند.

فصل دوازدهم

در حكومت پادشاهان روم

قوای سه‌گانه چگونه تقسیم شدند

حكومت پادشاهان روم با حكومت پادشاهان ازمنه قهرمانی یونان شباهت داشت ولی آنهم مثل آنها بواسطه عیب عمومی خود سقوط كرد.

در عین حال این حكومت‌ها بخودی خود و مطابق طبیعت مخصوص خویش خیلی خوب بود.

برای شناساندن این حكومت‌ها حكومت پنج پادشاه اولی و حكومت، سرویوس تولیوس و تاركن را تعریف می‌كنم:

در زمان سلطنت پنج پادشاه اولیه مجلس سنا بزرگترین سهم را در انتخاب داشت و تصاحب تاج و تخت انتخابی بود. پس از مرگ پادشاه سنا بررسی می‌كرد كه آیا باید شكل حكومتی را كه برقرار است حفظ نمود یا نه؛ اگر حفظ آنرا صلاح میدانست يك نفر از زمامداران را از افراد هیئت خود تعیین می‌كرد كه او پادشاه را انتخاب كند بعد میبایستی سنا این انتخاب را تصویب كند و سپس ملت هم تأیید نماید و اوسپیس^۱ ها صلاحیت او را تضمین بكنند اگر یکی از این شرائط ناقص بود میبایست انتخاب دیگری بعمل آید یعنی این جریان از نو تجدید گردد.

اساس حكومت مشروطه و اشرافی و ملی بود، هم آهنگی قوه‌ها بطوری بود كه در زمان پادشاهان اولیه نه حسادت دیده میشد و نه نزاع، پادشاه بارتش فرمان میداد و نظارت قربانیها را هم خود عهده‌دار بود و قدرت قضاوت در امور مدنی و جنائی را نیز داشت، مجلس سنا را احضار می‌كرد، ملت را جمع مینمود بعضی امور را بملت پیشنهاد می‌كرد و بعضی را بامجلس سنا متفقاً حل مینمود.

مجلس سنا قدرت زیادی داشت پادشاهان غالباً سناتورها را برای قضاوت با خود شركت میدادند و هیچ‌كاری را تصویب نمی‌کردند مگر اینکه قبلاً در مجلس

۱- منجمین و ساحران كه طالع سعد و نحس را میدادند اوسپیس نامیده میشدند. مترجم

سنا مورد بحث واقع شده باشد، ملت حق داشت زمامداران را انتخاب کند و بقوانین جدید تن در دهد یعنی آنها را تأیید کند. وقتی پادشاه اجازه جنگ و صلح میداد ملت آن را اعلام میکرد، ملت قوه قضاوت نداشت و وقتی **تولیوس هوستیلوس** قضاوت **هوراس** را بملت واگذار کرد دلائل مخصوصی داشت که دنیس آنها را شرح میدهد.

سازمان اساسی حکومت در زمان سلطنت **سرویوس تولیوس** تغییر کرد زیرا مجلس سنا در انتخاب او بهیچوجه شرکت نکرده بود و او بوسیله ملت سلطنت خود را اعلام نمود این پادشاه قضاوت‌های مدنی و حقوقی را از سر خود باز کرد و فقط قضاوت‌های جنائی و جزائی را برای خود نگاه داشت تمام امور را بملت مستقیماً عرضه میداشت بار عوارض را ازدوش توده برداشته و سبک نمود و تمام را بدوش اعیان گذاشت و با این ترتیب هر قدر قدرت پادشاهی خود و اقتدار مجلس سنا را کم میکرد همان اندازه بر توانائی توده میافزود، ولی **تارکن** درست نقطه مقابل او بود **تارکن** را نمجلس سنا انتخاب کرد و نه ملت، **تارکن** **سرویوس تولیوس** را بنظر یک غاصب نگاه میکرد و تاج را مانند یک حق موروثی تلقی مینمود و اغلب سناورها را نابود کرد و با بازماندگان آنها هم هیچگونه مشورت نمیکرد و حتی در قضاوت‌های خود آنها را دعوت نمی‌نمود رفته رفته قدرت او زیاد شد قدرت ملت را هم غصب کرد و بدون شرکت ملت قانون وضع نمود و حتی بر علیه خود ملت قوانینی وضع کرد.

اما باید متوجه بود در این قدرت چیزی که منقرض بود منقرض تر شد زیرا **تارکن** قوای سه گانه را در وجود خود جمع کرد ولی بالاخره ملت متوجه گردید که حق قانونگزاری بملت است نه با او آنوقت **تارکن** نابود شد.

فضل سیزدهم

نظریات کلی راجع بدولت روم

پس از اخراج پادشاهان

هیچوقت انسان نمیتواند از رومی‌ها دست بکشد امروز هم در پایتخت آنها کاخ‌های تازه را میگذارند و بجستجوی ویرانه‌ها میروند عظمت روم قدیم و آثار باستانی آن بقدری است که چشم از مشاهده آن سیر نمیشود انسان در عین حالی که روی میناکاری چمنها استراحت نموده و مشغول تماشاست دوست دارد سنگ پاره‌ها و کوه‌های قدیمی را تماشا کند.

خانواده‌های اعیان در هر زمانی امتیازاتی داشتند این تشخصات که در زمان پادشاهان اهمیت داشت بعد از اخراج آنان اهمیت زیادتری پیدا کرد. این موضوع حسادت عوام را تحریک مینمود و میخواستند اعیان را تحقیر کنند. از این جهت ایرادات مردم متوجه سازمان اساس حکومت میشد بدون اینکه حکومت راضعین کنند زیرا شرط اینکه اولیای امور اقتدارات خود را حفظ نمایند تنها اصالت خانوادگی نبود اولیای امور از هر خاندانی بودند اقتدارات خود را حفظ میکردند و هیچ فرقی نمیکرد.

حکومت مشروطه انتخابی مانند روم وجود یک هیئت مقتدر اشراف را که از حکومت نگهداری نماید ایجاب میکند چه در غیر اینصورت حکومت بزودی مبدل به‌ستمگری یا حکومت توده خواهد شد و حکومت توده احتیاج باین خانواده‌ها و تفکیک آنها ندارد تا محفوظ بماند بدین جهت اعیان که قسمتهای لازمی از سازمان اساسی زمان پادشاهان بودند در زمان کنسولها و حکومت توده یکقسمت زائدی گردیدند و ملت توانست آنها را طرد و تحقیر کند بدون اینکه خودش را نابود نماید و یا سازمان دولت را تغییر دهد و یا موجب اخلال آن گردد، هنگامی که **سرویوس تولیوس** اعیان را پست و تحقیر کرد روم قهراً از دست پادشاهان بدست

ملت افتاد اعیان را طرد میکرد بدون اینکه تصور کند دوباره روم بدست پادشاهان خواهد افتاد.

هر ملتی میتواند بدو طریق تغییر کند. یا در صورتی که سازمان آن اصلاح شود و یا اینکه سازمان آن فاسد گردد. اگر اصول خود را حفظ کرده باشد وقتی سازمان آن تغییر کند این امر دلیل بر این است که اصلاح میشود ولی اگر اصول خود را از دست داده باشد و سازمان تغییر کند دلیل بر فساد اوست، حکومت روم بعد از اخراج پادشاهان بخودی خود يك حکومت دموکراسی شد زیرا ملت قوه مقننه را در دست گرفته و باتفاق آراء باعث بیرون کردن پادشاهان شده بود و اگر در این راه پایداری نمیکرد امثال **تارکن** ها می توانستند هر لحظه دوباره سر کار بیایند، اگر بگوئیم ملت میخواست پادشاهان را بیرون کند تا دچار بندگی چند خانواده بشود این فکر معقول نیست زیرا اوضاع ایجاب مینمود که روم دموکراسی باشد و برای اینکار لازم بود قدرت رجال عمده تقلیل داده شود و متمولین هم مایل بدموکراسی بشوند تا دموکراسی برقرار گردد.

غالباً دولتها وقتی از يك سازمان اساسی بسازمان اساسی دیگری در حال عدول میباشند بیشتر ترقی میکنند تا موقعی که دارای سازمان قبلی یا بعدی بشوند در خلال این احوال است که تمام قوای محرکه حکومت بجنبش درآمده و تمام افراد ملت که داعیه‌هایی دارند بدستجات مختلف تقسیم شده خواه ناخواه بهم دیگر حمله نموده و یا یکدیگر را کمک میکنند اعم از اینکه مدافع حکومتی باشند که در حال افول است یا هواخواه سازمانی که میخواهد روی کار آید بهر حال دستجات مردم باهم چشمی و رقابت‌های شرافتمندانه کار را پیش میبرند.

فصل چهاردهم

چگونه تقسیم قوای سه‌گانه پس از

اخراج پادشاهان در روم تغییر کرد

چهار چیز مزاحم آزادی روم بود که ملت هر

چهار فقره آنرا اصلاح نمود:

۱- اعیان تمام مشاغل مقدس و سیاسی و مدنی و نظامی را تحصیل کرده و بخود اختصاص داده بودند.

۲- به کنسولها اقتدار نامحدودی داده بودند.

۳- به ملت توهین‌هایی وارد می‌ساختند و در انتخابات هیچگونه نفوذی باو نمیدادند، این چهار فقره سوءاستفاده را بدترتیب پائین ملت خود اصلاح کرد:

در مورد اول- ملت مقرر داشت عوام حق دارند بعضی مقامات را اشغال کنند و کم‌کم موفق شدند تمام مقامات را اشغال کنند مگر مقام «میان شاه».

در مورد دوم- کنسولها را تجزیه کرده چندین اداره تشکیل دادند **پروتور** ها را معین کردند که حق داشتند در امور خصوصی قضاوت کنند **کتور** ها را معین کردند که در جنایات عمومی قضاوت نمایند. نمایندگان شهر را منصوب نموده **پلیس** را بآنها واگذار کردند، خزانه‌دارانی برای اداره اموال عمومی معین نمودند بالاخره با ایجاد **سانسور** ها آن قسمت از قوه مجریه که آداب و رسوم اهالی و هیئت‌های مختلف را تنظیم مینمود از کنسولها سلب نمودند، تنها امتیازی که برای اعیان باقی ماند این بود که مجلس سنارا احضار کنند و بارتش فرمان بدهند.

در مورد سوم- قوانین مقدس دادگاه‌هایی برقرار کرد که میتوانستند هر لحظه از عملیات اعیان جلوگیری کنند و بدینوسیله نه فقط از دشنامهای خصوصی بلکه از توهین‌های عمومی نیز جلوگیری نمودند.

در مورد چهارم- عوام نفوذ خود را در تصمیمات عمومی زیاد کردند باین ترتیب: ملت بسه دسته تقسیم شد:

سانتوری‌ها، کوری‌ها، قبیله‌ها.

این دستجات دور هم گرد آمده بیکدیگر از سه طرز پائین تشکیل و رأی میدادند.

۱- میان شاه مقام صدراعظم یا باصطلاح امروز نخست‌وزیر بوده که بعد از شخص شاه اولین مقام را دارا میباشد و علت اینکه میان شاه گفته شده همانا واسطه میان شاه و ملت بوده است. مترجم

تقسیم به سانتوری بیشتریک تقسیم وسائل بود تا تقسیم اشخاص ، تمام ملت به یکصد و نود و سه سانتوری تقسیم شده بودند و هر کدام یک رأی داشتند اعیان و رجال نود و هشت سانتوری صف مقدم را تشکیل میدادند و بقیه مردم در نود و پنج سانتوری بعدی بنا بر این در این تقسیم اعیان اکثریت آراء را حائز بودند.

در تقسیم به کوری‌ها اعیان دارای آن مزایا نبودند ولی مزایای دیگری داشتند میبایست از اوسپیس‌ها (منجمین) که اعیان بر آنها ریاست داشتند مشورت کنند در این صورت ممکن بود پیشنهادی بملت بشود که قبلاً به سنا برده نشده و از طرف شورای سنا تصویب نشده باشد.

اما در تقسیم به قبیلله صحبتی از اوسپیس‌ها یا شورای سنا در بین نبود و اعیان در آنجا راه نداشتند .

ملت همیشه سعی میکرد مجامعی را که عادتاً از سانتوری‌ها تشکیل میشد با کمک و مداخله کوری‌ها و مجامعی که با کوری‌ها تشکیل میشد با کمک و مداخله قبیلله‌ها تشکیل بدهد و در نتیجه این ترتیب امور از دست اعیان در رفت و بدست عوام افتاد بدین طریق موقعی که عوام حق محاکمه کردن اعیان را تحصیل نمودند (این قضیه در موقع محاکمه کوریولان شروع شد) خواستند اعیان را بوسیله مجامع قبیلله‌ها محاکمه کنند نه مجامع سانتوری ولی وقتی این موضوع صورت گرفت که قضاوت جدید تربیون‌ها و نمایندگان شهر بنفع توده مستقر گردید، زیرا عوام بدو فقط این امتیاز را تحصیل کرده بودند که بوسیله کوری‌ها مجامع را بوسیله قبیلله‌ها تشکیل دهند بعد که قدرت مملت قدری محکم‌تر شد موفق گردیدند مجامع را بوسیله قبیلله‌ها تشکیل دهند .

فصل پانزدهم

چگونه حکومت جمهوری روم که در حال

پیشرفت بود ناگهان آزادی خود را ازدست داد

در کشمکش و حرارت منازعه

میان اعیان و عوام، عوام تقاضا نمودند باید قوانین ثابت باشند تا اینکه احکام نتیجه

اراده بوالهوسانه یا قدرت خود سرانه نباشد.

بالاخره پس از مقاومت‌های زیاد سنا این موضوع را قبول کرد و برای تدوین این قوانین یک شورای ده نفری با اسم **دسمویر** تعیین شد.

این شورا میبایستی با رعایت صفات مختلف مردم قانون تدوین کند باین جهت تصور کردند باید امتیازات زیاد و نامحدودی باین ده نفر داده شود.

آنوقت دسمویر انتصاب تمام زمامداران را متوقف ساخت و **دسکومیس** (مجمع ملی) فقط مدیران جمهوری تعیین شدند. باین ترتیب ملت باین شورای ده نفری یکدفعه هم قدرت کنسول‌ها و هم قدرت تربیون‌ها را توأمأ اعطا نمود.

قدرت کنسولی به دسمویرها حق میداد که سنا را احضار کنند و قدرت نمایندگی ملت حق میداد ملت را در یکجا جمع نمایند اما آنها هیچکدام از این کارها را نکردند .

در این موقع ده نفر در جمهوری روم به تنهایی دارای تمام قوای سه گانه شدند قوه مقننه قوه قضائیه و قوه مجریه را در دست گرفته و روم را دستخوش ستمگری و ظلمی نمودند که مثل ستمگری و شقاوتهای **تارکن** بیرحمانه و بهمان اندازه شدید بود زیرا وقتی تارکن ظلم و تعدی میکرد مردم روم از قدرتی که او غصب کرده بود منزجر بودند ولی هنگامیکه **دسمویر**ها تعدیات خود را بصورت قانون اجرا میکردند مردم روم از قدرتی که خودشان بآنان اعطا کرده بودند دچار حیرت گردیدند.

معلوم نیست این چه اصول ستمگری بود که بوسیله اشخاصی بعمل میآمد که اختیارات سیاسی و نظامی را در اثر آشنائی با امور کشور بدست آورده بودند !؟ همان کشوری که در آن زمان وضعیث ایجاب میکرد مردم در داخل کشور خون سرد باشند تا بتوانند از دشمنان خارجی دفاع نمایند .

بنظر من مرگ **ویرژینی** که بواسطه پدر خودش در راه آزادی و عفت قربانی شد باعث گردید قدرت دسمویرها از بین برود آری همینطور هم شد .

در اثر این واقعه هر کسی که خود را آزاد میدانست تشخیص داد مورد توهین

قرار گرفته زیرا تمام مردم دارای حقوق و مزایای اجتماعی بودند و همه پدر محسوب میشدند. پس از این قضیه مجلس سنا و ملت دوباره بآن آزادی نائل گردیدند که خود آنها آن را بدست ستمگران مضحك دسم ویر سپرده بودند.

ملت روم بیش از دیگران از مشاهده ناظر فجیع متأثر میشد، مثلاً در گذشته مشاهده جسد خون آلود **لوس کرس** به رژییم سلطنت خاتمه داد، منظره بدن بدهکاری که از طرف طلبکار مجروح و باتن پر از زخم در میدان عمومی آمده خود را نشان میداد به رژییم جمهوری خاتمه داد، این دفعه هم وضعیت ویرژینی موجب اخراج و برطرف کردن دسمویرها شد همچنین در مورد محاکمه **مانلیوس** دیکتاتور شهر روم ملت رضایت بمحکومیت او نمیداد زیرا همواره شجاعت و فداکاری او را در موقع دفاع از **کاپیتول** (قصر سلطنتی و نظامی معروف روم) در مدنظر داشت و آنها تیکه نمیخواستند **مانلیوس** را محکوم کنند میبایستی بحکم احساسات و حق شناسی اول قصر **کاپیتول** را از بین ببرند تا ملت آن را نبیند و خدمات **مانلیوس** را فراموش کند و از محکومیت او متأثر نشود و الا با مشاهده آن قصر و خاطره دفاع و خدمات **مانلیوس** رضایت بمحکومیت او نمیداد.

و نیز در مورد مشاهده پیراهن خون آلود **سزار** چنان ملت متأثر شده بود که این موضوع سبب شد به بندگی و دیکتاتوری تن در دهد چه آنکه بعد از کشتن **سزار** او باش بر جان و مال مردم استیلا یافتند و هرج و مرج شدیدی حکمفرما شد و همینکه پیراهن خون آلود **سزار** را دیدند از شدت تأثر مطیع و به بندگی تن در دادند.

فصل شانزدهم

قوه مقننه در جمهوری روم

در زمان حکومت دسمویر حقوقی وجود نداشت که مورد نزاع واقع شود اما وقتی که آزادی اعاده شد رقابتها دوباره تولید و امتیازاتی که برای اعیان باقی مانده بود عوام سلب نمودند اگر عوام بهمین

اکتفا میکردند و بحقوق ملی اعیان لطمه نمیزدند چندان عیبی نداشت ولی اوقاتی پیش میآمد که اعیان اساساً سهمی در قوه مقننه نداشتند و تابع قوه مقننه عوام بودند در ابتدا قوه مقننه از سناتورها و اعیان و عوام تشکیل میشد ولی در حین منازعات عوام این مزیت را پیدا کردند که تنها وبدون دخالت اعیان و مجلس سنا بعضی قوانینی وضع کنند و آن قوانین را پلبیسیت یعنی مراجعه بآراء عمومی می نامیدند و مجامعی که این قوانین در آنجا وضع میکردند مجامع قبیله نامیده میشد.

این جریان بجای اینکه اصول دموکراسی را برقرار کند باصول آن صدمه زده زیرا آزادی مفرط این چنین است و چنین قدرت نامحدود و آزادی مفرط حتی اقتدار مجلس سناراهم از بین برد ولی يك موضوع آنرا محدود میکرد و آن عبارت از اقتدار کنسولها و بعد از آنها قدرت **سانسورها** بود که هر پنج سال یکمرتبه مجمع ملی بزرگ را تشکیل میدادند و همین مجلس که میتواند قوانین وضع کند خود مطیع مقرراتی بود که **سانسورها** در مورد او اجرا مینمودند.

سیرون میگوید: **بلیریوس گراکوس** که یکی از **سانسورها** بود غلامان آزاد شده را بوسیله يك اشاره و بایك حرف داخل قبیله های شهری میکرد و این قدرت در اثر فصاحت برای او پیدا شده بود.

اگر این کارها را او نمیکرد و غلامان آزاد شده جزء مردم شهری نمیشدند یقین داشته باشید این اجتماعی که آنرا امروز بزحمت حفظ میکنیم وجود نداشت از طرف دیگر مجلس سنا هم این قدرت را داشت که بوسیله ایجاد يك دیکتاتور پادشاه را مطیع و سر تسلیم در مقابل او فروود بیاورد و این قدرت حکومت را از چنگ ملت در میآورد و باین ترتیب رایج ترین قوانین پلبیسیت در بوته اجمال میماند.

فصل هفدهم

قوه مجریه در جمهوری روم

ملت روم بقوه مقننه خیلی علاقه مند بود ولی نسبت بقوه مجریه کمتر علاقه داشت و تقریباً این قوه را تماماً بمجلس سنا و

کنسولها و اگذار نموده بود و فقط حق انتخاب زمامداران و تصویب اعمال سنا و کنسولها و سرداران را برای خود نگه میداشت .

ملت روم حرص فرماندهی داشت و تمایلش این بود که همه چیز را تابع خود بکند، همه چیز را غصب کرده بود و باز هم میکرد دائماً دست بکارهای بزرگ میزد و اغلب دشمنان بر علیه او توطئه میکردند یا او بر علیه دشمنان خود اقدام مینمود و از آنجائی که مجبور بود از طرفی دلیر و باشهامت و از طرف دیگر محتاط باشد چگونگی این اوضاع و احوال ایجاب مینمود که اداره امور در دست مجلس سنا باشد و چون بواسطه علاقه زیادی با آزادی در باب جزئیات قوه مقننه و تمام شعب آن با مجلس همیشه در کشمکش و زد و خورد بود دیگر در باب قوه مجریه بهیچوجه با سنا طرف نمیشد و مشاجره نداشت زیرا با افتخار خود نیز علاقه بسیار داشت و آزادی را توأم با افتخار میخواست .

سهم مجلس سنا در قوه مجریه بقدری زیاد و اقتدارش توسعه داشت که بنا بگفته پولیب بیگانگان تصور میکردند روم يك حکومت اشرافی دارد .

مجلس سنا اموال عمومی را در اختیار خود داشت و عوائد آنها را به اجاره میداد در امور مربوط بدول متفق روم حکمیت مینمود، راجع بصلح و جنگ تصمیم میگرفت و از این لحاظ کنسولها را راهنمایی میکرد ، تعداد نیروی روم و نیروی متفقین را سنا تعیین مینمود و استانها و ارتش را بکنسولها یا پرتورها تقسیم میکرد و هر وقت يك فرمانده مدت فرماندهیش پایان میرسید جانشین آنرا تعیین میکرد، هر یکسال یکمرتبه سفرا را میپذیرفت، همچنین سفیر میفرستاد، افتخارات اعطاء میکرد، پاداش میداد، مجازات مینمود ، محاکمه میکرد ، لقب متفق روم را میداد^۱ و سلب میکرد و بالاخره پادشاه را تعیین مینمود .

۱- متفقین روم مللی بودند که ظاهراً تحت حمایت روم و در معنی خراج بده روم بودند و هر سال مبلغ گزافی بروم میپرداختند که از آنها حمایت نماید دولت روم سالی یکمرتبه برای سلاطین آن ملل هدایای کوچکی از قبیل عصای عاج یا چیزهایی از این قبیل که چندان قیمتی نداشت میفرستاد و لقب متفق روم با آنها میداد . مترجم

کنسولها سر بازانی که باید بجنگ بروند جمع آوری میکردند بنیروی زمینی و دریائی فرمان میدادند متفقین را در اختیار خود داشتند و در استانها دارای تمام اختیارات جمهوری بودند با ملل مغلوب صلح میکردند و شرایط صلح را تحمیل مینمودند یا اینکه آن شرایط را نزد سنا میفرستادند .

ملت در زمانهای اولیه که در امور صلح و جنگ سهم داشت بیشتر بقوه مقننه توجه مینمود تا مجریه، کار ملت این بود که اعمال پادشاهان یا سنارا تصویب کند ولی برای اعلان جنگ اختیار نداشت و اغلب مشاهده میشود که با وجود مخالفت تریبونها کنسولها یا سنا اجازه جنگ میدادند .

اما ملت در عین اقتدار قوه اجرائیه خود را زیاد و تریبونهای لژیون را که سابقاً سرداران تعیین مینمودند خود اومعین کرد و کمی قبل از جنگ پونیک مقرر داشت که تنها ملت حق اعلان جنگ دارد .

فصل هیجدهم

قوه قضائیه در جمهوری روم

قوه قضائیه در روم بملت، بسنا، بزمامداران و به برخی از قضات داده شده بود ولی باید دید که این قوه چگونه تقسیم میشد .
اول از امور مدنی شروع میکنیم .

کنسولها بعد از پادشاهان و پرتورها بعد از کنسولها قضاوت میکردند چنانکه سابقاً گفتیم سرویوس تولیوس بار قضاوت در امور مدنی را ازدوش خود برداشت و کنسولها هم در این باب قضاوت نمیکردند مگر در موارد خیلی نادر و بهمین جهت قضاوت آنان قضاوت فوق العاده نامیده شده بود کنسولها بهمین قناعت میکردند که قضات را تعیین کنند و دادگاههایی که باید قضاوت نمایند تشکیل بدهند .

بنا به نطق آپیوس کلودیوس که در آثار دنیس دیده میشود از سال ۲۵۹ رومی این قضیه مثل يك عادت در روم میان برقرار شده بود و اگر آنرا تا زمان

سرویوس تولیوس جلو ببریم چندان دور نرفته‌ایم.

پرتورها هر سالی یکمرتبه برای طی دوره یکسال زمامداری خود یک فهرست یا جدولی از اشخاصی که برای اشغال مقام قضاوت شایسته بودند در نظر گرفته و انتخاب میکردند و برای هر کاری عده معینی از میان آنها معین میشد (این ترتیب تقریباً بهمین شکل در انگلستان مرسوم است) و چیزی که در این موضوع برای آزادی خیلی مفید بود این بود که **پرتور** قاضی را با رضایت متداعین تعیین مینمود.

عده زیادی از موارد رد قاضی که امروز در انگلستان دیده میشود تقریباً مبنی بر همین رسم است.

دادرسها فقط در امور مادی تصمیم می‌گرفتند مثلاً برای اینکه معلوم شود یک وجهی پرداخته شده است یا نه یا یک کاری انجام گردیده است یا نه قضاوت میکردند اما برای امور معنوی چون محتاج بیک صلاحیت خاصی بود قضاوت به **سنتوم ویرها** یعنی هیئت‌های صد نفری مراجعه میشد.

قضاوت در امور جنائی از مختصات پادشاه بود و از این حیث کنسولها جانشین آنان می‌گردیدند در نتیجه این اقتدار بود که کنسول **پروتوس** فرزندان خود و تمام اشخاصی را که بنفع تارکن و بر علیه شاه توطئه کرده بودند بقتل رسانید چنین قوه‌ئی از حد خارج بود و چون کنسولها قوه نظامی را هم در دست داشتند همین قوه را در امور شهرها نیز بکار میبردند و عملیات آنها در صورت ظاهر عدالت بود بیشتر شکل بیداد و اعمال سخت و شدید را داشت تا شکل قضاوت و عدالت.

در نتیجه این وضعیت بود که قانون **والرین** بوجود آمد: این قانون اجازه میداد در صورتی بواسطه اوامر کنسولها زندگی یکی از افراد دچار مخاطره شود می‌تواند از مملکت تقاضای تجدید نظر کند یعنی پژوهش بخواهد آنگاه وقت کنسولها دیگر نتوانستند کسی را اعدام کنند مگر بر طبق اراده ملت.

در نخستین توطئه‌ئی که برای مراجعت **تارکن** کردند **کنسول پروتوس**

درباره مقصرین قضاوت کرد ولی در توطئه ثانی **سنا و کومیس** ها را گرد آوردند که درباره توطئه کنندگان قضاوت نمایند.

قوانین مقدس به عوام تریبونهای تفویض کرد که تشکیل هیئتی میدادند و ادعای این هیئت در ابتدا بی حد و حصر بود بطوریکه وقتی قانون والرین حق پژوهش از احکام کنسولها را بملت داد عوام اینطور فرض کردند که فقط خطاب بآنهاست و بس در صورتیکه منظور قانون والرین تنها عوام نبود بلکه عموم ملت بود که مرکب از همه طبقات یعنی مرکب از **سناتورها** و اعیان و عوام باشد در این مورد دو رویه اتخاذ شد یکی نظریه مجلس سنا که حقوقی را باتسهیلاتی اعطا میکرد. و دیگری نظریه توده که با تهور مذمومی دعاوی را زیاد مینمود. «معلوم نیست که تهور مذموم نزد عوام مهمتر بوده یا رضایت و سهولت پذیرفتن در نزد سنا» این موضوع مطرح شد که آیا عوام صلاحیت قضاوت دارند یا نه؟ و بالاخره باعث نزاعی شد که در نتیجه قضیه **کوریولان** بوجود آمد و با همان قضیه هم خاتمه یافت.

کوریولان متهم شده بود. و برخلاف روح قانون والرین ادعا میکرد چون از طبقه اعیان است باید کنسولها او را محاکمه کنند و عوام هم برخلاف روح قانون والرین ادعا می‌کردند که فقط ایشان حق دارند **کوریولان** را محاکمه کنند و کردند.

قانون الواح دوازده گانه این ترتیب را تغییر داد و مقرر داشت راجع بمرگ و زندگی یک نفر از مردم باید در جلسات بزرگ ملت تصمیم گرفته شود باین طریق هیئت عوام یا کومیس های قبیله که همان هیئت بود دیگر قضاوت نکردند مگر راجع بپزهائی که کیفر آنها جریمه نقدی بود.

برای حکم اعدام یک قانون خاص لازم بود ولی برای محکومیت های نقدی مراجعه بآراء عمومی کفایت میکرد، مقررات قانون الواح دوازده گانه خیلی عاقلانه بود زیرا موافقت کامل بین سنا و عوام بوجود آورد و چون صلاحیت

هر يك از آنها بسته با اهمیت کیفر و طبیعت جرم بود ایجاب میکرد که با هم مشورت کنند .

قانون والرین آثاری را که از حکومت‌های سابق (حکومت‌هایی که با حکومت‌های ازمنه قهرمانی یونان مقارن بود) باقی مانده بود از بین برد کنسول‌ها دیگر قدرتی برای تنبیه جنایات نداشتند .

اگر چه تمام جنایات جنبه عمومی داشتند مع هذا بین آنهائی که بیشتر مربوط بروابط مردم باهم و آنهائی که راجع به روابط دولت با افراد بودند تفکیک قائل شدند اولی‌ها را جنایات عمومی نامیدند .

در جنایات عمومی ملت خودش قضاوت میکرد ولی نسبت بجرائم خصوصی برای هر جرمی بوسیله يك کمیسیون مخصوص يك باز پرس تعیین میکردند که قضیه را تعقیب کند، غالباً یکی از زمامداران و گاهی يك شخص متفردی را ملت برای اینکار انتخاب میکرد که او را **کستور پارسید** مینامیدند و در قانون الواح دوازده گانه از او اسم برده شده است .

قاضی تحقیق یعنی آن کسی را که باز پرس مینامیدند قضاات را بحکم قرعه معین میکرد و دادگاه را تشکیل میداد و در تحت فرمان او دادگاه تشکیل و بمحاکمه ریاست مینمود .

خوب است در اینجا سهمی را که سنا در تعیین باز پرس داشت تذکر بدهیم تا مشاهده شود چگونه بین قوا از این حیث موازنه حاصل شده بود .

گاهی سنا یکتا در تعیین معین میکرد که شغل باز پرس را انجام بدهد گاهی مقرر میداشت که ملت را بوسیله يك تربون دعوت کنند تا خودش يك باز پرس تعیین نماید و بالاخره گاهی ملت يك مأمور قضائی را تعیین میکرد که در موضوع جنایت رسیدگی نموده بسنا گزارش بدهد و از سنا تقاضای تعیین یکتا باز پرس نماید .

بر حسب نوشتجات تیت لیو در محاکمه **لوسیوس سپیون** این ترتیب معمول شد .

در سال ۶۰۴ رومی برخی از این کمیسیون‌ها دائمی شدند و کم تمام امور جزائی را بقسمتهای مختلف که بازپرسی‌های دائمی نامیدند تقسیم نمودند پرتورهای مختلف تعیین کردند و بهر يك از آنان یکی از بازپرس‌ها را محول نمودند برای مدت یکسال بآنها اختیار میدادند که راجع بجرائم مربوطه قضاوت کنند سپس با این اختیار برای فرمانداری ایالت خود میرفتند .

در **کارتاژ** سنا صدقیری مرکب از قضاتی بود که مادام العمر انتخاب میشدند اما در روم **پرتورها** که قضاوت میکردند برای مدت یکسال تعیین میگرددند بلکه در واقع یکسال هم نبود چه آنکه آنها را برای هر کار بخصوصی تعیین مینمودند و ما در فصل ششم این کتاب بحث کردیم که این ترتیب چه اندازه برای آزادی مفید بود .

تا زمان **گراکها** قضاات را از میان هیئت سناتورها انتخاب می کردند ولی **تیریسوس گراکوس** مقرر داشت که قضاات را از طبقه **شوالیه ها** انتخاب کنند و این تغییر بقدری مهم بود که **تیریسوس گراکوس** برخود میباید و میگفت با این اقدام رشته قدرت سناتورها را قطع کرده است .

این نکته را باید در نظر داشت که قوای سه گانه می توانند نسبت بآزادی سازمان دولت خوب تقسیم شوند اگر چه نسبت به آزادی افراد خوب تقسیم نشده باشند .

در روم که ملت قسمت اعظم قوه مقننه و يك قسمت از قوه مجریه و قسمتی از قوه قضائیه را در اختیار خود داشت چون حدود اقتدارش وسیع بود میبایست بوسیله قدرت دیگری تعدیل شود گرچه سنا هم يك سهم از قوه تقنینیه را در دست داشت ولی برای موازنه با قدرت ملت کافی نبود زیرا میبایستی سنا در قوه قضائیه هم سهم باشد ایامی که قضاات از بین سناتورها انتخاب میشدند سنا در قوه قضائیه شرکت داشت ولی موقعیکه **گراکها** را از قضاوت محروم کردند سنا دیگر نتوانست در مقابل ملت مقاومت نماید .

برای اینکه به آزادی افراد کمک کرده باشند به آزادی دولت صدمه زدند

و با ازدست رفتن آزادی سازمان دولت آزادی افراد هم از بین رفت و بالنتیجه از این جریان دردهای بی حد و حصری تولید گردید. اکنون مختصری از آن مفاسد:

سازمان دولت راهنگامی تغییر دادند که در میان آتش تفاق های داخلی می سوخت و بزحمت وجود آن احساس میشد. شوالیه ها دیگر آن طبقه متوسط نبود که ملت را با سنا مربوط می ساختند، در چنین وضعی رشته های دولت گسیخته شده بود.

علل مخصوصی وجود داشت که میبایستی از انتقال قضاوت بشوالیه ها مانع شوند زیرا در ابتدا فقط اشخاصی میتوانستند سر باز شوند که دارائی کافی برای تضمین رفتارشان داشته باشند و چون شوالیه ها متمولتر از همه بودند و سوار نظام **لژیون**^۱ را تشکیل میدادند دولت روی این اصل بر قرار بود ولی وقتی بشئون آنان افزوده شد و متشخص شدند و دیگر نخواستند در این سپاه ملی خدمت بکنند آنوقت محتاج شدند سر باز بگیرند و **ماریوس** از هر طبقه مردم را در لژیونها پذیرفت و بالنتیجه فساد رخند کرده جمهوریت از بین رفت. گذشته از این شوالیه ها دلالان اجتماعی شده بودند، و به بد بختی های مردم بد بختی های تازه ای اضافه میکردند هر روز بر احتیاجات عمومی افزوده برای مردم مشکلاتی تولید مینمودند بجای اینکه باین اشخاص اختیار قضاوت داده شود بهتر بود خود آنها تحت نظر قضات قرار بگیرند.

این نکته را در تمجید قوانین قدیم فرانسه باید متذکر شد که نسبت بار باب معاملات با همان سوء ظنی نگاه میکردند که نسبت بدشمن معمول بود.

هنگامی که در روم قضاوت بدست دلالان اجتماعی افتاد دیگر نه فضیلتی باقی ماند نه پلیسی، نه قانونی، نه قضاوتی، نه قضاوت کننده ای.

یک تشریح بسیار ساده راجع باین وضعیت و زمان قضاوت شوالیه ها در آثار

۱- لژیون سپاه پیاده و سوار نظام روم بود که شجاعت و فداکاری و ورزیدگی آنها مدت ۶۰۰ سال باعث سلطه و سیادت روم شد و میتوان گفت نیرومندترین و قویترین سپاهیان دنیا در عصر خود بوده اند در کتاب عظمت و انحطاط روم مذکور است که فرمانده این سپاه به سربازان خود میگفت سپاهیان ایران از هر حیث باشما برابرند ولی انضباط آنها بیشتر است. مترجم

و بعضی قطعات دیودور و دیون یافت میشود.

دیودور میگوید: **موتیوس سولا** خواست رسوم قدیم را اعاده نماید و با دارائی شخصی خویش و پا کدามنی زندگی کند زیرا از اعمال گذشتگان که در نتیجه معاشرت و تماس بادلان اجتماعی جنایات بسیاری مرتکب شده بودند سخت متأثر شده بود باین جهت آنان را تحت محاکمه کشید و کسانی که دیگران را بزندان میکشاندند زندانی نمود.

دیون میگوید: **پوبلیوس روتیلیوس** جانشین او نزد شوالیه ها مقهور و متهم شده بود هدایائی قبول کرده است، باین جهت وقتی محکوم به جریمه ای گردید فی المجلس اموال خود را تماماً بخشید و معلوم شد تمام دارائی او کمتر از آن مقداری بود که میگفتند هدیه گرفته است با این ترتیب بیگناهی او مبرهن شد و ضمناً قبالة ملك خود را نشان داد و پس از آن دیگر نخواست با چنین اشخاصی معاشرت کند.

باز هم **دیور** میگوید: ایتالیائها در **سیسیل** دسته های غلامان را میخریدند که مزارع ایشان را شیار کنند و رندهای آنان را پرستاری نمایند ولی باین غلامان خوراک نمیدادند این بدبختان مجبور بودند که با نیزه و گرز مسلح شده پوست حیوانات بر تن نمایند و با سنگ های بزرگ که اطراف آنها را گرفته بودند راهزنی کنند تمام ایالات را تاراج میکردند، مردم مالك چیزی نبودند نه يك **پروتور** و نه يك **پروکنسول** پیدا میشد که بتواند یا بخواهد جلو این بی نظمی را بگیرد یا جرأت داشته باشد که این غلامان را تنبیه کند زیرا آنها متعلق بشوالیه ها بودند و شوالیه ها در روم قضاوت را در دست داشتند تا بالاخره نتیجتاً این وضعیت منجر بجنگ غلامان شد.

کسانی که در دنیا انتظاری غیر از جلب نفع ندارند و همیشه میخواهند از دیگران چیزی بگیرند و هیچوقت چیزی بکسی ندهند حس ترحم ندارند و با حرص و طمع خود نه تنها فقرا بلکه اغنیاء را هم فقیر می کنند اینان هیچگاه

صلاحیت قضاوت را ندارند، نه تنها در رم بلکه در هیچ جا و در هیچ کشوری این قبیل اشخاص صلاحیت قضاوت را نخواهند داشت.

فصل نوزدهم استانداران روم

... قوای سه گانه بر تریبی که گفتیم فقط در شهر روم تقسیم شده بود ولی در استانها و ایالات دور دست بهیچوجه این ترتیب اجرا نمیشد در مرکز آزادی بود ولی در آنجا هاستمگری حکمرمائی میکرد. هنگامی که روم فقط در ایتالیا حکومت میکرد و کشورهای دیگر را نگرفته بود قبایل ایتالیا مانند ملل متحد اداره میشدند اما همینکه فتوحاتش توسعه یافت دیگر مجلس سنا نتوانست همه جا را زیر نظر داشته باشد و زمامداری که در روم بود نتوانستند بطرز امپراطوری فرمانروائی کنند، این وضعیت ایجاب کرد که عده‌ئی **پرتور و پرنسول** به ایالات فرستاده شوند آن وقت هم آهنگی قوای سه گانه از بین رفت، زیرا اشخاصی را که به ایالات میفرستادند دارای تمام اختیاراتی بودند که با اختیارات تمام زمامداران روم مساوی بود. من چه میگویم آنان اختیارات سنا و بلکه اختیارات ملت را هم در دست داشتند هر سه قوه را دارا بودند زمامداری بودند مستبد و برای نواحی دور دستی که فرستاده می شدند مناسب داشتند اگر من این عبارات را بکار برم مناسب است که بگویم آنها پادشاهان جمهوری بودند^۱.

در جاهای دیگر گفتیم که این مأمورین بنا به وضع طبیعی حکومت دارای مشاغل لشکری و کشوری هم بودند.

جمهوریت فاتح وقتی به تسخیر میبردازد نمیتواند حکومت خود را اعلام و معرفی نماید و کشور مسخر شده را مطابق شکل و سازمان اساسی خودش اداره

۱- منظور اشاره به حکام امپراطوری روم شرقی است که فرمانروایان مستبدی بودند.

کند مگر مأمورینی که برای اداره آن نقاط میفرستند چون دارای قدرت لشکری و کشوری میباشند قوه مقننه هم دارا باشند زیرا کیست که بدون میل آنها قانون وضع کند پس باید فرمانداری که فرستاده میشود دارای قوای سه گانه باشد، بهین جهت در روم این ترتیب معمول شده بود.

حکومت جمهوری از یک دولت مشروطه آسانتر میتواند حکومت خود را اعلام کند زیرا فرماندارانی که بنقاط دور میفرستند یعنی دارای قوه مجریه کشوری و برخی دارای قوه مجریه لشکری میباشند و این ترتیب در دنبال خود ایجاد استبداد نمی کند.

برای رومیان یک امتیاز بزرگی وجود داشت که فقط از طرف ملت محاکمه میشدند چه در غیر این صورت در ایالات مردم تابع قدرت خود سرانته یک پرو کنسول یا یک پرتور میشدند و دولت مرکزی فشاری را که در اثر فرستادن آنها به ایالات تابعد وارد میآورد احساس نمیکرد.

درد نیای قدیم رم آنها یک آزاد بودند بینهایت آزاد بودند و آنانی که غلام بودند بینهایت غلام بودند، در لاسدمون هم همینطور بود با این ترتیب مالیاتها با نهایت عدالت وصول میشد و تبعیضی در بین نبود.

طبق مقررات **سرویوس تولیوس** تمام افراد بشش طبقه بر حسب ترتیب ثروت آنها تقسیم شده و مالیات هر کس به نسبت سهمی که در حکومت داشت تعیین گردیده بود چنانکه گاهی پیش میآمد از زیادی مالیات بواسطه بزرگی اعتبار در زحمت بودند و گاهی از کوچکی اعتبار در اثر کمی مالیات تسلی می یافتند.

یک موضوع قابل تقدیر دیگری هم وجود داشت و آن این بود که چون تقسیمات **سرویوس تولیوس** بطبقات شش گانه مطابق اصل اساسی حکومت بود مالیاتی هم که از طبقات می گرفتند مطابق اساس حکومت بود و ازین نمیرفت مگر با خود حکومت.

در آن موقع که شهر رم مالیاتها را بی زحمت میپرداخت یا اصلاً نمیپرداخت^۱

۱- پس از فتح مقدونیه مالیات در روم ملغی شد. مترجم

ایالات مورد تاخت و تازشوالیدهها بود و آنها معامله گران جمهوری یادلالان اجتماعی بودند .

ما ازاجحافات آنها زیاد صحبت کردیم تاریخ جهان هم مملو از این احجافات است .

میتزیدات میگفت: آسیا مرا مانند يك نجات دهنده منتظر است زیراغارتهای **پروکنسولها** و اخاذی ارباب معامله و اتمامات و افتراهای بیجا در محاکمات کینه بی اندازهئی بر علیهرومیان تولید نموده است .

این بود که نیروی ایالات چیزی بدنیروی جمهوری نیفزود و برعکس آنرا ضعیف کرد زیرا از دست رفتن آزادی شهررم را مانند استقرار آزادی خودشان تلقی میکردند .

فصل بیستم

پایان این کتاب

دلیم میخواهد در حکومتهای معتدل که ما میشناسیم جستجو کنم بدبینم تقسیم قوای سدگاندبجدترتیب است و باین وسیله میزان آزادی را که هر يك از آنها دارند حساب کنم اما نباید يك موضوعی را آنقدر حلاجی کرد که چیزی برای خواننده باقی نماند .

متعموداینست که خوانندگان را زیاد وادار بخواندن نکنم بلکه کمی هم منوجه بدتفکر نمایم تاخودشان این مقایسدرابنمایند .

کتاب دوازدهم

قوانینی که آزادی سیاسی را
تشکیل میدهد و روابط آنها بامردم

فصل اول

موضوع این کتاب

بررسی درموضوع آزادی سیاسی وروابطی که با سازمان دولت دارد کافی نیست باید آنرا در روابطی هم که بامردم دارد نیز مطالعه کرد. در کتاب گذشته گفتیم که آزادی در مورد اول بوسیله تقسیم قوای سدگاند بعمل میآید ، اما در مورد دوم که موضوع این کتاب است باید آزادی را با فکر دیگری در نظر گرفت و آن عبارت از امنیت یا اعتقادی است که انسان به امنیت خودش دارد .

ممکن است اینطور پیش بیاید که سازمان دولت آزاد باشد ولی مردم آزاد نباشند و یا برعکس مردم آزادی داشته باشند ولی سازمان دولت آزاد نباشد. در این موقع دولت از لحاظ حقوقی آزاد است ند از لحاظ عملی و مردم عملا آزادند ند از نظر حقوقی.

آزادی سیاسی درارتباطی که با دولت دارد فقط با استقرار ، قوانین آنها قوانین اساسی تشکیل میگردد اما درارتباط با مردم و رسوم و اطوار و رفتار و سرمشوقها آزادی را تولید میکنند و سپس بعضی از قوانین مدنی آن را تأیید مینمایند .

بعلاوه چون در اغلب از کشورها بیش از آنچه سازمان دولت اقتضا میکند آزادی مورد مزاحمت و اصطکاک واقع میشود بنابراین خوب است در خصوص قوانین مخصوصی صحبت کنیم که در هر دولتی ممکن است بمد آزادی و یا معاند آن باشند.

فصل دوم

آزادی مردم

آزادی فلسفی عبارت است از اجرای اراده یا لااقل اعتقاد انسان باینکه میتواند اراده خویش را اجرا کند. در صورتی که بخواهیم در تمام شقوق آن صحبت کنیم:

آزادی سیاسی عبارت از امنیت یا اعتقاد بوجود امنیت است.

این امنیت هیچوقت مورد حمله واقع نمیشود مگر در موقع انتساب اتهامات بنابر این آزادی مردم مخصوصاً بسته بآنست که قوانین جزائی خوب تدوین شده باشد.

اما باید دانست قوانین جزائی را یکمرتبه تکمیل نکرده اند بلکه در جاهائی که زیاده در جستجوی آزادی بودند آنرا کمتر یافته اند.

ارسطو میگوید در **کوم** خویشاوندان شاکی نمیتوانستند شاهد او هم باشند.

در زمان سلاطین روم قوانین بقدری ناقص بود که **سرویوس تولیوس** بر علیه اطفال **آنکوس مارتیوس** حکم صادر کرد و آنها را محکوم بمرگ نمود زیرا متهم شده بودند ناپدری خود را که پادشاه بود بقتل رسانیده اند.

در زمان سلطنت نخستین سلسله پادشاهان فرانسه **کلوتر** قانونی وضع کرد که بموجب آن قانون ممکن نبود متهمی را قبل از استماع حرفهای او محکوم کنند و از اینرو ثابت میشود در بعضی از موارد بخصوص یا نزد برخی از اقوام وحشی

خلاف این ترتیب معمول بوده است یعنی بدون استماع مدافعات متهم او را محکوم میکردند.

کارونداس مقرراتی وضع کرد تا آنهائی که بناحق شهادت میدهند مجازات شوند.

این موضوع کمک زیادی به امنیت مردم میکند زیرا تا وقتی که امنیت تأمین نشده باشد آزادی معنی نخواهد داشت.

مطمئنترین قواعد که بتوان در امور جزائی و قضاوت های جنائی مراعات کرد از اطلاعات حاصله در بعضی کشورها تحصیل شده و بشر را نسبت بفهم آن علاقمند نموده است.

فقط روی عمل باین قبیل اطلاعات است که آزادی می تواند برپا شود. در هر کشوری که از این لحاظ بیشتر دقت شده و دارای بهترین قوانین باشد میتواند گفت کسی که محاکمه شده و قرار است اعدام شود آزادتر از یک **پاشای** ترکیه میباشد.

فصل سوم

دنباله موضوع فصل قبل

قوانینی که تجویز میکند شهادت یکنفر را بپذیرند و یا شهادت یکنفر موجب محکومیت یکنفر دیگر میشود برای آزادی شوم میباشد عقلائی اینست که گواه دو نفر باشند زیرا یکنفر گواه که ارتکاب جرمی را شهادت میدهد در مقابل متهم که آنرا انکار میکند دو کفه متعادل را تشکیل میدهد و قضیه حل نمیگردد و این خود یک اختلافی را ایجاد میکند که اظهار شخص ثالثی باید آن را فیصله دهد.

یونانیان و رومیان برای محکوم کردن عقیده اکثریت قضاات را در نظر می گرفتند و این اکثریت هم با فزونی یکنفری حاصل میشد.

در قوانین فرانسه برای اثبات اتهام دو رأی موافق میخواهند.

یونانیان ادعا میکردند که رسم آنان را خدایان برقرار کرده اند ولی این رسم خودماست که چنین است .

فصل چهارم

آزادی در اثر تناسب کیفرها

با طبیعت جرائم پایدار میشود

مظفریت آزادی هنگامی است که قوانین جزائی هر کیفری را از طبیعت خاص جرم استخراج کند آنوقت هر گونه خودسری خاتمه مییابد و کیفر تابع هوی و هوس مقنن نبوده بلکه تابع طبیعت جرم است و دیگر يك انسان نمیتواند بانسان دیگر اجحاف کند.

جرائم بر چهار قسمند : عده ئی از جرائم بمذهب برمیخورند و دستدای باخلاق قسم سوم با آرامش عمومی و قسم چهارم بر علیه امنیت افراد میباشند، کیفرهاییکه داده میشود باید از طبیعت هر يك از این اقسام مشتق گردد .

از جرائمی که بر علیه مذهب هستند فقط آن اعمال را باید در این ردیف قرار داد که مستقیماً بر علیه خود مذهب باشند و بمذهب حمله نکنند نه آنچه که اجرای آن را مختل می سازد مثل **کفر** زیرا جرائمی که اجرای مذهب را مختل میکنند از آن جرائمی هستند که محل آرامش یا امنیت افراد میباشند و باید جزء این طبقه از جرائم قرار گیرند.

برای اینکه کیفر این جرم از طبیعت آن استخراج شود باید عبارت باشد از محروم کردن کلیه مزایای مذهبی مثل اخراج از معابد، محروم کردن از معاشرت مؤمنین برای مدت محدودی یا برای همیشه، دوری از کفار و مقنن داشتن آنان ، بد آمدن و منزجر بودن از این اشخاص. نفوذ بالله گفتن از کردار آنان و امثال این کیفرها زیرا مجازات در مورد اعمالی که موجب اختلال آرامش یا امنیت کشور میشود قضاوت آن مربوط به عدالت بشر است ولی در اعمالی که بمقام الوهیت برمیخورد چون عمل عمومی نیست و مربوط بشخص مرتکب است جرمی وجود

ندارد زیرا فقط میان انسان و خدا واقع شده است و خداموعد و میزان انتقام را خود بهتر میداند.

در اینصورت اگر قاضی در صدد جستجوی کفر بر آید اشتباه کرده است و بهتر بگویم در عملی تفتیش کرده که بازرسی در آن لزومی ندارد و این کار آزادی افراد را نابود میکند زیرا غیرت و وجدان اشخاص محجوب یا جسور را بر علیه آنان تحریک خواهد نمود .

عیب کار از اینجاست ناشی شده است که بعضی از روحانیون فکر میکنند باید انتقام خدا را کشید در صورتیکه باید خدا را تقدیس کرد نه انتقام او را کشید زیرا اگر باین طرز تفکر بخواهند رفتار کنند معلوم نیست انتهای شکنجه ها بکجا خواهد رسید !

اگر قوانین بشری بخواهند انتقام يك موجود لایتناهی یعنی خدا را از کفار بکشند مستلزم آن است که قوانین خود را روی اصول لایتناهی ترتیب دهند نه روی طبیعت بشری که از جهالت، هوس، ضعف تر کیب یافته است.

یکتقر تاریخ نویس قضیه ئی نقل میکند که بخوبی نشان میدهد این طرز تفکر (یعنی انتقام خدا را کشیدن) تا چه اندازه در اذهان تأثیر بدی نموده و چه اثرات شومی از خود بروز میدهد.

میگوید یکتقر یهودی با اتهام اینکه بر علیه حضرت مریم کفر گفته بود محکوم شده بود زننده پوستش را بکنند.

شوالیه ها بانقلاب صورت کارد در دست بمحل اعدام رفته میر غضب را عقب میزدند تا اینکه خودشان انتقام شرافت حضرت مریم را کشیده باشند!

من نمیخواهم افکار خوانندگان را در این باب پیشگوئی کنم.

دومین طبقه جرائم آنهاییست که بر علیه اخلاق واقع میشوند مثل نقض قوانین خویشن داری عمومی و خصوصی یعنی ایجاد اختلال در طرز انتظام استفاده از لذاتیکه ناشی از استعمال احساسات و اتحاد دو نفر میباشند. کیفر این بزه ها نیز باید از طبیعت خود آنها استخراج شود مثلاً محروم کردن از مزایائی که جامعه

برای پاکی اخلاق مقرر داشته، جریمه، شرمساری، اجبار بمخفی شدن، ننگ عمومی، اخراج از شهر و ازمیان جامعه، بالاخره تمام کیفرهای مربوط به مجازاتهای جنحه؛ این قبیل مجازاتها برای جلوگیری از بی‌مبالاتی در ارتباطهای زن و مرد کافی است زیرا درواقع این چیزها کمتر از شیطنت ناشی میشود بلکه بیشتر از فراموشی یا تحقیر و کوچک شمردن آن نسبت بنفس مرتکب تولید می‌گردد.

در اینجا صحبت ما فقط از جرائمی است که بر علیه اخلاق میباشد نه از جرائمی که هم بر علیه اخلاق و هم بامنیت عمومی صدمه میزنند مثل فرار دادن یا ازاله بکارت زیرا این قبیل جرائم جزء طبقه چهارم قرار میگیرند.

جرائم طبقه سوم آنهایی هستند که بآرامش افراد صدمه میزنند و کیفر آنها نیز باید از طبیعت شیء یعنی از سنخ خود آنها باشد از قبیل زندان و تنبیه بدنی و سایر کیفرها که اذهان نگران را تسکین داده و نظام عمومی را اعاده مینمایند.

جنایات بر علیه آرامش را باید با اعمالی محدود کرد که حاوی اختلالی در نظامات باشند و تولید تشویق و نگرانی در اذهان مردم بنمایند ولی جرائمی که هم موجب اختلال آرامش و هم بامنیت حمله میکنند از نوع طبقه چهارم میباشد.

کیفر جنائی دسته چهارم چیزهایی است که شکنجه نامیده میشود این یک نوع قصاصی است که جامعه نسبت بشخصی که دیگران را از امنیت محروم کرده یا میخواست بکند مجری میدارد این کیفر از طبیعت شیء و از عقل و از منابع نیکی و بدی استخراج میشود.

اگر کسی امنیت را بطوری نقض کرده که زندگی یکتا دیگران را از او گرفته و یادر صدد گرفتن بوده است مستحق مرگ است، جزای اعدام مانند درمانی است برای چنین بیمار اما وقتی که امنیت مالی مختل شده باشد ممکن است عللی موجود باشد که جزای اعدام را ایجاب نماید ولی بهترین و بیشتر طبیعی خواهد بود که جرائم بر علیه اموال با اتلاف اموال کیفر داده شود ولی این طرز کیفر هم در مورد جرائم بر علیه اموال وقتی خوب است که ثروتها همه مساوی و یا مشترک

باشد، چون چنین نیست، کیفر بدنی جای کیفر مالی را گرفته است زیرا آنهایی که مال ندارند بمال دیگران حمله میکنند و این عمل ایجاب چنین کیفری را مینماید.

آنچه گفتیم از طبیعت اشیاء استخراج شده و برای آزادی افراد مفید است.

فصل پنجم

در بعضی اتهامات که مخصوصاً

باعتدال و احتیاط احتیاج دارند

... اندرز مهم: در تعقیب جادوگری و ارتداد باید خیلی محتاط بود زیرا انتساب این دو جرم ممکن است بی‌نهایت بآزادی صدمه بزنند و اگر مقتنین نتوانند آن را محدود کنند سرچشمه ستمگری بشمار میشود، زیرا این اتهام مستقیماً متوجه اعمال یک فرد نیست بلکه متوجه تصویریست که دیگران راجع باخلاق متهم میکنند و به نسبت جهالت مردم این اتهام خطرناک میشود و بنابراین یک فرد همواره در خطر است و حتی بهترین رفتارهای دنیا و پاکترین اخلاق و انجام وظائف تضمین کافی بر علیه سوءظن مربوط باین جنایت نیست.

در زمان زمامداری **مانوئل کومن** یکتا بنام **پروتستاتور** متهم شد که بر علیه امپراطور توطئه کرده و برای توطئه خویش از بعضی اسراری که انسان را غیر مرئی میکند استفاده نموده است.

همچنین در شرح زندگانی همین امپراطور مذکور است: یکتا **هارون** نام را دیدند مشغول خواندن کتابی از حضرت سلیمان است که نتیجه قرائت آن کتاب باعث حاضر شدن جن میشود پس اگر در سحر چنین نیروئی فرض شود که ساحر بتواند تمام بدبختی را بر نوع بشر وارد نماید در آن صورت ساحر آن شخصی است که بیش از هر کس توانائی مختل کردن وزیر و زبر ساختن جامعه را دارد و جامعه باید چنین کسی را بی‌اندازه تنبیه کند. بعلاوه وقتی در سحر قوه خراب کردن مذهب

هم وجود داشته باشد در آن صورت انزجار و تنفر مردم از ساحر بیشتر میشود.

تاریخ قسطنطنیه بما نشان میدهد وقتی يك اسقف الهام شده بود که معجزه‌ئی بواسطه جادوی يك ساحر خنثی شده است باینجهت جادو گر و پسرش را محکوم به مرگ نمودند. چدبسا چیزهای عجیبی که باین موضوع ارتباط داشته است و چه عوامل پیچ در پیچی دنباله رسیدگی باین جرم پیش می‌آید که در آن باید غور کرد مثلاً بایستی : وقوع الهام نادر نباشد ، الهام راست باشد ، به اسقف الهام شده باشد ، معجزه‌ئی وجود داشته باشد ، معجزه خنثی شده باشد ، جادوئی در کار باشد ، این شخص جادو گر باشد ، جادو مذهب را بزمین زده باشد و بالاخره يك عمل سحر انجام شده باشد ، تا وقوع جرم مسلم گردد .

امپراطور تئودور لاسکاریس مرض خود را مربوط بجادو میدانست اشخاصی که متهم باین قضیه بودند برای تبرئه علاجی نداشتند مگر اینکه يك تکه آهن گرم گداخته را بدست بگیرند و دستشان نسوزد و باینوسیله بیگناهی آنها ثابت شود . نزد یونانیان خیلی دشوار بود که کسی متهم بجادو گری باشد و خود را تبرئه کند .

حماقت آنها باین اندازه افراط داشت که برای يك جنایت موهوم و بدون اساس نامطمئن ترین دلائل را میافزودند.

در زمان سلطنت فیلیپ معروف به دراز یهودیان را از فرانسه تبعید کردند باتهام اینکه چشمه‌ها را بوسیله جذامیها مسموم کرده اند این اتهام بی معنی انسان را نسبت بتمام اتهاماتیکه مبنی بر کینه عمومی است بشك میاندازد.

خوانندگان باید متوجه باشند در این فصل من نگفتم ارتداد را نباید کیفر داد بلکه مقصودم این بود باید در کیفر آن خیلی احتیاط کرد .

فصل ششم

جنایت بر خلاف طبیعت

نعوذ بالله از این جنایت زیرا این جنایتی است که مذهب و اخلاق و سیاست نسبت بآن اظهار تنفر نموده است و مرتکب آنرا بشدت مجازات مینمایند، من نیز اهمیت سوء اثر آن را بهیچوجه کم نمیکم، بایستی آنرا بشدت منع کرد، زیرا ضعف نفس يك نفر را به یکتا دیگر سرایت میدهد و با يك جوانی ننگ بار يك پیری رذل و شرم آور برای مرتکب این عمل فراهم مینماید آنچه من خواهم گفت پستی‌های آنرا بیان نخواهد کرد و فقط مبالغه‌ئی خواهد بود که میتواند در وانمود کردن تنفر آن افراط نماید .

چون طبیعت این جرم اینست که پنهان باشد غالباً اتفاق افتاده است بشهادت يك کودک، قانونگذاران مرتکب را کیفر داده اند، ولی این رویه باز کردن يك در وسیعی است برای افترا و نسبت دادن این اتهام و راه اتهام را سهولت برای مردم باز میکند .

پروکوپ میگوید: **ژوستینین** قانونی بر علیه این جنایت وضع کرد و نه تنها آنهایی که بعد از وضع قانون مرتکب میشدند بلکه آنانکه هم قبل از وضع قانون مرتکب شده بودند شامل میشد .

شهادت یکتا کودک و گاهی هم يك غلام برای اثبات این جنایت کافی بود بخصوص بر علیه ثروتمندان و بر علیه آنانیکه از دسته سبز بودند .

چیز غریبی است در فرانسه سه عمل مجازاتش سوختن است که میتوان بتحقیق گفت اولی وجود ندارد (مقصود سحر است) و دومی شایسته يك سلسله تشخیصات و تعیرات و محدودیتهای دقیق است (منظور ارتداد است^۱) و سومی غالباً خیلی مبهم

۱- در اصطلاح فرانسویان و اغلب ملل اروپا بمعنی لواط استعمال میشود . مترجم

۲- دسته سبز اشرافی بودند در رم قدیم که در مسابقه‌ها خود را بالباس سبز ملبس مینمودند و امتیاز خاصی داشتند .

۳- مراد از استعمال لغت ارتداد همان کفر است که با اصطلاح فارسی مرتد شدن یعنی گمراه شدن و عبارت دیگر کافر شدن بر علیه مذهب و خدا اظهار نمودن است که در اصطلاح کافر زندیق نیز گفته میشود . مترجم

وتاریك است (یعنی جنایت برخلاف طبیعت).

بعقیده من جنایت برخلاف طبیعت در میان يك جامعه‌ئی هرگز رو باز دیاد نخواهد رفت مگر اینکه ملت بواسطه بعضی اعتیادات بآن متمایل شده باشد مثل اینکه در یونان پسران جوان باتن برهنه به ورزش و تربیت بدنی میپرداختند و یا مثل اینکه در فرانسه تربیت خانوادگی معمول نیست یاد در آسیاعده‌ئی از مردم بقدری زن میگیرند که آنها را بانظر تحقیر مینگردند و از آنها سیر میشوند و دسته دیگر از مردم نمیتوانند متأهل شوند وزن داشته باشند.

این جنایت را نباید تهیه و تشویق نمود بلکه باید بوسیله نظامات صحیحی کلیه عملیات منافی عفت و اخلاق را منع کرد، آنوقت ناگهان خواهید دید که طبیعت از حقوق خود دفاع کرده و این کار خود بخود کم شده است.

طبیعت خود بسی ملایم و مهربان و حافظ است ولذات را با دست کریم و سخی خود در عالم منتشر ساخته و در حینی که ما را از لذات متمتع و متمتع مینماید بوسیله پیدایش اطفال که در واقع زندگی ما را تجدید میکند بحدی سرور و رضایت‌مندی در زندگی برای ما ایجاد مینماید که از خود آن لذات هم بزرگتر است.

فصل هفتم

جنایت بر علیه پادشاه

.. قوانین چین چنین مقرر میدارند، هر کس احترام امپراطور را مراعات نکند کیفر او اعدام است ولی چون توضیح نمیدهند که مقصود از عدم مراعات احترام چه چیز است ممکن است هر امری بهانه کشتن و نابود ساختن اشخاص بشود و هر خانواده باین بهانه مضمحل شده از بین برود.

دو نفر مأمور بودند روزنامه دربار را بنویسند و دريك واقعه کیفیاتی را نقل کرده بودند که بعد معلوم شد صحت نداشته است باین سبب آن دو نفر را کشتند. آیا نوشتن يك موضوع غیر واقع در روزنامه دربار بمنزله هتك احترام پادشاه است ؟ !

يكی از شاهزادگان اشتباهاً روی یادداشتی که بامپراطور مسجل بود يك سرگذشت نوشته بود این موضوع چنین وانمود شد که این شخص نسبت بامپراطور بی احترامی کرده است و بر علیه او يكی از مدعش‌ترین شکنجه‌هائی که تاریخ بخاطر دارد اجرا نمودند.

وقتی جنایت بر علیه پادشاه تا این حد مبهم باشد حکومت استبدادی پیدا میشود یعنی این موضوع موجب خواهد شد که حکومت تبدیل باستبداد گردد. در این موضوع در کتاب طرز تدوین قوانین مفصلتر صحبت خواهیم کرد.

فصل هشتم

عنوان جرم توهین نسبت

بمذهب و پادشاه بد استعمال شده

این هم يك عمل شدیدی است که عنوان توهین بسلطنت با عملی داده شده که آن صفت را ندارد.

يك قانونی در رم بود که بر طبق آن کسانی که در احکام پادشاه چون و چرا میکردند و یا از لیاقت اشخاصی که او برای مشاغل انتخاب میکرد اظهار تردید مینمودند بعنوان توهین بمقدسات تنبیه میشدند کابینه شاه و محبوب القلوب‌های دربار این جرم را تراشیده بودند.

قانون دیگری بود که هر کس بر علیه وزراء و افسران پادشاه مرتکب سوء قصدی بشود مثل اینست که آن عمل را بر علیه خود شاه مرتکب شده است این قانون در زمان دو پادشاه وضع و رایج شد که ضعف آنها در تاریخ مشهور است يكی آرکادیوس و دیگری هونوریوس.

این دو پادشاه مطیع وزیران خود بودند و مثل چوپانی که گله خود را راهنمائی و میراند، وزیران آنها را بهر طرف میراندند و آنها از خود اراده‌ئی نداشتند در کاخ خود مثل بنده بودند، در شورای سلطنتی نظیر يك بچه، در ارتش مثل يك

بیگانه رفتار می کردند که از همه چیز بی اطلاع است، امپراطور را فقط برای عطایا و بخشش میخواستند که هر روز چیزی بکسی بخشید.

به بینید چقدر دولت در عهد این دو پادشاه ضعیف شده بود! بعضی اشراف و نزدیکان شاه بر علیه امپراطور تباری کرده برای واژگون کردن اساس توطئه چیده بودند، وقتی خواستند این خائن را کیفر بدهند مجبور شدند عمل برخلاف قانون بکنند زیرا صدمه با اشراف و درباریان بمنزلۀ توهین بشاه بود همین طرز فکر و رفتار وضعف دولت بود که منجر بفتح روم بدست ژرمنها شد.

يك سوء استفاده دیگر از این قانون؛ **سن مارس**^۱ بر علیه **کاردینال ریشیو** اظهاراتی کرده بود و میخواست آنرا از کرسی صدارت بیاندازد در گزارشی که درباره او دادند چنین استدلال کردند، جنایت بر علیه وزیران بر طبق قوانین اساسی امپراطوران روم بمنزلۀ جنایت بر علیه شاه و دریک تراز است استدلال این قانون ظاهراً این بود که چون وزیر بدولت و پادشاه خوب خدمت میکند در صورتیکه بر علیه او اقدامی بشود او را از هر دو یعنی از کشور و پادشاه گرفته اند و مثل اینست که شاه را از يك بازوی خویش محروم نموده و یا کشور را از يك قسمت نیروی خود بی بهره ساخته اند.

اما باین استدلال آیا ظلم و جور حدی خواهد داشت؟! آیا در دوره بندگی ورقیت هم تا این اندازه ستمگری حکمفرما بوده است؟!

طبق يك قانون دیگری **والانتینین**، **تئودوز** و **آرکادیوس** کسانی را که سکه قلب میزدند بمنزلۀ مرتکب توهین کننده بمقام سلطنت تلقی مینمودند در چنین صورتی هم این دو جرم با هم مخلوط شده و از شدت اهمیت توهین بمقام سلطنت کاسته میشود.

۱- **سن مارس** جوانی بود آزادیخواه که در زمان لویی سیزدهم میزیست و همیشه نسبت به عملیات موزرانه **کاردینال ریشیو** صدراعظم لویی اظهارات مخالف مینمود بالاخره او را طوری تنبیه کردند که نظیر آن قساوت در تاریخ دیده نشده این جوان محکوم بمرگ شد بابت برگردن او را زدند و چون جلاد ناشی بود باسی و یک ضربه گردن او را جدا کرد. مترجم

فصل نهم

دنبالۀ موضوع فصل قبل

پولین میگوید: در عهد الکساندر امپراطور روم يك نفر قاضی بر علیه او امر پادشاه حکمی داد و من اجازه خواستم او را تعقیب کنم، امپراطور جواب داد در عهد من جنایت غیر مستقیم توهین بسلطنت نیست و تعقیب این امر بعنوان توهین بمقام سلطنت مورد ندارد.

فوستینین بهمین الکساندر نوشت من بجان پادشاه قسم خورده ام هرگز غلام گناهکار را عفو نکنم و اینک مجبورم برای اینکه مرتکب جرم توهین بمقام سلطنت نشوم همیشه درباره او خشمگین باشم و او را تنبیه نمایم امپراطور پاسخ داد بیخود بوحشت افتاده ئی مگر رویۀ مرا نمیدانی؟

يك اصولی که از مراجعۀ بآراء عمومی اتخاذ شده بود مقرر میداشت در صورتی مجسمه های پادشاه مورد پسند واقع نگردد سازنده آن مرتکب توهین بمقام سلطنت نشده است.

سور، **آنتونین** امپراطوران روم به **پونتیوس** نوشتند هر کس مجسمه های تصویب نشده امپراطور را بفروشد مرتکب جرم توهین بمقام سلطنت نشده است و نیز نوشتند هر کس سنگی تصادفاً بطرف مجسمۀ امپراطور پرتاب کند، نباید مرتکب جرم توهین شناخته شود.

علت صدور این فرامین نقض قانون **ژولی** بود زیرا قانون ژولی مقررات سختی داشت و این تغییرات را ایجاب میکرد، قانون ژولی نه فقط اشخاصی را که مجسمه امپراطور را می ریختند بلکه اشخاصی که هم مرتکب اعمال مشابه آن میشدند بجرم توهین بمقام سلطنت قابل تعقیب میدانست.

این ترتیب جرائم نامبرده را خیلی توسعه میداد پس لازم بود همینکه جرائم توهین بمقام سلطنت را برقرار کردند آنها را تفکیک کنند باین جهت مشاور حقوقی **اولپین** پس از اینکه گفت: جنایت توهین بمقام سلطنت با مرگ مقصر هم

از بین نمیرود اضافه کرد که این موضوع فقط مربوط بآن جنایاتی است که حاوی سوء قصد بر علیه امپراطوری یا بر علیه زندگی شخصی امپراطور شده باشد و شامل تمام جنایاتی که قانون **زولی** معین کرده است نمیباشد .

فصل دهم

دنباله موضوع فصل قبل

در زمان هانری هشتم قانونی در انگلیس

تصویب شد و بموجب آن کلیه اشخاصی که پیشگوئی مرگ پادشاه را میکردند جزء خائنین بهمین محسوب میشدند بهمین جهت در آخرین بیماری این پادشاه پزشکان جرئت نکردند بگویند زندگی او در خطر است و بدون شك مطابق همین نظریه هم رفتار کردند آری استبداد بقدری مهیب است که حتی بر علیه مجریان آن نیز با وحشت بکار میرود .

فصل یازدهم

تفکرات

یکتقر از قبیل **مارسیاس** در خواب دید که سر **دنيس** امپراطور را میبرد چون خوابش را بیان کرد وبگوش دنيس رسید دنيس او را بقتل رسانید و گفت اگر روز باین فکر نیفتاده بود شب در خواب نمیدید. این يك ظلم بزرگی بود فرضاً چنین فکری هم میکرد سوء قصدش را اجرا نکرده بود زیرا قوانین فقط عهده دار تنبیه اعمال واقع شده میباشند^۱.

۱- روی همین تعلیمات است که قوانین جزائی امروز قصد را قابل مجازات نمیدانند مادامی که قصد بمنصه ظهور نرسد وشروع بعمل نگردد نمیتوان جرمی را که در تخیل و تصور متهم بوده تعقیب کرد زیرا علاوه بر اصلی که مؤلف بیان کرده (قوانین فقط اعمال واقع شده را تنبیه می کنند) .

يك عیب بزرگتری هم دارد و آن اینست که اگر بنا شود فکر ارتکاب جرم و صرف قصد قابل مجازات باشد باعث می گردد که ارتکاب جرائم رو باز باد رود چه آنکه وقتی شخصی قصد و عمل هر دو یکنوع مجازات دارد و تعقیب میشود ترجیح میدهد که قصد خود را اجرا کند و به نتیجه برساند و چنین فکر میکند بهر حال مجازات خواهد شد پس قصد خود را انجام دهد. مترجم

فصل دوازدهم

سخنان بی محابا

..... اگر نطقها و سخنان بی محابا را موضوع جرم توهین قرار بدهند و آن جرم را باین دلیل که فلان کس فلان حرف را زده تعقیب کنند خیلی ظالمانه خواهد بود زیرا حرف بقدری شایسته تغییر و تفسیر میباشد و بین بی مبالاتی و شیطنت بقدری فرق هست و باندازه ئی در اصطلاحاتی که برای این دو مقصود استعمال میکنند تفاوت کم است که قانون نمیتواند صرف حرف را مستوجب جزای اعدام بداند. مگر اینکه صراحة سخنانی ذکر شود که دلالت بر شروع جرم بنماید و مجازات را ایجاب کند، حرف بخودی خود جرم نیست و فقط در فکر میماند غالباً حرف بخودی خود معنی نمیدهد بلکه معنی آن در لحنی است که ادا شده و برای گفتن آن بکار میرود. اکثر میتوان همان حرفها را تکرار کرد بدون اینکه همان معنی را بدهد این معنی بسته بارتباطی است که حرفها بانیات و مقاصد دارند .

گاهی سکوت بیش از تمام این حرفها مقصود را بیان میکند، هیچ چیز باندازه حرف دو پهلونست پس چگونه میتوان آنرا جنایت توهین بمقام سلطنت تلقی کرد در هر کجا که این قوانین برقرار شده اند نه تنها آزادی وجود ندارد بلکه سایه آزادی هم وجود ندارد .

بیانیه ئی از طرف ملکه فقید روسیه بر علیه خاندان **الگورسکی** صادر شد و یکی از این شاهزادگان محکوم باعدام گردید بعلت آنکه کلمات خارج از نزاکت نسبت بشخص ملکه ادا نموده است و همچنین دیگری بعلت آنکه ترتیبات عاقلانه ملکه را برای زمامداری تفسیر بشیطنت کرده و بذات مقدس ملکه با کلمات عاری از احترام توهین نموده است محکوم باعدام شد، من منکر نیستم که تحقیر احترامات شاه عمل منقوری است ولی میگویم اگر بخواهند در استبداد اعتدالی قائل بشوند يك تنبیه جنحه ساده در این موارد مناسب تر خواهد بود تا اتهام جنایت توهین بمقام سلطنت که برای بیگناهان همیشه وحشتناك و مخوف است .

زیرا این قبیل اعمال هر روز و همیشه واقع نمیشود و اگر واقع شود مردم دقیقاً متوجه آن خواهند شد.

در این صورت يك اتهام دروغ راجع باین قبیل اعمال بسهولت روشن میشود اما وقتی که حرفها همراه يك عمل باشند طبیعت آن عمل را بخود میگیرند مثلاً شخصی که در میدان عمومی مردم را بشورش دعوت میکند مرتکب توهین بمقام سلطنت میشود زیرا که حرف او با عمل توأم است و در آن شرکت میکند چیزی که مورد کیفر واقع میشود حرف نیست بلکه عملی است که در ضمن ارتکاب آن حرفها استعمال شده است حرفها جرم نیستند مگر وقتی که يك عمل جنایتکارانه را تدارك کرده و همراه داشته باشند و یا بعد از آنکه حرف زده شد عمل هم واقع شود حرف را فقط نشانه جنایت باید دانست نه اینکه خود حرف را اصل جنایت تلقی کرد اگر حرف قابل تعقیب باشد همه چیز زیر و زبر میشود.

تئودوز، آرکادیوس، هونوریوس امپراتوران روم به روفین رئیس دادگاه می نویسند: «اگر کسی از شخص ما یا از حکومت ما بد گوئی کند ما نمیخواهیم او را تنبیه کنیم زیرا اگر با سبکسری حرف زده است باید او را حقیر شمرد، و اگر دیوانه است باید بحالش دلسوزی کرد، و اگر ناسزا گفته باید عفو نمود، بنابراین قضایا را بحال خود بگذارید و فقط بما اطلاع بدهید تا خودمان از روی سخنان در باره گویندگان قضاوت بکنیم و خوب بسنجیم که باید آنها را مورد محاکمه قرار داد یا باید عفو نمود».

فصل سیزدهم نوشته‌ها

..... نوشته‌ها بیش از حرف دوام دارند اما بشرط آنکه جنایت توهین را تهیه کرده باشند ولی در صورتیکه اینکار نشده باشد بهیچوجه موضوع جرم واقع نمیشوند مع هذا تی بردا کوست امپراتوران روم کیفر جنایت توهین بسلطنت را برای نوشته‌های توهین آمیز معین کردند.

تی بر باینجهت تعیین کیفر نمود که گمان میکرد بعضی نوشته‌ها بر علیه او تحریر یافته **اکوست** باین مناسبت چنین کاری را کرد که برخی نوشته‌ها بر علیه مردان و زنان نامی در عهد او تحریر یافته بود.

کرموتیوس کردوس باین دلیل متهم شد که در سالنامه خود نوشته بود **کاسبوس** پست‌ترین افراد کشور روم میباشد.

هیچ چیز بیش از این عمل که نوشتجات را قابل مجازات دانسته‌اند برای آزادی روم شوم نبوده است.

در کشورهای استبدادی نوشته‌های فکاهی چندان رایج نیست زیرا خمود و جهالت نه قریحه نوشتن را پرورش میدهد و نه اراده آن را. اما در دموکراسی‌ها از این قبیل نوشتجات جلوگیری نمیکنند بهمین دلیل که در حکومت‌های يك نفری از آنها ممانعت میشود و چون غالباً این قبیل نوشتجات در حکومت‌های دموکراسی که توده حکومت را در دست دارد بر علیه اشخاص مقتدر تدوین میشود موجب تشویق احساسات مردم می‌گردد.

در کشورهای مشروطه از آنها ممانعت میکنند ولی بیشتر آنها را يك موضوع خلافی قرار میدهند نه يك جنایت زیرا این نوشتجات میتوانند حس تنقید مردم را تسکین دهند ناراضی‌ها را تسلی داده و حسد را بر علیه مقامات کم کنند و بملت طاقت رنج کشیدن بدهند و او را بخندانند.

در حکومت اشرافی بیش از همه چیز از نوشته‌های فکاهی جلوگیری میشود زیرا در این قبیل حکومت‌ها اولیای امور هر کدام پادشاهان کوچکی هستند که باندازه کافی بزرگ نمیشوند تا دشنام را حقیر بشمارند، در کشور مشروطه اگر تیری بر علیه پادشاه انداخته شود پادشاه بقدری بلند است که آن تیر به هدف نمیخورد اما آن تیر بدن يك رئیس اشرافی را سوراخ میکند. از همین نظر بود که **دسمویرها** چون حکومت اشرافی را تشکیل میدادند برای نوشته‌های فکاهی جزای اعدام معین نمودند.

فصل چهاردهم

نقض عفت در کیفر جنایات

تقریباً نزد تمام ملل دنیا قواعدی مربوط بعفت وجود دارد اگر بخواهند در کیفر جرائم که مقصود از آن استقرار انتظامات است آن قواعد را نقض کنند، این کار بی معنی خواهد بود.

شرقیان که زن را در معرض فیلهائی قرار میدادند که آن فیلهای برای یک نوع شکنجههای نفرت انگیز تربیت شده بودند، خواسته اند قانونی را با قانون دیگری نقض کنند؟! یعنی برای حفظ انتظامات قوانین عفت را از بین ببرند، يك رسم قدیم در روم منع میکرد دختران نابالغ را بکشدن تی بر راه حلی پیدا کرد باین ترتیب که میرغضب پیش از آنکه آنها را بکشد از آنها ازاله بکارت نماید. این ستمگر دقیق و بیرحم اخلاق را نابود میکرد برای آنکه عادت و رسوم را حفظ کند^۱.

داد گاههای ژاپن زنان را برهنه در میدانهای عمومی بمعرض تماشای مردم گذاشته و آنان را وادار میکردند مانند چهارپایان راه بروند و با این عمل خود عفت را بلرزده در میآوردند، و وقتی خواستند يك مادر را مجبور کنند... يك پسر را مجبور کنند... طبیعت را بلرزده در آورند. من نمیتوانم جمله را تمام بنویسم.

فصل پانزدهم

آزاد کردن غلام برای متهم کردن صاحبش

..... **اگوست** مقرر داشت غلامان اشخاصی که بر علیه او توطئه بکنند بسایر مردم فروخته خواهند شد تا بتوانند بر علیه صاحبان خود شهادت بدهند.

در چیزهایی که ممکن است برای کشف يك جنایت بزرگ كمک کند نباید
۱- این اعمال بیشتر از کوه فکری و حماقت مفرط بوده است و گرنه نمیتوان بشر را تا این اندازه ستمگردانست. مترجم

سهل انگاری نمود، در اینصورت در کشوری که غلامان وجود دارند آنها فقط باید اطلاع دهنده باشند ولی نباید گواهی بدهند.

وندکس توطئه را که بنفع **تارکن** چیده شده بود خبر داد اما بر علیه اطفال **بروتوس** شهادت نداد، حق و عدالت مقتضی بود چنین شخصی را که بمیهن خود چنین خدمت بزرگی کرده است آزاد کنند اما آزادی باوندادند که خدمت بمیهن را ادامه دهد.

این بود که **تاسیت** حکم کرد غلامان بر علیه صاحبان خود نباید شهادت بدهند ولو در جنایت توهین بسلطنت، این قانون در جزو قوانین **ژوستینین** دیده نمیشود.

فصل شانزدهم

در جنایات توهین بسلطنت

..... تنها سزاهای نبودند که قوانین اسف- انگیز توهین بسلطنت را تصور نموده و وضع کردند. درباره آنها نباید از حق گذشت زیرا در بدو امر سیلا بآنان آموخته بود که نباید مفتریان و تهمت زنندگان را تنبیه کرد بعد رفته رفته کار را بجائی کشاندند که بمفتریان پاداش هم میدادند.

فصل هفدهم

در کشف توطئهها

مفاد قانون دوته رونوم این بود: «وقتی که برادر تو، یاسرتو، یا دختر تو، یا همسر محبوب تو، یا دوست تو که مثل روح روان تو است در خفا بتوبگویند بسوی خدایان دیگر برو یعنی مذهب خود را تغییر بده تو او را باید سنگسار کنی اول دست خودت روی او بلند خواهد شد بعد دست تمام ملت.» چنین اصول نمیبایستی در بین ملل يك قانون مدنی باشد چه آنکه در برای تمام جنایات باز میکند زیر ا قانونی که با تهدید باعدام امر میکند توطئههایی را که انسان

خودش سهمی در آنها نداشته فاش کند بسیار قانون سختی است. این قانون اگر در حکومت مشروطه استعمال شود باید خیلی آنرا محدود کرد. چنین قانونی را نباید با تمام سختی خود اجرا کرد مگر در مورد جنایت توهین بسلطنت و بعلاوه خیلی مشکل است که رئیس مختلف این جنایت را باهم مشتهه نکنند.

در ژاپن قوانین تمام افکار عقل انسانی را زیر و زبر میکند، جنایت عدم کشف (افشان کردن) بمعادی ترین موارد اطلاق میشود يك سفرنامه حاکی است که دو دوشیزه را در يك صندوق که میخپائی بداخل آنها کوبیده شده بود جادادند و آنقدر صبر کردند بمیرند گناه یکی از این دو آن بود که عشقبازی کرده بود و گناه دیگری آن بود که اینکار را افشان کرده بود^۱.

فصل هیجدهم

در جمهوریت بسیار خطر ناک است که

مرتکب جرم توهین بدولت را زیاد تنبیه کنند

وقتی يك دولت جمهوری موفق شد تمام اشخاصی را که میخواستند آنرا سرنگون کنند از بین ببرد باید درخاتمه دادن بانتهامها بکیفرها وحتى بپاداشات تعجیل و تسریع کند در چنین موقعی تنبیهات و تعبیرات بزرگ نمیتوان قائل شد مگر اینکه قدرت زیادی باشخاص بدهند در اینصورت بهتر آنست که بیشتر عفو کنند تا تنبیه و کمتر تبعید کنند و بیشتر تحبیب، اموال را برای صاحبانش بگذارند و کمتر ضبط کنند، چه آنکه بپایان انتقام جمهوریت منتقمین ستمگری را برقرار خواهند کرد.

صحبت در این نیست که شخص مسلط را نابود کنند بلکه مقصود اینست که

۱- به بینید تفاوت قانون چقدر است؟! در قوانین اسلامی ضمن تربیت اجتماعی مردم امر اکید شده است که سر را نباید فاش کرد و سرفاش کردن یکی از صفات ناپسند و غیر قابل عفو و نزد خدا و خلق منفور میباشد در واقع نفس الامر هم کسی که سری نزد او از دیگری است بمنزله يك نفر امین است که اگر سر را فاش کرد خیانت در امانت کرده است ولی قوانین ژاپن سرفاش نکردن را با مرگ کیفر میدهند! مترجم

خود تسلط را از بین ببرند و باید هر چه زودتر جریان عادی حکومت را اعاده داد که قانون حکمفرما باشد نه اشخاص.

یونانیان برای انتقام کشیدن از ستمگران یا از اشخاصی که سوءظن بستمگری آنان میکردند حدی قائل نشدند گاهی اولاد آنها را بقتل میرساندند و گاهی پنج تن از نزدیکترین خویشاوندان آنها را، بسیاری از خانوادهها را تبعید کردند باینجهت جمهوری آنها متزلزل شد، تبعید و یا مراجعت تبعید شدگان همیشه هنگامی پیش میآمده که از تغییر اساس حکومت حکایت مینموده است ولی رومیان عاقلتر بودند، زیرا وقتی کاسیوس بجرم تمایل بستمگری محکوم شد این موضوع بمیان آمد که آیا اطفال او را هم خواهند کشت یا نه ولی اطفال او بهیچ کیفری محکوم نشدند.

دنيس میگوید: «آنهايی که خواستند این قانون را در آخر جنگ مارس ها و جنگهای داخلی تغییر دهند و اطفال تبعید شدگان را بوسیله امر سیلا از محکومیت مستثنی دارند جنایتکار بوده اند.»

در جنگهای ماریوس و سیلادیه میشود که تاچه اندازه مردم فاسد شده بودند و بعد از این جنگها تصور میرفت که دیگر آن فساد و خرابی ظاهر نخواهد گردید زیرا بقدری شوم بود که تصور بازگشت آن نمیرفت اما در زمان زمامداری مدیران ثلاثه نه تنها فساد سابق بازگشت کرد بلکه شدیدتر هم شد چه آنکه آنها میخواستند مظلالم را مستور نموده و ظاهراً عدالت پیشه باشند.

آری سفسطه هائیکه ستمگران برای عمل خود استعمال میکنند تولید تأسف مینماید و بسیار غم انگیز است.

در آثار آپین فرمول تبعید دیده میشود ولی طوری تدوین شده که گوئی هیچ منظوری غیر از خیر جامعه در آن نبوده است زیرا مزایائی برای آن قائل شده اند و با کمال خون سردی راجع به آن بحث شده و در آن وسائل خوبی بکار برده اند که هم پول داران در امانند و هم طبقه سوم راحت میباشند و باندازه ئی از

تهدید مردم ترسیده آرامش ارتش را در نظر گرفته اند که مردم خوشبخت و سعادتمند شده اند.

وقتیکه لاپیدس یکی از مدیران ثلاثه روم بر اسپانی غلبه کرد کشور روم بر اثر جنگ های داخلی غرقه بخون بود با این وضع لاپیدس امر کرد بمناسبت فتح اسپانی جشن بگیرند و شادمانی کنند در حالیکه در خطر اضمحلال بودند.

فصل نوزدهم

چگونه استعمال آزادی را در جمهوریت

معلق میدارند

در کشورهاییکه بیشتر به آزادی اهمیت میدهند قوانینی وجود دارد که آزادی را بر علیه افراد نقض میکند تا برای عموم نگهدارد، این قبیل قوانین در انگلستان وجود دارد مثل لوایح قانونی موسوم به اتاندر^۱.

منشاء این رسوم قوانین آتن میباشد که بر علیه يك فرد حکم میدادند مشروط بر اینکه شش هزار نفر از مردم بآن رأی داده باشند و همچنین از قوانین روم سرچشمه میگردد که بنام امتیازات بر علیه افراد وضع میشد رومیها آن قوانین را در اجتماعات بزرگ ملت وضع میکردند ولی بنظر سیسرون این قوانین درست نبود او میگفت باید این قوانین را لغو کرد زیرا قانون باید شامل همه باشد، قوت قانون در آنست که در باره تمام مردم حکم کند، بعقیده من گاهی باید روی آزادی پرده کشید

۱- در دادگاههای انگلستان يك دلیل برای اقناع قضات کافی نیست که بر طبق آن متهم را محکوم کنند و رأی بدهند، بلکه دلیل قطعی و مسلم بموجب قانون این است که لا اقل بر علیه متهم دو شاهد وجود داشته باشد، همچنین اگر کسی متهم بامری باشد که جنایت مهم نامیده شده و موفق شود گواهان را رد کند بطوری که محکوم کردن او بوسیله موازین قانونی ممکن نباشد میتواند يك لایحه مخصوص راجع بشخص او بمجلس برد که تقریباً جنبه ادعا نامه و کیفرخواست دارد این لایحه منفرداً درباره او تنظیم و بمجلس برده میشود و درباره آن مثل سایر لوایح رفتار میکنند باین معنی که باید مجلس آنرا تصویب و پادشاه آنرا صحه نماید متهم هم میتواند بوسیله وکیل مدافع خود از این لایحه دفاع و بر علیه آن صحبت کند و در مجلس هم میتواند در اطراف آن مذاکره بنمایند این لایحه را اتاندر مینامند.

همانطور که در گذشته گاهی مجسمه خدایان را پنهان میکردند. در این صورت وضع این قبیل قوانین خاص در مورد بخصوص که بر طبق رسوم و آداب آزادترین ملل جهان بعمل میآید گاهی لازم است، چه منظور از آن حفظ امنیت عمومی خواهد بود.

فصل بیستم

قوانینی که در جمهوریت برای

آزادی افراد مفید است

غالباً در دولتهای جمهوری که از توده تشکیل میشود اتهامات عمومی است یعنی راه شکایت برای همه باز است و هر کس را میتوان متهم کنند آنوقت این قضیه موجب شده است که قوانینی برای دفاع بیگناهان وضع کرده اند.

در یونان این رسم بود که اگر کسی دیگری را متهم میکرد و يك خمس آراء مردم را بر له اظهار خود تحصیل نمی نمود بهزار درهم جریمه محکوم میشد، اشین که کتسیفون را متهم کرده بود و عده کافی با او موافق نبودند باین جریمه محکوم شد.

در روم کسیکه بی جهت دیگری را متهم میکرد بدنام میشد و حرف ك را روی پیشانی او داغ می زدند و او را تحت نظر مستحفظین قرار می دادند تا بتواند بقاضی یا گواهان رشوه بدهد.

ما درباره قانون روم و آتن که بمتهم اجازه میدادند پیش از صدور حکم از محکمه خارج شوند سابقاً صحبت کرده ایم.

فصل بیست و یکم

بیرحمی قوانین نسبت به بدهکاران

در جمهوریت

وقتیکه یکنفر پولی بکسی قرض می دهد طبیعتاً برای خود نسبت باو تفوق بزرگی قائل می گردد از اینجهت که وام گیرنده پول را برای هزینه

و احتیاج خود قرض میکند و پس از اینکه خرج کرد دیگر آن پول را در اختیار ندارد.

حال اگر در جمهوری قوانین هم رسم بندگی و تفوق دائن بمدیون را تشدید نمایند چه خواهد شد؟

در آتن و روم ابتدا اجازه داده شده بود مقروضی را که نمی تواند دین خود را ادا نماید بعنوان غلام بفروشد **سلن** این رسم را در آتن اصلاح کرد و مقرر داشت هیچکس را نمیتوان بعلت دین آزار جسمانی داده یا بغلامی مجبور نمود اما دسمویرها در روم این رسم را با پیروی از دستور **سلن** اصلاح نکردند و با اینکه آئین نامه **سلن** را جلو چشم خود داشتند نخواستند از آن پیروی کنند و این تنها وهله نیست که اصول قانون الواح دوازده گانه نیت دسمویرها را مبنی بر اصطکاک با روح مردم میرساند بلکه موارد بسیاری دارد.

این قانون بیرحمانه بر علیه بدهکاران موجب شد که جمهوریت روم چندین دفعه بخطر بیافتد مثلاً یکوقت شخص بدهکاری که تنش از صدمات طلبکار پراز زخم بود از خانه طلبکار خود فرار کرده و خود را بمردم نشان داد و ملت از مشاهده چنین منظرهائی متأثر کرد و این قضیه باعث شد که سایر طلبکاران دیگر جرئت نکردند مدیونین را حبس کنند، مدیونین از سیاه چالهای دائنین بیرون آمدند ولی چون مواعیدی را که بآنها در باره قبول تسهیلات برای پرداخت دیون دادند وفا نکردند، ملت برای الغای این قانون بسوی کوه مقدس رفت ولی نتوانست موفق بالغای آن گردد در این ضمن يك قاضی بنام مانلیوس از ملت دفاع کرد، اومی خواست خود را محبوب القلوب عامه کند بی جهت در صدد برآمد افرادی را که طلبکاران بشکل غلام در آورده بودند آزاد کند ولی از مقاصد اوهم جلو گیری شد. این درد اجتماعی باقی بود تا قوانین مخصوصی وضع شد و تسهیلاتی برای بدهکاران درباره تأدیه دین قائل شدند.

در سال ۴۶۸ رومی کنسولها قانونی وضع کردند که بموجب آن اجازه داده

نمیشد طلبکاران بدهکاران را بعنوان غلام در خانه خود نگهدارند و از این رویه ممانعت بعمل آمد.

يك نفر رباخوار **پاپیریوس** نام پسر جوانی را بنام **پوبلیلیوس** در منزل خود بمناسبت عدم تأدیه دین بزنجیر بسته بود و در صدد برآمد که غفت جوان را لکه دار کند.

همانطور که جنایت **سکتوس** آزادی سیاسی بروم داد این جنایت هم باعث شد آزادی مدنی اعاده گردد.

وضعیت عمومی روی این بود که وقوع جنایات تازه و اثرات آن در روحیه مردم آزادی را که ارتکاب جنایات سابق باعث شده بود تحکیم می نمود، سوء قصد **آپیوس** نسبت بدوشیزه **ویرژینی** نقرتی را که بدبختی **لوکرس** نسبت بستمگران در قلوب ملت تولید کرده بود دوباره تجدید نمود. سی و هفت سال بعد از جنایت **پاپیریوس** هم يك جنایت مشابه آن باعث گردید که ملت روی کوه **ژانیکول** رفت و قانون برای امنیت و طرفداری بدهکاران قوت جدیدی گرفت از آن بعد طلبکاران را بجرم پیروی نکردن از قانون بر علیه رباخواری بیشتر تعقیب میکردند تا بدهکاران را بعلت عدم پرداخت دین^۱.

۱- این موضوع در ادوار مختلف تاریخ قضائی و زندگی بشر با اشکال مختلف در آمده است مثلاً در همین رم قدیم دوره ای رسم بوده است که مدیون در مورد عدم پرداخت دین بمیزان معین تا پرداخت وام برای دائن کار میکرده و اغلب برده و زرخیر او میشده و زمانی هم اطفال و فرزندان خود را باو در عوض میداده و در واقع می فروخته و غالباً منشأ اصول بردگی از اینجا ناشی شده است و گاهی هم دائنین مدیونین را در خانه ها و زیر زمین ها و سیاه چالهای خود زندانی میکردند و زنجیر می نموده اند و دوره ای هم طبق قانون میزهای دوازده گانه دائن مدیون را قطعه قطعه و هر دائی سهمی از آن میبرده است **سیلیوس** حقوق دان رومی در کتاب اوکل درباره این موضوع بحث نموده ولی منتسکيو عقاید او را تقبیح نموده است در هر صورت در تمام موارد و مقررات این امر بمقتضای دوره جهالت تدوین میشده است و مناسب با سایر شئون زندگی آنان بوده است اما متأسفانه هنوز در اغلب از کشورها و منجمله کشور ما يك آثاری از این قوانین و مقررات وجود دارد که آن بازداشت مدیون از طرف حکومت به تقاضای دائن است ۱۱

در اینکه اساساً وام یکی از اصول قضائی و مدنی جهان متعتمد است و برای پیشرفت زندگی بشر در رفع حوائج يك اصل خوبی است چون به تجربه ثابت شده بحثی نباید کرد چه آنکه در این دوره از تمدن بقیه در صفحه بعد

فصل بیست و دوم

چیزهایی که در حکومت مشروطه

به آزادی حمله میکنند

..... غالباً در حکومت مشروطه کمیسرهای برای قضاوت در امور خصوصی معین میشو نداین کمیسرها آزادی را ضعیف کرده و بیش از هر چیز برای شخص

بقیه از صفحه قبل

بشری که مازندگی میکنند دیده میشود اصول استقرار یکی از مهمترین شعب اقتصاد و تقریباً دائر مدار زندگی اقتصادی ملل قرار گرفته ولی در مورد عدم پرداخت آن هنوز اصول و مقررات مناسبی با پیشرفت تمدن وضع نشده و قانون اجرای احکام و اسناد رسمی در این مورد قابل بحث و انتقاد و بالنتیجه قابل تنقیح است. قانون اینست: «اگر مدیون نتوانست در موعد مقرریا بپردازد از انقضای مهلت های قانونی دین خود را بپردازد دائن حق دارد تقاضای توقیف او را بنماید مشروط باینکه هزینه اعاشه ایام محبس او را بپردازد.»

این حق بدون در نظر گرفتن سایر جهات قضیه صرفاً از لحاظ حفظ حق دائن داده شده است در صورتیکه میبایستی شقوق مختلف آنرا نیز در نظر بگیرند یعنی اوضاع و احوال مدیون و دائن از لحاظ فردی و جنبه اجتماعی و اخلاقی و مالی مورد دقت قانونگذار قرار داده شود. مثلاً وضیعت مالی مدیون و اینکه آیا نمیتواند دین خود را بپردازد و آیا ارزش اجتماعی مدیون تا چه اندازه است و از بازداشت او چه صدماتی ممکن است به وابستگان او و چه لطاماتی با اجتماع وارد گردد و بار اثبات اعسار و افلاس برای او مسدود بوده و یا اینکه نمیبخواسته در مقام آن برآید یا دسترسی به دارائی خود نداشته و امثال این موارد باید مورد توجه قانونگذار قرار گیرد مع هذا چنین حقی بدائن نباید داد و این حق آثار مستقیم اعمال وحشی ها و جباران دوره جهالت میباشد چه آنکه مال فرع شخص است و انسان آزاد عاقل را نباید برای پرداخت مالی که نمیتواند بپردازد از حق آزادی مدنی محروم نمود و علاوه این عمل هم برای دائن ممکن است نتیجه معکوس داده و نقض غرض شود (بخاطر دارم يك افسانه قضائی که نقل میکنم: در یکی از کشورهای اروپا که این اصل جاری بوده دائنی بسراغ مدیون محبوس خود رفته و میگوید فکری برای اداء دین کرده ای یا نه مدیون جواباً میگوید فکر خوبی کرده ام و آن اینست که نصف هزینه اعاشه مرا بصندوق ذخیره آنقدر بدهی تا مبلغ وام پر شود و نصف دیگر آنرا در حال آزادی بمن بدهی که بنمایندگی تو برایت کسب و تجارت کنم و عواید آنرا نصف نمایم.)

ای بسا ممکن است این کار مدت ها طول بکشد و دائن بیش از پیش متضرر شود و مآلام بحق خود نرسد اصولاً اجازه چنین عملی و دادن چنین حقی بدائن از اصول تمدن و آزادی بشر و حفظ نزاکت برای وجود بشر متمدن يك اجازه و حق خوبی نخواهد بود زیرا مایب آن زیاد است و علاوه بر هتك حیثیت اجتماعی و شئون مدنی مدیون ممکن است به سایرین که وابستگان او هستند تضییقات اخلاقی و مالی وارد شود از قبیل اینکه اطفال او بی سرپرست و اعاشه آنها در مضیقه بیافتد در صورتی که آقای دائن يك هزینه بسیار نا قابلی فقط برای شخص مدیون می پردازد

بقیه در صفحه بعد

پادشاه بیفایده است پادشاه از وجود این کمیسرها بقدری کم استفاده میکند که قابل آن نیست کارها را برای استقرار آنها تغییر شکل دهد زیرا شاه اخلاقاً مطمئن است که خود بیش از این کمیسرها روح پاکدامنی و عدالت دارد چه آنکه این کمیسرها همیشه تحت اوامر پادشاه و بعلت ترسی که از او دارند و همچنین بمناسبت يك تقع موهوم دولت و بواسطه افتخار انتخاب خود اعمال خود را مجاز میدانند.

در انگلستان در زمان حکومت هانری هشتم وقتی که يك لرد را مورد محاکمه قرار می دادند قضاوت او را بکمیسرهائی که از مجلس اعیان انتخاب شده بودند واگذار میکردند و با این اصول هر لردی را که دلشان میخواست بقتل میرساندند.

بقیه از صفحه قبل

و اگر این بازداشت طول بکشد مدتها آزادی يك فرد برای خاطر فرد دیگر بدون اینکه اولی موجب سلب آزادی دومی شده باشد و لااقل معامله متقابلهئی فرض گردد سلب شده است در صورتیکه اغراض انفرادی نمیبایستی موجب سلب آزادی افراد گردد والا امیال افراد در درجات متفاوت بسیار است و موجب اضرار جامعه خواهد گردید و نیز امکان اینکه مدیون اگر در ایام بازداشت آزاد بود می توانست وسایل پرداخت دین را فراهم کند این فرصت هم از او و هم از دائن فوت شده است و همچنین اثبات اعسار و افلاس برای او در حال بازداشت مقدور نیست و این چنین قانونی که مدیون تا اثبات اعسار و افلاس در توقیف بماند بسیار ظالمانه است.

این موضوع محتاج به بحث طولانی تر و قابل يك رساله علیحده است که تمام شقوق آن تشریح گردد. در اینجا منظور اشارهئی بود بهر حال راه اصلاح آن بنظر نویسنده همان معافیت مدیون تا زمان تمکن و اجرای اصول (المفلس فی امان الله) با شرایط خاصی است به این ترتیب که با وضع مجازات های شدید برای اشخاصی که برخلاف واقع خود را معسر یا مفلس وانمود میکنند و یا در این باب شهادت میدهند راه های سوء استفاده از این اصل را مسدود نمود و همچنین با برقراری اصول پرداخت به اقساط به تناسب کار و حال و حرفه مدیون حق داین را حفظ کرد و نیز اثبات اعسار را بدون تشریفات زیاد برای معسر امکان پذیر نمود و اجازه هیچگونه توهینی که هتك حیثیت اجتماعی از مدیون بنماید از قبیل تقاضای بازداشت و غیر آن بداین نداد و علاوه تأمین دین را قبل از اثبات از اموال و دارائی مدیون مستنکف تا حدود معینی مجاز نموده و تعمیم داد مشروط بآنکه راه حیف و میل آن نیز مسدود گردد.

بر مقتضای اینست که با وضع قوانین و مقررات معتدل و مناسب که آثار دوره جاهلیت را در بر نداشته باشد طرق تأمین پرداخت دین را مقرر و وسائل سوء استفاده را از دست شیادان گرفته و شئون افراد را نیز در نظر بگیرند. مترجم

فصل بیست و سوم

جاسوسان در حکومت مشروطه

آیا در حکومت مشروطه وجود

جاسوسان لازم است؟

اگر چنانچه اشخاص درستکار باین شغل گماشته شوند شاید جاسوسی بد نباشد اما ردالتی که برای اشخاص جاسوس لازم است به ردالت عمل جاسوسی دلالت می‌کند.

پادشاه باید نسبت باتباع خود با سادگی و صداقت و اطمینان رفتار کند کسیکه نگرانی و ترس و سوء ظن داشته باشد و محتاج بجاسوسی گردد مانند بازیگریست که برای بازی کردن نقش خود و امانده است ولی وقتی می‌بیند قوانین بطور کلی در نهایت استحکام و محترم می‌باشند میتواند خود را در امان بداند زیرا روش عمومی روش افراد را تأمین میکند.

شاه نباید بترسد، شاه نمیداند مردم چقدر او را دوست دارند چرا دوستش نداشته باشند؟

شاه تقریباً سرچشمه تمام نیکی‌هایی است که بعمل می‌آید ولی تمام کیفرها را بحساب قوانین می‌گذارند.

شاه خود را بملت نشان نمیدهد مگر بایک صورت بشاش، قدرت شاه ملت را حفظ میکند و افتخارش بمردم سرایت مینماید.

دلیل اینکه مردم شاه را دوست دارند این است که باو اطمینان میکنند و هر وقت وزیری تقاضائی را رد کند مردم تصور میکنند اگر خود شاه بود قبول میکرد حتی در بلیات عمومی شخص شاه را ابداً متهم نمیکند و مردم تصور مینمایند که شاه از قضایا اطلاع ندارد یا اینکه اشخاص فاسد دور او را گرفته‌اند و باو بد فهمانده‌اند توده می‌گوید: «اگر پادشاه میدانست اینطور نمیشد».

این کلمات مانند یک نوع مناجات و دلیل اعتمادیست که ملت به پادشاه دارد... پس اینکار برای پادشاهان خوب نیست که جاسوس تعیین کنند زیرا وقتیکه شخص

نسبت بقوانین وفادار باشد بوظائف خود نسبت به پادشاه عمل میکند در عین حال باید هر کس دست کم در خانه خود در پناه بوده و رفتارش در امان باشد، تا وظائف خود را بخوبی انجام دهد.

فصل بیست و چهارم

نامه‌های بی‌امضا

تاتارها مجبورند اسم خود را روی تیرهای خود بنویسند تا دستی که آن تیر را انداخته است شناخته شود.

فیلیپ مقدونی در حین محاصره یک شهر زخمی شد و روی تیر این عبارات را یافتند: «آستر این ضربت را بفیلیپ زد».

اشخاصیکه دیگران را متهم میکنند اگر این کار برای نفع عمومی باشد باید در جلو قضات بگویند نه در حضور پادشاه زیرا پادشاه بسهولت تحت تأثیر واقع میشود ولی قضات را نمیتوان بسهولت گول زد قضات برای مقتریان قوانینی در دست دارند این اشخاص اگر نخواهند قوانین را واسط بین خودشان و متهم قرار بدهند دلیل اینست که می‌ترسند و یا بر خلاف حقیقت گفته‌اند.

کوچکترین کیفریکه بآنها میتوان داد اینست که بحرفهای آنها توجهی ننموده گفته‌های آنان را باور نکنند.

فقط در بعضی موارد که بطوء جریان داد گستری را نمیتوان تحمل نمود یا هنگامیکه حفظ و سلامت پادشاه در بین است میتوان باین اشخاص توجه کرد و گمان کرد متهم کننده از روی اجبار و درماندگی اقدام باظهار شکایت نزد شاه نموده است.

ولی «وقتی دیده میشود اشخاص اغلب دشمن دارند نمیتوان بگفته مقتریان گوش داد و سوء ظن پیدا کرد» ولو اینکه یک دشمن هم برای کسی وجود داشته باشد کافیهست که از روی بغض و عناد اقدام به چنین کاری کند.

فصل بیست و پنجم

طرز حکومت در دولت مشروطه

... اقتدار پادشاهی محرك بزرگی است که باید به آسانی وبدون صداحرکت کند .

چینی ها یکی از امپراطوران خود را تمجید میکردند و میگفتند «مثل آسمان حکومت میکند» یعنی از آسمان سرمشق میگیرد .

مواردی هست که قدرت باید با تمام قوت خود عمل نماید ولی مواردی هم هست که باید با حدود خود کار کند حد اعلای خوب اداره کردن این است که خوب بدانند کدام قسمت از قدرت را در چه مواردی باید بکار برد .
در حکومت های مشروطه تمام خوشبختی از اعتقادی است که ملت بملایمت حکومت دارد .

وزراء ناقابل همیشه میل دارند بمردم بگویند غلام هستید و غیر از عباراتی از قبیل پادشاه متعجیر است، پادشاه غضبناک است ! یا ترتیبی خواهد داد ، چیزی نمی نویسند و نمی گویند .

یکنوع سهولت در فرمانروائی هست و آن اینست که از یکطرف پادشاه تشویق کند از طرف دیگر قوانین تهدید نمایند .

فصل بیست و ششم

در حکومت مشروطه باید پادشاه دسترس باشد

... اگر مثالی بزیم این مطلب بهتر روشن خواهد شد .

آقای پری می گوید تزار پتر اول فرمانی منتشر نمود که بموجب آن قدغن کرده بود در هیچ مورد هیچکس حق ندارد باو عریضه تقدیم کند مگر اینکه در باب شکایت خود دونوبت بصاحب منصبان او قبلاً شکایت کتبی کرده باشد و برخلاف عدالت در باره اش رفتار شده باشد آن وقت نوبت سوم می تواند به تزار عریضه

خود را تقدیم کند و هر کس برخلاف این ترتیب رفتاری بکند و بدون اینکه ذیحق باشد عریضه بشاه بنویسد مستوجب اعدام است، این فرمان باعث شد که از آنوقت ببعد دیگر هیچکس عریضه بتزار عرض نکرد .

فصل بیست و هفتم

در اخلاق پادشاه

اخلاق پادشاه مثل قوانین با آزادی کمک میکند . اخلاق پادشاه میتواند آدمیان را حیوان و حیوانات را آدم کند، اگر پادشاه آزادیخواهان را دوست داشته باشد دارای اتباع آزادمنش خواهد بود و اگر مردمان پست را دوست داشته باشد دارای غلامانی خواهد بود و بس .

پادشاه اگر میخواهد فن بزرگ سلطنت کردن را بداند باید شرافت و تقوی را بخود نزدیک کند و لیاقت شخصی را بسوی خود دعوت نماید . گاهگاهی بطرف قریحه ها توجهی معطوف دارد ، پادشاه نباید از جائی که رقبا اوهستند بترسد و همینکه آنها را دوست داشته باشد طبعاً رقابت آنها برطرف و با آنها مساوی میشود ، پادشاه باید قلوب مردم را جلب کند ولی نباید مردم را اسیر نماید .

پادشاه باید خودش را معروف توده نماید و بشناساند و از محبت کوچکترین فرد اتباع خود خشنود باشد زیرا همه آدم هستند ، گرچه توده خیلی کم توقع توجه پادشاه را دارد ولی شرط عدالت است که آن توجه در باره وی مبذول شود ، مسافت بی نهایتی که میان توده و پادشاه است مانع از این است که توده مزاحم پادشاه بشود اما پادشاه باید با اخلاق خود این مسافت را کوتاه نماید ، پادشاه باید بداند ملت از امتناعهای پادشاه در مورد ادعاهای درباریان بهره مند و متمتع میگردد پس در عین حالی که تمناها را میپذیرد دعوی ما را نباید قبول کند .

فصل بیست و هشتم

احتراماتی که باید پادشاهان

در باره ملت مراعات کنند

پادشاهان باید در مورد استهزاء خیلی خودداری کنند زیرا اگر این کار معتدل و جنبه تفریح داشته و باظرافت و نزاکت توأم باشد اسباب دلخوشی مردم را فراهم می نماید و وسیله تحبیب و یکرنگ شدن شاه و ملت را بدست می دهد، در عین حال استهزاء نیش دار و آزار دهنده برای پادشاهان کمتر مجاز است و تنها استهزاء نیش دار پادشاهان است که زخمهای مهلك وارد می آورد .

پادشاهان نباید هر گز فحش بدهند زیرا آنها را برای بخشیدن و تنبیه کردن برقرار نموده اند نه برای فحش دادن و ناسزا گفتن .

فحش پادشاه بیرحمانه تر از اعمال و رفتار سلطان ترکیه یا تزار مسکو می باشد زیرا رفتار مستبدانه آن سلاطین موجب سرافکندگی میشود اما هتک شرافت از کسی نمیکند و اگر پادشاه فحش بدهد هر دو کار خواهد کرد یعنی هم سرافکنده می نماید و هم هتک شرافت می کند .

اهالی آسیا اینطور می پندارند که دشنام پادشاه اثر يك لطف پدرانۀ اوست ولی بعقیده اروپائیان ناسزای شاه نه تنها يك توهین بزرگی است بلکه بهیچوجه قابل جبران نیست و بتفرت آن نومیدی هم علاوه می کند زیرا دامان آلوده کسی که مورد توهین شاه واقع شده هر گز پاک نخواهد شد .

پادشاهان باید بسیار محظوظ باشند که اتباع آنها شرافت را بیش از زندگی عزیز می شمارند زیرا این شرافت خود موجب وفاداری نسبت بشاه و شجاعت است .

بدبختی هایی که برای پادشاهان در نتیجه دشنام دادن با تابع تولید شده می توان بخاطر آورد .

مثل انتقام کراآ ، خواجه نرسس ، کنت ژولین ، دوشس دو مونپانسیه

که چون هانری سوم برخی از معایب او را فاش کرده بود او از این قضیه دلخور شده و در تمام مدت عمر خود زندگی هانری سوم را مختل نمود .

فصل بیست و نهم

قوانین مدنی میتوانند اندك آزادی

در حکومت استبدادی بگذرانند

اگرچه حکومت استبدادی بالطبع در همه جا یکسان است معینا کیفیات و معتقدات مذهبی و افکار موهوم و سرمشقها و طرز تفکر و اطوار و آداب مردم تفاوت های فاحش دارند . خیلی خوبست که بعضی افکار در این کشورها برقرار شده است . مثلاً در چین پادشاه را پدر ملت می نامند و بین اعراب در ابتدای امپراطوری پادشاه واعظ آنها بود .

و همچنین بسیار نیکوست که يك کتاب مقدس بعنوان اصول و قواعد بکار گرفته و وجود داشته باشد مثل قرآن نزد اعراب و کتاب زرتشت میان ایرانیان، ودا نزد هندیان^۱ و کتابهای کلاسیک نزد چینیان .

وقتی قانون مذهبی بجای قانون مدنی بکار میرود بخودسری افراد حدود ثابتی می بخشد ، این کار بدنیست که در موارد مشکوک قضات با رؤسای مذهبی مشورت نمایند مثلاً در ترکیه قضات از ملاها پرسش می کنند در مواردیکه گناهکاری

۱- ودا قدیمترین کتاب مذهبی دنیا است که در هند باستان وجود داشته . مدت ها بعلم نبودن خط و کتابت سینه بسینه نقل میشده است . حافظ ودا پیشوای مذهبی و روحانی بوده است .

ودا چهار کتاب است : قدیمی تر از همه ریک ودا که حاوی سرودهای خدایان و اعمال مذهبی پرپیچ و خمی است ، بعد سام ودا که متضمن امور مذهبی خاص و در واقع تنقیح شده اولی است ، سومی یاجور ودا که مربوط بدستورات و احکام و ادعیه و مراسم قربانیا است ، چهارمی اتار ودا که مربوط به طلسمات سحری و ادعیه و اوراد توفیق یافتن در زندگی و محفوظ ماندن از شرور میباشد . اولین دفعه این کتاب بزبان سانسکریت پنجهزار سال قبل از میلاد نوشته شده و سپس ماکس مولر مستشرق آلمانی آنها را به زبانهای اروپائی ترجمه کرده است بعقیده ماکس مولر ریشه احکام و دستورات زنده و اوستا و آئین زرتشت از ودا اقتباس شده است مترجم

مستحق اعدام باشد مناسبتر است قاضی مخصوصی برای او تعیین کنند و از حاکم شرع اظهار عقیده بخواهند تا اینکه قدرت کشوری و روحانی بوسیلهٔ اختیارات سیاسی معتدل‌تر بشود.

فصل سی‌ام

دنبالهٔ همان موضوع

در کشورهای استبدادی رسم این است که وقتی پدرخانواده مغضوب پادشاه شد زن و فرزند و کسان او نیز مغضوب میشوند، آنها بدون اینکه کار بدی کرده باشند بدبخت میشوند.

پادشاه باید میان خودش و اشخاصی که مورد غضب واقع میشوند واسطه‌ها و التماس‌کنندگان باقی بگذارد تا غضبش را تسکین بدهند و ذهنش را در باب قضایا روشن بکنند و عدالت او را تشویق نمایند.

عادت خوبی در **مالدیو** هست که هر وقت یکی از اعیان مورد غضب پادشاه واقع میشود هرروز بدربار میرود و بپادشاه کرنش و تواضع می‌نماید تا اینکه دوباره مورد مرحمت واقع گردد، در واقع حضور او غضب پادشاه را تسکین میدهد.

در بعضی کشور های استبدادی تصور می‌کنند اگر با پادشاه بر له يك مغضوب صحبت کنند مثل اینست که هتك حرمت پادشاه را کرده‌اند و چنان بنظر میرسد که اینان نهایت کوشش را میکنند تا خود را از فضیلت رحم محروم بدارند.

در قانونیکه این‌همه از آن صحبت کردم **آرکادیوس** و **هونوریوس** مقرر داشتند اشخاصی را که جرئت میکنند شفاعت مقصرین را بنمایند بهیچوجه نخواهند بخشید این قانون خیلی بداست اما در استبداد بدتر است.

در کشور ایران بهر کس که مغضوب میشود و می‌خواهد از کشور بیرون برود

اجازه میدهند خارج شود این عادت خوبی است گرچه عادت معکوسی است که از استبداد سرچشمه گرفته است، زیرا اتباع را مانند غلامان و بندگان می‌پندارند و آنهائیکه از کشور بیرون می‌روند بمنزلهٔ غلامان فراری تلقی میشوند معذرا این عادت در ایران برای استبداد خیلی خوب است زیرا ترس از فرار یا انزوای مردم اجحافات متعدیان و حکام را جلو گیری نموده و یا معتدل میکند.

توانائی ملت اندازه بگیرند باید دست کم روی میزانی که همیشه میتواند بدهد در نظر بگیرند .

فصل دوم

استدلال بدی است که بگویند زیادی

خراجها بخودی خود خوب است

در برخی از کشورهای مشروطه دیده شده است کشورهاییکه از مالیات معاف بوده اند مثل کشورهای مجاور آنها که زیر بار مالیاتهای کمر شکن پشتشان خم شده بیک میزان بیچاره و بینوا گردیده اند دلیل عمده این موضوع اینست : کشور کوچکی که از طرف کشور بزرگی احاطه شده نمیتواند صنایع و کارخانجات داشته باشد و از این جهت از طرف کشور بزرگی که آنرا احاطه میکند دارای صنایع و کارخانجات و هنرهای متنوع است و نظاماتی برقرار میکند که تمام مزایای این کارها را فراهم میسازند .

بنابراین از کشور كوچك هر قدر هم كم مالیات بگیرند باز هم کشور كوچك فقیر میشود .

آنوقت از فقر این قبیل دولتها اینطور استدلال کرده اند : برای اینکه ملت هنرمند باشد باید مالیاتهای سنگین بدهد ، بهتر این بود استدلال میکردند اصلاً نباید مالیات بدهد زیرا تمام بیچارگان از اطراف و اکناف در آنجا جمع میشوند که کار نکنند زیرا از سنگینی کار مأیوس شده اند و تمام آسایش و خوشی خود را در تنبلی خود قرار میدهند .

نتیجه ثروت زیاد در يك کشور آنست كه در قلوب حس جاه طلبی را جاسازی دهد و نتیجه فقر اینست كه در دلها تولید یأس می کند ، اولی بوسیله كار تحريك می شود و دومی در اثر تنبلی راضی شده و به آن وسیله خود را تسلی میدهد .

طبیعت نسبت به افراد بشر عادل است و آنان را برای زحماتشان پاداش

کتاب سیزدهم

روابط اخذ مالیات با کثرت
درآمد عمومی و آزادی ملت

فصل اول

عوائد دولت

..... عوائد دولت عبارت از يك سهمی است كه هر كس از دارائی خود میدهد تا بقیه دارائی او در امان باشد یا برای اینکه از بقیه دارائی خود بتواند بطرز مطبوعی برخوردار شود ، برای اینکه این عوائد خوب تعیین شود باید هم احتیاجات دولت را در نظر گرفت و هم احتیاجات افراد را ولی این را هم باید در نظر داشت كه برای احتیاجات موهوم دولت نباید از احتیاجات حقیقی ملت چیزی برداشت شود .

احتیاجات موهوم دولت آنهایی هستند كه حرص زمامداران و روحیه ضعیف عمال دولت و پیش بینی نقشه های فوق العاده و میل مفرط به تحصیل افتخارات بیهوده تولید میکنند .

غالباً اشخاصی كه با روح پریشان در تحت فرمان پادشاه زمام امور را بدست میگیرند گمان میکنند احتیاجات دولت عبارت از احتیاجات روح كوچك و پریشان آنها است .

میزان عوائد عمومی را نباید از روی آنچه كه ملت میتواند بدهد قیاس كرد بلكه باید از روی آنچه كه باید بدهد اندازه گرفت و اگر هم بخواهند به نسبت

میدهد باینجهت انسان را زحمت کش میکند که برای کارهای بزرگ پادشاهی بزرگ مقرر داشته است، اما اگر يك قوه خودسرانه پادشاهی طبیعت را از دست آنان بگیرد از کار متفر می‌شوند و بیکاری برای آنان یگانه نعمت بنظر میرسد.

فصل سوم

طرز وصول مالیاتها در کشورهای که

يك قسمت ملت بنده زراعت است

بردگی خاک برای يك ملت اغلب بعد از يك تسخیر برقرار میشود در اینصورت بنده‌ئی که زراعت میکند باید رعیتی باشد شريك ارباب زیرا تنها اشتراك در سود و زیان میتواند ارباب و رعیت را که اولی برای بهره‌مند گردیدن و دومی برای کار کردن تعیین شده‌اند با هم سازش بدهد

فصل چهارم

دنباله موضوع فصل قبل

(در صورتیکه يك جمهوری چنین باشد)^۱

وقتی يك حکومت جمهوری ملتی را مجبور کند که برای او زمین را بکار دهمیباستی اجازه دهد اربابان مالیات رعایای برده را زیاد کنند، در لاسدمون اینکار را اجازه نمی‌دادند زیرا معتقد بودند که اگر زارع بداند کارش زیاد نخواهد شد زمین را بهتر می‌کارد، اربابان هم اگر انتظار برداشت محصول

۱ - مقصود اینست که ملت برده زراعت یعنی دهقان بدون مزد باشد اگر بخواهیم اصطلاح برده زراعت را بخوبی ترجمه کنیم باید رعایائی که بعنوان بیکار برای ارباب ده کار میکنند در نظر بگیریم این وضعیت وقتی بعنوان بردگی خاک اطلاق میشود که دهقانان سهمی از عوائد نبرد و بهره اوقط قوت لایموت باشد. البته وضع دهقانهای ایرانی در همه جا چنین نیست زیرا از عوائد زمین سهم می‌برند و بندرت بعضی رعایا هستند که بدون مزد کار میکنند و فقط قوت آنها تأمین میشود. قوانین اخیر ایران این عمل را طرد و منسوخ کرده است. مترجم

بیشتری نداشته باشند مردمان خوبی خواهند بود و از افراد حقیقی ملت بشمار خواهند آمد.

فصل پنجم

همین وضعیت در حکومت مشروطه

در حکومت مشروطه وقتی

اشراف بتفع خودشان مردم را وادار به زراعت کنند باز هم مالیات نبایستی زیاد بشود علاوه بر این خوب است پادشاهان به املاک خود و بخدمت نظامی رعایا اکتفا بکنند، اما اگر بخواهند از غلامان اعیان هم علیحده مالیات بگیرند ارباب آنها بایدضامن این مالیات باشد و در عوض رعیت به شاه مالیات بپردازد و بعد از آنها پس بگیرد در صورتی این قاعده را عمل نکنند اشخاصی که بنام پادشاه مستقلا از رعایا مالیات میگیرند و ارباب هم علیحده بگیرد هريك بنوبه خود اسباب زحمت و اجحاف رعایا و غلامان خواهند شد و یکی بعد از دیگری آنقدر مالیات خواهند گرفت که رعیت از بیچارگی بمیرد یا بجنگلها فرار کند.

فصل ششم

همین وضعیت در حکومت استبدادی

آنچه که در فصول گذشته در باب پرداخت مالیات گفته شد در حکومت استبدادی لازم تر است زیرا در چنین حکومتی هر لحظه ممکن است اراضی و رعایا را از دست ارباب بگیرند. بنابراین چندان مایل بحفظ آنها نیست در اینصورت باید جلوا افزایش مالیات گرفته شود، بطرکبیر که میخواست بهسبك آلمان مالیات را نقد وصول کند آئین نامه عادلانہئی تنظیم نمود که هنوز هم آن ترتیب در روسیه اجرا میشود اعیان مالیات را ازدهاتیان وصول کرده به تزار میپرداختند، در چنین صورتی اگر عده دهقانان کم بشود بازار باب مالیات را به تزار میپردازد و اگر عده دهقانان زیاد بشود ارباب مالیات

اضافی نخواهد پرداخت و آنوقت است که برای نفع خود بدهقانان تعدی نمیکند.

فصل هفتم

مالیات در کشورهای که

رعایای برده وجود ندارد

وقتی در کشور تمام مردم جزء افراد ملت هستند هر کس در ملک خود ارباب است و هر کس در ملک خود همان مالکیت و اختیار را دارد که پادشاه نسبت بکشور خود دارد آنوقت میتوان از شخص وزمین و کالایا از دوتای آنها یا از هر سه تا باهم مالیات گرفت.

در مالیات سرانه اگر مالیات به نسبت دارائی محسوب شود غیر عادلانه است زیرا هر کس يك احتیاجات طبیعی دارد که بآن احتیاجات طبیعی نباید مالیات بست ولی به آنچه که احتیاجات طبیعی زائد باشد و سود خالص محسوب گردد باید مالیات بست. بعلاوه باید مالیات کمتر از عوائد خالص باشد چه آنکه سنگینی و بزرگی مالیات و فزونی آن بر عوائد خالص مانع از پیدایش عوائد خواهد گردید.

در آتن افراد را بچهار دسته تقسیم کرده بودند، آنهاییکه از اراضی خود پانصد کیله میوه تازه یا خشک بر میداشتند يك تالان مالیات میدادند، آنهاییکه سیصد کیله بر میداشتند نیم تالان میدادند، آنهاییکه دویست کیله بر میداشتند ده مین (يك ششم تالان) می دادند و طبقه چهارم یعنی دارندگان کمتر از دویست کیله محصول هیچ مالیات نمیدادند، این مالیات گر چه نسبی نبود و مطابق تناسب اموال تعیین نشده بود ولی چون با احتیاجات مناسب بود عادلانه برقرار شده بود.

در مالیات ارضی فهرست‌هائی درست میکنند که طبقات مختلف املاک را در آنها جا میدهد اما شناختن این تفاوتها مشکل و پیدا کردن اشخاص بی‌غرض که بتوانند تفاوت دارائی مردم را عادلانه تشخیص دهند کار مشکل‌تری است پس

ممکن است دو قسم بی‌عدالتی پیدا شود: اول موضوع تشخیص تفاوت املاک، دوم بی‌عدالتی مأمورین.

اما بطور کلی اگر مالیات زیاد نباشد و برای ملت مایحتاج فراوانی باقی بگذارند این بی‌عدالتیهای خصوصی چندان مهم نخواهد بود ولی اگر برای توده حتی آن چیز را هم که بزحمت کفاف زندگیش را بدهد باقی نگذارند کوچکترین عدم تناسب بزرگترین عواقب سوء را دربر خواهد داشت.

اگر چند نفر از اهالی بقدر کفایت مالیات ندهند چندان مهم نیست زیرا دارائی آنها بالمال عموم میرسد اما اگر چندتن زیاده از حد مالیات بدهند خانه خرابی آنها بضرر عموم تمام میشود و اگر دولت ثروت خود را با ثروت اشخاص متناسب کند دارائی اشخاص بزودی ثروت دولت را زیاد خواهد کرد.

همه چیز بسته بموقع است آیا دولت رعایای خود را فقیر میکند تا خودش را غنی گرداند؟ یا صبر خواهد کرد که دست و بال اتباعش باز شده و او را غنی گرداند؟ طرز اولی نفع خواهد داشت یا طریقه دومی؟ با ثروت شروع بکار کند خوب است یا بالاخره ثروتمند شود؟

عوارض بر مال التجاره مالیات‌هائی هستند که ملت کمتر احساس سنگینی آنها را میکند زیرا مستقیماً از مردم دریافت نمیشود این عوارض را میتوان بطوری عادلانه ترتیب داد که تقریباً ملت نفهمد چیزی میپردازد یعنی احساس نکند.

باید در این قسم مالیات فروشندگان مالیات را بپردازند زیرا آنها متوجه هستند که خودشان نمیپردازند بلکه مالیات را خریدار خواهد پرداخت که مؤدی حقیقی است و این کار در ترتیب مالیات خیلی مهم است زیرا خریدار که مصرف‌کننده حقیقی است مالیات را با بهاء جنس اشتباه میکند.

بعضی از مصنفین گفته اند که نرن مالیات يك بیست و پنجم را که به غلامان در موقع فروش وضع شده بود حذف کرد ولی در واقع او فرمان داده بود بجای خریدار فروشنده این مالیات را بپردازد این دستور تمام مالیات را باقی گذاشته بود

اما ظاهراً بنظر میرسد که آنرا حذف کرده است .

در اروپادو کشور وجود دارد که مالیات بسیار سنگین بر نوشابه در آنجا وضع شده است در یکی سازنده مشروب مالیات را می پردازد و در دومی از تمام رعایا که مصرف میکنند بالسویه اخذ میشود، در کشور اولی هیچکس متوجه سختی مالیات نمیشود ولی در دومی آنرا زیان آور میدانند. در اولی آزادی عدم پرداخت را مردم احساس میکنند اما در دومی چیزی احساس نمیکند مگر ضرورتی که هر کس را مجبور بتأدیه مالیات مینماید، بعلاوه برای اینکه مردم آن مالیات را پردازند باید دائماً در خانه مردم به بازرسی پرداخت و هیچ چیز بیشتر از این عمل مخالف آزادی نیست، اشخاصیکه این قبیل مالیاتها را برقرار میکنند آن سعادت را نداشته اند که با طرز عاقلانه اجتماع را از خود راضی نمایند .

فصل هشتم

چگونه این اشتباه را حفظ میکنند

(اشتباه بین عوارض و قیمت کالا)

برای اینکه بهای کالا و عوارض در مغز پرداخت کننده مشتبّه شود باید نسبتی میان کالا و مالیات باشد و به يك جنس خوراکی کم قیمت مالیات زیاد نبندند .

کشورهائی وجود دارد که در آنجاها مالیات هفده یا هیجده برابر ارزش کالا است در چنین صورتی پادشاه این خوشبختی خیال را هم از اتباع خود سلب میکند آنوقت مردم می بینند که بطور معقول اداره نشده اند و احساس میکنند در انتها درجه رقیّت و بندگی هستند گذشته از این برای اینکه پادشاه بتواند يك مالیاتی که اینقدر نسبت به کالا بی تناسب است اخذ کند باید خودش مال التجاره را بفروشد و ملت نتواند از جای دیگر بخرد، اینهم هزار گونه معایب دارد .

چون در چنین وضعیتی قاچاق سودمند است و کیفر آنهم چندان مهم نیست و فقط ضبط کالاهای قاچاق میباشد آنوقت قاچاق زیاد خواهد شد .

دولت قدرت جلو گیری این کار را نخواهد داشت بخصوص کسه مال التجاره

ارزشش خیلی کم باشد پس برای جلو گیری از قاچاق باید بکیفرهای عجیب و غریب که نظیر کیفر بزرگترین جنایات باشد متوسل گردید آنوقت تناسب بین کیفرها و جرائم از بین میرود و اشخاصی که نمیتوان آنها را مردمانی شرور فرض نمود مانند تبه کاران تنبیه میشوند ، این کار هم باروح حکومت معتدل مخالفت کامل دارد .

این را هم اضافه میکنم هر قدر بملت فرصت بدهند با معامله کننده ئی تقلب بکند بهمان اندازه این را ممتول و آن را فقیر میکنند آنوقت برای جلو گیری از تقلب باید بمعامله کننده وسائل تعدی خارق العاده داد که در آن صورت همه چیز از دست خواهد رفت .

فصل نهم

یکنوع مالیات بد

منظورم مالیاتهایی است که در بعضی کشورها بر اصول قراردادهای مدنی بسته شده است^۱ .

در این قبیل مالیاتها اجرا کننده مجری آئین نامه های دولتی است و نسبت باموال مردم اقتدار مطلق پیدا میکند ، برای دفاع در مقابل اجحافات او باید اطلاعات زیادی داشت آنوقت این امور مورد مباحثات دقیق واقع میشود و برای مردم تولید زحمت مینماید.

تجربه نشان داده است که يك مالیات مشخص و معین از مالیاتی که باید روی قرارداد و درجات تشخیص شود خیلی بهتر است .

فصل دهم

بزرگی مالیاتها بسته به طبیعت حکومت است

در کشورهای

استبدادی مالیات باید خیلی سبک باشد چه اگر غیر از این باشد کیست که بخود

۱- مقصود مؤلف مالیاتی است که در درجات عوائد و با وضعیتهای مختلف تغییر مینماید و محتاج بررسی و بحث و تشخیصات میگردد . مترجم

زحمت کاشتن زمین را بدهد، وانگهی در کشوری که حکومت بجای آنچه باید از رعیت بگیرد همه چیز را بگیرد و هیچ چیز برای او نمیگذارد چگونه میتوان مالیاتهای هنگفت پرداخت .

در قدرت حیرت انگیز پادشاه و ضعف عجیب ملت که در رژیم استبدادی وجود دارد هیچگونه ابهامی در هیچ چیز نباید وجود داشته باشد، مالیاتها باید بقدری سهل الوصول و بطوری روشن تنظیم شده باشد که مأمورین وصول نتوانند آنرا کم و زیاد کنند .

يك مالیات سرانه، يك باج صدی فلان قدر، روی کالاها یگانه مالیاتهای مناسب می باشند .

در حکومتهای استبدادی خوب است که تجار دارای قدرت و حیثیت شخصی باشند و عادت آن شخصیت را محترم بشمارد چه بدون آن در مباحثاتی که با صاحب منصبان پادشاه ممکن است پیدا کنند بسیار ضعیف و ناتوان خواهند گشت .

۱- بيمناسبت نیست از قانون مالیات بردرآمد کشور خودمان صحبت کنیم؛ طرز تنظیم این مالیات بقدری بدو موجب کشمکش بین مؤدیان و مأمورین وصول شده که موجب تنفر و انزجار و يك بارسنکین بدوش جامعه احساس میشود تشخیص آن روی قرائن و امارات بعمل میآید و اختیار اموال مردم در دست مأمورین وصول مالیات است غالباً فرع زیاده بر اصل میشود یعنی میزان مالیاتی که مأمورین وصول تعیین می نمایند اغلب برای کسبه و پیشه‌وران بسیار كوچك زیادتیر از اصل عایدات خالص آنها بلکه زیادتیر از تمام دارائی آنان می باشد و اگر مؤدی اعتراض کند آن اعتراض در هیئتی رسیدگی میشود که از مأمورین وصول تشکیل میشود و در واقع قضاوت درست مدعی است اعتراض بیهوده و نتیجه اش اغلب يك جریمه میگردد در چنین صورت مؤدیان مالیات غالباً قدرت پرداخت را ندارند و اگر هم به تمویق افتاد طبق آئین نامه وصول و اجرا که از خود قانون شد بدتر و ظالمتر است منجر بتوقیف سرمایه و کار و حرق مؤدی شده بالاخره پای مزایده و فروش دارائی مردم بمیان میآید از طرفی سرمایه داران هم حداکثر سوء استفاده را در عدم پرداخت مالیات از بیخ و خم قانون مینمایند .

این تضییقات موجب شده که مردم بمنابین مختلف و با انواع تدبیر و حیل و سازش از زیر بار پرداخت مالیات واقعی هم فرار میکنند تعدیل این قوانین و وصول مالیات بطور غیر مستقیم و الزام مردم بخريد تمبیهای الصاقی از مسائلی است که قابل توجه دقیق زمامداران است . مترجم

فصل یازدهم کیفرهای مالیاتی

..... کیفرهای مالیاتی يك موضوع خاصی است که در اروپا سخت تر از آسیا میباشد در اروپا نه تنها کالا را ضبط میکنند بلکه گاهی وسائل نقلیه و حتی کشتی را هم ضبط مینمایند در آسیا نه اینکار را میکنند و نه آن کار را، علت قضیه این است که در اروپا دادرسانی هستند که تاجر را از تعدی مصون میدارند ولی در آسیا دادرسان استبدادی خودشان ممکن است متعدی بشوند زیرا یک نفر تاجر بر علیه پادشاه که تصمیم بضبط کالاهای او گرفته چه میتواند بکند؟

این نفس تعدی است که شدت آن بر خودش غلبه کرده و نتیجه آن معکوس میگردد یعنی خود را وادار يك اندازه ملایمت میکند .

در ترکیه فقط يك حق ورودیه میگیرند و پس از پرداخت آن دیگر در کشور برای تاجر بازا است، اظهارات دروغ نه مستلزم ضبط کالا است و نه مستلزم اضافه شدن عوارض .

در چین بسته‌های اشخاصی که تاجر نیستند باز نمیکنند، نزد مغولها تقلب را با ضبط اموال و کالا کیفر نمیدهند بلکه عوارض را دو برابر میکنند، شاهزادگان تانار که در شهرهای آسیا ساکن می باشند از تجاری که عبور میکنند تقریباً هیچ چیز نمیگیرند اگر در کشور ژاپن تقلب در تجارت بمنزلۀ يك جنایت عمده تلقی شده است باین جهت است که میخواهند هر گونه ارتباط با بیگانه را منع کنند در این صورت تقلب در تجارت بمنزلۀ نقض قوانین امنیت کشور است نه نقض قوانین تجارتی .

فصل دوازدهم تناسب بزرگی باجهها با آزادی

..... قاعدهٔ عمومی: مالیاتها را میتوان متناسب آزادی اتباع بیشتر گرفت و متناسب ازدیاد بندگان زمامداران مجبورند

مالیات را معتدل تربکنند این قاعده همیشه اینطور بوده و خواهد بود و چون از طبیعت استخراج شده است هیچ تغییر نمیکند در تمام ممالك این قاعده را میباید هر چه آزادی زیادتیر باشد مالیات بیشتر و هر چه آزادی کمتر باشد مالیات کمتر میشود ، این قاعده کلی در انگلستان و در هلند نیز هست در سایر کشورها که بتدریج آزادی کمتر میشود این قاعده نیز جاری است تا برسد بترکیه .

چنان بنظر میرسد که کشور سوئیس از این قاعده مستثنی است زیرا در آنجا هیچ مالیات نمیدهند و علت مخصوص آن اینست که در آن کوههای بی حاصل خوار بار بقدری گران است و کشور بقدری پر جمعیت است که یک سوئسی چهار مرتبه بیش از آنچه يك ترك سلطان تقدیم میکند بطبیعت میپردازد ، این ترتیب قاعده کلی را تأیید مینماید .

ملت فرمانروا مانند آتنی ها و رومی ها میتوانند از تأدیه هر گونه مالیات معاف باشد زیرا که او بر ملل دیگر فرمانروائی میکند در این صورت با آزادی خود مالیات نمیدهد و می توان گفت از این لحاظ ملت خود بمنزلۀ يك پادشاه است ولی قاعده عمومی همیشه سر جای خود باقی است باین جهت همیشه در دولتهای معتدل برای سنگینی مالیات يك جبرانی هست که آن آزادی است و در کشورهای استبدادی معادلی بجای آزادی وجود دارد که آن کمی مالیات است .

در بعضی از کشورهای مشروطه اروپا استانهائی دیده میشود که در اثر طبیعت حکومت محلی سیاستشان بهتر از ایالات دیگر است مردم چنین تصور میکنند مالیات زیادی نمیدهند در صورتیکه اینطور نیست بلکه در نتیجه حسن اداره حکومت مردم میتوانند بیشتر مالیات بدهند و احساس نکنند دولت هم تصور میکند مالیات کم میگیرد باین جهت حکومت را تغییر می دهد اما این خبط بزرگی است و بهتر آنست که همان حکومت محلی را بحال خود بگذارند تا سایر ایالات هم بآن تأسی کنند.

فصل سیزدهم

در چه حکومتهایی مالیاتها

قابل افزایش میباشند

در اغلب از جمهوریهایی میتوان مالیاتها را زیاد کرد زیرا مردم می دانند که پول بمصرف خودشان میرسد و از آن گذشته وضع حکومت طوری است که مردم استطاعت پرداخت مالیات زیاد را دارند در حکومت های مشروطه هم میتوان مالیاتها را افزود زیرا اعتدال حکومت می تواند تولید ثروت بکند ولی در حکومت های استبدادی نمیتوان مالیات را زیاد کرد چون که نمی توان به منتهای بندگی چیزی افزود .

فصل چهاردهم

نوع مالیاتها مربوط بحکومت است

مالیات سرانه برای
کشورهائی که اصول بندگی در آن رایج می باشد طبیعی تراست در حالیکه مالیات بر کالا برای آزادی مقتضی تر میباشد زیرا مالیات بر کالا غیر مستقیم است و مزاحم اشخاص نمیشد

طبیعت حکومت استبدادی اینطور اقتضا میکند که پادشاه بلشکریان یا درباریان خود هیچ پول ندهد و در عوض زمینها را بآنها تقسیم کند و بالتیجه مالیات کم بگیرد ولی اگر پادشاه بآنها حقوق بدهد طبیعی ترین مالیاتی که می تواند بگیرد مالیات سرانه است این مالیات بایستی خیلی مختصر باشد زیرا چون در استبداد نمیتوان طبقات مختلف و متنوعی برای مردم تشکیل داد و نظر بظلم و اجحاف حکومت و تعدیاتی که از این رژیم ناشی میشود بالضرورة مالیات سرانه روی میزان نرخی که فقیرترین اشخاص میتواند بپردازد باید تعیین گردد

طبیعی ترین مالیات برای حکومت معتدل مالیات بر مال التجاره است گرچه در حقیقت این مالیات را خریدار میپردازد ولی پرداخت کننده آن بدولت بازرگان است و در واقع يك مساعده ایست که تاجر بمصرف کننده داده است بنابراین باید

تاجر را مانند بدهکار عمومی دولت و بستانکار تمام افراد محسوب داشت زیرا تاجر باجی را که خریدار روزانه و کم کم به تاجر خواهد پرداخت قبلاً يك جا بدولت می بردارد.

پس نتیجه چنین گرفته میشود هر قدر حکومت معتدل تر باشد و هر چه بیشتر روح آزادی حکمفرمائی کند و هر اندازه بیشتر دارائی مردم در امان باشد بهمان اندازه برای تاجر آسانتر خواهد بود که عوارض و مالیات معتدله بدولت پیش پیش داده و بمردم آنرا قرض بدهد.

در انگلستان يک نفر بازرگان برای يك چلیک شراب پنجاه یا شصت لیبه بدولت عوارض میدهد که در حقیقت بمصرف کننده قرض داده . کدام تاجر میتواند در کشورهای استبدادی که مانند ترکیه اداره شده باشد چنین کار را بکند ؟ برفرض که جرئت چنین کاری را داشته باشد چگونه میتواند این کار را با این ثروت مظنون و مشکوک انجام بدهد.

فصل پانزدهم

سوء استفاده از آزادی

مزایای بزرگ آزادی باعث شده است که از آن سوء استفاده کرده اند و چون حکومت معتدل نتایج خوبی بار آورده است از این اعتدال عدول کرده اند .

آری از آزادی ثمرات زیاد بدست آورده و راه افراط را پیش گرفته اند خواسته اند از آزادی حد اعلاى استفاده را بنمایند اما نتیجه این شده که دست سخاوتمند آزادی را که حامل این تحفه گرانها بوده پس زده و به بندگی عدول نموده اند غافل از اینکه بندگی ازدادن هر چیزی امتناع دارد در صورتیکه آزادی همه چیز را برایگان میدهد.

آزادی موجب افراط در اخذ مالیات شده است ولی غافل از اینکه نتیجه این

مالیاتهای گزاف است که بنوبت خود تولید بندگی میکند و آنوقت نتیجه بندگی این میشود که مالیاتها را کم بکنند .

پادشاهان آسیا فرمانهای صادر میکنند که غالباً هر سال يك ایالت کشور را از مالیات معاف میدارند این اظهار اراده آنان يك نعمتی است برای مردم اما در اروپا بعکس فرمانهای پادشاه برای مردم تولید غصه مینماید زیرا همیشه در آن فرمانها از احتیاجات پادشاه صحبت میشود نه از حوائج ملت یعنی برای رفع احتیاجات دربار مالیات را زیاد میکنند نه برای جامعه و مردم .

وزراء حکومت استبدادی که تحت تأثیر اوضاع کشور و ملت لاابالی هستند برای مردم این فایده را دارند که مالیاتهای جدیدی پشت سر هم بر آنها تحمیل نمی نمایند . زیرا در این کشورها مخارج دولت دائماً زیاد نمیگردد، نقشه های تازه طرح نمیکند و اگر اتفاقاً طرح کنند نقشه هائیکه پایانش دیده میشود نه نقشه هائی که مردم شروع شده و پایان نرسد .

آنهائیکه در کشور حکومت میکنند بمردم درد سر نمی دهند زیرا بخودشان نمیخواهند درد سر بدهند. اما برای ما (مقصود ملت فرانسه است) محال است که هرگز قاعده ئی در مالیه خود داشته باشیم زیرا ما همیشه می بینیم که يك کاری میکنیم اما هرگز نمی دانیم چه کاری میکنیم، نزد ما وزیر بزرگ کسی را نمیگویند که درآمد عمومی را عاقلانه تقسیم کند بلکه کسی را میگویند که زرنگ باشد و راه چاره را باتدبیر و حيله خوب پیدا کند^۱.

۱- مونتسکیو اوضاع کشورهای آسیا را در دو قرن پیش، از لحاظ آرامش ستوده است و در عین حال از اغتشاش و طرز اداره امور فرانسه بواسطه هوسرانیهای زمامداران و وزراء که مردم نقشه تازه ئی طرح میکرده اند و اشخاص زرنگ آنهائى بوده اند که قضایا را با تدبیر و حيله حل میکرده و هیچکس نمیدانست چه میکند انتقاد کرده است، این جریان چقدر شباهت با اوضاع فعلی کشور ما دارد زیرا می بینیم درست اوضاع ما اکنون اینچنین است.

زمامداران هر دم طرح نوی میریزند سازمان تازه ئی میدهند و بلافاصله تغییر میکنند هیچکس نمیداند چه کار میکند مالیات بیهوده مصرف میشود احتیاجات حقیقی را در نظر نمیگیرند اصول اداره کشور با سیستم نامه نگاری و سلب مسئولیت و باری بهر جهت پیش میرود در جامعه امروزی ما لقب زرنگ به کسانی اعطا میشود که بتوانند خوب قضایا را و از گون نموده بدرا خوب جلوه بدهند و مفاسد و معایب اجتماعی را پرده پوشی نموده ماست مالی کنند . مترجم

فصل شانزدهم

فتوحات مسلمین

وجود این باجهای گزاف بود که سهولت عجیبی را بمسلمین در فتوحات خود اعطا نمود زیرا ملت‌های تسخیر شده از طرف اعراب میدیدند بجای يك سلسله تعدیاتی که در اثر لثامت امپراطوران بآنها میشد بایک مالیات ساده که سهولت میدهند و سهولت گرفته میشود مواجبه و تابع شده اند این بود که فتوحات مسلمین با کمال سهولت پیش میرفت و ملت‌ها خوشبخت‌تر بودند و ترجیح میدادند بیک ملت صحرا نشین مطیع بشوند تا بیک حکومت فاسد که در آن حکومت از تمام معایب و از تمام وحشت‌ها و دهشت‌های بندگی و نبودن آزادی در عذاب بودند .

در مورد اخذ باجهای گزاف افراط نزدیک به جنون را در تاریخ مشاهده کنید:

آناستاز مالیاتی برای استنشاق هوا وضع کرده بود ! !

فصل هفدهم

در افزایش ارتش

يك نوع بیماری تازه در اروپا شیوع یافته و آن مرض پادشاهان است که ما را مبتلا کرده و باعث شده عدۀ بیشماری نیرو نگهداری کنند این مرض شدت می‌یابد و بالضروره واگیر میشود، زیرا همینکه يك پادشاه لشکریانش را زیاد بکند دیگران هم خواه ناخواه بسپاهیان خود میافزایند و بالنتیجه چیزی غیر از خانه خرابی عمومی عائد نمیشود، هر پادشاهی آن مقدار قوای را حاضر السلاح نگهداری میکند که حقاً میبایست در موقع هجوم اجنبی نگهداری کند . یا للعجب این حال کوشش عمومی را که همه بر علیه همه کوشش میکنند صلح مینامند ! !

باینجهت اروپا بقدری خراب شده است که اگر افراد دچار چنین وضعیتی بشوند از گرسنگی میمیرند .

ما با وجود ثروت و تجارت تمام دنیا فقیر هستیم و از کثرت سرباز بزودی غیر از سربازی چیزی نخواهیم داشت و مانند **تاتارها** خواهیم شد .

پادشاهان بزرگ باین اکتفا نمیکند که لشکریان شاهزاده گان کوچکتر را تحت فرمان خود در آورند بلکه همیشه سعی میکنند از هر طرف متحدینی برای خویش تهیه نمایند و بالنتیجه مخارج آنها زیاد میشود آنوقت نتیجه چنین وضعیتی ازدیاد دائمی مالیات‌هاست چاره‌ئی هم نیست زیرا برای مخارج عوایدی ندارند ناچار با وضع مالیات جدید احتیاجات را رفع میکنند و در واقع از سرمایه ملی خرج کرده و با آن جنگ میکنند .

کشورهائی را می‌بینیم که در زمان صلح اموال خود را برهن می‌گذارند و برای خانه خراب کردن خود بوسائلی متشبث میشوند که آنرا موارد فوق العاده می‌نامند این کار عجیبی است زیرا تصور چنین و لخر جیهارا نمیشود کرد حتی و لخر ج ترین جوان‌هاییکه نزد پدر عزیز و با ثروت پدر خوشگذرانی مینماید نمی‌تواند تصور این مخارج را بکند ! ؟

فصل هیجدهم

در معافیت مالیات

از اصول امپراطوری‌های بزرگ مشرق بایستی در کشورهای مشروطه پیروی کرد در مشرق زمین مالیات ایالاتی را که دچار زحمت گردیده و ویران شده اند میبخشند ولی نباید اشتباه کرد در کشورهای استبدادی پادشاه مظلوم خود را در تمام کشور بیک نسبت بمردم تحمیل مینماید گرچه ظاهراً بنظر میرسد بعضی ولایات از مالیات معاف شده اند اما از این حیث بملت نفعی عاید نمیشود و عموم افراد بیک نهج صدمه می‌بینند زیرا اگر يك دهی را که خوب مالیات نمیدهد معاف میکنند از ده دیگری که توانائی دارد بیشتر میگیرند در واقع ده اولی را آباد نموده و دومی را خراب کرده اند .

مردم از ترس تعدی و خطر پرداخت مالیات و همچنین از ترس افزایش عوارض

همیشه دچار یأس و حرمان و تزلزل هستند حال دولت هم مثل افراد است تمام عایدات خود را خرج میکند و بالنتیجه ضعیف و فقیر خواهد شد .

دولتی که بخواهد همیشه خوب اداره شود باید همیشه يك مبلغ معینی را برای مخارج غیر مترقبه در رقم اول مخارج خود پیش‌بینی کند .

بعضی‌ها فرض کرده‌اند اهالی يك دهکده در مورد پرداخت مالیات باید ضامن یکدیگر باشند تا از پرداخت فرار نکنند و برای این فرض دلیل هم تهیه کرده و آنرا عقلانی دانسته‌اند دلیل فرض آنها اینست که میان آنها يك توطئه تقلب آمیزی برای عدم پرداخت مالیات وجود دارد باینجهت اصل تضامن را ایجاد کرده‌اند اما این را از کجا آورده‌اند که روی اساس فرضیات باید يك چنین چیزی را که بخودی خود غیر عادلانه و برای دولت زیان‌آور است برقرار نمود ، معلوم نیست !

فصل نوزدهم

اجاره یا اداره مالیات کدام يك

برای دولت و ملت مناسبتر است ؟

اداره مستقیم مالیات از طرف دولت مثل طرز اداره يك پدر خوبی است که خودش بانظم و صرفه‌جویی عوائد خود را جمع‌آوری میکند چه آنکه بوسیله اداره مستقیم، دولت مختار است وصول مالیات را بر حسب احتیاجات خود یا احتیاجات ملت جلو انداخته یا بتعویق اندازد، بوسیله اداره مستقیم از منافع سرشار مباشرین که دولت را بهزار وسیله فقیر میکنند جلوگیری میشود ، بوسیله اداره مستقیم ملت از مشاهده و تمرکز ثروت‌های ناگهانی که موجب غم و

۱- اجاره مالیات فعلاً معمول نیست ولی میتوان گفت عنوان خود را عوض کرده و بشرکتهای انحصاری داده دولت نباید انحصار تجارت کالای بخصوصی را بشخص یا شرکت مخصوصی بدهد چه آنکه شخص یا شرکت بخصوص برای حفظ منافع خصوصی هرگونه اجحافی را بمردم میکند و از دولت هم نمیرسد زیرا حق انحصار بدولت میدهد این عمل شبیه اجاره مالیات است که در قرن هیجدهم و نوزدهم معمول بوده و تغییر شکل داده و بالنتیجه برای جامعه زیان بخش است. مترجم

اندوه ملی میشود ممانعت بعمل می‌آید . بوسیله اداره مستقیم پول به دستهای کم میگردد، بوسیله اداره مستقیم دولت ملت را از اصول و قواعدی که لثامت مباشرین برای جلب منافع آنی خود درست کرده محفوظ و از ترتیبات زشت و نتایج شومی که از این قواعد مآلاً فراهم میشود مصون میدارد .

چون همواره پولدار بر بی پول تفوق دارد بنابراین مباشر نسبت بخود دولت هم استبداد بخرج میدهد مباشر قانون‌نگزار نیست اما دولت را مجبور بوضع قوانین می‌نماید .

گاهی خوب است يك مالیاتی را که جدیداً وضع شده است باجاره واگذار کنند زیرا برای جلوگیری از تقلبات مؤدیان فنون و راه‌هایی هست که علاقه‌مندی مباشرین بهتر میتواند آنها را دریابد و دولت نمیتواند آنها را تصور نماید ولی همینکه طرز وصول مالیات بوسیله مباشر مستقر گردید باید بلافاصله اداره مستقیم را برقرار کرد .

در انگلستان اداره مالیات غیر مستقیم و درآمد پست بشکلی که امروز وجود دارد از مباشرین مأخوذ گردیده . و نتیجه تجربیات و عملیات آنانست .

در جمهوریت‌ها عموماً درآمد دولت بطور مستقیم اداره میشود و عکس این وضعیت (دریافت مالیات بطور غیر مستقیم و بوسیله مباشرین) يك عیب بزرگ و اساسی حکومت روم بود .

در کشورهای استبدادی که اداره مستقیم برای اخذ مالیات وجود دارد ملت خوشبخت‌تر است دلیل این مدعا ایران و چین است . بدبخت‌تر از همه کشورها کشور هائی هستند که پادشاه بندرها و شهرهای تجارتی آنها را باجاره واگذار می‌کند تاریخ کشورهای مشروطه پر از مصائبی است که بوسیله مباشرین مالیات تهیه شده است .

نرن از اجحاف مباشرین به تنگ آمده باین فکر عجیب افتاد که تمام مالیات‌ها را لغو کند غافل از اینکه اگر مستقیماً از مردم مالیات میگرفت چنین

حکمی را صادر نمیکرد تا سیت میگوید که نرن بعد از الغاء مالیاتها چهار فرمان صادر کرد از اینقرار :

اولاً مقررات مربوط بمباشرین که تا آنموقع پنهانی بود و مؤدیان از آن خبر نداشتند علنی کرد .

ثانیاً اگر مباشرین مالیات عقب افتاده رجال را دریافت نکرده بودند دیگر حق دریافت نداشتند .

ثالثاً قاضی مخصوصی برای رفع اختلافات تعیین کرد .

رابعاً مقرر داشت تجار برای کشتیهها نباید مالیات پردازند .

فصل بیستم مباشرین

اگر شغل سود آور مباشرت بوسیله ثروت خود رفته رفته موفق گردد که يك شغل شرافتمندی معرفی بشود همه چیز از دست میرود این کار ممکن است در کشورهای استبدادی که غالباً مباشرت وصول مالیات قسمتی از مشاغل فرمانداران است خوب باشد اما باید دانست در جمهوری خوب نیست و همین کار بود که جمهوری روم را نابود کرد ، در حکومت مشروطه هم بد است زیرا مخالف روح این نوع حکومت است و در چنین صورتی سایر مشاغل متغور میشوند شرافت هر گونه احترام خود را از دست میدهد وسائل کند و طبیعی برای کسب شخصیت دیگر تأثیر خود را نخواهند داشت بالنتیجه بد اساس حکومت لطمه وارد می شود .

در ازمنه گذشته ثروتهای افتضاح آوری دیده شد که نتیجه بالای جنگ پنجاه ساله بود اما در آن موقع مردم این نوع ثروتهارا استهزاء میکردند ولی چرا ما حالا آنرا تقدیر میکنیم؟ !

برای هر شغلی نصیبی هست، نصیب آنهایی که مالیات میگیرند ثروتمند شدن است و پاداش این ثروتها همان ثروتها میباشد .

اما شرافت و افتخار نصیب اشرافی است که جز نفس شرافت و افتخار چیزی را دارائی حقیقی نمیدانند .

احترام و قدردانی متعلق بوزیران و قضات است که پس از انجام کار چیز دیگری بجز کار پیدا نمیکنند و روز و شب برای خوشبختی کشور مراقب میباشند و از این جهت قابل تقدیر و تعظیم و احترام هستند .

صداقت کامل و نداشتن حيله و سوء ظن ميباشد .

اين صفات نتيجه مستقيم توانائي و سلامتي است .

حال اگر يکمرد را در يك محل گرم و محفوظ بگذارند بدلائي که بيان شد ضعف قلب بيشترى احساس خواهد نمود و اگر در چنين وضعيتي يك عمل جسورانه باو پيشهاد کنند گمان ميکنم او را آماده براي انجام آن نخواهند يافت زيرا ضعف مزاجي او در روحش توليد يأس و نوميدي ميکند و از هر چيزي خواهد ترسيد احساس ميکند که هيچ کاري نميتواند انجام بدهد.

مردمان کشورهاي گرمسير مثل پير مردان ترسو هستند ولي مردمان کشورهاي سردسير برخلاف آنها مثل جوانان متهورند.

اگر بجنگهاي اخير توجه کنيم که وقوع آنها بزمان ما نزديک است^۱ بعضي نتايج دقيق را که از دور غير محسوس ميباشد بهتر مشاهده ميکنيم و متوجه ميشويم وقتي ملل نواحى شمالي بکشورهاي جنوبي انتقال داده شدند عمليات آنها بخوبي عمليات آنهايي که در آب و هواي طبيعي خودشان بودند رضاي بخش نبود و چون در آب و هواي گرم پيکار ميکردند هميشه جساړت و تهور کامل خويش را دارا نبودند .

قوت الياف بدن ملل شمالي باعث ميشود که مفيدترين و کاملترين عصارهها را از مواد غذايي استخراج نموده و حداعلاي استفاده را ببرند.

از اين کار دو نتيجه گرفته ميشود :

يکي اينکه شيل و نف^۲ بواسطه سطح بزرگ خود شايستگي بهتري دارند که روي الياف الصاق شده و آنها را تغذيه کنند ديگر اينکه بواسطه زمختي استعداد ندارند عصاره عصبي را رقيق نمايند بنا بر اين مللي که داراي هيکلهاي

۱- منظور جنگهاي تاج و تخت اسپانياست .

۲- در بدن انسان دو دوران بزرگ وجود دارد يکي دوران خون که شيل ناميده ميشود و ديگري دوران ماده بلغمي که لنف گفته ميشود. اين دو دوران در بدن دو وظيفه مهم دارند که موجب ادامه حيات آدمي است اولي انساج را تغذيه و حفظ ميکند دومي اعصاب و استخوانها را نگهداري مينمايد . مترجم

کتاب چهاردهم

در ارتباط قوانين با طبيعت آب و هوا

فصل يکم نظريه کلي

صفات روح و عواطف قلب انساني در اثر آب و هواهاي مختلف تفاوت دارند اگر اين موضوع را قبول کنيم پس بنا به اختلاف طبائع قوانين هم در آب و هواهاي مختلف بايد تغيير کنند .

فصل دوم

چقدر مردم در آب و هواهاي مختلف متفاوتند

هواي سرد

منتهي اليه الياف خارجي بدن ما را منقبض ميکند و اين انقباض باعث افزايش فعاليت آنها ميشود و موجب مراجعت خون از انتهاي بدن بطرف قلب ميگردد و همچنين هواي سرد طول اين الياف را کمتر ميکند پس بر نيروي آنها ميا افزايد برعکس هواي گرم منتهي اليه الياف را سست و دراز ميکند و بدين جهت از نيرو و قابليت حرکت آنها ميکاهد . بنا بر اين در اقاليم سردسير انسان بيشتر قوت دارد و عمل قلب و عکس العمل انتهاي الياف در آنجاها بهتر است و مواد مايع بدن حال تعادل بيشترى دارند و خون بهتر بطرف قلب ميرود و بالنتيجه قلب بيشتر قوت دارد در اين صورت اين زيادي قوه بايد تاثيرات متعدد داشته باشد .

مثلا اثرات آن اعتماد بنفس کامل يعنى تهور و فعاليت است و شناسائي بحس

تفوق شخصي يعنى گذشت و عدم تمايل به انتقام است و اعتقاد محکمي بامنيت يعنى

بزرگ هستند کمتر عصبانی میشوند .

اعصابی که از هر طرف به نسج پوست بدن انسان منتهی میشود هر کدام يك دسته اعصاب را تشکیل می‌دهند معمولاً در کشورهای گرمسیر که بافت پوست سست است انتهای اعصاب شکفته شده و در معرض کوچکترین عمل وضعی‌ترین اشیاء قرار داده میشوند ولی معمولاً تمام عصب تحریک نمیشود بلکه يك قسمت جزئی از آن که منتهی‌الیه آن باشد تحریک میگردد.

در کشورهای سردسیر نسج پوست متقبض است و برآمدگیهای آن به‌مدیگر فشرده شده‌اند و در واقع دسته‌های اعصاب فلج شده و يك احساس کوچک بمغز تأثیر نمیکند مگر هنگامیکه احساس خیلی قوی باشد و از تمام عصب جریان یافته باشد تصورات، احساسات، سلیقه‌ها، تندی‌ها بسته‌بیک عده بیشماری از احساسات کوچک است و با آنها رابطه دارد.

نسج خارجی يك زبان گوسفند را در حالی که با چشم نگاه کنیم مستور از برآمدگیهایی بنظر میرسد ولی بوسیله میکروسکوپ که نظر بيفکنیم دیده میشود روی این برآمدگیها موهای کوچک یا یکنوع كرك وجود دارد من این عمل را کردم و دیدم در وسط برآمدگیها رهمهائی وجود داشت که انتهای آنها مانند قلم نقاشی کوچکی بود ظاهراً این رهمه‌ها عضو عمده ذائقه میباشند بعد نصف این زبان را منجمد کردم و با چشم دیدم که این برآمدگیها بطور معتنا بهی کوچکتر شده و برخی از صفوف این برآمدگیها در غلاف خود فرو رفتند آنوقت مجدداً نسج را با میکروسکوپ امتحان کردم دیگر آن اهرام را ندیدم ، و به نسبتی که زبان باز میشد و انجماد خارج میگردد با چشم دیده میشد که برآمدگیها بلند میشوند و زیر میکروسکوپ هم موها دوباره ظاهر میگردد^۱.

این ملاحظه آنچه را که گفتیم تأیید میکند که در کشورهای سرد سیر

۱- خوانندگان باید متوجه باشند بطوریکه در شرح حال مؤلف بیان شده مونستکیو يك کتاب تاریخی طبیعی و يك رساله در باب شفافیت اجسام و وزن آنها همچنین يك رساله در باب مصرف غده‌های کلیه تألیف نموده و علاوه بر اینکه یکنفر دانشمند اجتماعی بوده يك محقق طبیعی دان نیز بشمار می‌آمده است. مترجم

دسته‌های عصب کمتر شکفته‌اند و داخل غلاف خود میشوند و از عمل و تأثیر اشیاء خارجی محفوظ میباشند بنابراین احساسات تند نیست و مردم در مقابل لذات کمتر حساس میباشند ، ولی در کشورهای معتدل این حساسیت بیشتر است و در کشورهای گرمسیر بحدا علی میرسد.

همان طوری که طبیعت آب و هوا را با درجات عرض و طول جغرافیائی تشخیص میدهند می‌توان بوسیله درجه حساسیت سکنه هر محل هم طبیعت آب و هوا را تشخیص داد .

من در انگلستان و ایتالیا اپراهایی دیدم که بازیگران و نمایشنامه‌وموسیقی آنها یکی بود ولی همین موسیقی در افکار این دو ملت چنان تأثیرات متفاوتی میکرد که باور کردنی نیست بقدری یکی آرام و دیگری پر شور است که نمیتوان تصور کرد .

موضوع درد و رنج هم بهمین ترتیب و در اثر پاره شدن يك لیف از الیاف بدن تولید میشود، آفریننده طبیعت اینطور مقرر داشته است که هر قدر این بهم خوردگی بیشتر بشود درد و رنج بزرگتر خواهد بود.

مسلم است که هیکلهای بزرگ و تنومند و الیاف زمخت بدن مردم ساکن شمال کمتر از الیاف رقیق مردم ساکن جنوب قابل بهم خوردگی میباشد بنابراین در آنجاها روح کمتر درد و رنج را احساس میکند .

پوست بدن یکنفر از اهالی کشور روسیه را باید کُند تا قوه احساس باو داده شود در کشورهای گرمسیر چون اعضاء بدن لطیف هستند روح بوسیله هر چیزی که بمقاربت و تمایلات جنسی مرد وزن ارتباط دارد متأثر میشود و هر کاری بقصد این منظور انجام میگردد.

ولی در کشورهای شمالی عمل طبیعی عشق بزحمت قوه اظهار وجود دارد. در کشورهای معتدل عشق با هزار متفرعات همراه است و بوسیله چیزهائی که بدو تصور می‌رود خود عشق است و حال آنکه هنوز خود عشق نیست بلکه مغازله است عشق مطبوع میشود.

اما در کشورهای گرمسیر عشق را فقط برای خود عشق دوست می‌دارند و یگانه موجب خوشبختی همان است و عشق عین زندگی است.

در کشورهای جنوب بدن انسان مثلاً یک ماشین دقیق و ضعیف و لی حساس بعشق می‌پردازد در حرمسراها افکار لایتنقطع بتولید عشق متوجه میشوند و تسکین می‌یابند و یا بعشق دیگری مشغول میگردند و بالنتیجه زنها را بکلی آزاد میگذارند تا هزاران هوس و آشفته‌گی از آن تولید شود.

در کشورهای شمال بدن شبیه به یک ماشینی است که سالم و خوب ساخته شده باشد اما زمخت است چنین بدنی لذت خود را در چیزهایی میداند که بیشتر اعمال بدنی را تحریک کند و بنابراین از شکار و مسافرت و جنگ و شراب لذت میبرد.

در کشورهای شمالی ملت‌هایی خواهید یافت که کمتر معایب دارند و باندازه کافی صداقت و صراحت لهجه و تقوی در آنها یافت می‌شود.

ولی بکشورهای گرمسیر وقتی نزدیک می‌شوید گمان خواهید کرد که از سرچشمه اخلاق دور می‌شوید، عواطف شدید تولید جنایات بزرگ می‌کنند هر کس می‌خواهد مزایای تسکین امیال و عواطف را از دست دیگری بر باید و بخود تخصیص دهد.

در کشورهای معتدل مردمانی خواهید دید که در اطوار و رفتار حتی در معایب و فضائل ناپایدارند زیرا آب و هوا در آنجاها طوری است که طبایع خصال ثابت بوجود نمی‌آورد تا صفات مردم را تثبیت کند.

گرمای هوا ممکن است بقدری شدید باشد که بدن مطلقاً بی‌قوت بشود، آنوقت رخوت بروح هم سرایت خواهد کرد در این صورت هیچگونه عمل شریف و احساس جوانمردانه‌ای وجود ندارد، تمایلات همه متغی می‌شود و تنبلی موجب خوشبختی است در این قبیل مناطق تحمل اغلب از کیف‌های ننگ‌آور آسانتر از تحمل کیف‌های روحی و اخلاقی خواهد بود و بندگی آسانتر از قوه اعتماد بنفس است که برای هدایت بشر لازم می‌باشد.

فصل سوم

صفات متناقض در اخلاق بعضی از ملل جنوبی

هندیها بالطبع

فاقد رشادت می‌باشند^۱ حتی اطفال اروپائی که در هندوستان بدنیا می‌آیند اثرات آب و هوای اصلی خود را از دست می‌دهند^۲ و رشادت آنها بسیار کم است.

اما چگونه میتوان این قضیه را با عملیات قساوت آمیز و بیرحمانه و توبه‌های وحشیانه و عادات آنها وفق داد؟!

دیده شده در هندوستان مردان خود را دچار دردهای باور نکردنی میکنند و زنها خود را می‌سوزانند این اعمال در مقابل آنهمه ضعف قوت عجیبی را نشان می‌دهد.

طبیعت باین ملتها ضعفی داده است که آنها را ترسو میکند و همچنین قوه تصویری داده است که از شدت تندی هر چیزی بحد افراط در آنها تأثیر می‌نماید و لطافت اعضاء باعث شده که آنها از مرگ می‌ترسند و موجب می‌گردد که از هزار چیز دیگر هم بیشتر از مرگ بترسند و بالنتیجه همان حساسیت است که موجب فرار آنها از هر خطر و باعث مواجه شدن آنها با هر مهلکه میشود. مردم این قبیل کشورها بیش از هر چیز احتیاج بقانون گزاران خوب دارند زیرا پرورش خوب برای بچه‌ها لازم‌تر است تا برای اشخاصیکه بحد بلوغ رسیده‌اند.

انسان هر قدر بیشتر و آسانتر تحت تأثیر واقع شود باید کمتر موهومات را قبول کند و بیشتر عقل رهنمونش باشد، بسیار مهم است که این ترتیب بطرز مناسب و رضایتبخشی بعمل آید.

در زمانی که روسها متمدن بودند ملت‌های شمال اروپا بدون صنایع و بدون

۱- تاورنیه میگوید: صد سرباز اروپائی هزار سرباز هندی را به آسانی می‌تواند شکست بدهد.

۲- ایرانیانیکه در هند می‌مانند و مستقر می‌گردند در نسل دوم و سوم بی‌حالی‌هندیها را بخود می‌گیرند. مترجم

تربیت و تقریباً بدون قانون زندگی میکردند و با این وصف بواسطه تأثیر آب و هوا عقل و خرد خود توانستند بر علیه قدرت رومیها مقاومت کنند از جنگلهای خود بیرون آمده آن قدرت و عظمت را نابود ساختند.

فصل چهارم

علت تغییر ناپذیری مذهب و آداب

و اطوار و قوانین در کشورهای خاورزمین

اگر به ضعف اعضاء که قوی ترین احساسات را نصیب ملل مشرق زمین میکند اندکی هم تنبلی روحی که طبعاً با تنبلی جسمی مربوط است بیفزائید که ذهن قادر به پیچ عملی، به پیچ کوششی، به پیچ خودداری نباشد خواهید فهمید روحی که دفعه تحت تأثیر واقع شده است دیگر نمیتواند تغییر کند. باین جهت است که قوانین مذهب و رسوم و اطوار حتی اطواری اهمیت مانند طرز لباس پوشیدن امروز در خاور زمین بهمان حال است که هزار سال پیش از این بوده است.^۱

فصل پنجم

قانونگذاران بدآهنائی هستند که معایب

آب و هوا را تقویت کرده اند و قانونگذاران خوب آهنائی بوده اند که با آن معایب مخالفت نموده اند

هندی ها تصور میکنند که استراحت و

نیستی اساس هر چیزی را تشکیل میدهد و عدم سرمنزلی است که همه چیز با نجا منتهی میشود بنابراین آنها عدم فعالیت صرف را مانند کاملترین حالات و غایت آمال

۱- امروز نیز که دو قرن از انتشار افکار مؤلف میگذرد طرز لباس پوشیدن چندان تغییری نکرده است و اگر مختصر تغییراتی در بعضی از کشورهای مشرق بعمل آمده چون از روی رغبت و استقبال خود مردم نبوده بلکه در اثر فشار حکومت بوده است تأثیر کامل ننموده و با نفرت عامه مواجه گردیده و بعضی اینکه اندکی فشار حکومت کم شده بلافاصله بعد از دیرینه رجعت کرده اند. مترجم

خود می پندارند آنان به آفریدگار لقب بی حرکت می دهند در صورتیکه خودشان بیحرکتند و این قضاوت راروی وضعیت مزاجی خود میکنند.

سیامی ها چنان می پندارند که منتهای سعادت در اینست که انسان مجبور نباشد يك ماشین را بحرکت در آورد یا يك بدن را بکار وادارد.

در این قبیل کشورها که گرمای مفرط انسان را عصبانی و فرسوده میکند راحتی بقدری لذیذ و حرکت بقدری پر زحمت است که اصول حکمت ماوراء الطبیعه عادی بنظر میرسد، فوئه قانونگذار هند که دستور داده انسان بیکاری مطلق را پیشه کند تحت تأثیر آب و هوای مألوف خود این حرف را زده و همان چیزهائی را که احساس میکرد تعقیب نموده است، اصول او که از مقتضیات آب و هوا ناشی گردیده و تنبلی را خود تشویق میکند باعث هزاران بدبختی شده است.

قانونگذاران چین عاقلتر بودند آنان تصور نمی کردند انسان باید براساس آسایش جاویدان که در اثر مرگ نصیبش خواهد شد زندگی کند بلکه در حال حرکت و فعالیت که موجب انجام وظائف و زندگی و ادامه آن خواهد بود انسان را ملاحظه نموده و مذهب و قوانین خود را کلیتاً جنبه عمل داده اند.

بنابراین هر اندازه که علل طبیعی انسان را بد استراحت سوق دهد بهمان اندازه هم عوامل اخلاقی باید او را از استراحت دور کند.

فصل ششم

زراعت اراضی در ممالک گرمسیر

زراعت اراضی بزرگترین

کار افراد بشر است هر اندازه که آب و هوا مردم را از اینکار میگریزند بهمان نسبت مذهب و قوانین باید آنان را باین کار تحریک و تشویق و وادار کند پس قوانین هند

که زمین‌ها را بشاهزادگان می‌بخشد و از افراد روح مالکیت را سلب می‌کند اثرات سوء آب و هوا را زیاده‌تر نموده به تنبلی طبیعی مردم کمک می‌کند.

فصل هفتم

رهبانیت یا تصوف

... .. رهبانیت هم در ممالک گرمسیر همین دردها را تولید می‌کند و این کار در خاور زمین بوجود آمده است زیرا در آنجاها بتفکر بیش از عمل متمایل می‌باشند، عده‌ی دراویش یا رهبان به نسبت گرمی هوا زیاد میشود در هندوستان چون گرمای هوا بحد اعلی رسیده است از این قبیل اشخاص پراست، در اروپا نیز به نسبت اختلاف آب و هوا همین تفاوت محسوس است.

برای غلبه بر تنبلی ناشی از آب و هوا بایستی در صدد برآیند که تمام وسائل زندگی کردن بدون کار را از بین ببرند اما در جنوب اروپا قوانین برعکس رفتار می‌کنند و باشخاصیکه میخواهند بیکار بمانند مشاغلی میدهند که مخصوص زندگی فکری است این اشخاص که در حال تمکن زندگی میکنند ثروت برای آنها بار سنگینی است باین جهت عاقلانه مازاد دارائی خود را به طبقه پست‌تر و فقرا میدهند گرچه این طبقه بواسطه بیکاری مالکیت اموال را از دست داده‌اند اما در عوض بوسیله دستگیری فقرا بیکاری خود را جبران میکنند آنوقت کار طبقه پائین بجائی میرسد که فقر خود را دوست دارند و قضیه معکوس میشود.

فصل هشتم

يك عادت خوب در چین

... .. سفرنامه‌ی مربوط بچین از رسمی بحث می‌کند که در طی هر سال امپراطور زمین‌ها را افتتاح می‌نماید بوسیله این عمل خواسته‌اند عادت عمومی و رسمی ملت را بشیار کردن زمین تشویق کنند بعلاوه همه ساله بامپراطور خبر میدهند که کدام يك از کشاورزان در شغل خود ابراز شایستگی نموده است و

امپراطور او را بدرجه نجات درجه هشتم ارتقا میدهد. نزد ایرانیان قدیم هشتمین روز ماهیکه خرم روز نامیده میشد پادشاهان از جلال خود صرف‌نظر کرده با کشاورزان غذا می‌خوردند این رسومات برای تشویق زراعت شایان تقدیر میباشد^۱.

فصل نهم

وسائل تشویق صنایع

در کتاب نوزدهم روح القوانین بتفصیل بیان شده و ثابت گردیده ملل تنبل معمولاً مغرور می‌باشند.

گاهی میتوان معلول را بر علیه علت برانگیخت و تنبلی را بوسیله غرور از بین برد، در جنوب اروپا که ملتها بی‌اندازه تحت تأثیر موضوع شرافت واقع شده‌اند خوب است بکشاورزانیکه بهتر از همه مزارع خود را کاشته‌اند یا بکارگرانیکه صنایع خود را پیش برده‌اند جوایزی داده شود این ترتیب میتواند در تمام کشورها موجب موفقیت باشد در ایرلند برای تأسیس یکی از مهمترین کارخانه کرباس بافی جهان این رویه بکار رفته‌است.

فصل دهم

قوانینی که مربوط بقناعت ملل میباشد

... .. در کشورهای گرمسیر قسمت آب خون بدن بوسیله عرق کردن خیلی تلف میشود پس باید، بجای آن مایعی گذاشت آب در ممالک گرمسیر فراوان و متداول است نوشابه‌های قوی گلوبولهای خون را که بعداً از تلف شدن آب باقی می‌مانند منجمد می‌سازد.

در کشورهای سردسیر قسمت آب خون بدن کمتر در اثر عرق کردن تلف میشود و بفراوانی باقی میماند پس میتوان در آنجا نوشابه‌های تند آشامید بدون

۱- این عمل جزو آئین منهبی ایرانیان قدیم و از دستورات زرتشت است که در زمان ساسانیان مرسوم بوده و هم‌اکنون در عصر ما نیز روز دهقان مقرر شده و در مهر ماه این رسم برگزار میشود و شاهنشاه در یکی از دهات در جشن دهقانان شرکت مینماید. مترجم

اینکه خون لخت شود، و چون اخلاط در امزجه زیاد است نوشابه‌های تند که خون را بحرکت می‌آورند ممکن است در آنجاها خیلی مناسب باشد، پس قانون محمد(ص) که نوشیدن شراب را منع میکند يك قانونی است مناسب با آب و هوای عربستان و پیش از محمد(ص) هم آب ساده مشروب معمولی اعراب بود قانونی هم که اهالی **کارتاز** را از نوشیدن شراب منع میکند يك قانون مناسب با آب و هوا بود زیرا آب و هوای این دو کشور تقریباً یکسان است، چنین قانون در کشورهای سردسیر که آب و هوا ملت را به يك نوع مستی سوق می‌دهد خوب نخواهد بود.

ملتی در تمام روی زمین به نسبت سردی رطوبت هوا برقرار شده است از خط استوا بقطب شمال بروید خواهید دید که مستی در تمام روی خطوط و درجات عرض جغرافیائی شدت میکند و همچنین از خط استوا بطرف قطب مقابل (جنوب) بروید خواهید دید که مستی در آنجاها هر قدر رو به جنوب می‌رود بیشتر میشود همانطور که در طرف مقابل هر قدر رو به شمال می‌رود شدت می‌نماید.

طبیعی است در جاهائی که شراب با آب و هوا بالنسبه با تندرستی مخالف است استعمال آن باید با سختی بیشتری منع شود اما در جاهائیکه مستی برای شخص و جامعه کمتر ضرر دارد و مردم را چندان غصبات^۱ نمیکند بلکه ابله می‌گرداند قوانین فقط از نظر افراد آنرا منع میکنند پس قوانین کشورها که یکتفرمست را هم برای تقصیری که مرتکب شده و هم برای مستی تنبیه میکنند مربوط بمستی افراد می‌باشد نه برای مستی عمومی و عادی^۱.

مثلاً یکتفر آلمانی بر حسب عادت می‌نوشد ولی یکتفر اسپانیولی بندرت و بر سبیل اتفاق مست می‌شود.

در کشورهای گرمسیر در اثر سستی الیاف بدن مقدار زیادی از مایع بدن بواسطه عرق کردن بیرون میریزد ولی قسمتهای جامد کمتر تلف می‌شود: الیاف

۱- منظور مؤلف از مستی عادی همانا عادت عموم باستعمال مشروبات الکلی است یعنی مشروبات الکلی از لحاظ هوا و هوس یا اتفاق یا تفریح نیست بلکه بر حسب عادت و بمقتضای آب و هوا مردم مشروبات الکلی می‌خورند و زیاد هم مست نمیشوند. مترجم

که عمل ضعیف و کمی نیروی حرکت دارند چندان فرسوده نمی‌شوند پس عصاره کمی برای ترمیم اعصاب کفایت میکند بنابراین در آنجاها مردم خیلی کم غذا می‌خورند.

احتیاجات مختلف در آب و هواهای متفاوت اطوار مختلف زندگی را تولید میکند و این اطوار متنوع اقسام مختلف قوانین بوجود آورده‌اند پس در میان يك ملت که با همدیگر خیلی مربوطند بعضی قوانین لازم می‌باشد که آن قوانین در کشورهائیکه مردم بهم چندان مربوط نیستند لازم نبوده و قوانین دیگری لازم می‌باشد.

فصل بازدهم

قوانینی که مربوط بناخوشیهای

آب و هوا میباشد

..... هرودوت می‌گوید: قوانین یهودیان راجع بجذام از رسوم مصریان استخراج شده است زیرا مرض جذام در میان یهودیان همان دواها را ایجاب میکرد که در مصر بکار می‌بردند این قوانین و آن امراض را نه یونانیها شناختند و نه رومیهای اولیه، آب و هوای مصر و فلسطین آنها را بوجود آورد و سهولتی که برای اشاعه این مرض در آب و هوا هست، مآل اندیشی و تعقل را در وضع قوانین محسوس میکند یهودیان هم با کمال خردمندی آن قوانین را وضع کرده‌اند. ما خودمان اثرات آنرا احساس کردیم جنگهای صلیبی جذام را برای ما آوردند. آئین نامه‌های عاقلانه‌ئی که برای جلوگیری از آن تنظیم شد مانع از آن گردید که توده مبتلا شود.

از قوانین **لمباردها** مستفاد می‌شود که این مرض در ایتالیا پیش از جنگهای صلیبی هم وجود داشته و جلب توجه قانونگذاران را نموده است، رتاریس امر کرد یکتفر جذامی که از خانه خودش رانده شده و به يك محل مخصوص تبعید گردیده است نمیتواند از دارائی خود استفاده کند باین دلیل که بیرون کردن از خانه در

حکم آنست که آن شخص فوت کرده .

برای اینکه مبتلایان بجذام باهیچکس ارتباط نداشته باشند آنان را از آثار اعمال و حقوق مدنی محروم مینمودند .

گمان میکنم این مرض در اثر فتوحات امپراطوران یونان از مصر و فلسطین به اینالیا سرایت کرده باشد زیرا در ارتش آنها سربازان مصری یا فلسطینی ممکن است وجود داشته و بوسیله آنها آورده شده . بهر حال از شیوع این مرض تا زمان جنگهای صلیبی جلو گیری شد .

میگویند سربازان پومپه در مراجعت از سوریه مرضی آوردند که تقریباً شبیه بجذام بود گرچه هیچگونه آئین ناههائی را جمیع بآن بدست ما نرسیده است ولی ظاهراً نظاماتی برای جلو گیری از آن وجود داشته است زیرا مرض نامبرده تا زمان لمباردها متوقف شد .

دو قرن پیش از این يك بیماری از دنیای جدید (امریکا) بدنای ما آمد که پیدران ما آنرا نمی شناختند این بیماری بد طبیعت انسان در سر چشمه زندگی حمله کرد .

در جنوب اروپا اغلب خانواده های بزرگ در اثر يك دردی که از فرط شیوع شوم شده بود از بین رفتند ولی این درد ننگ آور نبود حرص بدست آوردن طلا باعث سرایت و ادامه این مرض شد، لایق قطع مردم با مریکا رفتند و همواره مایه های جدید مرض را با خود آوردند .

روحانیون و مقدسین خواستند این مرض را یکنوع حالت بخصوصی جلوه بدهند ولی چون این بلیه در ازدواج رخنه کرده و با طفال سرایت کرده بودند نتوانستند باین عنوان آنرا بنامند ، از آنجائیکه قانون گزاران عاقل باید متوجه تندرستی مردم باشند خوب بود بوسیله قوانینی به سبک قوانین موسی جلو شیوع این مرض را می گرفتند .

طاعون يك بیماری است که شیوعش سریعتر است مرکز اصلی آن مصر است که از آنجا بتمام دنیا منتشر می شود در اغلب کشورهای اروپا نظامات بسیار خوبی

بر قرار کرده اند که از نفوذ مرض جلو گیری میکنند و در زمان ما يك وسیله مستحسنی برای جلو گیری از انتشار آن پیدا کرده اند ، در اطراف کشوری که مبتلا شده است يك خط ارتش تشکیل میدهند که از هر گونه ارتباط جلو گیری میکند^۱ تر کها در این باب هیچگونه انتظاماتی ندارند و اغلب مردم از مرض تلف میشوند با اینکه می بینند مسیحیان بواسطه احتراز از خطر ابتلاء مرض محفوظ هستند، معینا لباس های مرضی مبتلا بطاعون را میخرند و میپوشند و راه میافتند ، اعتقاد بیک سرنوشت محکم که بعقیده آنان همه چیز را قبلاً تهیه نموده و تحت انتظام میآورد باعث شده زمامدار يك تماشاچی آرام باشد و تصور نماید خداوند همه کار را فراهم نموده و قبلاً حاضر کرده است و برای او هیچ کاری باقی نمانده .

فصل دوازدهم

قوانین بر علیه اشخاصی که

خود کشی میکنند

..... ما در تاریخ نمی بینیم که رومیان بدون جهت خود را کشته باشند ولی انگلیسها بدون اینکه بتوان تصور هیچگونه علت و موجبی را برای اینکار فرض کرد خود را میکشند حتی دیده شده در عین خوشبختی اینکار را میکنند. این عمل نزد انگلیسها نتیجه يك ناخوشی است و بسته به يك حالت طبیعی ماشینی است که دماغ را خسته میکند و مربوط بهیچ علت دیگری نمی باشد ولی در میان رومیها در نتیجه تربیت و طرز فکر کردن و عادات آنها ناشی می شد .

این مرض ظاهراً از يك عیبی در تصفیه عصاره عصبی تولید میشود. زیرا ماشینی که قوای محرکه آن هر لحظه بکار است خود بخود خسته می شود روح احساس رنج نمی نماید اما مشکلات را احساس میکند درد یکرنج محلی است و بشر میل دارد در دردی زود خاتمه یابد اما سنگینی زندگی دردی است که محل مخصوصی ندارد و انسان را بدیدن پایان زندگی متمایل میکند .

قوانین مدنی برخی ممالك حق دارند خود کشی را تقبیح کنند اما در انگلستان نمی‌توان آنرا کیفر داد بهمین دلیل که نتایج جنون را نمی‌توان تنبیه نمود.

فصل هیزدهم

نتایج آب وهوای انگلستان

در کشوری که يك مرض ناشی از تأثیر آب وهوا روح را متأثر میکند باندازه‌ئی که انسان از هر چیز حتی از زندگی منتفر میشود مناسبترین طرز حکومت آنست که دولت نتواند در اموری که باعث افسردگی و اندوه مردم است دخالت کند و فقط قوانین حکومت بکنند و زمامداران برای تغییر حکومت نتوانند قوانین را زیر و رو کنند.

فرضاً چنین ملتی از اثر آب و هوا صفت کم حوصلگی هم پیدا کرده باشد و نتواند مدت مدیدی يك وضعیت را تحمل کند باز هم مناسبتر از همه حکومتها همان طرز حکومتی است که بیان کردیم زیرا این صفت بی‌صبری بخودی خود مهم نیست اما چون باشجاعت ملحق گردد خیلی مهم است، این صفت غیر از سبکسری است که انسان يك کاری را بدون جهت شروع میکند و بدون جهت هم ترك مینماید بلکه این صفت بسماجت نزدیکتر است زیرا ناشی از احساس شدید دردی است که در اثر عادت قابل تحمل شده است.

این صفت در میان يك ملت آزاد برای برهم زدن نقشه‌های جابرانه که همیشه در ابتدا کند وضعیف و در آخر تند و سریع است خیلی مناسب میباشد زیرا اول يك روی خوشی برای کمک کردن نشان می‌دهد ولی بعد با شدت فشار می‌آورد.

بندگی همیشه با خواب شروع میشود ولی ملتی که در هیچ وضعیتی راحتی ندارد و دائماً دست بدن خود می‌مالد و در همه جای آن احساس درد میکند در اینصورت نمی‌تواند بخواب برود و هرگز بنده نخواهد شد.

سیاست يك سوهان بی‌صدائی است که فرسوده میکند و آهسته آهسته بمنظور

خود می‌رسد ولی مردانی که ما از آنها صحبت کردیم نمی‌توانند کندیها و جزئیات و خونسردی را در مذاکرات خود تحمل کنند آنها غالباً کمتر از ملل دیگر در اینکار موفق میشوند و آنچه را که با اسلحه فراهم ساخته‌اند ممکن است بوسیله معاهدات از دست بدهند.

فصل چهاردهم

اثرات دیگر آب وهوا

پدران ماژرمن‌های باستانی در آب وهوائی زندگی میکردند که در آنجا امیال و عواطف آرام بود. قوانین آنان مربوط بود با آنچه که می‌دیدند و بیش از آن چیزی تصور نمیکردند، توهین بمردان را مثل زخم و بتناسب آن اندازه می‌گرفتند ولی در توهین بزنان چندان نزاکت بخرج نمیدادند قانون آلمانها در اینباب عجیب است. اگر سر یکنقر زن باز بود و روپوش نداشت شش‌شاهی جریمه باید بدهد و اگر از ساق پا تا زانوی آن پیدا بود نیز همان میزان جریمه میداد اما از زانوی بالا اگر پیدا بود دو برابر جریمه باید بدهد.

چنان بنظر می‌رسد که قانون ژرمنها میزان توهین بزنان را مانند اندازه گرفتن يك شکل هندسی اندازه می‌گرفته قانون آنها جرم تصور و خیال را مجازات نمیکرد ولی جرم چشمان یعنی نگاه غیر مجاز را تنبیه میکرد.

وقتی يك قسمت از ملت ژرمن با سپاهی مهاجرت کرد در اثر اقتضای آب و هوا بعضی از قوانین دیگری هم پیدا کردند قوانین ویزیکوتها مقرر می‌داشت که زن آزاد را فصد نکنند مگر در حضور پدر یا مادر یا برادر یا پسر عموی او. وقتی تصورات مردم حدت میکند قانونگذاران هم بهمان نسبت حرارت بخرج میدهند و قوانین برای ملتی که از هر چیزی ممکن است سوء ظن داشته باشد نسبت بهم چیز ابراز سوء ظن مینماید نتیجه این میشود که قوانین توجه زیادی بهر دو جنس بشر معطوف دارند.

کیفرهائیکه ویزیکوتها مقرر می‌داشتند بیشتر برای انتقامهای خصوصی و خوش آیند افراد بود و کمتر جنبه انتقام عمومی داشت مثلاً در اغلب موارد مقصر را در بندگی و قید والدین یا شوهریکه نسبت باو خیانت شده بود نگاه میداشتند یکتفر زن آزاد که به يك مرد متأهل تسلیم شده بود او را در اختیار آن مرد می‌گذاشتند تا هر کاریکه میخواهد باو بکند، قوانین مذکور غلامان را مجبور میکرد اگر زنی را در حال زنا به بینند او را در بند کرده تسلیم شوهرش نمایند، باطفال او اجازه میدادند که وی را متهم بکنند، غلامان او را استنطاق میکردند تا گناه او ثابت شود باین ترتیب بی‌اندازه به يك موضوع خاصی که جنبه شرافت داشت اهمیت میدادند تا بدوین نظامات خوب اجتماعی، در این صورت نباید تعجب کرد از اینکه **گنت ژوئین** تصور کرد برای چنین توهینی باید پادشاه و مپهن وی معدوم شوند، و نیز نباید تعجب کرد از اینکه مراکشی‌ها نتوانستند با سهولت در اسپانی مستقر شده و بمانند و سقوط امپراطوری خود را بتعویق بیندازند زیرا چنین اخلاق و رسموی که در اسپانی وجود داشت باعث استقرار آنها گردید.

فصل پانزدهم

تفاوت اطمینانی که قوانین بملت

دارد بر حسب اختلاف آب و هوا

ملت ژاپن دارای اخلاق بسیار مدهشی است که قانونگذاران و زمامدارانش نتوانسته‌اند باو هیچگونه اعتمادی داشته باشند و کیفرها و تهدیدات را جلو چشم مردم گذارده‌اند و برای هر اقدامی او را دستخوش استنطاق و پلیس نموده‌اند.

در ژاپن بین هر پنج خانواده رئیس یکی از خانواده‌ها نسبت بسایرین سمت قضاوت را دارد و برای مجازات یکتفر مجرم تمام خانواده یا يك محله را تنبیه میکنند. در اثر این قوانین هر کجا يك مقصر باشد دیگر بیگناهی پیدا نمی‌شود

این قوانین برای آن وضع شده‌اند که هر کس از دیگری سوء ظن داشته باشد و هر کس مواظب رفتار دیگری و بازرس و گواه و دادرس او باشد.

ملت هند برعکس ملتی ملایم و مهربان و رحم دل است باینجهت قانونگذاران اطمینان زیادی نسبت بمردم ابراز داشته و کیفرهای کمی برقرار نموده‌اند این کیفرها چندان سخت نیستند و حتی کاملاً اجرا نمیشوند هندیها پسر برادر را بعمو و یتیم را بولی میسپارند همانطور که در سایر جاها پدرانشان میسپارند.

هندیها میراث را از روی استحقاق وارث معین کرده‌اند و چنان بنظر میرسد قوانین اینطور مقرر داشته‌اند که هر فردی باید بحسن نیت دیگران اطمینان داشته باشد. هندیها بآسانی غلامان خود را آزاد میکنند و برای آنها زن میگیرند و با آنها مانند اطفال خود رفتار میکنند چقدر این آب و هوا سعادت بخش است که سادگی اخلاق و ملایمت قوانین را تولید میکند.

اما در کشورهای مشروطه بردگی نباید وجود داشته باشد زیرا بنیستی انسان را از پا در آورد و روحیات او را ضعیف نمود.

در حکومت دموکراسی قوانین باید منتهای جدیت را بکند که همه افراد تا اندازه‌ئی که طبیعت حکومت اجازه میدهد با هم برابر باشند. پس بردگی برخلاف اساس و روح دموکراسی است زیرا بار بآنان قدرت و تجملی میدهد که نباید داشته باشند.

فصل دوم

مبدأ حق بردگی نزد علمای حقوق روم

علمای حقوق منشاء

بردگی را از سه طریق پائین استخراج کرده‌اند:

۱- حقوق بین‌المللی اینطور ایجاب نمیکرد که اسیران جنگی در حکم غلامان باشند تا آنها را نکشند.

۲- قانون مدنی روم به بدهکاران که مورد آزار و اذیت بستانکاران واقع میشدند اجازه میداده خود را بآنها بفروشد.

۳- قانون طبیعت اولاد یک‌پدري را که خود غلام است مانند پدرانشان غلام میکند زیرا این قانون اینطور ایجاب کرده چون پدر خود غلام میباشد و نمیتواند فرزند را غذا بدهد آنان هم باید در غلامی بسر برند.

اما باید دانست دلائل علمای حقوق بهیچوجه معقول نیست زیرا نمیتوان باور کرد که ترحم موجب ایجاد بردگی شده است.

اولا این غلط است که در جنگ بغیر از موقع ضرورت بتوان کسی را کشت و همینکه یک‌مرد دیگری را غلام خود کرد نمیتوان گفت برای ارباب ضروری بوده غلام خود را بکشد و چون نکشته از لحاظ ترحم او را غلام کرده است، اما حقی که جنگ درباره اسیران میدهد اینست که آنها را بطوری حفظ کنند تا نتوانند زیرانی برسانند، قتل نفس که پس از حدت نبرد بدست سربازان واقع شود از طرف تمام ملل دنیا طرد شده است.

کتاب پانزدهم

چگونه قوانین بردگی مدنی با طبیعت آب و هوا ارتباط دارد

فصل اول

بردگی مدنی

بردگی بمعنای واقعی عبارت از استقرار يك حق است که یکتفر انسان را بطوری مخصوص برده يك انسان دیگر میکند که اوصاحب اختیار مطلق جان و مال وی میشود.

بردگی بالطبع خوب نیست نه برای ارباب فائده دارد نه برای غلام.

برای غلام از این جهت بی فائده است که او نمیتواند کاری را از روی تقوی انجام دهد.

برای ارباب از این جهت بی فائده است که در اثر داشتن غلامان همه گونه عادات بد کسب میکند و بطور نامحسوس به آنها معتاد می شود بر خلاف تمام فضائل اخلاقی رفتار می نماید، مغرور، تند خو، سخت دل، غضبناک، شوانی و بیرحم می شود.

در کشورهای استبدادی که بردگی سیاسی وجود دارد بردگی مدنی بیش از سایر جاها قابل تحمل است در آنجاها هر کس باید بهمین راضی باشد که روزی و زندگانی خود را داراست و در این صورت وضعیت غلام بدتر از وضعیت رعیت نمی باشد.

ثانیاً صحیح نیست که يك مرد آزاد بتواند خودش را بفروشد، فروش مستلزم بهاست غلامیکه خود را فروخته تمام دارائیش جزء ملك ارباب میشود پس ارباب باو چیزی نمیدهد و غلام چیزی را دریافت نمیکند و اگر گفته اند او دارای يك تنخواه میشود تنخواه فرع شخص است و در صورت غلامی شخصیتی در بین نخواهد بود .

زیرا همانطور که کسی اجازه ندارد خود را بکشد و اگر کشت باین طریق وجود خود را از میهن خود دزدیده است هیچکس هم اجازه ندارد خود را بفروشد چرا که آزادی هر فرد قسمتی از آزادی جامعه است این صفت در حکومت توده حتی يك قسمتی از حاکمیت دولت است خود فروشی برای یکی از افراد ملت عمل بسیار قبیحی است که نمیتوان آنرا از طرف يك انسان ممکن دانست ، اگر آزادی برای خریدار ارزشی دارد برای فروشنده قیمت ندارد قانون مدنی که بمردم تقسیم اموال را اجازه داده است نتوانسته قسمتی از مردم را که باید این تقسیم را بعمل آورند جزء اموال قرار بدهد قانون مدنی که قرار دادهای مخدوش را باطل می داند نمیتواند قراردادی را که متضمن بزرگترین خدشه هاست باطل نداند .

ثالثاً شکل سوم که عبارت از تولد در حال غلامی پدر باشد این دلیل هم با همان دو دلیل دیگر ساقط میشود زیرا اگر یکمرد نتواند خودش را بفروشد بطریق اولی نمیتواند پسرش را که هنوز بدنیا نیامده است بفروشد اگر يك اسیر جنگی را نمیتوان بنده کرد بطریق اولی بچه های او را نیز نمیتوان بقید بندگی در آورد .

چیزیکه مرگ يك جنایتکار را مشروع میکند قانونی است که او را تنبیه مینماید و بنفع او وضع شده است قاتل از قانونیکه او را محکوم میکند بهره مند شده است زیرا در هر لحظه زندگی خود او را هم حفظ مینماید بنابراین نمیتواند بر علیه آن قانون اعتراض کند اما وضع غلام بدین ترتیب نیست زیرا قانون بندگی هرگز

بنفع او نبوده است و در تمام موارد بر علیه او میباشد و این اصل مخالف اصل اساس تمام اجتماعات بشری است .

شاید بگویند این قانون برای غلامان از این لحاظ مفید بوده است که ارباب باو خوراك داده است در این صورت باید بندگی منحصر بکسانی باشد که توانائی کسب معاش ندارند ولی کسی چنین غلامی را باین ناتوانی نمیخواهد .

اما راجع باطفال ، طبیعت که بمادر شیر داده است غذای طفل را تأمین کرده و بعد از آن در بقیه سنین طفولیت استعداد مفید بودن را دارند بقدری که نمیتوان گفت کسی آنها را غذا میدهد بعنوان اینکه ارباب آنهاست .

گذشته از این بندگی همان قدر از حقوق مدنی دور است که از حقوق طبیعی دور میباشد کدام قانون مدنی می تواند يك غلام را که در جامعه نیست و هیچ قانونی باو مربوط نیست از فرار کردن مانع بشود ؟ جلو فرار او را نمیتوان گرفت مگر بوسیله همان قانون خانوادگی پس اجرای حقوق مدنی درباره بندگان معنی ندارد .

فصل سوم

منشاء دیگر حق بندگی

..... بقیده من حق بندگی ناشی از تحقیر يك ملت نسبت بملت دیگری است که مبنی بر اختلاف عادات و رسوم میباشد .

لوپزدو سومارا میگوید **اسپانیولیها** در نزدیکی **سنت مارت** سبدهائی یافتند که اهالی در آنها خر خاکی ، حلزون ، جیرجیرك ، سوسك و ملخ گذاشته بودند فاتحین این کار را از ناحیه مغلوبین بمنزله يك جنایت تلقی نمودند . این شخص اظهار میکند روی همین قضیه به اسپانیولی ها حق داده شد امریکائیان را غلام خود نمایند .

بعلاوه امریکائیان دخانیات استعمال میکردند وریش خود را مطابق اسلوب

اسپانیائی اصلاح نمیکردند همین چیزها باعث تحقیر امریکائیان نزد اسپانیولی‌ها میشد .

معلومات انسان را ملایم میکند و عقل او را بسوی انسانیت سوق می‌دهد فقط افکار مبنی بر خرافات و موهومات است که او را از انسانیت دور میکند .

فصل چهارم

منشاء دیگر حق بندگی

بعقیده من مذهب باشخاصی که دارای آن بوده‌اند حق داده آنهایی را که دارای مذهب نمی‌باشند بگلامی خود درآورند تا بترویج مذهب بطریق سهل‌تری اقدام کنند .

این سنخ فکر بود که ویران‌کنندگان امریکا را در ارتکاب جنایات تشویق می‌نمود و روی این فکر بود که بخود حق دادند آن همه ملت‌ها را غلام خود کنند زیرا این راهزنان مطلقاً می‌خواستند هم راهزن باشند و هم مسیحی خیلی متدین .

لوئی سیزدهم از قانونی که سیاهان مستعمرات افریقائی را غلام می‌پنداشت بی‌نهایت متأذی بود و بگلامی آنها راضی نمی‌شد و چون در ذهن او رسوخ دادند که این امر بهترین وسیله است برای تبدیل مذهب این سیاهان آن وقت رضایت داد .

فصل پنجم

بردگی سیاه پوستان

اگر بنا باشد قبول کنیم که ما حق داریم سیاه پوستان را بنده کنیم من اینطور بیان خواهم کرد :

ملل اروپا چون اهالی بومی امریکارا نابود کردند مجبور شدند افریقائیان را بگلامی خود در آورند تا برای زراعت اراضی آنها را بکار گمارند اگر غلامان از

گیاهی که قند را بعمل می‌آورد (نیشکر) مراقبت نمیکردند قند خیلی گران میشد . این انسانهای مورد بحث از سرتا پا سیاهند و بینی آنها بقدری پهن است که تقریباً محال است با چنین منظره دل‌آدم بحال این اشخاص بسوزد و نمیتوان این فکر را در ذهن رسوخ داد که آفریدگار عاقل يك روح خوب در این تن‌باین سیاهی جا داده باشد .

این مسئله خیلی طبیعی است که انسان فکر بکند رنگ جوهر انسانیت را تشکیل میدهد، درملل آسیا که مردان را خواجه میکنند همواره بدینوسیله سیاهان را از نسبتی که با مادر دارند بطور محسوسی محروم می‌سازند .

از رنگ پوست میتوان در رنگ موهم قضاوت کرد مصریها که بهترین فلاسفه دنیا بوده‌اند باین مسئله بقدری اهمیت میدادند که مردان سرخ‌پوست را بمحض اینکه گیر می‌آوردند بقتل میرساندند .

يك دلیل برای آنکه سیاه پوستان از شعور محرومند اینست که به يك گردن بند شیشه بیش از گردن بند طلا اهمیت میدهند در صورتیکه طلا نزد ملل متمدن بی‌نهایت مهم است .

محال است ما بتوانیم فرض کنیم که این اشخاص از جنس بشرند زیرا که اگر فرض کنیم که آنها بشرند باید گمان کنیم که خودمان هم مسیحی نیستیم ، اشخاص کوتاه‌نظر درباره بی‌عدالتی که نسبت بسیاهان میشود خیلی اغراق می‌گویند زیرا اگر چنان بودی که اینان می‌گویند آیا بخیال پادشاهان اروپا نمی‌آمد که ضمن اینهمه قراردادهای بی‌پوده که با هم می‌بندند يك قرارداد عمومی هم راجع با غماض و ترحم درباره سیاهان به‌بندند^۱.

۱- در این فصل مونته‌سکیو من باب تمسخر قضا یا رانست بسیاهان بیان میکند و افکار عمومی مردم را درباره آن تشریح مینماید و در عین حال میخواهد بگوید این قبیل افکار کوتاه نباید يك انسان را در حال حیوانیت نگاه کند در صورتی که تربیت میتواند این عادات را تبدیل به تمدن نماید و امروز مقررات مربوط بحقوق بشر که مورد قبول ملل عضو سازمان ملل متحد است این امتیازات را از بین برده و کلیه افراد بشر را دارای حقوق واحد شناخته است.
مترجم

فصل ششم

منشاء حقیقی حق بندگی

اینک وقت آنست که منشاء واقعی حق بردگی را جستجو کنیم این حق بایستی روی طبیعت اشیاء برقرار شده باشد: به بینیم آیا مواردی هست که از آن مشتق نمیشود؟ در حکومتهای استبدادی خود را فروختن بسیار آسان است زیرا بردگی سیاسی در این حکومت آزادی مدنی را نابود میکند.

مسیویری میگوید مردم **روسیه** خود را به آسانی میفروشد علت این کار را من بخوبی میدانم، علتش این است که آزادی آنها ارزشی ندارد.

در **آشیم** هر کسی میکوشد که خود را بفروشد بعضی از آقایان مهم دست کم هزار غلام دارند که عبارتند از بازرگانان معتبری که خود آنها نیز غلامان فراوان دارند و این غلامان نیز دارای غلامان بسیار دیگری میباشند دسته از این غلامان را به ارث میبرند و روی آنها معاملاتی میکنند، در این کشورها مردان آزاد که در مقابل دولت خیلی ضعیف هستند سعی میکنند غلامان کسانی بشوند که بحکومت زور میگویند.

این منشاء صحیح و معقول حق بردگی خیلی ملایمی است که در برخی کشورها یافت میشود و باید هم ملایم باشد زیرا مبنی بر اینست که يك انسان بواسطه مفید بودن خود یکنفر برای خود انتخاب میکند و این عمل يك نوع قرار داد متقابل میان دو طرف را تشکیل میدهد.

فصل هفتم

منشاء دیگر حق بندگی

يك منشاء دیگر حق بندگی میان مردم دیده میشود که غالباً برحمانهترین وضع این حق است:

کشورهائی یافت میشوند که در آنجاها گرما بدن را عصبانی میکند و بقدری رشادت را ضعیف مینماید که مردان بکارهای پر زحمت تن در نمیدهند مگر از ترس کیفر پس بردگی در آنجاها کمتر مخالف عقل بنظر میرسد و چون ارباب در مقابل پادشاه بهمان اندازه سست و بیحال است که غلام در مقابل ارباب در اینصورت بردگی سیاسی بردگی مدنی را همراه خود میآورد و هر دو باهم وجود دارند.

ارسطو میخواهد ثابت بکند غلام فطره وجود دارد ولی آنچه در اینباب میگوید دعوی او را کاملاً ثابت نمیکند گمان میکنم اگر چنین بندگانی وجود داشته باشند همانهایی هستند که صحبتشان را کردم. اما در عین حال چون تمام افراد بشر برابر دنیا میآیند باید گفت بندگی برخلاف طبیعت است ولو اینکه در بعضی ممالك بر اساس دلیل طبیعی بنا شده باشد و باید این قبیل کشورها را از کشورهائی که دلائل طبیعی در آنجاها مخالف بردگی است تفکیک کرده و فرق بگذاریم، مانند ممالك اروپا که خوشبختانه بردگی در آنجا ملغی شده است.

پلوتارک در شرح زندگی **نوما** میگوید که در زمان **ساتورن** نه ارباب بود نه بنده، یعنی بردگی وجود نداشت اکنون هم در کشورهای ما مسیحیت این عصر را تجدید کرده و بردگی در اثر مذهب مسیح از بین رفته است.

فصل هشتم

بی فائده بودن بردگی در میان ما

باید بندگی طبیعی را به بعضی از کشورهای مخصوص در روی زمین محدود کرد در اغلب کشورها استقرار بردگی لزومی ندارد زیرا مردم هر قدر بخواهند کارهای خطرناک انجام دهند میتوان همه کار را بوسیله کارگران و مردان آزاد انجام داد.

نظریهائی که در بالا ذکر شده مبنی بر این قاعده است، قبل از آنکه مسیحیت در اروپا بندگی مدنی را ملغی کند کارهای معدن را بقدری پر زحمت می دانستند

که گمان میکردند فقط غلامان یا مجرمین باید اینکار را بکنند اما امروز مردانی که در معادن کار میکنند خود را خوشبخت می‌دانند زیرا بوسیله امتیازات کوچک این شغل را تشویق کرده‌اند برای اضافه‌کار يك اضافه‌مزدی قائل شده‌اند و باین ترتیب کارگران این مشاغل شغل خود را بیش از سایر مشاغل دوست میدارند .

کار هر قدر پر زحمت باشد میتوان آن را با توانائی کسیکه آن کار را می‌کند وفق داد مشروط باینکه تنظیم کار بوسیله عقل انجام گیرد نه بوسیله لئامت .

تمام کارهائی را که غلامان انجام می‌دهند میتوان بوسیله ماشین که زائیده صنعت است انجام داد .

معادن ترکیها در ایالت **تمسوار** ثروتمندتر از معادن مجارستان بود ولی به آن اندازه فائده نمیداد زیرا برای استخراج معادن غیر از بازوی غلامان خود وسیله دیگری بکار نمیدادند.

من نمیدانم این عقل است یا عاطفه که این نوشتجات را بمن تلقین میکند و برشته تحریر درمیآورد . در روی زمین شاید اقلیمی باشد که نتوان در آنجا مردان آزاد را بکار واداشت. چون قوانین بد بوده اند مردان تنبل پیدا شده‌اند و چون مردان تنبل شده‌اند بدبندگی دچار گردیده‌اند .

فصل نهم

مللی که نزد آنها آزادی مدنی برقرار است

هر روز شنیده

میشود که بعضیها میگویند اگر نزد ما هم غلامان وجود میداشتند خوب بود اما برای اینکه در این موضوع خوب قضاوت شود نباید فقط بیک اقلیت غنی و متمول توجه داشت بدیبهی است که غلامان برای آنها مفید خواهند بود. زیرا گمان نمیکنم هیچیک از افرادی که این قسمت از ملت را تشکیل میدهد حاضر باشد شخصاً زیر بار بندگی برود

و اگر قرار شود که بین طبقه متمول عده‌ای از روی قرعه به بندگی انتخاب شوند آنوقت آنهائی که بیش از همه بر له‌برده فروشی صحبت میکنند بیشتر از همه از آن بیزار خواهند شد و همچنین بینواترین اشخاص هم از آن متنفر خواهند گردید. پس طرفداری از برده فروشی، طرفداری از تجمل و شهوت است نه جانبداری از سعادت عمومی.

این موضوع بدیبهی است که هر فردی مایل است بردارائی و زندگی و عرض دیگران تسلط داشته باشد و از اینکار خشنود میشود و تمام هوی و هوسهای او در تعقیب این فکر بیدرنگ بیدار میشوند حال اگر میخواهید بدانید که آیا این امیال مشروع است یا نه امیال و آرزوهای همه کس را بررسی نمائید در آنصورت خواهید دید که عموم ملت با شهوترانی و تجمل پرستی يك عده معدودی از افراد (یعنی اربابان) مخالفند و بالتیجه مخالفت عمومی با بندگی ثابت میشود .

فصل دهم

اقسام مختلف بندگی

دو قسم بندگی هست : بندگی حقیقی ، بندگی

شخصی .

بندگی حقیقی آنست که بنده را بزمین پای بند میکند بطوری که **تاسیت** میگوید نزد ژرمنها این ترتیب بندگی معمول بود غلامان در خانه کاری نداشتند و بارباب خود مقداری گندم و دام یا پارچه تحویل میدادند و موضوع بندگی آنان از این حد تجاوز نمیکرد. این نوع بندگی هم در مجارستان و بوهم و چندین ناحیه دیگر آلمان سفلی وجود دارد .

و اما بندگی شخصی مربوط به اداره خانه است و بیشتر بشخص ارباب مربوط میباشد ، نهایت اجحاف در بردگی اینست که بندگی هم شخصی باشد و هم حقیقی .

بندگی **ایلوته‌ها** نسبت به **لاسدمونی‌ها** این قسم بود ، زیرا ایلوته‌ها در خارج خانه مجبور بهر کار و در داخل در معرض همه گونه دشنام بودند این قسم بندگی

بر علیه طبیعت اشیاء می باشد . ملل ساده فقط بندگی حقیقی دارند زیرا زنهار و بچه های آنها تمام کارهای خانهارا انجام میدهند. ملل شهوت ران بندگی شخصی دارند زیرا تجمل آنها غلامان را در خانه ایجاب میکند .

بندگی ایلوت ها این دو قسم بندگی را در وجود یک شخص در یک جا جمع میکرد.

فصل یازدهم

قوانین نسبت ببردگی چه باید بکنند

طبیعت بندگی هر چه ...
میخواهد باشد باید قوانین مدنی سعی کنند از يك طرف تعديات و از طرف دیگر خطرات بندگی را حذف نمایند .

فصل دوازدهم

اجحاف در برده فروشی

.. در کشورهای مسلمان مردم نه فقط بمال و جان کنیزکان مسلط میباشند بلکه آنچه که عفت یا شرافت آنها ناامیده میشود نیز در اختیار صاحب آنهاست^۱.

این موضوع یکی از بزرگترین بدبختی های این کشورهاست که گوئی قسمت اعظم ملت برای اطاعت بارادة قسمت دیگر خلق شده اند بندگی در اثر تنبلی که استرضای خاطر بندگان را فراهم می سازد جبران میشود ولی در عین حال خود این امر برای آنان بدبختی دیگری است.

۱- باید دانست تعلیمات و دستوراتیکه در قرآن مقرر است این موضوع را تعدیل میکند . در آیه ۳۱ و ۳۲ سوره نور قرآن دستور میدهد: «اگر بندگان را لایق دیدید و مطمئن شدید کار می کنند و تکدی که موجب سرشکستگی شما است نخواهند کرد اجازه دهید با پرداخت مالی آزاد شوند و همینکه آن مال را پرداختند آزاد خواهند بود کنیزکان را مجبور به فحشا نکنید با کنیز و غلام نیک و صالح ازدواج کنید، و با نکاح آنان را مورد استفاده زناشویی قرار دهید نعماتی که خدا بشما داده است با آنها تقسیم کنید» پس اصول عدالت و مساوات و زهد و تقوی و تفقد نسبت به زبردست و مملوک مرام مسلمان حقیقی است نه اجحاف و تعدی . مترجم

همین تنبلی است که حرمسراهای مشرق زمین را برای همان اشخاصی که بر علیه آنها تهیه شده يك منبع لذات میکند آنوقت اشخاصی که از کار میترسند میتوانند خوشبختی خود را در این جاهای آرام پیدا کنند ولی باید دانست که بهمین وسیله روح استقرار بندگی نقض میگردد زیرا عقل ایجاب میکند که قدرت ارباب بماوراء آنچه که مربوط بخدمت است تجاوز نکند و بنده برای استفاده خدمتی باشد نه برای شهوت رانی . وقتی بنده وسیله تفریح و شهوت رانی ارباب شد خود را همسر و رفیق او مینماید .

حق عفاف يك حق طبیعی است و باید تمام ملت های دنیا آن را احساس و رعایت نمایند . قانونی که عفت بندگان را حفظ میکند وقتی در کشورهای استبدادی خوب باشد قطعاً در کشورهای مشروطه خوبتر خواهد بود و در جمهوری ها بسیار خوب میشود .

يك ترتیبی در قوانین **لمباردها** هست که ظاهراً برای تمام حکومتها خوب است . اگر مردی همسر غلام خود را گمراه کند مرد وزن غلام هر دو آزاد خواهند شد ، این اعتدال قابل تقدیری است که بدون سختی زیاد جلو بی مبالائی ارباب را میگیرد .

دیده نشده که رومیان در این باب يك انتظام خوبی داشته باشند آنها جلو اربابها را رها مینمودند و حتی غلامان را از حق ازدواج محروم میکردند غلامان نزد رومیها پست ترین قسمت ملت بودند ولی هر قدر هم که پست بودند لازم بود دارای اخلاق نیک باشند گذشته از این ممانعت از ازدواج بندگان ازدواج سایر مردم آزاد را هم فاسد مینمود .

فصل هیزدهم

خطر زیادی عده بندگان (غلامان)

زیادی عده غلامان در

کشورهای مختلف تأثیرات متفاوت دارد .

بندگی در دولتهای استبدادی بار سنگینی نیست زیرا بردگی سیاسی که

در سازمان دولت برقرار است باعث میشود بردگی مدنی را کمتر احساس کنند و آنهایی که مردان آزاد نامیده میشوند بیشتر از آنهایی که این عنوان را ندارند آزاد نیستند و چون باصفت خاجه، یا غلام آزاد شده یا بنده، زمام امور را بدست میگیرند وضع یکمرد آزاد و وضع یک بنده خیلی بهمیدگر نزدیک است بنابراین اعم از اینکه عده بندگان بیشتر یا کمتر باشد برای جامعه مساوی است. اما در حکومتهای معتدل این مسئله خیلی اهمیت دارد که عده بندگان زیاد شود. باید از زیادی عده بندگان جلوگیری کرد که اعتدال حکومت محفوظ باشد.

آزادی سیاسی در این قبیل کشورها آزادی مدنی را بسیار گرانها مینماید و هر که از آن محروم باشد از آزادی سیاسی هم طبعاً محروم است. در این جوامع یکنفر برده جامعه خوشبختی را مبیند که خود او در آن جامعه سمت عضویت ندارد او می بیند امنیت برای دیگران هست و برای او نیست برده احساس میکند که روح اربابش میتواند بزرگ بشود ولی روح او لاینقطع مجبور است خفیف و پست بشود اگر انسان همیشه مردان آزاد را ببیند و خودش آزاد نبوده و در قید بندگی باشد هیچ چیز او را باین اندازه بجانوران نزدیک نمیکند. چنین اشخاصی دشمنان طبیعی جامعه هستند و زیادی عده آنان خطرناک میشود در این صورت نباید تعجب کرد که شورش بندگان در کشورهایی که حکومت معتدل دارند مکرر اتفاق افتاده و کشور را دچار اغتشاش نموده است و برعکس در کشورهای استبدادی این قبیل پیش آمدها بندرت اتفاق افتاده.

فصل پنجم در دهم

غلامان مسلح

خطر مسلح کردن غلامان در حکومت مشروطه از حکومت جمهوری است زیرا در حکومت مشروطه دستجات نظامی و هیئت اشراف جلو غلامان مسلح را بقدر کفایت خواهند گرفت ولی در حکومتهای جمهوری که طبقه ممتاز وجود

ندارد نخواهند توانست جلو اشخاصی را که با افراد ملت مساوی و اسلحه در دست دارند بگیرند.

گوتها که اسپانی را فتح کردند در آن کشور پراکنده شدند ولی بزودی خیلی ضعیف گردیدند.

گوتها در اسپانی سده آئین نامذم مهم تنظیم نمودند: عادت قدیمی که اختلاط آنها را با رومیان بوسیله تأهل منع میکرد لغو نمودند.

و همچنین مقرر داشتند معاف شدگان از مالیات باید بجنگ بروند و گر نه بحال بردگی خواهند افتاد و نیز مقرر کردند هر یکنفر گوت یکدهم از غلامان خود را مسلح کرده و بجنگ ببرد، این عده نسبت بندگان دیگر آنها چندان مهم نبود بعلاوه این غلامان که در معیت از باب خود بجنگ میرفتند سپاه مخصوصی را تشکیل نمیدادند بلکه جزء ارتش بودند.

فصل پانزدهم

دنباله موضوع فصل قبل

هنگامیکه تمام ملت جنگجو باشد از غلامان مسلح کمتر باید ترسید.

طبق قوانین آلمانها اگر یکنفر غلام چیزی را که جائی گذاشته شده بود میدزدید بهمان کیفری محکوم میشد که در باره یکنفر آزاد معمول بود اما اگر یک چیزی را بزور و عنف تصرف مینمود فقط با سرداد آن چیز محکوم میگردد.

اعمالی که بر اصل جسارت و جرئت استوار بود نزد آلمانها مقهور نبود و غلامان را در جنگها بکار و امیداشتند در اغلب جمهوریهها همیشه سعی کرده اند رشادت غلامان خود را نابود کنند ولی ملت آلمان که از خود اطمینان داشت سعی میکرد رشادت غلامان را زیاده تر کند چون خودش همیشه مسلح بود و از غلامان باکی نداشت، غلامان وسیله و موجب سر بلندی او میشدند.

فصل شانزدهم

احتیاط‌هایی که باید در حکومت

معتدل منظورداشت

شفقتی که در دولت‌های معتدل نسبت به غلامان ابراز میشود از بیمی که خطر زیاد شدن عده آنها در بردارد جلوگیری مینماید .

افراد بشر همه چیز عادت میکنند حتی به بندگی مشروط باینکه آقائی در باره آنها از بندگی سخت‌تر نباشد آتنی‌ها نسبت به غلامان خود با نهایت ملایمت رفتار میکردند، هرگز دیده نشد که این غلامان موجب اختلال امور دولت بشوند ولی در لاسدمون این قضیه پیش آمد ، هیچ دیده نمیشود که رومیان قدیم راجع به غلامان خود نگرانی داشته باشند ولی وقتی نسبت به غلامان تمام احساسات انسانیت را از دست دادند جنگ‌های داخلی که آنها را بجنگ‌های پونیک^۱ تشبیه کرده اند بوقوع پیوست .

ملل ساده که خودشان بکار علاقه‌مند میباشند نسبت به غلامان خود بیش از مللی که از کلابر کنار هستند ابراز شفقت می‌نمایند ، رومیان اولیه با غلامان خود زندگی و کار میکردند و با هم غذا میخوردند و نسبت با آنها خیلی ملایمت و انصاف داشتند .

بزرگترین کیفری که برای غلامان در آن دوره معمول بود این بود که چوبی به پشت آنها بسته و با این حالت آنان را از مقابل همسایگان میگذرانند .

در آن زمان قوانین اخلاق برای حفظ وفاداری غلامان کافی بود و احتیاجی به قوانین جزائی نداشتند .

لیکن ایامی که رومیها بزرگ شدند و دیگر غلامان شریک کار آنها نبوده بلکه وسیله عیاشی و تن‌پروری رومیها محسوب میگردیدند چون اخلاق ساده اولیه از

۱- جنگ‌های کارناز و روم را جنگ‌های پونیک نام گذارده‌اند . مترجم

بین رفت و قوانین اخلاقی ضعیف شد ناچار شدند برای غلامان قوانین جزائی وضع نمایند و حتی لازم آمد که برای حفظ امنیت آقایان که با غلامان خود زندگی میکردند قوانین جزائی سختی وضع نمایند زیرا حال آنها شبیه بکسانی بود که بین دشمنان خود زندگی میکنند آنگاه قوانین سختی وضع نمودند و بموجب قانونی که سیلانی و کیل مجلس سنا با مراجعه بآراء عمومی گذرانید مقرر شد اگر آقائی بقتل برسد تمام غلامانی که با او در یک خانه زندگی میکردند و حتی غلامانی که نزدیک بمحل قتل بودند (بطوریکه ممکن بود صدای او را بشنوند) باید محکوم بقتل گردند و اگر شخصی در این مورد یکی از غلامان محکوم را پناه میداد او نیز محکوم بقتل میشد .

قوانینی که برای اطاعت غلامان از آقایان در روم وضع گردید بقدری سخت بود که اگر آقائی بغلام خود امر میکرد که او را بکشد و غلام سرپیچی میکرد و یا غلام مانع انتحار آقامیشد محکوم بقتل میگردد و یا گناهکار محسوب میشد .

هرگاه آقائی در ضمن مسافرت بقتل میرسید تمام غلامانی که همراه آن آقا بودند محکوم بقتل میشدند .

تمام غلامان فراری و کسانی که آقای خود را ترك نموده بودند نیز اعدام میگردیدند .

خلاصه در طی وضع این قوانین رومیها حتی غلامان بیگناه را هم محکوم بقتل مینمودند تا محرز شود غلام باید در مقابل آقای خود مطیع باشد و هیچ گونه چون و چرا ننماید .

ضمناً نباید تصور نمود قوانین نامبرده جزء قوانین روم بوده بلکه این قوانین بدان جهت وضع شده که حکومت مدنی بمعنای حقیقی در روم قدیم وجود نداشت و گر نه چنین قوانینی که منافی با روح اعتدال است وضع نمیگردید .

قوانین روم قدیم در مورد غلامان مطابق اصول قوانین جنگ و رفتار در باره

اسیران وضع گردیده بود با این تفاوت که در این مورد دشمنان روم در خود روم بودند و در وسط رومیها میزیستند. قانون سیلانی که با مراجعه بآراء عمومی وضع گردید جزیک قانون بین المللی یعنی قانون جنگ چیز دیگر نبود و گرنه در قانون مدنی چنین مقررات سخت وضع نمیشود.

بدبخت حکومت و ملتی که قانونگذاران آن ناچار شوند چنین قوانین سختی وضع نمایند زیرا تا وقتی وضع زندگی ملت بقدری سخت نگردد که اطاعت و فرمانبرداری دشوار شود قانونگذاران ناچار نمیشوند چنین قوانین سختی را برای اطاعت و فرمانبرداری وضع نمایند، اگر در رم قدیم آن قوانین سخت برای اطاعت غلامان وضع میشد از آنجهت بود که رومیها بقدری باغلامان بد رفتاری میکردند که این طبقه بدبخت هیچ اعتمادی به آقایان خود نداشتند و اطمینان آنها از قانون نیز از بین رفته بود بهمین جهت اعتماد قانون و قانونگذار هم روز بروز از آنها سلب میشود.

فصل هفدهم

مقررات بین غلامان و آقایان آنها

در روم قدیم قانونگذار میبایست دقت نماید که بغلامان غذا بدهند و لباس بپوشانند چگونگی لباس و غذا را هم قانون تعیین نماید و نیز زمامداران امور بایست دقت کنند که آقایان از غلامان در دوره ناخوشی و پیری آنها نگهداری کنند.

کلود امپراطور روم قانونی وضع کرد که اگر آقایان غلام بیمار خود را بیرون کنند و از آنها پرستاری نمایند و بالنتیجه غلام فرار نماید آقا حتی بر غلام نخواهد داشت و غلام آزاد است.

ولی این قانون که بتفع آزادی غلامان وضع شده بود هیچگونه کمکی بر فاهیت و معیشت آنها نمیکرد، وقتی که قانونگذاران آقایان را صاحب اختیار جان غلامان نموده و بآنها اجازه داد غلامان خود را بقتل برسانند باید مقرراتی هم

وضع نماید که آقایان بصورت يك قاضی از این اختیار استفاده کنند نه مثل شخصی که مالک الرقاب مطلق است و نیز قانونگذار باید مقرراتی وضع نماید که آقایان هنگام گناهکاری غلامان با تشریفات خاصی از اختیارات خود استفاده کنند و آنها را بمجازات برسانند تا مسلم شود غلام روی هوی و هوس آقا کشته نشده است.

در روم قدیم وقتی رسم کشتن فرزندان گناهکار را از طرف پدران بر انداختند و پدران دیگر مجاز نبودند از این اختیار استفاده کنند قانونگذاران مقرر داشتند فرزندان گناهکار از طرف قضات محکوم باعدام شوند نه از طرف پدرانشان.

در کشورهای هم که رسم غلامی برقرار میباشد خوبست همینطور رفتار کنند یعنی اگر مقرر میدارند که غلامان گناهکار باید بقتل برسند قانون را طوری وضع نمایند که غلام در دادگاه و از طرف قاضی محکوم باعدام شود.

قانون **موسی** در مورد غلامان سخت بود زیرا این قانون مقرر میداشت اگر کسی غلام خود را طوری بزند که در اثر ضربه بقتل رسد آقای او مجازات خواهد شد ولی اگر در حین ضرب بقتل نرسید و مثلاً یکی دو روز دیگر فوت نمود در آنصورت آقا مجازات نخواهد داشت زیرا صحیح است که غلام از بین رفته لیکن دارائی خود آقا بوده که تلف شده است و بنابراین آقا درخور مجازات نیست.

این قانون بسیار بد قانونی است زیرا قانونگذار قانون طبیعی را که رعایت حفظ جان باشد مجمل گذارده و نسبت بآن توجه نکرده است.

پلوتارک میگوید: بموجب یکی از قوانین یونان اگر آقائی با غلام خود بد رفتاری می نمود غلام می توانست تقاضا نماید او را بد آقای دیگری بفروشد.

در ادوار اخیر روم نیز چنین قانونی در آنجا وجود داشت و اگر يك غلام از آقای خود ناراضی بود و یا آقا از غلام شکایت داشت میبایست از یکدیگر جدا شوند.

در کشورهایی که اصول غلامی برقرار است هر گاه شخصی نسبت به غلام شخص دیگر بدرفتاری نماید باید قوانینی وجود داشته باشد که غلام بتواند بداد گاه شکایت کند .

در قانون **افلاطون** مقرر شده بود که غلام نمیتواند از دفاع طبیعی استفاده نماید یعنی اگر باو حمله‌ور شدند نمیایستی برای دفاع از خود اقدام کند، افلاطون بموجب این قانون حق دفاع طبیعی را از غلام سلب نموده و در عین حال حق دفاع مدنی هم باو نداده بود یعنی نمیتوانست بداد گاه مراجعه نماید و شکایت کند ، در صورتیکه میایست او را از حقوق مدنی برخوردار نماید که بتواند بداد گاه شکایت کند و احقاق حق خود را از قاضی بخواهد .

در **اسپارت** غلامان نمیتوانستند در قبال آزاری که بآنها شده و یا دشنامی که بآنها داده‌اند به داد گاه شکایت کنند و غلامان اسپارتی از این حیث بقدری بدبخت بودند که نه تنها غلام يك نفر بلکه غلام جامعه محسوب می‌شدند زیرا همه کس میتواند بدون بیم از قانون آنها را اذیت نماید . در روم قدیم اگر شخصی بغلام آزاری می‌کرد که در خور مجازات بود و از این آزار بصاحب او خسارتی وارد میشد یعنی جراحی بغلام وارد میگردد که از ارزش غلام میکاست آنوقت باید خسارت را جبران کند و باین طریق جراحات وارده بغلامان را نظیر جراحات وارده بدچارپایان میدانستند که اگر صدمه موجب کسر قیمت آن بشود درخور جبران است .

ولی در **آتن** اگر کسی بغلام دیگری آزار می‌رسانید بمجازات‌های سخت و حتی به اعدام محکوم می‌شد قوانین آتن از این حیث منصفانه بود ، زیرا نمیخواستند غلامی که مالکیت و آزادی خود را ازدست داده امنیت خویش را نیز ازدست بدهد .

فصل هیجدهم آزادی غلامان

بطور کلی در حکومت‌های جمهوری وجود غلامان زیاد اسباب زحمت میشود زیرا نمیتوان آنها را تحت انضباط نگهداشت بنابراین بایستی عده‌ای از آنها را آزاد نمود ولی ازدیاد غلامان آزاد شده نیز اسباب زحمت است زیرا اینگونه اشخاص که قبل از غلام بوده‌اند قادر بتأمین معاش خود نیستند و بنابراین سربار حکومت و جامعه میشوند و حکومت باید معاش آنها را تأمین نماید. پس در حکومت‌های جمهوری دولت باید هم مواظب ازدیاد شماره غلامان و هم مواظب فزونی شماره آزاد شدگان باشد و همیشه تعادل تعداد غلامان و آزاد شدگان را حفظ کند .

قوانین مختلفی که در روم قدیم راجع باین موضوع وضع شد و گاهی جلو آزادی غلامان را گرفتند و زمانی آزادی آنها را تسهیل نمودند ناشی از دشواریهایی بود که موضوع زیادی غلامان و آزاد شدگان برای حکومت ایجاد می‌نمود. حتی زمانی فرا رسید که حکومت روم جرئت نمیکرد در این خصوص قوانینی وضع نماید .

تاسیت میگوید در زمان نرون مردم از مجلس سنا تقاضا کردند اجازه دهد آقایان غلامان آزاد شده نمک ناشناس را که سروصدا راه انداخته و باعث زحمت ارباب خود شده‌اند مجدداً بغلامی وادارند و آنها را مقید به بندگی کنند ولی امپراطور روم از بیم شورش آزاد شدگان امرداد در اینمورد ممکن است بشکایات خصوصی ارباب رسیدگی شود ولی نباید همه آزاد شدگان را مقید به بندگی کنند .

بهر حال من در اینجا نمیگویم که حکومت جمهوری چه نوع قوانینی باید در این خصوص وضع نماید چه آنکه وضع قوانین مربوط باینموضوع مطیع کیفیات عدیده است ولی نظریات کلی من از این قرار است :

آزاد کردن عدهٔ بیشماری از غلامان بوسیلهٔ وضع یک قانون مخصوص صلاح نیست زیرا موجب اختلال نظم اقتصادی جامعه میگردد و حتی معایب اجتماعی و سیاسی دارد مثلاً در **ولسینی** چون غلامان آزاد شده حق رأی دادن در انتخابات را پیدا کردند حائز اکثریت گردیده و قانونی وضع نمودند که بموجب آن هر کس از افراد آزاد عروسی نماید یکی از غلامان آزاد شده باید در شب اول عروسی با دختر تازه عروس بخوابد و شب دوم او را تسلیم داماد کنند! بنابراین آزاد کردن غلامان باید تدریجی باشد مثلاً ممکن است قانونگذار اجازه بدهد غلامان از عواید کارهای خود سرمایه گرد آورده و خود را از آقای خویش خریداری نمایند و یا دورهٔ غلامی را محدود کنند همانطور که موسی دورهٔ غلامی عبرانیان را بشش سال محدود نمود.

و نیز ممکن است هر ساله عدهٔ معینی از غلامان را آزاد نمایند مشروط باینکه سن و سال و صحت مزاج و کسب و صنعت آنها اجازه بدهد که بتوانند معاش خود را تأمین کنند.

دیگر از وسائل تقلیل شمارهٔ غلامان اینست که چون قسمت مهمی از اینان وابسته بمشاغل مختلف از قبیل صنعت و تجارت و دریا پیمائی هستند اگر عدهٔ زیادتری از اشخاص آزاد را باین مشاغل بگمارند شمارهٔ غلامان خود بخود کم میشود.

هر گاه شمارهٔ غلامان آزاد شده زیاد شد قوانین مدنی باید حقوق آنها را نسبت بآنها معلوم کند و قرارداد آزادی غلامان و عوارضی که باید آزاد شدگان بآنها بابت سابق خود بدهند مشخص باشد.

در چنین وضعیتی صلاح اینست که غلامان آزاد شده را از حقوق مدنی برخوردار نمایند نه از حقوق سیاسی و در واقع حق رأی دادن و نمایندگی مجلس را برای آنها محدود نمایند زیرا حتی در یک حکومت جمهوری هم صلاح نیست که زمام امور مطلقاً بدست عوام باشد.

در کشور روم که شمارهٔ غلامان آزاد شده خیلی زیاد شد قوانین سیاسی خوب

برای آنها وضع کردند باین طریق که آنها را مطلقاً از دخول در سیاست منع نمودند و در عین حال طوری آنها را محدود کردند که نتوانند رؤسای امور را بدست بگیرند و حائز اکثریت شوند، گرچه غلامان میتوانند وکیل دعاوی شوند و رتبه‌های روحانی را نیز حائز گردند لیکن بواسطهٔ محدودیت‌هایی که در انتخابات برای آنها قائل شده بودند مزایای اجتماعی آنها خنثی میشد.

غلامان حق داشتند که وارد ارتش بشوند و ظاهراً حق سر بازی از آنها سلب نشده بود ولی چون سر باز شدن مستلزم داشتن شرایطی بود که آزاد شدگان نداشتند لذا عملاً نمیتوانستند سر باز شده و اسلحه بدست بگیرند. در روم قدیم آزاد شدگان میتوانند با خانواده‌های رومی یعنی آنهایی که اصولاً آزاد بودند وصلت نمایند ولی حق وصلت با وکلای مجلس سنا از آنها سلب شده بود، فرزندانیکه از وصلت آزاد شدگان با خانواده‌های رومی بوجود میآمد همگی آزاد بودند و از تمام حقوق و مزایای اشخاص آزاد برخوردار میگرددند.

فصل نوزدهم

خاجگان و آزاد شدگان

در حکومت‌های جمهوری صلاح در اینست که وضع حقوقی آزاد شدگان پائین‌تر از آنهاییکه ذاتاً آزاد هستند باشد و در عین حال قوانینی وجود داشته باشد که آنها را راضی نگهدارد، ولی در حکومت‌های متمرکز که ارادهٔ یک نفر بر همه چیز حکومت میکند وضع این قوانین اصولاً مورد پیدا نمیکند بدلیل اینکه در حکومت‌های متمرکز بحکم اوضاع و احوال غلامان آزاد شده ذاتاً دارای مقام شامخی هستند و در قصر پادشاهان و کاخ امراء و بزرگان اداره امور بآنهاست باید بخاطر داشت که این غلامان قبل از اینکه آزاد شوند مدت مدیدی با سلاطین و امراء

۱- در این فصل هر جا کلمه خاجه استعمال میشود مفهومی و معنای عمومی و اصطلاحی این کلمه بزبان فارسی است و همان خاجگان حرم‌سراها مقصود است بطوریکه معمول بوده این خاجگان باطبیعت خنثی بوده و با اطفال و زنان را اخته نموده و برای خدمت زنان در حرم سرا و اداره حرم اختصاص داده میشدند. خوانندگان نباید این کلمه را با معنای لغوی خواجه به شخص بزرگ است اشتباه نمایند. مترجم

زندگی نموده و بخوبی روحیات و نقاط ضعف آنها را می‌شناسند و میدانند چگونه میتوان بر آنان تسلط یافت.

وقتی که غلامان جزء خاجه‌سرایان باشند فرضاً هم‌مدیر و فرمانده باشند نمیتوان آنها را آزاد دانست زیرا اینگونه غلامان که بواسطه ماهیت خود نمیتوانند خانواده‌ای تشکیل بدهند همواره وابسته به يك خانواده می‌باشند و خواه ناخواه پیوسته غلام خواهند بود فقط ظاهراً میتوان آنها را آزاد شده دانست.

با این وصف کشورهای وجود دارد که در آنها خاجگان پیوسته مشاغل بزرگ دارند، بطوریکه **دامپیئر** در سیاحت‌نامه خود مینویسد: در **تونکین** تمام زمامداران نظامی و کشوری خاجه می‌باشند و خانواده ندارند و در عین حال بخت و ثلثت معروف هستند ولی چون فاقد خانواده می‌باشند مآلاً سلاطین از این صفت آنها استفاده مینمایند یعنی بعد از مرگ اموالشان را ضبط میکنند.

همین **دامپیئر** در سیاحت‌نامه خود مینویسد با این وصف خاجگان **تونکین** نمیتوانند از زن صرف نظر نمایند و عموماً متأهل میشوند ولی بدیهی است اولادی از آنها بوجود نمی‌آید و اگر قوانین آن کشور ازدواج این اشخاص را مجاز دانسته ناشی از این است که اولاً در آنها این قبیل اشخاص مقام و منزلت بزرگ دارند و ثانیاً زنان در آن سرزمین قدر و قیمتی ندارند و کسی حقوق آنها را محترم نمیشمارد.

بالاخره در سرزمین **تونکین** زمامداری لشکری و کشوری را بخاجگان می‌سپارند زیرا چون آنها خانواده و علاقه بکسی ندارند باینجهت بیطرفانه قضاوت میکنند و در عین حال ازدواج را برای آنها جایز دانسته‌اند زیرا مقامات شامخی دارند. علاقه خاجگان **تونکین** با ازدواج ناشی از يك قانون طبیعی است و قانون مزبور اینست که وقتی انسان یکی از خواص خود را از دست داد بایک نوع کوششی که آمیخته به ناامیدی است سعی میکند بوسیله خاصیت دیگر نقص اول را جبران نماید همانطور که یکتفر نابینا بوسیله حس شنیدن و لمس کردن نقصان حس بینائی

را جبران میکند.

اینست که تصور می‌رود خاجگان چینی هم با حس نقصان خود را جبران مینمایند نکته دیگر اینست که در ادوار گذشته چین قوانین زیادی وضع شد که مشاغل کشوری و نظامی را از خاجگان بگیرند و آنها را از وصول به مقامات عالیه محروم کنند ولی باز هم دیده شده خاجگان مثل يك درد بی‌درمان عود نموده و جای خود را در مقامات کشوری و لشکری باز کرده و برمیگشتند.

خدیجه را بحاله نکاح در آورد و در هشت سالگی با وی همخواب شد^۱. این است که زنهای کشورهای گرمسیر در سن بیست سالگی پیر هستند و هنگامیکه تازه میخواهد عقلشان بطرف کمال برود پیر شده اند و از این پس گرچه روز بروز عقلشان زیادتر میشود ولی زیبایی آنها از بین رفته است بهمین جهت زنهای ممالک گرمسیر تحت تمکین مردها هستند و آزادی زنان اروپائی را ندارند زیرا در سنین پیری بواسطه از دست دادن زیبایی نمیتوانند در مردان نفوذی داشته باشند و حال آنکه زنان اروپائی چون در اثر مختصات آب و هوا زیبایی خود را مدتی حفظ میکنند ایام پیری هم در مردان نفوذ دارند روی همین اصل اگر ممانعت مذهبی در میان نباشد در جاهای گرمسیر مرد میتواند زن خود را ترك نموده وزن دیگری اختیار نماید و یا چندین زن اختیار کند.

در کشورهاییکه هوا اعتدال دارد نظرباینکه زیبایی زنهای مدتی باقی میماند و دیرتر بحد بلوغ میرسند و وقتیکه ازدواج مینمایند بواسطه زیادی سن تجربیاتی دارند و در موقع اولاد دارشدن مقداری از سن آنها گذشته وزن و شوهر تقریباً در يك سن ويك موقع پیر میشوند اینست که مساواتی بین زن و مرد برقرار شده و مردها بیش از يك زن نمیگیرند.

در کشورهای سرد سیر چون مردها غالباً و بلکه عموماً معتاد بمشروبات الکلی هستند دچار اختلال فکر میشوند ولی زنهای که طبیعتاً مشروبات الکلی نمی آشامند (بعلمت آنکه استعمال مشروبات الکلی اختیار از دست آنها می گیرد و نمیتوانند در مقابل مردان از خود دفاع کنند) میتوان گفت از لحاظ فکر و عقل بر مردها ترجیح دارند نتیجه آنکه وجه امتیاز مرد در طبیعت و قوت است، و وجه امتیاز زن زیبایی میباشد، پس مردی که عقل و قوت خود را از دست بدهد از نظر

۱- این اظهار از روی کمال بی خبری بوده و بنظر میرسد پریود خواسته است يك واقعه خارق العاده شنیدنی را نقل کند و مبالغه در تأثیر آب و هوا نموده باشد و چون حضرت محمد (ص) شخص فوق العاده بوده چنین امر فوق طبیعت بشر را با و نسبت دهد که خواننده باور کند والا هر کسی مختصر اطلاعی از تاریخ زندگانی محمد (ص) داشته باشد میداند که ازدواج او با خدیجه در سن بیست و سه سالگی صورت گرفته است و این موضوع در اخبار و احادیث اسلامی بطور تواتر و در همه جا بيك شکل نقل شده است. مترجم

کتاب شانزدهم

چرا قوانین بردگی خانگی با
چگونگی آب و هوا ارتباط دارد؟

فصل اول

بردگی خانگی

غلامی و بردگی برای خدمت بخانواده ها اختصاص داده شده، بنابراین غلامان و بردگان جزو خانواده ها نیستند و باین جهت باید بین بردگی بمعنای حقیقی خود ورقیت و بندگی زنان در بعضی از کشورها فرق گذاشت در این صورت مانوع اول را غلامی خانگی مینامیم.

فصل دوم

درس زمینهای جنوبی حرارت

تناسلی زن و مرد زیادتر است

کشورهاییکه دارای آب و هوای گرم میباشد زنان در سنین هشت و نه و ده سالگی بالغ هستند و بعد از اینکه شوهر کردند بارور میشوند بطوری که میتوان گفت در کشورهای گرمسیر ازدواج و باروری زنهای بلافاصله پشت هم صورت میگیرد.

پریود در شرح حال محمد (ص) میگوید که آنحضرت در سن پنج سالگی

میافند و همچنین زنی که زیبایی را ازدست بدهد از نظر خواهد افتاد .

بنابراین قانون منع تعدد ازدواج در اروپا و مجاز کردن این عمل در آسیا مربوط بمقتضیات آب و هوا است و بواسطه اقتضای آب و هوا است که دین اسلام در آسیا آنهمه توسعه یافت و دین مسیح نتوانست در آسیا توسعه یابد و بهمین جهت دین اسلام در کشور چین نفوذ نمود ولی دین مسیح نتوانست بخوبی در آن کشور نفوذ نماید .

والانتینین امپراطور روم بعلم وجهات مخصوص اجازه داد مردها چندین زن بگیرند ولی چون این قانون با آب و هوای اروپا مناسب نبود از طرف سایر امپراطوران روم مثل **تئودوز** و **آرکادیوس** و **هونوریوس** لغو گردید .

فصل سوم

تعدد ازدواج مربوط باینست که

شوهر توانائی اعاشه آنها را داشته باشد

گرچه در کشورهایی که تعدد ازدواج مرسوم است نگه داشتن چندین نفر زن مربوط به دارائی شوهر میباشد ولی نمیتوان گفت فقط دارائی و بضاعت مرد در این ممالک باعث تعدد زوجات میشود ، زیرا همانطوری که درمبحث مربوط بمردم وحشی گفتیم در کشورهای گرمسیر فقر و فاقه نیز موجب تعدد زوجات میگردد در اینگونه کشورها که احتیاجات اهلالی کم و خواربار ارزان و فراوانست مردها میتوانند چندین نفر زن را با فرزندان آنها در اختیار خود نگهدارند .

فصل چهارم

تعدد زوجات و کیفیات مختلف آن

برطبق حسابهایی که شده در اروپا پسر زیادتر از دختر بوجود میآید و بالعکس در آسیا و آفریقا دختر زیادتر از

پسر زائیده میشود، بنابراین قانونیکه تعدد زوجات را در اروپا منع کرده و در آسیا و آفریقا این کار را جایز شمرده ازیک حیث مربوط به کمی زن در اروپا و فراوانی بانوان در آسیا و آفریقا است .

ولی در نقاط سرد سیر آسیا مثل تبت چون مثل اروپا پسر زیادتر از دختر بوجود میآید یک زن میتواند چندین شوهر اختیار کند .

ابوالظہیر الحسن جهانگرد عرب در قرن نهم میلادی که بهندوستان و چین رفت این رسم را مشاهده کرد و آنرا دلیل بر فحشا میشمرد .

ولی من عقیده ندارم تفاوت شماره موالید زن و مرد کشورهای مختلف بقدری باشد که مردها ناچار شوند چندین زن اختیار کنند و یا هر زنی چندین شوهر داشته باشد .

در سیاحت نامه‌ئی نوشته‌اند در **بانتام** شماره زنها نسبت بمردها آنقدر زیاد است که بهر مردی ده زن میرسد ولی این مورد استثنائی را نباید برای تمام نقاط گرمسیر قاعده کلی دانست .

بهر حال مطالبی که در این فصل راجع بتعدد زوجات گفتم دلیل بر این نیست که با این عمل موافقم و آنرا مشروع میدانم بلکه خواستم کیفیاتی را که موجب تعدد زوجات است از نظر خواننده بگذرانم .

فصل پنجم

علت وضع یکی از قوانین مالابار

در سواحل **مالابار** قبیله‌ئی بنام **قبیله نائیر** زندگی مینمایند و مردان این قبیله نمیتوانند بیش از یک زن بگیرند در صورتیکه زنهای آنها میتوانند شوهرهای متعدد انتخاب کنند . بعقیده من عادت وضع این قانون اینست که مردان قبیله **نائیر** سلحشورترین قبایل میباشند و بواسطه اصلاتی که دارند حرفه جنگ با آنهاست و همانطوری که مادر اروپا سربازان را از ازدواج منع میکنیم تا علائق زناشویی مانع انجام حرفه سربازی آنها نشود قبایل

مالا بار هم سعی نمودند حتی المقبور مردان **نائیر** را از علائق خانوادگی معاف نمایند و چون بواسطه گرمی آب و هوا ممکن نمیشده مطلقاً آنان را از ازدواج ممانعت کنند لذا مقرر داشته اند چند مرد دارای یکزن باشند تا علاقه خانوادگی آنها سست باشد و مانع انجام حرفه جنگی آنها نشود.

فصل ششم

گفتگو در خصوص تعدد زوجات

در فصول قبل گفته شد علل مختلف مخصوصاً گرمی آب و هوا به تعدد زوجات كمك مینماید ولی بطور کلی تعدد زوجات برای نوع بشر اعم از زن یا مرد خوب نیست زیرا علاقه پدریا مادر نسبت بفرزندان كم مینماید، چه آنکه محقق است مردی که ده زن و بیست فرزند دارد نمیتواند نظیر مردی که دارای دویاسه فرزند است آنها را دوست بدارد، در کشورهایی که تعدد شوهر مجاز است وضع بدتر میشود زیرا محبت پدری اصلاً وجود نخواهد داشت و مرد نمیداند فرزندی که از زن او بوجود آمده متعلق باو و یاسایر شوهرهاست^۱. میگویند پادشاه مراکش در حرمسرای خود از تمام نژادها اعم از سفید و زرد و سیاه پوست زن دارد، ولی اگر این شخص دو برابر زنهای کنونی خود نیز زن داشته باشد باز هم خواهان زن تازه خواهد بود؛ زیرا شهوت رانی مثل خست و لثامت است و هر چه شدت کرد زیادتر میشود چنانکه تحصیل سیم و زر زیاد باعث ازدیاد حرص و آزار میگردد.

در زمان **ژوستینین** چند نفر از فلاسفه رومی که مورد آزار و اذیت مسیحیان قرار گرفته و نمیخواستند مذهب مسیح را قبول کنند روم را ترك گفته و به دربار خسرو پرویز پادشاه ایران پناه آوردند و در آنجا چیزی که بیشتر موجب حیرت

۱- تعدد شوهران بین اعراب جاهلیت نیز مرسوم بوده و آنرا زواج **ضمد** میگفتند در مورد شناسائی اولاد بین شوهران هر کدام بیشتر بطفل شبیه بودند برای پدری اوانتخاب میشدند در بین قبیله **آندامانیت** زن متعلق بتمام مردان خانواده و ارشد اطفال متعلق به ارشد پدران بهمین ترتیب به نسبت سن تقسیم میشده اند. مترجم

آنپاشد این بود که نه تنها تعدد زوجات مرسوم بود بلکه مردها با زنهای دیگران آمیزش میکردند این موضوع را **آکاتیاس** مورخ رومی نقل کرده است. تعدد زوجات نتایج بد دیگری هم دارد و آن این است که رسم عشق بازی مستهجن و مخالف طبیعت را نیز میآموزد و رایج می کند زیرا در عرصه شهوت رانی هر عملی که از حدود معین خارج گردید باعث اعمال بیقاعده دیگر میشود.

در اسلامبول وقتی که برای خلع سلطان احمد شورش کردند و او را از تخت سلطنت پائین آوردند در تمام حرمسرای این پادشاه یکزن وجود نداشت. چه او با عشق بازیهای مخالف طبیعت^۱ روزگار خود را میگذرانید و بطوریکه میگویند هم اکنون در الجزیره در حرمسراها زن وجود ندارد و در عوض جوانهای بدکار وجود دارند.

فصل هفتم

تعدد زوجات و موضوع

رفتار متساوی در باره زن

وقتیکه تعدد زوجات قانوناً مجاز شد شوهر باید در باره زنهای خود بتساوی رفتار نماید مثلاً دین اسلام که گرفتن چهار زن را مجاز دانسته مقرر کرده است شوهر باید در باره هر چهار نفر از لحاظ غذا و لباس و وظیفه زناشویی بتساوی رفتار نماید.

در قانون **مالدیو** هم که گرفتن سه زن را مجاز کرده دستور داده اند شوهر باید با آنها بتساوی رفتار کند.

در قانون **موسی** مقرر شده هر گاه شخصی کنیز خود را برای پسرش عقد نماید

۱- عنوان عمل مخالف طبیعت تقریباً در تمام کشورهای اروپا به عمل لواط گفته میشود و منظور مؤلف از عشق بازی مخالف طبیعت عشق بازی با بچه های خوش صورت میباشد که در دربار سلاطین عثمانی وجود داشته و نیز در بعضی از دربارهای مشرق زمین هم این عمل ناشایسته مذموم که از هوس رانی های پست و یا بعلت آزاد نبودن زنان ناشی می شده رواج داشته است. مترجم

و سپس پسر مصمم شود زن دیگری (غیر کنین) اختیار نماید نایستی از غذا و لباس زن اول بکاهد و وظیفه زنانشوئی را در مورد او تقلیل دهد ولی میتواند بزنی دوم خود زیادتیر بدهد .

فصل هشتم

جدائی مرد و زن از هم

..... در کشورهایی که تعدد ازدواج مرسوم است طبعاً لازم میشود که مردها و زن‌ها از یکدیگر جدا باشند و در غیر این صورت انتظام خانوادگی از بین خواهد رفت زیرا در این کشورها بواسطه گرمی آب و هوا تمایل زن و مرد نسبت بهم طوری است که تنها با تعالیم اخلاقی نمیتوان عفت و عصمت را حفظ کرد و ناچار باید زن‌ها را در حرمسرا و پشت دیوارهای بلند جا داد .

اگر در اینگونه کشورها زن و مردی را بدون قید و بند در یکجا تنها بگذارید و سوسه بقدری شدید است که مرد فوراً در صدد دست درازی بطرف زن برمیآید وزن هم هیچگونه مقاومتی نمیکند .

آری در اینگونه کشورهاست که تأثیر دیوارهای بلند و درهای بسته شده خیلی زیادتیر از تعالیم اخلاقی است . در یکی از کتب قدیمه چینی بزرگترین و عالیتترین خصلت اخلاقی را این دانسته‌اند که مردی با زن زیبایی در اطاقی تنها باشد و باو دست درازی نکند و حائل آنکه مردان و زنان اروپا هر روز این خصلت خارق‌العاده را از خود نشان میدهند^۱.

۱- از بیان مؤلف چنین نتیجه گرفته میشود که طرز رفتار عمومی زنان اروپا در قرن هجدهم با قرن بیستم خیلی تفاوت داشته زیرا در قرن بیستم مخصوصاً بعد از جنگ بین‌المللی رفتار زنان اروپا مخصوصاً زنان فرانسه در نهایت آزادی و بی‌قیدی به عفت و عصمت بود و تظاهرات معاشقه آمیز منجر به فتنه‌های بزرگ میشد و فساد که از آزادی و شهوترانی و خودآرایی و عیاشی زنان در محیط فرانسه وجود داشت از حد خارج بود - برهنه رقصیدن زنان در سن‌های متأثر و وارسته‌ها و وجود بسیاری از محل‌های عیش و عشرت و شهوترانی و از این قبیل اعمال که عفت عمومی را جریحه‌دار و مردان را تحریک به شهوترانی مینماید در آن کشور بعد افرات وجود داشت باید اغلب از خوانندگان که با اروپا مخصوصاً فرانسه و شهر پاریس مسافرت کرده باشند این بقیه در صفحه بعد

فصل نهم

ارتباط اداره کردن خانه

با وضع حکومت کشور

..... در ممالك جمهوری چون زندگی افراد در حدود قانون محدود است و در عین حال زندگی ملایم و راحتی دارند و این وضعیت ناشی از آزادی است مردها نمیتوانند تسلط کامل بر زنان داشته باشند و چنانچه آب و هوای کشور تسلط مرد را بزنی ایجاب نماید حکومت مطلقه و انفرادی با آن کشور بهتر جور میآید .

یکی از علل اینکه حکومت ملی و دموکراسی هرگز در مشرق زمین بطرزی ثابت و همیشگی برقرار نشده همین موضوع یعنی تسلط کامل مردان بر زنان و رقیت زنان است که با روح حکومت مطلقه و استبدادی خیلی موافق است .

در چنین حکومتی که یکنفر مالک الرقاب همه کس و همه چیز است و اطاعت مطلق را دلیل بروفاذاری میداند و هر گونه تظاهر بآزادی در نظرش خیانت جلوه میکند همانا بهتر که زن‌ها تحت رقیت مردها باشند و نتوانند از آزادی استفاده کنند زیرا آزادی بی‌قید و بند خانوادگی تولید فساد مینماید .

برای اینکه مطلب بهتر فهمیده شود فرض کنیم زن‌های اروپائی ما با آزادی و جلفی و سلیقه‌ها و خودآرائیها و احساسات و عواطف و فعالیت‌ها و فتنه‌انگیزیهای خود بیکی از کشورهای مشرق زمین بروند آیا حدس میزنید که وضع زندگی آنجا چه خواهد شد؟ بدون تردید در آن حکومت‌های مطلقه و استبدادی رفتار زن‌های ما باعث فتنه‌ها و خونریزیهای فوق‌العاده خواهد گردید .

بقیه از صفحه قبل

وضعیت را دیده باشند. و اینکه محیط قرن ۱۸ که مورد تقدیر مؤلف است در فرانسه تبدیل بمحیط قرن بیستم شده و فساد اخلاق رواج یافته معلول علل بسیاری است که مهمترین آن سوء استفاده از آزادی بعد از انقلاب کبیر فرانسه میباشد و چون بحث در این موضوع خود محتاج بیک کتاب علیحده است باید بمعهده علماء فرانسه واگذار شود مؤلف نیز آزادی بی‌قید و بند را در همه جا تقبیح کرده است . مترجم

فصل دهم

اصول اخلاقی در مشرق زمین

..... وقتیکه تعدد زوجات برقرار گردید چون خانواده‌ها دارای وحدت نخواهند بود قوانینی باید وضع کرد که این وحدت را بوجود آورد و هر زنی دارای منافع خاصی است باید مقرراتی وضع نمود که منافع آنها مشترک و یکسان باشد، جدائی زنان از مردان و جا دادن آنها در حرمسراها این مقصود را تأمین مینماید.

جادادن زنان در حرمسراها و تعیین مقرراتی برای آنها از قبیل رعایت حجاب و عفت و بی‌صدائی و اطاعت از شوهر و انجام وظائف خانهداری و بچه‌داری منظور فوق را حاصل مینماید، بهمین جهت است در کشورهاییکه مردها از زنان جدا هستند و حرمسرا بطور مضبوط برقرار میباشد زنان دارای اخلاق خوبی هستند، در کشورهای بزرگ مشرق زمین بهر نسبت که بزرگان بواسطه قدرت خود بتوانند حرمسرا را مضبوط نگاهدارند و زنان را از ورود بجامعه منع نمایند اخلاق زنان آنها پاکتر میباشد بهمین جهت است که کشورهای ایران، ترکیه، چین و ژاپن زنان اخلاق قابل تحسینی دارند.

ولی در هندوستان اینطور نیست، با اینکه حرمسراها هست ولی چون بطور کامل دارای انضباط نیست اخلاق زنان هند فاسد است.

در هندوستان بواسطه ازدیاد جزایر^۱ و اختلاف مناطق کشورهای بسیار بوجود آمده که همگی دارای حکومت مطلقه استبدادی هستند و علل پیدایش حکومت استبدادی در این کشورها زیاد است من نمیخواهم در اینجا توضیح بدهم زیرا موجب طول کلام خواهد شد.

در آن کشورها مردم عموماً فقیر و بی‌بضاعت هستند، یکدسته از مردم از فرط فقر و فاقه چپاول و غارتگری را پیشه ساخته و دسته دیگر را که آنها نیز فقیر

۱- منظور مؤلف از ازدیاد جزایر بنظر میرسد هندوهند و کشور اندونزی فعلی است و الا در هندوستان جزایری وجود ندارد. مترجم

هستند غارت میکنند، اشخاص ثروتمند در آن نقاط کسانی میباشد که باندازه اعاشه خود چیزی دارند لذا نمیتوانند مثل ایران و ژاپن و غیره زنهارا در حرمسراهای مضبوط جا بدهند و بالتیجه اخلاق زنان فاسد میگردد.

در کشورهای کوچک هند تأثیر ناگوار آب و هوای محلی بقدری است که حجب و حیای طبیعی را مطلقاً از بین میبرد بخصوص آنکه قید و بندی هم برای جلوگیری از تأثیر آب و هوای محلی وجود ندارد.

مثلاً در سرزمین پاتان مردها باید خود را از شر شهوت پرستی زنان محفوظ بدارند در گیند جدید هم حرارت زنان کمتر از زنهای پاتان نیست بطوریکه جبراً مردها را وادار مینمایند که با آنان همخواب شوند و آنها را تهدید میکنند که در صورت عدم اجابت تقاضا به شوهرهای خود شکایت خواهند کرد و آنانرا متهم بدست درازی خواهند نمود.

فصل یازدهم

در موردی که زن را باید مقید کرد

ولو اینکه تعدد زوجات در بین نباشد

نه تنها تعدد زوجات سبب میشود که زنان را مقید کنند و آنها را در حرمسرا جا بدهند بلکه تأثیر آب و هوا نیز گاهی سبب میشود که زنان را مقید نمایند و لوا اینکه شوهر بیش از یک زن نداشته باشد، بهترین نمونه برای نشان دادن این حقیقت وضع زندگی زنان در مستعمرات پرتقال است.

در این نقاط که پرتقالها زندگی میکنند مطابق قوانین مذهب مسیح حق ندارند بیش از یک زن داشته باشند ولی تأثیر آب و هوای گرم بقدری زیاد است که مفاسد و فتنه‌های بسیار از قبیل قتل، و مسموم کردن و غیره ظاهر میشود و حال آنکه اگر زنهای پرتقالی در آن صفحات آزاد نبودند و با مردها آمیزش نمیکردند این مفاسد آشکار نمیشد.

پس تنها تعدد زوجات موجب مقید کردن زنان نمیشود بلکه آب و هوای

محلی هم در این قسمت تأثیر بسزائی دارد و بهمین جهت است که مثلاً در کشورهای شمالی اروپا هیچ حاجتی بمقید کردن زن نیست زیرا زنهادراین نقاط احساساتی ملایم دارند و یکمرد برای آنها کافی است و همان عشق و محبتی که نسبت به آن مرد دارند بهترین پاسبان ناموس و عفت آنهاست زنهای ممالك شمالی اروپا آزادانه بامردان آمیزش میکنند و بازیائی خود باعث زینت مجالس و سرور و نشاط مجلسیان میگردند بدون اینکه آزادی آنها تولید فتنه و فساد نماید و یا باعث رواج بی‌عفتی شود.

فصل دوازدهم

حجب و حیا طبیعی

تمام ملل جهان در این عقیده مشترك هستند که زن‌ها باید حجب و حیا داشته باشند تا بتوانند خود داری کنند علش اینست که قوانین طبیعت اینطور حکم کرده و لازم دانسته زن‌ها محجوب باشند و بر شهوات خود غلبه نمایند طبیعت مرد را طوری آفریده که تهورش زیادتر می باشد ولی زن طوری آفریده شده که خودداری و تحملش زیادتر است بنا بر این هرگز نباید تصور کرد افسار گسیختگی زن‌ها بر طبق قوانین طبیعی است بلکه افسار گسیختگی بر خلاف قوانین طبیعت میباشد و بر عکس حجب و حیا و خود داری مطابق قوانین طبیعت است زیرا طبیعت ما را طوری آفریده که بنقص خود پی میبریم و بهمین جهت است که دارای حجب و حیا هستیم زیرا حجب و حیا همانا خجالتی است که شخص از نقص و عدم کمال خود دارد.^۱

حال اگر تأثیر آب و هوای محلی بقدری زیاد باشد که این قانون طبیعی یعنی حجب و حیا را نقض نماید قانون گزاران بایستی بوسیله وضع قوانین مخصوصی این

۱- قوانین مربوط به اصالت و عفت در نتیجه تربیت و عادات ایجاد میشود بمقیده من باید آزادی را امر طبیعی و حیا و حجب و عفت را از متفرعات تربیت و عادت دانست چه آنکه درهمه جا دیده شده و تجربه ثابت گردیده است کسانی که باعمال زشت و قبیح عادت میکنند کم قبح اعمال از نظر آنان رفته و در نتیجه مرور زمان عادت میشود بعلاوه خجالت از نقص و عدم کمال وقتی است که آدمی کمالاتی به بیند تا به نقص خود پی ببرد و خجل شود و دیدن کمالات نیز یکی از مراحل تربیت و عادت است. مترجم

نقصان را رفع کنند تا قوانین طبیعی بقوت خود باقی بماند.

فصل سیزدهم

حسادت

ملل و اقوام جهان دو نوع حسادت دارند: یکی حسادت احساسات و عشق، دیگری حسادت مربوط باخلاق و رسوم و عادات است. حسادت عشق نیروی خطرناکی دارد که شخص را آتش میزند و هرگونه آرامش و استراحت را از او سلب مینماید لیکن حسادت دوم دارای این قوت نیست و غالباً موجب بی‌اعتنائی و نفرت میگردد.

اما حسادت عشق را نمیتوان با نفرت و بی‌اعتنائی علاج کرد و این حسادت که منشاء عشق است مربوط به آب و هواست یعنی در بعضی از مناطق خیلی شدید و در نقاط دیگر ضعیف است.

فصل چهاردهم

اداره امور منزل در مشرق زمین

در مشرق زمین نظر باینکه زن‌ها را زود بزود عوض میکنند نمیتوان اداره امور خانه را بآنها سپرد، بنابراین اداره امور حرم سرا با خاجه‌ها میباشد و کلیدها و صندوقها در دست آنهاست. شاردن ضمن سیاحت نامه خود مینویسد که در ایران حتی لباس زن‌ها هم مثل اطفال از طرف خاجه‌ها داده میشود و باینکه تهیه لباس از امور اختصاصی زن‌هاست معذک زن‌های حرم سراهای ایرانی در آن مداخله ندارند.

فصل پانزدهم

طلاق زن و رها کردن او

فرق بین طلاق زن و رها کردن او اینست که طلاق بر طبق رضایت طرفین صورت میگیرد و وقتی زن و شوهر نخواهند باهم

زندگی کنند از هم جدا میشوند لیکن رها کردن برطبق میل و اراده یکطرف صورت میگیرد بدون اینکه میل و اراده طرف دیگر در آن مداخله داشته باشد بطور کلی قانونی که اختیار رها کردن را بشوهر واگذار نموده قانون سختی است زیرا شوهر بهزار وسیله میتواند زن را در خانه مطیع و فرمانبردار نماید بدون آنکه ناچار برها کردن شود ولی زن خیلی کم میتواند بوسیله رها کردن شوهر را براه راست وادارد چه آنکه زنی که شوهر خود را ترك کرد غالباً بدبخت میشود و برای او خیلی دشوار است که بتواند شوهر دیگری پیدا نماید برای اینکه او قسمت مهم زیبایی و جوانی را در خانه شوهر اول ازدست داده و دیگر جذابیت اولی را ندارد و هواخواهان او قطعاً خیلی کمتر از سابق خواهند بود و همچنین یکی از عواملیکه در سنین کهولت زن شوهرش را نسبت باو وفادار میکند زیبایی و جوانی او هنگام دوشیزگی زن است ولی در خانه شوهر دوم زن این مزیت را دارا نیست و در هر حال مللی که اختیار رهائی را بمرد واگذار نموده اند بهتر آن بود که این اختیار را بزنی میدادند و در عوض فقط اختیار طلاق بمرد داده میشد. در کشورهاییکه تعدد زوجات معمول است مرد قاعدهً نباید زنش را رها نماید زیرا اگر اخلاق زن و مرد با هم جور نیست تقصیر مرد و بواسطه تعدد زوجات اوست زن در این مورد بی گناه است. در کشورهاییکه رها کردن زن بعلت عقیم بودن او جائز است وقتی میتوان از این اختیار استفاده نمود که مرد فقط يك زن داشته باشد چه در صورت تعدد زوجات نمیتواند باستناد اینکه یکی از زنانم عقیم است او را ترك نماید.

در قانون طوایف **مالدیو** مردی که زن خود را رها نموده میتواند مجدداً با او ازدواج کند ولی در قانون **مکزیک** زن و مرد فقط بشرطی میتوانند مجدداً ازدواج

۱- در کشور روسیه پس از استقرار رژیم کمونیستی این حق بزنان داده شده است ولی موجب اختلال در امور خانواده ها شده و نتایج بسیار بدی از آن گرفته شده گرچه این موضوع محتاج به بحث طولانی است ولی اصولاً طلاق در اسلام شرایطی دارد که حتی المقدور از وقوع آن جلوگیری میشود و خانواده ها محفوظ میمانند و قوانین مدنی ایران شرایط طلاق را بصورتی درآورده که جنبه یکطرفی و رها کردن زن (بصورت ایقاع) عملاً از بین رفته است. مترجم

کنند که تا پایان عمر باهم بسر برند از این حیث قانون مکزیك بهتر از قانون مالدیو است چه آنکه قانون مالدیو ازدواج و رهائی را بازیچه نموده است.^۱ در قانون مکزیك زن و شوهر نمیتوانند یکدیگر را رها کنند لیکن میتوانند از هم طلاق بگیرند و بهمین جهت است که ازدواج مجدداً آنها با مقررات سخت صورت میگیرد زیرا آنها بطیب خاطر از هم جدا شده اند برای اینکه رها کردن عملی است که غالباً بر اثر خشم و غضب آنی و طغیان احساسات بدون اطلاع طرف دیگر صورت میگیرد و حال آنکه طلاق چون بارضایت طرفین انجام میگیرد ظاهراً يك عمل عقلانی میباشد که در آن مطالعه عمیق شده است.

فصل شانزدهم

متار که و طلاق در روم قدیم

رمولوس قانون نگزار معروف

روم بشوهر اجازه داد که اگر زنش با مرد دیگر هم خواب شد و یا در صدد تهیه زهر برآمد و یا کلید ساختگی بکار برد میتواند او را رها نماید ولی از اعطای این اختیار بزنها امتناع نموده بهمین جهت **پلوتارك** این قانون را خیلی سخت میدانند. ولی در آتن زنان و مردان هر دو حق رهائی داشتند و بعدها که این قانون را اریونان بروم آوردند زنان رومی هم دارای حق رها کردن شوهر شدند و در قوانین میزهای ۱۲ گانه گنجانده شد **سیسرون** مقنن رومی در خصوص علل رهائی میگوید علل آن در قانون میزهای ۱۲ گانه تشریح شده است.

این گفته سخت دارد لیکن باید دانست علل رهائی مندرج در قانون میزهای ۱۲ گانه همان عللی است که رمولوس برای رهائی وضع کرد، اختیار طلاق دادن هم یکی از مقررات و یا از نتایج قانون میزهای ۱۲ گانه بود زیرا وقتی مقررد شد که زن و شوهر بدون اطلاع یکدیگر متار که نمایند بطریق اولی میتوانند با مشورت

۱- قانون اسلام در مورد نوبت رهائی زن و رجوع مرد ازدواج مجدد را موقوف به محفل نموده خواستدات از هوس رانی مردان جلوگیری و ضمناً آنانرا تنبیه و تحفیر نموده باشد.

جدا شوند یعنی طلاق بگیرند .

در قانون میزهای ۱۲ گانه عللی برای طلاق وضع نشده بود زیرا اگر رهایی بدون اطلاع طرف محتاج علل خاصی باشد طلاق که بامشورت و اتفاق صورت میگیرد علل خاصی نخواهد داشت و کاملاً واضح است عدم موافقت زن و شوهر علت اصلی آن میباشد .

دنيس ، والرهاكزيم ، اولوژل که هر سه از مورخين معروف میباشند در خصوص طلاق در روم قدیم موضوعی را ذکر مینمایند که بعقیده من صحت ندارد، اینها میگویند گرچه در روم قدیم میتوانستند زنهای خود را رها نمایند ولی بواسطه احترامیکه نسبت بفالگیری و خرافات ناشیه از آن داشتند در مدت پانصد و بیست سال هیچکس زن خود را طلاق نداد و پس از این مدت فقط **کارویلیوس روم** بواسطه عقیم بودن زنش او را طلاق داد .

اما هر کسی بروحیات بشر آشنا باشد میداند که باید اعجاز بزرگی روی نماید تا يك ملت عظیمی همچون روم با داشتن اختیار رهایی مدت پانصد و بیست سال از این اختیار استفاده نکند اگر مردم از اختیار خود استفاده نمیکردند چرا قانون میزهای ۱۲ گانه مقررات قانون رهایی موضوعه از طرف **رمولوس** را وسعت داد زیرا تا وقتی احتیاج بتوسعه قانون نباشد قانون را توسعه نمیدهند و عده زیادیتری را مشمول قانون نمینمایند از طرف دیگر اگر بیاس احترام خرافات از طلاق و رهایی خودداری میکردند برای چه قانونگذاران رومی بیاس این احترام از وضع مقررات جدید در خصوص رهایی خودداری نکردند.

اگر گفته سه نفر مورخ مذکور را با گفته **پلوتارك** مقایسه کنیم این اعجاز از بین میرود و حقیقت امر ظاهر میگردد ظاهر **پلوتارك** در کتاب زندگانی رمولوس میگوید رمولوس قانون سه گانه رهایی را معین کرده و اگر مردی غیر از آن سه مورد زنش را طلاق میداد بموجب قانون پادشاهی باید نصف اموال خود را بزنش داده و نصف دیگر را وقف **سرس** (رب النوع زراعت) بنماید.

بنابراین هر کس میتوانست با تحمل این خسارت زنش را طلاق بدهد ولی

هیچکس زنش را تا زمان **کارویلیوس روم** طلاق نداد و این شخص بقول **پلوتارك** زنش را دویست و سی سال بعد از رمولوس طلاق داد و در واقع هنگامیکه او زوجه اش را ترك کرد ۷۱ سال بوضع قانون میزهای ۱۲ گانه که اختیار و علل رهایی را وسعت داد مانده بود.

سه مورخ مذکور میگویند که **کارویلیوس روم** زنش را دوست میداشت لیکن بعلت عقیم بودن او **سانسور** ها وادارش کردند سو گند یاد نموده و زنش را طلاق دهد و زوجه دیگری اختیار نماید تا از او فرزندان برای جمهوری روم متولد شود .

بقول مورخين نامبرده این موضوع سبب گردید که مردم روم از این مرد بزرگ که زن خود را طلاق داده بود متفرشوند . اما باید توجه کرد که ملت روم برای این علت بخصوص از **روم** متفر نشد زیرا طلاق دادن یک زن موجب نفرت آنها نمیشد بلکه برای این از او متفر شدند که او برای بازرسهای دولت سو گند یاد کرده و با آنها مواضعه کرده بود که قانون را لغو و نقض نماید .

نکته در اینجاست که ملت روم از دیر زمانی احساس میکرد بازرسها میخواهند از اختیارات خود سوء استفاده کنند و ملت را تحت رقیت در آورند .

و من در فصل بیست و یکم کتاب بیست و سوم روح القوانين خواهم گفت چرا و چگونه ملت از اینگونه مقرراتی که سانسورها و منع میکردند ناراضی بود .

اینک میخواهیم ببینیم چه شده است که بین گفته مورخين سابق الذکر و **پلوتارك** راجع بطلاق اختلاف حاصل شده است ؟

علت این است که آنان خواسته اند یک واقعه خارق العاده و شنیدنی را نقل کنند در صورتیکه منظور **پلوتارك** حقیقت گوئی بوده است .

نباید حیرت نمود که چرا سستی و کم جرئتی ملل گرمسیر آنها را برده و غلام کرده در صورتیکه ملل کشورهای سردسیر آزاد و آقا هستند، در امریکا نیز این حقیقت صدق میکند چه آنکه ملل برده و غلام در نواحی استوایی آن هستند و ملل آزاد در شمال و جنوب امریکا و در نقاط سردسیر آن زندگی مینمایند.

فصل سوم

آب و هوای آسیا

بطوری که در کتب سیاحان و جغرافیا مذکور است قسمت شمال آسیا که از چهل درجه عرض جغرافیائی شروع و بقطب شمال ختم میشود و از روسیه تا دریای شرقی محدود میباشد سرزمین سردسیری است که قسمت شمالی آن سیری و قسمت جنوبی آن تاتارستان میباشد. آب و هوای سیری بقدری سرد است که باستانی چند نقطه در سایر نقاط هیچ گیاهی نمیرود و در نقاط مشجر هم درختها منحصر به صنوبرهای کوچک و سرخس است و قبایل فقیر و بی بضاعتی شبیه قبایل کانادا بسختی در این اراضی زندگی مینمایند.

علت بروودت این اراضی یکی ارتفاع زمین میباشد دیگر آنکه هر قدر بطرف شمال برویم کوهها کم ارتفاع تر شده و از بین میروند بطوری که بادهای سرد شمالی بدون اینکه مانعی در مقابل داشته باشند در این صفحات میوزند و همین باد در نواحی زامبل جدید هوا را طوری گرم مینماید که قابل زیستن نیست در صورتیکه در سیری طوری هوا را سرد میکند که گیاه از زمین نمیرود ولی باد سرد شمالی در صفحات شمال اروپا از قبیل سوئد و نروژ و غیره با کوههای بسیار مصادف میشود و این کوهها شدت باد را تعدیل مینمایند تا جائی که در استکهلم با اینکه در ۵۹ درجه عرض شمالی است و واقع شده معذک انوع درختهای میوه دار میروید و میوه میدهد و حتی در آبو واقع در ۶۳ و ۶۴ درجه عرض شمالی زمین حاصلخیز است و معادن نقره دارد.

باز هم در کتب جغرافیا نوشته اند: سرزمین تاتارستان که در جنوب

کتاب هفدهم

چگونه قوانین و مقررات بردگی و رقیت سیاسی با کیفیت آب و هوا ارتباط دارد

فصل اول

رقیت سیاسی

مقصود از رقیت سیاسی اینست که ملتی بر ملت دیگر غلبه نماید و او را تحت اقتیاد قرار دهد اثرات این رقیت هم بطوریکه در فصول آینده خواهیم گفت نظیر رقیت خانگی و مدنی تحت تأثیر آب و هوا قرار میگیرد.

فصل دوم

تفاوت ملل از لحاظ فعالیت و تهور و جرئت

بطوریکه گفته

شد آب و هوای گرم کم و بیش موجب سستی میشود و بالعکس در آب و هوای سرد اثری است که سکنه آن نقاط را کم و بیش نیرومند مینماید و میتوانند زحمات سخت و طولانی را تحمل کنند. این موضوع ندتها با مقایسه ملل و کشورهای مختلف ثابت میشود بلکه هر گاه در يك کشور هم سکنه نقاط گرمسیر و سردسیر آن را با هم مقایسه نمائید این حقیقت بدست میآید.

مثلا جرئت و فعالیت ملل شمالی چین زیادتر از فعالیت ملل جنوبی آن کشور است و همینطور فعالیت سکنه شمالی گره از سکنه جنوبی آن بیشتر میباشد بنا بر این

سیری واقع شده يك سرزمین سرد و لم یزرعی است که هیچ نوع درختهای میوه دار در آن نیروید ولی مراتع بسیار در آن یافت میشود سکنه بومی گله های خود را در آنها میچرانند گرچه در نزدیکیهای چین و مغولستان اراضی وسیعی یافت میشود که در آنها ارزن میکارند ولی در این نقاط گندم و برنج نمیروید و در تاتارستان چین تمام زمینهایی که در ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ درجه عرض استوائی واقع شده مدت هفت هشت ماه از سال منجمد هستند بطوریکه برودت آن اراضی شبیه بجزیره ایسلند است در صورتیکه میبایست مثل جنوب فرانسه گرم باشند. تاتارستان شهرهای چندانی ندارد و اگر از شهرهای منطقه بخارا و ترکستان و خوارزم صرف نظر نمائیم در سایر نقاط آن شهر یافت نمیشود علت برودت فوق العاده این اراضی یکی ترکیبات زمین است که از شوره و انواع نیراتها تشکیل شده و دیگر ارتفاع آن اراضی نسبت بسطح دریا میباشد.

ارتفاع این اراضی نسبت بسطح دریا آنقدر زیاد است که میتوان گفت سرزمین تاتارستان يك کوه خیلی مرتفع ولی مسطح است و بهمین جهت با اینکه سرچشمه تمام رودهای بزرگ آسیا در این سرزمین میباشد اراضی تاتارستان بی آب و جز در اطراف رودخانها و دریاچهها همه خشک است.

از آنچه ذکر شد این نتیجه بدست میآید که در قاره آسیا قسمت اعظمی از اراضی جزو منطقه سردسیر است و سپس منطقه گرمسیر قرار گرفته بطوری که بین مناطق سردسیر و گرمسیر منطقه معتدله وسیعی وجود ندارد ولی در اروپا بالعکس منطقه معتدله قسمتی از خاکرا فرا گرفته گرچه بین آب و هوای آسیا و اروپا شباهتی موجود نیست ولی گرمی و سردی در مناطق مختلف اروپا تدریجی است یعنی بهر نسبت که از طرف جنوب بسمت شمال میرویم هوا سرد می شود نتیجه اینکه در اروپا کشورهایی که مجاور یکدیگر هستند از حیث آب و هوا زیاد باهم فرق ندارند و ملل آنها هم از حیث روحيات و اخلاق بهم شبیه هستند.

ولی در آسیا بواسطه عدم وجود يك منطقه معتدله وسیع و وجود دو منطقه سردسیر و گرمسیر ملل آسیائی بدو ملت فاتح و مغلوب تقسیم شده اند باین طریق :

که يك دسته همواره فتح میکنند و ملل دیگر را تحت رقیت در میآورند و دسته دیگر همواره باید تحت رقیت دسته اول باشند ولی در اروپا تقریباً تمام ملل نیرومند هستند و دسته ئی مطلقاً قوی و دسته دیگر مطلقاً ناتوان نمیشوند.

این موضوع یکی از علل قوت اروپا و ضعف آسیا است و بهمین جهت است که در آسیا هرگز آزادی برقرار نمیشود ولی در اروپا برقرار میگردد منتهی شدت و ضعف پیدا میکند.

فصل چهارم نتیجه فصل قبل

..... آنچه در فصل قبل گفته شد با حقیقت تاریخی نیز وفق میدهد باین طریق :

آسیا سیزده مرتبه مورد تهاجم قرار گرفته و یازده مرتبه مهاجمین از شمال آسیا آمدند و فقط دو مرتبه از سمت جنوب بتهاجم پرداختند.

سیتها که قبایل شمالی بودند سه مرتبه در ازمنه قدیم آسیا را مورد تهاجم قراردادند بعد مادها و پارسها هر يك بنوبه خود به تهاجم پرداختند و سپس اعراب و بعداً ترکها و مغولها و تاتارها و افغانها به تهاجم پرداختند.

امکنه جنوبی آسیا بقدری مورد تهاجم قرار گرفته که بحساب نمیآید و سیزده فقره تهاجم بزرگ که ذکر شد مربوط به امکنه شمالی آسیاست. چنانکه بخواهیم تهاجمات محلی و کوچک نقاط جنوبی آسیا را بحساب آوریم شماره تهاجمات خیلی زیاد میشود.

در اروپا از زمانی که کوچ نشینهای یونانی و فینیقی در آنجا جا گرفتند بیش از چهار تهاجم را بخاطر نداریم :

۱- تهاجمات روم و مظفریت های آن.

۲- تهاجمات ملل ژرمن که رومیها را از بین بردند.

۳- مظفریت های شارلمانی.

۴- تهاجمات نورماندها .

لیکن اگر باین تهاجمات دقت کنیم مشاهده میشود که در هر تهاجم ملل مهاجم با مشکلات زیاد مصادف شدند زیرا تمام کشورهای اروپا قوی بودند و حال آنکه در آسیا مهاجمین با سهولت کشورهای بزرگ را تصرف مینمودند .

فصل پنجم

نتایج فتوحات ملل شمالی آسیا بآنتایج و آثار فتوحات ملل شمالی اروپا یکسان نبوده است

ملل شمالی اروپا که در صدد فتح برآمدند و کشورهای آسخر کردند منظورشان این نبود که مردم را برده خویش نمایند و حال آنکه ملل شمالی آسیا میخواستند مردم را غلام خود بکنند بدلیل اینکه ملل تاتار که معروفترین ملل فاتح آسیا هستند و بیش از سایر ملل آن قاره جهانگیری نموده اند خود غلام بودند گرچه در صفحات جنوبی آسیا کشورهایی را فتح میکردند لیکن آن قسمت از مردم که در خود **تاتارستان** باقی مانده بودند از زمامداران مستبد تبعیت میکردند و زمامداران آنها با ملت خود نیز نظیر ملل مغلوب رفتار مینمودند یعنی همانطور که افراد ملل مغلوب را غلام خود میدانستند افراد ملت خویش را نیز برده خود میشمردند .

این رسم امروز هم در سر زمین تاتارستان مشاهده می شود^۱ امپراطور تاتارستان که کشور چین را متصرف شده با رعایای خود نیز نظیر افراد ملت مغلوب یعنی مردم چین رفتار مینماید ، در تاریخ چین مسطور است امپراطوران چینی کوچ نشینهایی از چینی ها بتاتارستان فرستادند که در آنجا سکونت اختیار نمایند ولی چینیا بزودی خوی تاتارها را فرا گرفته و طولی نکشید که دشمن خونی نژاد خود یعنی چینی ها شدند با این وصف همین انتقال و رفتن عده ئی از

۱- مقصود مؤلف ۲۰۰ سال قبل در زمان تألیف کتاب است که تاتارها بچین هجوم برده بودند و منولستان و چین شمالی را تصرف کرده بودند. مترجم

چینی ها بد تاتارستان سبب گردید که اسلوب حکومت چینیا در تاتارستان رواج گرفت .

غالباً ملت تاتار بعد از مظفریت های خویش از کشورهای مغلوب رانده می شدند و بد تاتارستان مراجعت میکردند ولی در این بازگشت روح بردگی و رقت را نیز با خود می آوردند زیرا در بین ملل مغلوب به روح غلامی انس می گرفتند .

آنها ئیکه میخواستند بهترین حقیقت را دریابند بتاریخ چین و بتاریخ خودمان مراجعه نمایند و مشاهده کنند **سیتها** با اینکه سمر تبه آسیا را فتح کردند چگونه از آنجا رانده شدند اینست که می بینیم روح حکومت ملل تاتار مطابق روح حکومت ملل مغلوب آسیا بوده و اگر در بین ملل مغلوب آسیا چوب و چماق فرمانروای مطلق و یگانه وسیله حکومت میباشد بین ملل تاتار نیز شلاق یگانه وسیله برقراری انتظامات است و حال آنکه روح حکومت در بین ملل اروپا هرگز چوب و چماق نبوده و آنچه را که ملل آسیا وسیله برقراری انتظامات و تنبیه خلاف کاران مینامیدند در اروپا جنبه توهین و تعدی را داشته است، تاتارها که فاتح آسیا بودند بعد از تصرف و انهدام امپراطوری یونان بجایش استبداد برقرار کردند و ملل مغلوب را برده و غلام نمودند ولی **گوتها** که ملت فاتح اروپا بودند بعد از تصرف امپراطوری روم در همه جا اصول آزادی و سلطنت های مشروطه برقرار کردند .

رودبک مورخ معروف سوئدی از ملل **اسکاندیناوی** (شمال اروپا) خیلی ستایش کرده با این وصف گمان میکنم يك حقیقت را ناگفته گذاشته و از ذکر آن غفلت کرده و آن اینست که ملل **اسکاندیناوی** سرچشمه و مبدأ آزادی در اروپا بودند و آنچه امروز ما از آزادی داریم مرهون آنها است !

ژرناندس نویسنده **گوتی** میگوید که شمال اروپا کارخانه آدم سازی اروپاست ولی من میگویم شمال این قاره ساختمان ادوات و ابزار است که زنجیرهای استبداد صفحات جنوبی اروپا را درهم شکسته و پاره کرده است .

آری از شمال اروپا مللی برخاستند که در طی تسخیر کشورهای مختلف این قاره زنجیرهای بردگی و قدرت‌های مطلقه را پاره کردند و بمردم فهماندند :
طبیعت همه را یکسان و مساوی خلق کرده و اگر عقول بشری لازم دانسته بعضی از افراد تحت تبعیت دیگران در آیند برای این بوده است که خوشبخت باشند و آسوده‌تر زندگی کنند نه اینکه اسیر بردگی و استبداد شوند.

فصل ششم

سایر جهات طبیعی برقراری بردگی

در قاره آسیا و آزادی در اروپا

اگر تاریخ را مطالعه کنید میبینید که در قاره آسیا همیشه امپراطوری‌های بزرگ وجود داشته در صورتیکه در اروپا هیچوقت امپراطوری‌های بزرگ دوام ننموده است .

یکی از جهات آن اینست که در آسیا دشتهای بزرگ وجود دارد که بوسیله کوهها و دریاهاى بزرگ بقطعات بزرگ و عظیم منقسم شده‌اند و چون این دشتها در آفاق جنوبی قرار گرفته رودهایش زودتر خشک می‌شوند زیرا برف کوههای آن زودتر ذوب می‌شوند و اصولاً کوههای آن قاره نظیر کوههای اروپا برف ندارند باین جهت حکومت‌های آسیا باید استبدادی باشد چه اگر استبداد در آنجاها حکمفرما نباشد کشورهای آن خیلی زود بقطعات مجزا خواهد شد .

اما در قاره اروپا دشتها و جلگه‌ها كوچك است و کشورهای كوچكى با حدود طبیعی از هم جدا شده‌اند و برای حفظ تمامیت این کشورها باستبداد احتیاجی نیست همان حکومت قانون و اصول قانونی کفایت می‌کند بقدری حکومت قانونی با کشورهای اروپا تناسب دارد که اگر در یکی از آنها قانون

حکمفرما نباشد بزودی دچار انحطاط گردیده و از سایر کشورهای اروپائی عقب میماند .

این وضع طبیعی روح آزادی را در اروپا قوت داده بطوری که يك قوه قهریه خارجی نمیتواند هیچك از قسمتهای اروپا را مطیع نماید و اگر احیاناً یکی از قسمتهای اروپا سرتمکین فرود بیاورد فقط مطابق قانون و در حدود مصالح اقتصادی و تجارتی خود اوست .

ولی بعکس وضع طبیعی آسیا موجب تقویت روح رقیبت و بردگی گردیده بطوری که در هیچك از فصول تاریخ این قاره عظیم مبحثی نخواهید یافت که حاکی از بروز و ظهور روح آزادی باشد .

فصل هفتم

افریقا و امریکا

از آسیا و اروپا که به افریقا میرسیم چون اوضاع طبیعی افریقا شبیه بجنوب آسیاست همانطور گرفتار بردگی است، و اما امریکا که در قرون شانزده و هفده میلادی منهدم شد و ملل اروپا و افریقا در آنجا سکنی گزیدند هنوز زود است ماهیت خود را نشان بدهد ولی تاریخ گذشته این قاره نشان میدهد که در آنجا آزادی حکمفرما بوده است^۱.

فصل هشتم

موضوع انتخاب پایتخت يك امپراطوری

یکی از نتایج مطالبی که در فصول گذشته از نظر خوانندگان گذشت این است که زمامداریك کشور بزرگ

۱- امروز هم می‌بینیم روح آزادی معتدل در آمریکا حکمفرماست. برپا بودن اصول دموکراسی و حکومت فدراتیو (جمهوریهای متحده) و دوام آن در آمریکا ثابت میکند اوضاع طبیعی و طبیعت آب و هوا در این قطعه عالم با اصول آزادی و اعتدال موافق است . مترجم

باید پایتخت خود را بادقت انتخاب نماید چه اگر این پایتخت را در جنوب امپراطوری عظیم خود قرار دهد ممکن است مناطق شمالی کشور از دستش بدر رود ولی اگر پایتخت در صفحات شمالی باشد نگهداری جنوب مملکت آسان خواهد بود. بدیهی است این قاعده کلی ممکن است استثنا آتی نیز داشته باشد زیرا که قواعد علمی هم گاهی دارای استثناء است.

کتاب هیجدهم

قوانین و ارتباط آنها با

چگونگی زمین و خاک

فصل یکم

چگونه طبیعت خاک در قوانین مؤثر است

وقتی سرزمینی حاصلخیز شد طبعاً مورد توجه دیگران قرار میگیرد و در نتیجه تحت تصرف آنها واقع خواهد شد و کشاورزان چنین سرزمینی که قسمت اعظم سکنة آن حدود را تشکیل میدهند بحفظ استقلال خود علاقه مند هستند زیرا بیشتر توجه آنها مصروف بکارهای خودشان یعنی فلاح است.

بطور کلی مناطق حاصلخیز و ثروتمند همواره مورد توجه غارتگران است و سکنة آن همواره از سپاهیان اجنبی بیمناک هستند.

سیرون در کتاب خود ضمن مکالمات با آتیکوس میگوید:

«کشاورزان و برزگران سیاست کاری ندارند دلیلی ندارد که مخالف مشروطه باشند زیرا منظور اصلی آنها داشتن يك زندگی راحت و بدون دغدغه است این منظور را هر حکومتی که تأمین نماید با آن موافق میباشد.»

با توجه بموضوع فوق این نتیجه بدست میآید که اراضی حاصلخیز غالباً تحت سلطه حکومتهای انفرادی قرار میگیرد یعنی مردم آنجا چون آرامش را دوست میدارند تسلط و برتری یکنفر را میپذیرند ولی بالعکس مناطقی که حاصلخیز نیست تحت تسلط چندین نفر قرار میگیرد مثلاً فقدان اراضی زراعتی در آتیک^۱ سبب

۱- آتیک سرزمین وسیعی در بالکان بوده است که یونان و اسپارت و آتن جزو آن و قسمتی از آن محسوب میشده زمانی هم آتیک قسمت مخصوصی را تشکیل میداد که پایتخت آن آتن بود.

شد که حکومت اجتماعی یا اشتراکی در آن تقویت یافت و برعکس مزروع بودن اراضی در اسپارت حکومتی اشرافی را در آنجا بوجود آورد.

با اینکه یونانیان آن موقع هیچ تمایلی بحکومت انفرادی نداشتند مع هذا اراضی حاصلخیز اسپارت بحکم طبیعت حکومت اشرافی را در آنجا بوجود آورد که نزدیک بحکومت انفرادی است.

برای اثبات موضوع و اینکه حکومت انفرادی و اشرافی طبعاً با اراضی حاصلخیز بیشتر تناسب دارد از قول پلوتارک شاهد میآوریم.

پلوتارک در کتاب خود بعنوان زندگی سلن میگوید:

«وقتی شورش معروف بطغیان سیلونی در کشور آتن ساکت شد اهالی کشور از لحاظ مسلک سیاسی طبقات مختلف تقسیم شدند باین ترتیب که هر يك از طبقات اهالی بر طبق مقتضیات اراضی کشور بحکومت مخصوصی را خواستار گردیدند، سکنه کوهستان که اراضی حاصلخیز نداشتند خواهان حکومت اجتماعی یا اشتراکی شدند و سکنه دشتهای حاصلخیز حکومت اشرافی را خواستار گردیدند و آنهایی که کنار دریا زندگی می کردند بحکومت مختلطی می خواستند که مخلوطی از هر دو باشد.»

فصلی دوم

دنباله موضوع فصل قبل

اراضی حاصلخیز عموماً دشتهایی میباشند که از نظر جنگی نمیتوان در آنها در مقابل مهاجم مقاومت کرد، اهالی تسلیم مهاجمین میشوند، وقتی تسلیم شدند دیگر روح آزادی بین آنها بیدار نمیشود یعنی از دست دادن اراضی آنها را وادار باطاعت همیشگی مینماید ولی در اراضی کوهستانی مقاومت در مقابل مهاجم امکان پذیر است آزادی کوهستانیان بزرگترین دارائی آنها میباشد که قابل دفاع است و بهمین جهت عموماً در کشورهای کوهستانی آزادی برقرار میباشد آنهایکه میخواهند این قبیل اراضی را فتح کنند بصعوبت بدان دسترسی پیدا خواهند کرد

زیرا بردن مهمات و لشکر کشی بآنجاها مشکل است، ارتش مهاجم نمیتواند آذوقه و اسلحه و مهمات خود را در محل تأمین نماید رویهمرفته کمتر بفکر هجوم بیک کشور کوهستانی میافتند.

فصل سوم

چه کشورهایی زراعتی است

زمینهای زراعتی زمینهایی است که مردم توانسته اند در آن زراعت کنند نه آنهایی که طبعاً استعداد زراعت دارند اگر زمینهای مختلف را از مد نظر بگذرانیم می بینیم در نقاطی که طبعاً استعداد فلاحه دارد گاهی از اوقات هیچ نوع کشت وزرعی نشده و غیر مسکون است و بالعکس در نقاطی که زمین استعداد کشت وزرع ندارد ملل بزرگی بوجود آمده آنوقت متحیر میشویم چرا اراضی از نوع اول (مستعد برای فلاحه) بدون سکنه مانده است.

علت این موضوع را باید در تهاجمات جستجو کرد زیرا وقتی زمین آباد بود بالطبع طرف توجه مهاجمین قرار میگیرد و چون هیچ چیزی مثل تهاجم آبادی اراضی را از بین نمیرد لذا در اندک مدتی اراضی آباد مبدل به ویرانه میگردد در صورتیکه اراضی غیر آباد مورد توجه مهاجمین قرار نمیگیرد و سکنه که با زحمت بسیار در آن مسکن گرفته اند بر اثر هجوم مهاجمین از بین نمیروند.

از روی همین نظریه دیده می شود زمینهایی که استعداد همه گونه آبادی را دارند گاهی از اوقات فاقد سکنه هستند و حال آنکه اراضی شمال زمین با اینکه فاقد استعداد آبادی و زراعت هستند مسکون میباشند بعقیده بعضی از مورخین ملل اسکاندیناوی بدو در سواحل رود دانوب میزیسته اند و از سواحل آباد این رود باراضی شمالی اروپا رفتند، این مهاجرت را نباید فتح و مظفریت دانست زیرا بعید است که ملتی از زمین آباد بیک زمین خراب برود و آنرا تسخیر کند بلکه آنچه باعث این مهاجرت گردید همانا هجوم طوایف دیگر بوده که سکنه سواحل دانوب را اجباراً بنقاط غیر آباد شمالی رانده است.

ارسطو میگوید اسناد و مدار کی دردست است که جزیره **ساردنی** یکی از کوچ نشین های آباد یونان بوده و سکنه آن بزراعت علاقمند و ثروت بسیار داشته اند لیکن این سرزمین آباد مطمحنظر مهاجمین قرار گرفته و اهالی **کارتاژ** بدانجا تاخته اند و بطوریکه گفتیم تهاجم کار خود را کرده و آبادی را در این سرزمین برانداخته و حتی **کارتاژی ها** مردم را تهدید نمودند که هر کس در آنجا زراعت نماید محکوم بمرگ خواهد شد.

این تهاجم طوری ساردنی را ویران نمود که امروزه آباد نشده است. قسمتهای آباد **ایران و ترکیه و روسیه و لهستان** نیز بواسطه تهاجمات عدیده **تاتارها** طوری ویران شده که هنوزهم آبادی در آنها ظهور ننموده است.

فصل چهارم

اثرات دیگر آبادی و لم یزرع بودن اراضی

سکنه اراضی غیر آباد و نقاطی که استعداد زراعتی آنجا کم است مردمانی صنعتگر و زحمتکش و قانع و سلحشور میشوند زیرا ناچارند بر اثر عدم استعداد زمین معاش خود را با کوشش بسیار تحصیل نمایند ولی برعکس مزروع بودن و آبادی اراضی باعث می شود که سکنه آنجا تنبل و تن پرور گردیده و حب حیات در آنجا قوت بگیرد. این نکته بثبوت رسیده در بین سربازان آلمانی آنهایی که سکنه نقاط حاصلخیز و ثروتمند هستند شجاعتی ندارند در صورتیکه سربازان نقاط کوهستانی و غیر آباد دارای شجاعت هستند و بنابراین قوانین سرباز گیری باید باین نکته توجه داشته باشد و دقت نماید که برای ارتش سربازان شجاع را از کدام منطقه استخدام کند.

فصل پنجم

سکنه جزایر

استعداد سکنه جزایر برای زیستن در آغوش آزادی زیادتیر از سکنه قاره های بزرگ زمین است زیرا جزایر غالباً وسعت بسیاری ندارند و وضع زندگی در آنجاها طوری است که يك قسمت از سکنه آنها نمیتوانند وقت خود را صرف ادیت و آزار قسمت دیگر بکنند و چون دریا آنها را از قاره های بزرگ جدا کرده لذا تهاجم بآنجا خیلی دشوار است اینست که جزیره نشینان از خطر مهاجمات دور بوده قوانین خود را حفظ میکنند و بالنتیجه بیشتر براحتی زندگی مینمایند.

فصل ششم

کشورهای صنعتی

کشورهایی که بر اثر پاره ای از صنایع قابل زیستن شده و آزادی آنها وابسته ببقای صنعت است محتاج بحکومت های اعتدالی و قوانین عادلانه هستند و گر نه آن صنایع از بین میرود و کشور ویران میگردد. برای نمونه سه کشور را مثال میزنیم. اول دو ایالت آباد **کیانک نان و چکیانک در چین**، دوم کشور **مصر** و سوم کشور **هالاند**.

در کشور چین امپراطوران قدیمی خیال جهانگیری در سر نداشتند و اقداماتی که برای آبادی کشور نمودند نشان داد زمامدارانی خردمند میباشند و بر اثر اقدامات آنها بود که دو ایالت آباد و صنعتی مذکور بوجود آمد و حتی بر اثر آبادی این دو منطقه اروپائیان تصور نمودند سراسر چین آباد است آبادی این دو ایالت مستلزم دقت و مواظبت همیشگی است و آنها حاصل نمیکردند مگر اینکه مملکت از افراط و تفریط بپرهیزد و حکومت جابر و اراده يك مالک الرقاب بوالهوس بر آنها حکومت نکند

و گر نه صنایع قابل دوام نبوده و از بین خواهد رفت همانطور که در مصر قدیم نیز آن صنایع بزرگ از بین رفت .

کشور **هالاند** که امروز در صنعت و تجارت مقام بلندی را داراست^۱ از آن جهت است که قوانین عادلانه دارد و ملت هالاند بایک مواظبت و دقت همیشگی نگران صنعت و تجارت است و اگر این دقت و مواظبت مبدل به لاپالی گری و بیقیدی شود این آبادی از بین خواهد رفت .

فصل هفتم کارهای انسانی

..... مساعی و مجاهدتهای انسان سبب شده است که اراضی برای زندگی بهتر و مناسبتر گردد مثلاً در جاهائی که آب نبوده کوشش انسان آب جاری بوجود آورده و در جاهای دیگر با طاقها مبدل باراضی زراعتی کرده است .

در عصری که ایرانیان در آسیا حکومت مطلقه داشتند هر شخصی قناتی بوجود میآورد و یا نقاط بی آب را بواسطه آوردن آب جاری مشروب مینمود اعقاب او حق داشتند تا پنج نسل از حق مالکیت آن آب استفاده نمایند ، همین موضوع سبب شد که امروز در اراضی خشک ایران نهرهائی جاری است که هیچکس نمیداند بانی آن کیست و از کجا بوجود آمده است .

همانطور که آثار تهاجمات و ویرانی ملل متجاسر قرون عدیده باقی میماند . آثار آبادانی ملل عاقل و زحمتکش نیز قرن ها بعد از آنان باقی است .

فصل هشتم قوانین وسیله معاش

قوانین همواره ارتباط بسیاری با چگونگی اعاشه ملل مختلف دارد مثلاً مللی که از راه تجارت و بحر پیمائی زندگی میکنند خیلی

۱- در قرن هیجدهم وضعیت اقتصادی هالاند از حیث صنعت و تجارت بقدری خوب بوده که پول غالب کشورهای جهان بر اساس پول هالاند تسعیر میشده است مثلاً امروز که روی ارزش دلار (پول امریکا) پولها را حساب می کنند علت آن بیشتر بسط تجارت و استعمار هلندی ها در هند و استفاده از آنجاها و سایر مستعمرات هلند بوده است . مترجم

زیادتر از مللی که از راه زراعت معاششان میگذرد محتاج قوانین هستند و همچنین مللی که وسیله معاششان زراعت است خیلی زیادتر از مللی که با گله داری اعاشه مینمایند قانون میخواهند احتیاج قبایل گله دار نیز بقوانین زیادتر از آنهاست است که با شکار زندگی میکنند .

فصل نهم اراضی امریکا

دلیل اینکه در قاره امریکا اینهمه ملل وحشی زیاد است همانا آباد بودن اراضی است ، همینکه زن ها در اطراف کلبه خود مقداری ذرت کاشتند محصول ذرت بدست میآید ، شکار حیوانات و صید ماهی هم غذای فراوانی در دسترس اهالی میگذازد .

در امریکا گاومیش و گاوهای وحشی خیلی زیاد و حیوانات درنده خیلی کم است در صورتیکه قاره آفریقا بیشتر مکان درندگان میباشد .

ولی اگرما اراضی اروپا را بدون کشت و زرع بگذاریم سرزمین مامثل امریکا پر از حیوانات قابل تغذیه نخواهد شد بلکه جنگل های کاج و بلوط و درختهایی که میوه ندارند این اراضی را خواهد پوشانید .

فصل دهم شماره افراد و ارتباط آن با نوع معاش آنها

..... در مواردیکه ملل مختلف از راه زراعت امرار معاش نمینمایند و زمین را نمیکارند تناسب شماره افراد آنها از این قرار است :

چون این ملل غذای خود را از میوه های جنگلی و شکار و صید ماهی بدست میآورند و بهیچوجه دچار قحطی نمیشوند شماره افراد آنها باندازه مللی است که زراعت کرده و با استفاده از محصولات فلاحتی اعاشه نموده از قحطی بیم ندارند . حال اگر مللی بودند که هم کشت و زرع نمیکردند و هم بصنایع و حرف مشغول

میشدند در آنصورت تناسب افراد آنها مطیع عوامل مختلف میگردید که نمیتوان بادقت معین کرد ولی بطور کلی مللی که زراعت نمیکند عظمت ندارند و نمیتوانند جامعه و ملت‌های بزرگی را تشکیل دهند و حتی قبایل گله‌دار هم قادر بتشکیل ملت‌های بزرگ نیستند، زیرا برای چرانیدن گله‌های خود باراضی وسیع نیازمند میباشند و غالباً عده معدودی از آنها در سرزمین‌های وسیع زندگی میکنند و همین موضوع سبب میشود که نمیتوانند ملت‌های بزرگ تشکیل بدهند.

درسرزمین‌هایی که وسیله معاش مردم شکاراست نیز ملت‌های بزرگ تشکیل نمی‌شود و چون این طبقه بزراعت توجه ندارند و برای مشروب کردن اراضی آب‌های جاری بوجود نیاورده اند سرزمین آنها جنگلی و باطلاقی است و هرطایفه دسته کنار باطلاقی و دور از یکدیگر زندگی مینمایند.

فصل یازدهم

فرق ملل وحشی و ملل صحرائنشین

طوایف صحرائنشین این است که دسته اول دسته‌های کوچکی هستند که بعلل مخصوص و مختلف نمیتوانند مجتمع شده و ملت بزرگی را تشکیل بدهند در صورتیکه طوایف صحرائنشین جوامع کوچکی هستند که مجتمع گشته و نسبتاً ملت بزرگی را تشکیل میدهند.

ملل وحشی عموماً از راه شکار و صید ماهی ارتزاق مینمایند در صورتیکه ملل صحرائنشین از راه گله‌داری اعاشه میکنند، بهترین مثال برای نمایاندن اینکه ملل وحشی قادر باجتماع و تشکیل ملت بزرگی نیستند طرز زندگی مردم شمال آسیاست در این صفحات ملل وحشی سیری نمیتوانند مجتمع گردند و جامعه بزرگی را تشکیل دهند زیرا در آنجا تهیه وسیله معاش جامعه بزرگ غیر ممکن است ولی تاتارها که معاششان از راه گله‌داری میگردد میتوانند مجتمع شوند و همینکه گله‌های خود را جمع نمودند تهیه معاش يك جامعه بزرگ آسان میشود.

وقتی که تاتارها جمع شده و جامعه بزرگی را تشکیل میدهند دو وضعیت

بین آنها پیدا میشود یا ازهم جدا شده هر قسمتی با گله‌های خود بیکطرف میروند و یا بطرف اراضی جنوبی آسیا سرازیر میگردند و مبادرت به تسخیر اراضی مینمایند.

فصل دوازدهم

حقوق بین المللی نزد مللی که زراعت نمیکند

مللی که زراعت نمیکند چون دارای اراضی محصور و محدود نیستند غالباً دچار اختلاف میشدند و همانطور که بین ما مردم برای میراث با یکدیگر مرافعه مینمایند آنها سر اراضی لم یزرع باهم منازعه میکنند بین این ملل غالباً برای شکار و صید ماهی و اراضی غیر مزروع و چهارپایان و زنها جنگ در میگیرد، بطور کلی قوانین بین المللی آنها زیاده‌تر از ملل متمدن است ولی برعکس قوانین کشوری ندارند و یا خیلی کم دارند زیرا کمتر مواردی پیش میآید که افراد باهم مرافعه نمایند و همواره بین يك قبیله با قبیله دیگر نزاع در میگیرد.

فصل سیزدهم

قوانین مدنی ملل غیر زارع

بدواً باید دانست آنچه باعث ازدیاد قوانین مدنی شده همانا قسمت کردن اراضی است ولی چون ملل غیر زارع کشت و زرع نمیکند و زمین‌های مزروعی ندارند که قسمت کنند این قوانین بین آنها خیلی کم است بطوری که میتوان گفت وسیله انتظام اینگونه جامعه‌ها همانا رسوم و آداب است نه قوانین.

در اینگونه قبایل پیر مردان و پیر زنان که رسوم قدیمه را بخاطر دارند خیلی محترم میباشند بطوریکه میتوان گفت تشخیص افراد به ثروت نیست بلکه به سالخوردگی یا برشادت و شجاعت است، عمر اینگونه قبایل به گردش در مراتع و جنگلها میگردد و ازدواج بین افراد قبیله قانون و روش ثابتی ندارد بدلیل اینکه خانه ندارند و بفرض داشتن يك کلبه زنان مکلف بخانه نشینی و اقامت در مسکن

شوهر نیستند بنابراین مردها بسهولة میتوانند زنان خود را تغییر بدهند و یا نظیر حیوانات بدون هیچ قید و بند با هم آمیزش نمایند .

و اما ملل صحرا نشین که از راه گله داری امرار معاش مینمایند چون نمیتوانند از گله‌های خود جدا شوند بهمین جهت نمیتوانند از زنان خود جدا گردند و عمر آنها در صحرا میگذرد (زیرا زنان از حیوانات مواظبت میکنند) و دائماً در معرض خطر چپاول و تپاول هستند اینست که قوانین خاصی دارند و در مواردی که خود نیز مبادرت به تهاجم کنند غنائم جنگی را از روی قوانین مخصوص قسمت مینمایند و بین اینگونه قبائل دزدی بسیار متفوق و مجازاتهای سخت دارد .

فصل چهاردهم

وضع سیاسی مللی که زراعت نمیکند

مللی که زراعت نمیکند

آزادی بسیاری دارند چون کشت و زرع مینمایند و علاقهای بزمین ندارند و هر جا که دلشان بخواهد میروند و اگر رئیس بخواهد آنها را مطیع و مقید نماید و با اصطلاح ما اساسنامه سیاسی برایشان وضع کند بلافاصله او را ترك کرده و در جستجوی رئیس دیگر برمیآیند و یا راه جنگل را در پیش گرفته و با خانواده خود در آنجا زندگی میکنند . بین اینگونه ملل آزادی طبیعی بقدری است که آزادی سیاسی را در بر دارد .

فصل پانزدهم

مللی که بپول آشنا هستند

..... آریستیب پس از اینکه در دریا غرق شد مدتی شنا کرد و بساحل ناشناسی رسید و در آنجا روی خاک چشمش بیک از اشکال هندسی افتاد و از مشاهده این تصویر خوشحال شد زیرا دانست که سکنه آن حدود وحشی نیستند، غرض از ذکر این جمله اینست اگر شما تنها باشید و نزد ملت ناشناسی بروید همینکه چشمتان بپول افتاد بدانید که بایک ملت متمدن سروکار دارید ، زیرا فلاح

نیازمند پول است بدلیل اینکه فلاح مستلزم اطلاعات و فنون متعددی است و چون اطلاعات و فنون و احتیاجات بشری همواره بیک روش پیش میرود ناچار يك ملت فلاحی برای مبادلات مختلف خود نیازمند واحد مقیاس است، سیلابها و حریقها بما نشان داد که زمین دارای فلزات است و پس از آنکه فلزات را بدست آوردیم بکار بردن آنها بصورت پول آسان شد .

فصل شانزدهم

قوانین مدنی مللی که از پول

بی اطلاع هستند

و قتی که ملتی از پول بی اطلاع شد و در عین حال بعضی از افراد این ملت خواستند بدیگران زور بگویند ضعفا جمع شده و بر علیه اقویا از خود دفاع می کنند و این قبیل اقدامات را يك عمل سیاسی مینامند ولی اگر ملتی از پول با خبر بود ظلمهایی که در آن ملت میشود صرفاً جنبه زور را ندارد چه آنکه در بین این ملت به حیل و تزویر هم میتوان ظلم نمود و حیل و تزویر هم هزار نوع است بنابراین در بین این ملل ناچار قوانین مدنی وضع مینمایند و بوسیله این قوانین از ظلم و تعدی ناشی از حیل و تزویر و یا زور گوئی جلوگیری کنند ، در بین مللی که پول رواج ندارد دزدان غیر از اشیاء مردم چیزی نمیتوانند بدزدند ولی این اشیاء بزودی کشف میشود زیرا سارق نمیتواند آنها را پنهان و یا مبدل به پول نماید ولی در بین مللی که پول رایج است دزدان میتوانند پول را دزدیده و یا اشیاء مشرقه را مبدل به پول نمایند باین جهت است که بین ملل دسته دوم سرقت زیاد تر از ملل دسته اول میباشد .

فصل هفدهم

قوانین سیاسی مللی که از پول

بی اطلاع هستند

یکی از عللی که به آزادی ملل غیر زارع کمک میکند آنست که این ملل از پول بی اطلاع هستند و آزادی افراد در آنجا ذاتی است البته خواهید

پرسید بچه دلیل .

در پاسخ میگویم نزد این ملل میوه‌های جنگلی و گوشت شکار و ماهیهای صید شده را نمیتوان نگهداشت زیرا فاسد میشود و نیز نمیتوان تبدیل نمود زیرا پول وجود ندارد و بهمین جهت کسی نمیتواند ثروت گزافی بدست آورد و با آن ثروت رجحان خود را بر دیگران مسلم نماید و بهر کس هر چه خواست بدهد و آنها را دور خود جمع کند و بدینوسیله کسب نفوذ نماید .

آری در اینگونه ملل همه افراد با هم مساوی هستند و کسیرا بر کسی رجحان نیست و رؤسای ظالمی یافت نمیشود که آزادی افراد را محدود کنند و بهمین علت است که میگوئیم در اینگونه ملتها آزادی طبیعی و ذاتی است .

فصل هیجدهم

نیروی خرافات

در بین یکی از ملل وحشی ایالت لویزیان واقع در امریکا رئیس قبیله مالک جان و مال افراد است و اگر جان آنها را بخواهد نمیتواند مضایقه کنند، این شخص در کلبه خود بطوری مورد احترام و اطاعت افراد است که امپراطور ژاپن اینطور نیست . . .

علتش اینست که نیروی خرافات از نیروی آزادی زیاد تر است و هیچ دلیل و منطقی نمیتواند در قبال خرافات مقاومت نماید و با اینکه ملل وحشی ذاتاً آزاد هستند و نمیدانند استبداد چیست افراد این قبیله گرفتار استبداد میباشند زیرا موهومات و خرافات را میپرستند .

افراد این قبیله خورشید را میپرستند و رئیس قبیله با آنها گفته من برادر خورشید هستم بهمین جهت مورد پرستش قرار گرفته است در صورتی که رئیس قبیله این دعوی را نمیکرد افراد قبیله او را هم مثل خود یکی از بدبختان و بیچارگان دانسته و مزیتی برای او قائل نبودند .

فصل نوزدهم

آزادی اعراب و رقیت تاتارها

اعراب و تاتارها هر دو ملتی صحرا نشین و گله دار هستند اما اعراب مثل تمام ملل غیر زارع میباشند ولی ملت تاتار (عجیبترین ملت روی زمین) در رقیت بسر میبرند .

در فصول قبل علل رقیت تاتارها را گفتیم و در این جا علل دیگری ذکر خواهیم کرد .

تاتارها شهر و جنگل و دریاچه و باطلاق ندارند و رودهای آنها در غالب فصول سال منجمد است و محل اقامت آنها دشتهای وسیعیست که گله‌های خود را در آنها میچرانند اگر چه دارای ثروت هستند اما در موقع حمله قبایل دیگر نمیتوانند به اتکاء شهرها و استحکامات از خود دفاع کنند و همینکه قبیله‌ئی مغلوب شد رئیس قبیله غالب رئیس مغلوب و اولاد و خویشاوندان او را سر میبرد ولی قبیله او را تصاحب نمینماید یعنی اتباع قبیله مغلوب غلام او نمیباشند اما تحت اطاعت و تبعیت او هستند و رقیت آنها رقیت سیاسی است .

سرزمینی که دائماً معرض تاخت و تاز باشد و قبایل مرتباً برهم بتازند و هر قبیله‌ئی چندین مرتبه تحت اطاعت رؤسای قبایل دیگر رفته باشد و هر دفعه رئیس و سران قبیله مغلوب بقتل رسیده باشند مردم دیگر نمیتوانند آزاد بمانند زیرا هیچ قبیله‌ئی نیست که چندین مرتبه تحلیل نرفته باشد .

نکته در اینست که ملل دیگر در صورت مغلوب شدن میتوانند با شرائط مخصوصی قسمتی از آزادی خود را حفظ نمایند در صورتیکه قبایل تاتار پس از مغلوب شدن هیچگونه شرطی باریس قبیله غالب نمیتوانند بکنند .

در فصل دوم همین کتاب گفتیم سکنه دشتهای مزروع نمیتوانند آزاد بمانند ولی در مورد قبایل تاتار با اینکه دشتهای آنها لم یزرع است باز آزادی ندارند .

فصل بیستم

حقوق بین المللی تاتارها

تاتارها با اینکه بین خودشان مردمانی ملایم و رئوف هستند در موقع جنگ خیلی بیرحم میشوند و تمام افراد ملل مغلوب را بقتل میرسانند و وقتی آنها را فروختند و یا بین خود قسمت کردند تصویر مینمایند نسبت بآنها ترحم کرده اند .

تعدی این طوایف بقدری بوده که تمام آسیا را از ایران گرفته تا مدیترانه چندین دفعه مورد تهاجم قرار داده اند و مخصوصاً ایران و کشورهای مشرق ایران از این طوایف خیلی صدمه دیده اند .

علت پیدایش حقوق بین الملل مخصوص تاتارها که آنها را واداشته با سکنه کشورهای مفتوحه اینطور رفتار کنند و همگی را بقتل رسانند بعقیده من اینست :

تاتارها اصلاً شهر نداشته اند و تمام جنگ های آنها برق آسا بوده و با سرعت انجام می گرفته است هنگامی که با یکدیگر می جنگند اگر امید فتح داشته باشند با سرعت پیکار می نمایند و در صورتی امید فتح نداشته باشند بلا فاصله جنگ را ترك نموده بنیرومندترین قبایل تاتار ملحق می شوند با این روحیه و رسوم و آداب هنگامی که بکشورهای دیگر می تاختند مقاومت يك شهر را که نمی توانست مطلقاً از پیشرفت آنها ممانعت نماید بر خلاف قوانین بین المللی خود می دانستند و چون خود دارای شهر نبودند نمی توانستند شهر را بمنزله سکناى افراد بلاد دفاع بدانند .

در زمانی که شهرهای مختلف در قبایل تاتارها مقاومت میکردند چون این طوایف از فن محاصره اطلاع نداشتند برای تصرف شهر فداکاریهای بسیار می نمودند و در عوض بعد از تصرف سکنه شهر را از دم شمشیر می گذرانند که انتقام کشیده

باشند بعقیده من علت پیدایش قوانین بین المللی مخصوص بین تاتارها بدین جهات بوده است .

فصل بیست و یکم

قوانین مدنی تاتارها

پروفسور **دوهالد** میگوید در قبایل تاتار برای پدرعمواره آخرین فرزند وارث است زیرا بهر نسبت که فرزندان برای اداره امور گله داری شایسته میشوند از خانه پدر خارج میگردند و پدر مقداری از حشم خود را بآنها میدهد که مستقلاً زندگی نمایند و بالنتیجه آخرین فرزند ذکوری که در خانه میماند وارث پدر میشود .

شنیده ام که چنین رسمی در بعضی از نقاط انگلستان نیز هست و در ایالت برتانی فرانسه و مخصوصاً در دوک نشین **دوهان** نیز این عادت جاری میباشد و احتمال می رود رسم یکی از قبایل صحرانشین و چوپان به آنجا سرایت کرده باشد، شاید قبایل ژرمن این رسم را بآنها برده باشند زیرا بر طبق کتب **تاسیتوس** و **سزار** ما اطلاع داریم که قبایل ژرمن گله دار بودند و توجیهی بزراعت نداشتند .

فصل بیست و دوم

یکی از قوانین مدنی ملل ژرمن

قانون **سالیک** که قانون فرانکهای قدیم بوده از طرف مللی وضع شده بود که زمین را زراعت نمیکردند و یا کم زراعت مینمودند در این قانون مصرح است وقتی مردی دارای فرزندان بود فرزندان ذکور او اراضی پدری را بمیراث می بردند در صورتیکه فرزندان اناث از بردن میراث محروم میشدند .

برای اینکه بدانیم وضع اراضی **سالیک** چگونه بوده باید بدانیم قبل از اینکه فرانکها از ژرمن خارج بشوند طرز مالکیت بین آنها چگونه بوده است .

آقای **اشاره** ثابت کرده که کلمه ساليك مشتق از کلمه **سالا** میباشد و سالا هم بمعنای منزل است.

بنابر این زمین ساليك معنی زمین منزل را میدهد، اينك ببنیم بین ملل ژرمن منزل چگونه بوده و زمین منزل چه معنی داشته ...

تاسیت مینویسد ملل ژرمن شهر نشین نبودند و رضایت نمیدادند خانههای آنها بیکدیگر وصل شود بهمین جهت وقتی خانه میساختند در اطراف آن محوطهائی ایجاد میکردند که محدود و محصور بود.

گفته **تاسیت** حقیقت دارد زیرا در قوانین ملل گله دار و صحرائین مقررات و قوانین مخصوصی بر علیه کسانی که وارد محوطه و زمین دیگری بشوند و یا حصار اطراف آن را فرو ریزند یافت میشود.

از طرف دیگر در کتابهای **تاسیت و سزار** مسطور است زمینهای زراعتی ملل ژرمن فقط برای یکسال بآنها داده می شد و از آن پس این زمینها عمومی میگردد یعنی آنها را برای زراعت بدیگران واگذار میکردند و در واقع افراد ملل ژرمن زمین زراعتی شخصی نداشتند و زمین آنها محوطهائی بود که در اطراف خانه خود ایجاد میکردند و وقتی که میمردند این محوطه (زمین ساليك) بفرزند ذکور آنها میرسید چه اگر آنها بفرزندانشان و اگر واگذار مینمودند زمین از تصرف خانواده خارج میشد ولی فرآنکه بعد از اینکه به **فمل** هجوم آوردند و سایر نقاط را گرفتند اراضی جدیدی بدست آوردند که به آنها تعلق گرفت و این اراضی را هم بنابعدت قدیم خود زمین ساليك نامیدند.

تا وقتی که فرآنکه از ژرمن خارج نشده و شروع بتصرف اراضی ننموده بودند اموال آنها عبارت بود از غلامان و گله و اسب و اسلحه و وقتی فوت میکردند زمین آنها حتی زمینی که اطراف خانه بود بفرزندانشان ذکوری که میبایست در آن اقامت نمایند تعلق میگرفت. ولی وقتی در کشورهای دیگر نائل بنصرف اراضی جدید شدند و اموال آنها فزونی گرفت بفکر افتادن نباید فرزندانانشان خود را از میراث محروم نمایند، آنوقت رسمی جاری گردید که بموجب آن پدر میتوانست بفرزندانش

اناث خویش و اولاد آنها میراث بدهد.

این موضوع اشتباه نشود، موضوع اعطای میراث بدختران جنبه قانونی پیدا نکرد بلکه یکنوع رسمی بود که جاری شد و بتدریج عمومیت یافت و آنقدر تعمیم یافت تا بصورت **فرمول** درآمد.

در بین فرمول و یا تصویب نامه های قبایل فرانك یکی از آنها بنظر من عجیب آمد و آن اینست که یکمرد میتوانسته نوه های خود را دعوت کند تا با دختران و پسران او متفقاً ارث ببرند این موضوع از این جهت عجیب است که بموجب قوانین ساليك میراث پدر در درجه اول بفرزندانشان ذکور میرسد و بغرض اینکه رسم دادن ارث بدخترها هم جاری شده باشد محل تعجب است که نوه ها را در ارث دختران و پسران شريك نمایند.

مطابق قانون ساليك زمین ساليك بفرزندانشان ذکور میرسد ولی قبایل ژرمن از وضع این قانون هیچ توجهی ببقای نام خانواده نداشتند و اصلاً نظرشان بر رجحان جنس ذکور بر اناث نبود و این اصول بغرنج بمغز ساده و بی پیرایه آنها راه نمی یافت، بلکه از وضع این قانون صرفاً جنبه اقتصادی آن را رعایت میکردند که باید خانه و زمین اطراف آن پسرها داده شود زیرا پسرها باید در آن زندگی کنند و خانه دیگری ندارند و حال آنکه دخترها در منزل شوهرشان مسکن خواهند داشت اینك متن قانون ساليك را که مربوط بآرث است از نظر میگذرانیم:

«اول - هرگاه مردی بدون فرزند باشد بعد از فوتش پدر و مادر از او آرث خواهند برد».

«دوم - هرگاه متوفی پدر یا مادر هم نداشته باشد برادر یا خواهرش از او آرث خواهند برد».

«سوم - هرگاه متوفی برادر یا خواهر نداشته باشد خواهر مادرش (خاله) از او آرث خواهد برد».

۱- **فرمول** درازمنه قدیمه به اصولی اطلاق میشده است که باصلاح امروزی باید آنها بمنزله تصویب نامه تلقی کرد و رواق بمعنای لغوی خود اطلاق میشده که عبارت ارسنور باشد. مترجم

«چهارم - هرگاه متوفی خواهر مادر (خاله) نداشته باشد خواهر پدرش (عمه) از او ارث خواهد برد.»

«پنجم - هرگاه متوفی خواهر پدر (عمه) نداشته باشد نزدیکترین اقوام ذکور از او ارث خواهند برد.»

«ششم - در مورد آنهایی که فرزند دارند همواره فرزندان ذکور ارث خواهند برد. و هیچیک از قسمتهای اراضی **سالیك** بفرزندان اناث نخواهد رسید.»

اگر بمتن این قانون دقت شود پنج ماده اولیه آن مربوط بکسانی است که بدون فرزند میمیرند و ماده ششم مربوط به آنهایی است که بعد از مرگ فرزندان از خود باقی میگذارند و نیز از مطالعه این قانون این نتیجه بدست میآید که وقتی شخصی بدون فرزند میمیرد حکم قانون این بوده که بازماندگان ذکور و اناث آن باهم فرق نداشته باشند مگر در بعضی از موارد.

مثلاً در ماده اول و دوم قانون مزایای ذکور و اناث از لحاظ میراث بردن متساوی است در موارد سوم و چهارم مزایای جنس اناث از لحاظ ارث بردن بر ذکور مسلم است ولی در ماده پنجم جنس ذکور از حیث بردن ارث مزیت دارد.

اینک باید فهمید برای چه قبایل فرانک این قانون عجیب را برای کسانی که بدون فرزند میمیرند وضع کردند، علت وضع این قانون را در کتاب **تاسیت** باید جستجو کرد.

تاسیت در کتاب خود میگوید: «نزد قبایل ژرمن فرزندان خواهر در نظر برادر (دائی آنها) خیلی عزیز میبودند و آنها را مثل فرزندان خود دوست میداشتند».

بهین جهت پادشاهان اولیه فرانسه که از قبائل فرانک بودند اینهمه خواهر خود را عزیز میداشتند و فرزندان خواهر در نظرشان محبوب بود طبیعی است وقتی فرزندان خواهر در نظر دائی و یا خاله خود مثل فرزندان خودشان جلوه کند آنها هم دائی و یا خاله خود را مثل پدر و یا مادر خود میدانستند.

اما اینکه در قانون مربوط بمیراث خواهر مادر بر خواهر پدر رجحان داده شده علت این موضوع را هم بایستی در سایر رسوم و قوانین فرانکها جستجو کرد.

باین طریق وقتی شوهر زنی میمرد و بیوه میشد تحت تکفل اقوام شوهر قرار میگرفت ولی در عین حال که تحت تکفل اقوام شوهر متوفای خود بود قانون سالیك مقرر میداشت تحت تکفل خویشاوندان اناث شوهر متوفی هم باشد. علت مطلب این است که وقتی دختری شوهر کرده وارد خانواده جدیدی شد با اعضای اناث آن خانواده بیش از اعضاء ذکور آن مأنوس میشود بنابراین قانون سالیك در این مورد عقلانی بوده است.

همچنین وقتی کسی مرتکب قتل میشد و نمیتوانست خون بها را بپردازد. قانون مقرر میداشت آنچه میتواند خود بدهد و بقیه را خویشاوندان او بپردازند.

در این مورد پدر قاتل برای پرداخت خون بها مقدم بود و در صورتی قاتل پدر نداشت بمادر و برادر، در غیر این صورت خواهر مادر (خاله) خون بها را میپرداختند زیرا گفتیم که محبت خاله نسبت بخواهر زاده بین قبایل فرانک خیلی زیاد بوده است، و چون در مورد پرداخت خون بها خاله نسبت بسایر خویشاوندان مقدم بود قانون مقرر میداشت در مورد ارث بردن نیز خاله حق تقدم داشته باشد.

قانون سالیك مقرر میداشت بعد از خواهر پدر یعنی عمه نزدیکترین خویشاوند ذکور حق بردن ارث را داشته باشد ولی اگر این خویشاوند ذکور از لحاظ قرابت دورتر از درجه پنجم بود در این صورت دیگر ارث نمیرد و در عوض خویشاوندان اناثی که نزدیکتر از او بود وارث میشد و در واقع زنی که از لحاظ قرابت در درجه ششم بود ترجیح داشت، گفته شد اگر متوفی دارای فرزندان بود بر طبق قوانین سالیك اولاد اناث از میراث (زمین سالیك) محروم بودند و فقط اولاد ذکور ارث میبردند...

ولی باید دانست قوانین سالیك بدون تمایز دختران را از میراث زمین سالیك محروم ننموده بلکه فقط در مواردی آنها را محروم کرده که پسران آنها را از ارث محروم کنند و دلایل این موضوع از این قرار است:

۱- اینموضوع در خود قانون مصرح است و قانون سالیك بعد از اینکه میگوید دختران از زمین سالیك ارث نمیبرند و فقط پسران ارث خواهند برد قیدی در آن گذارده و اضافه میکند : (یعنی پسر و اجد میراث پدر خواهد شد).

۲- متن قانون سالیك در قوانین رپیوئر که طبقه دیگر از فرانکها بودند روشن شده و میگوید دختران وقتی از ارث سالیك محروم میشوند که پسران آنها را محروم نمایند .

۳- قوانین ملل ژرمن همگی بهم شبیه و هر يك از آنها مفسر دیگری است زیرا روح قوانین و مبدأ آنها یکی بوده، در قوانین ساکسونها که یکی دیگر از ملل ژرمن میباشد چنین میبینیم : پدر و مادر باید میراث خود را برای پسران باقی گذارند نه برای دختران ولی اگر فرزند پسر نداشته باشد تمام ارث به دختران تعلق خواهد گرفت .

۴- در فورمولهای قدیمی مواردی وجود که خواسته اند اختلاف دختر و پسر را حل نمایند و آن مواردی است که بر طبق قوانین سالیك پسر ها می خواهند دختران را از میراث محروم کنند .

۵- در یکی از فورمولها مصرح است که با وجود نوه ذکور متوفی دختر میتواند ارث ببرد بنابراین دختر فقط در مقابل پسر نمیتوانسته است میراث ببرد نه در مقابل فرزندان ذکور متوفی (از قبیل نوه و نواده و غیره)

۶- اگر دختران بر طبق قوانین سالیك از میراث زمین محروم بودند در این صورت تاریخ پادشاهان فرانك بکلی مفهوم نمیشد زیرا در این تاریخ کرا در خصوص تصویب نامه ها و قوانین مربوط باموال و اراضی زنان صحبت شده است . بعضی از مورخین تصور کرده اند که زمین سالیك تیول بوده در صورتیکه چنین نیست ، اراضی سالیك بذلائل پائین تیول نبوده است :

۱- عنوان قانون مربوط به میراث زمین سالیك است یعنی زمین ملکی .

۲- در آغاز ایجاد تیول تیولها موروثی نبود تا بفرزندان برسد .

۳- اگر زمین های سالیك تیول بود چرا بعضی از قانونگذاران رسوم فرانکها را

دائر بر محرومیت دختران از ارث زمین تقبیح مینمایند ؟ زیرا حتی پسران هم از تیول ارث نمیبردند تا چه رسد بدختران .

۴ - احکام و فرامینی که بعنوان شاهد ذکر میکنند تا ثابت کنند زمین سالیك تیول بوده است عکس منظور را میرساند و نشان میدهد این اراضی تیول نبوده بلکه ملك شخصی بوده است .

۵ - رسم تیول وقتی برقرار شد که فرانکها اراضی وسیعی را تصرف کردند و حال آنکه قوانین سالیك قبل از اینکه فرانکها از ژرمن مهاجرت نمایند جاری بوده است .

۶ - قانون سالیك نبود که با محدود کردن میراث زنها رسم تیول را بوجود آورد بلکه ایجاد رسم تیول^۱ بود که باعث محدودیت میراث زنها شد و مقررات قانون سالیك را در میراث بردن آنها تغییر داد .

بهر حال در نتیجه مقررات سالیك بود که در فرانسه اولاد ذکور پادشاه بتخت سلطنت می نشستند زیرا در قانون بورگونی (یکی دیگر از طوایف ژرمن) دختران نمیتوانستند از اراضی پدر میراث ببرند بنابراین از حق میراث تاج و تخت نیز محروم شدند ولی در قوانین ویزیگوت (یکی دیگر از طوایف ژرمن) دختران میتوانستند با پسران از اراضی پدر ارث ببرند بنابر این زنها نیز وارث تاج و تخت شدند .

تاسیت میگوید طوایف ژرمن دارای يك سلسله قوانین عمومی و در عین حال يك سلسله قوانین خصوصی بودند و موضوع ارث بردن دختران نظیر پسران بین طائفه ویزیگوت یکی از قوانین خصوصی بوده است با این ترتیب ملاحظه میشود

۱- مؤلف در جلد دوم روح القوانين راجع به تیول مفصلاً صحبت میکند و هر کجا توضیحی لازم بوده داده شده با این وصف در اینجا لازم است توضیح دهم تیول عبارت از زمین هایی بوده که در قرون وسطی با شرایط معین و مخصوصی از طرف سلاطین به اشراف و نجبا واگذار میشده و از طرف صاحبان تیول به رعایا و اتباع برای استفاده زراعتی تفویض میشده . مالکیت تیول نسل به نسل انتقال مییافته و پیدایش تیول موجب پیدایش بسیاری از قوانین شده است . مترجم

بین ویزیگوت‌ها قانون مدنی میراث مأخذیک قانون سیاسی وراثت تاج و تخت گردید .

فقط در این مورد نیست که قانون مدنی مأخذ سیاسی شده بلکه چون در قوانین سالیك تمام برادر ها بیک میزان ارث میبردند در بین فرانک ها و بورگونی ها برادران از تاج و تخت نیز ارث میبردند منتهی بوسیله قهر و غلبه و طغیان وغیره .

فصل بیست و سوم

گیسوان بلند پادشاهان فرانک

مللی که بزراعت رغبت ندارند از تجمل بیخبرند بهمین جهت است که ژرمن ها با کمال سادگی زندگی میکردند و چون از فنون و صنایع مستظرفه برای زیبائی بیخبر بودند تجمل و زیبائی را در طبیعت جستجو مینمودند و اگر مقرر بود رئیس یک خانواده یا قبیله دارای علائم مشخصه باشد این علائم را نیز از طبیعت اقتباس مینمودند ، باین جهت که مشاهده میکنیم افر واکلیل سلاطین فرانک بورگونی و ویزیگوت گیسوان بلند آنها بوده است .

فصل بیست و چهارم

ازدواج سلاطین فرانک

در یکی از فصول قبل گفته شد در بین مللی که کشت و زرع نمینمایند ازدواج ثباتی ندارد و یک مرد ممکن است چندین زن را بجهالۃ نکاح در آورد ولی بقول تاسیت بین تمام ملل صحرائشین و گله دار فقط ملل ژرمن بودند که بیک زن اکتفا مینمودند و اگر در بین این طوایف کسانی یافت میشدند که چندین زن داشتند که از لحاظ پشت پازدن بقانون بلکه از راه تجمل بوده است بهمین جهت سلاطین سلسله اول و پادشاهان فرانک این همه زن داشتند و چون این

ازدواجها از لحاظ تشریفات جزء تجمل و مزایای سلاطین بود مردم هیچ از آنها تقلید نمینمودند .

فصل بیست و پنجم

شیلدریک

شیلدریک بزرگزاده فرانکی است که بواسطه شهوت زانیش او را تبعید نمودند ، علت این امر را باید در رسوم آن زمان جستجو کرد . تاسیت میگوید ازدواج نزد ملل ژرمن یک امر مقدسی بود و کسانی که دنبال اعمال منافی عفت میرفتند بشدت مورد نفرت جامعه بودند و کمتر اتفاق افتاده در بین افراد ملل ژرمن کسی باصول واجب الرعایه ازدواج خیانت کرده باشد . علت اخراج شیلدریک همین است ، زیرا در آن موقع که فرانکها بتازگی گل را فتح کرده بودند رسوم قدیمه را ازدست نداده و تجمل و مظفریت اخلاقشان را فاسد نموده بود .

فصل بیست و ششم

بلوغ سلاطین فرانک

ملل صحرا نشین و گله دار که اصلاً زراعت نمیکند کشور و اراضی محدود و معین ندارند و همانطوری که سابقاً گفتیم بین این ملل جنگ یک امر عادی است و آنقدر که قوانین جنگ (قوانین بین المللی) بین این ملل رایج میباشد قوانین مدنی رواج ندارد بهمین جهت است که پیوسته مسلح می باشند .

تاسیت چنین میگوید ژرمن ها همواره مسلح بودند ، هیچیک از معاملات خود را بدون اینکه مسلح باشند انجام نمیدادند ، نظریات مثبت و منفی خود را در معاملات با اشاره باسلحه ظاهر مینمودند همینکه سن آنها برای حمل اسلحه اقتضا میکرد در مجمع مخصوصی حضور بهم میرساندند و در آنجا یک زوین بآنها داده میشد و از آن پس معلوم بود که از سن طفولیت خارج و وارد مرحله جوانی شده اند از این

پس دیگر آنها نه تنها عضو يك خانواده بودند بلکه یکی از اعضاء جامعه ژرمن محسوب میگردیدند.

یکی از پادشاهان استروگوت (یکی از قبایل ژرمن) میگوید هنگامی که جوجه‌های عقاب بزرگ میشوند و بال و چنگال آنها قوت میگیرد دیگر پدر و مادر بآنها غذا نمیدهند و کودکان خود باید در طلب اغذیه بر آیند بنابراین ما نیز بایستی جوانان را وارد خدمت سپاهیگری بنمائیم که قادر باداره امور خود باشند. مطابق مقررات قانون ریپوتر سن ۱۵ سالگی سنی بود که جوانان اسلحه حمل میکردند و در عین حال بلوغ قانونی میرسیدند که اینک وقتی شیلدبر دوم پادشاه فرانک بلوغ قانونی رسید و از طرف عمویش **گمونتران** بلوغ او اعلام گردید پانزده سال داشت.

و نیز در قانون ریپوتر نوشته شده هرگاه یکی از فرانکهای ریپوتر بقتل رسید و فرزندی از خود باقی گذاشت فرزند او نمیتواند قاتل را بمبارزه دعوت نماید و یا برای دوئل طرف دعوت واقع شود مگر اینکه سنش بدین نوزده سال برسد و در این صورت میتواند مبارزه نماید و یا و کیلی برای مبارزه انتخاب کند. بنابراین لازم بود روح و جسم اطفال برای محاکمه و یا مبارزه رشد کافی داشته باشد.

در بین طوائف **بورگونی** هم که اختلافات و دعاوی بوسیله دوئل حل و فصل میگردید مقرر داشته بودند جوان قبل از سن ۱۵ سالگی نمیتواند مبارزه نماید.

آسماتیاس مورخ مشهور میگوید: نظر باینکه اسلحه فرانکها سبک بود می توانستند در سن ۱۵ سالگی اسلحه حمل نمایند در همین سن بلوغ آنها اعلام میشد ولی بعدها بتدریج اسلحه فرانکها سنگین شد تا در زمان **شارلمانی** که اسلحه خیلی سنگین گردید از آن بعد رعایائی که در تیولها زندگی میکردند و بایستی خدمت سربازی نمایند در سن بیست و یک سالگی بخدمت دعوت میشدند که قابلیت حمل اسلحه را داشته باشند.

فصل بیست و هفتم

دنباله موضوع فصل قبل

گفتیم بین طوائف ژرمن تا وقتی طفل بدین پانزده سالگی نمیرسید به جمع عمومی نمیرفت و عضو جامعه ژرمن محسوب نمیگردید و همین جهت فرزندان **کلودومیر** پادشاه **ارلئان** که سرزمین **بورگونی** را فتح کرده بود بعد از مرگ پدر بجای او برگزیده نشدند زیرا سن آنها اقتضای رفتن به جمع عمومی را نمیکرد. و میبایست بعد از وصول بسن پانزده سالگی بتخت بنشینند تا زمان وصول بسن بلوغ جدا آنها به رتق و فتق امور اشتغال داشت لیکن برادران **کلودومیر** که عموی این اطفال بودند کودکان را سر بریدند که مبادا پادشاه شوند و سپس کشورهای موروئی اطفال را بین خود قسمت کردند.

این خیانت در قوانین فرانک تغییراتی داد و مقرر شد کودکان شاه بعد از مرگ پدر بسلطنت انتخاب شوند ولو اینکه بسن بلوغ نرسیده باشند و بر طبق این قانون شیلدبر دوم در سن پنج سالگی پادشاه شد چه آنکه احتمال داشت عموی او را بقتل برساند.

ولی شاهی که پنج سال داشت و قبل از سن بلوغ بتخت نشسته بود سلطنتش فقط اسمی بود و رسمیت نداشت و حتی احکام و فرامین هم بنام شاه کوچک صادر نمی گردید.

فصل بیست و هشتم

خلافت نزد ژرمنها

نزد قبایل ژرمن اگر کسی میخواست شخص را بفرزندى یا جانشینی خود قبول کند وصول بسن بلوغ و اعطای اسلحه باو دلیل

۱- در اینجا مقصود از کلمه خلافت معنای اعم و لنوی این کلمه است که جانشین و انتخاب کرد شخصى به فرزندی یا جانشینی باشد و یکی دیگری را خلف خود قرار دهد لذا نباید معنی اخص آنرا که عنوان رؤساء عرب بوده در نظر گرفت. مترجم

خلافت بود یعنی با این تشریفات شخصی را بفرزندی یا جانشینی قبول میکردند. مثلاً وقتی **موتنران** پادشاه فرانک خواست بلوغ برادرزاده خود **شیلدبر** را اعلام نماید و او را بفرزندی و جانشینی خود انتخاب کند چنین گفت: «من این زوین را بدست تو میسپارم و علامت آنست که کشور خود را بتوداده‌ام» و آن وقت بطرف مجمع عمومی رو نموده و گفت:

«شما بخوبی مشاهده میکنید که برادر زاده و فرزند من اینک يك مرد شده بنابراین از وی اطاعت کنید.»

تئودوریک پادشاه طوایف **استروکوت** که یکی از طوایف بزرگ ژرمن بود هنگامیکه میخواست پادشاه طوایف **هرول** را بجانشینی خود انتخاب نماید بدو چنین نوشت:

«یکی از رسوم پسندیده ما اینست که شخص بوسیله دریافت اسلحه بمقام جانشینی و خلافت میرسد زیرا فقط جوانان شجاع و باهمت هستند که لیاقت فرزندی ما را دارا میباشند و از محاسن بزرگ این عمل آنست که وقتی کسی اسلحه‌ای را دریافت داشت هزار بار مرگ را برهنگ شرف و بی آبرویی ترجیح میدهد بنابراین بر طبق رسوم ملی و نظر باینکه شما اینک مرد شده‌اید ما با فرستادن این سپرها و شمشیرها و اسبها شما را بجانشینی خود انتخاب مینمائیم.»

فصل بیست و نهم

خونریزی پادشاهان فرانک

... **کلویس** نخستین رئیس قبیله فرانکها بود که فرانکها را برای تسخیر اراضی به گل کشانید و چون در اینکار سود فراوانی وجود داشت سایر رؤسا هم از او تقلید کردند لیکن چون کلویس بسپاهیان و اطرافیان خود اراضی بسیار میداد هوا خواهان او زیاده‌تر از سایر رؤسا شدند و رؤسای دیگر چون ضعیف بودند نتوانستند با کلویس رقابت نمایند.

کلویس میترسید مبادا فرانکها پادشاه دیگری را بجای او انتخاب نمایند

با این جهت تمام رقیبان را بقتل رسانید و سپس رسم کشتن و از بین بردن رقیبان در خاندان او برقرار شد بطوریکه برادران بر علیه برادران و حتی پدران بر علیه پسران خود سوء قصد مینمودند تا اراضی آنها را تصرف کنند، گرچه قوانین و مقررات مخصوص سهم‌هریک از افراد خانواده سلطنتی را برقرار مینمود و اراضی و حکومت‌های را بآنها واگذار میکرد معذک حرص و طمع و ترس و جاه‌طلبی مرتباً این قوانین را بهم میزد.

فصل سی‌ام

مجامع ملی نزد فرانکها

مللی که دارای آزادی زیاد میباشند کشت و زرع نمینمایند، ژرمنها بهمین جهت آزادی زیاد داشتند. تاسیت میگوید: ژرمنها بزمامداران خود قدرت نامحدود نمیدادند. سزار میگوید: در زمان صلح ژرمنها دارای رؤساء و زمامداران همیشگی و عمومی نبودند بلکه در هر يك از مناطق زمامداران مخصوصی وجود داشت که فقط در همان منطقه اجرای عدالت میکرد. بواسطه نداشتن زمامداران دائمی فرانکها قبل از آمدن بفرانسه در خاک ژرمن پادشاه نداشتند و این موضوع را **ممر گواردوتور** مورخ، خیلی خوب ثابت میکند.

تاسیت میگوید: ژرمنها دارای مجامع عمومی بودند و مسائل مهمه در این مجامع مطرح میگردد و وقتی عموم ملت از آن اطلاع حاصل میکردند آنوقت آن موضوع را نزد رؤساء میبردند. باز در جای دیگر تاسیت میگوید: جنایات آدم کشی نیز ممکن بود در مجامع عمومی مطرح شود، فرانکها این رسم را بعد از فتوحات خود نیز حفظ نمودند و اشراف بزرگ در این مجامع تحت محاکمه قرار میگرفتند.

فصل سی و یکم

قدرت کشیشان در طی سلطنت

سلسله اول پادشاهان فرانک

نزد ملل چادر نشین و گله دار روحانیان دارای قدرت زیاد هستند زیرا مردم بخرافات و موهومات ایمان دارند و چون ظاهراً اعمال آنها بموجب الهام و مقررات آسمانی است و پیشوای مذهبی هستند بیشتر در مردم نفوذ پیدا میکنند.

روحانیان در بین ملل ژرمن قدرت بسیار داشتند و حتی وظیفه حفظ انتظام مجامع عمومی بعده آنها بود. هیچکس جز روحانیان نمیتوانست امر مجازات صادر نماید و تنبیه بکند و دست محکوم را ببندد و او را بزند.

در موقع جنگ هم کشیشان حضور داشتند. بنابراین وقتی فرانکها در فرانسه سلطنت تشکیل دادند در طی سلطنت اولین سلسله سلاطین فرانک کشیشان آنها همه قدرت داشتند و حکم مجازات صادر میکردند و در مجامع ملی حضور مییافتند و با نفوذ خود تصمیمات شاه را تغییر میدادند و در سایه این نفوذ آنها همه صاحب مال و منال شدند.

کتاب نوزدهم

قوانین و ارتباط آنها با روحیات و اخلاق و رسوم و آداب ملت

فصل اول

موضوع این کتاب

موضوع کتاب نوزدهم روح القوانین خیلی مبسوط است و بهمین جهت در مباحث مختلف این کتاب توجه من زیادتر با انتظام مباحث آنست نه بخود آنها و در بین مباحث مختلف و متنوع این کتاب سعی میکنم راهی برای خود باز کرده و جلو بروم. آیا هیچ در جنگل انبوهی راه پیمائی کرده و در صدد یافتن راه برآمده اید؟ اگر اینکار را کرده باشید منظور مرا خواهید فهمید.

فصل دوم

برای اینکه قانون بخوبی وضع و بموقع اجرا گذاشته

شود بهتر آنست روحیات مردم برای قبول آن قانون آماده باشد

ملل ژرمن

کسانی بودند که دعاوی بزرگ را در مجامع ملی خود مطرح میکردند و بهمین

۱- این کتاب با کتاب بیست و نهم تماس مستقیم دارد زیرا در اینجا ارتباط قوانین با روحیات و اخلاق و آداب و رسوم بیان گردیده و در آنجا راجع بطرز تدوین قوانین بحث شده که میبایستی با کلیه اصول و اخلاق و آداب و رسوم و عادات و آب و هوا و مذهب در هر کشوری تطبیق نمایند خوانندگان در موقع مطالعه این کتاب بهتر است بلافاصله کتاب بیست و نهم را مطالعه کنند. مترجم

جهت ایجاد يك داد گاه مخصوصی برای طرح دعاوی مثل داد گاههای رم در نظرشان خیلی عجیب جلوه میکرد و روحیه آنها برای قبول این داد گاهها حاضر نبود .
 و قتیكه **ژوستینین** امپراطور روم صغری داد گاه مخصوصی را در قبیله **لاد** تشکیل داد تا مرتکبین قتل پادشاه آن ملت را محاکمه نماید ژرمن ها بقدری از این کار نفرت پیدا کردند که آن را يك کار وحشیانه پنداشتند زیرا روحیه آنها برای قبول آن مهیا نبود .

میرادات پادشاه اشکانی که نزد رومیها زندگی میکرد از فورمالینه و تشریفات محاکمات رومی تعجب مینمود زیرا روحیه این شاهزاده اشکانی برای قبول آن تشریفات در محاکمه حاضر نبود همین شاهزاده وقتی نزد **پارتها** یعنی ملت خود برگشت رفتار او موجب حیرت و حتی نفرت آنها شد زیرا او نزد رومیها سر برده و باخلاق دموکراسی روم عادت کرده بود و میخواست در بین ملت خویش همانطور رفتار نماید ولی پارتها از این پادشاه دموکرات بدشان میآمد و او را ملالت میکردند چرا بدون قید و بند و تشریفات مردم را نزد خود میپذیرد زیرا آزادی در نظر پارتها امری غیرعادی بود و نمیتوانستند آنها را تحمل نمایند . آری گاهی اوقات هوای صاف برای ریه کسانی که در امکان باطلاقی بسر برده اند زیان بخش است .

در سال ۱۵۹۶ میلادی يك ایتالیائی موسوم به **بالبی** بجهانگردی پرداخت و در مشرق زمین نزد پادشاه قبیله **پگو** واقع در جزایر ملوک رفت ، این پادشاه وقتی که از او شنید در جمهوری ونیز شاه وجود ندارد بطوری از شدت حیرت خنده اش گرفت که بسرفه افتاد و نزدیک بود خفه شود .

آیا میتوان بچنین ملتی پیشنهاد نمود که حکومت دموکراسی و جمهوری داشته باشد ؟

فصل سوم

استبداد و ظلم

ظلم و استبداد بر دو قسم است :

اول ، ظلم و استبداد حقیقی ، و آن ناشی از اعمال حکومتی است که بمردم زور بگوید و اموال آنها را ضبط کند و مردم را از روی هوا و هوس حبس و زجر و تبعید نماید .

دوم ، استبداد فکری یا معنوی و آن عبارت از این است که دولت رسوم و مقرراتی وضع نماید که در نظر مردم عجیب و غریب و غیرعادی بیاید و بازوق مردم موافقت نکند .

دیون مورخ رومی میگوید : **اگوست** امپراطور روم میخواست خود را بنام **رمولوس** که بانی روم بود بنامد ولی از بیم اینکه مبدا این موضوع در نظر مردم ناپسند آید از این کار صرف نظر کرد .

رومیهای اولیه بهیچوجه خواهان پادشاه نبودند ، گرچه سزار و اگوست و هیئت مدیره سه نفری پادشاه حقیقی محسوب میشدند و حتی تاریخ نام او گوست را بعنوان امپراطور ضبط کرده معذک زندگی عمومی و خصوصی آنها بهیچوجه تشریفات نداشت و شبیه بزندگی سلاطین نبود زیرا ملت روم تشریفات سلطنتی را دوست نمیداشت .

بازهم دیون میگوید: او گوست قوانین سختی وضع کرده بود که موجب عدم رضایت ملت گردید ولی همینکه دستور داد **پیلاد** آرتیست تأثر را که تبعید شده بود بروم باز گردانند عدم رضایت عمومی از بین رفت .

روحیه ملت روم چنین بود ، تبعید يك آرتیست مثل تحمل قوانین سخت در نظرشان ظالمانه جلوه میکند .

فصل چهارم

روحیه عمومی ملت

عواملی که بر انسان حکومت میکند عبارت است از : آب و هوا ، مذهب ، سرمشقهای گذشته ، اخلاق ، آداب و رسوم ، اصول حکومت . مجموع این عوامل روحیه عمومی ملت را تشکیل میدهد و بهر نسبت که یکی از این عوامل بر دیگران بچربد و قوت پیدا کند عوامل دیگر جاخلی میکنند و عقب میروند . در میان ملل وحشی عواملی که بیش از همه قوت دارد آب و هوا و طبیعت است در بین ملت چین رسوم و آداب آنقدر نیرومند است که میتوان گفت رسوم و آداب است که بچینیها حکومت مینماید .

در کشور ژاپن قوانین دارای قوت بسیار است و حاکم مطلق میباشد ، در ازمنه گذشته بین ملت اسپارت اخلاق قوت و اهمیتی بسزا داشت بطوریکه اخلاق بآن ملت فرمانروائی مینموده است ، در روم باستانی آنچه واجد اهمیت بود اصول حکومت و اخلاق و آزمایش گذشتگان بوده است .

فصل پنجم

باید وقت کرد در روحیه خوب ملتی را تغییر نداد

هر گاه در

جهان ملتی باشد که صفات و شرایط ذیل را داشته باشد :

خوش مشرب و اجتماعی ، دارای قلب باز ، خوش خوراک ، عاشق زندگی ، با سلیقه ، صاف و ساده (بطوریکه مکنون قلب خود را بدون اشکال بدیگران ابراز کند) ، چست و چابک ، دلچسب ، در عین حال گاهی از اوقات بی احتیاط و گاهی بی ملاحظه ، دارای همت و جرأت و جوانمردی و صداقت ، علاقمند به شرافت و آبرو .

قانونگذاران این ملت بوسیله وضع قوانین نباید در صدد تغییر آداب و رسوم و احیاناً هوا و هوس این ملت بر آیند زیرا اگر جلو هوسهای چنین ملتی

را بگیرند بد صفات عالیّه آن لطمه خواهند زد و خصائص خوب او را از بین خواهند برد .

در بین این ملت ممکن است قوانینی برای جلوگیری از آزادی زنها و هوس و تجمل پرستی آنها وضع کرد ولی این جلوگیری سلیقه و حسن مشرب آن ملت را از بین میبرد و بدادب و احترامی که بین آن ملت رایج است لطمه میزند .

قانونگذار همواره باید روحیه عمومی ملت را مورد توجه قرار دهد مگر در مواردیکه با اصول دولت مخالفت داشته باشد .

وقتی که قانونگذار روحیه عمومی ملت را در نظر گرفت و قوانین را وضع کرد ملت بامیل و رغبت از آنها متابعت مینماید زیرا انسان وقتی کاری را بطیب خاطر انجام داد خوب انجام میدهد .

مقنن اگر برای ملتی که ذاتاً خوش مشرب و زندگی دوست است قوانینی وضع کند که آن ملت را خونسرد و بانخوت و متکبر بار بیاورد هیچگونه استفاده مادی و معنوی نخواهد کرد .

ملتی که در ضمن کار کردن سنگهای بزرگ از کوه آواز میخواند باید گذاشت آواز خود را بخواند و کارهای جدی را باشوخی و مزاح انجام دهد .

فصل ششم

نباید همه چیز را اصلاح کرد

یکی از ظرفای ملتی که دارای همان صفات و شرایط مذکور در فصل گذشته است میگفت : بما کار نداشته باشید و ما را بحال خودمان وا گذارید طبیعت همه چیز را اصلاح میکند .

ظریف موصوف میگفت : « گرچه طبیعت بما تهور داده که این تهور ممکن است باعث بی احتیاطیهای بزرگ شود ولی در عین حال تهور وحدت و شدت ما بوسیله ادب و احترامی که در ما هست تعدیل گردیده و همین ادب و احترام ما را

با سلیقه کرده و سبب شده خواهان مد باشیم و يك رشته بازرگانی بزرگی باین وسیله بوجود آوریم و تمام ملل اروپا البسه و اشیاء تجملی ما را به بهای خوب خریداری نمایند.»

باید ما را بحال خود گذارند و در صدد رفع معایب کوچک بر نیایند که مبادا خصائل بزرگ ما را از بین ببرند.

فصل هفتم

آتنیها و اسپارتیها

باز هم ظریف مزبور میگفت: آتنیها ملتی بودند که تا اندازه‌ئی بما (فرانسه) شباهت داشتند و کارهای خود را با روی خوش و نشاط انجام میدادند و بدشان نیامد که وکیل سنا پشت تریبون مجلس احیاناً شوخی کند و مطالب جدی را با مزاح بیامیزد و برعکس ملت اسپارت ملتی خونسرد و جدی و متین بود و هیچ اعتنائی بشوخی و مزاح نداشت...

اگر برای اسپارتیها وسائل تفریح و خوشگذرانی تهیه میکردند که آنها را بخندانند هیچ نتیجه نمیگرفتند و همچنین اگر برای آتنیها موعظه و پند میخواندند و آنها را بمتانت و خونسردی ترغیب مینمودند بیفایده بود.

فصل هشتم

تأثیر اخلاق اجتماعی

بهر نسبتی که ملل با یکدیگر آمیزش نمایند بهمان نسبت زیادتر خوی آنها تغییر میکند زیرا بهتر میتوانند خصوصیات زندگی دیگران را مشاهده نمایند برای اینکه انسان مشخصات زندگی دیگران را بهتر ببیند، وقتی ملتی باملت دیگر آمیزش کرد نشان میدهد مایل است تغییر نماید.

معاشرت با زنان گرچه مفسد اخلاق است لیکن در عوض سلیقه را خوب و لطیف میکند و انسان برای اینکه جلب توجه دیگران را بکند متوسل بزینت

میشود مد لباس را تغییر میدهد و بتدریج مد لباس اهمیت زیادی پیدا می کند و با اینکه دربدو امر جز بازیچه چیزی نبوده در پایان یکی از فروع بزرگ تجارت میگردد.

فصل نهم

مباهات و نخوت ملل

همان اندازه که مباهات برای ملتی خوب است بهمان نسبت غرور زیان دارد زیرا در سایه مباهات مزایای بسیار نصیب ملل جهان میگردد و سعی مینمایند صنایع و فنون و تجمل خود را زیاد کنند ولی نخوت برای ملل مختلف دارای مقررات زیادی است و بالتیجه ملت را تنبل و خود پسند و بیکار و لالابالی و بی رحم و خونخوار بار میآورد.

یکتقر اسپانیولی چون دارای نخوت است کار نمیکند زیرا یکی از نتایج مستقیم نخوت کار نکردن و تنبلی است ولی یکتقر فرانسوی چون دارای مباهات میباشد بهتر از دیگران کار می کند و سلیقه خود را بسایرین نشان میدهد، ملل تنبل عموماً متین هستند زیرا آنهائی که کار نمی کنند جنب و جوش و فعالیت را یکنوع جلتی و سبکی میدانند، مثلاً ملت آشیم واقع در آسیا دارای نخوت و تنبل میباشد و در بین افراد ملت آنهایی که غلام ندارند غلامان را کرایه می کنند و لو برای حمل اندکی برنج باشد زیرا تصور مینمایند اگر خودشان خوراک خویش را حمل کنند از شان آنها کاسته خواهد شد.

زنان هندوستانی فرا گرفتن سواد را ننگ میدانند و میگویند خواندن و نوشتن کار غلامان است که باید در معابد اوراد و ادعیه بخوانند.

در بعضی از ملل هندوستان زنان پشم و پنبه نمیرسند و در بعضی از ملل دیگر سب و زنبیل نمیافند و در بعضی از مناطق زنان از آوردن آب از چشمه ننگ دارند ولی چون خصائل اخلاقی بر حسب اقتضای آب و هوا و ترکیب با خصائل دیگر فرق میکند گاهی از اوقات نخوت نتایج نیکو میدهد مثلاً نخوت رومیها چون با صفات جاه طلبی

و جهانگیری توأم شده بود نتایج درخشانی داد که از آن مطلع هستیم.

فصل دهم

خصائل اسپانیولیها و چینیهها

صفات ملل عالم مخلوطی از خوبیها و بدیهاست بعضی اوقات از این اختلاط نتایج نیکو بدست میآید و زمانی آثار بسیار بد از آن حاصل میشود بدون اینکه مردم متوجه علل و جهات آن بشوند. مثلاً اسپانیولیها ملتی هستند خیلی خوش عقیده و امانت داری آنها در تمام اعصار معروف بوده و غالباً مرگ را بر افشای اسرار دیگران ترجیح میداده اند، هم اکنون تمام بازرگانانی که با **کادیکس** (یکی از بنادر اسپانیا) معامله مینمایند پولهای خود را به تجارت اسپانیا میسپارند و هنوز شنیده نشده که از اینکار پشیمان شوند ولی این خصلت بسیار عالی که باتنبلی اسپانیولیها آمیخته شد نتیجه بدی داد، و آن اینست که دست اسپانیولیها از تجارت کوتاه نموده و ملل اروپا در مقابل چشم آنان تمام تجارت آن کشور را بخود اختصاص داده اند ولی برعکس چینیها دارای فعالیت بازرگانی فوق العادهئی میباشند اما چون بواسطه مقتضیات آب و هوا عمر آنها کوتاه است میخواهند از ساعات عمر خود حد اعلائی استفاده را بنمایند تا جائیکه هیچ ملتی جرئت نمیکند با آنها داد و ستد نماید.

همین فعالیت زیاد سبب شده که چینیهها تجارت ژاپون را بخود اختصاص داده اند تا حدی که هیچ بازرگان غیر چینی جرئت ندارد برای تجارت ژاپون برود^۱.

۱- صفات امانت در ایرانیان قدیم بمنتهای درجه کمال بوده و بطوریکه معروف است امین در مقابل ودایمی که باوسپرده میشده يك موازی سیل خود بگرو میداده و امانت دهنده میپذیرفته و اعتماد آن به امین تا این حد بوده است.

۲- این موضوع از اواخر قرن نوزدهم بعد معکوس شده و در اثر ترقی صنعت و تجارت زاین تجارت چین را بخود اختصاص داده و بلکه در نتیجه جنگهای متواتر قسمت های مهمی از چین را اشغال کرده بود ولی در اثر جنگ جهانی دوم که منجر بشکست زاین گردید و تغییر رژیم در چین معلوم نیست تجارت بین این دو کشور چه صورتی پیدا کرده آنچه مسلم است تجارت زاین در آسیا رواج یافته. مترجم

فصل یازدهم

نتیجه

خوانندگان نباید تصور نمایند من با اظهاراتی که کردم میخواهم خوبی و بدی را مخلوط نمایم و بین نیک و بد تفاوت نگذارم، نه خدا نخواسته باشد که من چنین خیالی کرده باشم. بلکه مقصود من این بود که بگویم ملل دنیا چند نوع عیب دارند نباید آنها را باهم اشتباه نمود. مثلاً عیب سیاسی غیر از عیب اخلاقی و عیب اخلاقی غیر از عیب سیاسی آنباست، بر قانون گزاران فرض است هنگام تدوین قوانین رعایت این نکات را بنمایند تا قانون با طبایع مردم تطبیق و از آن نتیجه مطلوب گرفته شود.

فصل دوازدهم

رسوم و اخلاق در کشورهای استبدادی

یکی از اصول مسلم

اینست که هرگز نباید اخلاق و رسوم و آداب ملت را در کشورهای استبدادی تغییر داد زیرا بلافاصله تولید شورش انقلاب مینماید چه آنکه در کشورهای استبدادی قانون بمعنای حقیقی خود موجود نیست و آنچه وجود دارد همانا رسوم و آداب است وقتی رسوم و اخلاق و آداب از بین برود مثل اینست که همچه از بین رفت است.

باید باین نکته توجه نمود که رسوم و اخلاق و آداب بیش از قانون در مغز مردم جامیگیرد. زیرا رسوم و آداب و اخلاق ذاتی و فطری است و حال آنکه قانون ذاتی و فطری نیست و مقرراتی است که ممکن است هر لحظه تغییر نماید و چون قانون ناشی از فکر عده معدود و موقتی است اگر قانون را از بین ببرند فکر و اراده يك یا چند نفر را از بین برده اند ولی اگر رسوم و آداب را از بین ببرند روحیه ملتی را از بین برده اند اینست که بشدت تولید عکس العمل بدی مینماید.

در کشورهای استبدادی روابط بین بزرگتر و کوچکتر و رئیس و مرئوس نظیر

کشورهای دموکراسی آزاد و دامن‌دار نیست و بهمین جهت رسوم و آداب در اینگونه کشورها وضع ثابتی دارد و مثل کشورهای دموکراسی بواسطه کثرت معاشرت و تماس طبقات مختلف مردم بایکدیگر تغییر نمیکنند بنابراین زمامداران کشورهای استبدادی باید کسانی باشند که وضع و رفتار آنها با رسوم و آداب و شعائر عمومی منافات نداشته و بادوق و سلیقه مردم مخالف نباشد.

در کشورهای استبدادی چون زن‌ها عادهً در حجاب و یا مقید هستند و آزادانه بامرد معاشرت نمی‌نمایند به تغییر آداب و رسوم کمک نمیکنند ولی در کشورهای دموکراسی چون زن‌ها بامرد‌ها آمیزش میکنند و ذاتاً هم میخواهند محبوب واقع شوند و برای این منظور جلوه‌گری مینمایند دائماً آداب و رسوم را تغییر میدهند.

فصل هفتم

آداب و رسوم در چین

در کشور چین آداب و رسوم تغییر نینماید نه تنها زن‌ها دور از مرد‌ها زندگی میکنند بلکه در آن کشور آداب و رسوم را نظیر اصول اخلاقی در مدارس بنوآموزان می‌آموزند و بهمین جهت وقتی شما باشخصی برخورد کردید از طرز سلام و تعارف او استنباط مینمائید که آیا باسواد است یا نه، آداب و رسومی که استادان در آموزشگاه‌ها بشاگردان می‌آموزند نظیر نقش برسنگ باقی میماند و تغییر نمیکند.

فصل چهاردهم

طرز تغییر دادن آداب و رسوم در بین يك ملت

در فصل قبل

گفتم فرق بین قانون و آداب و رسوم اینست که قانون، اساس و شالوده‌ایست که قانونگذار میگذارد در صورتیکه رسوم و آداب، اساسی است که از طرف عموم افراد ملت گذاشته میشود بنابر این اگر بخواهند آداب و رسوم ملتی را تغییر بدهند نباید از طریق وضع قانون آنرا تغییر داد زیرا درانظار ملت خیلی ظالمانه

جلوه خواهد کرد بهتر این است که برای تغییر و رسوم و آداب بوسائل دیگر متوسل گردند.

وقتیکه يك زمامدار میخواهد در کشور خود اصلاحاتی نماید باید اصلاحات قانونی را بوسیله قانون انجام دهد و اصلاحات و رسوم و آداب مردم را بوسیله آداب و رسوم جدیدی برقرار کند ولی اگر بخواهد رسوم و آداب مردم را بوسیله قانون اصلاح کند این کار بسیار بدی است.

مثلاً در روسیه قانونی وضع شد دائر بر اینکه مردم باید ریش‌های بلند خود را بتراشند و جامه‌های خود را کوتاه کنند، این قانون در نظر روس‌ها خیلی ظالمانه جلوه کرد بخصوص آنکه **پتر کبیر** در مدخل شهرها پاسبان گذاشته بود تا هر که وارد شهر میشود جامه‌اش تا زانو قطع نمایند و کوتاه کنند و حتی پتر کبیر برای کسانی که ریش خود را نمیتراشیدند مجازات وضع کرده بود^۱.

مجازات را باید زمانی وضع کرد که موضوع جلوگیری از جرم در بین باشد برای تغییر دادن آداب و رسوم بهترین وسیله همانا اراده سر مشق و نمونه است.

روس‌ها نظر باینکه در اندك مدتی در جرگه دولتمدن در آمدند ثابت کردند استعداد زیادی برای اخذ تمدن اروپائی دارند و بنابراین لزومی نداشت پتر کبیر برای متمدن کردن آنها متوسل بوسائل دشوار شود بلکه ممکن بود با ملایمت این منظور را حاصل نماید.

حتی خود پتر کبیر هم متوجه شد که با وسایل ملایمتر و نرمتر منظور بهتر حاصل خواهد گردید بهمین طریق زنان روسیه را آزاد کرد زنهای روسیه هرگز

۱- در موقعی به اقدام به تغییر و آداب و رسوم مخصوصاً تغییر لباس و تلافی ایران نمودند همین اشتباه را کردند و برای این کار قانون وضع نمودند و حتی جهت متخلفین مجازات تعیین کردند، حکومت وقت برای اجرای این منظور دستور میداد مردانی که لباس یا تلافی خود را عوض نکرده‌اند به ادارات دولتی و مؤسسات عمومی و به کافه و رستوران و انوبوس و غیره راه ندهند، این عمل با نفرت شدید عامه مواجه گردید و اثرات بسیار وخیم بدی از آن ظاهر گشت در نتیجه تغییر تلافی قدیمی ایران به تلافی بین‌المللی در مشهد تأمل‌های برپا شد که منجر بشورش وطنیان و بالنتیجه قتل عده زیادی از مردم گردید بنابر این نظر به مؤلف عملاً تأمل شده که در موقع تغییر عادت شدت و فشار نتایج بسیار سوئی در بر دارد.

بامردها آمیزش نمیکردند و همواره در خانه مجوس و حکم بندگان را داشتند پطر کبیر بوسیله خانمهای درباری زنهای را بدربار دعوت کرد و برای آنها پارچههای ظریف فرستاده و خیاطهای آلمانی را مأمور نمود لباسهای قشنگ برای زنهای بدوزند طوای نکشید که زنهای روی اصل رقابت و جلوه گری همد به البسه اروپائی ملبس شده و آزادانده بامردها آمیزش نمودند و پطر کبیر در اصلاحات اجتماعی نتایجی گرفت که حتی خود او هم انتظار آنها را نداشت.

یکی از عواملی که بتغییر زندگی اجتماعی روسیه کمک کرد این بود که رسوم و آداب قدیم روسیه با آب و هوای آنها اختلاف داشت. این رسوم و آداب از طرف ملل مختلفی که بروسیه هجوم آورده بودند بآن کشور آورده شده بود و همینکه پطر کبیر درصدد اصلاحات برآمد چون مقررات اجتماعی او با آب و هوای محلی بهتر جور میآمد مردم از آنها استقبال نمودند. روسیه کشوری بود اروپائی و پطر کبیر هم میخواست زندگی اجتماعی اروپا را در آن کشور برقرار نماید، لذا برای حصول منظور احتیاجی به فشار نداشت و همان نشان دادن آداب و رسوم اروپائی با کمک آب و هوا کفایت مینمود که مردم روسیه وارد شاهراده تمدن شوند. باید دانست که ملل جهان عموماً بآداب و رسوم خود علاقمند هستند و اگر بخواهید اجباراً آداب و رسوم آنها را تغییر بدهید باعث آزار و بدبختی آنها خواهید شد. بهترین راه تغییر و رسوم و آداب اینست که خود ملت را وادار بترك رسوم و آداب کهنه بنمائید و این کار از راه تشویق و ارائه سرمشق عملی کنید بطور کلی مجازات فقط باید هنگام لزوم یعنی در قبال جنایات و برای جلوگیری از آنها وضع شود. قانونگذار صرفاً نباید قانون را وسیله نشان دادن حکم و قدرت خویش بداند و باید متوجه باشد قانون و موارد اجرای آن با هم مناسبت داشته باشد.

فصل پانزدهم

نفوذ اصول خانوادگی در سیاست دولت

..... شك نیست آزاد شدن زنهای روسیه در اسلوب حکومت آن کشور تأثیر خواهد نمود و همانطور که استبداد زمامداران روسیه با اسارت زنهای وابستگی داشت آزادی زنهای نیز از فشار استبداد میکاهد و روح آزادی را در آن کشور میدمد.

فصل شانزدهم

بعضی از قانونگذاران رسوم و آداب

و اخلاق و قوانین را باهم اشتباه میکنند

رسوم و آداب عبارت از: چیزهایی است که قانون وضع نکرده یعنی نتوانسته یا نخواسته است وضع کند. فرق بین قانون و عادت این است که قانون برای افراد يك ملت وضع میشود ولی رسوم و آداب مربوط با افراد بشر است. . . . قانون اعمال انسان را از لحاظ اینکه عضو يك ملت است تحت قاعده در می آورد ولی آداب و رسوم اعمال انسان از لحاظ اینکه انسانیت را داراست منظم مینماید.

اخلاق و آداب و رسوم هم بایکدیگر فرق دارند باین طریق که اخلاق مربوط باطن و آداب و رسوم مربوط بظاهر است. . . اخلاق باطن انسان را تصفیه میکند و آداب و رسوم ظاهر را حفظ مینماید لیکن گاهی از اوقات در يك کشور اخلاق و . . . امروز تجربه ثابت میکند که ناچار اندازه اظهار این نظریه و این فکر درست بوده است زیرا تغییراتی که در حکومت روسیه بوجود آمد و استبداد شدید را به آزادی مفرط و حکومت شوروی تبدیل نمود در نتیجه تغییر آداب و رسوم و آزاد شدن زنهای و تطبیق قوانین با مقتضیات آب و هوای آن کشور بوده اما متأسفانه رفته رفته آزادی بحد اعلی رسید و نتیجه معکوس داد و آزادی عموم فدای آزادی يك عده بخصوص گردیده و استبداد مدهشی بوجود آورده که میتوان آنها را استبداد سرخ نامید. مترجم

آداب و رسوم قوانین باهم مخلوط میشود، لیکورک مقنن اسپارت برای اخلاق و قوانین و رسوم و آداب مقررات واحدی نوشت، قانون گزاران چین هم همین کار را کردند.

ولی نباید تعجب کرد که قانون گزاران اسپارت و چین چرا چند چیز را با هم مخلوط کردند زیرا بطوری که ذیلاً توضیح میدهم اخلاق قانون راقوت می بخشد و آداب و رسوم اخلاق را تقویت مینمایند. مثلاً منظور قانون گزاران چین این بود که ملت آنها آسوده و راحت زندگی نمایند و باینجهت لازم دانستند مردم خیلی بیکدیگر احترام بگذارند و هر يك از افراد احساس نمایند که مدیون دیگری میباشند و باین جهت آداب و رسوم و نزاکت را خیلی توسعه دادند.

در چین روستائیان باتشریفات و طمطراق مخصوصی باهم برخورد مینمایند، این تشریفات کمک بزرگی بملایمت اخلاق آنها کرده و خشونت را از بین برده چه آنکه خشونت ناشی از اخلاق و خوی تنداست ولی برعکس تواضع باعث ملایمت انسان میگردد.

باید دانست تواضع از ادب بالاتر است زیرا ادب ممکن است در بسیاری از موارد سبب کبر و نخوت دیگران شود و دیگران که شما را درقبال خود خیلی مؤدب دیدند بخویش بیالند ولی تواضع سبب خواهد شد که خود ما خوی تند خود را سرکوبی کنیم، بالاخره تواضع عبارت از يك ترمزی است که از سرکشی افراد نسبت بهم جلوگیری مینماید.

اما لیکورک مقنن اسپارتی هنگامی که قوانین خود را وضع کرد و مقررات اخلاق و آداب و رسوم را مخلوط نمود هیچ توجهی بتواضع نداشت زیرا او نمیخواست ملت خود را ملایم باریاورد بلکه میخواست آنها را ملتی تند و جنگجو پرورش دهد ولی اگر بتواضع توجهی نداشت در عوض توجه مخصوصی بسایر اصول اخلاقی مبذول نمود تا افراد ملت جنگجو و خشن بتوانند بین خودشان زندگی کنند و رعایت آداب و رسوم را بنمایند.

فصل هفدهم

وضع مخصوص چین

قانون گزاران چین از لحاظ اختلاط رسوم و آداب و قوانین یکقدم جلوتر گذاشتند و مذهب را هم با اینها مخلوط و بالنتیجه در چین چهار عامل بزرگ که بر انسان حکومت میکند باهم مخلوط و یکی شد.

این چهار عامل عبارت بودند از مذهب، قوانین، اخلاق، آداب و رسوم. قوانینی که با اختلاط این چهار عامل بوجود آمد باصطلاح ما نام شعائر را بر آن نهادند و بر اثر اجرای دقیق این شعائر بالاخره حکومت چین موفق شد و کشور چین قرین آرامش و انتظام گردید.

کودکان چینی تمام دوره جوانی خود را صرف فرا گرفتن این شعائر مینمودند و پس از آن در تمام مدت عمر آنها را بکار می بستند، ادباء و طبقه منورالفکر این شعائر را بجوانان میآموختند، قضات آنها بموقع اجرا می گذاشتند، روحانیان در مقام تبلیغ آنها برمیآمدند. چون این شعائر حاوی جزئیات و کلیات زندگی بود وقتی خوب اجرا شد انتظام حکومت چین تأمین گردید.

دو چیز سبب شد این شعائر در روح ملت چین جایگزین گردد، نخست رسم الخط چین که بسیار مشکل است و کودکان و جوانان را وادار مینماید مدت زیادی از عمر خود را صرف آموختن رسم الخط بنمایند و جز بمحیط بهیچ چیز توجه نداشته باشند تا بتوانند شعائر را که در کتابها نوشته شده است فراگیرند دیگر اینکه شعائر چینی يك سلسله اصول نظری و معنوی نبود که فرا گرفتن آن دشوار باشد بلکه اصولی ساده و ظاهری بود که هر کس میتواند با کمال سهولت فراگیرد.

در گذشته زمامدارانی بودند که میخواستند از راه مجازاتهای سخت و شکنجه اخلاق حسنه را برقرار نمایند غافل از اینکه اخلاق حسنه از راه مجازات و شکنجه برقرار نمیشود زیرا صحیح است شکنجه یکی دو نفر را که از اصول اخلاقی تخطی

کرده اند مجازات مینماید ولی اگر ملتی اخلاق حسنه را از دست داده باشد آنوقت چه خواهد شد؟ بدیهی است اگر شکنجه بتواند جلو یکی دو نفر را بگیرد قادر نیست اخلاق مذموم يك ملت بزرگ را اصلاح کند .
ایست که وقتی چینی‌ها شعائر را رها کردند و اخلاق حسنه از بین رفت متوسل بدمجازاتهای سخت شدند از آن پس شورشهای بزرگ در چین ایجاد گردید .

فصل هیجدهم

نتیجه فصل قبل

از آنچه در فصل قبل گفتیم این نتیجه بدست میآید که
ملت چین فرضاً مغلوب ملت دیگر بشود قوانین خود را از دست نخواهد داد برای اینکه در چین آداب و رسوم و اخلاق و مذهب یکی است و ملت غالباً نمیتواند بزودی همه اینها را تغییر بدهد بلکه برعکس چون اخلاق و رسوم و آداب و مذهب و قوانین ملت فاتح بایکدیگر فرق دارد ملت فاتح بتدریج شعائر ملت مغلوب را فرامیگیرد.
متأسفانه بواسطه همین علت است که دیانت مسیح در چین بطور ثابت و عمومی برقرار نمیشود زیرا قسمت‌هایی از اصول دیانت مسیح مثل ترك دنیا كردن و شركت زنان در کلیساها و اعتراف به گناه و ازدواج با يك زن و غیره باشعائر چینی‌ها منافات دارد .

دیانت مسیح که حلقه و احسان را جزو ثوابهای بزرگ محسوب نموده و بمردم دستور داده جمعاً مقررات مذهبی را انجام بدهند منظورش اتحاد و اجتماع مؤمنین است و حال آنکه شعائر چینی مقرراتی دارد که موجب جدائی مردم از هم و آکناره گیری از یکدیگر میشود !

بنابراین این نتیجه بدست میآید که حکومت‌های مشروطه با مذهب مسیح بیشتر مناسبت دارد، و اصول استبداد این نوع شعائر را که مبنی بر نفاق و جدائی مردم است بهتر تشویق مینماید .

فصل نوزدهم

چگونه قوانین و رسوم و آداب و اخلاق

و مذهب در چین متحد میشود

یگانده منظور قانگیزاران چینی این بود که کشور آرام باشد و برای حصول این منظور اطاعت افراد را بهترین وسیله دانستند و برای برقراری اطاعت احترام پدر را واجب شمردند و رسوم و مقررات خاصی برای این منظور وضع شد که پدر در زمان حیات و ممات مورد احترام باشد .

احترام فوق العاده پدر را در زمان ممات مربوط باصول مذهبی نمودند و چون پدر بعد از مرگ خیلی محترم میشد ناچار در زمان حیات هم میبایست محترم بشد ولی احترام پدر در زمان حیات مربوط بکلیه رسوم و آداب و اخلاق و قوانین گردید زیرا همه این مقررات یکی بود که همانا شعائر باشد احترام فوق العاده نسبت پدران طبعاً احترام نسبت به پیر مردان و معلمین و قضات و امپراطور را بوجود میآورد و از طرفی همانطور که فرزندان پدران خود را محترم می شمردند پدران نیز فرزندان را عزیز می شمردند و بطور کلی بزرگان و پیر-مردان جوانان را بنظر احترام مینگریستند و تمام اینها شعائری بود که روحیه ملی را تشکیل میداد .

اساس حکومت چین متکی بچیزهایی بود که ظاهر آواستگی بحکومت نداشت، بلکه اساس حکومت چین متکی بر طرز اداره يك خانواده بود ، دريك خانواده اگر احترام و قدرت پدر کم شود محبت او نسبت بفرزندان کم میشود، در بین ملت چین اگر احترام نسبت به پدر و بطور کلی نسبت به سالخوردهگان وجود نمی داشت سالخوردهگان و بزرگان نیز به جوانان توجهی نمیداشتند و بالنتیجه امپراطور نیز توجهی بر عایای خود نمینمود .

پس در حکومت چین اگر احترام نسبت بپدر وجود نمیداشت اساس حکومت از بین میرفت .

شاید در بادی امر اهمیتی نداشته باشد هر روز صبح دختری از خواب برخاسته و با فلان طرز بمار بزرگ خود سلام بدهد ولی اگر در نظر بگیریم که این طرز سلام دادن همواره احساساتی را در قلبها نسبت بیکدیگر بوجود میآورد و مجموع این احساسات متقابل روحیه ملی را تشکیل میدهد آنوقت اهمیت و لزوم رعایت آن ظاهر خواهد شد.

فصل بیستم

علت تقلب چینیها

عجب در اینست با اینکه جزئیات زندگی چینیا مطابق شعائر مخصوص معین شده معذک این ملت متقلب ترین ملت دنیا است و با اینکه در تجارت باید همواره رعایت درستی را نمود این ملت در تجارت هم متقلب و مزور است.

هر کس میخواهد چیزی خریداری نماید باید از خانه خود ترازو ببرد زیرا هر فریخته دارای سه ترازو است یکی ترازوی سنگین برای وزن کردن چیزهایی که خریداری مینماید. دیگری ترازوی سبک برای وزن کردن اشیائی که میفروشد سومی ترازویی است که درست و متعادل برای معامله با کسانی که مواظب هستند کلاه سرشان نرود.

علت این تقلب عمومی ملت چین بعقیده من از اینقرار است :

قانون گزاران چینی دو منظور بزرگ داشتند اول اینکه ملت چین فرمانبردار و مطیع باشد دوم اینکه کار بکند و زحمت بکشد. ولی چون در اثر مقتضیات آب و هوا عمر مردم چین کوتاه و بدون ثبات است همه میل دارند حد اعلای استفاده را از زندگی بنمایند.

در بین يك ملت وقتی همگی افراد مطیع بودند و همه کار کردند آن ملت قرین نفع پرستی میشود قانون گزاران چین در صدد بر نیامدند از تمایل مفرط چینیا برای جلب نفع جلو گیری نمایند بلکه برعکس این تمایل را تشویق کردند تا مردم کار بکنند و صنایع را توسعه دهند.

قانون گزاران چینی فقط زور گوئی را ممنوع نمودند تا هیچکس جبراً نتواند تحصیل سود نماید لیکن در عوض کسب و تجارت و صنعت را آزاد گذاشتند تا از این راه هر کس میخواهد تحصیل سود نماید.

ما نباید روحیات چینیا را با روحیه خودمان مقایسه نمائیم چه آنکه در بین ملت چین هر کس باید مواظب منافع خود باشد که کلاه سرش نرود پس اگر اشخاص متقلب مواظب حفظ منافع خود هستند اشخاص ساده هم باید در فکر خویش باشند زیرا همانطور که در اسبارت دزدی مشروع بود در چین هم تقلب و خدعه مشروع است.

فصل بیست و یکم

قوانین باید با اخلاق و آداب

و رسوم متناسب باشد

صحیح است که مذهب، قانون، اخلاق، رسوم و آداب چیزهای مجزائی هستند و نباید آنها را باهم اشتباه کرد معذک هر يك از این چهار عامل بایستی با سه عامل دیگر تناسب داشته باشد، از سولون حکیم یونانی پرسیدند آیا قوانینی که تو برای ملت آتن وضع کردی بهترین قوانین موضوعه است. سولون جواب داد بلی بهترین قوانینی است که ممکن بود برای مردم آتن وضع کرد. بعقیده من تمام قانون گزاران باید این موضوع را در نظر داشته باشند و بدانند قوانین باید طوری وضع شود که با اخلاق و رسوم و آداب مردم تناسب داشته باشد.

خداوند در توراة بملت یهود میفرماید: «من برای شما قوانینی وضع کرده ام که زیاد خوب نیست».

اشخاص بی اطلاع پس از خواندن این کلام خیال میکنند خداوند عامداً برای ملت یهود قوانین بد وضع کرد در صورتیکه مقصود خالق اینست که قوانین نسبتاً خوب نیست و بهتر از آن نمیشد برای ملت یهود قوانین وضع کرد.

فصل بیست و دوم

دنباله موضوع فصل قبل

وقتی ملتی خوش اخلاق شد احتیاجی بقوانین

بیچ در پیچ ندارد، قوانین ساده برای او کافی است.

افلاطون در کتاب قانون خود میگوید **ادامانت** بريك ملت مذهبی و مؤمن حکومت میکرد و بهمین جهت دعاوی را بسرعت و سهولت حل و فصل مینمود، همیتقدر کافی بود که یکی از طرفین دعوی سوگند یاد نماید تا مرافعه ختم شود لیکن همین افلاطون میگوید وقتی ملتی بدون اعتقاد شد دعاوی را نمیتوان باسوگند حل و فصل نمود، فقط کسانی باید سوگند یاد نمایند که در ماهیت دعوی نفعی نداشته باشند از قبیل شهود و غیره.

فصل بیست و سوم

چگونه قوانین از اخلاق تبعیت میکند

در ادواری کدرومیها

اخلاق صاف و حسنه داشتند قانون مخصوصی برای مجازات دزدی وجود نداشت وقتی هم که دزدی آغاز شد باز مجازاتی برای آن وضع نکرده بودند یگانه مجازات سرقت این بود که مال سرقت شده را بد صاحبش مسترد میداشتند و خود این عمل برای دزد بزرگترین مجازاتها محسوب میگردد.

فصل بیست و چهارم

دنباله موضوع فصل قبل

در کشورهاییکه قیمومت صغار بمادران آنها

واگذار میشود منظور قانونگذار اینستکه صغار محفوظ بمانند و از بین نروند، در کشورهاییکه قیمومت صغار بنزدیکترین وارث واگذار میشود منظور حفظ اموال و میراث است.

در کشورهاییکه اخلاق عمومی فاسد نیست عیبی ندارد قیمومت صغار بنزدیکترین وارث و یا بمادر و گاهی بهردو واگذار گردد.

در رم قدیم تازمانی که اخلاق عمومی فاسد نشده بود قیمومت صغار را بنزدیکترین وارث و بعد از صغیر و اگذار میکردند و عقیده داشتند که وی از حیف و میل شدن شدن مال صغیر جلوگیری خواهد کرد و حقیقه هم همینطور بود. با اینکه اگر کودک میمرد تمام میراث بقیم میرسید باز قیمها از صغیر مواظبت مینمودند ولی بعدا که اخلاق فاسد شد، نزدیکترین وارث بجان صغیر سوء قصد میکرد تا پس از مرگ صغیر مایملک او را شرعاً تصاحب نماید، از این پس نظریه قانونگذاران تغییر کرد و **کائیوس و ژوستینین** دو نفر از قانونگذاران معروف روم مقرر داشتند: هر گاه موصی بیمناک باشد بعد از مرگ او قیم برای تصاحب اموال صغیر وی بوسائلی متوسل خواهد گشت میتواند وصیت نامه را طوری تنظیم نماید که تا قبل از وصول صغیر بسن بلوغ آنرا نگشاید تا کسی از محتویات وصیت نامه در زمان صغارت فرزندانش متوفی مطلع نشود، بدیهی است وقتی فرزندان صغیر کبیر شدند دیگر از خطر سوء نیت قیمها جستند.

فصل بیست و پنجم

دنباله موضوع فصل قبل

مقررات قوانین رومی اجازه میداد زن و شوهر قبل از عروسی هدایائی به یکدیگر بدهند ولی بعد از عروسی این کار را نمیتوانستند بکنند زیرا رومیها ملتی بودند که سادگی و عدم تکلف را در همه چیز دوست میداشتند، ازدواج را برای این کار میخواستند که زندگی منظم و خانوادگی داشته باشند ندانیکه آنرا وسیله تحصیل ثروت بدانند.

در قوانین **ویزیگوت** مقرر بود، شوهر نایستی بیش از یکدهم اموال خود را به زنی که میخواهد بجهاله نکاح او درآید بدهد و ضمناً در سال اول عروسی شوهر نمیتوانست هیچ چیز بزن خود بدهد.

منظور قانون گزاران ویزیگوت این بود که از ولخرجیها و تجملات عروسی اسپانیولیهها جلوگیری نمایند و بعلاوه مانع از این شوند که در آغاز ازدواج زن‌ها زیبایی موقت خود را وسیله فشار به شوهران و چپاول اموال آنان قرار دهند.

فصل بیست و هشتم

دنباله موضوع فصل قبل

در قوانین قدیم رومی علل موجه طلاق از روی

اخلاق و رسوم و آداب رومیهای قدیم اقتباس گردیده بود.

یکی از علل موجه طلاق این بود که اگر شوهر زن خود را طوری تنبیه نماید که برای يك شخص آزاد (کسی که برده نیست) شایسته نباشد زن حق طلاق گرفتن خواهد داشت.

لیکن در قوانینی که بعداً برای طلاق وضع کردند این علت فراموش شد بدلیل اینکه متدرجاً اخلاق رومیها فاسد گردید و رسوم و آداب بشرق زمین بروم سرایت کرد تا جائیکه رومیها زنهای خود را کتک میزدند و حتی يك خاجه در قصر سلطنتی ملکه روم زوجه ژوستینین دوم را تهدید بکک زدن نمود.

در اثر برقراری این رسوم و آداب قوانین رومی در مورد طلاق تغییر کرد و قانون تحت تأثیر رسوم و آداب و اخلاق قرار گرفت.

اکنون که دانستیم چگونه قانون از اخلاق تبعیت مینماید میخواهیم بدانیم چگونه اخلاق از قوانین تبعیت میکند.

فصل بیست و نهم

چگونه قوانین در تکوین اخلاق و رسوم

و آداب و خصائل ملتی مؤثر است

عادات يك ملت برده و غلام يك قسمت از

بردگی اوست، عادات يك ملت آزاد هم قسمتی از آزادی او میباشد.

در فصل ششم کتاب یازدهم روح القوانين در خصوص ملت آزاد انگلستان صحبت کردم و اصول قوانین و تشکیلات آن ملت را از نظر خوانندگان گذراندم اینک میخواهم بیان کنم اثرات آن اصول قانونی چیست، چه خصائلی از آن پیدا شده و چه آداب و رسوم بوجود آمده است، من تصدیق میکنم که يك قسمت از اخلاق و رسوم و آداب این ملت بر اثر آب و هوای مخصوص آن کشور بوجود آمده ولی در عین حال میگویم اخلاق و آداب و رسوم ملت انگلیس ارتباط خاصی با قوانین آن دارد.

بطور کلی در کشور انگلستان دو قوه وجود دارد یعنی ظاهراً بنظر میرسد که آن کشور دو قوه دارد: یکی قوه مقننه، دیگر قوه اجرائیه. چون در آن کشور افراد آزاد هستند و میتوانند عقیده خود را علناً اظهار کنند جمعی هوا خواه قوه مقننه و جمعی دیگر هواخواه قوه مجریه شده اند زیرا این نکته بشوت رسیده است که اکثریت افراد ملت آن اندازه انصاف و عدالت و حسن تشخیص ندارند که نسبت بهردو قوه بیکمیزان ابراز تمایل و هواخواهی کنند و از طرف دیگر چون قوه اجرائیه تمام مشاغل را در اختیار دارد آنانیکه در این سازمان دارای مقامی میباشند و از آن راضی هستند طبعاً طرفدار قوه اجرائیه میشوند و بهمین جهت ممکنست طرف حسادت آنهایی که شغل و امیدی ندارند واقع گردند.

باید دانست ابراز عواطف در بین ملت انگلیس آزاد است و نتیجه آن این میشود که احساسات رقابت آمیز بحد اعلای قوت خود بروز و ظهور مینماید. و میبایستی هم همینطور باشد، چرا که غیر از این باشد و در اجتماع همچشمی و رقابت وجود نداشته باشد دولت و ملت مثل بیماری خواهد بود که از پادر آمده باشد و چون دارای هیچ قوتی نخواهد بود بالطبع دارای هیچگونه عاطفه‌ئی هم نیست.

رقابت و احساساتی که گاهی منجر بخصومت میشود در بین طرفداران قوه اجرائیه و قوه مقننه طولانی و همیشگی است زیرا هر دو دسته آنقدر قوی نیستند که یکی دیگری را از پادر آورد و بعلاوه چون هر دو دسته مردمانی آزاد منشند اگر اتفاقاً دسته‌ئی قوی‌تر شد و کفه ترازو بطرف آنها چربید افراد ملت بکمال دسته دیگر

رفتند او را تقویت میکنند و نمیگذارند از پا در آید بهمین جهت اعتدال رقابت همیشه محفوظ است .

در کشور انگلستان چون همواره افراد آزاد هستند میتوانند بطیب خاطر و بر طبق احساسات و عواطف خود رفتار نمایند بهمین جهت افراد گاهی تغییر حزب و مرام میدهند و از یکدسته بریده بدسته دیگر می پیوندند و نتیجه اینست که مردم گاهی بارقبا و بلکه دشمنان خود دوست میشوند و از احساسات خویش تبعیت مینمایند از این جهت بین افراد ملت انگلیس آزادی باعث می شود که قوانین دشمنی و دوستی آنطوری که بین سایر ملل است وجود ندارد. پادشاه هم در این کشور مثل افراد است و احیاناً به تبعیت از احساسات و آزادی فکری خویش اصول دشمنی و رقابت را پشت پا میزند .

در بین ملت انگلیس همواره مردم بیمناک هستند که مبادا سعادت خود را از دست بدهند در حالیکه نمیدانند آن سعادت چیست و همین بیم موجب میشود همه چیز در این کشور مهم و بزرگ جلوه کند و بزرگ هم میشود تمام قضایای اجتماعی و فردی در نظر ملت به نسبتاً درجه اهمیت است ملت در آسوده ترین و راحت ترین ادوار زندگی خود خویش را در معرض خطر دیده و روح حزم و احتیاط را در تمام شئون خود رعایت میکند .

گرچه ممکن است و بلکه مسلم است این بیم بیپایه و هیچ خطری ملت را تهدید ننماید . لیکن همین بیم ملت را از خطرهای حقیقی محفوظ و مانع از این است که ملت چشم و گوش بسته باشد و یاد فتنه در معرض خطر واقعی قرار گیرد . در این کشور قوه مقننه در عین حالی که مصالح ملت را در نظر میگیرد راهنمای آنان است و اگر کسانی یافت میشوند که با قوه اجرائیه مخالفت میکنند خودشان نمیتوانند بگویند علت واقعی آن چیست علت آن همانست که همان بیم همه چیز را بزرگ جلوه میدهد حتی احساسات مخالفت آمیز را ، از طرفی چون قوه مقننه طرف

اعتماد ملت می باشد و از طبقه منور الفکر جامعه تشکیل شده تأثیرات ملت را تسکین میدهد و از طغیان جامعه جلوگیری میکند و بمردم میفهماند که وحشت آنها بيمورد است .

یکی از مزایای بزرگ حکومت دموکراسی انگلستان بر حکومت های دموکراسی باستانی همین است که در قدیم قدرت ملی بلافاصله و بدون واسطه و فوری اعمال میشد و همینکه خطبا و گویندگان ملت را تحریک میکردند ملت فوراً قدرت خود را ظاهر میساخت و لو اینکه بيمورد و غیر موجد بود ولی در کشور انگلستان و در اصول دموکراسی و آزادی آن ملت این وسیله مضراستعمال نمیشود و وحشت ملت اگر علل موجهی نداشته و بيمورد باشد بمختصر قیل و قال کوچکی خاتمه مییابد و آثار دیگری بر آن مترتب نیست و در عین حال اگر مسائل نقض قوانین و اصول اساسی بمیان آید و ملت از این لحاظ متوحش شود آنوقت است که قدرت ملی آثار بزرگ و شگرفی از خود ظاهر خواهد ساخت و ممکن است منتهی بطغیان گردد اما همین طغیان هم بدورت ناسزا و یا اغتشاش بروز نمی کند بلکه با آرامش و سکوت انجام می گیرد . باین ترتیب که يك آرامش و سکوت مدهشی بر افراد غلبه کرده و تمام قوای ملی بر علیه آنانی که قوانین را نقض و مهمل شمرده اند بکار می افتد .

اگر يك دولت خارجی این ملت را تهدید کند منافع كوچك افراد ملت و اختلافات طبقاتی از بین میرود و جای خود را بمصالح بزرگ و اگذار مینماید ، تمام افراد با قوه اجرائیه متحد میشوند و پشتیبان او میگردند و هر گاه در چنین موقعی بخواهند قوانین اساسی را نقض کنند انقلاب ظاهر خواهد شد . در عین حال این قبیل انقلاب هم شکل حکومت و اساس آن را تغییر نمیدهد زیرا انقلاباتی که برای برقراری آزادی بود می آید مؤید آزادی است .

در بین ملت های آزاد همواره ناجی و اداره کننده بوجود می آید ولی در بین ملت های برده و غلام غیر از ظالم و ستمگر و مستبد چیز دیگری ظهور

نمیکند، کسی که بتواند یک نفر مستبد را از رأس حکومتی براندمیتواند کوس استبداد او را هم بکوبد .

در بین ملت انگلستان آزادی طوری برقرار است که برای استفاده از آزادی باید هر کس آنچه را فکر میکند بتواند بگوید، در واقع حفظ آزادی مستلزم بیان ما فی الضمیر است بنا بر این در بین چنین ملتی افراد آزاد هستند و آنچه را که میخواهند میگویند و مینویسند مگر چیزهایی را که قانون نهی کرده باشد.

ملت انگلیس خیلی زود تحت تأثیر احساسات خود قرار می گیرد و به همین جهت همواره در حال هیجان و التهاب میباشد و ممکنست زمامداران گاهی از این صفت استفاده نمایند و او را وادار کنند بر خلاف مصالح خود اقدامی کند در چنین موقع مبعوثان ملت از اقدام زمامداران جلوگیری میکنند.

علاقه ملت انگلیس با آزادی بحدی است که برای دفاع از آزادی جان و مال و راحتی خود را فدا مینماید و حاضر است سنگین ترین مالیاتها را که هیچ پادشاه مستبد نمیتواند وضع کند در راه حفظ آزادی تحمل نماید زیرا می داند برای چه مصلحتی سنگینی بار این مالیات را تحمل میکند . این ملت چون قدر آزادی را شناخته میداند مالیات سنگین را از این جهت میپردازد که در آینده نظایر آن را نپردازد در این صورت فکر پرداخت مالیات گزاف او را معذب نمیسازد ، ولی در کشورهای استبدادی فکر پرداخت مالیات سنگین بیش از خود مالیات مردم را معذب میکند زیرا امیداند برای چه آن مالیات را می پردازند .

ملت انگلیس اعتبار مطمئنی دارد زیرا خودش از خود قرض میکند و بخودش می پردازد و گاهی ممکن است مبادرت بکارها و معاملاتی بکند که بیش از ثروت عادی دولت و ملت او باشد و یک ثروت خیالی را مورد استفاده قرار دهد با اینوصفا اعتمادی که بین دولت و ملت هست و ثبات اصول حکومت آن ثروت خیالی را بصورت ثروت حقیقی جلوه میدهد و مثل همان مورد استفاده قرار می گیرد زیرا در موقع لزوم برای

حفظ آزادی دولت از افراد قرض می نماید و چون افراد میدانند با از دست دادن آزادی ثروت و طلب خود را از دست خواهند داد برای حفظ آزادی همواره مجاهدت مینمایند، این مجاهدت جدید افراد نیز بر فعالیت عمومی و ملی برای حفظ آزادی اضافه میشود .

این ملت جریره نشین است در صد فتوحات بر نمی آید زیرا فتوحات و جبهانگیری موجب ضعف او خواهد گردید و چون در جزیره خود اراضی خوب و قابل استفاده دارد برای تحصیل ثروت احتیاجی بجبهانگیری و جنگ ندارد، زیرا هیچیک از افراد تحت سلطه و افتداف فرد دیگری نیست و بیشتر در صد حفظ آزادی خویش است تا در صد تحصیل افتخارات، حرفه مردان جنگی و مشاغل نظامی از حیث اهمیت بالاتر و برتر از حرفه مردان عادی نیست. مردم عقیده دارند که این حرفه هم مثل سایر کارها برای ملت مفید است و امتیاز خاصی ندارد .

چون افراد ملت انگلیس در آغوش آزادی و صلح زیست مینمایند و افکار جبهانگیری و انهدام کشورها را ندارند طبعاً تمایل مفرطی بتجارت پیدا میکنند و چون دارای مواد خامی می باشند که در صنعت بکار می آید مؤسسات و کارخانجات بزرگی احداث میکنند که مواد اولیه را تبدیل بمصنوعات نمایند و از این راه حد اعلاى استفاده را که ممکن است نمود مینمایند .

این ملت چون در آفاق شمالی کره زمین زندگی مینماید و دارای محصولات بخصوص آن نواحی است و بیش از میزان احتیاج خود هم دارد و از طرفی فاقد محصولات و مواد نواحی جنوبی زمین است با کشورهای جنوبی باب تجارت را باز می کند و با کشورهایى که بهتر می تواند تجارت کند معاهدات و قراردادهای تجارتی مینماید .

در بین ملت انگلیس مردم اغلب تاجر پیشه هستند ، شماره منافع خصوصی خیلی زیاد است . طبیعتاً هر کس میخواهد منافع خصوصی خود را حفظ کند چون عوامل عدیده ای موجود است که ممکن است باین منافع لطمه بزند در عین حالی

که قوانین ملایم و ساده در آنجا حکمفرماست برای حفظ منافع تجارتی بقوانین تجارتی و بحرپیمائی سخت و شدید متوسل میشوند و مقررات تجارتی و دریا نوردی بقدری سخت است که گوئی برای دشمنان وضع شده است.

اگر دولت و ملت انگلیس کوچ نشین هائی بنقاط دور دست میفرستد منظورش توسعه و بسط تجارت است، هرگز خیال جهانگیری ندارد ولی چون انسان طبعاً میل دارد در نقاط دیگر هم رسوم و آداب خانه خود را داشته باشد این ملت بمستعمرات و کوچ نشین های خود حکومتی نظیر حکومت انگلستان می دهد بطوری که در جنگلهای دور دست ملل بزرگ و آزاد تشکیل گردد و اگر مللی باشند که حس رقابت و تحریک نمایند در آن صورت پس از بسط رسوم و قوانین خود که اصول آزادی است دولتهای آن ملل را نظیر حکومت خود و تابع اصول و نظامات شبیه بنظامات خود نموده افراد ملل را آزادمنش بار می آورد.

ملت انگلیس چون جزیره نشین است و از هر طرف دریاهای او را احاطه کرده اند و دارای تجارت بزرگی است قوای نیرومندی در دریاهای نگهداری میکند تا از این وضعیت و موقعیت خود استفاده نماید. و چون آزادی داخلی کشور مانع از این است که در داخل کشور دژها و ساخلوهای نظامی نگهداری نماید برای جلوگیری از تهاجم اجانب نیز قوای دریائی عظیمی ایجاد و تمام هزینه جنگی را صرف قوای دریائی مینماید.

سیادت در دریاهای غرور و مباهاات مخصوصی بملل بزرگ دریائی داده است زیرا چون بوسیله سفائن خود می توانند بهمه جا بروند تصور میکنند میتوانند همه جا را اشغال کنند ولی در مورد ملت انگلیس این فکر درست نیست چه آنکه طمع بیخاک کشوری ندارد دولت و ملت انگلیس مورد احترام مجاورین و همسایگان خود می باشد و نفوذ بسیاری در همسایگان و مجاورین خود دارد و آنان سعی می کنند دوستی انگلیس را نسبت بخود جلب کنند.

سرنوشت ملت های بزرگ اینست که همواره در خارج دارای نفوذ و احترام عظیمی باشند و همسایگان از دشمنی آنها بیمناک بوده سعی کنند دوستی آنها را جلب

کنند و لوا اینکه اوضاع داخلی آنها دستخوش عدم ثبات باشد.

هرگاه این کشور مرکز مذاکرات بین المللی اروپا شود و زرا و رجال سیاسی آن از خود امانت و درستی زیادی نشان خواهند داد بحدی که ازامانت رجال سایر کشورها زیاده تر خواهد بود چه آنکه رجال و وزراء این ملت مجبور هستند نتیجه مذاکرات و اقدامات خود را علناً باطلاع پارلمان برسانند، همین موضوع آنان را وادار مینماید در مذاکرات و رفتار خود درست و امین باشند، بعلاوه چون در یک کشور دموکراسی ممکن است حوادث و اتفاقات غیرمنتظره پیش آید و برای رجال و وزراء و زمامداران تولید مسئولیت کند بهتر آن میدانند همواره از راه راست پیروی نمایند.

چون در ادوار گذشته ملت انگلیس دارای حکومت استبدادی بوده در پاره ای از شئون اسلوب آن حکومت را حفظ کرده بطوریکه اکنون با آنکه در لوای حکومت دموکراسی زندگی میکند، معذک آثار حکومت مطلقه در بعضی از شئون آن دیده میشود.^۱

در ادوار گذشته چون نجبا و بزرگان این قوم دارای قدرتی فوق العاده بوده اند و پادشاه میخواست از قدرت آنان بکاهد برای حصول این منظور در صدد تقویت و ترقی ملت برآمده است. سخت ترین ایام زندگی ملت روزگاری بوده که ملت ناظر وشاهد تنزل و انحطاط بزرگان و نجبا بوده و میخواست بقدرت خود پی ببرد زیرا از این موضوع فشار باطنی و زجر معنوی داشته و برای این ملت امر شاقی بوده است.

اما در مورد مذهب، چون در این حکومت عقیده آزاد است هر کس میتواند هر نوع عقیده ای که مایل است قبول نماید ممکن است پاره ای از افراد مردم نسبت بمذهب بکلی بی اعتنا باشند و یا اکثر افراد مذهب رسمی و عمومی را نپذیرند و یا اینکه مذاهب و فرقه های دیانتی مختلف در این کشور بوجود آید ولی اگر

۱- به نهادن در قرن هجدهم ملکه امرورهم همین طور است و این از لحاظ علاقه به سنن قدیمی است.

مذهبی باشد که با اطاعت و بندگی صرف توأم باشد چنین مذهبی بین این ملت رواج نخواهد یافت زیرا چون این اشیاء و احوال پیوسته با اطراف و جوانب آنان در نظر گرفته میشوند مذهبی که بر اصول بردگی و غلامی باشد بین يك ملت آزاد و دموکرات غیر قابل قبول است در عین حال که این قبیل مذاهب در انگلستان رواج ندارد قوانین این کشور هم بر علیه مذهبی که اصول رقیّت و بندگی را تبلیغ نماید مجازاتهای خونی وضع نمیکند و طوری با خونسردی و بی اعتنائی نسبت به مبلغین آن رفتار می‌شود که بیش از مجازات‌های سخت لطمه بدانان میزند.

در بین انگلیسها طرز زندگی طوری است که روحانیان مزایائی ندارند بلکه مزایای افراد عادی بیشتر از آنهاست و بجای اینکه روحانیان مغرور باشند سر تمکین فرو آورده و حاضرند از لحاظ مزایا با افراد عادی یکسان باشند ولی در عوض با ابراز خصائل مرضیه و زهد و تقوی مزیت خاصی نسبت بدیگران پیدا میکنند.

روحانیان این ملت نمیتوانند در پناه قوای مادی مذهب زندگی کنند و از طرفی ناچارند حقایق مذهب خود را بعموم بشناسانند ناچار قلم بدست گرفته و کتاب مینویسند و بالتیجه آثار استدلالی بزرگ و جالب توجهی از کلاک آنها تراوش میکنند.

اگر کسی اتفاقاً در این کشور پیدا شود که بخواهد در صدد اصلاحات بر آید و احیاناً برای اصلاح مجلس را منحل کرده و نواقص و معایب آن را تکمیل و رفع کند ملت زیر بار آن نمیرود زیرا از لحاظ فرط علاقه‌ئی که با آزادی دارد حاضر است مجلس را با همان معایب داشته باشد و چنین مصلحتی پیدا نشود.

در انگلستان مراتب و درجات جزو قانون اساسی و اصول حکومت است لذا ثبات و دوام آنها از سایر کشورها بیشتر میباشد و بواسطه سلطه آزادی نجبا و بزرگان با افراد توده نزدیک هستند، در عین حال که افراد یکسان میباشند بین مراتب و درجات فاصله‌های بزرگ وجود دارد.

چون در بین ملت انگلیس زمامداران تحت اختیار ملت میباشند و قدرت را از آنها بدست می‌آورند سعی میکنند اطرافیان آنها از اشخاص برجسته و شایسته ملت باشند که همواره بدرد بخورند بنابراین افراد متملق و چاپلوس و مسخره و دلقک را بخود راه نمیدهند و حال آنکه در کشورهای استبدادی همواره یکدسته چاپلوس و متملق اطراف سلاطین را گرفته و از جیب آنها امرار معاش مینمایند، هنر و شایستگی حقیقی در این کشور همواره مورد توجه میباشد و بتظاهرات بی اساس و توخالی کسی توجه نمیکند.

در کشور انگلستان تجمل هست ولی يك تجمل اساسی و با ثبات که جنبه تظاهرات نخوت آمیز را ندارد، آنانی که تجمل دوست هستند همواره احتیاجات حقیقی را در نظر میگیرند و عیاشی و خوشگذرانی آنها از حدود لذت طبیعی تجاوز نمیکند و چون مخارج بیپوده بین اغنیا و اشراف مرسوم نیست آنهائیکه ثروت فراوان دارند پول خود را باطرزهای نوظهور و عجیب خرج میکنند و بطور کلی در خرج کردن عقل آنها بر سلیقه میچربد.

ادب مفراط که ناشی از بیکاری است در بین افراد این ملت یافت نمیشود زیرا مردم همواره در فکر کارها و منافع و کسب ویا صنعت خود هستند و مثل ملل بیکار وقت زیادی ندارند که در راه اینکار صرف کنند در بین ملت‌های بیکار که کسب و صنعت و تجارت کم است و یکدسته از جیب دست دیگران معاش مینمایند افراد سعی میکنند موجبات عدم رضایت یکدیگر را فراهم نکنند بهمین جهت روح ادب مفراط بین آنها رواج پیدا میکند در صورتی که بین افراد ملت باید اخلاق رواج داشته باشد نه رسوم و آداب صوری و ظاهری.

در رم قدیم ادب در زمان استقرار حکومت‌های استبدادی رایج شد زیرا حکومت استبدادی مؤید و مبلغ بیکاری است و بیکاری هم مردم را موقر و مؤدب بarmی‌آورد.

در بین چنین ملتی افراد بر طبق دلخواه خویش مطابق میل و اراده خود در حکومت شرکت میکنند. معهذا زن‌ها بطور عموم شرکتی ندارند و زندگی

خود را بخانه داری و بچه داری میگذرانند، بهمین جهت ساده و محجوب بار میآیند این حجب و حیا از خصائل برجسته آنهاست و بی اندازه جلب توجه نموده مورد تقدیر و تکریم است.

در انگلستان قانون از طرف یکتفر و یا برای یکتفر وضع نشده باینجهت هر يك از افراد ملت خویشان را چون پادشاه میدانند بطوریکه گوئی افراد این ملت جمعاً يك حکومت متحده را تشکیل میدهند ندیک ملت را.

در کشوری که تمام افراد آن در حکومت شرکت مینمایند و همگی منافع سیاسی دارند بطبعاً در خصوص مسائل سیاسی زیاد صحبت میشود و بهر کس که برخورد میکنند در خصوص مسائل سیاسی و دولتی گفتگو میکنند و بسا اتفاق میافتد کسانی یافت میشوند که عمر خود را صرف محاسبه وقایع و حوادث سیاسی مینمایند و حال آنکه وقایع و حوادث سیاسی دنیا بواسطه عوامل بشماره که موجب بروز آنها میشود حساب صحیحی ندارد و نمیتوان پیدایش حوادثی را در گذشته حتماً و بدون تردید دلیل بروز وقایعی در آینده دانست.

در بین يك ملت آزاد مثل ملت انگلیس لزومی ندارد افراد همه درست قضاوت کنند و ممکن است یکدسته از مردم قضاوتشان صحیح نباشد ولی آنچه دارای اهمیت است همان آزادی فکر است و چون قضاوت آزاد است همان آزادی ضامن صحت قضاوت عموم ملت خواهد بود، ولی برعکس در يك کشور استبدادی قضاوت بد افراد خیلی اهمیت دارد چه آنکه ممکن است يك قضاوت بد اساس حکومت و ملت را سرنگون نماید.

در این کشور چون کسی اجباراً مورد محبت یا توجه دیگری واقع نمیشود و هر کس مطابق میل خود زندگی میکند ممکن است احیاناً کسانی یافت شوند که در افکار و تصورات و توهمات خود فرو بروند در اینصورت اگر نیروی اندیشه آنها زیاد باشد این تصورات آنها را از همه کس و همه چیز بیزار مینماید و بالتیجه ممکن است عمر خود را با خوشبختی بسر ببرند در صورتیکه در يك کشور آزاد و دموکراسی برای خوشبختی و مسائل بشماره فراهم است.

در این کشور چون هیچکس از کسی نمیرسد و همه خود را مستقل می شمارند افراد ملت همواره سرافراز و دارای مباحثات و افتخار میباشند و بطوریکه سرافرازی و مباحثات سلاطین ناشی از استقلال و اختیاری است که در باره خود دارند ولی چون در اثر این آزادی و سربلندی، بیشتر بخود میپردازند و بدیگران کمتر توجه دارند غالباً دارای يك نوع حجب و حیا می شوند که آنها را به کناره گیری از دیگران وادار می نماید، باین جهت است که می گویند انگلیسها خونسرد هستند.

خصائل این ملت زیاده تر در کتابهای آنها دیده میشود زیرا نویسندگان بتنهائی فکر کرده و از جامعه دور بوده اند، زندگی در اجتماع معایب ظاهری را بنظر میرساند ولی گوشه گیری و دور از جامعه زندگی کردن عیوب حقیقی را در مدنظر میآورد، باین جهت اگر در بین ملت انگلیس نویسندگان فکاهی پیدا شوند نوشتجات آنها خیلی مؤثر است.

در کشورهای استبدادی مورخین حقایق را نمینویسند زیرا قادر نیستند و مجبورند طور دیگری جلوه دهند اما در کشورهای آزاد اگر حقایق نوشته نشود ناشی از آزادی است و نتیجه اختلاط افکار است زیرا در اثر آزادی فکر و عقیده هر کس حقیقت را از نظر خود جستجو میکند و بصورتهای مختلف جلوه میکند.

شعرای انگلیسی دارای سبك محکمی هستند، استحکام افکار و سبك شاعری بیش از سلیقه و لطافت در آثارشان هویداست برای اینکه این منظور را بهتر درك کنید آثار **میکلانژ** و **رافائیل** را با هم مقایسه کنید آنوقت می بینید در آثار **رافائیل** لطافتی وجود دارد که در آثار **میکلانژ** بجای آن لطافت جنبه حماسه بیشتر است.

فصل دوم روح تجارت

خاصیت طبیعی تجارت اینست که ملل سوداگر و بازرگان را صلح طلب مینماید زیرا مللی که بازرگان هستند بیکدیگر محتاج میباشند و همانطور که فروشنده برای فروختن کالای خود محتاج صلح است خریدار هم برای تأمین احتیاجات خویش از راه خرید کالا محتاج صلح است ولی با اینکه خاصیت طبیعی تجارت این است که بین ملل مختلف جهان صلح را برقرار مینماید آنها را بهم نزدیک نمیکند و موجب توسعه روح و داد نمیشود چه بطور کلی افراد يك ملت بازرگان برای همه چیز پول می خواهد و در ازاء کوچکترین چیز و کوچکترین خدمت بهای مخصوص قائل هستند .

اما در مقابل این وضعیت وقتی تجارت بین افراد ملتی رایج شد و آنها با هم داد و ستد کردند تا اندازه ای روح عدالت بین آنها حکمفرما میشود و بالطبع چپاول و غارتگری از بین میرود و افراد يك ملت تا جر مثل ملل وحشی و غارتگر برای حفظ منافع خود با شدت پافشاری نمیکند و گاهی هم حاضر میشوند قسمتی از منافع خود را فدای دیگران کنند ولی فقدان تجارت بطور مطلق روح غارتگری را قوت می بخشد .

باید دانست چپاول و غارتگری مطلقاً خصائل اخلاقی از بین نمی برد و بلکه پاره ای از خصائل اخلاقی را قوت میبخشد منجمله حس مهمان نوازی را تقویت مینماید در صورتیکه افراد ملل بازرگان فاقد حس مهمان نوازی هستند .

تاسیت در خموس مهمان نوازی ملل ژرمن میگوید : اگر یکی از افراد این طایفه در خانه خود را بروی دیگران اعم از بیگانه یا آشنا میبست مرتکب گناه بزرگی شده بود ، وقتی افراد ملل ژرمن از مهمانی پذیرائی میکردند او را از خانه بی بخانه دیگر میبردند که در آنجا هم مورد پذیرائی فرا گیرد .

اما وقتی ژرمنها اراضی دیگران را تصرف کردند و سلطنت های بزرگ احداث

کتاب بیستم

قوانین و ارتباط آنها با تجارت

فصل اول تجارت

مبحث این کتاب خیلی دامنه دار است ولی من سعی میکنم در حدود امکان آنرا مختصر نمایم .

تجارت تأثیر بزرگی در بهبودی اخلاق ملل دارد ، روح خشونت و وحشیگری را تعدیل مینماید بطوریکه در هر جا تجارت رواج دارد اخلاق مردم آنجا ملایم است .

اگر دیده میشود اخلاق ما امروز خیلی ملایمتر از اخلاق نیاکان ما میباشد و ما آن خشونت و سبیت را نداریم برای آنست که تجارت اخلاق ما را تعدیل نموده زیرا بازرگانی سبب میشود اقوام و ملل مختلف بایکدیگر آمیزش نمایند و به اخلاق و روحیات یکدیگر پی ببرند و باین طریق تباین اخلاقی و اختلافات زندگی که در آغاز خیلی غیر مأنوس میباشد از بین میرود پس بازرگانی هم مذهب اخلاق و هم مفسد آنست زیرا در عین حالی که در اثر آمیزش موجب تهذیب اخلاق ملل وحشی است باعث فساد اخلاق ملل مذهب میشود و ملت هایی که اخلاق پاک دارند بواسطه آمیزش با ملل دیگر فاسد میگردند .

افلاطون - حق داشت که میگفت : تجارت اخلاق یونانی ها را فاسد نموده است .

نمودند روح مهمان نوازی بتدریج از بین رفت و حتی مقررات مخصوص برای جلو گیری از این خصلت شریف وضع گردید ، منجمله در قانون **بورگونی** دوماده قانون دیده میشود که مخالف مهمان نوازی است .

یکی از این دوماده قانون برای اشخاصی که مهمان را بمنزل یک نفر رومی ببرند مجازات وضع کرده و در ماده دیگری مقرر شده است اگر شخصی يك مهمان خارجی را پذیرد مخارج پذیرائی او را بایستی تمام اهالی بالسوید بپردازند .

فصل سوم فقر ملتها

ملل فقیر بر دو قسمتند : یکی از آنهایی که بر اثر ظلم و جور حکام و دولتهای خود فقیر شده اند ، اینگونه اشخاص فاقد خصائل اخلاقی میباشند زیرا فقر و مسکنت آنها جزو رقیب و غلامی آنان است .

نوع دوم مللی هستند که بواسطه عدم آشنائی بوسائل زندگی و یا بی اعتنائی به ثروت و تجمل فقیر میباشند . این ملل دارای خصائل اخلاقی بزرگ هستند و ممکن است اعمال برجسته ای انجام دهند زیرا فقر و مسکنت آنها ناشی از آزادی آنهاست .

فصل چهارم تجارت در دول مختلف

تجارت همواره با اسلوب حکومت و رژیم آن وابستگی دارد مثلاً در کشور های استبدادی تجارت اشیاء تجملی رواج پیدا میکند گویانکه در این کشور ها تجارت سایر کالا های دیگر نیز وجود دارد معذک منظور اصلی بازرگانی تهیه اشیاء تجملی برای تسکین حس غرور و خودخواهی و تن پروری اغنیا میباشد ولی در کشورهای دموکراسی منظور از بازرگانی تأمین احتیاجات حقیقی توده است زیرا در اینگونه کشورها تاجر صرفاً

یکی دو نفر چشم ندوخته بلکه مصالح اقتصادی تمام مردم را در نظر دارد و باینجهت است که تجارت اقتصادی در این قبیل کشورها رایج میشود نه تجارت تجملی همانطور که در جمهوریهای تیر ، کارناژ ، آتن ، ماریسی ، فلورانس ، ونیز ، هلاند رایج گردید .

اساس تجارت اقتصادی وابسته باینست که بازرگان بفتح کم راضی باشد و نفع بسیار ادر داد و ستد و تجارت دائمی جستجو نماید ، اینگونه تجارت در کشورهای تجمل پرست رایج نمیشود زیرا کشورهای تجمل پرست همیشه بتجمل و سود بسیار چشم دوخته اند .

سیسرون نویسنده و خطیب روم میگفت ، من میل ندارم يك ملتى در عین حال که فرمانروای جهان است بازرگان جهان نیز باشد زیرا در بین چنین ملتى هر يك از افراد آرزوها و هوى و هوسهای بزرگ دزد دارند و در اثر تجارت مغز آنها پر از افکار و سوداهای کوچک میشود چه آنکه تجارت مستلزم توجه بمسائل کوچکست و این دو موضوع با یکدیگر مغایرت دارد

ولی نباید تصور نمود در کشورهایى که تجارت اقتصادی رایج است افراد و جماعات از عهدۀ انجام کارها و معاملات برنمی آیند زیرا دامنۀ داد و ستد وسیع است و يك تجارت کوچک رفته رفته توسعه یافته و بزرگ میشود و کسی که بفتح کم ساخت بتدریج صاحب ثروت میگردد و میتواند دست بکارها و معاملات بزرگ بزند . در کشورهای دموکراسی معاملات و داد و ستدهای بازرگانی با معاملات عمومی توأم است ولی در کشورهای استبدادی دادوستد بازرگانی با معاملات عمومی توأم نیست زیرا بازرگان از معامله بادیدگران (یعنی با عموم ملت) خودداری مینماید و بیمناک است که اراده های مطلقه هستی او را از دستش ببرایند .

بالتیجه چون در کشورهای جمهوری و مشروطه تاجر خود را مالک مال خویش میدانند و مطمئن است که کسی اموالش را جبراً نخواهد گرفت بمعاملات بزرگ دست میزنند تا بر ثروت خود بیفزاید و یگانه خطری که در این قبیل حکومت تاجر را تهدید مینماید همانا رویه تجارت یعنی رویه ناپسندی است که ممکن است

خود او در معامله پیش بگیرد .

من نمیگویم در کشورهای استبدادی تجارت اقتصادی مطلقاً وجود ندارد ولی میگویم ماهیت اینگونه دولتها با تجارت اقتصادی موافقت ندارد، همچنین نمیگویم در کشورهای دموکراسی تجارت تجملی غیر موجود است ولی میگویم تجارت تجملی کمتر با ماهیت اینگونه حکومتها ارتباط دارد .

در يك حکومت استبدادی مردم حریص هستند اموال خود را حفظ کنند و بواسطه وحشتی که از حکومت دارند کمتر آنرا بکار می اندازند ولی در حکومتهای مشروطه و جمهوری مردم اموال خود را بکار می اندازند که سود بیشتر تحصیل نمایند.

فصل پنجم

مللی که بتجارت اقتصادی دست زده اند

جمهوری ماریسی از

کشورهائی بود که بتجارت اقتصادی دست زد. بندر ماریسی در مدیترانه غربی که دریای متلاطمی است يك بندر طبیعی محسوب میگردد و وضع سواحل و تخته سنگهای دریائی طوری بود که کشتیها خواه ناخواه میبایست ببندر ماریسی پناه بیاورند و از طرف دیگر بیحاصل بودن خاک این ناحیه سکند آنرا وادار کرد زیاد زحمت بکشند و با کدیمین و عرق جبین بی مهربی طبیعت را جبران نمایند. و در عین زحمت کشیدن رعایت انصاف و عدالت را بکنند زیرا سکند این جمهوری بایک عده ملل صحرا نشین و نیمه وحشی سروکار داشتند و اگر رعایت عدالت را نمی نمودند نمی توانستند با آنها زندگی و داد و ستد کنند و نیز لازم بود صرفه جو باشند و بسود کم قناعت کنند تا بتوانند همگی از طریق تجارت امرار معاش نمایند .

بطور کلی بی مهربی طبیعت و سختی معاش و لزوم مجاهدت بسیار تجارت اقتصادی را بوجود میآورد بهمین جهت است که می بینیم تیر، و نیز، هالاند دست به تجارت اقتصادی زده اند زیرا خاک آنها بیحاصل است و ناچارند با کوشش بی مهربی

طبیعت را جبران نمایند و بوسیله تجارت اقتصادی مایحتاج خویش را از تمام نقاط زمین بدست آورند .

فصل ششم

بعضی از نتایج بحر پیمائی

گاهی اتفاق می افتد ملتی که بتجارت اقتصادی دست زده احتیاج مبرمی بمتاع فلان ملت دارد ولی نه برای اینکه استفاده فوری از آن بنماید بلکه از این جهت که متاع مزبور را برای معامله باملت ثالثی وسیله قرار دهد مثلاً ملت **هالاند** که اکنون تقریباً به تنهایی عهده دار تجارت شمال اروپا با جنوب این قاره است شراب فرانسه را خریداری مینماید لیکن برای خود لازم ندارد بلکه آن را به ملل شمالی اروپا می فروشد و در واقع این کالا بمنزل پولی است که ملت هالاند آنرا وسیله داد و ستد قرار میدهد .

در کشور هالاند بعضی از کالاهائیکه از راه دور آمده است بهمان قیمتی که در محل تولید خریداری شده بفروش میرسد، علتش اینست :

یکتقر ناخدای هالاندی برای حفظ توازن انبارهای کشتی مقداری سنگ مرمر میخرد و در انبارهای خود جامیده و یا برای تعمیرات کشتی مقداری چوب میخرد و حمل مینماید و اگر چوب بین راه مصرف نشد آنرا در هالاند میفروشد سنگ مرمر را هم بفروش میرساند و همین که از فروش آنها ضرر نکرد مثل اینست که فایده کرده باشد. بهمین دلیل در هالاند چوب و مرمر فراوانست و حال آنکه این کشور جنگل و معادن سنگی ندارد !

بنابر این نه تنها يك تجارت بدون سود و رأس المال ممکن است نافع شود بلکه يك تجارت زیان بخش ممکن است مفید باشد مثلاً در هالاند صید نهنگ رأساً فایده ندارد و ممکن است ضرر بدهد ولی این شکار عده زیادی از سازندگان کشتی و بافندگان شراع و طنابهای کشتی را مشغول نموده و با آنها فایده میرساند و وقتی کشتیها برای صید نهنگ بدریا رفتند اگر نهنگی صید شد در آن صورت نفع فراوان خواهد داد، در واقع

شکار نهنگ مثل يك لاطاری است که هر کس بامید بردن جایزه بزرگی در آن شرکت مینماید و همگان نیز در این بازی بدون خطر شرکت میکنند و این شرکت عمومی بتفع تجارت کشور تمام میشود .

فصل هفتم

طرز تجارت انگلیسها

انگلستان با ملل دیگر قوانین و مقررات تجارتی ثابت ندارد باین طریق که مقررات و قوانین تجارتی این کشور باملل دیگر فرق میکند و هر پارلمانی که روی کار می آید مقررات جدیدی برای تجارت با خارجیان وضع و یا مقرراتی را لغو میکند ملت انگلستان بموجب عهد نامه های تجارتی با ملل دیگر داد و ستد مینماید بلکه ملل دیگر باید بر طبق قوانین انگلستان با آن داد و ستد کنند .

اگر در دنیا مللی باشند که منافع سیاسی را بالاتر از منافع تجارتی بدانند و منافع تجارتی را بموجب عهد نامه هایی که می بندند فدای منافع سیاسی کنند انگلستان برعکس آنهاست یعنی منافع سیاسی را فدای منافع تجارتی میکند و عهد نامه های تجارتی نمیندد مبادا منافع تجارتی فدای منافع سیاسی شود . ملت انگلستان بیشتر از تمام دنیا سه اصل آزادی و تجارت و مذهب را محترم می شمارد .

فصل هشتم

مزاحمت تجارت اقتصادی

در بعضی از کشورهای استبدادی قوانینی وضع شده است که از توسعه و ترقی مللی که تجارت اقتصادی مینمایند جلوگیری میکند ، مثلاً قدغن کرده اند مردم حق ندارند جز کالاهای خودشان کالای ملل دیگر را آورده و بفروشند همچنین حق ندارند با کشتیهایی که در کشورهای دیگر ساخته میشود تجارت کنند و از این قبیل ممنوعیت ها .

ولی ملتی که این مقررات را برای ملل دیگر وضع می نماید باید رأساً يك ملت تاجر پیشه باشد و گر نه ضرر متوجه او خواهد شد و خود را از تجارت بزرگی محروم خواهد نمود .

چه بهتر از این ما بامللی سروکار داشته باشیم که تجارت اقتصادی میکنند یعنی بتفع کم قانع هستند و ذاتاً صلحجو میباشند هر چه را که میخرند بهای آنرا نقداً میپردازند و هرگز خیال جهانگیری ندارند . آری بهتر اینست که ما با چنین مللی سروکار داشته باشیم نه مللی که ممکن است روزی رقیب ما گردند .

فصل نهم

تحریم در تجارت

..... اصل کلی در بازرگانی اینست که تجارت را با هیچ ملتی تحریم ننمایند و گر نه ضرر خواهند کرد ، ملت ژاپن که جز با چینی ها و هلاندیها تجارت نمیکند همواره ضرر می نماید زیرا چینی ها و هلاندیها کالاهای خود را بتفع هزار درصد بژاپن میفروشند و ژاپنیهایی که فقط با این دو ملت تجارت می نمایند از این حقیقت بیخبرند که تنها رقابت قیمت کالای بازرگانی را پائین می آورد .

همچنین يك ملتی نباید خود را مجبور نماید کالاهای کشور خود را فقط بملت مخصوصی بفروشد لهستانیها که گندم خود را صرفاً بشهر داننتریک میفروشد و بعضی از راجه های هندوستان که ادویه غذائی را منحصراً به هلاندی ها میفروشند ضرر میکنند مگر اینکه بگوئیم فقر و مسکنت هندی ها و لهستانی ها امید تحصیل سود زیادتر را از آنها سلب کرده است .

بطور کلی ملتی که امید ثروت دارد و آرزو مند است پیشرفت و ترقی نماید نباید الزاماً متاع خود را به يك ملت مخصوص بفروشد .

فصل دهم

لازمه تجارت اقتصادی

در کشورهایی که تجارت اقتصادی مینمایند بانكهائی ایجاد میشود که دارای سرمایه هستند و این بانكها بواسطه اعتباراتی که دارند كمك بتوسعه تجارت میکنند ولی ایجاد بانك در کشورهای استبدادی که به تجارت تجملی مشغولند غلط است؛ زیرا در اینگونه کشورها چون قدرت در دست یکنفر است بین سرمایه و قدرت مستبد اختلاف پیدا میشود و قدرت سرمایه را از بین میرد فرمانروایان اینگونه کشورها که احیاناً فقیر هستند هرگز نمیتوانند تحمل کنند قدرت عظیمی مثل قدرت سرمایه بانكها در مقابل آنها عرض اندام نماید اگر در کشورهای استبدادی خزاندهائی برای تجمع پول بوجود آید همانا خزانه فرمانروای مستبد آن کشور خواهد بود.

و نیز بهمین دلیل است که در کشورهای استبدادی شرکت های بزرگ تجارتمی با سرمایه های عده زیادی از تجار نمی تواند بوجود آید زیرا اینگونه شرکتها دارای قدرت زیاد خواهند شد و در کشورهای استبدادی قدرت فقط باید در دست پادشاه باشد.

بعقیده من شرکت های بزرگ تجارتمی حتی با کشورهای دموکراسی و نقاطی هم که تجارت اقتصادی اشتغال دارند نیز موافق نمیشد زیرا اگر در این کشورها معاملات خیلی بزرگ صورت بگیرد و تجارت طوری باشد که سرمایه های فردی نتوانند از عهده برآیند. بهتر آنست که شرکت های بزرگ تجارتمی ایجاد نکنند تا آزادی تجارت را از بین نبرند و رقبای بزرگ در مقابل تجار ایجاد نمایند.

فصل یازدهم

دنباله موضوع قبل

در کشورهایی که بتجارت اقتصادی مشغولند ورود کالا بطور آزاد و بدون پرداخت عوارض تولید ضرر نمینماید زیرا در این کشورها تمام افراد در زندگی معتدل و میانه رو هستند و همگی زحمت میکشند و کار میکنند اگر دولت از دریافت نکردن حقوق گمرکی ضرر کند در عوض بنید اقتصادی کشور این ضرر را جبران خواهد کرد ولی در کشورهای استبدادی که تجارت تجملی رواج دارد عدم دریافت حقوق گمرکی خط بزرگی میباشد زیرا دولت خود را از یگانه نفعی که تجارت تجملی دارد محروم میکند بعلاوه دریافت حقوق گمرکی بمنزله ترمیزی است که از توسعه این نوع بازرگانی جلوگیری مینماید.

فصل دوازدهم

آزادی تجارت

آزادی تجارت را نباید با آزادی تاجر اشتباه کرد و تصور نمود تاجر هر کاری که دلش میخواهد میتواند بکند، زیرا آزادی تجارت در بسیاری از موارد از آزادی تاجر جلو گیری مینماید بطوری که در هیچ کشوری تاجر نظیر کشورهای دموکراسی که تجارت آزاد است مقید نیستند برعکس در کشورهای استبدادی تاجر آزادی دارند.

در کشور انگلستان که يك کشور دموکراسی است صدور پشم ممنوع است ذغال سنگ انگلستان بایستی الزاماً بوسیله کشتی بلندن حمل شود، کسی حق صدور اسب ندارد، کشتی های مستعمرات انگلستان که با اروپا تجارت میکنند باید در بنادر انگلیسی لنگر بیندازند این مقررات گرچه مانع آزادی بازرگانان است ولی در عوض ممد آزادی تجارت میباشد.

فصل سیزدهم

چيست كه آزادی تجارت را از بین میبرد

در کشور هائی كه دارای تجارت میباشند گمرک نیز وجود دارد، منظور از تجارت اینست كه صادرات و وارداتی بنفع کشور یا دولت صورت بگیرد و منظور از گمرک اینست كه از صادرات و واردات عوارضی بنفع کشور یا دولت گرفته شود ولی برقراری آزادی تجارت دولت باید بین تجار و گمرک بی طرف باشد و طوری رفتار کند كه بین این دو اختلاف در نگیرد در اینصورت تجارت در آن کشور آزاد خواهد بود .

غالباً دیده شده مقررات مالی و گمرکی دولت بواسطه اجحافات و بی-عدالتی ها و زور گوئی ها باعث انهدام اساس تجارت گردیده و یا موجب اختلال آن شده است .

در انگلستان كه آزادی تجارت برقرار میباشد فورمالینه های گمرکی و مالی بقدری آسان است كه تجار با نوشتن دو كلمه معامله خود را صورت می دهند و ناچار نیستند اوقات گرانبهائی را صرف انجام فورمالینه های دور و دراز مالی یا گمرکی نمایند .

فصل چهاردهم

قوانین تجارتی مربوط به ضبط کالا

در سرزمین آزادی یعنی در کشور انگلستان ضبط مال التجاره بازرگانان خارجی در زمان جنگ ممنوع است مگر اینکه موضوع معامله متقابل در میان باشد ولی در سال ۱۷۴۰ میلادی كه انگلستان و اسپانیا در جنگ بودند اسپانیولی ها قانونی وضع کردند كه هر كس كالای انگلیسی وارد خاک اسپانیا نماید مجازاتش اعدام است و هر كس كالای اسپانیائی را بانگلستان برده بهمین مجازات محكوم خواهد شد. این قانون بعقیده

من جز در کشور ژاپن در جای دیگر نظیر ندارد و بکلی برخلاف روحیه اروپائیان است زیرا جرم و مجازات باید باهم تناسب داشته باشد، برای فروش يك كالای ممنوعه كه يك نوع خلاف است نباید مجازات اعدام را كه مخصوص خائنین بدولت و ملت است وضع نمود .

فصل پانزدهم

مجازات بدنی

بطوری كه **پلوتارك** میگوید قانونگذار یونانی **سولون** قانونی وضع كرد كه مدیون را نباید توقیف كرد و بزندان فرستاد سولون این قانون را از مصریها اقتباس کرده زیرا برای اولین مرتبه **بوکشوريس** پادشاه مصر این قانون را وضع كرد. و **سزوستريس** آنرا تأیید نمود این قانون برای وامهای عادی خوب است ولی برای وامهای تجارتی خوب نیست زیرا بازرگانان غالباً ناچار هستند پولهای گزافی به وام بدهند و در مدت کوتاه طلب خود را وصول کرده و باز پول را بكار بیاورند بنابراین باید اطمینان داشته باشند بدهكار دين خود را ادا خواهد كرد و از ترس توقیف بدهی خود را میپردازد. در وامهای عادی توقیف بدهكار ناپسندیده است زیرا قانون نباید برای حصول رضایت يك نفر دیگر از افراد ملت را توقیف نماید و آزادی را از او سلب کند ولی در تجارت قانونگذار بایستی يك نفر را فدای راحتی و حصول رضایت عموم بنماید و گر نه تجارت از بین خواهد رفت^۱.

فصل شانزدهم

يك قانون خوب ژنو

يكی از قوانین خوب ژنو اینست كه اگر کسی طلب دیگران را نپردازد و بمیرد فرزندان او نمیتوانند عهده دار مشاغل دولتی شوند مگر اینکه دين پدر متوفی را ادا نمایند این قانون بر اطمینان تجار و كارمندان دولت و بطور کلی بر اطمینان عمومی میافزاید .

۱- به زیر نویس صفحه ۳۵۹ مراجعه شود يك توضیح حقوقی داده شده است . مترجم

فصل هفدهم قانون رودس

اهالی جزیره رودس در این قسمت جلوتر رفتند و بطوریکه سکتوس آمپریکوس میگوید در بین اهالی آن ملت هیچ فرزندی نمیتوانست باستناد صرف نظر کردن از میراث پدر از پرداخت دین او خودداری نماید قوانین اهالی رودس برای تجارت وضع شده بود زیرا این ملت تجارت پیشه بوده است لیکن بعقیده من برای کمک بتجارت بهتر آن بود قانونگذاران رودس حدودی را قائل شده و میگفتند وقتی پسری بالغ شد و شخصاً مبادرت بتجارت نموداگر پدرش استقراض کرد و وام داشتد پسر نباید از سودی که برده و اموالی که تحصیل کرده دین پدر را بپردازد چون پسر که خود اکنون يك تاجر است باید در همه حال حدود و تعهدات دیون خود را بداند نه اینکه ندانسته و بدون اطلاع ناچار بقبول تعهدات پدر شود .

فصل هیجدهم قضات محاکم بازرگانی

گزنقون در کتاب عایدات میگوید باید بقضات محاکم بازرگانی که بسرعت دعاوی را میگذرانند و اختلافات تجارتی را حل و تصفیه میکنند جایزه داده شود ، این قانونگذار خیلی خوب احساس کرده که اختلافات تجارتی باید زود تصفیه گردد در واقع بازرگانی را نباید مقید بفورمالیته کرد زیرا امور بازرگانی روزه مره است و هر روزی که میگردد کارهای تازه پیش میآید برخلاف کارهای خصوصی و اموری است که هر روز پیش نمی آید مثل اینکه انسان در تمام عمر بیش از یکدفعه ازدواج نمیکند و بیش از یکدفعه وصیت نامه نمینویسد .

افلاطون در کتاب قانون میگوید در شهری که تجارت دریائی نیست مردم چندان بقوانین نیازمند نیستند قوانین مدنی در این شهر نصف قوانین شهرهائی است

که دارای بازرگانی دریائی میباشد.

این گفته حقیقت دارد برای اینکه تجارت سبب میشود افراد ملل مختلف با ملت بومی اختلاط و آمیزش نمایند و از این اختلاط مقررات و نظامات جدید بوجود میآید و نتیجه این میشود که در يك شهر تجارتی شماره قضات کم و در عوض تعداد قوانین زیاد است .

فصل نوزدهم زمانداران نباید تجارت کنند

تئوفیل امپراطور روم وقتی دید یکی از کشتیها مملو از مال التجاره ایست که بزوجه اش تئودور تعلق دارد دستورداد کشتی را با محمولات آن بسوزانند و سپس گفت من يك امپراطور هستم و شما میخواهید مرا يك بازرگان و یا ناخدای کشتی بکنید اگر من و زوجه ام تجارت بکنیم در آنصورت افراد ملت که بایستی از طریق بازرگانی امرار معاش نمایند چه خواهند کرد ؟!

خوب بود این امپراطور دنبال گفته خود این حرف را هم زده بود : من امپراطور هستم و اگر تجارت بکنم کیست که بتواند مطالبات خود را از من وصول کند و برخلاف میل من مرا وادار بانجام تعهدات خویش نماید، من امپراطور هستم و اگر مصمم شدم که فلان کالا را تحت انحصار خویش در آورم کیست که بامن مخالفت کند و در مقابل دکان من دکان باز نماید .

و قتی که من تجارت کردم در باریان من نیز میخواهند تجارت کنند و در آنصورت کیست که بتواند از حرص و آز آنان جلو گیری نماید ؟!

فصل بیستم دنباله موضوع فصل قبل

وقتی که پرتقالیها و اسپانیولیها باب تجارت را با جزایر هند شرقی گشودند بقدری سودمند بود که سلاطین نیز در آن مداخله

کردند و این موضوع باعث شد تجارت آنها در هند شرقی از بین برود زیرا نایب - السلطنه هند شرقی بیعضی از بازرگانان مزایای مخصوص میداد و طولی نمیکشید که از آنها سلب امتیاز میکرد و بدیگران واگذار مینمود، این ترتیب دوام تجارت را از بین برد و اعتماد را متزلزل کرد، اسلاف هیچ علاقه‌مند نبودند تجارت را برای اخلاف خویش بگذارند هر کس سعی میکرد حداکثر سود را در حداقل مدت تحصیل نموده و بقیه عمر را بخوشی و راحتی بگذراند باین ترتیب تجارت پرتقالها و اسپانیولها در هند شرقی از بین رفت.

فصل بیست و یکم

تجارت نجباء در کشورهای سلطنتی

در کشورهای سلطنتی نجبا نباید تجارت کنند امپراطورهای روم هونوریوس و تئودوز میگفتند تجارت نجبا برخلاف مصالح شهرهاست زیرا بازرگانان نمیتوانند با همان سهولتی که با همقطارهای خود خرید و فروش مینمایند با نجبا داد و ستد بکنند و این موضوع لطمه به تجارت مینزند.

تجارت کردن نجبا با رژیم سلطنتی نیز وفق نمیدهد و یکی از عواملی که در کشور انگلستان موجب ضعف رژیم سلطنتی شده همانا این موضوع یعنی تجارت کردن نجباست.

فصل بیست و دوم

موارد مخصوص

بعضی از اشخاص چون می‌بینند نجبا در انگلستان تجارت میکنند میگویند بهتر آنست در کشور فرانسه نیز قوانینی وضع شود که نجبا بتوانند تجارت نمایند. ولی باید دانست وضع این قوانین در فرانسه باعث از بین رفتن نجبا خواهد شد بدون اینکه کمکی به توسعه تجارت نماید.

رسوم فرانسه در این مورد خیلی خوب است زیرا اگر چه بازرگانان فرانسوی

جزو طبقه نجبا نیستند ولی میتوانند بوسیله حسن عمل و درستکاری و امانت وارد طبقه نجبا بشوند و این خود یکی از عواملی است که بازرگانان را به درستکاری ترغیب مینماید.

در کشور فرانسه نباید قوانینی وضع کرد که هر کس ناچار شود حرفه پدری پیشه نماید و حق نداشته باشد از طبقه اجتماعی خود خارج شود زیرا چنین قوانینی فقط بدرد کشورهای استبدادی میخورد.

بمن میگویند اگر چنین قوانینی وضع شود هر کس ناچار میشود حرفه خود را بخوبی انجام دهد زیرا می‌داند که خروج از آن حرفه برای او غیر ممکن است.

ولی من میگویم اگر این شخص بداند که با دقت و مواظبت و حسن شهرت و درستکاری رتبه‌اش^۱ بالا خواهد رفت حرفه خود را خیلی بهتر انجام خواهد داد.

وقتی تاجر دانست پس از تحصیل فلان مقدار ثروت بمقام نجابت خواهد رسید سعی خواهد کرد ثروت خود را به آن میزان برساند تا وارد طبقه نجبا بشود.

ممکن است بمن ایراد بگیرند باین طریق ثروت قائم مقام خصائل پسندیده خواهد گردید یعنی خصائل پسندیده بایول خریداری خواهد شد.

آری این موضوع صحیح است لیکن دولتهائی وجود دارد که این ترتیب در آن مفید واقع میشود. مثلاً در کشور فرانسه از باب جامعه و قلم^۲ طبقه‌ای هستند که بین نجبای بزرگ و عوام قرار گرفته‌اند گرچه این طبقه جلال و جبروت نجبای بزرگ را ندارند ولی از لحاظ حقوق اجتماعی و مدنی بهیچوجه کمتر از آنها نیستند و اگر یکی از نجبا بآنها تعدی نماید طبق قانون مجازات خواهد شد.

افراد این طبقه عموماً دارای مشاغل آبرو مند میباشند و بهر اندازه که ثروت

۱- منظور درجات اجتماعی است که قبل از انقلاب کمبر فرانسه در اروپا رسوم و مردم به دسته متفاوت اشراف و نجبا، روحانیون نوده تقسیم میشدند.

۲- مقصود از ارباب جامعه و قلم قضات و وکلای دعاوی و شهر دارها میباشند. مترجم

وخصائل پسندیده آنها زیادتیر باشد غیرت آنها بیشتر است و میدانند هر قدر تحصیل ثروت نمایند بازهم بایستی بیشتر تحصیل کنند و درعین حال امیدوار هستند بمشورت بالاتر خواهند رسید ورتبه نجابت را حائز میشوند .

ولی طبقه نجبا کسانی هستند که جنگ را بزرگترین حرفه خود میدانند و ممکن است بعضی از آنها ثروت نداشته باشند لیکن درعوض راضی هستند که دارای نجابت میباشند. همانطور که ثروت بازرگانان را راضی نگهباشد و درعین حال امید وصول بمقام نجابت را دارند نجابت نیز طبقه نجبا را راضی نگاهداشته و امید آنها حصول ثروت است و اگر ثروتی نیز بدست بیاورند بازهم راضی میباشند .

این تعادل بین طبقات مختلف سبب شده است که از دو ویاسد قرن قبل تا کنون روز بروز عظمت این کشور زیادتیر بشود چه اگر کشور فرانسه قرین عظمت شده ناشی از خوبی قوانین آنست ندر اثر تصادف و قضا و قدر، زیرا تصادف و قضا و قدر این ثبات پایداری را ندارد .

فصل بیست و ششم

برای چه ملتی تجارت زیان دارد

دارائی عبارت است از اموال

منقول و اموال غیر منقول .

اموال غیر منقول هر يك از کشورها عادهً در تصرف سکنه همان کشور است مثل زمین و خانه و غیره بسیاری از کشورها قوانینی دارند که مانع از اینست خارجیان در آن کشور زمین و خانه خریداری نمایند ، لذا اموال غیر منقول بسکنه بومی تعلق دارد ولی اموال منقول از قبیل پول و اسکناس و فته طلب و سهام شرکتها و سفاین و عموم کالاهای تجارتی متعلق بتمام دنیاست و از اینجهت تمام دنیا يك کشور را تشکیل میدهند و هر يك از ملل جهان که بیشتر دارای اموال منقول باشد غنی تر خواهد بود .

بعضی از ملل جهان دارای ثروت های بسیار هستند و این ثروتها را بوسیله محمولات

زمین و فعالیت کارگران و ارباب صنایع و اکتشافات خود بدست آورده اند ولی چون تمام ملل جهان برای تحصیل ثروت حریص هستند اینست که دارائی دست بدست میگردد ولی درعین حال ممکن است ملل فقیری یافت شوند که ندتها فاقد اموال منقول بلکه فاقد اموال غیر منقول نیز باشند باینطریق که خارجیان آمده زمین و خانه آنها را خریداری کنند بطوریکه صاحبان املاک را خارجیان تشکیل دهند يك چنین ملتی فاقد همه چیز است و نمیتواند وارداتی داشته باشد و بهتر همانست که محروم از تجارت باشد زیرا با این وضع تجارت بکلی آنرا از بین خواهد برد. کشورهایی که صادرات آنها کمتر از واردات است بخودی خود تعادل را برقرار میکنند باینطریق که متدرجاً از واردات آنها کاسته میشود تا جائیکه بواسطه نداشتن صادرات هیچ چیز را هم نتوانند وارد کنند .

در کشورهای بازرگانی که دارای صادرات و واردات هستند اگر احياناً پول نایاب شود اینوضع دوامی نخواهد داشت و دوباره پول فراوان خواهد شد زیرا مللی که پول را برده اند بواسطه داد و ستد و تجارت مجدداً آنرا پس خواهند داد ولی در بین ملتهائی که فاقد تجارت هستند اگر پول نایاب شود مدت مدیدی نایاب خواهد بود زیرا آنها باینکه پول را برده اند بدهکاری و تجارت ندارند که پس بدهند ، مثل کشور لهستان تقریباً فاقد اموال منقول است و فقط دارای گندم میباشد. در این کشور شاهزادگان و اشرافی هستند که مالک سر زمین های وسیع میباشند . از اول تا آخر سال گندم دهقانان و زارعین را اذیتشان گرفته و بخارج میفرستند تا بتوانند در ازای آن اشیاء تجملی مورد احتیاج خود را وارد کنند حال اگر این کشور تجارت نمیداشت و گندمش بخارج صادر نمیشد اهالی بیچاره آن براحتی زندگی میکردند زیرا اعیان و اشراف گندمها را بزارعین میدادند و راضی وسیع خود را بین زارعین قسمت میکردند آنوقت اغنام و احشام زیاد میگردید و همه کس از پشم محلی لباس میتوانست تهیه کند و مثل امروز برای خرید لباس گندمها را بخارج نمیفرستادند و اشراف و اغنیا که تجمل را طبعاً دوست میدادند وسیله فراهم کردن اشیاء تجملی از خارج را برای آنها فراهم نبود، رعایا و کارگران را بکار و صنعت تشویق میکردند

آنوقت صنایع در آنجا رو بتوسعه می گذاشت و لهستان یکی از کشورهای سعادت مند جهان میشد .

اکنون نظری بژاپن می اندازیم این کشور اموال منقول یعنی صادرات زیاد دارد و بهمین جهت میتواند واردات زیاد داشته باشد بطوریکه بواسطه تعادل صادرات و واردات عظمت این ارقام نمایان میشود ولی ارقام عظیم صادرات و واردات ژاپن برای کشور خیلی مفید است زیرا تولید و مصرف را زیاد میکند و صنایع را توسعه میدهد و عده بیشتری از افراد را بکار میگمارد و بالنتیجه بر قدرت کشور می افزاید و کشور دارای نفوذ میشود زیرا ملل دیگر می بینند در موقع احتیاج بهتر میتوانند از چنین ملتی کمک بگیرند در چنین کشوری اشیاء و کالاهای زائد هرگز یافت نمیشود زیرا یکی از خصائص بزرگ تجارت این است که اشیاء زائد و بیفایده را مفید و اشیاء مفید را واجب و لازم میکند در کشور ژاپن که همه کس اشیاء لازم را دارد میتواند اشیاء مفید بسیاری تولید نماید. بطور کلی مللی که بخارج هیچ احتیاجی ندارند از تجارت سود میبرند ولی آنهاییکه در همه چیز نیازمند خارجه هستند از تجارت زیان می بینند. پس آنهایی که تمام مایحتاج خود را دارند بهتر است تجارت کنند ولی آنهاییکه در کشور خود چیزی ندارند بهتر است هیچ تجارت نکنند .

کتاب بیست و یکم

قوانین و ارتباط آنها با تجارت از لحاظ
تغییراتی که در جهان داشته است

فصل اول

چند نظریه کلی

گرچه تجارت دستخوش تبدلات و انقلابات زیاد است ولی گاه اتفاق میافتد که بعضی از عوامل و بخصوص عوامل طبیعی از قبیل آب و هوا و یا چگونگی اراضی برای همیشه وضع تجارت را ثابت میکند و نوع آن بدون تغییر باقی می ماند مثلاً یکی از تجارتهائی که درازمنه مختلفه تغییر نکرده تجارت هندوستان است باین طریق که تمام ملل بازرگانی در ادوار مختلف پول هندوستان برده و در عوض کالا می آورند .

رومی های قدیم هر سال پنجاه میلیون سسترس (واحد پول رومی) به هندوستان برده و مال التجاره می آوردند، مافرانسویها نیز اکنون پول هندوستان برده و کالا می آوریم ملل دیگر هم چه در گذشته و چه در زمان حال همواره فلزات برده و میبرند در عوض کالای می آورند، علتش اینست که اوضاع طبیعی و وضع اراضی تجارت هندوستان را اینطور ثابت و بدون تغییر نموده است زیرا هندیها مطابق رسوم محلی خود زندگی میکنند دارای صنایع هستند که برای خود آنها کافیت و هیچ احتیاجی بصنایع و تجملات ما ندارند و بعبارت دیگر وضع آب و هوا بآنها اجازه نمی دهد که از صنایع و اشیاء تجملی ما استفاده کنند این مردم غالباً برهنه هستند و اگر هم لباس

در بر نمایند منسوجات خودشان برای البسة آنها کافی است، مذهب آنها هم اجازه نمیدهد اغذیه ما را بخورند بنابراین یگانه احتیاج آنها بفلزات ماست که بصورت پول مصرف مینمایند و در ازای آن مقدار زیادی مال‌التجاره صادر میکنند زیرا وضع طبیعی هندوستان طوری است که محصولات مختلف را بمقدار زیادی تولید می‌نمایند.

مصطفین قدیمی که در خصوص هندوستان کتابهایی نوشته‌اند طوری از این کشور تعریف می‌نمایند که گوئی هم اکنون در مقابل چشم ماست و در واقع وضع کنونی هندوستان از لحاظ زندگی و اخلاق و رسوم و آداب و مذهب همان است که در گذشته بوده و در آتیه هم تغییر نخواهد کرد و تمام مللی که در آینده با هندوستان تجارت خواهند نمود پول خود را به آنجا برده و در عوض کالا می‌آورند.

فصل دوم ملل افریقا

ملل افریقا (مقصود ملل سواحل افریقا است) عموماً وحشی و یا صحرا- نشین هستند صحرا نشینان معاش خود را از راه گله‌داری تأمین مینمایند علت بربریت ملل افریقا اینست که یکقسمت از اراضی افریقا لم‌یزرع و بدون سکنه است در صورتی که قسمتهای دیگری از آن مسکون میباشد، نقاط غیر مسکون مناطق مسکون را از یکدیگر جدا کرده است.

این ملل وحشی و چوپان هیچگونه صنعتی ندارند، در عوض دارای مقدار زیادی فلزات می‌باشند که با سهولت از زمین بدست می‌آورند و بهمین جهت است که ملل متمدن از تجارت با افریقا سود فراوان می‌برند باین طریق که اجناس بی‌قیمت را بآنها فروخته و در عوض مقدار زیادی فلزات قیمتی تحصیل مینمایند.

فصل سوم

احتیاجات ملل شمالی با احتیاجات

ملل جنوبی فرق دارد

ملل شمال و جنوب اروپا مثل دو کفه ترازویی که در حال تعادل باشند بواسطه کیفیات طبیعی و اکتسابی یکدیگر را تعدیل میکنند، زیرا ملل جنوبی بواسطه مقتضیات آب و هوا و وسائل زندگی و راحتی را در دسترس خود داشته و احتیاجات زیادی ندارند و حال آنکه ملل شمالی وسائل زندگی و راحتی را در دسترس خود نداشته و دارای احتیاجات زیاد میباشند.

طبیعت بملل جنوبی اروپا مواهب زیاد داده و بالنتیجه این ملل احتیاجاتی ندارند ولی همین طبیعت مواهب خود را از ملل شمالی اروپا دریغ کرده و آنها دارای احتیاجات بسیار میباشند لیکن بواسطه فعالیت که طبیعت بملل شمالی داده و ملل جنوبی را بالعکس تنبل نموده تعادل برقرار میشود زیرا ملل شمالی برای ادامه حیات محتاج کوشش هستند و حال آنکه جنوبی‌ها احتیاجی به کوشش بسیار ندارند، یکی از عواملی که موجب استقرار رقیبت در بین ملل جنوبی اروپا گردیده اینست که آنان چون میتوانند بسهولت از فعالیت و تحصیل ثروت چشم‌پوشند از آزادی هم بآسانی چشم‌پوشند ولی ملل شمالی اروپا احتیاج مبرمی به آزادی دارند که در سایه آن بتوانند ابراز کوشش کنند و احتیاجات خود را برآورند.

بالنتیجه اگر ملل شمالی آزاد نباشند برخلاف اوضاع طبیعی است و همچنین اگر ملل جنوبی آزاد باشند بازهم برخلاف طبیعت میشود.

فصل چهارم

تفاوت تجارت قدماء و تجارت ما

وضع تجارت بمقتضای زمان

تغییر میکند مثلاً امروز تجارت اروپا بین ملل شمالی و جنوبی صورت میگیرد زیرا بواسطه اختلاف آب و هوایی که بین شمال و جنوب اروپا هست ملل این دو منطقه از محصولات یکدیگر استفاده میکنند و بمبادله محصولات محتاج هستند .

یکی از محصولات که ملل شمال احتیاج دارند و ملل جنوبی دارا هستند مشروبات الکلی است که قدما از این تجارت بیخبر بودند و بهمین جهت است که ظرفیت سفاین در گذشته از روی کیل گندم معین میشد در صورتیکه ظرفیت سفاین امروز از روی بشکه های مشروب تعیین میشود و میگویند فلان کشتی فلان مقدار بشکه ظرفیت دارد^۱.

ولی قدما از تجارت شمالی و جنوبی اروپا بی خبر بودند ، تجارت آنان در طول سواحل مدیترانه و از این بندر به بندر دیگر صورت میگرفت و چون این بنادر در يك آب و هوا واقع شده بودند و محصولات مشابهی داشتند . چندان محصولات یکدیگر محتاج نبودند و در نتیجه تجارت اروپا در گذشته وسعت امروز را نداشت .

این موضوع با آنچه که در فصل اول این کتاب راجع به هندوستان بیان شد تباینی ندارد زیرا بواسطه اختلاف فوق العاده آب و هوا بین اروپا و هندوستان احتیاجات نسبی بین ملل این دو منطقه موجود نیست .

فصل پنجم

تفاوتهای دیگر

بازرگانی منطقه ثابت و معینی ندارد و دارای مرکز مخصوصی در روی کره خاک نیست ، بواسطه تهاجم سلاطین جهانگیر و استبداد فرمانروایان ظالم تغییر مکان میدهد و به محض اینکه در منطقه مخصوصی تحت فشار قرار گرفت بجای دیگر میرود بطوریکه بعضی از مراکز بزرگ تجارتی زمان گذشته

۱- بشکه مشروب بزبان فرانسه تونو نامیده میشود و دلمه تن به مقباس ظرفیت کشتیهاست از همین کلمه اقتباس شده . مترجم

امروز مبدل ب صحرای لم یزرع شده است و برعکس تقاطعی که سابقاً جنگل و صحرا و یا سواحل بدون سکنه و سنگستانی بود امروز مراکز تجارتی گردیده . مثلاً سرزمین **کولشید**^۱ امروز جز جنگل وسیعی که اقامتگاه عده معدودی از افراد بشر میباشد چیز دیگر نیست ، این عده معدود ناچارند برای حفظ آزادی خود دائماً با ایرانیها و ترکها پیکار نمایند در اراضی جنگل زار کولشید هیچ اثری از شهرهای آباد ادوار باستانی نمایان نیست بطوری که اگر در کتب **پلین** و **استرابون** وصف این سرزمین و آبادی آنرا خوانده بودیم تصور میرفت این نقطه یکی از آبادترین نقطه های روی زمین و روزی مرکز تجارت بوده است .

تاریخ بازرگانی همان تاریخ ارتباط ملل دنیا و جزر و مد های زندگی ملل و ایجاد و محو کشورهاست بطوریکه حوادث مزبور وقایع بزرگ تاریخ تجارت را تشکیل میدهد .

فصل ششم

تجارت قدما

خزائن بزرگ **سمیرامیس**^۲ بخوبی نشان میداد که آشوریها آن خزائن گرانهارا در ظرف یکی دو روز بدست نیاورده بودند بلکه در طی مدت مدیدی این خزائن را از اقوام و ملل تحصیل و یا چپاول نمودند و سپس اقوام دیگر بنوبه خود خزائن **سمیرامیس** را بدیغما بردند .

صنعتی بودن آن خزائن گرانها وضعیتی نشان میداد که در عهد شکوه و جلال **سمیرامیس** تجارت توسعه بسیار داشته زیرا یکی از نتایج مستقیم تجارت

۱- **کولشید** از ایالات بزرگ آسیای صغیر بوده که در ادوار باستانی لشوری معمور و مرکز تجارت بوده است .

۲- **سمیرامیس** ملکه افسانهای آشوری و کلدانی در افسانه های باستانی معروف و میگویند شهر بابل را او بنا نهاد و هفت باغ معلق در آن احداث کرد و در منستان و مصر و حبشه و مدی و ایران و عربستان را گرفت و شوهر خود نینوس را مسموم کرد با سر برید و کشور خود را به میناس پسر خود واگذار نمود و نیز میگویند این ملکه باستانی با هفت پسر خود بعنوان تقدیس ازدواج نمود و سپس بشکل دیوتری با سمان صعود کرد . مترجم

تولید ثروت است و نیز موجب تجمل می‌باشد و تجمل هم هنرهای مختلف و صنایع مستظرفه بوجود می‌آورد.

در ادوار باستان تجارت در کشورهای آسیائی رونقی بسزا داشت بطوریکه یکی از فصول برجسته تاریخ تجارت را تجارت ملل آسیا تشکیل می‌دهد ولی اکنون تغییرات بزرگی در کشورهای آسیا و شهرهای آن بوجود آمده و این تغییرات موجب تغییر مجرای تجارت شده است.

تاریخ **پلین و استرابون** حاکی است در شمال شرقی ایران و نقاطی که امروز ترکستان و افغانستان و خراسان است شهرهای آبادی وجود داشته که امروز موجود نیست و نیز در شمال ایران و سرزمینی که بین دریای خزر و دریای سیاه واقع است شهرهای بزرگی بوده که اکنون وجود ندارد.

اراتوستن و آریستوبول از قول **پاتروکل** جغرافیادان معروف که صحت گفتارش مورد قبول خواص است نقل می‌کنند: مال التجاره هندوستان در ادوار باستان از راه **رود جیحون** و دریای خزر بدریای **اسود** حمل میشد و نیز مورخین معروفی مثل **پلین و استرابون و مارک وارون** نقل می‌کنند هنگامیکه **پمپه** قیصر روم با **میترا دات** پادشاه اشکانی می‌جنگید مسافرین در ظرف هفت روز از هندوستان بمروراءالنهر مسافرت را از راه آب یعنی هیرمند که آن زمان وارد جیحون میشد انجام می‌دادند، سپس از راه جیحون وارد دریای خزر گردیده آنگاه بادرپایمائی کالای خود را بمصب **رود سیروس**^۱ می‌رساندند و آنگاه در طول این رود حرکت نموده و وارد **فاز** میشدند و چون این رود وارد دریای سیاه میشد لذا مال التجاره هندوستان باین طریق بدریای سیاه می‌رسید.

باین ترتیب دولتهای بزرگی که در آسیای میانه بوجود آمدند از قبیل **آشوریها و مادها و پارسها** پیوسته از راه آب و بوسیله ملل مختلفی که بین دریاهای سیاه و خزر و رود جیحون بودند با هندوستان و مغرب زمین ارتباط داشتند. ولی امروز این راه بازرگانی بزرگ از بین رفته و ملل این حدود بر اثر تهاجم متوالی

۱- رود سیروس رودارس فعلی است. مترجم

تاتارها مضمحل گردیده‌اند و هنوز هم تاتارهای ساکن این حدود مانع از پیشرفت و ترقی آنها می‌باشند.

رود **سیحون** هم که در ازمنه باستانی حدفاصل بین ملل متمدن و تاتارها بود مثل رود جیحون دیگر وارد دریای خزر نمی‌شود تاتارها مجرای سیحون را هم نظیر مجرای جیحون بر گردانیده‌اند، امروز تنها رودی که از طرف مشرق وارد دریای خزر می‌شود رود **اترك** است که بعضی از جغرافیادانها آن را بنام رود **استرآباد** ثبت کرده‌اند.

بهر حال راه بازرگانی قدیم که بدان وسیله کالای هندوستان از رودهای هیرمند و جیحون عبور کرده وارد دریای خزر میشد و از آنجا پس از عبور از رودهای ارس و فاز به بحر اسود می‌رسید بکلی از بین رفت و دیگر مورد استفاده قرار نگرفت.

پس از مرگ اسکندر که **سلوکیدها** سرکار آمدند **سلوکوس نیکاتر** پادشاه معروف سلسله سلوکید مضمم شد دریای خزر را بوسیله رودخانه‌هایی که در قفقاز هست بدریای سیاه متصل نماید ولی چون او را کشتند این نقشه عملی نگردید فرضاً هم زنده میماند معلوم نبود بتواند این نقشه را عملی نماید زیرا قفقاز يك منطقه کوهستانی است اگرچه رودهای متعدد دارد ولی معلوم نیست بتوان از رودهای آن برای اتصال دو دریا استفاده نمود بخصوص که در آن عهد مثل امروز از ساختمان سدهای کشتیرانی بی‌اطلاع بودند یعنی نمی‌توانستند بوسیله سد آب رودخانه‌ها را بالا بیاورند.

بعضی از تذکره نویسان تصور کرده‌اند سلوکوس نیکاتر می‌خواست در همان نقطه که از طرف **بطر کبیر** اقدام به حفر کانال شد یعنی در پیچ رودخانه دون کانالی حفر نموده و رود ولگا را به شط دون متصل نماید که کشتی‌ها از دریای مازندران وارد **دولگا** شده و پس از عبور از کانال وارد شط دون گردیده و در طول این شط حرکت نموده بدریای سیاه برسند.

اما در زمان سلطنت سلوکوس نیکاتر و مدتها بعد از او قسمت‌های شمالی بحر

خزر کشف نشده و مردم آن زمان از وجود ولگا بی اطلاع بودند.

در حالی که ملل آسیای وسطی بتجارت تجملی مشغول بودند سکنه تیر (مللی که در مشرق مدیترانه و مغرب آسیای صغیر بودند) بتجارت اقتصادی اشتغال داشتند نه تنها تجارت میکردند بلکه در قسمتهای مختلف مدیترانه کوچ نشین هائی تشکیل دادند و حتی از جبل الطارق گذشتند در ساحل اقیانوس اطلس هم کوچ نشین هائی ایجاد کردند.

ولی در آن زمان چون دریای پیما یان مجبور بودند همواره بموازاات ساحل حرکت نمایند و قطب نما نداشتند و ساحل بمنزله قطب نمای آنها بود لذا مسافرت های دریائی خیلی طولانی و با کندی صورت میگرفت کما اینکه مسافرت دریائی **اولیس** در یونان معروف و شرح این مسافرت یکی از حماسه ملی یونان است.

طولانی بودن مسافرت های دریائی و اطلاعات قلیلی که ملل دور دست از هم داشتند سبب میشد بحریمایان و آن هائی که بتجارت اقتصادی مشغول بودند استفاده های زیاد بنمایند و کالاهای خود را مطابق میل خویش بفروشد در آن زمان کشور مصر از لحاظ مذهبی با ملل دیگر فرق داشت. بین مصر و سایر ملل ارتباطی وجود نداشت و با هیچ ملتی تجارت نمیکرد مگر دمنتهی چون اراضی حاصلخیزی داشت و انواع محصولات در آنجا بعمل می آمد مستقلاً احتیاجات خود را بر می آورد، از این حیث کشور مصر در آن دوره مثل ژاپون در این زمان بود.

مصریها آنقدر نسبت بتجارت بی علاقه نبودند که دریای پیمائی در بحر احمر را به ملل کوچکی که در سواحل این دریا بندری داشتند واگذار کردند و باین طریق **یمنی ها و یهودیها و سریانیها** در بحر احمر دریای پیمائی میکردند، **سلیمان** معروف اهالی تیر را که در بحر پیمائی سر رشته داشتند و بحر احمر را می شناختند برای دریا نوردی در دریا استخدام نمود.

یوسف مورخ یهودی میگوید که ملت یهود چون صرفاً زراعت پیشه بودند از بحر پیمائی چندان اطلاعی نداشتند و ندره در دریای احمر تجارت میکردند در اثر تجارت توانستند در این دریا دو بندر **آلات و آرتون کابر** را از یمنی ها بگیرند

و تا وقتی که این دو بندر در دست یهودیها بود در بحر احمر تجارت داشتند لیکن پس از دست دادن این دو بندر تجارت آنها هم از دستشان گرفته شد اما فینیقی ها برخلاف ملل دیگر مدت مدیدی تجارت دریائی اروپا را در دست داشتند و علتش آن بود که این ملت بهیچوجه تجارت تجملی نمیکرد. صرفاً تجارت اقتصادی مینمود، هرگز خیال جهانگیری نداشت و چون مردمی زحمتکش و قانع و صنعتگر و در بحر پیمائی بصیر بودند طولی نکشید که محتاج الیه ملل آن روزی دنیا شدند.

مللی که در گذشته مجاور بحر احمر بودند جز در این دریا و مشرق افریقا در جای دیگر تجارت نمیکردند و دلیل آن بهت و حیرتی است که پس از کشف دریای هندوستان در زمان اسکندر کبیر بر جهانیان مستولی شد. زیرا هیچیک از ملل دریا نورد از وجود اقیانوس هند اطلاع نداشتند.

در فصل اول این کتاب گفتم ملل قدیمه که با هندوستان تجارت میکردند همواره طلا و نقره به آن کشور برده و کالا می آوردند و هیچ بازرگانی از هند طلا و نقره نمی آورد.

اینک ممکن است از من خرده گرفته و بگویند چون کشتی های یهودی هادر بازگشت از بحر احمر طلا و نقره می آوردند این نکته دلیل بر این است که قبل از اسکندر هم دریای هند را می شناختند، اما باید دانست طلا و نقره که سفاین یهودی ها در بازگشت از دریای سرخ می آوردند از ساحل شرقی افریقا بدست می آمدند از هندوستان و این سفاین در ساحل شرقی افریقا زیاد بطرف جنوب نمی رفتند.

ممکن است بگویند چون مراجعت سفاین سلیمان و آصف در مسافرت به بحر احمر سد سال طول میکشید این نکته دلیل بر آن است که آنها در سواحل شرقی افریقا خیلی بطرف جنوب پیشرفت مینمودند غافل از اینکه طول مسافرت سفاین سلیمان و آصف دلیل بر این نیست که آنها در سواحل شرقی افریقا یعنی بطرف جنوب بنسبت زیاد جلو رفته باشند.

بلین و استرابون مورخین باستانی در کتابهای خود میگویند کشتی های

دریای قرمز بانی مغزدار ساخته میشد و بهمین جهت بطیء الحرکت بود و حال آنکه سفاین رومی باچوب ساخته میشد و خیلی تند حرکت میکردند بطوری که راه بیست روزه سفاین دریای قرمز را سفاین رومی در ظرف هفت روز طی می نمودند بنا براین مسافرت سه ساله کشتی های سلیمان را سفاین رومی در ظرف يك سال انجام می دادند .

وقتی سرعت سیر دو کشتی متفاوت شد تأخیر مسافرت کشتی های کندرو صرفاً به نسبت کندی حرکت آنها صورت نمیگیرد و بیش از آنچه حساب ظاهری نشان میدهد مسافرت کشتی های تندرو طول میکشد. زیرا در ازمئه گذشته که کشتی های شرعی مطلقاً بموازات ساحل حرکت میکردند ورود بنادر و خروج از آنها برای کشتی های کندرو اشکالات بسیار داشت و غالباً ناچار بودند منتظر باد موافق (باد مراد) باشند و حال آنکه کشتی های تندرو بطوریکه بعدها خواهیم گفت از هر گونه بادی ولو باد مخالف هم برای حرکت خود استفاده میکردند و مثل کشتیهای کندرو مدتهای مدید در انتظار وزش باد موافق منتظر نمی ماندند، علتش این بود که کشتیهای بحرا حمر و کشتیهای هند چون بانی مغزدار ساخته میشد قاعده کشتی زیاد در آب فرو نمی رفت و حال آنکه کشتیهای رومی و یونانی که از چوب ساخته میشد و بست های آهنی داشت زیاد در آب فرو می رفت .

برای فهم این مطلب باید کشتیهای این زمان را در مدنظر بگیریم آنوقت میبینیم مللی که بنادر عمیق ندارند ناچار کشتیهای خود را طوری میسازند که قاعده آنها پهن و عریض است .

باین ترتیب کشتی ها زیاد در آب فرو نمیروند و بالتیجه می توانند وارد بنادر کم عمق **ایتالیا و نیز و هلاند** گردیده یا از آن بنادر خارج گردند ولی ملل دیگر مثل فرانسه و انگلستان چون بنادر خوب دارند و آب های بندری آنها عمیق است کشتی های خود را طوری میسازند که قاعده آنها بنسبت زیاد در آب فرو میرود .

نتیجه این میشود، کشتیهای عریض که زیاد در آب فرو نمیروند فقط وقتی

میتوانند حرکت کنند که باد از عقب بر بادبانهای آنها بوزد و در غیر اینصورت مطلقاً متوقف خواهند ماند ولی کشتیهای طبقه دوم که قاعده باریک دارند و زیاد در آب فرو میروند از هر طرف باد بوزد حرکت مینمایند و بواسطه داشتن قاعده باریک نقطه اتکاء خوبی در آب پیدا میکنند و چون طول کشتی زیادتر است باد از هر طرف که بوزد بیکی از دو طرف کشتی خورده و آن را بحرکت خواهد آورد و آنوقت بوسیله حرکت سکان دماغه کشتی را بطرف مقصد و محلی که در نظر دارند متوجه میکنند تا بهمان طرف برود ولی وقتی که قاعده کشتیها عریض بود و زیاد در آب فرو نرفت نقطه اتکائی در آب ندارد و باد آنرا روی آب بحرکت در آورده پیشاپیش خود بجلو میراند و فقط کشتی از جهت مخالف باد میتواند حرکت کند ولی بادهای دریا بولپوس است و هر روز یا هر چند روز از یکطرف میوزد باستانی بادهای موسمی و دائمی، نتیجه این میشود که :

اولاً - کشتیهای که قاعده عریض یا مدور دارند باید همواره در انتظار باد موافق باشند و اینموضوع طبعاً باعث تأخیر حرکت و مسافرت میشود بخصوص در ازمئه قدیمه که بواسطه فقدان قطب نما کشتیها ناچار بودند بموازات ساحل بروند و چون سواحل هم دارای پیش آمد گیها و عقب رفتگیهاست خط سیر کشتیها هم روز بروز تغییر میکرد .

ثانیاً - وقتی کشتی دارای قاعده عریض و مدور بود نمیتواند بادبانهای بسیار برافرازد و این موضوعی است که مورد اتفاق عقیده بحر پیمایان امروزه میباشد . اکنون که فن ساختمان سفاین بدرجه تکامل رسیده و هر گونه نواقصی را در نتیجه علم و صنعت رفع مینمایند اینهمه تفاوت بین کشتیهای مدور و کشتیهای نوک تیز موجود است، فکر کنید که در سابق بین این کشتیها چقدر تفاوت موجود بوده .

دیگر اینکه کشتیهای بحر احمر و هندوستان کوچک ولی کشتیهای رومی خیلی بزرگتر و فقط اندکی کوچکتر از کشتیهای ما بوده است و همه میدانند

کشتیه‌های کوچک خیلی زیادتر از کشتیه‌های بزرگ دستخوش طوفان می‌باشند ، مثلاً طوفانی که ممکن است يك کشتی کوچک را غرق نماید آسیبی بيك کشتی بزرگ وارد نخواهد آورد .

يك قاعده هندسی وجود دارد که هر قدر جسمی بزرگتر باشد سطح خارجی آن کمتر است برای روشن شدن مطلب توضیح می‌دهیم. مطابق قانون ساختمان کشتی ظرفیت بارگیری کشتی عبارت از وزن نصف آبی است که آن کشتی گنجایش آنرا دارد مثلاً اگر يك کشتی بتواند هشتصد تن آبر را در خود جا بدهد و پر شود ظرفیت بارگیری آن در دریا چهارصد تن است و کشتی کوچکتری که چهار صد تن آب گنجایش دارد در دریا دو صد تن ظرفیت دارد.

باین طریق نسبت بزرگی کشتی اول بمیزان باری که میتواند حمل نماید نسبت ۸ به ۴ است و نسبت بزرگی کشتی دوم بمیزان باری که میتواند حمل نماید نسبت ۴ به ۲ است حال اگر فرض کنیم نسبت سطح خارجی کشتی اول بسطح خارجی کشتی دوم مثل ۸ به ۶ باشد در این صورت سطح خارجی کشتی اول نسبت بوزنش ۸ به ۴ و نسبت سطح خارجی کشتی دوم نسبت بوزنش ۶ به ۲ خواهد بود و بالتیجه کشتی اول که بزرگتر است نسبت بسطح خارجی خود خیلی زیادتر بار حمل مینماید از طرف دیگر چون بادهای تند و امواج دریا فقط سطح خارجی کشتی را مورد حمله قرار میدهند کشتی بزرگتر در قبال امواج و طوفان بهتر مقاومت خواهد کرد زیرا سنگین تر است در صورتیکه کشتی کوچکتر چون بار کمتری دارد و سبک تر میباشد دستخوش امواج دریا خواهد شد .

اینهم دلیل دیگری است که نشان میدهد کشتیه‌های رومی و یونانی بواسطه بزرگی از لحاظ بحر پیمائی بر کشتیه‌های کوچک بحرا حمر و هندوستان مزیت داشتند.

فصل هفتم تجارت یونانیها

..... یونانیهای اولیه همگی دزد دریائی بودند ، مینوس دزد

دریائی معروف یونان اگر حوزه عملیاتش فقط منحصر باطراف جزیره مسکونی او نبود قطعاً تسلط بزرگی در دریا پیدا میکرد ولی وقتی که یونانیها ملت عظیمی شدند روز بروز بر تسلط دریائی آنها افزوده شد تا جائی که ملت آتن حقیقه^۱ دارای سیادت دریائی بود و بزرگترین سلاطین آن دوره را که پادشاه ایران باشد و ادار بقبول افکار خود کردند همانطور که نیروی دریائی **سریانیها** و جزیره **قبرس** و فینیقیها را شکست دادند اینك در خصوص سیادت دریائی آتن صحبت میکنیم :

گزنفون مورخ میگوید : گرچه آتنیها دارای سیادت دریائی هستند ولی نظر باینکه دريك قاره زندگی میکنند غالباً مورد تهاجم بیگانگان قرار گرفته و دستخوش چپاول و انهدام میگردند در صورتیکه سفاین آتن بر نقاط دور دست حکومت میکند .

بر اثر این چپاولها و حملات بزرگان آتن اراضی خود را رها کرده و اموال خویش را در یکی از جزائر که محل امنی است پنهان میکنند و سایر طبقات هم که چیزی ندارند از تهاجمات بیمناک نیستند و حال آنکه اگر آتن يك جزیره بود در عین حال که سیادت بحری داشت و میتواندست بمثل دیگر اذیت کند هیچ ملتی قادر نبود که باو حمله نموده و یا صدمه بزند .

وقتی افکار گزنفون را با اوضاع امروز مقایسه میکنیم گوئی گزنفون میخواسته در باره **انگلستان** صحبت کند ولی آتن با وجود تمام بزرگان خود و با وجود نقشهها و پروژههای عالی و جالب توجهی که از مغز بازرگانان و بزرگان آن کشور خارج میشده معیناً همواره در صدد توسعه سیادت دریائی خود بوده بدون اینکه از آن استفاده نماید و با وجود معادن و بحر پیمایان و نفوذ عظیم خود نتوانست از تجارت استفاده نماید در صورتیکه **سولون** قانونگذار بزرگ یونان قوانین جالب توجهی برای این کشور وضع کرده بود.

تجارت آتن صرفاً منحصر بخود یونان و بحر اسود بود و از این حدود تجاوز نمیکرد ولی برعکس تجارت **کورنت**^۱ رونقی بسزا داشت زیرا این شهر

۱- کورنت شهری است در منتهی الیه جنوبی یونان . مترجم

دو دریای شرقی و غربی یونان را از هم جدا میکرد و مدخل و دروازه یونان محسوب میگردید موقعیت جالب توجهی داشت و در زمانی که هر يك از شهرهای یونان کشور مخصوصی بودند دارای اهمیتی بسزا بود و بهمین جهت خیلی بیشتر از آن تجارت نمود.

کورنت دارای دو بندر بود یکی برای توقف کشتیهائی که از آسیا میآمدند و دیگری برای لنگر انداختن سفاینی که از ایتالیا ی فعلی عزیمت کرده بودند زیرا چون عبور از مقابل دماغه کورنت بواسطه بادهای مخالفی که در این نقطه از دریا میورید خیلی دشوار بود سفاین ترجیح میدادند که دریکی از دو بندر شرقی و غربی این شهر لنگر بیندازند و حتی ممکن بود مال التجاره را از زمین به بندر دیگر منتقل کنند که بار کشتیهای دیگر بشود.

هیچیک از شهرهای یونان باندازه کورنت دارای آثار صنعتی و هنری نبود ولی افسوس که مذهب اخلاق پاک اهالی را فاسد کرد و همچنین تجمل عم بفساد اخلاق کمک نمود و این دو عامل برای فساد اخلاق اهالی کورنت دست بهم داد منجمله برای ونوس رب النوع زیبایی معبدی ساختند که هزار دوشیزه زیبا بدان معبد اختصاص داشت و بسیاری از زیبایان یونانی که آتنه سرگذشت آنها را نوشته از این معبد خارج شدند.

در زمان **هومر** شاعر معروف یونانی تنها سه شهر **رودس** و **کورنت** و **اورکومن** دارای عظمت و رونق بودند و **هومر** در کتاب **ایلیاد** میگوید: **ژوپیتر** رب الارباب چون اهالی رودس را دوست میداشت بآنها ثروت عظیمی داد و وسیله تحصیل ثروت را در دست اهالی کورنت نهاد، در جای دیگر ایلیاد ضمن تعریف شهرهائی که خیلی طلا دارند در درجه اول شهر **اورکومن** را نام میبرد و میگوید از حیث داشتن طلا مثل شهر **طیس** در مصر است رودس و کورنت عظمت خود را حفظ کردند اما اورکومن رونق و جلال خود را از دست داد زیرا چون اورکومن نزدیک دریای **هلسپون** و بحر اسود واقع شده بود طبعاً ثروت خود را از بحر پیمائی در این دریاها بدست میآورد کما اینکه افسانه **نرشمه طلا** که یکی از افسانههای کهنه و **اساطیر** یونان

است و دال بر ثروت اهالی اورکومن میباشد در کنار دریای **هلسپون** بوجود آمد و نیز افسانههای دیگری که در خصوص بحر پیمایان یونانی در کتب ضبط کرده اند نیز در همین دریا بوجود آمده است ولی چون بعداً دریا های **هلسپون** واسود و غیره معروفتر شدند و سایر شهرهای یونان در آنجاها بنای تجارت را گذاشتند و با ملل وحشی و صحراگرد تجارت کردند شهر اورکومن متدرجاً رونق و جلال خود را از دست داد و در شمار سایر شهرهای یونان در آمد.

یونانیها قبل از **هومر** فقط بین خودشان تجارت میکردند و بتدریج با ملل وحشی داد و ستد نمودند و بهر نسبت که وسعت و سلطه آنها زیادتر شد ملل جدیدی را تشکیل دادند و کوچ نشینهای ایجاد نمودند که هر يك از آنها ملتی گردیدند.

اگر نظری بنقشه یونان بیندازید ملاحظه خواهید کرد این کشور شبه جزیره عظیمی است که از هر طرف دماغه هائی از آن در دریا جلورفته و گوئی دریا را عقب رانده است و ضمناً خلیج هائی در اطراف آن گشوده شده که گوئی برای پذیرائی دریا آغوش باز کرده است و کوچ نشینهای عدیده یونان نظیر يك دایره این کشور را احاطه کرده و بالنتیجه وضع طبیعی سواحل کشور طوری است که در دنیای قدیم این ملت از هر طرف میتوانست تجارت نماید و باد نیای آن زمان اعم از وحشی و غیر وحشی آشنا شود با این وضع طبیعی یونانیها بهر نقطه که میرفتند کوچ نشین تشکیل میدادند کما اینکه در **سیسیل** و **ایتالیا** و سواحل دریای سیاه و آسیای صغیر کوچ نشین هائی تشکیل داده و ملل جدیدی بوجود آوردند و بتدریج شهرهای یونان رونق و جلال بزرگی پیدا کرد و يك سلسله جزایر بیشمار هم در صف اول سواحل یونان را احاطه و برای جلوگیری از تهاجم بیگانگان موانع بسیار خوبی محسوب می شدند.

از آن پس دنیا از یونان حساب میبرد، معا بد بزرگ در این کشور بوجود آمد که سلاطین ملل مختلف یونان برای آنها تحف و هدایا میفرستادند، اعیاد بزرگی برپا میگردید که عموم ملل یونان در آن شرکت مینمودند، خطبا و گویندگانی

بوجود آمدند که نامشان شهره آفاق شد، دانشمندان یونان در جهان معروف شدند، صنایع و هنرهای زیبا بدرجه‌ئی رسید که بالاتر از آن ممکن نبود.

فصل هشتم

اسکندر و فتوحات او

در زمان اسکندر چهار واقعه اتفاق افتاد که انقلاب بزرگی در تجارت ایجاد نمود، این چهار واقعه عبارت از تصرف شهر تیر و فتح مصر و فتح هندوستان و کشف دریای بزرگی که در جنوب هندوستان است.

بعد از اینکه این دریای بزرگ کشف شد یونانیها از راه این دریا که همان اقیانوس هند است مبادرت بتجارت نمودند ولی باید توجه کرد که قبل از اسکندر هم ملت دیگری هندوستان را کشف کرده بود.

ایرانیان قبل از اسکندر اقیانوس هند را کشف کرده بودند زیرا امپراطوری داریوش پادشاه ایران از طرف مشرق برود سند محدود بود، داریوش دریانوردان را مأمور نمود جریان رود سند را طی نموده و بمصب آن برسند و سپس از مصب رود سند دریانوردی خود را ادامه بدهند، باین طریق دریانوردان مزبور تا دریای سرخ جلورفتند با این وصف ایرانیها از دریانوردی و بازرگانی هند استفاده نکردند و دلیل عدم استفاده آنها از این دریا که دریای ساحلی هندوستان بود از این قرار است:

دریای ایران (عمان فعلی) که از خلیج فارس تا رود سند ادامه دارد و از طرف جنوب تا کوههای پاروپامیزاد^۱ ممتد است در واقع به ایرانیان تعلق داشت ولی قسمتهای جنوبی این دریا سواحل لم یزرع و غیرمسکون داشت و در داستانها میگویند ارتش سیروس و سمیرامیس در این سواحل تلف شده و حتی سواحل شمالی این دریا (فارس و کرمان کنونی) نیز غیرمسکون و لم یزرع بود اسکندر کبیر که از سواحل شمالی این دریا گذشت در بازگشت از هندوستان قسمتی از ارتش خود را بواسطه گرمی هوا و کم آبی ازدست داد در این سواحل قبایلی زندگی میکردند که پلین

۱- کوههای پاروپامیزاد سلسله کوههای مسقط کنونی است.

قبایل ماهی‌خوار را بآنها نام داده است زیرا این قبایل زراعت نمیکردند و معاش خود را فقط باصید ماهی تأمین می نمودند بالنتیجه سواحل جنوبی ایران که شمال دریای عمان میشود فاقد شهرها و بنادر تجارتی بود و از طرف دیگر ایرانیها از بحر-پیمائی سر رشته نداشتند و مذهب زرتشت دریاپیمائی را منع کرده بود^۱.

گرچه داریوش پادشاه ایران بوسیله دریانوردان خویش دریای هند را از مصب رود سند تا بحر احمر پیمود ولی منظور از این بحر پیمائی ابراز قدرت سلطنتی و تسکین هوی و هوس پادشاه بود نه تجارت، بهمین جهت نتیجه مادی از بحر پیمائی حاصل شد.

نکته دیگری که سبب شد ایرانیان با هندوستان تجارت نکنند این بود که در آن زمان میگویند قسمتهای جنوبی هندوستان غیرمسکون است و حکایت میکردند سیروس تمام قشون خود را در آن صفحات ازدست داد و بیش از هفت تن از افراد سپاه او مراجعت نکردند.

و قتی که اسکندر به هندوستان لشکر کشید گرچه از راه شمال وارد آن منطقه گردید ولی متوجه شد قسمتهای جنوبی هندوستان آباد و پر از شهرهای بزرگست لذا قسمتهای جنوبی هند را تصرف کرد، آنوقت مصمم شد هندوستان را بوسیله تجارت دریائی با اروپا مربوط نماید اسکندر برای حصول این منظور دستور داد سفاین بسیاری در کنار رود هیداسپ^۲ که از شعب رود سند میباشد ساخته، آنگاه کشتیها از این راه سر ازیر شده وارد سند گردیدند و بطرف دریارفتند.

در آن موقع شهری در مصب رود سند بود که بنام پاتال خوانده میشد، اسکندر نیروی دریائی و قشون خود را در این شهر گذاشت و خود با معدودی از کشتیها راه دریا را در پیش گرفت و مقدار زیادی در سواحل هندوستان و بلوچستان جلورفت و در نقاط مخصوص دستور ساختمان بنادر و بار اندازها داد و سپس به پاتال مراجعت کرد!

۱- در ضمن دستورات آئین زرتشت رعایت نظافت آب که یکی از عناصر پاک است تأکید شده باین جهت به کشتی رانی توجه نمیشده است که آب کثیف نشود. مترجم

این مرتبه مسافرت بزرگ نیروی دریائی اسکندر در طول سواحل دریائی هند آغاز گردید در حالیکه نیروی دریائی در طول این سواحل راه می‌پیمود اسکندر با سپاه خود از خشکی می‌گذشت که پیوسته بین نیروی دریائی و زمینی ارتباط برقرار باشد و بتوانند بهم کمک کنند .

باین ترتیب قشون زمینی و نیروی دریائی اسکندر از سواحل هندوستان و سواحل طوائف ماهی‌خوار (بلوچستان فعلی) و سواحل **کارامانی** (کرمان حالیه) و سواحل فارس گذشتند .

اسکندر در طول این سواحل شهرهای چندی ساخت و چاههایی برای تحصیل آب حفر کرد و بقسمتی از طوائف ماهی‌خوار امر نمود از خوردن ماهی صرف نظر نموده و در عوض زراعت نمایند که تا در طول این سواحل ملل متمدن زندگی کنند .

شرح مسافرت نیروی دریائی اسکندر از مصب رود سند تا مصب **شط العرب** توسط دونفر از ملاحان سفاین مزبور موسوم به **نه آرک و اونزیکریت** نوشته شده و بر طبق آن سفرنامه‌ها معلوم میشود مدت ده ماه طول کشید تا مسافرت اسکندر پایان یافته است و وقتی نیروی دریائی به **شوش** (خوزستان فعلی) رسید با قشون زمینی تلاقی کرد، در آن موقع اسکندر در شوش به سپاهیان خود ضیافت داده است^۱. بعضی از تذکره نویسان نوشته‌اند اسکندر شهر اسکندریه را در مصر بنا نهاد که با هندوستان تجارت کند غافل از اینکه وقتی اسکندر این شهر را بنا کرد هنوز به هندوستان نرفته و اقیانوس هند را کشف نکرده بود، بنا کردن شهر اسکندریه از لحاظ تسلط بر مصر بود. حتی بعد از کشف اقیانوس هند هم با وجودیکه اسکندر خیال داشت از راه این اقیانوس اروپا را به هندوستان مربوط نماید باز هم بفکر استفاده از اسکندریه برای تجارت با هندوستان نیفتاد بدلیل اینکه اسکندر نمیدانست دریای احمر بین اسکندریه و اقیانوس هند وجود دارد^۲.

۱- در کتاب مرآة البلدان که در زمان ناصرالدین شاه نوشته شده سیاحتنامه نه آرک در

باب این مسافرت ده ماهه دریائی ترجمه و ذکر گردیده است .

۲- کانال سوئز هم در آن زمان نبوده که اسکندر شهر اسکندریه را به بحر احمر وصل کند. مترجم

اسکندر اقیانوس هند را کشف کرد ولی بحر پیمائی این پادشاه را به شوش آورد . این بود که مصمم شد از راه بین‌النهرین اروپا را به هندوستان متصل نماید . و بهمین جهت بود که روی فرات و دجله و کارون شروع به اکتشافات نمود و سدهائی را که ایرانیان روی این رودخانه ساخته بودند خراب کرد تا مانع کشتی‌رانی نباشند .

در **بابل** واقع در سواحل دجله بندر بزرگی ساخت که هزار کشتی در آن جا می‌گرفت و مبلغ پانصد **تالان** (واحد پول طلا) به **سوریه و فینیقیه** فرستاد که دریانوردان آنجا را استخدام کرده ببا بل بفرستند تا اسکندر آنها را در طول سواحل **خلیج فارس** و دریای عمان اسکان دهد و مواظب حرکت سفاین باشند .

تمام این اقدامات می‌رساند که اسکندر می‌خواست از راه بابل و خلیج فارس روابط بازرگانی اروپا را با هندوستان برقرار نماید نه از راه اسکندریه و بحر احمر .

بعضی‌ها تصور کرده‌اند اسکندر خیال تصرف عربستان را داشت می‌گویند که این پادشاه می‌خواست مرکز امپراطوری خود را در عربستان قرار بدهد ولی این تصور خطاست زیرا اولاً اسکندر هنوز نمیدانست عربستان چطور جائی است و آنرا ندیده بود تا بتواند تصور کند برای مرکز امپراطوری او صلاحیت دارد یا نه و از آن گذشته اگر بنا می‌رفت می‌فهمید برای مرکز امپراطوری او اقتضا ندارد زیرا بطوریکه بعداً محقق شد خلفای اسلام با اینکه از عربستان بیرون آمده بودند همینکه قوتی گرفتند و امپراطوری اسلامی تشکیل شد دانستند عربستان برای مرکز امپراطوری خوب نیست و از آنجا خارج شده بغداد را برای مرکز امپراطوری خود انتخاب کردند .

فصل نهم

تجارت یونیه‌ها بعد از اسکندر

و قتیکه اسکندر کبیر مصر را تصرف نمود بر خلاف امروز مردم از تمام خاک مصر اطلاع نداشتند، از سواحل شرقی مصر که سواحل غربی بحرا حمر باشد بی اطلاع بودند کشور مصر در آن موقع بیک قسمت از اطراف رود نیل گفته میشد که نوار باریکی را از اراضی آن کشور در کنار این رود تشکیل میداد و هر سال بر اثر طغیان رود نیل مشروب میگردد مردم نه تنها از سواحل شرقی مصر بی اطلاع بودند بلکه نمیدانستند اطراف عربستان دریاست و معتقد بودند نمیتوان اطراف شبه جزیره عربستان گردش کرد زیرا آنهایی که در صدد این گردش برآمده بودند قرین موفقیت نگردیدند.

مردم در آن زمان میگفتند چگونه ممکن است در سواحل شرقی عربستان دریا پیمائی کرد و حال آنکه قشون کامبیز پادشاه ایران در سواحل شرقی عربستان از بین رفت و قشونی که یکی از سلاطین بطالسه از مصر بکمک سلوکوس نیکاتر پادشاه بابل فرستاد ناچار شد از صحرای عربستان بگذرد و در عبور از نقاطی که امروز شبه جزیره سینا و صحرای فلسطین است دچار متاعب بسیار سخت گردید و بواسطه حرارت آفتاب ناچار بود شبها حرکت نماید.

مردم آن زمان در خصوص عربستان اینطور فکر میکردند: عقیده نداشتند بتوان در اطراف عربستان بحر پیمائی نمود، از طرف دیگر ایرانیها اصلا فاقد بحر پیمائی بودند و بهمین جهت وقتی مصر را تصرف کردند در آنجا هم مطابق رویه همیشگی خودشان توجهی بدریا نوردی ننمودند و اصلا بحر پیمائی در بحرا حمر فراموش شد و حال آنکه قبل از آن تاریخ و در ازمئه قدیمه بطوریکه در فصول قبل دیدیم یهودیه و سکنه تیر نه تنها در بحرا حمر بحر پیمائی میکردند بلکه در تمام اقیانوس هند هم تجارت مینمودند، و قتیکه یونانیها مصر را فتح کردند بین رود نیل و دریای قلزم شروع بشکار فیل نمودند، این شکار وسعت کشور مصر را بنظرشان

رسانید و آنها را بساحل بحرا حمر آورد، آنها سواحل غربی این دریا را که سواحل شرقی مصر باشد کشف نمودند تا اینکه بعدها بحرا حمر طی سلطنت یونانیها در مصر کشف گردید^۱.

بطالسه مصریس از کشف بحرا حمر شروع بحر پیمائی و بازرگانی نمودند بخصوص آنکه در زمان آنها ملت تیر که همواره رقیب تمام ملل بحر پیمادر بحرا حمر و اقیانوس هند بود از بین رفته و بطالسه معارضی نداشتند و در نتیجه این بازرگانی کشور مصر مرکز دنیا گردید.

ایرانیها هم معارض و رقیب تجارت بطالسه نشدند و آنها را بحال خود گذاشتند تا از راه بحرا حمر و جنوب عربستان و هندوستان تجارت کنند زیرا ایرانیها در زمان بطالسه مثل سابق بتجارت شمال هندوستان علاقمند بودند و از راه جیحون و دریای خزر مال التجاره هندوستان را ببحر سیاه میردند.

نکته‌ای که ذکرش لازم است اینست، در ازمئه قدیمه و حتی در زمان اسکندر و بعد از او که سلوکیدها در ایران سلطنت کردند همه عقیده داشتند بحر خزر با اقیانوس راه دارد و میگفتند از طرف شمال بهندوستان وصل میشود و حتی اسکندر قبل از مرگ خود تصمیم گرفته بود اقیانوس شمالی را که با هندوستان راه دارد و بحر خزر مربوط است کشف کند.

بعد از اسکندر جانشینان او سلوکوس و انتیوکوس نیز همین عقیده را داشتند و برای کشف اقیانوسی که به بحر خزر مربوط است سفایینی در این دریا ساختند و هر یک قسمتی از دریای خزر را کشف کردند، با اینوصف باز بحقیقت امر پی نبردند و ندانستند این دریا از هر طرف محدود است، همین توجه دائمی آنها باین دریا و خیال تجارت شمال هندوستان از راه جیحون سبب گردید تجارت اقیانوس هند را برای بطالسه باقی بگذارند و شاید لم یزرع بودن سواحل جنوبی ایران که شمال بحر عمان و خلیج فارس باشد نیز در این امر دخیل بوده

۱- مقصود از سلطنت یونانیها در مصر همان سلطنت اسکندر و جانشینان او میباشد که بطالسه

نام داشتند و مدت مدیدی در مصر طول کشید. مترجم

زیرا طوائفی که در این سواحل زندگی میکردند استعداد بحرپیمائی نداشتند و ملاح نبودند .

سلو کیده‌ها (پادشاهان ایرانی جانشینان اسکندر) نمیتوانستند برای تجارت با هندوستان از آنها استفاده کنند و حال آنکه بطالس در مصر چون مالک جزیره قبرس و فینیقیه بودند از ملاحان زبردست این دو منطقه برای تجارت با مصر استفاده مینمودند .

بهر حال چیزی که اسباب تعجب است این است که قدما با اصرار عجیبی معتقد بودند دریای خزر باقیانوس راه دارد و اکتشافاتی که اسکندر و پادشاهان سریانی و اشکانی در این دریا نمودند تغییری در عقیده آنها نداد علتش این بود که اولاً قدیمی‌ها مدت مدیدی جز جنوب این دریا را نمی‌شناختند و از سایر نقاط آن بی‌اطلاع بودند و پس از آنکه متدرجاً بطرف شمال رفتند تصور نمودند بطرف اقیانوس می‌روند ولی راه پیمائی آنها بسوی شمال از حدود مصب جیحون در مشرق و آلبانی^۱ در مغرب تجاوز نکرد. زیرا بحر خزر در صفحات شمالی با طلاق و لجن آلود است و برای بحرپیمائی مستعد نیست .

بر گردیم بموضوع اصلی، اسکندر در مسافرت به هندوستان از حدود رود هیپانیس تجاوز نکرد، رود مزبور آخرین و شرقی‌ترین رودی است که برود سند میریزد و بهمین جهت یونانیها چون قسمت کمی از هندوستان را می‌شناختند فقط با همین قسمت تجارت مینمودند ولی سلو کوس نیکاتر که بعد از اسکندر در ایران جانشین او شد تا رود گنگ جلوزفت و مصب این رود را کشف نمود و بالتیجه دریائی که امروز بنام خلیج بنگاله میخوانند شناخت .

از آنچه گفته شد این نتیجه بدست می‌آید که قدما دریاها را از راه خشکی کشف میکردند در صورتی که امروز اراضی مجهول را از راه دریا کشف می‌کنند .

۱- آلبانی محلی است که امروز بنام مخاج قلعه موسوم در ساحل غربی بحر خزر است . مترجم

بعد از اسکندر و سلو کوس نیکاتر دیگران در سمت مشرق هندوستان کشفیاتی نکردند ، استرابون هم در این قسمت تردید دارد ولی کشفیات دیگران بعد از سلو کوس نیکاتر در طرف جنوب صورت گرفت و بالتیجه بنادر جدیدی را در ساحل غربی هندوستان کشف کردند که یکی از آنها سرزمین سیجر بود و کشف این سرزمین کمک جدیدی به توسعه تجارت با هندوستان کرد .

پلین میگوید قدما برای تجارت با هندوستان متدرجاً سه راه انتخاب کردند بدو راه بازرگانی هندوستان این بود که کشتیها از دماغه سیاهر در مشرق عربستان بمصب رود سند میرفتند و بعداً جاده دیگری را که کوتاه‌تر و مطمئن‌تر بود انتخاب نموده و از دماغه سیاهر بسرزمین سیجر میرفتند ولی چون سیجر در جنوب مصب سند قرار داشت لازمه اش این بود که راه دوم طولانی‌تر باشد اما از این جهت راه دومی در نظر قدما کوتاه‌تر جلوه میکرد که مجبور نبودند در طول سواحل حرکت کنند و میتوانستند از بادهای موسمی استفاده نمایند عاقبت بازرگانان قدیمی راه دیگری را که سومین راه هندوستان بود برای تجارت انتخاب کردند و از بنادر کان ، اوسلی واقع در مدخل بحر احمر (باب المندب کنونی) عزیمت کرده با استفاده از باد غربی خود را بساحل غربی هندوستان میرسانیدند و بجای مدت مدیدی که در طول سواحل عربستان حرکت نمایند مستقیماً از مغرب بمشرق میرفتند زیرا توانسته بودند موقع وزش بادهای شرقی و غربی را در این حدود بشناسند، در واقع بادهای موسمی و همیشگی برای آنها مثل قطب نما شده بود .

پلین میگوید دریانوردان وسط تابستان بطرف هندوستان عزیمت نموده و دریایان پائیز و آغاز زمستان از آنجا مراجعت مینمودند، این موضوع با گزارشهای رسمی دریانوردان امروزی کاملاً مطابقت مینماید زیرا در این قسمت از دریا که بین عربستان و آفریقا و هندوستان واقع شده دو باد موسمی وجود دارد اول بادی که از مغرب بطرف خاور میوزد و این باد در ماههای اوت و سپتامبر که پایان تابستان

۱- سیجر سرزمینی است که پادشاهان یونانی ماوراءالنهر آنرا کشف کردند. مترجم

و آغاز پائیز است شروع میگردد .

دوم بادی که ازمشرق بهباختر میوزد و اینباد درماه ژانویه و اائل زمستان آغاز میشود ، امروز هم دریانوردان ما بتبعیت ازاین دو باد عیناً نظیر دریانوردان عصر بطالسه بهندوستان رفته و از آنجا مراجعت میکنند .

نیروی دریائی اسکندر برای وصول بخوزستان ازمصب رودسند ده ماه صرف وقت نموده وسفاین او درماه ژوئیه از مصب رود سندحرکت کردند یعنی هنگامی عزیمت نمودند که بادموسمی ازمغرب بمشرق میوزید ، امروزهیچیک از دریانوردان جرئت نمیکند در چنین موقعی از هندوستان مراجعت نمایند زیرا در فاصله بین دو باد موسمی يك بادی ازشمال میوزد و بابادهای موسمی مخلوط گردیده در نزدیکی سواحل طوفانهای مهیبی را ایجاد میکند چون نیروی دریائی اسکندر در طول سواحل حرکت میکرد ووزش بادموسمی برخلاف خطسیر کشتیها بود دریانوردان او دچار طوفان سختی شدند .

باید دانست در نتیجه مرور زمان دریانوردی بسیار ترقی کرده است زیرا نیروی دریائی داریوش برای وصول بدریای سرخ ازمصب رودسند دو سال ونیم وقت صرف کرد و نیروی دریائی اسکندر که از رود سند حرکت کرده بوده ماه طول کشید تا بخوزستان رسید ، از این مدت سدهاها در رودسند و هفت ماه را در دریا طی طریق میکرد ولی بعدها دریانوردان بطالسه چهل روزه ازدریای سرخ بساحل هندوستان میرفتند .

پلین میگوید : قدما از اراضی واقع بین هیپانیس و رود گنگ که مصبش در مشرق هندوستان است چندان اطلاعی نداشتند ، در بین دریانوردان کمتر کسانی یافت میشدند که تا مصب رود گنگ بروند .

حقیقت هم همینطور است زیرا دریانوردان گذشته که با تبعیت از بادهای موسمی به هندوستان میرفتند فقط با سواحل غربی هندوستان تجارت مینمودند تا بتوانند در همان سالی که رفته اند مراجعت کنند ، واگر ازمماغه کمرن که جنوبی ترین نقاط هندوستان است عبور نموده و برای رسیدن به رود گنگ هندوستان را

دور میزدند فصل بادهای موسمی میگذشت و دیگر نمیتوانستند در همان سال از هند مراجعت نمایند .

اگر از سواحل شرقی هندوستان صرف نظر کنیم بازرگانی یونانیها و رومیهای قدیم با هندوستان تقریباً باندازه بازرگانی فعلی ما با آن اقلیم توسعه داشته در صورتی که ما امروز تمام ملل هند را میشناسیم و قدما تمام این ملل را نمیشناختند و رویهمرفته آنها خیلی آسانتر از ما با هندوستان تجارت میکردند .

همین امروز اگر ماصرفاً با سواحل غربی هندوستان تجارت میکردیم و با جزایر سوماترا و جاوه و گینه و ملوک و غیره تجارت نداشتیم خیلی بهتر و آسانتر بود زیرا ازدریای سرخ بهندوستان میرفتیم و متحمل زحمت بزرگ دور زدن قاره افریقا و عبور ازمماغه امید نیک نمیشدیم .

فصل دهم

دور زدن دور افریقا

بطوریکه تاریخ نشان میدهد قبل از اختراع قطب نما پیشینیان چهار مرتبه درصدد برآمدند اطراف قاره افریقا را پیمایند باین طریق که يك مرتبه **نکو** و دفعه دوم **اودوکس** دریانوردانی ازاهاالی فینیقیه مأمور کردند که از بحر احمر حرکت کرده و افریقا را دور زده و خود را بمدیترانه رسانیدند و بعد از آنها **ساتاسپ** در زمان **گزرسس** پادشاه ایران برای سومین مرتبه درصدد دور زدن قاره افریقا برآمد و از **جبل الطارق** خارج گردید ولی نتوانست بمقصد نایل آید و افریقا را دور بزند .

برای چهارمین مرتبه **هانون** از طرف **کارتاژنها** برای دور زدن افریقا فرستاده شد و او نیز مثل سومی (ساتاسپ) از **جبل الطارق** خارج گردید ولی قادر به پیمودن اطراف قاره افریقا نگردید .

علت اینکه دونفر اولیه بمقصد نائل آمده و افریقا را دور زدند این بود که از بحر احمر برای پیمودن اطراف قاره افریقا حرکت کردند زیرا سواحل شرقی افریقا خیلی بهتر از سواحل غربی آنست و از اینراه زودتر میتوان بدمماغه امید نیک

رسید در صورتیکه از سواحل غربی باید راه زیادی را پیمود و مشکلات بسیار را متحمل شد باین جهت تا قطب نما اختراع نشد دریا نوردان نتوانستند راه وسط دریا را پیش بگیرند و از ساحل غربی افریقا بدماغه امید نیک نرسیدند.

اشکال دور زدن افریقا سبب گردید که قدمافقط به تجارت سواحل شرقی افریقا اکتفا نمودند و بدون اینکه اطراف این قاره عظیم را بپیمایند در قسمتی از سواحل شرقی و غربی آن شروع بتجارت کردند، یعنی از راه بحر احمر بسواحل شرقی و از راه جبل الطارق بسواحل غربی افریقا رفتند.

نخست **بطالسه** که پادشاهان یونانی مصر بودند بحر احمر را کشف نموده و قسمتی از این دریا را که از شمال آن آغاز و به **باب المندب** ختم میشود پیمودند و از آنجا بدماغه **آرمات** رسیدند که انتهای بحر احمر و در مشرق افریقا واقع است نکته در اینجاست که قدمای این دماغه بعد از راه خشکی سواحل افریقا را کشف کردند این اکتشاف بعد از زمان **استرابون** صورت گرفت و بهمین جهت است که استرابون از آن اکتشافات نام نمبرد.

بعد از این مورخ رومیها در سواحل شرقی افریقا متدرجاً دماغه‌های **راپتوم** (سومالی) **پراسوم** (زنگبار) را کشف نمودند و بطوریکه ملاحظه میشود نامهای رومی برای این دماغه‌ها انتخاب کردند.

بطلمیوس جغرافیادان رومی که در زمان **آدرین** زندگی میکرد میگوید انتهای سواحل شرقی افریقا دماغه **پراسوم** است که در چهار درجه جنوبی خط استوا واقع گردیده است.

نویسنده گمنام رومی که سیاحت نامه دریای **اریتره** را نوشته میگوید انتهای سواحل شرقی افریقا دماغه **راپتوم** است که در ده درجه جنوب خط استوا قرار گرفته است.

علت اختلاف این دو نفر در تعیین انتهای سواحل افریقا اینست که **بطلمیوس** محلی را انتهای افریقا میدانست که سابقاً کشف شده ولی دریا نوردان به آنجا نمی‌رفتند و با آن محل تجارت نمیکردند و حال آنکه صاحب سیاحت نامه دریای

اریتره نقطه‌ای را انتهای سواحل افریقا میدانست که دریا نوردان بآنجا رفته و تجارت مینمودند.

چیزیکه مؤید این فرض میباشد اینست که قبایل افریقائی دماغه **پراسوم** آدمخوار بودند و **بطلمیوس** که از این دماغه نام میبرد هیچ نمیگوید بین دماغه **راپتوم** و **پراسوم** چه اراضی و سواحل واقع شده و حال آنکه همین نویسنده نقاط واقع بین **آرمات** و دماغه **راپتوم** را بتفصیل ذکر مینماید.

بهر جهت رومیها گرچه سواحل شرقی افریقا را کشف کردند ولی زیاد با آنها تجارت نمودند زیرا تجارت با هندوستان بازرگانی سواحل شرقی افریقا را تحت الشعاع قرارداد از آن گذشته بطوری که گفتیم قدمای این سواحل را از راه خشکی و یا بر حسب اتفاق و بواسطه طوفانهای که سفاین را باین سواحل میانداخت کشف نمودند، باین جهت از راه دریا بآن نقاط آمد و شد نمیکردند.

ما امروز سواحل افریقا را خیلی خوب میشناسیم ولی از درون این قاره بی‌خبریم، لیکن قدمای این قاره را خیلی خوب میشناختند و از سواحل آن اطلاع نداشتند.

گفته شد فینیقیها دو مرتبه بر حسب دستور **نکو دادوکس** دور افریقا را طی کردند ولی **بطلمیوس** این مسافرت بزرگ را ظاهراً افسانه و بدون حقیقت میداند و بهمین جهت میگوید از دماغه **پراسوم** (زنگبار) تا دریای **سینوس مانیوس** (خلیج سیام فعلی) سرزمینی است که از افریقا به آسیا می‌رود نتیجه بقول این نویسنده دریای هندوستان يك دریای مسدود یعنی دریاچه است.

جغرافیا دانهای دیگری هم که بعد از **بطلمیوس** آمدند این سرزمین موهوم را در جنوب دریای هند قرار دادند بخصوص آنکه تجارت هندوستان از راه ایران و ماوراءالنهر صورت میگرفت و مردم قدیم بجز در مواردی که ذکر شد از راه جنوب به هندوستان دسترسی نداشتند.

فصل یازدهم مارسی و کارتاژ

کارتاژیها قانون بین‌المللی غریبی داشتند و آن این بود، تمام کشتی‌هایی که بین جزیره ساردنی و جبل الطارق تجارت مینمودند غرق میکردند. قانون سیاسی کارتازیها هم عجیب بود، منجمله اهالی ساردنی حق کشت‌زمین را نداشتند و در صورت مبادرت باینکار اعدام میشدند. کارتاز بواسطه قدرتی که داشت متدرجاً بر ثروت خود افزود و همین ثروت موجب مزید قدرت او شد در عین حال که در تمام سواحل جنوبی مدیترانه تجارت مینمود مصمم شد در سواحل اقیانوس اطلس نیز تجارت نماید و هانون دریا نورد معروف کاتازی بر حسب امر مجلس سنای کارتازی سی هزار نفر کارتازی را کوچانیده و بین جبل الطارق و سرنه مسکن داد.

هانون در شرح مسافرت خود میگوید، هر اندازه که کارتاز از جبل الطارق دور است سرنه نیز همان اندازه از جبل الطارق دور میباشد، بنابراین معلوم میشود سرنه چندین درجه دورتر از جزایر خالدا (کاناری) یعنی در جنوب خالداست.

وقتی هانون در سرنه مقیم شد مصمم گردید باز هم بطرف جنوب برود و مدت ۲۶ روز در طول سواحل غربی افریقا بطرف جنوب رفت ولی عاقبت بواسطه نداشتن آذوقه مراجعت نمود و کارتازیها از این اکتشاف جدید هانون استفاده نکردند و سیلاس سیاح کارتازی میگوید در ماورای سرنه دریا قابل کشتی‌رانی نیست و پر از لجن و علف‌های دریائی میباشد.

آلودگی این دریا به علف و لجن مانع از این بود که کارتازیها از اکتشاف جدید هانون استفاده نمایند گرچه هانون دارای شصت کشتی بود و هر یک از

۱- امروز هم دریای این حدود مستور از علف‌است و دریانوردان اروپائی آنرا دریای علف‌زار مینامند. مترجم

کشتیهایش پنجاه پارو داشت و توانست از این دریا عبور نماید ولی سفاین بازرگانی نمیتوانستند از آنجا عبور کنند، فراموش نباید کرد مسافرتی که جنبه حادثه‌جوئی و اکتشاف دارد و پشتیبان آن جرئت و تهور است غیر از مسافرت‌های عادی بازرگانی میباشد.

شرح مسافرت هانون در سواحل غربی افریقا خیلی جذاب و خواندنی است زیرا نویسنده این سیاحت‌نامه خود هانون است و چون دریانوردان و کاشفین بزرگ همواره مشهودات خود را بسادگی مینویسند شرح عملیاتشان خواندنی میشود چه آنکه عمل آنها بزرگتر از آنست که پیرایه لازم داشت باشد.

تمام مطالبی که هانون در کتاب خود راجع بآب و هوا و اوضاع سواحل و قبایل افریقا مینویسد عین مطالبی است که ما در کتب دریانوردان کنونی خود میخوانیم.

هانون هنگامیکه با سفاین خود در طول سواحل افریقا بطرف جنوب میرفت مشاهده نمود هنگام روز سکوت کامل در خشکی برقرار است ولی همینکه شب شد صدای انواع ادوات موسیقی از خشکی شنیده میشد و همدجا آتش و اشعه آن نمودار گردید.

امروز هم دریانوردان ما اوضاع این سواحل را همین طور تعریف میکنند علتش اینست که روزها قبایل وحشی از حرارت آفتاب پناه بسایه جنگلها برده و در شب برای دور کردن جانوران درنده آتش میافروزند و موسیقی و رقص را در شب دوست میدارند.

در جای دیگر هانون فوران یکی از آتش فشانهای سواحل افریقا را بیان میکند و شرح او عیناً نظیر وضعیت فوران کوه آتش فشان وزو در ایتالیا است.

شرح مشاهده دو نفر زن پشم‌آلود که در سواحل افریقا دیده شده و رضایت ندادند همراه کارتازیها بروند و آنها زنها را کشته پوستشان را به کارتاز برده اند آنقدرها دور از حقیقت نیست.

بعدها رومیها گفتند این سیاحت‌نامه افسانه است، علتش این بود که چون

کارتاژیها مبادرت باین اکتشاف نموده بودند رومیها از نظر تحقیر آن را افسانه پنداشتند بین روم و کارتاز بقدری رقابت بود که حتی پس از اینکه رومیها کارتاز را ویران کردند رضایت ندادند مفاخر تاریخی و اکتشافات آن باقی بماند.

متجددین هم بشبوه رومیها منکر این اکتشافات شده اند و میگویند کجاست آن شهرهاییکه هانن در سواحل غربی افریقا بنا کرد؟ کجاست آن کوچ نشین هائی که در این شهرها سکنی داد؟

غافل از آنکه اگر آن شهرها و کوچ نشینها باقی میماند عجیب بود زیرا شهرهاییکه هانن در سواحل غربی افریقا بنا کرد نظیر شهرهای آتن و کورنت نبود که ما بتوانیم امروز آثار و بقایای آن را از زیر خاک یا روی خاک بدست آوریم. هانن در سواحل غربی افریقا بسرعت بناهای سبکی میساخت و عدهائی از کارتازیها را در آن بناها جا میداد و وسایل محافظت آنها را در قبال طوایف وحشی و حیوانات درنده فراهم میکرد و آنوقت بنقاط دیگر میرفت که آبادیهای جدیدی بنا نماید، وقتی از شکوه و عظمت کارتاز کاسته شد و بحریمائی آن قطع شد از دو حال خارج نیست یا این کوچ نشینها تلف شده و از بین رفتند و یا فرزندان آنها جزو قبایل وحشی درآمدند فرضاً اگر آثاری از آن شهرها باقی مانده باشد امروز کیست که در وسط جنگلها و باتلاقها بتواند آن آثار را کشف کند؟

ولی همانطوریکه گفتیم این شهرها و کوچ نشینها وجود داشته کما اینکه سیلاکس و پولیب دو جهانگرد کارتازی در سیاحت نامه های خود از آنها اسم میبرند اما متدجراً کوچ نشینها و شهرهای کارتازی در سواحل غربی افریقا از بین رفته است و امروز جز آثار مختصری چیزی از آن باقی نیست ولی اگر کارتازیها در طول سواحل غربی افریقا جلو میرفتند و تا چند درجه دیگر خود را بسواحل طلا میرسانیدند آنوقت ثروت عظیمی نصیب آنها میشد، فلزات قیمتی بسیاری بچنگ میآوردند همچنانکه امروز این فلزات را بعضی از ملل از آمریکا بدست میآورند.

این را هم بگویم، ملل قدیمه گاهی از اوقات بسرزمین هائی رسیده و فلزات قیمتی زیاد از آن نقاط بدست آورده اند منجمله بطوریکه ارسطو می گوید وقتی

فینیقیها به تارتز (والانس) واقع در سواحل شرقی اسپانیا رسیدند بقدری نقره تحصیل کردند که نتوانستند با سفاین خود حمل نمایند و اثاثه و لوازم آشپزخانه خود را از نقره ساختند. دیودور مورخ رومی میگوید: وقتی کارتازیها بکوههای پیرنه رسیدند آنقدر طلا و نقره نصیبشان شد که لنگرهای کشتی خود را از طلا و نقره ساختند، استرابون از قول پولیب جهانگرد کارتازی میگوید که در سرچشمه رود بتیس واقع در رم معادن نقرهئی بود که چهل هزار نفر در آن کار میکردند و روزی ۲۵ هزار درهم از این معدن استفاده میکردند که بحساب پول امروزی فرانسه پنج میلیون لیور در سال میرسید، کوهپائیکه این معادن در آنجاها بود بنام کوه نقره میخواندند ولی امروز در هانور آلمان معادنیست که کارگران آنها ربع کارگران معادن روم نیست معذک در آمد روزانه آن خیلی زیادتر از آن معادن است علت اینکه معادن بتیس در نظر یونانیها و استرابون که یونانیست جلوه نموده اینست که رومیها فقط معادن مس داشتند و چندان معادن نقره نداشتند، یونانیها هم جز معادن محقر خودشان چیزی نداشتند باین جهت از محصول معادن بتیس حیرت کرده اند.

اخیراً جنگپائیکه بین فرانسه و اسپانیا راجع بورا تاج و تخت در گرفت شخصی بنام هارکی دورس که میگفتند بر سر معادن طلا و ورشکست شده و در عوض از اداره مریضخانهها ثروت خوبی بدست آورده از روی مأخذهای تاریخی رومیها و کارتازیها بدربار فرانسه پیشنهاد کرد مجدداً در معادن پیرنه شروع بکار نماید و پس از صدور اجازه شروع بکار کرد ولی هر چه زیادتر میجست کمتر طلا و نقره می یافت.

اهالی کارتاز که در گذشته تجارت طلا و نقره را در دست داشتند مصمم شدند تجارت سرب و قلع را هم بخود اختصاص دهند، آن موقع سرب و قلع از جزایر کاسیتید بدست میآمد که در مشرق انگلستان و مغرب فرانسه واقع و امروز معروف بجزایر سیلی میباشد بدین طریق سرب و قلع این جزایر ببنادر غربی گل (فرانسه) حمل میشد و از آنجا بوسیله ارا به و گردونه آن را بسواحل جنوبی فرانسه و بنادر مدیترانه حمل میکردند و کارتازیها در آنجا فلزات مزبور را خریداری مینمودند ولی برای اینکه

از دست اول این فلزات را خریداری کنند مردی موسوم به **هیمیلکن** را بجزایر **کاستیرید** فرستادند که در آنجا تجارتخانه تأسیس نماید و پس از آن بانگلستان هم رفتند و با آنجا هم مربوط شدند رفت و آمد کارتاژیها بانگلستان در مخیله بعضیها این فکر را ایجاد کرده که شاید آنها قطب نما داشته اند و بهمین جهت ناچار و ملزم نبوده اند در طول سواحل حرکت نمایند ولی حقیقت آن است که آنها نظیر تمام ملل دریا نورد مدیترانه آن زمان در طول سواحل حرکت میکردند و شاهد من در اینجا سرگذشت آن ملاح کارتاژی است که هنگام مسافرت بسوی انگلستان همینکه دید یک کشتی دومی از قفای او میآید کشتی خود را روی خشکی انداخت که جاده انگلستان را بکشتی رومی نشان نهد بهمین جهت مجلس سنای کارتاژ باو پادشاه داد این موضوع میرساند که کشتیها در طول ساحل حرکت میکردند و گر نه ملاح کارتاژی نمیتوانست کشتی خود را روی خشکی بیندازد، با این وصف بعید نبود ملاحان رومی یا کارتاژی طوری حرکت نمایند که گوئی قطب نما داشتند و میتوانستند دور از ساحل و در ناف دریا حرکت نمایند زیرا وقتی هوای دریا برای مدت یکی دو هفته و زیاده تر خوب بود هر روز آفتاب میدمید هر شب هوا صاف بود و ملاحان می توانستند ستاره قطبی را که در شمال واقعت بینند آن وقت بکمک ستاره قطبی و آفتاب طوری حرکت میکردند که گوئی قطب نما داشتند ولی باید دانست اینگونه بحریمائیا استثنائی بوده و عمومیت نداشته است.

ملت کارتاژ یک ملت بحر پیما بود و علاقه زیادی داشت بحریمائیا را بخود اختصاص دهد، بهمین دلیل پس از خاتمه نخستین جنگ کارتاژ و روم ضمن مذاکراتیکه هانن برای انعقاد معاهده صلح با روم پیما مینمود به آنها گفت من بهیچوجه قبول نمیکم شما قدم بدریای **سیسیل** بگذارید و دست خود را در آب این دریا بشوئید از شرایط آن عهدنامه این بود که رومیها حق ندارند با جزیره **سیسیل** و ساردنی و شمال آفریقا تجارت کنند و بایستی فقط با خود کارتاژ تجارت نمایند.

این استثنا برای آن مقرر شده بود که رومیها جز کارتاژیها ملل دیگر را شناسند و همواره کالارا از دست دوم خریداری کنند که بتبع کارتاژ تمام شود.

همان اندازه که کارتاژ علاقه بسیادت دریائی داشت روم خواهان سیادت خشکی بود هر یک از دو ملت با کمال پافشاری و حسادت خواهان حفظ سیادت در قلمرو مربوط بخود بودند.

علاقه کارتاژ بحفظ سیادت دریائی سبب گردید که جنگهای بزرگی بین کارتاژیها و مارسا خصوصاً بر سر صید ماهی در گیرد ولی بعداً صلح کردند و بر قابت یکدیگر بتجارت پرداختند و در عین حال اهالی مارسا بکارتاژیها خیلی حسد میورزیدند زیرا با آنکه از لحاظ بحریمائیا و صنایع دریائی با آنها برابر بودند از حیث توانائی و زور از کارتاژ پست تر و ضعیف تر بودند.

همین موضوع سبب گردید که مارسا بکارتاژ یعنی روم طرح الفت بریزد و باصمیمت خاصی در دوستی روم پایدار بماند.

از جنگهایی که رومیها بر علیه کارتاژیها در اسپانیا کردند مارسا استفاده شایانی کرد زیرا در وسط راه بود و وسائل جنگ را فراهم نموده به رومیها میفروخت.

وقتی کارتاژ در شمال آفریقا و کورنت در جنوب یونان ویران گردید چون مارسا دیگر معارضی نداشت بر قدرت و رونقش افزود و رومیها هم بدون اینکه نظری نسبت به مارسا داشت باشند از آن حمایت میکردند و اگر جنگهای خانگی نبود مارسا میتوانست با سعادت و آسودگی زندگی نماید.

فصل دوازدهم

جزیره دلوس - میتریدات

وقتی که رومیها کورنت را ویران کردند تجار این شهر بجزیره دلوس مهاجرت نمودند تا در امان باشند زیرا بموجب معتقدات و شعائر ملل آن زمان (بطوریکه **استرابون** در کتاب دهم خود میگوید) جزیره **دلوس** مکان امنی بود و هر کس بآنجا میرفت امنیت داشت.

اما بازرگانان کورنت صرفاً از لحاظ امنیت باین جزیره نرفتند بلکه چون

این جزیره وسط راه ایتالیا و آسیا واقع بود و بعد از انهدام کارتاژ و یونان بهترین محل تجارت بین شرق و غرب بود .

سابقاً گفته شد یونان در ابتدا کوچ نشینهای بد اطراف و من جمله به آسیای صغیر و سواحل بحرا سود فرستاد و این کوچ نشینها تحت تسلط سلاطین ایران رسوم و آداب خود را حفظ کردند ، اسکندر هم متعرض آنها نشد و بعدها در این کوچ نشینها سلاطین و دولتهائی بوجود آمدند که **میتريدات** پادشاه اشکانی از آنها استفاده کرد و در سایه اتحاد با آنها مرتباً توانست پول و قشون و وسائل جنگی برای نبرد با رومیها بدست آورد و بتدریج قشون خود را بطرز رومی بسیج کرده و تعلیمات بدهد و بالتبجید ارتش نیرومندی بوجود آورد . اگر این پادشاه بواسطه تجمل و عیاشی فاسد نمیگردید بلاشک یکی از پادشاهان بزرگ محسوب میشد .

با این ترتیب زمانی که رومیها در مذهبهای عزت و اوج سعادت بودند و کارتاژ و کورنت و سایر رقیبان را از بین برده بودند میتريدات رم را با دیگر جنگ کشانید و مزایای فتوحات سابق رم را از بین برد .

در جنگی که بین رومیها و اشکانیها در گرفت نظر باینکه طرفین جنگجو و قوی بودند ملل آسیا و اروپا اعم از دوست یا دشمن معائب بسیار کشیدند و رنج بشمار بردند . جزیره **دئوس** شکوه و جلال خود را ازدست داد و بازرگانی آن از بین رفت زیرا مللی که با این جزیره تجارت میکردند از بین رفته بودند . بر طبق آنچه در فصول قبل گفتیم رومیها ملتی بودند فاتح لیکن مظفریت را در انهدام سایر کشورها و ملل میدانستند بهمین جهت بود که کارتاژ و کورنت را از بین برده و منهدم نمودند و اگر این ملت تمام خشکیهای اروپای قدیم را تصرف نموده بود بی شک از بین میرفت ولی سلاطین آسیای صغیر پس از اینکه کشورهای یونانی سواحل دریای سیاه را فتح کردند برخلاف رومیها از انهدام آنها خودداری نمودند و همین موضوع بود که به عظمت و اقتدار آنها کمک کرد .

فصل سیزدهم

استعداد رومیها برای دریانوردی

رومیها برای پیکار در خشکی

استعداد خاصی داشتند و در جنگهای زمینی رشادتهای بسیار بخرج داده و تا آخرین نفس میجنگیدند و در میدان کارزار جان میسپردند . ولی از جنگهای دریائی بی اطلاع بودند و نمیتوانستند به شیوه کارزار در دریا پی ببرند و نیز نمیتوانستند اسلوب جنگ در دریا با شیوه جنگهای خشکی تفاوتی بسیار دارد .

جنگجویان دریائی گاهی برای جنگ مهیاشده و در آخرین لحظه میدان را خالی میکنند و باز دیگر ظاهر گردیده و تا آنجا که ممکن است از خطر پرهیز مینمایند غالباً بحیله و خدعه بیش از زور و شجاعت متوسل میگرددند ولی این طرز پیکار با استعداد جنگی یونانیها و خصوصاً رومیها تناسب نداشت ، بهمین جهت بود که رومیها به حرفه دریانوردی زیاد توجه نداشتند و طبقات عالی رومی زیر بار این شغل نمیرفتند و فقط غلامان آزاد شده این شغل را قبول می کردند . ولی امروز اینطور نیست و ما درباره جنگجویان خشکی و دریائی مبالغه نمی کنیم یعنی نه سربازان زمینی را موجوداتی بزرگ و فوق العاده تصور مینمائیم و نه سربازان دریائی را بانظر حقارت مینگریم ، بعبارت دیگر ارزش هر يك از این دو صنف در نظر ما باندازه سودی است که از آنها عاید جامعه می شود و استفاده ئی است که از آنها میکنیم .

فصل چهاردهم

استعداد رومیها برای تجارت

تذکره نویسان باستانی همگی عقیده

دارند رومیها در تجارت بخیل نبودند و حسادت نداشتند و اگر بکشور کارتاژ حمله ور شدند برای این نبود که بازرگانی آن کشور را بخود منحصر نمایند بلکه علت حمله

رومیا بدکار تاثر رقابت سیاسی بود؛ بهمین جهت است که رومیا با بعضی از کشورها مساعدت کردند تا تجارت آنها رونق بگیرد و تحت تبعیت کار تاثر نباشند و باز بهمین علت است که تجارت مارسسی رونق گرفت زیرا رومیا شر بعضی از کشورها را از سر مارسسی دفع کردند.

رومیا چون سوداگر نبودند از ملل بازرگان بیمناک نمیشدند و توجهی هم بد تجارت نداشتند بخصوص آنکه استعداد و خصائل ملی و شعائر و مفاخر تاریخی و تربیت نظامی و بالاخره اسلوب حکومت و رژیم دولتی آنها را از تجارت دور میکرد.

شهر نشینان روم جز بد جنگ، انتخابات، قانونگزاری، دادرسیها، نطقها، خطابهها، بچیز دیگر توجه نداشتند، برزگران و رعایای رومی هم کارشان فلاحه بود و در ایالات و ولایات هم رژیم استبدادی و رفتار ناهنجار حکام مانع از این بود مردم بد تجارت توجه نمایند همان اندازه که رژیم حکومت رومیا مانع از توسعه تجارت بود بهمان نسبت هم قوانین بین الملل روم با توسعه بازرگانی منافات داشت در این موضوع **پومپونیوس** که یکی از حقوق دانهای معروف روم است میگوید:

گر چه مللی که با ما دوستی و اتحاد ندارند و بین ما و آنها رسوم میهمان نوازی در رسوم نیست دشمنان ما محسوب نمیشوند لیکن اگر آنها مالک اموال ما گردند و چیزی که متعلق بماست بدست آنان بیفتد در اینصورت افراد ملل مذکور دارای حق مالکیت خواهند شد و آنوقت مردان آزاده ما برده آنها خواهند گردید و در حقیقت مثل اینست که رومیا غلام آنان باشند.

قوانین کشوری رومیا نیز مانع از توسعه تجارت بود تا آنجا که در پارهائی از موارد زنان بازرگان و سوداگر در زمره زنهای ولگرد و بد عمل محسوب میشدند مثلاً در قانون **کنستانتین** چنین مقرر میدارد: فرزندان عوام که با طبقه بالاتر (اشراف) وصلت کرده اند حرامزاده هستند و زنهایی که دکانداری میکنند نظیر

زنهایی هستند که در میکدهها و تآثرها و منازل عمومی و فاحشه خانهها مشغول کار می باشند.

و نیز در همین قانون مقررات دیگری است که زنان سوداگر و بازرگان را بازنهای بد عمل و دختران مردی که صاحب فاحشه خانه است یکسان دانسته و در مورد دیگر از همین قانون تصریح میکند، اگر زنی دکانداری نماید و تجارت کند نظیر دختران مردی است که محکوم شده در صحنه تآثر با حریف خود پیکار نماید^۱.

خوانندگان که این فصل را میخوانند ممکن است بمن ایراد بگیرند و با رعایت این نکته که تجارت برای هر کشوری سود فراوان دارد و اینکه کشور روم یکی از متمدن ترین ممالک جهان بوده بگویند کشور روم برای توسعه تجارت سعی فراوان کرده ولی حقیقت تاریخی همین است که از نظر خوانندگان گذشت یعنی نه تنها کشور روم تجارت را تشویق نکرد بلکه با مقررات و قوانین خاصی از توسعه آن جلوگیری نمود.

فصل پانزدهم

تجارت رومیا با ژرمنها

رومیا با تسخیر قسمت مهمی از آسیا و اروپا و افریقا امپراطوری بزرگی بوجود آوردند و از جمله عواملی که کمک به عظمت امپراطوری روم نمود این بود که زمامداران ممالک مفتوحه قدرت نداشتند و مللی که تحت تسلط آنها در آمدند فاقد شهامت ملی بودند.

دولت روم پس از اینکه ممالک موصوف را بتصرف در آورد برای حفظ آنها سعی داشت با ملل دیگر (یعنی آنهایی که مطیع دولت روم نبودند) ارتباط نداشته باشد و برای اینکه آنها رسم جنگ و تسخیر ممالک را از روم فرا نگیرند حتی از

۱- یکی از رسوم عجیب روم قدیم این بود که پادشاه از محکومین و مجملد عیسویانی را در تازیانه بدانت مسیح گرویده بودند در صحنه سیرک با جانوران درنده جنگ میانداختند مقصود از جمله فوقه مؤلف بیان نموده اشاره باین رسم است. مترجم

تجارت و استفاده‌های بازرگانی ملل دیگر صرف‌نظر نمودند مثلاً رومی‌ها قوانینی وضع کردند که هیچکس با ملل ژرمن تجارت ننماید و مقررات مخصوصی را بموقع اجرا گذاشته که کسی بمقصد ژرمن شراب و روغن زیتون و سایر مشروبات را صادر نکند و لو برای نمونه، از جمله قوانینی که برای حصول این منظور در روم وضع شد این بود که کسی بمقصد ژرمن طلا صادر ننماید و اگر قبایل ژرمن دارای طلا هستند با الطائف الحین از دستشان خارج کنند و نیز هیچکس آهن بآن سرزمین صادر ننماید و هر کس از این قوانین تخلف کند مستوجب اعدام است.

یکی از سلاطین روم موسوم به **دومیسین** درخت‌های انگور سر زمین گل را با ریشه از زمین کند که مبادا تا کستانهای فرانسه قبایل ژرمن را بدانسوی جلب نماید زیرا تا کستانهای ایتالیا قبایل ژرمن را به آنجا کشانیده بود اما سایر سلاطین روم از قبیل **پروبوس و ژولین** که چندان بیمی از ژرمنها نداشتند کشت درخت انگور را در گل تشویق کردند.

هنگامیکه کشور روم از اوج سعادت بحضیض ذلت فرو آمد قبایل ژرمن دولت روم را مجبور نمودند با آنها تجارت نمایند همین موضوع میرساند که رومی‌ها ذاتاً خواهان تجارت نبودند و روحیه آنها با تجارت وفق نمیداد.

فصل شانزدهم

تجارت رومی‌ها با عربستان و هندوستان

یگانه تجارتی که رومی‌ها میکردند با عربستان و هندوستان بود چون اعراب از دریا و جنگلهای خود استفاده شایان میکردند و متاع بسیاری فروخته و در عوض کالاهای کمی میخریدند ثروت زیادی اندوخته کرده و سیم و زر ممالک دیگر را بطرف خود جلب نمودند.

اوغوست زمامدار معروف روم که آوازه ثروت آنها را شنید مصمم شد دوستانه و یا خصمانه از این ثروت استفاده نماید و لذا **ایوس فالوس** را از مصر بعربستان فرستاد تا آن سرزمین را مسخر کند.

فالوس پس از ورود به عربستان دید قبایل عرب مردمانی آرام و تن پرور و تقریباً صلح طلب هستند و بهمین جهت با آنها جنگید زیرا مظفریت را حتمی میدانست اما گرمی هوا و تزویر راهنمایان قشون و فقدان خواربار و بیماری‌های مختلف و اتخاذ تصمیماتی که مخالف با اوضاع محلی بود قشون او را تار و مار کرد و از بین برد این بود که رومی‌ها با اعراب از در صلح درآمدند و مثل سایر ملل رضایت دادند در ازای خرید کالای آنها سیم و زر بپردازند امروز هم تجارت با اعراب بهمین طریق صورت می‌گیرد یعنی سیم و زر دریافت کرده و کالا می‌فروشند.

اوضاع طبیعی اعراب را برای تجارت آفریده بود و اقتضا نداشت که این ملت جنگجو باشد ولی پس از اینکه اعراب بین قلمرو اشکانیان و رومیان قرار گرفتند گاهی با این وزمانی با آن همدست شدند و متدرجاً با جنگ آشنا گردیدند تا زمانی که **حضرت محمد (ص)** از استعداد جنگی آنها استفاده کرد و آنها را بکشور گشائی کشانید.

باری بعد از اعراب رومی‌ها با هندوستان تجارت می‌کردند و بطوریکه **استرابون** مورخ مشهور یونانی در مسافرت بمصر دریافت ۱۲۰ کشتی رومی با هندوستان تجارت می‌کردند و رومی‌ها مرتباً زر و سیم به هندوستان فرستاده و کالا وارد مینمودند. بطور متوسط هر سال پنجاه میلیون سسترس (واحد پول رومی) از روم به هندوستان فرستاده میشد.

پلین میگوید کالائی که از هندوستان بروم می‌آمد صد برابر بهای کشور مبدأ فایده میکرد ولی این موضوع در نظر من اغراق است، شاید یکی دو مرتبه کالاهای هندی باین قیمت در روم فروخته شده باشد ولی همواره اینطور نبوده زیرا در اینصورت تمام افراد ملت بفکر تجارت میافزادند. آنوقت قیمت متاع هندوستان تادرجه صفر تنزل میکرد.

میخواهیم بدانیم آیا تجارت هندوستان و عربستان برای رومی‌ها فایده‌ئی داشته است یا نه ؟

تردیدى نیست که رومیها برای خرید متاع هند و عربستان ناچار بودند سیم و زر خود را بآن نقاط بفرستند و از طرفی مثل ما که امروز از سیم و زر امریکا استفاده میکنیم آنها این وسیله استفاده را نداشتند تا جبران صادرات پولی آنها بشود، من یقین دارم یکی از علل ترقی بهای پول در روم قدیم همین بود که مقدار زیادی از پول روم به هندوستان رفت و فرضاً که متاع هند صمد برابر بهای اصلی آن در روم بفروش میرفت باز این موضوع کمکی بتزید ثروت ملی نمینمود زیرا رومیها از خودشان استفاده میکردند نه از دیگری. در عین حال باید باین نکت توجه نمود آ نوقت استنباط کرد تجارت هندوستان برای روم باز هم مفید بوده است زیرا تجارت هندوستان بدریا نوردی روم کمک میکرد و متضمن سیادت بحری آن دولت بود و کالاهای جدید و نو ظهور تجارت داخلی را توسعه میداد و صنایع مستظرفه و صنایع سنگین قوت میبخشید و وسیله اعاشه را زیادتر مینمود و در نتیجه باز دیار نفوس کمک میکرد.

بطوریکه در فصول قبل گذشت تجارت مؤید تجمل است و چون تجمل برای حکومت انفرادی مفید میباشد (همانطور که برای حکومت اشتراکی زیان دارد) روم هم که مرکز ثروت دنیا بود بایست تجمل و ثروت جهان را باز گرداند و هر چه را که بخود جلب کرده است از این راه پس بدعد باین جهت تجارت هند و عربستان بطور کلی برای روم مفید بوده است.

استرابون میگوید رومیها خیلی بیش از مصریها با هندوستان تجارت میکردند این نکته ممکنست در نظر ما عجیب بیاید و بگوئیم با اینکه رومیها استعداد تجارت نداشتند چه شد که بیش از مصریها با هندوستان تجارت کردند و حال آنکه فاصله مصر تا هندوستان خیلی نزدیکتر از فاصله هندوستان تا روم است و بیاک تعبیر میتوان گفت هندوستان مقابل چشم مصر قرار گرفته است.

علت موضوع از این قرار است: پس از مرگ اسکندر پادشاهان مصر تجارت دریائی را با هند بر قرار نمودند و در عین حال پادشاهان سریانی که ایالتی در شرقی ترین نقاط امپراطوری مصر و بالتیجه هندوستان بدست آورده بودند تجارتی را که در فصل ششم این کتاب بدان اشاره کردیم و از راه خشکی و دریا صورت میگرفت

دوام دادند بخصوص آنکه کوچ نشینهای احداث شده از طرف اسکندر در خاور زمین این تجارت را زیاد تسهیل میکرد بطوریکه اروپا از دو راه با هندوستان ارتباط داشت یکی از راه مصر و دیگری از راه کشور سریانی حتی پس از اینکه کشور سریانی تجزیه شد باز این تجارت باقی بود بعدها بازرگانان مقدونیه که به هندوستان رفت و آمد میکردند کشفیات جدیدی در آن اقلیم نمودند و کاری را که پادشاهان گذشته انجام ندادند بودند آنها انجام دادند. این موضوعی است که مارن یکی از اهالی کشورتیر بدان اشاره می نماید و بطلمیوس جغرافیدان نیز از او اقتباس و ذکر میکند.

اهمیت کشفیات بازرگانان مقدونیه بقدری زیاد بود که از هندو چین هم تجاوز نموده و خود را بقسمتهای شرقی و شمال چین رسانیدند.

بهر حال در زمان سلطنت سلاطین سریانی و بعد از تجزیه کشور آنها و تشکیل کشور سغد (باکتریان) بازرگانان جنوب هندوستان از راه سند و جیحون و بحر خزر با اروپا میرفتند و بازرگانان چینی از راه هندو چین و دریا یا خشکی خویشان را به فرات میرسانیدند و بطور کلی خط سیر بازرگانان اخیر از مناطقی بود که از چهل درجه عرض شمالی خط استوا می گذشت و در آن زمان این مناطق کشورهای متمدنی را تشکیل میدادند زیرا هنوز مورد تاراج و غارت تاتارها قرار نگرفته بودند.

از آنچه گفتیم این نتیجه بدست می آید، پادشاهان سریانی که از نژاد رومی و جزء روم بودند تجارت با هندوستان را از راه خشکی توسعه دادند و حال آنکه کشور مصر نتوانست بخوبی با هندوستان تجارت نماید و در واقع تجارت روم با هندوستان بیش از تجارت مصر توسعه داشت.

از این پس دوره سلطنت اشکانیان آغاز گردید و بزودی قدرت یافتند و رومیها کشور مصر را مسخر نمودند ولی هنگامیکه روم کشور مصر را تصرف کرد، اشکانیان باوج عظمت رسیده و از آن پس اوقات امپراطوری روم صرف مبارزه با اشکانیان شد.

اشکانیان و رومیها بشدت رقیب یکدیگر بودند و دائماً باهم می جنگیدند تا

جائیکه کشورهای فیما بین این دو امپراطوری مبدل بویرانه شد و دیگر نه تنها مجالی برای بازرگانی باقی نماند حتی دو امپراطوری روم و اشکانی ارتباط عادی را هم با یکدیگر نداشتند و غرور و خود پسندی و حقد و حسد و اختلاف عقیده و مذهب بکلی آنها را از یکدیگر جدا نمود.

قبل از اشکانیان راه بازرگانی هندوستان متعدد بود و بازرگانان اروپائی از چندین راه با کشور هند تجارت میکردند ولی پس از اشکانیان بواسطه جنگهای دائمی روم و اشکانی راه تجارت هندوستان منحصر بفرده گردید و تجارتخواهی نخواهی میبایست از راه مصر یعنی اسکندریه تجارت نمایند بهمین جهت اسکندریه قرین عظمت و شوکت گردید.

و اما تجارت داخلی روم، در واقع روم تجارت داخلی نداشت و یگانه رشته تجارت داخلی آن خرید و فروش گندم بود که برای ادامه زندگی این ملت کمال لزوم را داشت تا آنجا که میتوان گفت تهیه گندم برای روم جزء مسائل سیاسی بود نه یک موضوع تجارتی.

روی همین نظر سوتون یکی از مورخین رومی میگوید: دولت به ملاحانیکه گندم بروم میآوردند جایزه میداد زیرا بقای رومیها وابسته بمجاهدت آنان بود.

فصل هفدهم

تجارت اروپا بعد از انهدام روم

وقتیکه امپراطوری روم مورد تهاجم قبایل ژرمن قرار گرفت تجارت آن از بین رفت زیرا قبائل ژرمن همانطوریکه برای فلاحه ارزش زیادی قائل نبودند بتجارت هم اهمیت نمیدادند و بزودی تجارت از اروپای آن زمان رخت بر بست بخصوص آنکه متدرجا آنجا و اشراف روی کار آمدند و این طبقه اصلا به تجارت توجه نداشتند.

در یکی از قوانین ویزیگوت قانونی دیدم که مقرر کرده بود کشتیها حق ندارند بیش از نصف رود را در طی حرکت اشغال نمایند و نصف دیگر رودخانه باید

آزاد بماند تا ماهیگیران ماهی بگیرند، این موضوع میرساند که تجارت و کشتیرانی در اراضی متصرفی آنها رونق نداشته و گرنه چنین قانونی را وضع نمیکردند. در اراضی متصرفی ژرمنها قانون بیربطی بوجود آمد و آن تصرف اموال غرق شدگان بود زیرا مردم آن زمان چون بازرگان نبودند هیچگونه حقی را نسبت بخارجیان رعایت نمیکردند یعنی فقط خود را ذیعق میدانستند اموال کشتی - شکستگان و غرق شدگان را تصرف کنند بدون اینکه کوچکترین اقدامی برای نجات غریق بنمایند، این سنخ فکر ناشی از طرز اعاشه ژرمنها بود زیرا این طبقه که در آفاق شمالی اروپا زندگی کرده و همواره فقیر بودند بهر چیز کوچکی توجه داشتند و بی بهاترین اشیاء برای آنها دارای ارزش بود و در سواحل سنگستانی و خطرناک خود چشم بدریا دوخته بودند که يك کشتی بسنگستان ساحلی برخوردیده منهدم شود تا آنها محمولات آنرا بغنیمت ببرند ولی رومیها که مردمی تاجر پیشه بودند و ملل عدیده را اداره کرده برای آنها قانون وضع مینمودند برای غرق کشتی نیز قوانین خوبی وضع نمودند و مانع از این شدند ساحلی اموال کشتی شکستگان را بیغما ببرند و یا از آنها مالیاتهای مخصوصی دریافت شود.

فصل هیجدهم

مقررات مخصوص

در قوانین ویزیگوت نظامنامهائی بوده است که اگر بین بازرگانان دریائی وسکنه محلی اختلافی پیدا میشد اختلاف مطابق قوانین ملی و بوسیله قضات ملتی که بازرگانان جزو آنها بودند حل میگردد شاید تصور کنید که ویزیکوتها این قانون را برای تسهیل تجارت وضع کرده بودند و حال آنکه چنین نیست وضع این قانون ناشی از اسلوب خاص زندگی ژرمنهاست زیرا یکی از آئین زندگی ژرمنها این بود که افراد هر قبیله مطابق قوانین مخصوص خود مورد قضاوت قرار بگیرند و ما در کتابهای آینده مفصلا در این خصوص صحبت خواهیم کرد.

فصل نوزدهم

تجارت بعد از ضعیف شدن

رومیه در خاور زمین

... پس از اینکه اسلام ظهور نمود، ابتدا کشورها را گرفت، وای وقتی امپراطوری اسلامی تجزید گردید و کشور مصر مستقل شد و سلاطین خاص پیدا کردند مصر مثل سابق با هندوستان تجارت مینمود، بهمین جهت ثروت آن زمان در مصر جمع شد و سلاطین مصر قوی ترین پادشاهان آن زمان شدند و در عین حال بارعایت عقل و استفاده معتدل از قوای خود توانستند جلو حلیببون را بگیرند و از آسیب آنها معصون بمانند.

فصل بیستم

چگونه پس از تهاجم و برقراری ژرمن ها

تجارت در اروپا احداث شد

بعد از اینکه دوره تهاجمات ژرمن پایان رسید و ژرمنها در اروپا مستقر شدند عده قلیلی از متفکرین و دانشمندان اروپائی فریفته فلسفه و کتب ارسطو گردیدند و بزودی عقاید و آراء این فیلسوف را منتشر کردند و مکتب فلسفی مخصوصی بنام مکتب مشائی (طرفداران ارسطو) ایجاد شد. طرفداران فلسفه ارسطو که در همد چیز تابع نظریه استاد خود بودند در مورد ربح و تنزیل هم نظرهای ارسطو را که در کتاب سیاست او مندرج است اقتباس نموده و بکلی آنرا حرام کردند و حال آنکه اگر بدانجیل مراجعه مینمودند مقررات بهر و ملائم تری در این خصوص می یافتند.

نتیجه این شد بازرگانی که تا آن زمان کم و بیش مورد نفرت بود یکباره جزو اعمال ناشایسته شمرده شد و هر کس اینکار را می کرد مردم او را متقلب و دغل می شمردند این يك قاعده کلی است که هر وقت از امور طبیعی و چیزهائی که طبعاً لازم و جائز است جلو گیری نمایند آنهائی را که مبادرت بآن کار میکنند دغل و متقلب و گناهکار خواهند شمرد.

از آن پس تجارت اروپا مختص ملتى شد که بد نام بودند (مقصود یهودیان هستند) دیری نگذشت که دیگر کسی نمیتوانست بین تجارت و رباخواری و انحصار و حتی اعمال ناشایست از برای تحصیل پول فرقی بگذارد.

یهودیان گرچه بر اثر اعمال بی رویه و معاملات خود ثروتمند شدند ولی بچنگ حکام و زمامداران حریص افتادند و همانطور که آنان با بیرحمی از مردم پول در می آوردند حکام و زمامداران نیز با بیرحمی هستی آنها را از دستشان میگرفتند.

مثلاً جمس پادشاه انگلیس برای تصرف اموال یهودیان آنها را بزندان انداخت و باین هم اکتفا ننموده کسانی را که از دادن دارائی خود امتناع میکردند شکنجه می کرد، بین یهودیان کمتر کسانی بودند که يك چشمشان کور نشده باشد.

یکی از یهودیه که بدادن پول رضایت نمیداد مورد شکنجه قرار گرفت و مدت هفت روز روزی يك دندانش را کردند تا روز هشتم راضی شده ده هزار مارك پول بدهد.

هانری سوم پادشاه انگلستان از یکتفر یهودی موسوم به آرائون (هارون) که ساکن ایالت یورك بود چهارده هزار مارك برای خود و ده هزار مارك برای ملکه گرفت.

در آن زمان سلاطین چون نمیتوانستند به کیسه ملت چشم طمع بدوزند ناچار هستی یهودیان را از دستشان می گرفتند زیرا یهودیان را بنظر ملت حقیقی نگاه نمیکردند و ضمناً مطلع بودند که مردم یغمای اموال یهودیان را با نظر رضایت می نگرند.

همین پادشاه قانون عجیبی در مورد یهودیان وضع کرد و آن این بود که اگر یکتفر یهودی تغییر مذهب بدهد و مسیحی بشود اموالش ضبط خواهد شد، هانری سوم که این قانون را وضع کرد بهانه اش این بود: باید اموال یهودیان را ضبط کنند تا دیگر وسوسه شیطان در قلب آنها باقی نماند و تمول که نمونه و مظهر و آئین

یهوداست از بین برود ولی حقیقت چیز دیگر بود، سلاطین و حکامی که طرفدار اجرای این قانون بودند در واقع میخواستند سرچشمه دخل خود را که بر اثر مسیحی شدن یکتفر یهودی خشک میشد یکباره جبران کنند.

رویهمرفته در آن ادوار یهودیان خیلی مورد آزار قرار گرفتند و هزاران نغمه برای ایداء این جماعت ساز میکردند مثلاً در يك موقع بعنوان اینکه مسیحی شده‌اند اموال آنها را ضبط میکردند و در موقع دیگر بجرم اینکه چرادیانت موسی را ترك نکرده و مسیحی نشده‌اند آنها را میسوزانیدند با این وصف و در بین اینهمه مشکلات تجارت توسعه گرفت و یهودیها که توانسته بودند اموال خود را پنهان کنند خود را محتاج الیه حکام و زمامداران قرار دادند و از این پس دیگر زیاد مورد آزار قرار نگرفتند چگونگی پنهان کردن اموال اینطور صورت میگرفت:

بازرگانان کلیمی فته طلب (سفته) را ابداع کردند و باین طریق اموال و دارائی خود را بطور پنهانی مبادله مینمودند و هیچ اثری از معاملات باقی نماند ضمناً طرفداران فلسفه ارسطو وقفها در عقاید خود تجدید نظر کردند و آنرا تعدیل نمودند بطوریکه متدرجاً از قبح تجارت کاسته شد.

از بین رفتن تجارت در اروپا بعد از غلبه ژرمن ناشی از عقاید افراطی طرفداران فلسفه ارسطو و حرص بی‌پایان حکام و زمامداران بوده است، ولی بعد از اینکه حکام و زمامداران اسلوب حکومت خود را تعدیل کردند بتدریج تجارت پیدا شد و کشورها رونق گرفت و خود حکام و زمامداران هم متوجه شدند رونق و گشایش جز در سایه يك حکومت معتدل حاصل نخواهد شد و رویه افراطی غیر از فقر و بدبختی کشور نتیجه ندارد.

آری مردم در عین حال که امیال و غرائز افراطی دارند باید رویه اعتدال را نیز پیش گیرند صلاح و صواب آنها در اینست که خود را بدست وسوسه امیال و غرائز نسپارند زیرا اعتدال در هر امری ممد پیشرفت تمدن است.

فصل بیست و یکم

اکتشاف دو دنیای جدید و وضع

اروپا نسبت به آن

بعد از اختراع قطب نما ملاحان بتدریج آسیا و اروپا را کشف کردند و حال آنکه قبل از آن جز نقاط مختصری از این دو قاره را نمی شناختند امریکا را هم در اثر وجود قطب نما کشف نمودند در صورتیکه قبلاً بهیچ وجه از آن اطلاع نداشتند.

پرتقالیها طی دریا نوردی در اقیانوس اطلس جنوبی ترین نقاط افریقا را که دماغه امید نیک باشد کشف کردند و در آنجا چشمشان بدریای عظیمی افتاد که همانا اقیانوس هند میباشد. همین اقیانوس آنها را به هندوستان رسانید کاموئن شاعر معروف پرتغالی در اشعار حماسی خود عظمت و اهمیت اکتشاف دماغه امید نیک و هندو کلکته و موزامبیک و غیره را بخوبی وصف کرده بطوری که اثر حماسی او با آثار حماسه سرایان یونان باستانی برابری مینماید.

قبل از کشف دماغه امید نیک تجارت هندوستان در انحصار ونیزیها بود و آنها از راه ترکیه با مشکلات بسیار و پرداخت عوارض زیاد با هندوستان تجارت میکردند لیکن پس از کشف دماغه امید نیک، ایتالیا و ونیز از مرکزیت افتاد و دیگر مرکز تجارت اروپا با هندوستان محسوب نشده بلکه در شمار یکی از نقاط دور افتاده اروپا محسوب گردید. اکنون نیز همین حال را دارد و اگر امروز ایتالیا با هندوستان تجارت مینماید تجارت او فرعی و تبعیت دول دیگر است.

پرتغالیها پس از کشف هندوستان نظر باینکه خود را فاتح و جهانگشا میدانستند بر طبق اصول فتح و غلبه با هندوستان تجارت مینمودند و قوانین جابرانه که هم اکنون از طرف هلاندیها در هندوستان اجرا میشود مسبوق بطرز رفتار

سابق بر تقالی ها در این کشور است .

از آن پس خانواده سلطنتی اطریش در اروپا با وج قدرت رسیده و کشورهای مختلف منجمله اسپانی را تصرف کرد ، دست تقدیر هم جلال و شکوه این خانواده ها را تکمیل کرد و قاره امریکا بدست کریستف کلمب برای اسپانیا کشف گردید و با اینکه اسپانیا نیروی مختصری باین قاره فرستاد معذالك دو امپراطوری بزرگ و چند کشور دیگر را در امریکا تصرف نمود . در حالیکه اسپانیولیها از طرف مغرب یعنی در قاره امریکا با کشفیات خود توسعه میدادند بر تقالیها از طرف مشرق یعنی در هندوستان و جزایر هند شرقی مبادرت با کشف مینمودند ، عاقبت این دو ملت در کشفیات خویش بهم تلاقی کردند و نزدیک بود جنگ و خونریزی بزرگی بین آنها بوجود آید ولی **پاپ الکساندر ششم** در اختلاف آنها مداخله کرد و عاقبت مقرر گردید از جزایر **خالدات** بطرف مغرب هر چه کشف میشود با اسپانیا تعلق داشته و اراضی مکشوفه در سمت مشرق آن جزایر متعلق به پرتغال باشد ، ولسی ملل دیگر هم مداخله کردند اروپائیها نگذاشتند اسپانیا و پرتغال از اکتشافات خود بهره کامل ببرند منجمله هلاندىها بمستعمرات پرتغال تاخت و جزائر هند شرقی را تقریباً از آنها گرفتند و همچنین سایر ملل اروپائی در امریکا راه یافتند و متدرجاً در آنجا مستقر شدند .

اسپانیولیها بعد از تصرف امریکا و سایر متمرفات خود فقط باین دلخوش بودند که اراضی وسیعی را تصرف کرده سیم و زر آنرا به یغما میبرند و دلشان به جهانگیری خوش بود اما ملل دیگر که باهوش تر از آنها بودند پس از استقرار در این اراضی دریافتند که از آنها استفاده تجارتي بسیار میتوان کرد بهمین جهت شرکتهای بازرگانی بزرگی تشکیل دادند که بزودی عظمت پیدا کرد .

این شرکتها بدون آنکه باعث زحمت و سربار دول متبوع خود بشوند کمک شایانی بعظمت و قدرت آنها نمودند، بر اثر تشکیل این شرکتها کوچ نشین هائی از ملل اروپائی در مستعمرات تشکیل شد .

ولی باید دانست این کوچ نشینها با کوچ نشین های قدیم روم و یونان خیلی فرق داشت زیرا منظور دول اروپائی از تشکیل این کوچ نشین ها تجارت بود و میخواستند با شرایطی بهتر و مناسب تر از تجارت اروپا با آنها تجارت نمایند بهمین جهت تجارت آنها را منحصر بخود نمودند ، بنابر این يك انگلیسی نمیتوانست با کوچ نشین هلاندى تجارت کند و فقط دولت هلاندى میتواندست با کوچ نشین خود تجارت نماید .

امروزیکی از قوانین اساسی و بین المللی اروپا اینست که اگر دولتی با کوچ نشین دولت دیگر تجارت کند مستوجب مجازات است و بمنزله اینست که انحصار تجارت اورا زیر پا گذاشته در صورتیکه سابقاً اینطور نبود و هر دولتی میتواندست با کوچ نشین های یونان و روم تجارت نماید .

و نیز یکی از قوانین اساسی دول اروپا اینست که اگر دولتهای اروپائی فیما بین روابط تجارتی داشته باشند دلیل بر این نمیشود که متقابلاً با کوچ نشینهای یکدیگر تجارت نمایند گرچه با این مقررات سخت کوچ نشین ها از آزادی تجارت محروم میشوند ولی در عوض این مزیت را دارند که همواره تحت حمایت دولت متبوع خود میباشند و دول متبوع آنها با کمال قوا از آنها حمایت میکنند . باین مناسبت يك قانون بین المللی دیگری در اروپا بوجود آمده و آن اینست که : مثلاً اگر دولت انگلستان حق نداشته باشد با کوچ نشینهای هلاندى تجارت کند حق نخواهد داشت در آبهای کوچ نشین های آن کشور نیز بحرییمائی نماید بارعایت نکته فوق مشاهده میشود ملل دنیا هم در جهان از حیث روابط و معاملات خویش عیناً مثل افراد هستند و همانطوری که یک فرد عادی زمین خود را بدیگری واگذار مینماید يك ملت هم دریای خویش را بملت دیگر وامیگذارد .

این ترتیب منحصر بامروز نیست بلکه در گذشته نیز سابقه داشته و منجمله **کارتاژیهها** با رومیها عهدی بسته بودند که سفاین رومی حق ندارند از حدود معینی تجاوز نمایند و نیز یونانیها با سلاطین ایران پیمان منعقد کرده بودند که سفاین ایرانی باید

همواره با اندازه يك ميدان اسب از سواحل یونان دور باشد^۱.

۱- موضوع تملك آبهای ساحلی دشواری به حدود آنها بدریاها و خلیجها منتهی میشود از قرون قدیمه بین دشورها به باهم تجارت میکردند باینجنگ داشتند مورد منازعه و گاهی منجر بانقادر قراردادهایی بین دو ویا چند دولت میگردد. در قرون قدیمه تا اواخر قرون وسطی آزادی دریاها وجود نداشت و دولتهای قوی میخواستند آنها را منحصر بخود کنند و در سال ۱۶۰۴ در انگلیس ترتیبی معمول شده بود به در امتداد دو دماغه آبهای ساحلی دریاها تحت تسلط کامل دولت صاحب ساحل باشد و گویا هنوز هم معمول است. این موضوع همواره در تغییر و تبدیل و کشمکش بین دشورها بود و گاه گاه بین دو یا چند کشور در امور تجاری و غالباً بعد از جنگها در مورد سیرسفاين جنگی یا بازرسی و نظارت بحری در آبهای ساحلی یا حقوق ارتفاقي بطور معامله متقابل رفتار میشد ولی قاعده مسلم عمومی وجود نداشت بعد از اختراع قطب نما که کشتیها توانستند از ساحل دور شوند و توسط دریاها بروند راههای بحری هر دولتی که از وسط اقیانوس میگذشت متعلق بخود آن دولت بود **اسپانیولیا و پرتغالیها** استفاده انحصاری راههای بحری هند شرقی و غربی (امریکا) را بخود اختصاص داده و با پالکساندر ششم در سال ۱۴۹۳ فرمان داده بود کشتیهای سایر دول باید به کشتیهای آنها سلام بدهند و بر سیدهای بحری مالیات برقرار کرده بودند و از تجارت سایر کشورها در دریاها جلوگیری میکردند اما بعد از کشف امریکا موضوع آزادی دریاها مطرح شد و بین دو کشور انگلیس و هلند به تجارت دریائی داشتند اختلاف شدیدی در گرفت دولت انگلیس میخواست از سیر کشتیهای هلندی جلوگیری کند و نفر حقوقدان هلندی و انگلیسی برای تأیید نظر دولتهای دشور خود هر يك كتابی نوشتند **کروسیوس** هلندی تساوی حقوق ثلثه دول را در دریاها در کتاب خود مطرح کرد و **سلدون** انگلیسی بر رد نظر او معتقد به استفاده انحصاری از دریاها بود و نام کتاب خود را دریای مسدود گذاشته بود که در سال ۱۶۳۵ منتشر کرد بعد از دو قرن کشمکش بالاخره در اکتبر سال ۱۸۸۸ يك قرارداد بین المللی بین دول بزرگ بر پایه عقاید علمای حقوق منعقد و میزان آبهای ساحلی هر کشور را تا حدود سه میل بحری قبول و بطرفی کانالها و آزادی سیرسفاين را پذیرفتند و **انگلهارت** عالم حقوق سیاسی قرن ۱۸ در کتاب خود موسوم به دریاها و انبار بین المللی چنین نوشت چون هیچ کشوری وسیله انقیاد دریاها را ندارد زیرا انقیاد دریاها با حرکت دانمی که طبیعت آنهاست متناقض است و دریاها بر تمام کره زمین محاط میباشد نمیتوانند مملك اختصاصی کسی یا کشوری باشند در همین زمینه انجمن حقوق بین المللی سال ۱۸۹۴ میزان يك ميدان اسب یا يك تیررس را که از ازمینه قدیمه میزان آبهای ساحلی بود و بعداً به سه میل محدود شده بود بعلت تغییر و تبدیل و ترقی اسلحه و مقیاس تیررس اضافه کرد و در زمان صلح شش میل و در زمان جنگ نه میل تعیین کرد و اصل آزادی دریاها را با استثنای دریاهای داخلی و دریاهای ساحلی تصویب و تأیید نمود بکلیه دول عالم پیشنهاد نمود و سپس در سال ۱۹۱۰ در بروکسل قراردادی بمنوان تعاون بحری بین دول بزرگ منعقد گردید و نیز بعد از خاتمه جنگ بین المللی اول در سال ۱۹۱۹ یکی از شرایط چهارده گانه **ویلسون** رئیس جمهور امریکا در بقیه پاورقی در صفحه بعد

بهر حال گرچه کوچ نشینهای ما (فرانسه) از مرکز دور است ولی این دوری برای آنها خطرناک نیست زیرا همانطوریکه ما از آنها دور هستیم ملل رقیب هم که احیاناً خیال تصرف کوچ نشینهای ما را دارند از آنان دور هستند و از آن گذشته این دوری يك حسن دارد و آن اینست که فرزندان فرانسه وقتی بکوچ نشینها رفتند چون اصلاً با آب و هوای محلی انس و الفت ندارند ناچارند تمام وسائل زندگی خود را از فرانسه ببرند و همواره وابسته بمرکز باشند و باین طریق کوچ نشینها پیوسته متعلق بفرانسه خواهد بود.

در ازمینه باستانی و قتیکه کارتاژها **ساردنی و کرس** را تصرف نموده و در آنجا کوچ نشین برقرار کردند مقرر نمودند سکند این جزیره حق کشت و زرع نداشته و باید آذوقه خود را از کارتاژ ببرند تا باین طریق همواره نیازمند کارتاژ باشند و در نتیجه کوچ نشینها در تبعیت کارتاژ باقی ماند ولی ما امروز بدون اینکه آن قوانین سخت را وضع نمائیم از لحاظ وابسته بودن کوچ نشینها عین همان نتیجه را بدست می آوریم.

بهر حال یکی از نتایج مستقیم کشف امریکا این شد که افریقا و آسیا از لحاظ

بقیه پاورقی از صفحه قبل

کنفرانس صلح و رسای آزادی کامل دریاها بود که انگلیسها جداً از قبول آن خودداری کردند زیرا به سیادت بحری آنها لطمه میزد.

بالاخره در سال ۱۹۳۰ برای تدوین حقوق بین المللی در شهر لاهه کنفرانسی تشکیل شد و دو مطلب در این باب مورد قبول عموم دشورها قرار گرفت یکی آزادی کامل دریاها برای سیرسفاين تمام دشورها دوم تسلط و حکومت کامل هر کشور در آبهای ساحلی خود شناخته شد و راجع به عبور کشتیهای جنگی و تجارتی و بنادر و لنگرگاهها و تنگهها و جزایر و مصب رودخانهها در دریاهای ساحلی آئین نامه های بین المللی وضع و تصویب شد که در حقوق بین المللی به تفصیل بحث و ذکر شده. با این ترتیب آبهای ساحلی هر کشوری جزء خاک آن کشور محسوب است و از لحاظ حقوق جزائی و مدنی و سیاسی و تجارتی بمنزله خاک آن کشور و قوانین آن قابل اجراست.

در ایران (کشورما) قانونی بر پایه همین اصول در تیر ماه سال ۱۳۱۳ تصویب شده که حد آبهای ساحلی را تا شش میل و منطقه نظارت بحری را برای بازرسی کشتیها با رعایت آئین نامه های بین المللی دوازده میل در حدود بیست کیلومتر تعیین کرده است. مترجم

تجارت بارویا وابسته گردید و فلزات قیمتی امریکا بصورت پول و مال التجاره وسیله مبادلات تجارتی با آسیا و افریقا شد و ضمناً کارگران افریقائی (مقصود غلامان و بردگان است) که خیلی در معادن امریکا مورد احتیاج بودند بامریکا برده شده و بکار مشغول گردیدند و امروز در سایه تجارت سه قاره (آسیا و افریقا و امریکا) اروپا بچنان قدرت و عظمتی رسیده که در هیچیک از ادوار سابقه نداشته است و در هیچ دوره از تاریخ مشاهده نمیکنیم اینهمه ثروت فراوان و داد و ستد شده باشد. آقای **دوهاند** پدر روحانی میگوید تجارت داخلی چین خیلی زیادتر از تجارت تمام اروپاست.

این نکته صحیح است اما بشرط اینکه ما تجارت خارجی اروپا را بحساب نیاوریم زیرا اروپا امروز با تمام قاره های کره خاک تجارت مینماید همانطور که تمام تجارت داخلی اروپا بدست فرانسه و انگلستان و هلاند میباشد.

فصل بیست و دوم

ثروتی که اسپانیولیها از امریکائیها

بدست آوردند

وقتی دیده میشود اروپا از بازرگانی امریکا اینهمه استفاده نموده و مینماید همه بفکر می افتند اسپانیا که کاشف امریکا بوده و زر و سیم آن قاره را استخراج کرده قطعاً زیادتر از همه از امریکا استفاده نموده است ولی آنچه را که مردم از آن بیخبرند اینست که تصرف زر و سیم امریکا موجب فقر و بدبختی اسپانیا شد و **فیلیپ دوم** پادشاه اسپانی که بعد از **شارل کن** بر تخت سلطنت نشست ناچار شد خود را ورشکسته جلوه دهد در تمام مدت سلطنت این پادشاه گرفتار بی پولی بود و همواره سپاهیان وی از عدم دریافت حقوق خود شکایت داشتند.

از آن تاریخ تا امروز هم متدرجاً امپراطوری اسپانیا تنزل نموده و مینماید و علتش اینست که اینکشور بزرگ مبتلا بمرض مزمنی شده که باید آن را بیماری طلا و نقره نامید.

چون طلا و نقره وسیله مبادله کالا است و مثل خواربار و پوشاک مصرف واقعی ندارد و از طرفی خیلی دوام میکند و دیر فاسد میشود هر قدر بر مقدار زر و سیم بیافزایند ارزش آن کمتر خواهد شد.

و قتیکه اسپانیولیها امریکارا کشف کردند بجای اینکه بمنابع نباتی و حیوانی این قاره توجه نمایند فقط بفکر جمع آوری زر و سیم افتادند زیرا آن هنگام طلا و نقره در اروپا کمیاب بود و اسپانیولیها میخواستند با آوردن زر و سیم استفاده شایان ببرند غافل از اینکه هر قدر سیم و زر زیاد بشود ارزش آن کاسته خواهد شد. زیرا چنانکه گفتیم طلا و نقره بذاته قیمتی ندارند و فقط وسیله مبادله کالا هستند.

بخصوص که اسپانیولیها برخلاف سکنه بومی امریکا (که فقط بمعادن کوچک و روی زمین توجه داشتند و بطرز ساده استخراج میکردند) در کشف و استخراج طلا ماهر بوده و میتوانند بنسبت زیاد از اراضی زرخیز آن قاره سیم و زر بیرون بیاورند.

و قتیکه بر اثر آوردن سیم و زر فراوان بارویا پول زیاد شد و تقریباً مضاعف گردید قیمت همه چیز ترقی کرد و آنچه را که مردم مثلاً ببهای یک لیور میخریدند ناچار شدند ببهای دولیور خریداری نمایند اسپانیولیها هم با کشف سیم و زرا دامه دادند و سکنه بومی را در معادن بضرر شلاق بکار واداشتند و با استفاده از املاح جیوه و آبشارها استخراج معادن را توسعه داده و زر و سیم را بار سفاین خود نموده بارویا آوردند، در خلال این احوال یکبار دیگر پول اروپا مضاعف شد و آنچه را که مردم ببهای دولیور میخریدند اجباراً ببهای چهار لیور خریدند ولی اسپانیولیها از این موضوع غافل بودند و نمیفهمیدند یکمن طلای آنها که فی المثل ده لیور قیمت داشته در وهله اول پنج لیور و اینک بیش از دولیور و نیم قیمت ندارد و حتی بهای زر و سیم از این نسبت هم کمتر شد باین دلیل:

همه میدانند که استخراج از زمین و حمل آن تا اروپا خرج داشت و مابرای سهولت فهم مطلب فرض میکنیم خرج آن نسبت يك به شصت و چهار بوده یعنی اگر يك

لیور خرج میکردند شصت و چهار لیور از طلا استفاده مینمودند .

در مرحله اول که پول مضاعف شد و هزینه زندگانی هم مضاعف گردید اسپانیولیا ناچار شدند بجای يك لیور در قبال شصت و چهار لیور - دو لیور خرج نمایند و بنا بر این خرج و دخل آنها نسبت دو به - شصت و چهار را پیدا کرد با اینکه سفاین اسپانیولی باندازه دفعه اول طلا باروپا حمل کرده بودند اما قیمت آن نصف طلای دفعه اول بود در در دفعه سوم نسبت مخارج با استفاده زر و سیم چهار نسبت به شصت و چهار شد و اگر بهمین نسبت قیاس کنیم میبینیم که نه تنها بهای طلا و نقره مرتباً در اروپا تنزل میکرد بلکه اسپانیولیا ناچار بودند بهمین نسبت برای استخراج زر و سیم مخارج زیادتری را متحمل شوند .

اینک مدت دو یست سال است که اروپائیان و خصوصاً اسپانیولیا از معادن سیم و زر امریکا استفاده کرده اند و هر چه زر و سیم زیاد شده مخارج استخراج هم فزونی یافته و بی شک بهمین ترتیب روزی خواهد رسید که استخراج زر و سیم معادن امریکا مطلقاً فایده نخواهد داشت و بلکه ضرر خواهد کرد .

قاعده کلی اینست که هر قدر معادن طلا و نقره زیاد استخراج شود بهمین نسبت استفاده از آن کم خواهد شد و چون اخیراً هم پرتقالیها معادن طلای زیادی در برزیل پیدا کرده اند شك نیست که بزودی بهای طلا تنزل خواهد نمود و بازار استفاده اسپانیولیا بیشتر کاسته خواهد شد من چندین مرتبه شنیده ام فرانسویها رفتار **فرانسوای اول** پادشاه فرانسه را در مورد کریستف کلمب تقبیح میکنند و میگویند این پادشاه کار بدی کرد که پیشنهاد کریستف کلمب را برای کشف امریکا نپذیرفت ولی ممکن است بمصادق (عدو شود سبب خیرا اگر خدا خواهد) آنهاییکه کور کورانه فرانسوای اول را از قبول تقاضای کریستف کلمب ممانعت کردند کار خوبی کرده باشند زیرا در غیر اینصورت ما امروز از حیث فقر و فاقه حال اسپانیولیا را داشتیم، وضع اسپانیولیا پس از غوطه ور شدن در زر و سیم امریکا شبیه بآن پادشاهی است که دستش کیمیا بود و بهر چه دست می زد طلا میشد، آن وقت ناچار گردید که بدر گاه خدا تضرع نماید تا این خاصیت را از او بگیرد تا از گرسنگی نمیرد.

تنها چیزی که در این میان با اسپانیولیا کمک کرده اینست که چون پرتقالیها برای تجارت با هند شرقی نیازمند طلا و نقره هستند قسمتی از طلا و نقره اسپانیولیا را در مقابل کالا از آنها دریافت میکنند و این موضوع برای اسپانیولیا بمنزله روزنه گشایشی است و تا اندازه ای آنها را از شر طلا و نقره شان آسوده میکند شگفت اینجاست که با این فراوانی طلا و نقره باز هم در اسپانیا قانونی وضع شده که مردم حق ندارند طلا و نقره را به مصرف ساختمان ظروف و آلات زینت برسانند در صورتیکه این کار تا اندازه ای سبب مصرف طلا و نقره شده و از میزان اشباع آن (تورم پول) در بازار میکاهد.

نظریات من در خصوص معادن طلا و نقره مربوط به معادن زر و سیم آلمان و مجارستان نیست زیرا سود معادن زر و سیم آلمان و مجارستان کم است و ضمناً چندین هزار کارگر در این معادن کار می کنند و آذوقه فراوان و زائد کشور را مصرف مینمایند استخراج این معادن نه تنها زیان نداشته بلکه مفید هم میباشد .

با اینکه امریکا و اسپانیا تحت تسلط يك پادشاه است و ظاهراً بایستی اسپانیا مرکز و امریکا تابع باشد معیناً وضع اقتصادی و بازرگانی اینطور اقتضا نموده که امریکا مرکز و اسپانیا تابع شده است زیرا امریکا در سال پنجاه میلیون لیور مال التجاره دریافت مینماید و از این مقدار زیاد کشور اسپانی بیش از دو میلیون و نیم لیور آن را برای امریکا میفرستد گرچه پادشاه اسپانی از مال التجاره و واردات امریکا گمرک گزاف دریافت مینماید ولی این گمرک صرفاً عوائد دولتی است و کمکی بد ثروت ملی اسپانیا نمیکند و اسپانیولیا همانطور فقیر هستند منتهی يك پادشاه ثروتمندی که از راه دریافت حقوق گمرک غنی میباشد بر آنها حکومت میکند .

اگر پادشاه اسپانی این عوارض را از تجارت و داد و ستد و عوائد داخلی کشور تحویل میکرد در آن صورت چون ثروت او نتیجه ثروت افراد و مؤسسات داخلی کشور بود بر رونق صنعت و تجارت اسپانیا می افزود و ملت ثروتمند میشد و آن وقت پادشاه اسپانیا بجای داشتن يك گنجینه بزرگ و يك ملت فقیر يك گنجینه کافی و يك

ملت ثروتمند می داشت .

فصل بیست و هفتم

يك نکته

من نمیگویم چون اسپانیا رأساً نمیتواند با امریکا تجارت نماید آنرا آزاد کند تا خارجیان با امریکا بازرگانی کنند اظهار این مطلب بمن مربوط نیست ولی من معتقدم اکنون که اسپانیا رأساً با امریکا تجارت نمیکند بهتر آنست تا آنجا که سیاست خارجی آن کشور اجازه میدهد برای خارجیان تسهیلاتی برای تجارت با آمریکا قائل گردد زیرا در حال حاضر کالائی که دول و بازرگانان مختلف با امریکا میبرند بدقیمت گران فروخته میشود و در نتیجه سکنه امریکائی ناچارند در ازای این کالاها طلا و نقره زیادتری بپردازند و اینموضوع بسهم خود در تنزل بهای سیم و زر امریکا مؤثر است ولی وقتی که قیود تجارتی از بین رفت و دول و ملل زیادتری توانستند با امریکا تجارت نمایند طبعاً موضوع رقابت بمیان می آید و بازرگانان بهمچشمی یکدیگر و برای بدست آوردن بازار تجارتی کالای خود را بهای ارزانتر خواهند فروخت و سکنه امریکا در ازای کالائی که می خرند طلا و نقره کمتری خواهند پرداخت یعنی نرخ سیم و زر نسبت بدکالاترقی میکند .

این نکته ایست که بنظر من باید مورد توجه دولت اسپانیا قرار بگیرد و البته در عین حال نباید نکات دیگری را از نظر دور داشت زیرا در حال حاضر اگر قیود تجارتی سبب شده کالا در قبال سیم و زر امریکا بهای گزافی داشته باشد در عوض خطر تهاجم و یا اشکال برقراری چند قسم گمرک برای هر يك از دول بازرگان در میان نیست ضمناً نباید انکار کرد که گاهی اوقات مخاطرات فرضی خیلی زیاده از خطرهای حقیقی است و خطر حقیقی از خطر فرضی کمتر می باشد .

پایان جلد اول

جلد دوم

کتاب بیست و دوم

قوانین و ارتباط آنها با مصرف پول

فصل اول

علمت مصرف پول

ملل وحشی که برای تجارت متاع قلیلی دارند و بعضی از ملل متمدن که بیش از دوسه نوع کالا ندارند بوسیله مبادله تجارت میکنند کاروانهایی که از شمال افریقا بطرف تمبوکتو میروند تا در مرکز افریقا نمک را با طلا مبادله نمایند اصلا محتاج پول نیستند این کاروانها هنگام مبادله کالا نمک خود را در يك کفه ترازو میگذارند و سیاه پوستان هم طلای خود را در کفه دیگر میزنند در صورتیکه نمک زیاد تر از طلا باشد قدری از آن بر میدارند و یا بر طلا میافزایند و تا وقتی که وزن هر دو برابر شود و طرفین موافقت حاصل نمایند .

اما وقتی يك ملت مقدار زیادی کالا دارد و با آن تجارت میکند ناچار است متوسل به پول شود زیرا چون حمل و نقل پول آسان است بنسبت زیادی از حمل و نقل کالا برای مبادله میکاهد .

ملل جهان گرچه از لحاظ تجارت بیکدیگر محتاج هستند ولی احتیاجات آنها متفاوت است گاهی ملت احتیاج زیاد به کالای ملت دیگر دارد و حال آنکه آن دیگری نیازمندی بسیاری ندارد ولی وقتی پول و مسكوك بين ملل مختلف رایج گردید ملتی که احتیاج بیشتری دارد مازاد کالاهای دریافتی را پول میپردازد و در نتیجه وقتی پول و اصل خرید و فروش بين ملل مختلف رایج بود تجارت به نسبت احتیاج مللی که خواهان کالاهای بسیار هستند همواره توسعه مییابد در صورتیکه

بامبادله کالاتجارت هر گز از حدود احتیاج مللی که خواهان کالاهای کمتری میباشند تجاوز نمیکند زیرا این قبیل ملل نمیتوانند مابه التفاوت را تأدیه کنند و حساب خود را تفریق نمایند.

فصل دوم

ماهیت پول

پول چیزی است که شاخص ارزش انواع کالاها میباشد. برای پول همواره فلزاتی را انتخاب مینمایند که دوام داشته و در طی استعمال از بین نرود و بتوان آنرا با اجزاء مختلف تقسیم کرد ضمناً برای اینکه حمل و نقل پول آسان باشد فلزات قیمتی را برای پول انتخاب میکنند فلزات قیمتی صلاحیت مخصوصی برای پول رایج دارند زیرا میتوان ارزش متحدالشکلی جهت آنها قائل گردید آنوقت هر يك از دول علامت خود را که سکه باشد روی پول میگذارند و شکل خاصی برای آن انتخاب مینمایند تا قیمت و وزن آن معلوم باشد و بتوان به سولت بهای پول را تعیین نمود.

یونانیهای قدیم که بفلزات آشنائی نداشتند گاو را بجای مسكوك بکار میردند^۱ رومیها هم برای این منظور از میش استفاده میکردند ولی باید متوجه بود که دو گاو یا دو میش از هر حیث با هم متساوی نیستند و حال آنکه دوسکه پول کاملاً با هم مساوی و شبیه میباشند. همانطوریکه شاخص ارزش مال التجاره است کاغذ اسکناس نیز شاخص ارزش پول است و وقتی بصورت حواله و برات درآمده و باندازه شاخص ارزش پول شد دیگر تفاوتی بین آن دو وجود ندارد و همانطوری که پول شاخص ارزش انواع کالاها میباشد انواع کالا هم شاخص ارزش پول هستند و هر قدر بین این

۱- هر دوت میگوید: نخستین ملتی که فن بکار بردن فلزات را آموخت لیدیها بودند و سپس یونانیها این فن را از آنها آموختند و سکه پول یونانیها شکل گاو بود که پول قدیمی یونان محسوب میشد.

مؤلف میگوید یکی از این سکه ها را در منزل یکی از دوستان خود کنت پمبروک دیده بوده است. مترجم

دو شاخص یعنی ارزش پول و ارزش کالا تساوی برقرار باشد بهمان نسبت کشور قرین رفاهیت و سعادت میگردد.

این تساوی فقط در کشورهایی که دولت با مردم با اعتدال رفتار مینماید برقرار میشود لیکن در این کشورها هم همواره بین ارزش پول و مال التجاره و بالعکس مساوات برقرار نمیکردد.

مثلاً فرض میکنیم در یکی از این کشورها دولت بایک تاجر ورشکسته مساعدت نماید و او را از پرداخت بدهی خود معاف کند در این صورت اموال تاجر مزبور دیگر نماینده شاخص پول نیست و همچنین در کشورهایی که اصول ظلم و استبداد برقرار است کالاها و اشیاء شاخص پول نیستند زیرا مردم از ترس عمال دولت پولهای خود را پنهان و دفن میکنند و در نتیجه توازن و تساوی بین پول و اشیاء از بین میرود بعضی از قانونگذاران کشورهای مختلف بواسطه بصیرتی که در امور اقتصادی داشتند مقرراتی وضع کردند که نه تنها اشیاء کالاها شاخص حقیقی پول شدند بلکه تبدیل بخود پول گردیدند مثلاً سزار قیصر روم مقرراتی وضع کرد که بدهکاران بجای پول اراضی خود را بیپائی که قبل از جنگ های خانگی داشتند بطلبکاران بدهند.

تیسری یکی دیگر از امپراطوران روم امر کرد که کسانی که محتاج پول هستند میتوانند بخزانة دولت وثیقه بپردازند و نصف بهای وثیقه خود پول دریافت کنند نتیجه این شد که در زمان سزار قیمت پول و اراضی یکسان بود ولی در زمان تیسری بهای زمین نصف بهای پول محسوب میشد بطوریکه در انگلیس مرسوم است اگر اموال منقول يك بدهکار برای پرداخت بدهی او کافی نباشد نباید اموال و یا اراضی او ضبط نمود با این ترتیب در انگلستان نیز تمام اشیاء و اموال نماینده و شاخص پول میباشند.

در قوانین طوایف ژرمن پول را وسیله تأدیه كفارة گناه و جنایات میدانستند ولی چون بقدر کافی پول در میان آنها نبود آنرا بیهای غلات و یا چهارپایان تقویم مینمودند و این تقویم بسبب کمی و زیادی بضاعت قبایل مختلف تغییر میکرد منظور

اینست که در میان این قبایل پول مبدل بغلات و چهارپایان و مال التجاره میگردید و برعکس غلات و چهارپایان و مال التجاره مبدل پول میشدند، در فصول بعد خواهیم گفت که نه تنها پول شاخص و نماینده اشیاء و اموال است بلکه شاخص و نماینده خود پول هم میباشد.

فصل پنجم

پول فرضی یا پول قراردادی

از يك نظر پول را میتوان بر دو قسمت تقسیم کرد: پول حقیقی، پول فرضی. پول حقیقی عبارت از آنست که ارزش واقعی خود را داشته باشد ولی پول فرضی پولی است که فاقد ارزش واقعی خود باشد، در آغاز رواج پول مسكوك پول فرضی وجود نداشت و تمام پولها حقیقی بود مثلاً وقتی میگفتند فلان سکه يك لیور است این معنی را میداد که وزن آن يك لیور میباشد و بهای معلومی دارد ولی بزودی بواسطه احتیاج یا سوء نیت از وزن مسكوك كاستند بدون اینکه نام آنرا تغییر بدهند و یا بهای آنرا پائین بیاورند. این عمل بجائی رسید که لیور حتی يك بیستم وزن اولیه را هم نداشت با این وصف آنرا لیور میدانستند و همان قیمت را برای آن و اجزای آن (شاهی) قائل بودند چنین پولی را که وزن و عیار حقیقی خود ندارد پول فرضی مینامند وقتی پای مصرف پول فرضی به میان آمد ممکن است هر نوع مسكو کی را به روزن و عیاری که باشد بنام لیور خوانده و همان قیمت را برایش قائل گردید بعقیده من برای اینکه وسیله سوء استفاده و ابراز سوء نیت از بین برود و بتوسعه بازرگانی کمک بشود بهتر اینست تمام دول مسكوك حقیقی را مصرف کنند و از عملیاتی که باعث ایجاد پول فرضی میشود خود داری نمایند زیر ایگانه چیزی که باید همواره مصون از تغییر باشد همانا مقیاس پول است که وسیله تجارت میباشد بخصوص آنکه بازرگانی اصولاً يك کار قابل تغییر و بی ثباتی است و نباید این تزلزل را با عدم ثبات مقیاس پول زیادتر کرد.

فصل چهارم

مقدار طلا و نقره

وقتی که ملل متمدن بر جهان سیادت داشته باشند زر و سیم سال بسال زیادتر میشود زیرا ملل مزبور با استخراج معادن و بازرگانی با افزایش زر و سیم کمک مینمایند ولی وقتی ملل وحشی بر جهان حکومت مینمایند برعکس از میزان زر و سیم کاسته میشود، به همین جهت بود که در ادوار هجوم قبایل گوت، واندال، تاتار و قبایل شمال افریقا از میزان زر و سیم بمقدار زیادی کاسته شد.

فصل پنجم

دنباله موضوع فصل قبل

نقره هائی که از معادن امریکا استخراج گردیده و باروفا فرستاده شد و از آنجا به خاور زمین حمل گردید بتوسعه کشتی رانی کمک کرد ولی همین نقره ها باعث تنزل قیمت پول شد زیرا فراوانی طلا و نقره بصورت مال التجاره برای توسعه تجارت مفید است اما باعث تنزل بهای مسكوك طلا و نقره یعنی پول میشود زیرا فزونی بهای پول ناشی از کمی طلا و نقره است قبل از جنگهای یونیک بهای نقره ۹۶۰ برابر مس بود و امروز فقط ۷۳ برابر مس است حال اگر بهای نقره بمیزان سابق برگردد عمل پولی خود را بهتر انجام میدهد.

فصل ششم

چرا پس از اکتشاف هندوستان بوسیله

دریانوردان اروپائی نرخ تنزیل پائین آمد ؟

در کتاب تاریخ جنگهای خانگی اسپانیولیا اینکارسی لاسومینویسد: پس از اکتشاف هندوستان نرخ مراحچه که در اسپانیادیناری بیست درصد بود به ده درصد تنزل نمود باید همین طور باشد زیرا ادفعه مقدار

زیادی طلا و نقره باروپا حمل شد و قیمت همه چیز به استثناء طلا و نقره تنزل کرد و آنهایی که بدهکار بودند دین خود را پرداختند، مافرانسویها هم دوره اصلاحات اقتصادی **لاو** را بخاطر داریم که همه چیز بجز پول ترقی نمود و بالتیجه کسانی که پول داشتند بواسطه تنزل آن نرخ مرا بحد را تقلیل دادند.

پس از کشف هندوستان و امریکا دیگر نرخ مرا بحد به زیادی سابق نرسید زیرا طلا و نقره و پول سال بسال در اروپا فراوان تر میشد و دولت ها که از راه تجارت ثروت گزافی تحصیل کرده بودند پول خود را به نرخ کم قرض میدادند و ضمناً بواسطه رواج حواله و برات مبادله پول آسان شد و بر خلاف ادوار قدیمه دیگر بعضی از نواحی اروپا گرفتار کم پولی نشدند.

فصل هفتم

چگونه قیمت کالا در قبال پول تعیین میشود؟

این نکته مسلم

است که پول بهای کالاها و غلات و مواشی و غیره میباشد ولی باید دانست چگونه این بها تعیین میشود یعنی شاخص و نماینده هر جنس چه مقدار پول است اگر ما موجودی طلا و نقره جهان را با موجودی اموال و کالاهاى جهان مقایسه نمایم ناچار در مقابل هر جزئی از اجزاء مال التجاره باید جزئی از اجزاء طلا و نقره وجود داشته باشد و چون مجموع اجزاء پول مساوی با مجموع اجزاء مال التجاره است ناچار هر جزئی از کالا مساوی با یک جزء از پول است بنابراین صد جزء کالا مساوی با صد جزء پول و هزار جزء کالا مساوی با هزار جزء پول خواهد بود ولی نباید فراموش کرد که مجموع اموال کالاهاى نوع بشر همواره در بازار تجارت نیست همانطور که مجموع پول هم پیوسته در معرض داد و ستد نمیشد و همچنین نباید از نظر دور کرد اموالی که امروز بازنشده ممکن است یکماه دیگر وارد بازار شود همانطور که پول را که امروز ممکن است فردا بیازار بیاید بنا بر این نرخ کالا در قبال پول مطیع جزر و مد سد عامل است :

- ۱- مجموع پول موجود در جهان نسبت به مجموع کالاهاى موجوده.
 - ۲- مجموع اموال موجوده در بازار و معرض داد و ستد نسبت به مقدار پولیکه مورد معامله و داد و ستد است.
 - ۳- اموال و پولی که بعداً وارد بازار عرصه داد و ستد خواهد شد.
- روی این اصل است که میگویند دولتها نمیتوانند بزور حکم و مقررات برای اشیاء و مال التجاره تعیین قیمت بنمایند.
- ژولین** امپراطور روم شرقی وقتی مقرر کرد بهای گندم جبراً در شهر **آنتیوس** تنزل نماید این حکم اجباری سبب گردید که قحطی سختی در آن شهر بروز نماید زیرا نمیتوان بهای کالا را با اراده شخصی تعیین کرد.

فصل هشتم

دنباله موضوع فصل قبل

سیاحان سواحل افریقا شاخص بهای کالاهاشان

پول نیست بلکه مبنی بر بهای فرضی هر يك از کالاهاى است که بدان احتیاج دارند مثلاً فلان کالا و یا فلان غله پنج ما کوت (واحد محلی) و کالاهاى دیگر هفت ما کوت و کالای دیگر ده ما کوت ارزش دارد بنا بر این بهای کالای اخیر دو برابر کالای اول است که فقط پنج ما کوت می ارزید باین طریق قیمتی که سیاهان سواحل افریقا برای کالاها تعیین می کنند از مقایسه بین کالاهاى مختلف بدست می آید و بهیچوجه پول ندارند بلکه هر يك از کالاها برای نوع دیگر پول محسوب میشود.

حال اگر ما اسلوب نرخ بندی سیاهان را بکشور خود بیاوریم این نتیجه بدست می آید که تمام کالاها و غلات و اموال موجوده در جهان يك مقدار ما کوت، فرضاً هزار ما کوت میارزد و بالتیجه پول موجوده در جهان هم که مساوی با اموال دنیاست هزار ما کوت خواهد ارزید و يك هزارم پول مساوی با يك ما کوت خواهد شد اینك اگر پول دنیا دو برابر بشود در قبال يك ما کوت بایستی دو هزارم و یا دو جزء پول بدهیم و چنانچه با مضاعف کردن پولهای جهان ما کوت های دنیا را هم

مضاعف کنیم بازپول و ما کوت برابر میشود .

اگر از زمان کشف امریکا و هندوستان پول اروپا بیست برابر شده باشد لازم است بهای کالا هم در این قاره بیست برابر بشود ولی اگر از یکطرف پول بیست برابر و کالا دو برابر شده باشد آنوقت نسبت ترقی پول و کالا نسبت یک بده خواهد بود بالنتیجه میزان کالا و غلات و حبوبات با فزونی تجارت زیاد میشود و تجارت بهر نسبتی که توسعه یافت باعث افزایش پول میگردد که متدرجاً وارد بازار میشود و افزایش کالا و تجارت پول سبب می گردد که باب معادله با اراضی و کشورهای جدید و رابطه با آنان باز شود که این نیز خود ممد توسعه تجارت و فزونی کالا است .

فصل نهم

قلت نسبی طلا و نقره

غیر از کمی و زیادی مطلق طلا و نقره گاهی اتفاق می افتد که یکی از این فلزات نسبت بدیگری کم و زیاد میشود مثلاً اشخاص ممسك طلا و نقره را پنهان کرده و باین طریق آنها را از دسترس مردم دور نموده و باعث قلت یکی از آنها میشوند بخصوص آنکه اطمینان دارند طلا و نقره از بین نمیروند و مدت مدیدی باقی میمانند همین اشخاص پنهان کردن طلا را بر نقره ترجیح میدهند زیرا چون همواره از دستبرد دزدان بیمناک هستند فلزی را برای پنهان کردن انتخاب مینمایند که سبك وزن و سنگین قیمت باشد، بهمین جهت وقتی نقره پول رایج کشور شد طلا کم میشود یعنی از طرف اشخاص ممسك پنهان میگردد و موقعی که نقره کمیاب گردید طلا فراوان میشود زیرا آنهایی که فلز مزبور را پنهان کرده اند ناچار بیرون آورده خرج میکنند بنا بر این موضوع کمی و زیادی طلا و نقره بترتیبی که گفتیم يك قاعده کلی است و در فصول بعد در خصوص کمی و زیادی نسبی و قلت و فزونی حقیقی طلا و نقره بیشتر صحبت خواهیم کرد .

فصل دهم

مبادله ارز

مبادله پولی با ارز، ناشی از کمی و زیادی نسبی پول در کشورهای مختلف است و خود ارز عبارت از تثبیت داخلی نسبت به پول خارجی و بالعکس میباشد .

نقره دو نوع نرخ دارد : اول بهای تجارتی و آن در صورتی است که نقره را یکنوع کالا بدانیم .

دوم بهای پول آنست ، شکی نیست اگر نقره صرفاً بهای تجارتی میداشت و یکنوع کالا بود از بهای آن نسبت زیاد کاسته میشد ولی نقره وقتی که پول شد بهای آن به طریق مخصوصی از طرف فرمانروایان تعیین میشود و اینکه میگوئیم بطریق مخصوصی برای این است که جز بدان طریق نمیتوان بهای پول را تثبیت نمود فرمانروایان بدو بهای تجارتی نقره را در نظر میگیرند و قیمت آنرا معین مینمایند و آنوقت بهای پولی همان مقدار نقره را تعیین میکنند و ضمناً وزن و بهای سایر فلزاتی را که بمصرف پول می رسد نیز معین مینمایند و برای هر نوع مسكوك وزن و قیمت مخصوصی را قائل میشوند و نرخ فرضی آنرا بشرحی که قبلاً گفته شد نیز تعیین مینمایند این نوع نرخ بندی پول را من نرخ بندی مثبت مینامیم زیرا میتوان بوسیله قانون مخصوصی آنرا تثبیت کرد. غیر از این نرخ مثبت پول هر يك از کشورها دارای يك نرخ نسبی است و آن در صورتی است که نرخ آنرا با نرخ پول کشور دیگر بسنجیم ، نرخ نسبی را همواره اصول ارز و مبادلات تعیین مینماید، بازرگانی و نظریات تجار هم در آن دخالت دارد فرمانروایان نمیتوانند نرخ مبادلات و ارز را تعیین نمایند و بوسیله فرمان و قانون مخصوصی بهای آنرا معین کنند زیرا تعیین نرخ نسبی پول بسته بمبادلات بین المللی میباشد و عوامل مختلف در آن دخالت دارد و پیوسته تغییر میکند .

هنگام تعیین نرخ ارز ملل مختلفه از مقررات کشوری تبعیت میکنند که

بیشتر از همه پول دارد یعنی بهای پول خود را با پول آن کشور می‌سنجند و اگر کشور مزبور بتنهائی بیش از تمام کشورها پول داشته باشد هر ملتی پول خود را با پول آن کشور می‌سنجد، باین طریق مثل اینست که تمامی کشورها پول خود را با یکدیگر سنجیده باشند، چون کشور هلاند بیش از سایر کشورها پول دارد نرخ نسبی پول یعنی نرخ ارزش با مقایسه نسبت بدیول هلاند معین میشود در کشور هلاند پولی است که بنام **فلورن** خوانده میشود و هر فلورن بیست شاهی و یا چهل نیم شاهی است، نیم شاهی را بنام گرو میخوانند برای سهولت فهم مطلب فرض میکنیم در هلاند غیر از گرو پول دیگری نباشد یعنی فلان شخص بجای هزار فلورن مالک چهل هزار گرو باشد در این صورت مبادله پولی با کشور هلاند اینطور صورت میگیرد که هر کشوری میخواهد بداند پول او چند گرو ارزش دارد و چون بازرگانان فرانسه حساب پول خود را با سکههای سدلپوری نگاه میدارند مبادله پول فرانسه و هلاند دارای این صورت خواهد بود که هر سدلپور چند گرو هلاندی است اگر مآخذ نرخ ارز ۵۴ باشد يك سدلپوری فرانسه ۵۴ گرو هلاند ارزش خواهد داشت و چنانچه مآخذ نرخ ارز ۶۰ باشد سدلپور فرانسه ۶۰ گرو خواهد ارزید و در صورتی که پول در فرانسه کم باشد سدلپوری در ازای گرو زیادتر مبادله خواهد شد و چنانچه فراوان باشد در مقابل مقدار کمتری گرو مبادله میشود لیکن باید توجه کرد این کمی و زیادی پول که باعث تغییر نرخ ارز میشود کمی و زیادی حقیقی نیست بلکه قلت و فزونی نسبی است باین معنی که وقتی فرانسه در کشور هلاند محتاج سرمایه زیادتری است و برعکس کشور هلاند احتیاجی بداشتن سرمایه در فرانسه ندارد در آن صورت پول در فرانسه زیاد و در هلاند کم میشود و بالعکس، برای اینکه مطلب در نظر خوانندگان روشن تر شود فرض میکنیم مآخذ نرخ ارز بین فرانسه و هلاند ۵۴ باشد و نیز فرض میکنیم فرانسه و هلاند يك کشور و یا يك شهر باشند در چنین وضعیتی يك نفر فرانسوی وقتی يك مسكوك سدلپوری از جیب خود بیرون آورده و بیک هلاندی داد و او هم ۵۴ گرو از جیب خود بیرون آورده و بفرانسوی خواهد داد و هر دو راضی شده پی کار خود میروند لیکن چون فرانسه و

هلاند يك کشور و پاریس و آمستردام يك شهر نیستند وقتی که فرانسوی سه لیور به هلاندی داد هلندی باو میگوید برو ۵۴ گرو را در هلاند دریافت کن و برای حصول این منظور يك برات ۵۴ گروئی بعهده هلاند بفرانسوی میدهد بنابراین مردها هلندی ۵۴ گرو به فرانسوی نداده بلکه يك کاغذ داده است که در هلاند ۵۴ گرو ارزش خواهد داشت و ممکن است نزد تجار پاریس هم این ارزش را داشته باشد. اینك برای تشخیص کمی و زیادی پول باید فهمید که آیا در فرانسه برات ۵۴ گروئی بیشتر است یا در هلاند. براتهای سدلپوری فرانسه زیادتر میباشد اگر در فرانسه براتهای ۵۴ گرو زیاد و در هلاند براتهای سدلپوری کمتر باشد دلیل این است که پول در هلاند زیاد و در فرانسه کم است و بواسطه این کمی ارزش پول در فرانسه زیادتر میباشد و یا بالعکس، بالنتیجه بهای ارز بالا می‌رود یعنی در قبال سسکه سدلپوری فرانسوی باید بیش از ۵۴ گرو بدهند و گرند فرانسوی راضی بدادن سکه خود نخواهد شد باین ترتیب ملاحظه میکنیم که عملیات مختلف ارزی يك حساب در آمد و هزینه را تشکیل میدهد که دائماً باید بدان رسیدگی کرد و حساب را تفریق نمود زیرا دولتی که از روی مآخذ ارز بدهی خود را میپردازد عیناً شبیه بد شخصی است که برای پرداخت دین خود پول را مبادله میکند برای روشن شدن این مطلب هم مثالی میزنیم:

فرض میکنیم در جهان بیش از سه کشور فرانسه و اسپانیا و هلاند نباشد و نیز فرض میکنیم يك عده از تجار اسپانیائی مبلغ صد هزار مارك (واحد قدیم پول اسپانیا) بفرانسوی ها بدهکار و یک عده از فرانسوی ها هم صد و ده هزار مارك به اسپانیولی ها مدیون هستند و هر دو طرف میخواهند یک دفعه پول خود را دریافت کنند در این صورت مبادلات پولی چه صورتی بخود خواهد گرفت؟... فرض اینکه فرانسیا صد هزار مارك بد اسپانیولی ها بدهند و آنها هم صد هزار مارك بفرانسوی ها بپردازند باز فرانسیا صد هزار مارك بد اسپانیولی ها بدهکار هستند یعنی اسپانیولی ها صد هزار مارك بعهده

فرانسه برات دارند در صورتیکه فرانسوی ها براتی بعهده اسپانیولی ها ندارند و باز فرض میکنیم که تجار کشور ثالث یعنی هلاند ده هزار مارك بفرانسوی ها بدهکار باشند در اینصورت فرانسوی ها بدهی خود را به اسپانیولی ها بدو طریق خواهند پرداخت یا بطلبکاران اسپانیولی خود حواله هائی میدهند که از مدیونین فرانسوی ها یعنی هلانندی ها دریافت نمایند و یا اینکه ده هزار مارك پول نقد در کیسه ریخته و با اسپانیا جهت طلبکاران خود میفرستند از لحاظ اصول برای يك دولت فرق نمیکند که بدهی خود را بدولت دیگر تقدأ و یا بوسیله حواله بپردازد ولی در این مورد که پای فرانسه و اسپانیا و هلاند در میان است و با رعایت این نکته که هلاند پولدارترین کشور دنیا میباشد و پول سایر کشورها بآخذ پول او نرخ بندی میشود باید دید آیا هلاند در قبال ده هزار مارك پول نقد زیاده تر فلورن هلانندی میدهد و یا در قبال ده هزار مارك برات و البته در پرداخت پول نقد مخارج حمل پول و نرخ بیمه در نظر گرفته می شود اگر در قبال مبلغ و وزن معینی از پول فرانسه وزن و مبلغ معینی از پول هلند بمن بدهند در این صورت میگویم که مبادله با ارز مساوی است اکنون که سال ۱۷۴۴ میلادی است سکه سلیوری فرانسه ۵۴ گرو هلانندی قیمت دارد و چنانچه مبادله زیاده تر از ۵۴ گرو باشد یعنی در قبال سکه فرانسه ۵۵ گرو بدهند میگوئیم مبادله در ترقی است و چنانچه از ۵۴ گرو کمتر باشد میگوئیم ارز در تنزل است.

برای اینکه بدانیم تحت شرایط مخصوص مبادلات آیا دولتی نفع میکند یا ضرر باید فرض کنیم این دولت هم طلبکار است و هم بدهکار، هم خریدار است و هم فروشنده و در عین حال تابلوی پائین را از نظر بگذرانیم :

يك سكه فرانسه برابر با ۵۴ گرو در حال تساوی است .

يك سكه فرانسه برابر با ۵۵ گرو در ترقی است .

يك سكه فرانسه برابر با ۵۳ گرو در تنزل است .

فهم تابلو بالا خیلی آسان است معذلك توضیح میدهم :

با فرض اینکه نرخ کنونی سكه فرانسه بنسبت گرو ۵۴ باشد اگر درازای

يك سكه فرانسه ۵۵ گرو بما بدهند معلوم میشود که مبادله ترقی کرده زیرا قیمت پول ما زیاده تر شده که ۵۵ گرو بما می دهند و چنانچه ۵۳ گرو بما بدهند نرخ مبادله تنزل کرده یعنی قیمت پول ما کم شده و در عوض پول هلاند ترقی کرده است .

حال اگر نرخ مبادله در تنزل باشد دولت در صورت بدهکار نبودن ضرر میکند زیرا پولش تنزل کرده و باید زیاده تر پول بدهد و چنانکه طلبکار باشد ، منفعت میکند زیرا پول هلاند ترقی کرده زیاده تر دریافت مینماید و نیز چنانچه خریدار باشد ضرر میکند زیرا باید در مقابل کالائی که میخرد پول زیاده تر بدهد و اگر فروشنده باشد نفع میکند زیرا در مقابل کالائی که تسلیم مینماید پول زیاده تر دریافت میکند.

بهمین مناسبت است که در موقع تنزل مبادلات پولی تاجری که کالا بخارج میفروشد نه تنها ضرر نکرده بلکه ممکن است نفع نماید زیرا سرمایه ئی که برای این منظور بکار انداخته با پول هلاند که در ترقی است برمیگرداند ولی اگر يك دولت و یا حکومتی هنگام تنزل از پول بخارج بفرستد ضرر مینماید زیرا پولش تمام بر نمیگردد .

هنگامی که تجار در يك کشور زیاد معامله میکنند نرخ مبادلات در آنجا بالا میرود زیرا تعهدات بسیاری را بر عهده میگیرند و کالای زیاد خریداری مینمایند و برای پرداخت آنها بعهده کشورهای خودشان برات صادر میکنند و این موضوع باعث ترقی نرخ مبادله میشود بطور کلی نرخ مبادلات کشورهای مختلف همواره با یکدیگر متناسب میشود مثلاً اگر نرخ پول ایرلاند زیاده تر از نرخ پول انگلستان و نرخ پول انگلستان زیاده تر از نرخ پول هلاند باشد نرخ پول ایرلاند خیلی زیاده تر از نرخ پول هلاند خواهد شد زیرا يك هلانندی که در ایرلاند پول دارد سعی خواهد کرد مستقیماً پول را از ایرلاند بهلاند بیاورد نه از راه انگلستان زیرا مقداری از بهای آن کاسته میشود زیرا همواره پول ایرلاند شیرین تر و بهادار تر از پول انگلیس خواهد بود

باید دانست عملیات سفته‌بازی و صراف‌ی مربوط باین مبحث نیست و از آنها ذکر نمی‌کنیم.

وقتی دولتی قیمت پول خود را بالا میبرد، مثلاً سکه‌ای را که سابقاً سلیور مینامیدشش لیور بنامد بدون اینکه وزن آن سکه تغییری کرده باشد تفاوتی در مبادله حاصل نخواهد شد یعنی اگر هلاندی‌ها در قبال سلیور سابق ۵۴ گرو میدادند در قبال این شش لیور هم همان ۵۴ گرو را خواهند پرداخت و اگر تفاوتی در مبادله حاصل شود فقط از لحاظ تازه بودن و ناگهانی بودن این واقعه است که در عملیات صراف‌ی تأثیر میکند.

وقتی يك دولت بوسیله ایجاد پول جدیدی (نه تغییر اسمی و نه تغییر قانونی) در صدد تغییر پول خود برمی‌آید و مصمم میشود که يك پول سنگین عیار را بپول سبك عیاری تبدیل نماید در طی مدت تبدیل دو نوع پول در کشور پیدا میشود یکی پول کهنه و سنگین عیار که از رواج افتاده و جز در ضرابخانه جای دیگر پذیرفته نمیشود و دیگری پول جدید و سبك عیار که رایج می‌باشد، بنابراین مبادلات هم بایستی بر مآخذ پول جدید تنظیم بشود مثلاً اگر در فرانسه عیار پول را نصف نمایند آن وقت سکه قدیمی در هلاند ۶۰ گرو قیمت داشته و سکه جدید بیش از سی گرو قیمت نخواهد داشت. گرچه در بالا گفتیم مبادلات باید بر مآخذ پول جدید تنظیم شود لیکن از طرف دیگر بنظر میرسد مبادلات بایستی بر مآخذ پول قدیم تنظیم گردد زیرا فراموش نکنید که براتپا بـمـآخذ پول سابق که سنگین عیار بوده صادر میشود و تاجری که براتپای خارجی را خریداری مینماید ناچار است بـمـآخذ پول سنگین عیار آنها را بپردازد و در عین حال باید پول سنگین عیار خود را از صندوق بیرون آورده و بـضرابخانه برده در عوض پول جدید و سبك عیار دریافت نماید یعنی ضرر کند.

در اینجا صراف که باید بردات خارجی را بپردازد با وضع ناگواری مصادف میشود که از هر طرف باعث ضرر اوست مگر اینکه نرخ مبادله حد وسط بین پول جدید و قدیم قرار گیرد که همواره همینطور هم میشود، حد وسط اینطور بدست می‌آید که پول سنگین عیار سابق متدرجاً قیمت خود را از دست میدهد و تنزل مینماید

و در عوض پول سبك عیار جدید بتدریج مورد اعتنا قرار گرفته و نسبت بپول قدیمی ترقی میکند و در بازار رایج میشود.

علت اینکه پول سنگین عیار قیمت خود را از دست میدهد اینست که تجار نمیتوانند برای همیشه آن پول را در صندوق‌های خود نگاه دارند و سرمایه بزرگی را را کد بگذارند و از طرفی هم نمیتوانند آن را در بازار مصرف کنند برای مصرف آن پول یگانندهای که دارند هزار سکه بـضرابخانه داده و هزار سکه پول جدید را که سبك عیار است بهمان قیمت دریافت نمایند ولی چون خارجی‌ها این پول سبك عیار را برسمیت پول سابق نمی‌شناسند این است که نرخ مبادله پول بین سکه قدیم و سکه جدید قرار میگیرد در چنین حال اگر بازرگانان موفق شوند پول سنگین عیار سابق را از کشور خارج کرده و مثلاً به هلاند ببرند برای آنها نفع می‌کند زیرا همان شصت گرو سابق در قبال پول خود دریافت خواهند کرد این است که غالباً در این قبیل مواقع تقریباً تمام پول سابق و سنگین عیار از کشور خارج می‌شود و نفعی که دولت از سبك کردن عیار پول منظور داشت عاید بازرگانان می‌گردد.

برای جلوگیری از این عیب دولت قبل از تغییر پول مقداری از پول سنگین عیار سابق را نزد دولتی که نظریاتش در تغییر نرخ ارز مؤثر است می‌فروشد باین طریق اعتباری نزد آن دولت تحصیل مینماید بطوریکه دولت مزبور پول جدید و سبك عیار را تقریباً بهای پول سابق بپذیرد گرچه با این وصف باز هم بین پول قدیم و جدید تفاوت وجود خواهد داشت لیکن چون این تفاوت بها نازل است بازرگانان دیگر در صدد خروج پول قدیم از کشور بر نمی‌آیند زیرا با خطراتی که قاچاق پول دارد و با مخارجی که جهت حمل و نقل پول باید کرد خروج پول دیگر صرفه ندارد.

برای اینکه مطلب روشن شود مثالی می‌زنیم: دولت تاجری بنام برنار را مأمور مینماید که بنام او با دولت هلاند معاملات بانکی بکند و این تاجر مرتباً مقداری از پول کهنه و سنگین عیار را برای هلند می‌فروشد و بالتیجه نرخ مبادله

را بالا میبرد و از طرف دیگر با صدور حواله در داخل کشور و دریافت پول تمام پول داخلی یعنی پول سبک عیار را جمع آوری مینماید بطوری که سایر صرافان بر اثر کمی پول ناچار میشوند پول کهنه خود را بضرابخانه برده و مبدل پول جدید بنمایند و چون بطور غیر محسوس تمام پولها نزد برنار جمع آوری میشود بروات صرافان دیگر را با کسر تنزیل زیاد خریداری مینمایند این ترتیب گرچه ممکن است بدو آزیان داشته باشد لیکن نفع نهائی زیان بدوی را جبران خواهد کرد.

در خلال این احوال بحران مالی شدیدی در کشور ایجاد میگردد زیرا پول در کشور کم میشود برای اینکه باید قسمت مهمی از آنرا از جریان خارج کرد و قسمتی را بخارج فرستاد و ضمناً مردم هم در صد پنهان کردن پول قدیم بر میآیند زیرا همه کس میخواهد نفع ببرد و هیچکس حاضر نیست سود خود را بدولت واگذار نماید این است که عملیات مربوط بتغییر پول بایستی نه خیلی سریع و نه چندان بطیء باشند و بهر اندازه که دولت بخواهد از تغییر پول زیادتر سود ببرد اشکالات و معایب زیادتر خواهد بود.

سابقاً گفتیم اگر قیمت پول خارجی کمتر از پول داخلی باشد نفع در آن است که پول را از کشور خارج کنند و در صورتی زیادتر باشد بکشور وارد کنند ولی گاهی ممکن است ارزش پول داخل و خارج برابر باشد با این وصف نفع در خارج کردن سکه داخلی است و این وقتی است که بخواهند پول را خارج کرده و در آنجا سکه جدید تهیه کنند در آن صورت مجدداً که پول را با عیار سبک تهیه کنند نفع خواهند کرد.

گاهی اتفاق میافتد شرکتی تأسیس میشود و سهام زیادی صادر مینماید و در ظرف چند ماه بهای این سهام به بیست و پنج برابر بهای اولیه میرسد حال اگر شرکت مزبور از طرف دولت تأسیس شود و بانکی هم در کشور وجود داشته باشد که اسکناس صادر کند ولی برای موازنه با بهای فوق العاده سهام شرکت بر شماره اسکناسها بیفزاید آنوقت بهای سهام شرکت و اسکناسها تنزل خواهد کرد.

علتش اینست که در نتیجه ترقی مصنوعی بهای سهام هر يك از افراد ملت ثروت هنگفتی بپول کاغذی گرد آورده و برای تأمین این ثروت و بعثت اینکه بر اثر اختلال نرخ سهام و پول داخلی این ثروت از بین نرود هر کس سعی مینماید ثروت خود را در جای مطمئنی بسپارد یعنی بخارجه ببرد، آنوقت است که اگر مثلاً بهای يك سکه پول فرانسوی چهل گرو هلاند باشد صرافان هلاند در مقابل اسکناس فرانسه چهل گرو نپرداخته بلکه ۳۹ و ۳۸ و ۳۷ و ۳۶ گرو خواهند پرداخت و کار بجائی میرسد که بهای اسکناس فرانسه به ۵ گرو هلاندی و حتی کمتر تنزل نموده و بهای پول کاغذی بکلی از بین میرود در این حالت آنچه نسبت بهای پول کاغذی و پول نقره را ترقی و تنزل میدهد همانا نرخ مبادلات یعنی نرخ پول خارجی است.

در زمان لاو يك سکه سلیوری فرانسه بپول هلاند چهل گرو ارزش داشت لیکن يك اسکناس سلیوری بیشتر از هشت گرو نیارزید یعنی بهای يك پنجم بهای پول مسكوك بود.

فصل یازدهم

عملیات رومیها راجع بیول

..... عملیات پولی فرانسه که این هنگام متوالیاً صورت گرفته يك ابتکار جدید نیست بلکه رومیها در قدیم ابتکار بهتری از خود نشان دادند البته اینکار در دوره هرج و مرج جمهوریت روم و دوره دیگری که رژیم جمهوریت آن کشور قرین فساد شده بود صورت نگرفت بلکه زمانی عملی شد که رومیها پس از تصرف تمام شهرهای ایتالیا با امپراطوران کارتاژ کوس رقابت میکوفتند و با کارتاژیها میجنگیدند.

بطوریکه پلین در کتاب تاریخ طبیعی خود می نویسد ابتکاری که رومیها از لحاظ تغییر پول از خود نشان دادند این بود :

آس یعنی واحد پول روم که بدو انس مس بود مبدل بدوانس و بعد مبدل

بيك انس گرديد^۱ و علتی که رومیها را وادار بسبك کردن وزن پول نمود همانست که امروز ما را وادار بسبك کردن مسكوك نقره مینماید تا بتوانیم يك مسكوك شش لیوری را مبدل بدو سكه شش لیوری یعنی ۱۲ لیور بکنیم این تغییر پول و وزن آن در روم قدیم هنگام نخستین جنگ روم و کارتاژ صورت گرفت و ما از جزئیات آن بی خبر هستیم ولی چگونگی عملیات پولی رومیها در دومین جنگ روم و کارتاژ معلوم و علت آن واضح است و حاکی از حسن تدبیر زمامداران روم میباشد.

آنموقع جمهوری روم مقداری مقروض بود و بواسطه قلت پول نمیتوانست بدهی خود را بپردازد ضمناً آس که واحد پول باشد دوانس مس وزن داشت و يك دینارده آس و بنابراین وزنش بیست انس مس بود دولت امر کرد که آس بجای دو انس يك انس مس داشته باشد و به این طریق پول موجود در ضرابخانه دولت دوبرابر شد و جمهوری روم دیون خود را بادیناری که ده انس وزن داشت پرداخت ولی این عمل لطمه بزرگی بمعاملات زد زیرا لازم میآمد که مردم هم دیون فیما بین خود را با همین پول بپردازد آنگاه دولت فکر بدیعی کرد و حکم نمود دینار که تا آن وقت ده آس بود در معاملات فیما بین مردم شانزده آس باشد، نتیجه این شد که اگر طلبکاران دولت از نصف حق خود محروم شدند در عوض طلبکاران بازار و عامه بیش از يك پنجم از حق خود محروم نگردیدند و عبارت دیگر پول روم بیش از يك پنجم تنزل نکرد و قیمت اجناس بیش از يك پنجم بالا نرفت.

بنابراین مشاهده میشود تغییرات پولی رومیها عقلانی تر از ما فرانسویها بوده زیرا ما از عملیات پولی خود نه تنها معاملات دولت بلکه معاملات ملت را هم دستخوش تزلزل کردیم.

در فصول آینده خواهیم دید که رومیها در موارد دیگر هم بهتر از ما عمل

نموده اند.

۱ - انس واحد وزن در روم بوده است.

فصل دوازدهم

کیفیت عملیات پولی در روم قدیم

..... طلا و نقره سابقاً در ایتالیا کمیاب بود زیرا این کشور معادن طلا و نقره نداشت و اگر هم داشت چندان از آن استخراج نمیشد و قتیکه قبایل عمل ایتالیا را فتح کردند در آن کشور بیش از هزار لیور طلا یافت نمیشد و حال آنکه قبایل مزبور تقریباً تمام شهرهای بزرگ ایتالیا را تاراج نموده و طلای آنها را جمع آوری کرده بودند فقدان طلا و نقره سبب گردید مدت مدیدی مسكوك رومیها پول مس باشد و فقط بعد از فتح پیروس باندازه کافی نقره بدست آورده و سكه ساختند مسكوك نقره رومیها دینار بود که ده آس میارزید و هر آس يك لیور مس داشت و از آن پس نسبت ارزش نقره بمس نسبت ۹۶۰ بيك شد زیرا دینار رومی ده آس و یا ده لیور مس ارزش داشت و چون ده لیور مس ۱۲۰ انس میشد و از طرف دیگر یک دینار نقره يك هشتم آس بود بنابراین نسبت ارزش نقره و مس نسبت ۹۶۰ بيك میگردد.

بعد از اینکه رومیها بر قسمتی از خاک ایتالیا که بین یونان و سیسیل بود مسلط شدند و بین دو کشور ثروتمند یعنی یونان و کارتاژ قرار گرفتند موجودی نقره آنها افزایش یافت و از آن پس تعادل ۹۶۰ بيك بهم خورد و رومیها عملیاتی در مورد پول نمودند که بر ما مجهول است، همینقدر میدانیم که در آغاز دومین جنگ روم و کارتاژ دینار رومی بیش از ۱۵ انس مس میارزید و باین طریق نسبت ارزش بمس مبدل به نسبت ۱۶۰ بيك شد بعد از خاتمه اولین جنگ کارتاژ و روم رومیها بر سیسیل مسلط شدند و از آنجابه ساردنی و بعد به اسپانیا رفتند موجودی نقره باز هم در روم افزایش یافت و رومیها بعملیاتی متوسل شدند که قیمت دینار نقره را بشانزده انس رسانیدند و از آن پس نقره و مس نسبت ۱۲۸ بيك را پیدا کرد.

تاریخ روم نشان میدهد که رومیها همواره در عملیات مربوط به پول کمال عقل

و تدبیر را از خود نشان داده اند.

فصل سیزدهم

تغییرات پولی در دوره امپراطوری

تغییرات پولی دوره جمهوری
 روم نتیجه احتیاجات ملت بود ولی تغییرات پولی دوره امپراطوری آن کشور ناشی از احتیاجات امپراطوران شد در دوره جمهوری هر گز دخالتی در عیار پول نمیشد ولی امپراطوران روم که بواسطه خودمختاری نیازمند و درمانده شده بودند از راه توسل باختلال پول چاره اندیشیدند باین ترتیب که قسمتی از نقره پول را برداشته و بجایش مس میگذاشتند تا در پرداختها و بذل و بخششها و عطایای آنان تفاوتی حاصل نگردد ولی از بهای پول کاسته میشد. هنوز در موزه ها مدالهایی دیده میشود که از مس ساخته شده و دارای روکش نقره است و کسانی که بخواهند در این خصوص اطلاعات مبسوطتری بدست آورند باید بکتاب شناسائی مدالها تألیف ژوبر مراجعه نمایند.

نخستین امپراطوری که متوسل باختلال پول شد **یدئوس ژولین** بود و پس از او **کاراکالا** عیار پول را تقلیل داد بطوری که پول کاراکالا نصفش غش بود.

در زمان **الکساندر سور** دوثلث پول غش داشت و بهمین ترتیب عیار پول تنزل کرد تا زمان **سالمین** که پول روم جزمس آب دیده چیز دیگری نبود، ولی باید دانست که در دوره مانمیتوان بوسیله ترکیب فلزات مختلف بهای پول را تنزل داد و اگر دولتی مبادرت باینکار نماید ممکن است خود را گول بزنند ولی دیگران را گول نخواهد زد زیرا نرخ ارز و مبادلات بین المللی سبب شده که صاحبان بانکها و صرافان بهای حقیقی پورا نسبت بطلا و نقره تعیین نمایند.

فصل چهاردهم

نرخ مبادلات مزاحم دول مستبد است

دولت روسیه میخواهد
 احکام مستبدانه خود را در کشور اجرا نماید ولی نمیتواند برای اینکه کشور بدون

تجارت و تجارت بدون مبادلات باقی نمی ماند و عملیات مربوط به ارز و مبادلات مانع از اجرای احکام مستبدانه دولت روسیه است.

برای عملیات مربوط بمبادلات بود که در سال ۱۷۴۵ امپراطریس روسیه فرمانی صادر کرد که تمام یهودیان را از کشور اخراج نمایند زیرا آنان پولهای خود و خارجیانی را که در خدمت روسیه بودند بکشورهای خارج می سپردند باز هم بموجب فرمان دیگر امپراطریس هیچیک از اتباع امپراطوری روسیه نمیتوانستند از کشور خارج شوند و یادارائی خود را خارج نمایند مگر بموجب اجازه مخصوصی ولی این فرمان بکلی مخالف با مبادلات پول است که محتاج آزادی است. توسعه و رونق تجارت نیز با احکام مستبدانه امپراطریس روسیه منافات دارد زیرا سکنه روسیه بر اثر احکام و قوانین مختلف جز مشتی برده چیز دیگری نیستند منتی بعضی از آنها بندگانی هستند که بنام برزگر مشغول جان کندن میباشند و طبقه دیگر بندگانی اصیل و روحانی هستند که در عین حال ارباب غلامان طبقه اول میباشند، تصور میرود در روسیه طبقه سومی وجود نداشته باشد که بسنت و تجارت بپردازند بالنتیجه تجارت در آنجا رونق ندارد.

فصل پانزدهم

رسوم بعضی از کشورهای ایتالیا

در بعضی از کشورهای ایتالیا
 (سابقاً کشور ایتالیا مشتمل بر چند کشور بوده است) قوانینی وضع شده که مردم حق ندارند اراضی خود را فروخته و پول آن را بخارج بپردازند این قوانین برای موقعی خوب بود که ثروت هر کشوری بخود او تعلق داشت و نمیتوانستند آنرا از سرحد خارج کنند و یا اخراج آن مقرون به دشواریهای بسیار بود لیکن از زمانی که مبادلات بین المللی رایج شده ثروت بهیچوجه انحصار يك دولت نیست و بنابراین قانون فوق زیان بخش است زیرا شخص نمیتواند برای معاملات و تجارت خارجی خویش از ثروت اراضی

خود استفاده نماید، عیب دیگر این قانون این است که برای اموال منقول نسبت به غیر منقول قائل به رجحان میشود و مردم را از کشاورزی و آباد کردن اراضی بیزار می نماید و مانع خارجیان هم می شود که با دارائی خود بشکورشور بیایند و سکنی بگیرند .

فصل شانزدهم

کممک صرافان بدولت

وظیفه صرافان مبادله پول است نه قرض دادن و در صورتی دولت بمبادله پول اکتفا نماید مختصر ثقی که بصرافان بدهد در نظر آنها ارزش خواهد داشت و بیش از آن مطالبه نخواهد کرد اما در صورتی که دولت از صرافان قرض نماید و یا صرافان بدیگران قرض بدهند اگر مطالبه نفع بسیار نمایند حق با آنهاست و نباید آنان را متهم بر باخواری نمود .

فصل هفدهم

دیون عمومی

بعضی از مردم تصور کرده اند خوبست يك دولت و یا کشوری بخودش مقروض باشد یا عقیده شان اینست بدینوسیله ثروت افزون خواهد شد زیرا زیاد جریان پیدا میکند بعقیده من این اشخاص اوراق اسکناس را با بروات تجارتی و اوراق نماینده دیون کشور اشتباه کرده اند اوراق اسکناس و بروات باعث جریان ثروت است ولی اوراق تعهدات دیون کشور باعث رونق ثروت نیست و فقط سندی است که بموجب آن شخصی که قرض داده اطمینان دارد طلب خود را دریافت خواهد کرد ولی عیوب ناشی از اوراق دیون از این قرار است :

- ۱- در صورتیکه خارجیان بسیاری از این اوراق را در دست داشته باشند هر سال مقدار زیادی بابت ربح قرض از داخل کشور بخارج میبرند .
- ۲- در کشوری که همواره مدیون است نرخ مبادلات تنزل میکند یعنی نرخ پول

داخلی نسبت به پول خارجی تقلیل مییابد .

- ۳- مالیاتی که برای پرداخت ربح این قرض از مردم گرفته میشود بصنعتگران زیان میرساند زیرا اجرت کار را زیاد میکند .
- ۴- عایدات دولت یعنی مالیات از کسانی گرفته میشود که صنعتگر و کارگر نمیباشند و فقط اوراق تعهدات قروض دولت را در دست دارند .

در واقع برای کسانی که کار نمیکند و سائل راحتی فراهم مینمایند و در عوض برای کسانی که زحمتکش هستند باعث اشکال میشوند چیزی که همیشه باعث اشتباه میشود اینست وجود اوراقی که تعهد دین کشور می باشد دلیل بر ثروت کشور یا دولت است نه فقر آن زیرا چنین دولت ثروتمند است که میتواند از عهده انجام تعهد بهاء این اوراق بدون ورشکست شدن بر آید و حتی چنین دولتی باید ثروت بسیار داشته باشد .

بالتجربه گرچه رواج تعهدات دیون دولت دارای معایبی است ولی چون وسیله جبران دارد یعنی شاخص ثروت دولت میباشد میگویند بدون عیب است . این قاعده کلی است که اگر در مقابل يك عیب حسنی وجود داشت این دو یکدیگر را خنثی خواهند کرد ولی اگر میزان حسن بر عیب خیلی چربید میتوان گفت عیب وجود ندارد .

فصل هیجدهم

پرداخت دیون عمومی

بین قرض و طلب دولت همواره باید تناسبی وجود داشته باشد و گر نه اعتبار دولت از بین میرود دولت ممکن است مبالغ نا محدودی طلبکار باشد ولی بدهی دولت نباید از حدود معینی تجاوز نماید در غیر این صورت اعتبار دولت متزلزل خواهد گردید تا وقتی که اعتبار هر دولتی متزلزل نشده میتواند نظیر انگلستان مقدار زیادی وجه تهیه نموده و بدهکاران خود بپردازد و در عین حال مبلغ ربح خود را تعیین نماید زیرا همانطوریکه موقع وام خواستن دولت مبلغ ربح را

مردم تعیین میکنند هنگام پرداخت هم مبلغ ربح را دولت تعیین مینماید تنها تقلیل مبلغ ربح کافی نیست، بلکه سود تقلیل ربح باید با اندازه‌ای باشد که اعتباری تشکیل بدهد و در سایه آن اعتبار بتوان هر ساله مقداری از اصل مبلغ را پرداخت در صورتیکه اعتبار دولت کافی و کامل نباشد باز هم ایجاد اعتبار فوق‌الذکر از راه تقلیل مبلغ ربح مفید است برای اینکه با کمکی که پرداخت اصل مبلغ می‌نماید باعث اعتماد عمومی میشود.

در کشورهای جمهوری و دموکراسی که نقشه‌های دولت همواره برای مدت مدیدی طرح میشود لزومی ندارد سرمایه‌استهلاک دین زیاد باشد لیکن در کشورهای غیر دموکراسی باید این سرمایه زیادتر باشد.

مقررات سرمایه‌استهلاک دین باید بطوری باشد که دولت و مردم متساویاً عهده‌دار ایجاد این سرمایه باشند و آنهاییکه از دولت طلبکار هستند با پولیکه برای سرمایه‌استهلاک دین میدهند در واقع طلب خود را وصول مینمایند.

طبقات ملت که دیون دولت را میپردازند چهار طبقه میباشد:

اول - ملاکین و صاحبان اراضی.

دوم - بازرگانان و کسبه یعنی آنهایی که از راه خرید و فروش زندگی می‌نمایند.

سوم - زارعین و صنعتگران.

چهارم - طلبکاران دولت یعنی رباخواران.

از میان این چهار طبقه دسته اخیر کمتر باید مورد رعایت قرار گیرند زیرا این طبقه از مردم در کشور يك طبقه بیکار هستند در صورتیکه طبقات دیگر کارکن و زحمتکش میباشند و دولت نیروی سعی و عمل آنها باقی‌است با این وصف نباید طبقه چهارم را مورد اجحاف قرارداد زیرا اعتماد عمومی از بین میرود. این قاعده کلی‌است که در هر کشور رفتار اجحاف آمیز نسبت بیک طبقه باعث سلب اعتماد سایر طبقات مردم میگردد لذا دولت باید با این طبقه هم مثل سایر طبقات و طلبکاران خود با اعتدال رفتار نماید.

فصل نوزدهم قروض بانفع

پول شاخص و نماینده ارزشهاست و همانطور که انسان میتواند سایر مایحتاج خود را کرایه نماید در صورت نیازمندی باین شاخص باید بتواند آنرا هم کرایه نماید تفاوتی که پول با سایر چیزها دارد اینست که میتوان چیزهای دیگر را اجاره کرد و هم خریداری نمود و حال آنکه پول را فقط میتوان اجاره کرد و قابل خریداری نیست مگر اینکه بصورت طلا و نقره بازرگانی یعنی مال‌التجاره درآید، اگر انسان پول خود را بدون نفع بدیگری قرض بدهد کار خوبی کرده ولی این عمل که در ادیان بدان توصیه شده يك کار اخلاقی نه يك قانون و رسم کشوری و اجتماعی برای رواج تجارت باید پول نفع داشته باشد مشروط بر آنکه نفع آن از حدود معینی تجاوز نکند زیرا اگر نفع پول زیاد شد آنوقت تاجر برای تجارت پولی قرض نمیکند زیرا فایده تجارت او با اندازه‌ای نیست که بتواند هم نفع پول را بپردازد و هم خود انتفاع ببرد و چنانچه پول هیچ نفعی نداشته باشد باز هم موجب رکود تجارت است زیرا هیچکس آنرا قرض نمیدهد و دست تجاری که نیازمند پول هستند بسته میماند ولی از آنجائیکه باید همواره کار جامعه راه بیفتد ولی پول ربح رسمی و تجارتی نداشت اصول رباخواری رایج میگردد و این اصول دارای معایبی است که در تمام ادوار دیده شده است.

در قانون محمد (ص) نظر باینکه ربح رسمی پول با رباخواهی یکسان فرض شده و ممنوع گردیده مردم نمیتوانند رسماً پول خود را قرض داده و ربح معتدلی بگیرند باین جهت اصول رباخواری رایج گردیده و چون از لحاظ ممنوعیت خطرناک می‌باشد رباخواران هم زیادتر ربا میگیرند که درقبال خطر احتمالی خود را بیمه نموده باشند^۱.

۱- اصول در جامعه عرب قبل از اسلام رباخواری رایج بود و قانون مدونی برای ربح رسمی وجود نداشت تا فرقی بین ربح و ربا باشد و چون ظاهراً نتیجه هر دو یکی است قانون اسلام آنرا ممنوع بقیه یا ورقی در صفحه بعد

فصل بیستم

ربا در معاملات دریائی

..... ربا در معاملات دریائی زیاد است بدو دلیل :
دلیل اول اینست که دریایپیمائی خطرناك است و بهمین جهت آنهائی که پول می دهند ربای زیادتری می خواهند .

دلیل دوم این است که در معاملات دریائی داد و ستدهای خیلی بزرگ صورت میگیرد اینهم موجب دیگری برای فزونی ربا میباشد لیکن در معاملات زمینی چون هیچیک از این دو عامل وجود ندارد میزان ربا از حدود اعتدال تجاوز نمیکند .

فصل بیست و یکم

قروض قراردادی

ربا در روم قدیم

غیر از قروض تجارتی که ربح بدان تعلق میگیرد مردم هم بیکدیگر قرض میدهند و این قروض که متکی باسناد و قرارداد است دارای ربح میباشد در روم قدیم بهر نسبت که توانائی توده و ملت نسبت بدولت زیادتر میشد قانونگذاران

بقیه پاورقی از صفحه قبل

کرد یعنی باصطلاح قرآن حرام دانست و علت این تحریم همان علتی است که مؤلف در فصل گذشته بیان نمود زیرا در آن عهد باخواری بشدت زیادی بین پولداران عرب رواج کاملی داشت و باعث شده بود يك طبقه از مردم بیکار و بار دوش طبقات زحمت کش باشند و اگر محمد (ص) میخواست ربح را تا حدی جابز و ربارا ممنوع کند نقض غرض میشد .

او میخواست سرمایه داران به کار و بازرگانی پرداخته از بیکاری و استفاده از نفع پول که بمنشاء مفاسد اجتماعی و عیاشی و هرزگی و غرور و نخوت و سایر صفات رذیله است پرهیز و اجتناب کنند چه آنکه اگر سرمایه زیاد باشد همان نتیجه که از ربا عاید صاحب سرمایه میشود همان نتیجه هم از ربح رسمی عاید خواهد شد با تفاوت اینکه در صورت اول ربا خوار لااقل ترسی از حکومت دارد و تزلزلی در خاطر او راه مییابد و ممکن است با مدیون تا حدی مراعات کند که کار او بدادگاه نکشد ولی در صورت دوم با کمال قدرت و بی پروائی ربح را دریافت میکند و چون تحت عنوان قانونی است هیچگونه مراعاتی هم در باره مدیون نخواهد کرد بنا بر این همیشه قضایا را نمیتوان از يك جهت مورد بررسی قرارداد بلکه باید از تمام جهات دقت و مطالعه کرد . مترجم

برای جلب رضایت توده در صدد وضع قوانین و مقررات بر میآمدند .

بدو از میزان ربح کاستند و سپس ربح گرفتن را ممنوع نمودند و نیز تضمین بدنی و جسمانی را در قبال دین لغو کردند تا بجائی که حتی قرض دادن را لغو نمودند و هر وقت یکی از وکلای ملت میخواست وجه المله شده و محبوبیت حاصل نماید موضوع اخیر را مطرح میکرد این تغییرات و ممنوعیت های مختلف نسبت بربح سبب شد که در روم قدیم اصول ربا خواری رایج گردید زیرا اشخاصی که بتوده ملت پول قرض میدادند وقتی دیدند توده هم بدهکار و هم قانونگذار و هم قاضی آنهاست دیگر بقراردادهای مربوط بربح اعتماد ننمودند ، فقط وقتی حاضر شدند بملت قرض بدهند که امید دریافت نفع خیلی زیاد در میان باشد حتی در مواقعی هم که قوانینی بر علیه ربح وضع نمیشد باز طلبکاران خائف بودند زیرا مشاهده میکردند که ملت از ربح ناراضی است نتیجه این شد که انواع قروض و وام های عادلانه در روم قدیم از بین رفت و در عوض اصل ربا خواری متفوری جانشین آن شد و این عیب از آنجا ناشی گردید که در ربح رعایت اعتدال را ننمودند ، این قاعده کلی است قوانین افراطی که برای بهبود اوضاع مردم وضع میشود نتایج معکوس می بخشد .

فصل بیست و دوم

دنباله موضوع فصل قبل

رومیهای اولیه قوانینی نداشتند که مقررات

ربح را تعیین نماید یعنی در روم قدیم ربح و ربا یک معنی داشت در مبارزه هائیکه بین طبقات اشراف و توده مردم در گرفت و ایامی که توده برای لغو امتیازات اشراف به تپه مقدس رفتند و در آنجا تحصن نمودند باز هم مقررات ثابتی برای ربح وضع نشد ، فقط کاری که کردند این بود که طول مدت قرض را تغییر دادند و اعتماد بین دائن و مدیون از بین رفت و ربح یار با مطیع مقررات فردی و خصوصی شد ، گمان میکنم بطور عادی نرخ مرابحه صدی دوازده برای مدت يك سال بود زیرا آنچه فرض مراد را این

خصوص تأیید مینماید اینست که در روم قدیم ربح شش درصد بنام نصف ربح و ربح سه درصد بنام ربح نامیده میشد بنابراین ربح کامل صدی دوازده در سال بوده است .

اگر از من پرسند چطور شد در بین این ملت فقیر که تجارتی نداشت چنین ربی برقرار گردید جواب میدهم این ملت ناچار بود غالباً بجنگ برود و برای جنگ احتیاج به پول داشت و چون پس از خاتمه جنگ غالباً با سود بسیار مراجعت مینمود و میتوانست دین خود را بپردازد لذا اصل مراحه در روم قدیم رایج گردید این موضوع از چگونگی مناقشات آن عصر مستفاد میشود زیرا در طی آن مناقشات بدهکاران از حرص ربا خواران شکایت نمایند بلکه شکایت از این میشود که اگر خوش رفتار بودند و در زندگی میانه روی میکردند میتوانستند بدهی خود را بپردازند .

برای اطلاع از این موضوع بنطق آپوس در کتاب معروف ونیس باید

مراجعه شود .

در طی مباحثات و مناقشاتی که برای پرداخت دیون در میگرفت مقرراتی وضع میکردند که فقط نتیجه آنی داشت مثلاً مقرر مینمودند آنهایی که بجنگ میروند از تعقیب طلبکاران معاف باشند و کسانی که برای بدهی خود در زندان هستند آزاد شوند و مفلسین و مساکین که قادر به تأدیه دین نمیشدند به مستعمرات اعزام گردند و احیاناً برای پرداخت دیون عمومی خزانه دولت هم گشوده میشد مردم هم که در سایه مقررات موقه راحت و راضی شده بودند ساکت شده و دیگر در فکر آینده نبودند و بالنتیجه نمایندگان ملت یعنی مجلس سنا هم توجهی بآینده نداشت ، هنگامی که مجلس سنا در خصوص ربح اظهار نظر میکرد و مناقشات مربوط به این موضوع را به نفع بدهکاران حل و تصفیه مینمود ملت روم زندگی ساده و بدون پیرایه داشت و حتی فقر و مسکنت را دوست میداشت قانون اساسی کشور طوری بود که تمام مخارج دولت به گردن اغنیا میافتاد و توده ملت هیچ چیز نمیپرداخت .

تاسیت میگوید : قانون میزهای دوازده گانه میزان ربح را به يك در صد در سال تثبیت نمود ولی تاسیت اشتباه کرده و قانون دیگری را که اکنون درباره اش صحبت خواهیم کرد بجای قانون میزهای دوازده گانه گرفته است . زیرا اگر قانون میزهای دوازده گانه این موضوع را تثبیت کرده بود چرا بعد از آن قانون هنگامی که مشاجره بین طلبکاران و بدهکاران در گرفت از آن قانون استفاده نکردند .

در قانون میزهای دوازده گانه هیچ اثری از مقررات مربوط به ربح نیست .

در قانون خاتمه دادن به مبارزه اشراف و توده هم که هشتاد سال بعد از قانون میزهای دوازده گانه وضع شد و بنام واضع آن معروف به قانون لوسینی است نیز مقررات ثابتی برای ربح وضع نگردید این قانون يك قانون آنی بود که موقه مردم را ساکت کرد و دستور داد بدهکاران آنچه را که بابت ربح پرداخته اند از اصل بدهی کم کنند و بقیه را به سه قسط مساوی بپردازند .

در سال ۳۹۸ رومی دوفر از نمایندگان ملت موسوم به دوئلیوس و منیوس قانونی را بتصویب رسانیدند که میزان ربح را به يك درصد ۰.۱/ در سال تنزل داد و همین قانون است که تاسیت آن را با قانون میزهای دوازده گانه اشتباه کرده این نخستین مرتبه ایست که در روم قدیم قانونی برای تثبیت نرخ ربح وضع گردیده ده سال بعد از این ربح به نصف تقلیل داده شد و سپس بکلی ربح را لغو کردند همانطوری که تاسیت میگوید :

اگر به گفته بعضی از مصنفین که کتاب تیت لیو را دیده اند توجه نمائیم لغو ربح هنگام قونسولی س . هارتیوس رویتلوس و ک . سرویلیوس در سال ۴۱۳ رومی واقع شده است نتیجه این قانون عیناً نظیر نتایج موارد دیگری شد که قانونگذاران رویه افراطی را پیش گرفتند گرچه بدو ربح را لغو کردند ولی بعد ناچار شدند قوانین دیگری برای برقراری و اصلاح و تعدیل ربح وضع نمایند گاهی از قوانین بکلی صرف نظر کرده و برای تنظیم ربح بر رسوم اهالی متوسل گردیدند و گاهی

رسوم مردم را رها نموده بقوانين متوسل ميشدند ولى باز در هر صورت آداب و رسوم مردم تأثیر خود را ميبخشيد .

وقتي يكتفر رومي متوسل به قرض ميشد قانونى كه براى حمايت او وضع شده بود بر عليه وى تأثير خود را ميبخشيد **آپين و تيت ليو** تذكر ميدهند يكتفر طلبكار موسوم به **سامپرونيس** و **اسليو** به بدهكاران خود نويد داد مطابق قانون ربح با آنها رفتار خواهد كرد ولى ساير طلبكاران او را كشتند زيرا ميگفتند اقدام اين مرد سختيهاى قانون ربح را تجديد خواهد نمود اين واقعه در سال ۶۶۳ رومي اتفاق افتاده است .

كمى هم از شهر رم خارج شده و نظرى به قصبات و آبادى هاى اطراف بيندازيم .

در كتاب يازدهم فصل نوزدهم **روح القوانين** گفته شد استادها و شهرستانهاى رومي در آتش بيداد يك حكومت مستبد و ستمگر ميسوخت ، اينك ميگويم كه علت بدبختى مردم ايالات و ولايات روم تنها رفتار حكومت نبود بلكه رباخوارى هم در آن تأثير داشته است .

سيرون در كتاب مراسلات بعنوان **آتيكوس** نامه بيست و يكم جلد پنجم مينويسد كه مردمان سالامين ميخواستند از روميها پول قرض كنند ولى بواسطه وجود قانون گابيني نمیتوانستند ، بايد فهميد قانون گابيني چه بوده است ؟

براى فهم اين موضوع بايد بدانيم كه در روم قديم وقتى قروض بارج ممنوع گرديد مردم براى اينكه مشمول اين قانون نشوند بوسائل مختلف متوسل ميشدند و چون متحدين روم و ملت لاتين مشمول اين قانون نبودند يكتفر لاتيني و يايكى از افراد دول ديگر را كه متحد روم بودند واسطه ميكردند كه ظاهرأ خود را طلبكار معرفى نمايد در صورتيكه طلبكار حقيقى رومي بود .

ملت روم از اين وضعيت قاچاق معاملات شكايت كرد و **ماركوس سامپرونيس** نماينده ملت در سال ۶۵۱ رومي بامراجعه بآراء عمومى قانون منع قروض با ربح را

تكميل كرد پس از آن نه تنها اين قانون شامل يك بدهكار و بستانكار رومي ميشد بلكه هر گاه معامله قرض بين يكتفر رومي و يكي از افراد ملل متحد و لاتيني صورت ميگرفت باز اين قانون شامل حال آنها ميگرديد .

در آن موقع ملل متحد بملل ايتاليائى اطلاق ميگرديد كه سر زمين آنها تا ناحيه **آرنو دروييكن** ادامه داشت و طرز اداره آنها غير از اداره ولايات روم بود .

وقتي كه مردم ديگر نتوانستند بنام يكي از افراد ملل متحد قرض نمايند آنوقت متوسل بمردم ولايات روم شدند و چون طرز اداره ولايات روم با مركز فرق داشت رباخواران متوسل بمردم ولايات شده و بنام آنها قرض ميدادند . اين دفعه وضعيت ايجاب كرد قانون جديدى بر عليه اين قاچاق وضع نمايند لذا **گابينيوس** در سال ۶۱۵ رومي قانون معروف خود را كه موسوم بقانون گابيني ميباشد بتصويب رسانيد .

اين شخص مياندشيد براى خاتمه دادن به رباخوارى بايدكارى كرد كه مردم اصلاً قرض نكنند و يكي از وسائل مؤثر آن اينست كه از تقلب در انتخابات و رشوه دادن براى گرفتن رأى جلو گيرى نمايند بطورى كه از مراسلات سيسرون خطاب به آتيكوس بر مى آيد همواره در موقع انتخابات استقراض توسعده مى يافت و آنهائى كه ميخواستند و كيل بشوند براى بدست آوردن رأى محتاج پول بودند . قانون گابيني قانون سابق را (قانون سامپروني) كه بر اثر مراجعه بآراء عمومى بدست آمده بود شامل ولايات و ولايات روم هم كرد و از آن پس ديگر اهالى سالامين نمیتوانستند بواسطه ممنوعيت هاى اين قانون از شهر رم تحصيل قرضه بنمايند .

ولى **بروتوس** با سامى مختلف قرضه هاى بربح چهار در صد ۰/۴ در ماه به اهالى سالامين داد و با مراجعه بآراء عمومى ثابت گرديد اين قرضه ها قاچاق نميباشد و حاكم سيليسى رأى داد طلبكاران ميتوانند بموجب قرارداد قرضه طلب

خود را از بدهکاران سالامینی دریافت نمایند.^۱

بهر حال چون قانون گابینی مطلقاً وام دادن و وام گرفتن بین مردم شهر رم و ولایات آن کشور را منع کرد و از طرفی پول دنیای آن زمان در دست مردم رم و ولایات آن جمع میشد آنهایی که نیازمند پول بودند ناچار شدند با پرداخت ربح‌های زیاد پول داران را تحریص بوام دادن نمایند که خطر مشمولیت مجازات قانون ربح از نظرشان برود و ضمناً چون در شهر رم رؤساء و امنائی بودند که نفوذ بسیار داشتند و مانع از اجرای قانون میشدند آنها را بیش از دیگران و علنی‌تر از توده مردم مبادرت به دادن و گرفتن وام مینمودند.^۲

بالتبجیه ولایات رم نوبه بنوبه در آتش اجحاف رباخواران سوخت و چون هر چا کمی بولایات میرفت خود سرانه نرخ‌های برای ربح تعیین مینمودند کار بجائی کشید که رباخواران و مجریان قانون دست بدست هم دادند و زیان آن متوجه جامعه و مردم شد.^۳

در هر کشوری کارها همواره باید بحریان بیفتد و رکود و وقفه در امور حاصل نشود و از آن گذشته در روم مواردی وجود داشت که مردم شهر نیازمند پول و استقراض بودند و لو اینکه برای مرمت خرابیهای ناشیه از عملیات قشونهای اجنبی و رشوه دادن بر رؤساء و سایر امور باشد مجلس سنا که قدرت را در دست داشت برای راضی کردن مردم و یا اینکه احساس میکرد حقیقه^۴ مردم محتاج هستند بامراجعه بآراء عمومی اجازه میداد مردم وام بدهند و بگیرند لیکن نکته در اینجا است که همین مراجعات بآراء و افکار عمومی هم بموجب قانون ممنوع بود زیرا سبب میشد مردم بدینوسیله امتیازات مخصوصی بخواهند مثلاً تقاضا کنند که اصلاً بدهی خود را نپردازند.

۱- سالامین از ولایات روم بود که تحت مسئولیت حاکم سلیسی اداره میشد.

۲- در مراسلات سیزرون خطاب به تیکوس مذکور است که پمپه قیصر روم مبلغ شصت تالان (واحد پول روم قدیم) به پادشاه آریو بارزان بعنوان قرض پرداخت و هر ماه سی و سه تالان آتنی بابت ربح آن دریافت میکرد.

۳- بطوریکه از مراسلات سیزرون خطاب به تیکوس برمیآید نرخ تنزیل را بیک در صد تعیین کرده بود و چنانچه تا آخر سال دین پرداخته نمیشد به تنزیل سالیانه ربح تعلق میگرفت بموجب حکم سیزرون طلبکاران ناچار بودند مدتی بدهکار خود مهلت بدهند و اگر در پایان مدت طلب آنها داده نمیشد آنوقت ربح در ربح دریافت مینمودند.

طلبکاران که از این مراجعات با فکر عمومی میترسیدند و سرمایه خود را در معرض خطر میدیدند بر میزان ربح میافزودند و هر سخت گیری جدید باز سبب بالا رفتن نرخ تنزیل میشد. همیشه گفته‌ام و باز میگویم اعتدال باید همواره بین مردم حکمفرما باشد و افرات و تقریط بپرهیزند.

پس از اینکه جمهوری روم از بین رفت آنوقت قانونگذاران متوجه اصلاح قوانین مربوط بتنزیل شدند و در اصلاحات اصول قرضه‌های طویل المدت را نصب العین قرار دادند بدون اینکه در نرخ تنزیل زیاد سخت گیری نمایند و بگفته اولیپون که میگفت «هر کس بدهی خود را دیرتر پرداخت کمتر پرداخته است» عمل کردند.

وهوی وهوس ومیل مفرط بحفظ زیبائی و مشکلات ناشی از بارداری و دشواریهای زندگی از لحاظ تأمین معاش فرزندان باعث تغییر واختلال تولید نسل میشود.

فصل دوم ازدواج

..... ازدواج رسمی ناشی ازاین شده است که شوهر مجبور به تأمین معاش فرزندان خود باشد وبوسیله عقد ازدواج این وظیفه برای اومسلم میشود، این رسم از لحاظ اصول تقریباً در تمام ملل متمدن جهان یکسان است .

در میان ملل متمدن پدر کسی است که قوانین کشوری و دینی بوسیله آئین ازدواج اورا باین سمت انتخاب می نماید وصلاحت او را برای پدری تصدیق می کند

وظیفه پدری در حیوانات بدشواری وظیفه انسان نیست و غالباً در حیوانات مادر برای نگاهداری فرزندان کافی میباشد گرچه فرزندان انسان دارای عقل و شعور میباشد ولی چون رشد عقل و شعور فرزند انسان تدریجی است تنها تأمین معاش کودکان کافی نمی باشد و برای اینکه بتوانند رشد نمایند باید آنها را مواظبت و هدایت کرد . و وصلت های نامشروع کمکی باز دیاد نسل نمی نماید زیرا پدر که برای تأمین معاش فرزندان الزام طبیعی دارد در وصلت های نامشروع ثابت نیست ومادر هم که بسهم خود باید فرزند را نگهداری وتربیت کند با موانع بسیار از قبیل خجالت وپشیمانی مصادف گردیده وغالباً وسیله مادی تربیت فرزندان را ندارد .

زنهایی که علناً شغل فحشا را پیش میگیرند برای نگهداری فرزندان خود بقدری با اشکالات مصادف میشوند که نمیتوانند کودک را مواظبت و تربیت نمایند بعلاوه قانون هم بآنها اعتماد ندارد وآنها را برای تربیت و نگهداری کودک صالح نمیداند نتیجه این میشود که یکی از عوامل اصلی ازدیاد نسل داشتن يك زندگانی آبرومند ومطابق موازین قانون است .

کتاب بیست و سوم

قوانین وآرتباط آنها با شماره سکنه وافراد

فصل اول

انسان وحیوان وموضوع ازدیاد نسل آنها

شعر

ای ونوس ، ای رب النوع عشق . . .

همینکه قدرت تو نخستین روزهای خوش سال را باز گرداند، در پرتو لطف وعنايت تو از نسیم های فرخ بخش رایحه عشق استشمام میشود، سطح زمین بالوان رنگارنگ ودرخشان مزین میگردد، هوا با روایح عطر آگین گلها معطر میشود ، صدای پرندگان بگوش میرسد که با هزاران صدای دلپذیر بازگشت وحضرتو را تبریک میگویند، وازطرف دیگرهريك از حیوانات نرویرومند برای ماده قشنگ خود در دشتها، جست وخیز مینمایند واز رودخانه عبور میکنند سکنه جنگلها ، کوهساران ، دشتها مرغزارها ، دریاها در حالی که وجودشان بر اثر نفوذ تو از حرارت عشق و اشتیاق میسوزد در صدد بر میآیند بنیروی جاذبه تمایل و عشق جانداران زمین را زیاد کنند همه آرزومندند در سرزمین عشق . . . آن سر زمینی که موجب زیبائی وجلوه گری جانداران است از تو پیروی نموده ودرلای عطفوت تو زیست کنند . . .



دوره بارداری جانوران وفصل باروری آنها تقریباً ثابت است ولی چگونگی باروری زنان ثبات وواقع معینی ندارد زیرا درنوع انسان اخلاق وامیال وغرائز

فصل سوم

وابستگی کودک

بطوری که عقل حکم میکند کودکی که بر اثر ازدواج بوجود آمده وابسته به پدر است لیکن اگر ازدواجی صورت نگرفته باشد وابسته به مادر میشود و بهمین جهت در کشورهاییکه اصول خرید و فروش کنیز را بچ میباشد طفل وابسته به مادر است .

فصل چهارم

خانواده

در اغلب کشورهای جهان رسم است که پس از ازدواج زن بخانواده شوهر میروند ولی عکس آنهم ضرری ندارد، بطوریکه **دوهالد** در سیاحت نامدخود مینویسد در جزیره فرمز (چین ملی) مردها پس از ازدواج بخانواده زن میروند و تشکیل عائله جدید را میدهند .

یکی از قوانین خوبی که باعث ازدیاد نسل میشود این است که خانواده مرکب از یک سلسله افراد ذکور پسر بعد از پدر و افراد اناث دختر بعد از مادر تشکیل میگردد و خانواده را در نظر افراد مردم بصورت ملک و مالی جلوه میدهد که باید نگهداری کرد و از اتلاف آن جلوگیری نمود بهمین جهت است که مردان ازدداشتن فرزندان اناث را ضعیف میشوند زیرا میدانند که فرزندان ذکور نسل خانوادگی را ادامه خواهد داد و از اتلاف فامیل جلوگیری خواهد نمود در صورتیکه فرزندان اناث کمک باز دیاد نسل خانواده های دیگر میکنند نه خانواده پدر خودشان.

اسامی خانوادگی نیز ممد ازدیاد نسل است زیرا این اسامی فکر تسلسل را در ذهن افراد آن خانواده بوجود میآورد و لازم میدانند با ازدیاد نسل از محو اسامی مزبور جلوگیری کنند .

فصل پنجم

انواع زنهای شرعی

قوانین کشوری و دینی چند نوع وصلت تعیین نموده اند و همه آنها را مشروع دانسته اند مثلاً مسلمین چند نوع زن دارند که همگی شرعی میباشند و اطفال آنان هم طفل شرعی هستند و لوائیکه مادرشان کنیز باشد. واقعاً باید همینطور باشد و کودکان این زنان طفل شرعی محسوب شوند زیرا معقول نیست قانونیکه زنان مزبور را مشروع میدانند کودکانشان را مشروع ندانند و آنها را از ارث محروم کند .

ولی در کشور ژاپن با اینکه زن شرعی چند نوع است معذک فرزندان یکی از آنها ارث میرد و آنهم فرزندان زنی است که از طرف امپراطور اعطا شده باشد و مراسم ازدواج آن زن با شاعر مخصوصی بنام امپراطور صورت گرفته باشد زیرا سیاست اینطور اقتضا میکند مالی که از طرف امپراطور یا بنام امپراطور داده شود نباید بین دیگران تقسیم گردد زیرا مسئولیت و وظائف خاصی بر آن مترتب است.

در بعضی از کشورها منجمله کشور چین با اینکه ممکن است چند زن مشروع و غیر مشروع در خانه شوهر زیست نمایند معذک فرزندان که از آنها بوجود میآیند مطابق قانون متعلق بزنی اول است و آداب و رسوم این ترتیب را طوری مستقر نموده که فرزندان هم جز زن اول پدرشان مادری برای خود نمیشناسند و فقط او را بچشم مادری دیده و در مرگش عزاداری میکنند . با این ترتیب دیگر اشکالات ناشیه از حرامزادگی کودک از بین میروند یعنی در کشور چین اساساً کودک حرامزاده وجود ندارد و همگی فرزندان مشروع میباشند ولی در کشورهاییکه این رسم وجود ندارد و در عین حال مردها زن غیر شرعی در خانه نگاه میدارند ناچار شده اند بقانون مشروع کردن اطفال حرامزاده متوسل شوند که خود یک قانون غیر متجانس مورد نفرت و عدم قبول اکثریت مردم میباشد .

ضمناً باید دانست در کشور چین تصور اینکه زن شرعی و یا غیر شرعی مردی با مرد دیگرش آمیزش نموده و فرزندی از او بوجود آید وجود ندارد زیرا وجود حریم‌سرای مضبوط و مستحفظین و خاجه‌ها و غیره این فرض را محال نموده است و بر فرض که اتفاقاً وجود پیدا کند زن و طفل او هر دو معدوم خواهند شد.

فصلی ششم

اطفال حرامزاده در کشورهای مختلف

در کشورهاییکه تعدد ازدواج مرسوم است تمام فرزندانیکه بوجود می‌آیند مشروع هستند و حرامزاده وجود ندارد ولی در کشورهای دیگر که تعدد ازدواج ممنوع است و مردان باید بیک زن اکتفا نمایند اطفالی که از زنان دیگر بوجود می‌آیند مشروع نبوده و حرامزاده می‌باشند.

در کشورهای جمهوری که اخلاق عمومی باید پاک‌تر از کشورهای دیگر باشد فرزندان نامشروع بیشتر طرف نفرت عموم می‌باشند.

در رم قدیم مقررات سختی بر علیه فرزندان نامشروع وضع شد ولی شماره این قبیل افراد بی نهایت کم بود زیرا اصول اداره روم قدیم طوری بود که مردم مجبور به ازدواج بودند هر وقت هم که زن خود را نمیخواستند طلاق داده و زن دیگری انتخاب می‌کردند لذا فرزندان حرامزاده یافت نمیشد زیرا لازم از دیاد این قبیل اطفال فساد اخلاق عمومی و وصلت‌های نامشروع است.

لیکن باید دانست سخت گیریهائی که در روم قدیم نسبت به حرامزادگان میشد بیشتر جنبه سیاسی داشت نه جنبه اخلاقی باین معنی که چون یکی از شرایط واجد شدن حقوق اجتماعی و انتخاب نمایندگان مجلس همانا حلال زادگی بود و اکثریت ملت هم حلال زاده بودند و به حقوق اجتماعی خود مباحثات می‌کردند نمیخواستند حرامزادگان را از این حق برخوردار نمایند با این وصف بطوریکه ارسطو در کتاب سیاست خود میگوید بعضی از اوقات برای اینکه توانائی خود را

در مقابل اشراف زیاد نمایند حاضر شدند حرامزادگان را مثل خودشان بدانند یعنی آنها را واجد حقوق اجتماعی کند مثلاً در آتن هنگامیکه پادشاه مصر برای افراد مملکت یونان گندم میفرستاد یونانیها حرامزادگان را هم جزء افراد رسمی ملت محسوب نمودند که گندم زیادتری دریافت کنند و باز ارسطو در کتاب سیاست خود مینویسد سکنه بعضی از شهرهای یونان کم بود حرامزادگان جزء افراد رسمی ملت گردیده و باین عنوان واجد حقوق مدنی و اجتماعی شده وارث می‌رند.

فصلی هفتم

لزوم رضایت پدر برای ازدواج

رضایت پدر برای ازدواج از این جهت لازم است که پدر خود را مالک فرزند میداند و از طرف دیگر بفرزند خود علاقمند میباشد و میداند که فرزند او بواسطه جوانی و طغیان احساسات فاقد تجربه است.

در بعضی از کشورهای جمهوری و یا کشورهای دیگر ممکن است قوانین و مقرراتی وجود داشته باشد که نمایندگان دولت در ازدواج بازرسی نمایند، وضع این قوانین از لحاظ رعایت مصالح جامعه است مثلاً افلاطون تمایل داشت که امنای دولت در ازدواج جوانان بررسی نمایند و نگذارند وصلت‌هایی صورت بگیرد که برخلاف مصالح جامعه باشد ولی امروز وظیفه نظارت در امر ازدواج با پدران است و احتیاط آنها در این کار بیش از سایرین میباشد و مایلند که همسر فرزندان آنها کسانی باشند که بتوانند فرزندانیکه لایق نام آنها باشد بوجود آورند ولی گاه اتفاق میافتد بخل و لثامت پدران در امر ازدواج سوء تأثیر میکند و حتی ممکن است دولت‌ها هم در امر ازدواج از لحاظ تقاع مالی نظر داشته باشند.

توماس سائز در سیاحت نامه خود راجع برفتار اسپانیولیها در هندوستان چنین میگوید:

برای اینکه شماره افراد ملت زیاد شود و در نتیجه شماره مالیات دهندگان زیاد گردد اسپانیولیها مقرر داشته‌اند تمام هندیان در سن ۱۵ سالگی ازدواج نمایند

سن ازدواج را برای پسران ۱۴ سالگی و برای دختران ۱۳ سالگی تعیین نموده‌اند و میگویند توانائی جسمانی جبران قلت سن مرد وزن را مینماید، با این ترتیب دیده میشود در امری که تمام ملل روی زمین آزادی دارند و میتوانند مطابق میل خود رفتار نمایند هندیها هنوز محکوم به اطاعت امر اسپانیولیا و بمنزله غلام آنها میباشند.

فصل هشتم

دنباله موضوع فصل قبل

در انگلستان دخترها گاهی بدون در نظر گرفتن مقررات قانون بدون رضایت پدران خود شوهر میکنند میگویند علتش این است که قوانین انگلستان تارك شدن دختران و دخول آنها را در صومعهها قدغن نموده‌اند و باین جهت دختران ناچارند شوهر اختیار نمایند و غیر از این در زندگی خط مشی دیگری ندارند.

ولی در کشور فرانسه نظر باینکه تارك دنیا شدن دختران مرسوم است و آنها میتوانند بدون شوهر بمانند لذا قانون رضایت پدر برای ازدواج با وضع اجتماعی دختران مناسب است.

با رعایت نکات فوق رسوم اسپانیا و ایتالیا در امر ازدواج خوب نیست زیرا در عین حال که رسم تارك دنیا شدن در آنجا هست دخترها میتوانند بدون رضایت پدر شوهر اختیار نمایند.

فصل نهم

دختران

از آنجائیکه دختران غیر از وسیله ازدواج آزادی خود را بوسیله دیگری نمیتوانند تحصیل نموده و کسب لذت کنند و چون دختر در خانه پدر چشم و گوش بسته است و زندگی او از حدود مخصوصی تجاوز نمینماید همواره برای ازدواج

مهیّا می باشد تا بتواند از این حدود تجاوز نماید و از قیودی که در خانه پدر داشته رهایی یابد بنا بر این تشویق دختران به ازدواج مورد ندارد ولی پسران بایستی برای ازدواج تشویق شوند.

فصل دهم

علت ازدواج

هر جائی که مکانی برای زندگی دو نفر باشد مرد و زن ازدواج مینمایند و همینکه توانستند براحته در آن مکان زندگی کنند غرائز طبیعی آنها را وادار به ازدواج مینماید مگر اینکه مشکلاتی از لحاظ تأمین معاش در میان باشد.

مللی که تازه بوجود آمده اند کثیر النسل میشوند و شماره افراد آنها بانهایت سرعت رو با افزایش میگذارد.

مردان و زنان ملل جدیدالتشکیل نمیتوانند با عزوبت زندگی کنند و بیچوچه ازداشتن فرزندان زیاد ملول و معذب نخواهند شد ولی وقتی که ملت تشکیل و شماره افراد آن فزونی گرفت آنوقت عکس این وضعیت پیش میآید و عزوبت زیاد باعث زحمت نمیشود.

فصل یازدهم

سختی زندگی و ازدواج

اشخاص بی بضاعت و فقرا کثیر النسل میشوند و فرزندان زیاد از آنها بوجود میآید زیرا این اشخاص مثل ملل جدیدالتشکیل هستند و تربیت کردن فرزندان برای پدر اشکالی ندارد و سهولت میتواند فن خود را بآنها یاد بدهد و در مورد گدایان اطفالی که بوجود میآیند ممد گدائی پدر و مادر میشوند.

این قبیل اشخاص یعنی نسل گدایان در کشورهای ثروتمند زیاد میشود

زیرا آنها هیچ کمکی بجامعه نمی‌نمایند بلکه سربار جامعه هستند یعنی جامعه است که از آنها نگهداری میکند.

ولی اشخاصی که ذاتاً گدا نیستند بلکه عدم بضاعت آنها بواسطه سختی روزگار و یا سختی اسلوب حکومت است و همواره برای فردای خود دغدغه دارند پیوسته قلیل‌النسل می‌باشند.

چون این اشخاص خوراك و پوشاك خودشان را نمیتوانند تأمین نمایند در این صورت چگونه ممکن است خوراك و پوشاك و وسائل تربیت و نگهداری فرزندان خویش را تهیه کنند این قبیل اشخاص اگر ناخوش شوند مخارج مداوای خود را ندارند در این صورت ممکن است بتوانند كودك یعنی يك ناخوش دائمی را پرستاری و نگهداری کنند.

بنابر این اینکه گفته‌اند هر چه انسان فقیرتر باشد بیشتر باو خوش می‌گذرد گفته پوچی است آنها نیکد روی این عقائد اولاد زیاد می‌آورند گاه سختی روزگار و سختی اسلوب حکومت برای آنها بدرجای میرسد که حتی احساسات طبیعی مادری را هم برای همان احساسات طبیعی خفه مینماید.

مثلاً زنان امریکائی سقط‌جنین مینمایند که فرزندان آنها گرفتار زمامداران بیرحم و ظالم نشوند و البته این بیرحمی مادر ناشی از همان حس مادری است که نمی‌خواهد فرزند خود را زیر دست ظالم ببیند.

فصل دوازدهم

شمارهٔ پسران و دختران در کشورهای مختلف

من در

کتاب شانزدهم فصل چهارم روح‌القوانین گفتم که در اروپا پسر قدری زیاده‌تر از دختر متولد میشود ولی دیده شده است که در ژاپن شماره دختران زیاده‌تر از پسران است یعنی دختر زیاده‌تر از پسر متولد میشود و نظر باینکه شماره دختران در ژاپن ۱- در قرن ۱۷ و ۱۸ در موقع تسلط اسپانیا و فشاری که بر بومیان وارد می‌آوردند اس‌قبل کارها مبدعه است. مترجم

زیاده‌تر است پس شماره زن یعنی شماره مادر در آنجا زیاده‌تر از اروپا میباشد و بنابراین نسل ژاپن سرعت زیاد میشود.

در کتب جهانگردان ذکر شده که در **بنام** شماره دختران بقدری زیاده است که بهرپسری ده دختر میرسد ولی نباید تصور کرد که باین دلیل در آنجا خانواده‌های بزرگ وجود دارد زیرا کمتر کسی است که استطاعت داشته باشد چنین خانواده‌های بزرگی را که مرکب از زنان بسیار باشند نگهداری نماید.

فصل سیزدهم

در بنادر دریاها

..... در بنادر که ملوانان و جاشوان زندگی میکنند و کسانی در آنجا سکنی دارند که بوسیله کشتی بتقاط دور دست می‌روند و خود را در معرض خطرات عدیده قرار میدهند شماره مردان کمتر از زنان میباشد. باین وصف در این بنادر فرزندان زیاد متولد میشود و علت آنها سهل بودن اعاشه است و شاید هم خوردن روغن ماهی در بنادر دریائی تأثیر زیادی در تولید مثل و کثرت نسل داشته باشد و ممکن است یکی از علل کثیرالنسل بودن ژاپنی‌ها و چینیه‌ها هم خوردن انواع ماهی باشد.

اگر این فرض حقیقت داشته باشد بعضی از رسوم کلیسا که در بعضی از ایام سکنه صومعه‌ها را وادار بخوردن ماهی میکند و غیر از آن برای آنها غذائی جائز نمیداند برخلاف روح‌قوانین کلیسا است زیرا خوردن ماهی باعث تحریک شهوات نفسانی میشود.

فصل چهاردهم

محصولات زمین و رابطه آن با شماره افراد بشر

جمعیت

مرغزارها و مراتع کم است زیرا شماره افرادی که در این اراضی نائل به تحصیل کار میشوند کم میباشد و در عوض شماره سکنه اراضی زراعتی زیاده‌تر است بعلم

آنکه مردم میتوانند در این قبیل اراضی تحصیل شغل نمایند و بهمین دلیل شماره افراد اراضی تا کستانها هم زیاد میباشد.

در انگلستان باین حقیقت برخوردند که افزایش مراتع باعث کمی جمعیت میشود و برعکس در فرانسه افزایش اراضی زراعتی و تا کستان بر جمعیت میافزاید. در کشورهایی که معادن ذغال هست و مردم آن نواحی میتوانند بجای ذغال چوب ذغال معدنی بسوزانند این مزیت وجود دارد که احتیاجی به جنگل ندارند و میتوانند تمام جنگلها را مبدل به اراضی زراعتی کنند.

در کشورهایی که مزارع برنج وجود دارد و قوت غالب اهالی برنج است چون احتیاج مبرمی به آب دارند و آبیاری مزارع برنج کاری زیاد و پر زحمت است بعد از بیشتری آدم احتیاج هست و بهمین جهت عده زیادی از مردم میتوانند در این اراضی تحصیل شغل کنند.

مزیت دیگر این اراضی این است که نسبت بکشت محصولات دیگر از قبیل گندم و غیره اراضی کمتری برای تأمین معاش يك خانواده مورد احتیاج میباشد. مزیت سوم اینکه در نقاط دیگر يك قسمت از اراضی را اختصاص به علوفه حیوانات میدهند و حال اینکه در اراضی برنج خیز تمام اراضی بمصرف غذای انسان میرسد.

مزیت چهارم این زمینها آنست تمام کارهایی که در نقاط دیگر بوسیله حیوانات انجام میشود در اینجاها بدست انسان عملی میشود و زراعت برنج کار گاه بزرگ است که عده زیادی از افراد را بکار وامیدارد.

فصل پانزدهم

شماره افراد و رابطه آن با حرف و صنایع

وقتیکه کشور دارای يك قانون فلاحتی شد و زمین بالسویه بین افراد آن کشور تقسیم گردید در آن صورت جمعیت آنجا بسرعت رو باز دیناد میگذازد ولو اینکه اهالی فاقد حرف و صنایع

باشند زیرا هر يك از افراد آن کشور بوسیله کارهای فلاحتی و استفاده از زمین خویش معاش خود و عائله اش را تأمین مینماید و تمام افراد آن کشور به هیئت اجتماع باتمام محصولات اراضی خویش زندگی میکنند و آنها را مصرف مینمایند.

این رسمی بود که در بعضی از جمهوری های قدیم وجود داشت ولی در کشورهای امروز چون اراضی بدون مساوات قسمت گردیده محصولات زمین در بعضی از نقاط بقدری زیاد است که تولید کنندگان محصولات مزبور نمیتوانند همدر مصرف نمایند در چنین نقاط اگر بحرف و صنایع توجه نمایند و تمام هم خود را صرف فلاحت کنند در آن صورت کشور پر جمعیت نخواهد شد.

آنهایی که زراعت میکنند و یا دیگران را وادار بزراعت مینمایند چون مقدار زیادی محصول تولید مینمایند و نمیتوانند تمام محصولات خود را مصرف کنند سال بعد کار نخواهند کرد و دست بزراعت نخواهند زد و از طرف دیگر اشخاص بیکاری که در آن منطقه یا کشور هستند نمیتوانند محصولات زمینی را مصرف نمایند زیرا شخص بیکار بواسطه نداشتن درآمد قادر بمصرف کردن اجناس و خرید محصولات نیست.

برای حصول تعادل در این کشورها باید صنایع و حرف بوجود آید و جمعی خود را مشغول بصنایع نمایند تا محصولات فلاحتی را مصرف کنند در هر کشوری کشاورزان باید بیش از میزان احتیاج خود تولید کنند تا علاقه تبه ثروت در آنها تولید شود و مایل شوند بیش از میزان احتیاج خود وزندگی عادی مبل واثاثه داشته باشند و برای حصول این منظور کالاهای خود را بدیگران بفروشند و در عین حال طبقه صنعتگری وجود داشته باشد که این کالاها را بخرد.

ماشین هایی که در حرف و صنایع بکار میرود گرچه باعث کوتاه نمودن طول مدت ساختمان مصنوعات میگردد معذلك همواره مفید نیستند. زیرا يك مصنوع که از طرف يك کارگر ساخته میشود و بمبلغ معینی آنرا بخریدار می فروشد و از فروش آن امرار معاش مینماید چنانچه بر اثر وجود ماشین آلات طول مدت ساختمان آن

تقلیل یابد و در نتیجه مقدار زیادی از آن مصنوع وارد بازار شود باعث خواهد شد کارگران کمتری از راه ساختن آن مصنوع امرار معاش نمایند زیرا کاری را که باید يك کارگر انجام دهد ماشین انجام خواهد داد.

به همین جهت است که من عقیده دارم ماشین همواره مفید نیست و اگر استفاده از آسیاب آبی در همه جا مرسوم نشده بود وجود این آسیاب را آنطوری که میگویند مفید نمیدانستم زیرا سبب شده است که يك مشت از مردم که سابقاً گندم را با دستاس آرد میکردند بیکار بشوند و یکعده از اشخاص هم از مصرف آبی که اکنون صرف گردانیدن آسیاب میگردد محروم شده اند و همچنین زمین های پهناوری که سابقاً با این آب مزروع و مشروب میشد بایر بماند.

فصل شانزدهم

نظریه قانون گزاران نسبت باز دیاد نسل

مقررات مربوط به

کم وزیادی افراد يك کشور مربوط به عوامل مختلفی است و قانون گزاران هر وقت بخواهند در صدد ازدیاد و یا تقلیل افراد يك کشور بر آیند آن کیفیات را تحت نظر بگیرند ولی کشورهایی هم وجود دارد که قانون گزاران برای ازدیاد نفوس دخالتی نمیکند و مقرراتی وضع نمینمایند زیرا اوضاع طبیعی آن کشورها بخودی خود باعث افزایش سکنه میشود و دخالت قانون گزاران مورد پیدا نمیکند بدیهیست وقتی آب و هوای يك کشور باعث ازدیاد سکنه آنجا شد دیگر دلیل ندارد قانون گزار در این امر مداخله نماید و مقررات خاصی وضع کند تا مردم فرزندان بیشتری بوجود آورند.

گاهی میشود آب و هوای يك کشور برای ازدیاد نسل انسان مساعد است اما وضعیت تولید محصول زمین اجازه نمیدهد که کشور دارای جمعیت زیاد باشد به همین جهت است که در کشور چین هر چند سال یکمرتبه میلیون ها نفر از گرسنگی میمیرند.

همین علت یعنی مساعدت آب و هوا و عدم مساعدت زمین در کشور **تنکن** (هندوچین)

نیز همان اثر را میبخشد و باعث مرگ عده زیادی از افراد بر اثر گرسنگی میشود و به همین جهت است که سکنه کشور چین و نقاط دیگر دخترهای خود را میفروشند و فرزندان خود را بغلامی میدهند.

عقیده بعضی از جهانگردان عرب که شرح مسافرت آنان را **رنودود** ذکر کرده در مورد فروش دختران صحیح نیست زیرا آنان اینکار را معلول علل روحی دانسته و گفته اند عامل اخلاقی و معنوی باعث فروش دختران میشود، بطوریکه گفته شد این رسم بواسطه مساعد نبودن وضعیت زمین و محصولات پیدا شده است چنانکه همین علت یعنی مساعد بودن آب و هوا برای ازدیاد نفوس و عدم مساعدت زمین برای تولید محصول کافی باعث شده که در ژاپن زن ها نمیتوانند دارای فرزند بشوند مگر این که سن آنها از سی و پنج سال کمتر نباشد و چنانچه قبل از این سن بارور گردیدند راهبه های ژاپونی وسائل سقط جنین را فراهم خواهند نمود.

فصل هفدهم

یونان و شماره سکنه آن

همانطوری که علل طبیعی در بعضی از کشورها موجب ازدیاد نفوس شده و یا عللی از قبیل قحطی و عدم مساعدت زمین باعث تقلیل نفوس میگردد علل دیگری هم باعث این امر میشود. در یونان قدیم طرز حکومت طوری بود که گاهی کمك باز دیاد نفوس میکرد و زمانی آنرا تقلیل میداد.

یونان ملت بزرگی بود و شهرهای عدیده داشت که هر يك از آنها دارای اصول حکومت خاصی بودند بطوری که طرز حکومت هر شهری با شهر دیگر فرق داشت در عین حال این ملت مثل هالاندی ها و سویسی ها و آلمانها جنگجو بودند و فتح و مغریت را دوست میداشتند لذا قانون گزاران در هر يك از شهرهای یونان مقررات و قوانین را طوری وضع کردند که در داخل کشور باعث سعادت و رفاهیت افراد باشد

و در خارج كمك بنیروی کشور کند بطوریکه نیروی خارجی کشور از کشورهای مجاور (سایر شهرها) کمتر نباشد.

با این طرز یعنی محدود بودن خاک و جمع بودن وسائل زندگی طبیعی سکنه شهرهای یونان رو باز دیاد میگذاشت، آنوقت برای اینکه جمعیت کم شود مردم باقتضای طبیعت یعنی لزوم پیدا کردن وسیله معاش مهاجرت میکردند و در نقاط دیگر کوچ نشین‌هایی تشکیل میدادند و یا بعنوان سر باز مزدور دیگران میشدند و قانون - گزاران هم این کارها را تشویق مینمودند که از شماره نفوس کاسته شود.

در کشورهای یونان قوانین و مقررات عجیب و غریبی وجود داشت مثلاً مقررات بعضی از کشورها ایجاب میکرد که افراد مغلوب و مطیع وسیله معاش ملت فاتح را فراهم نمایند مثلاً **ایلوته‌ها** معاش سکنه **لاسدمون** را تأمین میکردند و سکنه **پرلیسی** معاش مردم **کرت** را تهیه مینمودند و اهالی **پلنست** موظف بتهیه معاش اهالی **لستالی** بودند.

نتیجه این شد که افراد ملل فاتح نمیایستی از شماره معین تجاوز نمایند و گرنه ملل مغلوب یا غلامان قادر بتأمین معاش آنها نمیبودند.

اهالی **لاسدمون** جنگجو بودند و جز سربازی کاری نداشتند و معاش آنها از طرف غلامان یعنی افراد ملت مغلوب که کشاورزی میکردند تأمین میشد.

اگر دسته سپاهی (آزاد) فزونی مییافت دیگر کشاورزان نمیتوانستند معاش آنها را تأمین نمایند بنابراین همانطور که ما امروز عقیده داریم باید افراد ارتش محدود باشد در یونان قدیم هم عقیده بمحدود بودن افراد ملل غالب یعنی سپاهیان داشتند.

بالتیجه در یونان قدیم قانون نگاران بتنظیم شماره افراد ملت توجه مخصوص داشتند.

افلاطون در کتاب قوانین خود مینویسد سکنه هر شهر نباید از پنجهزار دسته چهل نفری تجاوز نماید و همچنین عقیده دارد بنسبت احتیاج هر شهر باید ازدیاد نسل و تقلیل آنرا تشویق نمود مثلاً وقتی ملت محتاج افراد زیادتری است

باید خانواده‌های کثیرالنسل را مورد احترام و تکریم قرارداد و درعکس اینصورت اینگونه خانواده‌ها را تحقیر و تخفیف نمود.

افلاطون در کتاب دیگر خود بنام جمهوری عقیده دارد برای تنظیم شماره افراد ملت باید ازدواج تحت نظر دولت باشد که در موقع لزوم بتواند از کثرت افراد ملت جلو گیری نمود.

ارسطو در کتاب سیاست مینویسد در صورتیکه قوانین کشور فروش اطفال را منع نماید باید شماره فرزندان هر خانواده محدود باشد و چنانچه پس از تکمیل شماره فرزندان یک خانواده باز هم مادر بارور شد لازم است قبل از رشد جنین در شکم مادر او را وادار بسقط جنین نمود.

اهالی جزیره **کرت** برای جلو گیری از تزیاد فرزندان وسیله مکروه و قابل نکوهشی داشتند که ارسطو ذکر کرده ولی حجب و حیا و رعایت نزاکت و عفت قلم مانع از اینست که من در این کتاب آنها ذکر نمایم بنابر این از شرح آن صرف نظر میکنم، بازار **ارسطو** در جای دیگر کتاب سیاست میگوید:

بعضی از نقاط که شماره افراد ملت قلیل است بموجب مقررات قانون خارجیها و اطفال حرامزاده را نیز در شمار افراد ملت محسوب مینمایند و نیز فرزندان را که پدران شان خارجی و مادران شان از اتباع داخله بوده است در زمره افراد ملت می‌پذیرد ولی همینکه شماره افراد ملت باندازه کافی رسید دیگر این کار را نمیکند. وحشی‌های سرزمین کانادا عادهً اسیران جنگی را می‌سوزانند لیکن هنگامی که شماره افراد آنها کم است و کلبه‌هایی در دسترس خود دارند که فاقد سر نشین میباشد در آن صورت اسیران جنگی را در آن کلبه‌ها جای داده و آنها را در زمره افراد ملت خود می‌پذیرند.

شوالیه‌پتی در طی مطالعات خود مینویسد: در انگلستان قیمت یک انسان با رعایت سطح ثروت عمومی آن کشور شصت لیره انگلیسی و باندازه قیمت یک نفر غلام در بازار غلامان الجزیره است اگر این حساب صحیح باشد باید گفت که در

انگلستان بهای يك انسان نسبتاً زیاد است زیرا کشورهای وجود دارد که در آنجا قیمت يك انسان تقریباً هیچ میباشد .

فصل هیجدهم

وضع ملل دنیا قبل از روم قدیم

در کشورهای قدیم از قبیل ایتالیا - سیسیل - آسیای صغیر - اسپانیا - ژرمن - گل و غیره شماره افراد ملت زیاد بود و احتیاج بوضع مقررات مخصوصی برای ازدیاد سکند نداشتند و بهمین جهت در آن کشورها قوانینی برای ازدیاد نفوس وجود نداشته است .

فصل نوزدهم

قلیت سکنة جهان

... پس از اینکه کشور روم باستانی بوجود آمد تمام کشورهای مذکور در فوق از قبیل ایتالیا و سیسیل و غیره جزو کشور روم شد و از آن پس سکنة آنها بطور غیر محسوس رو بتقلیل گذاشت .

تیت لیو میگوید اگر اهالی ولسک جمعیت بسیاری نداشتند چگونه توانستند آن همه بجنگند و در جنگها غالباً مغلوب شده و تلفات بسیار بدهند ولی امروز اگر باین ناحیه نظر بیاورید خواهید دید که سکنة آن خیلی قلیل و با استثناء چند سرباز رومی و چند نفر غلام بکلی فاقد سکنة است .

پلوتارک در مآثر اخلاقی خود نکته دیگری را تذکر میدهد که مؤید گفته تیت لیو و در خصوص تقلیل سکنة نواحی منضمه بروم میباشد، او میگوید:

رسم خطبه خواندن بنام خدایان بکلی بر افتاد زیرا در نقاطی که خطبا سخن میگفتند شماره جنگجویان رو بتقلیل نهاده و امروز در تمام یونان بیش از سه هزار مرد جنگی نمیتوان یافت .

استرابون در صفحه ۴۹۶ از کتاب خود میگوید که از ناحیه اپیر و مناطق

اطراف آن تقریباً خالی از سکنة گردیده و تقلیل نفوس این مناطق که مدتی پیش شروع شده امروز نیز ادامه دارد بطوریکه اردوگاه سربازان رومی در این مناطق منازل متروک و خالی از سکند میباشد استرابون قلت نفوس این مناطق را مربوط بجنگ میدانند و میگوید پس از آنکه پل امیل سر زمین اپیرا فتح کرد هفتاد شهر از شهرهای آنرا ویران نمود و یکصد و پنجاه هزار تن را باسیری برد و از آن پس سکنة این نواحی بتدریج تقلیل یافت تا بوضعیت امروز رسید .

فصل بیستم

رومیا مجبور شدند برای ازدیاد نفوس قوانین مخصوص وضع کنند

رومیا که همواره در جنگ و ستیز بودند و ملل مختلف را از بین میبردند بتدریج خودشان را هم از بین بردند و مثل شمشیری بودند که دائماً در کار باشد و بالنتیجه رفته رفته فلز آن کاسته شود آنوقت در صدد برآمدند تلفات خود را جبران کنند و بر شماره افراد خود بیافزایند، بعدها خواهیم گفت که چگونه اینکار را انجام دادند اکنون فقط صحبت مادر خصوص قوانینی است که برای ازدیاد نسل وضع نمودند اما در باب تصمیماتی که برای ازدیاد اتباع خود اتخاذ کردند و اتحادیههایی که برای این منظور تشکیل دادند و حقوقی که به اتباع روم اعطا نمودند صحبت نمیکنیم و همچنین درباره تدابیر سیاسی و در خصوص تصمیمات رومیها برای جلب اتباع ملل دیگر بحثی نمیکنیم فقط در اطراف قوانین خواهیم گفت که این قوانین کمک شایانی بمنظور آنها کرد زیرا اطلاع از آن بی فایده نیست .

فصل بیست و یکم

قوانین رومی در خصوص ازدیاد نسل

قوانین قدیم رومی حاوی

مقررات مخصوصی بود که اتباع روم را وادار باز دواج میکرد و مجلس سنا و

ملت روم غالباً نظامات مخصوصی برای ازدواج وضع مینمودند .

دنيس مورخ معروف رومی همین اصل که ازدواج در روم قدیم اجباری بود يك قسمت از تاریخ قدیم روم را تردید مینماید و میگوید من تصور نمیکنم پس از جنگ معروف فابین باقبایل وئی که ۳۰۵ خانواده فابین در این جنگ از بین رفتند یکتفر از افراد خانواده فابین باقی مانده باشد تا نسل این خانواده را حفظ کند زیرا آن موقع رومیها ناچار بودند ازدواج نمایند و منظور اصلی از ازدواج هم ازدیاد نسل علاوه بر قوانین مخصوصی که برای وادار کردن مردم بازدواج وضع شده بود. فصحا و بلغا هم در امر ازدیاد نسل نظر داشتند و بر حسب احتیاجات ملی ضمن انتقادات خویش مردم را بازدواج تشویق مینمودند ، ولی بعدها که اخلاق عمومی فاسد شد سبب گردید مردم نسبت بازدواج بی رغبت شوند و آنرا بمنزله قیدی میدانستند که مانع از عیش و خوشگذرانی است یکی از خطبای روم که در ضمن انتقادات خود مردم را تشویق به ازدواج مینمود **متلوس نومیدیکوس** میباشد که در یکی از خطبه‌های انتقادی خود چنین میگوید :

«اگر مقرر بود انسان بتواند بدون زن زندگی کند البتہ ما خود را از این قید رها میکردیم ولی چون بحکم طبیعت نسل انسان بدون زن باقی نمیماند و از طرفی نمیتوان با زن به خوشبختی زندگی کرد ناچار ما بایستی بقای نسل را بر چیزهای دیگر ترجیح داده و ازدواج نمائیم .»

گرچه اصول انتقاد برای تصفیه اخلاق عمومی در رم قدیم بوجود آمدولی فساد اخلاق بجائی رسید که وسیله تصفیه اخلاق را بلا اثر کرد و بهمین جهت انتقادات متقدین تأثیر نمیبخشید و مردم زیر بار ازدواج نمیرفتند .

منازعات داخلی و نفاق و روح عدم اطمینان از يك طرف و تأثیر دوره حکومت (هیئت مدیره ثلاث) و اقدامات شدید بر علیه افراد و جماعات از طرف دیگر بقدری موجبات ضعف دولت روم را فراهم نمود که هیچ جنگی اینطور باعث ضعف روم نمیشد .

سکنه روم روبه تقلیل گذاشت و غالب مردم متأهل نبودند بطوریکه وقتی سزار درصدد سر شماری بر آمد معلوم شد در رم بیش از صد و پنجاه هزار رئیس خانوار وجود ندارد آنوقت **سزار اوگوست** که هر دو امپراطور روم بودند در صدد دفع این عیب بزرگ برآمدند و مقرراتی وضع کردند که باعث ازدیاد نفوس شود .

سزار برای کسانی که دارای فرزندان زیاد بودند جوایز خاصی مقرر کرد و قدغن نمود زنانی که سنشان کمتر از چهل و پنج سال میباشد و شوهر یا اولاد ندارند نمیتوانند جواهر استعمال کنند و یا در تخت روان بنشینند . وقتی دقت کنیم مقررات سزار خیلی عقلانی بوده است زیرا احساسات نخوت و تجمل پرستی زن‌ها را تحریک مینمود و آنها را وادار میکرد برای جلوه گری هم که شده ازدواج نمایند .

قوانینی که اوگوست برای ازدواج وضع کرد سخت تر از قوانین سزار بود . در سال ۷۳۶ رومی برای کسانی که بهیچوجه ازدواج نکرده اند مجازات‌هایی برقرار و بالعکس برای آنها یک ازدواج نموده و صاحب اولاد شده اند جوایز و عطایائی تعیین کرد .

تأسیس این قوانین را بنام ژولین مینامد و معلوم است که ترکیبی از قوانین قدیم مجلس سنا و ملت روم و متقدین میباشد و قوانین اوگوست برای ازدواج با موانع زیاد برخورد نمود و ۲۴ سال بعد از وضع این قوانین یعنی در سال ۷۶۲ رومی نجبای روم تقاضای لغو آنها کردند قوانین اوگوست ملت روم را بدو طبقه متمایز قسمت کرده بود یکی از آنها یک متاهل بودند و دیگری آنها یک ازدواج نموده وزن نداشتند عدد طبقه اخیر زیاده‌تر از طبقه اول بود .

در این مورد **اوگوست** مثل متقدین باستانی ملت روم را مخاطب ساخت و گفت :

« در این موقع که جنگها و ناخوشیها اینهمه باعث تلفات میشود اگر مردم ازدواج نکنند سر نوشت روم چه خواهد شد !! مگر شما نمیدانید که تمدن فقط

منحصر بخانه و بازار و میدان نیست؟ مگر شما نمیدانید این انسان است که باعث ایجاد تمدن و شهرها میشود؟

آیا شما انتظار دارید که نظیر گفته افسانه سرایان آدمها از زمین تولید شوند؟! و کارهای شما را اداره نمایند؟ اگر شما حقیقتاً از زن پرهیز مینمودید و با زنان آمیزش نمیکردید میتوانستم بگویم که بطیب خاطر تجرد را پیشه ساخته‌اید و تصمیم دارید بدون زن زندگی کنید ولی هر يك از شما با زنان چندی آمیزش مینمائید که رفیق سفره و شريك خوابگاه شما هستند ممکن است ایراد بگیرید در کشور روم دختران با کهره‌ئی میباشند که ترك دنیا نموده و شوهر اختیار نمیکند ولی این دختران اگر مقررات عفت را رعایت نمایند مجازات میشوند و شما هم در آن صورت بواسطه عدم رعایت عفت مجازات می‌شوید.

فرضاً که چنین باشد و شما همگی تارك دنیا شوید و رعایت عفت را بنمائید باز هم رعایای بدی هستید زیرا برای سراسر ملت روم سرمشق بدی خواهد بود و ممکن است آنها هم تارك دنیا شوند و بالاخره نسل ما منقطع گردد.

بهر حال منظور من بقای ملت روم از راه ازدیاد نسل است و برای این منظور قوانینی وضع نموده برای کسانی که از مقررات این قوانین سرپیچی نمایند مجازات‌هایی مقرر کرده و بالعکس برای کسانی که از مقررات آن اطاعت نمایند پادشاهی تعیین نموده‌ام.

پادشاهی که در این قوانین وضع شده بعقیده من بزرگترین پاداشی است که درقبال رفتار پسندیده افراد ملت میتوان داد تبعیت از این اخلاق پسندیده و خصلت حمیده برای شما زحمتی نخواهد داشت و تکلیف شاقی نخواهد بود و حال آنکه در زندگی ملتها ساعاتی فرا میرسد که برای تبعیت از يك اصل نيك و پسندیده هزاران نفر باید جان خود را فدا کنند ولی در این مورد یگانه تکلیفی که بر شما وارد می‌آید این است که زن و فرزندان خودتان را نان بدعید و از آنها نگهداری ننمائید.

آنگاه قوانینی بنام **قانون ژولیا** که نام شخص او گوست بود و قوانین **پاپا و پوپا**

وضع گردید، وجه تسمیه این دو قانون اینست که واضع آنها دو نفر مستشار رومی بنام **مارکوس پاپیوس و پوپیوس سابینوس** بودند.

بطوریکه **دیون** در کتاب خود میگوید دو قانون اخیر در نظر ملت روم خوب جلوه نکرد و علتش این بود مستشارانی که واضع آن بودند شخصاً زن و بچه نداشتند.

با این وصف قوانینی که در زمان اگوست در خصوص ازدواج وضع شد یکی از بهترین قوانین کشوری روم میباشد و البته منظور ما از قوانین زمان اگوست قوانین اخیر است نه قانونی که بدو ابدست اگوست وضع گردید و موسوم بقانون **ژولین** شد اشخاصی که بخواهند مجموع این قوانین را بدست آورند باید بمأخذهای چندی مراجعه نمایند.

یکقسمت از این قوانین در مجموعه **اولپین** آمده و قسمتی دیگر در کتب تاریخ نویسانی که در خصوص قوانین روم قدیم نویسدگی کرده‌اند موجود است. این قوانین ابواب بسیاری داشت و سی و چهار باب آن بدست آمده یکی از ابواب آن بطوریکه **اولوژل** در کتاب دوم بخش پانزدهم باب هفتم مینویسد مربوط به پادشها و مزایائی بوده که این قانون در باره آنهائی که فرزند دارند قائل شده است.

قبل از اینکه در خصوص این پادشها صحبت کنیم میگوئیم رومی‌ها چون غالباً از شهرهای **لاتینی** بوجود آمده بودند و شهرهای لاتینی هم مدت مدیدی تحت تصرف اهالی **لاسدمون** بوده مطابق آداب و رسوم اهالی لاسدمون برای سالخوردگان قائل باحترام خاص بودند و هنگامیکه سکنه کشور روم رو بتقلیل گذاشت و لازم شد مقرراتی برای ازدواج و ازدیاد نسل وضع شود مزایائی را که برای معمرین در نظر گرفتند بودند نظیرش را برای متأهلین و صاحبان اولاد قائل شدند.

يكقسمت از این مزایا مختص متأهلینی بود که اولاد نداشتند و بنام حقوق شوهران خوانده میشد، قسمت دیگر اختصاص بشوهرانی داشت که واجد اولاد بودند، بهترین مزایا بکسانی اعطا میگردد که دارای سه اولاد بودند بنابراین

نباید این سه نوع مزیت را باهم اشتباه کرد مثلاً مردهائی که عیال داشتند ولی فرزند نداشتند مزیتشان این بود که در تأتد دارای مکان مخصوصی بودند، آنهاییکه فرزند داشتند از مزایای زیادتری برخوردار میشدند، کسانی که بیشتر فرزند داشتند امتیازاتشان زیادتر بود.

مستشاران رومی که فرزندان زیادتری داشتند قبل از مستشاران دیگر حرکت میکردند و پیشاپیش آنها راه میرفتند و مقرر مستشاری خود را شخصاً تعیین می نمودند و هر يك از ایالات روم را که میخواستند برای حوزه مستشاری خویش انتخاب میکردند.

هر يك از وکلای مجلس سنا که فرزندان شان زیادتر بود نامشان در دفتر اسامی وکلا بالاتر از دیگران ثبت میشد و نیز برای ایراد خطابه در مجلس حق تقدم داشتند فرزندان زیاد بدها و طلبان شغل قضاوت اجازه میداد که قبل از سن قانونی بمقام قضاوت برسند و داشتن هر فرزند برای نیل بمقام قضاوت بمنزله یکسال محسوب میشد بنابراین شخصی که سه فرزند داشت میتواندست سه سال قبل از رسیدن بسن قانونی بمقام قضاوت برسد.

هر يك از اتباع روم که سه فرزند داشت هیچ نوع عوارضی باو تعلق نمیگرفت زنان آزاد که دارای سه فرزند بودند از حیث مزیت اجتماعی و از جهات دیگر با زنانی که سابقاً برده بوده و سپس آزاد گردیده و صاحب چهار فرزند شده بودند حقوق مساوی داشتند و در واقع داشتن چهار فرزند سبب می شد زنی که سابقاً برده بود از حیث حقوق اجتماعی با يك زن آزاد که دارای سه فرزند است مساوی باشد.^۱

بهمان نسبت که برای متأهلین و صاحبان اولاد پاداشهائی تعیین کرده بودند برای کسانی که ازدواج ننموده و اولاد نداشتند مجازاتهای وضع شده بود مثلاً

۱- در روم قدیم مردم ب سه طبقه تقسیم می شدند که هر يك مزایا و تکالیف خاصی داشتند؛ اول - اشخاص آزاد. دوم - غلامان. سوم - غلامان آزاد شده. دسته سوم با اینکه دیگر برده نبودند ولی مزیت اشخاص آزاد را کاملاً نداشتند مگر با واجد شدن شرایط خاصی که یکی از آن شرایط داشتن اولاد زیاد بود. مترجم

کسانی که تأهل اختیار نکرده بودند نمیتوانستند از دیگران میراث ببرند و فقط از پدر و مادر خود ارث میردند و همچنین کسانی که متأهل شده ولی فرزند نداشتند فقط از نصف میراث اصلی از دیگران ارث میردند.

پلوتارك مورخ معروف یونانی میگوید: موضوع ارث بردن در روم قدیم خیلی اهمیت داشت و مردم برای اینکه دارای فرزند و وارث نشوند متأهل نمیشدند بلکه متأهل میشدند که مشمول مقررات قانون شده و بتوانند از دیگران ارث ببرند.

مقدار اموالی که يك زن و شوهر میتوانند بیکدیگر بدهند بر حسب اینکه فرزند داشته، یا نداشته باشد فرق میکرد مثلاً اگر زن و شوهر از یکدیگر اولاد داشتند هر چه داشتند و هر چه میخواستند میتوانند بیکدیگر بدهند و اگر اولاد نداشتند بعد از مرگ فقط یکدهم اموال یکدیگر را میتوانند بارت ببرند.

و چنانچه زن یا شوهر فرزندان از همسر ماقبل داشتند میتوانند بنسبت شماره فرزندان مزبور يك عشر از اموال خود را بیکدیگر بخشند یا بنطریق که اگر از همسر ماقبل دو اولاد داشتند میتوانند دو عشر از دارائی خود را بیکدیگر بدهند و اگر سه نفر اولاد داشتند سه عشر و ...

هر گاه شوهری بعلتی غیر از علل موجه و کارهای مربوط بخود و یا مربوط بکشور از زن خویش کناره میگرفت و غیبت مینمود در صورت فوت زن نمیتوانست از آن زن ارث ببرد.

اگر زن و شوهری از هم جدا میشدند یعنی طلاق بمیان میآمد زن و شوهر بایستی بموجب مقررات قانون تا یکسال و نیم بعد از طلاق ازدواج جدیدی نکنند و در صورت مرگ یکی از زوجین دیگری مکلف بود تا دو سال بعد از مرگ همسر خود از ازدواج خودداری کند.

پدرانی که مایل بازدواج فرزندان خود نبودند و یا ازدادن جهیزیه بدختران خود امتناع مینمودند بموجب مقررات قانون مکلف بموافقت ازدواج و دادن جهیزیه بدختران میشدند.

تاریخ نامزدی با تاریخ ازدواج نمی‌بایست بیش از دو سال فاصله داشته باشد و چون غالباً دختران در سن دوازده سالگی ازدواج می‌کردند تاریخ نامزدی نمی‌بایست جلوتر از سن ده سالگی باشد.

مقصود قانون گزاران از وضع این قانون آن بود که نامزدها ناچار شوند عروسی کنند نه اینکه بعنوان نامزدی از مزایای ازدواج برخوردار گردند.

مرد شصت ساله نمی‌توانست زنی را که پنجاه سال داشت بجهالده نکاح در آورد زیرا چنین زنی بچه نمی‌آید، قانون گزاران که مزایای بسیاری را برای متأهلین قائل شده بودند تا فرزندان زیاد تولید کنند نمی‌خواستند ازدواجی صورت بگیرد که از لحاظ ازدیاد نسل فایده نداشته باشد بهمین دلیل ازدواج زنی که بیش از پنجاه سال داشت با مردی که سنش از شصت سال کمتر بود قانونی شمرده نمیشد زیرا چنین مردی هم عادةً نمی‌توانست تولید نسل کند مگر بطور استثنا.

تیسر یکی دیگر از امپراطوران روم بر شدت این قانون افزود و مقرر کرد مردی که شصت سال دارد نمیتواند با زنی که سنش کمتر از پنجاه سال است ازدواج کند ولی **کلود** امپراطور دیگر این قانون را لغو کرد و سخت گیرهای تیسرا را از میان برداشت.

باید دانست يك قسمت از مقررات این قانون فقط با آب و هوای ایتالیا تناسب داشت که زن‌ها در سن پنجاه سالگی عقیم میشدند و مردها در شصت سالگی توانائی تولیدمثل را از دست میدادند ولی در مناطق شمالی اروپا زنانی بوده و هستند که بعد از سن پنجاه بارور میشوند و نیروی مردان تا هفتاد سالگی و زیادتر برای تولیدمثل باقی میماند.

او **موس** برای اینکه ازدواج را آزاد بگذارد و مردم بتوانند مطابق تمایل خویش زن اختیار کنند به تمام اشخاص آزاد که وکیل مجلس سنا نباشند اجازه داد با کنیزکان آزاد شده ازدواج نمایند.

در قانون پایه ازدواج و کلاهی مجلس سنا هم با کنیزکان آزاد گردیده و فقط بازنانی که روی صحنه تأثر نمایش داده بودند ممنوع شد.

اگر بعقب برگردیم می‌بینیم حتی از زمان **اولپین** هم مردان آزاد نمیتوانستند بازنانی که سابقه غفلت آنها خوب نیست ازدواج نمایند و یا بازنانی که روی صحنه تأثر نمایش داده و یا در یکی از دادگاههای عمومی محکوم شده‌اند وصلت نمایند.

کنستانتین قانونی وضع کرد که نسبت به امنای دولت ممنوعیت های ازدواج را شدیدتر نموده بموجب این قانون نه تنها و کلاهی مجلس سنا نمیتوانستند با کنیزکان آزاد شده و بازنانی که روی صحنه تأثر نمایش داده‌اند وصلت نمایند بلکه امنای دولت و حتی کارمندان دین پایه دولت هم نمیتوانستند با کنیزکان آزاد شده و زنانی که روی صحنه تأثر بازی کرده‌اند وصلت نمایند ولی **ژوستینین** قانون **کنستانتین** را لغو کرد و بهمه کس اجازه داد که با هر کس که دلش میخواهد ازدواج نماید و در نتیجه تأثیر همین قانون است که امروز وضع ازدواج ما اینگونه شده یعنی هر کس میتواند با هر کس میخواهد ازدواج نماید.

مجازاتهای این قوانین برای کسانی که برخلاف مقررات قانون ازدواج رفتار میکردند عیناً در باره کسانی که هیچ ازدواج نمینمودند اجرا میشد کسانی که برخلاف مقررات قانون ازدواج رفتار میکردند از مزایای حقوق ازدواج استفاده نمینمودند و بعد از مرگ زوجه خود از تصاحب جیهیزیه او محروم بودند.

از طرف دیگر میراث زن و شوهری که برخلاف مقررات قانون رفتار میکردند از طرف دولت ضبط میشد و بخزانده عمومی میرفت و بالتسبیح قوانین ازدواج او گوست نه فقط يك قانون سیاسی و اجتماعی بود بلکه يك قانون مالیاتی هم بود این موضوع و قیود دیگری که در قوانین ازدواج وجود داشت سبب گردید که مردم از این قوانین اظهار عدم رضایت کردند و بعد از مرگ او گوست بواسطه عدم رضایت مردم تیسر مجبور گردید بشرحی که در کتاب تاسیت مسطور است این قوانین را تغییر بدهد و از آن پس نرون امپراطور دیگر روم از عوارض مالیاتی این قانون کاست و مقرر داشت چنانچه ازدواج برخلاف مقررات قانون صورت گرفته باشد و یکی از زوجین مرده باشد بر خلاف گذشته که خزانه

دولت تمام میراث زوج دیگر را تصاحب مینمود فقط يك چهارم آن را تصاحب نماید .

امپراطور دیگر تراژان در عوارض مالیاتی قانون ازدواج تجدید نظر کرد و مجدداً **سور** یکی دیگر از امپراطوران روم قانون را تغییر داد بطوریکه قانون- گزاران قانون ازدواج را بنظر نفرت مینگریستند و میگفتند قوت قانونی آن از بین رفته است در واقع هم همینطور بود و تجدید نظرهای مختلف امپراطوران روم قانون را ضایع کرده بود زیرا آنها بدون استحقاق واقعی شوهران و زنان مشروع و آنهایی را که دارای چند اولاد بودند بکسانی داده بودند که استحقاق نداشتند و نیز يك عده را که مشمول مقررات مجازات این قانون بودند معاف کردند و برای دسته دیگر استثنای قائل شدند و حال آنکه درجائی که پای مصالح عموم در میان است نباید قائل به استثناء شد .

گرچه در قانون ازدواج اولیه که در زمان اوگوست تدوین شدنیز استثنای قائل وجود داشت و بطرز عقلانی دختران تارک دنیا را واجد مزایای يك زن بچه دار کرده بودند (در اثر خدمات اجتماعی بزرگی که این دختران تارک دنیا انجام میدادند) و نیز سربازانی که نمیتوانستند عیال اختیار کنند مزایای يك مرد معیل را اعطاء نموده بودند . زیرا سربازان مزبور همواره در جنگ بودند و فرصت و یا وسیله ازدواج را نداشتند . شخص امپراطور هم مشمول بعضی از مقررات قانون ازدواج از قبیل ارث و غیره نبود همه اینها در قانون ازدواج اوگوست جنبه استثناء داشت ولی بقواعد کلی یعنی اصل قانون لطمه نمیزد اما اصلاحات و تجدید نظرهای امپراطوران روم بعداً قانون ازدواج اوگوست را بصورتی در آورد که از آغاز تا انجام استثناء و عبارت دیگر قاعده کلی و اصل قانون جزو مستثنیات شده بود . یکی از عللی که بتضعیف قانون ازدواج اوگوست کمک کرد این بود که متدرجاً فلسفه در روم رخنه کرد و دسته‌هایی که هر يك هواخواه روش فلسفی مخصوص بودند در روم بوجود آمدند و افکار رومی‌ها که در گذشته فقط ه صرف صلاح و جنگ و مقتضیات حیاتی میشد از قبیل جبران تلفات وارده در جنگ بوسیله ازدیاد نفوس بمسائل فلسفی متوجه

گردید و از قیود و تکلیفات زندگی خانوادگی که مخالف با مشاهدات در طبیعت و تفکر در ماوراء الطبیعه بود رهائی یافت و طولی نکشید که دیانت مسیح آمد و افکار و نظراتیکه قبلاً شالوده اش با فلسفه ریخته شده بود تثبیت گردید .

پس از آمدن مسیحیت قوانین دیانت مسیح با حقوق رومی مخلوط شد زیرا حقوق کشوری همواره بادیانت ارتباط دارد، حقوق معروف **تئودوزی** موسوم به **کد تئودوزی** غیر از يك سلسله احکام دینی که از طرف امپراطوران مسیحی روم صادر شد چیز دیگری نیست .

یکی از امپراطوران مسیحی روم که قوانینی مطابق روح دیانت مسیح وضع کرد کنستانتین است او میخواست قوانینی وضع نماید که ممد برقراری اصول مسیحیت باشد ، از این تصمیم دو نتیجه بدست آمد اول اینکه علمای روحانی مسیحیت از آن پس در وضع قوانین دست پیدا کردند، دیگر اینکه بعضی از مقررات قانونی روم قدیم از بین رفت و بجای آن قوانینی که ناشی از کمال مسیحیت بود جای آنرا گرفت مثلاً قانون مربوط بدمجازات اشخاصی که زن نمیگرفتند و یا کسانی که فرزندان نداشتند از بین رفت زیرا پیشوایان مسیحیت معتقد بودند بوجود آوردن فرزندان تنها بدست بشر نیست بلکه در دست خداوند است و بنا بر این شایسته نیست شخصی برای نداشتن فرزند مورد مجازات قرار بگیرد و لو آنکه مجازات جنبه سزانش و تخفیف داشته باشد .

اما نتیجه اجتماعی مهمی که از این قوانین (قوانینی که مطابق روح مسیحیت و بدست امپراطوران و کشیشهای مسیحی وضع شد) در روم پیدا شد این بود که موجب کمی جمعیت گردید .

مذاهب گاهی به ازدیاد جمعیت کمک کرده اند و گاهی سبب تقلیل شمارة نفوس شده اند .

دیانت اسلام و یهود و گبر و بودائی باز دیاد نفوس کمک کرده اند ولی قوانین ازدواجی که بر طبق روح دیانت مسیح در روم وضع شد سبب تقلیل گردید .

تئودوز امپراطور روم یکقسمت از قانون قدیم ازدواج را دایر بر اینکه زن

و شوهر بتناسب شماره فرزندان خود بیکدیگر مال ببخشند حذف کرد زیرا مسلم شد برای آنها که تولید فرزند بدست بشر نیست بلکه در دست خداوند است.

در قوانین قدیم روم برای زن و شوهری که بعد از مرگ همسر خود دوباره ازدواج نماید قائل بمزایا شده بودند ولی ژوستینین امپراطور مسیحی روم برعکس برای کسی که پس از فوت همسر خود دوباره ازدواج نکند قائل بمزیت شد زیرا دین مسیح که مردم را تشویق بتقوی و عفت میکرد بطور ضمنی تشویق مینمود که از لذات دنیوی چشم بپوشند.

در قوانین قدیم رومی هیچکس نمیتوانست صلاحیت زن و مردی را برای ازدواج و تولید نسل از او سلب نماید مثلاً هیچ پدری نمیتوانست فرزند خود را سوگند بدهد که هیچ زن نگیرد و یا هیچ استادی نمیتوانست شاگرد خود را وادار نماید که از ازدواج صرف نظر کند و همچنین اگر میراثی بکسی میرسید مکلف نبود برای استفاده از ارث ازدواج نماید و در تمام عمر بتجدد زندگی کند این شرط در پیشگاه قانون ارزش نداشت یعنی شخص می توانست هم ازدواج نماید و هم از ارثی که نصیب او شده استفاده کند ولی قوانین مسیحی این شرط را برقرار نمود و تا امروز هم باقی است و شوهرانی هستند که برای زوجه خود ارث باقی میگذارند و زن تا زمانی می تواند از درآمد میراث استفاده کند که شوهر دیگر نماید و بمحض اینکه شوهر کرد بموجب وصیتنامه شوهر متوفی خود حق استفاده از میراث از او سلب خواهد شد.

گرچه در قوانین امپراطوران مسیحی روم موادی وجود نداشت که صریحاً ازدواج را منع و یا تحقیر کند ولی در کشوری که تجربه نمود توجه و معنائ تشویق گردید ازدواج را بصورت خوبی نگاه نمیکند و همان علل معنوی که مشوق تجرد بود بزودی لزوم تجرد را محرز کرد.

خدا نکند که من در طی این نوشتجات بخوام تجرد مذهبی و ترك دنیا را مذمت نمایم نه... منظور من مذمت از رسم ترك دنیا نیست که در صومعه ها معمول میباشد بلکه میخواهم آن تجردی را منع کنم که زن و مرد در عین حالیکه از شهواترانی

استیفای لذت میکنند حاضر نیستند بطریق مشروع و عقلائی بایکدیگر متحد شوند و رویه نیکو را پیش گرفته و روش ناپسند را ترك نمایند.

یکی از رسوم طبیعت که برقرار گردیده این است: هر قدر شماره ازدواجها کم بشود بهمان نسبت ازدواج ماهیت واقعی خود را از دست می دهد یعنی زن و شوهری که بطریق مشروع وصلت نکرده اند کمتر نسبت بهم وفادار خواهند شد و برعکس هر چه شماره ازدواجها زیادتر باشد وفاداری زن و شوهر نسبت بهم زیادتر است.

در مثل مناقشه نیست میتوانیم شماره ازدواج و وفاداری زن و شوهر را بشماره دزدان و عمل دزدی تشبیه کنیم همان طوریکه بر اثر کثرت شماره دزدان سرقت در شهر زیادتر میشود بر اثر ازدیاد ازدواج هم وفاداری زن و شوهران نسبت بهم زیادتر میگردد.

فصل بیست و دوم

قتل کودکان

مقرراتی که رومیهای قدیم در خصوص قتل اطفال وضع کرده بودند قابل توجه است بطوری که دنیس در کتاب روم باستانی میگوید رومولوس مقرر داشته بود رومیها میبایست فرزندان ذکور و اناث خود را تربیت و بزرگ نمایند و چنانچه اطفال ناقص الخلقه بوجود میآمدند و یا هیکل های عجیب داشتند آن وقت پدر و مادر می توانستند پس از نشان دادن نوزاد به پنج نفر از همسایگان نزدیک خود آن را بقتل برسانند.

باید این نکته را متذکر شد که قوانین اولیه روم پدران را صاحب اختیار مرگ و حیات فرزندان قرار داده بود و بهمین جهت بعدها یعنی در زمان رومولوس قانون برای جلوگیری از قتل اطفال وضع شد ولی برای اینکه بین این قانون و قانون سابق موافقتی وجود داشته باشد رومولوس مقررات زیر را وضع کرد:

۱- هیچ پدری نمیتواند کودکی را که سنش کمتر از سه سال است بقتل رساند

۲- پدران میتوانند دختران صغیر را بقتل برسانند. لیکن در عین حال بر اثر وضع و اجرای قانون مربوط بلزوم ازدواج و نگهداری و تربیت فرزندان که تادر سال ۲۷۷ رومی دارای قوت بود اختیار پدران راجع بقتل اطفال بنسبت زیاد تعدیل گردید. میگویند در قانون میزهای دوزاده گانه که در سال ۳۰۱ رومی وضع شد مقرراتی راجع بقتل اطفال وجود داشته لیکن ما از این مقررات بی خبر هستیم و فقط **سیسرون** خطیب معروف در کتاب خود نکته‌ای را ذکر میکند که مختصراً به این قانون اشاره مینماید و میگوید: دادگاه ملی که اینهمه مورد توجه عموم بود و همگی آرزوی تأسیس آنرا داشتند بعد از بوجود آمدن قانون قتل اطفال ناقص الخلقه بر طبق قانون میزهای ۱۲ گانه معدوم گردیده.

تاسیت در خصوص اخلاق طوائف ژرمن میگوید: ژرمن‌ها بواسطه اخلاق نیکوئی که داشتند فرزند خود را بقتل نمیرساندند و تأثیر اخلاق نیکوی آنها در زندگی اجتماعی خیلی زیادتر از قوانین خوبی است که دیگران برای زندگی خود وضع میکنند از فحواي این عبارت معلوم میشود که در روم قدیم قوانینی بر علیه قتل کودکان وجود داشته که رومیها از آن تبعیت نمیکردند و از طرف دیگر جز قانون رومولوس که قتل اطفال را مقید بشروطی نموده در هیچیک از ادوار روم بقانونی بر نمیخوریم که قتل اطفال را مجاز کرده باشد.

اینست که تصور میرود قتل اطفال از رسوم بدی است که بعداً در روم پیدا شد و هنگامی که تجمل پرستی مآلاً منتهی بفقر گردید و مردم از حیث فقر و دارائی تفاوت بسیار باهم پیدا کردند و تربیت کودکان برای پدران خانواده گران تمام شد و تصور میکردند هر چه در راه بزرگ کردن کودک مصرف کنند از جیب آنها رفته است آنوقت این رسم بد شایع گردید.

فصل بیست و سوم

دنیا بعد از انهدام روم

قوانینی که رومیها برای رواج ازدواج و ازدیاد نسل وضع کرده بودند آثار نیکوی خود را بخشید و جمعیت روم فزونی گرفت و تجارت و صنعت رواج یافت و فرضاً تلفاتی هم بروم وارد میآمد در راه کسب افتخار و عظمت روم بود و بزودی با فزونی نسل جبران میگردد.

ولی در دوره اضمحلال روم قوانین نیکوئی که پیشینیان وضع کرده بودند دیگر سودی بخشید زیرا هرج و مرج داخلی وضع حکومت و برقراری حکومت نظامی و استبداد و زمامداری سلاطین ضعیف النفس و دربارهای موهوم پرست تأثیر نیکوی قوانین گذشته را یکی بعد از دیگری از بین برد.

روم باستانی که با قوانین و مقررات نیکوی خود جهان آنروز را مسخر کرده بود گوئی برای این مقصود بتسخیر جهان همت گماشت که سپس آنرا تسلیم هرج و مرج و تاخت و تاز قبایل وحشی نماید، ملل وحشی **گوت**، **ژتیک**، **تاتار**، قبایل وحشی افریقا هر يك نوبه بنوبه بر قسمت‌های مختلف کشور عظیم روم تاختند بطوریکه از روم نشانی باقی نماند بلکه همان قبایل وحشی بودند که با یکدیگر ستیزه میکردند گفته افسانه نویسان راست شد بعد از طوفان نوح و انهدام جهان انسان‌های مسلحی از زمین پدیدار میشوند که با اسلحه بجان هم افتاده و یکدیگر را نابود مینمایند.

فصل بیست و چهارم

تغییراتی که از لحاظ جمعیت در اروپا حاصل شده

بعد از هجوم قبایل وحشی کسی تصور نمیکرد اروپا بار دیگر قرین رونق و سعادت شود بخصوص که **شارلمانی** تمام اروپا را مبدل بیک امپراطوری وسیع کرده بود و در جبین این امپراطوری که مرکب از نژادهای مختلف بود نور امیدی دیده نمیشد

ولی در دوره ملوک الطوائفی که بعد از شارلمانی آغاز گردید وضع حکومت در قسمت‌های مختلف اروپا طوری شد که به رونق و سعادت آن کمک کرد زیرا در قاره اروپا صدها و بلکه هزارها حکومت‌نشین کوچک تأسیس گردید که یکی از اشراف در رأس هر یک از آنها قرار گرفت ولی چون این حوزه‌های حکومتی کوچک بود و از یک شهر و احیاناً از یک دهکده تجاوز نمی‌کرد و از طرفی حکام و اشراف از ترس دیگران را در معرض امنیت نمی‌دیدند مگر اینکه شماره رعایا و اتباع آنها زیاد باشد، بهمین منظور با کمال جدیت در صدد ازدیاد سکنه و تهیه وسائل ترقی کشورهای کوچک خود برآمدند و این مساعی بطوری نتیجه‌بخش شد که با وجود جنگ‌های دائمی آن زمان و تنگی حدود تجارت شماره ساکنین اروپا در آن دوره زیادتر از امروز بود من در اینجا مجال ندارم وارد این مبحث شوم همین قدر بطور اشاره می‌گویم که اگر سکنه اروپا در آن هنگام زیادتر از امروز نبود نمیتوانست آن سپاهیان عظیم صلیبی را بخاور زمین بفرستد علت کم شدن سکنه اروپا الحاق دول کوچک بدول بزرگ و اجتماع چندین حکومت بصورت یک حکومت می‌باشد چه این موضوع در کم شدن جمعیت تأثیر بسیار دارد مثلاً در همین فرانسه سابقاً هر دهکده مرکز یک حکومت و پایتخت محسوب می‌گردید در صورتیکه امروز در تمام فرانسه جز یک پایتخت که مرکز حکومت باشد وجود ندارد و همین پایتخت است که یک تعبیر روح حکومت را تشکیل می‌دهد.

فصل بیست و پنجم

دنباله موضوع فصل قبل

گرچه از دو قرن باینطرف در نتیجه توسعه بحریمائی افراد سکنه اروپا زیاد شده است ولی در عین حال از شماره افراد آن کاسته میشود مثلاً کشورها لاند هر سال ملاحان بسیاری بمشرق زمین و هندوستان می‌فرستد که فقط دوثلث آنها باز گشت مینمایند و بقیه در دریا تلف میشوند و یا مشرق زمین را

برای محل اقامت انتخاب مینمایند و سایر مللی هم که در یانوردی دارند بهمین ترتیب هر سال عده‌ای از افراد خود را ازدست میدهند.

در یانوردی اروپا را نباید با بحر پیمائی یک دولت بخصوص اشتباه کرد اگر یک دولت بخصوصی بحر پیمائی نماید البته شماره افراد آن زیاد میشود چون ملل مجاور مرتباً برای شرکت در بحر پیمائی بآن کشور می‌آیند و از هر طرف ملاحانی وارد شده و در آن کشور اقامت کرده و کمک به تکثیر جمعیت می‌نمایند ولی با این ترتیب که اروپا بواسطه دریاها و صحراهای بزرگ از قاره‌های دیگر مجزی است و بعلاوه اختلاف مذهبی هم با سکنه آن قاره‌ها دارد سکنه اروپا زیاد نمی‌شود.

فصل بیست و ششم

نتیجه

از آنچه بیان کردیم این نتیجه بدست می‌آید که در اروپای امروز باید قوانینی وضع شود که کمک بتکثیر نفوس نماید.

یونان قدیم سکنه بسیار داشت و افراد فراوان چرخهای امور کشور را بگردش در می‌آوردند برخلاف ما که محتاج بتکثیر نفوس هستیم و بایستی برای حصول این منظور وسائل مقتضی را پیدا کنیم.

فصل بیست و هفتم

قانونی که در فرانسه برای ازدیاد نفوس وضع شد

چهاردهم برای ازدیاد نفوس مقرر داشت بکسانیکه دارای ده فرزند هستند مقرری مخصوص بدهند و بکسانیکه دوازده فرزند دارند مقرری زیادتری اعطا نمایند ولی در این قانون اسمی از سایر افراد که فرزندان کمتری دارند برده نشده و باین جهت نتیجه منظور را نبخشید برای ازدیاد نفوس باید قوانینی نظیر قوانین

لویی لوئی

روم وضع کرد که همگان را مشمول مقررات پاداش یافتن فرزند نماید و تمام متخلفین از ازدواج را مجازات کند.

فصل بیست و هشتم

چگونه میتوان قلت نفوس را جبران کرد

وقتیکه يك کشور در نتیجه حوادث غیرعادی از قبیل جنگ و یا قحطی و ناخوشی و غیره گرفتار تقلیل نفوس میشود قابل جبران است زیرا آنهائیکه باقی میمانند میتوانند با ابراز حسن نیت و مجاهدت برای ازدیاد نفوس و ترقی و سعادت کشور و ملت کوشش نمایند. ولی وقتی تقلیل نفوس علل عمیق تری از قبیل فساد ملت و یا مناسب نبودن طرز حکومت داشته باشد در آن صورت علاج آن خیلی دشوار و حتی گاهی غیر ممکن میشود در اینگونه حکومتها افراد با يك بیماری غیر محسوس که ناشی از فساد و سختگیری حکومت و فقر و فاقه است مواجه شده و میمیرند بدون اینکه خود از علت واقعی مرگ خویش اطلاع داشته باشند.

در کشورهایی که ملت گرفتار سرپیچ استبداد است و یا روحانیان از نفوس خود سوءاستفاده مینمایند تعداد نفوس بتدریج رو بتقلیل میگذازد.

در چنین کشورها نباید انتظار داشت با متولد شدن فرزندان زیاد تقلیل نفوس جبران شود زیرا مردم بواسطه نداشتن بضاعت و صنعت و تجارت رغبتی بازدواج و ازدیاد نسل ندارند و حتی قوه کار کردن هم از آنها سلب شده و زمین هائیکه باید معاش عده کثیری را تأمین نماید بواسطه همین ضعف قوه کار حتی برای تأمین معاش يك خانواده هم کفایت نمیکند از آن بالاتر بواسطه استبداد حکومت و ضعف نیروی کار افراد ملت حتی زمین بایر هم در دسترس افراد نیست زیرا بر اثر فقر عمومی طبقه اشراف بتدریج و بطرز نامحسوس مالك تمام املاك و اراضی شده اند.

گرچه این اراضی بایر است و در آن کشت و زرع نمیشود ولی بواسطه جنگلها و مراتعی که در آنها یافت میشود باز دیاد ثروت اشراف کمک مینماید.

برای آباد کردن چنین کشورهای بایر و خراب باید متوسل بوسائلی گردید که رومیهای قدیم در نظر گرفته بودند یعنی اراضی زراعتی را بین خانواده های بی بضاعت قسمت نمایند تا در صدد آباد کردن آن اراضی بر آیند.

تقسیم این اراضی هم بایستی تدریجاً صورت بگیرد یعنی بهر نسبت که دهقانانی برای دریافت اراضی پیدا میشوند زمین هارا به آنها واگذار نمایند چه آنکه نباید از خاطر دور نمود که در این کشورها شماره افراد بر اثر فقر و فاقه و علل دیگر کم شده و ممکن است در بدو امر برای دریافت تمام اراضی کشاورزان کافی وجود نداشته باشند.

فصل بیست و نهم

دارالعجزه

نباید بصرف اینکه فلان شخص مالك چیزی نیست او را فقیر دانست و در زمره اشخاص بی بضاعت محسوب کرد زیرا شخصیکه چیزی ندارد و در عوض کار میکند عیناً نظیر شخصی است که بدون کار کردن درآمد دارد.

شخصی که چیزی ندارد و در عوض دارای صنعتی است که از ممر آن معاش خود را میگذراند عیناً مثل کسی است که دارای ده جریب زمین است و برای معاش خود باید در آن کشت و زرع نماید.

کارگری که هنگام مرگ صنعت خود را برای فرزندان خود بمیراث گذاشته مال قابل توجهی را برای آنان نهاده که بشماره تعداد فرزندان این مال چند برابر میشود ولی آن کسیکه هنگام مرگ ده جریب زمین برای فرزندان خود باقی میگذارد نه تنها به نسبت شماره فرزندان این مال چند برابر نمیشود بلکه بهمان نسبت تقلیل می یابد و مثلاً اگر پنج پسر داشته باشد بهر يك دو جریب میرسد و بنا بر این هر يك از فرزندان جز يك پنجم از دارائی پدر میراثی نمیرند.

در کشورهایی که مردم از طریق تجارت و صنعت امرار معاش مینمایند دولت غالباً ناچار میشود معاش سالخوردگان و عجزه و بیماران و یتیمان را عهده دار گردد.

در يك کشور متمدن دولت مخارج نگهداری این اشخاص را از خود صنعت و تجارت بدست می‌آورد .

گرچه ممکن است در این کشورها مردم بعجزه و بیماران و سالخورده گان صدقه بدهند و با آنها مساعدت نمایند لیکن این صدقات خصوصی سلب تکلیف از دولت نمیکند زیرا دولت میبایست وسیله معاش و لباس افراد ناتوان را بطریقه مخالف بهداشت نباشد فراهم نماید و برای آنها مؤسسات مخصوصی ایجاد کند که در آنجا تحت پرستاری قرار بگیرد .

اورنگ زیب پادشاه معروف هندوستان میگفت من کشور خود را بقدری ثروتمند خواهم کرد که احتیاجی بساختن دارالعجزه و بیمارستان نداشته باشیم ولی بهتر این بود میگفت من کشور خود را ثروتمند مینمایم و در عین حال دارالعجزه و بیمارستان هم میسازم زیرا هر قدر کشوری ثروتمند باشد بواسطه تعدد و تنوع صنایع و حرف گاه اتفاق میافتد که صاحبان کار محتاج میشوند و یا کارگران احتیاجات فوری و آنی پیدا مینمایند که باید رفع کرد در اینگونه مواقع دولت باید مداخله نماید یعنی برای رفع بیچارگی مردم آنها را ببنگاههای خیریه بفرستد و فرضاً برای رفع بیچارگی اینکار را نکند از لحاظ جلب رضایت خلق و اینکه مردم شورش ننمایند آنها را ببنگاههای خیریه راهنمایی نماید و در صورت عدم وجود بنگاههای خیریه مقررات و نظاماتی وضع کند که بداد مردم برسد ولی در بین ملتیهائی که فقیر هستند چون فقرا افراد تابع فقر اجتماعی است (نه فقر اختصاصی) تمام بیمارستانها و دارالعجزه های دنیا نمیتوانند رفع بدبختی ملت را بنمایند و حتی قضیه برعکس میشود باین معنی که وجود بنگاههای خیریه و دارالعجزه زیاد روح تنبلی را در افراد پرورش داده و باز دیاد فقر و بدبختی عمومی کمک مینماید.

هانری هشتم وقتی خواست در انگلستان با اصلاحات اجتماعی دست بزند و فقر عمومی را از بین ببرد دو اقدام کرد .

نخست اینکه صومعهها را خراب نمود زیرا این صومعهها بیک تعبیر

تنبلی خانه کشیشان و نجبا و اشراف شده بود و عمر خود را با بیکاری و بطالت در صوامع بسر میبردند.

اقدام دیگرش این بود که تمام دارالعجزهها را منحل نمود و مردمان تنبلی که در این بنگاهها زندگی میکردند و اداره کار کرد همین دو اقدام نتیجه خود را در اصلاحات اجتماعی انگلستان بخشید و موجب رواج صنعت و تجارت شد .

در رم قدیم دارالعجزه وجود داشت ولی برای بینوایان بود ولی آنهایی که میتوانستند کار بکنند و صنعت و تجارت داشته باشند یا زراعت بنمایند در این اماکن پذیرفته نمیشدند البته يك کشور ثروتمند هم محتاج دارالعجزه و بنگاههای خیریه هست زیرا ممکن است اتفاقی رخ دهد که باعث بدبختی اشخاص گردد ولی از طرف دیگر چون اینگونه وقایع موقتی میباشد و دائمی نیست وسیله علاج آنها بایستی موقتی باشد تا بر اثر وفور و دوام دارالعجزهها و بنگاههای خیریه روح تنبلی در مردم ایجاد نشود .

منظور من فقط تطبیق مسائل سیاسی با اصول مذهبی است نه اینکه خواسته باشم موضوعات سیاسی را بالاتر از معتقدات مذهبی قرار بدهم. زیرا چیزی بالاتر از معتقدات مذهب مسیح نیست لیکن این مذهب که برای نزدیک کردن مردم به یکدیگر و تولید محبت در دلها از آسمان نازل شده مایل است مردم بعد از معتقدات مذهبی بهترین اصول و قوانین سیاسی داشته باشند که در سایه آن بتوانند براحتی زندگی کنند. آری پس از معتقدات مذهبی هیچ چیزی برای يك ملت بهتر از قوانین اجتماعی و سیاسی خوب نیست.

فصل دوم

خلاف گوئی بایل

آقای بایل میگوید انسان اگر بکلی منکر وجود خدا باشد و هیچ خدائی نپرستد بهتر از آنست که بت پرستی را شعار خود نماید در واقع آقای بایل میگوید اگر انسان هیچ مذهبی نداشته باشد بهتر از آنست که يك مذهب بد را قبول کند. آقای بایل برای موجه ساختن این بیان چنین اظهار عقیده میکند که من اگر هیچ وجود نداشته باشم بهتر از اینست که وجود داشته و مردم مرا يك آدم بد و شرور و مردم آزار بدانند.

ولی آقای بایل باین نکته توجه نکرده که اگر بگویند فلان آدم وجود ندارد در زندگی نوع بشر تأثیری نمی‌نماید و تغییری حاصل نمیشود و نیز وجود او تغییری در زندگی جامعه بزرگ بشری نمیدهد ولی هر گاه بگویند که خدا هست این اعتقاد تأثیر بزرگی در زندگی نوع بشر خواهد داشت.

وقتی گفتیم خدا نیست بلافاصله فکر آزادی و خودسری نوع بشر بخاطر خطر مینماید و این خودسری در نوع انسان بدرجه طغیان و شورش نسبت به همه چیز میرسد ولی وقتی گفتیم خدا هست آنوقت فکر آزادی نامحدود و خودسری در نوع

کتاب بیست و چهارم

قوانین و ارتباط آنها با مذاهب هر يك از کشور
های جهان ارتباط قوانین با تعلیمات مذاهب

فصل اول

مذهب از نظر عمومی

همانطوری که در بین تاریکیها بعضی از آنها ظلماتی تر از دیگری است و شخص میتواند این تفاوت ظلمت را استنباط نماید همانطور هم بعضی از مفاکها عمیقتر از مفاکهای دیگر است و انسان میتواند تفاوت عمق را تشخیص بدهد.

در میان مذاهب باطله نیز مذاهبائی یافت میشود که بدون اینکه باعث سعادت جاویدان شخص گردد و در آن دنیا انسان را سعادت مند نماید به بهبودی زندگی این دنیا کمک میکند.

بنابر این اگر در خصوص مذاهب در اینجا صحبت میکنم فقط از لحاظ منافی است که در زندگی دنیوی خلق داشته است اعم از اینکه آن مذاهب آسمانی و یا زمینی باشند یعنی از طرف خدا فرستاده شده یا نشده باشد ضمناً بگویم چون من يك عالم مذهبی نیستم و فقط يك نویسنده سیاسی میباشم ممکن است مطالبی در این مبحث نوشته شود که فقط از لحاظ زندگی عادی بشر حقیقت داشته باشد و اگر بخوایم آن را از لحاظ مذهب و معتقدات مذهبی و اصول دیانت تحت بررسی قرار دهیم حقیقت نداشته باشد پس آنهائی که این کتاب را میخوانند نباید تصور کنند نویسنده به معتقدات مذهبی بی اعتنا بوده و خواسته است مسائل سیاسی را بحقایق مذهبی رجحان بدهد.

بشر پیدا نمیشود اگر شما بگوئید اعتقاد بخدا و یا داشتن مذهب وسیله جلو گیری از خود سری نیست بدلیل اینکه همواره و همه جا از خود سری افراد بشر جلو گیری نمینماید باین میماند که بگوئید وضع قوانین کشوری وسیله جلو گیری از خود سری اشخاص نیست زیرا گاه میشود که با وجود این قوانین باز اشخاص خود سری مینمایند .

آقای بایل تمام معایبی که از مذاهب باطله ناشی شده است در کتاب خود جمع آوری کرده در صورتیکه از محاسن آنها هیچ ذکر نکرده است ، من هم اگر بخواهم تمام معایب ناشیه از رژیم های مختلف استبدادی و جمهوری و سلطنتی و دمو کراسی و غیره را ذکر نمایم و از محاسن آنها هیچ اسمی نبرم چنین بنظر می آید که هیچیک از این رژیمها بدرد اداره زندگی مردم نمیخورد .

فرضاً بگوئیم مذهب بدرد مردم نمیخورد ولی نمیتوان منکر شد که معتقدات مذهبی برای سلاطین و زمامداران خوب است یعنی بتفع جامعه تمام میشود زیرا این معتقدات بمنزله ترمز اعمال آنهاست که هیچ بیمی از مجازات خلق و بازخواست دنیوی ندارند و از مسئولیت مبرا و مصون از تعقیب میباشند حتی اگر سلاطین و زمامداران مذهب را بدون اعتقاد باطنی و فقط از راه ترس قبول نموده باشند باز هم به تفع جامعه تمام میشود زیرا اگر پادشاهی از روی حقیقت معتقدات مذهبی را نپذیرد بمنزله شیر است که بطیب خاطر با انسان الفت پیدا میکند و اگر از روی ترس مذهب را بپذیرد و قلباً از آن تنفر داشته باشد همچون شیری است که در قفس محبوس گردیده و الزاماً ناچار با طاعت میباشد لیکن پادشاهی که هیچ مذهب ندارد آن شیر درنده ایست که آزادانه در شهر و صحرا گردش مینماید و هر کس را مایل است میدرد و از گوشت او تغذیه مینماید .

نتیجه این میشود که اگر شخص یا ملتی مذهب داشته و در عین حال گاه گاه از اصول مذهب تمرد نموده و یا سوء استفاده کرد بهتر از آنست که مطلقاً مذهب نداشته باشد .

نویسندگان و منجمله آقای بایل برای اینکه از وخامت و نتایج سوء لامذهبی

مطلق بکاهند بت پرستی را بباد انتقاد گرفته و عیوب آنها را می شمارند و میگویند بت پرستان حتی برای عیوب بزرگ و مثلاً بیماریهای سخت هم بت تراشیده آنها را پرستش میکردند .

غافل از اینکه اگر بت پرستان برای عیوب بزرگ و بیماریهای سخت بت می تراشیدند نه اینست که این عیوب را می پسندیدند و یا خواهان آن بودند بلکه برعکس بواسطه نفرتی که از آن عیوب داشتند برایشان بت می تراشیدند که از شر آنها در امان باشند .

مثلاً وقتی اهالی جنگجوی اسپارت معبدی برای وحشت برپا نمودند معنایش این نبود که ترس را دوست میداشتند و میخواستند همواره ترس به سراغ آنها بیاید بلکه برعکس از ترس متفر بودند و آرزو میکردند که هرگز وحشت در قلوب سربازان آنها پیدا نشود .

فصل سوم

مناسبت حکومت معتدل با مذهب

مسیح و حکومت استبدادی بادیان اسلام

..... چون در دیانت مسیح رعایت ملاطفت و ملایمت تأکید گردیده است از ظلم و تعدی دور میباشد سلاطین و زمامدارانی که دارای مذهب مسیح هستند نمیایست گرد ظلم و تعدی بگردند و با خشم زمامداری کنند . در مذهب مسیح چون تعدد زوجات ممنوع گردیده سلاطین و زمامدارانی که دارای این مذهب هستند ناچار باملت خویش زندگانی میکنند یعنی از آنها دوری نمینمایند و بهمین جهت بیشتر به احتیاجات جامعه آشنا و از احساسات انسانیت برخوردار هستند و بالتجیه تمایل آنها برای مشمول شدن بقوانین زیادتر است . زمامداران و سلاطین اسلامی با خونسردی مردم را به قتل میرسانند و از ملت خود دور هستند اما در مذهب مسیح سلاطین با خود سری سبب مرگ مردم

نمیشوند و چون بواسطه آمیزش با جامعه حجب و حیای آنها زیادتیر، خونخواری آنان کمتر مییابد.

بالاخره با اینکه مذهب مسیح ظاهر جز تأمین سعادت جاویدان یعنی سعادت دنیای بعد از مرگ منظور دیگر ندارد وسائل زندگی این دنیا را نیز فراهم کرده است.

بر اثر برقراری مذهب مسیح در کشور حبشه با وجود شدت آب و هوا و عظمت کشور اصول استبداد و ظلم و جور رواج ندارد چون ولیعهد حبشه مسیحی است از لحاظ اطاعت و رأفت و ملایمت سرمشق اتباع خود گردیده و حال آنکه در همان نزدیکی یعنی در سرزمین سنار وقتی پادشاه مرد اطفال او را زندانی نمودند، آن وقت شورای سلطنتی اطفال معصوم پادشاه را بتبع شخصی که مدعی سلطنت بود بقتل رسانید.

اگر قتل عام‌های یونانیا و رومیا را بخاطر بیاوریم و ببندیشیم که آنها چگونه شهرها و آبادیها را ویران مینمودند و قتل عام چنگیز و تیمور را بیاد آوریم که بدون رعایت قواعد و اصول انسانیت هزاران نفر را بـخاک هلاک میانداختند آن وقت ملتفت میشویم چگونه دیانت مسیح سبب شده است فاتحین در جنگها رعایت اعتدال را نموده و تا اندازه‌ای حقوق افراد را مراعات کنند.

در نتیجه دیانت مسیح است که در کشورهای مغلوبه اروپا جان و مال و آزادی عقاید مردم در امان است و کسی بآنها تعدی نمینماید.

فصل چهارم

نتایج اخلاق دیانت مسیح و اسلام

وقتی به نتایج اخلاقی مذهب مسیح و اسلام برمی‌خوریم بدون تردید این فکر بخاطر میرسد که باید مذهب مسیح را قبول کرد زیرا مذهب مسیح اخلاق را تعدیل و برعکس مذهب اسلام باعث تشدید اخلاق میشود.

یکی از بدبختی‌های بشر اینست که هر فاتحی دیانت خود را بر جامعه مغلوب تحمیل می‌نماید.

دیانت اسلام که بزور شمشیر بر مردم تحمیل شده چون اساس آن متکی بر جبر و زور بوده باعث سختی و شدت شده است و اخلاق و روحیات مردم را شدید میکند.

۱- من نمیخواهم از افکار این دانشمند انتقاد کرده باشم ولی لازم میدانم سوء تفاهمی که برای او ایجاد شده توضیح دهم و حقایقی که از نظرش پنهان مانده است آشکار سازم تا برای سایرین همان سوء تفاهم ایجاد نشود.

در اعصار گذشته وقتی دیانتی در ناحیه و کشوری بوجود می‌آمد طبقاً با رژیم و حکومت آن منطقه رفته رفته مألوف میگردد یعنی یکی از دیگر برای پیشرفت مقاصد خود تبعیت مینمودند بدین ترتیب:

حکومت مروج مذهب میشد و بدان احترام میگذاورد که بوسیله آن انضباط و اطاعت مردم را نسبت بخود جلب کند مذهب از حکومت پشتیبانی میکرد و گاهی زمام حکومت را خود بدست میگرفت که بواسطه تسلط و اقتدار آن در مردم نفوذ نموده آنان را وادار به پیروی از افکار و عقاید خود بنماید.

مؤلف هم در موارد متعددی این موضوع را تأکید و ثابت نموده است بنابراین مردمی که با آن مذهب الفت پیدا میکردند اسلوب سایر مذاهب را از نزدیک بخوبی نمیشناختند و فقط طبقات ممتاز و دانشمند روی بک سلسله اطلاعات عمومی و ظواهر امر و اعمال و رفتار زمامداران دارای آن مذهب یا بعضی از کجروان و منافقین اظهار نظر و انتقاد میکردند و گاهی هم رفتار ناشایسته یک فاتح و یا یک پادشاه دارای آن مذهب حقایق آن مذهب را از نظر سایرین مستور و یا معکوس جلوه میداد و بانتقاد آنان صورت صحت داده مردم را اغوا مینمود، تصور میکنم مؤلف مذهب اسلام را روی اعمال بعضی از خلفاء عباسی یا اموی یا بعضی سلاطین مغول مسلمان قضاوت کرده است ولی باید دانست حقیقت اسلام غیر از این است که او از رفتار بعضی از فرمانروایان استخراج کرده است. اسلام در بدو امر یک مساوات و یک دموکراسی حقیقی را در مدنظر داشته و ترویج نمیکرده است و اگر بجزئیات دستورات و تعالیم مذهبی و اخلاقی اسلام دقیقاً توجه شود ثابت میگردد اصول تعدیل اخلاق و تهذیب و تزکیه نفس و رأفت و ملایمت و مذمت از ظلم و ستمگری در خلال تمام آنها آشکار است محمد (ص) پیغمبر اسلام صریحاً فرموده (بعثت لائم مکارم الاخلاق) برای تکمیل فضایل اخلاقی آمده‌ام. در همه جا صحبت او از برابری و برادری و مساوات و آزادی و عدالت و انصاف میباشد و بهمه کس در سر نیکوکاری و تقوی میدهد عادات مذموم و امتیازات بیجا که بر اقوام عرب حکومت میکرد و ناشی از جهل بود و منع و مذمت میفرمود او میفرمود اگر مسلمانی از حال همسایه و برادر دینی خود بی‌خبر باشد و در شادان آن کمک و مساعدت ننماید گناه کرده است حقیقت جمهوری و دموکراسی و آزادی اجتماعی از تعلیمات قرآن آشکار است.

دستور نماز جماعت و مخصوصاً واجب دانستن نماز جمعه یکی از اصول وحدت اجتماع و منظور بقیه در صفحه بعد

در اینجا تاریخ زندگی **سابا کون** پادشاه رعیت پرور مصر شنیدنی است ...
این پادشاه شبی در خواب دید که خدای **تیس** باو حکم مینماید که تمام رعایای خود را بقتل رساند شاه وقتی از خواب بیدار شد حیرت کرد و گفت معلوم میشود

بقیه از صفحه قبل

از آن یگانگی و نزدیکی مسلمانان است و وسیله ایست که بایروری از یک روح وحدت اجتماعی مردم زندگی کنند و از این اصول روح اعتدال و برابری کاملاً استنباط میشود .
دستور حج و در هر سال یک دفعه اجتماع مسلمین در کعبه علاوه بر سایر زیایا و محسنات اجتماعی همانا منظور اطلاع مسلمانان از حال یکدیگر و در واقع یک کنگره اسلامی بوده است که روش جمه و ریت است، قرآن و محمد (ص) پسندیده ترین صفات بشریت را بمردم بادداد و مروت و جوانمردی، دستگیری از ضعیفا، مرام اسلام بود در اخبار معتبره است که محمد (ص) و علی (ع) شهباطور ناشناس بخانه های ضعیفا و یتام و بیچارگان میرفتند و کمال انسانیت که دستگیری از ضعیفان آنان بها میآوردند در اینصورت یقین دارم مؤلف از جزئیات و حقایق مذهب اسلام و روش مسلمین اولیه و پیغمبر اسلام (ص) اطلاع کافی حاصل نکرده بوده به علاوه چون شخصاً مسیحی بوده و در کشور و جامعه مسیحی زندگی میکرد قطعاً عادت و تعصب و الفت با مذهب مسیح مانع آن بوده است که اسلوب اسلام را درست بررسی کند و الا چنین اظهار عقیده نمینمود .
و اما اینکه گفته است بدبختی بشر این است که يك فاتح دین خود را بر جامعه مغلوب تحمیل می نماید و از این مطلب اشاره باسلام نموده است .

در این مورد هم باید توضیح بدهم، شروع به ترویج دین اسلام و بعثت پیغمبر اسلام (ص) و دعوت مردم آن عصر به خدای واحد پرستیدن و تهذیب اخلاق و منع مردم از شرک و بت پرستی و خرافات و اوهام باطله و افتکار و عقاید کهنه و رمالان و جادوگران و دختر کشی و سایر عادات مذموم قبایل عرب در بدو امر بوسیله موعظه و پند و نصیحت و تبلیغ صورت می گرفت و کاملاً جنبه ملائمت و رأفت داشته و مبنی بر فتوحات و آزار مردم نبوده است و حتی وقتی مردم بکه بنا به عادات دیرینه خود با محمد (ص) مخالفت می کردند و در صدد آزار و اذیت او بر میآمدند شادان در تحمل می فرمود تا اینکه ناگزیر از مکّه و وطن مألوف خود بمدینه مهاجرت فرمود و در آنجا به تعقیب هدف و منظور خود که همان اصول مقدس اسلام بود و برای سعادت نوع بشر وضع مینمود و نتیجه اش عاید جامعه انسانیت گردید و پرداخت باز بوسیله وعظ و نصیحت و تحریک احساسات بود ولی کفار و مخالفین دست از رویه خود برنداشتند و با آواز راه کینه و عناد دشمنی می کردند این بود که در مقابل آنان دفاع کرد و جنگ پرداخت .

بعدها که خلفاء اموی خلافت را تبدیل بسلطنت کردند و روش اسلام را تغییر ماهیت دادند مسلمانان در ایران و مصر و بالکان و سواحل مدیترانه و الجزایر و اسپانیا فتوحاتی کردند این جنگها صرفاً برای ترویج مذهب نبود بلکه علل دیگری از قبیل علل اقتصادی و حیاتی و کشور گشائی داشته است و بالنتیجه در آنجاها مذهب اسلام که مذهب فاتحین بوده رواج یافته و این امری بوده تبیی چنانکه دیده شده و وقایع ادوار مختلفه تاریخ جهان شاهد است هر فاتح و کشور گشائی طبعاً مورد تکریم و تعظیم اکثریت مردم مخصوصاً ملل مغلوب قرار می گیرد و در اثر تیس و غلبه و قدرت خواه و ناخواه مردم روش و مرام فاتح را می آموزند و اگر دوام پیدا کند رفته رفته عمومیت پیدا میکند و گاهی هم با انحطاط دوره فاتح از بین میرود کما اینکه اسلام از اسپانیا رخت بر بسته ولی در الجزیره و مصر و تونس و بعضی از کشورهای بالکان باقی مانده است . مترجم

خدایان دیگر مایل بسلطنت من نیستند و گر نه چنین حکمی را که برخلاف اراده معمولی خودشان میباشد صادر نمی نمودند بهمین جهت سبابا کون سلطنت را ترك کرده و به حبشه رفته در آنجا معتکف شد .

فصل پنجم

مناسبت مذهب کاتولیکی با رژیم سلطنتی و مذهب پروتستان با رژیم جمهوری

وقتی دیانتی در کشوری بوجود میآید طبعاً با رژیم و طرز حکومت آن کشور مألوف و تطبیق میشود زیرا مردمی که با آن رژیم الفت پیدا کرده اند اسلوب حکومت دیگری را نمیشناسند آنها تصور نمیکند که ممکن است رژیم دیگری را هم اختیار کرد .

دو قرن قبل از این هم که يك واقعه ناگوار در دیانت مسیح حادث شد و آنرا به دومذهب کاتولیک و پروتستان قسمت کرد سکنه نواحی شمالی اروپا مذهب پروتستان را پذیرفتند و سکنه نواحی جنوب که کاتولیکی بودند بهمان مذهب باقی ماندند علتش این بود که سکنه نواحی شمال اروپا دارای روح استقلال هستند و سکنه نواحی جنوبی آن روح را ندارند ، بهمین جهت مذهبی که ظاهراً دارای رئیس نیست با روحیه آنها موافق تر است تا مذهبی مثل کاتولیک که رئیس روحانی مشخصی دارد .

حتی در کشورهایی که مذهب پروتستان بوجود آمد بر اثر ایجاد این مذهب شورشائی برپا شد آن شورشها مطابق رژیم حکومت آنجا ایجاد گردید .

لوتر که یکی از پیشوایان پروتستان است در کشورهایی نهضت خود را آغاز کرد که تحت نظر شاهزادگان اداره میشد و آنان حاضر بقبول مذهبی که ریاست ظاهری ندارد نبودند بهمین جهت لوتر ناچار گردید مذهب خود را متکی بکلمات مسیح نماید و باین طریق قدرت يك رئیس مشخص و معنوی روی نهضت لوتر سایه افکند .

اما کالون یکی دیگر از پیشوایان پروتستان در کشورهایی نهضت خود را آغاز کرد که جمهوری بودند و بهمین جهت ممکن بود بدون يك پیشوای مشخصی نهضت را بوجود آورند، لذا کالون مذهب خود را متکی به گفته‌های حواریون کرد.

فصل ششم

خلاف گوئی دیگر بایل

آقای بایل پس از اینکه بتمام ادیان ناسزا میگوید دیانت مسیح را نیز مورد سرزنش قرار میدهد و میگوید مسیحیان حقیقی و آنهائیکه واقعاً دارای این دیانت هستند قادر بتشکیل دولتی که بتواند دوام نماید نمی‌باشند.

این چه عقیده‌ایست؟! برای چه مسیحیان نمیتوانند دولتی تشکیل داده و آنرا اداره کنند؟! در صورتیکه آنها کسانی هستند که وظایف خود را خوب میشناسند و با کمال جدیت این وظایف را انجام میدهند و به حقوق دفاع طبیعی از کشور آشنا و بهر نسبتی که بیشتر بمذهب ایمان داشته باشند بهمان نسبت علاقه آنها بهمین زیاد تراست.

اصول دیانت مسیح اگر بخوبی در دل جای بگیرد خیلی نیرومندتر از احترامات تصنعی رژیم سلطنتی و نوع پرستی رژیم جمهوری و ترس و وحشت در ژیمه‌های استبدادی است.

خیلی غریب است که شخصی مثل آقای بایل بروح دیانت خود یعنی دیانت مسیح پی نبرده و نتوانسته است احکامی را که جهت برقراری مذهب مسیح صادر شده است از خود مذهب تفکیک کند و بین نصایح و اندرزهای انجیل و قوانین آن فرق بگذارد شخصی که انجیل را آورده خوب ادراک مینمود که باید بین قوانین و نصایح و اندرزها تفاوت وجود داشته باشد زیرا اگر نصایح را بصورت قوانین در انجیل ذکر میکرد آنوقت از قوت قوانین کاسته میشد.

فصل هفتم

قوانین دینی و کمال بشریت

..... قوانین بشری چون برای افراد مردم وضع شده است باید دارای مقررات باشد و احتیاجی به پند و اندرز ندارد اما قوانین دینی چون برای روح و قلوب مردم وضع شده بایستی بیشتر پند و اندرز داشته و کمتر حاوی مقررات باشد.

مثلاً وقتی در دیانت قواعد و مقرراتی وضع میشود که شخص نه تنها خوب بلکه بهترین افراد باشد و همچنین رفتاری تا کید می‌گردد که شخص را باعلا درجه کمال برساند در آنصورت بایستی این قواعد و مقررات بصورت پند و اندرز ذکر شود بدلیل اینکه وصول باعلا درجه کمال چیزی نیست که درخور استعداد همه افراد بشر باشد در صورتیکه شارع بخواهد بجای پند و اندرز قوانینی وضع نماید از قوت قوانین کاسته خواهد شد و تازه برای اجرای هر يك از قوانینی که بمنظور رساندن بشر به اعلای کمال وضع شده باید قوانین بیشمار دیگری را وضع نمود تا منظور شارع حاصل گردد.

در دیانت مسیح اندرز داده‌اند که آدمی برای وصول به اعلای درجه کمال باید با تجرد زندگی نماید و همسراختیار نکند این موضوع فقط جنبه نصیحت و اندرز را داشته لاغیر ولی بعداً برای طبقه‌ئی از اشخاص که رهبانان باشند این اندرز را بصورت قانون در آوردند و بلافاصله ناچار شدند که در پی آن قوانین بسیاری وضع نمایند تا طبقه نامبرده این قانون را اجرا کنند.

وضع این قوانین باعث خستگی قانون‌نگزاران شد و جامعه را هم خسته کرد در صورتیکه اگر آنرا بصورت قانون در نمی‌آوردند و بهمان حال می‌گذاشتند اشخاص بخصوص پیدا میشدند که برای وصول بمراحل کمال تجرد را پیشه ساخته و برای خود همسری انتخاب نکنند.

فصل هشتم

لزوم موافقت قوانین اخلاقی

با قوانین مذهبی

در کشورهاییکه مذهب آسمانی وجود ندارد لازم است قوانین مذهبی با قوانین اخلاقی تطبیق شود زیرا مذهب ولو اینکه ناحق باشد بهترین ضامن امانت و درستی انسان میباشد مذهب **پگود** در هندوستان با اینکه يك مذهب آسمانی نیست ولی این حسن را دارد که با قوانین اخلاقی تطبیق میشود و اصول آن عبارت از اینست که مؤمنین هیچکس را بقتل نرسانند و سرقت نکنند و از ناپاکی پرهیزند و کاری نکنند که باعث عدم رضایت دیگران شوند .

همین اصول اخلاقی سبب شده که این ملت با وجود اینکه فقیر و دارای نخوت است رئوف و ملایم شده و نسبت به تیره بختان ترحم میکند .

فصل نهم

اصول اخلاق ملت اسه^۱

اصول مذهب ملت اسه این بود که نسبت به تمام افراد بشر رعایت عدالت را بنمایند و هیچکس بدی نکنند و از ظلم بری باشند و بزیردستان خود با اعتدال رفتار نمایند و در فرماندهی ملایمت را از دست ندهند و همواره طرفدار حقیقت بوده خواهان سودهای نامشروع نباشند .

فصل دهم

فلسفه رواقیان

در ادوار گذشته مسلکهای فلسفی چندی در میان افراد بشر پیدا شد که هر يك از آنها را میتوان بمنزلۀ يك مذهب دانست در میان مسالك فلسفی مختلفی که در ادوار قدیم بوجود آمد هیچيك از آنها برای سعادت نوع بشر بهتر و

۱- اسه یکی از طوایف قوم یهود است . مترجم

شایسته تر از مسلک فلسفی که زنون آنرا وضع کرد نبود

من اگر يك مسیحی نبودم بجرئت میگفتم که از بین رفتن مسلک فلسفی زنون یکی از بدبختیهای نوع بشر بود در این مسلک بزرگ کراهت و نفرت از هیچ چیز وجود نداشت مگر نفرتها و کراهتهائی که بذاته جزو خصائل خوب و فطری بشر است . . . از قبیل کراهت از عیش و عشرت زیاد و بی اعتنائی بدرد و رنج و غیره .

تنها در بین پیروان این مسلک بود که افراد بزرگ تربیت میشد و مردان شریف بوجود میآمد و در سایه تعلیمات این مسلک عالی بود که امپراطوران بزرگ و خوب تربیت میشدند .

اگر لحظه ای از حقایقی که بر نوع بشر کشف شده صرف نظر کنید خواهید دید در تمام اعصار زندگی بشر انسانی بزرگ تر از آتنونن امپراطور عدالت پرور رم وجود نداشته است حتی ژولین .

آری ژولین هم بیای او نمیرسیده است . بشرط اینکه تصور نکنید من طرفدار تغییر مذهب مسیحی این امپراطور هستم^۱ او یگانه زمامداری بود که بتمام

۱- زنون فیلسوف یونانی است که در حدود ۳۰۰ سال قبل از میلاد میزیسته زنون پسر تاجری بوده که اموالش در دریا غرق میشود و در آتن به تدریس فلسفه مخصوص میپردازد و عده زیادی مرید و پیرو او بوده اند پیروان او را از این جهت رواقیان گفته اند که حوزه درس و اجتماعات آنها در یکی از رواقهای شهر آتن منعقد میشد و چون بزبان یونانی رواق را **Stoa** میگفتند در زبانهای اروپائی رواقیان را **Stoicists** و حالت اخلاقی آنها را **Stoique** گفته اند اصول زنون مبنی بر فلسفه وحدت وجود و انسان را عالم کوچکی میدانست که در عالم بزرگ طبیعت محکوم عقل کل است و امور عالم را ضروری میدانست و در رواق دارای مذهب جبری بوده است زنون بالاخره برای رهائی از رنج پیری در رواق باسیل خود را کشته است و در بین پیروان این مسلک مردان بزرگی در شرق و غرب بوجود آمده اند که در عالم دانش و خدا شناسی فرید در بر بوده اند علمای بزرگ ایرانی که در لواء اسلام تربیت شده اند و عرفان و خدا شناسی و مکتب قرآن را پیروی نموده به تفسیر و تعلیم پرداخته اند غالباً دارای مسلک وحدت وجود بوده اند ملا صدرا الدین شیرازی که از بزرگان عرفاست در شعری این مسلک را بسیار شیوا تفسیر نموده :

يك نقطه دان حکایت ما کان و ما یکون آن نقطه که صعود نماید گهی نزول

بدیهی است منظور از نقطه ذات باری تعالی است که تمام موجودات را نشئهئی از وجود واجب الوجود میدانند مؤلفهم با کمال وضوح خود را از پیروان فلسفه زنون معرفی نموده است .

مترجم

معنی لیاقت زمامداری نوع بشر را داشت. اما آتئون اصول عالی خود را در زمامداری از فلسفه رواقیان اقتباس کرده بود.

طرفداران مسلک زنون هیچ توجیهی بثروت و عظمت دنیوی و درد و رنج شخصی و عیش و عشرت نداشتند و در عین حال اوقات آنها مصروف این بود که برای سعادت افراد بشر کار کنند و حقوق جامعه را محترم بشمارند آنها عقیده داشتند که فقط برای جامعه بوجود آمده‌اند و سر نوشت و وظیفه آنها اینست که برای جامعه کار کنند و از اینکار هیچ منظور نداشتند یعنی عقیده‌شان این بود که همان کار کردن پاداش زحمت آنهاست و عبارت دیگر پاداش در خود زحمت و مجاهدت است و هر چه دیگران خوشبخت‌تر باشند خوشبختی آنها زیادتر خواهد شد.

فصل یازدهم

تفکر و تعمق در اسرار جهان

انسان برای این بوجود آمده است که زندگی کند یعنی غذا تهیه نماید و لباس بپوشد و خود را حفظ کند و وظائف اجتماعی خود را انجام بدهد بنا بر این دیانت او نباید طوری باشد که ویرا و ادار بتفکر و تعمق در اسرار جهان نماید و بالت نتیجه او را از زندگی باز دارد.

مسلمین چون ناچارند در شبانه روز پنج مرتبه نماز بخوانند و در این پنج وعده همه چیز زندگی را فراموش کنند و جز در فکر معبود در هیچ فکری نباشند طبعاً باسراز جهان و دنیای دیگر فکور بار می آیند و نتیجه این می شود که نسبت به امور دنیوی زیاد علاقه مند نیستند حال اگر يك حکومت مستبد هم بر آنها حکومت کند و قوانین مربوط بمالکیت هم طوری نباشد که آنها را نسبت بملك ذی علاقه نماید در آن صورت بکلی نسبت به امور دنیا و زندگی بی اعتنا خواهند شد.^۱

۱- باز هم ناچارم اشتباه مؤلف را برای سایرین رفع کنم اگر این حرف بجای خود صحیح بقیه در صفحه بعد

در گذشته دیانت زردشت باعث رونق و سعادت ایران گردید و از آثار ناگوار استبدادی جلوگیری کرد ولی امروز مذهب اسلام باعث عقب افتادگی ایران شده است.^۱

فصل دوازدهم

روزه

... روز گرفتن وقتی برای فرد و جامعه مفید است که شارع فکر کار کردن

بقیه از صفحه قبل

باشد فوائدی که نماز برای زندگی همین دنیا دارد از نظر مؤلف نگذشته علاوه بر فوائد معنوی و بیاد خدا بودن که خود وسیله تزکیه نفس و تقویت ملکات فاضله در نفس آدمی است. اولاً رعایت اصول دائمی بهداشت است از لحاظ نظافت و پاکیزگی و طهارت و همچنین از حیث تمرین دائمی ورزش که جسم آدمی را سالم و نیرومند و پاکیزه نگه میدارد. ثانیاً ملحوظ داشتن سایر شرایط نماز از قبیل غصب نبودن لباس و مکان نماز گذار و غیره که اصول اخلاق و تعلیم صفات پسندیده و بالت نتیجه احترام از مقاصد اجتماعی است. ثالثاً اجتماع مسلمین در نماز جماعت نتیجه اش آگاه شدن مسلمین از حال یکدیگر و معاشرتهای اجتماعی است که در واقع میتواند اصول جمهوریت را بر آن استوار دانست بعلاوه تمام کلمات و جملات نماز تکرار اعتراض و اقرار به وحدانیت خدای یکتاست و نتیجه اش تقویت ایمان و فراموش کردن پرستش خدایان متعدد و بت پرستی است که هدف اصلی اسلام در بدو بعثت پیغمبر اسلام (ص) بوده است.

۱- باید دانست ایران را اسلام عقب نیا انداخته و این موضوع يك اشتباهی است که ممکن است هر کس دچار آن شود بلکه رفتار زمامداران مسلمان که مذهب آنها فقط اسمی بوده است ایران را عقب انداخته بعلاوه رفتار طبقه روحانیان اسلام که اکثریت آنها بنام دیانت و حفظ اصول ظاهری با خدعه توده را از حقایق اسلام آگاه نمیکردند و از نفوذ خود سوء استفاده مینمودند و اقتدار و کرامتی خود را در درجهالت مردم میدیدند ایران را عقب انداخت اگر اسلام واقعی و مساوات آنرا پی میگردید روزگار ایران غیر از این بود.

اغلب پیشوایان و زمامداران تمام منهیات مذهبی اسلام را در زیر پرده مرتکب و نتیجه فسق و فجور رایج میگردید. روحانیان نیز در خفا اغلب از منهیات را مرتکب میشدند. آنوقت انعکاس این رفتار در دنیای خارج از اسلام این قبیل افکار را تولید و در داخل بفساد ملت و خرابی کشور منجر میگردید همچنین اختلافات بین افکار و عقاید سران مذهبی موجب گردید که بعضی اشخاص خود پسند و احق دعوی رهبری روحانی نموده و بدعتهای باطل از خود نشان دهند و دستجات مختلف با آراء و عقاید باطل و بیمه منی در بین مسلمانان بوجود آیند یکی از آن فرق باطل و بیمه منی دسته بابی و بهائی بود که از یک قرن قبل در ایران بوجود آمد و باعث مفاسد بسیار گردید و عده ای از مردم را با باطل فریفته و از طریق سعادت و سلامت منحرف نمودند و دوئیت و نفاق که منشاء عقب افتادگی است رایج کردند.

بنظر من اگر اصول حقیقی اسلام در بین مردم ایران با هر کشور دیگری رواج کامل داشته باشد آن ملت و کشور سعادت مندترین مردم جهان خواهند بود. مترجم

را در مغز مؤمنین جای بدهد یعنی بآنها بفهماند که روزه گرفتن بایستی وسیله و بهانه تنبلی و کار نکردن باشد و همچنین بآنها بفهماند که سائیکه روزه میگیرند باید بدانند کار نیکی میکنند نه اینکه تصور نمایند کار عجیب و خارق العاده مینمایند و از این حیث برخورد ببالند و علاوه این فکر را در روح مؤمنین جای بدهد که غرض از روزه گرفتن امساك در طعام است^۱ و این موضوع نباید وسیله شود مردم خسیس و لئیم بشوند.

فصل سیزدهم

گناهان غیر قابل جبران

... سیرون در قسمتی از کتب پیشوایان میگوید رومیهای قدیم معتقد بودند گناهانی وجود دارد که غیر قابل جبران باشند و نتوان بهیچ قسم کفاره آنها را تأدیه نمود.

زوزیم مورخ معروف یونانی که در قرن پنجم میلادی میزیسته بعنوان همین گناه غیر قابل جبران اهمیت تغییر مذهب کنستانتین و ژولین را بنظر خوانندگان میرساند و میگوید آنان گناه غیر قابل عفو را مرتکب شدند هر دو نفر آنان از امپراطوران مسیحی روم بودند که دیانت مسیح را ترک کردند.

آری در ادیان مشر که قدیم که گناهان معدود و فقط عبارت از چند گناه بود و با احساسات قلبی توجه نمیشد معاصی غیر قابل جبرانی وجود داشت ولی مذاهب آسمانی که با احساسات و عواطف آدمی توجه دارد صرفاً عمل انسان را گناه ندانسته بلکه عواطف و احساسات سوء را گناه میداند.

مذهبی که با علائق بسیار نوع بشر را بعالم ماوراء طبیعت وصل مینماید مذهبی که عدالت آسمانی را مافوق عدالت بشری میداند و در عین حال عدالت

۱- غرض از روزه تنها امساك در طعام نیست بلکه رعایت بهداشت و تصفیه و تزکیه نفس و اطعام به مساکین و بینوایان نیز هست. روزه دار دروغ نمیگوید و خدعه نمیکند و فعل حرام مرتکب نمیشود در زمان روزه داری همواره بیاد خداست و در عین حال روزه دار کار روزانه و عادی خود را هم انجام میدهد. مترجم

بشری را مهمل نگذاشته است، مذهبی که برای این وجود آمده تا در قلوب انسانها تولید عشق و محبت نماید و احیاناً شخص را از کرده های نامطلوب خود پشیمان کند، مذهبی که بین گناهکار و قاضی مطلق او یعنی ذات خداوند واسطه ای قرار داده تا گناهکار بوسیله او در صدد توبه و استغفار بر آید نمیتواند و نباید دارای گناهان غیر قابل جبران باشد.

ولی چنین مذهبی در عین حال بمؤمنین میفهماند گرچه هیچ گناه غیر قابل جبران وجود ندارد و شخص همواره میتواند بخشایش الهی امیدوار باشد ولی ممکن است گناهان در طول مدت يك عمر غیر قابل جبران گردند پس شخص نباید همواره با ارتکاب گناه و استغفار و توبه موجبات تصدیع دستگاه ملکوتی را فراهم کند.

زیرا يك شخص گناهکار که سابقه معصیت دارد نظیر مدیونی است که هنوز قرض خود را ادا نکرده بنا بر این شایسته نیست با وامهای جدید بار قرض خود را سنگین نماید زیرا روزی خواهد رسید که دیگر غفو و کرم الهی شامل حال او نخواهد گردید و باستغفار و توبه او توجه نخواهد شد.

فصل چهاردهم

لزوم تطبیق نیروی قوانین مذهبی

با قوانین کشوری

نظر باینکه قوانین مذهبی و کشوری هر دو باید طوری باشند که اشخاص را براه راست وادارند و قتی که یکی از این دو قانون این منظور انجام نداد و یا آن طوریکه باید بدان توجه نمود لازم است دیگری باین موضوع بوسائل مقتضی بیشتر کمک نماید مثلاً در کشور ژاپن چون اصول مذهبی واجد مجازات اخروی نیست و بهشت و جهنم در آن مذهب یافت نمیشود (مذهب بودا) قوانین کشوری خیلی شدید است و با کمال دقت هم اجرا میشود.

اگر يك مذهبی افراد را وادار بجنب و جوش و فعالیت نماید چون ممکنست این رویه باعث اصرار جامعه شود قوانین کشوری باید قدری سخت تر گردد تا از

فعالیت‌های سوء و جنب و جوش‌های زیان‌بخش افراد جلو گیری نماید.

ولی در صورتیکه مذهب افراد را بعدم فعالیت تشویق نماید در آن صورت باید قوانینی وضع کرد که افراد را بکار و فعالیت وادارد مثلاً در مذهب اسلام که تقدیر و سرنوشت قوت خاصی دارد مؤمنین فعالیت‌نی ندارند زیرا معتقدند آنچه باید بشود خواهد شد و نیازی بجنب و جوش انسان نیست در چنین مذهبی باید قوانینی وضع گردد که افراد را وادار بفعالیت کند.

وقتی قوانین مذهبی چیزهایی را لغو کند که قوانین کشور عین آنها را تقویت نموده در آن صورت قوانین کشوری نباید عکس این عمل را بنماید و اموری را که قوانین مذهبی تصویب نموده لغو کند زیرا این موضوع اختلافات قوانین کشوری و مذهبی را زیاده‌تر خواهد کرد و بقدری تأثیر این تفاوت زیاد خواهد شد که بزرگ‌ترین جنایات يك امر عادی و يك امر عادی بزرگ‌ترین تبه‌کاری‌ها محسوب خواهد شد پس همواره باید بین قوانین مذهبی و کشوری هم‌آهنگی وجود داشته باشد.

خواندن سیاحت‌نامه **ژان دو پلان کاربن** که در سال ۱۲۴۶ میلادی از طرف پاپ چهارم **اینوسان** بکشور **تاتارها** فرستاده شد این موضوع را خوب روشن می‌نماید.

در کشور تاتارها و چنگیز گذاشتن کارد در آتش و تکیه کردن بدسته شلاق و زدن اسب با افسار و شکستن يك استخوان با استخوان دیگر بزرگ‌ترین گناهان است ولی درهمین سرزمین دزدی و هتاکی و حتی قتل نفس يك امر عادیست و بهیچ وجه گناه محسوب نمیشود.

بالتیجه قوانینی که مسائل بی‌اهمیت را بصورت مسائل اصلی و لازم جلوه میدهد این‌عیب را داراست.

سابقاً گفتیم مردم ژاپن بجهنم عقیده ندارند مقصود این بود بگوئیم که ژاپنی‌ها برای گناهان حقیقی بجهنم اعتقاد ندارند ولی برای مسائل عادی بجهنم معتقد هستند.

مثلاً اگر کسی در فلان فصل برهنه کنار دریا برود و یاد فلان فصل بجای لباس نخی ابریشمی بپوشد و یاد فلان موقع خرچنگ دریائی را شکار نماید بجهنم خواهد رفت ولی در عوض مستی و ارتکاب فحشا در نظر افراد این ملت بهیچوجه گناه نیست و حتی شهوترانی و فحشاء دختران و پسران خود را با نظر تمجید نگاه میکنند و گمان دارند که موجب رضایت خدایان است.

وقتیکه مذهبی پاداش را وابسته بیک حادثه بی‌اهمیت کرد فکر ارتکاب معصیت و انتظار مجازات را از مغز مؤمنین خارج مینماید مثلاً در هندوستان هندوها معتقد هستند که اگر در کنار رودخانه گنگ بمیرند و جسد آنها در آب آن رودخانه بیفتد بسعادت جاویدان نائل خواهند شد و بهمین جهت همواره از اطراف هندوستان جعبه‌هایی که پر از خاکستر اموات سوخته شده است بطرف رودخانه گنگ فرستاده میشود که در آب افتاده و باعث سعادت جاویدان اموات بشوند^۱ حال برای یکتفر هندی چه فرق میکند که تمام عمر مرتکب گناه و باصواب گردد؟! زیرا برای او محقق است که بعد از مرگ همینکه در آب رودخانه گنگ افتاد بسعادت جاویدان خواهد رسید و لزومی ندارد يك عمر کارهای نیک کند، زیرا فکر وجود يك مکانیکه بهشت جاویدان و عالم خوشی همیشگی است باعث می‌گردد که تصور مجازات و وجود يك جهنم که محل عذاب است از مغز مؤمنین خارج شود. باین ترتیب قوانین کشوری تأثیر خود را برای جلو گیری از اعمال بی‌رویه افراد از دست می‌دهد زیرا آنهایی که بسعادت جاویدان و مطمئن عقیده دارند از مجازات قضاوت بشری نمیترسند و میدانند در همان ساعت که بدست قاضی بشری اعدام شدند بسعادت جاویدان نائل خواهند شد.

۱- قبل از تسلط انگلستان در هندوستان نمش‌مرده‌ها را در رود گنگ میانداختند و جریان آب جنازه‌ها را بداخل جنگلها میبرد و به تنه و ریشه درختان کهن گیر میکرد و موجب نشر میکرب و تولید امراض مخصوصاً وبا میگردد و امراض بومی هندی ناشی از این اعمال و گرمی هوا هم کمک میکرد لکن بعد از تسلط انگلیسها بدادن جواز و سکه‌های بزرگ طلا و نقره صاحبان مرده‌ها را وادار میکردند اجساد را سوزانده و خاکستر آنها را در جعبه به رود گنگ بریزند. مترجم

فصل پانزدهم

چگونه گاهی از اوقات قوانین کشوری از

قوانین بد مذاهب باطل جلوگیری میکنند

چون مردم گاهی از اوقات برای چیزهای قدیمی قائل با احترام هستند از این احترام که غالباً آمیخته بموهومات است قوانینی بوجود میآید که ممکنست زنده گی داشته باشد. مثلاً در قوانین قدیمی یونان زنان و فرزندان مجاز نبودند برای اجرای بعضی از شعائر بمعبد بروند. آنوقت قانون مخصوصی وضع شد که پدران میتوانند بجای زنان و فرزندان خود برای اجرای شعائر بمعبد بروند این قانون در زمانی وضع شد که یونانیها دارای مذهب بودند با این وصف در سایه این قانون کشوری شعائر و رسوم در قبال مذهب حفظ گردید.

اگوست پسران و دختران را از حضور در مراسم و تشریفات که شبها صورت میگرفت ممنوع داشت مگر اینکه بایکی از ابوبین یا اقوام بزرگتر خود همراه باشند اینهم يك قانون کشوری بود که قانون مذهبی را برای حفظ عفت اصلاح میکرد همین اگوست پس از برقرار کردن اعیاد **ثوپر کال** که متضمن شادیها و خوشیها بود قدغن نمود جوانان حق ندارند بپوشیدن لباس در برداشته باشند در این مورد هم يك قانون کشوری برای حفظ عفت و عصمت مداخله کرد زیر اعیاد لوطر کال که اگوست برقرار نمود يك عید مذهبی بود که در گذشته نیز وجود داشت.

فصل شانزدهم

چگونه قوانین مذهبی عیوب قوانین

و تشکیلات سیاسی را رفع میکنند

از طرف دیگر مذهب میتواند هنگامیکه قوانین کشوری و سیاسی ناتوان و قاصر است بمد تشکیلات و قوانین سیاسی باشد مثلاً هنگامیکه کشوری گرفتار جنگ داخلی است قوانین مذهبی میتواند از سرایت

جنگ بعضی از نقاط کشور جلوگیری نماید بطوریکه آن نقاط قرین صلح و آرامش باشد مثلاً در یونان قدیم که غالباً جنگ بود ناحیه اله همواره در صلح میزیست و معبد **آبولون** و کشیشهای آن همواره در امان بودند و کسی بآنها کاری نداشت در کشور ژاپن هر وقت جنگ آغاز میگردد شهر مآکو که شهر مقدسی است در امان میباشد و نیز سایر نقاط کشور کم و بیش از آتش جنگ داخلی مصون میماند همین موضوع سبب شده که در کشور ژاپن همواره تجارت دارای رونق است و حال آنکه ژاپن یگانه کشوری است که درهای کشور خود را بروی خارجیها بسته و با آنها داد و ستد نمینماید اوقاتیکه جنگها بدون مشورت آغاز میشود و قوانین کشوری هم قادر بجلو گیری از جنگ نیست و پایان جنگ هم معلوم نیست قوانین مذهبی مداخله نموده و يك مدت معینی را برای صلح و یا متار که جنگ معلوم مینماید تا در طی آن مدت بتواند بوظائف حیاتی خود که بدون آنها ادامه زندگی ممکن نیست اقدام نماید.

مثلاً در میان مسلمین هر سال چهار ماه جنگ حرام بود تا اعراب بتوانند در طی این مدت بزراعت مشغول باشند و محصول خود را جمع آوری نمایند در زمانی که اشراف کشور فرانسه غالباً با یکدیگر میجنگیدند کراً اتفاق افتاده که روحانیان مداخله نموده و مقرر داشتند در بعضی از فصول متار که برقرار شود.

فصل هفدهم

دنباله موضوع فصل قبل

وقتیکه علل نزاع و اختلاف در کشوری زیاد باشد دیانت باید کوشش نماید که وسائل آشتی و مسالمت و جلوگیری از تندخویی را در کشور فراهم کند. برای مثال میگوئیم: اعراب که ملت صحرا گرد و قطاع الطریق بودند خیلی یکدیگر را آزار میدادند و بهم ظلم میکردند محمد (ص) پیغمبر اسلام این حکم را برای آنها صادر نمود:

۱- ماههای حرام ماههای ذیقعدہ، ذیحجه، محرم، رجب بوده است که در آیه ۲۶ و ۲۵ سوره نهم قرآن کریم یعنی سوره نوبه ذکر شده. مترجم

«اگر برادر کسیرا کشته باشند و او خون برادر خود را بر قاتل حلال نماید معذلك میتواند خسارت مادی ناشی از قتل را از او دریافت کند لیکن هرگاه دو نفر باهم نزاع کنند و بعد آشتی نموده و از یکدیگر رضایت حاصل نمایند آنگاه یکی از آنها در صدد کینه‌ورزی و انتقام برآید در روز جزا با تش جهنم خواهد سوخت.»^۱

صدور این حکم برای برقراری مسالمت و از بین بردن روح کینه‌ورزی و انتقام بود.

در قبایل ژرمن گرچه انتقام ارثی بود و از پدر به پسر میرسید ولی همواره باقی نمی‌ماند بطوریکه تاسیت مورخ معروف میگوید شخصی که طرف خصومت بود نمیتوانست با تأدیه کفاره یعنی دادن چهارپایان طرف را راضی نماید و باین طریق بکلی رفع خصومت میشد.

من گمان میکنم این آشتیها غالباً تحت نظر و یا مداخله پیشوایان مذهبی صورت میگرفته زیرا پیشوایان مذهبی نفوذ و احترام زیادی نزد ژرمن‌ها داشتند ولی در میان قبایل جزائر مالزی چون آشتی مرسوم نیست و شخص قاتل بطور تحقیق میداند بقتل خواهد رسید چار یأس و غضب شدیدی شده و هر کس را در سر راه خود ببیند مقتول و یا مجروح میکند.

فصل هیجدهم

چگونه قوانین مذهبی دارای تأثیر قوانین کشوری هستند؟

یونانیهای قدیم ملل کوچکی بودند که دور از یکدیگر زندگی میکردند و کارشان این بود که در دریا راه‌زنی کنند و در خشکی بیکدیگر تعدی نمایند هیچ قانونی در بین آنها نبود و هیچ نیروئی برای انتظام وجود نداشت هر کس هر کار را که میخواست بکند میکرد و هر که را که مایل بود میکشت بهترین

۱- این حکم در آیه ۱۷۷ ر ۱۷۹ سوره بقره در قرآن است که زیر نو پس صفحه ۲۱۱ ضمن توضیح حکم قصاص بیان شده است. مترجم

نمونه زندگی یونانیان اولیه همانا عملیات هر کول پهلوان معروف یونان و تزه میباشد که خوب میرساند یونانیها چقدر خودسر بوده‌اند.

اینک ملاحظه میشود که قوانین مذهبی باچه طرز شایسته در میان ملت یونان از قتل نفس جلو گیری کرد.

قوانین مذهبی مقرر داشت:

اولاً روح شخصیکه بقتل رسیده همواره بر علیه قاتل خشمگین است و پیوسته موجب وحشت و آزار او میشود.

ثانیاً مایل است مکان خود را بقاتل وا گذار نماید.

ثانیاً هر کس به قاتل دست بزند و یا با او صحبت نماید ملوث و پریشان خاطر خواهد شد.

رابعاً چون بعثت فوق قاتل نباید در شهر بماند لذا باید کفاره خطای خود را تأدیه نموده و بمجازات برسد.

فصل نوزدهم

خوبی مذهب از لحاظ زندگی بشری در صحت

و سقم عقاید آن نیست بلکه در خوبی و بدی نتایجی

است که از آن عقاید گرفته میشود

ممکن است صحیح‌ترین و اساسی‌ترین عقاید مذهبی وقتی بصلاح جامعه نبود نتایج بد داشته و برعکس باطل و مهمل‌ترین عقاید مذهبی دارای نتایج خوب باشد مثلاً از عقیده مذهبی بیمبر چینی کنفوسیوس که منکر بقاء روح است و یا عقیده مذهبی زنون مبتکر فلسفه رواقیان نتایجی بدست آوردند که بصلاح جامعه بوده است و برعکس از عقاید مذهبی هندی تاوو و فوئه که معتقد ببقای روح میباشند نتایج بدی گرفته‌اند که بصلاح جامعه نیست.

در تمام کشورهای جهان و در تمام ادوار زندگی وقتی بشر عقیده ببقای روح پیدا کرد این عقیده صحیح طوری بصورت بد رایج گردید یعنی نتایج بد از آن گرفته

شد که مردها - زن‌ها - غلامان - رعایا - بیچارگان در صد خود کشی برآمدند تا در دنیای دیگر بسعادت جاویدان نائل گردند . بینید چه نتیجه بدی از چه عقیده صحیحی !! واقعاً عجیب است .

در هند غربی (آمریکا) مردم برای وصول بسعادت جاویدان و بالحق به دوستان در گذشته خود را میکشند و هم امروز در دانمارک و ژاپن و ماکسار و سایر نقاط این رسم برقرار است .

علت اینکه مردم از عقیده اساسی و صحیح بقای روح این نتیجه بد و ناپسند را گرفته‌اند این است که بآنها آموخته‌اند روح انسان بعد از مرگ در آن دنیا دارای همین خوشیها و ناخوشیها و احتیاجات و لذات میباشد اینست که در ضد خود کشی بر می‌آیند که در دنیای دیگر با زندگی جاویدان لذات جاویدان داشته باشند ولی اگر مردم را هدایت میکردند و میگفتند روح در عین حال که جاویدان است دارای این زندگی و این احتیاجات نیست آنوقت مردم در صد خود کشی بر نمی‌آمدند .

تنها بوجود آوردن يك عقیده کافی نیست بلکه باید آن عقیده را هدایت کرد آنهم طوری که مقرون بصلاح جامع باشد و این کاری است که دیانت مسیح بخوبی از عهده آن برآمده و در عین حالیکه مردم را ببقای روح معتقد نموده بآنها فهمانده که این زندگی جاویدان روح معنوی است نه مادی و جسمانی^۱.

۱- تصور میکنم این خدمت را اسلام بمالمانسانیت تکمیل نموده باشد زیرا تعلیمات اسلام در عین حالی که بشر را معتقد به بقای روح بعد از مرگ نموده اعمال دوره زندگی این دنیا و طرز رفتار و سلوک و اجرای دستورات مذهبی را املاک سعادت و باسقاوت روح در عالم جاویدان قرار داده که همین منظور مؤلف است از صدر تا ذیل تمام تعالیم اسلامی تأکید این مطلب است که روح در عالم جاویدان موقی سعادت مند و راحت است که اعمال دوره زندگی مقرون به صواب و بر طبق تعالیم اخلاقی و مذهبی باشد . مترجم .

فصل بیستم

دنباله موضوع فصل قبل

در کتب مقدس ایرانیان قدیم نوشته شده
اگر میخواهید در زمره پاکان باشید فرزندان خود را بخوبی تربیت کنید زیرا تمام اعمال نیکی که از آنها سر میزند منسوب بشما خواهد شد و همچنین توصیه شده است که مردم زودتر ازدواج نمایند و فرزند بوجود آورند زیرا فرزندان در روز جزا بمنزله پل هستند که شخص میتواند از روی آن عبور نموده و بهشت برود و کسانی که فاقد فرزند میباشند پل نخواهند داشت و بالتجیه آنها را بهشت دسترسی نخواهد بود البته این عقیده صحت نداشت و غلط بود ولی از لحاظ اجتماعی خیلی مفید و سبب میشد که مردم بداشتن فرزند و تربیت او علاقمند شوند .

فصل بیست و یکم

تناسخ

... عقیده بقای روح و زندگی جاویدان آن سه شعبه بزرگ تقسیم میشود :
یکدسته عقیده دارند روح بهمین صورت که در جسم انسان است بعد از مرگ برای همیشه باقی میماند، دسته دوم عقیده دارند که روح تغییر مکان میدهد^۱ دسته

۱- مسئله جاودانی بودن روح بشر یا تغییر مکان دادن با انتقال بجسم دیگر بعد از مرگ از موضوعات فلسفی است که از قدیم ترین اعصار زندگی بشر و از دورانی که آدمی بکمک دانش در جستجوی حقیقت حیات خویش برآمده در این باب تحقیق و تفحص نموده است .
در باره روح بشر دانشمندان طبیعی، علمای مادی و لاسفه ماوراء طبیعت و پیشوایان مذهبی عقائدی اظهار کرده و بکتابخانه علوم دانش بشر اهدا کرده‌اند .

پیمران و رهبران مذاهب که موهبت رسالت خداوند نصیبشان شده این موضوع را وسیله مؤثری برای پیشرفت و اجرای اصول و عقاید خود قرار داده و آنرا با خداشناسی و تزکیه نفس ارتباط داده‌اند و الحق نتایج مؤثر و عالی گرفته‌اند اما تمام عقائد به نتیجه مسلم و مثبتی نرسیده و مادام که بشر باروش فعلی زندگی میکند و طرز تفکر و تفکر او بنحویه است تصور نمیرود بیش از آنچه تا کنون فهمیده است بتواند پیشرفت بیشتری کند مگر اینکه ساختمان مغز و هوش و بالتجیه طریقه تفکر او بقیه در صفحه بعد

سوم که تناسخی هستند معتقدند روح از جسمی وارد جسم دیگر میشود و این عقیده‌ئی است که در هندوستان رواج دارد و سابقاً در میان ملت سیت (مللی که در شمال شرقی اروپا و شمال غربی آسیا بودند) رایج بود و بین مسیحیان هم طرفدار دارد .

باعقیده دودسته اول کاری ندارم و صحبت من بر سر عقیده دسئه سوم است .

این عقیده بر حسب اینکه نتایج خوب یا بد از آن گرفته شده در زندگانی اجتماعی بشر تأثیر نیک و یا نا گوار داشته است مثلاً یکی از نتایج نیکوی آن در هندوستان اینست که خونریزی را طرف نفرت مردم قرار داده و بهمین جهت در آن سرزمین کمتر قتل نفس واقع میشود و با اینکه مجازات اعدام در هندوستان وجود ندارد مردم مبادرت بقتل نفس نمینمایند مگر بطور اتفاق .

بقیه از صفحه قبل

تغییر کند مؤلف ما هم فقط در مورد نتایجی که از عقیده تناسخ گرفته شده بحث بسیار مختصری نموده و از بیان هر گونه توضیحی خودداری کرده است زیرا مونتسکیو يك فيلسوف روانشناس با يك شیمیست نبوده بلکه يك محقق جامعه شناس بوده است که نتایج وضع قوانین را بررسی و فلسفه تاریخ را استنتاج کرده است .

برای روشن شدن ذهن خوانندگان بعضی عقائد علمای طبیعی و برخی بحث های فلسفی که در نتیجه پیشرفت دانش اظهار شده در اینجا متذکر میشوم .

هر دانش پژوهی ابتدا باین فکر می افتد که روح وجود دارد یا نه سپس فکرش متوجه این میشود که روح موجود مجرد و علیحده است و یا اثر امتزاج اجسامی است که کالبد آدمی را تشکیل داده .

آنگاه تلاشی میکند کیفیت وجودی روح را بفهمد و بداند کوشهای علمی چه نتایجی داده است و برای رسیدن به این مقصود فرضیه های مختلف و عقائد علما را پژوهش میکند بالاخره میخواهد بداند ازلی بودن و تجرید روح ارتباطی با خداشناسی دارد و آیا از راه تزکیه نفس و ریاضت و جهاد در این طریق از راه توسل به عقائد باطنی و معنوی و در سایه تلاش و وصول بحقیقت و سلوک در مقامات عرفانی و شناسائی پروردگار عالم میتوان پی به کیفیت وجودی روح آدمی برد یا نه .

باید دانست در نتیجه کوشهای علمی و فلسفی برداشتمندان بشر ثابت شده است روح وجود دارد ولی در بیان کیفیت این وجود عقیده متفق بین آنان حاصل نشده از ادوار قدیم روح را با فروض و اسامی متفاوت بیان کرده و نام نهاده اند در دوره ودا نزد هندیان آنرا آکاسا و مصریان آنرا اطلسم مینامیدند . فینیقیها و یونانیان هر اکلیت و آتش سرایت کننده و عبرانیان روشنائی جهان و فلاسفه

بقیه در صفحه بعد

از طرف دیگر نتیجه بدی که از عقیده تناسخ گرفته شده این است که زنان را بعد از مرگ شوهر با جنازه متوفی میسوزانند و باین طریق يك موجود بیگناه باشکجه شدید راه دیار عدم را در پیش میگیرد .

فصل بیست و دوم

قوانین مذهبی نباید برای چیزهای

بی اهمیت تولید نفرت نماید

یکی از خرافات مذهبی هندوها اینست که فرقه های مختلف سکنه هندوستان از یکدیگر نفرت دارند و با هم آمیزش نمیکند و در صورت آمیزش تصور مینمایند نجس و پلید شده اند، این عدم تجانس و عدم آمیزش مربوط بتفاوت های خانوادگی نیست و نباید تصور نمود همانطور که خانواده های اشراف اروپا با مردم بی بضاعت آمیزش نمینمایند در هندوستان هم اشراف از گدایان متنفر هستند

بقیه از صفحه قبل

آنرا جوهر مجرد و شعور باطنی، مظهر ضمیر باطنی، محرك احساسات، محرك اندیشه و تفکر، بوجود آورنده رؤیاها و بالاخره عرفای متصوف و فلاسفه اشراق آنرا پرتوی از وجود واجب الوجود و نمونه کوچکی از منشاء هستی نام نهاده اند اینها اسامی است که با تفسیرهای گوناگون به تفصیل در باب اثبات وجود روح و این نیروی حیات بخش اظهار شده است .

عده ای میگویند روح موجودی مجرد و ازلی است که قبل از پیدایش جسم در عالم امکان وجود دارد و بنا بتوجه خالق متعال باین جهت طبیعی وارد جسم میشود و آنرا نمود میدهد با او می آمیزد او را پرورش میدهد بحرکت و امیدارد، قوه عقل و ادراک و شعور و فهم و ضمیر و وجدان و تشخیص و غیره با او میدهد و پس از طی زمانیه همی که جسم پیر و فرسوده و یاد را اثر سوانح از حرکت بازماند روح بجای خود بر میگردد و جان بحالت آفرین متصل میشود در این مورد علمای ثبوتی فرضیه علت و معلول را قبول نموده و شرح و تفسیرهای مفصل میدهند .

دسته دیگر معتقدند این نیرو موجودی است که در نتیجه امتزاج اجسام و عناصر تشکیل دهنده کالبد بوجود می آید و يك اثر مکانیکی است و مثل همه موجودات طبیعت بعد از فنای جسم بلافاصله و یا بتدریج در عوامل دیگر طبیعی جذب و تحلیل میرود و با جزء اجسام دیگر شده تغییر مکان میدهد عقاید اهل تناسخ از این فلسفه بوجود آمده است و شواهد و مواردی پیش آمده که دلیل آنهاست .

بقیه در صفحه بعد

نه، اینطور نیست در هندوستان تفاوت و امتیازات صفات مختلف مردم منحصر امر بوطبعائید مذهبی است و بهمین جهت ممکن است فلا نشخص گدا حاضر نشود با پادشاه خود غذا صرف نماید زیرا خود را نجس خواهد دانست بدلیل اینکه پادشاه راجزو دسته نجس‌ها محسوب مینماید .

اینگونه عقاید مذهبی سبب تفرقه و دوئیت افراد بشر میشود و حال آنکه هیچ مربوط به امتیازات خانوادگی و ثروت یا فقر هم نمیشد در مذهب مسیح این امتیازات خانوادگی هم باعث دوئیت افراد نمیگردد زیرا توصیه شده است که اشخاص بابضاعت و توانگران نسبت بزیردستان ترحم و شفقت نمایند .

بنابر این قوانین مذهبی بایدطوری وضع شود که افراد از ارتکاب اعمالیکه باعث بدبختی فرد و جامعه میگردد منع کند و هرگز نباید این قوانین را طوری وضع

بقیه از صفحه قبل

دسته اول علمای بشری از رؤیایا و خوابهای مغناطیسی و الهامات و آثاری که از زندگی مرتاضین دیده شده و دلائلی که برای وجود عوالم ماوراء طبیعت انسانی و جهان مادی ثابت گردیده استشهاد میکنند و شناسائی روح را مربوط به شناسائی حقیقت عالم وجود و بی بردن با سرار خلقت و راز دهر میدانند ولی دلائل ریاضی و قابل قبول طبایع ساده که درخور فهم عامه مردم باشد اظهار نمیکند. بهمین جهت موضوع بی بردن روح را کار هر کس نمیدانند و بلکه فهم چنین مطلب غامضی را شایسته فکر افرادی میدانند که از عوالم غیب ملهم شده و در راه شناسائی حقیقت مرتاض و ممتاز باشند .

اما دسته دوم که دنبال اثرات اجسام و ترکیب آنها رفته اند میگویند چون از ترکیب ۹۰ یا ۹۰ ماده ای که تاکنون در روی زمین کشف شده ملایرها مواد دیگر بوجود میآید که خاصیت و کیفیت جداگانه و علیحده دارند و گاهی اثرات جدید محیر العقول و فوق العاده است این خاصیت یعنی روح هم از ترکیب اجسام تشکیل دهنده جسم آدمی بوجود میآید بدلیل اینکه علمای فیزیک ثابت کرده اند مقداری امواج مغناطیسی بالای آبی، و زیر قرمز دائماً از بدن انسان از راست و چپ ساطع و لامع میگردد که با وسائل علمی میتوان آنها را در خارج حفظ کرد بعلاوه اثراتی که در نتیجه اصطکاک و فعل و انفعال اجسام نیروی عظیم الکتریسیته را بوجود میآورد و همچنین نیروی عظیم و شگرفی که از قدرت ذرات غیر قابل تجزیه (اتم) حاصل میشود آنها را در این عقیده راسخ تر کرده است .

عمل دکتر کارل دانشمند طبیعی دان امریکائی در باب تزیاید غیر قابل تصور حجم یک تکه از قلب جوجه ای که در ظرف ۲۴ ساعت در نتیجه پرورش در برابر شده و با این تصاعد ممکن است بقیه در صفحه بعد

کرد که افراد را از یکدیگر دور کند و در جامعه تولید تفرقه بنماید و در قلوب یک طبقه نسبت بطبقه دیگر کینه و دشمنی ایجاد کند .

مذهب هندوها و مذهب اسلام چون در قسمت مهمی از کره زمین بسط یافته پیروان زیاد دارد و ملل بسیاری هستند که دارای این دو مذهب میباشند ولی بواسطه قوانین مخصوص این دو مذهب همواره بین قبایلی هم که دارای یک مذهب هستند کینه و نفرت حکم فرماست . هندوها از مسلمین متفرند بعلمت آنکه آنان گوشت گاو را میخورند و گاونزد هندوها بسیار محترم است مسلمانان از هندوها متفرند بعلمت آنکه آنان گوشت خوک میخورند و حال اینکه گوشت خوک خوردن نزد مسلمانان حرام است .

بقیه از صفحه قبل

خارق العاده بزرگ شود دلائل علمای مادی است که روح نتیجه ترکیب جسم است.

تحولات موجودات در طول زمان پیدایش نمونه های موجودات ماقبل تاریخ و تغییر شکل و رنگ و صفات آنها در طول اعصار و قرون آنها را در عقاید خود راسخ تر کرده است از طرفی ثابت شده قوه تفکر و تعقل در مغز آدمی تنها اثر سلولهای مغز نیست بلکه از تمام زن ها و ذرات بدن است زیرا دیده شده اختلال در جسم باعث اختلال در روح نیز تاحدی میشود و بالعکس ولی همینان و هم حکمای ماوراء طبیعت متفق العقیده اند که بهیچ چیز و هیچ جسمی در عالم امکان از بین نمیرود و در واقع عدم مطلق وجود ندارد و موجودات در تحولات خود فقط تغییر شکل میدهند .

پس عقیده فناء روح بطور قطع مورد تخطئه قرار میگیرد اما صاحبان عقیده اثرات ماده هم بهیچوجه نمیتوانند بگویند جسم اولی از کجا آمده و چرا ترکیب شده و میشود و آیا روح اولیه غلیظ شده و جسم را بوجود آورده و یا جسم اولیه رقیق شده و روح را بوجود آورده و نیروی اولیه که جسم یا روح اولیه در پرتو آن بوجود آمده و از کجا و چگونه بوده ۱۱۱۱

این مطلب همان عالم راز عالم وجود است که بر همه دانشمندان مکتوم است و باید گفت تمام فرضها و اقوال تصویری بیش نیست حقیقتی فاش نگردیده همینقدر دانسته اند که نیروی وجود دارد یا بوجود میآید و در وجود آدمی احساس میشود از بین نمیرود .

بعضیها نیروی جاذبه زمین را که تمام اشیاء را بخود جذب میکند و نیروی فرار از مرکز را که تمام اجسام از آن دوری میجویند علل اولیه هستی تصور کردند کپلر آلمانی و نیوتون انگلیسی مدتی این عقیده را داشتند و توانستند کشف کنند هر قدر جسم بزرگتر و فاصله کمتر باشد نیروی جاذبه قوی تر و بیشتر است و بالعکس ولی بعدها ثابت شد که موجودات در فضا و جاهائی که قوه جاذبه زمین نیست باز هم وجود دارند و اینهم راز دهر نبود و فقط یک قانون فیزیکی بقیه در صفحه بعد

فصل بیست و سوم اعیاد

وقتیکه يك مذهب با احترام یکی از بزرگان خود جشن میگیرد . و بدین مناسبت دستور میدهد مردم کار روزانه خود را تعطیل نمایند باید احتیاجات مردم را هم در نظر بگیرد و حتی رعایت احتیاجات مردم را بر عظمت خود که برای تجلیل آن عظمت جشن گرفته میشود ترجیح بدهد .

گزنقون در کتاب جمهوری آتن مینویسد یکی از معایب زندگی مردم در یونان قدیم این بود که خیلی جشن می گرفتند و شماره اعیاد زیاد بود زیرا ملت یونان که ملتی جهانگیر بود بر بسیاری از نقاط تسلط یافته و تمام شهرهای یونان میبایستی اختلافات خود را در آتن حل و تصفیه نمایند ولی بواسطه کثرت اعیاد کارها در آنجا بتأخیر می افتاد و آتنی ها بخوبی نمیتوانستند بکارهای مردم رسیدگی نمایند .

بقیه از صفحه قبل

شناخته شد . و اما فرضیه های تکامل بعد از انحطاط عقاید قدماء در قرون جدید ابتدا **گویی** فرانسوی عالم طبیعی راجع به انقلاب زمین و پیدایش موجودات کتابی درباره طبقه بندی پستاندازان نوشت ولی نوشتجاتش رنگ تمصب و عقاید مسیحیت داشت بعد از او آلبد دورین باستان شناس شاگرد او تحولات زمین و موجودات را به ۲۸ دوره محدود کرد سپس لوئی آکامین سوئسی این فرضیه بدون دلیل را شرح و بسط داد و از عقاید چینیان اقتباس کرد (چینیان معتقد بودند پانکو خدای فرضی آنان در دو میلیون سال قبل از تاریخ پس از بیست هزار سال تلاش جهان را آفرید و عناصر دیگر از او تراوش کرد از گوشت بدنش زمین، از رگهایش رودخانه ها، از عرق بدنش باران، از نفس او باد، از موهایش نباتات و اشجار، از صدامش رعد و برق از حشرات بدنش انسان بوجود آمد) عقائده چینیان با عقاید علمای طبیعی فرق زیادی نداشت فقط تفاوت در لفظ و طرز بیان اختلاف آنهاست.

عده دیگر از علمای طبیعی معتقد شدند زندگی از کرات دیگر توسط سنگها و گردوغبارها بر زمین ما منتقل شده ولی وقتی سنگی را که از آسمان در ایتالیا بر زمین سقوط کرده بود پاستور شیمیست شهر مورد آزمایش قرار داد به نتیجه مثبت نرسید پس فرض دیگری اظهار شد و عده ای از علماء گفتند زمین از خورشید جدا شده و بصورت يك توده مذاب بوده و کم کم سرد شده و در نتیجه تغییر حرارت و تغییر شرایط گیاهان و جانوران بوجود آمده اند و در مرکز زمین هنوز تمام اجسام در حال ذوب هستند این عقیده باینجهت پیدا شد که در نتیجه پائین رفتن باعماق زمین کم کم درجه حرارت زیاد میشد و فرض کردند در عمق دوهزار متری یا بیشتر درجه حرارت طوری است که هیچ

بقیه در صفحه بعد

هنگامی که **کنستانتین** دستور داد مردم هفته ئی یکروز تعطیل و استراحت نمایند و روزهای یکشنبه کار نکنند این دستور را فقط برای شهرنشینان صادر نمود ولی مردم صحرا نشین میبایستی روزیکشنبه را کار کنند زیرا کنستانتین دریافته بود که اهمیت کار مردم صحرا نشین زیادتر از کارهای مردم شهری است و آنها هستند که با کشت و زرع بایستی وسیله اعاشه مردم را فراهم نمایند و بنابراین بایستی کارشان تعطیل شود.

در کشورهای که شغل اصلی مردم آنجا بازرگانی است شماره اعیاد و روزهای تعطیل بایستی با تجارت مردم مناسب باشد نه اینکه کثرت اعیاد از رواج تجارت بکاهد. کشورهای کاتولیک و کشورهای پروتستان از لحاظ شماره اعیاد باید باهم تفاوت داشته باشند زیرا کشورهای کاتولیکی مذهب در جنوب اروپا و کشورهای پروتستانی مذهب در شمال اروپا واقع شده اند چون آب و هوای شمال اروپا از آب و هوای جنوب این قاره سخت تر است و مردم برای تأمین معاش خود بایستی زیادتر کار کنند لذا کمی اعیاد در کشورهای پروتستانی مناسبت تر از کشورهای کاتولیکی است .

بقیه از صفحه قبل

جسمی نمیتواند بصورتی غیر از مذاب وجود داشته باشد. اینهم همه جایی نشد و مورد قبول همه قرار نگرفت و مخالفین زیادی پیدا کرد. بعد از آن پیروان مکتب ارسطو بنا گرد اول افلاطون فرض کهنه و قدیمی پیدایش خود بخود موجودات را از نور و اج دادند و گفتند چون قسمت عمده ترکیب موجودات و نقطه اصلی آنان آب است و موادی که در قشر زمین وجود دارد در آب حل میشود پس آب در ساختمان و ترکیب موجودات زنده دخیل است و قسمت اعظم موجودات را آب تشکیل میدهد و پیدایش خود بخود اماری جبری است حتی اینان معتقد بودند چون مقدار کمی از این مواد که تشکیل انسان را میدهد دارای هوش و عقل و ادراک میگردد پس میلیونها تن از این مواد نباشته رویهم که طبیعت را تشکیل میدهد دارای کمال هوش و عقل و ادراک بزرگ است این طبایع ساده چون تحت تأثیر نمودهای خارجی قرار گرفتند از روش تجربه و تجزیه و تحلیل شیمیائی چیز زیادی نمیدانستند اما کم کم آزمایشهای پاستور دانشمند نیمه دوم قرن نوزدهم این عقیده را هم تخطئه کرد زیرا پاستور ثابت نمود تا موجود زنده ئی نباشد موجود زنده دیگر بوجود نمی آید و موجودات بسیار ریز و کوچک زنده را بنام ویروس شناخت پاستور هم از کتاب لایب نیتز استفاده کرده بود زیرا او قبلاً از پاستور کتابی به نام مفاهیم بشری منتشر کرده و در آن عناصر بسیار کوچک را در طبیعت شناخته بود .

بعد از پاستور شیمی دانان دیگر ثابت کردند ساختن ماده زنده از ترکیب مواد آلی که باید

بقیه در صفحه بعد

دامپیر در جلد دوم کتاب خود بعنوان مسافرت جدید در اطراف زمین خاطر نشان مینماید که تفریح سکنه نواحی مختلف زمین بمناسبت تفاوت آب و هوا فرق میکند.

در نواحی گرمسیر نظر باینکه گرمی هوا بروئیدن انواع گیاهها و پرورش درختهای میوه دار کمک مینماید و سکنه بومی بسهولت غذای خود را از میوه های جنگلی بدست میآورند قسمت مهمی از اوقات خود را صرف تفریح و اعیاد میکنند ولی بومیهای نقاط سردسیر زمین بواسطه سختی آب و هوا ناچارند همواره مشغول شکار و صید ماهی باشند تاغذای خود را تأمین کنند و بهمین جهت فرصت زیاد ندارند که اوقات خود را بتفریح و جشن و شادی بگذرانند بنا بر این مذهبی که در این نواحی برقرار میشود باید بدین نکته توجه کند و تا ممکنست روزهای عید را کم بنماید که کارهای لازم بومیان تعطیل نشود.

بقیه از صفحه قبل

گفت زنده اند بصورت ترکیب شیمیائی امکان دارد.

در طی پیدایش و رواج و از بین رفتن این عقائد **لامارک** طبیعی دان و استاد جانور شناسی ثابت کرد تحت تأثیر تغییر شرایط و محیط موجودات تغییر شکل میدهند و در اثر استعمال یا عدم استعمال پیداوار از بین میروند و اخلاف از اعیان و اسلاف خود همه چیز را باث میرند ولی مردم عصر لامارک او را بباد ناسزا و تهمت و انتقاد گرفتند تا وقتی که داروین دانشمند بزرگ انگلیسی پیدایش این دانشمند که قبلاً از جمله علماء ثبوتی و الهی بود پس از پنج سال جهانگردی تغییر عقیده داد و گفت انسان از نسل میمون است و انتقال صفات و غرائز از موجودی بموجود دیگر هرنگی و هم آهنگی و تغییر شرایط باعث تغییر شکل و رنگ و پیدایش و تکامل و ارتقاء موجودات شده است و نمونه هایی از موجودات را پیدا کرد که در محیطهای متغیر و در محلهای مختلف رنگ و شکل و صفات خود را تغییر داده و میدهند ولی باز هم مجامع دینی و علمای ثبوتی او را تخطئه کردند و شیخ المحدثین یا رهبر گمراهان نام نهادند دیری نگذشت که معلوم شد علمای الهی حق داشتند زیرا علوم زیست شناسی - ژن شناسی - سلول شناسی - جنین شناسی عقیده داروین را مردود دانست و تبعات علمای سلول شناسی ثابت کرد موجودات زنده در نتیجه یک جهش بوجود میآیند و تکامل و پیدایش تدریجی صحیح نیست و نظریه هاگل که پیرو مکتب داروین بود و انسان را خلف صدق میمون میدانست مردود واقع گردید و مسلم شد حلقه های بین خلقت انسان و میمون در سیر تکاملی متصل نمیشود و نتوانستند آنرا پیدا کنند و مسلم گردید مغز انسان ۹ میلیارد سلول دارد و حال آنکه شبیه ترین میمون بانسان سلولهای مغزش $\frac{1}{۳۳}$ که تراست ولی علماء زیست شناسی گفتند اگر در سیر طبیعی میمون مستعدی

بقیه در صفحه بعد

فصل بیست و چهارم قوانین مذاهب محلی

در مذاهب مختلفه قوانینی وجود دارد که قوانین محلی است یعنی بامقتضیات محلی وفق میدهد و ممکنست این قوانین برای نقاط دیگر خوب نباشد.

مونه زوما حق داشته که گفته است مذهب اسپانیولیا برای کشور خودشان و مذهب مکزیکها هم برای کشور خودشان خوبست.

مثلاً عقیده تناسخ و اینکه روح انسان بعد از مرگ در بدن حیوان حلول مینماید فقط برای آب و هوای هندوستان تناسب دارد و برای اهالی آنجا مفید است زیرا بطوریکه بر نیه در جلد دوم سیاحت نامه خود مینویسد در آنجا شدت حرارت تمام

بقیه از صفحه قبل

سلولهای مغزش ناگهان زیاد میشود (طبق عقیده جهش) ممکن است شباهت بیشتری بانسان پیدا کنند اما چنین امری از بدو پیدایش جهان و تاریخ بشر بوجود نیامده و همیشه میمون میمون و انسان انسان بوده و علل تکامل با وجود تمام این تلاشها محققاً پیدا نشده و آخرین نظر علمی همان جهش آبی است که میتوان گفت تفسیر کامل و روشن آن منطبق با عقائد عرفا و فلاسفه ثبوتی است که در راه خدا شناسی طی طریق میکنند و رهبران مذاهب و پیغمبران که رهبری بشر را بعهده گرفتند روح را نشانه از توجه خالق متعال میدانند فلاسفه اشراق و آنائی که وحدت وجود را قائلند تمام موجودات را بر توی از وجود واجب الوجود و ذات احدیت میدانند علمائی که در ماوراء طبیعت بررسی کرده اند میگویند قبل از پیدایش موجودات نیروی ازلی و مجردی بوده که موجودات را بوجود آورده از آن جمله انسان و روح آن است پیغمبران که بشر را بسوی تقوی و فضیلت و تزکیه نفس و راه راست و صفات حمیده دعوت کرده و روش زندگی انسانیت را آموخته اند و قوانین و دستورات اخلاقی برای او آورده اند شك نیست که از این نیرو بهره بیشتری برده و ملهم از طرف خداوند متعال بوده اند زیرا افراد عادی بشر نمیتوانند این چنین فکری و نبوغ را دارا باشند قطعاً این نبوغ ناشی از موهبت و الهام و توجه خداوند بزرگ بوده که چنین موفقیتهائی نصیب آنان کرده است که بشر را از وادی جهالت و ظلمت جهل رهایی داده اند پس این الهام با عقیده جهش طبیعیون خیلی دور نیست و فقط اختلاف در لفظ است بنا بر این روح بشر که موجودی معنوی و لطیف است وقتی ممکن است شناخته شود و کیفیت وجودی آن معلوم گردد که بشر در راه خدا شناسی قدم بالاتر نهد و باز که نفس و ریاضت و حتی تغییر روش فکری و تفکرش آنقدر قوی شود که بتواند از طبیعت پافرا تر نهد سمدی استاد بزرگ زبان فارسی میگوید

بقیه در صفحه بعد

مراتع طبیعی را میسوزاند و برای تغذیه چهارپایان علف یافت نمیشود و اشخاصیکه دارای چشم هستند همواره از بدست نیامدن علوفه بیمناک میباشند و بواسطه کمی مراتع طبیعی تربیت گاو در آن کشور رونقی ندارد و غالباً گاوان بیچاره تلف میشوند بارعایت نکات فوقی قانون مذهبی که بحفظ گاوها که نماینده برای چنین کشوری خیلی مفید است .

ولی در عین حال که مراتع طبیعی بواسطه حرارت آفتاب میسوزد بر اثر آبیاری و احداث نهرها برنج بمقدار زیاد در هندوستان میروید و همچنین بقولات فراوان است .

در اینصورت یک قانون مذهبی که غذای اهالی را برنج تعیین مینماید و توصیه میکند که برنج و بقولات را زیاده از غذا نگیرد مصرف کنند برای چنین کشوری

بقیه از صفحه قبل

رسد آدمی بجائی که بحر حذانه بیند
نگردد که تاجه خداست مقام آدمیت
مسلماً در جهاد بانفس و تزکیه و لطیف آن میتوان بحقایق نزدیک شد. اگر خشم و شهوت و حقد و حسد و کینه و عداوت و آرزو طمع را مهار کنیم و از زیاده طلبی و خودخواهی جسم و روح را برهانیم میتوانیم حدود توانائی خود را وسیع تر نموده و فوّه تفکر و اندیشه و ادراک خود را قوی تر سازیم و شاید روح خود را هم بشناسیم و با باطنیت آن بی ببریم و بحقایق این جهان نزدیک شویم پس امری محال نیست ولی میتوان و باید گفت چون بشر کامل نیست این تاویل و تفسیرهای گوناگون که هر دم خلافتش ثابت میشود ناشی از نقص وجودی ماست پس باید برای افناع خود دست توسل بدامن عرفا و متصوفین زده بگوئیم :

دیدن روی تو را دیده جان بین باید
این کجاست مرتبه چشم جهان بین من است
زیرا : گوهر جام جم از کان جهان دگر است
مانند از کل کوزه گران میداریم
آری بشر باید بداند آستان خداوند والاتر و بالاتر از اندیشه کوتاه و نارسا و ناقص اوست از جوهر ملکوتی و مجرد ذره بسیار کوچکی به بشر داده ناهستی او نمود کند و هنوز رود است بی براز دهر و سر آفرینش ببرد چه آنکه :

این همه عکس می و نقش مخالف که نمود
یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد
و اگر روزی بی پرده در این عالم نمودار شود آنچنان غوغائی برپا خواهد شد که بشر نمیداند چه خواهد شد !!!

در پایان این بحث بدرگاه قادر متعال و این نیروی ازلی عالم امکان روی آورده میگوئیم خدایا ما را عداوت دین در راه شناسائی تو توفیق یا بیم و بفلسفه و علماء و دانشمندان میگوئیم معشوق چون نقاب زرخ بر نمسکند هر کس حکایتی بد تصور چرا کند . مترجم

مفید است .

برینه در جلد دوم سیاحت نامه خود می نویسد که در هند گوشت چهار پایان طعم و لذتی ندارد و مردم گوشت گاو نمیخورند در عوض از شیر و کره آن استفاده مینمایند .

بنابر این قانون مذهبی هندوها که خوردن گوشت گاو را حرام کرده و در عوض استفاده از شیر و روغن این حیوان را مجاز نموده غیر معقول نیست .

در یونان قدیم ملل بسیاری زندگی میکردند و شماره افراد زیاد بود ولی در عوض خاک یونان استعداد زراعت و تربیت احشام و اغنام را نداشت باین جهت یکی از اصول مذهبی این شد که هر کس میخواهد بخدایان هدایائی تقدیم نماید تا محبت آنها را جلب کند بهتر این است که هدایای کوچک تقدیم کند زیرا خدایان از دریافت هدایای کوچک زیاد تر راضی میشوند تا اینکه گاو را برای آنها قربانی کنند .

فصل بیست و پنجم

عیب انتقال مذهب از کشوری

بکشور دیگر

از آنچه گفته شد این نتیجه بدست میآید که غالباً انتقال یک مذهب از کشوری بکشور دیگر دارای معایب است و بدیهی است مذهب مسیح از این قاعده مستثنی است زیرا بطوریکه در فصل اول کتاب بیست و چهارم روح القوانین گفتم دیانت مسیح مآلاً مایه سعادت جاویدان و اولی تر از همه مذاهب روی زمین است .

۱ - درست است که مذهب مسیح از اغلب مذاهب عالم بهتر و بر آنها رجحان دارد ولی نمیتوان گفت که اولی تر از تمام مذاهب است اگر این دعوی را علمای اسلام بنمایند شاید بیشتر مورد داشته باشد زیرا مذهب اسلام کاملتر از مذهب مسیح و کاملتر از سایر ادیان است .

مذهب مسیح یک مذهبی است احساسی و غالب دستورات آن تحت تأثیر احساسات و عواطف تعلیم داده شده است و اساس آن بر اصول تواضع و اخلاق است و نمیتوان آن را در تمام مشون اجتماعی بقیه در صفحه بعد

آقای بولن ویلیر در کتابی که بعنوان زندگی محمد (ص) نوشته میگوید در کشور عربستان خوک خیلی کمیاب میباشد زیرا وسائل تربیت خوک در این کشور موجود نیست و جنگل وجود ندارد که خوکها در آن تربیت شوند و همچنین وسائل تغذیه این حیوان در عربستان موجود نیست لذا قانونی که خوردن گوشت خوک را در عربستان حرام نموده مطابق مقتضیات طبیعی میباشد بخصوص آنکه اعراب بواسطه خوردن آب شور مستعد ابتلای بیماریهای پوستی هستند و خوردن گوشت خوک استعداد انسانرا برای ابتلای بیماریهای پوستی زیاد میکند ولی قانونی که خوردن گوشت خوک را در عربستان حرام کرده برای اغلب نقاط عالم و منجمله کشور چین خوب نیست زیرا در کشور اخیر گوشت خوک از غذاهای اصلی می باشد. اظهار این موضوع که گوشت خوک استعداد انسانرا برای ابتلای بیماریهای جلدی زیادتر میکند متکی بنظریه سانکتوریوس میباشد زیرا اودر کتاب طب احصائی میگوید: «خوردن گوشت خوک باعث نقصان تعریق بدن میشود و این نقصان به یک ثلث میزان تعریق عادی بدن میرسد و از طرفی چون فقدان یا نقصان تعریق بدن باعث ایجاد ویامد بیماریهای پوستی میشود بنابراین خوردن گوشت خوک در کشورهاییکه بیماریهای پوستی زیاد است جایز نمیشود این کشورها عبارتند از عربستان و مصر و فلسطین از این قبیل.

بقیه از صفحه قبل

و حتی انفرادی بشر بکاربرد علاوه روحانیان مسیحی بقدری پیرایه به آن بسته اند که بکلی اساس آنرا واژگون نموده است و حتی تواضع و اخلاق را که جزو دستورات اولیه مسیح است به خشونت و خرافات تبدیل نموده اند، مخصوصاً در عصر مونتسکیو نفوذ آنان با اندازه ای بود که چرخ امور کشور روی افکار و عقاید آنان میچرخید از خلال غالب بیانات مؤلف نیز می آید که اودر عین حالی که یک نفر مسیحی معتقد بوده از طرز رفتار روحانیان مسیحی و اعمال آنها بشدت انتقاد میکرده و در اغلب از موارد بطور صریح و بعضاً با کنایه و اشاره و سر بسته اعمال آنان را گوشزد و باادله و منطق طرد میکرده است.

مثلاً میگویند اسپانیولها با قساوت بسیار بنام اشاعه دینان مسیح بومیان مکزیک را بقتل میرسانند غافل از اینکه اوضاع طبیعی کشور مکزیک با اشاعه و برقراری مذهب مسیح مناسب نبود جای دیگر هم بعنوان نامه دوشیزه یهودی روحانیان و کشیشان را بباد ناسزا گرفته و رفتار آنان را تنقید کرده است. مترجم

فصل بیست و ششم

دنباله موضوع فصل قبل

آقای شاردن در جلد دوم کتاب خود بعنوان

مسافرت بایران میگوید:

در آن کشور باستانی رودخانه کور^۱ که در انتهای کشور واقع شده رود دیگری که قابل کشتی رانی باشد وجود ندارد.

بنابر این قانون زرتشتیها که کشتیرانی روی رودخانه را منع کرده بود با اوضاع جغرافیائی ایران مناسبت داشته ولی همین قانون در کشور هائیکه شطوط آنها قابل کشتی رانی است باعث وقفه و یا نکت تجارت و حمل و نقل میشود.

در کشورهاییکه هوا گرم است شست و شوی بدن مطبوع میباشد و بخصوص برای سلامتی بدن نافع است بنا بر این قوانین مسلمین و هندوها که عبادت را وابسته بشست و شو نموده قانون خوبی است در هندوستان یکی از بهترین عبادتها این است که در آب جاری فرائض مذهبی را بجای آورند ولی این قانون که برای نقاط و نواحی گرمسیر خیلی مفید میباشد برای نقاط دیگر و مثلاً نواحی سرد سیر مفید نمیشد.

لذا قوانین مذهبی همواره باید با آب و هوای محلی وفق داشته باشد و بهمین جهت هر وقت قوانینی با آب و هوای محلی وفق نداشته در آنجا پایدار نمانده و دیر یازود از بین رفته است. روی همین اصل میتوان گفت آنچه حدود قلمرو مذهب اسلام و مسیح را ترسیم و محدود نموده همین آب و هوا میباشد.

بهر حال از آنچه ذکر شد این نتیجه را بدست میآوریم که مذهب باید همواره دونوع معتقدات داشته باشد:

یکی معتقدات عمومی که با هر آب و هوایی وفق دهد و دیگری معتقدات خصوصی که مختص آب و هوا و محیط کشوری باشد که مذهب در آنجا بوجود

۱- بنظر میرسد منظور رودخانه کلون باشد که در انتهای جنوبی و غربی ایران واقع شده و تنها رودخانه ایست که قابل کشتی رانی میباشد. مترجم

آمده است .

در معتقدات عمومی مذهب هرگز نباید وارد جزئیات شد، قوانینی که روی معتقدات عمومی وضع میشود باید جنبه کلی را داشته باشد مثلاً اگر مذهبی مقرر دارد مردم امساك نمایند باید بوضع همین قانون کلی اکتفا کند و دیگر چگونگی امساك را تعیین ننموده و جزئیات آنرا نگوید زیرا ممکن است در آب و هوای مختلف غیر قابل اجرا باشد و همچنین است وضع مقررات دیگری از قبیل تزکیه نفس بوسیله ریاضت و غیره .

مذهب مسیح این حسن را دارد که مقررات کلی و عمومی را از خصوصیات قوانین مجزا نموده و بهمین جهت قوانین این مذهب در همه جا قابل اجرا است.

فصل اول

احساسات شخص نسبت بمذهب

شخص مؤمن و مرد لا مذهب هر دو از مذهب حرف میزنند با این تفاوت که شخص مؤمن مذهب را دوست دارد و با محبت و علاقه آنرا یاد مینماید و شخص لا مذهب چون از مذهب متنفر است با تنفر آنرا یاد میکند .

فصل دوم

علل علاقه مندی انسان بمذاهب مختلف

عللی که اشخاص مؤمن را وادار مینماید بمذاهب خود علاقه مند بشوند یکسان نیست و باهم فرق دارد، این موضوع بسته باینست که يك مذهب تا چه اندازه با افکار و احساسات مردم موافقت داشته باشد .

مثلاً با اینکه توجه ما نسبت بامور دنیوی و مسائل مادی زیاد است و این موضوع ما را بطرف بت پرستی میکشاند با اینوصف از مذاهب بت پرستان متنفر هستیم و بالعکس با اینکه توجه ما نسبت بمسائل معنوی و روحی کم است معذلك مذاهب معنوی و باطنی را دوست میداریم علت علاقه ما بمذاهب معنوی و باطنی اینست

کتاب بیصحت و پوچم

قوانین و ارتباط آنها با برقراری مذهب
در کشورها و اجرای مقررات مذهبی

که اینگونه مذاهب با افکار و احساسات ما وفق میدهد یعنی در نتیجه تفکر ما خود را میستائیم و از خود راضی میشویم و برخلاف بت پرستان معبودی را ستایش و پرستش مینمائیم که جزو مادیات نیست و عبارت دیگر ما موفق شده ایم مقام الوهیت را از مراحل نازلی که بت پرستان برای او تعیین کرده اند بالاتر ببریم .

این رضایتی که ما از افکار و احساسات خود حاصل میکنیم سبب میشود که مذهب بت پرستان را مذهب اشخاص کوته نظر و سبک فکر و خشن و وحشی بدانیم و برعکس آنهایی را که دارای مذهب معنوی و باطنی هستند جزو ملل منور و فکر بشمار آوریم .

حال اگر بعد از این فکر اصلی یعنی فکر اعتقاد بیک مبدأ باطنی و معنوی بتوانیم افکار و تصورات معنوی و حساس را هم بفکر اصلی ملحق کنیم در آن صورت علاقه ما بمذهب خویش زیاده تر میشود زیرا علل دیگری پیدا خواهد شد که افکار و احساسات ما را بیشتر راضی نماید چه آنکه ما ذاتاً خواهان چیزهای باطنی و معنوی هستیم .

مثلاً کاتولیکها که باشیاء معنوی و حساس علاقه زیاده تری دارند بیش از پروتستانهای بمذهب خود علاقمند میباشند و غیرت مذهبی آنها از پروتستانها زیاده تر است .

در قرن پنجم میلادی شورای بزرگ روحانیان مسیحی در شهر افز تشکیل شد و روحانیان تصمیم گرفتند که بعد از آن حضرت مریم بعنوان مادر خدا خوانده شود این تصمیم حساس و رقت انگیز طوری موجب شادی شهرافز شد که هلهله کنان دستهای روحانیان را میبوسیدند و زنانی آنان را در بغل میگرفتند .

حال اگر يك مذهب باطنی و معنوی فکر امتیاز دادن از طرف خدا و ندر اهرم در مخیله ما بوجود آورد یعنی ما تصور نمائیم که خداوند بین کسانی که او را میپرستند و کسانی که معتقد باو نیستند فرق میگذارد و طبقه اول را بر دوم ترجیح میدهد در آن صورت علاقه ما بمذهب زیاده تر خواهد شد .

علت علاقه مسلمین بدین خود این است که در میان ادیان معنوی خود را جزو

طبقه ممتاز میدانند و گمان دارند خداوند آنها را بیش از همه دوست میدارد، و در عین حال وقتی نسبت به بت پرستان برای خود قائل بر جحان میشوند، برای خدای یگانه از بتها و بت پرستان انتقام می کشند .

مذهبی که قواعد عملی زیاد دارد بیشتر پیروان خود را بخویش علاقمند می کند زیرا انسان بچیزی که دائماً بدان مشغول شد زیاده تر علاقمند میگردد و بهترین نمونه این علاقه زیاد مذهبی علاقمندی مسلمانان و پیودیها بمذهب خودشان می باشد چنانکه در این دو مذهب قواعد عملی زیاد وجود دارد که مؤمنین باید مرتباً عمل کنند .

نمونه دیگر بیعلاقگی بمذهب رفتار ملل وحشی میباشد که بسهولت میتوان مذهب آنها را تغییر داد زیرا ملل وحشی تمام اوقات در شکار و یا جنگ هستند هرگز بقواعد عملی مذهب عمل نمیکند و یا خیلی کم عمل مینمایند .

امیدواری و ترس هم در علاقمند شدن مردم بمذاهب خود دخیل است و مذهبی که فاقد پاداش و مجازات و عبارت دیگر فاقد بهشت و دوزخ باشد مورد علاقه مردم واقع نمیشود .

در مذهب ژاپونیها جهنم و بهشت وجود ندارد و بهمین جهت مذاهب خارجی که بژاپن میروند بسهولت از طرف ژاپنیا پذیرفته میشود و با حرارت بسیار آن مذهب را قبول نموده و ایمان میآورند زیرا آن مذاهب دارای پاداش و مجازات است

و همچنین برای اینکه مذهبی مورد علاقه مردم بشود باید اصول اخلاق پسندیده داشته باشد زیرا مردم اخلاق پاک و صاف را دوست میدارند گرچه در بین افراد بشر اشخاص متقلب و دغل نیز یافت میشوند ولی بطور کلی عامه مردم طرفدار اخلاق پسندیده و نیکو هستند و اگر در اینجا وارد بحث مذهبی نبودم و این موضوع جدی را مطرح نمینمودم میگفتم که علاقه مردم نسبت باخلاق پسندیده در تناسل و تربخوبی آشکار

۱- خوانندگان نباید تصور کنند این موضوع با آنچه که در یکی از فصول قبل راجع باعیاد مذهبی بیان شد منافات دارد زیرا در آن فصل راجع به رواج مذهب صحبت میکردیم و اینک در خصوص علاقمندی افراد به يك مذهب صحبت میکنیم و اگر بآن مراجعه کنید خواهید دید بین این دو گفته منافاتی ندارد .

میشود و دیده میشود احساساتی که از لحاظ اخلاق پسندیده است مورد توجه و علاقه مردم قرار میگیرد و برعکس احساساتی که از لحاظ اخلاق پسندیده نیست از طرف مردم با نفرت تلقی میشود.

وقتی شعائر و مراسم مذهبی با تشریفات مخصوص انجام گرفت نظر باینکه روح تجمل پرستی افراد را راضی می کند موجب علاقمندی مردم بدان مذهب میگردد و بهمین جهت ثروت و تجمل عبادتگاهها و روحانیان ممد علاقمندی مردم بمذهب میشود.

فصل سوم پرستشگاهها

..... نظر باینکه تقریباً تمام ملل متمدن دنیا در خانهها زندگی مینمایند لذت این فکر برای آنها پیدا شد که برای خداوند هم خانه بسازند که بتوانند در آن خانه اورا پرستش کنند و هنگام بیم و امید در آنجا باو متوسل گردند یکی از چیزهائی که فوق العاده موجب تسلی مردم میشود اینست که محلی داشته باشند تا در آنجا خداوند را حاضر و ناظر بدانند و بتوانند مستقیماً بدبختیها و مصائب خود را بگوش او برسانند ولی ساختن پرستشگاه در بین مللی پیدا میشود که زراعت پیشه هستند زیرا ملل مزبور که در نقطه مخصوصی سکونت اختیار مینمایند برای خود خانه میسازند و آنوقت در صدد ساختمان خانه برای خداوند برمیآیند ولی مللی که زراعت پیشه نیستند چون خود خانه ندارند بفکر ساختن خانه برای خداوند نمی افتند.

وقتی که چنگیز کشورهای اسلامی را فتح کرد در خصوص عقیده مسلمانان از آنها سؤالاتی نمود و پاسخهای آنها را پسندیده و عقایدشان را تقویت کرد ولی نتوانست بفهمد برای چه مردم مسجد میسازند و خداوند را در آنجا پرستش میکنند در صورتیکه بقول او انسان میتواند خداوند را در همه جا پرستش نماید علت این بود که چنگیز از قبیله تاتار بوجود آمده و تاتارها هم صحرا گرد بودند و خانه نداشتند و نمیتوانستند فکر

ساختمان مسجد و پرستشگاه را بکنند.

بهر حال مللی که پرستشگاه ندارند بر خلاف مللی که دارای پرستشگاه هستند بمذهب خود علاقمند نمیشدند و بهمین جهت است که تاتارها بمذاهب خود علاقه ندارند و نیز بهمین جهت است که ملل وحشی پس از اینکه امپراطوری روم را فتح کردند حتی يك لحظه بفکر قبول مسیحیت نیفتادند و باز بهمین دلیل است که ملل وحشی بومی امریکا بمذهب علاقه ندارند ولی از وقتیکه مبلغین مذهبی ما در پاراگوای برای آنها کلیسا ساختند نسبت بمذهب مسیح ابراز علاقه مینمایند و حتی در علاقمندی غیرت زیادی بخرج میدهند.

چون مقام الوهیت و خانه او که پرستشگاه باشد مأمن و ملجأ اشخاص بدبخت است و همواره بیچارگان و درماندگان به پرستشگاه روی میآوردند تا درد خود را بگویند و نظر باینکه هیچیک از افراد بشر از يك تبه کار بدتر و بدبخت تر نیست طبعاً این فکر بوجود آمد که پرستشگاه پناه گاه و ملجأ گناه کاران باشد.

این فکر بخصوص در یونان قدیم قوت گرفت زیرا در یونان تبه کاران را از شهر میراندند و بآنها اجازه نمیدادند با افراد ممنوع خود زندگی کنند و بهمین جهت بود که جنایتکاران جز پرستشگاه محلی و جز کشیشان پشتیبانی نداشتند پرستشگاه در ابتدا ملجأ و مأمن کسانی شد که بدون قصد و اراده مرتکب قتل نفس شده بودند ولی پس از اینکه جنایتکاران عمدی و آنهاییکه با اراده قبلی مرتکب قتل میشدند بمعبد روی میآوردند آنوقت مردم دودسته شدند یکدسته با اقامت آنان در پرستشگاه موافقت کردند و گفتند برای احترام خانه خدا نباید آنها را از معبد خارج کرد ولی دسته دیگر معتقد بودند که باید آنها را اخراج نمود زیرا کسیکه مرتکب قتل نفس شد چون بخلق خدا تعدی و جسارت نموده بنا بر این جای او در خانه خدا نیست بطوریکه تاسیت میگوید پرستشگاههای یونان پراز کسانی شده بود که مرتکب خلاف و یا جرم شده بودند و نه تنها تبه کاران بلکه بدهکارانی که بدهی خود را نپرداخته و غلامانی که فرار کرده و یا با ارباب خود بد رفتاری کرده بودند پرستشگاه میآمدند و در آنجا اقامت میکردند بطوریکه این موضوع باعث زحمت زمامداران شد و دیگر

نمی‌توانستند انتظامات را حفظ کنند زیرا مردم با عقیده‌وایمانی که پرستشگاه و احترام آن را داشتند از جرما و جنایات حمایت می‌کردند ولی بعد مجلس سنا مجبور شد عده زیادی از تبه‌کاران را جبراً از معابد بیرون بیاورند و بمجازات برسانند.

قوانین موسی در این قسمت بهتر از قوانین دیگر بود قوانین یهودیان مقرر داشته جنایتکاران بدون اراده یعنی آنهاییکه بدون قصد و سهواً مرتکب قتل شده‌اند بیگناه می‌باشند ولی نباید چشم پدر و مادر و خویشاوندان مقتول بآنها بیافند و بهمین جهت برای اقامت آنان پناهگاه ساختند اما تبه‌کارانی که با قصد قبلی مرتکب شده بودند پناهگاه نداشتند و ضمناً باید در نظر داشت که مدتی مدید پرستشگاه یهودیان سیار بود و معبد ثابت وجود نداشت اصولاً فکر پناهگاه از بین رفت.

در این مورد اشکالاتی پیدا شد، تبه‌کاران عمدی که در پناهگاه راه نداشتند مطابق عقاید روحانیان لازم بود خدا را پرستند و برای پرستش او به معبد بروند و سعی نمایند بخشایش الهی را شامل حال خود کنند ولی از طرف دیگر اگر تبه‌کاران به معابد می‌رفتند و مقیم آنجا می‌شدند باعث اختلال مراسم مذهبی می‌گردیدند در یونان قدیم هم موضوع بی‌پناهی و سرگردانی تبه‌کاران تولید اشکال کرد زیرا بیم داشتند که مبدا این اشخاص ویلان و سرگردان دین خود را رها کرده و در صدد پرستش خدایان اجنبی برآیند.

با توجه باین اشکالات بالاخره راه حل را در این یافتند که بعضی از شهرها را مخصوص اقامت تبه‌کاران کنند و آنها میبایستی تاهنگام مرگ رئیس کل روحانیان در آن شهر بمانند.

فصل چهارم عمال مذهب

..... بطوریکه پروفیر میگوید انسانهای اولیه جز علف چیزی در راه الوهیت قربانی نمی‌کردند و این کار خیلی ساده بود و مراسم پیچیده و دشواری نداشت لذا هر کس در خانواده خود عامل مذهب و کشیش محسوب میشد. لیکن

بعداً فکر جلب دوستی و مرحمت خداوند سبب شد که مراسم متعدد و پیچیده برای قربانی پیدا شود و مردم که مشغول کشت و زرع بودند نتوانستند همگی این مراسم را انجام دهند و جزئیات آنرا بموقع اجرا بگذارند و وقتی مصمم شدند برای خدایان خانه‌های مخصوص بسازند آنوقت لازم شد که خدمه هم برای این خانه‌ها تعیین نمایند تا همانطور که هر کس بر تق و وفق امور خانه خود مشغول است آنها هم مواظب رتق و وفق امور خانه خدا باشند.

باین طریق عمال روحانی یا کشیش بوجود آمد، مللی که عمال روحانی یا کشیش ندارند غالباً وحشی هستند ملت **پدالی** هم که روحانی نداشتند در قدیم وحشی بودند و امروز هم ملت **ولگوسکی** واقع در سیریری که روحانی ندارند وحشی می‌باشند.

متدرجاً عمال مذهب یا کشیش‌ها مورد توجه و احترام ملل قرار گرفتند خصوصاً در میان مللی که سطح فکرشان ترقی کرده و تصور مینمودند و ورود پرستشگاه مستلزم این است که جسم و روح پاک باشد و شخص بارعایت اصول و شرایط مخصوصی وارد پرستشگاه شود.

از طرف دیگر چون مواظبت امور خانه خدا و رعایت اصول و مقررات مذهب مستلزم صرف وقت و توجه دائمی بود ملل متمدن در صدد افتادند عمال مذهب یا روحانیان را از سایر طبقات جدا نمایند و طبقه خاصی بنام روحانیون و برای انجام فرائض و شعائر مذهبی تشکیل دهند.

باین طریق در کشور مصر و ایران و در بین یهودیان نه تنها طبقه خاص بلکه خانواده‌های مخصوصی بودند که روحانیت و انجام فرائض مذهبی منحصر بآنها بود و در تمام عمر غیر از رسیدگی بامور دیانت کار دیگری نداشتند بعضی از مذاهب دیگر برای اینکه فکر عمال مذهب هیچ مشوش نشود و گرفتاریهای دنیوی مانع از انجام وظایف مذهبی آنها نگردد در صدد برآمدند که از گرفتاری تشکیل خانواده نیز آنها را معاف نمایند و این رسمی است که در دیانت مسیح برقرار می‌باشد.

در اینجا راجع بقانون تجرد روحانیان صحبت نمیکنم ولی البته خوانندگان ملتفت میشوند که وقتی جامعه روحانیان توسعه یافت و افراد این طبقه فراوان شدند قانون تجرد زیان بخش است زیرا موجب تقلیل نفوس میشود طرزا ستیاب بشر اینطور است که در مسائل مذهبی چیزهایی را دوست میدارد که مستلزم محدودیت و صرف نظر از خودسری و خودمختاری باشد.

بهمین جهت تجرد و عدم تأهل روحانیان که مستلزم کف نفس و بذل مجاهدت معنوی است مورد پسند مردم میباشد ولی استقبال مردم نسبت باین موضوع بر حسب مقتضیات محیط فرق میکند.

مثلا در نواحی جنوبی اروپا مقتضیات آب و هوا طوری است که شخص نمیتواند مجرد بماند و بایستی ازدواج کند. و در نتیجه رعایت تجرد در این نواحی مستلزم کف نفس است بهمین دلیل رسم تجرد در نواحی جنوبی اروپا باقی مانده زیرا مورد توجه و احترام مردم میباشد ولی در نواحی شمال اروپا مقتضیات آب و هوا طوری است که مجرد ماندن باعث آزار انسان نمیشود و يك امر عادی است بهمین جهت در آنجا رسم مجرد ماندن روحانیان قوت نگرفته است البته خواننده میفهمد که من باصل موضوع که تجرد باشد کاری ندارم بلکه صحبت ما در خصوص توسعه و یا محدود بودن تجرد است بنابراین کسی نباید تصور نماید که من اصل تجرد را در روحانیت مورد انتقاد قرار داده‌ام.

فصل پنجم

قانون باید برای دارائی کشیشها

حدودی قائل شود

..... خانواده‌های عادی و معمولی نظر باینکه متلاشی میشوند دارائی آنها مصرف مخصوصی ندارد و بر حسب مقتضیات زمان این دست بدان دست میگردد لیکن طبقه روحانیان مذهب خانواده‌ئی هستند که هرگز نمیرند و جاویدان میباشند بنابراین دارائی این خانواده‌ها هم بایستی همواره در بین خود آنها باشد

و خارج نشود از طرف دیگر چون خانواده‌های عادی بر اثر مرور زمان زیاد میشوند دارائی آنها هم باید زیاد شود ولی روحانیان خانواده‌ئی هستند که زیاد نمیشوند و شماره افراد آنها از حدود معینی تجاوز ننمایند پس باید دارائی این خانواده هم محدود باشد.

در مذهب یهود و در کتاب معروف *تویتیك* قوانینی برای دارائی روحانیان وضع شده که مورد توجه است ولی این نکته را ذکر نکرده است که حدود این دارائی چقدر خواهد بود و پس از وصول بچه میزان و چه موقع کشیشها نباید بردارائی خود بیافزایند و دارائی جدیدی بدست آورند، زیرا معقول نبود که کشیشان بتوانند برای همیشه و بطریقی نامحدود تحصیل اموال نمایند، این موضوع بقدری مخالف عقل و منطق عمومی است که هر کس طرفداری از آن نماید احمق شمرده خواهد شد.

در مواقعی که دارائی حوزه‌های روحانیت زیاد شده و از حد عادی گذشته است برای قوانین کشوری خیلی دشوار شده که بتواند جلو ازدیاد دارائی آنها را بگیرد.

علتش این است که این موضوع مربوط بمذهب میباشد و قوانین کشوری که خود احترام مقررات مذهبی را رعایت نماید نمیتواند با آن مخالفت کند.

در اینگونه مواقع بهتر آنست که قانون گزاران بجای حمله بدارائی کشیشان و وضع قوانینی برای محدود کردن دارائی بوسائل غیر مستقیم متوسل شوند یعنی کاری بکنند که خود کشیشان از زیاد کردن این دارائی صرف نظر نمایند و بعبارت دیگر اختیار ازدیاد دارائی را برای آنها بگذارند و این اختیار را از آنها سلب نکنند و در عوض آنان را بصرف نظر کردن از افزایش ثروت تشویق نمایند.

مثلا در بعضی از کشورهای اروپائی که تحت نظر اشراف اداره میشود (کشورهای کوچک) از املاک روحانیان یعنی از املاک کلیسا مالیات مخصوصی بتفع اشراف دریافت میگردد و این موضوع سبب میشود که دیگر حوزه‌های روحانی در صد ازدیاد

ثروت و املاك بطور نامحدود برنمیآیند .

در کشور **کاستیل** که چنین مالیاتی ندارد کلیسا تقریباً تمام املاك را تصاحب کرده و باز هم تصاحب مینماید ولی بر عکس در سرزمین **آراگون** که از املاك کلیسا عوارض گرفته میشود املاك روحانیان کمتر میباشد .

در کشور **فرانسه** که املاك کلیسا باید مالیات بدهد و بخزانه دولت مدد و کمک نماید املاك روحانیان کمتر از جاهای دیگر است و حتی می توان گفت که یکی از عوامل ثروت و رونق فرانسه همین موضوع یعنی کم بودن اموال و دارائی کلیسا میباشد .

پس باید دولت و قوانین کشوری بوسائل غیرمستقیم از قبیل وضع مالیات از ازدیاد بی اندازه املاك و دارائی کلیسا جلوگیری نماید ولی در عین حال باید حقوق حاکمیت آنها را محترم بشمارد و املاك قدیمی را بحال خود بگذارد که همچنان در تصرف کلیسا مثل خود کلیسا جاوید بماند و مانع از این باشد که روحانیان املاك جدیدی تحصیل نمایند و حتی باوضع عوارض املاك جدید را از دست آنان بیرون بیاورد .

در روم قدیم هنگامی که بین دولت و روحانیان اختلاف افتاد دولت یادداشتی صادر نموده و در طی آن گفت : روحانیان بر خلاف آنچه در کتب دینی گفته شده باید با دادن مالیات بمخارج دولت کمک نمایند بدیهی است کسانی که این یادداشت را صادر نمودند با اصول باج و خراج بیش از اصول مذهبی آشنائی داشتند .

فصل ششم صومعه ها

جامعه روحانیان که در صومعه ها و کلیساها زندگی میکنند و املاك صوامع و کلیساها متعلق بآنهاست يك خانواده هستند که عمر جاویدان دارند یعنی همواره باقی میباشند و چون عمر آنها را پایانی نیست بنابراین عقل قبول نمینماید که دارائی خود را بفروشد و یا قروضی بمدت عمر تحصیل نمایند .

مگر اینکه برای دیگران قرض کنند یعنی وارث اشخاصی بشوند و قروض آنها را بعد از مرگ از محل دارائی موروثی بپردازند .

فصل هفتم امحاء خرافات

افلاطون در کتاب دهم قوانین میگوید ، « آنهائیکه بنیان مذهبشان سست است و یا اصلاً دین ندارند منکر وجود خدایان میشوند و فرضاً بوجود خدایان ایمان بیاورند میگویند آنها هیچ کاری بکارهای زمینی کار ندارند و یا میگویند انسان میتواند با قربانی خشم و غضب خدایان را از بین ببرد و حال آنکه این سه عقیده هر سه باطل است » .

نظریه افلاطون صحیح است و روشن ترین نظریهائی میباشد که تا کنون يك مغز متفکر در باره مذهب گفته است .

گرچه جلال و شکوه خارجی ارتباط زیادی با تشکیل و توسعه دولتها دارد ولی کشورهای خوب و مترقی نه تنها از شکوه و جلال و تجمل پرستی جلوگیری کرده اند بلکه از موهومات هم که یکنوع تجمل باطنی است^۱ جلوگیری نموده اند. در بعضی از مذاهب برای جلوگیری از تجمل پرستی توصیه شده است که مردم صرفه جو باشند و پس انداز کنند و بعضی از قوانین **سولون** حکیم یونانی برای این موضوع وضع شده و همچنین قوانین افلاطون راجع بتشییع جنازه برای صرفه جوئی وضع گردیده است .

قوانینی که **نوما** در ضمن قوانین میزهای دوازده گانه راجع بقربانی وضع کرد فقط برای صرفه جوئی بود، **سیسرون** خطیب و حکیم معروف یونان برای تشویق صرفه جوئی در قربانی میگوید: پرندگان و تابلوهای نقاشی که در يك روز کشیده شده باشد برای خدایان بهترین هدیه است .

یکتقراسپارتی میگوید مادر را خداوند چیزهای عادی و کم بها را نذر و قربانی

۱ - مخالف موهومات و خرافات را نوعی تجمل باطنی و معنوی تفسیر کرده است. مترجم

میکنیم که بتوانیم هر روز از این هدایا تقدیم نموده و خداوند را پرستش نمائیم. باید دانست صرفه جوئی مردم در قربانی هیچ منافاتی با شکوه و جلال خارجی ندارد و نباید تصور نمود ایندو باهم تناقض دارند.

یونانیها میگفتند: «ما هرگز در راه خداوند گنجها و ذخایر زر را فدا نمی‌نمائیم زیرا این هدایا لایق خداوند نیست بدلیل اینکه خداوند خواسته‌ما ذخائر زر را خوار بشماریم».

افلاطون میگوید: «هدیه و قربانی اشخاص بی‌ایمان و یا سست ایمان لایق خداوندان نیست زیرا يك شخص عادی هم از دریافت آنها شرم‌منده میشود».

بالنهیجه مذهب نباید بعنوان نذر و قربانی در راه خداوند مایحتاج زندگی مردم را از دستشان بگیرد و بهمین جهت است که افلاطون میگوید اشخاص ساده و باایمان باید در راه خداوند نذرها و قربانیهای بنمایند که مثل خودشان یعنی ساده و بی‌پیرایه باشد.

و همچنین افلاطون معتقد بود نباید مخارج تشییع جنازه زیاد باشد، نظریه او متکی بیک امر طبیعی است زیرا بعد از مرگ فقیر و غنی یکسانند و در این مورد که بین فقیر و غنی فرقی نیست نباید تفاوت ثروت بعنوان تشییع جنازه و تدفین در انظار و نمود شود.

فصل هشتم

ریاست روحانیان

وقتی عمال مذهبی زیاد شدند طبعاً باید رئیسی داشته باشند که مافوق عمال مزبور باشد و آنها را اداره نماید.

در کشورهای سلطنتی که امور کشور باید تابع نظم و مقررات باشد و نمیتوان تمام اختیارات را بدست یک نفر سپرد بهتر آنست که ریاست روحانیان از سلطنت مجزا باشد ولی این موضوع در کشورهای استبدادی رعایت نمیشود زیرا در کشورهای مزبور طبعاً قدرت در دست یک نفر است و چون همه اختیارات را شخص رئیس حکومت

در دست دارد محتمل است که او مذاهب را هم ناشی از اختیارات و اقتدار خویش بداند و بخواهد بفهماند خود او مبتکر و واضع قوانین مذهبی بوده است بنابراین بهتر آنستکه هر مذهبی دارای اصول و مبانی مخصوص و دارای کتب مقدسی باشد که قوانین مذهبی را در آن ثبت و ضبط کرده باشند.

با این ترتیب فرضاً شخص پادشاه خود را رئیس مذهب بداند نمیتواند بطیب خاطر در مقررات مذهبی دخل و تصرف کند و آنها را جرح و تعدیل نماید همانطور که در ایران با اینکه پادشاه ریاست مذهب را داراست^۱ معذک قرآن امور مذهب را اداره مینماید.

در کشور چین نیز ریاست مذهب با پادشاه است با این وصف کتبی وجود دارد که در دست مردم است و مردم از روی آن کتابها بقوانین مذهبی خود عمل میکنند وقتی یکی از امپراطوران چین میخواست کتب مذهبی را از بین بردارد مردم بر او شوریدند و او را از سلطنت خلع کردند.

فصل نهم

سهل انگاری در باره مذاهب یا تعدیل آنها

متذکر میشوم که بحث من اصولاً در این کتاب يك بحث سیاسی است و با علم دین کار ندارم ولی یکنفر عالم دینی هم اعتراف خواهد کرد که سهل انگاری در باره يك و یا چند مذهب و موافقت با بقای آن مذهب دلیل بر آن نمیشود که شخص هواخواه آن مذهب باشد و مقررات آن را تصویب کند و دیانت مزبور را قبول نماید بنابراین که وقتی در کشوری چند مذهب وجود داشت بهتر آنست قوانین کشوری در باره آن مذاهب ارفاق و تسهیلاتی برای آنها قائل شوند و مذاهب مزبور را وادار کنند برای یکدیگر تسهیلاتی قائل شوند.

زیرا یکی از اصول کلی اینست که اگر درباره مذهبی سختگیری شود و آنرا تحت فشار قرار دهند آن مذهب هم بنوبه خود روزی سختگیر خواهد شد و مذهب شما را تحت فشار قرار خواهد داد تا جائیکه آن فشار جنبه ظلم و سفاکی را بهم رساند. باین جهت قوانین کشوری باید طوری تدوین شوند که مذاهب موجوده در کشور باعث اختلال امور دولت نشوند و در عین حال موجب اختلال امور یکدیگر هم نگردند افراد ملت هم باید بدانند که اطاعت از قانون تنها در این نیست که مغل امور دولت نباشند بلکه اطاعت در آنست که مغل امور زندگی سایر افراد هم نگردند.

فصل دهم

دنباله موضوع فصل قبل

مذهب تا وقتی که سختگیر نباشد نمیتواند در کشورهای مختلف رواج پیدا کند زیرا یک مذهب سهل انگار نمیخواهد سایر مذاهب کشورهای دیگر را از بین برده و جای آنها را بگیرد. با در نظر گرفتن این نکته بهتر اینست که وقتی مذهبی در کشوری برقرار شد دولت اجازه ندهد مذهب جدیدی در آنجا برقرار گردد و این طریق بهترین روش رفتار دولت نسبت بمذهب است یعنی وقتی دولت اختیار داشته باشد مذهب جدیدی را در کشور خود بپذیرد بهتر آنست که از پذیرفتن آن صرف نظر نماید و در صورت پذیرفتن درباره آن ارفاق نماید و درباره آن قائل بتسهیلات باشد.

فصل یازدهم

تغییر مذهب

زاماداری که میخواهد مذهب کشوری را تغییر بدهد دچار مشکلات بسیار خواهد شد خاصه اگر رژیم حکومت او استبدادی باشد زیرا مردم برای نجات از چنگ استبداد هم که شده است شورش خواهند کرد و موضوع مذهب هم مزید بر علت میشود و در واقع وسیله بدست آنان میدهد.

علتش اینست که مذهب و اخلاق و روحیات مردم فقط با امر زمامدار تغییر پیدا نمیکند چه آنکه مذهب قدیم با آب و هوا و محیط موافقت پیدا کرده و مردم با آن انس گرفته اند در صورتیکه مذاهب جدید ممکن است با محیط و آب و هوای آن کشور سازگار نباشد در این صورت مردم از قوانین و مقررات مذهب جدید اظهار نفرت میکنند و حاضر نیستند دفعه مقررات مذهب جدید را بپذیرند آنوقت برای مدت مدیدی افراد ملت چه از لحاظ سیاسی و چه از نظر مذهبی باعث زحمت زمامداران خواهند شد.

فصل دوازدهم

قوانین جزائی در مذهب

هیچ مذهبی نباید قوانین جزائی داشته باشد.
خواهید گفت چون قوانین جزائی تولید وحشت مینماید مفید است و مردم را براه راست وامیدارد ولی باید دانست که مذهب خود دارای مقررات جزائی معنوی و باطنی است، با این وصف اگر مقررات جزائی دیگری وضع نمایند یکی از این دو تأثیر دیگری را از بین میرد و در وسط دو وحشت متضاد که ناشی از مقررات جزائی مادی و معنوی است روح مؤمنین خشن و افراد قسی القلب میشوند.
مقررات جزائی مذهب از لحاظ معنوی بقدری شدید و برعکس امیدواریهایی پاداش مذهب معنأ و باطناً بقدری تسلی بخش میباشد که وقتی مقابل چشم انسان آمد هیچ نوع قانون جزائی قائم مقام آن نخواهد شد و هر نوع تهدید و ترس را تحت الشعاع قرار می دهد.

روح مردم را از خوف و وحشت مجازاتهای مختلف جسمانی پر کردن در تغییر معتقدات آنها و ترك مذهب سابق و اختیار مذهب جدید كمکی نخواهد کرد بنابراین اگر بخواهند بمذهبی حمله کرده و مردم را از آن بیزار نمایند و متمایل بمذهب جدید کنند بهتر آنست که بجای مجازاتهای شدید امیدواریهایی بسیار در قلوب مردم ایجاد کنند و ارواح را بمژده نیل بآرزوهای دور و دراز تشویق نمایند.

بطور کلی برای تغییر دادن مذهب مردم دعوت و امیدوار کردن تأثیرش زیادتر از مجازات است و هر قدر این مجازات‌ها شدید باشد روح مردم بیشتر عاصی و نسبت به مذهب جدید متنفر می‌شود در ژاپن مردم بر علیه مجازات‌های سخت شوری‌دند در صورتی که در قبال مجازات‌های نسبتاً خفیف‌تر که مدت‌ش هم طولانی‌تر بود مثل حبس ابد بهیچوجه شورش نکردند.

بشهادت تاریخ مجازات‌های سخت از لحاظ مذهبی تأثیری جز از بین بردن مردم نداشته و هیچ کمکی به تجدید مذهب و برقراری مذهب جدید نکرده است.

فصلی سیزدهم

ایراد خام‌عانه به مفسرین مذهب

در اسپانیا و برتقال

..... يك دختر هجده ساله كه اخير آدرش رليسون بحكم داد گاه تفتيش عقايد زنده در آتش سوزانده شده قبل از مرگ رساله كوچكي نوشته كه زبلا از نظر خوانندگان ميگذرد .

بعقیده من نوشتن این رساله بی فائده بوده است زیرا وقتی شخص ناچار شد يك موضوع بدیهی و مسلم را ثابت نماید و طرف را وادار به قبول آن کند قطعاً قادر به متقاعد کردن آن نخواهد بود فرض کنید شما میخواهید لزوم آب را برای بقای زنده گی انسان و حیوان ثابت نمائید و باشخصی برخورد نمودید که از این حقیقت مسلم و بدیهی بی اطلاع بود و فکر و عقلش نیروی ادراک این موضوع مسلم و ثابت را نداشت در این صورت قدر متیقن اینست که نخواهید توانست او را متقاعد کنید بهر حال این دختر در طی رساله خویش اظهار مینماید که مذهب مسیح را محترم میشمارد ولی احترام و محبت او برای این مذهب از حدود معینی تجاوز نمیکند تا زمامدارانی که مسیحی نیستند نتوانند او را آزار نمایند و آنوقت چنین میگوید :

« شما شکایت میکنید برای چه امپراطور ژاپن در کشور خود مسیحیان را

در آتش میسوزاند اگر این سؤال را از ژاپنیا بکنید میگویند طرز رفتار ما با شما آنطور است که شما بادیگران رفتار میکنید یعنی با کسانی که هم مذهب شما نیستند اینطور رفتار میکنید بنابراین از ما شکایت نکنید بلکه از ناتوانی خود در خاک ژاپن شکایت نمائید زیرا اگر شما در خاک ژاپن توانائی میداشتید بدون شك با ما همین رفتار را میکردید .»

دوشیزه یهودی پس از این قسمت چنین میگوید : « شما مسیحی ها خیلی از ژاپنی ها بیرحم تر هستید زیرا آنها کسانی را در آتش می سوزانند که عقیده شان بکلی مخالف عقیده آنهاست در صورتی که عقیده ما مطلقاً مخالف عقیده مسیحیان نیست شما می دانید که ما مذهبی داریم که سابقاً مورد توجه خداوند بود و جزو مذاهب آسمانی محسوب میگردد و تفاوتی که از لحاظ این مذهب بین ما و شما وجود دارد اینست که ما گمان می کنیم خداوند هنوز مذهب یهود را دوست می دارد و شما معتقد هستید و تصور میکنید که خداوند دیگر این مذهب را دوست نمی دارد بدین جهت شما با کمال بیرحمی ما را میسوزانید بصراف اینکه ما میگوئیم خداوند آنچه را دوست میداشته امروز هم دوست میدارد و حال آنکه فرضاً این عقیده ما اشتباه باشد يك اشتباه قابل بخشایش است گرچه شما نسبت بما خیلی بیرحم هستید ولی بیرحمی شما نسبت باطفال ما زیادتر است زیرا شما اطفال ما را شکنجه و آزار مینمائید فقط بجرم آنکه مذهب پدران و مادران خود را قبول کرده اند و از تعلیمات آنها تبعیت نموده اند و حال آنکه تبعیت از تعلیمات پدر و مادر گناه نیست بدلیل آنکه در مذهب شما و تمام جهان مقرر شده است که فرزندان پدر و مادر خود را نظیر خداوند محترم بشمارند و تعلیمات آنان را بپذیرند وقتی شما میخواهید ما را بمذهب خود بیاورید از شما می پرسیم که مزیت مذهب شما چیست و برای چه میخواهید ما مذهب شما را قبول کنیم شما خواهید گفت مزیت مذهب مادران این است که يك مذهب آسمانی میباشد و در يك مدت کم با وجود شکنجه و آزار مشرکین که مسیح را بسخت ترین وضعی کشتند این مذهب توسعه یافته است ولی هم اکنون شما رفتار مشرکین را در پیش گرفته اید و همانطور که آنان شما را

شکنجه میکردند شما هم ما را شکنجه مینمائید آیا در اینصورت ما نمیتوانیم بگوئیم مزیت مذهب ما در این است که تحت شکنجه قرار گرفته و می گیریم ما بنام خداوند تقاضا نمیکنیم که با ما مطابق عدل رفتار نمائید زیرا ما و شما هر دو خدا را میپرستیم بلکه بنام حضرت مسیح از شما تقاضا میکنیم که برای مسیحی کردن ما طوری رفتار کنید که اگر خود حضرت مسیح روی زمین حاضر بود با ما همانطور رفتار میکرد.

یا للجب شما میخواهید ما را مسیحی کنید و در عین حال از قوانین و مقررات مسیح تبعیت نمی نمائید؟!!

ولی اکنون که مطابق رفتار یکتفر مسیحی حقیقی و مقررات و قوانین مسیح با ما رفتار نمیکند اقلاً مطابق يك انسان با ما رفتار نمائید زیرا انسان ممکن است از اصول و قواعد مذهب برخوردار نبوده و قلب او بنور ایمان روشن نشده باشد ولی همین انسان از رعایت عدل و انصاف که کم و بیش از طرف طبیعت در نهاد ما بودیعه گذاشته شده برخوردار میباشد شما میگوئید که چون محبوب خداوند هستید ولی کودکان ما چه گناهی دارند که شما آنها را آزار مینمائید و حال آنکه گناه این موجودات کوچک جز این نیست که مطابق اصول تورات تعلیمات پدر و مادر را (یعنی تعلیمات کسانی که بعقیده شما محبوب خدا نبوده و بالتجیه حقیقت را ندیده اند) فرا گرفته اند؟؟!

اگر شما بر طبق دعوی خود دارنده این حقیقت هستید چرا آن را پنهان میکنید زیرا اینطور که شما حقیقت را بما عرضه می دارید باعث پنهان کردن آن میشود.

ماهیت حقیقت آنست که در ارواح و قلوب اثر کند ولی این حقیقتی را که شما بما عرضه می دارید و بضرب شکنجه می خواهید ما را طالب حقیقت کنید بمنزله آنست که ضعف و ناتوانی خود را در شناختن حقیقت بما ثابت مینمائید. برای ما ممکن بود که بر حسب ظاهر عقیده شما را بپذیریم و شما را گول بزنیم ولی اینک که حاضر بگول زدن شما نشده ایم اگر شما عقل و انصاف داشته

باشید نباید ما را شکنجه کنید و هر گاه مسیح شما فرزند خداوند باشد ما یقین داریم که از ما راضی خواهد شد زیرا ما نخواستیم بدروغ خود را عارف بحقایق اوبدانیم و باین طریق آن حقایق را ملوث کنیم و یا اهانتی بدان حقایق نموده باشیم از طرف دیگر ما معقدیم خداوندی که مورد پرستش ما و شماست از ما راضی خواهد بود و ما را مجازات نخواهد کرد زیرا ما اینک برای مذهب خود یعنی برای مذهبی جان میسپریم که او بما داده و این مذهب را دوست میداشته و ما تصور میکنیم که باز هم آنرا دوست میدارد شما در دوره ئی زندگی میکنید که ذهن افراد بشر روشن شده و اصول فلسفه روح را وسعت داده و فضائل اخلاقی انجیل شما بهتر آشکار گردیده و حقوق افراد نسبت بیکدیگر و مزایای معنوی یکی نسبت بدیگری ثابت شده است حال اگر در چنین دوره نورانی شما خرافات قدیم خود را از دست ندهید در آنصورت معلوم خواهد شد که آنها خرافات نبوده و نیستند بلکه حس کینه ورزی و خشم و غضب شما میباشد؛ آنوقت باید اعتراف کرد که شما هرگز اصلاح نخواهید شد زیرا خشم و کینه چشم حقیقت بین شما را نابینا کرده.

وای بحال ملتی که زمام مقدراتش در دست اشخاصی مثل شما باشد.

آیا میخواهید که صاف و ساده عقیده خودمان را بشما بگوئیم؟ عقیده ما این است که شما ما را دشمن مذهب خود نمیدانید بلکه ما را دشمن خودتان میدانید زیرا اگر شما مذهب خود را آنقدر دوست میداشتید که نمیخواستید برای آن دشمنی وجود داشته باشد هرگز این احساس را با جهل و بی اطلاعی و نادانی مخدوش نمی نمودید.

اینک بعنوان خبردار يك موضوع را باطلاع شما میرسانم و آن اینست که اگر در اعصار آینده شخصی سؤال کند آیا ملل اروپا در این قرن متمدن بوده اند یا و پاسخ منقی خواهند داد و خواهند گفت ملل اروپا در این دوره وحشی بوده اند زیرا اعمال شما سبب خواهد شد تمام ملل اروپای امروز را وحشی بدانند.

رساله دوشیزه یهودی در اینجا خاتمه میابد.

فصل چهاردهم

چرا مذهب مسیح در ژاپن طرف

نقرت واقع شد

در جای دیگر گفتم ژاپنیها اخلاق و روحیات خشنی دارند و نافرمانیها در آنکشور مستوجب مجازاتهای شدید است وقتی مذهب مسیح بژاپن رفت و ژاپنیها مشاهده کردند در این مذهب برای سرپیچی از دین و خروج از آن مجازاتهای شدیدی وضع شده است مصمم شدند آنها هم در مورد مذهب خود سخت گیری نمایند بنابراین کسانی که مسیحی شده بودند امر کردند این مذهب را ترك كنند ولی مسیحیان از اجرای امر خود داری نمودند و چون عدم اطاعت در ژاپن بمنزل جنایت است این جنایت را بسختی مجازات کردند و هر چه سرپیچی ادامه یافت مجازات آن سخت تر شد.

در کشور ژاپن عدم اطاعت بمنزل ناسزائی است که بامپراطور وارد میشود و مجازات این عدم اطاعت را نیز بچشم انتقام امپراطور از ناسزا دهنده میگیرند . بهمین جهت وقتی مسیحیان با خواندن و شادی و سرودن نغمه های مذهبی میمردند اینوضعیت عدم اطاعت را نمایان میساخت و نظیر ناسزا گفتن بشاه تلقی میشد آنوقت مجازات را شدیدتر نمودند .

وقتی که مسیحیان یقین داشتند در اثر مرگ بمقام شهادت میرسند دست از مقاومت برنداشتند و باین طریق مبارزه شدیدی بین اجرا کنندگان قوانین کشوری ژاپن و شهدا در گرفت و مسیحیان در اثر اصطکاک اجرای قانون ژاپن و رعایت قانون خودشان دچار شکنجه های طاقت فرسا میشدند .

فصل پانزدهم

توسعه مذهب

..... ملل خاورزمین باستانی مسلمین اصولاً دارای تعصب مذهب نیستند و بتمام مذاهب بیک چشم نگاه میکنند و اگر احیاناً نسبت ببعضی از مذاهب

نظربند داشته باشند نه از لحاظ مذهب است بلکه از این جهت تنفر و یا بیم دارند که میترسند مبادا آن مذهب باعث اختلال در امور کشور و تغییر حکومت بشود در ژاپن با اینکه چندین فرقه مذهبی موجود است و حتی هرچندی رئیس مذهب عوض میشود هرگز در خصوص مسائل مذهبی مناقشه در نمیگیرد.

در کشور سیام هم همینطور است و مناقشات مذهبی وجود ندارد .

در کشور **کالموک** بالاتر از این است و عقیده دارند باید هر نوع مذهبی را باخوشروئی تلقی کرد .

در **کلکته** قاعده کلی و اصل اینست که هر مذهبی خوب میباشد ولی با این وصف نباید تصور کرد مذهبی که از راه دور آمده و با مقتضیات محیط و آب و هوای این نواحی موافق نیست مطابق منظور پیشوایان مذهب در آن نواحی توسعه یابد و قرین موفقیت شود، در آن نواحی که غالباً حکومت مطلقه و استبدادی وجود دارد بدواً بمذهب تازه وارد توجه نمیکند زیرا می بینند بی آزار است و بشاه و زمامداران کاری ندارد و حدود فکر اهالی هم بقدری نیست که بتوانند نتایج آینده ورود يك مذهب را پیش بینی نمایند خصوصاً مذاهبی که از طرف اروپائیان آورده میشود بدواً باخوشی تلقی میگردد زیرا سکنه محلی از اطلاعات و معلومات مبلغین مذهب جدید استفاده مینمایند .

ولی بمحض اینکه مذهب قدری پیشرفت کرد و موفقیت آن بامنافع بعضی از اشخاص تصادم نمود یکدسته از مردم آگاه میشوند و درصدد مخالفت با مبلغین و کسانی که مذهب جدید را نموده اند بر میآیند این موضوع باعث بهم خوردن امور و اغتشاش میشود و چون دولت یا حکومت خواهان آرامش است و نمیخواهد بر اثر اغتشاش متزلزل شده و از بین برود مذهب جدید را لغو و قدغن مینماید باین طریق مذهب جدید از بین میرود بخصوص اگر در بین کسانی که مذهب جدید را پذیرفته اند اختلاف حاصل شود زیرا مردم وقتی دیدند بین پیروان مذهب جدید اختلاف حاصل شده زود تر از آن دلسرد میشوند .

و جان خود را در قبال تعدیات سایر افراد حفظ کند .

نهم - حقوق اهلی یا حقوق خانگی این حقوق ناشی از این است که جامعه تنها مرکب از افراد نیست بلکه مرکب از خانواده‌ها میباشد و آنها برای زندگی محتاج حقوق و طرز حکومت خاصی هستند .

بنابر آنچه گفته شد چون حقوق افراد و جماعات متعدد و متنوع است قوانین هم تعدد و تنوع دارد قدرت استعداد فکر بشر از اینجا معلوم میشود که بتواند بفهمد هر يك از این حقوق مربوط بچه موارد و هر قانونی مربوط بچه حقی است که باید آنرا تنظیم نماید و طوری نکند که حق صاحب حق باطل گردد و در عین حال قوانین مختلف را که مربوط بحقوق مختلف است با هم مخلوط ننماید .

فصل دوم

قوانین ملکوتی و قوانین بشری

... مسائل و موضوعاتی را که باید با قوانین آسمانی حل و تصفیه کرد نبایستی بوسیله قوانین زمینی حل و تصفیه نمود و همچنین قضایا و مسائلی که باید بوسیله قوانین زمینی حل گردد نباید با قوانین آسمانی تصفیه شود : برای اینکه این دو نوع هم از حیث مبدأ و هم از حیث ماهیت و مقصد با هم تفاوت دارند .

همه کس از این اصل استحضار دارد که قانون زمینی غیر از قانون آسمانی است ولی این اصل مطیع و مربوط باصول دیگری است که ذیلا شرح داده میشود :

اول - ماهیت قوانین بشری اینست که مطیع حوادث و وقایع مختلف میشود یعنی حوادث در آن تأثیر مینماید و حال آنکه قوانین آسمانی بر طبق حوادث و تغییر اراده انسان تغییر نمیابد : قوانین بشری همواره راه حل خوب را در مد نظر دارد ولی قوانین ملکوتی بهترین راه حلها را پیدا میکند راه حل خوب ممکن است متعدد باشد زیرا خوبیها جنبه‌های مختلف و انواع مختلف دارند ولی بهترین راه حل منحصر بفرد میباشد و بنا بر این قابل تغییر نیست انسان میتواند قوانین

کتاب بیست و ششم

قوانین و ارتباط آنها با انتظام طبیعی
اموری که برای آن امور قوانین وضع میشوند

فصل اول

موضوع این کتاب

قوانینی که بر انسان حکومت میکند ناشی از چند
نوع حقوق است .

اول - حقوق طبیعی .

دوم - حقوق ملکوتی یا حقوق آسمانی که حقوق مذهب است .

سوم - حقوق شرع که در حقیقت حافظ انتظام و پلیس مذهب است .

چهارم - حقوق بشر که بیک تغییر حقوق مدنی دنیا است یعنی همانطور که در يك کشور هر فردی از حقوق مدنی برخوردار است در جهان هم هر ملتی از حقوق بشریت برخوردار می باشد و در قبال این حقوق هر ملتی در جهان حکم یکفرد را در جامعه بشری دارد .

پنجم - حقوق سیاست عمومی که سبب شده نوع بشر جوامع بوجود آورد .

ششم - حقوق سیاست خصوصی که مربوط بهر يك از جامعه هاست .

هفتم - حقوق فتح و مظفریت این حقوق ناشی از اینست که يك ملت خواسته و توانسته و یا ناچار بوده است که بملت دیگر حمله نماید و جبراً او را تحت اختیار خود در آورد .

هشتم - حقوق مدنی افراد که در سایه آن هر فردی در یک جامعه بتواند مال

بشری را تغییر بدهد زیرا ممکن است يك قانونی در يك موقع خوب و در موقع دیگر خوب نباشد ولی مؤسسات مذهبی همواره بهترین قوانین را در مد نظر میگیرند و چون نمیتوان بهتر از آن پیدا کرد لذا غیر قابل تغییر است .

دوم - کشورهایی وجود دارد که در آنجاها قانون دارای ارزش نیست یعنی قانون جز بوالهوسی زمامداران چیز دیگر نمیشد حال اگر در آنجاها قوانین مذهبی هم مثل قوانین کشوری باشد در آن صورت آنهم بدون ارزش و متزلزل میشود در صورتیکه در هر جامعه باید قوانین و مقررات ثابتی وجود داشته باشد که دستخوش هوی و هوس زمامداران نشود، این مقررات ثابت همانا قوانین مذهبی است .

سوم - نیروی واقعی قوانین مذهبی در این است که مردم بآنها ایمان و اعتقاد دارند و حال آنکه نیروی قوانین کشوری در ترس و وحشتی است که مردم از آن قوانین دارند از طرف دیگر قوانین مذهبی هر قدر قدیمتر باشند تأثیر آنها زیادتر است زیرا تصورات و افکار جدید در آنها رسوخ پیدا نمیکند و برعکس نیروی قوانین کشوری در تازه بودن آنهاست زیرا قانونگذاران با رعایت مقتضیات کنونی و اوضاع فعلی جامعه آنها را وضع مینمایند و هر قدر رعایت مقتضیات فعلی زیادتر باشد نیروی قوانین کشوری زیادتر میشود.

فصل سوم قوانین کشوری که مخالف قوانین طبیعی است

در کتاب نهم قانون خود مینویسد هر گاه يك غلام در حین دفاع از خود یکمرد آزاد را بقتل برساند مجازاتش مثل مجازات شخصی است که مرتکب قتل پدر خود شود این قانون کشوری برخلاف قانون طبیعی است زیرا قانون طبیعی انسان را وادار مینماید که وقتی مورد حمله قرار گرفت از خود دفاع کند .

در زمان هانری هشتم قانونی وضع شد که میتوان متهمی را بدون حضور

شهود محکوم نمود این قانون هم برخلاف قانون طبیعی بود زیرا باید شهود و متهم یکدیگر را در دادگاه به بینند تا شاهد بتواند بدون اشتباه بگوید این همان مردی است که اودیده مرتکب قتل شده یا نه و متهم هم بتواند در صورت وقوع اشتباه ذهن شاهد را روشن نماید و بگوید آن کسیکه اودیده متهم نبوده است .

باز هم در زمان هانری هشتم قانون دیگری بتصویب رسید مشعر بر اینکه اگر دختری قبل از ازدواج بامردی رابطه نامشروع داشته و هنگام ازدواج این موضوع را بشاه بر روز نهد محکوم خواهد شد .

این قانون هم برخلاف قانون طبیعی است زیرا منافی با حجب و حیای جلی زن میباشد تقاضای ابراز این مطلب را از دختری نمودن عیناً شبیه اینست که شما بمردی حکم کنید اگر طرف حمله قرار گرفت از خود دفاع نکند .

در زمان هانری دوم قانونی وضع شد که اگر دختری سقط جنین نماید و یافرنشدمیرد و او قبلاً بارداری خود را با اطلاع زمامداران مربوطه نرسانده باشد محکوم باعدام خواهد شد .

این قانون نیز مثل قانون هانری هشتم برخلاف طبیعت است و بجای چنین قانون سختی کافی بود که بدختر توصیه کنند بارداری خود را به یکی از منسوبان یا محارم خود بگوید تا او ترتیب کار را بدهد و فرزند را تربیت نماید زیرا دختری که مشمول مجازات چنین قانون شده نمیتواند مطابق دستور قانون گزار بارداری خود را اعتراف نماید چه آنکه تربیت خانوادگی و اجتماعی طوری او را مجبوب و با حیا بار آورده است که حتی بمرگ رضایت میدهد و این موضوع را ابراز نمیکند .

سابقاً در خصوص قانونی صحبت می کردند که در انگلستان وضع شده بود و بموجب آن يك دختر هفت ساله میتواندست بمیل خویش شوهر اختیار نماید و این هم یکی از قوانینی است که برخلاف طبیعت می باشد زیرا این موضوع را توجه نکرده اند که طبیعت برای بلوغ جسمی و عقلی موعدی را معین نموده که تا آن موعد نرسد روح و جسم بحد بلوغ نخواهد رسید و بالتجیه دختر برای ازدواج

صلاحیت نخواهد داشت .

در روم قدیم پدر میتواندست دختر خود را وادار نماید که از شوهرش طلاق بگیرد ولو اینکه دختر مایل بطلاق وجدائی نباشد این قانون نیز برخلاف طبیعت بود زیرا نمیایست اختیار طلاق بدست شخص ثالثی بیفتد بلکه همواره زن و شوهر بایستی اینموضوع را خودشان حل و تصفیه نمایند و باختیار خود از یکدیگر جدا شوند در غیر اینصورت طلاق یکی از بدترین قوانین جهان خواهد شد و بهیچوجه با قوانین طبیعی موافقت نخواهد داشت .

فصل چهارم

دنباله موضوع فصل قبل

گونه‌بو پادشاه بورگونی مقرر داشته بود هرگاه زن یا فرزند سارق تبه‌کاری شوهر و یا پدر خود را بروز ندهند باید محکوم بغلامی شوند . اینهم یکی از قوانینی است که برخلاف قوانین طبیعی وضع شده زیرا چگونگی ممکن است زن و یا فرزند تبه‌کاری شوهر یا پدر خود را بروز داده و او را بدست مجازات بسپارند ؟...

شخصیکه این قانون را وضع کرده بود باین نکته توجه نداشت که برای مجازات يك تبه‌کاری مردم را و امید داشت که تبه‌کاری شدیدتری را مرتکب بشوند . قانون رسه‌سوئند باطفال زنی که مرتکب فحشاء گردیده و یا باطفال شوهر آن زن اجازه میداد که تقاضای مجازاتش را بنمایند و برای بدست آوردن حقیقت غلامان خانه را تحت استنطاق قرار دهند این قانون هم برخلاف طبیعت و ظالمانه بود زیرا منظور ظاهری قانونگذار از وضع قانون این بوده است که عفت و عصمت و پاکی اخلاق را تأمین نماید غافل از اینکه این قانون انتظام طبیعت را از بین میبرد و حال آنکه عفت و عصمت و پاکی اخلاق از قوانین طبیعی سرچشمه گرفته است .

نمیدانم آیا تراژدی قدر را در صحنه تأثر دیده‌اید یا نه! اگر مشاهده کرده باشید وقتی پدر زن پدر هیپوپولیت^۱ عاشق او میشود عشق خود را به جوان ابراز مینماید شرمساری و پشیمانی واضطراب وجدان عجیبی بر جوان مستولی میگردد و بهیچوجه حاضر نیست تسلیم زن پدر خود شود تا وقتی که این موضوع باعث غضب پدر شده و نزد پدر از او نامی مینماید و میگوید فرزند تو عاشق من است و به چشم خیانت بمن نگاه میکند و پدر بر پسر خود خشمگین شده او را بغضب خدایان میسپارد تا وقتی که جوان از شدت اندوه و نفرت و پشیمانی خود کشتی مینماید .

نکته‌ئی که میخواستیم بگویم این است با اینکه جوان بی‌گناه بود هرگز قلب و وجدانش اجازه نمیداد خیانت زن پدر و نامادری خود را با اطلاع پدر برساند و حتی تا دم مرگ هم قادر نبود سر او را افاش نماید .

این است قانون طبیعت، اینست انتظام طبیعی که مانع آنست فرزندان به پدران و مادران و برادران خود حتی بخوهران و به نامادری خود خیانت کنند حال اگر قانونی وضع شود که برخلاف این قانون طبیعی باشد و مثلاً فرزند را وادار بخیانست نسبت پدر نماید ظالمانه است .

فصل پنجم

در جائیکه قوانین مدنی میتواند قوانین

طبیعی را تعدیل کند

در آتن قانونی وضع شد که بموجب مقررات آن فرزندان موظف بودند وسیلهٔ معاش پدران خود را در صورتیکه فقیر شده باشند فراهم نمایند ولی این قانون سه‌مورد را استثناء نموده بود یعنی در آن سه‌مورد فرزندان موظف بتأمین معاش پدران بی‌بضاعت نبودند .

۱- هیپوپولیت پسر تزه پادشاه آتن بوده است و پدر زن دوم تزه و نامادری او بوده این قصه شبیه بقصه یوسف و زلیخا و با یاش و سودابه و کی‌کاس می‌باشد برای شمرا و نویسندگان روم یونان و نقاشان و نویسندگان عهد تجدد اروپا موضوع دلکشی شده بود که در اطراف او نمایشنامه‌ها و اشعار و غزلیات تراژدی و اخلاقی نوشتند . مترجم

اول: در صورتی که فرزند از يك وصلت نا مشروع بدنیا آمده باشد یعنی حرامزاده باشد.

دوم: در صورتیکه پدر فرزند خود را وادار بکار هائی کرده باشد که برخلاف آبرو و شرافت است.

سوم: در صورتیکه پدر فرزند خود حرفه‌ئی نیاموخته باشد که بتواند معاش خود را تأمین کند.

اساس نظریه قانون گزار نسبت باین سه مورد این بود که در مورد اول نظر باینکه پدر وظیفه طبیعی خود را مشخص و قانونی نکرده و با سهل انگاری وصلت نامشروع نموده در خود مساعدت نیست.

در مورد دوم نظر باینکه آبرو و شرافت فرزند را لکه دار نموده و با ضایع کردن اخلاقش بزرگترین لطمه را باو وارد کرده مستحق همراهی نمیشد.

در مورد سوم چون بواسطه تعلیم ندادن حرفه مخصوص پسر را در میدان تلاش معاش دچار مشکلات بسیار نموده چنین پدری قابل مساعدت نمیشد.

دیده میشود در این سه مورد قانون آتن بر رابطه طبیعی پسر و پدر توجه نداشته و فقط رابطه سیاسی و مدنی آنها را از لحاظ حفظ انتظام جامعه مورد توجه قرار داده بوده است.

زیرا قانون گزاران آتن بموضوع پاکی اخلاق خیلی توجه داشتند و برای آنبائی که مغل و مسبب فساد اخلاق جامعه بودند مجازاتهای سخت تعیین میکردند اما بعقیده من اگر در مورد اول نظریه قانون گزاران آتن صحیح باشد در مورد سوم صحیح نیست.

در مورد اول پدر مقصر است زیرا برخلاف طبیعت رفتار کرده و طوری وصلت نموده که ممکن بود بعدها پسر اساساً پدر را نشناسد در مورد دوم هم باز پدر مقصر است زیرا بدست خویش پسر را به غرقاب بدبختی سوق داده ولی در مورد سوم ممکن است پدر مقصر نباشد زیرا هر کس استطاعت ندارد که حرفه‌ئی بفرزند بیاموزد و فرضاً هم برای پدر آموختن حرفه بفرزند میسر بوده و از این کار قصور نموده

قصور او جنبه قصور مدنی را دارد و يك تقصیر طبیعی یعنی تقصیر برخلاف قوانین طبیعت نیست.

فصل ششم

موضوع ارث مربوط بقوانین سیاسی و مدنی است

و مربوط بقوانین و حقوق طبیعی نیست

در قانون وکن اجازه داده نشده بود که زنی ارث ببرد و لوائیکه دختر متوفی باشد.

سن اوگوستین پیشوای روحانی دیانت مسیح میگفت هیچ قانونی ظالمانه تر از این قانون نیست که زنان را از ارث محروم مینماید.

مارکولف کشیش عیسوی که در قرن هفتم میلادی میزیست این قانون را ظالمانه میدانست و معتقد است باید دختران از پدران ارث ببرند.

ژوستینین امپراطور مسیحی روم طرفدار ارث بردن زنان است و قانونی که زنان را از ارث محروم نماید وحشیانه میخواند.

این نظریات و طرفداریهایی که از زنان شده ناشی از اینست که بعضی از قانون گزاران حقوق فرزندان را در ارث بردن از پدر يك حق طبیعی دانسته اند در صورتیکه اینطور نیست گرچه قانون طبیعی پدران حکم میکند فرزندان خود را بزرگ کنند و وسائل معاش آنها را فراهم نمایند ولی پدران را مجبور نمینماید میراث خود را نیز بفرزندان بدهند.

سهم کردن اموال در زمان حیات و بعد از مرگ بصورت ارث و دادن این اموال بفرزندان و بازماندگان در پرتو تشکیل جامعه صورت گرفته زیرا در آغاز زندگی بشر همواره بعد از مرگ یکی از افراد در خصوص دارائی او جامعه اتخاذ تصمیم مینمود بنابراین تنظیم مسئله ارث مربوط بقوانین سیاسی و مدنی است نه قوانین طبیعی.

گرچه انتظام طبیعی غالباً اقتضا مینماید که فرزندان از پدران خود ارث ببرند ولی این موضوع از نظر حقوق طبیعی الزامی نیست.

در قرون وسطی که اصول ملوک الطوائفی برقرار بود بجهت معقولی در اروپا مقرر داشته بودند ارشد اولاد ذکور و در صورت نبودن فرزند ذکور نزدیکترین فرد ذکور خانواده ارث ببرد و دختران بکلی بی حق باشند.

ولی در قوانین طوایف **لومبارد** مقرر شده بود نه تنها دختران ارث ببرند بلکه خواهران و فرزندان غیر مشروع متوفی و در صورت فقدان آنها خزانة عمومی کشور نیز از میراث سهم داشته باشد.

در بعضی از سلسله‌های سلاطین چین مقرر شده بود فرزندان شاه بعد از مرگ پدر به تخت سلطنت جلوس نمایند بلکه میراث تاج و تخت ببرادران شاه برسد.

آنهایکه چنین قانونی را وضع کردند منظورشان مصالح کشور بود زیرا فرزندان شاه بواسطه صغر سن و نداشتن تجربه و اینکه تحت نفوذ حرمسرایان و خاجگان بودند برای سلطنت صلاحیت نداشتند در صورتیکه برادران شاه با کبر سن و داشتن تجربه برای اشغال مقام سلطنت صالح تر بودند ولی آنانیکه برادران را غاصب تاج و تخت معرفی کردند مصالح چین را در نظر نداشته و فقط آداب و رسوم را مورد توجه قرار داده‌اند.

بر حسب آداب و رسوم کشور **نومیدی** (الجزیره فعلی) وقتی **اولساس** پادشاه آنجا مرد برادرش **سالا** بجای او بر تخت نشست و پسر اولساس برخلاف تصور ما بسلطنت نرسید.

امروز در منطقه **بربرها** واقع در شمال آفریقا هر دهکده یک رئیس دارد و وقتی رئیس فوت کرد عمو ی او و یا یکی دیگر از افراد خانواده وارث مقام او میشوند و پسرش از وصول بمقام پدر محروم است.

در جهان کشورهای هست که اصول سلطنت آنها انتخابی است^۱ یعنی همین

۱- سلطنت انتخابی معایب بسیاری در برداشت که رفته رفته از بین رفت و امروز در رژیم هیچیک از کشورهای جهان چنین اصولی وجود ندارد در قرون گذشته در بعضی از کشورها مثل مجارستان لهستان امپراطوری مقدس ژرمن و گویا افغانستان وجود داشته و چون موجب اغتشاش و پیدایش مدعیان سلطنت شده و چون نتیجه مطلوب از آن نگرفتند آنها را طرد کردند. مترجم

که شاه مرد با مراجعه به آراء ملت شاه دیگری انتخاب میشود بدیهی است در این صورت موضوع واگذاری میراث تخت و تاج پادشاه متوفی نیز مطابق مصالح افراد و جامعه بر پایه قوانین سیاسی و مدنی تنظیم میگردد و قوانین معلوم مینماید در چه مورد باید میراث را به فرزندان شاه متوفی و در چه مورد به کسان دیگر واگذار کرد.

در کشورهای که تعدد زوجات مرسوم است شاه غالباً فرزندان بسیاری پیدا میکنند و موضوع جانشینی شاه مصادف با اشکالات زیاد میشود در چنین کشورها فرزندان شاه ممکن است بمقام سلطنت نرسند و مثلاً فرزندان خواهر شاه به تخت سلطنت جلوس نمایند.

زیرا رقابت بین فرزندان شاه برای تحصیل مقام سلطنت موجب کشمکش‌های داخلی بسیار میگردد ولی خواهر شاه چون فرزندان کم و محدود دارد یکی از فرزندان خویش مثلاً ارشد اولاد ذکور خود را برای سلطنت انتخاب میکند و به تخت مینشانند در بعضی از کشورها مثل هندوستان شعائر مذهبی و یا ملی مقرر داشته است همواره سلطنت در يك خانواده باشد و از آن خارج نشود و چون در عین حال تعدد زوجات هم در آنجا مرسوم است برای اینکه محقق گردد جانشین شاه متوفی دارای خون پاک خانواده سلطنتی است فرزندان خواهر ارشد شاه را برای جانشینی سلطان متوفی انتخاب مینمایند.

بالنهیجه تربیت و تأمین معاش اطفال از طرف پدر جزو وظایفی است که حقوق طبیعی معین نموده ولی ارث دادن به فرزندان جزو وظائف حقوق مدنی و سیاسی است.

فصل هشتم

وقتی قوانین طبیعی وجود دارد نباید با قوانین

مذهبی تصمیماتی درباره امور طبیعی گرفت

حبشیا يك روزه پنجاه روزه

دارند که خیلی سخت است و بعد از این پنجاه روز طوری ضعیف میشوند که فعالیت

از آنها سلب میگردد، ترکها هر وقت میخواهند بآنها حمله نمایند بعد از این روزه حمله میکنند.

روزهای شنبه برای یهودیان روز استراحت مقرر گردیده و برای اینکه از کارهای هفته بیاسایند دستور داده شده در این روز هیچ کار نکنند ولی کمال بی عقلی است که اگر در روز شنبه دشمنی بر یهودیان حمله نماید بعنوان اینکه روز بیکاری است از خود دفاع نکنند.

کامبیز پادشاه ایران وقتی بمصر حمله کرد و پلوز را محاصره نمود در صفوف اول سپاهیان ایرانی حیوانات را قرار داد که در نظر مصری ها مقدس بودند و بهمین جهت پادگان شهر جرأت نکردند تیراندازی نمایند بالنتیجه شهر سقوط کرد و حال آنکه بحکم عقل دفاع طبیعی از هر قانونی ولو قانون مذهبی بالاتر است.

فصل هشتم

مسائلی که با قوانین کشوری تنظیم شده نباید

با قوانین مذهبی تنظیم گردد

بموجب قوانین رومی اگر کسی يك شیء مخصوصی را از محل مقدسی سرقت نمود فقط بمجازات سرقت میرسید ولی بموجب قوانین شرع همین شخص محکوم به اهانت نسبت به مذهب هم میشد زیرا قوانین مذهبی بمحل سرقت توجه داشت در صورتیکه قوانین کشوری توجهش فقط مربوط بشیء سرقت شده بود. صرفاً بمحل سرقت توجه داشتن سبب میشود که توجه قانونگذار بماهیت سرقت و بچگونگی اهانت مذهبی جلب نگردد.

در گذشته همانطور که مرد میتوانست بواسطه خیانت زن تقاضای طلاق نماید زن هم میتوانست بعذر عدم وفاداری مرد تقاضای طلاق کند ولی باید دانست که این قانون بکلی برخلاف رسوم و آداب رومیها بود و فقط پس از اینکه مذهب مسیح در روم توسعه یافت این رسم برقرار گردید.

علتش این بود که پیشوایان و قانونگذاران مذهب فقط بقوانین شرع توجه داشتند و ازدواج را از نقطه نظر قوانین مذهبی مینگریستند بدیهی است باین ترتیب خیانت و یاعدم وفاداری زن و شوهر مساوی بود و باهم فرق نداشت ولی قوانین سیاسی و کشوری تمام ملل دنیا بین عدم وفاداری زن و مرد فرق گذاشته اند و همانطوری که عقل حکم مینماید این دو موضوع را از یکدیگر جدا نموده و نظرشان این بوده است که خودداری و عفت پرستی زن زیادتراً از مرد باشد زیرا زن همینکه عفت خود را از دست داد تمام صفات حسنه خود را از دست میدهد و همینکه قانون ازدواج را از لحاظ وفاداری و حفظ عصمت نقض نمود وابستگی خود را نسبت بمرد و خانواده از دست میدهد میتوان گفت چون طبیعت نمیخواسته است زن خائن باشد خیانت او را باعلائم مشخص ظاهر ساخته باین طریق که اگر زن خیانت کرد و طفل نامشروعی زائید نگهداری این طفل الزاماً بر عهده مرد است در صورتیکه فرزندان نامشروع مرد را بهیچوجه زن او نگهداری نمینماید و تأمین معاش آنها بعده وی نیست.

فصل نهم

موضوعاتی که بوسیله اصول حقوق مدنی

حل و تصفیه میگردد کمتر اتفاق میافتد که با قوانین

مذهبی حل و تصفیه شود

بطور کلی قوانین مذهبی دارای ابهت و شکوه و روحانیت است و حال آنکه قوانین مدنی در عوض دامنه دار و متوجه احتیاجات جامعه میباشد قوانین مذهبی که برای تکامل افراد بشر وضع گردیده بیشتر متوجه خوبی و سعادت افرادی است که بقوانین مزبور عمل میکنند و سعادت جامعه در درجه دوم از اهمیت است.

ولی قوانین مدنی برخلاف قوانین مذهبی متوجه خوبی و سعادت عموم افراد یعنی جامعه است.

اذا قوانین مذهبی هر قدر باشکوه و قابل احترام باشد نایستی مبنای قوانین مدنی قرار بگیرد.

در ازمنه گذشته رومیها برای تزکیه اخلاق و حفظ عفت زنها قوانینی وضع کرده بودند که جنبه مقررات سیاسی داشت و پس از اینکه سلطنت در روم برقرار گردید راجع به همین موضوع قوانینی وضع شد که جنبه قوانین مدنی داشت ولی وقتی مذهب مسیح در روم برقرار گردید قوانینی که از لحاظ حفظ عصمت زنها وضع نمودند بیشتر بجنبه قدس و ورغ ازدواج توجه داشت و آسایش جامعه مورد توجه قانونگذاران نبود مثلاً بدو بموجب قانون رومی هر گاه مردی زن خود را پس از محکومیت اخلاقی (یعنی محکومیت برای فحشاء) بخانه میآورد مثل این بود که شریک جرم از باشد.

ژوستینین امپراطور مسیحی روم مقرر داشت مرد میتواند زن محکوم را بخانه بیاورد مشروط بآنکه زن در سال در یک صومعه اقامت کرده باشد.

اگر مردی بجننگ میرفت و زن خبری از او نمی شنید میتوانست بهسولت شوهر کند زیرا اختیار طلاق در دست او بود لیکن قانون کنستانتین مقرر داشت چنین زنی بایستی چهار سال صبر کند و پس از چهار سال آن وقت میتواند تقاضای طلاق نموده و شوهر نماید در آن صورت اگر شوهرش مراجعت نمود نمیتواند زن را متهم بفحشاء نماید.

لیکن ژوستینین بموجب قانون دیگری مقرر کرد هر قدر از موقع غیبت مرد گذشته باشد زن نمیتواند شوهر نماید مگر بموجب شهادت و سوگند فرمانده جنگ، مرگ شوهر خود را ثابت کند.

ژوستینین که این قانون را وضع کرد نظرش تأمین اهمیت و مقام قدوسی ازدواج بود ولی در اینقسمت راه افراط را پیمود زیرا از زن تقاضای ارائه یک مدرک مثبت برای نشان دادن مرگ شوهر میکرد در صورتیکه یک مدرک منفی یعنی عدم بازگشت شوهر در مدت معین کفایت مینمود.

این قانون از زن تقاضا مینمود یک کار خیلی دشوار انجام بدهد و سرنوشت

مردی را که بجننگ رفته و در معرض صدها حوادث غیر مترقبه است تعیین نماید تا ثابت شود که مرد از زن خود دست نکشیده و فرار نکرده در صورتیکه قبول مرگ شوهر در این مورد یک امر عقلائی و طبیعی محسوب میگردید و در نتیجه قانون مذکور بتفع افراد لطمه میزد زیرا سبب میشد که زنی بدون شوهر و سرپرست بماند و دچار خطرات عدیده شود و بطور غیر مستقیم بتفع جامعه نیز لطمه وارد می آورد.

بموجب قانون ژوستینین امپراطور مسیحی روم اگر زن و شوهری میخواستند از هم جدا بشوند فقط بیک شرط میتوانستند طلاق بگیرند که موافقت نمایند در صومعه اقامت بگزینند.

این قانون برای جنبه مذهبی ازدواج اهمیت شایانی را قائل گردیده و مطلقاً نفع افراد را مهمل گذاشته و با اصول قوانین مدنی مغایرت داشت زیرا عللی که موجب طلاق میشود مختلف و متنوع است و نمیتوان این علل را هنگام ازدواج پیش بینی کرد اگر سختگیریهای قانون مذهبی برای طلاق همانا حفظ عفت و عصمت باشد میتوان بطریق آسانتری این منظور تأمین نمود بخصوص اینکه این موضوع یعنی حفظ عفت و عصمت از تمایلات جبلی بشر است از این گذشته قانون مذهبی ژوستینین با اصول طلاق مغایرت داشت زیرا عقلاً طلاق برای این صورت میگیرد که زن و شوهر بتوانند سپس ازدواج نمایند و این قانون آنها را وادار می کرد بصومعه بروند و از ازدواج صرف نظر نمایند.

فرضاً منظور قانون گزار این بود که زن و شوهر وجود خود را وقف عبادت خداوند نمایند باز هم منظور حاصل نمیگردید زیرا آنها بطیب خاطر این کار را نمیکردند و عمل آنها فاقد نیت باطنی بود و حال آنکه در اینگونه اعمال نیت لازم است.

فصل دهم

در کجا باید از قانون مدنی اطاعت کرد

و از قانون مذهبی تبعیت نمود

اگر مذهبی که با تعدد زوجات مخالف است وارد کشوری شد که تعدد زوجات در آنجا جائز می‌باشد در آن صورت قوانین مدنی نباید اجازه دهد مردی که دارای زنهای عدیده است این مذهب را قبول نماید زیرا ناچار است زنهای خود را طلاق دهد مگر اینکه بموجب قوانین دیگر برای سر نوشت و وضع اجتماعی زنهای چاره مخصوصی بیندیشند و گرنه سر نوشت زنهای تأسف انگیز خواهد شد و از مزایای اجتماعی زندگی خود محروم میگردند.

فصل یازدهم

اصول محاکمات بشری نباید مطابق

اصول محاکمات عقبی باشد

محکمه تفتیش عقاید عمومی که مطابق محکمه روز جزا از طرف کشیشان تشکیل شده و بر طبق روح آن دادگاه گناهکاران را در آتش می‌سوزانند برخلاف مدنیت است بطوریکه مشاهده می‌کنیم ایجاد و بقای این محکمه در همه جا مصادف با اعتراضات و مخالفت‌های شدید شده و اگر تا کنون این دادگاهها باقی است فقط برای اختلافی است که بین معارضین و مخالفین آن وجود دارد این محکمه در هر کشوری و هر نوع حکومتی تشکیل گردد زیان بخش است و هیچ فائده بر آن مترتب نیست زیرا در حکومت‌های سلطنتی باعث پروراندن خائنین میشود و در کشورهای جمهوری کمک بفساد اخلاق مینماید و در حکومت‌های استبدادی نظیر اصول استبداد مخرب جامعه می‌باشد.

فصل دوازدهم

دنباله موضوع فصل قبل

یکی از اصول ضد و نقیض دادگاه تفتیش عقائد^۱ که برخلاف اسلوب محاکمه می‌باشد اینست که وقتی دو نفر متهم را بدادگاه می‌آورند کسی که بگناه خود اقرار کرد مصون از مجازات است و برعکس شخص که منکر گناه خود میشود در آتش می‌سوزد اینگونه صدور رأی ناشی از افکار مذهبی است و روحانیان عقیده دارند کسی که منکر گناه خویش می‌باشد سرکش و طاغی است ولی کسیکه بگناه خود اعتراف مینماید و در صدد استغفار می‌باشد آمرزیده است. لیکن باید توجه کرد که این اصل مذهبی در محاکم بشری قابل اجرا نمی‌باشد زیرا محکمه عدالت بشری فقط بعمل اشخاص توجه دارد و هر کسی را که مرتکب عمل بد شد قابل مجازات میدانند.

بعبارت دیگر عدل بشری از قلوب افراد و دل‌های مردم آگاه نیست و فقط عمل آنها را مورد توجه قرار میدهد ولی عدل الهی چون بقلب افراد هم راه دارد میتواند بین تبهکاران و توبه‌کاران فرق بگذارد.

فصل هجدهم

در مورد ازدواج چه موقع باید از قوانین مذهبی

و چه موقع باید از قوانین مدنی تبعیت نمود؟

در تمام ادوار زندگی بشر و در تمام کشورها مذهب کم و بیش در امر ازدواج مداخله کرده است زیرا بمحض اینکه موارد نامشروع و یا ناپاکی بنظر مردم رسید از مذهب استمداد نموده اند تا برای آنها چاره بیندیشد و مذهب هم گاهی آنها را تصویب نموده و صورت شرعی بدان داده و زمانی در مواردی رد کرده است از طرف دیگر نظر باینکه ازدواج یکی از اعمالی

۱- مقصود از دادگاه تفتیش عقاید اصول انگلیزیسیون قرون وسطی است که تا اواخر قرن هیجدهم رواج داشته است. مترجم

است که فوق العاده مورد توجه جامعه می باشد ناچار لازم شده قوانین مدنی هم در آن دخالت داشته باشند و آنرا تنظیم کنند .

تمام مسائلی که مربوط با اهمیت ازدواج و طرز عقد آن می باشد و تمام مسائلی که بازواج جنبه ملکوتی و قدوسی می دهد و به افراد و جماعت می فهماند که این امر مورد توجه خاص خداوند است بمذهب ارتباط دارد .

ولی نتایج ازدواج از لحاظ مالی و مزایایی که زن و شوهر برای یکدیگر قائل میشوند و مسائل مربوط بخانواده جدید التأسیس و خانواده هاییکه زن و شوهر از آن خارج شده اند مربوط بقوانین مدنی است .

چون یکی از مقاصد بزرگ ازدواج اینست که از ارتباط های نامشروع جلوگیری نماید لذا قوانین مذهبی و مدنی این منظور را با کمک یکدیگر حاصل مینمایند و باین طریق همانطوریکه مذهب در امر ازدواج مداخله مینماید تا این وصلت طبیعی مشروع باشد قوانین مدنی هم مقررات دیگری را بموقع اجرا می گذارد که بر استحکام بنیان عقد بیفزاید علت اینکه قوانین مدنی بمد استحکام بنیان عقد ازدواج می باشد این است که اصطلاحی با قوانین مذهبی ندارد مثلاً اگر قوانین مذهبی تشریفات مخصوصی را برای ازدواج مقرر داشته قوانین مدنی نیز رضایت والدین را لازم دانسته و این دو موضوع هیچ بایکدیگر مغایرت ندارد ولی اگر قوانین مذهبی و مدنی از لحاظ فسخ عقد ازدواج متفاوت باشد در آن صورت ممکن است بین آنها اصطکاک حاصل شود مثل اینکه قانون مذهبی طلاق را جایز نداند و قانون مدنی آنرا جایز بداند .

گاه اتفاق می افتد که قوانین مدنی بجای اینکه ازدواج را فسخ نماید زن و شوهر را برای اینکار مشمول مجازات میکند^۱.

در رم قدیم بموجب قوانین پایی ازدواج هایی که مطابق شرائط مخصوص صورت نمی گرفت مشمول مجازات میشد ولی منجر بطلاق و جدائی زن و شوهر نمی گردید

۱- این موضوع در فصل بیست و یکم کتاب بیست و سوم روح القوانين ارتباط قوانین با شماره افراد بیان و تشریح گردیده . مترجم .

تا وقتی که آنتوان امپراطور روم نطقی درین باب ایراد کرد و آنگاه بآراء عمومی مراجعه نمود و در نتیجه اینگونه ازدواجها بکلی ممنوع گردید .

این ممنوعیت تأثیر زیادی در تقلیل ازدواجها نمود بطوریکه تقریباً دیگر زناشوئی نمی کردند .

در گذشته گفتیم قوانین مدنی بر حسب مقتضیات وضع میشود بهمین جهت گاهی از اوقات در جلوگیری از زیانها و یا ترمیم آنها مؤثرتر است .

فصل چهاردهم

موضوع ازدواج بین خویشاوندان و ارتباط آن

با قوانین طبیعی و قوانین مدنی

موضوع ممنوعیت ازدواج بین اقارب يك موضوع بسیار دقیقی است و تشخیص اینکه موضوع مزبور آیا مربوط بقوانین طبیعی و یا قوانین مدنی است دشوار می باشد و برای فرق گذاشتن بین این دو باید اصولی را در نظر گرفت که ذیلاً شرح داده میشود .

ازدواج پسر با مادر از نظر طبیعی جائز نیست و بحکم قانون طبیعی ممنوع می باشد زیرا ازدواج مزبور نظم طبیعی را بهم میزند چه آنکه پسر بایستی پدر را محترم شمرده و از او اطاعت کند و از طرفی زن باید شوهر را محترم بشمارد و اطاعت از او را فرض خود بداند و وقتی پسر و مادر با هم وصلت کردند این ازدواج باعث واژگون شدن مبنای احترام و اطاعت میشود و از طرف دیگر قوانین طبیعی موعده زائیدن زن را جلوانداخته و موعده ای که مرد میتواند فرزندی تولید نماید عقب رفته حال اگر پسر و مادر با هم وصلت کنند هنگامیکه پسر بسن بلوغ رسیده و میتواند تولید فرزند نماید زن استعداد زائیدن را از دست داده است و چنین ازدواجی بر خلاف قوانین طبیعی است^۱.

۱- آیا در این مورد نمیتوان علل دیگری که برخلاف قانون طبیعی است در نظر گرفت که آن عبارت از اختلاط دو خون اولیه است چه آنکه اختلاط دو خون بیگانه همیشه موجب بقیه در صفحه بعد

ازدواج پدر با دختر گرچه نظیر ازدواج مادر و فرزند از لحاظ طبیعی نفرت آور است ولی تا آن اندازه منفور نیست زیرا از نظر طبیعی دو مانع مذکور در فوق وجود ندارد و بهمین جهت است که تاتارها با دختران خود وصلت مینمایند ولی هرگز با مادران خویش ازدواج نمیکند^۱.

و اما علت اینکه ازدواج پدر با دختر از نظر طبیعی نفرت آور است. پدر موظف بتربیت و اعاشه فرزندان خود میباشد و در عین حال نگران حفظ عفت و عصمت آنهاست بطوریکه دختران با جسمی سالم و روحی پاک بزرگ بشوند زیرا در سایه داشتن این دو مزیت است که بعدها سعادت مند خواهند شد، بدیهی است چنین پدری نمیایستی مرتکب حرکاتی گردد که شخصاً باخلال عفت و عصمت دختر خود کمک نماید و اگر گفته شود ازدواج موجب اخلال عفت و عصمت نیست باید دانست قبل از ازدواج زن و شوهر باید یکدیگر را پسندند و مجذوب یکدیگر بشوند همین مذاکرات و مغالزه‌های مقدماتی است که بشدت مورد نفرت پدران میباشد بنابراین باید بین مریبان دختر و خود دختران و بین آنها یک تعلیم میدهند و آنها یک تعلیمات را دریافت میدارند از لحاظ عفت و عصمت فاصله و حد معینی وجود داشته باشد که عفت دختران محفوظ بماند و برای همین حفظ عفت و عصمت است که پدران با کمال دقت مواظبت مینمایند دختران با جوانانیکه باید در آینده شوهر آنها بشوند آمیزش ننمایند تا مبادا بعفت آنها خللی وارد گردد.

بقیه از صعه قبل

بهمودی اخلاق و آداب و رسوم و هوش و ارتباط و معاشرت و سایر ملکات در ساختمان آدمی میگردد و در ازدواج مادر با پسر خون فرزندی که تولید میشود همان دو خون اولیه است که هیچگونه تغییری در آن راه نیافته بعلاوه از نظر اجتماعی در ازدواج بیگانگان يك خانواده جدید تشکیل میابد و در چنین ازدواجی خانواده جدیدی تشکیل نمیکرد و نیز آنها میتوانند در چنین ازدواج رغبت و ذوق و نمایان جنسی که موجب تحکیم میانی دوستی و علاقه مندی میگردد وجود خواهد داشت؟! هرگز... مترجم

۱- قانون ازدواج با دختران یکی از قوانین قدیمی تاتارهاست بطوریکه پربکوس در سیاحت نامه خود که در عین حال شرح سفارت اوست بیان میکند آتیل با دختر خود اسکا ازدواج کرد و در بین بعضی از قبایل وحشی قرون قدیمه نیز معمول بوده ولی در دنیاى امروز در بین هیچیک از اقوام و ملل وجود ندارد و اگر چنین امری اتفاق افتد بصورت يك واقعه مهم و خارق العاده و حتی در کشورهای متعده بعنوان يك جنایت تلقی میگردد. مترجم.

موضوع ازدواج خواهر و برادر هم بهمان علت ازدواج پدر و دختر برخلاف طبیعت است و همینکه پدر و مادر با اصول اخلاق فرزندان خود را بزرگ کردند طبعاً خواهر و برادری که زیر دست آنها تربیت شده اند بشدت از ازدواج با یکدیگر متنفر دارند.

در بعضی از کشورها حتی پسر عمو و دختر عمو هم نمیتوانند با هم وصلت کنند و علتش اینست در قدیم زمانیکه مردم هنوز بتجمل عادت نکرده بودند و دو برادر متأهل در يك خانه زندگی میکردند و فرزندان این دو برادر از کودکى با هم بزرگ میشدند و یکدیگر را بچشم خواهری و برادری مینگریستند و همان حجب و حیائی که بین خواهر و برادر ایجاد میگردد بین پسر عمو و دختر عمو هم بوجود میآید.

موضوع زندگی دسته جمعی يك خانواده بزرگ در يك خانه و بالنتیجه تولید نفرت در ازدواج بین اقارب بقدری مؤثر است که آثار آن تقریباً در تمام کره زمین دیده میشود و منحصر بنقطه مخصوصی نیست و حال آنکه بین آن نقاط مختلف در قدیم هیچ نوع ارتباطی وجود نداشته است مثلاً هیچیک از اهالی کشور روم ژاپن مسافرت نکرده بودند که بآنها بیاموزند ازدواج بین پسر عمو و دختر عمو ممنوع میباشد و نیز بین اعراب و منطقه مالدیو روایتی برقرار نبوده با اینوصف مشاهده میشود که در هر دو جا ازدواج بین خواهر و برادر ممنوع میباشد.

اگر بعضی از ملل قدیمه ازدواج بین پدر و دختر و یا خواهر و برادر را جائز دانسته اند ملل با معرفت از آنها تبعیت ننموده اند از آن گذشته عقائد مذهبی هم در این اعمال بی رویه تأثیر داشته است و مردم تحت تأثیر قوانین مذهبی باین قبیل ازدواجها تن در میدادند مثلاً هر گاه **آشوریها** با مادران و **ایرانیان** با خواهران در قرون قدیم ازدواج مینمودند دسته اول برای احترام **سمیرامیس**^۱ و دسته دوم بر حسب دستور مذهبی **زرتشت** بوده است.

۱- سمیرامیس ملکه اضافه بابل است که با هفت پسر خود بنام ترمک و تقدیس ازدواج کرد و به آسمان صعود نمود و سابقاً در این باب توضیح کافی داده شده است. مترجم

اگر مصریها با خواهران خود وصلت مینمودند برای پیروی از حکم مذهب و پیروی از حکم ایزیس بوده است و چون قوانین مذهبی در قدیم طوری بوده که اشخاص میبایستی برخلاف میل باطنی در راه خدایان کارهایی انجام بدهند اینگونه ازدواجها را نباید ازدواج طبیعی دانست.

اکنون میتوانیم بفهمیم که چه ازدواجهایی مطابق قانون طبیعی و کدام يك از آنها بر طبق قانون مدنی ممنوع گردیده است.

نظر باینکه اطفال در خانه پدر و مادر خود زندگی میکنند و بعد از عروسی هم ممکن است در آنجا زندگی نمایند برای حفظ حیای طبیعی ازدواج داماد با مادر زن و ازدواج عروس با پدر شوهر ممنوع است و این ممنوعیت طبیعی میباشد و بطریق اولی قانون مدنی نباید آنرا جائز بداند.

در بین بعضی از ملل که پسر عمو و دختر عمو در يك خانه مسکن میکنند ازدواج آنها بحکم طبیعت ممنوع است و در بین بعضی از ملل دیگر که در خانههای جدا گانه آنها زندگی مینمایند این ازدواج جائز میباشد و در نقاطی که طبیعت این ازدواج را جائز دانسته اند قوانین مدنی هم آنرا مجاز میدانند.

نظر باینکه عادةً شوهر خواهر وزن برادر در يك خانه زندگی نمیکند بنابراین ازدواج آنها بحکم طبیعت ممنوع نیست و جائز است و اگر احیاناً در بعضی از نقاط این ازدواج ممنوع است بحکم قانون مدنی است نه قانون طبیعی و مطیع کیفیات مخصوص و اخلاق و آداب محلی میباشد.

ممنوعیتهای طبیعی ازدواج یعنی ممنوعیتهای ناشی از قوانین طبیعی همواره غیر قابل تغییر است زیرا مطیع يك امر غیر قابل تغییر میباشد که همانا اقامت پدر و مادر و فرزندان در يك خانه است.

ولی ممنوعیتهای قانون مدنی در موارد ازدواج تغییر مینماید زیرا مطیع عوامل تغییر پذیر میباشد زیرا گاه میشود دختر عمو و پسر عمو در يك خانه زندگی میکنند و گاه در يك خانه زندگی نمینمایند اینست که در مورد اول ازدواج جائز نیست ولی در مورد دوم جائز است.

بهین علت است که قانون موسی و قوانین مصریها ازدواج بین شوهر خواهر وزن برادر را جائز دانسته و حال آنکه در ملل دیگر این ازدواج ممنوع بوده است.

در هند این ازدواج جائز است زیرا در آن اقلیم عمو حکم پدر را دارد و باید برادرزادههای خود را بچشم فرزندی دیده و وسائل زندگی و وصلت آنها را فراهم نماید و باز در همان اقلیم بواسطه وجود احساسات رقیق و قابل تحسین ازدواج با خواهر زن جائز است و اگر زوجه مردی بمیرد میتواند با خواهر زن خود وصلت نماید چه در این صورت زن جدید خاله فرزندان آن مرد خواهد بود و مثل اولاد خویش از آنها پرستاری خواهد نمود.

فصل پانزدهم

مسائلی که باید مطابق حقوق سیاسی حل و

تصفیه گردد نباید بر طبق حقوق مدنی تصفیه شود

افراد بشر بدو آزادی طبیعی و

وحشی داشتند ولی بعداً از این آزادی طبیعی صرف نظر نموده و خود را تحت مقررات قوانین سیاسی قرار دادند و در عین حال شرکت طبیعی در اموال یکدیگر را نیز ترك نموده و حاضر شدند تحت مقررات قانون مدنی زندگی کنند باین ترتیب که مال هر کس متعلق بخود او باشد.

قوانین سیاسی سبب گردید افراد متمدن واجد آزادی بشوند و قوانین مدنی هم مالکیت آنها را تأمین کرد اینك نباید مسائلی را که مشمول مقررات قوانین مدنی است و بوسیله آن قانون باید حل و تصفیه شود در سایه اجرای قوانین سیاسی حل و تصفیه نمود.

زیرا همانطوریکه گفتیم قوانین سیاسی برای اداره کردن اصول آزادی افراد وضع شده و حال آنکه قوانین مدنی ضامن مالکیت افراد میباشد.

اشخاصیکه میگویند مصالح افراد باید فدای مصالح جامعه شود و باین طریق

میخواهند بفهمانند که مال یک نفر باید در راه مصالح يك ملت مصرف گردد . الغاء شبهه مینمایند .

آری مصالح فرد باید فدای مصالح جامعه شود ولی هنگامیکه موضوع قوانین سیاسی در میان است در این حال میتوان آزادی يك و یا چند نفر را فدای مصالح کشور کرد مثل زمان جنگ ولی این تعریف هنگامیکه پای اموال و مالکیت مردم در میان است صدق نمیکند زیرا مصالح جامعه اقتضا میکند و حتی مصالح جامعه عبارت از اینست که هر يك از افراد آن جامعه بموجب مقررات قانون مدنی مالك اموال خود باشند .

سیرون میگفت : قوانین فلاحی (قوانین تقسیم اراضی فلاحی) قانون بدی است زیرا اساس تمدن بر این اصل استوار شده که هر کس مالك اموال خود باشد و این قانون باین اصل لطمه میزند .

بنابراین همواره باید این اصل را ملحوظ داشت که مصالح جامعه بهیچوجه در این نیست که بموجب مقررات قوانین سیاسی حق مالکیت شخص را از او منتزع نمایند و حتی يك قسمت از اموال او را تصاحب کنند مگر اینکه بموجب مقررات قانون مدنی خسارات او را جبران نمایند .

هر وقت جامعه برای خود محتاج و جوهی بشود بهیچوجه نباید متوسل بقوانین و مقررات سیاسی گردد . . . اگر زمامدار کشور بخواهد برای مصالح عمومی عمارتی بسازد و یا جاده‌ئی احداث کند لازم است که مخارج آنرا تأدیه نماید و جامعه‌ئی که خواهان این عمارت یا جاده است عیناً نظیر يك آدم معمولی است که بایک آدم معمولی دیگر معامله میکند و قانون مدنی هم ضامن تأمین مصالح معامله کنندگان میباشد .

هر گز نمیتوان باتکای قوانین سیاسی شخص را وادار بواگذاری میراثوی کرد زیرا یکی از بزرگترین مزایای قانون مدنی برای افراد اینست که کسی نتواند در اموال آنها دخل و تصرف نماید .

حتی بعد از آنکه ملل وحشی کشور روم را مسخر نمودند با اینکه خود را

آزاد میدانستند همین آزادی آنها را بسوی عدالت و انصاف راهنمایی نمود و شدیدترین و وحشی‌ترین حقوق خود را با ملایمت و مسالمت استیفا میکردند، کسانی که این موضوع را باور ندارند بکتاب **بومانوار** راجع باسلوب قضاوت در قرن دوازدهم میلادی مراجعه نمایند .

اسلوب جاده سازی آن ملل وحشی عیناً نظیر امروز بود ، وقتی ساختمان يك جاده خیلی خرج بر میداشت جاده دیگری می ساختند که ارزانتر باشد و حتی المقدور جاده جدید را نزدیک بجاده قدیم می ساختند ، بهای زمین مردم را که وسط جاده می افتاد از عوارض راه می پرداختند و با مردم مطابق قوانین کشوری رفتار میکردند .

فصل شانزدهم

مسائلی را که باید با قوانین سیاسی حل کرد

نباید بوسیله قوانین مدنی حل و تصفیه نمود

اگر مقرراتی که مربوط بحق

مالکیت افراد کشور است با مقرراتیکه مربوط بحق آزادی آنهاست اشتباه نشود چگونگی تمام مسائل آشکار خواهد شد و معلوم میگردد هر يك از مسائل را با کدام يك از این قوانین باید حل و تصفیه کرد .

مثلاً در جائیکه موضوع دخل و تصرف در املاک و محل سکونت دولت در میان است این موضوع بایستی بوسیله قوانین سیاسی حل و تصفیه شود نه بوسیله قوانین مدنی علت آن این است ، همانطور که در کشور برای تنظیم مالکیت مردم بایستی قوانین مدنی وجود داشته باشد همانطور هم لازم است دولت برای بقای خود و محل سکونت خویش املاکی داشته باشد .

حال اگر املاک دولت را از دستش بگیرند و در آن دخل و تصرف کنند دولت ناچار است برای املاک و محل سکونت خویش سرمایه دیگری گرد آورد و چون

بایستی این پول و سرمایه را از ملت بگیرد موجب عدم رضایت ملت و در نتیجه واژگون شدن اساس دولت فراهم میگردد.

پس املاك و محل سکونت سرمایه دیگری برای دولت است لیکن نباید در این املاك دخل و تصرف نمود و آنرا از دست دولت گرفت.

قانون وراثت در حکومت‌های سلطنتی مقرون بصلاح دولت است، تا وقتی که این قانون باقی است و اجرا میشود معایب ناشیه از حکومت استبدادی که همه چیز خود سرانه و هیچ قانونی رعایت نمیشود بروز نخواهد کرد.

اشتباه نشود قانون وراثت در حکومت‌های سلطنتی برای اصلاح خانواده سلطنتی وضع نشده بلکه برای صلاح مملکت وضع گردیده زیرا صلاح کشور در این است که سلطنت موروثی باشد و اموال سلطان بعد از مرگش بفرزند و خانواده او برسد.

قانونی که میراث افراد را تنظیم مینماید و بموجب آن اموال متوفی بنسبت معلوم و معینی بازماندگان او میرسد يك قانون مدنی است که حافظ و ضامن منافع افراد است لیکن قانونی که مسئله وراثت را در حکومت‌های سلطنتی تنظیم مینماید يك قانون سیاسی است زیرا منظور آن حفظ و ضمانت حقوق افراد نیست بلکه صلاح و بقای دولت را در مد نظر دارد.

نتیجه این تعریف اینست که وقتی قانون سیاسی وراثتی را بر قرار کرد و سپس اصل موضوع یعنی موضوع وراثت از بین رفت در آن صورت معنی ندارد کسانی باتکای قانون مدنی ادعای میراث نمایند. و همچنین نمیتوانند باتکای قوانین مدنی ملل دیگر تقاضای میراث کنند زیرا قوانین هر ملتی مخصوص بخود آن ملت میباشد و هر ملتی برای خود قانون وضع مینماید نه برای ملل دیگر.

مثلا قوانین مدنی کشور فرانسه قابل اجرا نیست همانطور که قوانین ملل دیگر در آنجا قابل اجرا نمیشد.

و قتی که قانون سیاسی يك خانواده را از ارث محروم نمود دیگر آن خانواده نباید و نمیتواند باتکای قانون مدنی تقاضای میراث کند زیرا همواره مورد ادعای

اینگونه خانواده‌ها تصرف کشورها و فرمانروائی بر ملل بزرگ و کوچک است و خیلی مضحك است درجائی که مسئله کشور و یا جهان در بین است چنین موضوع را روی اصول حقوق مدنی که مربوط بدعوی فلان شخص در باره ناودان و یا راه آب می باشد حل و تصفیه کرد (این جمله از کتاب قانون سیرون اقتباس شده است).

فصل هفدهم

دنباله موضوع فصل قبل

تبعید یا نفی بلد بطوری که در یونان قدیم مرسوم بوده بایستی مطابق قوانین سیاسی صورت بگیرد نه قوانین مدنی^۱ اینگونه تبعید برخلاف تصور بعضی نه تنها با اصول حکومت جمهوری که مبتنی بر آزادی است لطمه نمیزند بلکه برعکس مؤید آزادی است، آنهایی که تبعید و نفی بلد را در یونان قدیم برخلاف اصول حکومت مردم تشخیص داده اند از آن جهت است که تصور کرده اند آن نفی بلدها مثل تبعیدهای امروز جنبه مجازات داشته در صورتیکه اینطور نبوده است ارسطو در کتاب جمهوری میگوید: در یونان حکما معتقد بودند این رویه خوب است و حال که یونانیهای قدیم این رویه را خوب میدانسته اند ما نباید آنرا بد بدانیم زیرا زمان ما با آن زمان فاصله زیاد دارد و ما قادر نیستیم از دریچه چشم مردم آن زمان و قضاوت آن دوره این موضوع را قضاوت نمائیم این قانون جنبه مجازات نداشت و بلکه باعث تکریم و تجلیل محکوم میشد و بهمین جهت وقتی در شهر آتن از قانون نفی بلد سوء استفاده کردند و بجای اشخاص بالیاقت و صاحب نفوذ اشخاص بی لیاقت را تبعید نمودند قانون نفی بلد روح خود را از دست داد و منسوخ گردید.

۱- نفی بلد و بقول یونانیهای قدیم استراسیزم از مقرراتی بود که یونانیها برای جلوگیری از بروز دیکتاتوری وضع کردند باین طریق که هر وقت نفوذ یکی از زمامداران زیاد میشد و تصور میکردند ممکن است بخیال دیکتاتوری بیفتند برای مدت پنج سال او را نفی بلد میکردند ولی این تبعید برخلاف امروز جنبه مجازات نداشت و حتی کم و بیش حاکی از تقدیر و تکریم بود.

علت حسن این قانون این بود که وقتی اشخاص با لیاقت خیلی متغذیه شدند و بیم دیکتاتوری آنها میرفت بدون اینکه آنان را اذیت و آزار نمایند با دادن عنوان نفی بلد بر احترام و مقام معنوی آنها میافزودند و آنها را راضی و مسرور کرده و در عین حال از عملیات بی رویه و شدید آنها جلوگیری مینمودند.

فصل هیجدهم

آیا قوانین متناقض و آنهایی که ظاهر را

مخالف یکدیگر میباشند از یکنوع هستند؟

بطوریکه پلوتارک صریحاً در کتاب خود بعنوان مقایسه بین لیکورک و نوما میگوید در روم قدیم شوهرها مجاز بودند زن خود را بمرد دیگری امانت بدهند.

در شرح زندگی کاتن دانشمند رومی مسطور است که او زوجه خود را به هورتانسیوس امانت داد، بدیهی است کاتن آدمی نبود که برخلاف مقررات کشور خود رفتار نماید.

از طرف دیگر قانون مخصوصی در روم وجود داشت که هر گاه مردی از خیانت زن خود آگاه شود و او را برای مجازات بمحکمه نفرستد و یا بعد از محکومیت مجدداً او را بخانه خود بیاورد در خور مجازات است.

این دو قانون یعنی قانون امانت دادن زن و قانون بالا بر حسب ظاهر با هم متناقض میباشند در صورتیکه اینطور نیست زیرا قانون امانت دادن زن از قوانینی است که طبعاً از اسپارت به روم سرایت کرده و منظور از وضع این قانون آن بوده که کشور فرزندان قوی البنی و نیرومند داشته باشد و در نتیجه يك قانون سیاسی است ولی قانون دیگر که حاوی مجازات شدیدی برای زنهای خائن میباشد برای تزکیه اخلاق و حفظ عفت و عصمت وضع شده و در نتیجه يك قانون مدنی یا کشوری است

۱- دلیل عدم تناقض این دو قانون اینست که در امانت دادن شوهر بمیل و با اطلاع خود زن را با امانت میداد ولی در فحشاء زن بدون اطلاع شوهر مرتکب فحشاء میشده و با خیانت میکرده بنابراین در ظاهر هم متناقض نیستند و دومورد متفاوت هستند. مترجم

این دو قانون از یکنوع نیستند و بر خلاف آنچه ظاهراً استنباط میشود متناقض نمیباشند.

فصل نوزدهم

مسائلی که باید بوسیله قانون خانواده گی حل

و تصفیه شود نباید با قانون مدنی حل و تصفیه گردد

یکی از قوانین طوایف ویزیکوت این بود که اگر غلامان خانواده مشاهده کردند در آنجا زن و مردی بطریق نامشروع با هم آمیزش نموده اند زن و مرد را بیکدیگر بسته و هر دو را برای مجازات نزد شوهر یا قاضی ببرند این قانون خیلی بد و حتی سهمگین بود زیرا وظیفه مجازات کردن و کشیدن انتقام را بر عهده غلامان یعنی اشخاصی گذاشته بودند که خیلی پست و فاقد خصائل حمیده بودند.

در کشورهای خاور زمین که رسم حرمسرا برقرار است و غلامان عهده دار حفظ حرمسرا و عدم آمیزش زنهای حرم با اجنبی هستند این رسم بد نیست. . . در آنجاها غلامان زنان و مردان فاسد الاخلاق را دستگیر کرده و بمجازات میرسانند که نه فقط آنها مجازات شده باشند بلکه ثابت کنند وظیفه خود را بخوبی انجام داده و بهیچوجه غفلت نمینمایند و از این حیث نباید سوءظنی متوجه آنها بشود.

ولی در کشورهایی که زنان آزاد هستند و مجوس حرمسرا نمیباشند این قانون خیلی بد است زیرا خانم خانه را تحت اطاعت غلامان و خدمتگزاران میگذارد.

فرضاً هم که خانه را تحت اطاعت غلامان و خدمتگزاران بگذارند این رسم نباید هرگز از حدود مقررات خانواده گی تجاوز نماید و صورت يك قانون مدنی را بخود بگیرد.

فصل بیستم

مسائلی که باید بموجب مقررات حقوق بشر

حل و تصفیه شود نبایستی با قوافین مدنی حل و تصفیه گردد

(منظور از حقوق بشر حقوق بین الملل است)

..... آزادی عبارت از این است که شخص مجبور نباشد بر خلاف مقررات قانون کاری را انجام دهد، این آزادی حاصل نمیشود مگر اینکه قانون مدنی در کشور اجرا گردد.

بنابراین وقتی که ما میگوئیم آزاد هستیم معنایش این است که تحت لوای قانون مدنی زندگی میکنیم.

ولی نظر باینکه رؤسای دول و زمامداران بین خودشان يك قانون مدنی ندارند که تحت لوای آن زندگی کنند فیما بین آزاد نیستند و همواره ممکن است تحت فشار قرار بگیرند و یا به زمامداران دیگر فشار وارد آورند بهمین جهت معاهداتی را که اجباراً منعقد کرده اند عیناً مثل معاهداتی است که بطیب خاطر امضاء نموده باشند و دارای اعتبار میباشد زیرا بقای حالت اجبار وضع عادی زندگی آنها است.

ما افراد ملت که تحت لوای قانون مدنی زندگی میکنیم اگر وقتی ناچار شدیم قراردادی را برخلاف مقررات قانون منعقد نمائیم به استناد همان قانون مدنی میتوانیم آنرا لغو کنیم و خود را از فشار تعهدات غیر قانونی آزاد نمائیم ولی رؤسای دول و کشورها نمیتوانند این کار را بکنند و چون زور گفتن و زور شنیدن وضع عادی زندگی آنهاست ناچارند تعهدات قراردادی را که جبراً بر آنها تحمیل شده بپذیرند، زیرا اگر شانه از زیر بار تعهدات خالی کنند بدان میماند که از وضع عادی و زندگی همیشگی خود شکایت نمایند و یا بخواهند مافوق سایر رؤساء دول

قرار بگیرند و یا سایر فرمانداران را اتباع خود بدانند و بالاخره مثل اینست که بخواهند بر خلاف طبیعت اشیاء و احوال آنها رفتار کنند.^۱

فصل بیست و یکم

مسائلی که باید بوسیله حقوق بین المللی حل و

تصفیه گردد نبایستی بوسیله حقوق سیاسی حل و تصفیه شود

قوانین سیاسی مقرر میدارد

هر مجرمی در محاکم جنائی و مدنی کشوری که در آنجا هست محاکمه شود و تحت نظر زمامداران آنجا باشد از طرف دیگر بموجب قوانین بین الملل سلاطین و رؤساء دول نمایندگانی را بنام سفیر بدربار یکدیگر میفرستند لیکن دلایل طبیعی اجازه نمیدهد این نمایندگان مطیع سلاطین و محاکم کشوری باشند که بدانجا اعزام شده اند.

علتش این است که نمایندگان نامبرده. نماینده قول و تعهدات پادشاه متبوع خود میباشند و این قول و تعهد باید آزاد و هیچ نوع مانعی در مقابل خود نداشته باشد.

گاهی ممکن است سفرا و نمایندگان طرف نفرت درباری که در آنجا مأموریت دارند واقع شوند زیرا آنها از طرف پادشاه خود که آزاد و بلا مانع است سخن میگویند و در این صورت باید مصونیت داشته و مورد تعذیر واقع نگردند سفیر و نماینده دولت دیگر را نباید برای عدم پرداخت وام و یا با اتهام جنایت توقیف کرد زیرا در چنین صورتی توقیف آنها آسان میشود بهمین جهت سلاطین هر گز اشخاصی را برای سفارت انتخاب نمیکند مگر اینکه از خصائل حمیده آنان اطمینان داشته و بدانند مرتکب اعمالی نخواهند شد که لطمه به حیثیت پادشاه متبوع آنها بزند.

بالنهیجه در مورد سفرا و نمایندگان سلاطین و رؤساء دول بیگانه باید اصول

۱- این تصورات و فروض در ارمنه نی بوده ده مجمع اتفاق ملل شورای امنیت و مرجع شکایت از تخلفات و نقض قراردادهای وجود نداشته ولی امروز که ملل عالم این مجامع و مراجع را بوجود آورده اند دیگر این فروض نمیتواند کاملاً مصداق پیدا کند. مترجم

حقوق بین الملل را در هر کشوری رعایت کرد و نسبت به آنان طبق قوانین سیاسی رفتار نمود و اگر سفیر یا نماینده‌ای از مقام خود سوء استفاده کرد باید به پادشاه متبوع اوشکایت کرد در این صورت از دو حال خارج نیست یا پادشاه چنین نماینده را مجازات خواهد کرد و یا شریک اعمال او خواهد شد و معلوم خواهد گردید اعمال بی‌رویه او بر حسب دستور پادشاه متبوع خود بوده است.

فصل بیست و دوم

سرگذشت شوم اینکاآتوآلپا

وقتی اسپانیولیا مکزیك را تصرف نمودند اصولی را که گفتیم با بیرحمی لغو کردند و سفیر مکزیك اینکاآتوآلپا را بقتل رسانیدند این شخص جز بوسیله حقوق بین‌المللی نمیایست بطریق دیگری تحت محاکمه قرار گیرد ولی اسپانیولیا بوسیله قوانین سیاسی و مدنی او را محاکمه کردند و با تهم اینکه چندین نفر از اتباع خود را کشته و زنان متعدد داشته او را محکوم نمودند و بدتر از همه بوسیله قوانین سیاسی و مدنی اسپانیول او را محاکمه کردند نه بوسیله قوانین مکزیك و با این عمل حقوق بین‌المللی را نقض کردند.

فصل بیست و سوم

وقتی که قوانین سیاسی بر اثر بعضی کیفیات

موجب انهدام دولت شد باید بقوانین سیاسی دیگر متوسل

گردید که دولت را حفظ کند این قوانین گاهی از

اوقات باعث پیدایش حقوق بین‌المللی میشود

. وقتی که قانون سیاسی در کشوری

اصولی را برای وراثت حکومت و دولت تعیین مینماید و این اصول باعث انهدام آن حکومت یا دولت میشود نباید تصور کرد قانون سیاسی دیگری قادر به تغییر و جبران آن نیست و نیز نباید تصور نمود این قانون معارض و متناقض قانون اول

میشد زیرا بطور کلی اساس وضع هر قانونی ناشی از این اصل است که نجات و سعادت ملت تأمین گردد. وضع قانون خود اساسی‌ترین قانونهاست.

در جاهای دیگر روح القوانين گفته‌ایم وقتی يك دولت بزرگی فرع دولت دیگری گردید ضعیف خواهد شد و دولت دیگر را ضعیف خواهد کرد زیرا صلاح هر کشوری در آن است که زمامداریش در خود آن کشور باشد و در مصارف و جوه عمومی و خزانه دولت نظارت دقیق کند تا پول کشور از سرحدات خارج نگردد و باعث فقر آن کشور و ثروت کشور دیگر نشود.

این نکته دارای اهمیت فوق‌العاده میباشد که زمامدار هر ملت باید دارای هدف و ایدآل بخصوصی بوده و مغزش از اصول ایدآل ملل دیگر پر نشده باشد و نخواهد آن افکار را در کشوری که تحت نظر اوست اجرا کند زیرا هر ملتی قوانین و رسوم و آداب خود را دوست میدارد و از آنها راضی است، کمتر اتفاق افتاده که بتوانند بدون خون‌ریزی یکمرتبه آداب و رسوم و قوانین ملتی را عوض نمایند. تاریخ تمام ملل دنیا مؤید این حقیقت است.

بارعایت نکات فوق وقتی وارث سلطنت و ولیعهد کشوری زمامدار کشور دیگر شد صلاح کشور اولی اینست که حق سلطنت را از او سلب نماید و صلاح کشور دوم هم در این است که پادشاه آن زمامداری کشور اولی را قبول نماید و حق سلطنت بر آن کشور را از خود سلب کند.

برای رعایت همین مصلحت بود که در اوائل سلطنت ملکه الیزابت در کشور روسیه قانونی وضع شد که پادشاه هیچ کشوری نمیتواند از راه وراثت پادشاه کشور روسیه بشود قانون کشور بر تقال هم سلطنت خارجیان را در کشور بر تقال از راه وراثت ممنوع نموده است.

هر گاه ملتی بیمناک باشد که بر اثر وصلت دو خانواده سلطنتی فرزندان با وجود آیند که دعوی وراثت سلطنت را نمایند و یا در نتیجه این وصلت خاك کشور تقسیم شود میتواند بموجب قوانین مخصوص فرزندان که از این وصلت بوجود

میآیند از حق وراثت محروم کنند، بدیهی است محروم شدن گان بهیچوجه حق شکایت ندارند.

فصل بیست و چهارم

نوع مقررات پلیس بانوع مقررات مدنی

فرق دارد^۱

از يك نقطه نظر تبه کاران بر دو قسمت هستند :

یکدسته از آنها کسانی میباشد که مجریان قانون آنان را مجازات میکنند دسته دیگر آنانی هستند که اجرا کنندگان قانون آنها را اصلاح مینمایند.

دسته اول یعنی تبه کارانی که مجازات میشوند مطیع نیروی قانون میباشد ولی دسته دوم یعنی آنهایی که اصلاح میگردند مطیع صلاحیت قانون هستند یعنی صلاحیت قانون درباره آنها مجری است.

دسته اول بحکم قانون از جامعه دور میشوند که کیفر اعمال خود را به بینند ولی دسته دوم را وادار می نمایند تا مطابق مقررات و نظارت جامعه زندگی کنند.

در مقررات پلیس یا تهذیب اخلاق تأثیر و مداخله مجری قانون زیادتر است ولی در مورد مجازات تبه کاران تأثیر و مداخله قانون بیشتر میباشد.

مواردیکه مشمول مقررات پلیسی میشود وقایع و حوادث و اتفاقات کوچک و روزانه است که حل و تصفیه آن طول مدت و تشریفات زیاد قانونی لازم ندارد ولی مواردی که مشمول مجازاتهای بزرگ میشود حوادث روزانه نیست و هر لحظه اتفاق نمیافتد، حل و تصفیه آن محتاج با اجرای تشریفات قانونی و طول مدت میخواهد

۱- در این فصل هر جا که مؤتسکیو از مقررات پلیس اسم میبرد مقصودش جنبه عمومی این لغت میباشد که تهذیب اخلاق است.

در موارد خاص هم منظور از مقررات پلیسی جز تهذیب اخلاق و انتظام جامعه چیز دیگری نیست. مترجم

تا بحکم قانون درباره آنها قضاوت شود.

مواردیکه مشمول مقررات پلیسی میشود چون کوچک و متعدد و روزمره میباشد لذا در خور مجازاتهای بزرگ نیست و این موارد را میتوان با آئین نامدها حل و تصفیه کرد بنابراین نباید خلافهای کوچک را باتبه کاریهای بزرگ اشتباه نمود و مواردی را که مشمول مجازاتهای خفیف است بجای موارد مهم مشمول مجازاتهای مندرج در قانون گرفت زیرا این دو مورد از حیث نوع باهم تفاوت دارند لذا قانونیکه در ایتالیا وضع شده و حمل سلاح گرم را مشمول مجازات اعدام نموده برخلاف اهمیت طبیعی واحوال شیئی میباشد چه آنکه در این قانون مجازات حمل اسلحه بقدری شدید تعیین گردیده که با مجازات استعمال آن اسلحه و قتل نفس برابر است و حال آنکه عمل اول يك خلاف پلیسی و عمل دوم يك تبه کاری و جنایت است و نباید مجازات این دو عمل یکی باشد

میگویند در زمان قدیم امپراطوری حکم کرد نانوائی را در تنور بیندازند زیرا نانوا کم فروخته بود و این عمل در نظر توده مردم يك عمل قابل تحسینی جلوه کرد در صورتیکه عمل امپراطور در این مورد جالب تحسین نمیشد و بلکه ظلم است زیرا مجازات با میزان و چگونگی جرم تناسب ندارد.

فصل بیست و پنجم

موارد خاصی را که محتاج حل و تصفیه مخصوصی

است و طرز تصفیه آنها وابسته بماهیت خودشان میباشد
نباید مطیع مقررات قانون مدنی کرد

... رسوم و مقررات و قوانینی را که سابقاً برای کار کثان کشتیهای جنگی و یا بازرگانی در طی مسافرت وضع کرده اند نباید بکلی کنار گذاشت و بجای آنها قوانین مدنی را برقرار کرد مگر بنسبت معینی که اسلوب

۱- عیب بزرگ چنین قانونی آنست که آدم اشئ و استعمال اسلحه را تشویق میکند چه آنکه وقتی حامل اسلحه به کیفر اعدام برسد و آدم کشی هم همین مجازات را داشته باشد هر حامل اسلحه به فکر استعمال آن خواهد افتاد زیرا نتیجه برای او یکی است. مترجم

زندگی کارکنان دریا هنگام مسافرت با وضع زندگی سکنه شهر نشین شبیه میشود .
فرانسوا پیرار در کتاب خود میگوید؛ دریانوردان پرتقالی اصول و مقررات قدیم کارکنان کشتی‌ها را اجرا نمی‌کردند ولی دریانوردان فرانسوی این اصول را رعایت مینمودند .

اما حقیقت اینستکه چون بین زندگی دریانوردان و سکنه شهری وجه مشابهت خیلی کم است بقای اصول مزبور با جرح و تعدیل بهتر از آنست که بکلی لغو شود زیرا کارکنان دریا کسانی هستند که فقط مدت خیلی باهم در دریا زندگی میکنند و در طی این مدت احتیاجاتی ندارند و سائل زندگی آنها در کشتی‌های جنگی دولتی و در کشتی‌های بازرگانی بنگاههای تجارتی تأمین شده است و یگانه منظورشان هم پایان رساندن دوره مسافرت است. در طی این مسافرت هم در جامعه زندگی نکرده بلکه در کشتی زندگی میکنند و در واقع سکنه کشتی هستند نه سکنه کشور .

آیا با رعایت نکات فوق جائز است قوانین و مقرراتی که برای حفظ انتظام يك جامعه و تأمین ضروریات او وضع شده در مورد کشتی‌نشینان هم بهمان طریق اجرا شود ؟ ! هرگز

قوانین دریانوردان بمقتضای زمان تغییراتی نموده که ناشی از وضع دریانوردی است مثلاً هنگامیکه کشتیها فقط بموازاات ساحل حرکت میکردند و جرئت رفتن وسط دریا را نداشتند اهالی جزیره رودس واقع در مدیترانه قانونی وضع کردند که هنگام طوفان وظیفه نگهداری کشتی و محمولات آن بر عهده کسانی است که در کشتی هستند و کسانی که بساحل پیاده شده‌اند هیچ مسئولیتی ندارند .

بدیهی است این قانون برای امروز که کشتیها وسط دریاها حرکت میکنند بی‌معنی است .

کتاب بیست و هفتم

مبدأ قوانین رومی در باب میراث و تغییرات آن

فصل اول

قوانین رومی در باب ارث

موضوع ارث و تفحص در مبدأ آن بازمنه

خیلی قدیم مسبوق میشود و برای یافتن مبدأ آن ناچار هستیم در قوانین اولیه روم تفحص نمائیم، معلوم نیست که آیا قبل از نویسنده این کتاب دیگران در صدد یافتن مبادی قانون میراث رومی برآمده‌اند یا نه ؟

بهر حال بطوریکه **پلوتارک** در کتاب خود بعنوان مقایسه بین **نوما و لیکورک** مینویسد و همچنین **دنیس** در کتاب خود ذکر مینماید **رومولوس** بانی شهر روم اراضی کشور کوچک خویش را بین اتباع خود قسمت نمود و از اینجهت تصور میرود قانون میراث رومی از آنجا سرچشمه گرفته باشد زیرا مقرراتی که برای تقسیم اراضی وضع شده بود چنین اقتضا میکرد که مملکت يك خانواده بخانواده دیگر منتقل نشود و بهمین جهت برای هر خانواده دو طبقه وارث تعیین نمودند .

دسته اول فرزندان و نواده‌هایی بودند که تحت اداره و توجه پدر زندگی میکردند که آنها را وارث طبقه اول خواندند . دسته دوم کسانی بودند که در صورت فقدان طبقه اول نزدیکترین خویشاوند خانواده محسوب میشدند بشرط آنکه از يك عضو ذکور خانواده بوجود آمده باشند که آنها را وارث طبقه دوم می‌خواندند .

نتیجه این شد خویشاوندانی که از نسل اناث خانواده بوجود می‌آمدند از ارث

محروم گردیدند زیرا ثروت خانواده‌ای را بخانواده دیگر میبردند و حال آنکه اصل این بود که ثروت خانواده بجای دیگر منتقل نشود.

روی همین اصل مقرر شد فرزندان از مادر نباید ارث ببرند و نیز مادران نبایستی از فرزندان میراث ببرند زیرا ثروت خانواده را بخانواده دیگر میبردند.

بنابر این قاعده در قانون الواح دوازده گانه نیز مقرر شد در صورت فقدان وراث طبقه اول وراث طبقه دوم میتواند ارث ببرند ولی مادر و فرزند نمی‌توانند از میراث یکدیگر نصیبی داشته باشند.

تفاوتی نداشت که وراث طبقه اول یا طبقه دوم مردی از زن باشد زیرا چون از طرف مادر بهیچوجه ارث نمیبردند و اگر زنی که ارث باو رسیده شوهر اختیار میکرد اموال موروثی همواره بخانواده‌ای که از آنجا خارج شده بود باز میگشت بهمین جهت در قوانین میزهای دوازده گانه تفاوتی بین وراث از لحاظ اینکه زن و یا مرد باشد قائل نبودند.

نتیجه دیگری که از این اصل بدست آمد این بود که نوه‌های پسری از پدر بزرگ خود ارث میبردند ولی نوه‌هایی که از دختر یک مرد بوجود آمده بودند از پدر بزرگ خود ارث نمیبردند و برای اینکه اموال پدر بخانواده دیگر منتقل نشود وراث طبقه دوم ذکور یک پدر بر نوه‌های دختری او مقدم شمرده میشدند باین طریق دختر از پدر خود ارث میبرد ولی اطفال او ارث نمیبردند بالاخره در روم قدیم زن ارث میبرد مگر اینکه ارث بردن او با قانون تقسیم اراضی منافی باشد یعنی سبب انتقال ملك از يك خانواده بخانواده دیگر شود.

بنابر این قانون میراث در روم قدیم يك قانون داخلی بوده که از قانون تقسیم اراضی سرچشمه گرفته و مثل بعضی از قوانین دیگر رومیها آنرا از خارجیان اقتباس ننموده بودند زیرا زمانی ملت روم نمایندگان بیونان فرستاد تا در قوانین آن کشور مطالعاتی بکنند و در بازگشت آنان رومیها بعضی از قوانین یونانی را پذیرفتند.

دنيس ميگويد در زمان امپراطور سرويوس توليوس چون قوانین

رومولوس و نوما کهنه شده بود این امپراطور آن قوانین را تجدید کرد و مقررات جدیدی وضع نمود که باعث تقویت قوانین نامبرده گردید. بالتیجه میتوان گفت قوانین مربوط براث از طرف این سه نفر روموس، نوما، سرویوس تولیوس وضع گردیده است.

چون مقررات مربوط بمیراث در روم روی شالوده حقوق و قانون سیاسی وضع شده بود کسی مجاز نبود بمیل خود آنرا تغییر بدهد و بطیب خاطر خود وصیت نامه بنویسد ولی با این وصف خیلی سخت بود که انسان در آخرین روزها و ساعات عمر خود اختیار مال خویش را نداشته و نتواند بوسیله عطایا و بخششها در حق دیگران نیکی کند.

برای رفع این عیب و اینکه قوانین کشوری را با تمایل طبیعی افراد وفق بدهند مقرر شد مردم قبل از مرگ حق دخل و تصرف در مال خودشان را داشته باشند مشروط بر اینکه وصیتنامه خود را در مجلس ملی بنویسند باین طریق وصیتنامه‌ها دارای قوت قانونی شد زیرا در مجلس ملی تنظیم میگردد.

قانون میزهای دوازده گانه بصاحبان میراث و کسانی که میخواستند وصیتنامه تنظیم نمایند اجازه داد هر کس را میخواستند بسمت وراث تعیین نمایند.

در این مورد باید بدو نکته مهم توجه نمود: اول اینکه قوانین قدیم روم بطوریکه گفتیم شماره اشخاصی را که میتوانستند بدون وصیت نامه ارث ببرند خیلی محدود کرده و از طرف دیگر همین قوانین اجازه داد صاحب میراث هر کس را میخواستد برای وراث انتخاب نماید.

این دو موضوع ظاهراً متناقض بنظر میآید در صورتیکه اینطور نیست زیرا روح و مبادی این دو قانون با یکدیگر تفاوت دارد روح قانون اولی موضوع تقسیم اراضی بود که نمیخواستند زمین و دارائی از خانه خارج شود ولی مبدء قانون دومی از اینجا ناشی بود که چون بموجب قانون رومولوس پدر میتواندست فرزند خود را بفروشد

بطریق اولی میتوانست آنها را از میراث محروم نموده و میراث خود را بدیگری واگذار نماید .

در قوانین قدیم آتن تنظیم وصیت نامه مجاز نبود و اهالی آتن حق نوشتن وصیتنامه نداشتند .

ولی **پلوتارک** در کتاب زندگانی سولون مینویسد :

«سولون تدوین وصیتنامه را مجاز نمود و فقط کسانی که دارای فرزند بودند نمیتوانستند وصیتنامه بنویسند یعنی مال خود را بدیگران منتقل کنند .

اما مقنین رومی از لحاظ برتری و توانائی پدر بر پسر اجازه دادند صاحبان میراث میتوانند بر علیه منافع پسر خود وصت نامه بنویسند و آنها را از میراث محروم کنند .

باید تصدیق کرد که قوانین قدیم آتن در قسمت ارث بر قوانین روم رجحان داشته زیرا در روم مردم نمیتوانستند بدون هیچ قید و شرط وصیت نامه بنویسند و میراث خود را بهر کس که میخواستند بدهند روح و فلسفه قانون سیاسی میراث که مبدأ آن تقسیم اراضی بود از بین رفت و این موضوع باعث شد تفاوت فاحشی بین طبقه فقیر و غنی ایجاد گردد و بواسطه اینکه چندین ارث بیک نفر میرسید و اراضی بسیاری را متصرف میگردد نسبت بدیگران که چیزی نداشتند رجحان مینافت و آنوقت این تفاوت طبقاتی و اختلاف فاحش بین طبقه فقیر و غنی سبب شد که مردم روم در ازمنه مختلف مرتباً تقاضای تجدید تقسیم اراضی را نمودند چه در زمانی که سادگی زندگی آمیخته بفقروفاقه از خصائص ملت روم بود، چه در دوره های تجمل پرستی و اسراف و تبذیر این تقاضاها را داشتند .

بهر حال نظر باینکه مقرر بود وصیت نامه ها را در مجلس ملی تدوین نمایند تا صورت قانونی داشته باشد و آنهایی که در میدان جنگ بودند نمیتوانستند در مجلس ملی حاضر شوند باین جهت بسر بازان اجازه داده بودند وصیت نامه های خود را در حضور چند نفر از رفقای خود تدوین نمایند، این وصیت نامه عیناً نظیر وصیت نامه ای بود که در مجلس ملی تدوین شده باشد و صورت قانونی داشت .

از طرف دیگر چون مجلس بزرگ ملی هر سال بیش از دو مرتبه تشکیل نمیشد و ضمناً بر شماره افراد ملت روم افزوده شده و کارها رونق و توسعه یافته بود مقرر کردند مردم حق داشته باشند وصیتنامه های خود را در حضور پنج نفر آدم بالغ که هر يك از آنها نماینده یکی از طبقات پنجگانه ملت روم باشند تنظیم نمایند و در حضور این چند نفر وارث ما ترك وصیت کننده را از او خریداری میکرد یعنی بخود منتقل مینمود و شخص دیگری بوسیله ترازو قیمت ما ترك مزبور را تعیین نموده و بهای آنرا میکشید زیرا رومیها در آن تاریخ پول نداشتند و بهای اشیاء را با وزن کردن بعضی از فلزات تعیین مینمودند .

باید دانست در این معامله خریدار که وارث باشد همه چیز صاحب میراث و حتی خانواده او را خریداری میکرد اما **ژوستینین** میگوید این خرید و فروش مجازی و خیالی بود .

در اوائل حقیقت داشت ولی بعدها مجازی شد ؟ قسمت مهمی از قوانین رومی که بعداً برای میراث وضع شد منشأش همین خرید و فروش بوده و اشخاصیکه بخواهند دلائل کافی برای تأیید این موضوع بدست آورند باید به **اولپین** مراجعه نمایند .

اشخاص دیوانه و لال و کر نمیتوانستند وصیتنامه تنظیم نمایند زیرا اگرها گفتار خریدار را نمیشنیدند و لالها نمیتوانستند شرائط و مقررات معامله را بیان نمایند و نام وارث را بر زبان آورند و دیوانه ها هم که از هر نوع خرید و فروش ممنوع بودند نمیتوانستند خانواده خود را بفروشند .

چون وصیت نامه ها بدو در مجلس ملی تدوین میشد جنبه حقوق سیاسی را داشت نه حقوق مدنی و در واقع بمنزله حقوق عمومی بود نه حقوق خصوصی و شخصی .

باین جهت پدر نمیتوانست بفرزند خود اجازه تنظیم وصیت نامه را بدهد و از حق شخصی خویش استفاده نماید .

در بسیاری از ملل قدیم تنظیم وصیتنامه با يك معامله عادی فرق نداشته است

زیرا وصیت نامه راهم مثل معاملات عادی و تابع اراده فردی و استفاده از حقوق شخصی می دانستند .

لیکن در روم قدیم چون وصیت نامه در مجلس ملی تنظیم میشد و جنبه حقوق عمومی را داشت دارای تشریفات خاصی بود که مطابق تنظیم و تدوین معاملات و اسناد عادی نبود امروز هم این تشریفات در کشور فرانسه که قوانین آن از حقوق روم قدیم استفاده شده هنوز باقی است .

چون وصیت نامه در مجلس ملی تدوین میشد و جنبه قانون ملی را داشت میبایستی طوری تدوین شود که نظیر قانون صریح و آمرانه باشد بهمین جهت در روم قدیم هیچ کس نمیتوانست ماترك خود را بدیگری واگذار کند مگر با عبارتی که جنبه امر کردن را داشته باشد مثل اینکه بگوید (تی تیوس تو واوٹ من باش) و بهمین دلیل میتوانستند ماترك خود را بدیگری واگذار نمایند و وارث حقیقی را از ارث محروم کنند ولی هیچگاه نمیتوانستند برای واگذاری میراث میانجی و واسطه انتخاب نمایند یعنی از کسی خواهش و یا تقاضا کنند که میراث آنها را بدیگری واگذار کند برای اینکه در این عمل وصی و موصی باهم روبرو نمیشدند و امر صریحاً از طرف صاحب میراث بوارث ابلاغ نمیگردید .

وقتی که پدر پسر خود را وصی خویش قرار نمیداد و در عین حال او را از میراث محروم نمینمود وصیت نامه لغو میشد و اگر دختر خویش را وصی خود قرار نمیداد و در عین حال او را از ارث محروم نمینمود وصیت نامه بقوت خود باقی بود .

بعقیده من علتش این است که در مورد اول نوه او از ارث محروم میگردد چه آنکه بموجب وصیت نامه پدر بزرگ پدرش وارث نبود فقط خود میراثی برده بود ولی در مورد دوم لطمه بحق فرزندان دختر وارد نمی آمد زیرا آنها بدون وصیت نامه هم از مادر ارث نمی بردند برای اینکه جزء خویشاوندان طبقه اول و دوم موروث نبودند .

بطوریکه گفتیم قوانین اولیه روم در خصوص میراث ناشی از تقسیم اراضی بود و نظری بمحدود کردن ثروت زنان نداشت و چون همواره ثروت و تجمل پرستی

توأم می باشد باین طریق وسیله تجمل برای زنها پیدا شد ولی در بین دومین و سومین جنگ روم و کارتاژ عیب تجمل پرستی و ثروت فوق العاده زنها آشکار شد و در این هنگام یکی از وکلای مجلس ملی **کتوس و کونیوس** قانونی را پیشنهاد کرد که موسوم بقانون **وکونی** شد .

گرچه در خصوص قانون نامبرده تا کنون مطالب بسیاری نوشته شده است ولی چون مطالب مزبور مبهم بوده من سعی میکنم آنها را روشن نمایم و برای اینکه بدانید چرا مطالب روشن نبوده است بعضی نمونه های آنها را بیان نموده و سپس بشرح نظریه خود میپردازم .

سیسرون در ضمن یکی از خطابه های خود بطور مبهم میگوید قانون **وکونی** با ارث بردن زنان مخالفت کرده اعم از اینکه شوهر کرده باشند یا نه .
تیت لیو هم که از قانون **وکونی** اسم برده توضیحی در باره آن نداده است بطور کلی از گفته های **سیسرون** و **سن اوگوستن** معلوم میشود که حتی یگانه دختر متوفی از ارث محروم بوده است .

کاتن باتمام قوای خود کوشیده که قانون و کونی را اجرا نماید .
اولوژل در یکی از خطابه های خود از این قانون دفاع میکند و عقیده دارد که اگر زنان از میراث محروم گردند تجمل پرستی از بین میرود و جای دیگر همین **اولوژل** برای از بین بردن تجمل پرستی با قانون پیشنهادی یکی از وکلاء مجلس بنام **اوپیوس** موافقت کرده بود .

در تذکره های **تئوفیل و ژوستینین** در خصوص فصلی از قانون و کونی صحبت میشود که هبه کردن را قدغن کرده و بعضی از اشخاص که این فصل را خوانده اند تصور میکنند علت قدغن کردن هبه در قانون و کونی این بوده که مبادا صاحب میراث بقدری اموال خود را هبه نماید که دیگر وارث بواسطه ناچیزی ماترك از قبول آن خودداری کند . ولی باید متوجه بود منظور قانونگذار چیز دیگری بوده است ، قانون گزار میخواسته مطلقاً زنها را از ارث محروم نماید و اگر مردها میتوانند اموال خود را هبه نمایند ممکن بود قبل از مرگ دارائی خود را

بزنان هبه کنند و باین طریق زن صاحب ماترك مرد میگردید بدون اینکه از وی ارث برده باشد.

اکنون نظریه من در خصوص قانون و کونی . . . قانون و کونی اصولاً

برای این وضع شد که از ثروت زیاد زنان جلوگیری نماید و بهمین جهت تصاحب میراثهای بزرگ را برای زنان ممنوع کرد و در ضمن اینکه زنها را از میراث محروم نمود مقرر داشت مبلغی بزنهای محروم پردازند زیرا میراث کم ممدتجمل نمیشود ولی سیسرون میگوید این مبلغ چقدر بوده اما بقول دیون مبلغ مزبور صد هزار سستیرش رومی بوده است.

باید دانست قانون و کونی برای این وضع شد که ثروت را محدود نماید نداینکه فقر و فاقه را محدود کند لذا فقط کسانی مشمول این قانون بودند که جزء طبقات پنجگانه ملت روم نامشان ثبت شده بود.

فقط طبقات پنجگانه ملت روم^۱ مشمول این قانون بودند. طبقه ششم مشمول نمیشدند همین استثنا سبب گردید که یکده از زیر بار قانون و کونی شانه خالی کنند.

خوانندگان میدانند مردم قدیم روم فوق العاده مقید بتشریفات بودند و همواره اصرار داشتند نص قانون را بموقع اجرا بگذارند و در روح قانون را بنا بر این پدرانی بودند که اصلاً نام خود را در صورت طبقات پنجگانه ثبت نمیکردند تا بتوانند ماترك خود را برای دختر خویش بمیراث بگذارند و قانونگذاران هم اینکار را برخلاف قانون نمیدانستند زیرا پدران برخلاف نص قانون حرکتی نمیکردند مثلاً شخصی بنام آنیوس اسلوس دختر خود را وارث خویش تعیین کرد و بقول سیسرون کار خلاف قانونی را هم مرتکب نشده بود زیرا اسم خود را در شماره طبقات پنجگانه محسوب نکرده بود ولی شخص دیگری بنام ورس که قاضی بود این وصیت نامه را لغو کرد آنوقت سیسرون میگوید این شخص کار بد و خلافی کرده شاید منظور سوئی داشته والا از رسمی که سایر قضات تبعیت کرده اند او هم تبعیت مینمود و وصیت نامه

۱- طبقات پنجگانه ملت روم را مولف بعداً بتفصیل تشریح میکند. مترجم

رالغو نمیکرد ولی در اینجا يك نکته هست و آن اینست که در روم قدیم هر کس نامش در شمار طبقات پنجگانه ثبت نمیکردید واجد حقوق ملی نبود نام ملیت بر او اطلاق نمیکردید در اینصورت چگونه میتوانست برای دختر خود میراث باقی بگذارد.

دنيس صریحاً میگوید بموجب اساسنامه سرویوس تولیوس در روم قدیم هر کس که نامش در صورت طبقات پنجگانه ثبت نمیکردید آزاد نبود در شمار غلامان محسوب میشد سیسرون و زوناراس نیز این موضوع را تأیید مینمایند.

پس معلوم میشود که احصاء شدن در طبقات مختلف بموجب قانون و کونی با مقررات اساسنامه سرویوس تولیوس فرق داشته است زیرا اساسنامه او ملت را بشش طبقه تقسیم کرده بود که آخرین آنها طبقه کارگران بی بضاعت و ناچیزترین افراد آزاد ملت بودند ولی قانون و کونی طبقه بابضاعت ملت را از لحاظ کمی و زیادی ثروت پنج طبقه منقسم کرده بود و در این مورد تمایلات طبیعی بقدری نافذ بود که پدران بطیب خاطر از شمار این پنج طبقه محترم خارج شده و خود را جزء طبقه ششم میکردند که بتوانند ماترك خود را بدختر خود بدهند و حتی خوبشتن را در شمار طبقه پائین تر هم قرار میدادند.

سابقاً گفتیم قوانین رومی در امر میراث واسطه و میانجی قائل نبود که بوسیله او میراث بدیگری برسد ولی برای فرار از زیر بار قانون و کونی این رسم مرسوم گردید و مردم اشخاصی را واسطه قرار داده میراث خود را بدو میدادند که او بزنها تسلیم نماید.

این اشخاص اغلب رعایت امانت را نموده و میراث را بزین مورث تسلیم میکردند و گاهی هم شخصاً ماترك متوفی را ضبط مینمودند زیرا قانوناً وارث متوفی بودند چه بطوریکه خوانندگان حدس میزنند این کار خلاف قانون پنهانی صورت میگرفت باین طریق که صاحب میراث علناً و رسماً ماترك خود را بشخصی که قانوناً میتوانست ارث ببرد واگذار مینمود و سپس پنهانی از او خواش میکرد که میراث او را بفلان زن تسلیم نماید.

از کسانی که میراث را بدواری حقیقی تسلیم نمودند **سکتوس پدوسوس** بود با اینکه هیچکس از اصل موضوع خبر نداشت و این شخص می‌توانست اموال متوفی را برای خود ضبط نماید معذک بسراغ بیوه زن متوفی رفت و اموال را باو تسلیم نمود ولی دیگران و من جمله **سکستیلیوس روفوس** میراث را ضبط کردند و سیسرون باین موضوع اشاره کرده در یکی از خطابه‌های خود می‌گوید :

در زمان جوانی **سکستیلیوس روفوس** از من خواش کرد با اتفاق وی بمنزل رفقایش برویم و با آنها مشاوری نمائیم که آیا بایستی ماترك كنتوس فادیوس گلوس را بفادیا دختر او تسلیم نماید یا نه ؟ پس از ورود بمنزل با حضور رفقای و چند نفر از اشخاص معروف این موضوع مطرح گردید و جملگی عقیده داشتند که او نباید تمام میراث متوفی را بدخترش تسلیم نماید و فقط بایستی باندازه‌ای بدهد که در قانون و کونی اجازه داده شده باین طریق سکستیلیوس مالک ثروتی شد که اگر می‌خواست از عدالت و شرافت پیروی نماید و صرفاً از اصول قانون تبعیت کند مالک آن نمی‌گردید در اینجا خطاب بطرفداران **اپیکور** فیلسوف معروف نموده و می‌گوید: «من یقین دارم اگر شما بودید این ثروت را بدختر تسلیم مینمودید و علاوه تصور میکنم که اپیکور هم آن را تسلیم میکرد با اینکه برخلاف اصول و قوانین خود رفتار کرده بود»...



یکی از معایب زندگی بشر اینست که قانون‌نگاران ناچار شوند نظیر قانون و کونی قوانینی وضع نمایند که برخلاف احساسات طبیعی انسان باشد. علتش اینست که در وضع قوانین قانون‌نگاران بمصالح جامعه بیش از مصالح افراد ملت و بمصالح افراد بیش از مصالح يك انسان اهمیت میدهند و بعبارت دیگر انسان و يك فرد ملت را فدای مصالحه جامعه مینمایند فرض کنید مردی از دوست خود خواهش مینماید میراث او را بدخترش تسلیم کند در نظر قانون‌گزاران و کونی احساسات طبیعی و پدری وصیت‌کننده قابل نکوهش است همانطور که احساسات طبیعی دختر هم قابل نکوهش میباشد و توجیهی بوضع واسطه و میانجی

ندارد و نمی‌خواهد بداند که او در انجام این مأموریت گرفتار چه مشکلاتی می‌شود .

زیرا اگر ثروت متوفی را بدخترش تسلیم مینمود برخلاف قانون و برخلاف وظیفه ملی خود که رعایت قانون است رفتار کرده و در صورتی که از تسلیم ثروت خود داری میکرد برخلاف امانت رفتار نموده بود و حال آنکه این عمل یعنی شانه خالی کردن از زیر بار قانون برای مردشرافتمند سهل‌تر از خیانت در امانت است شخص اولی یعنی پدر آدم خوبی بوده است زیرا تا آدم خوبی نبود ثروت خود را برای دختر باقی نمی‌گذازد و شخص دومی هم باز آدم خوبی بوده است و گرنه پدر او برای انجام این مأموریت که لازمه اش داشتن امانت است انتخاب نمی‌کرد .

ممکن است بگوئیم قانونی که اینطور تدوین شده باشد که فقط اشخاص خوب از زیر بار آن شانه خالی کنند بذاته قانون بدی نیست چنانکه همینطور هم بود و هنگامیکه قانون و کونی وضع شد اهالی روم هنوز بسیاری از خصائل و اخلاق خوب قدیم را دارا بودند و رعایت امانت را میکردند بطوریکه قانون‌نگاران برای رعایت قانون و کونی مردم را وادار بایراد سوگند و فاداری مینمودند و باین طریق صفت امانت و حفاظت مال دیگری را با صفت رعایت قانون بجنگ می‌انداختند که اینهم برخلاف منطق است و عند **سکستیلیوس** در نگهداری میراث و عدم انتقال آن به فادیا همین بود که وی سوگند یاد کرده بود قانون و کونی را رعایت نماید .

ولی بعداً اخلاق اهالی روم فاسد شد و موضوع انتقال ارث بوسیله دیگری سبب گردید که وارث حقیقی از میراث محروم شدند و واسطه‌ها اموال را بنفع خود ضبط کردند آنگاه جنگهای خانگی سبب ائتلاف نفوس و قلت جمعیت گردید بطوریکه در زمان **اوسطوس** تقریباً رم خالی از سکنه بود و آنوقت برای ازدیاد نفوس قوانین پاپی را وضع نمودند و در آن مقرراتی را گنجانیدند که مردم را تشویق بازواج و تکثیر نسل نمایند^۱.

یکی از وسائل تشویق مردم بازدواج و تکثیر اولاد بردن ارث بود و در عوض آنها را که از قانون پایی تبعیت نمی کردند از ارث محروم نمودند و چون قانون و کونی زنان را از ارث محروم کرده بود در قانون پایی تاحدی این محرومیت از بین رفت و از آن بعد زنانی که دارای فرزند بودند می توانستند برخلاف مقررات قانون و کونی از شوهر خود ارث ببرند و حتی در صورت داشتن اولاد می توانستند از دیگران نیز میراث ببرند ولی با وصیت نامه .

با این ترتیب روح قانون و کونی در قانون پایی باقی بود با این طریق وقتی مردی دارای یک فرزند بود می توانست بوسیله وصیت نامه از یک خارجی ارث ببرد ولی زنان و قتی که دارای سه فرزند نمی شدند می توانستند بوسیله وصیت نامه از دیگری ارث ببرند .

گرچه در قانون پایی زنان مجاز بودند در صورت داشتن سه اولاد بموجب وصیت نامه از یک خارجی ارث ببرند ولی در مورد ارث بردن از خویشاوندان مطلقاً مشمول قانون قدیم و کونی بودند .

و قتی که کشور روم مرکز ثروت ملل مجاور گردید موضوع جلوگیری از تجمل از بین رفت . دیگر کسی در فکر جلوگیری از تجمل نبود **اولوژل** نویسنده معروف که در زمان **آدرین** می زیسته گفته در زمان او بواسطه ثروت فوق العاده قانون و کونی هیچ رعایت نمیشد و مقرراتی وضع گردید که بر خلاف قانون و کونی بود .

بموجب فرمان **پل** و خطبه های **اولپین** که در زمان **الکساندر سور** می زیست خواهران پدري می توانستند ارث ببرند و فقط خویشاوندان دورتر مشمول قانون ممنوعیت و کونی می شدند .

در زمان شکوه و جلال و ثروت روم قوانین قدیمی سخت و ناهنجار جلوه کرد و قانون گزاران بسوی عدالت و انصاف و ملایمت گرائیدند و بالنتیجه مقررات قانون و کونی بتدریج ضعیف شد .

در قسمتهای قبل گفتم بموجب قدیمی ترین قوانین روم مادرها می توانستند

از فرزندان خود ارث ببرند و پس از وضع قانون و کونی هم که زنان از میراث محروم گردیدند علت جدیدی برای محرومیت مادرها از میراث بوجود آمد .

ولی **کلود** مقرر داشت که مادران در ازای داغ و فات فرزند حق خواهند داشت از پسر خود ارث ببرند .

در زمان **آدرین** بموجب پیشنهاد **ترتولین** که به آراء عمومی مراجعه گردید مقرر شد زنان آزاد در صورتیکه سه فرزند داشته باشند می توانند ارث ببرند و همچنین کنیزکان آزاد شده در صورت داشتن چهار فرزند از میراث فرزند متوفی برخوردار خواهند شد و عاقبت **ژوستینین** مقرر داشت زن ها بدون رعایت شماره اطفال از میراث برخوردار گردند .

همان عللی که باعث شد قوانین مربوط بمحدود کردن میراث زنان از بین برود و زن ها در بردن ارث آزاد شوند همان ملل بتدریج ممنوعیت ارث بردن از طرف زن یعنی از قوم و خویشان را نیز از بین برد قوانین قدیم که میراث زن را محدود کرده بود از این جهت وضع شد که روح تجمل پرستی در میان زنان از بین برود و از راه تحصیل ثروت و امید پیدایش ثروت این روح در آن ها تقویت نشود ولی پس از اینکه روم قرین شکوه و ثروت شد و رژیم امپراطوری بمد تجمل پرستی گردید و ازدواجها سنگین و پرخارج شد مردان دیگر زیر بار مخارج سنگین نمی رفتند مگر اینکه زن شان ثروتمند باشد و یا بعداً میراثی باو برسد با این طریق مقررات قدیم راجع ب ارث از بین رفت و بواسطه ثروتمند شدن زن ها حتی خویشاوندان بنام زن ها خوانده شدند در صورتیکه سابقاً بنام مردها خوانده می شدند .

آنگاه **اورفیتین** بموجب پیشنهادیکه بآراء عمومی مراجعه نمود قرارداد داشت فرزندان از مادر خود ارث ببرند و سه امپراطور بنام **والان تینین**، **تئودوز**، **آرکادیوس** مقرر داشتند نوه های دختری از پدر بزرگ باید ارث ببرند .

عاقبت **ژوستینین** بقیه آثار قدیمی قوانین ارث را از بین برد و ارث را بسه طبقه تقسیم نمود .

اول اسلاف مثل پدر و مادر وجد و جد .

دوم اخلاف مثل دختر و پسر و نوۀ دختری و پسری .
 سوم منسوبین طبقه دوم که عبارت از عم و عمه و خاله و فرزندان آنها باشند و
 در این تقسیم بندی تفاوتی که سابقاً از لحاظ ارث بردن بین زن و مرد و اقوام
 منسوب بزن و یا مرد وجود داشت از بین برد.
 ژوستینین تصور مینمود در این تقسیم بندی از قوانین طبیعی استفاده مینماید و
 گمانش آن بود که او اشکالات قوانین قدیم را از بین برده است.

کتاب بیست و هشتم

مبداء پیدایش و تغییرات قوانین
 مدنی در بین فرانسویها

فصل اول

جنبه های مختلف قوانین ملل ژرمن

پس از اینکه فرانکها از
 کشور خود خارج گردیدند بوسیله دانشمندان قوم خویش قانون **سالیک** را تدوین
 نمودند و بعد از اینکه قبایل فرانکهای **ریپوری** در زمان **کلویس** بآنها ملحق
 گردیدند قانون **سالیک** بقوت خود باقی ماند.^۱

تئودوریک پادشاه اوسترازی (مشرق گل) مقرر داشت قوانین **سالیک** را
 بنویسند و همچنین دستور داد قوانین و رسوم و آداب قبایل **باویر** و **آلمانیها** را
 برشته تحریر در آورند زیرا قبل از او این قوانین هنوز نوشته نشده بود علت تحریر
 مقررات و قوانین قبایل **باویر** و **آلمان** بدستور **تئودوریک** این بود که آنها تحت تسلط
تئودوریک میزیستند، منحصر بنوشتن قوانین قبایل **باویر** و **آلمان** نیست تصور میرود
 مقررات و قوانین قبایل **تورنژ** نیز از طرف **تئودوریک** تدوین شده باشد زیرا قبایل
 سرزمین **تورنژ** هم تحت اداره این پادشاه بودند.

در آن زمان کشور **ژرمن** (آلمان امروز) بواسطه خروج قبایل مختلفه خیلی
 ضعیف شده بود، فرانکها که بدو اراضی غربی گل را تصرف کردند بواسطه ضعف

۱- در آلمان قدیم دو قبیله بزرگ از فرانکها زندگی میکردند یکی موسوم به **فرانک-سالیک**
 دیگر **فرانک-ریپوری** . مترجم

ژرمن مجدداً بکشور آباء و اجدادی خود توجه نموده با اینکه خود از آنکشور برخاسته بودند درصدد تصرف آن برآمدند باینواسطه در زمان تئودوریک سرزمین باویر و آلمان که جزو خاک ژرمن بود مجدداً بتصرف فرانکها درآمد.

در زمان سلطنت شارل مارتل و پین پادشاهان فرانک قبایل فریزون نیز تحت تسلط این دو پادشاه قرار گرفتند و آنها برای قبایل مزبور قانون نوشتند لذا قوانین فریزون^۱ در عهد سلطنت این دو پادشاه تدوین شده است.

در زمان سلطنت شارلمانی سرزمین ساکسون^۲ بتصرف این پادشاه درآمد و بار دیگر قانونی نوشته شد که امور این قبایل را اداره نمایند و این همان قانون است که هنوز ما داریم.

اگر بدو قانون اخیر یعنی قوانینی که شارل مارتل و شارلمانی نوشتند توجه شود معلوم میگردد که قوانین مزبور بوسیله فاتحین نوشته شده تا مقرراتی را بر مغلوبین تحمیل نمایند در صورتیکه قوانین ویزینگوتها و بور گونیها و لومباردها که هر یک دولت و سلطنتی تشکیل دادند اینطور نبوده و آنها نخواسته اند رسوم و مقررات خود را بر ملل مغلوب تحمیل نمایند بلکه از رسوم و مقررات ملل مغلوب پیروی کردند.

در قوانین سالیك و فرانکهای ژرمن و آلمانها و قبایل تورنر و فریزون سادگی جالب توجهی مشاهده میشود گرچه دارای خشونت است لیکن خشونت آنها ناشی از سادگی روح قانونگذاران بوده که تحت تأثیر عوامل دیگری قرار نمیگرفتند.

قوانین مزبور بعداً هم چندان تغییر نکرد زیرا مللی که دارای آن قوانین بودند در ژرمن باقی ماندند و فقط فرانکها از ژرمن خارج شدند با این وصف قسمت مهم دولتهای فرانک در ژرمن تشکیل شد و بهمین جهت قوانین آنها قوانین ژرمن بود ولی قوانین ملل بور گونی و لومبارد و ویزینگوت خیلی تغییر کرد و ملل

۱- قبایل فریزون در هلاند فعلی زندگی میکردند.

۲- سرزمین ساکسون در مشرق فرانسه امروز بوده است. مترجم

مزبور بواسطه اقامت در مناطق جدید قسمت زیادی از قوانین خود را از دست دادند.

سلطنت بور گونی چون زیاد طول نکشید قوانین آن زیاد تغییر نکرد و فقط در زمان گونده بودسیزیموند تغییراتی در قانون پیدا شد ایندو نفر آخرین پادشاه بور گونی بودند و پس از آنها سلطنت بور گونی از بین رفت قوانین لومباردها نیز تغییراتی نمود ولی چیزهایی بدان اضافه شد باینطریق که زمامداران آنها از قبیل روتاریس و گریموآلد و لوئیت پراند و راشیس چیزهایی بقوانین لومبارد اضافه کردند. ولی آنرا تغییر ندادند. اما قوانین ملت ویزینگوت خیلی تغییر کرد و سلاطین آنها این قوانین را جرح و تعدیل نموده و بوسیله روحانیان تغییر دادند.

سلاطین نژاد اولیه ملل مختلف فرانک بعد از ظهور مسیحیت قسمت‌هایی از قوانین سالیك و ژرمن را حذف کردند ولی اساس آن را باقی گذاشتند در صورتیکه قوانین ویزینگوتها بکلی تغییر کرد^۱.

ملت بور گونی و بخصوص ویزینگوت مجازات جسمانی را در قوانین خود پذیرفتند ولی سالیك و ریپوئر مجازاتهای جسمانی را نپذیرفتند.

بور گونی و ویزینگوت چون در سرزمینهای جدید در معرض خطر بودند برای جلب دوستی سکنه سابق آن سرزمینها مجازات جسمانی را از لحاظ اخلاقی بطور تساوی برای غالب و مغلوب پذیرفتند ولی پادشاهان فرانک که از قدرت خود اطمینان داشتند بدین موضوع توجه نکردند.

ساکسونها که تحت تسلط فرانکها میزیستند دارای اخلاق خشن بودند و همواره شورش میکردند و بهمین جهت در قوانین آنها خشونت وجود دارد که عادةً در قوانین ملل فاتح یافت میشود ولی این خشونت در سایر ملل وحشی قدیم موجود نیست.

۱- قوانین مربوط به سالیك قوانین یکدسته از فرانکهای بود که از ژرمن مهاجرت کردند و قوانین ریپوئر که در گذشته بنام قانون فرانکهای ژرمن بیان کردیم قوانین فرانکهای بود که در ژرمن باقی ماندند. مترجم

در مجازاتهای مالی و مادی قوانین ساکسون روح قوانین ژرمن یافت میشود ولی مجازاتهای بدنی آن روح يك ملت فاتح محسوس میگردد، اگر افراد ملت ساکسون در کشور خودشان مرتکب جنایت میشدند بمجازاتهای بدنی محکوم میگرددند ولی اگر همین جنایت را در خارج کشور خویش مرتکب میگرددند آنوقت مطابق روح قانون ژرمن محاکمه میشدند و مجازات آنها مالی بود.

تبه کاران ساکسونی در کشور خودشان بهیچوجه امان نداشتند و حتی نمیتوانستند در کلیساهم پست بنشینند و حتماً بایستی بمجازات بدنی برسند.

در زمان سلطنت ویزیگوتها روحانیان در دربار سلاطین این ملت قدرت و نفوذ بسیار داشتند و همواره امور مهمه کشور در شوراهاى استقفا حل و فصل میشد امروز هم تمام اصول و شرایع دادگاه تفتیش عقائد انگیزسیون از قوانین ویزیگوتها اقتباس شده یعنی عمال محکمه تفتیش عقائد قوانینی را که سابقاً استقفاى ویزیگوت وضع نموده بودند امروز بر علیه یهودیان بکار میرند و اجرا میکنند قوانین گونده بودپادشاه بورگونی برای ملت خودش عادلانه بود و همچنین قوانین روتاریس پادشاه لومبارد و سایر پادشاهان این ملت مزبور عادلانه تر بوده است.

اما قوانین ویزیگوت و خصوصاً قوانینی که چند نفر از سلاطین آنها بنام ریه سوئند و شنداسوئند و اژیکا وضع کردند اغلب موهوم و حتی ابلهانه بود و هیچ هدفی نداشته و سراپای قانون پر از انشاء مغلق و کلمات پوچ و بیمعنی بوده است.

فصل دوم

تمام قوانین قبایل وحشی

خصوصی بوده است

یکی از خصوصیات قوانین ملل وحشی اروپا این بود که قانون اختصاص بکشور و قلمرو مخصوصی نداشت و بلکه مختص بقبایل بود در يك قلمرو

بخصوص هر ملتی مطابق قانون خود محاکمه میشد مثلاً فرانکها بواسطه قوانین فرانک و آلمانها بوسیله قوانین آلمان و بورگونیها بوسیله قوانین بورگونی و رومیها بوسیله قوانین رومی محاکمه میشدند و نه تنها قوانین ملل فاتح متحدالشکل نبود بلکه اگر ملتی ملت دیگر را مغلوب میکرد بفرنگ نمیاقتاد برای ملت مغلوب قانون وضع کند و قوانین خود را در کشور مفتوح جاری نماید.

من تصور میکنم علت این وضع اخلاق و وضع زندگی متفاوت ملل مختلف اخلاق و عادات ژرمن بود زیرا ملل مختلف ژرمن بوسیله جنگلها و دریاچهها و باتلاقها و رودخانهها از یکدیگر جدا بودند حتی بطوریکه سزار در کتاب خود مینویسد خیلی دوست میداشتند از هم جدا شوند و متفرداً زندگی نمایند ولی بعدها بواسطه وحشی که از رومیها داشتند ناچار شدند مجتمعاً زندگی کنند با این وصف در این زندگی اجتماعی باز هم هر فردی مطابق رسوم و آداب ملت خود محاکمه میگردد.

در جامعه بزرگ ژرمن هر قومی از لحاظ قانون آزاد بود و استقلال داشت و با اینکه بیشتر از يك وطن نداشتند لیکن شماره قبایل بسیار بود و هر قبيله مطابق قوانین و رسوم و آداب خود محاکمه میگردد.

هنگامیکه ملل مختلف ژرمن بقصد جهانگشائی براه افتادند این رسم قدیمی را باخود بممالک مفتوحه بردند و رسم قوانین خصوصی را در آن نقاط نیز رعایت کردند بدین جهت این رسم در اصول قانونی تمام ملل وحشی دیده میشود مخصوصاً در قوانین ریموئر و در احکامی که پادشاهان نژاد اولیه قبایل صادر مینمودند.

رسم مزبور تأثیر خود را در فرامینی که هنگام سلطنت پادشاهان سلسله دوم قبایل فاتح صادر میگردد نیز ظاهر گشت و بموجب آن فرامین فرزندان از قوانین پدران و زنان از قوانین شوهران تبعیت میکردند و زنان بیوه که در زمان حیوة شوهر از قوانین شوهران اطاعت مینمودند پس از مرگ او بقوانین اولیه خویش رجوع میکردند غلامان آزاد شده از قوانین ارباب و صاحبان خود پیروی مینمودند و بعلاوه هر کس اختیار داشت هر قانونی را که مایل است اختیار نماید

لوتر اول پادشاه لومبارد اساسنامه‌ای نوشت که اختیار تبعیت هر نوع قانون برای افراد آزاد باشد .

فصل دوم

تفاوت اساسی بین قوانین سالیك

و قوانین ویزیگوت و بورگونی

در فصل اول کتاب گفته شد بورگونیها و ویزیگوتها بیطرف بودند قوانین آنها بین یکتفربورگونی تفاوتی قائل نمیشد و هر دو را یک نوع محاکمه و مجازات میکردند ولی قوانین سالیك که از طرف فرانکها وضع شد بین یکتفربورگونی و یکتفربرانکی تفاوت بسیار قائل گردید .

مثلاً بموجب قوانین سالیك اگر شخصی یکتفربرانکی و یا یکتفربوحشی از قبایل دیگر فرانک و یا شخصی که دارای قوانین فرانکی بود تحت اداره این قانون میزیست بقتل میرساند میبایست دویست سو (واحد پول) به بازماندگان او بپردازد و حال آنکه اگر این شخص یکتفربورگونی آبرومند و مالک را میکشت فقط صد سو ببازماندگان او میپرداخت و اگر مقتول یکی از افراد توده بود خون بها به ۴۵ سو تقلیل مییافت و همچنین اگر مقتول رعیت خاص شاه یعنی جزو طبقه امراء و بزرگان کشور بود قاتل باید دیشمصد سو خون بها بپردازد ولی چنانچه یکتفربورگونی که درباری شاه بود بقتل میرسد قاتل باید سیصد سو خون بها بدهد^۱.

بدین ترتیب قوانین سالیك بین يك رومی و يك فرانکی ، يك متمول و يك صاحب اسم و رسم و يك شخص عادی تفاوت قائل بود و لوا اینکه متمول یا فقیر هر دوازده ملت فرانک باشند .

بموجب قوانین سالیك هر گاه شخصی برای قتل یکی از فرانکها مردم را جمع میکرد آن شخص را در خانه اش بقتل میرسانید میبایست ششصد سو ببازماندگان

۱ - پادشاهان فرانک و فرانکها بطور کلی سواد نداشتند و برای نوشتن از رومیها استفاده میکردند و اغلب چند نفر رومی از طبقات مهم در دربار بودند که بشغل دبیری اشتغال داشتند و منتصب بدربار بودند . مترجم .

مقتول بدهد ولی اگر برای کشتن يك رومی آزاد یا غلام آزاد شده مردم را تحريك و اغوا مینمود سیصد سو باید بپردازد .

باز بموجب قوانین سالیك اگر يك رومی یکتفربرانکی را بزنجیر میبنداخت و حبس میکرد باید سی سو جریمه بدهد ولی اگر یکتفربرانکی اینکار را در مورد يك رومی میکرد بیش از ۱۵ سو نمیپرداخت اگر رومی یکتفربرانکی را لخت میکرد باید ۶۲ سو و نیم جریمه بدهد ولی اگر یکتفربرانکی يك رومی را لخت میکرد بیش از سی سو جریمه نمیداد ، بدیهی است این تبعیضات برای رومیها شاق بود .

با این وصف بعضی از مورخین میگویند حکومت فرانکها در کشور گل (فرانسه) بر اساس دوستی و صمیمیت بین فرانکها و رومیها بوده است در صورتی که اینطور نیست و فرانکها به رومیها دشمنی میکردند و رومیها به فرانکها عداوت داشتند .

فرانکها پس از اینکه رومیها را با اسلحه خود مطیع نمودند بوسیله وضع قوانین شاق زندگی را بر آنها خیلی سخت کردند پس نام این کار را نمیتوان دوستی گذاشت و اگر چنین چیزی قائل بشویم به آن میماند که بگوئیم **تاتارها** با آن صدماتی که به چینیها پس از تصرف آن کشور زدند دوست آنها بودند .

گرچه بعضی از کشیشهای کاتولیکی برای از بین بردن رقبای مذهبی خود با فرانکها گرم گرفتند که آنها را وسیله انجام مقصود خویش کنند ولی این موضوع دلیل این نمیشود که کشیشهای کاتولیکی که خود از اهالی روم بودند خواسته باشند تحت تسلط فرانکها با دوستی زندگی نمایند، آنچه محقق مییافت اینست که هر قدر فرانکها از رومیان مطمئن شدند و دانستند از طرف ایشان صدمه بآنها نمیرسد بیشتر در صدد ایذاء و آزار آنها برآمدند .

در هر حال مصنفینی که عقیده بدوستی فرانکها و رومیها دارند و من جمله **آبه دو بس** نظریه خود را از مأخذهای غیر صحیح اخذ کرده و بکتب شعرا و خطبا

مراجعة نموده اند و حال آنکه در نوشتن تاریخ باید کتبی را مأخذ قرار داد که برای خوش آمد و تملق نوشته نشده و مبنی بر مبالغه نباشد .

فصل چهارم

چرا حقوق رومی در قلمرو حکومت فرانکها

از بین رفت لیکن در حوزه حکومت گوتها و بورگونی ها باقی ماند
از مطالبی که

گفتم نکات دیگری روشن میشود از این قرار :

کشوری که امروز بنام فرانسه موسوم است در لوای حکومت اولین نژاد قبایل وحشی که به **گل** هجوم آوردند و بوسیله قانون رومی معروف بقانون **تئودوزی** و قوانین مختلفه سایر قبایل وحشی که در آن میزیستند اداره میشد، قبایل مزبور عبارت بودند از **فرانکها ، ویزیگوتها ، بورگونیها** .

در قلمرو حکومت فرانکها قانون **سالیک** برای فرانکها و قانون **تئودوزی** برای رومیها اجرا میشد ولی در قلمرو حکومت **ویزیگوتها** بر حسب امر **آلاریک** پادشاه ویزیگوت خلاصه ای از قانون تئودوزی را تدوین نمودند که بدان وسیله اختلافات رومیها حل و فصل میشد لیکن اختلافات افراد قبایل **ویزیگوت** بوسیله قوانینی که ناشی از رسوم همان قبیله بود حل میشد، این قوانین را **آلاریک** پادشاه ویزیگوت من غیر مستقیم تدوین کرده بود .

اگر بخواهیم بفهمیم برای چه در قلمرو حکومت فرانکها قوانین **سالیک** رایج شد و قوت یافت و قوانین رومی از بین رفت و بالعکس در قلمرو حکومت ویزیگوتها قوانین رومی توسعه یافت ؟ باید باین نکته توجه کنیم که فرانکها قائل به تبعیض بودند ، شخصی که تحت اداره قوانین **سالیک** میزیست و از قبیله **فرانک** بود مزایایی داشت که یک نفر رومی یا شخصی که تحت اداره قانون روم میزیست فاقد آن بود باینجهت مردم از قوانین رومی دست میکشیدند برای اینکه تحت اداره قوانین **سالیک** زندگی کنند .

اما در قلمرو حکومت ویزیگوتها چون قوانین قائل به تبعیض نبودند برای افراد قبیله ویزیگوت نسبت به رومیها مزایایی قائل نمیشدند لذا جهتی نداشت که رومیها قوانین خود را ترک کرده و قوانین ویزیگوتها را اختیار نمایند این بود که قوانین خود را حفظ کردند .

فقط روحانیان بودند که قوانین رومی را حفظ میکردند و از آن دست نمیکشیدند زیرا ترک این قوانین برای آنها سودی نداشت بدلیل اینکه قوانین و فرامین مخصوص برای روحانیان وضع شده بود که از لحاظ پرداخت جریمه استیفای خسارت با فرانکها برابر بودند باین جهت روحانیان قوانین رومی را حفظ میکردند بخصوص که این قوانین از طرف امپراطوران مسیحی روم وضع شده و بحال آنها نافع تر بود .

بهر نسبتی که مادر تاریخ جلمیرویم این وضعیت بهتر ظاهر میشود . مثلاً قانون **کونده بو** پادشاه **بورگونی** از لحاظ بیطرفی بر قانون ویزیگوتها رجحان داشت و بین افراد قبیله بورگونی و رومیها تفاوتی قائل نبود . از مقدمه این قانون چنین مستفاد میشود که نه تنها برای بورگونیها وضع گردید بلکه برای حل اختلافاتی که ممکن بود بین بورگونیها و رومیها تولید شود نیز وضع شده بود و در صورت اخیر اختلافات طرفین در دادگاهی که اعضایش بطور تساوی مرکب از رومی و بورگونی بود حل و تصفیه میشد ، این موضوع از لحاظ وضع رسیدگی بامور بطوریکه در آن زمان مرسوم بود کمال لزوم را داشت (راجع باین موضوع در فصل ششم و هفتم و هشتم و نهم کتاب سی ام صحبت خواهیم کرد) .

بهر حال با این ترتیب قوانین رومی در بورگونی باقی مانده تا اینکه رومیها اختلافات فیما بین را در سایه آن قوانین حل و تصفیه نمایند ، پس دلیل نداشت که رومیها سرزمین بورگونی مثل رومیهای سرزمین **فرانک** قوانین خود را ترک کند بخصوص که قوانین **سالیک** هم در سرزمین بورگونی رخنه نکرده و این موضوع از نامه ای که **آگوبار** به **لوئی شکم بزرگ** نوشته معلوم میشود .

زیرا **آگوبار** پادشاه **فرانک** از **لوئی شکم بزرگ** تقاضا میکرد قوانین **سالیک**

۱- این پادشاه دارای شکم بسیار بزرگی بود و به همین جهت معروف به شکم بزرگ شده بود . مترجم

را در بور گونی رایج نماید. از اینرو معلوم میشود این قوانین در بور گونی رایج نبوده است. بالنتیجه قوانین رومی هنوز هم در مناطقی که سابقاً جزء بور گونی بوده باقی است.

در اراضی قلمرو طوائف **گوت** حقوق رومی و همچنین حقوق گوتی باقی ماند ولی قوانین سالیك هر گز در این نقاط پذیرفته نشد.

هنگامیکه **پین و شارل مارتین** مسلمین افریقا را از سرزمین گوتها راندند ایالاتی که بتصرف این سلاطین درآمدند تقاضا کردند قوانین و رسوم خود را حفظ کنند، این تقاضا مورد قبول سلاطین مزبور واقع شد و حال آنکه مخالف رسوم آن زمان بود زیرا تمام قوانین جنبه شخصی و خصوصی داشتند و بالنتیجه قانون رومی در این سرزمینها قانون اساسی و همیشگی شد این نکته از فرمانی که **شارل طاس** در سال ۸۶۴ مسیحی در شهر **پیست** صادر نموده است معلوم میشود. در این فرمان تقاطی دعاوی که بوسیله قوانین رومی رسیدگی میشد با تقاطی که بوسیله آن قوانین رسیدگی نمیشد متمایز گردیده است.

در مناطقی که بموجب آن فرمان قانون رومی اجرا بود هم اکنون نیز قوانین رومی اجرا میشود مثلاً در فرمان تصریح شده که در کدام يك از مناطق فرانسه دعاوی باید بوسیله رسوم محلی و در کدام مناطق بوسیله قوانین منصوبه مدون حل و تصفیه گردد.

قبلاً گفتیم که در آغاز سلطنت قبایل وحشی تمام قوانین خصوصی بود و بهمین جهت وقتی که فرمان **پیست** بین مناطقی که مطیع قوانین روم بودند با مناطق دیگر قائل بتفاوت شد باید اینطور استنباط کرد که در مناطق مطیع قوانین روم مردم بطیب خاطر این قوانین را خواستار بودند و قانون دیگری نمیخواستند و همچنین در مناطق مطیع قوانین دیگر اکثر مردم خواهان آن قانون بخصوص بودند و قانون رومی را نمیخواستند.

من میدانم که این مطالب در نظر مردم خیلی تازه جلوه می نماید ولی علیرغم

۱- شارل طاس در اثر ریزش موی سر طاس شده بود و باین جهت شارل طاس نامیده میشد. مترجم

این تصور این حقایق خیلی قدیمی است و فرقی ندارد که از دهان من یا عمرو زید خارج شود زیرا حقیقت از هر دهانی خارج شود شنیدنی و قابل قبول است.

فصل پنجم

دنباله موضوع فصل قبل

قانون **گونده بو** مدت های مدید در

بور گونی باقی ماند در عین حال قانون رومی هم وجود داشت و حتی در زمان لوئی شکم بزرگ این قانون باقی بود و این موضوع هم از نامه **آگوبار** که بلوئی نوشت و سابقاً بیان کردیم واضح میگردد.

گرچه در زمان **پیست** سرزمین قبایل **ویزیگوت** در زمره مناطقی محسوب میشده که قوانین رومی در آن اجرا میشده است با این وصف قانون ویزیگوت در آن سرزمین رواج داشت و این موضوع از شورتائیکه در سال ۸۷۸ میلادی یعنی چهارده سال بعد از صدور فرمان **پیست** در شهر **ترویس** در زمان سلطنت **لوئی الکن** منعقد شده معلوم میشود ولی بعداً قوانین **گوتها** و **بور گونیها** بعلا عمومی که در فصل نهم و دهم و یازدهم این کتاب ذکر خواهد شد در کشورهای آنها از بین رفت و این علل در همه جا قوانین خصوصی ملل و حشی را از بین برد.

فصل ششم

چگونه حقوق رومی در سرزمین لمباردها

از بین رفت و محفوظ ماند

اصولی که من سابقاً گفتم همه جا با حقیقت مطابقت دارد و اینک شاهد دیگری برای تأیید آن میآورم قوانین لمباردها که در ایتالیا بودند بیطرفانه بود بنابراین ملتی وجود نداشت که رومیها آن قوانین را اختیار و قوانین خود را رها کنند باین جهت حقوق رومی در سرزمین ایتالیا دوش بدوش قوانین لمبارد باقی ماند و حتی گاهی اتفاق افتاد قوانین لمبارد تحت الشعاع قوانین رومی قرار گیرد و در واقع

۱- لوئی الکن لکنت زبان داشته است. مترجم

جنبه قانون يك ملت فاتح را از دست بدهد گرچه هنوز بزرگان لمبارد از قوانین خودشان تبعیت میکردند معذلك اكثر شهرهای ایتالیا رژیم جمهوری را اختیار نمودند و از قوانین رومی تبعیت کردند و بزرگان لمبارد هم قرین انحطاط شده و رفته رفته از بین رفتند (در اینخصوص بنظریات **ماکیاول** راجع بانحطاط نجبای فلورانس مراجعه شود) .

مردم در جمهوریهای جدید تمایل زیادی بقبول قوانین لمبارد نشان ندادند و از قوانینی که رسم دول را مشروع میدانست و نتیجه برقراری اصول شوالیهها بود منتظر بودند .

از آن پس روحانیان مسیحی که نفوذ آنها در ایتالیا خیلی زیاد بود و تحت تبعیت قوانین رومی میزیستند فزونی گرفتند و آنهایی که مطیع قوانین لمبارد بودند روز بروز کمتر میشدند .

ضمناً باید دانست قوانین لمبارد عظمت قوانین رومی را نداشت و مثل آن قوانین مردم روم را بیاد سلطه و قدرت دیرین و زمانی که بر دنیا تسلط داشتند نمی انداخت .

و قتی که شهرهای ایتالیا رژیم جمهوری را انتخاب کردند قوانین رومی لمبارد بارزیم این شهرها موافقت نموده و مکمل قوانین آنها شد ولی قوانین لمبارد بواسطه محدود بودن نمیتوانست این خاصیت را داشته باشد و حال آنکه قوانین رومی بواسطه توسعه و احاطهائی که داشت این مزیت را دارا بود و تنها شامل یکی دو شهر نبوده بلکه شامل تمام شهرها میشد .

فصل هفتم

چگونه حقوق رومی در اسپانیا از بین رفت

شرح آن از اینقرار است: دو نفر از پادشاهان آن سرزمین بنام **شنداسوئند** و **رسه سوئند** قوانین رومی را تحریم کردند و حتی اجازه ندادند در محاکم این قوانین بزبان آورند و

ضمناً ممنوعیت ازدواج بین گوتها و رومیها را هم لغو کردند زیرا قانون منع ازدواج بین این دودسته بزرگترین علت اختلاف بود.

گرچه سلاطین **ویزیگوت** قوانین رومی را در اسپانیا لغو کردند معذلك این قوانین در املاکی که سلاطین نامبرده در **گل** جنوبی داشتند رایج بود این سرزمینها که دور از مرکز سلطنت بودند استقلال زیادی داشتند و بطوریکه از تاریخ **وامبا** پادشاه اسپانیا که در سال ۶۷۲ میلادی بتخت نشست مستفاد میشود سکنه این سرزمین پس از شورش که کردند از قوانین رومی تبعیت مینمودند و قوانین **گوتها** در آن نقاط رواجی نداشت زیرا قوانین **اسپانیا** باوضع زندگی آنها مناسب نبود از این جهت هواخواه قوانین روم بودند که میخواستند بدان وسیله نائل باستقلال شوند بعلاوه قوانین **شنداسوئند** و **رسه سوئند** حاوی مقررات سختی بر علیه یهودیان بود که در گل جنوبی خیلی بانفوذ بودند بطوریکه نویسنده قانون **وامبا** این سرزمینها را ملک یهودیان میداند.

بهر حال آنچه محقق است وقتی که مسلمین بافریقا آمدند مردم هواخواه مسلمین شدند و از آنها دعوت کردند ، شك نیست که این دعوتها از طرف رومیها و یهودیها بعمل آمد پس از آمدن مسلمین بافریقا گوتها که قبلاً ملت فاتح بودند تحت فشار قرار گرفتند و از شدت وحشت بمنطقه **گل ناربن** واقع در اسپانیا پناه بردند یعنی بنقطه ای پناه بردند که هنوز در مقابل مسلمین دفاع میکردند از مجموع این اتفاقات نتیجه آن شد که شماره آنها تیکه در گل جنوبی تحت اداره قوانین و مقررات **ویزیگوتها** میزیستند باز هم کمتر گردید .

فصل هشتم

يك اشتباه در مورد بنچاق^۱

بنوالتویت بیچاره دچار اشتباه غریبی شده و

قانون **ویزیگوتها** را دایر بمنع استعمال قوانین رومی ناشی از صدور فرمان

۱- لغت **کاپیتولر** که معنای فارسی آن بنچاق و سند قدیمی است به تصویب نامه های سلاطین فرانک گفته می شده که در تکمیل و جرح و تعدیل قوانین صادر مینموده اند و غالباً تحت نظر کشیهای مسیحی در شورا های بزرگ روحانی تدوین میشده است این لغت در بعضی جاها فرمان و در برخی موارد بنچاق ترجمه شده است . مترجم

یکی از سلاطین فرانک دانسته و حتی بعد از او این بنچاق را منسوب به شارلمانی نموده است .

بنو الویت با این اشتباه يك قانون خصوصی را مبدل بقانون عمومی کرده و گوئی میخواستند حقوق رومی را در تمام دنیا لغو نمایند .

فصل پنجم

چگونه قوانین قبایل وحشی و بنچاقها از بین رفت

قوانین

ساليك، بورگونی، ریپوئر، ویزیگوت بتدریج در فرانسه از رواج افتاد و عللی که باعث از بین رفتن آنها شد از این قرار است :

اشرافیت بتدریج مورد وثقی شد و فرزندان اشراف بتدریج زیاد شدند و از آن پس رومی بوجود آمد که قوانین مذکور با آنها تطبیق نمیشد .

گرچه روح قوانین گذشته که عبارت از گرفتن جریمه و خسارت باشد باقی بود و بسیاری از دعاوی را با گرفتن خسارت و جریمه و حل و فصل میکردند ولی اصول آن تغییر کرد و بهمین جهت از طرف اشراف احکام بسیاری صادر میشد که میزان جریمه را در دادگاه کوچک قلمرو اشرافیت تعیین مینمودند و اگر از نص قوانین گذشته اطاعت مینمودند از روح آنها تبعیت میکردند . از طرف دیگر کشور فرانسه منقسم بحوزههای اشرافیت کوچک و متعدد شده بود که مطابق اسلوب ملوک الطوائفی اداره میشدند یعنی وحدت سیاسی نداشتند بهمین جهت خیلی مشکل بود در تمام این مناطق اشراف نشین قانون متحدالشکلی را اجرا نمود .

بواسطه برقرار شدن اسلوب ملوک الطوائفی رسم گذشته که صاحب منصبانی برای نظارت اجرای قانون و عدالت میفرستادند از بین رفت و حتی بطوریکه از احکام آن دوره مستفاد میشد و وقتی سلاطین بموجب او امر خویش اشرافهای جدیدی بوجود میآوردند حق فرستادن ناظر و نماینده را در حوزههای آن اشراف از خود سلب میکردند ، وقتی سراسر کشور مبدل بحوزههای اشراف شد دیگر ناظر و صاحب منصبان سابق از کار افتادند و قانون واحد و مشترك نیز از بین رفت زیرا هیچکس نمیتوانست

از قانون واحد و مشترک کی تبعیت نماید .

این بود که قوانین ساليك، بورگونی، ویزیگوت طرف بی اعتنائی شد و این عدم توجه که از نسل دوم اشراف آغاز شده بود در نسل سوم بجائی رسید که کسی از قوانین مذکور صحبتی نمیکرد در نسلهای اول و دوم اشراف غالباً طبقات ممتاز ملت یعنی اشراف و کشیشان را جمع میکردند و منظور از این اجتماع این بود که برای اسقفها حدودی قائل شوند زیرا روحانیان طبقه ای بودند که میخواستند مافوق همه باشند و واجد امتیازات مخصوص بشوند . قوانینی که در این مجامع وضع میشد و بتصویب شاه میرسید همان است که ما امروز بنام بنچاق میخوانیم ، این بنچاقها کم و بیش سبب میشد که در حوزههای اشراف قوانین صورت مشترك و واحدی داشته باشد ولی بعداً که قوانین مربوط باشراف وضع شد و قسمتی از اموال کلیسا بموجب قوانین اشراف اداره گردید و بین روحانیان جدائی زیادتری پیدا شد دیگر روحانیان برای اصلاح قوانین اقدامی نمیکردند زیرا دیگر یگانه مصلح نبودند و نمیخواستند در اصلاح قوانین شریک داشته باشند .

بالاخره وقتی روحانیان بجای بنچاقها قوانین کلیسا و تصویب نامه های پاپ را که مبدأ عالیه ویا کتری مینداشتند بصورت قانون پذیرفتند و بواسطه توسعه اصول اشرافیت و ملوک الطوائفی سلاطین نظاری بولایات برای اجرای قوانین نفرستادند و بنچاقها که یگانه وسیله توحید قوانین بود از بین رفت بطوریکه در نسل سوم اشراف دیگر کسی نام بنچاق را ننشید .

فصل ششم

دنباله موضوع فصل قبل

چون بقوانین لمبارد، ساليك، باویر چندین

بنچاق اضافه شده بعضیها خواسته اند علت افزودن این بنچاقها را بقوانین مزبور بدانند .

برای فهم این علت باید بدین نکته توجه کرد که بنچاق بر چند قسم بوده يك قسم آن جنبه سیاسی و قسم دیگر جنبه اقتصادی و بعضی جنبه روحانی داشته و

قسمتی هم مربوط بمسائل مدنی بوده است، نوع اخیر بقوانین افراد هرملتی ارتباط داشته است و بهمین جهت آنها را بقوانین مدنی ملل مختلف ملحق مینموده‌اند.

پس علت الحاق بنچاق‌ها بقوانین لمبارد و غیره بواسطه ارتباطی بوده که بین بنچاق‌های مختلف و قوانین مذکور وجود داشته است و اما اینکه گفته‌اند در آنها برخلاف قانون رومی چیزی تدوین نشده و این موضوع هم حقیقت دارد زیرا آنچه از بنچاق‌ها که مربوط بجنبه‌های اقتصادی و سیاسی و روحانی بوده اساساً ارتباطی بقانون رومی نداشته و بکلی غیر از آن بوده، بنابراین مخالف آن محسوب نمیشده آن قسمت از بنچاق‌ها هم که جنبه مدنی داشته باقوانین ملل وحشی مربوط بوده نه باقوانین رومی و قوانین مزبور را کسر و اضافه و یا جرح و تعدیل نمیکرده است ولی بعقیده من این بنچاق‌ها که بقوانین ملحق شد روح و فلسفه بنچاق را از بین برد همانطور که غالباً خلاصه کتاب اصل کتاب را از بین میبرد.

فصل یازدهم

سایر ملل از بین قوانین ملل وحشی و

قوانین رومی و بنچاق‌ها

وقتی که ملل ژرمن امپراطوری روم را فتح کردند دیدند در آنجا نوشتن مرسوم است، آن وقت بتقلید رومیها رسوم و آداب خود را نوشته و بصورت قانون درآوردند ولی در دوره‌های انحطاط که پس از سلطنت شارلمانی پیش آمد و تباجمات نورماندها و جنگهای داخلی سبب شد که ملل فاتح یعنی ملل ژرمن در ظلمات جهل و نادانی که از آن خارج شده بودند دوباره فرو رفتند و خواندن و نوشتن را فراموش کردند.

این فراموشی سبب گردید که قوانین نوشته شده ملل ژرمن و قوانین رومی و بنچاق‌ها نیز فراموش شود ولی در ایتالیا بواسطه حکومت پاپ‌ها و امپراطوران یونانی و وجود شهرهای بازرگانی و با رونق رسم نوشتن باقی ماند و کشور گل هم

بواسطه مجاورت با ایتالیا از این مزایا بی نصیب نماند و حقوق رومی در آنجا هم باقی ماند بخصوص که حقوق مزبور در این منطقه یک نوع قانون ارضی و امتیاز مخصوصی محسوب میگردید.

اما در اسپانیا نیز بعلمت فراموشی خط قوانین ویزگوت‌ها در محاق فراموشی افتاد.

وقتی که قوانین در نقاط مختلف از بین رفت متدرجاً رسوم و آداب استقرار یافت و جانشین قوانین شد و بر اثر برقراری آداب و رسوم قوانین خصوصی گذشته هم بمحاق نسیان افتاد و باز هم جریمه می گرفتند و خسارت تأدید می کردند و رسم فردا را رعایت مینمودند.^۱

همانطور که هنگام برقراری سلطنت قبایل ژرمن آداب و رسوم را مبدل به قوانین مکتوب و مدون نمودند در این موقع هم قضیه معکوس شد و از قوانین مدون بسوی آداب و رسوم عدول نمودند.

فصل درازدهم

رسوم محلی و تحولات قوانین ملل

وحشی و حقوق رومی

بموجب مدارکی که در دست است معلوم میشود در بین نژاد اول و دوم ملل وحشی رسوم محلی وجود داشته است^۲ در این مدارک راجع بر رسوم محلی و رسوم قدیمی و آداب رسوم بطور مطلق و رسوم و قوانین صحبت میشود.

بعضی از مصنفین تصور کرده‌اند آنچه در این مآخذ بنام رسوم خوانده شد همانا قوانین ملل وحشی بوده و آنچه را که در این مآخذ بنام قانون خوانده‌اند

۱- در فصل بیستم از کتاب سیام راجع به فردا و فردوم که جریمه‌ئی بوده مفصل صحبت شده است. مترجم

۲- در هر جای این کتاب صحبت از نژاد اول و دوم میشود مقصود نژاد اول و دوم ملل وحشی پس از استیلای براراضی و تشکیل سلطنت است. مترجم

همانا قوانین رومی بوده است و حال اینکه اینطور نیست و من این موضوع را بیان خواهم کرد .

پین دستور داد در هر نقطه که قانون نیست باید از رسوم محلی تبعیت کرد لیکن رسوم محلی نباید بر قانون رجحان داشته باشد حال اگر ما بگوئیم حقوق رومی بر قوانین ملل وحشی رجحان داشته صریحاً بر علیه مأخذهای قدیمی اظهار عقیده نموده و حتی برخلاف قوانین وحشی اظهار نظر کرده ایم که خلاف اینرا میگویند از طرفی هم نباید گفت این رسوم همان قوانین ملل وحشی بوده بلکه قوانین مزبور نظیر قوانین شخصی باعث ایجاد رسوم گردیده است .

مثلاً قانون **سالیك** يك قانون خصوصی بود ولی در نقاطی که محل اقامت فرانك‌های **سالیك** بود در عین خصوصى بودن جنبه قوانین کشوری را بخود میگرفت و خصوصى نمیشد مگر نسبت بفرانك‌هاییکدر جای دیگر اقامت داشتند حالا اگر در نقطه‌ای که قانون **سالیك** قانون کشوری بود یکمده آلمانی و بورگونی و غیره زندگی میکردند و اختلافاتی حاصل میشد این اختلافات مطابق قوانین خصوصی آلمانها و بورگونیها حل و تصفیه میگردد ، آنوقت احکام جدید دادگاهها که برطبق قوانین خصوصی بود آداب و رسوم جدیدی در کشور بوجود میآورد حالا میفهمیم برای چد **پین** حکمی را که گفتیم صادر کرد زیرا این رسوم و آداب شامل فرانك‌های **سالیك** هم میشد، آنها هم تحت نفوذ این آداب در کشور خودشان قرار گرفتند ولی البته این آداب و رسوم هرگز بر قانون **سالیك** که قانون کشوری بود رجحان نداشت .

باین طریق در هر نقطه **يك** قانون کشوری بود که بر رسوم و آداب رجحان داشت و در عین حال آداب و رسوم هم بود که گاه مکمل قانون میگردد و زمانی با قانون تصادم میکرد و گاهی هم مکمل قوانین غیر کشوری میگردد مثلاً اگر در **يك** نقطه که قوانین **سالیك** قوانین کشوری بود یک نفر بورگونی مطابق قوانین خودش محاکمه میشد و قانون بورگونی ماده مخصوصی برای حل و فصل دعوی

و یا صدور مجازات نداشت آن وقت مرد بورگونی مطابق رسوم محل محاکمه میگردد .

در زمان **پین** آداب و رسوم ضعیفتر از قوانین بود ولی بزودی بر آن رجحان یافت و آنرا از بین برد و چون همواره نظامات و مقررات عبارت از دوائی است که درد کنونی را نشان میدهد . معلوم میگردد در زمان **پین** هم مردم آداب و رسوم را بر قوانین ترجیح میدادند .

از آنچه گفتیم معلوم میشود بجهت حقوق رومی از زمان اول قانون کشوری گردید زیرا همانطوریکه در فرمان **پیست** مسطور است که چگونه قانون گوتی رواج نیافت و همانطور که فتوای ترویس در فصل پنجم این کتاب گفته شد ، قانون رومی قانونی بود شخصی و عمومی ولی قانون گوتی **يك** قانون شخصی و خصوصی بود و در نتیجه قانون رومی بواسطه عمومیت خود قانون کشوری محسوب میگردد .

ولی باید فهمید چه شد که در نتیجه بیسوادی قوانین خصوصی ملل وحشی همه جا از بین رفت در صورتیکه قانون رومی بعنوان قانون کشوری در کشورهای ویزیگوت و بورگونی باقی ماند ؟

آری نه تنها قوانین خصوصی بر اثر بیسوادی از بین رفت بلکه قانون رومی هم گرفتار همان سرنوشت شد در غیر این صورت امروز در ایالاتی که قانون رومی قانون کشوری است ما با قوانین تئودوزی مصادف میشویم و حال آنکه اکنون در آن ولایات قانون **ژوستینین** جاری است .

آری در آن ولایات قوانین رومی با قوانین مکتوب از بین رفت و فقط نامی از آن قوانین روی آن کشورها باقی ماند و در عین حال خاطراتی از عشق و علاقه بقانون رومی در اثر تمایلات طبیعی در قلوب بجا مانده بود و بهمین جهت است که وقتی قانون رومی **ژوستینین** ظاهر شد با آغوش باز آنرا پذیرفتند و بعنوان قانون در ایالات گوت و بورگونی پذیرفته شد و حال آنکه در سایر قلمروهای فرانك بعنوان استدلال و یا اندرز آنرا تلقی میکردند نه قانون .

فصل بیست و نهم

تفاوت قوانین سالیك با قوانین ریپوئر

و سایر ملل وحشی

..... قانون سالیك دلائل منقی را بهیچوجه نمی پذیرفت یعنی بموجب آن مقررات شخصی که دعوی میکرد و یا شخصی را متهم مینمود باید دعوی خود را ثابت نماید ضمناً تنها انکار کردن متهم را تبرئه نمیکرد این موضوعی است که تقریباً در قوانین تمام ملل دنیا مشاهده میشود ولی قوانین ریپوئر دلائل منقی را میپذیرفت و از این حیث روح آن قوانین با قانون سالیك تفاوت داشت .

بموجب قوانین ریپوئر اگر شخصی متهم بگناهی میشد و یا از او ادعائی میکردند میتوانست در بسیاری از موارد با ایراد سوگند در حضور شهود بیگناهی خود را ثابت نماید ولی بنسبت اهمیت موضوع شماره شهود زیاد میشد و تا ۷۲ نفر میرسید .

قوانین آلمانیها ، باویرها ، لمباردها ، تورنرها ، فریزها ، ساکسونها ، بورگونیها نیز مطابق روح قانون ریپوئر تدوین شده بود .

گفتم که قوانین سالیك دلائل منقی را نمی پذیرفت با این وصف بعضی موارد وجود داشت که دلائل منقی پذیرفته میشد ولی بتنهائی و بدون وجود دلائل مثبت قابل قبول نبود یعنی صرفاً انکار را نمی پذیرفتند .

طرز عمل در این مورد از این قرار بود که مدعی شهود خود را میآورد و آنها ادای شهادت میکردند ، آن کسی هم که متهم و منکر بود شهود خود را میآورد آنها نیز ادای شهادت مینمودند و قاضی حقیقت را بین اظهارات شهود یافته و حکم صادر مینمود این رسمی است که هم اکنون در انگلستان جاری میباشد .

اینگونه عمل با اسلوب قوانین ریپوئر و سایر قوانین ملل وحشی اختلاف داشت زیرا در این قوانین متهم سوگند یاد میکرد که گناهکار نیست و از خویشاوندان خود تقاضا مینمود بر بیگناهی او سوگند یاد نمایند این قبیل قوانین برای مللی

خوب است که سادگی جزء صفات جلی آنها باشد و نتوانند دروغ بگویند بهمین جهت بود که قانونگذاران بعداً در قوانین سالیك و ریپوئر اصلاحاتی نمودند که مردم نتوانند از این مقررات سوء استفاده نمایند .

فصل چهاردهم
تفاوتهای دیگر

..... قانون سالیك جنگ تن بدن «دوئل» را جائز نمیدانست و اجازه نمیداد دلیل حقانیت را در موفقیت دوئل بدانند ولی قانون ریپوئر و تقریباً تمام قوانین ملل وحشی جنگ تن بدن را برای ارائه دلیل و ثبوت حقانیت جائز میشمردند .

بعقیده من مجاز شمردن دوئل طبعاً ناشی از قوانینی شد که دلائل منقی و انکار را جائز میشمردند زیرا وقتی شخصی ادعای حقی کرد و دید طرف او باستناد انکار و یا ایراد سوگند از ادای حق وی استنکاف دارد در اینصورت برای مدعی که مرد پیکار بود چاره ای باقی نمی ماند جز اینکه جبراً احقاق حق خود را بنماید و طرف را دعوت به پیکار انفرادی کند .

ولی در قانون سالیك چون ادله منقی و انکار مورد قبول نبود احتیاجی نداشتند که متوسل براهه دلیل بوسیله دوئل شوند در صورتیکه بالعکس قوانین ریپوئر و سایر ملل وحشی چون ادله منقی و انکار را میپذیرفتند ناچار شدند اصول پیکار تن بدن را برای ثبوت حقانیت برقرار نمایند اگر خوانندگان بمقرراتی که **کونده بوپادشاه بورگونی** راجع باین موضوع وضع نموده مراجعه نمایند خواهند دید که وضع آن مقررات ناشی از ماهیت طبیعی موضوع بوده زیرا نظر قانونگذار این بود شخصی که میخواهد از سوگند سوء استفاده کند نتواند موفق شود .

در ایالت **لمبارد** بموجب قانون **روتاریس** مقرر شد شخصی که برای برائت خویش متوسل بسوگند شده دیگر بجنگ انفرادی دعوت نشود و بعدها این رسم قانونی توسعه یافت لیکن بطوریکه در فصل هیجدهم این کتاب بیان خواهیم کرد از رواج این رسم معایبی برخاست و ناچار شدند بر رسم قدیم برگردند .

فصل پانزدهم تفکر

ممکن است بر من ایراد بگیرند و بگویند بر اثر تغییراتی که در قوانین ملل وحشی حاصل شد و مقرراتی که بدانها الحاق گردید بالاخره در بنچاقها چیزهایی هست که نشان میدهد رسم دوئل ناشی از قبول ادله منقی و انکار نبوده است من این نکته را تا اندازه‌ای قبول نموده و موافقت دارم که در طی قرون عدیده ممکن است کیفیت بخصوصی باعث برقراری بعضی از قوانین شده باشد ولی در اینجا صحبت من مربوط بکلیات روح قوانین ملل ژرمن است و در خصوص مبدأ و ماهیت آنها گفتگو میکنیم و از رسوم قدیمه این ملل سخن میرانم که سپس بوسیله قوانین آنها مسجل و برقرار گردیده و لازم الاجرا شده و غیر از این صحبت چیز دیگری در میان نیست.

فصل شانزدهم

اثبات بیگناهی بوسیله گذاشتن دست در آب جوش طبق قوانین سالیک

در قانون سالیک مقرر بود متهم برای اثبات بیگناهی خود باید دست در آب جوش بگذارد تا اگر دستش نسوخت بیگناه است ولی چون ابراز چنین دلیل خیلی سخت بود قانون وسیله‌ای برای تعدیل آن یافته بود بدین ترتیب شخص متهم که حاضر نمیشد دست خود را در آب جوش بگذارد میتواندست بارضایت مدعی خود دستش را خریداری نماید در این صورت مدعی در قبال دریافت مبلغی پول شهادت و سوگند چند نفر شاهد را که برای بیگناهی متهم قسم میخورند میپذیرفت ، این یکی از موارد مخصوص قانون سالیک بود که دلیل منقی و انکار پذیرفته میشد .

اثبات بیگناهی بوسیله گذاشتن دست در آب جوش همانطور که گفتیم سخت

بود از طرف دیگر قبول دلیل منقی با سوگند شهود و انکار متهم یکنوع رسم و مقرراتی بود که قانون قبول و تحمیل میکرد ولی تجویز نمینمود و در واقع وسیله‌ای در دسترس مدعی گذاشته بود که بارضایت خویش از متهم بگذرد و انکار طرف را قبول نموده و در عین حال خسارت خود را جبران نماید همچنین که مدعی میتواندست مطلقاً از حق خود صرف نظر کرده و شکایت نکند .

علت اینکه قانون اینوسیله تعدیل را در دسترس طرفین میگذاشت این بود که متهم از ترس شکنجه و مدعی با قید دریافت پول و تحصیل سود از شکایت و دعوی صرف نظر کرده و باهم آشتی میکردند .

بدیهی است پس از آن طرفین از یکدیگر راضی میشدند و پی کار خود میرفتند و دیگر دوئل نمیکردند بنابراین نباید تصور کرد رسم دوئل ناشی از این ماده قانون سالیک میباشد .

فصل هجدهم

طرز تفکر پدران ما

خیلی غریب است که پدران ما باین طریق شرافت و ثروت و حیات افراد را متعلق به چیزهایی کرده بودند که مربوط بعقل و دلیل نبود بلکه با تصادف و برخورد ارتباط داشت و لاینقطع دلائلی را مورد استنباط قرار میدادند که هیچ چیزی را ثابت نمیکرد نه باجنایت نه با برائت و نه بایی گناهی و ابستگی نداشت .

ولی بطوریکه ناسیت میگوید ژرمنها که مطیع این اوها م نبودند آزادی بیشتری داشتند و حتی میتوان گفت دارای آزادی مطلق بودند و خانواده‌ها برای قتل و سرقت و ناسزا مبادرت بجنگ میکردند .

بعداً ژرمنها این رسم را تغییر دادند باین طریق که برای این جنگها قائل بآداب و رسوم شدند و مقرر شد جنگها بر حسب دستور و مقابل چشم قضات صورت بگیرد بدیهی است این ترتیب بوضع سابق ترجیح داشت زیرا آزادی مطلق پیکار و قتل نفس را محدود میکرد .

همانطور که امروز ترکها در طی جنگهای خانگی خود معتقدند که جبهه غالب با تأییدات خداوند نائل به فتح شده و غلبه دلیل برحقانیت اوست ژرمنها نیز مظفریت فاتح را دلیل برحقانیت او میدانستند و معتقد بودند دست باطنی باینوسیلد جنایت کار و یا غاصب را تنبیه کرده است.

تاسیت میگوید هر گاه یکی از قبایل ژرمن میخواست با قبیله دیگر بجنگد بدو سعی مینمودند چندتن از افراد آن قبیله را اسیر نمایند، آن وقت اسراراً با چند نفر از جنگجویان خود بجنگ و امید داشتند و اگر در این پیکار غالب میشدند عقیده داشتند در جنگ با قبیله مزبور نیز فاتح خواهند شد.

با رعایت این نکته که جنگ تن‌به‌تن در يك جنگ بزرگ و عمومی مؤثر است و بالتیجه يك جنگ عمومی خواهد شد و باختلافات کلی خاتمه خواهد داد طبعاً این فکر در افراد قبایل ژرمن پیدا میشد که جنگ تن‌به‌تن باختلافات فردی نیز خاتمه میدهد یعنی میتوان اختلافات فردی را هم بوسیله جنگ تن‌به‌تن حل و تصفیه کرد **گونه‌بو** پادشاه قبیله بورگونی از سلاطینی بود که بیش از دیگران رسم جنگ تن‌به‌تن و پیکارهای فردی را توسعه داد در قانونیکه برای پیکار وضع کرده علت آنرا هم ذکر نموده و چنین میگوید:

منظور ما اینست که اتباع ما روی مسائلی که تاریک و مبهم میباشد سوگند یاد نکنند و یا در مورد قضایای روشن و محقق ناچار بسوگند دروغ نشوند.

بالتیجه درحالی که روحانیان با رسم پیکارهای فردی مخالف بودند و قوانین مربوط به آنرا کفر میدانستند پادشاه قبیله بورگونی رسم سوگند و قانون مربوط به آنرا ناپسند و کفر میدانست.

باید متوجه بود اینکه پیشینیان حقانیت را موفقیت در جنگ تن‌به‌تن و اصولاً در جنگ میدانستند این موضوع بدون علت نبوده و بلکه آزمایشهای زندگی این نکته را بر آنها روشن کرده بود زیرا قبایل ژرمن همگی جنگجو بودند و بلکه میتوان گفت یگانه صفت آنها جنگجوئی بود و در چنین جامعه‌ئی اشخاص توسط طرف نفرت عامه قرار می‌گرفتند و هر کس ترسو بود نشان میداد معایب

دیگری هم دارد و مطابق رسوم و آداب عمومی تربیت نشده و در کودکی اصول تعلیمات کلی را نیاموخته و بشفاف آبرو پابند نمیشد.

يك مرد ترسو در چنین جامعه‌ئی يك مرد غیر عادی بود و ظاهر می‌ساخت که بنفرت عمومی اهمیت نمیدهد و سعی ندارد مورد توجه و تکریم عموم واقع گردد.

در چنین جامعه‌ئی همینقدر که فردی دارای پدر و مادر حسابی باشد طوری تربیت میشود که بشرافت و آبرو اهمیت بدهد و طبعاً برای حفظ شرافت و دفاع از حیثیات خویش زورمند و باهمت‌بار خواهد آمد.

بعلاوه در جامعه جنگجو که زورمندی و همت و غیرت و شجاعت مورد تکریم است جنایات و اعمال ناشایسته غالباً و بلکه همیشه ناشی از حیله و تزویر و ترس می‌باشد.

این بود که دلیل حقانیت را جنگ یعنی ابراز شجاعت و غیرت و همت قرار داده بودند.

و اما اینکه بچه جهت متهمین را وادار مینمودند دست خود را در آب جوش و یا روی آهن گذاخته بگذارند و سپس دست آنها را در کیسه بسته و سر کیسه را میبستند و اگر تا سه روز آثار سوختگی روی دست ظاهر نمیشد به برائت متهم رأی میدادند این موضوع هم ناشی از عادات اینقبائل به کارهای سخت بوده است يك جامعه و یا ملتی که دائماً مشغول بکار بردن اسلحه است طبعاً دارای دستهای زبر و خشن میشود و بعید نیست که خشونت پوست دست بجائی برسد که آب جوش در آن تأثیر نماید و اگر تأثیر کرد آن وقت نشان خواهد داد صاحب دست با اصطلاح فارسی نازک نارنجی است.

جای دور نرویم اکنون دهاقین ما که دستهای خشن دارند آهن نسبتاً گذاخته را بدست میگیرند بدون اینکه آثار سوختگی روی دستشان ظاهر شود.

و اما زنها آنها تیکه کار میکردند میتوانستند دست خود را در آب جوش بگذارند بدون اینکه علائم سوختگی روی دست ظاهر شود، خانمهای محترم نیز همواره

حامی داشتند و جوانمردانی یافت میشدند که از آنها دفاع میکردند و برای حمایت آنها پیکار مینمودند و یادست خود را بجای آنها در آب جوش میگذاشتند.

مطابق قانون قبیله **تورنژ** که یکی از قبایل ژرمن بود اگر زنی متهم به خیانت نسبت بشوهر خود میگردد میبایست برای اثبات بیگناهی و عقیف بودن خود دست خویش را در آب جوش بگذارد ولی این رسم وقتی اجرا می گردد که جوانمردی برای حمایت از این زن یافت نشود که برای حفظ آبروی او پیکار نماید.

در قبیله **ریپوثر** رسم دست گذاشتن در آب جوش برای اثبات بیگناهی زن وقتی اجرا میگردد که زن نتواند شهودی برای اثبات بیگناهی خود بیاورد، در اینصورت از گذاشتن دست در آب جوش معاف میگردد.

حال اگر زنی یافت میشد که هیچک از اقوام و خویشاوندان برای دفاع و حمایت او اقدام نمیکردند و یا مرد متهمی نمیتوانست برای اثبات بیگناهی خود شهود بیاورد، همین موضوع بذات آن زن و یا آن مرد را محکوم بگناهکاری مینمود.

بالاخره در آن ایام که مأخذ بیگناهی گذاشتن دست در آب جوش و یا بدست گرفتن آهن گداخته و جنگ تن بدن بود این قوانین بقدری با وضع زندگی و آداب و رسوم مردم مناسبت داشت که بر خلاف ظاهر آن آتقدر ظالمانه نبود، گرچه قوانین سختی محسوب میشد ولی آثار ناشیه از آن چندان از مردم سلب حق نمیکرد.

فصل هیجدهم

چگونه برای اثبات حقانیت پیکار ادامه یافت

از نامه‌ای که

آگوبار روحانی معروف به **لوئی** شکم بزرگ پادشاه بورگونی مینویسد چنین مستفاد میشود که رسم پیکار و جنگ تن بدن در بین فرانکها مرسوم نبوده است زیرا **آگوبار**

در طی این نامه قانون کونده بو پادشاه بورگونی را دایر باینکه جنگ تن بدن مأخذ حقانیت باشد تقبیح میکند و توصیه مینماید که در سر زمین بورگونی اختلافات مطابق قوانین فرانکها حل و تصفیه شود از طرف دیگر ما میدانیم که این رسم بین فرانکها معمول بود و این موضوع با نامه **آگوبار** تناقض پیدا میکند لیکن اگر بآنچه من در فصول قبل گفتم توجه شود مسئله حل خواهد گردید چه آنکه فرانکها دودسته بودند یک دسته آنهایی که رسم جنگ تن بدن را داشتند یعنی قبایل ریپوثر، دسته دیگر فرانکهای سالیک، منظور از نامه **آگوبار** مربوط بآن دسته بود که این رسم را پذیرفته بودند.

معهذا با وجود مخالفت **آگوبار** و روحانیان دیگر رسم **دوئل** برای اثبات حقانیت روز بروز در فرانسه زیاده‌تر توسعه یافت و هم اکنون خواهیم دید این خود روحانیان بودند که مآلاً باعث توسعه این کار شدند، دلیل آن اینست:

از مدتی مدید در سرزمین **لمبارد ها** «شمال ایتالیای فعلی» رسم بدی شایع شده بود که هر کس نسبت بمیراثی اعتراض داشت ومدعی بود که فلان قباله و بنچاق تقلبی است صاحب قباله یا بنچاق بانجیل سو گند یاد میکرد که قباله من صحیح است و باین طریق میراث را تصاحب مینمود و لو اینکه بدروغ قسم خورده بود وقتیکه امپراطور **لمبارد** موسوم به **اوتون اول** در شهر رم تاجگذاری کرد هما موقع پاپ **ژان دو ازدهم** شورای روحانی بزرگ تشکیل داد و بزرگان ایتالیا توجه اتون را نسبت بمضار این رسم جلب کردند و الغاء آنرا از امپراطور خواستند اتون در این خصوص با پاپ مذاکره کرد و هر دو تصمیم گرفتند این موضوع را بشورای روحانی مذکور در فوق که میبایستی در شهر **راون** منعقد گردد احاله نمایند.

این شوری در سال ۹۶۷ میلادی با حضور **اوتون اول و ژان دو ازدهم** تشکیل شد و بزرگان ایتالیا تقاضای خود را تجدید کردند ولی بهانه غیبت چند تن از بزرگان حل این موضوع بتأخیر افتاد.

سیس در سال ۹۸۸ **کنراد** پادشاه بورگونی باتفاق **اتون دوم** پادشاه **لمبارد** بایتالیا آمدند بزرگان ایتالیا بآنها مراجعه و تقاضای لغو آن رسم ناپسند را نمودند وعاقبت اوتون دوم قانونی وضع کرد بدین مضمون: «اگر دو نفر در خصوص

ارثی باهم اختلاف داشتند و یکی بخواهد ارث را باستناد قبالة تصاحب کند و دیگری قبالة راجع و تقبلی بداند در آن صورت اختلاف آنها بوسیله جنگ تن بدن حل خواهد شد و عین این مقررات در مورد اراضی و تیول هم که از طرف نجبا بمستخدمین آنها واگذار میشود باید اجرا گردد و قاطع اختلاف جنگ تن بدن مقرر میگردد عمال کلیسا هم موظف بر رعایت آن هستند ولی چون روحانیان نمیتوانند بجنگند حامیان آنها بجای آنها جنگ خواهند کرد.

بدین ترتیب رسم پیکار برای اثبات حقانیت در مورد حل اختلافات ارثی رایج گردید و اگر نجبا خواهان الغای رسم سوگند بودند روحانیان بواسطه سوء استفاده‌ئی که از آن میشد و معایبی که این رسم مذمبی داشت و عیب آن کاملاً آشکار بود علیرغم فشار نجباراضی ببلغو آن نمیشدند تا عاقبت بر اثر اتحاد نجبا و زمامداران و اراده **اوتون** که میخواست در ایتالیا قدرت خود را نشان دهد این رسم برقرار گردید و از آن پس دوئل برای اثبات حقانیت یکی از مزایای نجبا گردید و آنرا بمنزله سد شدیدی در قبال بی اعتدالیها و تأمین مالکیت خود میدانستند بخصوص که امپراطوران دارای قدرت و خانواده اوتون در ایتالیا امپراطوری بزرگی را تأسیس نموده و روحانیان نیز ضعیف شده بودند.

اکنون گفتار گذشته ما تأیید میشود چه آنکه اگر بکسی می گفتند قبالة میراث تو جعلی است او فوراً سوگند یاد میکرد که قبالة من جعلی نیست یعنی دلیل متقی اقامه میکرد و این سوء استفاده از دلیل متقی نجبای ایتالیا را واداشت نزد **اوتون** شکایت کنند و برای اصلاح این عیب و جلوگیری از سوء استفاده ایستاده چاره بخواهند و آنرا الغاء کنند این بود که عاقبت منتهی بایجاد رسم دوئل گردید و رفع مناقشات باین وسیله انجام میگرفت و رفت و رفتند توسعه یافت.

پس محقق گردید باعث دوئل روحانیان بودند که رسم سوگند را برقرار

۱- موضوع و اگذاری تیول از طرف نجبا بمستخدمین خود یکی از اصول زندگی اجتماعی و روح وسطی بود و این موضوع تاریخی بحث مفصلی دارد که در فصول آینده روح القوانين بر حسب مطالبی که مؤلف بیان میکند در اینخصوص توضیح خواهم داد. مترجم

کرده بودند گرچه اقامه دلیل متقی از قبایل وحشی سرایت نموده بود و نقود کلیسا را بآن علاوه کردند تا کسی سوگند بدروغ یاد ننماید.

قبل از اینکه **اوتون** دوم در صدر رفع معایب سوگند برآید باز هم در اینخصوص بین روحانیان و طبقات دیگر اختلافاتی بوجود آمده بود و **لئو تراول** یکی از پادشاهان **لمبارد** در صدد برآمد این اختلافات را حل نماید و برای تثبیت مالکیت مقرر داشته بود که اگر راجع بقباله بین دو نفر اختلاف حاصل شد و یکی مدعی جعلیت قبالة دیگری شد تدوین کننده قبالة یعنی متصدی دفتر رسمی باید سوگند یاد نماید که قبالة جعلی نیست و اگر فوت کرده باشد شهودی که قبالة را امضاء نموده اند بایستی سوگند یاد کنند.

ولی این قانون رفع عیب نکرد و عیب همچنان باقی بود تا عاقبت رفع عیب را در برقرار کردن رسم پیکار دانستند.

من تصور میکنم قبل از این تاریخ هم در شوراهای عمومی که از طرف **شارلمانی** تشکیل میشد ملت نظریه خود را درخصوص سوگند باین نحو گفته و تذکر داده بود «کمتر اتفاق می افتد تهمت زننده و یا متهم سوگند بدروغ یاد ننماید و بهتر اینست برای رفع مناقشه رسم پیکار برقرار شود» و شارلمانی این رسم را برقرار کرده بود و چون در سر زمین بورگونی رسم سوگند محدود بود رسم پیکار توسعه یافت.

آنگاه **تئودوریک** پادشاه ایتالیا مقرر داشت **استرو کوتها** یعنی کوتلهای غربی حق ندارند پیکار کنند و دنباله این دستور قوانین **شنداسوئند** و **رسه سوئند** حتی فکر پیکار را هم خواستند از بین ببرند ولی در **ناربون** واقع در جنوب فرانسه که کوتها ساکن بودند این قوانین بخوبی پذیرفته نشد و پیشرفت نکرد زیرا آنها پیکار را از مزایای مختص بخود میدانستند.

لمباردها که پس از محو شدن استرو کوتها بدست یونانیها ایتالیا را مسخر نمودند رسم پیکار را باز با خود آوردند ولی قوانین اولیه آنها که در اینخصوص وضع شد رسم پیکار را محدود نمود.

مقرراتیکه سلاطین دیگر از قبیل **شارلمانی** و **لوئی شکم‌بزرگ** و **اتون** در خصوص پیکار وضع کردند رفته رفته این رسم را که مخصوص امور جنائی و حل مناقشات از این قبیل بود بامور حقوقی هم سرایت دادند بطوریکه در مورد ایراد سوگند و تصاحب میراث و اصالت و جعلیت بنچاق گفتیم لیکن این سرایت بامور حقوقی تولید معایبی کرد زیرا همان طوریکه یکتقر می‌توانست بوسیله يك سوگند دروغ مال دیگری را تصاحب کند بوسیله دوئل هم ممکن بود بدون حق مال‌غیر را تصاحب کند.

بهین جهت ایندو رسم پیکار تن‌بتن و سوگند درقبال یکدیگر باقی بودند گاهی این وزمانی آن مورد توجه قرار می‌گرفت.

ازیکطرف اعمال روحانی و کشیشان مایل بودند که تمام اختلافات و مناقشات آن عصر بدست کلیسا حل و تصفیه شود و ازطرف دیگر نجبا با غرور ذاتی خویش می‌خواستند دوئل و شمشیر را قاطع مناقشات قرار دهند.

برای رفع سوء تفاهم باید متوجه بود فقط کشیشها نبودند که باعث برقراری رسم سوگند شدند بلکه اصول اقامه دلیل منقی بود که ازقبایل وحشی سرایت نمود منتهی بعداً این فکر بوجود آمد که چون بر اثر اقامه دلیل منقی گناهکاران می‌توانند خود را تبرئه نمایند لذا باید ازنفوذ وحیثیت کلیسا استفاده کرد که کسی سوگند دروغ یاد نماید و الاروحیان معناً با دلیل منقی مخالف بودند و مادر آثار بومانوار مشاهده می‌کنیم که دادگاههای روحانی هرگز دلیل منقی را نمی‌پذیرفتند و همین موضوع سبب شد که بتدریج اقامه دلیل منقی از بین رفت و مقررات و آئین نامدهای قبایل وحشی دراینخصوص سست شد.

بازهم درجای دیگر مشاهده می‌کنیم که دادگاههای غیر روحانی اقامه دلیل منقی و دوئل را برای قطع کردن مناقشات می‌پذیرفتند در صورتیکه دادگاههای روحانی هر دو را رد می‌کردند و این نیز قرینه دیگری است که نشان می‌دهد کشیشان رأساً رسم سوگند را برقرار نموده بودند بهر حال ملتی که دوئل را برای اثبات حقانیت خود می‌پذیرفت در واقع از غریزه جنگجویی خود تبعیت می‌کرد و نباید

تصور شود برقراری مبارزه برای قطع مناقشات از راه توکل بخدا بوده که ذات باری تعالی با مظفریت فاتح ذیحق بودن غالب را اعلام میدارد. چه آنکه نسبت عملیات متداعین برای اثبات ادعاست گذاشتن در آب جوش یا آهن گداخته یا آب سرد مقرر بود توجه و توکل بدست غیب و خداوند برقرار بود و هر کس فاتح میشد معتقد بود دست باطن برای اثبات حقانیت با او مساعدت نموده است.

شارلمانی مقررداشت اگر اختلافاتی بین فرزندان او روی دهد بوسیله سوگند اختلافات را حل کنند، **لوئی شکم‌بزرگ** ایراد سوگند را فقط برای حل اختلافات روحانیان و اهل کلیسا جایزدانست. فرزند او **لوتر** اصولاً ایراد سوگند را برای حل اختلافات در تمام موارد رد کرد حتی اقامه دلیل بوسیله دست گذاشتن در آب یخ را نیز منع کرد با اینوصف چون در آن دوره انتشار رسوم و آداب و قوانین جدید بکندی صورت می‌گرفت باز هم کلیساهائی بودند که رسم سوگند را حفظ کرده بودند بخصوص آنکه در یکی از انتشارات **لوئی فیلیپ** در سال ۱۲۰۰ میلادی باین موضوع اشاره مینماید ولی رویهمرفته سوگند رواج بسیاری نداشت و **بومانوار** در آثار خود از انواع دلائل برای اثبات حقانیت گفتگو میکند، منجمله در خصوص دوئل برای ثبوت ادعاصحبت می‌نماید ولی درخصوص ایراد سوگند چیزی نمی‌گوید.

فصل نوزدهم

علل جدیدی که سبب فراموش شدن قوانین

سالیك و رومی و مقررات شوراهای مذهبی گردید

در فصول قبل گفتیم بچه‌علت

قوانین رومی و سالیك و مقررات شوراهای مذهبی اهمیت خود را از دست داد و متدرجاً فراموش شد، اینك می‌گوئیم یکی از بزرگترین علل از بین رفتن این قوانین شیوع رسم دوئل برای حل و فصل مناقشات بوده است.

درمقابل شیوع رسم دوئل قوانین سالك که مخالف این رسم بود طبعاً از بین

رفت و نیز قوانین رومی که با این رویه مخالفت داشت بمحاق فراموشی افتاد از آن پس هم قانونگذاران مصروف باین شد که فقط برای دوئل اصول و مقرراتی وضع نمایند و حتی مقررات شوراهای مذهبی (بدون اینکه بتوانیم بگوئیم در چه موقع این اصول از بین رفت و قوانین دیگری قائم مقام آن گردید) در محاق فراموشی افتادند.

ملتی که دارای خوی جنگجویی است و دوئل را برای اثبات حقانیت انتخاب نموده محتاج قوانین منشور و مکتوب نمیشد و اگر قوانین باین ترتیب وجود داشته باشد بسهولت از بین میرود. زیرا همینکه بین دو طرف اختلاف و مناقشه بروز میکرد بلافاصله رأی میدادند باهم پیکار نمایند، دیگر مقید به تشریفات مطول نبودند تمام اختلافات حقوقی و جزائی بوسیله دوئل حل و تصفیه میشد، نه تنها براءت و محکومیت باین وسیله معین میگردد بلکه بطوریکه نومانوار مورخ میگوید: حکمیت نیز بوسیله دوئل معلوم میگردد.

وقتی بتواریخ مراجعه شود مشاهده میگردد در آغاز سلطنت سومین سلسله سلاطین فرانسه مقررات قضائی صرفاً بر محور حفظ شرافت و حیثیت و آنهم بر محور دوئل دور میزد، عجب اینست که حتی اگر محکومی از قاضی اطاعت نمیکرد قاضی او را بدوئل دعوت میکرد، در شهر **بورگ** اگر کالانتر شخصی را احضار میکرد و او حاضر نمیشد کالانتر او را دعوت بدوئل میکرد و میگفت: «من برای احضار تو مأمور فرستادم و تو از آمدن استنکاف کردی اینک باید حقانیت خود را در این استنکاف بشوت برسانی» و سپس بایکدیگر مبارزه میکردند ولی **لوئی چاق** (نباید او را بالوئی شکم بزرگ اشتباه نمود) این رسم را ملغی کرد.

در سرزمین **اورلئان** برای هر گونه قرضی جنگ تن بتن مرسوم بود ولی **لوئی جوان** مقرر داشت فقط هنگامی میتوان برای وام جنگید که میزان قرض از پنج سو زیادتر باشد این مقررات فقط جنبه محلی داشت و در نقاط دیگر مجری نبود زیرا در زمان **سن لوئی** برای وامهاییکه مبلغ آن زیادتر از دوازده دینار بود مبارزه میکردند **بومانوار** در آثار خود میگوید من شنیده ام سابقاً رسم بدی

در فرانسه مرسوم بود که هر کس میتوانست برای جنگهای تن بتن دیگری را اجیر کند تا برای او پیکار نماید و از این گفته چنین برمیآید که رسم مبارزه برای اثبات حقانیت در آن زمان بسیار شیوع داشته است.

فصل بیستم

مبدأ علاقه بشرافت و آبرو

در قوانین ملل و حشی نکات پیچیده وجود ندارد که علل وجهات ناه معلوم باشد مثلاً در قوانین قبایل **فریزون** «سکنه هلاند» هر کس که بوسیله چوب مورد ضرب قرار میگرفت نیم سو غرامت دریافت میکرد ولی کوچکترین جراحات خلی زیاد غرامت داشت بموجب مقررات قوانین سالیك هر گاه يك مرد آزاد شخص آزاد دیگری را سه ضربه چوب مینواخت میبایستی ۳۰ سو باو غرامت بدهد و در صورتیکه از این ضربت خون جاری میشد در حکم آن بود که طرف را با آهن مجروح کرده باشد و در این صورت ۱۵ سو غرامت میپرداخت و هر قدر جراحت بزرگتر بود بهمان نسبت میزان غرامت زیادتر میشد.

در قوانین **لمباردها** غرامات متفاوتی برای يك ضربت و دو ضربت و سه ضربت تعیین شده بود و اگر کسی سه ضربت بدیگری وارد میآورد سه برابر بیش از يك ضربت غرامت میپرداخت ولی در زمان ما يك ضربت با صد هزار ضربت مساوی است.

در قانون اساسی شارلمانی که بعداً در قوانین لمباردها ثبت شده مقرر است هر کس میخواست جنگ تن بتن نماید باید با چوب مبارزه کند، از این قانون چنین برمیآید شارلمانی میخواسته در حق کشیشان که نمیتوانستند با شمشیر بجنگند ازفاق نماید و یا از خونریزی زیاد جلو گیری کند.

در فرمان **لوئی شکم بزرگ** مندرج است مبارزه کنندگان مختارند با چوب و یا با شمشیر و اسلحه بجنگند و از آن به بعد نجبا با اسلحه میجنگیدند و مبارزه با چوب فقط اختصاص بطبقات عوام داشت.

از آن پس اصولی که هم اکنون نیز حافظ شرافت و آبروی ماست بوجود آمد مدعی در حضور قاضی اظهار میداشت فلان شخص فلان عمل را مرتکب شده و متهم اظهار مدعی را تکذیب میکرد و در نتیجه قاضی دستور میداد مبارزه کنند، درواقع اصل این بود که هر کس متهم بدروغگوئی گردید مبارزه نماید.

بومانوار میگوید وقتی یکنفر داوطلب مبارزه میگردد نمیتوانست از جنگیدن ابا نماید و در صورت استنکاف بمجازات مخصوصی محکوم میگردد، و از اینجاست جاری شد که مردم بقول خود وفا نمایند و اگر کسی تعهدی میکرد و یا قولی میداد شرافت و حفظ آبرو مانع از این بود که بعد خود وفا نماید.

نجبا و اشراف در حالیکه سوار اسب بودند با اسلحه خود میجنگیدند مردم عوام «طبقات غیر نجیب» با چوب مبارزه مینمودند سپس این رسم جاری شد که استعمال چوب جزو آلاتی که موجب توهین و هتک شرف باشد شناخته شد زیرا اگر کسی را با چوب میزدند دلیل بر این بود که او را جزو عوام دانسته اند.

از آنجائیکه فقط مردم عوام هنگام مبارزه صورتشان باز بود نجبا صورت خود را میپوشاندند و بوسیله لبه کلاه خود اینکار رامیکردند، چهره عوام که باز بود غالباً مضروب و مجروح میگردد، بهمین جهت سبلی در عداد وسایل هتک شرف گردید زیرا سبلی صورت را مضروب میکرد و کسی که سبلی خورده بود بمنزله این بود که در شمار عوام درآمده سبلی توهین بزرگی بود که جز با ریختن خون بطریق دیگر جبران نمیکردید.

همانطوریکه فرانسویان قدیم بشرافت و حیثیت زیاد اهمیت میدادند ژرمنها هم برای شرافت اهمیت بسیاری قائل بودند و بلکه خیلی زیاده تر از فرانسویها بحیثیات خود اهمیت میدادند و حتی اقوام و خویشاوندان دور دست برای جبران هتک شرف و ناسزا در پیکار شرکت مینمودند و تمام اصول و قوانین آنها بر محور حفظ حیثیات و شرافت دور میزد.

در قوانین **لمباردها** مقرراتی است اگر کسی باتفاق کسان خویش برای مبارزه باشخصی برود که او نتواند از خود مواظبت نماید و منظور از این اقدام هتک شرف

او باشد بایستی جریمه سنگینی بپردازد میزان جریمه ای که برای اینکار تعیین کرده بودند درست نصف مبلغ جریمه شخصی بود که غفله و بدون اعلام قبلی و پیکار قانونی کسی را بقتل برساند.

حال اگر کسی برای توهین بدیگری و در حالیکه وی مواظب خود نیست باتفاق کسان خود او را مغلوب میکرد میزان جریمه اش سنگین تر بود و بایستی سربع جریمه قاتل مذکور را بپردازد.

از آنچه گفتیم این نتیجه بدست میآید که پدران ما به توهین و هتک شرف خیلی اهمیت میدادند. ولی از توهین های مخصوص «از قبیل اینکه بتقطعه مخصوصی از بدن آنها بوسیله آلت مخصوصی ایراد ضرب بشود» اطلاع نداشتند و یگانه توهین را در کتک خوردن میدانستند و هر قدر کتک خوردن شدیدتر بود بهمان نسبت توهین را هم بزرگتر میدانستند.

فصل بیست و یکم

نظریات جدید راجع باصل شرافت

و حیثیت نزد ملل ژرمن

بطوریکه تاسیت میگوید اگر یکی از جنگجویان ژرمن سپر خود را در حین پیکار از دست میداد بدنامی بزرگی گرفتار میشد بطوریکه چندین نفر پس از این واقعه ناگوار خود کشی کرده بودند چون از دست دادن سپر بدنامی بود بموجب مقررات قانون قدیمی **سالیک** اگر شخصی بدیگری میگفت سپر خود را از دست داده ای ناسزائی بود که میبایست ۱۵ سو غرامت این حرف را بپردازد.

شارلمان قانون **سالیک** را اصلاح کرد و در اینمورد غرامت را به سه سو تقلیل داد.

ولی نباید تصور کرد که این پادشاه با تقلیل این جریمه انضباط سربازی و

نظامی را ضعیف کرد بلکه این موضوع ناشی از تغییر اسلحه میدان جنگ بود زیرا تغییر اسلحه بسیاری از رسوم و آداب را تغییر داد.

فصل بیست و دوم

خصائل و صفات مربوط به جنگ

علت اینکه ما میخواهیم با زنها مربوط باشیم اینست که در ارتباط آنها خویشتن را خوشبخت می بینیم و احساسات ماقرین لذت میشود ، خیلی میل داریم آنها را دوست بداریم و طرف محبت آنها واقع شویم و نیز مایلیم بانوان ما را بپسندند و برای ما قائل به ارزش شوند ، زیرا زنهار شناسائی لیاقت و شخصیت افراد مهارت دارند .

تمایل ما برای مطلوب و محبوب واقع شدن سبب میشود که با زنها مغازله کنیم ولی نباید مغازله و عشق را باهم اشتباه کرد زیرا مغازله جز عشق دروغین چیز دیگری نیست .

بر حسب کیفیات زندگی ملل در ادوار مختلف عشق مظاهر متنوعی داشته در زمانیکه ما از آن سخن میگوئیم و جنگهای تن‌به‌تن رایج بوده روش مغازله شیوع بسیار داشته است .

در قوانین **لمباردها** مذکور است اگر یکی از مبارزه کنندگان دارای گیاهی بود که خاصیت سحر و جادو را داشت و غلبه را نصیب او میکرد قاضی قبل از پیکار گیاه را از او میگرفت و سوگندش میداد که دیگر از آن گیاه همراه نداشته باشد .

میگویند این عقیده ناشی از ترس بود و حال آنکه چنین نیست بلکه علت دیگری باعث بروز این عقیده شده است .

مردم وقتی میدیدند در میدان پیکار مبارزه کنندگان سراپا مسلح هستند و با اسلحه تهاجمی و تدافعی سنگین بیکدیگر حمله‌ور میشوند و بر حسب ظاهر با یکدیگر تفاوتی ندارند و فقط فزونی نیرومندی و همت و شجاعت باعث پیروزی یکی

از آنها میشود متدرجاً عقیده پیدا کردند و اسلحه بعضی از جنگجویان دارای خاصیتی است که اسلحه دیگران ندارد .

در نتیجه این عقیده بود که اصول قابل تحسین سوارکاری و جوانمردی پیدا شد و ارواح برای سیر در عالم دیگر آماده گردید . داستانها و افسانه‌هایی بوجود آمد که در ضمن آنها صحبت از سحر و عملیات جادوگران و پهلوانان و شمشیرزنان میشد ...

در این افسانه‌ها از مردان روئین‌تن و احضار کنندگان اموات و اسبهای بالدار و مردان نامرئی سخن بمیان می‌آمد از جادوگرانی صحبت میکردند که عمر خود را وقف تربیت اطفال بزرگان و شاهزادگان مینمایند تا آنها را مطابق بهترین اسلوب جوانمردی بار بیاورند در نتیجه دردنیای مادیای دیگری بوجود آمد که سرزمین زندگی شیرمردان و سوارکاران بود و دنیای حقیقی یعنی دنیای زندگی عادی را برای مردم فرومایه باقی گذاشتند در آن دنیای افسانه پهلوانان همواره سوار بر اسب و بر قلاع دزدان و قطاع‌الطریق می‌ناخند و افتخار و شرافت خود را در این میدانستند که از ضعفای حمایت کنند بهمین جهت در این ازمنه دیده میشود فکر شجاعت همواره با مغازله و حمایت از ضعفای توأم بوده است .

بهر حال مغازله ناشی از این شد که مطابق فکر عامه مردان فوق‌العاده عمر خود را وقف حمایت از پیریرویان نیکو خصال می‌کردند و برای آنها هر خطری را تحمل نموده و این موجودات لطیف و ضعیف را در قبال دیو سیرتان حمایت می‌نمودند .

افسانه‌های سوارکاری و جوانمردی روح مغازله را تقویت کرد و آنرا در سراسر اروپا رایج نمود و حال آنکه در قدیم این طرز فکر و روحیه وجود نداشت در تاریخ می‌بینیم که در ازمنه قدیم ثروت و تجمل و جلال شهر رم مسبب عیاشی و تن‌پروری گردید و سکون و آرامش دشتهای یونان احساسات عشق را تقویت کرد و فکر سوارکاری و جوانمردی و حمایت از ضعفای پیریرویان نیکو خصال روح مغازله را در اروپا بوجود آورد

بعدها جنگ تن‌به‌تن و عملیات پهلوانی بروح مغازله اهمیت خاصی داد زیرا مردها از این جهت پیکار مینمودند که هم‌لیاقت خود را ثابت نمایند و هم جلب‌عشق و دلبری کنند.

فصل بیست و سوم

اصول قضائی پیکارهایی که برای اثبات حقانیت در می‌گرفت

شاید مردم تعجب کنند برای چه در گذشته روی این رسم مهمل و غلط که عبارت از دوئل باشد مقررات و اصول قضائی وضع کرده بودند ولی باید دانست افراد بشر چون ذاتاً عاقل هستند حتی برای موهومات و خرافات خود قوانین و مقررات وضع میکنند.

البته جنگ تن‌به‌تن برخلاف مصلحت مردم و یک عمل بدی بود ولی همینکه مردم قائل به آن شدند برای آن مقرراتی وضع کردند که از حدود معین و مخصوصی تجاوز نمایند و در مورد آن رسوم و احتیاطات اجرا شود.

برای فهم اصول قضائی دوئل بایستی با کمال دقت مقرراتی را که سن‌لوئی برای آن وضع کرد و در نتیجه تغییرات زیادی در اصول قضائی بوجود آورد مطالعه کرد برای این منظور باید به کتب **دفونتن** که معاصر سن‌لوئی بوده و بکتب **بومانوار** که بعد از سن‌لوئی می‌زیسته نیز مراجعه کرد و همچنین مراجعه بکتب دیگران که بعد از سن‌لوئی می‌زیسته‌اند خالی از فائده نیست و نشان میدهد چه تغییراتی در مقررات دوئل حاصل شده است.

فصل بیست و چهارم

مقررات پیکار برای اثبات حقانیت

بومانوار میگوید وقتی

شماره مدعیان و یا وارد کنندگان اتهام چند نفر میشد لازم بود مدعیان توافق نظر حاصل نمایند فقط یکی از آنها مدعی باشد و در صورتی نمی‌توانستند توافق حاصل

کنند قاضی یکی از آنها را انتخاب مینمود تادعوی را تعقیب نماید. هر گاه یک نفر نجیب‌زاده یکی از افراد عوام را بمبارزه می‌طلبید ناچار بود پیاده و با چوب و سپر مبارزه کند و در صورتی می‌خواست سواره و با اسلحه خود پیکار نماید ممانعت مینمودند و وادارش میکردند زره خود را از تن بیرون کرده فقط با پیراهن مبارزه کند.

قبل از دوئل قاضی سه حکم صادر میکرد.

بموجب حکم اول بخویشا و ندان متداعین اعلام میگردد دور شوند، بر حسب حکم دوم مردم خطاب میشد آرام باشند، و طبق حکم سوم قدغن میگردد کسی بطرفین کمک نماید و در صورت کمک کردن مرتکب بمجازاتهای سخت محکوم میگردد و حتی اگر یکی از مبارزه کنندگان بر اثر کمک شخص ثالث بقتل میرسد شخص ثالث را بقتل میرسانند.

قاضی و عمال عدالت در موقع پیکار انتظام میدان جنگ را حفظ مینمودند و در صورتیکه یکی از جنگجویان دم از آشتی میزد عمال عدالت نظارت میکردند طرفین مبارزه بحال اولیه باقی‌باشند تا اگر صلح برقرار نگردد و جنگ شروع شد یکی از آنها در طی مذاکرات مربوط بصلح نسبت بطرف دیگر وضع مساعد و مرجحی برای خود آماده نکرده باشد که مآلامنتی بر غلبه او شود.

هر گاه علت مبارزه جنایت و یا قضاوت غلط بود طرفین نمیتوانستند بدون فرمانده نظامی صلح کنند و هر گاه یکی از طرفین مغلوب میشدند صلح بدون رضایت فرمانده نظامی منطقه صورت نمی‌گرفت و در حقیقت فرمانده نظامی محل طرف مغلوب را می‌بخشید همانطور که امروز سلاطین گناهکاران را می‌بخشایند حال اگر شخصی مرتکب قتل میگردد و مخدوم او رضایت میداد با طرف صلح نماید و ثابت میگردد همراهی مخدوم با خادم^۱ در اثر دریافت رشوه بوده در این صورت مخدوم

۱- در قرون وسطی مخدوم کسی بود که یک قسمت از زمین خود را به شخصی موسوم به تابع یا خادم واگذار میکرد و این تابع نسبت بمتبوع خود وظایف خاصی داشت متبوع نیز نسبت به تابع دارای وظایف مخصوص بود. مترجم

محکوم بپرداخت شصت لیور غرامت میگردد بعلاوه بعدها نمیتوانست از حق خود برای تنبیه گناهکار استفاده نماید بلکه این حق بفرمانده نظامی محل منتقل میگردد پاره‌ئی از اشخاص که نمیتوانستند پیکار نمایند پس از اثبات اینکه قادر بدوئل نیستند حق داشتند دیگری را برای پیکار بجای خود اجیر نمایند . این وکیل بایستی با کمال جدیت پیکار نماید و از حق موکل خود دفاع کند ، برای اینکه مبادا تصور کنند از حق خود دفاع ننموده اگر مغلوب میشد مچش را قطع میکردند .

من فکر میکنم در زمان گذشته (یک قرن قبل) که رسم دوئل را قدغن کردند و مقرر نمودند هر کس دوئل کند اعدام خواهد شد بهتر این بود بجای این مجازات مچ دوئل کننده را قطع میکردند زیرا چون برای یک مرد جنگجو هیچ چیز تأثر انگیز تر از دست دادن خاصیت جنگی نیست قطعاً این مجازات تأثیر زیادی برای جلوگیری از دوئل مینمود .

هر گاه در مورد قتل نفس کار بمبارزه میکشید و طرفین برای دوئل وکیل انتخاب میکردند هنگامیکه وکلا مشغول پیکار بودند طرفین دعوی را در محلی جامیدادند که بتوانند مبارزه را ببینند و هر يك از آنها متصل بطناپی بود که در صورت مغلوب شدن و کیش با همان طناب او را مصلوب مینمودند .

زیرا بطوریکه در آغاز دوئل گفتیم مغلوب شدن در پیکار بمنزله محکوم شدن بدیحق و در مورد قتل نفس بمنزله اثبات تبه کاری بود .

شخصی که در میدان جنگ مغلوب میشد کلیه مورد اختلاف را از دست نمیداد یعنی بکلی محکوم به بیحق میگردید مثلاً اگر در خصوص تراضی و یا حکمیت دوئل میکردند شخص مغلوب فقط در مورد تراضی یا حکمیت بی حق میشد .

فصل بیست و پنجم

محدودیت‌هایی که برای استفاده

از پیکار قائل شده بودند

وقتی که موضوع پیکار يك موضوع حقوقی کم اهمیت بود متبوع طرفین را وادار میکرد از دوئل صرف نظر نمایند .

در موارد معلوم و معین از قبیل اینکه شخصی در انظار بقتل رسیده باشد قاضی را امر بد پیکار نمیکرد و حتی شهود را هم احضار نمینمود بلکه قاضی شخص قاتل را بمجازات خود میرسانید .

وقتی در دربار یکی از متبوعان بعضی از مرافعات را بطریق مخصوص حل و تمفیه میکرد دیگر برای قطع آن مناقشات متوسل بدوئل نمیشدند تا دوئل باعث تغییر آن رسم نشود .

هیچکس نمیتوانست جز برای خود یا خویشاوندان و یا متبوع خود طلب مبارزه نماید .

اگر بیگناهی متهم بثبوت میرسید و مدعی از پیکار صرف نظر میکرد کسی از اقوام مدعی دیگر نمیتوانست طلب مبارزه کند زیرا در چنین صورتی مرافعه هر گز تمام نمیشد و خویشاوندان یکی بعد از دیگری طلب مبارزه میکردند .

اگر شخصی غائب میشد و کسانش بتصور قتل وی میخواستند انتقام بکشند و در خلال این احوال آن شخص حاضر می شد پیکار صورت نمی گرفت همینطور بود اگر غیبت به شیاع میرسید یعنی عموماً معتقد به غیبت آن شخص می شدند نه قتل او .

هر گاه مضروب قبل از مرگ به بیگناهی متهم اعتراف میکرد و دیگری را قاتل و ضارب خود معرفی مینمود دیگر متوسل بد پیکار نمیشدند ولی اگر دیگری را معرفی نمینمود در اینصورت اعتراف او را بمنزله بخشایش تعبیر میکردند و میگفتند او میخواست فقط قاتل را ببخشد و همچنان قضیه را تعقیب مینمودند

و با متهم مبارزه میکردند و حتی در بین نجبا ممکن بود کار به جنگ عمومی بکشد.

اگر قرار بود جنگ عمومی بین نجبا در بگیرد و یکی از طرفین اعلان دوئل میداد جنگ عمومی موقوف میشد و در عوض مبارزه تن بتن میکردند و این موضوع را چنین تعبیر مینمودند که نجبا میخواهند بجای جنگ عمومی اختلاف خود را از راه عدالت معمولی یعنی دوئل حل و تصفیه کنند.

این یکی از مزایای بزرگ دوئل بود که از بروز جنگهای عمومی جلوگیری میکرد و جنگ عمومی را مبدل بمبارزه تن بتن مینمود و بالنتیجه بر قوت بنیان قضاوت و داد گاههایما افزود زیر مسئله‌ای که باید بوسیله قوانین بین المللی حل شود (در صورتی منتهی بجنگ عمومی میگشت) بوسیله قوانین مدنی حل میشد.

همین موضوع نشان میدهد که اگر نوع بشر در بسیاری از مواقع مسائل عاقلانه را مبدل بدیوانه بازی مینماید در عوض گاهی از اوقات هم کارهای دیوانگی را عاقلانه بانجام میرساند.

هر گاه شخصی را برای اتهام قتل احضار میکردند و او میگفت خود احضار کننده قاتل است دیگر برای تعیین گناهکار بدوئل متوسل نمیشدند و بطریق قضاوت عمل میکردند زیرا بدیهی است يك تبه کار همواره دوئل را بر قضاوت واقعی ترجیح میدهد چه نتیجه دوئل نامعلوم و نتیجه قضاوت معلوم است و باین ترتیب به تبه کار مجال نمی دادند بوسیله دوئل از چنگ مجازات فرار کند.

وقتیکه مراعات باحکمت حل و تصفیه میشد و یا بداد گاههای روحانی احاله میگردد هر گز دوئل نمیکردند و همچنین برای کابین زن دوئل نمی نمودند زیرا حق دوئل نداشتند و اگر زنی تقاضای دوئل میکرد و مردی را برای حمایت خود معرفی مینمود بجای او دوئل نماید تقاضای او پذیرفته نمیشد زیرا پس از معرفی حامی بایستی شوهرش هم راضی باشد و الا دوئل صورت نمیگرفت.

اگر سن طرفین مبارزه کننده از ۱۵ سال کمتر بود دوئل واقع نمیشد. کشاورزان میتوانند دوئل کنند بشرط اینکه با کشاورز دیگر مبارزه

نمایند و در صورتی از طرف يك مرد آزاد یا يك نجیب زاده دعوت بدوئل میشدند باید دوئل نمایند ولی اگر آنها نجیب زاده‌ئی را بدوئل می طلبیدند نجیب زاده نمیتوانست از دوئل استنکاف نماید و حتی ارباب ملك و کشاورز میتواند چنین کشاورز جسور را از ملك خود بیرون کند.

با این وصف یکتا کشاورز میتواند بر حسب امر کتبی ارباب خود و یا حسب المعمول بایک مرد آزاد مبارزه کند و یکی از مزایای کشاورزان املاک کلیسا همین حق مبارزه با مردان آزاد بود.

فصل بیست و هشتم جنگ برای اثبات حقانیت بین یکی از متداعیین و یکی از شهود

بومانوار میگوید اگر شخصی مشاهده میکرد مدعی او میخواهد شهادی بر علیه وی بیاورد میتواند شهادت آن شاهد را تکذیب نماید و با او مبارزه کند و چنانچه شاهد مغلوب میگردد مسلم میشود شهادتش دروغ بوده و بالنتیجه حقانیت آن شخص ثابت میشود.

در این مورد اگر مدعی دو شاهد میداشت چون دروغ یکی از شهود در اثر مبارزه بثبوت رسیده بود شهادت شاهد دیگر مؤثر واقع نمیشد و بالنتیجه مدعی محکوم به بی حقی میگردد ولی اگر شاهد اولی بمبارزه خوانده نمی شد مدعی میتواند شاهد های دیگر هم بیاورد.

بومانوار میگوید هر گاه شاهد حاضر بمبارزه نمیگردد بشخصیکه او را

۱- در قرون وسطی کشاورزان آزاد نبودند و مثل چهارپایان روی ملك خرید و فروش میشدند و آثار این رسم که ناشی از ندانی و وحشیگری بوده هنوز هم باقی است بیشتر در کشورهای مشرق زمین هنوز هم وقتی صحبت معامله ملك میشود خریدار سؤال میکند چند نفر رعیت دارد و تعداد رعیت و جفت گاو و ملك قیمت دد بود تنها مختل تفاوتی که بعد از مشروطیت پیدا کرده بود این بود که رعایا بنده خاک نبودند و میتوانند دست از رعیتی کشیده بکار دیگر بپردازند اما غالباً قادر نیستند که از این حق استفاده کنند خوشبختانه در این موقع که روح القوانین تجدید چاپ میشود نه تنها املاکی خاک بلکه اسم رعیت هم در ایران با وضع قانون اصلاحات ارضی و اجرای آن از بین رفته و منشور معروف انقلاب شاه و مردم سیستم ارباب و رعیتی را ملغی کرده است و کشاورزان از این قید آزاد شده و خود مالک گردیده اند. مترجم

برای شهادت همراه آورده میگفت :

من حاضر نیستم برای مرافعه شما با طرف مبارزه کنم اگر شما مایل هستید مبارزه کنید تا راستگویی من ظاهر شود. آنوقت در چنین وضعیتی آنکه شاهد را آورده بود الزام داشت برای ثبوت صحت شهادت شاهد خود بامدعی علیه مبارزه نماید و اگر در این مبارزه مغلوب میگردید ارزش شهادت او از بین میرفت. کسی که شاهد را آورده بود میتواند در این حال متوسل به کیلی بشود که بجای او برای ثبوت صحت گفتار شاهد مبارزه نماید. لکن اگر وکیل مغلوب میگردید مجش را قطع میکردند .

من تصور میکنم مقررات دوئل در مورد آوردن شاهد ناشی از رسوم قدیمه است که بعد تغییر کرده و آنچه مؤید تصور من است همانا قوانین **باویر و وکونی** میباشد که در آوردن شاهد قائل بمحدودیتی نبودند .

در فصول قبل بقانون اساسی **کونده بو** راجع بدوئل و اینکه روحانیان با آن مخالفت کرده بودند اشاره کردیم .

این پادشاه در مورد شهادت اینطور عقیده داشت:

وقتی يك متهم شهودی اقامه کرد تا ثابت کند مرتکب جنایت نشده مدعی میتواند یکی از شهود را بمبارزه بطلبد ، بر شاهد فرض است برای صحت گفتار خویش و اطلاع از حقیقت مبارزه نماید تا نشان دهد شهادت او راست است و باین ترتیب کونده بو بشاهد مجال نمیداد از زیر بار پیکار شانه خالی کند و راه فرار داشته باشد .

فصل بیست و هشتم

پیکار برای اثبات حقانیت بین یکی از طرفین

دعوی و یکی از قضات انتخابی از طرف متبوع
و شکایت از قضاوت ناصواب

چون ماهیت اثبات حقانیت بوسیله پیکار این بود که دعوی را مطلقاً ختم کند لذا مراعاتی که اینگونه حل و فصل میگردید دیگر

باستیناف و پژوهش نمیرفت فرانسویهای قدیم که دعاوی خود را با دوئل حل و فصل میکردند از تجدید طرح دعوی و استیناف با آن طرز که در رم قدیم و حقوق کلیسا مرسوم بود اطلاع نداشتند

این ملت جنگجو که به حیثیت و شرافت خود خیلی اهمیت میداد و تمام اختلافات را با پیکار حل و فصل میکرد از استیناف بیخبر بود. اگر کسی از مرافعه و قضاوتی شکایت داشت بجای مرافعه بیک محکمه بالاتر همان کاربرا که با مدعی خود میکرد با قاضی هم مینمود . بین این ملل استیناف عبارت از این بوده است که حریف را بمیدان جنگ احضار و با اسلحه پیکار نمایند تا اختلاف طرفین با خونریزی حل و فصل شود نداینکه مثلما بوسیله گفتگو و جر و بحث و مناقشات قلمی اختلاف حل کنند .

بدین جهت استیناف دادن از قضاوت در میان این قبایل امر منقوری بوده است.

سن لوئی پادشاه فرانسه در قانون اساسی خود میگوید: «هر کس مبادرت

به استیناف نماید نه تنها امری را برخلاف اخلاق و شرافت مرتکب گردیده بلکه برخلاف عدالت رفتار کرده است .»

بومانوار میگوید: «هر گاه شخصی میخواست بر علیه سوء قصدی و یا ظلمی

که از طرف اربابش باو شده شکایت نماید بدو باو اخطار میکرد که من از قبول تو یعنی از ملکیتی که بمن واگذار کرده‌ای خارج خواهم شد و سپس در حضور ارباب مافوق تری ارباب ظالم را احضار نموده و اخطار میکرد با او مبارزه کند ولی اگر عکس این موضوع پیش میآمد یعنی اربابی برزگر تابع خود اعلان پیکار میداد اگر او را در حضور مافوق خویش و یا فرماندار نظامی محل احضار میکرد این عمل بمنزله این بود که مرتکب عمل زشتی گردیده و شرافت خود را لکه دار نموده است .

ولی باید دانست اگر متبوع یا برزگر میتواند از ارباب خود شکایت

کند هرگز نمیتوانست او را متهم بقضاوت ناصواب نماید و بگوید او در فلان دعوی بد قضاوت کرده است .

يك قسمت از محاکم آن زمان که اختلافات را از بین برزگران یا تابعان حل و فصل میکردند دارای قضاتی بودند که تحت ریاست ارباب رأی میدادند برزگران هم نمیتوانستند ارباب یا رئیس را متهم بقضاوت ناصواب بنمایند چه آنکه نمک ناشناس جلوه میکردند ولی بجای ارباب که ساحتش از اسائه ادب محفوظ بود از قضا دادگاه شکایت میکردند و بدون اینکه خود را متهم بنمک بحرانی کنند بقضات اسائه ادب میکردند زیرا متهم کردن قاضی برآی ناحق جز اسائه ادب چیزی نبود. ولی همین اسائه ادب بقضات و اعلام کردن بآنها که ناحق رأی داده اند نیز کار چندان آسانی نبود، اشکال اینکار را بطور مختصر بیان میکنیم:

فرض کنید دعوائی بدادگاه مراجعه و حکمی برخلاف حق صادر میشد همینکه غیرموجه بودن آنرا با اطلاع قضات میرسانیدند ناچار بودند با تمام قضات یا با اکثریت قضات که رأی ناحق داده بودند مبارزه کنند.

برای جلوگیری از این اشکال بوسیله دیگری متوسل میشدند باین طریق که از رئیس دادگاه «ارباب» خواهش میکردند از قضات تقاضا نمایند یکایک رأی خود را با صدای بلند اعلام نمایند و این در مواقعی بود که تصور مینمودند رأی دادگاه برخلاف مصالح آنها صادر می شود. بالنتیجه قاضی اول رأی خود را صادر می کرد و بمحض اینکه قاضی دوم لب سخن میگشود و رأی میداد باومی گفتند که تودرو غگو و متقلب هستی و آنوقت فقط با همین یک نفر قاضی پیکار مینمودند خاصیت این رویه آن بود که جز با یک نفر پیکار نمی کردند و ثانیاً بدینوسیله از صدور رأی سایرین ممانعت می کردند.

دفونتن یکی از مورخین معروف قرون وسطی میگوید بعد از اعلام رأی قاضی اولی صبر می کرد تا سه نفر دیگر از قضات رأی بدهند، آنوقت غلط بودن رأی را اعلام می داشتند در اینصورت بایست با هر سه نفر پیکار نمایند و گاهی اتفاق می افتاد که نه تنها با قضات بلکه با اطرافیان که موافق رأی قضات بودند دوئل میکردند.

اختلافاتی که بین **بومانوار** و **دفونتن** دو نفر مورخ قرون وسطی دیده میشود

از آنجهت است که آن ایام قوانین و مقررات مثل امروز عمومی نبوده و هر ولایتی از يك رسم و عادت بخصوص تبعیت میکرد رسوم شهر **کلرمن** که **بومانوار** حکایت میکند با رسوم شهر **ورماندوا** که **دفونتن** ذکر کرده متفاوت بوده است. و قتی که یکی از برزگران و یا یکی از قضات برخلاف کسی که استیناف داده از حکم صادره طرفداری مینمود، و یقین حاصل میکرد مدعی در اعتراض خود پافشاری خواهد نمود با او پیکار میکرد ولی بامستأف علیه یعنی قاضی که حکمش طرف تخطئه واقع شده بود کاری نداشتند زیرا او را از اطرافیان ارباب میدانستند و از این حیث برای او قائل با احترام میشدند.

اگر قاضی نمیتوانست حقانیت رأی خود را ثابت نماید شصت لیور بارباب یا «متبوع» جریمه میپرداخت و چنانچه استیناف دهنده قادر نمیشد خطای رأی قاضی را بشود برساند دو جریمه میداد شصت لیور بارباب و شصت لیور بقاضی که حکم او مورد اعتراض قرار گرفته بود و بعلاوه اگر قضات دیگری هم بودند که رأی آنها هم مورد تخطئه بود بهر يك از آنها بایستی شصت لیور غرامت بدهد.

هرگاه شخصی قویاً بگناه تبه کاری مظنون میشد و او را دستگیر نموده و محکوم میکردند نمیتوانست بحکم قاضی اعتراض نماید زیرا اگر مجاز بود که استیناف بدهد از اینوسیله سوء استفاده میکرد تا مجازات خود را بتأخیر بیا نندازد و یا بامدعیان خصوصی صلح کند.

اگر کسی بحکمی اعتراض میکرد و برای اثبات دعوی پیکار مینمود در صورتی که از طبقه اشراف بود ده سو و اگر از طبقه رعایا و برزگران بود پنج سو باید جریمه بدهد.

قضاتی که رأی خطا صادر کرده بودند هرگز محکوم باعدام و یا قطع اعضا «از قبیل دست بریدن و امثال آن» نمیشدند ولی اگر استیناف دهنده نمیتوانست دعوی خود یعنی خطای قاضی را ثابت نماید و موضوع محاکمه هم قتل بود در این صورت محکوم باعدام میگردد.

این مقررات که در باب اعتراض بر علیه رأی قضاوت وضع گردیده بود برای این بود که مردم ارباب یا متبوع را مورد استیفاء قرار ندهند، ولی هرگاه اتفاق می افتاد که ارباب قاضی نداشت و یا شماره قضاوت او کم بود در این صورت با دادن پول قضاوت ارباب دیگری را که مافوق او بود بعاریت میگرفت و از آنها استفاده مینمود^۱.

این قضاوت که برای کمک می آمدند موظف بدادن رأی نبودند و میتوانستند بگویند ما فقط برای مشاوره آمده ایم در این صورت ارباب ناچار بود شخصاً قضاوت نماید و حکم صادر کند و چنانچه بحکم او اعتراض میکردند و استیفاء میدادند او میبایست شخصاً دفاع کند.

اگر یکی از متبوعان یا اربابان بقدری بی بضاعت بود که نمیتوانست با تحمل مخارج لازمه قضاوت ارباب دیگر را بعاریت بگیرد و یا بر اثر سهل انگاری و غفلت از قضاوت دیگر استفاده نمیکرد و یا ارباب دیگر از دادن قضاوت خود باو استنکاف مینمود در این صورت ارباب بی بضاعت نمیتوانست بنهایی و بدون مشاوره قضاوت قضاوت کند، کسی هم مجبور نبود برای حل و فصل اختلاف باو مراجعه نماید، در این صورت مردم دعوی خود را بدادگاه ارباب دیگر که مافوق آن ارباب بود میبردند. بعقیده من یکی از عواملی که سبب شد در قرون وسطی بین صاحبان تیول و عمال عدالت جدائی بیفتد همین بود که بسیاری از صاحبان تیول و اربابان آدم و تبعه نداشتند و بالتبع نمیتوانستند برای رسیدگی با اختلافات محکمه تشکیل بدهند، باین طریق حق اجرای عدالت رفته رفته از آنها سلب گردید و دیگر نتوانستند این حق را احراز نمایند بهر حال رسم این بود تمام قضاتی که در دادگاه شرکت کرده اند هنگام صدور رأی حضور داشته باشند تا اگر کسی بر رأی آنها اعتراض کرد و آنها خطا دانست بتوانند با اعتراض مزبور ترتیب اثر بدهند.

۱- مطابق مقررات قرون وسطی اربابان و یا متبوع ها بطبقات مختلف تقسیم میشدند و همانطور که امروز افسران ارتش درجات مختلف دارند و هر درجه مافوق درجه دیگر است و صاحبان درجات مادون از مافوقها اطاعت مینمایند اربابان قرون وسطی هم درجات مختلف داشتند و زیردستان از زیردستان تبعیت میکردند. مترجم

دفوتن میگوید حضور قضاوت هنگام صدور رأی مبتنی بر رعایت نزاکت و صداقت بود و نمی بایست از انجام این تکلیف شانه خالی نمایند اصولاً قضاوت میبایست در تمام مدت محاکمه در دادگاه حاضر باشند.

شاید بواسطه همین سابقه است که اکنون هم در انگلستان برای صدور رأی اعدام تمام قضاوت دادگاه باید متفق العقیده باشند و باتفاق آراء حکم اعدام را صادر کنند.

باز هم **دفوتن** میگوید. یک نفر قاضی نمیتوانست باستناد اینکه عده قضاوت دادگاه قلیل است از صدور رأی خودداری نماید و نمیتوانست بگوید تا قضاوت چهار نفر نباشد من رأی نمیدهم.

بقول همین مورخ یک نفر قاضی نمیتوانست باستناد اینکه همگی قضاوت نیستند و یا خردمندترین و یا برجسته ترین قضاوت حضور ندارند از صدور رأی خودداری نماید زیرا استنکاف قاضی از رأی دادن بمنزله این بود که در میدان پیکار بیپناهانیکه همه جنگجویان و همراهان نیستند از دفاع مخدوم و یا متبوع خویش خودداری نماید بطور کلی یک نفر تابع نسبت بمتبوع خود دو وظیفه بزرگ داشت اول جنگیدن دوم قضاوت و اجرای عدالت این دو وظیفه بقدری مهم بود و بایکدیگر وابستگی داشت که قضاوت نیز مثل جنگیدن و حمایت از متبوع تلقی میشد و متبوع هم وظیفه داشت پیوسته خردمندترین و جوانمردترین اتباع خود را برای انجام وظیفه قضاوت و عدالت انتخاب نماید.

یک نفر ارباب که در منطقه نفوذ خویش بر علیه یکی از اتباع خود اقامه دعوی مینمود و محکوم میگردد می توانست یکی از قضاوت خود را متهم بصدور رأی ناصواب نماید ولی از آنجائیکه بموجب عهد و پیمان یک نفر میبایست متبوع خویش را همواره محترم بشمارد و متبوع هم بموجب همان پیمان میبایستی درباره متبوع خویش مراعات بکند ارباب منحصرأ و مستقیماً یک نفر تابع از قضاوت را متهم بصدور رأی ناصواب نمینمود بلکه بطور کلی رأی دادگاه را غلط جلوه می داد در این صورت لازم نبود پیکار نماید زیرا مبارزه وقتی صورت میگرفت که بشخص معینی

توهین نمایند و در چنین مورد ارباب فقط بداد گاه خود یعنی بحیثیت خود توهین نموده بود و چون کسی بنفس خویش توهین ننماید مبارزه واقع نمیشد.

ولی ارباب بوسیله دیگری هم متوسل میگردد باین طریق که بدون توهین بداد گاه و بی آنکه رأی یکی از قضات را غلط جلوه دهد برای اینکه بهانه‌ئی برای دوئل داشته باشد زندگی خصوصی و اخلاقی یکی از قضات را مورد توهین قرار داده و بدوئل میانجامد در چنین وضعیتی رسم این بود که اگر یکی از طرفین مغلوب میشد محکوم باعدام میگردد و اموال او هم ضبط میشد که سایر اربابان و متبوعان رعایت تبعه را بنمایند و تبعه نیز حدود و حقوق خود را بشناسند و هر روز برای يك بهانه جزئی باهم پیکار نکنند.

این رویه که فقط اختصاص باین مورد داشت بتدریج عمومی گردید و بطوری که **بومانوار** میگوید هر گاه کسی از رأی داد گاه ناراضی بود بجای اعتراض بر علیه رأی باخلاق و خصوصیات قاضی توهین مینمود و مبارزه آغاز میشد و چنانچه برای یکی از قضات اعتراض داشت قاضی معترض علیه اختیار داشت که قضیه را بوسیله دوئل حل و فصل کند و یا با وسائل حقوقی خاتمه دهد.

این موضوع که از تاریخ بومانوار اقتباس شده صحت دارد و برقراری این رسم ناشی از این است که در زمان بومانوار سعی میکردند در حدود امکان دوئل را برای حل و فصل اختلافات محدود نمایند و گرنه باعلاقه‌ئی که مردم آن زمان بحفظ حیثیات خود داشتند و با رعایت اینکه قضات موظف بودند آبرو و حیثیات ارباب متبوع خود را حفظ کنند و از اودفاع نمایند معلوم میشود این رسم جدیدی بوده است که بین فرانسویان شایع شده بود.

از طرف دیگر من نمیگویم در آن دوره تمام اعتراضات بر رأی قاضی بوسیله دوئل حل و تصفیه میشد زیرا این موضوع هم مثل سایر مواردی که دوئل پیش میآمد مستثنیاتی داشت که من قسمتی از آنها را در فصل بیست و پنجم این کتاب تذکر داده‌ام ولی در این مورد داد گاه دیگری قضاوت میکرد که آیا باید دوئل صورت بگیرد یا نه.

در قرون وسطی کسی نمیتوانست بر رأی داد گاه دربار سلطنتی اعتراض نماید زیرا کسی با پادشاه برابر نبود و هیچکس نمیتوانست به رأی او اعتراض کند و بهمین دلیل نیز کسی نمیتوانست از شاه و قضاتش بجای دیگر شکایت نماید.

این قانون مطلق تا اندازه‌ئی از سوءاستفاده قضائی آن زمان میکاست زیرا وقتی اربابی بيمناك بود که مبادا رأی داد گاه او را نقض کنند و باین طریق او و یا شخصی را که ذیحق است بی حق نمایند بداد گاه شاه متوسل میگردد یعنی از قضات شاه دعوت مینمود که بمحل او بیایند و قضاوت کنند و چون رأی این داد گاه غیر قابل استیناف بود در موارد حقوقی مردم اطمینان داشتند که بحق خود خواهند رسید **دفونتن** میگوید **فیلیپ** پادشاه فرانسه تمام قضات خود را بولایت **کوربی** فرستاد تا در داد گاه کشیش آنجا قضاوت نمایند.

و اگر یکی از اربابان بقضات شاه دسترسی نداشت در آن صورت میتوانست قضات خود را بدربار شاه بفرستد و داد گاه خود را در داد گاه شاه تشکیل بدهد در اینصورت هم حکم این داد گاه غیر قابل استیناف بود ولی باید دانست در بین تمام متبوعان آنهایی که بدربار شاه دسترسی داشتند فقط يك رتبه از شاه پائین تر بودند و اشراف و اعیان دیگر بایستی بر طبق سلسله مراتب از يك داد گاه بداد گاه دیگر مراجعه نمایند تا بداد گاه شاه برسد.

باین طریق در آن زمان که حتی فکر استیناف هم در میان نبود برای نقض احکام ناحق بشاه متوسل میشدند و شاه منبعی بود که تمام اختیارات و اقتدارات از آن ناشی شده و بآنجا ختم میگردد.

فصل بیست و هشتم

اعتراض بر علیه عدم رسیدگی باحقوق حق

..... اگر یکی از بزرگان یا اشراف یا اربابان بشکایت مدعی و مدعی علیه رسیدگی نمیکرد و یا رسیدگی را بتأخیر میانداخت در آن صورت شاکی میتواند بر علیه عدم رسیدگی باحقوق حق اعتراض نماید.

برای توضیح این مطلب و اینکه چگونگی این اعتراض بر خوانندگان روشن شود باید بگوئیم :

در دوره سلطنت دومین سلسله سلاطین فرانسه فرماندار نظامی هر ناحیه که بعنوان **گنت** خوانده میشد يك عده افسر داشت گرچه مطیع اوامر او بودند ولی از لحاظ قضائی استقلال داشتند و خودشان می‌توانستند بشکایات رسیدگی کنند این افسران عیناً نظیر فرماندار نظامی در دادگاههای خود اعم از اینکه خودشان در دادگاه حضور می‌داشتند یا نه اختلافات را حل و فصل می‌نمودند منتهی نوع شکایاتی که بدادگاه آنها مراجعه میکردید با نوع شکایتی که بدادگاه فرماندار نظامی «**گنت**» احاله میشد فرق داشت فرماندار نظامی میتوانست تبهکاران را محکوم باعدام نماید و یا متهمین را آزاد و دستور صادر کند اموال مردم را بآنها پس بدهند ولی اینان در دادگاه خود اختیار رسیدگی باین دعاوی را نداشتند بهمین دلیل دعاوی مخصوصی وجود داشت که فقط در محاکم شاه مطرح میشد و مخصوصاً دعاوی سیاسی از قبیل اختلافات بین کشیشان و فرمانداران نظامی و اشراف بزرگ و غیره در آنجا مطرح می‌گردید .

در اینگونه مواقع شاه باحضور تابعین بزرگ یعنی اشراف بزرگ بدعوی رسیدگی و حکم صادر می‌کرد از آنچه بیان شد خوانندگان فهمیدند که اشراف در قرون وسطی همگی حق قضاوت داشتند منتهی درجات این قضاوت و نوع دعاوی مطروحه در دادگاههای آنان متفاوت بود .

بعضی از مورخین گفته‌اند اگر کسی از فرماندار نظامی يك منطقه شکایت داشت یعنی او را متهم بعدم احقاق حل میکرد بنماینده پادشاه شکایت مینمود ولی بنظر من مورخین نامبرده اشتباه کرده‌اند برای اینکه دادگاه فرماندار نظامی و نماینده شاه از حیث مقام مساوی بودند و یکی از این دو نمی‌توانست درباره دیگری قضاوت کند و اشتباه مورخین ناشی از اینست که نماینده شاه در چهار ماه اولیه سال دادگاه خود را برای رسیدگی بشکایات مردم تشکیل میداد ولی فرماندار نظامی يك منطقه در هشت ماه دوم دادگاه خود را برای رسیدگی بشکایات تشکیل می‌داد.

هرگاه کسی در دادگاه محکوم میشد و تقاضا میکرد برای بار دوم او را مورد محاکمه قرار دهند و باز هم محکوم میگردد در آن صورت باید پانزده سو جریمه بپردازد و یا پانزده ضربه شلاق از دست قضاتی که او را محکوم کرده بودند بخورد .

هرگاه فرماندار نظامی يك منطقه و یا نماینده شاه نمیتوانستند در دادگاههای خود بزرگان را وادار به قبول راه حل منصفانه نمایند در آن صورت آنها را به دادگاه شاه احاله میکردند مقصود از این احاله نه این بود که مرافعه برای دفعه دوم و در مرحله استیناف مورد قضاوت قرار گیرد بلکه در مرحله بدوی مورد قضاوت قرار میگرفت .

در رأی صادره شورای روحانی **هتر** که در سال ۷۵۷ میلادی صادر شده مقرر گردیده در صورتیکه رأی قضاوت دادگاه را خطا بدانند بدادگاه شاه مراجعه کنند در رأی صادره از یازدهمین شورای روحانی منعقد در **عهدشارلمانی** در سال ۸۰۷ میلادی مقرر است اگر محکومی از قضاوت شهردارها (که در آن زمان حق صدور حکم و قضاوت داشتند) اطاعت ننمود و در عین حال بر آن حکم هم اعتراض نکرد او را در زندان نگاهدارند تا وقتی که اطاعت نماید ولی در صورتیکه اعتراض مینمود او را بدادگاه شاه راهنمائی میکردند تا دعوی مجدداً مطرح شود .

پس در این ازمنه موضوع رسیدگی بشکایات مردم و استنکاف از قضاوت در میان نبود و مردم نه تنها از فرمانداران نظامی و سایر اشراف که دارای دادگاه بودند بعلت عدم تشکیل دادگاه شکایت نمیکردند بلکه شکایت از این مینمودند که این دادگاهها زیاد تشکیل میشود تا اینکه مقرراتی وضع شد که فرمانداران نظامی «**گنتها**» و افسران آنها در سال سه نوبت دادگاه بیشتر تشکیل ندهند .

اما وقتی شماره اشراف و نجبا فزونی گرفت و درجات تابع و متبوع زیاد شد بعضی از اشراف برای رسیدگی بشکایات بمردم اهمال نمودند، آنوقت این اهمال مورد اعتراض مردم واقع شد و افراد از عدم رسیدگی بشکایات آنها شکایت نمودند

این شکایت سبب گردید که دادگاه مافوق و یا اشراف و اربابان مافوق جریمه پردازند و متحمل زیان بشوند حالا چه شده که در رسیدگی اهمال میکردند؟ علت اینست که بتدریج رسم دوئل برای احقاق حق وسعت یافت گرچه دوئل هم میبایستی بر حسب دستور قضاات انجام شود ولی در بعضی از موارد یا مواقع گرد آوردن قضاات در يك نقطه بخصوصی برای صدور حکم و اجرای عدالت دشوار میشد بهمین جهت در رسیدگی شکایت مردم اهمال میکردند.

شاکی وقتی میدید بحق او نمیرسند اعتراض میکرد و این اعتراض صورت پژوهش خواستن برای اثبات حقوق مدنی و سیاسی را پیدا کرد و در واقع شاکی از اینکه حق مدنی و سیاسی او را سلب کرده اند استیناف میداد اینگونه پژوهش-خواهی غالباً از موارد جالب توجه تاریخ ما میباشد و احياناً منتهی بجنگ شده است زیرا بهانه جنگ در آن زمان نقض حقوق سیاسی بوده همانطور که امروز بهانه جنگ نقض حقوق بین المللی است.

بهر حال **بومانوار** که شواهد زیادی از کتاب او در فصول قبل آوردیم میگوید در مورد سلب حقوق مدنی و اعتراض شاکی از اینکه بدعوای او نمیرسند هرگز دوئل اتفاق نیفتاد برای اینکه شاکی نمیتوانست از لحاظ رعایت احترام ارباب و صاحب تیول را بمبارزه دعوت نماید بمبارزه طلبیدن قضاات ارباب هم پیوسته با معاذیر موجه مصادف میگردد یعنی قضاات باستناد کار زیاد و رعایت نوبه و اینکه در هر سال دادگاه بیش از چند نوبت تشکیل نمیشود برای رسیدن بشکایت صاحبان دعوی از خود سلب مسئولیت میکردند و از همه گذشته قاضی وقتی بدوئل خوانده میشد که رأی خلاف حقیقت بدهد و در این مورد قضاات اصلاً رأی نداده بودند که ناچار بدوئل گردند این بود که شاکی بدادگاه بالاتر مراجعه میکرد و در آنجا با آوردن شهود قصور و یا تقصیر دادگاه مادون را که بدعوايش رسیدگی نکرده بودند ثابت می نمود و چون طرف هم که قضاات باشند شاهد می آوردند مبارزه بین شهود و یا بین صاحب دعوی و شهود قضاات در می گرفت و باین طریق به حیثیات ارباب و قضاات اهانت نمیشد.

دفونتن میگوید:

۱- در صورتیکه قضاات ارباب، رسیدگی بدعوای مردم را بتأخیر میانداختند و یا بعد از رسیدگی در مدت معین رأی خود را صادر نمیکردند شاکی میتواند از آنها به محکمه بالاتر شکایت نماید و چنانچه در آنجا محکوم میشدند جریمه مخصوصی را بارباب خودشان میپرداختند در این مورد ارباب نمیتوانست از قضاات تقصیر کار خود حمایت نماید بلکه برعکس اموال آنها را توقیف میکرد تا هر يك شصت لیور جریمه بدهند (اینهم رسم قسمتی از ایالات فرانسه بود).

۲- در صورتیکه عدم رسیدگی بدعوای شاکی ناشی از قصور ارباب بود یعنی ارباب باندازه کافی قاضی نداشت که قضاوت نماید و یا قضاات و اطرافیان خود را برای تشکیل دادگاه جمع ننمود و یا بجای قضاات غائب کسان دیگری را نمیگماشت آنوقت شاکی بدادگاه بالاتر شکایت مینمود ولی چون اصل رعایت احترام متبوع یا ارباب در هر حال لازم الاجرا بود ارباب را تحت محاکمه نمیکشیدند بلکه ارباب قضاات خود را برای حضور در دادگاه مافوق حاضر و معرفی میکرد آنوقت محاکمه آغاز میشد و چنانچه ثابت میکردند شاکی دروغ میگوید یعنی محکمه مادون بکارش رسیدگی نمیکرده و آنوقت رسیدگی بشکایت اصلی شاکی بارباب مرجوع میگردد و ضمناً ارباب شصت لیور جریمه دریافت میکرد ولی چنانچه شکایت شاکی از لحاظ اینکه ارباب بدعوای او رسیدگی نکرده ثابت میگردد دادگاه مافوق بدعوای اصلی شاکی رسیدگی مینمود و حکم صادر میکرد و منظور شاکی از اینکه بدعوای او برسد حاصل میشد.

۳- هرگاه شخصی که جزو تیول ارباب بود بر علیه خود ارباب در دادگاه او شکایت میکرد و در واقع شکایت می کرد چرا بدعوای او رسیدگی نمی کنند (اینگونه دعاوی فقط در مورد مسائل مربوط به تیول پیدامی شد) در این صورت شخص مزبور صبر می کرد تا تمام مهلت های قانونی بگذرد آن وقت به معتمدین محلی اطلاع میداد که دادگاه بشکایت او بر علیه ارباب رسیدگی ننماید سپس متوسل بشاه میشد.

نکته در اینجاست که شاکی هرگز برای شکایت بر علیه ارباب بقضات او متوسل نمیگردید زیرا میدانست قضات هرگز نمیتوانند بر علیه ارباب رأی بدهند ولی میتوانستند بر له ارباب حکم صادر کنند.

گاه اتفاق میافتاد نه تنها از عدم رسیدگی بدعوی شکایت مینمودند بلکه از صدور حکم خطاهم شکایت میکردند و این در صورتی بود که متبوع بدعوی رسیدگی و حکم صادر کرده باشد.

اگر یکی از اتباع بخطا ارباب خود را متهم می کرد که بشکایت او رسیدگی نکرده مجبور بود مطابق میل و رضای ارباب باو جریمه بپردازد برای مزید مثال میگوئیم اهالی ولایت کانت ارباب خود کنت دوفلاندر را متهم کردند که بدعوی آنها در دادگاه خود رسیدگی ننماید و برای این موضوع نزد شاه شکایت نمودند ولی چون هنوز تمام مهلت های قانونی نگذشته بود و اهالی کانت بقدر مدت قانونی صبر نکرده بودند تا بدعوی آنها رسیدگی شود محکوم گردیدند و شاه آنها را نزد ارباب خود شان کنت دوفلاندر فرستاد و ارباب هم باندازه شصت لیور از اموال اتباع خود را بعنوان جریمه این جرم ضبط نمود.

اتباع کنت دوفلاندر در قبال پرداخت اجباری این جریمه سنگین مجدداً بشاه متوسل شدند و تقاضا کردند جریمه آنها را کمتر نمایند ولی مقرر شد: نه تنها کنت دوفلاندر میتواند این جریمه را از اتباع خود دریافت کند بلکه بیش از این هم میتواند دریافت نماید بومانوار در این قضاوت حضور داشته است.

۴- گاهی ممکن بود ارباب بمناسبت اموالی که جزو تیول نبود و یا بسبب هتک احترام و غیره با یکی از اتباع خویش اختلاف پیدا کند در این صورت بین تابع و متبوع شکایت از عدم رسیدگی بدعوی در میان نیامد زیرا این دعوی در دادگاه ارباب که خود طرف دعوی بود مطرح نمیشد بلکه در دادگاه بالا مطرح میگردد زیرا در موارد هتک شرف تابعین حق نداشتند ارباب را مجازات جسمانی

کنند یعنی با او دوئل نمایند^۱.

در خاتمه این فصل یاد آور میشویم سعی نمودم حتی الامکان مطالب پیچیده مربوط باعتراض و عدم رسیدگی بدعوی را روشن نمایم زیرا این مطالب در کتب مصنفین این زمان بقدری پیچیده است که چیزی از آن فهمیده نمیشود.

فصل بیست و نهم

دوره سلطنت سن لوئی

سن لوئی پادشاه معروف فرانسه بموجب مقرراتی که وضع کرد و مخصوصاً طبق اساسنامه معروف خود دوئل را برای حل و فصل اختلافات در قلمرو سلطنت خویش ممنوع نمود معذراً اجازه داد در سرزمین بارون ها دوئل مرسوم باشد مگر در مواردی که اعتراض بر علیه حکم خطا در میان باشد در عین حال بموجب اساسنامه خویش مقرر داشت هیچکس نمیتواند حکم صادره در دادگاه های قلمرو او را خطا قلمداد کند زیرا این کار بمنزله خیانت به متبوع و بطریق اولی خیانت به پادشاه است.

این حکم سن لوئی انقلاب بزرگی در امر قضاوت بود و رسم پیکار با قضات که از مدت ها مرسوم بود منسوخ شد.

توضیح لازم: در زمان سن لوئی سرزمین فرانسه بدو قسمت بزرگ تقسیم شده بود:

اول قلمرو شاه که مرکب از تمام اشرافی بود که تحت تبعیت مستقیم شاه میزیستند و هر يك مطابق رسوم ملوك الطوائفی برای خود يك دادگاه داشتند.

۱- در قرون وسطی اتباع که عموماً کشاورز بودند بدو طبقه تقسیم میشدند: اول کشاورزان نجیب که باید همواره مورد احترام اربابان قرار بگیرند و از آنها هتک حیثیت و شرف نشود

دوم کشاورزان عادی که جزو طبقه نجبا محسوب نمیکردیدند در قسمت چهارم این فصل آنچه مربوط باصول هتک شرف اتباع از طرف ارباب نوشته شود راجع به طبقه اول کشاورزان نجیب است. زیرا کشاورزان درجه دوم اصولاً حیثیتی نداشتند تا قوانین و رسوم برای آن یا هتک آن وضع گردد. مترجم.

دوم قلمرو بارونها که تحت اداره اشراف بزرگی بعنوان بارون قرار گرفته بود این بارونها کاملاً مستقل بودند تا حدی که در اساسنامه سن لوئی که از طرف خود او نوشته شده فرانسه را بدو قسمت کرده است اول سرزمین مطیع شاه، دوم سرزمینی که خارج از حوزه اطاعت و تبعیت شاه است مطابق این تقسیم هر وقت سن لوئی و سایر سلاطین آن زمان مقرراتی برای قلمرو خود وضع میکردند لازم الاجرا بود ولی چنانچه مقررات آنها شامل قلمرو بارونها هم میگردد ناچار بایستی موافقت آنها را جلب نمایند و الا بارونها در صورت رعایت صرفه خویش آن مقررات را قبول مینمودند و در غیر آن صورت نمی پذیرفتند.

اکنون که این توضیحات داده شد فهم بیانات آینده برای خوانندگان آسانتر خواهد بود.

سن لوئی در عین حال که اعتراض بر احکام دادگاههای تابعه قلمرو خود را لغو کرد مقرر داشت اصحاب دعوی میتوانند تقاضای خسارت کنند ولی نه از لحاظ اینکه حکم دادگاه برخلاف حق و از روی غرض صادر شده بلکه از این جهت که حکم دادگاه باعث ضرر شده است...

با این وصف سن لوئی به اصحاب دعوی اجازه داد حق داشته باشند بر حکم صادره از دادگاه بارونها اعتراض نمایند و باستناد خطا بودن آن احکام استیناف بدهند.

تقاضای خسارت از احکام صادره دادگاههای قلمرو شاه در همان دادگاهی که حکم داده بود بعمل میآمد و در صورتیکه دادگاه بتصویب خسارت راضی نمیشد آنوقت شاکی میتوانست برای دریافت خسارت بدادگاه شاه مراجعه نماید در مورد دادگاه بارونها که اعتراض بر حکم آنها جایز بود سن لوئی بموجب اساسنامه خود مقرر داشت هر کس حکم آنها را خطا بداند بدادگاه بالاتر و یا بالاتر از همه بدادگاه شاه مراجعه نماید ولی در دادگاه مافوق نمیایستی اختلاف بوسیله دوئل حل و فصل شود بلکه میبایست بوسیله آوردن شاهد و بموجب مقررات مخصوصی که پادشاه وضع کرده تصفیه گردد بهر حال اعم از اینکه بر حکم دادگاه

اعتراض کنند و یا اختیار اعتراض را نداشته باشند بهیچوجه حل اختلاف نمیایستی با دوئل بعمل آید.

ممکن است پرسید برای چه سن لوئی این تفاوت را بین دادگاههای قلمرو خود و محاکم قلمرو بارونها قائل گردید و اجازه داد بر حکم دادگاه بارونها اعتراض کنند ولی بر رأی دادگاههای قلمرو خود اعتراض نکنند؟

پاسخ این سؤال اینست:

سن لوئی در مورد دادگاههای قلمرو خود با کمال آزادی مقرراتی وضع کرد ولی در مورد دادگاههای بارونها تا اندازه ای ملاحظه نمود و رسوم گذشته را رعایت کرد زیرا یکی از مشخصات دادگاه بارونها و اشراف نیمه مستقل این بود که هرگز دعوی از دادگاه بجای دیگر نمیرفت مگر اینکه بر حکم اعتراض بشود و آنرا خطا بدانند و چون اینکار خطرناک بود و منجر به دوئل میشد کسی بر حکم دادگاه بارونها اعتراض نمیکرد و بارونها از این حیث قدرت و نفوذ خاصی داشتند ولی سن لوئی رسم اعتراض را باقی گذاشت و در عوض رسم دوئل را برانداخت و این موضوع در ضعیف کردن نفوذ اشراف و بارونها از راه صدور حکم مؤثر بود.

ولی مقررات سن لوئی از طرف عموم پذیرفته نشد و بالتیجه دو رسم در فرانسه برقرار گردید یکی رسم سابق در خصوص اعتراض بر حکم دادگاهها که منجر بدوئل میشد و دیگری مقررات جدید سن لوئی. یکدسته از اشراف و بارونها از مقررات قدیم و دسته دیگر از اشراف میتوانستند هریک از دو مقررات را قبول نمایند ولی اگر در دعوائی مطابق رسم دیرین رفتار میکردند دیگر نمیتوانستند در وسط کار مطابق رسم نوین رفتار نمایند.

بومانوار میگوید فرماندار ولایت **کلرمون** مطابق رسم نوین رفتار می نمود ولی اشراف زیر دست او مطابق رسم دیرین رفتار میکردند بهمین جهت فرماندار کلرمون گاه گاه برسم دیرین بر میگشت که نفوذ او کمتر از اشراف زیر دست وی نباشد.

همانطور که بارونها از احکام قلمرو شاه اطاعت نمیکردند اشراف کوچکتر نیز نسبت به بارونها همین حال را داشتند فقط گاهی بطیب خاطر و در صورت تمایل از احکام قلمرو مافوق اطاعت میکردند .

قانون اساسی سن لوئی فقط از طرف آنها پی پذیرفته شد که صرفه خود را در پذیرفتن می دانستند و برت فرزند سن لوئی این قانون را در قلمرو حکومت خود پذیرفت لیکن اشراف دیگر پذیرفتن آن را مقرون ب صرفه خود ندیدند (قلمرو حکومت پسر سن لوئی ولایت کلرمون بوده است .)

فصل سی و یکم

ملاحظات در خصوص استیناف یا پتر و هس خواهی

شخصی

که از حکمی استیناف می داد و منتهی بمبارزه می گردید بایستی بلافاصله پس از صدور حکم استیناف بدهد ، بومانوار می گوید اگر کسی بلافاصله پس از صدور حکم استیناف نمیداد و پی کار خود میرفت دیگر حق استیناف نداشت و دلیل بر این بود که حکم را صحیح دانسته این رسم در فرانسه باقیمانده تا زمانیکه دوئل را برای حل و فصل دعاوی محدود کردند .

فصل سی و یکم

دنباله موضوع فصل قبل

کشاورزانی که از طبقه نجبا بودند و بطور کلی اتباع غیر نجیب نمیتوانستند حکم صادره از دادگاه ارباب را باطل بدانند این موضوع بقول رفونتن در قانون اساسی سن لوئی تأیید شده و میگوید :

«ای ارباب بین تو و اتباع غیر نجیب تو دادرسی وجود ندارد .»

چیزی که باعث شد اتباع غیر نجیب نتوانند بر حکم دادگاه اعتراض نمایند موضوع دوئل بود زیرا این طبقه نمی توانستند مثل نجبا و شوالیه ها دوئل کنند ولی بعداً که اتباع غیر نجیب هم بر حسب فرمان مخصوص و یا رسم و عادت که برقرار

گردید توانستند دوئل کنند میتوانستند بر حکم دادگاه هم اعتراض نمایند و باقضاتی که از طبقه نجبا بودند پیکار کنند رفونتن که خود در آن زمان میزیسته علل و جهاتی را ذکر مینماید که به تصور خود این رسوائی (رسوائی مبارزه یک فرد غیر نجیب با نجبا) را پرده پوشی کند.

ولی وقتی که دوئل ممنوع گردید و رسوم جدیدی برای استیناف دادن معمول شد بفکر افتادند همانطوریکه نجبا حق استیناف دارند افراد عادی و غیر نجیب هم باید حق استیناف داشته باشند و گرنه بآنها ظلم خواهد شد زیرا در قبال حکم ظالمانه و ناحق ارباب وسیله دفاع ندارند از آن پس دادگاهها تقاضای استیناف افراد غیر نجیب را مثل نجبا پذیرفتند .

فصل سی و دوم

دنباله موضوع فصل قبل

هر گاه کسی بر حکم دادگاه متبوع خود اعتراضی میکرد و بدادگاه بالاتر متوسل میگردد متبوع شخصاً در دادگاه مافوق حضور بهم میرسانید که از حکم دادگاه خود دفاع نماید .

و نیز اگر اعتراض راجع بعدم رسیدگی بدعا بود باز هم ارباب در دادگاه بالاتر حضور بهم میرسانید ولی اگر اعتراض شاکی بشدت نمیرسید ارباب دعوای او را در دادگاه خود مطرح میکرد این دو موضوع که هر کدام يك اصل جدا گانه بود بتدریج توأم گردید و انواع و اقسام اعتراضها مخلوط شد بطوریکه ارباب ناچار بود قسمتی از اوقات خود را صرف حضور در دادگاههای دیگر بنماید و این رسم در نظر ناپسند آمد تا بموجب حکم فیلیپ دو و آلوا مقرر شد فقط رؤسای دادگاهها در دادگاههای دیگر حضور بهم رسانند نه ارباب و قضات .

وقتی رسم استیناف دادن خیلی متداول شد دیگر رؤسای دادگاهها هم در دادگاههای بالاتر برای دفاع از حکم حاضر نمیشدند و بلکه طرفین دعوی در آنجا حضور بهم میرساندند.

در فصل سی ام گفتیم در صورتی که ثابت میشد داد گاه ارباب بشکایت رسیدگی نکرده مجدداً میتواندست دعوی را در داد گاه خود مطرح کند ولی اگر خود ارباب طرف دعوی بود و معلوم میشد بدعوی رسیدگی نکرده بداد گاه بالاتر **شخصت لیور** جریمه میداد و بتدریج این رسم معمول گردید بطوریکه هر وقت صحت استیناف و یا اعتراض معترضین بثبوت میرسید از ارباب جریمه می گرفتند .
این رسم مدت مدیدی باقی بود تا بوسیله فرمان مخصوص **روسیون** تأیید شد ولی بعدها چون معلوم گردید رسم مهمل و غلطی است از بین رفت .

فصل سی و سوم

دنباله موضوع فصل قبل

فرض میکنیم **ژاک** و اسمیت دعوائی دارند که بداد گاه احاله داده اند و مطابق رسوم قرون وسطی از این داد گاه حکمی صادر شده است **ژاک** برای این حکم اعتراض دارد و آنرا باطل میداند و مطابق مقررات باید باقاضی مبارزه نماید حال اگر **ژاک** در این مبارزه مغلوب گردد در دعوی خود بر علیه اسمیت نیز مغلوب شده است ولی اگر در دوئل فاتح میشد در دعوی خود بر علیه اسمیت فاتح نمیگردید زیرا غلبه **ژاک** بر قاضی نباید باعث شود اسمیت محکوم به بیحقی گردد . اینک اگر **ژاک** میخواست بر اسمیت هم غلبه نماید و حق خود را محرز کند بعد از غلبه بر قاضی میبایست با اسمیت هم دوئل نماید .
دوئل کردن با اسمیت نه برای این بود که بدانند آیا حکم داد گاه حق است یا باطل زیرا مبارزه **ژاک** باقاضی و غلبه بر قاضی باطل بودن حکم داد گاه را مطلقاً ظاهر میساخت، **ژاک** از این حیث با اسمیت دوئل میکرد که بدانند آیا دعوی او حق است یا باطل . بعقیده من رسم کنونی داد گاههای ما که میگویند (محکمه استیناف^۱ تقاضای استیناف و یا موضوع مورد استیناف^۲ را رد مینماید) ناشی از همین رسم میباشد .

۱- در لغات جدید استیناف را پژوهش و داد گاه آنرا بر حسب محل داد گاه استان و تقاضای رسیدگی مجدد را پژوهش خواهی اصطلاح کرده اند . مترجم

زیرا وقتی معترض بر حکم (استیناف دهنده) در پیکار باقاضی مغلوب میگردید استیناف او رد میشد و در صورتی که غلبه میکرد حکم داد گاه لغو میگردید و در عین حال استیناف هم از بین رفته و موضوع مورد دعوی میبایست مورد اعاده محاکمه قرار گیرد .

لیکن اگر دعوائی را در طی تحقیقات حل و فصل میکردند این رسم اجرا نمیگردید .

آقای **روش فلاون** مورخ زمان ما میگوید داد گاه تحقیق که امروز موسوم بدایره استنطاق و رئیس آن قاضی تحقیق است در آغاز پیدایش خود نمیتوانست مطابق این رویه عمل نماید .

فصل سی و چهارم

چگونه محاکمات علنی پنهانی شد ؟

هنگامیکه دوئل وسیله حل و فصل مناقشات بود محاکمات جنبه علنی را داشت زیرا مدافع و مهاجم هر دو معلوم و شهود نیز باید شهادت خود را علناً بگویند قاضی هم علناً اظهار عقیده مینمود .
مورخ دیگر که در شرح حال **بوتیلیه** تحقیق کرده از قول او نقل میکند :
در قدیم محاکمات قضائی در فرانسه نظیر روم قدیم علنی بود و این موضوع وابستگی خاصی به بیسوادی مردم و بی اطلاعی از نوشتن داشته زیرا چون مردم نمیتوانستند شرح محاکمات را بوسیله نوشتن تثبیت نمایند ناچار یگانه وسیله تثبیت جریان محاکمه را در این میدانستند که عده کثیری در طی محاکمه حضور بهم رسانیده و شاهد قضیه باشند و چون ممکن بود راجع بچگونگی محاکمات گذشته و طرز عمل قضاوت قدیم و قطع و فصل مرافعات شک و تردیدی حاصل شود میتوانستند بوسیله شهودی که محاکمات سابق را دیده بودند اسلوب قضاوت گذشته را بخاطر بیاورند این شهود را بنام **رگورد** میخواندند ولی برخلاف شهود عادی محاکمه که ممکن بود به دوئل دعوت شوند کسی رگوردها را دعوت به دوئل نمی کرد

چه در این صورت جریان محاکمات بقدری طولانی میگردید که هر گز پایان نمیپذیرفت .

ولی بعدها طرز محاکمه عوض شد و خصوصی و پنهانی گردید این همان اسلوبی است که امروز در کشور ما و در محاکمات رایج می باشد.

در این دوره «دوره پنهانی شدن محاکمه» بازجوئی و کسب اطلاعات و مواجهه و غیره از معرض مناظره عموم خارج شد. اسلوب محاکمه علنی با طرز حکومت آن وقت مناسب بود همانطور که محاکمه پنهانی با طرز حکومت امروز تناسب دارد .

این تغییر از سال ۱۵۳۹ در فرانسه حاصل شد ولی من تصور میکنم تغییر مزبور دفعهٔ صورت نگرفته بلکه بتدریج از این شهر بآ آن شهر سرایت کرده و بهر نسبت که دوئل منسوخ شده و اساسنامه سن لوئی برای منع دوئل قوت گرفته محاکمات پنهانی و خصوصی زیادتر شده است زیرا بقول **بومانوار** فقط در زمانی که اعلان دوئل میدادند علناً دغوت شهود را استماع می نمودند در غیر این صورت استماع شهادت شهود پنهانی صورت می گرفت و شهادت آنها را روی کاغذ ثبت میکردند .

بالنتیجه پنهانی شدن محاکمات ارتباط خاصی با از بین رفتن رسم دوئل دارد .

فصل مسمی در پنجم

مخارج محاکمه

در کشور فرانسه سابقاً مثل امروز پرداخت مخارج محاکمه مرسوم نبود شخصی که در محکمه محکوم میگردید باندازه کافی بارباب و قضات دادگاه جریمه میپرداخت .

در محاکمات جنائی شخصی که بر اثر دوئل محکوم شده بود حد اعلای جریمه را میپرداخت زیرا هم بقتل میرسید و هم دارائی اوضبط میشد و در محاکمات دیگر هم چون میبایست بارباب جریمه پردازد و غالباً تعیین میزان جریمه بسته بارادهٔ ارباب بود دیگر مخارج محاکمه دریافت نمیشد و ترس از پرداخت جریمه

سبب میگردید مردم کمتر دعاوی را بمحکمه مراجعه کنند .

بدیهی است چون در آن ادوار دخل محاکمات بجیب ارباب میرفت خرج محاکمه را هم خود او متحمل میگردید ، خرج محاکمه عبارت بود از هزینهٔ جمع آوری قضات و تهیهٔ وسائل برای جریان محاکمه و صدور رأی و غیره «از قبیل تهیه محل مخصوص برای دادگاه».

از آن گذشته چون محاکمات آن دوره طولانی نبود چندان خرج نداشت زیرا همواره دعوی فوراً حل و فصل میشد و مثل امروز که مدتی مدید اوقات محققین و قضات صرف نوشتن اوراق بسیار میشود نبود ولی برقرار شدن اسم استیناف سبب گردید که پولی بابت مخارج محاکمه پردازند.

مثلاً **دفونتن** میگوید پس از وضع اساسنامه سن لوئی هر کسیکه بموجب این اساسنامه استیناف میداد پولی بابت مخارج آن میپرداخت ولی اگر مطابق رسم قدیم استیناف میدادند یعنی رأی قاضی را باطل دانسته و دوئل میکردند دیگر پولی بابت مخارج محاکمه نمیپرداختند زیرا از محکوم جریمه گرفته میشد .

وقتی رسم استیناف دادن معمول و متداول گردید اصحاب دعوی برای این کار ناچار شدند نقل و انتقالات زیاد بنمایند و مدتی در خارج از مسقط الرأس خود زندگی کنند و اسلوب جدید محاکمات جریان محاکمه را طولانی نمود و برای حل کوچکترین مناقشات اجرای تشریفات بسیار لازم آمد و دلائل دعوی در طی صحائف بسیار و مجلدات قطور مستور گردید و فنون نوین حمله و دفاع در محاکمات ابداع شد آنوقت ناچار شدند با وضع مخارج سنگین مردم را بترسانند تا کمتر بمحاکمه متوسل شوند و در عین حال صاحبان دعوی را وادار کنند اجرت زحمات زیاد محاکمه را پردازند، **شارل زیبا** در سال ۱۳۲۴ فرمان مخصوصی برای تعیین میزان مخارج محاکمه صادر کرد .

فصل می و ششم

دادستان (مدعی العموم)

بطوریکه سابقاً گفتیم در قوانین سالیك و ریپوئر و بطور کلی در قوانین طوایف ژرمن مجازات قتل همواره نقدی بود و بنا بر این مثل امروز دادستان نداشتند که موظف بتعقیب تبهکاران باشد زیرا وقتی کیفر تبه کاری جریمه نقدی قرار داده شد هر کس میتواند بعنوان مدعی « صاحب خون » تقاضای جبران خسارت بنماید و دیگر لزومی بوجود مدعی العموم نیست .

و از طرف دیگر در حقوق رومی چون محاکمه علنی بود و عموم در آن نظر داشتند انتخاب یک نفر برای انجام وظائف مدعی العموم مورد نداشت ضمناً باید توجه کرد که مرسوم بودن دوئل برای حل و فصل مناقشات مانع از رایج شدن رسم انتخاب مدعی العموم بود زیرا هیچکس حاضر نبود تمام عمر خویش را صرف مبارزه بامدعیان نماید ولی من در مجموعه مقرراتی که از طرف **موراتوری** جمع آوری شده و مربوط بتوانین **لمبارد ها** است دیدم در عهد دومین سلسله سلاطین فرانسه یک نفر مدعی - العموم وجود داشته است ولی اگر با کمال دقت این مقررات خوانده شود معین میگردد شخصی که انتخاب میشده و آقای موراتوری او را مدعی العموم دانستند از حیث انجام وظائف بکلی با کسانی که ما امروز مدعی العموم میخوانیم تفاوت داشته است.

زیرا آنها عمالی بودند که بر تق و فتق کارهای سیاسی اشتغال داشتند نه رتق و فتق کارهای جزائی و هیچیک از آنها نظیر مدعی العموم های امروز در صدد تعقیب تبهکاران و یا بامور صغار رسیدگی نمیکردند . آقای موراتوری عمالی را که بنام مدعی العموم میخواند میگوید دوئل میکردند و دوئل آنها بموجب قانون اساسی **هانری اول** پادشاه فرانسه مجاز شده بود .

ولی اگر ما قانون اساسی هانری اول پادشاه فرانسه را بخوانیم مطلب روشن و اشتباه موراتوری آشکار میشود در این قانون چنین نوشته شده :

هر گاه کسی پدر - برادر - برادر زاده و یا یکی دیگر از خویشاوندان خود - را بقتل رساند دیگر حق بردن ارث از آنها نخواهد داشت و میراث مقتول بخویشاوندان دیگر قاتل خواهد رسید بعلاوه دارائی قاتل هم از طرف خزانه دولت ضبط خواهد شد .

در این مورد است که بموجب اساسنامه هانری عامل دولت برای وصول حق خزانه میتواندست با شخصی که مدیون است دوئل نماید ولی چنین موردی را نباید با وظیفه مدعی العموم اشتباه نمود .

در مقرراتی که آقای موراتوری جمع آوری نموده مشاهده میشود نماینده دولت میتواندست در موارد ذیل اقدام نماید :

اقدام بر علیه شخصی که دزدی را دستگیر نموده و بفرماندار نظامی تحویل نداده است .

اقدام بر علیه کسی که مردم را بر علیه حاکم نظامی تحریک کرده و بدین منظور تشکیل جلسه داده است .

اقدام بر علیه شخصی که از طرف حاکم نظامی مأمور اعدام شخصی بوده و او - را نجات داده است .

اقدام بر علیه نماینده کلیسا که حسب الامر حاکم مأمور تسلیم دزدی بوده و دزد را تسلیم نکرده است .

اقدام بر علیه کسی که اسرار شاه را بخارجیان بروز داده است .

اقدام بر علیه شخصی که مسلحانه در صدد تعقیب و محو نماینده امپراطور برآمده .

اقدام بر علیه کسی که حکم امپراطور را ناخوانده گذاشته و اجرا نکرده باشد .

اقدام بر علیه شخصی که پول رایج شاه را پذیرفته، بالاخره این عامل موظف بوده است حق خزانه دولت را وصول و ایصال نماید ولی بهیچوجه دیده نمیشود این مجریان عدالت مأمور تعقیب قاتلین هم بوده باشند و تبهکاران عادی را هم دستگیر

نمایند یا در زمانی که دوئل قدغن بود مباشرین این عمل را بسزای خود برسانند و مسبب حریق را مجازات کنند و حتی در زمانی که قاضی در دادگاه خود بقتل رسیده مشاهده نمیکنیم این عمال عدالت نقش مدعی العموم را بازی نمایند هنگامی هم که موضوع بردگی و آزادگی افراد در میان بوده است نیز از اقدامات آنها اثری نیست.

مقرراتی که آقای موراتوری جمع آوری کرده مربوط بقوانین لمباردها است البته رسوم عدالت را در طی سلطنت دومین سلسله سلاطین فرانسه خیلی خوب نشان میدهد ولی بعد از دومین سلسله سلاطین فرانسه عمال عدالت مذکور در یادداشت‌های آقای موراتوری با سلاطین آن سلسله از بین رفته اند همانطور که دیگر نمایندگان از طرف شاه بایالات و ولایات فرستاده نمیشد برای اینکه در کشور قانون متحدالشکل و خزانه عمومی نبود تا این رسم و ترتیب فایده داشته باشد و حکام نظامی ایالات و ولایات نمیتوانستند اجرای عدالت کنند بالتجیه این گونه عمال عدالت که وظیفه آنها حفظ قدرت حاکم و شاه بود انتخاب نمیشدند.

در دوره سلطنت سومین سلسله سلاطین فرانسه یگانه وسیله اجرای عدالت دوئل بود و برقرار شدن رسم دوئل اجازه نمیداد یکنفر مدعی العموم تبهکاران را بنام قانون تعقیب نماید.

بوتیلیه و بومانوار هر گزنامی از مدعی العموم نبرده اند و فقط نام قاضی و زیردستان آنها را برده اند و همچنین در قانون اساسی **سن لوئی** هم نامی از مدعی العموم برده نشده است.

تنها اثری که از شغل مدعی العمومی میتوان بدست آورد در قوانین **ژاک دوم** پادشاه جزیره **ماژورک**^۱ است که در آن قوانین برای تبهکاران شغل و وظیفه مدعی العموم پیش بینی شده ولی پیدایش این شغل و وظیفه بطوری که از همان قوانین مستفاد میشود زمانی بوده که اصول قضائی بکلی تغییر کرده است.

۱- ماژورک یکی از جزائر بزرگ مجمع الجزائر بالثار در مغرب مدیترانه است. مترجم

فصل سی و هفتم

چگونه قانون اساسی سن لوئی در محاق

فراموشی افتاد

قانون اساسی سن لوئی پس از اینکه تصویب شد و بدان عمل نمودند در اندک مدتی از بین رفت علتش این بود باینکه برای تمام کشور وضع شده بود معذک هرگز در تمام کشور اجرا نگردید در این قانون راجع بتمام امور کشوری و میراث و نقل و انتقالات اموال بین زندگان و جبهیز و مزایای بانوان و مختصات تیول و حفظ انتظامات مقرراتی وضع گردیده است ولی چون در آن ایام هر شهر و قصبه و بلکه هر دهی دارای رسوم و آداب مخصوصی بود وضع این قانون سبب میشد که در تمام فرانسه یک دفعه آداب و رسومیکه مردم بدان انس و الفت گرفته بودند از بین برود. لیکن این نکته را باید در مد نظر قرارداد که عمومی کردن عادت و رسوم نقطه بخصوصی حتی در آن زمان که سلاطین همه جا مورد احترام و اطاعت بودند امر معقولی نبود زیرا اگر معایب و محاسن رسوم و آداب بایکدیگر برابر باشند تغییر آنها چندان نیکو و مقرون بصواب نخواهد بود و اگر معایب آنها زیاده تر از محاسن باشد بطریق اولی صلاح نیست.

از طرف دیگر چون در آن زمان رسم ملوک الطوائفی در اروپا برقرار بود و در هر نقطه ای حکام و فرمانروایان برای خویش مزایای خاصی قائل بودند تغییر رسوم و آداب تمام کشور طبعاً با مقاومت حکام و اشراف برخورد میکرد و آنها نمیتوانستند و یا نمیخواستند زیر بار بروند.

بر اثر مخالفت اشراف و نجبا قانون اساسی سن لوئی در پارلمان تصویب نگردید این نکته در نسخه خطی کتاب موجود در شهرداری آمین قید شده است و آقای **دوکانی** مورخ زمان ما نیز اشاره کرده است.

در بعضی از کتب خطی دیده شده که سن لوئی قانون اساسی خود را در سال ۱۲۸۰ و قبل از اینکه بسمت تونس عزیمت نماید تصویب کرد ولی این نکته صحیح نیست زیرا سن لوئی در سال ۱۲۶۹ بتونس رفت و بهمین جهت آقای **دوکانی** معتقد است

قانون اساسی در غیاب سن لوئی تصویب شد ولی این نظریه هم صحت ندارد زیرا پادشاه عاقل و باتدبیری مثل سن لوئی رضایت نمیداد قانون اساسی یعنی مقرراتی که طبعاً با مخالفت اشراف و توده برخورد خواهد کرد و ممکن است موجب طغیان بشود در غیاب او تدوین گردد لازمه تدوین یافتن این قانون آن بود که خود سن لوئی حضور داشته باشد نه اینکه تدوین آنرا بیک نایب السلطنه ضعیف النفس واگذار کند و بدست اعیان و اشرافی بسپارد که با آن مخالف بودند. اشراف بزرگ فرانسه در زمان سن لوئی عبارت بودند از **مانیو- آبه دو سن دنیس - سیمون دو کلمرون- کنت دونسل کنت دو پونتیو** و غیره .

اینها کسانی بودند که باطناً نمیخواستند قانون اساسی سن لوئی تصویب و اجرا شود و ما سابقاً گفتیم که کنت دو پونتیو در قلمرو نفوذ خود با اجرای این قانون اساسی مخالفت کرد .

نکته دیگر این است که در قوانین کنونی ما (فرانسه) گرچه نام قانون اساسی سن لوئی برده شده است ولی از لحاظ قضائی قوانین ما با قانون اساسی سن لوئی بکلی فرق دارد باید توجه کرد که در قوانین ما فقط نام قانون اساسی سن لوئی برده شده و تا اندازهائی از آن قانون اقتباس گردیده و قوانین کنونی فرانسه قانون اساسی سن لوئی نیست و نیز باید بین قانون اساسی بخصوص **سن لوئی** و قانونی که بعداً تحت این عنوان وضع شد فرق گذاشت ، منظور بومانوار که غالباً در خصوص قانون اساسی سن لوئی صحبت میکند همان قانون بخصوص خود سن لوئی است نه مقررات درهم و برهم و عمومی که بعدها و شاید در اواخر زندگی سن لوئی و یا بعد از مرگ او تحت این عنوان منتشر کردند .

فصل سی و هشتم

دنباله موضوع فصل قبل

گفتیم که باید بین قانون اساسی بخصوص و قانون عمومی سن لوئی فرق گذاشت قانون اساسی عمومی مقررات درهم و برهم و پیچیده و

صعب الفهمی بود که در آن اصول قضائی روم و فرانسه مخلوط گردیده و بعضی از مقررات آن از طرف قانون گزاران و بعضی از ناحیه آشنایان بروح قوانین وضع شده و در واقع قانون و فلسفه وضع قانون را مخلوط کرده و راجع بتمام شئون حیاتی و اصول زندگی مقرراتی وضع نموده بودند .

اینك میخواهیم بفهمیم این قانون اساسی عمومی از کجا آمده است؟:

برای فهم این موضوع باید وضع زمان سن لوئی را در مد نظر آوریم : سن لوئی که وضع ناپسند زمان خود و اصول قضائی بد آنرا دید برای اصلاح آن مقرراتی چند جهت دادگاه حوزه و قلمرو حکمرانی خود و اشرافش وضع نمود و این مقررات بزودی مقبول واقع شد بطوریکه **بومانوار** که اندکی بعد از مرگ این پادشاه کتب خود را نوشته میگوید : مقررات موضوعه از طرف سن لوئی در قسمت مهمی ازداد گاههای اشراف جاریست باین ترتیب منظور سن لوئی از وضع مقررات وی حاصل شد و با اینکه مقررات او صورت يك قانون کلی نداشت که در تمام دادگاههای کشور اجرا شود ولی طوری وضع گردیده بود که هر کس بتواند از آن تبعیت نماید سن لوئی عیب را نشان داد و راه حل آن یا رفع عیب را نیز ارائه نمود .

مردم وقتی دیدند در دادگاههای شاه و اشراف تابع او اصول قضاوت طبیعی تر و عقلائی تر میباشد و بیشتر با موازین اخلاقی تناسب دارد و جان و مال مردم را تأمین مینماید رسم قضاوت قدیم را ترك نموده و از آن اصول تبعیت نمودند . مهارت سن لوئی در این بود که محاسن مقررات جدید را بنظر مردم رسانید و نشان داد چقدر ملائمتر و برای تأمین جان و مال مردم مؤثر تر است و در عین حال با عقل تطبیق مینماید .

استدلال عقلائی يك منطق نیرومند است که نمیتوان با آن مقاومت کرد و فرضاً مدتی با آن مقاومت کنند عاقبت تسلیم خواهند شد...

قوانین سن لوئی هم چون عقلائی بود بزودی موفقیت پیدا کرد . سن لوئی برای نشان دادن عیوب و نواقص اصول قضائی آن زمان فرانسه دستور داد حقوق

رومی را ترجمه کردند و در دسترس قانون گزاران فرانسوی قرار دادند **دفونتن** که نخستین مصنف حقوقی قرون وسطی است استفاده های زیادی از حقوق رومی نمود بطوری که میتوان گفت کتاب او مرکب از حقوق رومی و اساسنامه سن لوئی و حقوق قدیم فرانسه است و همچنین **بومانوار** مصنف دیگر گرچه کمتر از حقوق رومی استفاده کرده ولی در عوض حقوق قدیم فرانسه را با اساسنامه سن لوئی وفق داده است.

بهر حال بعقیده من بعد از این دو مصنف چندتن از قضات فرانسوی با استفاده از آثار آنها حقوق و قوانین فرانسه را جمع آوری کردند و این مجموعه همانست که ما امروز بنام اساسنامه سن لوئی میخوانیم.

در عنوان این مجموعه نوشته شده قوانین موجوده آن بر حسب عادات و رسوم **پاریس** و **اورلئان** و قلمرو بارونها تدوین گردیده و نیز در مقدمه آن مذکور است رسوم و آداب تمام فرانسه و سرزمین **آنژو** و قلمرو بارونها در آن وجود دارد.

ولی معلوم است همانطور که کتب **دفونتن** و **بومانوار** بر حسب رسوم قضائی کنت نشین **کلمرون** و **ورماند** تدوین شده این مجموعه هم شامل رسوم قضائی پاریس و اورلئان و آنژو میباشد و اما چون خود بومانوار میگوید قسمتی از قوانین سن لوئی در قلمرو بارونها نفوذ کرد لذا صاحب مجموعه اساسنامه سن لوئی بخود حق داده بگوید مجموعه او شامل رسوم قضائی قلمرو بارونها نیز هست.

بین عنوان و مقدمه این مجموعه شباهتی وجود ندارد و درهم و برهم است و کسی که این مجموعه را تهیه نموده اساسنامه سن لوئی را با رسوم و آداب نقاط مختلف کشور توأم کرده ولی اگر با تعمق خوانده شود میتوان از آن استفاده کرد زیرا شامل رسوم قضائی **آنژو** و اساسنامه خصوصی سن لوئی بنحوی که در آن زمان اجرا میشده و همچنین رسوم قضائی قدیم فرانسه میباشد مشخصات این مجموعه از ایقرار است:

بر خلاف کتب **دفونتن** و **بومانوار** در این مجموعه رسوم و مقررات

آمرانه تدوین شده و بایستی هم اینطور باشد زیرا قانون و مقررات مکتوب جنبه آمرانه دارد.

این مجموعه بیک تعبیر دوجنبین است زیرا اصول قضائی فرانسه با قوانین رومی در آن مخلوط شده و دوجیزی که باهم ارتباط نداشته و غالباً مخالف یکدیگر بوده اند در این مجموعه گرد آمده است.

گرچه در دادگاههای فرانسه هنگامیکه رأی غیر قابل استیناف صادر میگردد قاضی بصدای بلند میگفت « من محکوم میکنم یا تبرئه مینمایم » و این طرز صدور رأی از رسوم محاکم عمومی روم قدیم بوده با این وصف محاکم فرانسوی بعد از سن لوئی کمتر از اصول قضائی روم قدیم استفاده کردند و بالعکس از رومی که بعداً امپراطورها برقرار نمودند بیشتر استفاده کرده و در مجموعه مذکور در فوق وارد نمودند و بدانوسیله اصول قضائی فرانسه را محدود و اصلاح و یابسط و توسعه دادند.

فصل بیست و نهم

دنباله موضوع فصل قبل

مقررات قضائی که از طرف سن لوئی وضع شد بطوریکه گفتیم دیری نگذشت از بین رفت و علتش این بود که سن لوئی بفرع بیش از اصل توجه داشت فرع این بود که مقرراتی وضع نمایند تا جانشین مقررات سابق شود و اصل این بود که بهترین راه قضاوت را پیدا کنند.

برای حصول منظور اول میبایست مردم را از مقررات سابق بیزار نمایند و برای حصول منظور دوم مقررات تازه وضع شود، ولی چون مقررات جدید دارای عیوب و نواقصی بود بزودی تغییر کرد و جای خود را بقوانین دیگر واگذار نمود.

اساسنامه سن لوئی بذاته اصول قضائی فرانسه را تغییر نداد بلکه وسیلهئی برای تغییر آن قوانین شد و راه را برای ایجاد محاکم جدیدی باز کرد و همینکه

مردم توانستند با سهولت بمحاکم دسترسی پیدا کنند حل و فصل دعاوی که سابقاً مطابق رسوم محلی صورت میگرفت و هر محلی رسم مخصوصی داشت مطیع مقررات عمومی و متحدالشکل گردید .

در سایه اساسنامه سن لوئی احکامی در تمام فرانسه یکنواخت بموقع اجرا گذاشته شد که سابقاً بطور عمومی اجرا نمیگردید ولی وقتی که قوانین و احکام عمومیت یافت اساسنامه سن لوئی فراموش شد و بهتر بگویم اساسنامه سن لوئی بمنزله چوب بستی بود که برای ساختن عمارت بکار میبردند و همینکه عمارت ساخته شد چوب بست را خراب مینمایند، تأثیر قوانین سن لوئی در تعمیم و متحدالشکل کردن قوانین بقدری زیاد بود که کمتر قانونی توانسته این شاهکار را بوجود آورد زیرا بطوریکه می دانیم غالباً قرون عدیده لازم است تا در جامعه تغییرات اساسی حاصل شود .

بر اثر همین اساسنامه کار بجائی رسید که در مرحله آخر تمام اختلافات و دعاوی کشور در پارلمان حل و تصفیه میشد . قبل از این دوره پارلمان فقط باختلافات بین **دوکها، کنتها، بارونها، اسقفها، کشیشان** و اختلاف بین شاه و اتباع درجه اول او یعنی اشراف رسیدگی مینمود و این اختلافات هم غالباً جنبه سیاسی داشت نه جنبه مدنی .

ولی از آن پس پارلمان بتمام اختلافات و دعاوی رسیدگی مینمود و بهمین جهت لازم شد جلسات آن همواره دایر باشد تا بتواند باختلافات عدیده رسیدگی نماید و چون باز هم يك پارلمان كفاف رسیدگی بدعاوی را نمیداد ناچار چندین پارلمان بوجود آوردند و همینکه پارلمانها هیئت ثابتی را برای حل و فصل دعاوی و اختلافات تشکیل دادند احکام آنها را بصورت قانونی و مقررات جمع آوری و تدوین نمودند **ژان دومونلوک** در زمان سلطنت **فیلیپ زیبا** مجموعه ای از این احکام را ترتیب داده که امروز بنام **اولیم** آنرا میخوانند .

فصل چهارم

اتخاذ اسلوب قضائی روحانیان بچه سبب

بوده است ؟

..... می خواهم بدانیم پس از ترك رسوم قضائی موجوده چرا بجای اینکه اسلوب قضائی روم را تقلید نمایند در صدد پیروی از اسلوب قضائی کلیسا برآمدند؟ علتش این بود که آنها بچشم خود روش قضائی کلیسا را میدیدند ولی هیچ دادگاهی یافت نمیشد که مطابق روش قضائی روم قدیم قضاوت نماید و مردم از آنها سرمشق بگیرند .

از آن گذشته در آن زمان برخلاف امروز بین محاکم شرع و عرف تفاوت زیاد وجود نداشت و حدود انجام وظائف این دو نوع محکمه مثل امروز معلوم و مشخص نبود و اشخاصی بودند که بدون تفاوت و امتیاز دادن گاهی در محکمه عرف وزمانی در دادگاه شرع اقامه دعوی میکردند و نیز موارد اختلاف و دعوی نیز بهمین ترتیب بدون تفاوت یکی از این دو محکمه ارجاع میگردد حتی میتوان گفت اگر موارد اختلاف بین تابع و متبوع نبود و جرائمی اتفاق نمیافتاد که ارتباط بکلیسا نداشته باشد کسی بمحکمه عرف مراجعه نمیکرد و همگی بدادگاههای شرع مراجعه میکردند .

اختلاف مربوط بقراردادهای مالی و تعهدات پولی نیز بمحاکم شرع ارجاع میشد گرچه محاکم شرع نمیتوانستند بزور سر نیزه محاکم عرف را وادار باجرای احکام خود نمایند ولی این کار را بطریق دیگر صورت میدادند یعنی بتکفیر متوسل میشدند و با تهدید باینکه متخلف از حکم دادگاه شرع تکفیر خواهد شد احکام خود را اجرا میکردند .

وقتی محاکم عرف خواستند رسوم و طرز عمل خود را تغییر دهند و باصطلاح اسلوب قضاوت را عوض نمایند هیچگونه سرمشقی جز محاکم شرع نداشتند و چون از طرز عمل این محاکم مطلع بودند همان رسم را سرمشق قرار دادند ولی بواسطه بی اطلاعی از اسلوب قضاوت روم قدیم نمیتوانستند از آن پیروی کنند.

فصل چهل و بیگم

جزر و مد قضاوت شرع و عرف

عرف در دست عده زیادی از نجبا و اشراف بود قضاوت شرع با استفاده از اختلافات آنان و تنوعی که در اسلوب قضاوت آنها وجود داشت جای خود را باز کرده و توسعه یافت ولی بعدها بر اثر اختلافاتی که بین قضاوت شرع و قضاوت اشراف بوجود آمد متدرجاً قضاوت سلطنتی و قدرت پادشاهی قوت یافت و قضاوت شرع را عقب زد از طرف دیگر پارلمانها که میخواستند محاسن قضاوت شرعی را اقتباس نموده و بدان عمل کنند متوجه شدند این قضاوت جز معایب چیز دیگری ندارد (بطوریکه گفتیم مقصود از پارلمان در اینجا همان پارلمان قدیمی است که یکنوع دادگاه بوده است).

بالنتیجه روز بروز قضاوت سلطنتی قوت یافت و در صدد اصلاح معایب قضاوت شرع برآمدند. معایب قضاوت شرع بقدری زیاد بود که متدرجاً غیر قابل تحمل میشد، کسانی که میخواهند در اینخصوص اطلاعات جامع تحصیل نمایند خوب است بکتابهای **بومانوار و بوتلیه** و احکام سلطنتی آن دوره مراجعه کنند زیرا احکام سلطنتی مزبور برای رفع معایب قضاوت شرع صادر میشد.

حکام شرع در قبال این اصلاحات سکوت را پیشه کرده و باین طریق مثل این بود که خود نیز باین اصلاحات موافق میباشند سکوت حکام شرع در قبال اصلاحات قابل تحسین بود برای اینکه بدانید معایب قضاوت شرع تا چه اندازه بوده بطور نمونه مثالهایی را ذکر مینمائیم:

هر کس که قسمتی از اموال خود را به کلیسا نمیداد وقتی فوت مینمود هنگام دفن درباره او مراسم مذهبی را بجا نمیآوردند و حتی از تدفین محروم میگردد.

هر گاه کسی بدون نوشتن وصیت نامه فوت میکرد و قسمتی از اموال خود را بحکام شرع و اهل کلیسا نمیداد بازماندگان او ناچار بودند بحکام شرع

مراجعه نمایند و حکام شرع برای تعیین سهمیه خود از ماترك متوفی يك نفر حکم تعیین میکردند تا معین نماید متوفی قبل از مرگ چقدر از اموال خود را میبایست بکلیسا داده باشد.

زن و شوهر در شب اول عروسی و همچنین در دو شب دیگر نمیتوانستند در آغوش یکدیگر بخوابند مگر اینکه قبلاً بدادن مقداری پول از کلیسا کسب اجازه کنند، نکته در اینجاست که کلیسا اصرار داشت برای سه شب اول پول بگیرد زیرا میدانست که برای شبهای دیگر زن و شوهر پول قابل توجهی نخواهند پرداخت اما پارلمان این معایب را اصلاح کرد در فرهنگ قضائی تألیف **راشو** یکی از احکامی که از طرف پارلمان بر علیه اسقف روحانی شهر آمین صادر شده و حاکی از اقدامات اصلاحی پارلمان میباشد دریده میشود.

باتوجه بمطالبی که در اول این فصل گفتیم. وقتی در يك کشور ویا در يك حکومت سازمانها و صاحبمنصبان مختلف آن سعی نمایند هر يك نسبت بدیگری مزایائی تحصیل کنند و اولویت برای خود قائل شوند این کوشش وجد و جهد را برای تحصیل امتیازات نباید دلیل بفساد آن حکومت و یا آن سازمان دانست چه آنکه بحکم طبیعت بشری رجال بزرگی که رویه اعتدال را در زندگی و ریاست پیش میگیرند کمتر یافت میشوند زیرا تبعیت از نیروی نفسانی خیلی سهلتر از آنست که جلو غریزه و نیروی باطنی را بگیرند از اینجهت در يك دولت و حکومت بیشتر اشخاصی را پیدامی کنید که خیلی استعداد دارند ولی نمیتوانید و یا کمتر میتوانید رجالی را بیابید که خیلی عاقل و معتدل باشند و بتوانند جلو هواهای خود را بگیرند.

برای اینکه روح انسان از حصول اولویت و برتری نسبت بدیگران کسب لذت مخصوص مینماید و آنهایی که طرفدار عدل و انصاف و نیکوئی هستند بواسطه داشتن این غریزه نمیتوانند گاهی از اوقات از بروز حسن نیت خود ممانعت کنند.

فصل چهل و دوم

احیای حقوق رومی و نتایج آن

و تغییرات در دادگاهها

بعد از اینکه قانون اساسی ژوستینین امپراطور در سال ۵۲۹ میلادی بدست آمد بار دیگر حقوق رومی احیا گردید بخصوص آنکه قبل از آن به قسمتهای دیگری از حقوق ژوستینین دست پیدا کرده بودند آنگاه در ایتالیا مداماری تأسیس شد که در آنها حقوق رومی را بدانش آموزان میآموختند بطوریکه متدرجاً حقوق رومی قوانین رادرایتالیا تحت الشعاع قرار داد .

آنوقت دانشمندان ایتالیائی حقوق رومی را بفرانسه بردند و در آنجا تدریس کردند قبل از آن تاریخ فرانسویها از حقوق رومی فقط **تودوز** امپراطور روم رامیشناختند و از حقوق ژوستینین بیاطلاع بودند بدلیل این که وقتی ژوستینین حقوق خود را وضع کرد مدتی از استقرار طوائف **ژرمن** در **گل** یعنی فرانسه گذشته بود .

حقوق رومی جدید که بوسیله دانشمندان ایتالیائی بفرانسه آورده شد کم و بیش مورد مخالفت قرار گرفت و **پاپها** برای حمایت از قوانین کلیسا آن را تکمیر کردند ولی بطوریکه گفتیم **سن لوئی** پادشاه فرانسه به نشر حقوق رومی کمک کرد و دستور داد آنها را ترجمه کنند، هنوز نسخه خطی این ترجمه ها در کتابخانه های ما (فرانسه) هست.

فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه گرچه با تعلیم قوانین رومی موافق بود ولی مقرر داشت این قوانین فقط در قسمتی از خاک فرانسه که اختلافات مطابق رسوم قدیم حل و فصل میشود من باب اشاعه دانش تدریس گردد و قدرت قانونی داشته باشد .

واما موضوع رسوم در گذشته گفتیم حل اختلافات بوسیله **دوئل** سهل و ساده بود ، آنهایی که قضاوت میکردند احتیاجی بدانشن معلومات تازه نداشتند و در هر ناحیه و ولایت مطابق شعائر و رسوم محلی اختلافات بوسیله **دوئل** حل و تصفیه

میشد . در زمان **بومانوار** اجرای عدالت بدو طریق صورت میگرفت .

در بعضی از نواحی که قضاات مستقل اجرای عدالت میکردند مطابق رسوم و شعائر قضاوت خود رفتار مینمودند و عموماً آنرا پر میخواندند.

در قسمتهای دیگر که قضاات نیمه مستقل بودند و بنام شاه اجرای عدالت مینمودند رسوم محلی از طرف ریش سفیدان بآنها تلقین میشد زیرا خودشان از رسوم محلی اطلاع نداشتند و چون از طرف شاه بجایهای دیگر میرفتند اینگونه قضاوتها مستلزم داشتن معلومات و سواد نبود ولی وقتیکه قوانین سن لوئی و سایر کتب حقوقی منتشر شد و حقوق رومی را ترجمه نموده در آموزشگاهها تدریس کردند و رسیدگی باختلافات و قضاوت تقریباً فن مخصوصی شد قضاات مستقل و نیمه مستقل که بیسواد بودند نتوانستند قضاوت کنند و بتدریج محاکم را ترك کردند زیرا دیگر جای آنها نبود و صاحبان و بانیان اصلی دادگاهها هم که اشراف و نجبا بودند اقدامی برای جمع آوری و جلب قلوب قضاات بیسواد ننمودند زیرا قضاوت جنبه سابق خود را از دست داده بود و از مفاخر نجبا محسوب نمیکردید که بدان رغبتی داشته باشند زیرا کم کم به شهرت آنها نمیکرد ، لازمه تحصیل این فن زحمت کشیدن و درس خواندن بود و همه میدانیم اشراف قدیم چقدر از تحصیل علم گریزان بودند .

در خلال این احوال قضاات نیمه مستقل که بدو بیسواد بودند متدرجاً باسواد شدند یعنی شاه اشخاص قانون دان و باسواد را تعیین میکرد که بنام او قضاوت نمایند گرچه باز هم ریش سفیدان رسوم محلی را بقضاات نیمه مستقل تحمیل میکردند ولی چون بیسواد بودند نفوذ آنها در قبال قضاات نیمه مستقل باسواد از بین رفت تا جائیکه قضاات نیمه مستقل با استقلال قضاوت کردند .

بطوریکه از قوانین **سالمیک** و شوراهاى مذهبی و کتب نویسندگان سومین سلسله سلاطین فرانسه استفاده میشود در ادوار سلاطین قدیم یکتفر قاضی بتهنائی قضاوت نمیکرد ولی پس از نشر حقوق رومی یکتفر بتهنائی قضاوت می نمود منتها چون در قبال افراط سابق این ترتیب هم جنبه تقریط داشت لازم دانستند در

بعضی از نواحی برای قاضی یکتنفر معاون تعیین نمایند که هنگام صدور حکم طرف مشورت قاضی باشد، این معاونین جای ریش سفیدان را گرفتند و منظور از انتخاب معاون این بود که قاضی بدون دقت و سرسری حکم صادر ننماید.

ولی بعدها که اعتراض بر حکم قضات آسان شد و توانستند از رأی قاضی استیناف بدهند این معاون هم از بین رفت و یکتنفر قاضی به تنهایی حکم صادر میکرد، مردم هم خاطری آسوده داشتند که اگر رأی قاضی خطا باشد میتوانند استیناف بدهند.

فصل چهل و سوم

دنباله موضوع فصل قبل

بر خلاف تصور بعضیها هیچ قانون بخصوصی وضع نشد که اشراف را از داشتن دادگاه محروم نماید همچنان هیچ قانون مخصوصی برای محروم کردن قضات مستقل از قضاوت و ایجاد قضات نیمه مستقل با سواد وضع نگردید بلکه جریان طبیعی حوادث سبب از بین رفتن قضات بی سواد گردید زیرا انتشار حقوق درومی قوانین و رسوم جدیدی بوجود آورد که عمل کردن بآنها محتاج سواد و تحصیلات بود نجبا و عوام که بی سواد بودند نمیتوانستند باین قوانین عمل نمایند.

یگانه حکمی که راجع باین موضوع در دست می باشد حکمی است که در سال ۱۲۸۷ میلادی صادر شده و بموجب آن مقرر گردیده اشراف و نجبا قضات با سواد را از بین افرادی که اهل کلسیا نباشند انتخاب نمایند و علت صدور این حکم در خود حکم ذکر گردیده باین طریق: که اگر قضات مرتکب اعمال بد شدید بتوان آنها را تنبیه کرد برای اینکه در آن عهد بواسطه مزایای خاصی که اهل کلیسا داشتند کسی نمیتوانست آنها را تنبیه نماید و فرضاً که مرتکب خلاف میگرددند از مجازات مصون بودند.

بهر حال... نه تنها قضات بی سواد بر اثر جریان عادی اوضاع از قضاوت برکنار شدند بلکه بسیاری از مزایا و حقوقی که اشراف سابق داشتند با جریان طبیعی

و بدون اینکه کسی در صدد غصب حقوق آنها برآمده باشد از بین رفت یعنی يك قسمت از این حقوق و مزایا بر اثر غفلت و سهل انگاری خود اشراف و قسمتی بر اثر تغییراتی که در قرون مختلف روی داد و با آنها تناسب نداشت ملغی گردید.

فصل چهل و چهارم

دلیل خواستن بوسیله شاهد

در زمانیکه قضات بر طبق رسوم و شعائر قضاوت مینمودند در هر اختلافی بشاهد مر اجعه میکردند و از روی اظهارات گواهان رأی میدادند. ولی پس از اینکه رسم دوئل برای حل و فصل مناقشات از بین رفت در صدد برآمدند برای صحت و سقم دعوی بخط متوسل شوند و گواهی گواهان را روی کاغذ بیاورند.

در این حال گرچه شهادت شهود روی کاغذ می آمد ولی در واقع غیر از شهادت شفاهی چیز دیگری نبود زیرا فقط اظهار شاهد را در برداشت و در عین حال باعث صرف وقت و ازدیاد مخارج محاکمه میشد و آنهاییکه شهادت را مینوشتند مزد دریافت میکردند، بدینجهت مقررات خاصی وضع کردند تا هنگام رسیدگی بدعاوی ناچار نشوند برای هر موضوع جزئی و هر تحقیق مختصر متوسل بشهادت گواهان بشوند برای این منظور دفاتری تأسیس نمودند که در آنها بسیاری از مسائل و احوال اشخاص از قبیل تاریخ تولد و نجابت و ازدواج و غیره ثبت میگردد زیرا محقق بود مدرك کتبی شاهی است که کمتر میتوان در آن تقلب کرد و در عین حال زحمت تحقیق را هم کم میکند چه بوسیله يك مدرك کتبی که در دفتری ثبت شده آسان تر و زودتر میتوان فهمید که مثلاً لوئی فرزند آلبرت است تا اینکه برای ثبوت فرزندی او بگواهان عدیده متوسل گردید.

بدیهی است وقتی در کشوری رسوم و آداب عمومی بسیاری وجود دارد نوشتن و تدوین رسوم و آداب مزبور در يك دفتر و با يك قانون خیلی آسان تر از اینست

که مردم را وادار نمایند برای هر يك از حوادث و وقایع و ثبوت آنها متوسل بگواه شوند.

برای تبعیت از این رویه عقلائی عاقبت قانونی وضع گردید که برای ثبوت طلب نقدی بیشتر از صد لیور شهادت گواهان مسموع نیست یعنی اگر کسی ادعا از دیگری داشته و بگوید بیش از صد لیور از او طلبکار میباشد باید مدرك کتبی ارائه دهد.

فصل چهل و پنجم دنباله موضوع فصل قبل

بطوریکه بیان گردید کشور قدیم فرانسه بوسیله رسوم و آداب محلی که روی کاغذ هم آورده نشده بود اداره میگردید و این رسوم محلی قانون مدنی نواحی مختلف را تشکیل میداد لیکن بین این رسوم و آداب تفاوتی زیاد بود بطوریکه **بومانوار** با احاطه‌ای که بقوانین آن زمان داشته میگوید: در تمام فرانسه دو قلمرو اشراف نشین بوده که نظامات و قوانین آنها متشابه باشد. تفاوتی بسیار بین رسوم و آداب اماکن مختلف دو علت بزرگ داشته است:

علت اول همانست که در فصل دوازدهم این کتاب ذکر کردیم.
علت دوم هم ناشی از موارد مختلفی بود که موجب دوئل میگردید.
در آغاز سلطنت سومین سلسله سلاطین فرانسه پادشاهان بتدریج فرامینی صادر کردند که بعضی از آنها خصوصی و بعضی عمومی بود که در فصول قبل شرح آنرا دادیم از قبیل فرامین و قوانینی که **فیلیپ سوم** و **سن لوئی** و غیره تدوین نمودند.

ضمناً اشراف بزرگ هم باموافقت اشراف کوچکتر در حوزه‌های دوک نشین

۱- تنوع موارد قضاوت در وضعیت‌های مختلف دوئل خود موجب پیدایش رسوم و آداب جدید میشده‌است و معمرین وریش سفیدان آنها را بخاطر نگهداشته و بکار می‌ستند و بسایرین تلقین میکردند تا وقتی که قوانین کتبی بوجود آمد. مترجم

و یا کنت نشین مطابق مقتضیات قوانینی وضع نمودند از قبیل مقرراتی که **جفرای** برای ایالت **برقانی** راجع بتقسیم اراضی اشراف وضع کرد و رسوم و آدابی که **دوک رائول** برای ایالت **نورماندی** و مقرراتی که **تیمو** در ایالت شامپانی وضع نمود و همچنین اصولی که **سیمون** در **مونتنفو** رواج داد.

این مقررات و رسوم سبب گردید که قوانین کتبی بوجود آید آنوقت قوانین کتبی عمومی‌تر از رسوم موجوده در این ولایات شد.

در آغاز سلطنت سومین سلسله سلاطین فرانسه تقریباً تمام عوام تابع و مملوک بودند و علل چندی سلاطین و اشراف را وادار کرد آنها را آزاد کنند ولی پس از اینکه مملوک‌ها را آزاد نمودند ناچار شدند بآنها زمین و اموال بدهند و پس از اینکه زمین و اموال دادند لازم شد قوانینی برای آنها وضع نمایند که اختلافات خودشان را حل کنند.

از طرف دیگر پس از اینکه سلاطین و اشراف مملوک‌های خود را آزاد نموده و بآنها زمین دادند خویشان را از اراضی و اموال خود محروم نمودند. آنوقت لازم شد در قبال اراضی از دست رفته حقوقی برای خود قائل شوند و قائل شدن این حقوق نیز مستلزم مقررات خاصی بود.

بهمین جهت حقوق اشراف و مملوک‌های آزاد شده بموجب فرامین آزادی بندگان معلوم شد و این فرامین تشکیل رسوم و آدابی را داد که بعدها بصورت قانون مدون و کتبی درآمد.

در زمان سلطنت سن لوئی و سلاطین بعدی قضاات باسوادی از قبیل **دفونتن** و **بومانوار** و سایرین آداب و رسوم حوزه قضاوت خود را کتباً تدوین نمودند و منظور این نویسندگان وسعت دادن اصول قضاوت زمان خودشان بود و نظر تاریخ‌نویسی نداشتند که رسوم زمان خود را در خصوص حل و فصل دعاوی برای ما باقی بگذارند معذالك همه چیز در کتابهای آنها دیده میشود و شك نیست که آثار آنها كمك مهمی با حیاى حقوق فرانسه نموده است.

برجسته‌ترین دوره‌های تبدیل آداب و رسوم محلی بقوانین کتبی در زمن

شارل هفتم و جانشینان او بوده که رسوم و آداب مختلف را نوشتند و در تدوین قوانین کتبی مقررات خاصی را رعایت کردند.

تدوین قوانین کتبی ولایت بولایت صورت می گرفت و هر ولایتی که در حقیقت يك حوزه قلمرو اشراف بود مجموع رسوم و آداب محلی خود را بمجموع عمومی و یا مجمع ملی آن ولایت می آورد که مستوفیان بنویسند و تدوین کنند .

این ترتیب سبب شد که در صد در صد رسوم و آداب ولایات مختلف را تا آنجا که بمنافع خصوصی لطمه نرزد بیک نواخت و متشابه نمایند .

در نتیجه اولاً قوانین و رسوم فرانسه در اوائل کتبی نبود کتبی شد ثانیاً قوانین و رسوم فرانسه در ولایات مختلف کم و بیش بهم شباهت پیدا کرد ثالثاً چون این آداب و رسوم حسب الامر شاه تدوین میشد بصدقه پادشاه رسید.

بعداً در رسوم و آدابی که بصورت قوانین در آمده بود جرح و تعدیل هائی کردند تا متدرجاً بصورت امروز در آمد گرچه قوانین فرانسوی که ناشی از آداب و رسوم است مثل این است که با حقوق رومی اختلاف دارد. و بخصوص این اختلاف در مورد تقسیمات اراضی زیاده تر نمایان میشود ولی حقیقت اینست که قسمتی از حقوق رومی وارد رسوم و آداب فرانسه شده خصوصاً هنگامی که برای مرتبه دوم در صد جرح و تعدیل بر آمدند و بخصوص در ازمنه نزدیک بما که باز هم قوانین را جرح و تعدیل کردند .

کسانی که در ازمنه نزدیک بمقوانین فرانسه را جرح و تعدیل نمودند بحقوق رومی آشنائی داشتند و برخلاف امروز بی اعتنائی بحقوق رومی را باعث مباحثات خود نمیدانستند بلکه اطلاع از آن حقوق را برای شغل قضاوت لازم میشمردند و تقریر و تعیش دائمی مثل امروز که در آن دوره حتی کارزنها هم نبود آنها را از مطالعه باز نمیداشت .

در خاتمه این کتاب یاد آوری میکنم که من میبایست مطالعات زیادتری در خصوص منشأ قوانین فرانسه مینمودم و تمام تغییرات جزئی را که پس از برقرار شدن رسم استیناف باعث تدوین حقوق جدید فرانسه گردید ذکر میکردم ولی آنوقت

لازم بود کتاب بزرگ علیحده ئی بنویسم .

اینست که میگویم مطالعات من در خصوص منشأ قوانین فرانسه کامل نیست بحال من شبیه بآن عتیقه فروشی است که برای دیدن آثار تاریخی مصر به آن کشور رفت و فقط نظری به **اهرام** انداخته مراجعت نمود بدون اینکه چیز دیگری دیده باشد .

فصل دوم

دنباله موضوع فصل قبل

سیلیوس نویسنده و حقوق دان رومی در کتاب الوصل در خصوص محاسن قانون میزهای دوازده گانه صحبت کرده و میگوید: یکی از مزایای این قانون آنست که اگر مدیون بدهی خود را پرداخت طلبکار میتواند او را قطعه قطعه نماید و در تعقیب این مدیحه سرائی اضافه میکند: این قانون سبب خواهد شد که مردم بیش از میزان استطاعت خود قرض نمایند در صورتیکه چنین نیست و يك قانون بیرحمانه را نمیتوان گفت قانون خوبی است.^۱

فصل سوم

قوانینی که ظاهراً بر خلاف منظور

قانونگذار است غالباً عکس آن نتیجه میدهد یعنی بامصلحت جامعه تطبیق میگردد

قانون سولون حکیم یونانی مقرر میداشت یونانیانی که هنگام شورش بیطرفی پیشه کرده بر له و یا بر علیه یکدسته وارد کار نمیشوند از حلیه شرافت عاری خواهند شد.

این قانون بر حسب ظاهر برخلاف نظر قانونگذار جلوه مینماید زیرا اوسعی دارد هنگام شورش مردم حتی الامکان بیطرف باشند و وارد عمل نشوند بلکه به کسب و کار خود مشغول گردند لیکن باید وضع مخصوص آن زمان و کیفیاتی که این قانون بر طبق آن وضع شده در نظر گرفت چه آنکه یونان قدیم مرکب از کشورها و دول کوچک بود و قانون گزار بیم داشت مبادا هنگام شورش و طغیان اشخاص خردمند و محتاط گوشه نشینی را اختیار نمایند و در نتیجه فتنه خطرناکتر شود.

در یونان قدیم بواسطه کوچکی کشورها هر وقت شورشی در میگرفت قسمت

کتاب بیست و نهم

چگونه باید قوانین را تدوین کرد

فصل اول

لزوم رعایت اعتدال

قانونگذار باید همواره رعایت اعتدال را در وضع قوانین بنماید

حتی گمان میکنم نوشتن این کتاب فقط برای اثبات همین موضوع است زیرا امصالح سیاسی و اخلاقی همواره بین افراط و تفریط و در سرحد اعتدال قرار گرفته است.

مثلاً تشریفات قانونی برای اینکه عدالت آزادانه صورت بگیرد برای تشکیل يك پرونده لازم است ولی این تشریفات نباید آنقدر زیاد باشد که بار و حیه و منظور قانونگذار منافات داشته باشد.

زیرا وضع این تشریفات برای آزادی در اجرای عدالت است که در نتیجه احقاق حق مردم را در بر داشته باشد ولی وقتی شماره آنها زیاد شد جریان دعاوی در دادگاهها طول میکشد و اختلافات مردم راجع باموال و املاك سالها بحال خود باقی میماند بدون اینکه تکلیف آنها و املاکی که مورد دعوی است معلوم شود و در نتیجه طرفین متضرر و احیاناً ورشکست میشوند در این صورت مردم دیگر بعدالت اطمینان نخواهند داشت زیرا مدعی نمیتواند دعوی خود را ثابت نماید متمم قادر نیست که از خود سلب اتهام کند و مآلاً امنیت قضائی و آزادی مردم از بین میرود.

۱- در این مورد به زیر نویس مصلی که مترجم در صفحه ۲۵۸ توضیح داده مراجعه شود. مترجم

اعظم سکنه آن کشور کوچک وارد عمل میشدند برعکس کشورهای بزرگ امروز که همواره شورش از طرف دسته کوچکی از افراد کشور آغاز و اکثریت اهالی از فتنه و فساد شورش و طغیان دور هستند لیکن در یونان قدیم بالعکس این اکثریت با کشورهای کوچک بود که فتنه میانگین میگردند در کشورهای بزرگ امروزی قانون گزاران سعی دارند مردم غیر شورشی که اکثر اهالی هستند آرام باشند زیرا شورشیان در اقلیت هستند ولی **سولون** میخواست آن دسته کوچکی که در یونان قدیم گوشه گیر هستند و در شورشها مداخله نمینمایند با اکثریت پیوندند یعنی به شورشیان ملحق شوند زیرا آن اقلیت غیر شورشی همواره مردمی با عقل و آرام بودند و الحاق آنها به شورشیان ممکن بود از شدت فتنه بکاهد و حرارت شورشیان را خاموش کند همانطور که در آغاز فساد يك خمره شراب میتوان با چکانیدن چند قطره شراب پاك فساد را علاج و جلو گیری کرد.

فصل چهارم

قوانینی که مخالف منظور قانونگذار

نتیجه میدهد

گاهی از اوقات قانونگذاران قوانینی وضع میکنند که بواسطه عدم مطالعه دقیق در آنها و یا بعلم دیگر مخالف منظور قانونگذار نتیجه میدهد . در فرانس قانونی هست که هرگاه دو نفر توأماً مدعی مال و یا نفعی باشند و یکی از آن دو نفر فوت نماید آن ادعا بمدعی دیگر می رسد . شك نیست منظور قانونگذار از این قانون خاتمه دادن بدعوی و جلو گیری از توسعه اختلاف بوده ولی نتیجه بدی بخشیده زیرا روحانیان باستناد این قانون ادعاهای بزرگی میکنند و در انتظار مرگ مدعیان بقدری مجادله مینمایند که احیاناً منتهی بمرگ هر دو میشود و مدعی به باقی میماند .

فصل پنجم

دنباله همین موضوع

اشین مورخ و نویسنده یونانی نقل مینماید در یونان قدیم سو گندی وجود داشت که دارای جنبه قانونی بوده است .

« من سو گند یاد میکنم که هرگز یکی از شهرهای کشور **آمفیک تیون** را ویران ننمایم و آبهای جاری آنرا بر نگردانم و هرگاه کسی جسارت این کار را کرد من باو اعلام جنگ خواهم داد و شهرش را ویران خواهم کرد . »

قسمت اخیر این قانون که ظاهراً برای مسجل کردن قسمت اول آن وضع شده بکلی مخالف تسجیل آن است زیرا بطوریکه تاریخ یونان نشان میدهد منظور از ایراد این سو گند و یا وضع این قانون آن بوده که شهرهای یونان ویران نشود و حال آنکه ایراد کننده سو گند در پایان آن میگوید من شهرهای مختلف را ویران خواهم کرد .

پس چنین قانون مطابق نظریه حقیقی قانونگذار نیست و اگر قانونگذار میخواست حقیقه شهرهای یونان را از ویرانی مصون بدارد میبایست در ذهن مردم یونان این حقیقت را جا بدهد که ویران کردن شهرها کار فوق العاده بدی است بطوری که حتی نباید شهرهای يك مهاجم ویران کننده را نیز ویران کرد .

در اینکه چنین قانونی مطابق انصاف بوده تردیدی نیست زیرا در قبال انهدام شهرهای دوست باید شهرهای دشمن را ویران کرد لیکن رعایت حزم و احتیاط را در آن نکرده بودند و بهمین جهت مورد سوء استفاده قرار گرفت ، مثلاً **فیلیپ** قسمتی از شهرهای یونان را باستناد اینکه آنها ویران کننده شهرهای دیگر بوده اند ویران کرد حال اگر میخواستند قانونی وضع نمایند که از لحاظ جلو گیری از ویرانی شهرها مفید باشد میبایست مقرر دارند يك قسمت از نواب و اشراف ملت اجمراد در قبال ویرانی يك و یا چند شهر بقتل برسانند و یا تهدید کنند که اگر

ملتی مبادرت بانهدام شهرهای دیگر نماید سران ارتش او بقتل خواهند رسید و یا اینکه ملت مهاجم غرامت مخصوصی خواهد پرداخت .
نتیجه آنکه قانون باید بیشتر بجبران خسارت توجه نماید نه اینکه خسارت تازه‌ئی برای جبران خسارت وارده ایجاد نماید مثلاً شهر آبادی را در قبال ویرانی شهر دیگر منهدم نماید .

فصل ششم

قوانین متشابه ممکن است آثار متشابه نداشته باشد

سزار

قیصر معروف روم مقرر داشت رومیها حق ندارند بیش از ۶۰ سسترس (واحد پول) نزد خود نگهدارند و باید مازاد پول خود را بکار اندازند . این قانون در روم خیلی مفید بود زیرا اغنیا را وادار میکرد که باشخاص بی بضاعت وام بدهند در صورتیکه بدهکاری قادر به تأدیه بدهی خود نبود میتواندست از دیگری وام بگیرد .

نظیر همین قانون زمان سیستم^۱ در کشور فرانسه وضع شد ولی نتایج ناگوار از آن حاصل گردید زیرا منظور قیصر روم از این قانون آن بود که بین مردم پول گردش نماید و حال آنکه در دوره سیستم نتیجه وضع قانون منع نگهداری پول و جمع شدن تنخواه در یکجا یعنی خزانه دولت بود .

در روم قدیم اگر مردم پول خود را قرض میدادند در مقابل وثیقه‌های مطمئن از قبیل اراضی زراعتی و یا مستغلات بدست می‌آوردند و حال آنکه در دوره سیستم در ازای پول چیزی غیر از کاغذ دریافت نمیکردند آنهم کاغذی که بذاته ارزش نداشت بدلیل اینکه دولت بموجب قانون مردم را مجبور میکرد که آن کاغذ را خریداری نمایند .

۱- دوره سیستم در کشور فرانسه یکی از ادوار اقتصادی معروف بوده است که در آغاز قرن هفدهم میلادی پیداشده و برای نخستین مرتبه در آن دوره اوراق خزانه برسم جدید بین مردم منتشر گردیده است . مترجم

فصل هفتم

باید قوانین را بخوبی تدوین کرد

در ادوار قدیم قانون نفی بلد در سه کشور که عبارت از آتن، آرگس و سیراکوز باشد برقرار گردید ، نتیجه قانون نفی بلد این بود که هر گاه یکی از افراد طوری قوی میشد که احتمال داشت بفکر دیکتاتوری بیفتد برای مدت پنجسال او را تبعید میکردند و این تبعید موقتی و مرور زمان عملاً او را از انجام خیال خود باز میداشت .

ولی در سرزمین سیراکوز این قانون نتایج ناگواری بار آورد زیرا در نفی بلد رعایت اعتدال را نمینمودند و اشخاص متعذ بدون ملاحظه يك برگ انجیر در دست یکدیگر می‌گذاشتند^۱ و همدیگر را تبعید میکردند و باین طریق قسمت اعظم از رجال لایق و برجسته از کارها برکنار شدند .

لیکن در کشور آتن با اعتدال صورت گرفت و نتایج نیکو داد زیرا گاهی آنهم بیش از یک نفر را تبعید نمیکردند و برای تبعید او به آراء عمومی مراجعه مینمودند و چون باید اکثریت حاصل شود خیلی دشوار بود بدون جهت بتوانند کسی را تبعید کنند بخصوص که نفی بلد میبایست در فاصله پنجسال صورت بگیرد .

فصل هشتم

قوانینی که ظاهر آ یکسان است ممکن است

از حیث علل و جهات فرق داشته باشد

بسیاری از قوانین رومی که در خصوص میراث وضع گردیده در کشور فرانسه مورد قبول قرار گرفته غافل از اینکه جهات و عللی که قوانین میراث را در روم قدیم بوجود آورد چیز دیگری بود قوانین میراث در روم قدیم از این جهت وضع شد که روحانیان میخواستند از میراث سهمی

۱- نهادن برگ درخت انجیر در دست دیگری یکی از تشریفات قانونی نفی بلد بوده است .

ببرند و هر وارثی ناچار بود مقداری از ارث را بروحانیان بدهد و بهمین جهت مقرر گردید هیچکس نباید بدون وارث بمیرد و اگر کسی بدون وارث مرد از حلیه شرافت عاری خواهد بود . بدین جهت بود که رومیهای قدیم در مواقع اضطرار حتی غلام خود را وارث خویش میکردند و باین طریق انتقال ماترك باشخاص بیگانه مرسوم گردید ولی این وضعیت فقط در صورتی بود که وارث اصلی از قبول میراث استنکاف میکرد بالاخره در روم قدیم قوانین میراث برای این وضع نشده بود که ماترك متوفی در خانواده او بماند بلکه برای این وضع گردید که اگر شخصی وارث نداشت الزاماً یکنفر را پیدا نموده و وارث خود نماید تا روحانیان نیز ضمناً بحق خود برسند .

فصل نهم

قوانین روم و یونان انتحار را در خور

مجازات دانسته اند لیکن منظور آنها یکی نبوده

افلاطون در کتاب قانون خود

میگوید: هر گاه شخصی در صدد قتل کسی بر آید که فوق العاده وابسته باوست یعنی اگر کسی در صدد قتل خویش بر آید و این انتحار از لحاظ حفظ آبرو نبوده و بر حسب امر قاضی هم نباشد بلکه از روی ضعف نفس صورت گرفته باشد در خور مجازات است .

قوانین رومی هم انتحار را در خور مجازات دانست ولی نه انتحاری که از روی ضعف نفس و فشار زندگی و بی تابی در قبال درد و رنج صورت بگیرد بلکه انتحاری که صرفاً ناشی از پشیمانی وجدان و بر اثر ارتکاب جنایت باشد ، بنابراین دیده میشود که قوانین روم انتحار ناشی از ضعف نفس را در خور مجازات نمیداند و حال آنکه قوانین یونانی انتحار ناشی از سست عنصری و ضعف نفس را مستوجب مجازات میداند علتش اینست که قوانین یونانی بر طبق روحیه ملت اسپارت تدوین شده و بین آن ملت احکام مجازات لازم الاجرا بود و بی آبرویی بزرگترین بدبختیها و سستی و

ضعف نفس بالاترین جنایتها محسوب میگردید ولی قوانین رومی باین افکار و منظورهای بزرگ توجه نداشت و بلکه صرفاً يك قانون مالیاتی بود .

خواهید پرسید چگونه این قانون يك قانون مالیاتی بود ؟

اینك توضیح من : هنگامیکه رژیم روم جمهوری بود قانونی که انتحار را مجازات نماید وجود نداشت و تمام مورخینی هم که شرح حال انتحار کنندگان را نوشته اند چیزی ذکر ننموده اند چگونه آنها در خور مجازات بوده اند ولی وقتی که رژیم حکومت روم امپراطوری شد امپراطوران خانواده های بزرگ را به محاکمه کشیدند و آنها را محکوم باعدام کردند و بتدریج رسم جاری شد که اشراف برای نجات از محکومیت انتحار میکردند زیرا فایده اینکار این بود که جنازه آنها در مقبره مخصوص دفن میشد و اگر وصیت نامه مینوشتند بوصیت آنها عمل میگردید و حال آنکه در صورت محکومیت و اعدام شدن از این مزایا محروم بودند و چون قانونی برای مجازات انتحار وجود نداشت برای نجات از محکومیت انتحار مینمودند آنوقت متدرجاً امپراطوران روم در صدد افتادند که نه تنها اشراف را از بین ببرند بلکه ماترك آنها را هم تصاحب نمایند و اگر تا آن موقع فقط بیرحم بودند از آن پس حرس فراوان هم ضمیمه بیرحمی آنها شد این بود که قانون مخصوصی وضع نمودند و مقرر داشتند هر گاه کسی که گناهکار است خویش را بقتل برساند این انتحار جنایت دیگری محسوب خواهد گردید و با مرده او مثل يك تبه کار رفتار خواهد شد یعنی بوصیت نامه او عمل نخواهند کرد و اموالش را ضبط خواهند نمود باینجهت گفتیم قانون مجازات انتحار در روم يك قانون مالیاتی بود و برای ضبط اموال مردم وضع شده بود در عین حال امپراطوران روم استثنائی هم قائل شدند که هر گاه شخصی بر اثر ارتکاب جنایت مبادرت بانتحار نماید ولی جنایت اولیه او مشمول مجازات ضبط اموال نباشد بعد از انتحار اموالش ضبط نخواهد شد .

فصل دهم

قوانینی که ظاهر آن اختلاف دارند گاهی

از اوقات دارای منشأ واحدی میباشند

امروز مرسوم است مأمورین جلب بخانه مردم میروند و آنها را جلب نموده بدادگاه میبرند ولی در روم قدیم کسی نمیتوانست اینکار را بکند، زیرا در روم قدیم دادخواهی يك عمل شدید و یکنوع آزار جسمانی بوده و کسی نمیتوانست بمنزل دیگری رفته و او را برای چنین کاری بدادگاه بکشاند امروز هم در کشور ما کسی نمیتواند برای گرفتن طلب خود بمنزل کسی رفته و او را بزندان بیدارد پس قوانین رومی و همچنین قوانین ما مقرر میدارد هر کس در خانه خود آزاد است و خانه برای افراد پناهگاهی است که نباید در آنجا مورد آزار و فشار قرار بگیرد.

فصل یازدهم

چگونه میتوان قوانین مختلف

را باهم مقایسه نمود

در کشور فرانسه اگر کسی بدروغ شهادت بدهد محکوم باعدام است ولی در انگلستان اینطور نیست و شهادت دروغ این مجازات سخت را ندارد حال برای اینکه بفهمیم کدامیک از این دو قانون بهتر است باید آنها را باهم مقایسه نمود:

در کشور فرانسه مرسوم است جنایتکاران را تحت استنطاق سخت و احیاناً شکنجه قرار میدهند ولی در انگلستان این کار مرسوم نیست از طرف دیگر در فرانسه شخصی که متهم به تبکاری است شاهد نمیآورد ولی در انگلستان بر عکس میتوان شاهد بیاورد بهمین ترتیب مدعی العموم نیز میتواند شاهد بیاورد.

پس در کشور انگلستان چون شکنجه کردن متهم مرسوم نیست قاضی هم

امیدوار نیست بتواند از خود متهم اطلاعاتی بدست آورد و ناچار است بشهود مراجعه نماید و برای اینکه شهود بتوانند آزادانه شهادت بدهند قانونگذار آنها را از مجازاتهای سخت معاف کرده که مبدا مرعوب بشوند و از ادای شهادت خودداری کنند.

ولی در فرانسه اجباراً از خود متهم میتوان اطلاعاتی بدست آورد و قانونگذار از مرعوب کردن شهود هر اسی ندارد حکم میکند باید شهود را بشدت مرعوب نمود که جز بر راستی و درستی شهادت ندهند بدلیل اینکه متهم نمیتواند برای برائت خود شاهد بیاورد و فقط دادستان این حق را دارد و چون سرنوشت متهم وابسته بشهادت گواهان مزبور میباشد لذا جز بر راستی و درستی نباید شهادت بدهند.

ولی چون در کشور انگلستان علاوه بر دادستان متهم هم میتواند شاهد بیاورد و نتیجه محاکمه از گفتگوی بین شهود حاصل خواهد شد شهادت ناصواب چنان نتایج وخیم نخواهد داشت زیرا بطوریکه گفته شد متهم هر قدر که بخواهد میتواند شاهد بیاورد.

بهر حال برای اینکه بدانیم کدامیک از دو قانون فرانسه و انگلستان بهتر است نباید هر يك از این دو قانون را بتنهائی با قوانین دیگر مقایسه کرد بلکه توأمأ باید آنها را مقایسه نمود.

فصل دوازدهم

قوانینی که ظاهر آن یکی هستند گاهی

از اوقات حقیقتاً متفاوت میباشند

در قوانین رومی و یونان کسی که مال دزدی را میفروخت یعنی کسیکه با دزد همدست بود و اموال مسروقه را با صلاح ما آب میکرد مجازاتش برابر با مجازات دزد بود و اینک هم قوانین فرانسه کسبه همدست دزد را مثل دزد مجازات مینمایند ولی اگر قوانین رومی و یونانی در این مورد عقلائی بوده قانون

فرانسه عقلائی نیست زیرا در روم و یونان مجازات دزدها جریمه نقدی بوده و بهمین جهت کسبه همدست دزد را هم نقداً مجازات میکردند و میگفتند هر کس باعث زیان دیگری شود باید خسارات را جبران نماید ولی در کشور فرانسه مجازات دزدی يك مجازات بدنی و احیاناً اعدام است و با این ترتیب وقتی فروشنده همدست دزد را محکوم با اعدام نمایند راه افراط را پیموده اند. چه آنکه شخصیکه اموال مسروقه را دریافت میکند گاهی و حتی غالب ازاوقات ممکن است بی گناه باشد و نداند اموال دزدی بوده و حال آنکه شخصیکه مبادرت بسرقت میکند مسلماً سارق است و در این بین یکی بدون تردید مرتکب جنایت گردیده و دیگری ممکن است مرتکب آن جرم نشده و بی اطلاع باشد بعلاوه عمل دزدی يك عمل مثبت است در صورتیکه عمل دیگری تقریباً يك عمل متقی میباشد.

دزد میبایستی نیروی زیادتری بکار برد و موانع بیشتری را از پیش پای بردارد و بالتبقی روح او زیادتر برای مبارزه با قانون و ارتکاب جنایت توانا میشود ولی قانونگذاران طور دیگری قضاوت کردند و گفتند مجازات فروشنده همدست دزد زیادتر از دزد است زیرا اگر فروشنده نبود دزدی صورت نمیگرفت برای اینکه سارق نمیتوانست اموال مسروقه را آب کند و یا مدت مدیدی پنهان نماید این طرز قضاوت در صورتی خوب بود که فروشنده مال دزدی را محکوم بمجازات نقدی مینمودند زیرا در مورد جبران خسارت کاسبی که همدست دزد است بضاعت و توانائی زیادتری جهت پرداخت و ترمیم زیان صاحب مال دارد ولی وقتی مجازات دزد اعدام است باید مجازات دیگری برای فروشنده وضع کرد.

فصل شصت و نهم

قانون را نباید از موردی که برای آن وضع شده

جدا کرد

«قوانین رومی راجع بدزدی»

اگر دزدی با اموال مسروقه دستگیر میشد یعنی سارق فرصت پیدا نمیکرد

اموال مسروقه را پنهان نماید رومیها آنرا دزدی علنی مینامیدند^۱ و در غیر این صورت هنگامی که سارق فرصت پنهان کردن اموال مسروقه را یافته بود میگفتند دزدی غیر علنی است.

قانون الواح دوازده گانه مقرر میداشت در مورد دزدی علنی هر گاه سارق مردی بالغ باشد او را چوب بزنند و محکوم بغلامی نمایند و در صورتیکه بالغ نباشد فقط چوبش بزنند ولی در مورد دزدی غیر علنی سارق را محکوم پرداخت دو برابر اموال مسروقه مینمودند.

خیلی غریب است که قوانین رومی تا این اندازه بین دزدی ظاهری و غیر ظاهری فرق گذاشته باشد زیرا اعم از اینکه سارق با اموال مسروقه دستگیر بشود یا نه در ماهیت جرم تغییری حاصل نخواهد شد ولی بعقیده من قوانین رومی راجع بسرقت از قوانین اسپارت اقتباس شده باین طریق که: **لیکورک** قانونگذار اسپارتی برای اینکه اسپارتهای چابک و ورزیده شوند مقرر داشت کودکان را بدستبرد عادت دهند و چنانچه طفلی در حین دستبرد گرفتار میشد بشدت چوبش میزدند که چرا زرننگ و محیل نیست^۲. در نتیجه این رسم در یونان و سپس در روم تفاوت فاحشی بین مجازات دزدی ظاهری و غیر ظاهری قائل گردیدند.

در روم قدیم اگر يك غلام مرتکب سرقت میگردد او را از کوه بدره سرنگون میکردند یعنی او را از سنگستان **تارپه** پائین می انداختند ولی این مجازات از اسپارت اقتباس نشده بود زیرا اسپارتهای مجازات خاصی برای دزدی غلامان نداشتند خیلی غریب است که رومیها در یکجا آن اندازه از اصول اسپارتی تقلید نموده و در جای دیگر مطلقاً بدان اعتنائی نداشته باشند ولی همانطوریکه گفتیم اگر يك طفل در روم قدیم هنگام سرقت دستگیر میشد نظیر رسم اسپارتهای او را چوب میزدند. باید دانست اسپارتهای هم رسوم خود را از جای دیگر یعنی از سکنه

۱- جرم مشهود که در قوانین فرانسه و سایر کشورها وجود دارد از همین منشاء سرچشمه گرفته است. مترجم

۲- به زیر نویس مفصلی که در ذیل فصل ششم کتاب چهارم صفحات ۱۳۲ و ۱۳۴ نوشته شده مراجعه شود. مترجم

جزیره کرت اقتباس نمودند و افلاطون در کتاب قانون خود راجع باین موضوع گفته است :

«اهالی کرت فرزندان و جوانان خود را برای جنگ تربیت میکردند و طوری آنها را بار میآوردند که بتوانند در منازعات خصوصی دردها را تحمل نمایند و هنگام دستبرد خود را پنهان کنند».

چون قوانین مدنی همواره با قوانین سیاسی ارتباط دارد و قوانین مدنی برای جامعه وضع شده و جامعه هم دارای قوانین سیاسی است بنابراین وقتی که میخواهند قانون مدنی کشور دیگری را اقتباس نمایند باید قبلاً دقت کنند آیا مورد وضع قانون بامآخذ قانون مدنی کشور مشابهت دارد یا نه .

بهین جهت وقتی قوانین مربوط بدزدی از کرت به اسپارت رفت در اسپارت نیز يك قانون عقلائی محسوب میشد زیرا قوانین سیاسی کرت و اسپارت بیکدیگر شباهت داشت و طرز اداره کرت شبیه با اسپارت بود لیکن وقتی همین قوانین بکشور روم رفت نظر باینکه اسلوب اداری روم غیر از کرت و اسپارت بود يك قانون غیر متجانس جلوه نمود و بسایر قوانین رومی شباهت نداشت .

فصل چهاردهم

باید فهمید قانون در چه کیفیتی وضع شده

و هرگز نباید قوانین را از کیفیاتی که در آنها

وضع شده جدا نمود

یکی از قوانین آتن این بود که وقتی شهری محاصره شد تمام سکنه بيمصرف شهر را که هنگام دفاع کاری از آنها ساخته نیست تلف نمایند .

این قانون بيمعنی و مضر ناشی از قوانین بین المللی آن زمان بوده زیرا در آن دوره وقتی دولتی با دولت دیگر میجنگید و شهرهای او را تصرف مینمود تمام سکنه شهر را بعلامی میبرد و خود شهرها را هم خراب میکرد بطوریکه مغلوب شدن يك شهر در حکم انهدام و محو مطلق آن بود .

این قانون بین المللی ناصواب سبب شد که نه تنها سکنه شهرهای محصور تا آخرین نفس دفاع نمایند و تسلیم نشوند بلکه قوانین ناصواب دیگری بوجود آید که یکی از آنها قانون مذکور در بالاست .

در روم قدیم اگر پزشکی در نتیجه غفلت و یا بی اطلاعی باعث مرگ و یا بیماری سخت یکی از افراد میشد مستوجب مجازات بود و در این صورت اگر پزشک از طبای معروف بود محکوم بد تبعید میگردد و اگر غیر معروف بود اعدامش میکردند ولی قوانین ما مجازات پزشکان را طور دیگری معین کرده است .

مجازات سخت پزشکان برای آن بود که در آن عهد اطباء مثل امروز دارای تحدیلاتی نبودند و هر کس دلش میخواست طبیب میشد و حال آنکه امروز طبای ما ناچار هستند تحصیل کنند و از حرقه خود مطلع باشند .

فصل پانزدهم

گاهی از اوقات قانون باید ذاتاً نواقص خود را

جبران و معایب خویش را اصلاح کند

بموجب قانون الواح دوازده گانه اهالی روم میتوانند دزد شباندره بقتل برسانند و نیز میتوانند در روز دزد فراری را که تحت تعقیب قرار گرفته و در صدد دفاع از خویش برآمده است مقتول کنند ولی شرط کشتن دزد آن بود که کشنده فریاد بزند و اهالی را نزد خود بخواند و آنها را خبر نماید .

قسمت اخیر این قانون کاملاً عقلائی است زیرا وقتی قانون بمردم اجازه داد که شخصاً اجرای عدالت نمایند لازمهاش اینست که اینکار در حضور مردم صورت بگیرد و شخصیکه اجرای عدالت مینماید فریاد بزند و مردم را نزد خود بخواند تا عموم شاهد اجرای عدالت و بیگناهی اجرا کننده عدل باشند .

در چنین موقع گناهکار و بیگناه خیلی زودتر معلوم میشود و طرز حرکت و رفتار و گفتار و اشیائی که در دست طرفین میباشد بخوبی نشان میدهد که کدامیک

صاحب مال مسروقه است ولی قانونیکه بمردم اجازه میدهد شخصاً و به تنهایی اجرای عدالت نمایند برخلاف امنیت و آزادی افراد است زیرا هر کس میتواند بایک اتهام بیمورد دیگران را بقتل برساند اما وقتی این امر در حضور مردم صورت گرفت عیب قانون رفع میشود .

فصل شانزدهم

نکاتی که هنگام تدوین قانون باید

مورد توجه قانونگذاران باشد

آنهایکه توانائی ایجاد قوانین را دارند و میخواهند برای ملت خود و یا ملل دیگر قوانین وضع نمایند باید هنگام تدوین قوانین متوجه نکات دقیقی باشند از اینقرار :

۱- انشاء و مضامین قانون باید صریح باشد، بهترین نمونه برای نشان دادن یک قانون صریح الواح دوازده گانه است که تمام اطفال رومی آنرا فرا گرفته و حفظ میکردند ولی برعکس قانون ژوستینین امپراطور روم بقدری غیر صریح و پیچیده بود که لازم شد آنرا خلاصه نمایند.

۲- انشاء قانون باید ساده باشد و شخص برای دریافتن معنی آن محتاج تفکر نگردد و تا آنجا که ممکن است از طمطراق و عناوین بزرگ و کوچک احتراز نمایند ...

در قوانین اولیه روم قوانین بقدری ساده نوشته شده که در آن هیچ فرقی بین شاه و گدا و رعیت نگذاشته اند و عناوینی برای شاه قائل نشده اند.

۳- مضامین قانون باید بطوری نوشته شود که همه از آن یک مطلب بفهمند نه اینکه هر کسی از آن یک مطلب علیحده استنباط نماید ... کاردینال ریشیو میخواست قانونی وضع نماید که مردم بتوانند از وزیر نزد شاه شکایت کنند و او را نزد شاه متهم نمایند مشروط باینکه اگر اتهام ثابت شده چندان اهمیت نداشت خود شاکی تنبیه شود این چنین قانون صراحت ندارد هر کس از آن مطلبی میفهمد

زیرا درست معلوم نیست که چه اتهامی دارای اهمیت و کدامیک بی اهمیت است و نتیجه این میشود که هیچ کس از وزیر نزد شاه شکایت نخواهد نمود.

در روم قدیم قانونی وجود داشت دایر بر اینکه هر گاه کسی یک غلام آزاد شده را باز غلامی ببرد و یا در صدد تشویش خاطر او بر آید مجازاتش اعدام است.. در این قانون جمله در صدد تشویش خاطر او بر آید مبهم است زیرا معلوم نیست که که چه چیزی باعث تشویش خاطر شخص میشود، مشوش شدن خاطر شخص بسته بمیزان حساسیت اوست .

۴- وقتی میخواهند در قانونی مجازات مالی وضع نمایند حتی المقدور نباید مجازات مالی را بر نرخ پول وضع کرد برای اینکه بهای پول به تبعیت زمان و عوامل دیگر تغییر میکند و در نتیجه کم شدن بهای پول چنین جرمی رایج میشود (۱) در روم قدیم شخصی در کوچه ها و خیابانها بمردم سیلی میزد و بهر یک از آنها ۲۵ شاهی میپرداخت زیرا مطابق قانون الواح دوازده گانه غرامت سیلی زدن ۲۵ شاهی بود البته در زمانیکه قانون نامبرده وضع شده ۲۵ شاهی پول جالب توجهی بود ولی در زمان این شخص بکلی بهای خود را ازدست داده بود.

۵- هرگاه در قانون حدود و حقوق اشخاص بطور مشخص معلوم گردید نباید عبارات و مضامینی بکار برده شود که جنبه ابهام داشته و بالتبیین حدود و حقوق اشخاص را غیر معلوم کند .

لویی چهاردهم برای مجازات مواردی که بمقام سلطنت اهانت و سوء قصد میشود قانونی وضع کرد و بطور مشخص موارد مختلفه را معین نمود ولی در آخر قانون این کلمات را اضافه کرد:

(بعلاوه تمام مواردی که قضاات سلطنتی تا کنون رسیدگی کرده و خواهند کرد.) عبارت اخیر سبب شد که موارد مشخصه در قانون مزبور بصورت اول در آمد و مثل این بود که اصلاً موارد مزبور را تفکیک و تشخیص ننموده باشند .

۱ - قانون تجارت ایران در ماده ۱۸ و ۱۶ برای بازرگانانی که دفتر تجارتنی ندارند و بانه ثبت نرسانند جریمه نقدی از ۲۰۰۰ الی ۲۰۰۰ ریال تعیین کرده و هر تاجری میتواند برای فرار از پرداخت مالیات و سایر اعمال خلاف بدون دفتر باشد و این جریمه را بدهد بر قانونگذاران است که آنرا اصلاح کنند . مترجم

شارل هفتم در مقدمه قانونی که راجع باستیناف دادن وضع کرده است میگوید :

بقراریکه شنیدهام مردم سه ماه چهار ماه پنج ماه و بلکه شش ماه بعد از صدور حکم محکمه ابتدائی استیناف میدهند در صورتیکه میبایست بلافاصله از حکم استیناف دهند مگر اینکه ندانند مدعی العموم اشتباه و یا خیانت کرده و یا اینکه علل و جهاتی آنها را مانع شده باشد بلافاصله پس از صدور حکم بدوی استیناف بدهند در اینجا هم قسمت اخیر قانون بکلی اثر قسمت اول را از بین برده زیرا هر کس میتواند متعذر بمعاذیری گردیده و استیناف را بتأخیر اندازد کما اینکه در نتیجه این قانون مردم حتی سی سال بعد از رأی دادگاه بدوی استیناف میدادند .

۶- در قانون باید مسائل مادی را با مادیات و مسائل معنوی را با معنویات سنجید نه اینکه مسائل معنوی را با مادیات و مسائل مادی را با معنویات مورد سنجش قرار دهند قانونگذاران لمبارد این اشتباه را کردند و مسائل مادی را با مسائل معنوی سنجیدند مثلاً در قوانین لمبارد ها مقرر بود زنی که لباس روحانی پوشید و لوائیکه رسماً تقدیس نکرده و وارد خدمت کلیسا نشده باشد نباید ازدواج کند زیرا مردی که متأهل شده و حلقه انگشتر ازدواج را بانگشت زن کرده دیگر نمیتواند زن دیگر اختیار کند و بنا بر این زنی که لباس روحانی پوشید چون زوجه خداوند شده و عذراست^۱ دیگر حق اختیار شوهر ندارد .

۷- در قانون نباید قضاوت معلق بنظریه اشخاص و اشخاص معلق بشغل و مقام آنها شوند ..

کنستانتین امپراطور معروف رومیه الصغری در یکی از قوانین خود مقرر داشته شهادت یکتقر کشیش برای ثبوت ادعا کافی است و شهادت دیگری لازم ندارد این قانون خوب نیست بدلیل اینکه قضاوت معلق بنظریه شخص و آن شخص هم معلق بشغل او که کشیش است شده .

۱- مسیحیان حضرت مریم را عذرا میگویند و چون عذرا بمعنای پاکه است هر زن تارک دنیا را نیز باین نام میخواندند . مترجم

۸- قوانین هر گز نباید لطیف و دقیق نوشته شود و قانونگذار نبوغ استدلالی و منطقی خود را در آن بکار برد زیرا قوانین برای کسانی نوشته میشود که فهمشان کم است و فقط دلائل ساده و عادی را میتوانند بفهمند .
۹- در قانون باید حتی المقدور موارد استثنائی کم باشد و بهتر است که اصلاً موارد استثنائی وجود نداشته باشد زیرا وارد استثنائی و وارد شدن در جزئیات شخص را وارد استثنائات و جزئیات دیگر میکند .

۱۰- تغییر دادن قوانین بدون دلیل کافی جائز نیست . . . ژوستینین قانونی وضع کرد که هر گاه شوهری نتوانست از تاریخ ازدواج تا دو سال زوجه خود را تصرف کند زن میتواند طلاق بگیرد بدون اینکه مهریه او از بین برود یعنی مهریه خود را هم میتواند بگیرد و طلاق هم بگیرد این قانون شاید خوب بود لیکن ژوستینین بدون دلیل کافی آنرا تغییر داد و مدت دو سال را مبدل به سه سال نمود غافل از اینکه در موردی که شوهر نتواند در مدت دو سال زوجه خود را تصرف کند سه سال هم برای او همان صورت را خواهد داشت پس تغییر این قانون که دلیل کافی برای تغییر آن وجود نداشته جایز نبوده است .

۱۱- دلیل موجه کردن قانون بایستی عقلائی باشد . . . وقتی میخواهند برای موجه کردن قانون دلیل بیاورند این دلیل بایستی عقلائی و در خور عظمت و حیثیت قانون باشد ... مثلاً یکی از قوانین رومی مقرر داشته بود نابینایان نمیتوانند در دادگاه اقامه دعوی نمایند و دفاع کنند زیرا اقا در بدیدن تزیینات قضات نیستند این دلیل برای موجه کردن این قانون خیلی کودکانه است و حال آنکه میتوانستند دلائل بهتر و عقلانی تری ذکر نمایند .

پل که یکی از حقوق دانان روم قدیم بود میگفت : گاهی از اوقات طفل هفت ماهه متولد میشود و خاصیتی را که فیثاغورث برای عدد هفت قائل شده این موضوع را بثبوت میرساند ولی خیلی غریب است که یکتقر قاضی این مورد را بخواهد از روی خاصیت اعداد بثبوت برساند .

بعضی از قانونگذاران فرانسوی سابقاً میگفتند وقتی پادشاه کشوری را تصرف

کرد کلیساهای آن کشور از نظر حقوقی تحت تسلط شاه قرار میگیرد بدلیل اینکه تاجشاهی مدور است !

من در اینجا راجع بحقوق سلطنت نسبت بکلیساهای صحنی نمیکم و وارد این بحث نمیشوم که آیا کلیساهای يك کشور مغلوب باید بشاه تعلق بگیرد یا نه فقط میخواهم این نکته را تذکردهم که چنین حقوق مقدس و محترمی را باید با اصول و شرایع بزرگ و عقلانی دفاع نمود و مشروع بودن آنها را موجه ساخت نه اینکه بگویند چون تاجشاهی مدور است حق تسلط بر کلیساهای را دارد زیرا عقل قبول نمیکند حقوق و مزایای اصلی و حقیقی يك مقام بزرگ را وابسته و متعلق بعلامت صوری آن مقام بنمایند **داویدا** صدراعظم فرانسه میگوید: در آغاز چهاردهمین سال عمر **شارل نهم** پادشاه فرانسه بلوغ قانونی او در پارلمان **شهر دوئن** اعلام گردید و در تعقیب این موضوع چنین بیان مینماید :

اگر موضوع رد اموال یکتفر صغیر در میان باشد باید چهارده سال تمام از سن صغیر گذشته باشد که بتوان او را بالغ دانست ولی در مواردیکه جوان غیر بالغ باید حائز افتخارات و احتراماتی بشود و مناصبی باو اعطا گردد وصول بآغاز سال چهاردهم عمر کافی است و در آغاز این سال تمام آن سال را بحساب عمر جوانان نابالغ میگذارند . من راجع بخود این قانون ایرادی ندارم زیرا تاکنون ضرری از آن عاید کشور نشده ولی میگویم دلیلی که صدراعظم فرانسه برای اعلام بلوغ قانونی **شارل نهم** ذکر مینماید درست نیست زیرا زمامداری و اداره کردن کشور صرفاً قائل شدن بیک احترام و منصب محسوب نمیکرد بلکه زمامدار باید وظائف بزرگی را بعهده بگیرد .

۱۴- فرضیات قانونی همواره باید بر فرضیات افراد و تصورات آنان رجحان داشته باشد. مثلاً: مطابق قوانین فرانسه تمام معاملاتیکه یکتفر تاجر ورشکسته ده روز قبل از ورشکست شدن انجام داده غیر مشروع و تقلبی است یعنی قانون فرض میکند در این ده روز تمام معاملات تاجر تقلبی بوده است .

در روم قدیم هم قانونی وجود داشت که هر گاه مردی بعد از خیانت زوجه اش

او را در خانه نگه دارد مستوجب مجازات است مگر اینکه شوهر از ترس آبرو و یا از بیم تحمل مخارج محاکمه طلاق این کار را نکرده وزن را از خانه اخراج نموده باشد .

در مورد اول یعنی در مورد تاجر ورشکست فرض از طرف قانون است ولی در مورد دوم فرض از ناحیه افراد است ، در مورد اول تکلیف قاضی مشخص و معلوم است و تمام معاملات ده روز قبل از ورشکست شدن را تقلبی میدانند لیکن در مورد دوم قاضی باید بیندیشد چه عواملی باعث شده شوهر زن خود را بعد از خیانت اخراج نموده است. در مورد اول چون پیش بینی از طرف قانون شده تکلیف قاضی روشن است ولی در مورد دوم چون قاضی باید بقوه استنباط و فرضیات خود متوسل شود محاکمه و صدور رأی دادگاه جنبه شخصی را پیدا میکند.

سابقاً گفتیم بموجب قانون افلاطون هر گاه کسی خود کشتی میکردا گرا نتحار برای حفظ آبرو صورت نگرفته و در اثر ضعف نفس این کار را میکرد مستوجب مجازات بود یعنی او را در قبر نمیگذاشتند و بوسیلتش عمل نمیکردند. این قانون يك قانون خوبی نبود برای اینکه سرنوشت متهم را معلق بفرضیات افراد یعنی قضات مینمود زیرا چون متهم وجود خارجی نداشت و مرده بود کسی نمیتوانست از او پرسد علت حقیقی انتحار او چه بوده لذا قاضی باید مطابق فرض خویش علتی را برای خود کشتی متهم پیدا نماید .

۱۳- قانونگذاران باید متوجه باشند هیچگاه قوانین بی فایده وضع ننمایند زیرا قوانین بی فایده اثر قوانین مفید را نیز از بین میبرد و بطور کلی همواره باید متوجه بود قانون اثر داشته باشد. مثلاً در روم قانون **فالسیدی** مقرر میکرد وارث فقط يك چهارم اموال مورث را ببرد و قانون دیگری مقرر می داشت مورث حق دارد وارث را از بردن يك چهارم اموال خود محروم کند ... این طرز قانونگذاری قانون را بازچیه مقنین قرار میدهد زیرا قانون دوم اثر قانون اول را بکلی از بین میبرد چه اگر مورث نظر خوشی نسبت بوارث داشت محتاج بقانون **فالسیدی** نبود و اگر

مورث نظر خوشی به وارث نمیداشت و نمیتوانست از قانون برای دفاع از حق خویش کمک بخواند .

۱۴ - قوانین موضوعه هرگز نباید با اخلاق حسنه عمومی و اهمیت طبیعی وعادی اشیاء و عوامل مخالف باشد... مثلاً فیلیپ دوم پادشاه اسپانی بنام خداوند و خادم کلیسا (خود را خادم کلیسا میدانست) قانونی وضع کرد که هر کس شاهزاده اورانژ (شاهزاده معروف اسپانیولی) را بقتل برساند ۱۵ هزار کو (واحد پول طلا) دریافت خواهد نمود و در شماره اشراف در خواهد آمد. و اگر خودش در قید حیات نماند این مبلغ بورثه او پرداخته خواهد شد ولی باید دانست تحریک بقتل نفس بنام خداوند و خادم کلیسا برخلاف دیانت میباشد و نیز اعطای رتبه نجات برای آدم کشی برخلاف شرافت و اخلاق حسنه است .

۱۵ - چون قانون غالباً و بلکه همیشه برای تنبیه بدکاران و جلوگیری از تقلب و خدعه مکاران وضع میشود بایستی خالی از خدعه و تزویر و اغراض و بطور کلی بدون گناه باشد.

مثلاً یکی از قوانین ویزگوتها که در اسپانی سکونت داشتند این بود که یهودیان را جبراً وادار میکردند انواع اغذیه آمیخته بگوشت خوک را بخورند این قانون ظالمانه و ناشی از غرض خصوصی بود زیرا چون یهودیان اصولاً گوشت خوک را نمیخوردند آنها را وادار بخوردن گوشت خوک مینمودند ، در مواردی هم که اجازه میدادند هر چه میخواهند بخورند و آنها را آزاد میگذاشتند برای این بود که بهتر اخلاق یهودیان را بشناسند .

فصل هفدهم

اسلوب‌های بد در وضع قوانین

امپراطوران روم مثل سلاطین ما منویات خویش را بوسیله فرامین و احکام بملت ابلاغ میکردند با این تفاوت که آنان بقضات و افراد مردم اجازه داده بودند در اختلافات خویش بوسیله نامه از امپراطور کسب تکلیف نمایند و پاسخی که از طرف امپراطوران داده میشد جنبه

قانونی را پیدا میکرد امروز هم پاسخهایی که در قبال نامه‌ها برای حل اختلافات از طرف پاپ صادر میشود جنبه قانونی را دارد لیکن باید متوجه بود آنهایی که برای حل اختلافات خصوصی خود بدینوسیله کسب تکلیف مینمایند و بائل بدریافت جواب میشوند موجب اختلال قوانین کشوری میگردند .

زیرا پرسش‌هایی که در این موارد میشود جنبه خصوصی دارد و بهمین جهت **ژول کاپیتولن** میگوید امپراطور معروف روم **ترازان** غالباً از پاسخ باینگونه پرسشها خودداری میکرد تا جوابی که فقط برای يك مورد بخصوص صادر گردیده جنبه قانونی بخود نگیرد .

ماکرن یکی دیگر از امپراطوران روم مصمم گردید مقررات ناشیه از این قبیل فرامین را لغو نماید بهمین جهت قوانینی که باین طریق از طرف امپراطوران قبل بدون ملاحظه وضع شده بود نسخ کرد ولی بالعکس ژوستینین عده زیادی از این قوانین را در مجموعه حقوقی و قانونی خود وارد نمود .

بنابراین کسانی که قوانین رومی را میخوانند و در آن بررسی مینمایند باید بین فرامینی که جنبه قانونی پیدا کرده با قوانین دیگر که از طریق مراجعه به آراء عمومی و یا قانون اساسی امپراطوران وضع شده است فرق بگذارند .

فصل هیجدهم

قوانین متحدالشکل

قوانین متحدالشکل که ناشی از افکار و تصورات متحدالشکل است گاهی از اوقات مورد توجه اشخاص بزرگ واقع میشود ولی بزرگان گاهی از اوقات تحت تأثیر وحدت شکل این قوانین قرار نمیگیرند اما اشخاص کوچک و عوام همواره مجذوب قوانین متحدالشکل میشوند و این تشابه صوری را دلیل بر کمال و عظمت قانون میدانند مثلاً وقتی دیدند درهمه جا پلیس قوی است و درهمه جا واحد مقیاس طول و وزن و حجم و غیره یکی است و در تمام نقاط يك مذهب وجود

دارد این تشابه را دلیل بر تکامل قوانین تصور میکنند ولی در اینکه آیا تشابه لازم است یا نه ؟

موضوعی است که باید در آن بحث کرد و حتی میتوان گفت یکی از علائم بارزه نبوغ اشخاص این است که تشخیص داده‌اند در چه مورد باید قوانین متحدالشکل و در چه مورد بایستی متفاوت باشد .

در کشور پهناور چین سکنه هریک از نواحی بموجب شعائر و رسوم مخصوص اداره میشوند یعنی قوانین آنها متحدالشکل نیست با این وصف در زندگی ملت چین اختلالی پیدا نمیشود و ملتی نظیر چینی‌ها که بآرامش و انتظام خیلی علاقمند هستند دارای قوانین غیرمتجانس و بی‌شبهات بیکدیگر میباشند، ملت قاتار هم همین حال را دارد .

بنابراین وقتی که سکنه محلی حاضر شدند از قوانینی اطاعت نمایند آیا لازم است از قوانین متحدالشکل اطاعت نمایند یا نه ؟

فصل نوزدهم

قانون‌نگزاران

هیچ قانون‌گذاری نیست که در قانون نظر خصوصی نداشته باشد، علتش اینست هر قانون‌گذاری دارای عواطف و افکار مخصوصی است و در حین وضع قانون میخواهد نظرات خود را در آن بگنجاند .

ارسطو در وضع قوانین گاهی میخواست احساسات حقد و حسد خود را نسبت به افلاطون تسکین بدهد و زمانی علاقه و محبت خود را نسبت به اسکندر ظاهر سازد .

افلاطون از استبداد ملت آتن بیزار بود و این نفرت در قوانین او محسوس است .

ماکیاول - دوئوالانتینو را دوست میداشت و این محبت از قوانین او فهمیده میشود .

توماس مور که خیلی تحت تأثیر کتب گذشتگان قرار گرفته بود میخواست تمام کشورها را بسادگی یکی از شهرهای یونان اداره نماید .

هارینگتون یگانه قانون‌درست را قانون جمهوری انگلستان میدانست در حالی که نویسندگان دیگر عقیده داشتند اگر کشوری سلطنتی نباشد دارای قوانین درست نخواهد بود .

مقصود اینست قانون همواره با عواطف و احساسات قانون‌نگزاران برخورد مینماید و گاهی اوقات عواطف و احساسات مزبور اندکی در قانون تأثیر نموده و گاهی هم قانون مطلقاً و بطور کامل تحت تأثیر عواطف و نظرات خصوصی قانون‌نگزاران قرار میگیرد ...

خواننده وقتی فصول آینده را در اینخصوص میخواند تصور میکند خود من این قوانین را بوجود آورده‌ام اما اینطور نیست قوانین مزبور وجود داشته‌اند و من فقط درمورد آنها بحث کرده‌ام .

خواهیدپرسید چرا خواننده موقع خواندن آنها باین فکر میافتد .
اجازه بدهید برای شما مثالی بزنم : گاهی شما در صحرا راه میروید و از دور چشمتان بیک درخت بلوط کهن سال میافتد بدیهی است که از راه دور جز شاخه‌های درخت چیزی نمی‌بینید و وقتی نزدیک شدید ساقه‌درخت رامی‌بینید ولی ریشه آنرا نمی‌بینید برای مشاهده ریشه درخت باید زمین را حفر کنید تا آنرا ببینید .

قوانین دوره ملوک الطوایفی هم از دور منظره قشنگی دارد ولی برای یافتن مأخذ و منشأ آن باید ریشه‌درخت را یافت و اگر حمل بر خودستائی ننمائید نویسنده اینکار را انجام داده‌ام .

فصل دوم

ریشه‌های قوانین ملوک الطوایفی

مللی که امپراطوری روم را فتح کردند از نژاد ژرمن بودند و با این که اطلاعات ما در خصوص طوایف مختلف ژرمن کم است معذک دو کتاب در دست داریم که اخلاق و آداب ملل ژرمن را بما نشان میدهد یکی از این دو کتاب توسط **قیصر روم** نوشته شده و سزار که با ژرمنها جنگیده است در طی کتاب خود اخلاق و آداب آنها را نوشته و حتی قسمتی از رسوم آنها را نیز در زمان سلطنت خویش اقتباس نموده است .

کتاب دیگر در خصوص اخلاق و رسوم ملل ژرمن از طرف تاسیت نوشته شده است . گرچه این کتاب مختصر است ولی مثل تمام کتب تاسیت در عین اختصار جامع میباشد اظهارات این دو مصنف درمورد قوانین ملل ژرمن بقدری باهم شباهت دارد که هر جا ما قوانین ملل ژرمن را بخوانیم مثل این است که کتاب این دو

کتاب سیام

قوانین ملوک الطوایفی در فرانسه و ارتباط آن با برقراری اصول سلطنتی

فصل اول

قوانین ملوک الطوایفی

..... من اگر قوانین ملوک الطوایفی اروپا را در کتاب خود ذکر نمی‌کردم کتابم ناقص بود زیرا : ملوک الطوایفی واقعه‌ئی بود که فقط یکمرتبه در دنیا بوجود آمد و ممکن است دیگر بوجود نیاید .

قوانین ملوک الطوایفی دفعهً وبدون توجه و ارتباط با قوانین ما قبلاً در اروپا بوجود آمد و این قوانین محاسن و مضار بشمار داشت :

گاهی از اوقات این قوانین اراضی و اموال مردم را میگرفت و در عوض حقوقی بآنها اعطا میکرد که هیچ ارزشی نداشت و مردم هستی خود را از دست داده و در عوض بیاد هوا دلخوش بودند .

در مورد دیگر قوانین ملوک الطوایفی برای یکنفر در مورد یک چیز و یا یک شخص چندین نوع حقوق و آقائی و مزایا قائل میشد و منظور از آن این بود که پایه آقائی و سیادت را محکم نماید ولی برعکس همین محکم کاریها باعث ترلز آقائی و اشرافیت میگردد قوانین ملوک الطوایفی قوانین عجیب و غریبی بود که گاهی از اوقات در سایه هرج و مرج انتظامات را بوجود میآورد و زمانی باستناد انتظامات باعث هرج و مرج میگردد بحث در خصوص قوانین ملوک الطوایفی محتاج به نوشتن کتاب مخصوصی است .

مصنف را مطالعه میکنیم و هر کجا کتاب این دو مصنف را مطالعه کنیم مثل اینست که قوانین ملل ژرمن را میخوانیم (بدیهی است آن قوانینی که در دست است) .

در موقع بحث در قوانین ملل ژرمن و دوره ملوک الطوائفی هر جائی که رشته سخن از دستم بدر رفت بکتابهای این دو مصنف مراجعه مینمایم و در آن صورت یقین دارم سر کلاف را بدست خواهم آورد .

فصل سوم

مبدأ تابعیت

سزار قیصر روم در کتاب خود میگوید: ملل ژرمن هیچ علاقه بزراعت نداشتند و قسمت اعظم آنها با شیر و پنیر و گوشت چهارپایان تغذیه مینمودند و هیچکس دارای اراضی مخصوصی که محدود بحدود معین باشد نبود . امراء و قضات ملل ژرمن هر سرزمینی را که مورد نظر هر يك از افراد بود و در هر جائی که او میخواست باو میدادند و سال دیگر آنها را مجبور می نمودند تغییر مکان دهند یعنی بجای دیگر بروند .

تاسیت میگوید : هر يك از امراء ژرمن دارای یکدسته افرادی بودند که باو علاقه داشتند و هر جا که امیر میرفت آنها هم باو می همراه بودند ، او بر طبق اصطلاح خویش ایندسته را همراهان مینامید .

همراهان امیر برای اینکه مورد توجه واقع شوند و امتیازی حاصل نمایند در ابراز لیاقت رقابت مینمودند همانطور هم امراء بواسطه همراهان بیکدیگر فخر میکردند . فلان امیر رشادت و لیاقت همراهان خود را به رخ امیر دیگر میکشید .

تاسیت میگوید : قدرت و مباهات امراء ژرمن در این بود که پیوسته یکدسته از جوانان را در اطراف خود داشته باشند ، این جوانان و همراهان در زمان صلح جزء تشریفات امیر و هنگام جنگ جزء سربازان و جنگجویان او بودند ، امراء

همواره بشماره همراهان خویش و شجاعت آنها بین ملل و امراء دیگر فخر میکردند و از طرف ملل و امراء دیگر هدایائی برای آنها ارسال میکردند و یا سفر او نمایندگانی را نزد آنان میفرستادند .

ولی این رقابتها و مباهات فروشی ها غالباً منجر بجنک میشد و در جنگها امراء کوشش میکردند از حیث رشادت و شجاعت از همراهان خود کمتر نباشند همراهان هم سعی مینمودند از لحاظ شجاعت و رشادت دست کم از امراء نباشند ، بدترین ننگها این بود که همراهان از محافظت امیر خود کوتاهی نمایند و امیر در میدان جنگ کشته شود و همراهان صحیح و سالم بمانند حفظ امیر بزرگترین و مقدس ترین وظیفه همراهان بود .

در جای دیگر تاسیت میگوید : هر گاه یکی از کشورهای ژرمن در آغوش صلح میزیست امراء چون نمیتوانستند بیکار بمانند نزد امرای دیگر که در جنگ بودند رفته و با همراهان خود باو کمک مینمودند ، باین طریق دوستان بسیار برای خود تحصیل میکردند همراهان امیر همواره اسب جنگی و نیزه پیکار را از امیر دریافت مینمودند اغذیه آنها زیاد مطبوع نبود لیکن در عوض فراوان بود در جنگها و دستبردها امراء از همراهان خود زیاد حمایت میکردند .

باز در جای دیگر تاسیت میگوید: ژرمنها مردمی بودند که جنگ و خونریزی را بر سایر کارها ترجیح میدادند و محال بود چیزی را که بتوانند بوسیله خونریزی بدست آورند با کار تحصیل نمایند .

خوانندگان متوجه میشوند امرای ژرمن برخلاف امرای ملوک الطوائفی مملوک نداشتند بلکه تابع داشتند و همراهان آنها تابعین بودند .

علت نداشتن مملوک واضح بود زیرا برای اینکه امیری مملوک داشته باشد باید مالک زمین بوده و اراضی را بنام تیول بین مملوکها قسمت نماید در صورتیکه امرای ژرمنی فاقد زمین بودند و تیول نداشتند مگر آنکه بگوئیم تیول آنها اسبهای جنگی و نیزه پیکار و اغذیه فراوان بود که به همراهان خود میدادند بهر حال همراهان امرای ژرمن همان تابعها بودند زیرا اینها بموجب عهد و پیمان معنوی وابسته بامیر

بودند. و در جنگها شرکت میکردند ولی تقریباً همان خدماتی را انجام میدادند که در ادوار بعد مملو کها انجام دادند.

فصل چهارم

دنباله موضوع فصل قبل

سزار میگوید: وقتی یکی از امراء در مجمع عمومی اظهار میداشت خیال جنگ دارد و از دیگران تقاضا میکرد در تعقیب او برای پیکار روان شوند آنهایی که بانقشه امیر موافق بودند از جا برمیخاستند و باینطریق آمادگی خود را برای کمک بامیر ابراز مینمودند و هر چه شماره این افراد زیادتیر میشد بیشتر طرف تحسین قرار میگرفتند ولی اگر داوطلبان یعنی آنهایی که از جابر خاسته بودند وظیفه خویش را انجام نمیدادند و به تعهدات خود عمل نمینمودند بنظر خیانت به آنها مینگریستند و آنها را خائن میخواندند.

اینموضوع و نکته ای که در فصل قبل از قول تاسیت ذکر شده اساس تاریخ سلسله اول سلاطین فرانسه را تشکیل میدهد آنهایی که تاریخ سلسله اول سلاطین را میخوانند شاید تعجب کنند برای چه يك پادشاه در هر يك از جنگهای خود میبایست قشون جدیدی استخدام نماید و افراد جدیدی را بطرف خویش جلب کند و دائماً پول بدهد و اراضی را باین و آن واگذار نماید و در عین حال پولها و اراضی جدیدی بدست آورد و قلمرو او دائماً وسعت یافته و مرتباً کم بشود اگر پدری کشوری را بیکي از فرزندان خود واگذار مینمود ناچار بود خزانه مخصوصی را نیز ضمیمه تاج سلطنت نماید (خزانه برای سلطنت بقدری لازم بوده که حتی پدر نمیتوانسته بعنوان جبهیز قسمتی از آنها بدختر خود بدهد و یا قسمتی از خزانه را بدون رضایت سلاطین دیگر که از خانواده سلطنتی فرانسه بودند به خارجیان واگذار نماید).

علت این جزرومدها همانست که سزار و تاسیت در کتابهای خود گفته و نوشته اند و ما از نظر خوانندگان گذرانندیم.

فصل پنجم

مظفریت فرانکها

خوانندگان میدانند فرانکها یکی از ملل ژرمن بودند که سرزمین گل رافتح کردند بعضی از مورخین مانوشته اند: فرانکها همینکه گل رافتح کردند تمام اراضی آنها مبدل به تیول نموده و به مملو کها دادند که آنها زراعت کنند ولی این موضوع حقیقت ندارد و مورخینی که اینطور فکر کرده اند از اینجهت بوده که دیده اند در پایان سلسله دوم سلاطین فرانسه تمام اراضی مبدل به تیول شده است غافل از اینکه موضوع علت خاصی داشته که ما آنها ذکر خواهیم کرد.

مورخینی که اینطور فکر کردند یعنی گفتند فرانکها بلافاصله پس از ورود به گل اراضی را مبدل به تیول کردند از این اشتباه يك نتیجه غلط هم گرفته اند یعنی میگویند فرانکها برای برقراری تیول مقررات و قوانین هم وضع نموده اند.

این قبیل مورخین دقت نکرده اند زیرا: اگر در آن ایام پادشاه فرانک میتواند بطیب خاطر تمام اراضی را تیول نموده و بهر کس که میخواهد واگذار کند و از هر کس که مایل است بگیرد و پادشاه مالک تمام اراضی فرانسه باشد در آن صورت چون شاه یگانه مالک کشور میشد قدرت و عظمتش از امپراطورهای امروزمعظمی خیلی زیادتیر میگردد و این موضوع جریان تاریخ فرانسه را بکلی واژگون میکرد.

پس محققاً فرانکها پس از غلبه بر گل اراضی را تیول نکرده اند.

فصل ششم

گوتها، فرانکها، بورگونیها

ملل ژرمن که سرزمین ما یعنی گل رافتح کردند قبایل متعددی بودند یکی از آنها ویزیگوتها بودند که ایالت

ناربون را فتح کردند و تقریباً تمام جنوب فرانسه را متصرف شدند دسته دیگر بورگونی‌ها بودند که صفحات شرقی فرانسه را متصرف شدند و فرانک‌ها هم سایر نقاط گل را بتصرف درآوردند.

شك نیست که این ملل وقتی گل را تصرف کردند اخلاق و آداب مخصوصی داشتند و دفعه تغییر ماهیت ندادند زیرا هیچ ملتی دفعه تغییر ماهیت نمیدهد و طرز فکر و عملش آنرا عوض نمیشود در کتب تاسیت و سزار دیدیم ملل ژرمن رغبتی بزراعت نداشتند و خیلی کم دنبال این کار میرفتند و در عوض بیشتر بگله‌داری مشغول بودند اینست که مقررات قوانین ملل ژرمن تقریباً همه بر روی اصول زندگی گله‌داری است حتی روریکن مورخ معروف فرانکها یکتفر چوپان بوده است.

فصل هفتم

طرزهای مختلف تقسیم زمین

قبایل گوت و بورگونی که از طوایف ژرمن بودند همانطوریکه وارد گل شدند به بهانه‌های مختلف وارد امپراطوری روم نیز گردیدند و رومیها برای اینکه جلو خرابکاریهای این طوایف را بگیرند ناچار شدند خرجشان را بدهند و معاش آنان را تأمین نمایند برای این منظور بدو با آنها گندم دادند و چون دیدند اینکار مقرون بصره نیست بهتر آن دانستند با آنها زمین بدهند و امپراطوران و زمامداران روم قراردادهائی راجع بتقسیم اراضی با آنها بستند و این قراردادها در قوانین و تذکره‌های ویزیگوتها و بورگونیها دیده میشود.

ولی فرانکها که یکی دیگر از طوایف ژرمن بودند برطبق این نقشه عمل نکردند یعنی ازدولت مغلوب اول گندم نگرفتند که بعد زمین بگیرند ... فرانکها همینکه غلبه کردند و هرچه خواستند تصرف نمودند و اگر هم قراردادهائی بستند بین خودشان بود نه با دیگران ، بهمین جهت است که در قوانین فرانکها اثری از تقسیم اراضی مشاهده نمیشود.

فصل هشتم

دنباله موضوع فصل قبل

بعضی از مورخین نوشته‌اند ملل ژرمن یعنی بورگونی‌ها و ویزیگوتها تمام اراضی روم را غصب کردند ولی اینطور نیست ، علتی که سبب شده مورخین اینطور فکر کنند آنست که در قوانین بورگونی و ویزیگوتها نوشته شده این دولت ژرمنی دوسوم اراضی روم را تصرف نمودند ولی حقیقت اینست که دوسوم اراضی بعضی از نقاط روم با آنها داده شده نه دوسوم تمام اراضی روم دلیل این موضوع اینست **گونه‌بو** پادشاه بورگونی در قوانین بورگونی میگوید ملت بورگونی هنگام استقرار در امپراطوری روم دوسوم اراضی را دریافت نمودند درضمن همین قوانین اضافه میکند اگر بازهم قبایل بورگونی به روم بیایند بیش از نصف زمین با آنها داده نخواهد شد.

اینجا باید درست توجه کرد اگر در دفعه اول بورگونی‌ها دوسوم تمام اراضی روم را تصاحب کرده بودند چگونه آنهائیکه بعد میآمدند میتوانند نصف اراضی را ببرند زیرا در اینصورت دیگر زمینی باقی نمانده بود که آنها تصرف نمایند و تمام اراضی در دفعه اول قسمت شده بود پس اینطور نیست فقط دوسوم قسمتهائی از اراضی خاک روم به بورگونی‌ها واگذار شده بوده است.

فرانکها هم که بسهم خویش قسمتی از امپراطوری روم را تصرف نمودند مثل بورگونی‌ها با اعتدال رفتار کردند و تمام اراضی روم را تصرف نمودند زیرا تمام این اراضی بکارشان نمیخورد و آنها فقط باندازه احتیاج خود اراضی را تصرف نموده و بقیه را برای خود رومیها گذاشتند.

فصل نهم

قوانین بورگونی و ویزیگوت در باب تقسیم

اراضی خوب اجرا شد

باید توجه نمود تقسیم اراضی از طرف بورگونی و ویزیگوت ظالمانه و مستبدانه صورت نگرفت بلکه مطابق روح تأمین احتیاجات دو ملتی که باید در يك کشور زندگانی نمایند صورت گرفته است.

در قوانین بورگونی ذکر شده «بورگونی‌ها بایستی بصورت مهمان از طرف رومیها پذیرفته شوند» و این موضوع که حتی در قانون ذکر شده کاملاً مطابق روح طوایف ژرمن است. زیرا بطوریکه تاسیت میگوید ژرمن‌ها بیشتر از تمام ملل روی زمین مهمان دوست بودند.

در قانون بورگونی‌ها تقسیم اراضی روم اینطور مقرر گردید که دوسوم زمین و يك سوم از بزرگان آن متعلق به بورگونی‌ها باشد، این موضوع مطابق عدالت بود زیرا با طرز اعاشه دولت روم و بورگونی وفق میداد. چه آنکه بورگونی‌ها گله‌دار بودند و بایستی گله‌های خود را بچرانند لذا اراضی زیادتری لازم داشتند ولی چندان برعیت نیازمند نبودند چون زراعت نمیکردند گله‌داری آدم‌های زیاد نمیخواست ولی رومیها چون زارع بودند و گله‌چرانی نمیکردند برعایای زیادتر و به اراضی کمتر محتاج بودند.

رومیها و بورگونی‌ها زمین را اینطور قسمت کردند اما جنگل‌ها را نصف نمودند زیرا احتیاج هر دو از لحاظ جنگل مساوی بود.

در قوانین بورگونی‌ها ذکر شده هر يك از افراد ملت بورگونی نزد یکنفر از رومیها جای گرفتند ولی رومیهای بسیار بودند که میهمان نداشتند، چه آنکه تعداد بورگونی‌هایی که وارد روم شدند بقدری نبود که هر یکنفر رومی یکنفر مهمان داشته باشد.

در این تقسیم‌بندی خسارات وارده به رومیها خیلی کم بود زیرا بورگونی‌ها

چون رغبتی بزراعت نداشتند برای گرفتن اراضی قابل زراعت اصرار ننمودند و کشتزارهای خوب را هنگام تقسیم اراضی رومیها برای خود برمیداشتند و ضمناً گله‌های بزرگ بورگونی‌ها که در اراضی رومیها میخواستند بکشتزارهای آنها رشوه داده و باعث تقویت اراضی زراعت میشدند.

فصل دهم
رعایا

در قانون طوایف بورگونی ذکر شده وقتی طوایف مزبور در کشور گل (فرانسه) مستقر شدند دوسوم از اراضی و يك سوم از رعایای تیولی را تصرف نمودند از روی این قاعده معلوم میشود که بردگی رعایا و وابستگی آنها به تیول قبل از آمدن بورگونی‌ها به گل مرسوم بوده است.

در همین قانون که نه تنها مربوط بطوایف بورگونی میباشد بلکه بطوایف گل هم ارتباط دارد مقرراتی است که بطور وضوح طبقه نجبا را با آزادگان (آنها) که برده نبودند و رعایای برده را با رعایای تیولی فرق گذاشته و چون در آن زمان کشور گل اقامتگاه رومیها بود لذا معلوم میشود بردگی رعایا منحصر به رومیها نبوده همانطوریکه نجابت و اشرافیت اختصاص بطوایف ژرمن نداشته است. در این صورت طوایف بورگونی نیز دارای نجبا و رعایا و تیول بوده‌اند لذا باز هم در همین قانون مقرر میدارد هر گاه یکی از رعایای تیولی بورگونی مبلغ مخصوصی را به ارباب خود که رومی باشدپردازد و ثلث اراضی ارباب خود را دریافت نماید همچنان رعیت تیولی ارباب است از این قانون معلوم میشود بعد از ورود بورگونی‌ها سرزمین گل ملاکین رومی این سرزمین آزادی داشتند و با اینکه قبل از بورگونی‌ها یکمرتبه مورد تهاجم **فرانک‌ها** قرار گرفته بودند نه در مورد اول و نه در مورد دوم آزادی خود را از دست ندادند والا دلیلی نداشت رعایای بورگونی یعنی رعایای يك ملت فاتح که جزو تیول مالکین رومی هستند ناچار گردند بوسیله پول آزادی خود را خریداری نمایند.

اینجاست که یکی از مورخین معاصر ما آقای کنت دوبولن ویلر دچار اشتباه شده و يك قسمت از کتاب او دایر بر اینکه فرانکها جهت بردگی رومیها مقرراتی وضع نمودند با حقیقت تطبیق ننماید بخصوص آنکه مصنف نامبرده این قسمت را ثابت ننموده است.

باید دانست این مصنف بزرگوار کتاب خود را بسادگی و بدون پیرایه و بسیار سلیس نوشته وهنگام نوشتن کتاب خویش خصایل نیک و اصالت خود را بمنصه بروز وظهور رسانیده ، بهمین جهت است که خواننده فوراً بمزایای کتاب پی میبرد و از مباحث مفید آن استفاده مینماید و در عین حال اشتباهات کتاب نیز بنظرش میرسد .

اینست که من در صدد انتقاد اینکتاب بر نمیآیم ، همینقدر میگویم جذابیت اینکتاب بیش از حقایق آنست و با اینکه حقایق کتاب بیایه شیوائی آن نمیرسد مع هذا نباید آنرا بدیده حقارت نگریست زیرا معلوم است نویسنده کتاب در خصوص تاریخ قوانین فرانسه اطلاعات زیاد دارد.

در عصر حاضر (قرن هیجدهم) دو نفر مورخ داریم که هر يك از آنها کتابی در خصوص قوانین و تاریخ گذشته فرانسه نوشته اند .

یکی از آن دو نفر آقای کنت دوبولن ویلر و دیگری آقای آبه دویس می باشند .

آقای کنت خواسته است یکباره طبقه رعیت فرانسوی را از قدر و منزلت بیاندازد و آقای آبه مایل بوده برای طبقه نجبا و اصیل زادگان آبروئی باقی نگذارد و هر يك از این دو کتاب بسهم خود بمنزله ادعای نام و هجونا مه شدیدی بر علیه طبقات رعایا و اصیل زادگان فرانسوی می باشد.

ولی ما در اساطیر یونانی خوانده ایم وقتی خورشید جها نتاب بیکى از فرشتگان و یا ارباب انواع که موسوم به فائتون بود دستور داد تا ازابه اورا برانند و اورا در وسط آسمانها سیر دهند . فائتون را مخاطب ساخته و چنین گفت : « اگر خیلی بالا بروی آسمان را خواهی سوزانید و چنانچه خیلی پائین بیائی زمین سوخته خواهد

شد و اگر خیلی بطرف راست میل کنی ستارگان تمساح^۱ سوخته خواهند شد و اگر خیلی بطرف چپ میل نمائی ستارگان محراب^۲ میسوزند بنابراین بهتر آنست حد وسط را از دست ندهی . »

بهر این بود آقایان مصنفین مذکور هم حد وسط را از دست نمیدادند و رویه افراطی پیش نمیگرفتند .

فصل یازدهم دنباله موضوع فصل قبل

عاملی که سبب شده بعضی از مصنفین تصور نمایند طوایف ژرمن از قبیل فرانکها و بورگونیها بعد از تصرف فرانسه مقررات مخصوصی وضع نموده و تمام رومیها را که در آن زمان مقیم فرانسه بودند رعایای تیولی و برده خود کردند اینست که : در آغاز سومین سلسله سلاطین فرانسه (سومین نژاد) بردگی در فرانسه رواج کامل داشته و چون مصنفین سیر تند ریجی برقراری این وضع را از نظر دور داشته اند بهمین جهت گمان کرده اند بموجب مقررات خاص تمام فرانسویان رعایای تیولی شده اند .

برای روشن شدن مطلب میگوئیم در آغاز سلطنت اولین سلسله سلاطین فرانسه عده بیشماری مردان آزاد در فرانسه میزیستند (یعنی آنهایی که برده و رعیت تیولی نبودند) این آزادگان قسمتی از طوایف فرانک و قسمتی هم رومی بودند ولی بتدریج شماره رعایای تیولی (بردگان) طوری زیاد شد که در آغاز سلطنت سومین سلسله سلاطین فرانسه نه تنها تمام کشاورزان بلکه تقریباً تمام سکنه شهرها برده و جزء تیول ارباب بودند و حال آنکه در بدو سلطنت نخستین سلسله سلاطین فرانسه در شهرها برده وجود نداشت و سازمان شهری عیناً مثل روم بود باین معنی که يك طبقه بازرگان و کاسب وجود داشت و هر شهری دارای يك مجلس سنا و هیئتی مرکب از قضات بود که باختلافات مردم رسیدگی میکردند اما در آغاز سلطنت

۱ و ۲- تمساح و محراب در اصطلاح هیئت قدیم هر يك اسم دسته ای از ستارگان آسمان می باشد.

سلسله سوم سلاطین فرانسه در شهرها جز مثنی رعیت که جز و تیول ارباب بودند و يك ياچند ارباب چیز دیگر وجود نداشت .

علت رواج بردگی اینست که وقتی طوایف ژرمن جائی را مورد حمله قرار میدادند نه تنها طلا و نقره و اثاثه و لباس را میبردند بلکه مردها و زنهای و کودکان را نیز با خود برده و بین خویش قسمت میکردند ولی همین طوایف بمحض اینکه بعد از حمله و تهاجم صلح میکردند بهیچ چیز مغلوبین کار نداشتند و بهیچ وجه از آنها سلب آزادی نمینمودند حقوق بین الملل آن دوره اینطور بود که در موقع جنگ همه چیز ملت مغلوب و حتی افراد آنرا به بردگی میبردند و در موقع صلح بهیچ چیز آن نظر نداشتند .

ولی نکته در اینجاست که بعد از تهاجم اول و برقراری صلح و پس از اینکه فرانکها در فرانسه مستقر گردیدند بین خود و رومیها هیچگونه فرق و امتیازی را قائل نبودند و سلطنت سلسله اول سلاطین آغاز شد و يك سلسله جنگهای خانگی در فرانسه روی داد که در تمام آنها حقوق بین الملل مذکور در فوق رعایت میگردید یعنی بر اثر جنگ همه چیز ملت مغلوب را بیغما میبردند .

تاریخ سلسله سلاطین فرانسه را بخوانید تا ببینید چقدر پدرها و پسرها و برادرها و برادرزادهها برای تخت و تاج سلطنت باهم جنگیدند و در تمام این جنگها هستی و لشکریان طرف مغلوب بغنیمت برده میشد و مطابق حقوق بین الملل و رسوم جنگی آن زمان بین فاتحین تقسیم میگردید .

باین جهت رفته رفته بردگی طوری در فرانسه شیوع یافت که نظیر آنرا در هیچیک از کشورهای قدیم مشاهده نمینمائیم .

گرچه فتح و غلبه يك حال موقتی است و در قبال دوره صلح کوتاه میباشد ولی چون در هر يك از فتوحات و غلبهها اموال و افراد مغلوب بیغما و غنیمت برده میشد و تقسیم میگردید و مدت چندین قرن این رسم در تمام مظفریتها جاری بود بردگی و تیول در فرانسه ریشه کرد و عمومیت یافت برای ذکر شاهد میگویم وقتی **تئودریک** پادشاه فرانک بسرزمین **اورنی** که یکی از ایالات فعلی فرانسه است حمله می کرد

بمهران خود میگفت « من شما را بسرزمینی میبرم که نه تنها طلا و نقره فراوانی نصیب شما خواهد گردید بلکه گلههای بیشمار و بردگان بسیاری بدست خواهید آورد و تمام مردم آنجا را بکشور خود متصل خواهید نمود . »

در مورد دیگر در موقع جنگ بین **گونتران** و **شیلبریک** شهر **ورژ** که اکنون هم هست تحت محاصره قرار گرفت و سربازانی که از این جنگ برگشتند آنقدر آدم باخود بردند که تقریباً در شهر کسی باقی نماند .

در مورد دیگر **تئودریک** پادشاه ایتالیا که میخواست همواره نسبت بسایر سلاطین فرانسه برتری داشته باشد وقتی قشون خود را بفرانسه فرستاد تا تمام یا قسمتی از آنرا تصرف نماید بفرمانده قشون چنین نوشت :

« ما مایل هستیم که شما در کشور گل مطابق قوانین رومی رفتار کنید و همواره طرفدار آزادی باشید و مبادرت بچپاول و انهدام شهرها ننمائید ، ما میخواهیم مثل سلاطین دیگر جان و مال مردم را مورد نهب و غارت قرار ندهیم ، ما میخواهیم طوری شهرها را مسخر نمائیم که سکنه آنها پشیمان باشند چرا زودتر به تبعیت ما در نیامده اند . »

در اینجا مقصود پادشاه ایتالیا از رسم سلاطین دیگر همانا حقوق بین المللی سلاطین فرانک و بورگونی است که بدون هیچ ترحم جان و مال مردم را ملك خود میدانستند .

این طرز حقوق بین المللی در دوره سلطنت دومین سلسله سلاطین فرانک نیز باقی بود زیرا وقتی **پپن** بایالت **آکیتن** حمله کرد مقدار زیادی غنیمت و غلام باخود بفرانسه آورد .

من میتوانم موارد بسیاری را ذکر کنم که همه آنها مؤید این نظریه میباشد و نشان میدهد در تمام جنگها نه تنها اموال مغلوبین بلکه افراد هم ببردگی میرفتند و جزو تیول فاتحین میشدند آنهایکه میخواهند شواهد بسیاری در تأیید این نظریه بدست آورند خوبست شرح زندگي بردگان و روحانیان آن زمان را بخوانند زیرا روحانیان آن زمان که از مشاهده وضع رقت بار بردگان متأثر میشدند برای خرید

آنها نه تنها اراضی کلیسا بلکه گاهی اوقات ظروف و قندیل‌های صومعه را می‌فروختند که این بردگان بدبخت را از فاتحین خریداری کرده و نگذارند آنها را بکشورهای خود ببرند.

دراثر برقراری این رسم در طی چندین قرن بود که بردگی در فرانسه رواج یافت و رعایای تیولی اینهمه در فرانسه زیاد شدند.

کتب تاریخی و حقوقی را بخوانید تا مشاهده کنید برای تأیید نظریه فوق چندین هزار مدرک در آن کتب وجود دارد و تمام جملات و عبارات و سرگذشت‌های خشک و بیروح آن کتابها مؤید این نظریه است که من در این فصل گفته‌ام.

بهر حال وقتی فاتحین افراد آزاد را ببردگی می‌بردند اراضی وسیعی بدون صاحب باقی می‌ماند آنوقت اربابان مجاور که تیول و رعایای بسیار داشتند این اراضی را متصرف شده و در آن آبادیها و قصبات می‌ساختند و بردگان یعنی رعایای تیولی خود را در آن اماکن سکونت میدادند.

افراد آزادی که برده میشدند و باسارت می‌رفتند همه زارع نبودند بلکه يك قسمت از آنها صنعتگر بودند و پس از برده شدن و جزو تیول ارباب قرار گرفتن باز به صنایع و حرفه خود مداومت میدادند و متدرجاً آبادیها و قصبات آنها وسعت می‌گرفت و مبدل بشهری میشد در حالیکه صنعتگران و صاحبان مشاغل مختلف همچنان جزو تیول ارباب بودند.

فصل دوازدهم

اراضی متعلق با افراد قبائل ژرمن مالیات نمیدادند

قبایل ژرمن مللی بودند ساده و بی بضاعت که تمام عمر را آزادانه به شبنی و حشم‌داری مشغول و یا بجنگ و جدال می‌پرداختند و هیچ نوع صنعتی نداشتند کلبه‌های خود را بانی می‌ساختند و وقتی باتفاق رؤسای خود مسافرت می‌کردند و اراضی دیگران را متصرف میشدند برای این بود که سودی ببرند. از این عوائد مالیاتی نمی‌پرداختند منظورشان گرفتن باج و خراج از دیگران بود.

اگر بعضی از قبایل ژرمن مالیاتی بنام مصارف جنگ می‌پرداختند پرداخت باج و خراج بعد از استقرار آن قبایل در کشورهای مفتوحه بوده والا قبایل چنین مالیاتی نمی‌پرداختند.

در تاریخ نوشته شده **شیلپرک** و **فرد گون** دو نفر از پادشاهان فرانک مالیات مخصوصی وضع کردند که از هر جریب زمین يك كوزه شراب بعنوان مالیات گرفته میشد لکن باید دانست فرانکها این مالیات را فقط برای رومیها وضع کردند و بعداً هم که بر علیه این مالیات اعتراض شد اعتراض از ناحیه رومیها بعمل آمد و اساساً کشیشان آن عصر که همه رومی بودند بر علیه این مالیات اعتراض نمودند.

نکته دیگر اینکه این مالیات بیشتر بسکنه شهرها تعلق گرفت و آنها برای این بود که سکنه شهرها را رومیها تشکیل میدادند و بالتیجه قبایل فرانک که ژرمن بودند مالیات اراضی نمی‌پرداختند.

گرگوار دو تور مورخ معروف فرانسوی در جلد هفتم کتاب خود موضوعی را نقل مینماید که مؤید این موضوع است.

این مورخ میگوید بعد از مرگ **شیلپرک** یکی از قضات آن زمان ناچار شد از ترس مردم بکلیسا برود و در آنجا بنشیند تا کسی او را آزار ننماید زیرا قاضی مزبور در زمان **شیلپرک** از حمایت و نفوذ این شاه استفاده کرده و قبایل فرانک را با اینکه آزاد بودند و جزو رعایای تیول محسوب نمیشدند مشمول مالیات کرده بود.

این موضوع ثابت میکند که قبایل فرانک چون جزو رعایای تیولی نبودند مالیات نمی‌پرداختند.

یکی از مورخین عصر حاضر یعنی آقای **آبه دوس** این قسمت از تاریخ گرگوار دو تور را که بزبان لاتینی نوشته شده طوری تعبیر کرده که باعث خجلت آشنایان بزبان لاتینی است.

او میگوید: در آن دوره فرانکها اصالتاً آزاد نبودند بلکه برده بوده و سپس

آزاد گردیدند، آنوقت کلمه لاتینی **انژنوئی** را که بمعنی آزادی اصلی و حریت مرد می‌باشد بمعنای (آزاد از مالیات) تعبیر کرده است.

و حال آنکه تمام آشنایان بزبان لاتین میدانند اگر مادر زبان فرانسه بتوانیم مفهوم کلمه (آزاد از مالیات) را کم و بیش قبول کنیم باید (معاف از مالیات) بگوئیم.

هیچ لاتینی‌دان جمله (**انژنوئی تریپوتیس**) را که معنی آزاد از مالیات بدهد نخواهد فهمید و قبول نخواهد کرد.

بهر حال از مطلب دور نشویم... قبایل فرانک بدو مالیات نمی‌پرداختند گر گواردو تور جای دیگر در تأیید این مطلب میگوید فرانکها يك نفر قاضی موسوم بد **پارتینوس** را بدقتل رسانیدند زیرا برای آنها مالیات وضع کرده بود.

آقای آبه‌دوبس که این قسمت را خوانده برای اینکه گریز گاهی پیدا نماید بدون تأمل میگوید: اگر فرانکها این آدم را کشتند نه از این لحاظ بود که مالیات برای آنها وضع کرد بلکه چون مالیات اضافی وضع نموده بود او را بقتل رسانیدند.

در قوانین **ویزیگوت** مقرراتی هست که هر گاه یکی از افراد قبیله اراضی یکنفر رومی را تصرف نماید باید حتماً آنرا بیک رومی دیگر بفروشد تا اینکه اراضی مزبور مشمول پرداخت مالیات شود.

این قانون هم خیلی خوب می‌رساند که **ویزیگوتها** مالیات اراضی نمی‌پرداختند بلکه رومیها بودند که بایستی مالیات بدهند.

آبه‌دوبس برای اینکه حرف خود را ثابت کند و بگوید فرانکها و سایر قبایل ژرمن مالیات میدادند متوسل بقانون **ژوستینین** امپراطور روم شده و میگوید چون مطابق آن قانون استفاده‌های جنگی در روم مشمول مالیات بود فرانکها هم برای فواید جنگی و تیول خود مالیات میدادند و در تعقیب این استدلال می‌خواهد بگوید در فرانسه تیول بر اثر رسوم و مقررات رومی برقرار شد.

غافل از اینکه آن دوره‌ای که مردم تصور میکردند تیول در فرانسه برطبق

رسوم رومی برقرار گردیده است مردم فقط تاریخ روم را میدانستند و از تاریخ خود فرانسه بی‌اطلاع بودند در صورتیکه ما امروز تاریخ قدیم فرانسه را خیلی خوب میدانیم و فهمیده‌ایم آنچه باعث برقراری تیول شد عوامل دیگر بوده است.

آقای **آبه‌دوبس** مدارك تاریخی را برخلاف روح حقیقی آنها تعبیر مینماید و این اشتباه هم منحصر بیکی دو مورد نیست مثلاً میگوید قبایل فرانک مالیات می‌پرداختند غافل از اینست که رعایای تیولی آن قبایل مالیات می‌پرداختند نه آنها که آزاد بودند.

در جای دیگر که صحبت از سربازی بمیان می‌آورد باز هم اشتباه میکند زیرا رعایای تیولی سرباز نمیدادند بلکه فرانکهای آزاد خدمت سربازی میکردند و بطور کلی مردم آزاد سرباز میشدند.

فصل سیزدهم

عوارضی که گلوهاها هنگام زمامداری سلاطین

فرانک در فرانسه می‌پرداختند

رومیها و گلوهای کشور فرانسه تا وقتیکه تحت

تسلط امپراطوران روم می‌زیستند مالیاتهای مخصوصی می‌پرداختند و پس از اینکه تهاجم قبایل ژرمن آغاز شد و فرانکها گل (فرانسه) را گرفتند و رومیها و گلوها مغلوب آنها شدند باز هم تا مدتی مالیات میدادند ولی بعد از این مالیات مبدل بخدمت نظامی شد، من نمی‌دانم فرانکها باینکه بدو پرداخت مالیات را دوست میداشتند چه شد که آنرا مبدل بخدمت نظامی کردند.

چیزی که مؤید این موضوع است یکی از فرامین لوئی شکم بزرگ پادشاه فرانک است چه آنکه در زمان این پادشاه جمعی از قبایل ژرمن که در اسپانیا بودند از ترس **مسلمانان** بفرانسه آمدند و لوئی برای تنظیم زندگی آنها فرمانی صادر نمود که مفاد آن از این قرار است:

« این قبایل مثل احرار و مردان آزاد بار و سای نظامی خود بجهنگ خواهند رفت و در راه پیمائی تحت نظر و اوامر فرمانده خود نگهبانی خواهند کرد و بسفراء و نمایندگان شاه که از دربار بنقاط دیگر میروند و یا از نقاط دیگر بدربار می‌آیند اسب و ارابه خواهند داد تا آنها بتوانند محمولات خود را حمل کنند و نیز مقررات از افراد هیچ نوع عوارض و مالیات گرفته نشود و از این حیث مثل سایر افراد آزاد هستند. »

این مقررات یک رسم تازه‌ئی نبود که در مورد قبایل جدید الو روده به موقع اجرا گذاشته شده باشد بلکه رسم جاری قبایل فرانک بود.

یک قانون دیگر که سال ۸۶۴ میلادی وضع شد صریحاً قید مینماید :

« مطابق رسوم قدیمه خدمت سربازی با افراد آزاد است و آنها باید علاوه بر خدمت جنگی اسب و ارابه مذکور در فوق را برای رفع احتیاج سفر و نمایندگان شاه در دسترس آنها بگذارند. »

این یکی از عوارضی بوده که با افراد آزاد تعلق می‌گرفته لیکن آنهایی که دارای تیول بودند این عوارض را نمی‌پرداختند^۱.

قانون دیگری در زمان **شارلمانی** در سال ۸۱۲ میلادی وضع شد که کسی نمیتوانست از افراد مالیات بگیرد ولی همانطوریکه گفته شد افراد آزاد در هر حال بایستی بجهنگ بروند ولو اینکه دارای تیول باشند.

هر کس دارای چهار **مانوار** زمین بود یعنی تیول وی مرکب از چهار قطعه زمین بزرگ بود که هر یک از آنها را مانوار مینامیدند در هر حال بایستی بجهنگ بروند.

کسی که سهمانوار داشت باشخص دیگری که دارای یک مانوار بود شریک میشد ولی در این مورد آن کسی که بجهنگ نمی‌رفت و در خانه خود میماند میبایست باندازه **دومانوار** باج و خراج بپردازد و بدینوسیله خدمت سربازی خود را خریداری

۱- یکی از رسوم قرون قدیم در اروپا این بود که افراد آزاد افتخار انجام خدمات جنگی را داشتند به علاوه بهیه اسب و ارابه برای رفع احتیاجات شاه و پذیرائی سفرا به ده آنان بوده است.

مترجم

نماید حتی آنهاییکه بیش از دومانوار نداشتند بایکدیگر شریک میشدند و آنکسی که بجهنگ نمی‌رفت و در خانه میماند مالیات خاصی میپرداخت که بهای خدمت سربازی او بود.

ولی بطور کلی مقررات و نظامات عدیده‌ئی هست که در زمان سلطنت سلاطین فرانک هیچیک از فرمانداران نظامی و صاحبمنصبان سلطنتی نمیتوانستند از اراضی تیولی که متعلق با افراد آزاد بود مالیات بگیرند.

در آغاز این فصل گفتیم سکنه فرانسه یعنی رومیها و گلوها هنگامیکه فرانسه تحت تسلط امپراطور روم بود باج و خراج و مالیات مصارف جنگ را میپرداختند ولی بعد از تسلط فرانکها باج و خراج و مالیات مصارف جنگ در کشور فرانسه ملغی شد. زیرا فرانکها ملتی ساده بودند و از پیچ و خم مقررات و قوانین رومی سر در نمی‌آوردند و اصلاً بفکرشان نمی‌رسید که ممکنست یک چنین عوارضی را گرفت.

هم‌اکنون اگر **تاتارها** بقاره اروپا بتازند و آنرا تصرف کنند گمان نمیکنم هیچیک از صرافان و رجال مالی مابتوانند نکات دقیق مالی و مسائل مربوط باقتصادیات را بآنها بفهمانند، آنان هم که از این مسائل سر در نمی‌آورند طبعاً روش خود را پیش خواهند گرفت.

از مطلب دور نشویم نویسنده گمنام زندگی **لوئی** شکم بزرگ در خصوص فرمانداران نظامی و صاحبمنصبان سلطنتی که از طرف **شارلمانی** در ولایات **آکتین** بمشغل مختلف منصوب شده بودند چنین میگوید :

« آنها موظف بودند سرحدات را حفظ کنند و در موقع جنگ به پیکار بروند و ضمناً امور املاک سلطنتی را اداره نمایند. »

این موضوع می‌رساند که در دوره دومین سلسله سلاطین فرانسه املاک سلطنتی از طرف فرمانداران نظامی و صاحبمنصبان پادشاهی اداره میشد معذک باید دانست در این دوره نیز افراد آزاد برخلاف دوره رومیها مالیاتی نمی‌پرداختند و تمام

عوارض آن دوره مبدل باین شده بود که افراد آزاد سرحدات را حفظ کنند و بجنگ بروند.

در جای دیگر همین نویسنده گمنام میگوید:

«لوئی برای ملاقات پدر خود شارلمانی بآلمان رفت و پدرش پس از جویا شدن از شرح حال او تعجب کرد چرا فرزند وی با داشتن مقام سلطنت فقیر است لیکن لوئی بدیدر گفت من فقط اسماً پادشاه هستم و دارای ضیاع و عتقاری نمیباشم شارلمانی بعد از اطلاع از این موضوع يك عده ضابط و مباشر فرستاد تا املاك لوئی را اداره کنند و عوائد آنرا جمع آوری نمایند و فرزند خود توصیه کرد مستقیماً در املاك خویش مداخله نماید که مبادا مورد خشم و نفرت عموم واقع شود زیر الوئی قسمت مهمی از املاك خود را بدیگران بخشیده بود و اگر رأساً در آن املاك میخواست مداخله کند طرف نفرت و خصومت واقع میگردد.»

شاهد دیگر راجع بعوارضی که افراد آزاد میپرداختند اینست که طبقه روحانیان نامه‌ئی به شارل طاس نوشته و باو گفتند:

«لزام صواب اندیشی ما را وادار می نماید بشما بگوئیم بعد از این وقت زیادتری برای اداره اراضی و املاك خود صرف بنمائید تا مجبور نشوید دائماً با وسائل مؤسسات روحانی مسافرت کنید و رعایای آنانرا با گرفتن اسب و ارابه خسته نمائید و نیز بتوانید از درآمد خودتان اعاشه کنید و از سفر پذیرائی نمائید.» این نامه میرساند عوائد سلاطین آن زمان منحصر به درآمد املاك و اراضی آنها بوده و درآمد دیگری نداشتند.

فصل چهاردهم

معنی مالیات صنفی و طبقاتی یعنی چه؟

برای فهم مطالب این فصل باید بگوئیم در ادوار گذشته و دوره‌های تمدن روم طبقات رومیان بدسته‌ها و اصناف مختلف قسمت میشدند و هر يك از آنها مطابق صنف و طبقه خویش مالیات‌هایی میپرداختند و هر يك از این طبقات را سان می‌نامیدند.

پس از اینکه ملل ژرمن از سر زمین خود خارج شدند و کشورهای دیگر را تصرف نمودند در صد برآمدن قوانین و رسوم خود را بنویسند و روی کاغذ بیاورند ولی چون نوشتن کلمات و جملات ژرمنی با حروف لاتینی دشوار بود بزبان لاتینی نوشتند.

در خلال این احوال بر اثر تغییرات ناشیه از فتوحات و مظفریت‌های ملل ژرمن بسیاری از آداب و احوال تغییر شکل داد و برای اینکه بتوانند رسوم و آداب جدید را توضیح بدهند ناچار شدند بلغات قدیم لاتینی (یعنی رومی) و بخصوص لغاتی که بیشتر با اوضاع و کیفیات جدید تناسب داشته باشد متوسل گردند این بود که برای مسائل و موضوع‌هایی که بیش و کم با طبقات رومی مناسبت داشت کلمه صنف را انتخاب کردند و وقتی دیدند در پاره‌ئی موارد این کلمه با مواضع جدید وفق نمیدهد بکلمه دسته متوسل گردیدند بعدها کلمات صنف و دسته که بدون قاعده معین و خودسرانه بکار میرفت اشتباهاتی تولید کرد، بهمین جهت مفهوم این کلمه در دوره اول و دوم سلسله سلاطین فرانسه مبهم است و حتی نویسندگان و مصنفین جدید هم در مورد این دو کلمه اشتباه نموده‌اند و چون مشاهده کردند کلمات صنف و دسته در روم قدیم با هم بوده با خود گفتند قطعاً سلاطین فرانسه در سلسله اول و دوم از روش امپراطوران روم تقلید کرده و همان اسلوب حکومت آنان را در فرانسه پیش گرفتند.

روی همین اصل تصور کردند بعضی از عوارضی که در دوره سلطنت سلسله دوم سلاطین گرفته میشد همان عوارض اصنافی و طبقاتی روم قدیم بوده و چون در این دوره املاك سلطنتی غیر قابل انتقال بوده است (ولی قبل از آن این املاك بدیگران منتقل میشده و یا از دیگران بشاه منتقل میگردد) باین جهت مصنفین جدید تصور کرده‌اند آن نقل و انتقالات غیر مشروع و ظالمانه و غاصبانانه بوده است اما این اظهار عقیده از طرف مصنفین و محققین جدید اشتباه بزرگی است زیرا اینان بتصور اینکه طرز زندگی هزار سال قبل از این عیناً مثل امروز بوده وضع زندگی امروز را با آن دوره قیاس نموده‌اند جای آن دارد که من مصنفین جدید را طرف خطاب

قرار دهم و مثل کهنه مصر که سولون حکیم یونان را کودک خواندند بآنها بگویم: آقایان ... شما کودک کی بیش نیستید.

فصل پانزدهم

مالیات صنفی از رعایای تیولی اخذ میشود

نه از افراد آزاد

..... شاه و روحانیان و اشراف هر يك از رعایای تیولی خود مالیات میگرفتند.

البته خوانندگان بخاطر دارند که رعایای تیولی در حقیقت برده بودند و هیچ گونه آزادی نداشتند.

مالیاتهای صنفی که آن عهد بنام سانسوس خوانده میشد برخلاف مالیاتهای امروز بخزانده دولت نمیرفت بلکه جنبه خصوصی داشت و فقط از رعایای تیولی اخذ میگردید. دلائلی که من برای اثبات این نکته در دست دارم از این قرار است:

اول - در یکی از فرامین سلاطین فرانک دیده میشود هیچکس نمیتواند در سلك روحانیان در آید مگر اینکه آزاد بوده و نامش در شماره مؤدیان مالیات سانسوس ثبت نشده باشد از روی این فرمان استنباط میشود افراد آزاد این مالیات را نمیپرداختند.

دوم - شارلمانی هیئتی را بایالات ساکسون فرستاد و اهالی آن سامان را به دین مسیح دعوت کرد و پس از اینکه آنها دیانت مسیح را قبول نمودند شاه از پرداخت مالیات سانسوس همرا معاف و آزاد کرد بنابراین معلوم میشود طبقات آزاد مالیات سانسوس را نمیپرداختند.

سوم - بطور کلی خارجیانی که بفرانس میآمدند بآنها نظیر رعایای تیولی رفتار میشد ولی در عهد شارلمانی که يك عده از اسپانیولیا بفرانس آمدند شاه فرمانی صادر کرد و به حکام نظامی امر داد هیچ نوع مالیات از آنها نخواهند و

با آنها نظیر رعایای تیولی رفتار نکنند. این موضوع هم میرساند که آزادگان مالیات نمیپرداختند.

چهارم - شارل طاس در سال ۸۴۴ میلادی فرمانی صادر کرد که آنها بر له اسپانیولیا بود و بموجب آن مقرر داشت رفتار حکام و فرمانداران نسبت با اسپانیولیا نباید مادون رفتاری باشد که نسبت به فرانکها میکند و با آنها باید نظیر آزاد مردان رفتار کنند و هیچگونه مالیات سانسوس از آنها نخواهند این موضوع نیز ثابت میکند که آزادگان مالیات سانسوس را نمیپرداختند.

پنجم - ماده سیام فرمان معروف به فرمان پست چنین مقرر میدارد: « بطوریکه مشاهده میشود يك عده از صاحبان املاك کلیسا و یا اتباع سلطنتی قسمت مهمی از املاك خود را بروحانیان و اشرافی که هم رتبه آنها هستند میفروشد و فقط قسمت کمی برای خود باقی میگذارند و در نتیجه املاك مزبور با فقدان رعایای تیولی مشمول پرداخت مالیات نمیگردد لذا بوسیله این فرمان مقرر میگردد از فروش این اراضی به اشراف خودداری نموده و بگذارند همچنین زمینها از طرف رعایای تیولی کشت و زرع شود تا بتوان از رعایای مزبور مالیات گرفت. »

این فرمان هم میرساند پرداخت مالیات بر عهده رعایای تیولی بوده است نه آزادگان.

بنابدلائل فوق محقق است در دوره سلطنت فرانک در کشور فرانسه مالیات بطور عموم و برای تمرکز در خزانه دولت گرفته نمیشد بلکه هر صاحب ملکی از رعایای تیولی خویش بنفع خود مالیات میگرفت همانطور که شاه هم مالیات را از رعایای املاك تیولی خود بنفع شخصی خود میگرفت باز هم فرامین و احکام بسیاری هست که این نکته را ثابت میکند.

۱- فرمان صادره سلطنتی در سال ۸۰۵ میلادی مقرر میدارد:

« اراده ما بر این است در تمام تقاطعی که سابقاً بطریق مشروع مالیات

سانسوس سلطنتی دریافت میگردید باردیگر این سانسوس سلطنتی را از همان نقاط دریافت نمایند. این فرمان میرساند شاه فقط از املاک سلطنتی مالیات میگرفته.

۲- در سال ۸۱۲ میلادی فرمانی از طرف شارلمانی صادر شد که این مفهوم را داشت: برفرستادگان فرض است در ولایات جستجوی کافی نمایند تا تمام مؤدیان مالیات که سابقاً جزو املاک سلطنتی بوده‌اند معلوم گردد تا از آنها سانسوس دریافت شود.

این فرمان هم میرساند شاه فقط از رعایای تیولی و املاک خود مالیات میگرفت نه از سایر افراد ملت.

۳- در جای دیگر همین شاه یعنی شارلمانی فرمانی صادر میکند که این عبارت در آن دیده میشود:

«هر گاه کسی موفق به تحصیل ملک شده که ماسبقاً بر حسب معمول از آن سانسوس دریافت میکردیم..»

این موضوع نیز مؤید گفتار ما است.

۴- شارل **طاس** در یکی از فرامین خود راجع به املاکی صحبت میکند که مالیات آن در تمام ادوار از طرف شاه دریافت میشده است. این موضوع میرساند شاه فقط از املاک مخصوصی مالیات دریافت میکرده نه از تمام املاک کشور.

بارهم نکته دیگر که مؤید این نظریه میباشد اینست:

سابقاً گفتیم افراد آزاد میبایست اسب و ارابه بفرستادگان شاه و سفراء بدهند و غیر از این عوارض بآنها تعلق نمیگرفت این موضوع در بسیاری از قوانین سلطنتی صریحاً قید شده که عوارض آزادگان همانا تهیه اسب و ارابه است ولی عوارض رعایای تیولی پرداخت مالیات است فقط در يك مورد دیده میشود برای آزادگان موضوع پرداخت مالیات بمیان میآید آن مورد در فرمان **پست** صادره در سال ۸۶۴ مشاهده میشود. در این فرمان مقرر است:

«افراد آزادی که در سنوات قحطی برای رهائی از گرسنگی خود را فروخته

و جزو تیول شده‌اند گرچه بر حسب امر شاه آزاد میگردند ولی بایستی آن افراد مالیات سرانه بدهند.»

فقط در همین يك مورد افراد آزاد مالیات میپرداختند و این مورد هم استثنائی است که مؤید قاعده کلی است زیرا مسئله پرداخت مالیات از طرف رعایای تیولی بقدری ثابت بوده که حتی رعایای تیولی که بموجب امر شاه آزاد میشدند باز هم مالیات مخصوصی میپرداختند.

بهر حال .. همانطوریکه گفته شد بهیچوجه نباید تصور کرد در زمان سلطنت فرانکها دولت مثل امپراطوران روم از عموم افراد ملت مالیات عمومی میگرفت و آنچه موسوم به **سانسوس** بوده مالیاتی است که هر يك از صاحبان املاک از رعایای تیولی خود میگرفتند.

در اینجا از خوانندگان معذرت میخواهم که با توضیحات مفصل و ذکر جزئیات باعث کسالت آنها شده‌ام ولی منظور من از این توضیحات آن بود که اشتباهات **آبه دویس** (نویسنده کتاب سلطنت فرانسه در زمان گل) را اصلاح نموده باشم تا خواننده بحقایق پی‌برد زیرا برای کسب اطلاع صحیح اول باید اشتباه را اصلاح کرد آنگاه درصد کسب اطلاع بر آمد.

فصل شانزدهم

یاوران

در فصول قبل گفتیم بزرگان و رؤساء طوائف ژرمن وقتی بجنگ میرفتند عده زیادی با آنها همراه بودند و این رسم بعد از تسخیر کشورهای دیگر و منجمله کشور فرانسه باقیمانده.

تاسیت که شرح حال قبایل ژرمن را نوشته این اشخاص یعنی اطرافیان رئیس قبیله را که با او بجنگ میرفتند بنام (همراهان) میخواند، در قوانین **سالیک** این اشخاص را بنام (وفاداران) قلمداد میکنند، مورخین اولیه ما یعنی مورخین فرانسه نیز آنها را وفاداران میخوانند، همین طبقه هستند که بعداً نام اشراف و

نجارا بخود گرفتند و تاریخ قرون وسطی را در اروپا بوجود آوردند.

ولی چون مادرطی نگارش خود در آغاز کار هستیم و هنوز بآنجا نرسیده ایم که همراهان اشراف و نجبا شده اند لذا آنان را بنام یاوران میخوانیم.

یاوران که طبعاً بقصد تحصیل اموال با رؤساء خود همراه میشدند غالباً منظورشان حاصل میگردد و املاکی بدست میآوردند که بعدها املاک اختصاصی یاوران در اثر مرور زمان و ادوار مختلف نامهای جدید بخود گرفت بطوریکه گاهی آنها را املاک اختصاصی وزمانی املاک افتخاری و بالاخره تیول نامیدند: در این نکته تردید نیست که تیول یاوران که بعد تیول اشراف و نجبا شد بدو قابل انتقال بود یعنی شاه می توانست تیول هر کس را از دستش بگیرد و شواهد بسیاری وجود دارد که این حقیقت را ثابت میکند من جمله **غنتران** که از پادشاهان سلسله اول سلاطین فرانسه است بعد از اینکه برادرزاده خود **شیلدبرت** را بتخت سلطنت نشاند پنهانی باو توصیه کرد: برای استحکام اساس سلطنت خود بایستی تیول یکعهده از اشخاص را بگیرد و بدسته دیگر تیول بدهد. این موضوع میرساند که برخلاف ادوار بعد تیول نجبا قابل انتزاع و انتقال بوده است.

در جای دیگر دیده میشود یکی از سلاطین فرانک نه تنها عوائد تیول خود بلکه عوائد تیول دیگری را هم بشخص ثالث واگذار میکرد. این موضوع نیز میرساند تیول قابل انتزاع و انتقال و دخل و تصرف بوده است.

بالاخره تمام تواریخ و قوانین و مدارکی که از ملل مختلفه ژرمن برای ما باقیمانده میرساند که تیول یاوران در آغاز قابل انتقال بوده ولی بعد سلاطین و بزرگان تیول را مثل املاک و مستغلات امروز برای مدت یکسال یا زیادتر بدیگران واگذار میکردند اما بطوریکه همه میدانیم بالاخره تیول مادام العمر شد و وقتی تیولی را بشخص واگذار میکردند او تا پایان حیات از آن برخوردار می گردید و کسی نمی توانست تیول را از او منتزع نماید.

فصل هفدهم

خدمت سربازی مردان آزاد

در ادواریکه موضوع صحبت ماست

دو طبقه مشمول خدمت سربازی بودند اول یاوران کل و جزء که دارای تیول بودند و بحکم داشتن همین تیول بموجب سوگند مخصوصی بشاه وفادار و میایستی حتماً بجنگ بروند. دوم مردان آزاد که آنها هم موظف بخدمت سربازی بودند این طبقه اعم از اینکه از اهل فرانک یا روم یا گل بودند میایست تحت فرماندهی حکام نظامی بجنگ بروند.

افراد آزاد بکسانی گفته میشد که فاقد تیول بودند و از این حیث موظف بوفاداری نسبت بشاه نبودند و نیز نظیر رعایای تیولی بردگی نداشتند و موظف نبودند مادام العمر برای صاحبان تیول زراعت کنند.

افراد آزاد زمینهایی داشتند که نه تیولی و نه مثل اراضی بردگان بود بلکه بنام زمینهای آزاد خوانده میشد.

گفته شد آزادگان مثل صاحبان تیول اما تحت امر حکام نظامی بجنگ میرفتند و هنگام جنگ حکام نظامی (**کنتها**) افراد آزاد را جمع آوری نموده و بمیدان کارزار میردند.

این سربازان بدسته های صد نفری تقسیم میشدند و هر يك از دسته ها تحت فرمان يك صاحب منصب بود، صاحب منصب مزبور تحت فرمان افسران دیگر قرار میگرفتند کنتها بر تمام آنان فرمانروائی داشتند.

در آغاز سربازان فرانکها بدسته های صد نفری تقسیم نشده بودند بلکه پس از اینکه فرانکها بر فرانسه حمله کرده و آنجا را تصرف کردند دو نفر از پادشاهان فرانک که جزء سلسله اول فرانسه بودند این رسم را برقرار و فرانکها را بدسته های صد نفری تقسیم نمودند.

این دو پادشاه بدو تمام فرانکها را بدسته های صد نفری قسمت کردند و منظورشان از این تقسیم بندی این بود از سرقتهای پی در پی که آن زمان رواج داشت

و هر روز زیاد میشد جلو گیری نمایند و بالاخص این منظور را داشتند که اگر در محلی سرقتی شد بلافاصله بمسئولین دسته‌های صدنفری مراجعه و سارق را دستگیر کنند بعدها که لزوم ایجاد قشون محرز شد برای تقسیم‌بندی دسته‌های سربازان نیز از این وضع استفاده کردند و سربازان را هم بدسته‌های صدنفری یا باصطلاح امروز بگروهانهای عیدیه قسمت نمودند.

همانطوری که فرمانداران نظامی افراد آزاد را بجنگ میبردند اشراف نیز اشراف کوچکتر از خود را جمع‌آوری کرده و بمیدان کارزار هدایت میکردند. اسقف‌ها نیز کشیشان و روحانیان را گرد آورده و آنان را برای پیکار میبردند.

ولی چون اسقف‌ها از رفتن بمیدان جنگ دچار زحمات بسیار میشدند وضع زندگی و کسوت روحانی آنها با جنگ مناسب نبود از **شارلمانی** تقاضا نمودند آنها را از رفتن بمیدان جنگ معاف نماید.

شارلمانی این تقاضا را پذیرفت و کشیشان را از جنگیدن معاف نمود ولی طولی نکشید که باز صدای شکایت آنان بلند شد و گفتند چون ما بمیدان جنگ نمیرویم و پیکار نمیکنیم جامعه ما را بنظر حقارت مینگرد آنوقت شارلمانی ناچار شد مقررات خاصی وضع نماید که مردم احترامات روحانیان را رعایت نموده و آنها را بنظر حقارت نگاه نکنند.

بعضی از مورخین معتقدند گرچه کشیشان بعد از حکم شارلمانی دیگر بمیدان جنگ نمیرفتند ولی نجبائی که صاحبان تیول کلیسا بودند از طرف فرمانداران نظامی جمع‌آوری شده و بمیدان جنگ برده میشدند.

این موضوع را باید اینطور بیان کرد: گرچه نجبائی که جزو ابوابجمعی کلیسا بودند بمیدان جنگ برده میشدند ولی کنت‌ها آنها را جمع‌آوری نمینمودند بلکه همواره تحت فرماندهی کسیکه خودشان بریاست انتخاب مینمودند و از طبقه

۱- روحانیان دارای تیول بودند و یک‌عده از نجبائی کوچک تحت امر آنان زندگی میکردند و بجنگ میرفتند و در واقع نجبائی روحانیان هم مثل نجبائی اشراف طبقاتی داشتند. مترجم

روحانیان بود بمیدان جنگ میرفتند.

نکته قابل توجه در این موضوع آنست که همواره طبقات مختلف نجبائی آن دوره رؤسای مخصوصی داشتند که از بین خودشان انتخاب میشد و پیوسته تحت فرماندهی این رؤسا بمیدان جنگ میرفتند.

شاهد ما برای تأیید این نظریه یکی از قوانین لوئی شکم بزرگ فرانسه است که در سال ۸۱۹ میلادی صادر شده: در این فرمان شاه نجبا را بسه طبقه متمایز قسمت کرده است از اینقرار:

اول- نجبائی که جزو ابوابجمعی شاه بودند.

دوم- نجبائی که جزو ابوابجمعی اسقفها بودند.

سوم- نجبائی که جزو ابوابجمعی فرمانداران نظامی بودند.

نجبائی که جزو ابوابجمعی شاه بودند همواره از طرف یاوران شاه یعنی نجبائی درجه اول شاه بمیدان جنگ برده میشدند و همچنین نجبائی دیگر تحت فرماندهی نجبائی درجه اولی که جزو صنف آنها بودند بمیدان جنگ میرفتند و فقط در يك مورد فرمانداران نظامی (کنت‌ها) نجبائی شاه را بمیدان جنگ میبردند و آن موقعی بود که یاوران یعنی نجبائی درجه اول شاه بواسطه گرفتاریهایی که در دربار داشتند نمیتوانستند شخصاً نجبائی شاه را بمیدان جنگ ببرند.

و اما خود یاوران ... که نجبائی درجه اول شاه بودند همواره تحت فرمان شاه بمیدان جنگ میرفتند، این موضوع در بعضی از مواقع سبب رنجش روحانیان میشد و شکایت میکردند چرا شاه در رأس نجبائی کلیسا بمیدان جنگ نمی‌رود ولی سلاطین اولیه فرانک که پادشاهان غیرتمند و شجاعی بودند هرگز قبول نمیکردند باتفاق نجبائی کلیسا بمیدان جنگ بروند بلکه پیوسته ملتزمین را کلبه را از بین نجبائی درجه اول سلطنتی که در صداقت و وفاداری آنها هیچگونه تردیدی وجود نداشت انتخاب میکردند و فرماندهی یاوران و نجبائی ابواب جمع خود را در میدان جنگ بعده میگرفتند.

شارلمانی فرمانی در سال ۸۱۲ صادر کرده که مؤید این موضوع است:

تمام نجبای ابواب جمع یاوران و هر کس که چهار مانوار^۱ زمین دارد باید هنگام جنگ از یاوران پیروی کرده و بمیدان کارزار برود منظور شارلمانی از صدور این فرمان آن بود که صاحبان اراضی تیول در پیرو نجبائی که حامی تیول آنها هستند بمیدان جنگ بروند ولی افراد آزادی که زمین تیولی ندارند و دارای زمین آزاد هستند تحت امر فرماندهان نظامی پیکار کنند.

آقای آبه دویس مصنف معاصر که کراً در این کتاب از او نام برده ایم در اینجا هم دچار اشتباه شده و میگوید: وقتی که در فرامین از ابواب جمع نجبا برای رفتن بمیدان جنگ صحبت میشود مقصود رعایای تیولی است، آنوقت برای اثبات گفته خود بر سوم و عادات قبایل ویزیگوت که در اسپانیا زندگی میکردند اشاره میکند و حال آنکه بجای اینکار اگر بخود فرامین سلاطین فرانک استناد میکرد در چهار این اشتباه نمیشد.

اصل مسلم این بود که رعایای تیولی (بردگان) هرگز بجنگ نمیرفتند و فقط افراد آزاد اعم از نجبا و غیره بادرشمن میجنگیدند و این حقیقتی است که تقریباً از تمام فرامین و مقررات سلاطین فرانک استنباط میشود.

طرز حرکت دستجات مختلف بمیدان جنگ از این قرار بود:

سپاهیان فرانک هنگام جنگ بسط طبقه تقسیم میشدند:

اول - سپاهیان ابواب جمع یاوران که نجبای درجه اول بودند و در عین حال خود یاوران تحت فرماندهی شاه بمیدان جنگ میرفتند.

دوم - نجبای ابواب جمع کلیسا که تحت فرماندهی یکی از نجبائی که خود انتخاب میکردند پیکار مینمودند.

سوم - افراد آزاد که تحت فرماندهی فرمانداران نظامی (کنتها) بمیدان جنگ میرفتند. برای رفع شبهه باید بگویم گاه اتفاق میافتاد بعضی از طبقات نجبا تحت فرمان فرمانداران نظامی بمیدان جنگ میرفتند زیرا بطور کلی مقام و نفوذ کنتها زیاده از آنان و دائره اقتدارشان وسیع تر بود ولی این موضوع تقریباً جنبه

۱- مانوار مقیاس تقسیم بندی اراضی و تقریباً باندازه سه جریب بوده. مترجم

استثنائی داشت و همین قدرت و مقام بود که سبب میشد گاهی از اوقات کنتها نجبا را جریمه میکردند و برای عدم انجام تعهدات آنها را مورد بازخواست قرار میدادند.

فصل هیجدهم

قضاوت نظامی و کشوری

یکی از اصول حکومت سلاطین فرانک یعنی سلاطین اولیه فرانسه این بود که تمام نجبا و مردان آزاد و بطور کلی تمام افرادی که تحت فرماندهی نظامی یک شخص بودند تحت فرماندهی کشوری او نیز قرار میگرفتند و کلیه امور و دعاوی و مناقشات آنها بوسیله همان شخص حل و فصل میشد.

فرمان نوئی شکم بزرگ در سال ۸۱۵ برای کنتها نه تنها قائل بفرمانداری نظامی شده بلکه حق قضاوت کشوری را نیز برای آنان قائل گردیده و چون فرمانداران نظامی پیوسته مردان آزاد را بطرف جنگ میبردند در محاکم خود نیز بمناقشات آنان رسیدگی میکردند و بهمین جهت دادگاه کنتها مدت مدیدی بنام دادگاه مردان آزاد خوانده میشد و در این محاکم بمناقشات مربوط بآزادی رسیدگی میکردند.

باید دانست یکی از عللی که سبب میشد کنتها نتوانند نجبای کلیسا و یا اشراف صنفهای دیگر را بجنگ ببرند این بود که نجبای مزبور مشمول حق قضاوت کشوری کنتها نبودند و چون کنتها نمیتوانستند آنها را در محاکم کشوری خود محاکمه نمایند حق نداشتند آنها را بجنگ ببرند.

بطور کلی در تمام ادوار گذشته حق قضاوت نظامی و کشوری دوش بدوش هم پیش میرفته و اتباع هر یک از نجبا و کنتها همانطوری که تحت او امر نظامی آنها بودند تحت او امر قضائی آنها نیز قرار میگرفتند و دعاوی خود را بایستی درداده دادگاه اشراف و کنتها یکجه متبوع آنها هستند مطرح کنند.

یکی از عواملی که سبب شد نجبا و کنتها دارای این دو حق باشند موضوع

اسب و ارا به بود، زیرا بطوریکه گفتیم چون سپاهیان (مردان آزادی که بجنگ میرفتند) باید اسب و ارا به تهیه نمایند و این عمل تحت نظر اشراف و نجبائی که متبوع آنان بودند صورت می گرفت بتدریج نجبا در ضمن اینکه ابوا بجمع خود را بجنگ میبردند حق قضاوت کشوری را هم در مورد آنان احراز نمودند.

بهر حال گرچه در ادوار مختلف تغییراتی در وضع کنتها و نجبا حاصل شد ولی همواره حق قضاوت نظامی و کشوری هر دورا دارا بودند و مراعات و مناقشات ابوا بجمع آنها در دادگاههای فرمانداران نظامی کنتها و یا اشراف حل و فصل می شد.

کنتها گرچه فرماندار نظامی بودند ولی رؤساء و مافوق هائی داشتند که آنها را بنام دوک مینامیدند.

بعضی از مورخین گفته اند دوکها هر يك چندین نفر کنت زیر دست داشتند که صرفاً بامور نظامی رسیدگی نموده و خودشان به مراعات کشوری رسیدگی می نمودند.

ولی این موضوع مقرون بحقیقت نیست و همانطور که کنتها علاوه بر مسائل نظامی بمسائل کشوری رسیدگی مینمودند، دوکها نیز بمسائل کشوری و نظامی رسیدگی میکردند در عین حال کنت هائی بودند که مافوق نداشتند یعنی تحت اوامر دوک نبودند و در حوزه فرمانروائی خویش تقریباً استقلال داشتند.

حقوق کنتها و دوکها و سایر اشراف منحصر بحق نظامی و کشوری نبوده بلکه حق وصول مالیات را نیز داشتند و همانطور که گفتیم مالیات را از رعایای تیولی می گرفتند.

ممکن است خوانندگان تصور نمایند در زمان سلطنت سلاطین فرانك سكند کشور فرانسه روزگار را بسختی میگذراندند و زیر بار ظلم و جور كمر خمر کرده بودند زیرا چون اشراف و نجباء حقوق نظامی و کشوری و مالی را بخود اختصاص داده بودند هر چه میخواستند میکردند و کسی را یارای چون و چرا نبود ولی حقیقت غیر از اینست نجبا و اشراف فرانك هر گز نظیر حکام و زمامداران ترکیه

و ایران بتنهائی قضاوت نمیکردند و محال بود يك دعوی نظامی و یا کشوری مطرح شود و چندین نفر قاضی برای حل و فصل مناقشه دعوت نشوند بدیهی است باین ترتیب دعاوی حتی الامکان با عدل و انصاف حل و فصل میگردید و قتی بتاریخ آن زمان مراجعه میکنیم يك سلسله اسامی مختلف از نظر میگذرد که در ادوار عدیده زمام امور قضاوت را در دست داشته اند و ممکن است تفاوت اسامی موجب الغاء شبهه شود و تصور کنید اینان نظیر حکام استبدادی خودسر و بر طبق هوی و هوس خود قضاوت مینمودند.

ولی حقیقت اینست تمام این اشخاص با داشتن اسامی مختلف نواب فرمانداران نظامی و اشراف بودند که بسمت قاضی در دادگاههای نظامی و کشوری جلوس مینمودند و بطور معمول هر يك از کنتها و اشراف هفت نفر قاضی برای رسیدگی به دعاوی داشتند ولی چون میبایست حتماً دوازده نفر قاضی در دادگاه جلوس نماید بقیه قضات را از بین معتمدین محلی انتخاب مینمودند.

محال بود کنتها یا دوکها یا شاه و یا اشراف بتنهائی قضاوت کنند، این یکی از رسوم پسندیدهئی بود که فرانکها از سرزمین ژرمن با خود آورده بودند. تأثیر اینگونه قضاوت هنوز در دادگاههای ما مشاهده میشود^۱.

باتوجه بمطالب بالا خوانندگان متوجه میشوند اشراف نمیتوانستند بطیب خاطر از حقوق قضاوت نظامی و کشوری خود سوء استفاده نمایند و حتی وسیله سوء استفاده از اختیار در دریافت مالیات نیز از آنها سلب شده بود زیرا قوانین و مقررات دقیقی برای دریافت مالیات وجود داشت که تکلیف ارباب و رعیت را بطور صریح بدون ابهام معین میکرد.

۱- اکنون نیز تأثیر آن در قوانین جزائی فرانسه موجود است و بموجب اصول محاکمات جنائی فرانسه رسیدگی باتهام قتل با حضور عیث منصفه بعمل میآید. مترجم

فصل نوزدهم

جریمه در بین قبایل ژرمن

فصل را بخوبی بفهمند ناچاریم قدری در خصوص رسوم و آداب قبایل ژرمن صحبت کنیم.

تاسیت مورخ معروف میگوید: «در بین قبایل ژرمن بیش از دو عمل جنایت بزرگ نبود که یکی از آن دوجنایت خیانت نسبت به ملت و دیگری ترس بود.

ژرمن‌ها مرتکبین این دوجنایت را بسختی مجازات میکردند. خائن را بدار می‌آویختند و ترسوها را در رودخانه می‌انداختند، از این دو تبه‌کاری که بگذریم تبه‌کاری بزرگی که مستوجب مجازات اعدام باشد وجود نداشت.»

هر گاه شخصی بدیگری توهین میکرد و یا موجب خسارت او میشد اقوام شاکی و متهم بمیان می‌افتادند و وسیله اصلاح را فراهم نموده و نمی‌گذاشتند کینه و خصومت دوام پیدا کند.

اگر شخصی دیگری را بقتل میرسانید باز هم اقوام طرفین واسطه شده و وسیله اصلاح را فراهم مینمودند فقط در بین یکی از قبایل ژرمن موسوم به **فریزون** برای انتقام اختیارات نامحدودی را قائل شده بودند، اگر شخصی بقتل میرسید اقوام مقتول هر فشاری میخواستند بقاتل و کسان او وارد می‌آوردند و این انتقام را تا وقتی ادامه داده و تاحدی جلو میبردند که آتش کینه آنها خاموش شود در بین همین قبیله هم بعداً این قانون سخت را تعدیل کردند و مقرر شد انتقام حدود معینی داشته باشد و اقوام مقتول بخویشاوندان قاتل کاری نداشته باشند و فقط از شخص قاتل انتقام بگیرند قاتل هم تا وقتی که مورد قضاوت قرار نگرفته و محکوم نمیشد هیچکس نمیتوانست در خانه اش متعرض او شود و قاتل حق داشت آزادانه بکلیسارفته و مراجعت نماید و آزادانه بدادگاه رفته و بر گردد.

خلاصه آنکه در بین قبایل ژرمن سعی میشد بوسیله صلح و آشتی از ادامه کینه و خصومت جلوگیری شود مثلاً در قوانین **سالبک** که یکی از قبایل فرعی فرانک

بودند دیده میشد اگر کسی نبش قبر میکرد و جنازه را از قبر بیرون می‌آورد باید از جامعه خارج گردد و بنهایی زندگی نماید تا وقتی که او رضایت خاطر اقوام مرده را جلب نماید، تا وقتی اقوام مرده از او رضایت نمیدادند هیچکس حق نداشت این شخص را بخانه خود راه داده و باو غذا بدهد و حتی زوجه اش نمیتوانست برای او غذا ببرد.

ولی بعداً عقلای قبایل ژرمن در صدد افتادند برای موارد مختلف از لحاظ حصول رضایت شاکی مقرراتی وضع نمایند عقلای قوم مصمم شدند کاری را که اقوام و خویشاوندان طرفین برای میانجیگری و حصول رضایت و ایجاد صلح و آشتی میکردند آنها بکنند و برای جرم‌ها و خلاف‌های مختلف جرائمی معین نمایند.

انصافاً در اینکار عقل و مآل‌اندیشی خود را ثابت کردند، ما امروز وقتی مقررات آنها را راجع بجرائم مختلف می‌بینیم واضح میشود قانونگذاران طوایف ژرمن مردانی عاقل و دقیق و موقع شناس و روانشناس بوده‌اند.

آنها خلاف‌ها و بزه‌ها و جنایات مختلف را طبقه بندی کرده و برای هر يك جریمه خاصی معین نمودند تا شاکی و متهم بدون ابهام تکلیف خود را بدانند و مدعی بفهمد تا چه اندازه ماده یا معنای بر او زیان وارد آمده، مدعی علیه هم واقف گردد برای جبران ضررهای مادی و یا معنوی چه مبلغ باید بپردازد.

چون در بدو امر ملل ژرمن پول زیادی نداشتند قانونگذاران این قسمت را نیز پیش بینی و مقرر کرده بودند که در صورت فقدان پول جرائم با اغنام و احشام و سگهای خانگی و عقابهای شکاری و اراضی مزروع و شکارگاهها پرداخته شود.

برای من محقق است مقرراتی که ما امروز در خصوص جبران اهانت و خلاف و پرداخت جریمه داریم از همان قوانین سرچشمه گرفته است باید بر آن قانونگذاران آفرین گفت که چنین قوانین عادلانه برای جبران خسارت و جراحات وضع نمودند و وسائل ترضیه خاطر آنها را که مورد اهانت و جرح قرار میگیرند فراهم نمودند در واقع این قانونگذاران با وضع این قبیل قوانین عادلانه ملل خود را از حال

بربریتی که داشتند بیرون آوردند. ولی باید دانست که در ادوار بعد میزان جرائم زیاد شد و منجمله ملت **لومبارد** که بایتالیا هجوم کردند بر میزان جرائم افزودند. علتش بیشتر این بود که لومباردها پس از تصرف ایتالیا ثروتمند شده و مثل روزاول بی بضاعت نبودند و مجروحین رضایت نمیدادند جریمه سابق را دریافت دارند بهمین جهت **روناریس** یکی از قانونگذاران و سلاطین لومبارد بر میزان جریمه افزود تا شاکیان رضایت خاطر حاصل کنند و کینه بردل نگیرند و نیز تصور میروید بعد از لومباردها سایر ملل ژرمن نیز در میزان جریمه تجدید نظر کردند و مقررات مختلفی وضع نمودند که اینک بما رسیده است.

بهر حال بزرگترین جریمه‌ئی که در بین قبایل ژرمن از مجرم دریافت میشد جریمه قتل بود و قاتل میبایست این جریمه را پسر و مادر یا خویشاوندان نزدیک مقتول بپردازد. لیکن میزان جریمه بر حسب مقام و رتبه اجتماعی مقتول فرق میکرد اگر مقتول یکی از اشراف بود قاتل میبایست ششصد سو جریمه بپردازد، اگر یکی از افراد آزاد بقتل میرسید در آن صورت قاتل دو یست سو جریمه میپرداخت و خونبهای رعایا و یا بردگان از سی سو تجاوز نمیکرد.

بنابر این جرائم مذکور نه تنها يك کیفر قانونی بود بلکه وسیله خاصی برای تفاوت و امتیاز طبقات مختلف مردم نسبت بیکدیگر محسوب میگردد و آنهایی که مقام و مرتبه بزرگی داشتند چون دارای خونبهای بیشتری بودند بین افراد خشن و مشهور آن عهد بهتر خود را حفظ میکردند و مردم از ترس خونبهای هنگفت جرأت نمیکردند آنها را بقتل برسانند.

از قوانین ملت **باویر** استنباط میشود قانونگذاران این ملت طبقات مختلف را از لحاظ خونبها بطرزی شایسته از هم تفکیک نموده بودند مثلاً خونبهای افراد بعضی از خانواده‌ها بواسطه حیثیت و شهرتیکه داشتند دو برابر خونبهای افراد آزاد بود از این مرتبه بالاتر بطبقه اشراف می‌رسیدیم که آنها عموماً از نژاد **دوک**ها بودند و همواره **دوک**ها را از این خانواده‌ها انتخاب میکردند خونبهای

این طبقه چهار برابر افراد آزاد بود^۱ لیکن خونبهای دو کها از همه زیاده‌تر و يك ثلث از خونبهای طبقه اخیر زیاده‌تر بود.

حال اگر مدعی بعد از دریافت خونبها (جریمه) در صدد انتقام برمیآمد و مجرم را مجروح کرده یا میکشت در آن صورت بر طبق تشخیص قانون گزاران ژرمن مرتکب جنایت بزرگی شده بود و این جنایت را بسختی تنبیه می‌کردند زیرا مدعی نه تنها مرتکب جنایت شده بود بلکه نسبت بمقررات و قوانین بی‌اعتنائی کرده بود.

در ادوار بعد که ملل ژرمن پادشاه پیدا کردند و از صحرا نشینی بشهرنشینی گزیدند و بالنتیجه روح آزادی طبیعی آنها مطیع مقررات شهرنشینی و اصول تمدن گردید جنایات جدیدی بین گناهان بزرگ ملل ژرمن پیدا شد، قانونگذاران تبه‌کاری جدیدی بر ردیف تبه‌کاری گذشته افزودند و آن این بود: که اگر پس از ارتکاب قتل یا ایراد جرح مدعی بهیچ وجه راضی بدریافت خونبها نشود و یا مدعی حاضر پرداخت خونبها و جریمه نگردد جرم بزرگتری مرتکب شده.

عدم تراضی مدعی و مدعی علیه برای دریافت پرداخت جریمه خود جنایت بزرگی محسوب میگردد زیرا رفتار مدعی دال بر این بود که کینه سختی در دل دارد و میخواهد انتقام بکشد و رفتار مدعی علیه هم که در پرداخت جریمه استکفاف نموده بود حاکی از این امر بود که میخواهد کینه را در قلب مدعی باقی بگذارد و او را وادار بانتقام کند در صورتیکه صلحا و علماء قوم این کینه ورزی را برخلاف مصالح جامعه میدانستند و بهمین جهت در بعضی از قوانین ملل ژرمن دیده میشود مقننین اجباراً طرفین را وادار بتراضی میکردند و جریمه را از یکی گرفته بدیگری میپرداختند و حال آنکه در ازمینه پیشین این عمل اجباری نبود و فقط قانونگذاران

۱- در این کتاب نام اشراف مختلف دوره قرون وسطی از قبیل کنت - بارون - دوک زیاد برده شده باین جهت توضیح میدهم که اشراف اروپا در قرون وسطی درجانی داشتند که بالاتر از همه دوکها بودند و بعد از پادشاه بزرگترین طبقه اشراف کشور محسوب میشدند و هنوز هم در انگلستان و ایتالیا لقب دوک به اشراف درجه اول کشور داده میشود جز شاهزادگان بلافضل و یا آنهایی که از منسوبان درجه دوم پادشاه هستند هیچکس ناآل بدریافت این لقب نمیگردد. مترجم

از مدعی دعوت میکردند رضایت بدهد و بمدعی علیه هم توصیه می نمودند و سائل رضایت مدعی را فراهم نماید، بین دعوت و پیشنهاد و تکلیف و اجبار خیلی فرق هست.

قانون مربوط بمجازات نبش قبر و بیرون آوردن اموات یکی از مواردی بود که قانونگذار فقط اقوام مرده را دعوت بدریافت جریمه میکرد ولی آنها را مجبور نمینمود حتماً جریمه را دریافت کنند بهمین جهت مرتکب این تبه کاری مادامی که خویشاوندان مرده رضایت حاصل نمیکردند باید در خارج از شهر و دور از جرگه انسانها زندگی کند و کسی نباید با و نان و آب بدهد.

بهر حال قوانین ژرمنها درباره جرائم که مأخذ يك قسمت از قوانین امروزی ماست از این قرار بود و در عین حال استثنائات قابل توجهی هم داشت مثلاً اگر یکتفر سارق در ضمن سرقت بقتل میرسد قاتل بخویشاوندان او خونبها نمی پرداخت و همچنین اگر شوهری زوجه خود را بجرم زنا طلاق میداد بهیچوجه مدیون او نبود و نمیایستی چیزی بپردازد و اگر اقوام زن در مقام ادعائی بر میآمدند تحت تعقیب قرار گرفته و مجازات میشدند.

در قوانین ملل ژرمن جرائمی هم برای اعمال غیر عمدی پیش بینی شده لیکن این جرائم بخصوص در قوانین لومباردها باطرزی عاقلانه وضع گردیده، قانونگذار توصیه نموده در این موارد مدعی از احساسات جوانمردی خویش تبعیت کند و خود را راضی نماید کمتر جریمه بگیرد مخصوصاً در مورد قتل غیر عمد اقوام مقتول بهیچوجه جریمه نگیرند یکی از این قبیل قوانین عاقلانه قانون **کلوتر دوم** پادشاه فرانک است که مقرر داشته بود «اگر اموال کسی را سرقت نمایند او حق ندارد از سارق پنهانی جریمه دریافت کند بلکه میایستی جریمه را علناً و بر طبق حکم قاضی دریافت نماید» در فصول بعد خواهیم گفت چه علتی **کلوتر** را وادار بصور این فرمان و وضع چنین قانونی نموده بود.

فصل بیستم

رسیدگی بدعاوی و قضاوت در امور مردم

از طرف ارباب و اشراف

..... باید دانست غیر از جریمهائی که برای ارتکاب قتل مرتکب با اقوام مقتول میداد و یا برای ایراد جرح و هتک شرف بمدعی میپرداخت پول دیگری هم میبایست بدهد.

در قوانین ملل ژرمن این پول را **فردوم** میخواندند.

ما در این فصل راجع باین موضوع خیلی صحبت خواهیم کرد: **فردوم** عبارت از عوارضی بود که مدعی علیه میپرداخت تا از شر انتقام مصون و محفوظ بماند و در واقع بوسیله فردوم صلح بامدعی را خریدار میشد، اکنون نیز در زبان سوئدی **فرد** بمعنای صلح است.

نزد ملل ژرمن که افرادی خشن و در عین حال ساده بودند عدالت مفهوم غریبی داشت و عبارت بود از حمایت متهم در مقابل انتقام مدعی باینجهت شخص مجرم را تحت حمایت قرار میدادند تا اقوام مقتول و یا کسیکه مجروح شده و یا مورد اهانت قرار گرفته بشدت و سختی از او انتقام نگیرد.

در قوانین ملل ژرمن موارد مختلفی که باید فردوم دریافت شود ذکر گردیده در هر مورد که اقوام مقتول نمی توانستند انتقام بکشند یعنی نمی بایستی مبادرت باننتقام نمایند فردوم پرداخته نمیشد زیرا فردوم عوارضی بود که برای مصونیت از انتقام می پرداختند وقتی خود انتقام در بین نبود پرداخت فردوم نیز مورد نداشت.

در قوانین **لومباردها** اگر کسی سهواً دیگری را بقتل میرسانید فقط خونبهای او را می پرداخت و فردوم نمی بایستی بپردازد زیرا چون بسبب قتل سهوی اقوام مقتول نمی توانستند از قاتل انتقام بکشند دیگر قاتل عوارضی برای مصون ماندن از انتقام نمی پرداخت.

در قوانین ریپوئر هم اگر شخصی بر اثر اصابت چوب و یا اشیائی که بادست ساخته شده بقتل میرسد (در صورتیکه انسان مداخله نداشته باشد) آن شئی و یا چوب را که موجب قتل شده با اقوام مقتول میدادند در این مورد دیگر فردوم نمیپرداختند و اقوام مقتول هم با اعتقاد اینکه چوب و یا شئی موصوف گناهکار است و کسی گناهی ندارد آنرا برای خود ضبط میکردند .

بر طبق قوانین **سالیك** اگر كودكى قبل از سن دوازده سالگی مرتكب قتل میشد و یا گناه دیگری مرتكب میگردد فقط جریمه مقرر را میپرداخت فردوم را نمیباستی پردازد زیرا ژرمنها میگفتند چون كودك قادر بحمل اسلحه نیست اقوام مقتول و یا شخصیکه مورد صدمه و اهانت كودك قرار گرفته نمیتواند از او انتقام بکشد تا كودك ناچار شود برای مصون ماندن از انتقام فردوم پردازد یعنی انتقام نبود تا فردوم بجای آن پرداخته شود .

اکنون ممکن است سؤال کنند شخصی که فردوم را میپرداخت بچه ترتیب مورد حمایت قرار میگرفت و او را در قبال شدت انتقام اقوام مقتول چگونه حفظ میکردند ؟ . . .

چون قضات محلی او را تحت حمایت قرار میدادند فردوم هم بقضات مزبور پرداخته میشد و بتدریج دریافت فردوم از حقوق مسلم قضات و فرمانروایان گردید و همین حقی است که ما امروز بنام حقوق دیوانی در محاکم عدلیه بدولت میپردازیم .

در قوانین ریپوئر مقرر است قاضی و یا حاکم نباید هرگز فردوم را دریافت نماید بلکه مدعی پس از حصول رضایت باید فردوم را از مدعی علیه دریافت کرده و شخصاً برای قاضی و یا حاکم ببرد تا بدین ترتیب کینه ورزی در بین افراد قبیله شیوع پیدا نکند و صلح همیشه جای آنرا بگیرد .

میزان فردوم بنسبت بزرگی و کوچکی افراد و به نسبت میزان حمایتی که از آنها میکردند فرق می نمود مثلاً فردومی که برای حمایت شاه دریافت

میشد خیلی زیادتراً از حق صلحی بود که برای حمایت اشراف و اعیان دریافت میکردید .

یکی از عواملی که سبب شد اشراف و نجبا قضاوت و رسیدگی بدعاوی مردم را بخود اختصاص دهند همین موضوع یعنی دریافت حق قضاوت و بقول ما حق دیوانی بود .

هر يك از اشراف قرون وسطی دارای تیولهای بزرگ بودند، پادشاهان هیچ گونه حقی از این اراضی دریافت نمینمودند و صاحبان اراضی حداثای استفاده را از تیول خود میکردند ، نه تنها از عوارض ارضی برخوردار میشدند بلکه برای رسیدگی بدعاوی و اختلافات مردم نیز عوارضی دریافت میکردند اخذ این عوارض از راه دریافت جریمه و حق فردوم صورت میگرفت باین ترتیب که جریمه را بمدعی داده فردوم را خود استفاده میکردند .

بتدریج حق قضاوت و رسیدگی بدعاوی مردم جزو حقوق مسلم تیول شد و هر کس دارای تیولی میگردد بخودی خود حق قضاوت نسبت بسکنه اراضی خود را پیدا میکرد و این موضوع از قباله های نقل و انتقال تیول و یا واگذاری آنها به اشراف و اعیان برای همیشه مستفاد میشود .

علاوه بر این يك سلسله از قوانینی که سلاطین صادر کرده و در آن بصاحب منصبان و درباریان خود قدغن نمودند برای اجرای عدالت رسیدگی باختلافات وارد تیول مردم نشوند ثابت میکند قضاوت و رسیدگی از حقوق صاحبان تیول بوده است و درباریان و قضات شاه نمی توانستند در تیول اشراف مبادرت با اجرای عدالت نمایند .

درباریان و قضات شاه نمی توانستند در تیول مردم از اصحاب دعوی ضامن بگیرند و مدعی علیه را بقصد ضمانت آزاد کنند ولی صاحبان تیول این حق را داشتند و از حق خود نیز استفاده میکردند این عوائد يك نوع در آمدی بود که مثل سایر درآمدهای ارضی و سر درختی بحیب صاحبان تیول می رفت و چون بعداً تیول موروثی شد و از پدر پسر منتقل می گردید بهمین جهت بعضی از مورخین گفته اند

در قرون وسطی عدالت موروثی بوده در صورتی که باید بگویند عدالت جزو حقوق و مزایای تیول بوده است .

بعضی از تذکره نویسان تصور کرده اند قضاوت نجبا و اشراف و حقی که از این حیث برای خود قائل شدند ناشی از این بود که رعایای برده خود را خرید و فروش و یا آزاد میکردند .

لیکن باید دانست تنها ملل ژرمن رعایای برده خود را خرید و فروش و یا آزاد نمیکردند بلکه ملل دیگر هم این کار را مینمودند معینا در بین ملل دیگر قضاوت حق مسلم شاه بود و اشراف و نجبا در قبال شاه و بدون توجه باراده او نمیتوانستند قضاوت کنند .

از آن گذشته در همان ادوار نخستین تهاجم ملل ژرمن افراد آزاد مثل رعایای برده مطیع قضاوت اشراف و نجبا بودند و بطور کلی هر کس که در تیولی میزیست اعم از اینکه رعیت و یا آزاد بود مطیع قضاوت صاحب تیول بود .

بنابراین استقرار رسم قضاوت اشراف و نجبا را در تیول باید ناشی از آداب و رسوم قدیمه ملل ژرمن دانست نه موضوع خرید و فروش و یا آزاد کردن رعایا و آنچه باعث برقراری این اصول گردید موضوع دریافت جریمه و فردوم بود .

یکدسته دیگر از تذکره نویسان برای اینکه کار خود را آسان کنند و محتاج به تحقیق نشوند صاف و ساده گفته اند نجبا و اشراف حق قضاوت شاه را غصب کردند غافل از اینکه در بین ملل دیگر هم نجبا و اشراف گاهگاهی حقوق سلطنتی را غصب میکردند ولی هرگز رسم مخصوص قضاوت تیولی قرون وسطی در بین آن ملل بوجود نیامد و آن امتیازات دائمی پیدا نشد .

یکی از تذکره نویسان معاصر (قرن هیجدهم) **لوایزو** میگوید اشراف قرون وسطی حق قضاوت پادشاه را غصب کردند و درباره چگونگی این غصب توضیحاتی میدهد و مفصلاً لطائف الحیل اشراف را برای این غصب بیان میکند کسی که این کتاب را میخواند خیال میکند اشراف قرون وسطی مردمی محیل و زیرک بوده اند و مثل سیاسیون زبردست امروز حقوق دیگران را غصب می کردند .

نویسنده این کتاب نمیداند و یا نمیخواهد بداند بزرگان گذشته از لطائف الحیل امروزی خبر بودند و بزرگترین قانون آنها جنگ بود، اگر میخواستند حق کسی را غصب کنند متوسل به جنگ میشدند نه حيله و تزویر و فرضاً اگر حيله داشتند تزویر و خدعه آنان مثل رفتارشان ساده بود و رنگ و صورت تزویر و حيله های امروزی را نداشت .

آقای لوایزو در حقیقت افسانه نوشته نه تاریخ زیرا اگر منظورش تاریخ نویسی بود به حقایق اشیاء و احوال توجه می کرد و قهرمانان کتاب خود را بر طبق امیال خویش روی صحنه بحرکت در نمیآورد و طرز قضاوت خود را در تاریخ مدخلیت نمیداد .

فرق مورخ و افسانه نویس اینست مورخ حقایق اشیاء و احوال را مینویسد و جهان را با تصورات خود آرایش نمیدهد و حال آنکه افسانه نویس همه چیز را با افکار و تصورات خود تطبیق مینماید و آنها را بر رنگ افکار خود در میآورد .

فصل بیست و یکم

کلیساها دارای حق قضاوت شدند

روحانیان و عمال کلیساها

دارای ضیاع و عقار بسیار شدند و سلاطین اراضی وسیعی را بکلیساها دادند یعنی روحانیون دارای تیولهای بزرگ شدند و چون حق قضاوت یکی از مزایای تیول بود کلیساها نیز بقضاوت دست زدند و نظر باین که صاحبان تیول و وظائف خاصی نسبت به پادشاه داشتند از قبیل خدمت در دربار و رفتن به جنگ روحانیان نیز مثل اشراف و نجبا به جنگ میرفتند اما بعداً بطوریکه در یکی از فصول گذشته یادآور شدیم از شاه تقاضا نمودند آنها را از جنگ معاف نماید .

بهر حال روحانیان هم مثل صاحبان تیول از محکومین جریمه و فردوم دریافت می کردند و چون لازمه دریافت جریمه و فردوم این بود که صاحب منصبان و قضات شاه نتوانند در اراضی صاحبان تیول قضاوت کنند باین جهت حق قضاوت روحانیان

در اراضی مربوط باصطلاح کشیشان آندوره مصونیت نامیده شد عمال کلیساها در ادوار قرون وسطی مثل صاحبان تیول حق قضاوت و مصونیت داشتند نه تنها در مورد رعایای برده بلکه در مورد آزادگان نیز قضاوت میکردند زیرا در قانون **ریپوئر** ذکر شده اگر رعایای برده کلیساها از طرف روحانیان آزاد شدند حق ندار نداختلافات خود را بمحاکم دیگر ببرند بلکه باید اختلافات آنها از طرف کلیسایی که سابقاً رعیت آن بوده اند حل و تصفیه شود ، این موضوع میرساند که کلیساها نسبت بافراد نیز حق قضاوت داشتند .

از مجموع فرامین و قوانین و مقررات گذشته بر می آید که کلیساها حقیقه^۲ دارای حق قضاوت و مصونیت بوده اند و دلائل کافی هست که کاملاً از این حق استفاده میکردند .

کلوتر دوم پادشاه فرانک اسقفها و روحانیانی را که در نقاط دور دست دارای اراضی وسیعی بودند و نمیتوانستند شخصاً باراضی خود رسیدگی کنند مخیر نموده مطابق میل خود قضاتی را انتخاب نمایند که در آنها قضاوت نمایند و حقوق آنها را دریافت کنند .
۲- همین پادشاه بین قضات در بار وقضات کلیسامیانجی شد و خاطر نشان ساخت قضات در بار نباید در امور قضات کلیساها مداخله نمایند .

۳- **شارلمانی** در سال ۷۰۲ میلادی فرمانی صادر نمود و در طی آن گفت گرچه قضات کلیسا آزاد هستند و از طرف کلیسا انتخاب میشوند ولی باید دارای صفات و مشخصات مخصوصی باشند .

۴- همین پادشاه فرمان دیگری برای صاحب منصبان وقضات در بار صادر نمود که بموجب آن قضات در بار حق ندارند در مورد رعایائی که زمین کلیسا را زراعت مینمایند قضاوت کنند مگر اینکه رعایای مزبور سابقاً در املاک دیگر زراعت کرده و برای فرار از پرداخت عوارض جزو تیول کلیسا شده باشند .

۵- در سال ۸۵۸ میلادی اسقفهای کلیسا در **شهر هس** اجتماع کرده بیانیه^۳ی صادر کردند اعلام داشتند تیول کلیسا دارای مصونیت است و کسی نباید بکارهای آنها مداخله نماید .

۶- **شارلمانی** در سال ۸۰۶ میلادی فرمانی صادر کرد و بموجب آن حق قضاوت حزائی و حقوقی کلیسا را در مورد کسانی که مقیم اراضی کلیسا هستند تأیید نمود .

۷- **شارل** سرطاس پادشاه فرانسه بموجب فرمان مخصوصی تصریح کرد که قضاوت سلطنتی غیر از قضاوت اشراف کلیسا است و این سه نوع قضاوت نباید بحدود یکدیگر تخطی کنند .

گمان میکنم دلائل فوق برای اثبات اینکه کلیساها دارای حق قضاوت بودند کافی باشد و بیش از این دلیل نمی آورم .

فصل بیست و دوم

قضاوت اشراف قبل از پایان سلطنت

دومین سلسله سلاطین فرانسه برقرار شد

بعضی از مورخین گفته اند قضاوت اشراف و نجبا با قضاوت تیولی در پایان سلطنت دومین سلسله سلاطین فرانسه یعنی سلسله **کارلوونژین** که اوضاع فرانسه قرین هرج و مرج بسیار بود برقرار شد . این طبقه نیز دچار اشتباه شده اند زیرا قضاوت اشراف و نجبا قبل از این هرج و مرج برقرار گردید نه اینکه نتیجه^۴ هرج و مرج باشد چه آنکه احکام و قوانینی هست که قبل از هرج و مرج ایندوره وضع شده و فحوا^۵ی آنها کم و بیش حاکی از برقراری حق قضاوت اشراف و صاحبان تیول است از اینقرار :

۱- در قانون **باویر** که یکی از قبایل ژرمن بوده اند ذکر شده اگر شخصی یکی از افراد آزاد (غیر غلام) را بقتل برساند خون بهای او را باید به اقوامش بدهد و در صورتیکه مقتول اقوامی نداشته باشد در آن صورت باید خون بها را بصاحب تیول که مقتول در آن میزیسته است بپردازد .

۲- در قانون **آلمانی** ها که یکی از قبایل ژرمن بوده اند ذکر شده هرگاه

شخصی غلام دیگری را بر باید شاکی بایستی نزد ارباب سارق برود و جریمه را از او دریافت کند .

۴- شیلدبر پادشاه اولین سلسله فرانسه در سال ۵۹۵ میلادی فرمانی بمضمون ذیل صادر کرد :

«هرگاه یکنفر یوزباشی^۱ دزدی را در اراضی یوزباشی دیگر و یا در اراضی رعایای ما مشاهده کرد و او را بمجازات نرسانده و بیرون نکرد بمنزله دزد محسوب خواهد شد .»

از این فرمان شیلدبر چنین بر می آید که اراضی یوزباشی ها غیر از اراضی رعایای شیلدبر بوده است این فرمان شبیه فرمانی است که کلوتر صادر کرد و این دو فرمان دارای يك مفهوم است فقط عبارات آن با یکدیگر فرق دارد .

۴- بین پادشاه ایتالیا که مدتی قبل از پایان سلطنت دومین سلسله سلاطین فرانسه برقرار شد فرمانی بدین مضمون صادر کرد :

«هرگاه یکی از افراد ملت فرانک و لمبارد که دارای تیول است از اجرای عدالت امتناع نماید و نخواهد قضاوت کند. در آن صورت قاضی سلطنتی موقتاً این شخص را از حقوق و مزایای تیولی محروم خواهد نمود و در خلال این احوال در تیول او قضاوت خواهد کرد و عدالت را اجرا مینماید .»

۱- استعمال کلیه یوزباشی که يك کلمه ترکی و در زبان فارسی مصطلح است باین جهت بود که در زبان فارسی کلمه بهتری که مفهوم و مقصود مؤلف را برساند پیدا نکرده ام در قرون وسطی مخصوصاً در دوره نخستین سلسله سلاطین فرانسه برای جلوگیری از دزدی سکنه اراضی را به قسمتهای صد نفری تقسیم میکردند و هر قسمتی را به شخصی واگذار و او را فرمانده آن صد نفر میخواندند بر طبق گفته خاورشناسان ایرانیان در ازمنه باستانی افسران گروهان را که فرمانده صد نفری سر باز بودند صدبان میخواندند یعنی فرمانده صد نفر بعد از مفهوم این کلمه را ترکها و تانارها اقتباس نموده و بنام یوزباشی خواندند و مجدداً این کلمه در زمان هجوم مغولها به ایران بازگشت نموده و با همان لحن ترکی معمول گردید کلمه سروان و ستوان که از طرف فرهنگستان برای درجات افسران جزء ارتش که فرمانده ستون و با فرمانده گروهان و بالاخره صد نفر هستند از همان کلمه صدبان اقتباس شده و تحریف گردیده و همچنین کلمه رصبان که چندی قبل برای پایوران جزء شهر بانی تعیین کردند نیز از همین لغت صدبان ریشه میگیرد . مترجم

۵- يك فرمان سلطنتی شارلمانی که در سال ۸۱۳ میلادی صادر شده نشان میدهد که تنها شاه عوارض فردوم را نمیگرفت اعیان و اشراف در املاک خود نیز این عوارض را دریافت میکردند .

۶- يك فرمان صادره از طرف لوئی شکم بزرگ حاکی از این است که هرگاه یکی از دارندگان تیول از اجرای عدالت استنکاف مینمود شاکی باید در خانه او بست نشیند تا وقتی که او را وادار با اجرای عدالت کند .

۷- شارل سرطاس در سنوات ۸۶۴ و ۸۶۱ میلادی دو فرمان صادر کرد و بموجب فرمان اول حق قضاوت صاحبان تیول را تأیید نمود، بموجب فرمان دوم بین تیول خود و دیگران تفاوت قائل شد .

مدارك مذکور در فوق همگی گواه بر این است که قضاوت صاحبان تیول مدتی قبل از پایان سلطنت دومین سلسله سلاطین فرانسه برقرار شد نه اینکه اشراف و اعیان با استفاده از هرج و مرج این دوره قضاوت سلطنتی را غصب کرده باشند .

حالا ممکن است از من بپرسند اساساً خود تیول بموجب چه مدرکی برقرار شد؟ و از من تقاضا کنند قبالهها و بنچاقهای تیول را ارائه دهم و بگویم فلان پادشاه بموجب فلان قباله فلان سرزمین را بعنوان تیول بدیگری وا گذار نمود .

انجام این کار از من ساخته نیست زیرا تیول اولیه بموجب قباله و بنچاق وا گذار نشده بلکه فاتحین بعد از غلبه و تسخیر اراضی دیگران سرزمین متصرفی را بخود اختصاص میدادند و جزو تیول آنها میشد و چون تیول اولیه دارای قباله و بنچاق نبود باین جهت نمیتوانیم اسناد و مدارکی نشان بدهیم که حاکی از برقراری قضاوت صاحبان تیول باشد .

قضاوت اشراف و اعیان نیز بموجب قباله و بنچاق برقرار نگردید بلکه بخودی خود و با تبعیت از تحول اوضاع برقرار شد .

قوانین و احکام عدیده ای که در ادوار بعد راجع بانقالات و یا بخشایش تیول صادر شده نشان میدهد که قضاوت صاحبان تیول ناشی از ذات شیئی بوده یعنی تیول داشتن فی نفسه داشتن حق قضاوت را الزام مینموده است .

خواننده ممکنست باز بر من ایراد بگیرد و بگوید: اگر قضاوت صاحبان تیول در ادوار اولیه تهاجم ملل ژرمن بموجب قوانین مخصوصی برقرار نشده و ناشی از ذات شیئی بوده پس چطور شد قضاوت کلیساها در تیول خودشان بموجب فرامین مخصوص برقرار شد و امروز این فرامین در دست است؟ . . .

جواب این ایراد اینست اولاً کلیساها و جوامع روحانی همانطوریکه با کمال دقت کتب یونانی و رومی و مذهبی را نگهداری کرده و از آفات ادوار جاهلیت قرون وسطی حفظ نموده و بما رسانیده اند همانطور هم قباله‌ها و بنچاق‌ها و فرامینی را که مورد استفاده آنها بود حفظ نمودند و حال آنکه اعیان و اشراف این فرامین را بدون اهمیت فرض کرده و از دست دادند .

ثانیاً واگذاری تیول بکلیساها چون برخلاف اصول و رسوم حکومت آن زمان بود فرامین و احکام مخصوصی لازم داشت همانطور که برقراری قضاوت روحانیان در تیول مربوطه بآنها نیز محتاج احکام مخصوصی بود در صورتی که تیول اعیان و اشراف و تمام آنهایی که ما در فصول قبل بنام **یاوران** خواندیم جزو اصول حکومت آن زمان و یک امر عادی بود و فرمان و حکم مخصوصی را لازم نداشت و همینکه یاوران با پادشاه بجنگ می‌رفتند اراضی متصرفی را با رضایت شاه بین خود قسمت مینمودند و جزو تیول آنها میشد .

باین جهات برقراری تیول اولیه اعیان و اشراف بدون فرمان و حکم مخصوصی بوده است .

فصل بیست و سوم

یک نکته راجع بکلیات این کتاب یعنی چگونگی

ایجاد سلطنت در سرزمین ملل بر طبق نظریه آبه دوس

..... قبل از پایان کتاب سی ام روح القوانین خوب است قدری درباره کتاب **آبه دوس** صحبت کنیم زیرا بین نظریات من و او مرتباً تفاوت و تناقض وجود دارد و در هر جا که او نائل بکشف حقیقت شده

من بهیچوجه حقیقتی ندیدم .

کتاب آبه دوس که در زمان ما منتشر شده خیلی مورد توجه اشخاص واقع گردیده برای اینکه او کتاب خود را باز بردستی نوشته و مضامین آن را طوری تدوین نموده که همه جا فرض و گمان جای حقیقت را گرفته و مؤلف یک سلسله فرض‌ها و تصورات را بنظر خواننده رسانده است و از آنها تصورات و فرضیات دیگری استنتاج میکند تا جایی که خواننده گمان میکند بنسجه حقیقی و منطقی رسیده غافل از اینکه اساس گفته‌های آبه جزو هم و پندار چیز دیگر نیست .

هنر این شخص در نوشتن این کتاب آنست که از بس طولانی است و مطالب فرعی در کتاب خود گنجانده است ذهن خواننده از اصول متوجه فروع شده و عاقبت در آن گیج میشود و چون امثله و شواهد بسیار در آن موجود است برای اثبات نظریه خود تفحصات و تحقیقات زیاد نموده بطوری که خواننده یقین میکند نویسنده نائل بکشف حقیقت شده یعنی چنان می‌پندارد چون راه درازی پیموده بسر منزل مقصود رسیده است .

هروقت کتاب آبه دوس را از نظر می‌گذرانم بفکر آن پهلوان افسانه باستانی می‌افتم که مشتهای او خیلی بزرگ بود لیکن در عوض عضلات بازوهایش بسیار ضعیف و با کوچکترین لطمه‌ئی از پادرمی آمد و هیچ نمی‌توانست از مشته بزرگ و توانای خود استفاده کند .

کتاب آبه دوس هم مثل همان مشته‌های سنگین و سهمگین آن پهلوان اساس و پایه درستی ندارد و بواسطه نداشتن شالوده و اساس صحیح این امر ناچار شده کتاب خود را در سه جلد قطور و خسته کننده بنویسد و از هر طرف برای اثبات نظریه و همی خویش شاهد و مثال بیاورد و حال آنکه اگر بحقایق اوضاع توجه می‌کرد برای اثبات گفتار خود دلائل پیش پا افتاده داشت و تاریخ سیاسی و حقوقی کشور فرانسه باومی گفت «چرا اینقدر جستجو میکنید و راه‌های دور و دراز را پیموده و خود را خسته مینمائید ... همگی شاهد صدق گفتار شما هستیم و اظهارات شما را تصدیق میکنیم» .

فصل بیست و چهارم

دنباله موضوع فصل قبل

آقای آبه دو بس بکلی منکر این است که قبایل فرانک بقهر و غلبه وارد سرزمین گل شده باشند و میگویند اهالی گل که تحت تسلط امپراتوران روم میزیستند از فرانکها دعوت کردند و آنها هم دعوت اهالی گل را پذیرفتند و وارد آنجا شدند و جانشین امپراتوران روم گردیدند.

غافل از اینکه اگر **کلویس** نخستین رئیس قبیله فرانک که به گل حمله کرد با دعوت اهالی آمده بود و مردم با آغوش باز او را می پذیرفتند دلیلی نداشت خونریزی کند و شهرها را غارت نماید و برای **سیاگریوس** صاحب منصب رومی که از طرف امپراتوری روم در گل فرمانروائی داشت یادداشت اتمام حجت بفرستد و اراضی او را تصرف کند.

لیکن آبه دو بس بدون توجه باین جنگ و این خونریزی ها صاف و ساده مینویسد اهالی گل از **کلویس** دعوت کردند و او هم با قبایل خود بگل آمد اگر اینطور بود میبایست بگوید برای چه از او دعوت کردند و چه عللی باعث گردید که نخواستند تحت تسلط امپراتوران روم زندگی کنند و مایل شدند **کلویس** پادشاه آنها باشد و اگر نمیخواستند تحت فرمانروائی رومیان زندگی کنند چرا مستقلا زندگی نکردند و خواهان استقلال نشدند.

یک چیز هست که تا اندازه ای با نظریه آبه دو بس وفق میدهد و آن این است که پس از مظفریت های **کلویس** و بعد از اینکه قسمت مهمی از اراضی گل را تصرف نمود قسمت های دیگر که هنوز بتصرف او در نیامده بود بزودی تحت تصرف او درآمد ولی این تصرفات ناشی از علاقه مردم نبود بلکه علل دیگری داشت که آبه دو بس علل واقعی آنرا نگفته است.

برطبق گفته آبه دو بس این قسمت از گل که هنوز بتصرف فرانکها در نیامده

بود و ناحیه بود اول جمهوری **آرماریک**^۱ که رومیها را از خاک خود رانده و دارای استقلال شدند و در صورت لزوم از فرانکها دفاع میکردند دوم ناحیهائی که تحت تصرف رومیها بود ولی آبه دو بس هیچ ثابت نمیکند که رومیها از امپراتوری روم سرپیچی کرده و فرانکها را بنقاط متصرفی خود دعوت کرده باشند و همچنین ثابت نمیکند چگونه جمهوری **آرماریک** از **کلویس** دعوت کرد و خاک خود را باو تسلیم نمود و باو می معاهده بست.

عجیب تر آنکه آبه دو بس با اینکه بسیاری از وقایع آن عهد را بطور دقت تشریح نموده در خصوص جمهوری **آرماریک** توضیحاتی نمی دهد و حتی مثل اینست که این جمهوری وجود نداشته است تنها چیزی که راجع بتاریخ جمهوری **آرماریک** در کتاب آبه دو بس می خوانیم اینست که در زمان امپراتوری **هونوریوس** امپراتور روم بعضی از قسمت های گل که تحت تصرف رومیها بود شوریدند و جمهوری **آرماریک** را تشکیل دادند ولی این موضوع دلیل نمی شود که جمهوری مزبور تازمان **کلویس** باقی مانده باشد زیرا از زمان **هونوریوس** تا عهد **کلویس** فاصله بسیاری است و از آن گذشته در خلال این مدت کراراً رومیها با اهالی گل جنگیدند و ایالات طاقی را مطیع نمودند.

بهر حال گفته آبه دو بس دایر بر اینست که بعد از فتوحات اولیه **کلویس** و گرفتن مقدار زیادی از اراضی گل جمهوری **آرماریک** و قسمت های که متعلق بر رومیها بود با عشق و علاقه **کلویس** را بسوی خود خواندند و اراضی را باو تسلیم نمودند بسیار مبهم و باز محتاج به توضیحات و دلائل متینی است که یک خواننده چیز فهم آن را بپذیرد زیرا وقتی پادشاهی باقهر و غلبه وارد کشوری شد و قسمت های مهمی از آنرا تصرف کرد منطق جهانگشائی اینطور اقتضا میکند که قسمت های دیگر هم باقهر و غلبه تحت تصرف او در آمده باشد.

باری چون اساس نظریه آبه دو بس غلط است و فرانکها برخلاف تصور او با قهر و غلبه وارد گل شدند هر نتیجهائی که او از نظریات خود میگیرد آن نتیجه نیز

۱ - جمهوری **آرماریک** منطقه ایالت برمانی فعلی فرانسه بوده است مترجم

غلط است یکی از نتایجی که آبه‌دوبس از نظریه خود میگیرد القابی است که از طرف رومی‌ها به کلویس داده شد و میگوید او را رئیس قوای چریک رومی کردند در صورتی که این موضوع مطلقاً پندار خود او می‌باشد. سند تاریخی این موضوع این است که بعد از غلبه کلویس **سن رمی** پاپ روم باو تبریک گفت ولی این تبریک برای سلطنت او بود و معنای دیگری ندارد بهیچوجه او را فرمانده چریک رومی نکردند، معقول نیست معنای صریح و واضح يك سند تاریخی را دور انداخته و معنای خیالی برای آن قائل شویم.

آبه‌دوبس با تبعیت از این فکر (که کلویس با دعوت رومی‌ها به گل آمد) می‌گوید:

آناستاز امپراتور روم کلویس را رتبه کنسولی داد در این موضوع حرفی نیست اما همه میدانند رتبه کنسولی در آن زمان فقط برای مدت یکسال داده میشد بدیهی است برای شخصی مثل کلویس که پادشاه کشور بزرگی چون گل شده بود آنهم رتبه کنسولی برای یکسال امر مهمی نبوده و چندان دلپذیر و مطبوع نبوده است و دلیل این نمیشود کلویس مطیع امپراتور روم بوده باشد.

آقای آبه‌دوبس در کتاب خود میگوید محتمل است امپراتور روم قرارداد مخفی با کلویس منعقد کرده بود که او برای همیشه کنسول باشد ولی من میگویم بهیچوجه چنین مقاوله نامہ مخفی وجود نداشته است زیرا **امر گواردوتور** مورخ معروف کلیسا که از بزرگترین مورخین باستانی است وقتی صحبت کنسولی کلویس را بمیان میآورد هیچ نمیکوید او بر طبق يك معاهده مخفی و یا فرمان علنی برای مدت عمر کنسول شده باشد.

بعلاوه وقتی امپراتور روم کلویس را بسمت کنسولی برگزید او خود عملاً پادشاه فرانسه بود و تمام حقوق و مزایای يك پادشاه را داشت و رتبه کنسولی چیزی بر مزایای او نمیافزود بطوریکه میتوان گفت امپراتور روم برای جلب کلویس از روی ترس او را بمقام کنسولی برگزید، نه اینکه کلویس از این کار رهین منت امپراتور روم شده باشد.

دلیل دیگری که آبه‌دوبس برای اثبات نظریه خود بیان میکند اینست که **ژوستینین** امپراتور روم شرقی از حقوق و مزایای خود در باره سرزمین گل صرف نظر کرد و مقرر داشت حقوق و مزایای او ارثاً بفرزندان کلویس برسد باستناد این دلیل میگوید کلویس بر حسب دعوت رومیها به گل آمد نه با قهر و غلبه.

تاریخ این نظریه موهوم هم اینست کلویس و سایر پادشاهان فرانک عملاً پادشاه گل بوده و تمام مزایا و حقوق سلطنت را واجد شده بودند و ژوستینین که آن موقع امپراتور روم شرقی بود بعنوان اینکه جانشین امپراتوران روم غربی (روم بزرگ) میباشد حتی برای خود نسبت به گل قائل بود زیرا همه میدانند در زمان ژوستینین مدتی بود روم بزرگ سقوط کرده و روم شرقی که خود را جانشین روم غربی میدانست نسبت بایالات روم غربی دعوی حق میکرد اما این دعوی اسمی بود نه عملی و ژوستینین هیچگونه نیروئی نداشت که بتواند این حق را بگیرد یا حفظ کند و یا فرمانروایان مستعمرات قدیم روم را که از آنجمله گل بود دست نشاندۀ خود کند.

بنابراین اعم از اینکه ژوستینین نسبت بسرزمین گل از خود سلب حق مینمود یا نه فرزندان کلویس بعد از او پادشاه فرانسه بودند و تمام حقوق مزایای سلطنت را داشتند.

دلیل دیگری که آبه‌دوبس برای اثبات گفته خود میآورد اینست که: **اسقف‌ها** و کشیشهای گل به کلویس تملق میگفتند و این موضوع دلیل اینست که او را دعوت کرده‌اند ولی هر کس می‌فهمد تملق ناشی از ضعف و ترس است و اگر اساقفه و روحانیان از کلویس نمیرسیدند و یا در قبال او ناتوان نبودند بوی تملق نمیگفتند بعلاوه تملق و ترس روحانیان و کشیشان حتی مورخ بزرگ **امر گواردوتور** بعد از تهاجم و استقرار کلویس در گل بوده و قبل از آن کلویس در گل نبوده تا کسی از او تملق کند.

پس از اینکه بتفصیل آدم کشی‌ها و قتل و غارت‌های او را شرح میدهد ناچار

است بگوید در همه جا دشمنان کلویس سرکوب و پایمال میشدند و کلویس راه خدا رامیپیمود و از جانب خدا نصرت میگرفت .

وقتیکه کلویس دیانت مسیح را قبول کرد روحانیان نفسی براحتی کشیدند زیرا دانستند از آن پس میتوانند بدون خجالت از کلویس تملق نگویند و بعلاوه مسیحیت این پادشاه مزایائی را نصیب روحانیان نمود و بر نفوذ آنان افزود لیکن اگر روحانیان رضایت خاطر حاصل کردند هر مورخی میداند ملت گل در نتیجه جنگها و قتل و غارتها و تغییر حکومت رومی بحکومت ژرمنی مصائب بسیار دید و بدبختیهای زیاد بر آنها وارد آمد .

اگر گفتند آبدوبس درست باشد و اهالی گل و فرمانروایان رومی آنها از کلویس و جنگجویان او دعوت کرده و بطیب خاطر سلطنت او را پذیرفته باشند لازمه اش اینست که تمام رسوم و آداب سکنه گل از بین برود و رسوم و آداب فرانکها جانشین آن گردد ولی همانطوری که هیچ فاتحی نمیتواند کاملاً رسوم و آداب کشورهای مغلوب را تغییر بدهد سلاطین فرانک با اینکه زحمات بسیاری برای تغییر رسوم و آداب سکنه گل کشیدند معذک نتوانستند عادات و اخلاق آنها را تغییر دهند و این موضوع میرساند سکنه گل بطیب خاطر طوق اطاعت فرانکها را بر گردن نینداختند .

من اگر بخواهم مثل آبدوبس قضاوت کنم با سهولت میتوانم قسمت مهمی از حقایق تاریخی را تغییر بدهم و مثلاً ثابت کنم یونانی ها ایران را مسخر نکردند بلکه دوستانه و برادرانه وارد ایران شدند و اگر دلیلی از من بخواهند مثل آبدوبس میگویم بعضی از شهرهای یونان با ایران پیمان بسته بودند ! بعضی از یونانیها در خدمات حکومت ایران بودند ! وقتی اسکندر با ایران آمده همه جا از او استقبال کردند ! و حکام و رؤسای محلی و روحانیان به پیشوا و آمدند ! همانطور که کلویس پس از آمدن به گل لباس رومی پوشید اسکندر هم لباس ایرانی پوشید و کلاه ایرانی بر سر گذاشت پادشاه ایران داریوش بدست خود ایرانیها کشته شد ! که اسکندر زودتر بر تخت سلطنت ایران بنشیند ! ! وقتی که اسکندر مرد زن و مادر داریوش

بر مرگ اسکندر گریه کردند ! و حال آنکه سبب شکست پادشاه ایران شده بود آنوقت این جریانات را که در حین قهر و غلبه واقع شده دلیل دوستی بیاورم و حقایق تاریخی را واژگون کنم و با تمام این دلائل برای اثبات اینکه اسکندر با قهر و غلبه ایران را فتح نکرده است بگویم بعضی از مورخین صدیق و بزرگ گفته اند اسکندر با قهر و غلبه ایران را فتح نکرد مثل آبدوبس مغلطه کرده و جواب دهم مورخین اشتباه کرده اند و آن زمان چاپ وجود نداشت و وقایع ادوار ماقبل با تغییر شکل بسیار بآنها میرسید و آنان هم هر چه شنیده بودند مینوشتند و با این مغلطه فکر ناصحیح خود را ثابت کنم .

چنین است اساس و شالوده کتاب آبدوبس که بعنوان ایجاد سلطنت فرانکها در گل منتشر کرده است .

فصل بیست و پنجم

اصالت نژادی در فرانسه

آقای آبدوبس معتقد است در آغاز سلطنت

۱- اصالت نژادی مذکور در این فصل را نباید با مفهوم اصالت نژادی که در این عصر (قرن بیستم) از طرف بعضی فلاسفه اجتماعی اظهار شده اشتباه نمود ... گرچه منظور مترجم توضیح عقیده فلاسفه اجتماعی عصر حاضر نیست ولی برای توضیح میگویم اینان اصالت نژادی را بدین نحو تعبیر میکنند :

میگویند در بدو تشکیل اجتماعات بشری یکدسته از انسانها رشیدتر و شجاعتر و قویتر و بالاخره نجیبتر بوده اند و اختلاف آنان اعم از اینکه از خانواده محترم و بزرگ یا متوسط یا کوچک یا از هر طبقه و دسته ای که باشند در هر حال بر سایرین رجحان دارند این موضوع را در بدو امر **کنت دو گوبینو** فرانسوی که در نیمه دوم قرن نوزدهم بعنوان مستشار سفارت و وزیر مختاری بایران آمده در کتاب **سه سال در آسیا** تشریح نموده و به نظر خود ثابت کرده است که اصیلترین نژاد بشر آریائی است **نیچه** نیز در این باب بحث نموده تا حدی که زرتشت را انسان کامل میداند و بالاخره در قرن بیستم عده دیگر این فلسفه را تعقیب نموده با اصول **نازیسم** آنرا بمرحله عمل گذاردند و مرام خود را بر این اصل استوار نمودند .

اما از نظر فلسفه اجتماع این موضوع درست نیست زیرا افراط در پیروی از این عقیده موجبات عجب و نخوت را برای صاحبان این عقاید فراهم میکند و لازمه قبول آن آقائی دسته ای و بندگی دسته بقیه در صفحه بعد

فرانک‌ها در فرانسه افراد ملت فرانک بیش از يك طبقه نبودند و در بین آنها اعیان و نجبا وجود نداشت، همه با هم مساوی بودند.

اگر این عقیده را قبول کنیم که سلاطین ما از نژادی هستند که در بین آن اشراف و نجبا وجود نداشته و همه عوام بوده‌اند نه تنها توهین بسلاطین فرانسه می‌باشد بلکه آبه‌دوبس به نژاد و تبار ما نیز توهین نموده است.

بنا بر گفته ایشان رومیها برخلاف فرانکها دارای اشراف و نجبا بودند و رومی‌های گل بسه طبقه تقسیم می‌شدند که طبقه آخری آنها عوام الناس بوده است.

دلیلی که آبه‌دوبس برای اثبات نظریه خود می‌آورد اینست که برطبق قوانین **سالیك** جریمه قتل یکی از افراد ملت فرانک دویست سو بود و از این حیث بین یکتفر فرانکی ثروتمند و یابی بضاعت تفاوتی قائل نمی‌شدند و حال آنکه بین رومیها جریمه قتل برحسب شخصیت و نجابت مقتول تغییر میکرد: جریمه قتل در طبقه اول سیصد سو و در طبقه دوم یکصد سو و در طبقه عوام چهل و پنج سو بوده است برطبق ایندلیل آبه‌دوبس می‌گوید بین فرانکها افراد مردم از لحاظ شخصیت مساوی و همگی جزو طبقه عوام محسوب می‌شدند و حال آنکه رومیها دارای طبقات خواص و عوام بوده و قسمتی جزء طبقه نجبا و دسته دیگر جزء توده محسوب می‌شدند. من تعجب می‌کنم چرا آبه‌دوبس متوجه اشتباه بزرگ خود نشده زیرا این اشتباه بقدری بزرگ است که طبعاً مؤلف باید بدان توجه نموده و آنرا تصحیح

بقیه از صفحه قبل

دیگر است و با اصول آزادی‌وردي و اجتماعی و احترام افکار و عقاید و حتی با فلسفه طبیعی حیات بشر مخالف است...

بهر حال منظور منتسکیو همان اصالت نژادی خانوادگی است که کم و بیش در ایران ما هم مرسوم بوده و هنوز هست و بعضی از مردم می‌بایست می‌کنند و افتخار دارند که از اخلاف فلان خانواده بزرگ هستند و در فرانسه این موضوع یعنی وابستگی به خانواده‌های بزرگ داشتن اجداد معروف خیلی بیش از ایران اهمیت دارد چنانچه بعد از ۱۷۰ سال که از انقلاب کبیر می‌گذرد هنوز بعضی از خانواده‌های فرانسوی بنام فامیل خود می‌بایست می‌کنند و بعضی از بازماندگان لوئی شانزدهم و ناپلئون بناپارت مدعی تاج و تخت فرانسه هستند. مترجم

کند زیرا خیلی غریب است که رومیها در عین تبعیت از فرانکها از لحاظ شخصیت بالاتر از آنها باشند و با آنکه همگی تحت تسلط فرانکها زیست می‌کردند خون بهای یکتفر رومی از يك افسر فرانکی تجاوز نماید و فرانکها رضایت بدهند از لحاظ مزیت و شخصیت مادون رومیها قرار گیرند خاصه آنکه برحسب گفته خود آبه‌دوبس در سایر ملل ژرمن تفاوت طبقاتی وجود داشته و این ملل بعد از اینکه کشورهای دیگر را مسخر نمودند به طبقات مختلف از قبیل اعیان و ملاکین و افراد آزاد و عوام الناس یا بردگان منقسم شدند.

حقیقت اینست که آبه‌دوبس بمفهوم قوانین سالیك توجه کامل نکرده و متن قوانین را بر خلاف واقع فهمیده است و ما اشتباه او را به ترتیب پائین تصحیح می‌کنیم.

برطبق قوانین سالیك جریمه قتل يك نفر از همراهان پادشاه (یکی از یاوران) ششصد سو تعیین شده و نیز برای قتل یکتفر از همراهان که رومی بوده باشند سیصد سو می‌پرداختند و عموماً اینگونه اتباع رومی را که جزء همراهان و اتباع خاصه بودند می‌پیمانان شاه می‌نامیدند.

از این طبقه پائین تر اتباع عادی فرانک بودند که جریمه قتلشان دویست سو بود و از آنها پائین تر از افراد عادی رومی قرار گرفته بودند که یکصد سو خون بها داشتند در صورتیکه مقتول از رومی‌هایی بود که جزء بردگان و یا جزء غلامان آزاد شده محسوب می‌گردید در آن صورت چهل و پنج سو خون بها داشت.

نکته در اینجا است که قوانین سالیك برای فرانک‌هایی که در بردگی زیست نمایند و یا غلامی آزاد شده باشند خون بهائی تعیین نکرده بودند و این دلیل اینست که اساساً فرانک‌ها برده نداشتند و همگی آزاد بودند بهر حال این بود مقررات قانون سالیك راجع بخون بهای فرانکها و رومیها... ولی آبه‌دوبس در ضمن بیان مقررات این قانون اولاً طبقه اول فرانکها را که همراهان خاص پادشاه و یاوران باشند فراموش کرده و سپس افراد عادی فرانک را که دویست سو خون بها داشتند با اشراف طبقه اول رومی که می‌پیمانان پادشاه (مستوفیان) بودند مقایسه نموده

و اینطور نتیجه گرفته که خون بهای اینان سیصد سو بوده پس فرانکها بطور عموم از رومی‌ها پست‌تر بوده اند و عاقبت اینطور تصور کرده که فرانکها از لحاظ طبقات اجتماعی با هم تفاوت نداشتند و دارای اشراف و نجبا نبودند و حال آنکه رومیها از این حیث تفاوت داشته‌اند و بالتبیین دارای نجبا بوده‌اند.

آبه‌دوبس قوانین سالیك را بدون توجه بمفهوم حقیقی آنها شاهد می‌آورد و از ذکر قوانین **بورگونی** چشم‌پوشی مینماید در صورتیکه سلطنت بورگونی‌ها یکی از شاخه‌های بزرگ شجره سلطنتی فرانسه بوده او توجه نمی‌نماید که در قوانین بورگونی برای طبقات مختلف رومیها سه نوع خون بها تعیین شده بود.

اول خون بهای اشراف رومی و اشراف بورگونی، دوم جریمه قتل عادی بورگونی و رومی که من آنها را طبقه متوسط مینامم. سوم خون بهای عوام الناس در بین دولت روم و بورگونی، این قانون بخوبی نشان میدهد بورگونی‌ها نیز مثل رومیها دارای نجبا بوده‌اند اما آبه‌دوبس این قانون را ذکر نمی‌نماید.

آبه‌دوبس چون قائل شده فرانکها دارای نجبا و اشراف نبوده‌اند بسیاری مدارك تاریخی را ندیده انگاشته و هر جا صحبت از نجبا بمیان آمده می‌گوید این القاب صرفاً جنبه نزاکت و تعارف را داشته است و رتبه و درجه خاصی که مزایای مخصوصی داشته باشد نبوده و قوانین معینی در میان آنها وضع نشده است.

در جاهائی که متن احکام و فرامین و قوانین صریح است و ابهام ندارد و بطور مشخص نام نجبا و اشراف برده شده آبه‌دوبس میگوید مقصود از این اشراف همانا نجبای رومی است و اگر دلیلی از او بخواهید می‌گوید بدلیل اینکه فرانکها دارای نجبا نبودند و همگی يك طبقه محسوب میشدند و نیز در جاهائی که نامی از فرانکهای مادون‌تر برده شده و گفته شده فلان دسته از فرانکها پائین‌تر از طبقه دیگر بوده‌اند آبه‌دوبس میگوید مقصود قانون و یا فرمان همانا بردگان فرانکی میباشد.

یکی از این موارد که در آن نامی از فرانکهای نازلتر برده شده فرمانی است که **شیلدر** پادشاه فرانک صادر کرده و در آن نوشته: هر گاه قاضی بتواند دزد

معروفی را دستگیر نماید اگر آن دزد از اشخاص مقتدر باشد باید او را نزد پادشاه بفرستد و چنانچه از طبقه نازلتری باشد در آن صورت قاضی او را در محل بدار بزند. «
عین کلمات لاتینی که در این فرمان بکار رفته اینست که (شاه می‌گوید) هر گاه این دزد **فرانکوس** باشد در آن صورت نزد پادشاه فرستاده خواهد شد و چنانچه **دوبیلیر پرسنا** (یعنی شخصی از طبقه نازلتر) باشد در محل بدار آویخته خواهد شد. آقای آبه‌دوبس میگوید در این فرمان کلمه **فرانکوس** یعنی يك مرد آزاد و کلمه **دوبیلیر پرسنا** یعنی يك رعیت برده و سپس چنین نتیجه میگیرد باستناد این فرمان در گذشته تمام افراد آزاد مستقیماً و شخصاً از طرف پادشاه محاکمه میشدند در صورتیکه رعایای برده را قضات دیگر محاکمه میکردند.

از خوانندگان خواهشمندم دقت کنند و از روی فهم و استنباط خویش قضاوت نمایند آیا من درست میگویم یا آبه‌دوبس؟

من عجالةً بمعنی کلمه فرانکوس کار ندارم و در خصوص کلمه دیگر (دوبیلیر پرسنا) صحبت میکنم که معنی مسلم و محقق آن شخصی از طبقه نازلتر می‌باشد.

همه میدانند در تمام السنه دنیا بزرگی و کوچکی سه درجه دارد از اینقرار بزرگ، بزرگتر، بزرگترین، کوچک، کوچکتر، کوچکترین.

حال اگر بر حسب گفته آبه‌دوبس منظور از فرمان شیلدر مرد آزاد و برده بود در اینصورت صاف و ساده می‌نوشتند آزادگان از طرف شاه محاکمه میشوند و بردگان را قضات دیگر محاکمه مینمایند، هیچ لزومی نداشت بجای کلمه برده جمله شخصی از طبقه نازلتر بکار رود پس وقتی این جمله بکار برده شد لازمه‌اش این است فرانکوس بجای مرد آزاد معنی دیگری داشته که جمله اولی در دنبال آن بنویسند و باین ترتیب فرانکوس معنی يك شخص مقتدر را میدهد و شاه می‌خواسته بگوید اگر سارق دستگیر شده شخص مقتدری بود برای مجازات او را نزد شاه بفرستند و اگر از طبقه نازلتر بود در محل وی را بدار آویزند و فلسفه صدور این فرمان آنست که در بین فرانکها همواره اشخاص مقتدر و گردن کلفت بودند که قضات و حکام محلی نمیتوانستند آنها را محاکمه کنند و ناچار برای مجازات آنها

میایست پادشاه متوسل شوند .

تعبیری که من از این فرمان میکنم با بسیاری از احکام و فرامین دیگر تطبیق مینماید زیرا در طی مواردی که باید مقصرین از طرف شاه مجازات شوند با مواردی که قضات دیگر میایستی تبه کاران را محاکمه نمایند تفاوت دارد.

مقصود من اینست آبه دوس برای اثبات نظریه خود دلائل بر اینکها دارای طبقه نجبا نبوده اند تمام فرامین و احکام را بر طبق تصور خویش تعبیر مینماید و در آنجاهائی که صحبت از طبقه نازلتر در میان است بسادگی و سهولت میگوید آنها رعایای برده و بطور کلی برده بودند در جای دیگر آبه دوس شرح زندگی **لوئی شکم** بزرگ را بر حسب نظریه خود تفسیر می نماید و در آنجا که صحبت از روحانیان در میان است خصوصاً روحانیانی که قبل از رعیت برده بودند و بر حسب فرمان این پادشاه آزاد شدند برای اثبات خود تاریخ را تغییر میدهد.

تگان که شرح زندگی **لوئی شکم بزرگ** را نوشته در تو بیخ و مذمت یکی از روحانیان آن زمان که موسوم بدهبون واسقف شهر **رمس** بوده میگوید : ای هبون امپراطور نسبت بتو بسیار نیکی های زیاد کرد و از بردگی ترا آزاد نمود ولی تو قدر احسان او را ندانستی و اظهار عدم رضایت کردی و انتظارات دیگر داشتی و حال آنکه امپراطور نمیتوانست پس از اینکه ترا آزاد نمود جز و طبقه نجبا در آورد.

این تو بیخ بطور صریح نشان میدهد در زمان **لوئی شکم بزرگ** مملکت بچند طبقه تقسیم میشده که یکی از آنها اشراف و نجبا بوده اند ولی آبه دوس مطلقاً این حقیقت را زیر پا میگذازد و میگوید مقصود تگان از این موضوع آنست که چون هبون اسقف شهر **رمس** بوده لذا بر اشراف و نجبا برتری داشته و بهمین جهت امپراطور نمیتوانسته مزیت دیگری باو بدهد زیرا خود اسقف برتر از نجبا بوده است .

واقعاً بینید آیا منظور تگان اینست؟ و آیا معنی صریح این عبارت چنین است که امپراطور نمیتوانست یک برده را آزاد شده را در سلك نجبا منسلک نماید ؟!

آن معنائی که آبه دوس باین عبارت میدهد و میگوید منظور تگان همانا رجحان روحانیان بر اشراف و نجبا بوده بهیچوجه در این عبارت نیست.

لیکن آبه دوس در پیرو استدلال غلط خود می گوید : این جمله از گفته تگان ثابت می کند در زمان سلطنت فرانک افراد آزاد عرفاً نجیب خوانده می شدند و هر کس آزاد بدینا می آمد یعنی پدر و مادرش برده نبودند ، عادهً نجیب بود .

عجبا ... چون در زمان ما يك عده از کسبه و تجار جزو طبقه نجبا در آمدند و بعلاوه نجابت بنسبت زیادی مفهوم اولیه را از دست داده آیا این امر دلیل بر این میشود که در زمان سلطنت **لوئی شکم بزرگ** هم همینطور بوده است؟
آیا آداب و رسوم این دوره راهمی توان سیر قهقرائی داد و با سیزده قرن قبل تطبیق کرد ؟.

ولی آبه دوس میگوید شاید هبون اسقف شهر **رمس** در بین فرانکها غلام نبوده بلکه در بین ملل دیگر **ژرمن** از قبیل **ساکسونها** و غیره بردگی میکرد و در بین آن ملل افراد مملت بچندین طبقه قسمت میشدند.

بالاخره آبه دوس میخواهد فقط با احتمال ثابت کند بین فرانکها اشراف و نجبا وجود نداشته است ولی این احتمال هیچ در اینجا مورد ندارد بدلیل اینکه در گذشته هر برده ای که آزاد میشد تحت تبعیت قوانین ارباب خود در می آمد چون هبون بعد از آزاد شدن تحت تبعیت قوانین فرانک در آمد این نکته ثابت میکند که وی بین فرانکها غلامی نمیکرده نه بین قبایل **ساکسون** چه در این صورت بعد از آزادی مطیع مقررات و رسوم ساکسونها میگردد .

بهر جهت چون در این فصل من بدیگران حمله کرده ام باید آماده دفاع نیز باشم زیرا ممکنست بمن بگویند چون در زمان سلطنت فرانکها تیول بتدریج از این دست بآندست دیگر منتقل میگردد در فتره نجابت اولیه که مختص یاوران شاه بود از بین رفت دیگر یاوران دارای آن نجابت موروثی و ثابت اولیه نبودند و کم و بیش با افراد عادی یعنی کسبه و کارگران و غیره مخلوط شدند.

این نظریه آقای **والوا** نویسنده عالیمقام معاصر است (قرن هیجدهم) و آبه دوس هم نظریه خود را از ایشان گرفته منتهی این نظریه ساده را بواسطه

ذکر دلائل مہمل خراب کرده است .

ولی بہر حال این نظریہ نباید مورد استناد آبدوبس قرار گیرد زیرا مشارالہ صریحاً میگوید فقط رومیہا دارای اشراف بودند و بسہ طبقہ تقسیم میشدند ولی فرانکہا اصلاً نجبا و اشراف نداشتند اعم از اینکہ بتدریج ضعیف شدہ باشند یا نہ .

اینک من بآقای **والوا** و دیگران پاسخ میدہم تا چگونگی انتقال تیول قدری معلوم شود :

یاوران شاہ کہ صاحب تیول بودند فقط از لحاظ داشتن تیول بدین نام خواندہ نمیشدند و این عنوان را پیدا نمیکردند بلکہ چون یاوران شاہ بودند بآنها تیول واگذار میشد و اگر خوانندگان بمضامین فصول اولیہ کتاب سیام روح القوانین مراجعہ نمایند خواہند دید بر اثر جنگها و غلبہها وغیرہ گاہی تیول یک ناحیہ از دست آنها میرفت و در عوض تیول دیگری نصیب آنها میشد ولی بہر حال خانوادہهای یاوران پیوستہ حق داشتن تیول را واجد بودند و غالباً وقتی نوزادی در یک خانوادہ بوجود میآمد شاہ تیولی را باو واگذار مینمود و بطوری کہ میدانید این تیول نیز بر طبق تشریفات مخصوص و در مجمع عمومی واگذار میگردد .

بہر صورت یکعدہ خانوادہ بودند کہ بواسطہ مزایای خود خویشتن را واجد صلاحیت داشتن تیول میدانستند و بیشتر اوقات صلاح پادشاہان نیز در این بود کہ تیول را واگذار کنند و بعداً عدہ زیادی از افراد آزاد جزو نجبا شدند و صاحب تیول گردیدند همانطور کہ امروز پادشاہان ما مردم رادرسلک نجبا درمیآورند و بآنها مقام و مستمری میدہند.

ولی یک نکته محقق است کہ در دورہ سلاطین اولیہ فرانک محال بود یک بردہ آزاد شدہ بمقام و رتبہ نجابت برسد و بتواند عنوان نجیب را بخود ببندد بہمین جہت است کہ لوئی شکم بزرگ با اینکہ **ہبون** را از بردگی نجات داد و آزاد کرد و او را اسقف شہر رمس نمود معہذا نمیتوانست او را نجیب نماید چہ در این صورت

عموم نجبا را برعلیہ خود میثورانید .

در زمان سلطنت لوئی شکم بزرگ رسوم قدیمہ خیلی ضعیف شدہ بود و بہمین جہت یک بردہ آزاد شدہ مثل **ہبون** بمقام شامخ اسقفی رسید ولی در زمان **شارلمانی** رعایت نجابت خانوادگی بقدری زیاد بود کہ هیچوقت مناصب و درجات را ولو اینکہ درجات روحانی باشد بیکسی از عوام الناس نمیدادند تاچہ رسد باینکہ عنوان بزرگ نجیب و شوالیہ را برای آنها قائل شوند.

درخاتمہ باید اذعان نمود کتاب آبدوبس فصول قابل استفادہ بسیار ہم دارد و نظریات جالب توجہی در این کتاب دیدہ میشود بنا براین اگر اشتباہاتی در آن بنظر برسد باید با دیدہ اغماض نگریست .

درخاتمہ این کتاب از گفتہهای خویش این نتیجہ را میگیرم :

وقتی مرد بزرگ و دانشمندی چون آبدوبس در کتاب خود دچار اشتباہ شدہ

من نیز بیمناکم و میترسم مبدا منہم دچار اشتباہات بزرگی شدہ باشم .

اما در موضوع تیول ... در آغاز سلطنت فرانکها تیول قابل انتقال بود و شاه میتوانست تیولی را از شخصی گرفته به دیگری منتقل نماید ولی این کار از روی هوا و هوس صورت نمیگرفت بلکه در مجمع عمومی ملت بعمل میآمد و همه بچشم خود طرز عمل را میدیدند و علت انتقال را میفهمیدند ولی بعدها همانطور که مناصب پولی شد تیول نیز اتباعی گردید و سلاطین تیولی را که مادام العمر یکسی واگذار کرده بودند پس از چند سال و گاهی بعد از چند ماه از او گرفته بدیگری میدادند.

این موضوع عدم رضایت های بزرگی تولید کرد و موجب انقلابات عدیده شد که مورخین کم و بیش نوشته اند.

این عدم رضایت ها و انقلابات با قتل و شکنجه ملکه برونو پادشاه فرانک شروع شد.

امروز که تاریخ ادوار گذشته را میخوانیم تعجب می کنیم چگونه ممکن است ملکه با عظمتی مثل برونو که شوهر و پدر و برادران و فرزندان شاه بودند و شخصاً هم ملکه با کفایتی بود و خصائل بزرگی داشت، دانشمند و ادیب بود و مورد شکنجه قرار گیرد و با وضع فجیع او را بکشند.^۱

درست است که چون کلوتر مدعی او بود و تاج و تخت فرانسه را میخواست

۱- ملکه برونو پادشاه فرانسه بود و در اثر عللی که مؤلف در همین فصل ذکر میکند بدست اطرافیان خود گرفتار شد مردم فرانسه این ملکه هشتاد ساله را چند روز بدون غذا و آب در زندانی حبس کردند سپس مفصل او را قطع نمودند و در حالی که بدن او آویزان بود سوار شتر کرد و از جلو مردم عبور دادند و چون شتر چیز تازه ای بود (یکی از خلفای عباسی شتر را برای دربار فرانک هدیه داده بود) بیشتر جلب نظر مردم را میکرد پس از اینکه بدن این زن را از نقاطی که مفصل قطع نشده بود به چهار اسب سرکش بستند و اسبها را از چهار جهت مخالف درآوردند بعد از قطعه قطعه کردن بدن برونو و قطعات را در خرمن آتشی سوزاندند و خاکستر آنرا به آب دادند این زن در تمام مدت شکنجه چنان مقاومتی از خود نشان داد که تا کنون نظیرش دیده نشده تمام مدت با کمال نخوت و تکبر اطرافیان را نگاه میکرد و کوچکترین صدا و حرکت و تضرع از او دیده و شنیده نشد.

شکنجه برونو در تاریخ جهان مشهور است و غالباً در آلسنه اروپائی ضرب المثل میباشد وقتی میگویند فلان شخص شکنجه برونو را تحمل کرد یعنی سخت ترین مصائب را بدون شکایت و تضرع تحمل نمود. مترجم

کتاب مئی و یکم

قوانین دوره ملوک الطوائفی فرانکها
و ارتباط آن با تغییرات رژیم آنها

فصل اول

تغییرات در مناصب و تیول

در بادی امر فرمانداران نظامی یعنی

کنتها فقط برای مدت یکسال انتخاب میشدند و پس از این مدت شخص دیگری بجای آنها انتخاب میگردد ولی طولی نکشید که توانستند بوسیله دادن پول دوره حکومت خود را ادامه بدهند و منصب فرمانداری مثل يك متاع تجارتي خرید و فروش میشد.

بیش از دو نسل از زمان کلوئیس^۱ نگذشته بود که مناصب و مشاغل اتباعی شد زیرا بطوری که **گرگوار دو تور** مورخ باستانی مینویسد در زمان سلطنت نواده کلوئیس شخصی موسوم به **پئونئوس** که در شهر **اوکزر** فرماندار نظامی بود پسر خود را با مقداری پول نزد پادشاه فرستاد تا زمامداری او تمدید شود ولی این پسر که بنام **مومولوس** خوانده میشد پول را بنام خود به پادشاه داد و بجای پدر فرماندار نظامی شد.

در این مدت کم سلاطین فاسد شدند زیرا قدرت و منزلت الطاف خود را ندانستند و نمی فهمیدند شخصی که مورد مرحمت واقع شد نباید بدون جهت مطرود و مغضوب شود.

۱- کلوئیس نخستین پادشاه فرانک بود که سرزمین کل را فتح کرد و در آنجا سلطنت تأسیس

نمود مترجم

برونو برای دفع او بوسیله توطئه‌ها و دسیسه‌ها موجب قتل ده نفر از شاهزادگان بزرگ شده بود ولی این جنایات مستقیماً بدست برونو صورت نگرفت و اگر دادگاهی برای رسیدگی باین تبه‌کاری تشکیل میگردید برونو را تبرئه می‌نمود کلوتر مدعی او هم مرد بیگناهی نبود و شخصاً چند نفر از شاهزادگان را کشته بود بعلاوه ملت فرانک چون با اعمال جنایتکارانه ملکه دیگری موسوم به **فردگوندا**^۱ با نظر بی اعتنائی مینگریست عادة میبایستی با اعمال برونو هم همین رویه را پیش گیرد!

پس قتل برونو علل دیگری داشت و آن عدم رضایت اشراف و صاحبان تیول و ارباب مشاغل و مناصب و صاحب منصبان لشکری و کشوری بوده مثلاً برونو معشوقی داشت موسوم به پروتر این مرد املاک و تیول اشراف را از دستشان می‌گرفت بهانه اینکه بخزانة دولت میدهد ولی بمصرف شخص خود میرساند و یا با طرفیان خویش میداد هیچکس بمال خویش اطمینان نداشت و اشراف همواره بیمناک بودند که هستی آنها از دستشان برود.

مردم بر پروتر شوریدند و هنگامیکه در خیمه خود خوابیده بود بضرب خنجر او را از پای در آوردند برونو بسختی انتقام این قتل را کشید آنوقت عدم رضایت شدیدتر شد و مخصوصاً عدم رضایت بین سپاهیان مباشر قتل پروتر بیشتر تولید شد در خلال این احوال **کلوتر** رقیب و مدعی برونو از عدم رضایت مردم و سپاهیان استفاده کرد و فرصت را غنیمت شمرده و توطئه بزرگی بر علیه برونو تهیه نمود و اعمال جنایتکارانه و جنایات برونو را با شاخ و برگ جلوه داد و تبلیغ کرد بطوری که مردم را شوراند تا برونو را محو کنند.

یکی از اعمال مهم کلوتر که در توطئه بر علیه برونو اقدام می‌کرد **وارناشر** بود این شخص بدو شهردار شهر **بورگونی** و در ازای حسن

۱- **فردگوندا** ملکه فرانک است که در جوانی رقیب برونو بوده و یکی از تبه‌کارترین زنان عالم بشمار می‌آمد در کتابخانه ملی پاریس نالار مخصوصی وجود دارد که تمام کتب و اسناد و مدارک مربوط به تبه‌کاریهای این زن مهیب ضبط شده و در دسترس مراجع کنندگان است.

خدمت از کلوتر تقاضا کرد مادام العمر شغلش را از او نگیرد کلوتر هم بعد از غلبه بر برونو این تقاضا را پذیرفت و وارناشر تا وقتی زنده بود این سمت را داشت و همین موضوع برای تصدی شهرداری سابقه شد و از آن بعد شهردارها مادام العمر انتخاب می‌شدند و برخلاف حکام و صاحب منصبان دیگر قابل عزل نبودند.

عواملی که مردم و سپاهیان را بر علیه برونو شورانید همانا محرومیت از املاک بود زیرا آنانی که ملکشان از دست میرفت نمیتوانستند بهیچکس و هیچ مقام شکایت نمایند قوانین آن زمان مقرر داشته بود تیول قابل انتقال است و شاه میتواند از صاحبانش گرفته بدیگران واگذار کند اگر این انتقال و سلب مالکیت برای مصالح ملت و کشور صورت می‌گرفت شاید مورد اعتراض نمیشد ولی چون خدعه در کار بود ظاهراً باین عنوان و در باطن بتفع شخصی از سایرین انتزاع مالکیت می‌کردند یاد را از ای خدمات غیر قابل توجهی بدیگران میدادند تا عاقبت صبر و شکیائی صاحبان املاک سر آمد و با تقویت کلوتر شورش کردند.

مظالم و احجافات برونو را آنطوری که بوده در کتب تاریخ ضبط نکرده‌اند زیرا تذکره نویسان آن دوره از سیاست بی اطلاع بودند و وقایع را روی اطلاعات ناقص خود می‌نوشتند ولی قوانین و مقرراتی که کلوتر بعد از اشغال سلطنت وضع کرد بخوبی نشان میدهد در زمان برونو تیول را از صاحبان آنها می‌گرفتند و موجبات عدم رضایت مردم و اشراف را فراهم مینمودند کلوتر مقرر داشت اشخاصی که در زمان سلاطین گذشته و مخصوصاً در دوره برونو تیول داشته‌اند تیول خود را تصاحب کنند و باینوسیله اشراف را راضی کرد بعلاوه روحانیان را نیز بطرف خود جلب نمود و مزایائی را که برونو از آنان سلب کرده بود مجدداً اعطا کرد و به درباریان قدغن نمود در کارهای روحانیان مداخله نکنند مالیات‌های جدید را ملغی کرد و باج راه را که در زمان برونو برقرار شده بود از بین برد و دستور داد احشام و اغنام سلطنتی را در چراگاه مردم نچرانند.

فصل دوم

اصلاحات مدنی در زمان کلوتر

این بود که مردم از خواب عمیقی بیدار شده‌اند و بفکر افتادند که در امور مدنی مبادرت با اصلاحات کنند نتیجه این توجه این شد که تغییراتی در امور مدنی در زمان کلوتر صورت گرفت و نه تنها اشراف و صاحبان تیول بلکه توده هم از آن اصلاحات بهره‌مند گردید.

تاریخ ازمنه قبل از کلوتر نشان می‌دهد سلاطین فرانک عموماً ظالم و سفاک و بی‌رحم بودند و چپاول امرعادی آنها بود فقط دیانت گاهی از مظلالم آنها جلو گیری می‌کرد زیرا روحانیان با تهدید به اعجاز حواریون و باتکای قوانین مذهبی و عقوبت‌هائی که در مذهب مسیح برای گناهان مقرر بود تا حدی از خود دفاع می‌کردند.

سلاطین فرانک از تکفیر می‌ترسیدند و نمیخواستند از طرف کلیسا تکفیر شوند معینا کارهائی میکردند که مستوجب تکفیر بود شاید تعجب کنید چگونه ملت این مظلالم را تحمل می‌نمود علنش این است که خود ملت هم جماعتی سفاک و ظالم بودند و ستمگری سلاطین در نظرشان جزو امور عادی تلقی میشد و با اینکه قوانین و مقرراتی برای جلوگیری از بیداد و رعایت عدالت وجود داشت لیکن سلاطین به موجب فرامین مخصوصی از اجرای این قوانین جلو گیری میکردند و جریان آنرا متوقف می‌ساختند.

در تاریخ **مروار و تور** دیده میشود چگونه سلاطین فرانک بدون ملاحظه مرتکب قتل میشدند و متهمین را بدون رسیدگی اعدام می‌کردند فرامینی برای سلب حق میراث و محروم کردن وارث و ازدواج دختران تارک دنیا و غیره صادر می‌نمودند ازدواجهای غیر مشروع را تجویز میکردند در زمان کلوتر این اجحافات اصلاح شد مردم را بیجهت نمیکشتند متهم را مورد رسیدگی قرار میدادند بعد مجازات

میکردند فرزندان بعد از مرگ والدین ارث میبردند تمام فرامین که برای ازدواج های نامشروع وضع شده بود لغو شد و هر کس ازدواج نامشروع میکرد و باخواهر یا دختر خود وصلت میکرد بسختی مجازات میگردد.

دوقانون اساسی برای اصلاحات وضع شد که اولی دارای تاریخ و محل وضع می‌باشد و مسلم است که در زمان کلوتر وضع شده ولی دومی چون دارای تاریخ نیست و متمم قانون اساسی اولی است و محل و وضع آن نیز نامعلوم است بعضی‌ها تصور کرده‌اند متعلق بزمان کلوتر است منجمله آقای **بالوز** که مجموعه کاملی از کلیه قوانین قدیم فرانک ترتیب داده متمم این قانون را منتسب به دوره کلوتر می‌داند ولی بدلائل پائین متمم قانون اساسی مربوط به دوره **کلوتر دوم** نوه کلوتر اول است.

۱- در متمم قانون نوشته شده مصونیت‌هائی که از طرف پدر و جدما برای کلیسا وضع شده رعایت خواهیم کرد، چون کلوتر اول مسیحی نبوده رعایت مصونیت کلیسا از طرف کلوتر دوم که مسیحی بوده بنظر می‌آید.

۲- قوانین و مقرراتی که کلوتر اول برای جلو گیری از مظلالم وضع کرد کافی نبود ظلم و اجحافات طوری ریشه دوانده بود که از کلوتر اول در دوره سلطنت **گنتران** هم آثارش باقی بود کلوتر دوم نواده کلوتر اول با وضع متمم قانون اساسی از آن اجحافات تاحدی جلو گیری کرد.

۳- در قانون متمم اشاره شده بعد از مرگ کلوتر اول بساط هر ج و مرج سابق تجدید گردید و آسودگی و آرامش دوره کلوتر اول از بین رفت شکایات مردم شروع شد لذا کلوتر دوم برای رسیدگی بشکایات و جلو گیری از اغتشاش قانون دومی را وضع کرد.

اینها دلائلی است که قانون متمم در عهد کلوتر دوم نوه کلوتر اول وضع شده است.

فصل سوم

قدرت حکام دربار

..... حکام دربار و یا با اصطلاح امروزه وزراء دربار کسانی بودند که از طرف شاه انتخاب میشدند و در زمان سلطنت سلاطین فرانک با مورد اخلی سلطنت رسیدگی میکردند و بمنزله پیشکار خصوصی شاه محسوب میشدند، وظائفشان رتق و فتق امور کاخ سلطنتی بود در امور کشور مداخله نداشتند ولی پس از نهضتی که در زمان کلوتر بوجود آمد وزراء دربار از طرف ملت انتخاب شدند و در امور کشور هم مداخله کردند پس باید بین این وضعیت فرق گذاشت و وزراء دربار دوره قبل از کلوتر را با وزراء دربار زمان کلوتر و بعد از آن اشتباه نکرد زیرا قبلاً وزراء دربار جزو رجال کشور نبودند ولی در دوره‌های بعد وزراء دربار جزو رجال درجه اول کشور محسوب میشدند و در امور مداخلات مؤثر و مستقیم مینمودند.

اولین دفعه انتصاب وزرائی که از طرف ملت انتخاب شدند در زمان کلوتر بعد از آمدن پادشاه رجال و اشراف را جمع کرد بآنها گفت چون در عهد پرنه‌ود فرغوند سلاطین سفاک و ظالم وزراء دربار خودسر بودند و هر چه میخواستند میکردند من مایل نیستم وزراء من با سرنوشت مردم بازی کنند لذا هر کس را مایلید بوزارت انتخاب کنید و چون اعیان و اشراف بعدالت کلوتر اطمینان داشتند گفتند ما وزیر نمیخواهیم شما خود عهده‌دار کارهای وزیر دربار هم باشید.

کلوتر چهار پسر داشت که بعد از او در قسمت‌های مختلف حکومت نشین فرانک سلطنت کردند یکی از این پسر ها بنام **داگوبر** بود که عیناً در انتخاب وزیر رفتار پدر را تقلید کرد و مردم هم بخود او اظهار اعتماد نمودند ولی داگوبر از این اعتماد سوء استفاده کرد و هوسرانی او را بشهوت‌رانی و خونریزی کشانید و مورد تنفر مردم واقع گردید و عدم رضایت شدت یافت تا اینکه قبایل نیمه وحشی **اسکلاو** که اجداد اسلاوهای فعلی باشند و در سرزمین بوهم و مراوی و کرواسی فعلی میزیستند بمشرق گل هجوم آوردند و آنجا را مورد چپاول و یغما قرار دادند

و اشراف و اعیان بواسطه تنفر از **داگوبر** مقاومت بخرج ندادند داگوبر که این وضعیت را دید برای جلب رضایت آنان حاضر شد از سلطنت اوسترازی دست بکشد و قرار گذاشت فرزند خود را بسلطنت آنجا برگزیند و باندازه کافی باو زر و سیم بدهد تا بتواند سلطنت کند و اسقف شهر **کولونی** را به وزارت دربار او انتخاب نماید، با این ترتیب رضایت خاطر اشراف و اوسترازی جلب شد و با او اتحاد نموده اسکلاوها را از مشرق گل راندند.

بعد از مرگ داگوبر پسر دیگرش **کلویس** و زنش **نانچیلد** بنا بر وصیت داگوبر زمامدار شدند داگوبر وصیت کرده بود تا وقتی فرزندم بعد رشد برسد و شخصاً سلطنت کند زنم باید به نیابت کارها را اداره نماید و هر دو جانشین من هستند و آنها را به **آس** وزیر دربار سپرد.

اشراف سرزمین غربی **نوستری** پسر کوچک را بسلطنت پذیرفتند و آگاو وزیر دربار داگوبر و **نانچیلد** زنش توأماً بعنوان وزیر دربار کارها را اداره میکردند.

نانچیلد اموالی را که شوهرش از مردم گرفته بود مسترد کرد و باین وسیله عدم رضایت و شکایت‌های مردم نوستری و بورگونی را تسلی داد و ازین برد اماطولی نکشید که آگافوت کرد و کلویس کوچک هم بزرگ نشده بود **نانچیلد** از اشراف تقاضا کرد **فلو آشاتوس** را بوزارت دربار انتخاب کنند و پس از اینکه این شخص بوزارت دربار رسید و برای جلب قلوب اعیان و اشراف و روحانیان مراسلاتی بآنها نوشت و مواعیدی داد که شغل و مقام و امتیازات آنها محفوظ خواهد بود و برای جلب اعتماد آنها سوگند نیز یاد کرد.

بعد از مرگ **فلو آشاتوس** وزرای دربار با انتخاب منصوب میشدند **فردگر** مورخ معروف که از اهالی **بورگونی** بود به تفصیل در خصوص وزرای دربار صحبت میکند، رسم انتخاب آنان از طرف ملت در **اوسترازی** و **نوستری** و **بورگونی**

۱- مقصود از استرازی سرزمین شرقی گل میباشد که قسمت اعظم فرانسه فعلی است که بنام اوسترازی خوانده میشد و مقر سلطنت داگوبر در این قسمت بود.

۲- مقصود از نوستری سرزمین غربی گل میباشد در قدیم سرزمین غربی گل را نوستری می‌گفتند. مترجم

متداول بوده است زیرا مردم می‌توانستند به کارهای وزرا ایراد بگیرند و از آنها بازخواست کنند ولی در مقابل اراده پادشاه که قدرت موروثی و مطلق داشت نمی‌توانستند چون و چرا نمایند.

فصل چهارم

فهم و کیاست فرانکها را در انتخاب وزراء

دربار باید تحسین کرد

..... برای ما اسباب تعجب است که ملتی دارای پادشاه باشد و پادشاه هم از مزایا و قدرت خود استفاده نماید ولی وزیر او را ملت انتخاب کند ولی فرانکها در ادوار نخستین این کار را می‌کردند و این رسم از رسوم قدیمه ژرمن‌ها ویا اخلاق و غرائز آنها بوده است زیرا بنا بر روایت تاسیت ژرمن‌ها در مورد انتخاب پادشاه بیشتر باصل و نسب و نجابت خانوادگی او نظر داشتند ولی در مورد انتخاب فرمانده و رئیس و وزیر بصفات نیکو و خصائل مرضیه وی توجه می‌کردند این ترتیب باوضع حکومت نخستین سلسله پادشاهان فرانک موافق بنظر می‌آمد که سلطنت موروثی و مناصب وزارت و ریاست انتخابی بوده است. درعین حال سلاطین هم دارای صفات نیک و خصائل مرضیه بودند زیرا اگر فاقد آن می‌بودند ملت نسبت بآنها اطاعت نمی‌کرد و دعوت آنها را بچنگ نمی‌پذیرفت حتی ملت علاوه بر مقام سلطنت سلاطین را شایسته فرماندهی و ریاست نیز میدانست و بهدایت آنان جنگ‌های تهاجمی ویا تدافعی را می‌کردند ولی بعدها که سلاطین بتدریج فاسد شدند و ملت استنباط کرد شایسته فرماندهی و ریاست نیستند وزرائی انتخاب می‌کردند که آنها امور کشور را اداره نمایند.

بهر حال رسم فرانکها قابل تحسین است و ثابت میکند آنان در اداره امور کشور باهوش و مدبر بوده‌اند انتخاب وزراء را بشاه محول نمی‌کردند زیرا می‌دانستند مفاسد بسیاری از آن ناشی میشود، برای نمونه کافی است طرز عمل و

رفتار آربوگاست وزیر والانتینین امپراطور روم را مثال بز نیم وقتی این شخص بوزارت و فرماندهی سپاه از طرف امپراطور انتخاب شد طوری بین ملت و شاه جدائی انداخت که هیچکس نمیتوانست در باب مشاغل مدنی و نظامی باشاه صحبت کند و بکلی رابطه شاه با مردم قطع شد و در واقع امپراطور را در کاخ خود محبوس نمود در صورتی که از طرف ملت انتخاب شده بود این وضعیت پیش نمی‌آمد.

فصل پنجم

چگونه وزراء فرمانده سپاه شدند

تا وقتی که سلاطین فرانک شخصاً زمام ارتش را در دست داشتند و فرماندهی سپاه را بعهده گرفته بودند ملت فرانک در فکر انتخاب رئیس و فرمانده دیگری نبود و شاه را همه کاره میدانست ولی وقتی هرج و مرج در ارتش شدت کرد صلحاء قوم بفکر چاره افتادند و فکر ایجاد فرماندهی واحد و خاتمه دادن بخودسری رؤساء مختلف ارتش قوت گرفت و تشخیص دادند باید فرماندهی واحدی وجود داشته باشد تا همه از او اطاعت کنند و انضباط نظامی را برقرار نمایند آنوقت این فکر باعث شد فرماندهی سپاه را بوزراء واگذار کنند.

پیدایش هرج و مرج علل متعددی داشت که بعضی از آنها را ذکر میکنیم :
در آغاز که کلویس و چهار اولاد او در رأس ملت فرانک و ارتش آنها بودند مظفریتهای زیادی برای این ملت تحصیل کردند سلاطین دیگر هم که شخصاً فرماندهی ارتش را داشتند ملت از آنها اطاعت میکرد اولین پادشاهی که از این قاعده عدول کرد تیبول بود که بواسطه صغرسن و بیماری و ضعف مزاج نمیتوانست عهده دار فرماندهی ارتش گردد بهمین جهت در کاخ خود اقامت گزیده از قشون کشی بر علیه نرسس دشمن فرانکها که در ایتالیا بود امتناع کرد ولی ملت که علاقه مفراطی بچنگ با نرسس و سرکوبی او داشت دو نفر فرمانده از طرف خود علیرغم میل شاه انتخاب کرده به ایتالیا فرستادند و با خصم جنگیدند.

بعد از این پادشاه گنتران که یکی از فرزندان کلوتر بود بفرماندهی

ارتش توجه نکرد و نیز سلاطین بعد از او هم خود را از زحمت فرماندهی ارتش و جنگ رفتن خلاص کردند ولی چون متوجه بودند اعطای اختیارات بیکتفر خطرناک است لذا فرماندهی قشون را بین رؤسا یا دو کپا تقسیم نمودند تقسیم فرماندهی ارتش بین رؤساء متعدد که طبعاً تولید حسادت و نفاق نمود مشکلات زیادی برای فرانکها تولید کرد و انضباط و اطاعت را از بین برد و بجای اینکه ارتش وسیله تهدید دشمنان خارجی شود سپاهیان موجب وحشت و بیم افراد ملت شدند و جان و مال و ناموس مردم دستخوش هوا و هوس آنان میگردد در موقع عزیمت بجبهه بقدری بمردم آزار میرساندند و اموال آنها را میچاپیدند که بغنائم دشمنان توجه نمیکردند.

فرمودات و تور مظالم و اجحافات این ارتش و برادر کشی و خودسری آنان را شرح داده و حتی گنتران هم از رفتار ناستوده ارتش دچار تأثر شده و گفته است: ما نباید امید مظفریت داشته باشیم زیرا ما بکلی عوض شده ایم و ملت آن ملت سابق نیست دیگر نمیتوانیم آنچه پدرانمان بدست آورده اند حفظ نمائیم.

بالنتیجه این وضعیت و هرج و مرج فکر ایجاد فرماندهی واحد را تقویت کرد و وزراء دربار که شاخص تر از سایرین بودند بدو رسیدگی بامور کاخ و اداره امور املاک شاه بدست آنها بود صلاحیت خود را توسعه داده بامور کشور و تیول هم رسیدگی کردند مقام فرماندهی سپاه را هم حائز شده اختیار صلح و جنگ بدست آنها افتاده و همه کاره شدند علت تفویض فرماندهی سپاه بوزراء بیشتر این بود که جمع آوری و استخدام سربازان بیش از اداره کردن آنها اشکال داشت فقط کسانی میتوانند بر طبق دلخواه سربازان را جمع آوری نموده و مسلح کنند که نسبت به تیول اختیارات زیاد داشته باشند و بتوانند صاحبان تیول را وادار بشرکت در جنگ و تهیه سرباز کنند و چون وزیران دربار نسبت به تیول اختیارات زیاد داشتند و میتوانند با وعده پاداش یا تهدید صاحبان تیول را رام کرده مجبور بشرکت در جنگ کنند فرماندهی سپاه بآنان واگذار گردید.

فصل ششم

دوره دوم انحطاط و تنزل سلسله اول

سلاطین فرانک

دوره اول تنزل سلاطین فرانک زمانی بود که اختیارات بدست وزراء دربار افتاد تا جائیکه امور مربوط بجنگ را هم بدست گرفتند در این دوره که بعد از شکست برونو شروع شد گرچه وزراء دربار قدرت بسیار پیدا کردند و در جنگها ظاهراً سلاطین اسماً ریاست سپاه را داشتند ولی پس از ایندوره بتدریج سلاطین حتی شوکت و ابهت ظاهری هم نداشتند و این دوره دومین دوره انحطاط سلاطین فرانک است که از سال ۶۸۷ میلادی شروع شد.

در این سال دوک پین یکی از اعیان اوسترازی بر تنو دوریک و وزیر او تاخت و آنها را شکست داد کمی بعد شارل مارتل یکی دیگر از اشراف نسبت به شیلپرک و وزیر او همین رفتار را کرد جنگهای نوق که منجر به غلبه گل شرقی بر گل غربی شد سبب گردید حکام سرزمین اوسترازی نسبت به سلاطین و اشراف دیگر رجحان پیدا کنند و بهمین نسبت وزراء دربار استرازی هم بر سایر وزراء گل رجحان یافتند بخصوص وزراء دربار خانواده پین که با خانواده سلطنت وابستگی داشتند قدرت وزراء دربار گل شرقی از یکطرف و بمی که از پیدا شدن رقیب داشتند از طرف دیگر باعث جدائی شاه و ملت شد و نگذاشتند مردم بسپولت دسترسی بشاه پیدا کنند حتی زمانیکه وزراء دربار از طرف ملت انتخاب میشدند باز هم وزراء از نزدیک شدن مردم بشاه بیمناک بودند زیرا میترسیدند سود پرستان و توطئه کاران و فتنه انگیزان وجود شاه را آلت اجرای مقاصدشوم خود کنند و در کشور شورش و انقلاب ایجاد نمایند.

در این دوره سلاطین همواره در کاخهای خود میزیستند و تقریباً شبیه بیک زندانی بودند فقط سالی یکمرتبه آنها را بمردم نشان میدادند. در این دوره شاه فرامینی انشا میکرد و احکامی صادر می نمود ولی فرامین و احکام از طرف وزیر دربار الفا می شد همین دوره است که بعقیده تمام مورخین وزراء دربار فرانک

سلاطین حقیقی و پادشاهان بمنزله رعایای آنها بودند و عجیب اینکه در ایندوره علاقه مردم اوسترازی بخانواده پین تا اندازه‌ای بود که یکوقت یکی از کودکان این خانواده را بوزارت دربار **اسموبور** انتخاب کردند و باین ترتیب نه تنها شاهرآ یك هیکل بیروح کردند بلکه وزیر دربار هم آلتی شد که برای او نیز قیم دیگری تراشیدند.

فصل هفتم

مشاغل و مناصب بزرگ و تیول در زمان

زمانمرداری و زرای دربار

چون وزرای دربار باتکای اعیان و اشراف حکومت میکردند ناچار بودند معاضدت آنانرا جلب کنند لذا مشاغل و مناصب بزرگ مادام الحیات باعیان واگذار میشد این رسم بیش از پیش توسعه یافت و تیول هم بتبعیت مشاغل مادام الحیات واگذار میگردد نه فقط مادام الحیات بود بلکه موروثی هم شد و بعد از مرگ صاحب تیول بفرزندان آن میرسید. این نظریه دلائلی دارد:

در پیمان **اندلی گنتران و شیلدبر** متعهد میشوند مشاغل و مناصب تیولی که از طرف پادشاهان سابق باعیان و اشراف واگذار گردیده محترم بشمارند و مادام که زنده هستند دارا باشند و ملکه‌ها و دختران و زنان بیوه پادشاهان حق دارند اموالی که از خزانه دولت دریافت داشته‌اند مادام الحیات حفظ نموده و بموجب وصیت نامه برای ورثه خود بگذارند، این پیمان صریحاً نشان میدهد تیول موروثی هم بوده است.

مارکولف وقایع نگار دربار سلاطین فرانک که وقایع روزانه را ثبت نمیکرده در طی تذکره‌های خود ذکر کرده که پادشاهان تیول و مناصب را مادام العمر با اشراف میدادند و دلیل مسلمی بر این امر است.

در اثر این بخشش ها گاهی دست دولت تهی میماند و عوایدی برای نگاهداری

ارتش نبود آنوقت در صد تغییراتی در تیول برآمدند که عوایدی برای دولت و قشون پیدا شود.

شارل مارتل تغییراتی در تیول داد و تیولهای جدیدی احداث کرد که نباید با تیول قبل از آن اشتباه نمود او با ارتش نیرومندی که باین وسیله تهیه کرد از تجاوز مسلمین ب **خاک فرانسه** جلوگیری نمود.

بهر حال مقصود از ذکر این وقایع این بود که وقتی سلاطین در اثر فساد حکومت و یا بلزوم جلب اعیان و اشراف ناچار شدند مناصب و مشاغل بزرگ را برای تمام عمر واگذار نمایند تیول را هم برای تمام عمر واگذار میکردند.

فصل هشتم

اراضی ملکی و خصوصی چگونه مبدل

به تیول شد

مارکولف مینویسد مردم املاک خصوصی خود را برای اینکه تبدیل به تیول شود بشاه واگذار میکردند و شاه عین آن اراضی و املاک را بصاحبان آن برمیگرداند و صاحب تیول هر ساله از روی محصول املاک خود چیزی بشاه میداد و در عین حال وارث خود را تعیین میکرد که بعد از مرگش عوائد املاک را بشاه بپردازد باین ترتیب ملک خصوصی تبدیل به تیول میشد اما چرا این کار را میکردند؟

نباید تعجب کرد بلکه باید علت آنرا در **سبک** و کیفیت زندگی اشراف و اعیان جستجو کرد.

در ادوار **ملوک الطوائفی** آنهایی که تیول داشتند دارای مزایای خاصی بودند اگر کسی بآنها اهانت میکرد بایستی جریمه گزاف بپردازد مثلاً اگر یکی از یاوران شاه که جزء اشراف و صاحب تیول بود بقتل میرسید قاتل بایستی ششصد سو جریمه بدهد در حالیکه خونبهای دیگران دویست سو بود و خونبهای افراد رومی یکصد سو بود، بعلاوه مزایای دیگری داشتند.

اگر یکی از افراد از طرف دادگاه احضار میشد و از حضور امتناع میکرد

بامر شاه احضار میگردد و اگر باز هم امتناع میکرد شاه دیگر از او حمایت نمیکرد هیچکس او را راه نمیداد، نان و آذوقه باو نمیدادند تا از گرسنگی بمیرد و اموالش را هم ضبط میکردند.

ولی اگر چنین شخصی جزء صاحبان تیول بود این رفتار با او نمیشد و قانون گزاران چنین قضاوت میکردند که شئون او اجازه نداده در دادگاه حاضر شود.

اشخاص عادی که متهم بارتکاب جرمی بودند دستشان را در آب جوش میگذاشتند اگر نمیسوخت متهم را تبرئه میکردند ولی در مورد اشراف و صاحبان تیول چنین رفتاری نمیشد مگر در مورد قتل.

کسی نمیتوانست اشراف را وادار کند در دادگاه بر علیه صاحب تیول شهادت بدهند با اینکه موضوع شهادت در آن عهد کمال اهمیت را داشت افراد عادی که از خدمت سربازی امتناع میکردند فرماندار نظامی آنها را شصت سو جریمه میکرد و مادامی که این وجه را نداده بودند ببردگی و مشاغل پست گمارده میشدند ولی اشراف و صاحبان تیول اگر از خدمت سربازی سرپیچی میکردند بتعداد روزهای غیبت بایستی از خوردن گوشت و شراب خودداری نمایند.

برای استفاده از این مزایا عده زیادی از مردم املاک خود را تبدیل به تیول مینمودند که در سلك اشراف در آیند و از مزایای آن بهره‌مند شوند تا بعد از مرگ هم اموالشان بعنوان تیول بورثه برسد.

این رسم مدت مدیدی رواج داشت بخصوص در دوره هرج و مرج سلسله دوم سلاطین فرانسه خیلی رایج بود زیرا همه احساس میکردند باید جزء طبقه اشراف باشند که حامیان بزرگ و نیرومندی از آنان حمایت کند تا مال و جان آنها محفوظ بماند در دوره سومین سلسله سلاطین فرانسه نیز این رسم دوام داشت ولی از املاک تیول مواظبت کامل نمیشد بخصوص که وقتی تیول به ارث منتقل میگردد وراثت توجه از ملک نمیکردند و مورد احوال و تبذیر واقع میشد تا اینکه وضعیت املاک تیول رفته رفته بد شد بالاخره شارلمانی قوانین و مقررات زیادی برای

توجه از املاک تیول وضع کرد و دستور داد باید از تیول مثل املاک خصوصی مراقبت شود.

باید دانست صاحبان املاک بطور دلخواه تیول را بر املاک اختصاصی ترجیح نمیدادند بلکه برای تحصیل مزایا و اینکه در سایه تحصیل آن مزایا متشخص و متعین میشدند این کار را میکردند.

فصل نهم

چگونه اموال کلیسا تبدیل به تیول شد

در آغاز سلطنت فرانکها در آغاز سلطنت فرانکها در گل عوائد دولتی فقط بمصرف لشکر کشی میرسید چون پیکار و تهاجم جزو امور عادی بود و جنگها تعدد و تنوع داشت اموال غنیمتی جزو عوائد خزانه میشد ولی بعدها عوائد دولتی بمصارف دیگری رسید و خزانه دولت تهی شد بطوریکه شیلپر یک نوه کلویس دریکی از نطق‌های خود شاکی است خزانه تهی شده و اموال را به کلیساها بخشیده‌اند و عزت و جلال متعلق به کشیشان است شکایت سلاطین باعث شد که وزرای دربار بجان روحانیان و ارباب کلیسا افتادند و در صدد تصرف اموال آنها برآمدند تا حدی که ایندفعه صدای کشیشان بلند شد.

پین پادشاه گل شرقی برای ورود به گل غربی این موضوع را بهانه کرد و گفت کشیشان مرا برای حمایت خود و دفع شر وزرای دربار دعوت کرده‌اند! و چون بهانه او این بود نمیتوانست اموال کلیسا را تصاحب کند از طرفی اطرافیان خواهان تحصیل ثروت بودند و از جنگ غنائمی میخواستند پین هم برای تسکین حرص آنان اموال اشراف و نجای گل غربی را تصاحب کرد و پس از پایان جنگ بمعاضدت روحانیان و کشیشان قدرت خود را بسط داد. بعد از پین پسرش شارل مارتل

۱- پادشاهان گل شرقی با روحانیان رفتار خوبی داشتند و در آنجا به روحانیان خوش میگذشت آنها نیز زهد و تقوای سلاطین را تقدیر میکردند حتی بعضی از سلاطین شخصا مقامات روحانی را اشغال میکردند و با آنها میگفتند چون مادر سلك شما هستیم شما را آزاد نخواهیم کرد. مترجم

اسلوب قدیمی تیول را بهم زد و چون دید خزانه دولت تهی است و قسمت عمده املاک مادام العمر به اشراف و نجبا واگذار شده، سهم بزرگی هم در عهد پدرش به روحانیان داده شده و ثروتها اعتدال ندارد روحانیان دائماً هدایا و اموال موقوفه را از مردم میگیرند اموال کلیسا را گرفت و برای دفعه دوم تیولی ایجاد کرد که شامل اموال کلیسا هم شد.

فعل دهم

ثروت روحانیان

روحانیان خیلی ثروتمند بودند اموال زیاد نصیب آنها میشد بطوری که در طی ادوار تاریخی فرانسه چندین مرتبه ثروت تمام کشور بدست آنان جمع شد ولی آنچه که سلاطین و اشراف به روحانیان و کلیسا میبخشیدند با عناوین و وسائل مخصوصی از چنگ آنها بیرون میآوردند.

علاقمندی بمذهب باعث شد در دوره سلسله اول سلاطین کلیساهای بزرگی ساخته شود و بانیان برای حفظ کلیساهای اموال زیادی وقف مینمودند ولی بعداً کشور گشایان اموال کلیسا را تصاحب نموده و به اطرافیان خود میبخشیدند و یا برای فرزندان خویش میگذاشتند.

در زمان هجوم **نورماندها** کشیشان زیاد مورد اذیت و آزار قرار گرفتند و اموال آنها بتاراج رفت زیرا نورماندها در عهد شارلمانی صدماتی دیده بودند آن پادشاه بتهای آنها را درهم شکست و آنها را بدین مسیح دعوت نمود تصور میکردند محرک آن آزارها و صدمات کشیشان بوده اند در این عهد تقریباً تمام کلیسا از بین رفت و کشیشی باقی نماند که دعوی اموال کند مع هذا در دوره سلسله سوم سلاطین فرانسه باز در اثر علاقه سلاطین و اشراف و مردم بمذهب ارباب کلیسا دارای ثروت شدند منتهی اشخاصی که در کمین این اموال بودند مثلاً اگر فلان پادشاه یا نجیب زاده اموال خود را در موقع مرگ بکلیسا میداد فرزندش از چنگ روحانیان در میآورد باین جهت بین اشراف و روحانیان اختلاف بسیار روی داد گرچه گاهی کشیشان

بفکر حامی میفتادند و از فلان دوك یا فرماندار كمك میخواستند و او هم مدتی حمایت کشیشان را میکرد لیکن دوامی نداشت سرانجام خود او در پایان بفکر ضبط اموال کشیشان افتاده از دست آنها میگرفت.

در عهد بعضی از سلاطین سلسله سوم که علاقه به نظم و امنیت داشتند روزگار کشیشان خوب بود ولی در دوره بعد باز اموال کلیسا مورد یغما قرار میگرفت.

وقتی **کالون** سنگت اول بنای مذهب پروتستان را گذاشت تمام ظروف و آلات و ادوات سیم و زر کلیسا را سکه زدند و در موارد دیگر قباله و بنچاقهای املاک آنها را میسوزاندند و اموال کلیسا را دست بدست گرو می گذاشتند و دست کشیشان بجائی نمیرسید.

بالنتیجه کشیشان در ادوار مختلف اغلب اموال زیادی بچنگ آورده و از دستشان میگرفتند و مجدداً اموال بیشتری بدست میآوردند.

فعل یازدهم

وضع اروپا در زمان شارل مارتل

شارل مارتل برای ضبط اموال

کلیسا با عوامل مساعد چندی مصادف شد و باین واسطه از داد و فریاد و اعتراضات آنان بیمی نداشت.

اول آنکه سپاهیان وی او را دوست میداشتند و از نتایج اقدامات شاه نیز نسیبی میبردند.

دوم آنکه خود حامی مسیحیت بود و با جنگهای معروف خود جلو تجاوز مسلمین را گرفت.

سوم آنکه پاپ احتیاج مبرمی بدوستی او داشت و با مخالفت شدید لمباردها مواجه شده بود دوستی پادشاه مقتدر فرانک برایش لازم بود بهمین جهت **گرگوار سوم** در سال ۷۴۱ میلادی سفیر فوق العادهئی بدربار شارل مارتل فرستاد زیرا

برای مقهور کردن لمباردها و تحکیم اساس سلطنت و محتاج بدوستی و مساعدت شارل بود .

عدم رضایت روحانیان و کشیشان ضبط اموال آنها باعث شد که در سال ۸۵۸ میلادی اسقف شهر **اورلئان** موسوم به **سن اوشر** در عالم معراج روحانی منظره‌ئی را مشاهده کند .

این منظره موجب حیرت سلاطین و حکام آن زمان شد و تمام کشیشان فرانک در شهر **رمس** جمع شده صورت مجلسی تهیه کردند و برای **لوتی لوژرمانیک** فرستادند زیرا لوتی بقصد تاراج و تظاول اموال کلیسا وارد فرانک شده بود .

منظره معراج روحانی **سن اوشر** عبارت از این بود که بآسمان پرواز کرده و شارل مارتل را میبیند در طبقه پائین جهنم میسوزد علت این مجازات را از **حواریون** که حضور داشته‌اند میپرسد میگویند بعلت غضب اموال کلیسا است و حتی گناه تمام اشخاصی که در اموال کلیسا نصیبی برده‌اند به گردن شارل است و او باید قبل از روز جزا سزای گناهان خود را ببیند .

کشیشان در ذیل صورت مجلس این منظره توضیحات پائین را نیز علاوه کردند . پدر شارل مارتل برخلاف فرزند ناخلف خود با کلیسا بعدالت رفتار می‌کرد و اموال کلیسا را از غاصبین گرفته مسترد نمود و مقرر کرد هر کس اموال کلیسا را در دست دارد دوازده دینار بحساب هر خانوار بکلیسا پردازد و همچنین **شارلمانی** با کلیسا بعدالت رفتار کرد و در اموال کلیسا دخل و تصرف ننموده و به بازماندگان خویش نیز این توصیه را کرد که با کشیشان بهمین ترتیب رفتار کنند .

توضیحات کشیشان درست بود **پپن** همین رویه را داشت حتی امر کرد خانه‌های کشیشان و صومعه‌ها را مرمت کنند همچنین در مورد رفتار شارلمانی نیز صحیح بود زیرا او در سال ۸۰۳ میلادی در شهر **اکسلاشابل** در مورد اموال کلیسا فرمانی صادر کرد که از دخل و تصرف مصون باشد و از جانشینان خود این تقاضا را کرد لوتی شکم بزرگ هم بر طبق فرمان و وصیت شارلمانی رفتار نمود ولی بعد از

او فراموش شد تا حدی که امراء و حکام در حوزه حکومت خود و بر طبق اراده شخصی استقفا را از صومعه‌ها و کلیساها اخراج میکردند .

کلیسا و اموال آن برای کشیشان موروثی شد و از پدر به پسر میرسید امراء هم توجهی بنگاهداری کلیسا نمیکردند و بعضی از کشیشان وسائل انجام شاعر مذهبی را از کلیسا برداشته و بجای دیگر میرفتند تا در عهد شارل طاس در ۸۶۸ میلادی فرمانی صادر شد که نماینده شاه میتواند در صوامع و کلیساها به تفتیش پردازد آنوقت دخالت درباریان در امر کلیسا رسمی شد .

برای استرداد املاك و اموال کلیسا مقرراتی وجود داشت ولی سلاطین و امراء توجه نمیکردند .

پاپ در سال ۸۶۵ کتباً کشیشان را ملامت میکرد چرا طبق مقررات در صد احقاق حق خود بر نمی‌آیند کشیشان جواب دادند با اقدامات و اظهارات ما ترتیب اثر داده نمیشود کشیشان به **شارل طاس** نامه نوشته و مقررات را خاطر نشان کردند و استرداد املاك کلیسا را خواستند ولی شارل ترتیب اثر نداد .

مشاجره و اختلاف کلیسائیان و حکومت دوام داشت تا وقتی که نورماندها بسرزمین فرانک هجوم آوردند و همه چیز روحانیان را از دستشان گرفتند و به اختلافات حاتم دادند .

فصل دوازدهم

وضع باج مخصوص برای کمک به کلیسا

باج مخصوصی که پپن مقرر داشت غاصبان تیول کلیسا پردازند مواجبه با مشکلاتی شد و عملاً بکلیسا کمکی نکرد آنوقت ناچار شد مقررات دیگری وضع کند **شارل مارتل** هم اموال کلیسا را بین نجبا و سران سپاه قسمت کرد تا زمان شارلمانی نیز این وضعیت باقی بود شارلمانی نمیتوانست این اموال را مسترد کند زیرا از طرفی سپاه و لشکر محتاج بود و از طرفی متدین بود و مایل نبود بواسطه فراهم نبودن وسائل مالی وضعیت صوامع و کلیساها

بد باشد لذا مقرر داشت آنانی که اموال کلیسا را بعنوان تیول دارند باید عوارض و یا باج مخصوصی بپردازند نتیجه این قانون آن شد که غصب اموال کلیسا مسلم گردید و در ادوار بعد مدرک ادعای روحانیان شد بعضی از مورخان گفته اند وضع باج کلیسا مربوط بزمان قبل از شارلمانی بوده ولی دلائل خود آنها برخلاف منظورشان میباشد زیرا چندین قرن قبل از شارلمانی اساسنامه کلوتر مقرر میداشت نباید از اموال کلیسا باج و مالیات گرفت این اساسنامه ثابت میکند نه فقط کلیسا باج نمیگرفته بلکه باج میداده که چنین قانونی برای معافیت آن وضع شده است بعد از آن در صورت مجلس شورای مذهبی شهر **ماکون** که در ۵۸۵ میلادی منعقد شده اسم مالیات و باج را در مورد کلیسا میثنویم این صورت مجلس نیز نشان میدهد کلیسا قبلاً مالیات میداده و از تاریخ انعقاد شورای مذهبی ما کون دیگر پرداخته است .

و اما اینکه کلیسا از دیگران بعنوان باج یا مالیات یا کمک خرج یا مستمری چیزی دریافت میداشته در این مورد باید دانست روحانیان در تمام ادوار مردم را بدادن مستمری تشویق مینمودند لیکن جنبه قانون و الزام نداشت بلکه دوستانه و اخلاقی بود وقتی پین مقرر داشت به کلیسا باج بدهند چون قانون بی سابقه‌ئی بود با مقاومت و نفرت شدید اشراف و نجبا مواجه شد بخصوص که خود پین نمیداد ولی شارلمانی خود مقدم تراز همه بکلیسا باج داد و مقرر داشت تمام املاک تیول او بکلیسا باج بدهند باین جهت عده زیادی از اشراف به تبعیت پادشاه عوارض کلیسا را پرداختند لیکن توده رغبت کاملی نداشت و نمیخواست برخلاف منافع خود به کلیسا باج بدهد آنوقت در يك سال قحطی شورای مذهبی در سال ۷۹۴ در **فرانکفورت** صورت مجلسی تدوین و امضا گردید که مفادش این بود :

«علت قحطی این است که بسیاری از خوشه‌های گندم خالی و ثمر نداشته اند و صدای شیاطین شنیده شده که گندم‌ها را خورده اند و میگفتند چون صاحب املاک و مزارع مستمری کلیسا را نداده اند ما گندم‌ها را خورديم .»

از آن پس مقرر شد عموم مردم به کلیسا باج بدهند و مالیات مخصوصی وضع شد که تمام ب صندوق کلیسا میپرداختند وضع این مالیات نیز با مقاومت توده مواجه

شد زیرا پرداخت این مالیات سربار عوارضی بود که بر طبق قوانین کشوری مردم بر عهده داشتند^۱.

باین جهت با کمال عدم رضایت میدادند حتی بعد از مرگ شارلمانی هم این عدم رضایت وجود داشت تا در زمان لوئی شکم بزرگ مردم حاضر شدند یکجا مبلغی بپردازند و از دادن عوارض بطور مستمری معاف شوند ولی نه لوئی قبول کردند فرزندش **لوئر** و خواه و ناخواه عوارض بکلیسا پرداخت شد .

از آنچه گفتیم این نتیجه بدست میآید که وضع باج و عوارض کلیسا در زمان **شارلمانی** صورت گرفت و علتش این بود که شارلمانی شخصاً مسیحی متدین بود و برای تظاهر و ریاسیاست با کلیسا کمک نکرد بلکه ایمان داشت، شارلمانی پادشاه بزرگی بود میخواست کشورش قرین نظم باشد و کارهای افراد مردم رونق داشته باشد بهمین جهت برای مالیات کلیسا مصارف مخصوصی معین کرد دستور داد این عوارض را چهار قسمت کنند يك قسمت را صرف احداث کلیساهای جدید و مرمت کلیسا، های سابق بنمایند قسمت دوم را بمصرف کشیشان برسانند قسمت سوم صرف معاش روحانیان شود قسمت چهارم برای فقرا و مستمندان مصرف گردد . برای اینکه اجزافات جدش شارل مارتل را جبران کند وصیت کرد اموال منقول او را سه قسمت متساوی کنند دو قسمت آنرا بین ۲۱ مرکز روحانی امپراطوری پنهانورش تقسیم نمایند و هر يك از آن قسمت‌ها بین مرکز حوزه روحانی و اساقفه تابع آن تقسیم شود يك ثلث دیگر از اموال را بچهار قسمت کنند ، يک ربع آنرا بفرزندان و نوه‌های خود تخصیص داد، سربع دیگر را نیز مخصوص روحانیان و خیرات و مبرات نمود، رویه او نشان میدهد که در عین خیرات منظورش نظم و ترتیب کشور نیز بوده است.

۱- پرداخت مالیات بد روحانیان در مذهب یهود سابقه داشت ولی جزو اصول سیاسی بود. یهودیان غیر از آن چیز دیگری نمیپرداختند در اسلام نیز آنچه که مردم میدادند همان بود که بیت المال را تشکیل میداد اما در مذهب مسیح که حکومت و مذهب از هم تفکیک شد مردم يك مالیات بدو ات میدادند و يك مالیات هم به کلیسا . مترجم

فصل سیزدهم

انتخاب اعضای روحانی در حوزه‌های

کشیشان و صومعه‌ها

..... وقتی کلیساها گرفتار فقر و فاقه شدند سلاطین به کشیشان توجه نکردند و انتخاب اعضای روحانی را بخود روحانیان واگذار کردند و از توقعات و زحمات این کار فراغت یافتند و در اثر این وضعیت حاکمیت کلیسا در حوزه خود مسلم شد و در واقع تعویضی بود که بجای املاک کلیسا بآن تفویض گردید بر طبق این رویه **لوئی شکم بزرگ** ملت روم را در انتخاب پاپ آزاد گذاشت و آزادی انتخابات را در مورد **واتیکان** مقر پاپ و حوزه‌های روحانی رعایت نکرد.

فصل چهاردهم

تیول در عهد شارل مارتل

شارل مارتل جد شارلمانی اموال کلیسا را ضبط کرد و بدیگران بخشود و قسمتی را بعنوان تیول مادام‌العمر واگذار کرد و قسمتی را برای همیشه بعنوان تیول داد که بین فرزندان صاحبان آنها تقسیم میشد و قسمتی را هم بعنوان ملک شخصی بدیگران واگذار کرد زیرا صاحبان آنها جزء طبقه مردمان آزاد و پشاه خدمت میکردند در جنگ‌ها شرکت می نمودند بهمین جهت این املاک را شاه بعنوان ملک شخصی بآنها میداد.

فصل پانزدهم

دنباله موضوع

..... چون اموال کلیسا در عهدی مبدل به تیول و تیول در عهدی مبدل باموال کلیسا میشد صاحبان این دو نوع ملک خصوصیات یکدیگر را کسب کردند و اموال هم‌مقررات مربوط بهم را دارا شدند ارباب کلیسا مثل صاحبان تیول دارای

افتخارات مخصوصی شدند و چون حق قضاوت همواره بداشتن تیول توأم بود ارباب کلیسا نیز مثل اشراف دارای حق قضاوت شدند.

فصل شانزدهم

اختلاط وزارت دربار با سلطنت

در پایان سلطنت سلسله اول سلاطین فرانسه (**مروونزین**) وزراء دربار دارای قدرت زیاد و سلاطین فقط اسمی بیش نبودند زیرا وزرای دربار از طرف ملت انتخاب میشدند اما سلطنت موروثی بود و چون ملت همواره علاقه‌مند بود پادشاه از خانواده سلطنتی انتخاب شود وزراء دربار اگر می‌خواستند بمیل خویش پادشاهی را بر تخت بنشانند بتمایل ملت از همان خانواده مروونزین انتخاب میکردند.

چون ملت بسلطنت و پادشاهی وقع میگذاشت **پین** بفکر افتاد این دو عنوان را باهم مخلوط کند و بتقع خویش استفاده نماید فکر **پین** عملی شد و در آغاز سلسله دوم سلاطین فرانسه شغل وزارت دربار و سلطنت با هم مخلوط شد و ملت وزیر دربار را همواره از خانواده سلطنتی که خانواده **پین** بود انتخاب می کرد سلطنت نیز در خانواده **پین** موروثی شد تا وقتی که **شارلمانی** نواده **پین** بسلطنت رسید و بمناسبت عظمت و اقتدار او دومین سلسله سلاطین فرانسه بنام **کارلو و نرین** نامیده شد و اغلب مورخین **شارلمانی** را سر سلسله **کارلو و نرین** می‌دانند.

چون **پین** اساساً از خانواده مروونزین نبود و غاصب تخت و تاج بود **گوانت** مورخ معاصر می‌گوید پاپ هر گز رضایت نداد سلطنت از خانواده مروونزین بخانواده **پین** منتقل شود بدلیل اینکه اینکار برخلاف عدالت بود ولی این مورخ درستکار دارای قلب صاف و پاک است و تاریخ را از دریچه احساسات خود مینگرد و حال آنکه نمیتوان تاریخ را با احساسات شخصی تغییر داد حقیقت اینست که بعد از فتح **دوک دو پین** جد خانواده **پین** خانواده مروونزین سلطنت نداشتند و وقتی **پین** تاج سلطنت بر سر گذاشت فقط زینت سلطنت را بر تن نمود و چیزی بر مزایای

او افزوده نشد و در واقع انتقال سلطنتی نبود تا پاپ رضایت ندهد بعضیها تاجگذاری پپن را بمنزله انقلاب تلقی کرده اند در صورتیکه نتیجه انقلاب بود و بعد از آن هیچگونه تغییری در شئون زندگی فرانسیها پیدا نشد.

انقلاب واقعی در آغاز سلطنت سومین سلسله سلاطین فرانسه وقتی که **هوک کاپه** بر تخت نشست صورت گرفت زیرا رژییم هرج و مرج اواخر سلسله دوم برژییم سلطنتی تبدیل شد و تیول بزرگی بسلطنت ضمیمه گردید و قسمت اعظم اشراف و نجبا و صاحبان تیول طوق اطاعت شاه را برگردن نهادند و هرج و مرج از بین رفت.

فصل هفدهم

رسم مخصوص انتخاب سلاطین کارلوونترین

وقتی پپن

نزدیک مرگ بود پسران او **شارل و کارنومان** در کلیسا تقدیس شدند و روغن مقدس روی پیشانی آنها مالیده شد اشراف فرانسه عهد کردند هیچکس را جز از خانواده پپن بسلطنت انتخاب نمایند.

فرانکها همواره پادشاهان را از خانواده سلطنتی انتخاب میکردند ولی وقتی سلطنت بسلسله دیگری منتقل شد این رسم قدیمی و مقدس از بین رفت و از قید آن آزاد شدند.

پپن دردم مرگ با حضور اشراف و روحانیان در شهر **سن دنیس** دو سال ۶۷۸ بر حسب اختیارات پدری و تمایل وجود ملت کشور خود را بین این دو پسرش تقسیم نمود و این ترتیب ثابت میکند ملت حق داشته پادشاه انتخاب کند بشرط اینکه از خانواده سلطنتی باشد در تمام دوره سلسله دوم سلاطین فرانسه این رسم جاری بود شارلمانی هم بموجب وصیت نامه امپراطوری خویش را بین سه فرزندش تقسیم نمود و توصیه کرد در صورتی ملت با انتخاب اولاد یکی از فرزندان او بسلطنت موافقت کند عموهای او نباید مخالفت کنند **لوئی شکم بزرگ** نیز عیناً بهمین ترتیب وصیت کرد و کشور را بین فرزندان خود تقسیم کرد. **لوئی الکن** وقتی

پادشاه شد در ضمن سوگند وفاداری به کشور و ملت خود گفت: «من بیاری خداوند بزرگ و تمایل ملت بسلطنت انتخاب شده ام سوگند یاد مینمایم که همواره حامی ملت و حافظ کشور باشم».

نه تنها سلاطین سلسله دوم بلکه کشورهای که بعد از تجزیه امپراطوری شارلمانی بوجود آمدند این رسم را داشته و رژییم آنها در مورد انتخاب شاه باین ترتیب بود که با تمایل ملت از بین خانواده سلطنتی شاه را انتخاب مینمودند مثلاً در سال ۸۹۰ در شهر **والانس** یکی از ایالات کنونی اسپانیا جوانی موسوم بدلوئی را بسلطنت سرزمین **آرلس** انتخاب کردند و علت آن این بود که از خانواده سلطنتی بود پادشاهان عهد او نیز وی را برسمیت شناخته بدربارش سفیر فرستادند.

فصل هیجدهم

شارلمانی

شارلمانی یکی از سلاطین بزرگ دنیا بود. اصلاحات بزرگی کرد که هرگز از صفحات تاریخ محو نمیشود این پادشاه از اجحاف اشراف و نجبا به سایرین ممانعت کرد شارلمانی اختیارات دولت را تعدیل نمود زمام امور در دست خودش بود و اشراف را همیشه مشغول میکرد و بجنگ میکشاند که هوای سلطنت نکنند پسران خود را طوری تربیت کرد که از توطئه خودداری نموده و آلت اجرای مقاصد او باشند و مقررات خوبی وضع و اجرا کرد شارلمانی نابغهائی مآل اندیش بود قبلاً عوامل فساد را از بین میبرد که زیرستان او بهانه برای مقاصد خویش نداشته باشند و نتوانند سهل انگاری و عذر تراشی کنند بطوریکه شیوه سلاطین بزرگ است مقتصرین را تنبیه میکرد ولی از عفوهای بموقع هم دریغ نمینمود نقشه های او در عین حالی که وسیع بود با نهایت سادگی اجرا میشد بداینجهت کارهای بزرگ را با سهولت انجام میداد و بر مشکلات فائق می آمد.

شارلمانی همیشه در کشور پهناور خود گردش میکرد و هر نقطه ای را محتاج بدصلاح میدید در آنجا توقف میکرد اولین پادشاهی بود که تشخیص داد پایتخت

پادشاه اگر متحرك باشد بهتر از آنست که دريك نقطه ثابت بماند این پادشاه از مخاطرات نمیرسید و در عین حال از مخاطرات بی‌ثمر پرهیز مینمود و با مهارت کامل از توطئه اطرافیان جلوگیری میکرد .

شارلمانی اخلاق ساده‌داشت و بسادگی زندگی میکرد و مایل بود با اطرافیان خویش زندگی کند .

تنها ایرادی که به او گرفته‌اند اینست که زن‌ها را خیلی دوست میداشت ولی پادشاهی که اینهمه مشاغل سنگین را بر عهده داشت محتاج تفریح است و باید مغزش را تسکین دهد و برای روز بعد آماده باشد بنابراین از این رویه شارلمانی میتوان صرف‌نظر کرد .

این پادشاه درمخارج رعایت اعتدال رامیکرد و املاک خود را با دقت مواظبت و نگهداری می‌نمود و هر مسئول خانواده باید طرزخانه داری و عقل معاش را از او یاد بگیرد .

شارلمانی ثروت زیادی بهم زد ولی از راه عدل و انصاف بود زیرا در جمع آوری عوائد خویش دقیق بود حتی دستور میداد علف‌های هرزه باغ و تخم‌مرغ‌های او را بفروشد از فرامین و مقررات او برمی‌آید مردی منصف و عادل بوده است زیرا ثروت قبایل وحشی تاتار و هون را بین ملت قسمت کرد و کمک بزرگ به ازدیاد ثروت ملی نمود .

فصل نوزدهم

دنباله موضوع فصل قبل

شارلمانی و جانشینان نسل دوم و سوم او که کشور پهنای داشتند می‌ترسیدند اشراف و امراء را بحکومت ولایات دوردست بفرستند باین جهت مراکز روحانی بوجود آوردند و حکومت را در جاهای دوردست به اساقفه و اگذار نمودند و بآنان تیول دادند. از اینکار چند فائده بردند .
اولا کشیشان در حفظ تیول دقیق‌تر و مراقب‌تر بودند .

ثانیاً وجود عده زیادی مراکز روحانی مانع از تهاجم ملل دیگر بخصوص ساکسون‌ها میشد .

ثالثاً روحانیان ملل مغلوب را بر علیه سلاطین تحریک نمیکردند بلکه در مقابل آنان محتاج حمایت شاه بودند .

فصل بیستم

لوئی شکم بزرگ

لوئی امپراتور روم وقتی بمصر رفت دستور داد قبر اسکندر را بشکافند تا جسد آن جهانگشای بزرگ را به‌یابد. درباریان گفتند آیا مایل هستید جسد سایر سلاطین بطالسه را هم به‌یابید او گوشت گفت مقصودم دیدن جسد يك پادشاه است نه اینکه لاشه اموات را به‌بینم، در تاریخ دومین سلسله سلاطین فرانسه هم **پپن و شارلمانی** پادشاهانی بودند که جلب توجه میکنند سایرین در حکم لاشه اموات هستند یکی از آنها همین **لوئی شکم بزرگ** پسر شارلمانی است که مرد احمق و بوالهوسی بود اگر خصائل نیکوئی هم داشت عملاً کاری نکرد که آن صفات بروز کند این پادشاه نتوانست جلب قلوب کند بلکه دشمن زیادی برای خود تراشید قبل از اینکه به دربار برود عده‌ای را فرستاد تا آن‌هایی که فحشاء خواهران او را تشویق کرده بودند دستگیر و مجازات نمایند و مأمورین او با کمال بیرحمی مردم را اذیت کردند . اندکی بعد برنارد پادشاه ایتالیا را که برادر زاده‌اش بود کور کرد و او از این درد مرد. موهای سر برادران خود را تراشید که آن‌ها را از سلطنت محروم کند^۱ و کاملاً خلاف وصیت پدرش رفتار نمود.

بعد از مرگ زوجه‌اش **هیرمنگارد** با ژودیت ازدواج نمود و یاک پسر از او پیدا کرد این پادشاه با هوسرانیهای خود باعث تشت و هرج و مرج خانواده سلطنتی گردید دائماً تقسیم املاک خویش را تغییر میداد و فرزندان خود را مأمیوس

۱ - در آن عهد مردم برای موهای سر سلاطین اهمیت زیاد قائل بودند و اگر کسی گیوان بلند نداشت او را به سلطنت انتخاب نمیکردند. مترجم

میکرد به اینجهت اشراف و نجبا به سوگند او بی‌اعتنا میشدند و فرزندان او برای تحکیم مالکیت خود بروحانیان متوسل میگردیدند بالاخره **آغوبار** یکی از فرزندان او حيله‌ئی کرد و گفت من سه روز روزه گرفتم و به راز و نیاز مشغول شدم تا از آسمان بمن الهام شد باید امپراطور شوم و نماینده‌ای نزد پاپ فرستادم تا او مرا امپراطور کند املاك خود را بر طبق الهام آسمانی بین اولاد خود قسمت کرده‌ام این دعوی **آغوبار** ناشی از حمایت روحانیان و موهوم پرستی پدرش لوئی بود بالنتیجه دشمنان زیادی برای **لوئی** پیدا شد که یکی دو دفعه نزدیک بود او را بکشند.

فصل بیست و یکم دنباله موضوع

سیاست ماهرانه شارلمانی آنقدر دوراندیش بود که باوجود عدم لیاقت و بوالهوسی **لوئی** باز هم خارجیان از حکومت لوئی میترسیدند. سلاطین گذشته یعنی **شارل مارتل**، **پپن**، **شارلمانی** بر حسب اقتضای وقت گاهی با روحانیان بر علیه اشراف و زمانی با نجبا بر علیه روحانیان متفق میشدند و همواره تعادل را حفظ میکردند اما **لوئی** هم نجبا و هم روحانیان را از خود رنجاند روحانیان را از جنگ و لباس رزم پوشیدن ممنوع کرد بعضی از اشراف و نجبا را از مشاغل و مناصب خود محروم نمود و برخی طبقات پست را در سلك اشراف وارد کرد باینجهت هر دو دسته او را ترك کردند.

فصل بیست و دوم دنباله موضوع

لوئی شکم بزرگ اموال سلطنتی را متفرق کرد و باین و آن بخشید تا جائیکه دولت فقیر شد وضع بر او چیره گردید **نیتارد** بهترین مورخ آن عهد با اینکه از نواده شارلمانی بود میگوید شخصی موسوم به **آدلهار** بقدری در لوئی

نفوذ داشت که پادشاه تمام اعمال را بر حسب نظریه او انجام میداد و اموال سلطنتی را بر طبق دستور او به این و آن می بخشید تا جائیکه فقر دولت بدرجه‌ئی رسید که در دوره بعدهم جبران آن ممکن نگردید و بواسطه نداشتن پول نتوانست قبایل غارتگر نورماند را سرکوبی کند این فقر در دوره شارل طاس هم بود و بعد از آن در دوره **لوئی الکن** هم ادامه داشت تا اینکه **هنکمار** یکی از مصلحین آن عهد شاه را وادار کرد مجمع ملی را تشکیل داده و برای مخارج دربار تقاضای کمک کند.

فصل بیست و سوم دنباله همین موضوع

روحانیان که بر حسب تحریک فرزندان لوئی شکم بزرگ برضد او اقداماتی میکردند از رفتار خود پشیمان شدند زیرا با اینکه لوئی بآنها تضيقاتی کرد معذرا به اموال کلیسا نظری نداشت و میل نداشت کلیسا بدست مردم عادی بیفتد در صورتیکه فرزندان او اموال کلیسا را از دست روحانیان می گرفتند.

جنگهای خانگی زمان این پادشاه که ناشی از سوء سیاست و بوالهوسی او بود بعد از مرگش شدت کرد و فرزندان او هریک میکوشیدند بزرگان کشور را بر علیه دیگران با خود همدست نمایند و برای این منظور اموال کلیسا را اغلب گرفته باشراف میدادند و اشراف هم از موقع استفاده کرده اموال کلیسا را میبردند بطوری که اختلاف و مشاجره بین روحانیان و نجبا در سالهای ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۵۱ و ۸۵۶ و ۸۵۸ شدت داشته است و اشراف از استرداد اموال کلیسا خودداری می کردند.

از یکطرف **لوئی** کلیسا و صومعه میساخت و بهار باب کلیسا تیولهای بزرگ میداد از طرف دیگر فرزندان او اموال کلیسا را تصاحب می کردند و باز بوسیله

خیرات و مبرات اموال تازه نصیب روحانیان میشد بهر حال در این دوره کلیسائیان وضع ثابتی نداشتند و بالاخره در پایان سلطنت شارل طاس روحانیان مأیوس شدند و مشاجره خاتمه یافت گرچه روحانیان پادشاه نکوهش میکردند ولی بیفایده بود و چون بنیان سلطنت نیز در اثر این مشاجرات ضعیف گردید سلاطین احساس کردند باید جبران کنند و روحانیان را راضی نگه دارند و با آنان متحد شوند تا بقدرت و تقوٰی خود بیفزایند اما روحانیان سرباز زدند و دعوت سلاطین را نپذیرفتند و اقدامات آنان برای تضعیف سلطنت تأثیر ناگوار خود را بخشید .

سلاطین برای جلب روحانیان قوانین خود را معلق بقوانین کلیسا نمودند و مجازاتهای روحانی و دینی را با مجازاتهای عرفی توأم کردند و کشیشان را بنمایندگی شاه در ولایات انتخاب کردند تا کنتها و فرمانداران نظامی مزاحم آنان نشوند نتیجه این اقدامات این شد که روحانیان دیگر نتوانستند بتخفیف و تحقیر شاه پردازند ولی يك عامل بزرگ دیگر موجب شد که سلطنت بیاد رود و ما در فصول آینده بیان خواهیم کرد .

فصل بیست و چهارم

مردان آزاد شایستگی داشتن

تیول را احراز کردند

در گذشته گفتیم مردان آزاد تحت فرماندهی کنتها بجنگ میرفتند و اشراف و نجبا تحت فرماندهی نجبای مافوق خود بمیدان پیکار روانه میشدند این وضعیت سبب میشد گاهی فرمانداران نظامی و گاهی اشراف تقوٰی زیادی داشته باشند .

مردان آزاد که بجنگ میرفتند رفته رفته توانستند تیولی بدست آورند و بمرور از زمان گنتران تا زمان شارلمانی دارای این وضعیت شدند در این موضوع سه مدرک هست .

اول عهد نامه آندلی که در سال ۵۸۷ بین گنتران و شیلدبر و ملکه برونها منعقد شده .

دوم - وصیت نامه شارلمانی .

سوم - سند تقسیم اموال لوئی شکم بزرگ .

مقررات این سه سند در باره تیول نسبت به اشراف و نجبا یکسان و مشابه است ولی در مورد آزاد مردان مقررات این سه سند تفاوت میکند در عهد نامه آندلی ذکرى از تیول مردان آزاد نشده ولی در دو سند دیگر در این موضوع بحث شده است و میرساند که در خلال دوره عهد نامه آندلی تا زمان شارلمانی و لوئی رسم جدیدی بوجود آمده است .

تصور میرود این رسم از عهد شارل مارتل در نتیجه سیاست او بوجود آمده باشد چه او اموال کلیسا را از روحانیان میگرفت و بعنوان ملك شخصی و یا تیول بسپاهیان و سربازان خود میداد و بالتیجه این انقلاب در رسوم ملوک الطوائفی پیدا شد .

فصل بیست و پنجم

علل اصلی انحطاط سلسله دوم سلاطین فرانسه

و تغییرات در املاک خصوصی

شارلمانی که املاک و امپراطوری خویش را بین فرزنداناش قسمت کرد مقرر داشت صاحبان تیول از عوائد تیولی خود فقط در قلمرو پادشاه خویش برخوردار خواهند شد ولی صاحبان املاک شخصی ولو اینکه ملك آنها در قلمرو شاه دیگر باشد باز هم میتوانند از عوائد آن بهره مند شوند و نیز مقرر داشت افراد آزاد میتوانند بر طبق دلخواه خویش در هر يك از کشورهای سه گانه برای دریافت تیول پیشنهاد بدهند لوئی شکم بزرگ هم به تقلید پدر عیناً این مقررات را در وصیت نامه خود گنجانده .

مردان آزاد که دارای تیول میشدند بایستی از چهار خانوار املاک خصوصی خود یک نفر سرباز بجنگ بفرستند گر چه از این مقررات سوء استفاده شد ولی شارلمانی و پپن پادشاه ایتالیا از سوء استفاده جلوگیری کردند.

بر حسب نظریه مورخین جنگ فونتانی موجب تضعیف سلطنت گردید ولی در عین حال باید بعوامل دیگری هم که در این کار مداخله داشته توجه کرد من جمله پیمان فرزندان لوئی شکم بزرگ وضع سیاسی فرانسه را تغییر داد زیرا در این پیمان اجازه داده شده بود هر مرد آزاد هر کس را می‌خواهد بعنوان متبوع برای خود انتخاب کند اعم از اینکه یکی از اشراف یا پادشاه باشد بعد از این عهدنامه هر مرد آزادی می‌توانست بر طبق میل خویش امور ملک خود را تحت قضاوت شاه و یا یکی از اشراف قرار دهد و به این ترتیب ملک شخصی را بصورت تیول در آورد نتیجه این شد که مردان آزاد رفته رفته تابع متبوع یکدیگر شدند زیرا وقتی مرد آزادی خود را تابع شاه و یا یکی از اشراف قرار میداد در ملک نجبا قرار میگرفت و سایر مردان آزاد خود را تابع آن میکردند.

تغییر دیگری که این پیمان در وضع فرانسه داد این بود که هر گاه مردی ملک خصوصی را مبدل به تیول میکرد بموجب مقررات این پیمان تیول را از او گرفته و بفرزندانش میدادند.

از این پیمان مردم خیلی استفاده کردند زیرا قبل از آن اگر یک نفر زمینی و یا چیزی را از متبوع دریافت میداشت و لو اینکه کمترین ارزش را داشت نمیتوانست متبوع را ترك کند ولی بموجب این پیمان بطوری که گفتیم حق انتخاب متبوع آزاد شد و رعایا املاک را اول کرده بجای دیگر میرفتند و تابع دیگری میشدند شارل طاس هم این موضوع را تشویق کرد.

فصل بیست و هشتم تغییرات در تیول

قبل از انعقاد پیمان فرزندان لوئی تغییراتی در تیول و املاک خصوصی راه نمی‌یافت رسم کلی این بود که شاه اختیار مطلق تیول را داشت و بهر کس می‌خواست میداد سپس صاحبان تیول در درجه دوم تیول‌های دیگر باشخاص میدادند ولی اگر صاحبان تیول اولیه می‌مردند شاه تیول را بدیگری میداد و او خود کسانی برای خویش انتخاب میکرد که در درجه دوم صاحب تیول باشند. در واقع صاحبان تیول درجه دوم اطمینانی نداشتند و متزلزل بودند.

تا زمانیکه شاه اختیار مطلق را داشت وضع تیول بهمین منوال بود وقتی هم اندکی از این اختیار کاسته شد و تیول مادام العمر به اشراف واگذار گردید باز هم بهمین منوال بود زیرا وقتی صاحب تیول می‌مرد شاه تیول را بدیگری میداد وقتی تیول موروثی شد وضع تغییر کرد زیرا تیول درجه دوم و سوم هم موروثی شد و در چنین وضعیتی پادشاهان قدرت اولیه را نداشتند.

تیول درجه اول و دوم باشعائر مخصوصی واگذار میشد و رسمیت داشت ولی تیول درجه سوم بطور عادی صورت می‌گرفت و اغلب پس گرفته میشد لذا تیول درجه اول و دوم موروثی شده بفرزندان صاحب تیول میرسید.

دو نفر ازو کلاهی مجلس سنای میلان دو کتاب راجع به تیول نوشته‌اند که سه سو ق بیچند قرن قبل است در این دو کتاب که اغلب مأخذ تذکره نویسان است تیول درجه سوم را نیز موروثی دانسته و دارای وضع ثابت نوشته‌اند.

این موضوع با نوشتجات من تباینی ندارد، زیرا بالاخره کلیه تیول موروثی شد.

در عهد نگارش این دو کتاب وضع تیول درجه سوم این بود که اگر صاحب آن در جنگ با متبوع شرکت کرده بود و یا در ازای تیول پولی داده بود تیول در خانواده او موروثی میشد مگر اینکه پول را پس می‌گرفت و تیول را پس میداد ولی این رسم هم

بهم خورد و تیول بطور کلی موروثی شد .

فصل بیست و هشتم

تغییرات دیگری در تیول شارلمانی

در عهد شارلمانی بمحض اعلان جنگ اشراف و صاحبان تیول مجبور بودند دعوت شاه را بپذیرند و الامجازاتهای سخت میدیدند و اگر فرماندار نظامی کسی رافع میگرد خودمجازات میشد ولی معاهدۀ سه گانه برادران فرزندان لوئی شکم بزرگ این رسم را تغییر داد و اشراف را مختار نمود مگر اینکه موضوع جنگهای تدافعی در میان باشد زیرا در موردتهاجم و حمله مجبور نبودند فرمان شاه را بپذیرند این رسم استقلال اشراف برای رفتن بمیدان جنگ قوت یافت و تا چند قرن اشراف غیر از جنگهای تدافعی الزام نداشتند بجنگ بروند.

فصل بیست و هشتم

تغییرات در مناصب بزرگ و تیول

گوئی مقرر شده بود تمام چرخها و دندانههای ماشین کشور معیوب گردد تا دومین سلسله سلاطین فرانسه از بین برود بموجب فرمان شارل طاس در ۸۷۷ نه تنها تیول موروثی شد بلکه مشاغل فرمانداران نظامی نیز موروثی گردید و پس از مرگ کنتها شغل فرمانداری به اولادشان میرسید و حتی بعضاً خویشاوندان دور دست مناصب و تیول را بعنوان وراثت تصاحب میکردند. پس از موروثی شدن مناصب فرمانداران مانع اجرای اوامر میشدند و بتضعیف قدرت سلطنت کم کم میکردند از آن پس عوائد تیول فرمانداری نظامی را که منحصرأ بخزانۀ سلطنتی واصل میشد کنتها شخصاً ضبط نمودند .

در واقع تیول متعلق بکنتها شد و مرحله بمرحله قوی میشدند زیرا هر چه تیول آنها زیادتر میشد قدرت زیادتر بدست آورده و تابعان زیادتری پیدا میکردند تا جائی که تابعان تیولهای درجه دوم و سوم نیز قوی شدند و این دفعه خود کنتها

و سایر اشراف بزرگ بصدا درآمدند . علت قضیه این بود که چون تیول برادر بزرگتر و یاپدر به برادر کوچکتر و یافرزند و اگذار میشد تابع برادر یاپدر نیز تابع آنها می شد و کنتها تسلطی نسبت به آنان و انتظار انجام وظیفه ای نداشتند در واقع این طبقه از تابعان از املاک کنتها ارتزاق میکردند بدون اینکه وظیفه ای انجام دهند .

برای رفع این عیب عده ای از اشراف قانونی وضع کردند که هر گاه پدران در زمان حیات خود تیولی بفرزندان بدهند و یا تیولی بین برادران بزرگ و کوچک تقسیم شود همه تابع و مطیع و تحت قضاوت متبوع بزرگ هستند. این قانون در تمام فرانسه اجرا شد ولی تأثیر خود را بخشید و موجب پیدایش رسمی در تیول گردید.

فصل بیست و نهم

چگونگی تیول از دوره شارل طاس ببعده

در اثر فرمان شارل طاس تیول موروثی شد و در نتیجه سوء استفاده از يك جمله آن فرمان در عین حالی که تیول موروثی بود انتخابی هم شد مثل وضعیت سلطنت سلاطین سلسله دوم که هم انتخابی بود هم موروثی تیول هم این وضعیت را بخود گرفت زیرا فرمان شارل طاس حاکی بود وقتی صاحب تیول یا صاحب منصب پسری داشت و مرد بعد از مرگش منصب با تیول باو و اگذار میشود مثلاً در عهد کنگر ادوم پس از مرگ صاحب تیول شاه بر طبق میل خویش تیول او را بیکی از اعضای خانواده او میداد. چون هر قانون سیاسی دارای تأثیرات بخصوصی است و ممکن است قوانین سیاسی دیگری بوجود آورد عین این ترتیب در آلمان و ایتالیا نیز اجرا شد ولی بعدها حق انتخاب صاحب تیول از بین رفت بطوری که رفته رفته متروک گردید.

فصل سی و یکم

دنباله موضوع فصل قبل

در کتاب تیول^۱ اشاره شده وقتی کنراد امپراطور آلمان بروم مسافرت کرد اطرافیان تقاضا کردند قانونی وضع کند که تیول اختصاص بفرزندان نداشته باشد و به برادران و نوه‌ها نیز برسد.

از مندرجات کتاب مزبور برمیآید که رسم انتقال تیول به برادر متوفی بر طبق قانون کنراد طوری توسعه یافت که منسوبین برادران الی غیر النهایه می‌توانستند تیول را وارث ببرند.

قانونگذاران قدیم همواره سعی داشتند توارث در تیول بطور مستقیم از حدود برادر ابوینی تجاوز نکند ولی در عصر جدید این توارث غیر مستقیم تا منسوبین درجه هفتم جلو رفته و اخیراً بطرز غیر محدودی پیش رفته که منسوب درجه پانزدهم نیز می‌تواند تیول را به میراث ببرد.

در کشور آلمان رسوم قدیمه تیول زیادتر از فرانسه دوام کرد و در خانواده‌ها ماند بطوریکه در سال ۱۰۲۴ وضع تیول در آلمان مثل سال ۸۷۷ فرانسه بود در ظرف این مدت که یکصد و پنجاه سال است تیول در فرانسه دستخوش تغییرات بسیار شد تا جایی که شارل ساده لوح نتوانست تیول خود را از چنگ خارجی‌ان درآورد و بقدری دربار فقیر بود که حتی ارباب سلطنتی را نمیتوانستند بجرکت درآورند ضعف نفس شارل بنیان سلسله دوم را متزلزل کرد و بهیچ وسیله از تزلزل آن جلوگیری نشد.

علت آنکه وضع تیول در آلمان ثابت ماند و مدت مدیدی تغییر نکرد اولاً روحیات مخصوص آن ملت و ثانیاً علت اساسی این بود که آلمان مثل فرانسه مورد تهاجم نورماندها و مسلمین شمال آفریقا قرار نگرفت و موانع طبیعی این کشور از

۱- این کتاب در حدود سال ۱۰۰۰ میلادی نوشته شده و نویسنده مطالب قضایا را خود دیده و درک کرده است.

قبیل جنگلها و باتلاقهای بزرگ و قلت ثروت مانع حمله نورماندها و مسلمین بود فرمانروایان آلمانی هم که مقام خود را ثابت میدیدند احتیاج به خواهان بزرگ و بخشش نداشتند تا تیول خود را باین و آن بدهند بعلاوه پادشاهان آلمان تاج خود را تقدیس نمیکردند و احتیاجی نداشتند جلب رضایت پاپ را بنمایند تا در این راه تیول خود را از دست بدهند باین جهت وضع تیول در آلمان مدت زیادی ثابت ماند.

فصل سی و یکم

چگونه امپراطوری سلسله دوم سلاطین از دست خانواده شارلمانی خارج شد

پس از کنراد هانری اول امپراطور آلمان شد در این موقع شارل ساده لوح در فرانسه پادشاه بود و در نهایت ضعف حتی قادر نبود يك قصبه را حفظ کند و چون کوس همسری با هانری را نمیتوانست بزند با او پیمانی منعقد کرد هانری و شارل ساده لوح در يك کشتی وسط رودخانه رن این پیمان را در سال ۹۲۶ امضا کردند و معروف به پیمان بن شد و بموجب آن متعهد شدند همواره در حال صلح باشند، هانری اول عنوان پادشاه شرقی فرانسه را پیدا کرد و شارل پادشاه غربی فرانسه شد باین ترتیب هانری رسماً پادشاه امپراطوری شارلمانی شد و پس از آن پادشاهان سلسله دوم دیگر زمامدار این امپراطوری نبودند.

فصل سی و دوم

انتقال سلطنت فرانسه بسلسله سوم سلاطین یعنی خانواده هوک کاپه

وقتی تیول موروثی شد و تیول درجه دوم و سوم بوجود آمد حکومت سیاسی از بین رفت و سلطنت حقیقی با صاحبان تیول و اشراف شد زیرا شاه یاوران و هواخواهان و اشراف قدیم را نداشت که دور او را بگیرند و از او حمایت

کنند و قدرت و نفوذ مستقیم شاه در اثر موروثی شدن تیول طوری ضعیف شد که در مراحل پیش‌اصلاً وجود نداشت اشراف و صاحبان تیول بزرگ در حوزه‌های خود پادشاه بدون تاج بودند سلاطین سلسله دوم غیر از دوشهر لائون و رمس جائی را نداشتند و پادشاه بدون کشوری بودند.

در خلال این احوال نورماندها که طوایف دریا نوردی بودند با کرجی‌های بزرگ خود وارد مصب رودخانه‌های فرانسه شده و جریان آب را بطرف سرچشمه‌های آن طی می‌کردند و در حین عبور شهرها و قصبات اطراف رودخانه‌ها را ویران کردند.

یکی از صاحبان تیول بزرگ آن زمان هوک‌کاپه در شهر اورلئان و پاریس جلو نورماندها را گرفت و مانع عبور و تهاجم آنها شد.

اورلئان و پاریس کلید کشور فرانسه و تحت حکومت هوک‌کاپه بودند ابراز شجاعت و داشتن تیول زیاد موجب شد مردم هوک‌کاپه را پادشاهی بشناسند زیرا همان طوری که از چندی باین طرف سلطنت آلمان و اطیش با خانواده‌ئی بود که سرحدات شرقی کشور را حفظ می‌کردند، و از تهاجم ترکها جلوگیری مینمودند^۱ این شخص هم یگانه کسی بود که میتوانست از آب و خاک کشور فرانسه دفاع نماید.

در عهد امپراطوری خانواده شارلمانی چون سلطنت حکم یک تیول بزرگ را داشت و تیول هم انتخابی بود امپراطوران نیز انتخاب میشدند ولی بعد از اینکه تیول موروثی شد بالنتیجه در پایان این سلسله سلطنت وابسته ببزرگترین تیول کشور و با آن یکی شد.

۱- مقصود سلطنت خانواده هابسبورگ است که چندین قرن سلطنت اطیش را داشته و تا سال ۱۹۱۸ در اطیش سلطنت می‌کردند ولی پس از خاتمه جنگ بین‌المللی اول که اطیش تقسیم شد سلطنت اطیش و این خانواده از بین رفت. مترجم

فصل سی و سوم

بعضی از نتایج دائمی شدن تیول

..... سابقاً وقتی پادشاه می‌مرد سلطنت بزرگترین فرزندان او نمیرسید بلکه پادشاهی بین برادران تقسیم می‌گردید و املاک خصوصی شاه هم بهمین ترتیب تقسیم میشد و چون تیول قابل انتقال نبود جزو میراث محسوب نمیشد.

ولی وقتی تیول موروثی شد بین فرزندان صغیر و کبیر فرق گذاشتند و آنهایی که کبیر بودند وارث درجه اول محسوب شدند و حق ارشدیت مسلم گردید و بعد از مرگ صاحب تیول پسر ارشد او مالک تیول میشد و چون سلطنت نیز تیول بزرگی بود به بزرگترین فرزند میرسید و چون صاحب تیول میبایستی خدماتی هم بکند بر طبق این اصل صلاحیت وارث بوجود آمد باین جهت سالخوردگان مثلاً پدر صاحب تیول اگر زنده بود نمیتوانست وارث باشد چون صلاحیت جسمانی خدمت نداشت.

دیگر از تغییراتی که نتیجه دائمی شدن تیول بود ایجاد حق آب و گل برای صاحبان اولیه تیول یعنی اشراف و نجباء درجه اول شد زیرا آنان دیدند در اثر موروثی شدن تیول دیگر دسترسی بآن ندارند لذا دعوی حق آب و گل کردند باین ترتیب که هر دفعه تیول ارثاً بکسی میرسید ارباب اولیه حقی می‌گرفت در اوائل عایدات یکساله و بعداً مبلغ کمتری میدادند و رفتند رفته در اثر تنزل بهای پول این حق از بین رفت.

یکی دیگر از نتایج موروثی شدن تیول حق انتقال بخارجه شد و چون استفاده از این حق با فروش امکان داشت موضوع فروش و اجاره تیول بمیان آمد و در هر منطقه حدود و حقوق مخصوصی برای خود قائل شدند.

نتیجه دیگر موروثی شدن تیول ایجاد حق وراثت تیول برای دختران بود و نجبا و اشراف آنرا تشویق کردند زیرا دو دفعه حق آب و گل می‌گرفتند یکی از خود دختر که وارث تیول بود و یکی از شوهر او این حق برای زنان طبیعی شد

بطوری که در صورت طلاق از شوهر بدون اشکال تیول موروثی بزنان برمیگشت ولی با این وصف دختران وارث تاج و تخت نبودند و بعدها که تهاجمات نورماندها و موفقیت‌های مسیحیان بر علیه مسلمانان آفریقا و توسعه دیانت مسیح تغییراتی در وضع داد در بعضی از جاها زنها وارث تاج و تخت هم شدند.

دیگر از نتایج موروثی شدن تیول حق قیمومت اشراف و نجبا بر اطفال صغیر شد باین عنوان که چون صغیر قدرت خدمت و توانائی انجام وظائف مربوط به تیول را نداشت برای تربیت و تعلیم سواری و تیراندازی و نیزه بازی کودک را تحت قیمومت خویش می‌گرفتند همین رسم بود که در ادوار ملوک الطوائفی و شوالیده‌ها به **نوبل** موسوم شد.

باز هم نتیجه دیگری از موروثی شدن تیول اجرای تشریفات مفصل‌هنگام و اگذاری بود زیرا اطاعت اتباع صورت فوق العاده بخود گرفت و برای اطمینان بوفاداری آنان اشراف بمقررات و رسوم مفصل متوسل شدند که همواره خاطره و اگذاری تیول در ذهن اتباع باقی بماند و وفاداری آنها را تثبیت کند.

فصل سی و چهارم دنباله موضوع

تا وقتی تیول قابل انتقال بود و موروثی نشده بود با قوانین سیاسی رابطه داشت ولی وقتی موروثی شد با قوانین مدنی نیز ارتباط پیدا کرد. در عین حال رابطه خود را با قوانین سیاسی حفظ نمود زیرا يك قسمت از وظایف از قبیل سپاه‌گیری و خدمت سربازی بقوانین سیاسی ارتباط داشت ولی چون تیول يك متاع تجارتي و قابل خرید و فروش بود مشمول قوانین مدنی گردید قوانین ارث روم قدیم وقانون سالیك در مورد تیول تغییر کرد و به حد و حده نمیرسید زیرا پیر و فرسوده بودند و وظایف تیول که خدمت سربازی بود از عهده آنها ساخته نبود.

نتیجه آخری که از موروثی شدن تیول میتوانم ذکر کنم دخالت در امر ازدواج است

زیرا از نظر انجام وظائف مربوط به تیول معتقد شدند دختران و بعضاً پسران صاحب تیول بدون نظر ارباب نباید ازدواج کنند و بالنتیجه ازدواج صاحبان تیول مطیع قوانین ملوک الطوائفی گردید وقتی قبالة ازدواج بداین صورت و با جلب نظر ارباب تنظیم میشد مسئله وراثت آینده راهم در آن می‌گنجاندند تا جائی که طرز انتقال تیول بوراثت در قبالة ازدواج ثبت میشد بهمین جهت متوجه شدند بی‌حق کردن پدر و مادر عملی نیست زیرا آنها هم در تنظیم قبالة ازدواج اطفال خود این موضوع را پیش بینی و از حق خود دفاع میکنند. آنوقت برای پدر و مادر صاحب تیول نیز قائل به حق شدند.

رساله تیول من در جائی پایان میرسد که سایر نویسندگان بحث در تیول را از آنجا آغاز کرده‌اند.



در **انه‌ئید** شاهکار جاویدان **ویرژیل** نویسنده معروف رومی هست که وقتی مسافرت نویسنده پایان رسید و چشمش بخاک وطن خود افتاد از شدت شوق فریاد زد ایتالیای من . . . ایتالیای من . . . و از هوش رفت جا دارد من اکنون آن کلمات را تکرار نموده و بگویم کتاب من پایان رسید.

پایان

۱- اما من باینکه بیش از **ویرژیل** و **منتسکیو** از پایان یافتن ترجمه فارسی این کتاب خوشحالم فریاد نمیزنم زیرا امیدوارم قبل از اینکه کتاب عمرم پایان برد بتوانم کتب مفید دیگری بهم میهنان عزیزم تقدیم نمایم. مترجم

رسالة دفاع متسكيو
از :
كتاب روح القوانين

است چنین شخصی مشرك نبوده و بوجود خدایان متعدد معتقد نیست منتقدین باین نکته توجه نکرده و مرا گاهی وحدت وجودی و گاهی مشرك و گاهی طبیعی خوانده اند.

اختلافی که بین این دو عقیده موجود است نشان می دهد من طرفدار هیچ کدام از این دو عقیده نیستم زیرا من در فصل اول کتاب خود بین خالق و مخلوق و دنیای مادی و عقل عالیّه تفاوت قائل شده ام .

چگونه ممکن است من طرفدار وحدت وجود باشم و مثل طبیعیون بگویم برخورد و تصادف و یا يك قضا و قدر بیشعور و بدون اراده جهان را بوجود آورده و حال آنکه در فصل اول کتاب خود گفته ام :

« آنهایی که گفته اند قضا و قدر علت پیدایش تمام آثاری است که ما در جهان می بینیم و علتی که بمعنای سرنوشت تعبیر میشود موجودات را بوجود آورده است حرفی بیمعنی زده اند زیرا چه حرفی بیمعنی تر از این که قضا و قدر یا سرنوشت بدون شعور موجودات باهوش بوجود بیاورند !»

چگونه ممکن است من طرفدار فلسفه اسپینوزا باشم و بگویم خالق و مخلوق یکی است و حال آنکه در فصل اول کتاب خود گفته ام :

خداوند بسمت آفریدگار و نگهبان عالم با عالم مربوط است و قوانینی که بر طبق آنها این عالم را آفریده همانهایی هستند که موجبات حفظ این عالم را فراهم میکنند و پروردگار مطابق همان قوانین با عالم رفتار کرده و آنها را بخوبی میشناسد الخ ...

چگونه ممکن است من طرفدار فلسفه اسپینوزا باشم و حال آنکه در فصل اول کتاب روح القوانین گفته ام : دنیای مادی مرکب از حرکت ماده و عاری از شعور همیشه برقرار بوده الخ.

همچنین گفته ام روابط مبنی بر عدالت پیش از وضع قوانین واقعی که آنها را برقرار نموده وجود داشته است.

و باز در فصل دوم کتاب اول گفته ام ، قانونی که در ذهن ما فکر يك خالق

این کتاب که بعنوان دفاع از روح القوانین نوشته شده بر سه قسمت است :
قسمت اول جواب ایرادهای کلی و عمومی است که مؤلف ایرادات را ذکر و پاسخ داده است.

قسمت دوم - مربوط بایرادات خصوصی و جزئی است که آنها را نیز جزء بجزء تشریح نموده و پس از بیان انتقاد و اشاره بموارد متن روح القوانین جواب منتقدین را داده است.

قسمت سوم- نظریات خود را درباره انتقاد و طرز ایراد گرفتن و موشکافی در قضایا ابراز داشته و میتوان گفت مکتب انتقاد است و منتسکیو ضمن دفاع از روح القوانین خواسته است ابناء زمان را باین رویه آشنا نماید.

خوانندگان پس از مطالعه این رساله خود تشخیص میدهند که منتسکیو درست گفته است یا منتقدین .

قسمت اول

..... گرچه کتاب روح القوانین يك کتاب سیاسی و حقوقی است ولی گاهی در آن صحبت مذهب و بخصوص مذهب مسیح بمیان آمده اما هر جا که نامی از مذهب مسیح برده ام سعی کرده ام عظمت این مذهب را بنظر خوانندگان برسانم با اینکه کتاب من يك کتاب مذهبی نبوده و من نمیایستی بذکر علل و جهات حقانیت مذهب مسیح بپردازم با اینوصف پیوسته منظورم این بود هر جا بمناسبتی از مذهب مسیح اسم برده شده بخوانندگان بفهمانم این مذهب قابل دوست داشتن است ولی منتقدین مرا سرزنش کرده و گفته اند منتسکیو پیرو فلسفه اسپینوزا و مثل او معتقد بوحدت وجود است و سپس گفته اند مشرك است .

کسانی که این نسبت ها را بمن داده اند غافلند که خودشان ضد و نقیض گفته اند زیرا کسی که معتقد بوحدت وجود باشد و بگوید خالق و مخلوق یکی

را نقش میکند و ما را بسوی او میکشاند از حیث اهمیت اولین قوانین طبیعی است . چگونه ممکن است من طرفدار فلسفه اسپینوزا باشم و حال آنکه در فصل دوم کتاب بیست و چهارم روح‌القوانین با نظریه بایل مخالفت کرده و عقیده او را مبنی بر اینکه لامذهبی بهتر از بت پرستی است رد کرده و گفته‌ام نظریه بایل یکی از وسائل دفاع لامذهبیها میباشد .

حق این بود متقدین پس از مطالعه این فصول و دقت در جملات آن در صدد ایراد بر می‌آمدند و مرا مشرک و یاطرفدار اسپینوزا میخواندند در چنین صورتی قطعاً نمیتوانستند چنین نسبت‌هایی بمن بدهند و یا بعد از انتساب این اتهامات لااقل دلائل موجه و قابل قبول ذکر مینمودند و دلائل سست و قابل تردید اظهار نمیکردند زیرا هر قدر اتهام بزرگ باشد بهمان نسبت باید دلائل اثبات آن محکم و موجه باشد .

اینک بشرح ایرادات متقدین و جوابهای خود میپردازم .

ایراد اول، متقد میگوید :

« منتسکیو از همان صفحه اول کتاب عقیده فاسد خود را اظهار و میگوید قوانین بمعنای بسیط عبارت از ارتباط و وابستگی لازم هستند که از طبیعت و ماهیت اشیاء حاصل شده‌اند . در صورتیکه این تعریف برای قانون مناسب نیست و مؤلف معنی عادی و معمولی قانون را تغییر نداده و توصیف نمینماید بلکه منظورش دفاع از نظریه اسپینوزا و بر طبق فلسفه او و شاگردش پوپ اظهار عقیده نموده است زیرا بعقیده پوپ بین موجودات مختلف جهان چنان ارتباط لازم و ثابتی وجود دارد که کوچکترین تغییر در آن روابط سبب خواهد شد ارتباط تمام موجودات تا مبدأ آن بهم خورد و دنیا منهدم گردد بهمین جهت است که پوپ میگوید جهان جز بصورتی که مشاهده میکنم نمیتوانست طور دیگر بوجود آید و هر چه هست همانست که باید باشد منتسکیو برای اثبات فلسفه اسپینوزا و پیروان او الفاظ و عبارات جدیدی پیدا کرده و با آن الفاظ و تعبیرات اضافه میکند تمام موجودات دارای قوانین مخصوص بخود هستند . »

جواب :

متقد شنیده اسپینوزا میگفت يك اصول بدون شعور و لازم بر جهان حکومت میکند و چون کلمه لازم را در بیانات اسپینوزا دیده هر جا که چشمش بلغت لازم بیفتد تصور میکند آن فلسفه نظریه اسپینوزا است و چون من گفته‌ام قوانین عبارت از روابط لازمی هستند متقد مرا طرفدار و پیرو اسپینوزا میدانند بدلیل اینکه من کلمه لازم را استعمال کرده‌ام ولی توجه بفصل اول کتاب من ننموده زیرا فصل اول روح‌القوانین بکلی مخالف نظریه اسپینوزا بیان شده و عقیده اسپینوزا را طرد نموده مخصوصاً در آن فصل من خواسته‌ام با نظریه اسپینوزا و بعضی از مریدان و پیروان او منجمله هوبس مخالفت نمایم و آنرا رد کنم زیرا هوبس یک نفر جبری کامل‌العیار و معتقد است تمام صفات نیک و بد انسان مطیع قوانینی است که اختیارش از دست بشر خارج میباشد و تمام افراد بشر بحال جنگ دنیا آمده و می‌آیند و با این عقیده بکلی اساس مذهب و اخلاق را واژگون ساخته است .

ولی من در آغاز روح‌القوانین برخلاف این نظریه ثابت کرده‌ام افراد بشر بحال جنگ دنیا نمی‌آیند و قبل از اینکه بشر قوانینی برای اجرای عدالت وضع نماید قوانینی برای اجرای عدالت و نصفت بذاته وجود داشته و حتی موجودات عالم قبل از پیدایش خود قوانین ممکن‌الوجود داشته‌اند و حتی خداوند هم دارای قوانینی میباشد که خود بوجود آورده است این نظریه درست مخالف عقیده هوبس است و مخصوصاً خواسته‌ام نشان بدهم نظریه هوبس خطاست و انسانها بحال جنگ دنیا نمی‌آیند و آنچه موجب جنگ گردیده ایجاد جامعه‌است و قبل از پیدایش جامعه جنگی وجود نداشته معلوم میشود متقدین در گفته‌های من دقت نکرده‌اند و با اینکه من سعی داشته‌ام اسپینوزا و پیروان او را رد کنم آنها مرا طرفدار این فلسفه میدانند .

چه خوبست انسان قبل از اینکه شمشیر خود را از نیام بکشد چشم بگشاید و ببیند بچه‌کسی و برای چه میخواهد حمله بکند و آیا طرف حمله او دوست است یا دشمن .

ایراد دوم متقد:

منتسکیو در کتاب خود يك جمله از کتاب پلوتارك را ذکر کرده و اینجمله مشعر بر اینست «قانون صاحب اختیار تمام موجودات جاندار و بیجان است» و حال آنکه این جمله کفر است.

جواب:

صحیح است من در کتاب خود در پاورقی گفته پلوتارك را تذکر داده‌ام ولی باید دانست پلوتارك گفته قانون صاحب اختیار تمام موجودات جاندار و بیجان است نه منتسکیو.

ایراد سوم، متقدم میگوید:

مونتسکیو در کتاب خود گفته ایجاد جهان که ناشی از يك اراده مطلق و غیر قابل تزلزل است عیناً نظیر قضا و قدر بی شعور خدا ناشران دارای قوانین غیر قابل تغییر میباشد و با این ترتیب مونتسکیو قضا و قدر بدون شعور مشرکین را پذیرفته است.

جواب:

من در کتاب خود قبل از ذکر جمله فوق که مورد بحث متقد است بکلی قضا و قدر بدون شعور مشرکین را رد کرده‌ام و گفته‌ام آنهائیکه میگویند يك برخورد و تصادف بدون شعور بر موجودات باشعور حکومت میکند حرفی بیهوده زده اند الی آخر ... خوب بود متقد موضوع این فصل را میخواند و پس از دقت و فهم مطالب در صدد انتقاد بر میآمد و بعلاوه چیزی را که من نگفته‌ام بمن نسبت نمیداد.

من نه تنها چنین چیزی نگفته و قضا و قدر بی شعور را نپذیرفته‌ام بلکه در این فصل راجع بعقل پیدایش جهان صحبتی نکرده‌ام بلکه در خصوص آثار و نتایج آن علل صحبت کرده و آنها را با هم تطبیق نموده‌ام تمام این فصل مربوط بقواعد و مقررات حرکت است و من گفته‌ام این قواعد و مقررات که از طرف خداوند بوجود آمده غیر قابل تغییر میباشد باید دانست تنها من این موضوع را نگفته‌ام بلکه

تمام علماء فیزیک تصدیق میکنند که قوانین و مقررات حرکت تغییر نمی‌نماید زیرا خداوند چنین خواسته که غیر قابل تغییر باشند و من غیر از این موضوع در این فصل چیزی نگفته‌ام.

من وقتی میگویم ایجاد جهان مثل قضا و قدر بدون شعور مشرکین متضمن قوانین غیر قابل تغییر است خواسته‌ام مثالی زده باشم این مثال دلیل این نیست که من قضا و قدر بدون شعور مشرکین را که قبلاً خود آنرا رد کرده‌ام قبول نمایم! بنظر میرسد متقد خواسته است مغلطه کند و شاید دارای حسن نیت نبوده است. زیرا در حقیقت من در آنجا خواسته‌ام بگویم ایجاد جهان که ناشی از يك اراده مطلق و غیر قابل تزلزل است ممکن بود دارای قوانین قابل تغییر باشد زیرا خالق مختار بود و میتواند قوانین قابل تغییر بوجود آورد ولی این قوانین را غیر قابل تغییر کرد و مامی‌بینیم جهان از قوانینی اطاعت می‌نماید که مثل قضا و قدر بدون شعور مشرکین غیر قابل تغییر است.

از آنچه بیان شد واضح گردید من طرفدار فلسفه اسپینوزا نبوده و جبری مذهب نیستم حال به بینم آنطوریکه متقدین گفته‌اند من در کتاب روح القوانین خواسته‌ام مذهب مسیح را تحقیر کنم، و یا آنرا مذهب حقه ندانسته‌ام و یا این مذهب را قبول ندارم!!!

من جملات و مضامین صریحی در کتاب روح القوانین نوشته‌ام که ثابت میکند نویسنده نه فقط مسیحی بوده بلکه مذهب خود را دوست میداشته است اینك يك يك بدکر آنها می‌پردازم.

در پایان فصل اول کتاب اول گفته‌ام انسان بواسطه فکر محدود خود در معرض جهل و اشتباه است و هر لحظه ممکن است خالق خود را فراموش کند خداوند بوسیله قوانین مذهبی او را راهنمایی میکند.

در فصول متعدد کتاب بیست و چهارم موارد متعددی بیان کرده‌ام!

در فصل اول گفته‌ام:

غرض من از مطالعه در مذاهب مختلف جهان آنست که بدانم در زندگی

مدنی چه فوایدی از آنها نصیب بشر میشود و از این نظر من تمام مذاهب را اعم از اینکه از آسمان نازل شده و یا در زمین بوجود آمده باشد مورد بررسی قرار خواهم داد.

اشخاص منصف در اینجا تصدیق میکنند من نخواسته‌ام مصالح مذهبی را تحت الشماع مصالح سیاسی قرار دهم بلکه خواسته‌ام این مصالح را با یکدیگر متحد نمایم و برای این منظور اول باید آنها را شناخت زیرا مذهب مسیح که مردم را دعوت به اتحاد و محبت کرده بدون شك خواسته است هر يك از ملل جهان دارای بهترین قوانین سیاسی و مدنی باشند و این قوانین بعد از مذهب بهترین مزیتی است که افراد بشر بهم میدهند و یا از یکدیگر دریافت میکنند.

در فصل دوم گفته‌ام :

پادشاهی که مذهب را دوست بدارد و از روی حقیقت به معتقدات مذهب عمل کند مثل شیری است که بطیب خاطر با انسان الفت پیدا کند و رام شود و پادشاهی که از روی ترس مذهب را بپذیرد همچون شیری است که در قفس مجبوس باشد زیرا الزاماً ناچار به اطاعت است و دائماً در صدد است میله‌های آهنین قفس را بوجود شاید خود را از این قید آزاد کند ولی پادشاهی که اصلاً مذهب ندارد چون درندگان است که آزادانه در شهر و صحرا گردش میکند و آزادی خود را در کشتن و دریدن مردم میداند.

در فصل سوم گفته‌ام :

سلاطین مسلمان سفاک هستند و دائماً آدم کشی می‌نمایند یا خود بقتل میرسند ولی مذهب مسیح سلاطین را ملایم‌تر و محبوب‌تر مینماید و در سایه مقررات این مذهب پادشاه بر عایای خود اعتماد دارد و رعایا هم بپادشاه اعتماد دارند مذهب مسیح که ظاهراً برای تأمین سعادت دنیای بعد از مرگ ظهور نموده برای این جهان نیز

۱- منظور مؤلف از سلاطین مسلمان پادشاهان آل عثمان و دربار عالی دولت قدیم عثمانی و سفاکی و خونریزی آنان بوده است که در عصر منتسکیو نمونه بود ولی من در اینجا و همچنین درباره عقیده مؤلف در مورد اسلام و تکفیر از مسیحیت انتقاد کرده و توضیح لازم برای روشن شدن ذهن خوانندگان داده‌ام به متن کتاب روح القوانين و زیر نویس فصل چهارم از کتاب بیست و چهارم صفحات ۶۷۱ و ۶۷۲ رجوع شود. مترجم

سعادت ما را تأمین میکند.

در فصل چهارم گفته‌ام :

بین مذهب اسلام و مسیح با توجه باصول اخلاقی آنها بعقیده من باید مذهب مسیح را پذیرفت و اسلام را رد کرد.

در فصل ششم درباره عقیده غلط آقای بایل گفته‌ام :

بایل تمام مذاهب را مورد نکوهش قرار میدهد و مذهب مسیح را با تردید تلقی میکند و میگوید پیروان مسیح نمی‌توانند دولتی تشکیل دهند که بقائی داشته باشد در صورتیکه نظریه بایل غلط است و پیروان مذهب مسیح برعکس تصور ایشان وظائف ملی و کشوری خود را بهتر میدانند و دقت زیادتری برای انجام آن وظائف مبذول میدارند و چون از چگونگی دفاع طبیعی مطلع هستند حقوق دفاع طبیعی را مراعات میکنند و بهر نسبت که مذهب خود را دوست بدارند بهمان نسبت میهن خود را زیادتر دوست خواهند داشت و اگر اصول مسیحیت در روح پیروان آن محکم‌تر شود تأثیر آن بمراتب زیادتر از قوت تقوای سیاسی در جمهوری و اثر افتخار و شرافت در مشروطه و بیم و وحشت در حکومت‌های استبدادی خواهد بود و همچنین گفته‌ام :

خیلی بعید است که این مرد بزرگ نتوانسته باشد مقررات مربوط به استقرار مسیحیت را از خود مسیحیت تفکیک کند تا جائیکه میتوان گفت اواز روح مسیحیت بی‌اطلاع بوده است زیرا وقتی مقننین بجای وضع قوانین صرفاً به‌پند و اندرز اکتفا می‌نمایند دلیل بر آنست که می‌بینند اگر پند و اندرز خود را بصورت قوانین در بیاورند برخلاف روح قوانین رفتار شده است.

در فصل دهم گفته‌ام :

اگر من یکتشر مسیحی نبودم در آن صورت از بین رفتن فلسفه زنون و پیروان این مسلک را یکی از بزرگترین بدبختی‌های بشر میدانستم انسان اگر از حقایق مذاهب آسمانی صرف‌نظر نماید چیزی بزرگتر از عقاید و آراء زنون و طرفدارانش نخواهد یافت.

در فصل سیزدهم گفته‌ام :

در مذاهب مشرکین که احساسات قلب بیمعنی است ممکن است گناهان غیر قابل عفو و وجود داشته باشد ولی در مذهبی که توجه خاصی به تمام عواطف و احساسات شده و در توبه و استغفار را باز نموده و بجای اینکه زنجیرهای بزرگ و محکم بدست و پای مؤمنین ببندد تارهای نازکی بسته است در چنین مذهبی گناهان غیر قابل عفو وجود ندارد ولی ممکن است گناهایی که در مدت عمر افراد مرتکب شوند غیر قابل بخشایش باشند، لذا مسیحیت مقرر داشته مؤمنین نباید دائماً بارتکاب گناهان جدید توبه و استغفار نمایند و هنوز قرض سابق را پرداخته قروض جدیدی بخواهند زیرا در آن صورت روزی خواهد رسید که کاسه لبریز میشود و بخشایش پروردگار شامل آنها نخواهد شد .

در پایان فصل نوزدهم پس از آنکه تأثیر ناگوار مذاهب مشرک را در باره سرنوشت روح بشر در دنیای بعد از مرگ مثال زده‌ام اضافه نموده‌ام .

مذهب نباید فقط بایجاد يك عقیده اکتفا نماید بلکه لازم است که آن عقیده را زاهدنمائی و اداره کند و این کاری است که مذهب مسیح بخوبی انجام داده زیرا معتقداتی برای ما آورده که ما را نسبت بسرنوشت روح مطمئن میکند و بدون اینکه اطلاع کامل داشته باشیم و یا بتوانیم احساس کنیم میدانیم تا روز معاد و تجدید کالبد عوالم روحانی را سیر خواهیم نمود .

در پایان فصل بیست و ششم گفته‌ام :

بهر آنست مذهب هم دارای مقررات و قوانین خصوصی باشد و هم کلی مثلاً وقتی حکم میکند مؤمنین باید جهاد با نفس کنند جزئیات آنرا تعیین ننماید که در همه مناطق قابل اجرا باشد مذهب مسیح از این حیث دارای مقررات خوبی است مثلاً امساك در این مذهب واجب است ولی طرز امساك بطور دقیق تعیین نشده و میتوان برطبق کیفیات مختلف آنرا تغییر داد .

در فصل بیست و پنجم گفته‌ام :

مذهبی که از يك نقطه دور افتاده می‌آید و از حیث آب و هوا و رسوم و آداب

با اوضاع محلی سایر جاها متفاوت است نباید انتظار داشت بزودی قرین موفقیت شود .

در فصل بیست و چهارم گفته‌ام :

با وجود عظمت کشور حبشه و گرمی هوای افریقا مذهب مسیح از توسعه استبداد در این سرزمین جلو گیری کرده و رسوم و آداب و قوانین اروپا را در حبشه قابل اجرا نموده است ولی در سرزمین سنار که اهالی آن مسیحی نیستند ظلم و استبداد حکم فرماست و بعد از مرگ پادشاه مردم فرزندان او را حبس نمودند و برای اینکه غاصب تاج و تخت مدعی نداشته باشد تمام آنها را بقتل رساندند .

و باز در همین فصل گفته‌ام :

اگر ما قتل عام دائمی سلاطین و زمامداران یونان و روم را در نظربیاوریم که چگونه شهرها و ملل مختلف بدست آنها و یا بدست جهانگشایان دیگری از قبیل تیمور و چنگیز معدوم گردید آنوقت اذعان خواهیم کرد مذهب مسیح در حقوق سیاسی و حقوق بین‌المللی و جنگ تعدیلات نیکوئی نموده و بایستی از آن سپاسگزار بود .

در فصل هشتم گفته‌ام :

در کشورهایی که سعادت دریافت مذهب آسمانی را ندارند بهتر آنست مذهب آنکشور با اصول اخلاق مطابقت نماید زیرا مذهب ولو اینکه حقه نباشد و مذهب باطل باشد معیناً بهترین ضامن امانت و درستکاری مردم است اینها عبارات و جملات صریح و روشنی بود که من در کتاب بیست و چهارم و مبحث ارتباط قوانین با مذهب و تعلیمات آن نوشته‌ام خواننده سهولت درك میکند که نویسنده این بیانات و اظهار کننده این عقاید نه تنها مسیحی است بلکه دارای معتقدات محکم و مذهب خود را تکریم مینماید و دوست دارد حالا باید فهمید مخالفین و متقدین باچه دلائلی در مقابل اینهمه آراء و عقاید بمن حمله می کنند و مرا متهم به لامذهبی مینمایند یا دعوی میکنند من مسیحی نیستم . !! ؟ !

دلائلی که مخالفین و متقدین اقامه کرده اند بطوری که بیان گردید خیلی

سست و غالباً مغالطه و نصف آن اساساً بجای دلیل و برهان فحش و ناسزاست و نصف دیگر در لفافه صحبت‌های خارج از موضوع و نطق‌های طولانی گنجانده شده و خواسته‌اند ضعف و سستی دلائل را باینوسیله از نظرها بپوشانند.

ولی من ناگزیرم بگویم اتهاماتی که بمن نسبت داده‌اند خیلی بزرگ است و باید آن اتهامات را با دلائل بزرگ و متقن ثابت کنند زیرا هر قدر اتهام بزرگ باشد بهمان نسبت باید دلائل بزرگ ابراز شود.

ایراد منقد :

منتقدین میگویند منتسکیو پیروان زنون را ستوده و حال آنکه پیروان زنون طبیعی مذهب بودند و عقیده‌شان این بود دنیا ناشی از یک قضا و قدر بدون شعور و یک ارتباط لازم بین موجودات است و مردمانی جبری بوده‌اند بنا بر این منتسکیو که این رویه را ستوده طبیعی مذهب است.

جواب من :

بر فرض اینکه این طرز استدلال غلط منقد در باره فلسفه زنون و پیروان او صحیح باشد باید اظهار نظریه من درباره آن‌ها دقت کرد و دید آیا من عقاید و نظریات آن‌ها درباره امور طبیعی یا ماوراء الطبیعه تمجید کرده‌ام ؟ !!

نه چنین نیست من فقط اخلاق این طایفه را ستوده‌ام و گفته‌ام مردم از این اخلاق فوائد نیکو برده‌اند و غیر از این چیزی نگفته‌ام زیرا اگر طرفداران زنون معتقد به تأثیر قضا و قدر بی‌شعور در کار جهان باشند من در همان آغاز شروع بکتابم این نظریه را رد کرده‌ام پس این مغالطه و طرز استدلال درباره پیروان زنون و یا انتساب طبیعی مذهب بودن بمن بدون دقت بعمل آمده.

ایراد منقد :

منتقد میگوید : منتسکیو بایل را ستوده و او را مرد بزرگ خطاب کرده است.

جواب من :

آری من بایل را مرد بزرگ خطاب کرده‌ام ولی نظریات او را سرزنش

کرده و مورد انتقاد قرار داده‌ام و این انتقاد دلیل آنست که آن‌ها را قبول ندارم و اگر او را مرد بزرگی خوانده‌ام از نقطه نظر اظهار نظریاتش نیست زیرا همه کس میداند بایل دارای هوش و ذکاوت فوق‌العاده است ولی از هوش و ذکاوت خود سوء استفاده کرده اما نمیتوان منکر هوش و ذکاوت او شد جای تأسف است که این مرد باهوش از جاده حقیقت دور شده و گمراه گردیده است.

من بایل را مرد بزرگی میدانم زیرا با اینکه فطرتاً من ماجراجویان را دوست ندارم و از کسانی که قوانین و مقررات کشور خود را واژگون میکنند می‌آید معذرت نمیتوانم بگویم سزار یا کرمول انگلیسی اشخاص کوچکی بوده‌اند از جهان‌نگشایان و فاتحین که باعث خونریزی و ویرانی شده و میشوند بدم می‌آید با اینوصف نمیتوانم بگویم چنگیز و اسکندر جزء مردم عادی بوده و مزیتی بر دیگران نداشته‌اند.

ممکن بود من بجای اینکه بایل را بزرگ بنامم او را تحقیر کنم و یا مرد نابکار و حقیری بشمارم کسی هم بمن اعتراض نمیکرد ولی تمام مندرجات و فصول روح‌القوانین نشان میدهد من از ناسزا گفتن بیزارم و ممکن است خصائل طبیعی و یا تربیت خانوادگی من مانع از این باشد که بدیگران ناسزا بگویم بعلاوه آزمایش نموده‌ام تظاهرات عصبانی و غضبناک فقط در اشخاص عصبانی و غضبناک تأثیر مینماید نه اشخاص عادی در صورتی که بیشتر خوانندگان در زمره اشخاص عادی هستند و آرامش فکری و روحی دارند و اصولاً تا کسی دارای آرامش فکری و روحی نباشد کتابی را برای مطالعه بدست نمیگیرد و شخص آرام با متانت و بدون هوا داری از این و آن درباره مندرجات کتاب قضاوت خواهد نمود.

باید به آقای منتقد بگویم فرضاً که من در کتاب خود هزار ناسزا به بایل میگفتم دلیل این نبود که نظریه او صحیح است یا خطا و آیا بدرستی قضاوت کرده یا نه ولی نتیجه‌ئی که از آن ناسزا عاید نویسنده میشد این بود که مردم میگفتند نویسنده در ناسزا گفتن مهارت دارد.

ایراد منتقد :

منتقد میگوید منتسکیو در آغاز کتاب و فصل اول آن در خصوص گناه آدم^۱ چیزی نگفته است .

جواب من :

چندین دفعه در موارد متعدد گفته‌ام کتاب من مربوط بمسائل مذهبی نیست و چون نخواسته‌ام بحث دینی بکنم لزومی نداشته که در باب گناه آدم چیزی بنویسم فرضاً که اینرا مینوشتم منتقد وسایرین میگفتند چرا راجع بسایر مسائل مذهبی و دینی چیزی ننوشته‌ام . من از تمام مردم حساس سؤال میکنم ، آیا روح القوانین يك کتاب مذهبی است یا يك کتاب حقوقی و سیاسی...

ایراد منتقد :

منتقد میگوید: آقای **دوما** مصنف عصر حاضر کتاب خود را طور دیگری آغاز کرده و در فصل اول کتاب خویش از چگونگی خلقت و بوجود آمدن او از خاک صحبت کرده است اما منتسکیو ...

جواب من :

من تصدیق میکنم آقای **دوما** کتاب خود را طور دیگری آغاز کرده و نخست از چگونگی پیدایش انسان بحث نموده اما آیا طرز تنظیم افکار و تدوین آن منوط به موضوع و سلیقه نیست ؟

ایراد منتقد :

منتقد میگوید منتسکیو در کتاب خود از اصول و نظریات مندرجه در اشعار پوپ که یکی از شاگردان اسپینوزا است تبعیت نموده است.

جواب من:

در کتاب من حتی يك کلمه وجود ندارد که مربوط با اصول و نظریات مندرجه در اشعار پوپ باشد و من هیچيك از این اشعار را در کتاب خود نیاورده‌ام .

ایراد منتقد :

۱- مقصود گناهی است که آدم در بهشت مرتکب گردید و از میوه شجره ممنوعه تناول کرد . مترجم

منتقد میگوید گرچه منتسکیو در کتاب خود نوشته قانونی که ما را بطرف خالق هدایت مینماید و بسوی او میکشاند از حیث اهمیت بزرگترین قوانین ماست ولی معتقد نیست که اولین قانون ما باشد بلکه نخستین قانون را در طبیعت صلح میداند در صورتیکه چنین نیست و نخستین قانون ما در طبیعت صلح نبوده بلکه انسانها در بدو خلقت از یکدیگر میترسیده اند و حتی کودکان هم میدانند اولین قانون مادوست داشتن خداوند و قانون دوم دوست داشتن هموع است.

جواب من :

در این موضوع من و منتقد بایکدیگر اختلاف نظر نداریم اختلافات ما فقط بر سر ناسزا گوئی است زیرا جملاتی که من در کتاب خود در این موضوع نوشته‌ام از اینقرار است :

قانونی که ما را بطرف حقایق هدایت مینماید و بسوی او میکشاند از لحاظ اهمیتی که دارد اولین قانون طبیعی ماست ولی از لحاظ ترتیب در درجه اول نیست انسان قبل از اینکه از دانش بهره مند شود چون ضمیرش صاف است استعداد فرا گرفتن همه گونه دانش و اطلاعات را دارا میباشد و در چنین صورتی واضحست که نخستین افکار بشر افکار حکیمانهای نخواهد بود و بیشتر در حفظ وجود خود میباشد تا در خیال دانستن منشأ وجود خود آنوقت چنین بشری در ابتدا فقط ضعف خود را احساس میکند و بس و بی اندازه ترسو میباشد اگر احتیاج بآزمایش و مثل باشد در جنگلها مردان وحشی پیدا شده اند که از دیدن هر چیزی بر خود لرزیده و از مشاهده هر چیز فرار میکنند .

پس واضح است که من قانون پرستش و شناسائی خداوند را از حیث اهمیت بزرگترین قوانین طبیعی دانسته‌ام ولی در عین حال نباید بر من ایراد گرفت چرا مثل فلاسفه و علمای فیزیک و حیوان شناسی انسانرا از جهات مختلف تحت مطالعه قرار نداده‌ام و بر طبق فکر خود درباره افکار و تخیلات انسان قبل از پیدایش جامعه و هنگامیکه بطور انفراد میزیسته نظراتی ابراز نموده‌ام .

من فرض کرده‌ام مثلاً انسان دفعه آ از آسمان بزمین افتاده و در این حال مجاز

بوده‌ام در خصوص احساسات و تفکرات این انسان متفرد مطالعاتی بنمایم تا بدانم این احساسات از لحاظ ترتیب و نمره بندی چگونه در روح او منعکس شده‌اند زیرا بدون شك انسان قبل از تعقل و تفکر یعنی قبل از اینکه نیروی تفکر و تعقل داشته باشد غیر از احساسات چیزی نداشته و آنوقت استنباط کرده‌ام اولین احساس این انسان ترس و احساس دوم لزوم تهیه غذا بوده . پس محققاً من بزرگترین قانون طبیعی بشر را قانونی دانسته‌ام که او را بسوی خداوند میکشاند متقد نیز بزرگترین قانون طبیعی قانونی را میدانم که مربوط به پرستش خداوند است .

در این صورت اختلاف ما بر سر ناسزا گوئی متقد است و بس.

ایراد متقد :

متقدم میگوید منتسکیو گفته است انسان نادان که ممکن بود هر لحظه آفریدگار خود را فراموش کند خداوند بوسیله قوانین مذهبی او را بطرف خود میخواند میخواهیم بدانیم مذهبی که منتسکیو منظور نظر دارد کدام مذهب است لابد مذاهب طبیعی است و معلوم میشود این شخص طبیعی مذهب است .

جواب من :

خیلی غریب است من در اینجا اصلاً اسم مذهب طبیعی را نبرده‌ام تا متقدم را طرفدار مذهب طبیعی بدانم و برای اینکه مرادف تیر ملامت و تهمت خود قرار دهد معنی عادی و معمولی عبارات و جملات را از آن گرفته و معانی موهوم و غیر متناسبی به آن چسبانده است اگر منظور من مذهب طبیعی بود بجای جمله‌ئی که در کتابم ذکر کرده‌ام و خود متقد آنرا بیان نموده میبایستی بگویم (چنین انسانی هر لحظه ممکن بود آفریدگار خود یعنی مذهب طبیعی را فراموش کند ولی خداوند یعنی مذهب طبیعت بوسیله قوانین طبیعی او را بسوی خود خواند) زیرا طرفداران مذهب طبیعی هیچ خدائی جز همان مذهب طبیعی قائل نیستند و نمیشناسند در این صورت گفته من مبهم و احمقانه بوده و جملات بعدی او هم احمقانه جلوه میکرد اما اینطور نیست منظور من از کلمه مذهب مذهب آسمانی بود و من بمذهب طبیعی معتقد

نیستم و اسمی از آن نبرده‌ام .

ایراد متقد :

منتسکیو گفته فلاسفه و معلمین اخلاق بشر را بوسیله قوانین اخلاقی نسبت بخودش متوجه میسازند تا خود را فراموش نکند و قانونگذاران او را بوسیله قوانین سیاسی و مدنی بوظائف خود در رابطه با دیگران آشنا میسازند و بنا بعقیده منتسکیو فرمانفرمائی دنیای ذوی القول بین خدا و فلسفه و قانونگذاران تقسیم شده و آنها با خداوند در اداره دنیای ذی شعور شریک هستند ولی منتسکیو نمیخواهد بفهمد اینان فهم و شعور از کجا بدست آورده‌اند و بچه وسیله دانستند باید جامعه را بعدالت و نصفت اداره نمود .

جواب من :

پاسخ این پرسش خیلی آسان است و جواب ایراد از آن استخراج میشود فلاسفه و قانونگذاران فهم و شعور خود را از عقلی که خداوند بآنها اعطا کرده بدست آورده و بسعادت آنها یاری کرده فهم و دانش را از همان قانون بزرگ گیتی همان قانونی که ما را بسوی خالق میکشاند بدست آورده‌اند .

من هرگز مثل ویرژیل شاعر روم که گفته است قیصر روم در اداره امور جهان با خدای خدایان شریک است و قانونگذاران را در اداره امور جهان با خداوند شریک نموده‌ام ولی آیا خداوند یگانه آمر بر جهان به بعضی از موجودات خود بیش از دیگران عقل و فهم و توانائی نداده است؟

آیا تمام افراد بشر در فهم و شعور و توانائی باهم مساوی هستند؟

منظور من این بود که خداوند بعضی از موجودات را فهم و لیاقت بیشتر داده و چون آنها را برتر از دیگران نموده آنها به هدایت سایرین پرداخته‌اند اما متقد مغالطه کرده و عقیده مرا چنین تفسیر کرده چون بعضی موجودات بر موجودات دیگر حکومت میکنند خداوند خواسته در فرمانفرمائی جهان آنها را شریک خود نماید یکی از قواعد کلی آنست آنهائی که در استدلال ضعیف هستند و در

عین حال نمیخواهند نظریه دیگران را بپذیرند راه مغالطه را در پیش میگیرند.

ایراد متقد:

منتسکیو میگوید خداوند نمیتواند بر موجودات آزاد و ذوی العقول مثل موجودات دیگر حکومت کند زیرا آنها بایستی خودشان خویش را اداره کنند از این نظر خداوند قوانینی برای آنها وضع کرده که بانسان وظائف وی را نشان میدهد لیکن انجام این وظائف را در دسترس او نمیگذارد پس بعقیده منتسکیو خداوند موجوداتی آفریده که نمیتواند از امیال و غرائز و بی‌تریبی‌های آنها جلوگیری نماید غافل از اینکه خداوند توانای مطلق است و هرچه بخواهد با موجودات خود میکند ولو اینکه آنها نخواهند بر طبق اراده او رفتار کنند.

جواب:

من در هیچ فصلی از روح القوانين در این باب چیزی نگفته‌ام و جمله (خداوند نمیتواند) بکار نبرده و استعمال نکرده‌ام و همانطوری که در باب گناه اولیه آدم در بهشت بحثی ننموده‌ام در حضور بخشایش خداوند و یا اغماض او نسبت به بی‌تریبی‌های جهان و طغیان امیال و غرائز انسان نیز چیزی نگفته‌ام و بطوریکه سابقاً گفتم من در روح القوانين نخواسته‌ام وارد بحث مذهبی و دینی بشوم و اصول دیانت را که عبارت از حلول^۱ و بخشایش و غیره است ثابت نمایم.

برای يك نویسنده خیلی کسالت آور است که متقد از آغاز تا انجام مطالعه کتاب او جز يك فکر در سر نداشته و تمام موضوعات و قضایای مشروح در کتاب را از دریچه همان يك فکر مشاهده نماید وضع چنین منتقدی شبیه بآن کشیش کلیسای قریه است که منجم در دور بین فلکی خود کره ماه را باو نشان میداد و کشیش ساده جز گلدسته کلیسای خود چیزی نمیدید.

من سعی کرده‌ام از مسائلی که مربوط بکتاب من نیست صرف نظر کنم و اگر

۱- حلول یکی از اصول پنجگانه دیانت مسیح است و مسیحیان معتقدند خداوند روح را در بدن انسان دمید و در عین حال باو فهم و شعور داد. مترجم

در آغاز کتاب نظراتی در خصوص قوانین بطور کلی و حقوق طبیعی بیان نموده‌ام یا اینکه این موضوع خیلی وسیع است من در اختصار آن کوشیده و همه را در دو فصل گنجانده‌ام و ناچار از قسمت‌های مهمی مربوط بمسائل حقوق طبیعی برای احترام از طول کلام با اینکه مربوط بکتاب من بود صرف نظر نموده و نادیده گرفتم.

منتسکیو در کتاب خود گفته است در کشور انگلستان خود کشی را مثل يك ناخوشی دماغی میدانند و همانطور يك دیوانه را تنبیه نمیکنند شخصی را هم که خود کشی نموده تنبیه نمیکنند علتش اینست چون منتسکیو طرفدار مذهب طبیعی است و از طرفی مهد مذهب طبیعی انگلستان میباشد لذا جنایات مشهود در این کشور را نادیده انگاشته و قلم اغماض روی آنها میکشد.

جواب:

من نمیدانم که انگلستان مهد مذهب طبیعی بوده یا نه؟ . . .

همی‌متقد میدانم من دارای مذهب طبیعی نیستم اما در مورد خود کشی من فقط از حادثه‌ئی که در انگلستان بچشم دیدم صحبت کرده‌ام و تعریف يك حادثه دلیل بر این نمیشود که من و انگلیس‌ها دارای يك مذهب باشیم اگر یک نفر انگلیسی هم در فرانسه وقایعی به‌بند و در انگلیس آنرا تعریف کند دلیل این نیست که با فرانسویها هم مذهب است.

ایراد متقد:

کتاب روح القوانين یکی از کتابهای نامطلوب است که فقط بر اثر پیدایش قانون اساسی طبیعیون رونق پیدا کرده و در غیر این صورت اینهمه زیاد نمیشد و رواج آن فزونی نمی‌یافت.

جواب:

قانون اساسی طبیعیون موجب توسعه انتشار روح القوانين نشده زیرا هدف و منظور این دو کتاب باهم متفاوت است.

ایراد منتقد :

منتسکیو در دیباچه کتاب خود گفته من چندین مرتبه برای نوشتن این کتاب شروع بکار کرده و اوراق نوشته شده را بیاد دادم تا وقتی که از کتاب خود راضی شدم بعقیده ما منتسکیو در آغاز نوشتن این کتاب و قبل از اینکه اوراق خود را بیاد دهد بحقیقت نزدیک تر بود تا پایان کار .

جواب :

اظهار منتقد مبنی بر پندار خود اوست او از کجا میدانند من از آغاز بحقیقت نزدیک تر بوده ام ؟

ایراد منتقد :

اگر منتسکیو یک راه شوسه و صاف شده را در پیش میگرفت و از بیراهه نمیرفت کمتر دچار زحمت میشد .

جواب :

این نظریه هم مبنی بروهم خود اوست زیرا من راه شوسه و صافی رفته ام و زحمتی نداشته ام .

ایراد منتقد :

هر کس اندکی فهم داشته باشد تشخیص میدهد روح‌القوانین بر اساس مذهب طبیعی نوشته شده و چون تمام مخالفین مذهب تصدیق کرده اند مذهب طبیعی عین نظریه اسپینوزا است که او خالق و مخلوق را یکی میدانند لذا هر عیسوی متدین و معتقد از کتاب روح‌القوانین تنفر دارد .

جواب :

بین مذهب طبیعی و نظریه اسپینوزا تفاوت بزرگی وجود دارد که محققین دریافته اند ولی صرف نظر از این تفاوت باید بگویم اگر روح‌القوانین بر اساس فکر و نظریه اسپینوزا نوشته شده بود عیسویان حق داشتند از آن متنفر باشند ولی من در جواب های قبل ثابت کردم که مبانی روح‌القوانین با نظریه اسپینوزا تطبیق نمی نماید .

ایراد منتقد :

منتسکیو اگر در کتاب خود نامی از خداوند برده و انسان را مخلوق اومیداند برای اینست که مذهب حقیقی خود را که مذهب طبیعی است پنهان نماید و همین پنهان کردن مؤید آن است که او طبیعی مذهب است .

جواب :

من ناگزیرم منتقد را در بعضی مطالب روشن نمایم و همانطور که او بمن ایراد می گیرد منم اشتباهات او را تشریح کنم .

منتقد بواسطه تنقیری که از طرفداران مذهب طبیعی دارد درست در باره آنها فکر نمیکند و آنها را از هم تفکیک نمی نمایند زیرا طرفداران مذهب طبیعی بدو دسته متمایز تقسیم میشوند یکی دسته ای که فقط طبیعی صرف هستند و دسته دیگر که علاوه بر طبیعت معتقد بالوهیت و حلول هم میباشند و میگویند خداوند انسان را بوجود آورده و روح در بدنش دمیده است اما منتقد از این تمیز و تفکیک اطلاع ندارد یا نمیخواهد اطلاع پیدا کند .

بعلاوه من در هر جا که نامی از طبیعت میبرم و می خواهم انسان را در حال طبیعی او تحت مطالعه قرار بدهم منتقد زبان به بد گوئی باز می کند بدون اینکه بخود زحمت دهد و مبانی مذهب طبیعی را استنباط کند من یقین دارم اگر او قوانین مذهب را میدانست اینطور بد گوئی نمیکرد .

منتقد مذهب طبیعی را با لامذهبی اشتباه مینماید در صورتیکه این دو موضوع متفاوت است مذهب مسیح خود مرحله تکامل مذهب طبیعی است و مسیحیان کرارا شنیده اند که همه دارای یک مذهب طبیعی بوده اند امروز هم برای اثبات وجود خداوند یکتاد در قبایل مشرکین و آلهائی که بوجود خدایان متعدد قائلند مذهب طبیعی را دلیل قرار میدهند و همچنین برای اثبات الوهیت در مقابل اشخاص لامذهب و آلهائی که بخداوند معتقد نیستند بهمین مذهب طبیعی استناد میکنند پس در این صورت نباید اینطور نسبت بمذهب طبیعی بد گوئی کرد .

منتقد طرفداران زنون را طرفدار مذهب طبیعی می دانند در صورتیکه من

آنها را لامذهب میدانم بدلیل اینکه می گفتند يك قضا و قدر بیشعور وبدون اراده بر جهان حکومت می کند و امروز برای مجاب کردن طرفداران و پیروان مذهب طبیعی را بکار میبرند .

منتقد نظریه اسپینوزا را هم بامذهب طبیعی یکی میدانند در صورتیکه من این دو عقیده را با هم فرق میگذارم. عقیده اسپینوزا که معتقد بوحث وجود است با نظریه طبیعیون بکلی متفاوت است و حتی نظریه اسپینوزا را هم بوسیله مذهب طبیعی رد می کنند .

بعقیده من اگر کسی چون منتقد مذهب طبیعی را با لامذهبی توأم نماید بمنزله اینست که دلیل و برهان را با موضوعی که می خواهد ثابت کند مخلوط و یا اشتباه کند و ایراد وارده بر اشتباه را با خود اشتباه مخلوط نماید توأم کردن این دو موضوع سبب می شود که بزرگترین اسلحه ها در مقابل لامذهب ها از دستمان برود منتقد بدون اینکه متوجه باشد خود سلاح مؤثری بدست لامذهب ها میدهد .

مسلم است منتقد تعمدی در اینکار نداشته وبدون دقت این دو موضوع را یکی کرده منبهم نمی خواهم فرض کنم که او شاید برای انجام نظرات خاصی اینکار را کرده است ولی باید بگویم منتقد در خصوص مسائل ماوراء الطبیعه نظریات روشنی ندارد و نمی تواند در این باب اظهار نظر و قضاوت کند و مسائل مختلف ماوراء الطبیعه را از یکدیگر تفکیک نماید در این موضوع همواره يك نکته توجه دارد و از سایر مسائل و نکات غافل است .

منظور من از این اظهارات و جوابها تویببخ منتقد نیست بلکه میخواهم سرزنش او را نسبت بخودم خنثی نمایم .



قسمت دوم

مسائل کلی

در قسمت اول این رساله دولکه بزرگی که متقدین بدامان نویسنده روح القوانین چسبانده بودند پاك نمودم ولی هنوز هم ایراد های دیگری به تألیف من دارند بایستی جواب بگویم اما قبلا باید علت واقعی ایرادات وارده بر کتاب خود را بگویم که از چه نقطه نظر است .

بطور کلی مردم چیز فهم و منورالفکر کشورهای اروپا کتاب روح القوانین را با حسن قبول پذیرفته اند و عقیده دارند روح القوانین کتاب مفیدی است و ساختمان و اصول صحیحی دارد و نکات اخلاقی در آن رعایت شده و برای ارشاد خالق بسوی نیکی و عدالت مؤثر و رافع صفات رذیله است ولی یک نفر هم پیدا شده که این کتاب را خطرناك میدانند و باشند آنرا مورد مذمت قرار می دهد علتش اینست که بخواندن یکی دو فصل از این کتاب اکتفا کرده و جملات و عبارات کوچکی را که تصور نموده دارای معنائی مستقل و منفرد است مورد مذمت قرار داده و اصلا متوجه نشده موضوع روح القوانین چیست و چه مسائلی در این کتاب مطرح گردیده است و باین طریق با هیاهو و جنجال موفقیت هایی پیدا کرده است ولی باید دانست او کتاب روح القوانین را تنقید نکرده است بلکه کتابی را که در مغز خود او بوده تویببخ نموده و هم پندار خود را انتقاد کرده است .

این شخصی که بخواندن یکی دو فصل از کتاب من اکتفا نموده اصلا ندانسته موضوع چیست ولی دیگران که تمام این کتاب را خوانده اند و موضوعات آن را فهمیده اند میدانند روح القوانین مربوط بقوانین و آداب و رسوم و عادات ملل مختلف است و يك بحث دامنه دار و وسیعی است زیرا با تمام شئون زندگی ملل مختلف تماس دارد .

من در این کتاب سعی کرده ام سازمانهای مختلفه بشری را تحت مطالعه قرار دهم و مجاهدت کرده ام بخواننده نشان بدهم کدام يك از این سازمان ها برای بشر و کلیه جوامع بشری مفید است و کداميك برای يك جامعه بخصوص آنوقت علل مادی

و معنوی این فواید را جستجو نموده و گفته‌ام این علل تا چه اندازه خوب یا بد بوده مفید بوده یا زیان داشته است و نیز سعی کرده‌ام نشان بدهم يك علت بخصوص در عین حال که دارای فوایدی بوده زیانهای هم در برداشته و آيازيان او بیش از فایده بوده یا فایده اش بیشتر و زیانش کمتر بوده است من معتقدم که مباحث کتاب من مفید است و چون در نوشتن آن حسن نیت بکار برده‌ام امیدواری داشتم از این کتاب فوایدی نصیب هم نوع من خواهد گردید بدیهی است در کتاب بزریگی مثل روح القوانین که مباحث متنوع و وسیع دارد طبعاً موضوع مذهب هم بمیان می‌آید و چون ما بیش از يك مذهب آسمانی نداریم که مذهب حقد است و سایر مذاهب را که در روی زمین بوجود آمده در شمار مؤسسات بشری در آوردم و مثل سازمان‌های بشر در باره آنها مطالعه نمودم .

و اما در مورد مذهب مسیح چون نویسنده مسیحی است و معتقد است مذهب مسیح يك مذهب آسمانی است و جزء مؤسسات و مبتکرات بشر نمی‌باشد لازم ندانستم در کتابی که مربوط بسازمانهای بشری است آنرا مورد مطالعه قرار دهم بخصوص که مذهب مسیح کامل است و نقصانی ندارد تا محتاج مطالعه باشد .

پس هر وقت من نامی از مذهب برده‌ام برای این نبوده که در ضمن کتاب خود مذهب مسیح را مورد بحث قرار دهم بلکه خواسته‌ام احترام و محبت خود را نسبت باین مذهب ابراز دارم و در ضمن مقایسه با سایر مذاهب آنرا به همه معرفی نمایم این حقیقت در سرتاسر کتاب روح القوانین دیده می‌شود مخصوصاً در آغاز کتاب بیست و چهارم که در باب ارتباط قوانین با برقراری مذهب نوشته شده صریحاً بیان کرده‌ام .

همانطوریکه در بین تاریکی‌ها بعضی از آنها ظلماتی تر از دیگری است و شخص می‌تواند این تفاوت ظلمت را استنباط نماید همانطور که بعضی از مغالک‌ها عمیق‌تر از مغالک‌های دیگر است و انسان می‌تواند تفاوت عمق را تشخیص بدهد در میان مذاهب باطله نیز مذاهب‌هایی یافت می‌شود که بدون اینکه باعث سعادت جاویدان بعد از مرگ باشد بیهودی زندگی همین دنیا کمک می‌کند بنابراین اگر در خصوص

مذاهب بحثی می‌کنیم فقط از لحاظ منافع است که در زندگی دنیوی خلق داشته اعم از اینکه آن مذاهب آسمانی و یا زمینی باشند یعنی از طرف خدا فرستاده شده یا نشده باشند .

در اینصورت چون مذاهب زمینی را جزو مؤسسات بشری دانستم ناچار آنها نیز مطرح و تحت مطالعه قرار دادم و اگر از مذهب مسیح کمتر اسم بردم برای این است که مذهب مسیح جزو مذاهب زمینی نیست تا محتاج جرح و تعدیل و اصلاح باشد خود بذاته دارای کمال و از هر عیب مبری است ولی بدگویان ایرادها گرفتند ! سرزنش‌ها کردند ! يك دسته ایرادهای مذهبی گرفتند بتصور اینکه من خواسته‌ام در باب مذهب نویسنده‌گی کرده باشم دسته دیگر طوری ایراد گرفتند که گوئی من موظف بوده‌ام صرفاً از مذهب مسیح تبلیغ نمایم و سایرین را دعوت بقبول این مذهب کنم .

عده‌ای هر جا کلمه مذهب را در کتاب من دیدند گفتند مقصود نویسنده مذهب مسیح است، جماعتی هر جا صحبت از رسوم مذهبی بمیان آمده و من گفتم رسوم فلان مذهب با اصول حکومت فلان کشور بهتر تناسب دارد گفتند منتسکیو از آن مذهب تعریف کرده و معلوم می‌شود معتقد بدیانت مسیح نیست و مرتد می‌باشد. هر وقت نویسنده از اخلاق نیکوی بعضی ملل را قیه که قبل از مسیح در دنیا میزیسته‌اند صحبتی کردم و اخلاق آنها را ستودم مرا متهم کردند که مخالف اخلاق دیانت مسیح می‌باشد. هر جا از لحاظ سیاسی بعضی آداب و رسوم را تحت مطالعه قرار داده‌ام مرا توبیخ می‌کنند چرا بجای آن کلمات و جملات فلان قانون و یا فلان دستور اخلاقی دیانت مسیح را ننوشته‌ام هر چه من گفتم روح القوانین يك کتاب سیاسی و حقوقی است و من نویسنده مذهبی نیستم متقاعد نشدند و گفتند بهر حال شما میبایستی از مذهب مسیح صحبت میکردید بعضیها می‌گفتند گر چه شما مطالب نیکوئی در باره مذهب مسیح گفته و نوشته‌اید ولی ذکر این مطالب از آن جهت بوده که نیات حقیقی خود را پنهان کنید زیرا ما به زوایای قلب شما راه داریم و از اسرار ضمیر شما مطلع هستیم!! و آنچه را که نوشته و نگفته‌اید در آئینه روح شما منعکس می‌بینیم دیگر کاری نداریم

که در کتاب چه گفته و نوشته‌اید و ما مضامین آنرا فهمیده‌ایم یا نه یا للعجب از این طرز بیان !!
اینک که علل واقعی انتقاد بروح‌القوانین را برای خوانندگان بیان نمودم
بایراهای خصوصی میپردازم که متقدین از من گرفته‌اند .



اندرزهای مذهبی

خوانندگان میدانند که من در کتاب خود نظریات آقای بایل را رد کرده‌ام و گفته‌ام بر خلاف تصور این شخص جماعت مسیحی مذهب میتواند ملت صالح و نیرومندی را تشکیل دهند و در همین زمینه دوسه بار عبارات و مضامین بایل را ذکر نموده و گفته‌ام این مرد از روح مذهب خود بی‌اطلاعت و بین دستورات مربوط باستقرار مذهب با خود مذهب فرق نگذاشته است .

وقتی يك نفر قانون گزار بجای وضع قوانین باندرز دادن اکتفا می‌نماید دلیل این است که او دریافته اگر اندرزهای خود را بصورت قانون وضع می‌نمود بر خلاف روح‌القوانین خویش رفتار کرده بود پس باندرز می‌پردازد تا نتیجه مطلوبه بگیرد اما متقدین بدین نکته توجه ننموده از عباراتی که من در این مبحث (قوانین بشری چون بیشتر بعقل مردم توجه دارد باید حاوی دستور و مقررات باشد و از پند و اندرز بپرهیزد ولی قوانین مذهبی چون بیشتر با احساسات و عواطف مردم ارتباط دارد باید بیشتر پند و اندرز بدهد و کمتر دستور و مقررات صادر نماید) ذکر کرده‌ام اینطور نتیجه گرفته‌اند که من تمام قوانین و مقررات انجیل را پند و اندرز میدانم و یا خواسته‌ام بگویم آن قوانین بيمورد صادر شده است در صورتی که چنین نیست و من این منظور را نداشته‌ام . برای رفع شبهه توضیح بیشتری می‌دهیم .

آقای بایل می‌گوید «جامعه‌ئی که هر کس از افراد مسیحی باشد قابل دوام نیست» و برای ادعای خود یکی از مضامین انجیل را شاهد می‌آورد که گفته است اگر کسی يك طرف صورت شما سیلی زد طرف دیگر خود را باو عرضه دارید .

بایل معتقد است جامعه‌ئی که افرادش چنین معتقداتی داشته باشند چگونه میتوانند در کشاکش حیات مقاومت نمایند ولی من می‌گویم بایل اشتباه کرده و آنچه صورت پند و اندرز دارد انجیل بشکل قانون در آورده است زیرا این عبارت انجیل يك پند و اندرز است .

خوانندگان با این توضیح متوجه می‌شوند که من از مذهب دفاع کرده‌ام در حالی که متقدین مرا متهم می‌کنند که گفته‌ام تمام قوانین انجیل پند و اندرز است .

تعدد زوجات

یکی از موضوعاتی که وسیله بدست متقدین داده تعدد زوجات است با اینکه من فصل مخصوصی در این باب نوشته‌ام مع هذا بدون توجه بآن متقدین مرا طرفدار تعدد زوجات دانسته و در اینمورد ایرادات و انتقاداتی نوشته و گفته‌اند :

من بی‌چوجه رسوم و آداب ملل مختلف را در باره تعدد زوجات تصدیق نکرده یا تصویب ننموده‌ام بلکه فقط توصیف و تعریف کرده‌ام موضوع تعدد زوجات را با حساب شماره افراد و سکنه هر محل ارتباط داده و گفته‌ام اگر بدون توجه بکیفیاتیکه ممکن است باعث تقلیل زیان تعدد زوجات شود این موضوع را مورد مطالعه قرار دهیم خواهیم دید تعدد زوجات برای زن و مرد هیچکدام فایده ندارد و برای کودکان بیشتر مضراست و بزرگترین ضرر آن عدم علاقه پدر و مادر نسبت بفرزندان است زیرا طبیعی است علاقه بیک یا دو فرزند مساوی علاقه به بیست فرزند یا بیشتر نیست بعلاوه ضرر تعدد زوجات بخصوص وقتی زیادتر است که یک زن چند شوهر داشته باشد چه در اینصورت هر يك از شوهرها تصور میکنند که بعضی از فرزندان متعلق باو نیست بلکه از صلب شوهر دیگر زن اوست تعدد زوجات موجب سستی محبت و کثرت طلاق میشود زیرا هر طلاق، طلاق دیگری در پی می‌آورد بعلاوه داشتن چند زن موجب تسکین طغیان امیال و غرائز شهوانی نخواهد شد بلکه آنها را بیشتر تحریک مینماید مخصوصاً در این فصل اشاره بفلسفه روم نموده‌ام که در زمان خسرو پرویز وقتی بدربار ایران پناه بردند از اینکه در ایران مردان

زنان عديده داشتند و از داشتن روابط نامشروع با زنهای ديگران هم پرهيز نميکردند تعجب نمودند بنا بر اين اگر متقدين اين فصل را بدقت خوانده بودند مي فهميدند که من تعدد زوجات را بذاته قبيح و زيان بخش دانسته ام ولي من از نظر فلسفي موضوع تعدد زوجات را در کشورهاي مختلف که دارای آب و هواي متنوع هستند با يکديگر مقايسه کرده و نشان داده ام ممکن است در بعضي از کشورها تعداد زنان نسبت به مردان زيادتر و يا بعکس باشد آنوقت در اين قبيل مناطق ضرر تعدد زوجات کمتر است متقد فقط عنوان فصل روح القوانين را که مربوط بتعدد زوجات و ارتباط آن با حساب شماره افراد است خوانده ولي متن اين فصل را نخوانده است آنوقت از اين عنوان فصل استفاده کرده و خواسته است مرا طرفدار تعدد زوجات معرفي کند تعدد زوجات از لحاظ اينکه در بعضي از کشورها و مناطق ضررش بيشتر است يا کمتر با حساب شماره افراد آن کشور و منطقه ارتباط دارد ولي وقتي موضوع ماهيت اين عدل پيش آيد و بطور مطلق در اين باب بحث شود ديگر مربوط باين حساب نيست وقتي تأثير زيان اين کار را در مناطق مختلف مطمح نظر قرار دهيم با تقليل و تکثير نفوس ارتباط دارد اما ماهيت تعدد زوجات از لحاظ مذهبي باين جريانات ارتباطي ندارد حتي من در جاي ديگر گفته ام :

تصور نه يهود شماره زن و مرد نسبت بهم آنقدر متفاوت باشد که تعدد زوجات يا شوهرها را مجاز نمايد ولي همين قدر مسلم هست که آب و هواي يك کشور و مقتضيات آن در اين باب تأثير داشته و در نقاط مختلف با آن تناسب دارد و در يك نقطه بيش از نقطه ديگر متناسب است متقد اين عبارت را مأخذ قرار داده و مرا طرفدار تعدد زوجات ميداند .

من اگر بگويم از تب و سرما خوردگي بيش از مرض فساد خون خوشم مي آيد آيا دليل اين خواهد بود که من تب و سرما خوردگي را دوست ميدارم يا اين که ميخواهم بگويم در عين حالي که هر دو بد هستند خطر اولي کمتر از دومي است .

متقد در همين موضوع ايراد ميگيرد که داشتن چند شوهر براي يک زن

آنقدر قبيح است که در هيچيك از کشورهاي جهان اين عمل قبيح و خلاف طبيعت را اجازه نداده اند .

معهذا منتسكيو اين را هم در ردیف تعدد زوجات در آورده و هر دو را يکي دانسته بديهي است کسی که طرفدار مذهب طبيعي است بايد چنين چيزي بگويد . بر خلاف تصور متقدم در فصل ششم کتاب شانزدهم گفته ام تعدد شوهرها زيان بخش تر از تعدد زنهاست ولي او اين فصل را نخوانده بعلاوه متقد چيزي را که مربوط باين موضوع نيست مورد انتقاد قرار داده او بايد در اطراف تعدد زنها يا شوهرها بحث و انتقاد کند و با مذهب طبيعي که من اسمي از آن نبرده ام در اينجا کاري نداشته باشد .

متقد در جاي ديگر ميگويد :

منتسكيو تعدد زوجات را در کشورهاي گرمسير مجاز دانسته و در کشورهاي سردسير منع کرده است در حالي که من در هيچ نقطه اين عمل را مجاز ندانسته ام و فقط در بعضي مناطق ضرر آنرا کمتر دانسته ام .

متقد تمام مطالب مربوط بتعدد زوجات را بمذهب مي چسباند .

فرضاً من گفته باشم تعدد زوجات از لحاظ کيفيت آب و هوا در فلان کشور مجاز است متقد اين اظهار نظر را يك قانون مذهبي تصور ميکند و اظهار ميدارد من از لحاظ مذهبي اين عمل را مجاز دانسته ام غافل از اينکه اگر از لحاظ تأثير آب و هوا امري مجاز باشد دليل بر اين نيست که از لحاظ مذهب هم مجاز بوده باشد زيرا احکام مذهبي همه جا متناسب با آب و هوا و مقتضيات نبوده است .

متقد ميگويد :

آب و هوا

نويسنده روح القوانين گفته است آب و هواي هندوستان

که گرم است موجب ملايمت اخلاق مي شود ولي اين نظريه صحيح نيست و منتسكيو درست نگفته است زيرا در هندوستان زنهارا با اموات شوهرشان ميسوزانند و بنا بر اين اخلاق آنها ملايم نيست .

جواب :

علت این انتقاد آنست که متقدفصل سوم کتاب بیست و چهارم را نخوانده و به ضد و نقیض‌های بزرگ اخلاق بشر توجه نکرده و نمیداند نوع بشر در عین رأفت ممکن است بیرحم و در عین بیرحمی دارای رأفت باشد ، در اینکه آب و هوادر اوضاع و احوال ملل تأثیر دارد حرفی نیست و اگر من برخلاف آن حرفی می‌زدم قطعاً آدم ابله‌ی بشمار می‌آمدم و بالنتیجه در کشورهای که فواصل زیاد از هم دارند اختلاف آب و هوا اخلاق و آداب و خصائل متفاوت بوجود می‌آورد برای من ممکن بود مثل بعضی از استادان مدارس اظهاراتی در خصوص اخلاق و صفات حسنه بکنم و بگویم شخص باید چنین و چنان باشد ولی آن وقت کتاب من يك کتاب حقوقی و سیاسی نبود بلکه کتاب دیگری بود من خواسته‌ام بر طبق آنچه واقعیت دارد در خصوص تأثیر آب و هوا و ارتباط آن با خصائل معنوی و مادی نوع بشر مطالعه نمایم و بگویم قانون‌گذاران ملل مختلف باید در تدوین قوانین بارعایت مقتضیات هر کشوری قوانین وضع نمایند .

موضوع توافق مذهب هم با آب و هوا همینطور است من بدون اینکه بخواهم وارد بحث مذهبی بشوم و بگویم فلان مذهب خوب یا بد است گفته‌ام پذیرفتن قوانین فلان مذهب در فلان کشور آسان تر یا مشکل تر از جای دیگر است زیرا در فلان کشور آب و هوا و مقتضیات طبیعی برای پذیرفتن آن مذهب تناسب دارد من میدانم که مذهب بذاته دارای استقلال است و بآثار طبیعی وابسته نیست و اگر مذهبی در کشوری خوب بود در کشور دیگر هم خوب است و اگر در کشوری بد بود در کشور دیگر هم بد است ولی چون مقررات و قوانین مذهب باید از طرف انسانها رعایت شود و بدان عمل کنند نقاطی هست که بر اثر مقتضیات طبیعی اجرای مقررات مذهبی آسان تر از جاهای دیگر است.

اغماض یا تسهیلات در باره اجرای اعمال مذهبی

عباراتی که در فصول نهم و دهم کتاب بیست و پنجم روح-
القوانین راجع بتسهیلات درباره اجرای اعمال مذهبی و
اغماض نسبت بمذاهب جدید در يك کشور نوشته‌ام خیلی
هیا هو راه انداخته و متقدین گفته‌اند:

عقائد من سبب خواهد شد سلاطین مشرك و بت پرست دروازه کشور خودشان را
بروی مذهب مسیح ببندند .

جواب :

اولا من مذهب مسیح را استثناء نموده و در فصل اول کتاب بیست و چهارم
روح‌القوانین گفته‌ام مذهب مسیح که مردم را بعشق و محبت بیکدیگر امر فرموده
طبعاً مایل است مردم بهترین قوانین مذهبی و سیاسی را داشته باشند زیرا بعد از
مذهب بهترین چیزی که نصیب بشر میشود قوانین خوب و سیاسی و مدنی است
بنابراین چون قوانین سیاسی و مدنی نسبت بمذهب مسیح در درجه دوم قرار گرفته
هیچ قانون مدنی یا سیاسی در هیچيك از کشورهای جهان نمیتواند و نباید از مذهب
مسیح جلو گیری نماید زیرا مذهب آسمانی مثل مذهب زمینی در کشورهای مختلف
برقرار نمیشود و همینکه خداوند خواست مذهب در کشوری برقرار گردد هر گونه
وسیلد برای استقرار مذهب مسیح مفید واقع میشود گاهی خداوند فلان پادشاه
گردنکش را وادار می نماید در قبال مذهب مسیح سر تعظیم فرود آورد و گاهی
مذهب مسیح پس از مدتی گوشه گیری در بیغولها و سردابها مثل روم قدیم دفعه
مثل آفتاب جهان تاب روشن میگردد و کشور را منور می نماید .

مذهب مسیح بدون مانع از دریاها و کوهها میگذرد و هر گونه قانون و
رسوم و آداب و اخلاق و روش سیاسی را مغلوب نموده خود جایگزین آن میگردد
خداوند حدود این مذهب را بر طبق مصالحی که بر ما پنهان است توسعه داده و

یا محدود میکند.^۱

من در فصل نهم و دهم روح القوانین گفتم :

وقتی قوانین کشوری اجازه میدهند چندین مذهب در يك کشور باشند مذاهب مزبور باید نسبت بهم تسهیلات قائل شده و اغماض کنند و وقتی زمامداران دارای قدرت واقعی هستند و میتوانند مذهبی را در کشور خود بپذیرند یارد کنند بهتر آنست که از پذیرفتن مذهب جدید خودداری نمایند ولی اگر مذهب جدید را بکشور خود راه دادند بایستی در باره اجرای اعمال آن مذاهب تسهیلات قائل شوند و آن مذاهب را با نظر اغماض بنگرند .

گرچه ما در اینجا در باره مسائل سیاسی بحث نمی کنیم و بمسائل مذهبی کار نداریم ولی باید متوجه بود که يك دانشمند مذهبی هم بین تصویب و قبول کردن يك مذهب و اغماض نمودن نسبت بآن فرق میگذارد.

اما منتقدین طوری صحبت میکنند مثل اینکه من در گوش فلان پادشاه مشرك خوانده ام و توصیه کرده ام مذهب مسیح را نپذیرد و از دخول آن در کشور خویش ممانعت نماید زهی کوتاهی فکر و نارسائی اندیشه . آنها تصور میکنند حضرت مسیح هم مثل فلان پادشاه است که برای تسخیر کشور همسایه تا آخرین دقیقه نقشه و اسرار قشون کشی خود را پنهان نماید .

یکی از موارد که منتقدین ایراد گرفته اند موضوع تجرد
تجرد
است مخصوصاً عباراتی که در جامعه روحانیان گفتم بیشتر باعث سر و صدا و ایراد آنان شده است.

من گفتم اگر جامعه روحانیان و کشیش ها زیاد توسعه پیدا کند چون این طبقه ازدواج نمیکنند لذا نتایج بدی خواهد داشت و بطوریکه واضح و روشن

۱- اظهار این عقاید تنها در باره مذهب مسیح صدق نمیکند بلکه هر مذهبی که از طرف خداوند در هر عصری بین بشر مستقر گردیده همین وضع را داشته است مذاهب آسمانی قبل از مسیح و بعد از مسیح هم همینطور بود مذهب اسلام در مدت بسیار کوتاهی شرق و غرب دنیای عصر خود را گرفت و پیروان آن ممال مختلفه جهان بودند هم اکنون نیز عده مسلمانان دنیا مخصوصاً در آسیا و آفریقا بیش از يك ثلث جمعیت جهان است . مترجم

میشود من در خصوص کمی و زیادی تجرد و آثار مترتبه بر آن صحبت کرده ام نه در خصوص تجرد از طرفی هم گفتم چون وصول بمرحله کمال در خور استعداد همه کس نیست لذا تمام زنان و مردان نمیتوانند با تجرد زندگی کنند.

من نمیتوانستم درباره نتایج نیکوی تجرد مذهبی صحبت کنم زیرا کتاب من مربوط بمسائل مذهبی نیست اما منتقدین چیزی را که من اصلاً ننوشته ام انتقاد میکنند و همواره از نظر مذهب آنرا مینگرند.

معهداً با اینکه از نظر مذهبی در باب تجرد بحثی نکرده ام مثل روحانیان فوائد و مزایای آنرا تصدیق نموده ام بعلاوه در ضمن مطالعه تاریخ ملل مختلف و در خصوص ارتباط قوانین باشماره افراد گفتم گاهی از اوقات تجرد لازم بوده و قوانینی در این باب وضع شده و در بعضی موارد نه تنها لزومی نداشته بلکه مضر بوده و قوانین برای احترام از مردم از تجرد وضع شده که مردم از آن پرهیز نمایند و ازدواج کنند تا نسل زیاد شود مثلاً رومیها که یکی از ملل خردمند جهان قدیم بودند برای جبران تلفات که در جنگها بآنها وارد میآمد با وضع قوانین مخصوصی ازدواج را برای ازدیاد نسل تشویق مینمودند من قسمت مهمی از این قوانین را جمع آوری و ذکر نموده و موارد وضع آنها را نشان داده ام که برای چه مصالحی و در چه مواقعی وضع یالغو شده است و بعلاوه صریحاً گفتم :

من تجرد مذهبی را مورد سرزنش قرار نمیدهم ولی همه کس میدانند تجرد جوانان و نرفتن زیر بار ازدواج مضار زیاد دارد زیرا در عین حالی که جوانان تمایلات طبیعی خود را تسکین میدهند حاضر نیستند که اینکار بصورت مشروع در آید .

پس اگر من تجرد را تقبیح نموده ام منظورم تجرد عادی بوده نه تجرد مذهبی و این موضوعی است که همه موافق آن هستند زیرا ما بچشم خود می بینیم مردمان ثروتمند برای شهوترانی ولهو و لعب زیر بار ازدواج نمیروند و تحمل این بار را بفقر و اشخاص بی بضاعت و امیدگذارند .

اما متقدین میگویند :

زرنگی مؤلف را ببینید که در لفافه جملات و عبارات میخواهد مقررات مذهبی را تقبیح نماید یا للعجب من شهوترانی و فحشا را تقبیح میکنم و متقدین آنرا مقررات مذهبی مینامند .

اشتباه مخصوص منقد

گوئی متقد عهد کرده هر گز حاق کلام مرا در نظر نگیرد و از مطالبی غیر از آنچه من نوشتهام انتقاد کند زیرا من از علل و جهاتی که مردم را نسبت بمذهب علاقمند

میکند بحث کردهام ولی متقد بر طبق پندار و اوهام خویش تغییر مذهب را از آن استخراج میکند و آنوقت علل و جهات ترك مذهب و اختیار مذهب جدید را انتقاد می نماید بقول علمای صرف و نحو مطالب من در اینمورد لازم است یعنی وصف حال است ولی مطالب مورد انتقاد او جنبه متعددی دارد یعنی عمل و فعالیت و تغییر مذهب است .

من گفتهام با اینکه افکار روحی و معنوی بصعوبت در ضمیر ما جایگزین میشود معیناً مذهبی که ما را بسوی يك مبدأ معنوی هدایت میکند دوست میدارم زیرا این اعتقاد باعث مباهات ما میشود نسبت به بت پرستان ما نزد خود نخوتی پیدا می کنیم که از حیث عقیده برتر و بالاتر از آنها هستیم و برای الوهیت مقام شامخی قائل شده ایم .

منظور من این است که سایر مذاهب مثل یهود و مسلمان مثل ما مسیحی ها بآمرزش و غفران مقام الوهیت امیدوار میباشند ولی متقد گفتار مرا طور دیگر تعبیر نموده و گفته است :

بنابعقیده منتسکیو چیزی که باعث شده ما از بت پرستی بسوی الوهیت و مبدا معنوی ارشاد شویم غرور و نخوت است ولی او غافل است که من از تغییر يك مذهب بمذهب دیگر صحبتی نکردهام بعلاوه اگر یکنفر مسیحی متدین با اعتقاد يك مبدا معنوی خود را سرافراز بداند و عظمت الوهیت او را قرین مباهات کند این مباهات و سرافرازی چیز خوبی است .

متقد گفته است :

ازدواج

در دیانت مسیح ازدواج يك امر آسمانی است و قبل از اینکه نوع بشر فرزندی داشته و موظف شود معاش آنها را تأمین نماید خداوند همسری برای آدم فرستاد که نامش حوا بود ولی منتسکیو تمام این شرایع را زیر پا میگذارد و اصلاً از آدم و حوا نام نمیبرد .

جواب :

متقدین بدانند من در عین حالی که مسیحی متعصبی هستم و با کمال خلوص مذهب خود را دوست میدارم مرد احمقی نیستم و بدون جهت و مقدمه و بدون تناسب از حقایق مذهب صحبت نمیکنم .

من در روح القوانين یکمورد راجع به تکثیر نسل انسان و حیوان و مورد دیگر در باره ازدواج صحبت کردهام و گفتهام حیوانات يك اندازه تولید مثل میکنند ولی در نوع بشر بواسطه طرز زندگی و تنوع اخلاق و آداب و روحیات و هوا و هوس و اشکالات آبستنی و علاقه زنها بحفظ زیبایی و هم از لحاظ مخارج هنگفت خانواده گی و عوامل دیگر تولید مثل يك اندازه نیست و این چیزها باعث کمی و زیادی نسل میشود در مورد ازدواج هم گفتهام چون طبعاً برپدر لازم است معاش فرزندان خود را تأمین نماید ازدواج این وظیفه را مسلم و مسجل مینماید و پدر بعد از ازدواج نمیتواند از آن سرباز زند .

ژوستینین امپراطور معروف رومیه الصغری مرد مسیحی متعصبی بود و قانون خود را بر طبق مذهب مسیح تدوین کرده است این قانون را امروز در مدارس بجوانان مادرس میدهند و در آن قوانین راجع بازدواج نوشته است :

« ازدواج عبارت از اتحاد زن و مرد برای تشکیل يك جامعه كوچك و خصوصی است . »

ولی تا کنون بفکر هیچکس نرسیده که ژوستینین را مورد تنقید قرار دهد و باو بگوید چرا در حقوق و قانون خود از خلقت آدم و حوا چیزی نگفته !!

ربا

متقددر خصوص ربا و بالاخص ربا در معاملات دریائی میگوید

بنا بقیه متسکیو گرفتن ربا در معاملات دریائی مشروع

است و اضافه میکند آیا چیزی ناصواب‌تر از این حرف شنیده‌اید؟

جواب:

متقد از بکار بردن صفت مطلق و صفت نسبی در عبارات بنظم بی‌خبر است و

مفهوم کلمه کمتر یا زیادتر را ادراک نمیکند بهمین جهت اگر من بگویم سیاهی چهره

یکمرد گندم‌گون از زندگی افریقائی کمتر است او خیال میکند من گفته‌ام مثل برف

سفید است و اگر بگویم سیاهی آنمرد گندم‌گون از سفیدپوستان اروپائی بیشتر است

او تصور میکند من میگویم مثل زغال سیاه است.

من هیچگاه نگفتم ربا در معاملات دریائی مشروع است بلکه گفته‌ام زیادی

ربح در معاملات دریائی کمتر از ربی که در معاملات خشکی میگیرند جلب

توجه میکند زیرا دو علت سبب شده که در معاملات بحری زیادتر از خشکی شده

است:

اول مخاطرات دریاست و سپس رکود سرمایه برای يك مدت زیادتر اما در

خشکی این دو عامل وجود ندارد چه آنکه خطرات دریا نیست و بعلاوه در مدت

کمتری معاملات زیاد گزاف انجام میگیرد لذا قانونگزاران ربا را قدغن نموده

و یا بمیزان خیلی محدود کرده‌اند.

من در فصل نوزدهم و بیستم کتاب بیست و دوم روح‌القوانین مرابحه را از لحاظ

ارتباطی که با تجارت دول و مال مختلف جهان دارد مطالعه کرده و در فصول دیگر

از تغییرات نرخ مرابحه نزد ملل باستانی بحث کرده‌ام ولی متقد چون خود فقیه

گفته‌های مرا از دریچه چشم يك دانشمند مذهبی دیده و انتقاد کرده است من خیلی

خوب میدانم که مرابحه در مذاهب بحث وسیعی دارد بعضی از فقها و متشرعین

آنرا مطلقاً حرام دانسته و برخی برای آن محدودیت‌هایی قائل شده‌اند ولی من

نخواستهم ربا را از لحاظ امر و نهی مذهبی مورد دقت قرار دهم من در کتاب خود

گفته‌ام پول شاخص ارزش‌هاست و هر کس محتاج پول است باید مثل سایر چیزها که

اجاره میکند پول را هم اجاره کند.

فرقی که بین سایر اشیاء و پول هست آنست که سایر اشیاء را هم میتوان فروخت

و هم کرایه داد ولی پول چون بهای اشیاء است نمیتوان آنرا فروخت و فقط میتوان

آنرا کرایه نمود.

انسان اگر پول خود را بدون ربح بدیگری قرض بدهد کار خوبی کرده زیرا

مذهب توصیه مینماید که شخص قرض بدون ربح بدهد ولی قوانین مدنی اینکار را

تصویب نکرده‌اند.

برای رواج تجارت اجاره پول باید قیمت داشته باشد ولی بهای آن گزاف نباشد

که از تجارت زیان حاصل شود و همچنین نباید آنقدر کم باشد که کسی پول خود را

باجاره ندهد و دست‌تجار بسته‌بماند.

پس برای گردش چرخهای تجارت و احتیاج ربا برقرار میشود ولی چون

حدود معینی ندارد نتایج سوئی از آن حاصل خواهد شد که در تمام ادوار و در همه

جاذبه شده و بتجربه رسیده است.

هر جا که ربح حرام و ممنوع شده نرخ مرابحه بالا رفته است زیرا صاحبان

پول پیش‌بینی محرومیت را نموده بخیال جبران خسارت احتمالی ممنوعیت ربح

آنرا گزاف نموده‌اند.

در کشورهای اسلامی بواسطه حرمت ربا استرداد قرضه امنیت ندارد و

دائنین اطمینان باسترداد پول خود ندارند بهمین جهت نرخ مرابحه زیاد است.

برای تأیید این نظریه نوشتجات سیسرون را شاهد آوردم که او نوشته است

نرخ مرابحه در روم قدیم در شهر رم ۰.۳۴٪ در صد و در ولایات ۴۸٪ در صد بود و

چون قوانین برای نرخ مرابحه حدودی معین نکرده بودند و بلکه آنرا تحریم نموده

بودند در نتیجه صاحبان پول هم میخواستند سود ببرند و هم میترسیدند در صد

جبران ضرر تعقیب قانونی بودند و این قرضه‌ها بین مردم بموجب قرار دادهائی

معمول شده بود.

اما وقتی ملت روم قوی شد زمامداران برای اینکه توجه ملت را بطرف خود

جلب و وجیه المله بشوند قوانین عدیده در باب تقلیل نرخ مرابحه وضع کردند و مقرر داشته طلبکار نباید بدهکار را بزندان بیا نداد از آنوقت نتیجه این اقدامات تولید سوءظن در طلب کاران و صاحبان پول نمود و دیگر بقراردادها اعتمادی نداشتند و جز در قبال ربح گزاف پول نمیدادند و بتدریج ربا خواری غیر محدود و شدیدی در روم برقرار گردید.

در پایان نظریه خود گفته ام یکی از اصول کلی اینست وقتی قوانین جنبه افراط را پیدا کردند زیانهای بزرگ از آن ناشی میشود ولو اینکه نظر قانون نگزار اصلاح وضع زندگی مردم باشد.

پس مطالعه من در باب ربا از لحاظ ارتباط با تجارت و قوانین مذهبی بوده و مخصوصاً بین قوانینی که قانون گزاران مذهبی در این باب وضع کرده اند با مقررات مقننین مدنی و سیاسی فرق گذاشته ام زیرا اگر میخواستم از نقطه نظر مذهبی بحث کنم هر چه را مذهب مسیح امر کرده تأیید مینمودم و آنچه نهی نموده تردید میکردم و میگفتم مذهب مسیح در عین حالی که ربا را نهی کرده تسهیلاتی برای آن قائل شده و گفته است برای پول نباید منافعی دریافت کرد ولی برای چیزهای دیگر میتوان منافع دریافت نمود و حال آنکه در روم قدیم و در اسلام ربا مطلقاً حرام بوده و هست این حرمت کمکی به افزایش نرخ تنزیل کرده است ولی در کشورهای مسیحی مذهب چون این قوانین سخت وجود ندارد نرخ مرابحه زیاد نیست و لطمه ئی بجریان تجارت نمیزند و بلکه ممد آنست.

من در کتاب بیست و دوم قوانین مختلفی را که رومیها در ادوار مختلف جهان قدیم راجع به ربا و قرضه وضع کرده اند بررسی نموده ام و نتایج حاصله از آنرا تشریح کرده ام.

ولی متقد که تا کنون از لحاظ مذهبی روح القوانین را مورد انتقاد قرار داده بود از این بعد وارد مباحث تاریخی شده و چند اشتباه نموده و ضمناً خواسته است فضل و اطلاعات خود را نشان بدهد.

اکنون برای روشن شدن موضوع و اثبات اشتباهات متقد مواردی را

که او مورد انتقاد قرار داده توضیح میدهم و در ضمن توضیح انتقادات را نیز میگنجانم.

تاسیت قانون سال ۳۹۸ رومی را که دو نفر از وکلای مجلس سنا دوئلیوس و مینوس برای مرابحه يك درصد پیشنهاد و بتصویب رساندند با قانون الواح دوازده گانه دسمویر اشتباه میکند زیرا اگر در قانون الواح دوازده گانه بمرابحه اشاره شده بود در مورد اختلاف بعدی هم که بین طلبکاران و مدیونین پیدا شد آنرا مورد استفاده قرار میدادند نرخ مرابحه يك درصد همان قانون سال ۳۹۸ است که ذکر شد و تاسیت اشتباه کرده است زیرا قانون مربوط بمرابحه ۹۵ سال بعد از قانون دسمویر وضع شده. متقد میگوید منتسکیو اشتباه کرده و نظریه تاسیت صحیح است و اضافه میکند منظور تاسیت این بوده که نرخ يك درصد مرابحه برای مدت یکماه معین شده بوده است.

اساس انتقاد اینست که بدانیم در قانون الواح ۱۲ گانه برای مرابحه دستوری هست یا نه؟ و بحث ما مربوط بیکماه یا یکسال نیست خوشبختانه این قانون از دستبرد زمانه مصون مانده و موجود است خوانندگان آنرا میتوانند بخوانند و اگر چیزی در باب مرابحه یا نرخ آن در این قانون وجود داشت مرا ملامت کنند اما در باب میزان نرخ مرابحه که برای یکماه و یا یکسال مدت تعیین شده من دلائل کافی دارم که يك درصد برای یکسال بوده نه برای یکماه و معتقدم متقد نظریه تاسیت را از این جهت چنین تعیین مینماید که از قوانین روم قدیم بی اطلاع است و وسیله کسب اطلاع و یافتن کتب و منابع موثق از نظرش پنهان و نتوانسته یا نخواسته به دیکسیونرها و دائرة المعارفهای مختلف مراجعه نماید.

اما دلائل من برای اثبات این موضوع:

در ادواری که برای مرابحه هیچ نوع مقرراتی در روم قدیم وجود نداشت بنا بر رسوم معموله رباخواران صد اونس پول مس را قرض میدادند و در آخر سال ۱۲ اونس^۱

۱- اونس واحد مقیاس وزن در روم قدیم بوده و هنوز هم هست در پورسها و احدوزن طلا و نقره در روی اونس تعیین میشود اسمیکه های مسی هم بوده است. مترجم

بعنوان ربح از مدیون دریافت مینمودند و چون يك آس^۱ معادل با ۱۲ اونس بود بجای دوازده اونس يك آس دریافت میکردند ولی چون صاحبان پول میرسیدند مدیونین نتوانند در آخر سال دفعه يك آس بپردازند بعلاوه خودشکبیائی و حوصله تحمل يك سال را نداشتند در نیمه سال یعنی شش ماهه ربا خواستند و سپس مدت را کوتاه تر کرده در رأس چهار ماه ورفته رفته سه ماه یکدفعه و عاقبت ربح را در رأس هر ماه خواستند و برای این تنزیلها اصطلاحات مخصوصی بکار بردند ربح شش ماهه را سنیس نصف و ربح چهار ماهه را تریین ثلث و ربح سه ماهه را گادرانس ربع و ربح یکماهه را اونی ثیاریا يك دوازدهم نامیدند و چون ماهی يك اونس بابت ربح قرضه صد اونس میگرفتند این ربح را يك صدم مینامیدند که سانسیم میگفتند زیرا يك اونس يك صدم صد اونس بود.

منتقد که فقط کلمه يك صدم را شنیده و بگوشش خورده که بدهکاران در سر هر ماه يك صدم میپرداختند با تهور بمن حمله کرده و گفته است تاسیت اشتباه نکرده و همه میدانند يك صدم نرخ ربح در یکماه بوده و منتسکیو تصور کرده است يك درصد برای يك سال است آنوقت اضافه میکند چنین اشتباه بزرگی برای کسی که دو جلد کتاب به این بزرگی و قطوری در باب قوانین می نویسد آیا عجیب نیست.

اما دنباله توضیحاتی که در بالا دادم برای آقای منتقد موضوع را روشن میکنم تا بداند من اشتباه نکرده ام مدتی ربح يك صدم در رم قدیم رواج داشت ولی کم کم ربا خواران میزان ربح را بالا برده و آنرا صدی ۱۸ در سال نمودند و ماهی يك اونس و نیم ربا از بدهکاران میگرفتند تا وقتی که پرداخت ربحهای سنگین برای مدیونین غیر قابل تحمل شد و قانون گزاران در صدد تعدیل آن برآمدند و چون میخواستند يك قانون عمومی وضع کنند بمدتهای سابق که یکماه بود توجه نموده سال را مأخذ اخذ ربح قرار دادند ولی از اصطلاحات سابق از قبیل نصف و ثلث و ربح استفاده کردند و از آن پس يك اونس معنای يك درصد در سال را میدادند در ماه و اصطلاح

۱- آس واحد بزرگتری بوده که صد سکه میی اونس يك آس نامیده میشده است. مترجم

کادرانس و تریین معنای چهار و سه درصد در سال را افاده مینمود زیرا اگر بتصور منتقد سانسیم معنی يك درصد در ماه را بدهد لازمه اش اینست که کادرانس و تریین هم معنی سه و چهار درصد در ماه بدهد آنوقت این نتیجه گرفته میشود که قانون گزاران در تعیین نرخ و وضع قانون از ربا خواران هم بیرحم تر بوده اند و سه و چهار درصد برأس یکماه نتیجه اش ۳۶ و ۴۸ درصد در سال خواهد شد.

و حال آنکه ربا خواران خود هیچ در صد می گرفتند و وضع قانون برای پائین آوردن نرخ و جلوگیری از اجحاف ربا خواران بود نه بالا بردن آن بعد غیر قابل تصور.

منتقد در این مورد چنان لحن شدیدی نسبت بمن بکار برده و بطوری بفضل و دانش خود مغرور شده است که هر خواننده ای تصور مینماید حق بجانب اوست اما همین نخوت و غرور منتقد در ضمن اظهار عقیده در موضوعی که محققاً از آن مطلع نیست و فقط اسمی از آن شنیده نشانه اینست که در موارد دیگر هم سرسری و بدون تعمق قضاوت کرده است مثلاً در مواردی هم که مرا طبعی مذهب دانسته بدون دقت و تعمق ایراد گرفته است.

من در مورد ربا خواری در روم قدیم با اطلاع دقیق وارد بحث شده ام زیرا مستحضر بودم که استقراض و ربح و تنزیل در زمان رومیها اهمیت بسزائی داشته و همه چیز روم تحت الشعاع آن قرار میگرفته شاید این موضوع چندین دفعه باعث واژگون کردن قانون اساسی و اساس کشور روم شده است و من بنام قوانین موقتی و دائمی و قوانینی که در اثر یأس و ناامیدی مردم در مواقع فوق العاده با فشار و مظالم طلبکاران وضع میشده است مراجعه نموده و آنها را بادقت مورد بحث قرار دادم مثلاً همان قانون سال ۳۹۸ رومی که در اثر پیشنهاد مینوس و دوئلیوس وضع شد و میزان ربح را بیک درصد تقلیل داد باعث گردید که ده سال بعد در آن تجدید نظر کنند و آنرا بنصف تقلیل دهند و پس از مدتی آنرا بکلی ملغی کنند آنوقت نتیجه وضع این قانون مثل تمام قوانین افراطی آن شد که مردم از زیر بار قانون شانه خالی کردند و بوسائل مختلف آنرا نقض نمودند و بطوری این رویه شدت یافت که قانون گزاران

روم قوانین بسیاری برای تأیید و تعدیل و اصلاح آن مجبور شدند وضع نمایند گاهی از آداب و رسوم پیروی می کردند و گاهی بقوانین عدول مینمودند. عیب قوانین افراطی در مورد ربح هم بزیان طلبکاران تمام می شد و هم به بدهکاران كمك نمی کرد و آنها را تحت فشار می گذاشت تا جائی که همه بسته آمدند.

این هرج و مرج دوام داشت تا وقتی که یکنفر از طلبکاران بمدیونین خود اجازه داد برطبق قانون رفتار کنند و ربح خیلی بپردازند و در اثر این رفتار سایر صاحبان پول جمع شده و او را کشتند تا منافع آنها محفوظ بماند در زمان زمامداری سیلا یکی از مقتنین بنام لوسیوس واریوس فلاکوس قانونی وضع کرد که میزان ربح را به سه درصد در سال تثبیت کرد این قانون عقلانی و منصفانه بود و رابطه بین طلبکار و بدهکار را منظم و روشن کرده و مردم را از قید مشکلاتی رهانده بود اما چندی نگذشت که پالرسکولوس آنرا هم لغو کرد.

اینها مباحثی بوده است که من در اطراف آن تحقیق نموده و بحث کرده ام و نیز در باره عقیده اولین گفته ام وقتی آن عقیده صحیح است که طلبکار برطبق قانون و بطریق مشروع ربح بگیرد و مطمئن باشد مرور زمان باعث از بین رفتن پول او نخواهد شد و بدهکار هم بتواند رضایت خاطر صاحب پول را برای قرضه طویل المدة جلب نماید و زمان در روابط طلبکار و بدهکار قابل خرید و فروش باشد.

منتقد تمام این مباحث را ول کرده و جمله آخر آنرا يك موضوع مستقلی فرض نموده و شدیداً انتقاد کرده و گفته بعقیده منتسکیو طلبکار میتواند زمانرا بفروش برساند در صورتیکه این جمله مربوط بیک سلسله مباحث در باب قوانین ۱- اولین یکی از حقوق دانان رم قدیم بوده که مقتنین عقیده او را در مورد ربح قبول و بصورت قانون در آورده اند عقیده او این بود که هر کس دین خود را دیرتر بپردازد مثل اینست که کمتر پرداخته این عقیده كمك به طلبکاران مینموده است. مترجم

ربا و دنباله همان عقیده اولین بکار برده شده و بدون مبتدا و خبر مستقلاً نمیتوان آنرا مدرک انتقاد قرار داد :

متقد بعد از اتمام انتقادات سطحی و بیمه ورد خود در پایان از قول هوارن نویسنده معروف رومی مثل آورده است و میگوید :

ای مردم، ای مستمعین من بدانید که این کتاب همچون رؤیای بیماران است و در آن جز اشباح موهوم چیزی نمیتوان یافت .

اینك پس از این توضیحات بر من است که گفتار را بمنقد بر گردانم و بگویم انتقاد او چنین است .



قسمت سوم

از دو قسمت اول این رساله دفاعیه و خلاصه انتقادات نتایج زیر بدست می آید :

اولاً من کتاب خود را بر طبق نظریه منتقد تدوین نکرده ام و اگر متقدم میخواست در اینخصوص کتابی بنویسد او طور دیگر مینوشت و مطالبی را که من در کتاب بحث نکرده ام او در کتاب خود میگنجاند .

ثانیاً منتقد روح القوانين یکنفر دانشمند مذهبی است ولی من یکمرد حقوقی هستم و اگر منتقد مدعی است میتواند کار مرا انجام دهد من قادر بآنجام پیشه و حرفه او نیستم .

ثالثاً منتقد آنچه را که من در کتاب روح القوانين بر له مذهب مسیح نوشته و عظمت آنرا در انظار مجسم کرده ام نادیده انگاشته است .

اکنون از خواننده اجازه می خواهم قسمت سوم رساله دفاعیه خود را همین جا آغاز نماید و دفاع از مذهب را بعهده روحانیان بگذارد زیرا دیانت مسیح بر حق است و محتاج بدفاع اشخاص نیست بخصوص اشخاصیکه نتوانند خوب دفاع کنند.

اشخاصی که نمیتوانند خوب دفاع کنند بهتر است اصلاً دفاع نکنند چه آنکه دفاع نکردن بهتر از دفاع ناصواب و غیره مستحسن است زیرا این طرز دفاع از قدر و منزلت دیانت مسیح خواهد کاست .

وقتی منتقد برای حب اشتها و ترویج آثار خود که مردم رغبتی بخواندن آنها ندارند در صدد برآید به نویسنده مشهوری حمله کند و طرفداری از دیانت را بهانه قرار دهد آنوقت خوانندگان تصور خواهند کرد منتقد نویسنده را فدای هوا و هوس و امیال خود کرده نه اینکه برای کمک به عظمت دیانت او را تحقیر کرده باشد .

طرز تنقید با ترتیبی که از طرف منتقد بر کتاب روح القوانين بعمل آمده باعث خواهد شد فرهنگ و نبوغ ملی فرانسه را محدود نماید زیرا این کتاب را فقط از لحاظ دیانت تنقید کرده اند .

من اعتراف میکنم که علم دین و اصول آن علمی است که دارای حدود و ثغور مخصوص و معین می باشد و نباید از آن حدود تجاوز کرد زیرا دستورات و قواعد آن حقایقی است که همه کس آنرا قبول کرده و برای اینکه مردم به آن ایمان داشته باشند باید کاری کرد که مردم هیچگاه از حدود آن تجاوز نکنند و تجلیات مختلف فکر و تصور بشری در فقه و اصول راه نداشته باشد ولی اگر این حدود و قیود را برای علوم بشری هم قائل شویم و اجازه ندهیم مردم در فیزیک و هندسه و سایر این قبیل علوم از حدود معین تجاوز کنند لطمه بزرگی به فرهنگ و نبوغ بشری خواهد زد .

همه کس میدانند حقایق هندسی غیر قابل تردید است ولی اگر همین حقایق مسلم را با آداب و رسوم معاشرت تطبیق کنند و سلیقه های مختلف مردم را با اصول هندسی بسنجند و قضاوت کنند نه تنها بر خلاف سلیقه بلکه بر خلاف عقل رفتار کرده اند بنابراین همواره باید باین نکته توجه نمود و بدون رعایت مقتضیات و اوضاع و احوال هر موضوعی را مشمول اصول علمی یا دینانی نباید نمود

زیرا لطمت بزرگی به ابراز آراء و عقاید میزند و پیشرفت فکر بشر را مانع می شود .

در انتقاد نباید توجه زیادی بمطالب جزئی نمود زیرا سبب میشود که خواننده از کلیات باز بماند .

نویسنده هر قدر زبردست و توانا و دانا باشد وقتی او را وادار کردید پیوسته بجزئیات متوجه بوده و میلیون ها نکات جزئی را در نظر داشته باشد فکر او را محدود و قلم او را فلج خواهید کرد زیرا با این رویه بزرگترین دانشمندان جهان دچار تردید میشوند و با اینکه در عمل و فکر خود دارای حسن نیت است معذرت چهار تردید خواهد شد که مبادا راه خطایموده باشد و همواره بیمناک است و ممکن است هرگز راه صواب را پیدا نکند .

این طرز انتقاد شبیه باین است که منتقد یکتفر مستحفظ بالای سر نویسنده بگمارد و بمحض اینکه نویسنده خواست کلمه ای روی کاغذ بنویسد مستحفظ باو نهیب بزند که نباید افکار خود را بنویسی بلکه لازم است و باید افکار منتقد را روی کاغذ بیاوری در این حال بمحض تکان خوردن نویسنده را از حرکت باز میدارد و اگر بخواهد بطرف بالا رود او را بسوی پائین می کشد و چنانچه فعالیت داشته باشد و بخواهد اظهار حیات کند خون او را قطره قطره میمکد تا حیات از بدنش خارج شود .

بدیهی است در اینصورت نه تنها علوم و ادبیات پیشرفت نخواهد کرد بلکه سبب خواهد شد نهضت علمی و ادبی به قهقرا برگردد و بطرف جهالت ادوار قدیم رجعت کند .

دکارت فیلسوف معروف زمان حیاتش منتهم بکفر و شرک گردید و مثل من گرفتار متقدین اندک بین و کوتاه نظر شد ولی امروز بزرگترین دلیل روحانیان برای رد نظریات کفار و مشرکین همان اصول فلسفی دکارت است .

انتقاد نباید هرگز روی نظریات خصوصی و اغراض شخصی بعمل آید و با رعایت این شرط ما نویسندگان از انتقاد خشنود و راضی خواهیم شد و حتی تقاضا

می‌کنیم که کتب و نوشتجات ما را انتقاد کنند تا ما به اشتباهات خود واقف شویم زیرا نویسنده‌ئی که می‌خواهد راهنمای دیگران باشد و ذهن دیگران را نسبت بمسائل و مطالب مختلف روشن نماید در مرحله اول باید راضی و خورسند باشد که ذهن خود او درباره مطالبی که طرح کرده است زیادتر روشن باشد.

بنابر این متقدین حقیقی که اشتباهات ما را یادآوری می‌نمایند بمنزله دوستان ما هستند و آنها هم مانند مادر جستجوی حقیقت می‌باشند ما و آنها سالکان راه حقیقت هستیم و غیر از وصول به هدف منظور و مطلوبی نداریم پس سعی می‌کنیم در این راه بهم کمک نمائیم.

من نمی‌خواستم از روح‌القوانین دفاع کنم ولی متوجه شدم اگر سکوت کنم شاید بعضی مردم تصور کنند متقد ذیحق بوده که من دم فرو بسته و هیچ نمی‌گویم.

در پایان رساله دفاعیه خود دو موضوع را که بعضی متقدین دیگر ایراد گرفته و برای آنها سوء تفاهم شده است ناچارم بنویسم و با اینکه در فصل پنجم کتاب سوم روح‌القوانین این موضوع را توضیح داده‌ام معذرا در اینجا آنرا بیشتر تشریح مینمایم تا رفع سوء تفاهم بشود.

اول بعضی اشخاص بمن ایراد گرفته‌اند که من گفتم اساس بعضی حکومتها مبنی بر ترس و بعضی بر اصول شرافت و برخی مبنی بر تقواست این اشخاص می‌گویند بنابر این اقرار و بر حسب عقیده منتسک به تقوای مذهبی و دینی در هیچ نوع حکومتی تأثیر و نفوذ ندارد.

من تعجب می‌کنم با اینکه چند مورد در متن کتاب در این باب بحث نموده و توضیح داده‌ام چگونه در خصوص مفهوم تقوی باز هنوز از من توضیح می‌خواهند زیرا من مقصود خود را از بیان کلمه تقوی ذکر و معنای آنرا نوشته‌ام.

خوانندگان میدانند کلمه تقوی مثل بسیاری از صفات در السنه مختلف هست و مفهوم‌های مختلف و متعدد دارد گاهی معنای تقوای دینی و زمانی معنای تقوای غیر دینی را میدهد حتی در بعضی از زبانها تقوی معنی خصلت و هنر و استعداد انجام کارهای بزرگ و دقیق را نیز میدهد ولی من برای اینکه ذهن خوانندگان مشوب

نشود چندین مرتبه این موضوع را توضیح داده‌ام بنابر این کسانی که منظور مرا از تقوی نفهمیده‌اند کتاب روح‌القوانین را سرسری مطالعه کرده‌اند.

منظور من تقوای سیاسی است که تقی این خصلت عاید جامعه میشود و نظری به تقوای خصوصی که در افراد هست و تقوای ناشی از حقایق آسمانی نداشته و ندارم. در فصل ششم کتاب سوم نیز مضمونی است که مفهوم تقوی را بخوبی روشن میکند در آنجا نیز گفتم منظور من از تقوای عشق بمیهن است و عشق بمیهن عبارت از عشق و علاقه بمساوات و میانه روی و اعتدال است مباحث کتاب پنجم متکی بر این اصول است.

دوم بعضی متقدین ایراد گرفته‌اند که من در مورد تعریف بهترین حکومت اشرافی اشتباه کرده‌ام و گفتم بهترین حکومت اشرافی آنست که آنتی پاتر تشکیل داد زیرا اجازه نداد اشخاصی که کمتر از دوهزار درهم دارائی دارند در انتخابات شرکت کنند.

من گفتم وقتی حکومت اشرافی است بهتر است آنهائیکه در دستگاه حکومت شرکت ندارند آنقدر کوچک و فقیر باشند که اشراف بامید استفاده آنها را مورد اجحاف قرار ندهند و آنوقت عمل آنتی پاتر را مثال آورده‌ام زیرا میزان دارائی که برای شرکت در انتخابات او معین کرده بود بقدری کم بود که فقط عده بسیار خیلی از حق رأی محروم میشدند و بالتبجه هر کسی که اسم و رسمی داشت در رأی دادن شرکت مینمود آنوقت دنباله این مثال گفتم بهتر است خانواده‌های اشرافی باتوده نزدیک باشند و با آنها تماس داشته باشند و در بین آنها زندگی کنند تا با این ترتیب حکومت اشرافی بر رژیم دموکراسی نزدیک شود.

اما متقد می‌گوید:

وقتی در آتن آنتی پاتر اینکار را کرد فقط نه هزار نفر مشمول این قانون شدند و بقیه که بیست و پنجهزار نفر بودند کمتر از دو هزار درهم داشته و از حق شرکت در انتخابات محروم شدند و این برخلاف نظر منتسکیو است متقدین خوب بود بمأخذی که من این واقعه را از آنجا نقل کرده و تذکر داده‌ام مراجعه

میکردند .

من اینموضوع را از گفته دیودر نقل کرده‌ام و او میگوید بیست و دو هزار نفر از آتن خارج شده بودند و در ولایت تراس سکنی گزیدند و در آتن غیر از نه هزار نفر که مشمول قانون آنتی پاتر بودند و عده بسیار قلیلی از توده که نمیخواستند مهاجرت کنند کسی باقی نمانده بود این عده معدود در مقابل ۹ هزار نفر رأی دهندگان خیلی ناچیز بودند در اینجا منقدین بایستی بتاریخ و نظریه دیودر مورخ معروف مراجعه و دقت کرده باشند سپس بمن ایراد بگیرند .

فرضاً که ۲۲ هزار نفر هم در آن زمان از آتن خارج نمیشدند معیناً باید دقت کرد در يك جامعه که دارای حکومت اشرافی است و ازی ویك هزار نفر جمعیت آن جامعه نه هزار نفر در دستگاه و سازمان حکومت دست داشته باشند و فرمانروائی کنند و ملت فقط بیست و دو هزار نفر باشد باز باید گفت شماره فرمانروایان زیاد و شماره توده کم است زیرا کلمات و بزرگ و کوچک و کم و زیاد نسبی است و بدیهی است وقتی يك ثلث از ملت فرمانروا و دو ثلث توده باشد شماره فرمانروایان به نسبت عده توده خیلی زیاد است باز هم چنین حکومت اشرافی بهترین حکومت اشرافی خواهد بود .

پایان